باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۴۴۲۱۰
رده‌بندی دیویی: ۱۲۸۵ ب ۵۲ ی ۲۹۷/۹۳۱
سرشناسه: یزدی، عبدالخالق بن عبدالرحیم، - ۱۲۶۸ق.
عنوان قراردادی:
عنوان: مهیج الاحزان
کاتب: ابن زین العابدین محمدباقر تاریخ کتابت: ۱۲۸۴ق
محل نشر: [بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۲۸۵ق
صفحه شمار: ۳۹۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۲×۳۵ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☑
توضیحات: ارسالی از فهرستنویس تاریخ ثبت:
یادداشتها: دارای حواشی توضیحی است.
موضوع(ها): ۱. خاندان نبوت. ۲. واقعه کربلا، ۶۱ق. ۳. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.
شناسه(های) افزوده: الف. محمدباقر ابن زین العابدین، کاتب. ب. عنوان.
فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: دی ۸۸

۲۹۷/
۵۵۲ی

۲۹۷/۹۵
ب ۵۲ ک

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: بیت الاحزان
مؤلف: عبد الخالق بن عبد الرحیم
موضوع: چهارده معصوم - مرثیه و منبری　زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۲۸۵ ق　محل چاپ:
کاتب: محمد صادق حسینی خوانساری
طول: ۳۵/۵　عرض: ۲۲　شماره صفحه ها: ۳۹۹
شماره عمومی: ۳۳۲۱۰　کتابخانه / بخش:
وقفی / خریداری: ارسالی از [illegible]　تاریخ:
مصور ☐　درسی ☐　گراوری ☐　افست ☐
ملاحظات:

کتاب اسولات ؟

اهدائی ارسالی از فرهنگ نیسی
به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت [illegible]
تاریخ آبان ۸۱

کتاب مستطاب مهیّج الاحزان

وقف عام

وقف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم بلاء الانبیاء والمرسلین واحسن رزایا الاوصیاء المکرّمین والصلوة والسلام علی سیّد اهل البلاء اجمعین وعلی آله الذین هم سادات الشهداء المرضیّین وعلی محبّیهم والباکین علیهم ابد الابدین ولعنة الله علی اعدائهم فی کلّ آن وحین **امّا بعد** چنین گوید بندهٔ عاصی امیدوار بکرم خداوند رحیم عبد الخالق بن عبد الرحیم یزدی الاصل مشهدی المسکن اسکنهما الله فی جنّات النعیم که چون علم تعزیهٔ آل طه ویس را علمی میداند شریف وچنان میداند که نظر عنایت حضرت باری جلّ شانه العالی وحضرات اهل عصمت علیهم السلام بآن بی نهایتست واز اسباب عظیمهٔ نجات امّت مرحومه است ودرین زمان اخبار معتبرهٔ آنرا دید که بعضی از جهّال بکذبهای بسیار مخلوط نموده بودند لهذا بر خود لازم ومتحتّم نمود که باعانت خداوند جلیل وبرکات اهل عصمت صلّی الله علیهم اجمعین کتابی درین باب نوشته شود که مشتمل باشد بر اخبار معتبرهٔ وارده در مناقب ومصایب این بزرگواران علیهم السلام تا ثمرات آن در نظر اهل دانش وبینش اتمّ واکمل بوده باشد وشکراً لله ربّ العالمین که بزبان عربی بنصّ اخبار کتابی مشتمل بر کنوز ورموز وعجایب وغرایب از فضایل ومناقب ومصایب که مسمّی بمصایب المعصومین است برقم این ناقابل جاری گردیده واین ضعیف را اگرچه قابلیت تصنیف مثل آن کتاب مستطاب نبود ولکن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اللّهم اجعله خالصاً لوجهک الکریم بلی از آنجا که بسیاری از فارسی زبانان از انتفاع بآن کتاب محروم بودند جمعی از ارکان واعیان روضهٔ رضویّه علی مشرّفها آلاف التحیّة که باین خاک رو این آستان مقدّس لطفی داشتند در زمانی که مجاور ومشرّف بودم مبالغه را از حدّ گذرانیدند که بزبان فارسی برای ایشان درین باب کتاب مختصری نوشته شود از جهت امتثال امر ایشان شروع درین کتاب شد وآنرا مسمّی بمهیّج الاحزان نمود بامید آنکه در دار دنیا از مطالعه وخواندن وشنیدن آن قلبهای موالیان مملوّ از احزان وجگرهای ایشان بریان ودیدهای ایشان گریان گردد تا در آخرت بسرور غیر محصور ورحمتهای غیر متناهیه

وقف

الهیه کامیاب وبهره مند گردند واگر عربی این احادیث وبسیاری دیگر را که فارسی نشده بخواهند رجوع بآنکتاب نمایند والله ولیّ التوفیق واز آنجا که خوش نداشتم که حقایق اخبار بمجازات بعضی از اشعار مخلوط شود قلیلی از اشعار عربی وعجمی در اصل کتاب نوشته شد واگر زیاده خواهند رجوع بآنچه در حاشیه نوشته ام نمایند ومرتّب گردانیدم آنرا بر پنج عزاخانه در مصایب خمسهٔ النجباء علیهم آلاف التحیّة والثناء بدانکه از برای هر عزاخانه مقدّمه در فهرست آیات واحادیث ومطالب در مجالس آن نوشته ام تا هر کس که خواهد که بر آنها مطّلع شود یا اصل مجالس را مطالعه کرده ودر دو بیان فهرست را ملاحظه کند تا ردیف مجلس را فراموش نکند بر او دشوار نباشد عزاخانهٔ اول در شهادت سیّد انبیا صلّی الله علیه وآله است وآن مشتمل است بر مقدّمه ودو مجلس امّا مقدّمه پس در فهرست آیات واحادیث در این دو مجلس است مجلس اوّل در احتضار رسول خدا صلّی الله علیه وآله است ودر آنست خطبه وآیهٔ انّ الله وملائکته واحادیث فضل صلوات وآیهٔ انّک میّت وانّهم میّتون وخبر دادن آنحضرت بموت خود وامر کردن به بیرون رفتن لشکر اسامه وتشریف بردن خود بمسجد وغش کردن در خانه بعد از عود وسؤال از غسل دهنده ونماز کننده بر آنجناب وجواب او وخواستن دوات وقلم ومنع کردن دویمی ووصی گردانیدن آنحضرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را وکلمات آنحضرت با فاطمه وخبر دادن ببعض از ظلمهای بر آن مظلومه مجلس دویم در ارتحال وشهادت آنحضرتست ودر آنست زیارت جامعهٔ صغیره وآیهٔ وما ارسلناک الّا شاهداً وبعض از خطبهٔ جمعه وغدیر از جناب امیر وحدیث اشتقاق انوار از نور پیغمبر واشارهٔ ببعض از تیغهای امّت بآنحضرت ووصایای او بامّت ووداع با ایشان واهلبیت در شب آخر عمر وخبر دادن از بعض مصایب ایشان وآمدن عزرائیل وجبرئیل وارتحال آنحضرت ونالهٔ حضرت فاطمه واهل مدینه ومثل آن روز بودن روز وارد شدن اسیران از کربلا بمدینه ورفتن منافقین بمسجد برای تعیین وصی وغسل وحنوط وکفن نمودن ونماز ودفن کردن آنجناب امیر المؤمنین وجبرئیل ونالهٔ فاطمه بر قبر وبردن زنان او را بخانه ونبودن آن معصومه در عصر عاشورا در کربلا ونبودن زنان مدینه از برای بردن اسیر زاد از قتلگاه بخیمه‌ها

مجلس اوّل در احتضار رسول خدا صلّی الله علیه وآله السّلام علیکم یا ایّتها محمّد المصطفی ورحمة الله وبرکاته الحمد لله الذی جعل الصلوات من افضل المخترعات وشرف [illegible] الصلوات اللّهم صلّ علی من بفاضل وجوده تزیّنت الکائنات ومن رشحات سحاب جوده تمّت النعمات محمّد افضل المخلوقات وآله اولیاء الآلاء والاموات وشیعتهم من الارکان والنقباء والنجباء والهداة علیهم الصلوات والبرکات بعدد انجم المتقرّبات والحروف المکوّنات من البدایات والنهایات بما فی الامکان والمکوّنات بمعانی الرحمة والنفحات وعلی اعدائهم لعاین الموجودات بدوام النار والذرّات ورحمة الله وبرکاته وبعد فقد قال الله تعالی انّ الله وملائکته یصلّون علی النبیّ یا ایّها الذین آمنوا [illegible] صلّوا علیه وسلّموا تسلیماً یعنی بدرستیکه خداوند جلّ جلاله وملائکهٔ او صلوات میفرستند بر حضرت پیغمبر ای جماعتی که ایمان آورده‌اید [illegible] صلوات بفرستید براو وتسلیم کنید امر او را تسلیم کردنی واز ابن عبّاس روایت شده است که چون این آیهٔ شریفه نازل شد رخسارهٔ مبارک حضرت صلّی الله علیه وآله از شدّت خوشحالی برافروخته گشت وفرمود که تهنیت مرا که آیتی بر من نازل شده است که در نزد من دوست‌تر است از دنیا وآنچه در اوست ودر حدیث است که هر کس بر آنحضرت صلوات فرستد در حال حیات آنحضرت یا بعد از وفات او حق تعالی ده صلوات براو بفرستد وده حلّه باو عطا فرماید وهر کس بعد از وفات او براو صلوات فرستد آنحضرت براو مطّلع میشود وبر آنکس سلام میفرستد مثل صلواتی که فرستاده است وخداوند عالم است را تا بر آنجناب صلوات نفرستند مستجاب نمیفرماید ودر رسالهٔ صلواتیه روایت کرده است که روزی جبرئیل بنزد رسول جلیل آمد وعرض کرد که امروز امر غریبی مشاهده کردم وآن این است که در وقت نزول از آسمان گذارم بکوه قاف افتاده ودر آنجا آواز نالهٔ دل خراشی وفغان جگرسوزی شنیدم ودانستم که محنت زده ایست که با آن زبان مینالد ودرمانده ایست که بآن پناه مندی میخروشد واز عقب آن ناله رفتم فرشته را دیدم که پیش از آن او را در آسمان بعظمت هرچه تمامتر دیده بودم که بر تختی از نور می‌نشست وهفتاد هزار فرشته در خدمت او صف زده می‌ایستادند وچون نفس میکشید از نفس او ملائکه خلق میشدند پس او را دیدم با دلی خسته وبالهای شکسته بر زمین افتاده چون از حال او استفسار نمودم گفت در شب معراج من بر تخت خود نشسته بودم که جناب ختمی مآب حضرت محمّد مصطفی صلّی الله علیه وآله وسلّم بر من گذشت

صلوات الهی در رسول [illegible]

گذشت ومن از برای او تعظیم لایق نکردم وتکریم شایسته بجای نیاوردم ولهذا باین عقوبت گرفتار شدم واز بلندی افلاک بپستی خاک افتادم
واحال تو شفیع من شو ودر نزد حضرت ذو الجلال شفاعت من کن پس من بدرگاه احدیت تضرع بسیار کردم وعفو ومغفرت او را درخواست
نمودم تا آنکه خطاب از حضرت رب الارباب در رسید که اگر مغفرت خطیئه خود را میخواهد بر حبیب من صلوات فرستد تا بمقام قرب خود
برگردد پس من صورت حال را با آن شکسته بال گفتم او بر جناب شما از روی اخلاص صلوات فرستاد فی الحال بالهای اقبال کرامت او روئید
از برکت صلوات فرستادن بر جناب شما از پستی خاک ببلندی افلاک وبمقام قرب خود رسید **مؤلف گوید** که ازین حدیث معلوم
میشود که هر کس از منصب ومقام عالی افتاده وپست شده باشد اگر مداومت بر صلوات نماید بمقام عالی خود عود خواهد نمود وایضا در این رساله
از کتب اهل سنت روایت کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود که حق سبحانه وتعالی ملکی را آفریده است که دو بال دارد یکی در مشرق
ودیگری در مغرب وسر او در زیر عرش است وپای او در زمین است واز برای او پرهاست بعدد همه خلایق از انس وجن وحیوانات صحرا ودریا
وبعدد شعرهای همه ایشان وقطرات باران وبرگ درختان وستارهای آسمان وریگهای بیابان وچون یکی از امت من بر من صلوات فرستد
حق تعالی بآن فرشته امر فرماید که در چشمه نور که در زیر عرش است فرو رود وبیرون آید وخود را بیفشاند پس از پرهای او هر قطره فرو ریزد
خداوند از هر قطره از آن ملکی خلق میفرماید وجمیع آنها را امر فرماید که تا روز قیامت از برای آن بنده استغفار نمایند ودر بعضی از کتب است
که آن ملک که از فرستادن صلوات خلق میشود عرض میکند که خداوندا صلوات فرست بر این بنده مادام که بر حبیب تو صلوات میفرستد
ودر کتاب علل شرایع از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که حق سبحانه وتعالی حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه
بر سید انبیا وآل طاهرین او صلوات بسیار میفرستاد ودر کتاب روضة العلی ومجمع الطایفه روایت شده است که حق سبحانه وتعالی
بحضرت موسی وحی فرمود که یا موسی میخواهی من بتو نزدیکتر باشم از کلام تو بزبان تو واز دیدن تو بچشم تو واز شنیدن تو بگوش تو واز روح
تو ببدن تو واز اندیشه وخیال تو بدل تو حضرت موسی عرض کرد که چه بسیار طالب این مقامم وکیست که خواهان چنین قربی نیست خطاب
الهی در رسید که اگر چنین کرامتی را طالبی واینگونه سعادتی را راغبی بر حبیب من جناب محمد مصطفی صلوات بفرست زیرا که صلوات
بر وی رحمت ونور وهدایت است ودر کتاب شفاء الاسقام از اهل سنت روایت کرده است که جناب اقدس متعال بحضرت موسی وحی
فرستاد که یا موسی من در وقت سخن گفتن با تو ده هزار گوش برای تو آفریدم تا کلام مرا توانستی شنید وده هزار زبان بتو ارزانی داشتم
تا توانستی جواب مرا داد وبا اینهمه مراتب که بتو عطا فرمودم هر وقت که بر حبیب من محمد مصطفی صلوات فرستی در نزد من محبوبتر [illegible]
ودر کتاب مکارم الاخلاق وجامع الاخبار از سید انبیا روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که نزدیکترین مردم بمن در هر موطن در روز قیامت
اول کسی است که براحله بهشت پوشیده شود پدرم حضرت ابراهیم باشد پس کرسی در طرف راست عرش نهند واو را بر آن بنشانند
وبعد از آن مرا حله پوشند وکرسی بر طرف چپ عرش نهند ومرا بر آن نشانند وبرادرم علی بن ابیطالب در پیش روی من بایستد وتمام
امت در عقب سر من بایستند با تفاوت درجات وهر بنده که بعد از نماز فریضه بر من وآل من ده مرتبه صلوات بفرستد او را در نزد من جای دهند
که من او را ببینم واو مرا ببیند وروی او مانند ماه شب چهارده بدرخشد ودر کتاب جامع الاخبار روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حق
تعالی ملکی را موکل گردانیده که بر قبر من وارد میشود ومثل آنکه شما برای یکدیگر هدیه میبرید عرض میکند که فلانکس بر جناب تو صلوات فرستاده
واسم آنکس را با اسم قبیله اش مذکور میسازد وآنرا در صحیفه سفیدی در نزد من میسپارد ودر کتاب عدة الداعی از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که ملکی از حق سبحانه وتعالی سؤال نمود که باو عطا فرماید شنیدن آواز جمیع بندگان را پس حق تعالی باو عطا
فرمود پس آن ملک تا روز قیامت هر کس که بگوید صلّی الله علی محمد وآله اول آن ملک خود میگوید وعلیک السلام بعد از آن صلوات را بعرض حضرت
رسول میرساند وعرض میکند که فلانکس بر جناب تو سلام فرستاده است پس آنحضرت در جواب میفرماید که وعلیه السلام ودر حدیث دیگر است که
آن ملک را چهار بال است یکی در مشرق ویکی در مغرب ویکی در زیر عرش ویکی در روضه منوره آنحضرت وچون آن ملک صلوات آن بنده را میرساند آن
حضرت میفرماید که این امانتی است از آنکس در نزد من در قیامت باو میرسانم پس در شدت گرفتاری در روز جزا باو میرساند چنانچه در کتب معتبره
متعدده وارد شده است که بنده از این امت را نزد میزان حساب بیاورند واعمال او را بسنجند کفه حسنات او سبک شود وامر شود که او را بدوزخ برند

استغفار کردن ملائکه از قطرات بال ملک برای مصلی

خلیل شدن حضرت ابراهیم بکثرت صلوات

نزدیک بودن حضرت موسی بجناب اقدس الهی در وقت صلوات از وقت مناجات

نزدیک بودن بحضرت رسول در قیامت بسبب صلوات

سپردن ملک اسم مصلی و قبیله اش را بحضرت

وچون ملائکه او را بر آن مطلع کنند گریان شود وگوید که مرا واگذارید تا بر حال خود گریه کنم ملائکه گویند که بایست این گریه را در دنیا میکردی که ترا
نفع دهد که حال گریه نفعی ندارد واو گوید که من از فرزندان آدمم وتاب تحمل آتش ندارم واز خداوند خود این گمان نداشتم که من از امت
محمد مصطفی باشم ومرا با یهود ونصاری در آتش جمع کند ملائکه باو گویند که اینک جناب محمدی در سایه عرش نشسته است او را بخوان شاید
که بفریاد تو رسد پس آن بنده از روی بیخودی فریاد بر کند وعرض کند که یَا رَسُولَ اللهِ اَغِثْنِي یعنی ای رسول خدا بفریاد من برس پس آنحضرت چون
آواز او را بشنود خود را بکنار دوزخ رساند پس او را گرفتار بزبانه دوزخ ببیند پس ملائکه آنحضرت را تعظیم کنند وچون او آنحضرت را نشناسد
گمان کند که ملکی از ملائکه است پس آنحضرت بملائکه فرماید که این بنده را برگردانید که دفعه دیگر او را حساب کنیم پس از حضرت رب العزت
ندا رسد که این بنده را بحبیب من واگذارید تا حساب او را بسنجد پس آنحضرت او را بنزد میزان آورد وفرماید که بار دیگر او را وزن کنند
پس کفه سیئات او زیاد وحسنات او سبک آید پس آنحضرت نامه که از نور بر آن چیزی نوشته باشد از جیب خود بیرون آورد ودر ظرف
حسنات آن بنده گذارد پس فی الحال میزان حسنات او راجح آید واز جانب رب العزة ندا رسد که او را داخل بهشت گردانید پس در جنت
بخدمت آنحضرت شرفیاب گردد وعرض کند که جناب تو که بودی وآن نامه چه بود که باعث نجات من شد آنحضرت میفرماید که منم پیغمبر تو
محمد مصطفی ص که بمن استغاثه نمودی وآن نامه صلوات تو بود که برای من فرستاده بودی مؤلف گوید که از چه جای انصاف است که پیغمبر
رحمة للعالمین که بر صلوات فرستادن بر جناب او وآل او اینقدر ثمرات در دنیا وآخرت مترتب کرده اشقیائی چند در مکه معظمه بجناب
او ودوستان او اذیتها رسانند وبی ادبیها کنند واو را گاهی مجنون بخوانند وگاهی ساحر وگاهی کذاب نام نهند وخاکروبه وخاشاک بر
فرق مبارکش فشانند وبچوب کمان سر مقدسش را بشکنند آه آه که این بزرگوار را با بنی هاشم تا مدت چهار سال از مکه بیرون کنند وایشان
در کوههای مکه بسر برند پس از شدت گرما وگرسنگی مردان وزنان واطفال ایشان نالها کنند وآخر الامر مضطر شده با مهاجرین از مکه
معظمه بمدینه طیبه هجرت فرماید آه آه که در مدینه نیز انواع اذیتها کنند وچند دفعه آنجناب را زهر دهند تا آخر زهر کارگر گردد وآنحضرت را
شهید کنند ای دوستان وای امت مرحومه بدانید که در حدیث است که چون ایام ارتحال آنحضرت از دنیا نزدیک گردید جبرئیل امین
نازل شد واین آیه را آورد که خداوند میفرماید که اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی بدرستیکه تو یا محمد از دنیا رحلت کننده وامت تو نیز
رحلت کننده اند در کتاب ریاض الشهاده از حضرت فاطمه طاهره علیها السلام روایت کرده که فرمود اَلْمَوْتُ لَا وَالِداً يُبْقِي وَلَا وَلَدَا
هٰذَا السَّبِيلُ اِلَى اَنْ لَا تَرَى اَحَدَا یعنی مرگ باقی نمیگذارد نه پدر را ونه فرزند را اینست راه تا آنکه همه فانی شوند ونه بینی درین عالم احدی را
هٰذَا النَّبِيُّ وَلَمْ يُخَلَّدْ لِاُمَّتِهِ لَوْ خَلَّدَ اللهُ خَلْقاً قَبْلَهُ خُلِّدَا اینک پیغمبر خدا باقی نماند از برای امت خود اگر خداوند پیش از او کسی را
مخلد گردانیده بود او را نیز مخلد میگردانید لِلْمَوْتِ فِينَا سِهَامٌ غَيْرُ خَاطِئَةٍ مَنْ فَاتَهُ الْيَوْمَ مِنْهُمْ لَمْ يَفُتْهُ غَدَا پس در میانه ما تیرهای آن
هر کس امروز نشانه تیر او نباشد فردا نشانه او خواهد گردید واینست معنی قول خداوند جل جلاله که میفرماید اَفَاِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ
یعنی آیا این شدنیست که تو یا محمد ص از دنیا رحلت کنی ودیگران در دنیا مخلد وزنده باشند در کتاب مناقب است که چون آیه اولی نازل شد
آن بزرگوار فرمود که ای کاش میدانستم که اجل من کی خواهد رسید پس خداوند سوره اذا جاء نصر الله را نازل فرمود وبعد از نزول آن سوره عادت آنحضرت
بر آن جاری شد که در میانه تکبیرة الاحرام نماز وقرائت سکوتی میکرد ومیفرمود سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ پس کسی از
سبب آن سؤال کرد فرمود که نفس من خبر ارتحال از دنیا بمن میدهد ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً پس گریست آنجناب گریستن شدیدی پس یکی
از اصحاب عرض کرد که آیا جناب تو از مرگ خایفی وحال آنکه خداوند گذشته وآینده ترا عفو فرموده آنحضرت در جواب فرمود که چگونه نگریم وحال
باقیست تشویش مسلط شدن خداوند جلیل بر بنده وتشویش تنگی قبر وتاریکی لحد وقیامت وشدائد آن پس بر همانحال یکسال دیگر زندگانی فرمود
عبد الله بن مسعود میگوید که قبل از وفات خود بیکماه همه ما را در خانه خود جمع فرمود پس نظر مبارک را بجانب ما گردانید وچشم آنجناب پر از اشک شد
وفرمود مَرْحَباً بِكُمْ تحیت خداوند بر شما باد وخدا شما را حفظ کند ویاری کند ومنتفع گرداند وهدایت کند وتوفیق عطا فرماید وسلامت دارد و
قبول فرماید شما را وروزی شما را وسیع گرداند وبلند گرداند مقام شما را وصیت میکنم شما را بپرهیزکاری وخداوند خبر داده شما را که من از برای شما
پیغمبری بودم ترساننده از غضب او وبیان کننده دین او وفرموده است که خود را بلند ودین خدا را پست نخواهید در میانه بندگان او ودر شهرهای او

خبر ارتحال رسول خدا صلّی الله علیه وآله

هول رسول خدا از هول مطلع وتنگی قبر وتاریکی لحد وشداید قیامت

جمع کردن [illegible]

در آنجا که میفرماید تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ یعنی مقرر و مخصوص میفرمائیم ما که خداوندیم خانه آخرت را بآن جماعتی که اراده نمی‌نمایند بزرگی در زمین و نه فساد را و عاقبت مخصوص پرهیزکارانست و در جای دیگر میفرماید که الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین یعنی آیا نیست در جهنم جایگاه از برای تکبر کنندگان پس عرض کردیم که کی است اجل شما ای پیغمبر خدا فرمود که نزدیک شد اجل من و بازگشت من بسوی خداوند جل و علا و سدرة المنتهی و جنة المأوی و عرش اعلا و کاس اوفی و زندگانی گوارا و روایت شده است که آنجناب مکرر میفرمود که لشکر اسامه از مدینه بیرون بجهت آنکه مدینه خالی از منافقین شود و امامت مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام گردد تا آنکه روز جمعه آخر ماه صفر شد تشریف بمسجد آورده بالای منبر رفتند و فرمودند ایها الناس ای گروه خلایق نیست در میانه خدا و احدی چیزیکه باعث خیر او شود مگر بندگی کردن ایها الناس هیچکس ادعا نکند و آرزو نکند قسم بحق آنخداوندیکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که نجات نمیدهد بجز عمل خیر اگر آنکه با رحمت خدا ضم شود اگر من معصیت خداوند کنم بروی در جهنم خواهم افتاد پس سه دفعه فرمود که اللهم هل بلغت یعنی بارخدایا آیا تبلیغ رسالت کردم پس بعد از ادای فریضه بخانه تشریف بردند چون صبح بلال آمد و اذن اذان نماز طلبید آنحضرت فرمود که یکی از صحابه بنماز کند که ناخوشی من شدید است یکی از زوجات آنحضرت فریاد کرد که اولی نماز کند و دیگری فریاد کرد که دومی نماز کند پس آنجناب صدا آنها را شنیدند غرض هر یک از مقصود خود شان فهمید و دانست که آنها از لشکر اسامه تخلف نموده اند و از برای آنکه یکی از ایشان امامت نکند از جای خود برخاست و از ضعف میتوانست که راه رود پس حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام و فضل بن عباس تکیه فرموده و پاهای مبارکش از ضعف بر زمین کشیده میشد تا آنکه داخل محراب شد و دید که اولی سبقت گرفته و مشغول نماز شده پس بانگشت اشاره فرمود که دور شو چون دور شد اعتنا بنمازیکه او کرده بود ننموده پس خود نماز را از سر گرفت و بعد از اتمام نماز بخانه تشریف آورده پس اولی و دومی را و جماعتی از مسلمین را طلبید و فرمود آیا من امر ننمودم اینکه بیرون روید با لشکر اسامه عرض کردند بلی یا رسول الله پس آنحضرت فرمود که چرا مخالفت کردید امر مرا اولی عرض کرد که من بهمراه لشکر بیرون رفتم و لیکن مراجعت کردم تا با جناب تو عهد خود را تازه کنم دومی عرض کرد که من بهمراه لشکر بیرون نرفتم بجهت آنکه خوش نداشتم که از شما احوال سؤال کنم پس آنجناب سه دفعه دیگر فرمود که بیرون کنید لشکر اسامه را پس از کثرت تأسف و تغیر آنحضرت غشی عارض شد پس اندک افاقه شد و بعد از آن غشی دیگر عارض شد پس مسلمین مشغول گریه شدند و زنان آنحضرت و اولاد ایشان و زنان مسلمین و هر کس که حاضر بود همه صداها بگریه بلند نمودند و چون بعد از اندک زمانی افاقه شد در حدیث است که عمار یاسر عرض کرد که پدر و مادرم فدای شما باد که شما را غسل خواهد داد آنحضرت فرمود که چون من رحلت نمایم از مردان اهل بیت من هر کس بمن نزدیکتر است مرا غسل دهد و در همین جامه که پوشیده ام مرا کفن کند پس دیگری از اصحاب عرض کرد که بر شما که نماز کند آه آه که آنجناب از این سؤال گریست و فرمود که چون مرا غسل دهید جنازه مرا در کنار قبرستان گذارید اول کسیکه بر من نماز کند خداوند جبار است که در عرش عظمت بر من صلوات خواهد فرستاد و بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر من نماز کنند با گروه بسیار از ملائکه بعد از آن ملک الموت با طایفه از فرشتگان بر من نماز کنند پس ملائکه که بر عرش الهی احاطه کرده اند بر من نماز کنند و بعد از آن ساکنان هر آسمانی بترتیب بر من نماز کنند و بعد از آن مردان اهل بیت من بر من نماز کنند آنگه زنان ایشان فوج فوج در آیند و بر من نماز کنند و در حدیث است که در وقت اجتماع اصحاب آنحضرت نگاه فرمود دید که در خانه مردان بسیار جمع شده اند و در میانه ایشانست دومی پس آنجناب فرمود که بشتابید و بیاورید دواتی و قلمی و کاغذی تا بنویسم از برای شما کتابی و نامه که هرگز بعد از من گمراه نشوید و دومی فریاد کرد و گفت لا تؤتوه بشیء فانه قد غلبه الوجع یعنی میاورید نزد او چیزی که بر آن بنویسد بدرستیکه ناخوشی حال او را منقلب کرده و در روایت دیگر است که گفت فانه یهجر و حسبنا کتاب الله یعنی بتحقیق که اینمرد هذیان و سخنان بیهوده میگوید و نزد شما است قرآن و بس است ما را کتاب خدا مؤلف گوید که بدیده انصاف ملاحظه کنید که از کجا روا است که در حق کسیکه خداوند متعال در مدح او بفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی تکلم نمیفرماید پیغمبر بهیچ کلامی از روی هوا و هوس و خواهش خود و نیست کلمات آنجناب مگر از جانب که باو وحی شده است و مع ذلک در حق او چنین کلمات گفته شود و روایت شده است که بعد از این کلام که دومی گفت در میانه اصحاب اختلاف بهم رسید و بعضی از منافقین گفتند آنچه را که او گفته بود و بعضی دیگر میخواستند که آنچه را آنجناب فرموده بعمل آورند پس در میانه اصحاب غوغای

عظیم برپا شد و حضرت روی مبارک از ایشان گردانید و فرمود که برخیزید و از خانه من بیرون روید پس همه رفتند مگر عباس و فضل پسر او و جناب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و اهل بیت پیغمبر و خلایق که از خانه بیرون میرفتند میگریستند و مایوس از زندگانی آنجناب بودند مؤلف گوید که بعد از رفتن خلایق آنحضرت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را ثابت و محقق فرمود و چون روز دیگر شد ناخوشی آنجناب شدت یافت بحدیکه خلایق را شرفیابی خدمت آنحضرت ممکن نشد و امیرالمؤمنین علیه السلام یکلحظه از خدمت ایشان دور نمی شد مگر برای حاجتی و چون اندک حال آن بزرگوار نیکوتر شد دیده مبارک را گشود و امیرالمؤمنین علیه السلام را نیافت پس فرمود ادعوا الی اخی و صاحبی یعنی بخوانید بجانب من برادر مرا و صاحب مرا و در روایت دیگر است که فرمود ادعوا الی خلیلی یعنی بخوانید بسوی من دوست مرا و بعد از فرمودن این کلام دفعه دیگر ضعف بر آنجناب غالب شد در آنوقت دفعةً یکی از زوجات آنحضرت کسی را بنزد اولی فرستاد و دیگری در عقب دومی فرستاد پس چون آمدند آنجناب روی خود را از ایشان گردانید و حجابی بر سر و روی خود کشید هر دو برخاستند و رفتند آنجناب حجاب را دور کرد و فرمود که ادعوا الی حبیبی باز آن دو زن کردند آنچه در دفعه اول کرده بودند چون هر دو آمدند آنجناب نیز کرد آنچه سابق بعمل آورده بود لهذا هر دو رفتند و میگفتند که نمیدانیم آنجناب را چه شغل است که ما را طلبید و بعد از آمدن چنین رفتار میکند آن دو زن گفتند که آنجناب فرمود ادعوا الی خلیلی او حبیبی از اینجهت هر یک از ما امید داشتیم که مراد شما بوده باشید در آنوقت ام سلمه رضی الله عنها فرمود که علی را بخوانید که حضرت غیر از او کسی دیگر را نمیخواهد پس آن بزرگوار را خواستند حضرت فاطمه صلوات الله علیها میفرماید که چون جناب امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد بجهت تعظیم او رسول الله ص از جای خود بتمام قامت برخواست و آن بلند مرتبه نزد خدا و رسول را در زیر جامهای خود جای داد و شروع کرد بتعلیم علوم فرمودن تا عرق هر یک بدیگری جاری شد مؤلف گوید که از این حدیث چنین معلوم میشود که آن بزرگواران جسد خود را بیکدیگر چسبانیده و متصل گردانیده بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که مرا تعلیم کرد آنجناب هزار باب از علم حلال و حرام و آنچه از اول عالم تا آن زمان شده بود و آنچه تا قیامت خواهد شد و از هر باب از آن علوم هزار باب دیگر بر من گشوده شد تا آنکه عالم شدم با جلها و بلاها و بآنچه تمیز در میانه حق و باطل داده میشود پس آنحضرت فرمود که یا علی توئی وصی من و خلیفه من بر اهل بیت من و امت من در حیات من و بعد از زندگانی من یا علی دوست تو دوست منست و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست یا علی هر کس انکار کند امامت ترا بعد از من مثل آنست که انکار کرده است نبوت مرا در ایام حیات من از جهت آنکه تو از منی و من از توام مؤلف گوید که تا حال وقت شنیدن بود و اینک هنگام گریستن رسید پس بدانید که آنحضرت را بعد از وصیت سنگینی در بدن بهم رسید و آثار ارتحال از دنیای بی اعتبار ظاهر گردید فقال ضع یا علی رأسی فی حجرک فقد جاء امر الله یعنی فرمود که یا علی سر مرا در دامن خود گذار پس بتحقیق که آمد امر پروردگار پس هرگاه روح از بدن من مفارقت کرد دست خود را بر روی من بمال و بعد از آن بر روی خود بکش و پاهای مرا بقبله کن و همه امور غسل دادن و کفن نمودن مرا خود متوجه شو و پیش از همه کس تو بر من نماز کن و از من مفارقت مکن تا آنکه در خاک بسپاری و یاری و اعانت از خداوند بجوی و بس مؤلف گوید که فدای غریب مظلوم کربلا شوم که از شدت تشنگی و گرسنگی و زخمها که از تیرها و نیزه‌ها و خنجرها بر بدن شریفش رسیده بود مکرر غش کرد و بجنب طاهره پدر بزرگوارش جناب امیرالمؤمنین حاضر بود و نه دیگری که سر آن مظلوم غریب را در دامن گیرد و گوش بوصیتهای او دهد آه آه که قدری از ریگهای گرم کربلا را جمع کرده سر مجروح خود را بر آن گذاشت و در حدیث است که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بوصیت آنحضرت سر مبارک ایشان را در دامن خود گذارد پس پیغمبر خدا را غشی عارض شد سلمان فارسی رحمة الله علیه میگوید که در آنحال حضرت فاطمه علیها السلام داخل شد و چون آنحضرت را بر آنحال مشاهده نمود از شدت هم و غم گریه در گلوی آن معصومه گره شده بود و نمیتوانست که ناله کند و چشمهای ایشان پر از اشک میشد و بر صورت شریفش جاری میگردید مؤلف دلسوخته گوید که حضرت فاطمه ع که از برای ضعف پدر چنین نالها و گریها کند نمیدانم اگر در وقت ظهر در کربلای پر بلا حاضر میبود و فرزند مظلوم مجروح خود را پاره پاره و در خاک و خون آغشته میدید آیا چگونه ناله و نوحه میکرد و در حدیث است که پس حضرت فاطمه سر خود را نزدیک پدر بزرگوار خود آورد و آهسته آهسته ناله و نوحه میکرد پس رسول الله دیده مبارک را گشوده و فرمود یا بنیة اقر الله عینیک و لا ابکاهما یعنی چه باعث گریه تو شده ای دختر که من روشن گرداند خداوند هر دو چشم ترا و نگریاند آنها را آن معصومه جواب داد که کیف لا ابکی و انا اری ما بک من الضعف یعنی چگونه نگریم و حال اینکه از جناب تو اینچنین ضعفی مشاهده میکنم مؤلف گوید چنان گمان کنید که فاطمه زهرا تنها میگریست بلکه

ابن عباس میگوید که رسول الله گریست گریه شدیدی تا انکه محاسن مبارکش تر شد پس من عرض کردم که چه چیز شما را بگریه در آورده آنحضرت فرمود ابکی لذریتی و ما یصنع بهم من بعدی و ما یفعلون شرار امتی یعنی گریه میکنم از برای ذریه خود و آن اذیتها که بایشان رسیده میشود بعد از من و آنچه میکنند اشرار امت من ای ابن عباس گویا می بینم فاطمه دختر خود را که ظلم کرده شده است بعد از من و غصب کرده شده است حق او و شوهر او مظلوم شمرده شده است و ارث او غصب کرده شده است در میان امت من وکانی بها و هی تنادی یا ابتاه فلا یعینها احد من امتی و گویا می بینم فاطمه را که فریاد میکند و میگوید ای پدر بزرگوار ای پدر بزرگوار بفریاد من برس و او را یاری فرما پس او را اعانت نمیکند و بفریاد او نمیرسد احدی از امت من ابن عباس میگوید که چون فاطمه زهرا این کلام را از پدر بزرگوار خود شنید گریه بر آن معصومه غالب شد پس آنحضرت فرمود که ساکت شو ای فاطمه و بشارت باد ترا ای دختر محمد که زود ملحق شدن تو بمن و آنچه در میان قوم نخواهی ماند بعد از من مگر اندک زمانی و اینکه تو اول کسی خواهی بود که ملحق بمن شوی از اهل بیت من پس آن مظلومه از شنیدن این سخن خوشحال شد خوشحالی عظیمی مؤلف محزون گوید که والله راست فرمود رسول الله زیرا که طول نکشید زندگانی زهرا بعد از آنجناب بجهت آنکه از شدت محبت پدر بزرگوار و مبتلا شدن به آتش مفارقت و اذیتهائیکه بالنسبه بامیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده نمود و ضربتهائی که بر بازو و پهلوی خودش رسید و خواریها که بآن معصومه مظلومه رسانیدند و طفل ایشان که سقط شد زمان قلیل شب و روز را بگریه گذرانید تا از دار الغرور دنیای دنی بدار السرور جاودانی شتافت و برحمت نامتناهیه خداوند جلیل و نعمت مصاحبت پدر بزرگوار فائز گردید و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس دویم در ارتحال و شهادت آنحضرت

السلام علیکم ایتها الائمة المرحومة و رحمة الله و برکاته بدانید که از جمله زیارات جامعه صغیره که در همه وقت با جمعیت و تنهائی مناسبت و مشتمل است بر مطالب عالیه و نیکوست که در اینمجلس جمیعا بخوانیم اینست السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علیک ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد الاعلام و الامناء المنتجبون جئت انقطاعا الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف علی برکة الحق فقلبی لکم مسلم و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله لدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم انی لمن القائلین بفضلکم مقر برجعتکم لا انکر لله قدرة و لا ازعم الا ما شاء الله سبحان الله ذی الملک و الملکوت یسبح الله باسمائه جمیع خلقه و السلام علی ارواحکم و اجسادکم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته **و بعد** الحمد لله الذی جعل نبینا اول ما خلق فلا یسبقه سابق و لا یفوقه فایق من الاولین و الاخرین حمد مخصوص است از برای خداوند آنچنانی که قرار داد پیغمبر ما را اول مخلوقات خود پس پیشی نگرفت بر جناب او هیچ پیشی گیرنده و بلندی نجست بر آن بزرگوار هیچ بلند مرتبه از مخلوقات او از اولین و آخرین و الشکر له بان صیره السبیل الاعظم لنعمته و الطریق الاقوم لرحمته فقال فیه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و شکر مخصوص حضرت اقدس او است که گردانید آنجناب را راه بزرگتر از برای نعمت خود و طریق راست تر از برای رحمت خود پس در شان آن نبی شان در رقم میمنت شیم خود فرمود که نفرستادیم ما ترا مگر رحمت از برای جمیع عالمین از سابقین و لاحقین اللهم صل و سلم علی آیتک الکبری و المثل الاعلی و اسمک الاعظم الاعظم الاعظم محمد سید العرب و العجم علیه و علی آله و اصحابه الصلوة و السلام دوام النور و الظلم یعنی ایخداوند صلوات و سلام خود را نازل فرما بر آیه کبری و مثل اعلا و اسم اعظم اعظم اعظم محمد که اوست سید عرب و عجم که بر جناب او و بر آل او و اصحاب او باد صلوات و سلام بدوام نور و ظلم و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم دوام اللوح و القلم یعنی و لعنت خداوند مهیا باد بر دشمنان ایشان و ظالمان ایشان و غصب کنندگان حقوق ایشان و حقوق شیعیان ایشان بدوام بقای لوح و قلم **و بعد** اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا الشیعیان و ای امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان علیه و علی آله صلوات الله الملک المنان بدانید که از جمله آیات شریفه که در حق آنجناب نازل شده این آیه مبارکه است که در آن چند صفت آنحضرترا خداوند بیان فرموده اول رسالت آنحضرت دویم شاهد بودن آن بزرگوار است بر جمیع مخلوقات چنانچه در احادیث و ادعیه و زیارات بسیار بیان آن شده است چنانچه در زیارت جامعه کبیره میفرماید که و شهداء دار الفناء یعنی شما اهل بیت شاهد و گواهید بر دار فنا که جمیع دنیا است و هر گاه اهل بیت او شاهد بر همه دار فنا باشند آن بزرگوار بطریق اولی شاهد بر آن خواهد بود سیم آنکه بشارت

دهنده است برحمت الهی چهارم آنکه ترساننده است از عذاب خداوند پنجم آنکه خواننده است خلق را بسوی خداوند ششم آنکه آنجناب چراغ مؤلف گوید که این صفات از برای آنحضرت همیشه بوده است و مخصوص برسالت جسدانیه ظاهره نبوده است بلکه در نبوت ظاهریه ظاهر بوده است و رسالت باطنیه در باطن بوده است چنانچه در ادعیه و زیارات و خطبها و احادیث بسیار ظاهر میشود و ما در این کتاب اکتفا میکنیم به حدیث بجهت زیادتی معرفت موحدین و اطمینان متضعین اول حدیث مشهور کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین آنحضرت خود میفرماید که بودم من نبی و حال آنکه هنوز حضرت آدم در میانه آب و گل بود یعنی خلق نشده بود دویم جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از فقرات خطبه روز غدیر و جمعه میفرماید که اشهد ان محمدا عبده و رسوله استخلصه فی القدم علی سایر الامم یعنی شهادت میدهم اینکه جناب محمد بنده و رسول اوست که برگزیده است خداوند او را در قدیم یعنی پیش از همه مخلوقات بر سایر امتها و انتجبه آمرا و ناهیا عنه فی سایر عالمه فی الاداء یعنی و منتجب گردانیده است او را از برای آنکه امر کننده و نهی کننده باشد از جانب او در جمیع عوالم و قرن الاعتراف بنبوته بالاعتراف بلاهوتیته و قرین فرموده است اقرار بنبوت او را با اقرار بلاهوتیت خود و اختصه من تکرمته بما لم یلحقه احد من بریته و مخصوص گردانید او را بکرامت خود بآنچه نرسد بآن احدی از مخلوقات او فهو اهل ذلک بخاصیته و خلته پس آنجناب اهل و شایسته است برای اینمقام بجهت آنکه از برگزیدگان الهی و خلیل اوست سیم آن حدیثی است که در کتاب ریاض الجنان روایت کرده که جابر بن عبد الله میگوید که من بخدمت حضرت پیغمبر عرض کردم که اول چیزیکه خداوند جل جلاله آنرا خلق فرموده است چیست فقال نور نبیک یا جابر خلقه الله ثم خلق منه کل خیر آنحضرت فرمود که اول چیزیکه خداوند خلق فرموده است آن نور نبی تست یا جابر پس خلق فرمود از آن هر خیر را پس بر پا داشت آن نور را در میانه دو دست قدرت خود ما شاء الله پس آنرا بچهار قسم تقسیم فرمود پس از یکقسم آن عرش را خلق فرمود و از یکقسم دیگر کرسی را خلق فرمود و از قسم دیگر آن حمله عرش و خزنه کرسی را خلق فرمود و قسم چهارم آنرا در مقام حب نگاه داشت ما شاء الله پس آنرا بچهار قسم فرمود پس از یکقسم آن قلم را خلق فرمود و از یکقسم دیگر لوح را خلق فرمود و از یکقسم دیگر بهشت را خلق فرمود و قسم چهارم آنرا نگاه داشت در مقام خوف ما شاء الله پس آنرا بچهار جزو تقسیم فرمود و از یکجزو آن ملائکه را خلق فرمود و از یکجزو آن آفتاب را و از یکی ماه و ستاره گانرا و قسم چهارم را نگاه داشت در مقام رجا ما شاء الله پس آنرا بچهار جزو تقسیم فرمود پس از یکجزو آن عقل را خلق فرمود و از جزوی علم و حلم را و از جزوی عصمت و توفیق را و قسم چهارم آنرا نگاه داشت در مقام حیا ما شاء الله و بعد از آن بنظر هیبت با و نظری فرمود که آب شد پس از آن صد و بیست و چهار هزار قطره چکید پس از هر قطره خداوند جل جلاله روح نبی و رسولی را خلق فرمود پس ارواح انبیا نفس کشیدند پس خلق فرمود از آن نفسها ارواح اولیا و شهدا و صالحین را مؤلف گوید که از آیه و احادیث و زیارات و ادعیه بسیار دیگر معلوم میشود که جمیع فیوضات که از مبدا فیاض بهمه مخلوقات رسیده و خواهد رسید ببرکت و واسطه نور مقدس سید کاینات و اشرف موجودات جناب محمد بن عبد الله است و ای بر اشقیا و فجره این امت که حق و حرمت این بزرگوار را نشناختند و بطرق بسیار بوجود شریف و عنصر لطیفش اذیتها رسانیدند آه آه که گاهی کاهن و ساحرش خواندند و گاهی مجنون و کاذبش گفتند و شبها و روزها بسنگها و چوبها بدن مقدسش را مجروح و بخارها و خاشاکها روی نورانی و ریش مبارکش را بغبار آلوده گردانیده و چندان بخود و اهل و عیالش و احباب و اصحابش ناسزا گفتند و اذیت رسانیدند که لاعلاج از وطن اصلی و محل تولد خود که مکه معظمه الهی بود هجرت نمود و مدینه طیبه را بقدوم میمنت لزوم رشک جمیع عوالم ملک و ملکوت فرموده آخر الامر در آنمکان شریف نیز چندان بآنجناب و اقربا و اصحاب و احبابش اذیتها رسانیدند که توان شرح و وصف نمود گاهی در جنگها دندان مبارکش را شهید کردند و گاهی در میان دشمنانش گذاشته فرار بر قرار اختیار کردند که بلکه بدست دشمن هلاکش کنند و گاه در کوه در پیش روی ممحل و کجاوه اش دبه خالی از کوه غلطانیدند که شاید سر شترش رم کند و با کجاوه از کوه در غلطد و مکرر در شبها خواستند که با تیغهای برهنه بر جای خواب و استراحت او ریخته بدن مقدسش را که ارواح جمیع عالمیان بفدای او باد پاره پاره کنند و گاه بود که از جهت حفظ نفس مقدس خود پناه بغار برد و با وجود آنکه جناب اقدس الهی مکرر از برای قاتلین انبیا در قرآن مجید آیه عذاب نازل فرموده بود اصلا متنبه نشدند و دست از عداوت خود برنداشتند و اراده قتل آنجناب داشتند تا آنکه خداوند این آیه را نازل فرمود که ان الذین یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم یعنی آنچنان جماعتی که کافر میشوند بآیات الهی از توریه و انجیل و زبور و قرآن و بقتل میرسانند انبیا را بغیر حق و میکشند آنچنان جماعتی را از مردم که امر میکنند

خلق را براستی و عدالت پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم و مع ذلک اشقیا و کفره این امت دست از کفر باطنی خود بر نداشته و بهر ستم که ایشانرا ممکن میشد بآن بزرگوار اذیت میرسانیدند و از اینجهت است که میفرماید ما اُوذِیَ نَبِیٌّ قَطُّ مِثْلَ مَا اُوذِیتُ یعنی اذیت کرده نشده هیچ پیغمبری هرگز بمانند آنچه من اذیت کرده شده ام آخر الامر کار بجائی رسید که مکرر آنحضرترا زهر دادند و خداوند شفا میداد تا آنکه آخر زمانی شد که وقت شهادت آنحضرت رسید و زهر کار خود را کرده آثار ارتحال ازین دار فانی از جبین مبینش ظاهر و هویدا گردید و خواست که اهل بیت و امت خود را وداع کند فرمود که ای بلال هَلُمَّ اِلَیَّ النَّاسَ یعنی خلق را بسوی من دعوت کن پس بندای بلال پر ملال خلق در مسجد جمع شدند

پس آنجناب عمامهٔ خود را بر سر بسته و بر کمان خود تکیه کرده و با نهایت ضعف بر بالای منبر تشریف برده پس حمد و ثنای خداوند حی قیوم را بجای آورده و بعد از آن فرمود که مَعَاشِرَ اَصْحَابِی اَیَّ نَبِیٍّ کُنْتُ لَکُمْ ای گروه اصحاب من چگونه پیغمبری بودم از برای شما آیا جهاد با دشمنان دین نکردم در حضور شما آیا شکسته نشد دندانهای من آیا خاک مالیده نشد پیشانی من آیا خون جاری نشد بر رخساره من تا آنکه فرا گرفت همه ریش مرا آیا صبر نکردم بر شدتها و بلاها از جهال قوم خود آیا از گرسنگی سنگ قناعت بر شکم نبستم قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللّٰهِ لَقَدْ کُنْتَ لِلّٰهِ صَابِرًا وَعَنْ مُنْکَرِ بَلَاءِ اللّٰهِ نَاهِیًا فَجَزَاکَ اللّٰهُ عَنَّا اَفْضَلَ الْجَزَاءِ یعنی همه گفتند بلی یا رسول الله بتحقیق که بودی از برای خدا صبر میکردی و از معصیتهائی که خداوند نهی کرده منع میفرمودی پس جزا دهد خداوند از جانب ما بهترین جزاها پس آنجناب فرمود که خدا جزا دهد شما را هم بکردهای شما پس بعد از وداع با اصحاب روانه خانه ام سلمه شد و میفرمود که رَبِّ سَلِّمْ اُمَّةَ مُحَمَّدٍ مِنَ النَّارِ وَیَسِّرْ عَلَیْهِمُ الْحِسَابَ یعنی خداوندا نگاهدار امت محمد را از آتش و آسان فرما بر ایشان حساب را ام سلمه عرض کرد که چه میشود مرا که جناب مقدس تو را چنین غمگین و متغیر الاحوال مشاهده میکنم فرمود ای ام سلمه خبر ارتحال من از دنیا بمن رسیده است در این ساعت پس خداوند ترا محافظت فرماید بعد از من در دنیا فَلَا تَسْمَعِینَ بَعْدَ هٰذَا الْیَوْمِ صَوْتَ مُحَمَّدٍ اَبَدًا پس نخواهی شنید بعد ازین روز صدای محمد را هرگز ام سلمه گفت یا محمداه آه از حزن بزرگ و غم عظیم که هیچ حزنی بآن نخواهد رسید در مفارقت مثل جناب تو مؤلف گوید که چه بسیار شبیه است باین کلام کلام جناب سید الشهداء که در آخر وداع بدر خیام طاهرات آمد و همه خواهران حیران و دختران گریان و اهل بیت بیکس خود را صدا زده فرمود که یَا اَهْلَ بَیْتِی عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلَامُ هٰذَا آخِرُ السَّلَامِ هٰذَا آخِرُ الْکَلَامِ یعنی ای اهل بیت من بر شما باد از جانب من سلام اینست آخر سلام من و آخر کلام من دیگر بعد ازین صدای مرا نخواهید شنید پس چون زنان بیابان این کلام آقای مظلوم را شنیدند همه صداها را بنوحه و ناله بلند کردند و حضرت صادق علیه السلام میفرماید که چون داخل شد شب آخر عمر شریف پیغمبر که در فردای آن از دنیا رحلت میفرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسنین را نزد خود طلبیده و در را بستند و حضرت فاطمه علیها السلام را نزدیک خود خوانده و بآن مظلومه رازهای بسیار فرمود و چون راز را اندو بزرگوار طول کشید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حسین را برداشته از خانه بیرون آمده در عقب در بازنان پیغمبر ایستادند پس یکی از زوجات پیغمبر عرض کرد که یا علی چرا پیغمبر ترا بیرون کرد و با دختر خود خلوت کرد و در این ساعت حضرت فرمود که من میدانم آنچیزی را که با دختر خود میفرماید و آن بعضی احوال تو و پدر تو و مصاحبان او میباشد آن زن خواست که بعضی سخنان در میان آورد که حضرت فاطمه آنجناب را صدا زد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که چون داخل خانه شدم دیدم که پیغمبر متغیر الحال برخود می پیچید پس از ملاحظه اینحال چندان گریستم که بیخود شدم زیرا که نمیتوانستم آنحضرترا در آنحال مشاهده کنم مؤلف اشجار گوید که اگر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام با آن قوت امامت از ملاحظه آنحالت رسول خدا بیخود شود آه آه نمیدانم که جناب زینب خاتون دلخون و سایر دختران و کودکان از ملاحظه فرق بناحق شکافته پدر بزرگوار و جاری بودن خون از صورت و ریش مبارک او بر چه حال شده اند آه آه و از ملاحظه نشستن حضرت امام حسن بر سر طشت و موج زدن پارهای جگر آن مظلوم در آن بر چه احوال شدند آه آه و امصیبتاه و واحزناه که از ملاحظه بدنهای چاک چاک که همه بی سر بر روی ریگهای گرم کربلا افتاده بودند و پامال حیوانها شده بودند و کسی متعرض دفن و کفن آنها نمیشد آیا بر چه حال شدند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که نظر پیغمبر بر من افتاد و فرمود یَا عَلِیُّ لَیْسَ هٰذَا اَوَانَ بُکَاءٍ فَقَدْ حَانَ الْفِرَاقُ بَیْنِی وَبَیْنَکَ یعنی یا علی این وقت گریستن و فرصت آن نیست پس بدرستیکه نزدیک شده مفارقت در میان من و تو پس وداع میکنم ترا ای برادر من پس بتحقیق که خبر داد فرمود از برای من پروردگار من آنچیز هائیرا که در خبر این حفظ فرموده یا علی گریه من و غم من و حزن من از برای تست و این دختر که مظلومه بعد از من فَقَدْ اَجْمَعَ الْقَوْمُ عَلَی ظُلْمِکُمْ یعنی بتحقیق که اجتماع کردند قوم در ظلم کردن بر شما من شما را بخدا سپردم و او قبول فرمود شما را بامانت از من یا علی وصیتهای بسیار بفاطمه کرده ام هرچه بتو گوید تصدیق کن که او راستگو است پس فاطمه را در بر کشیده و سر او را بوسید و فرمود فداک

بر منبر تشریف بردن آنحضرت برای وداع

تشریف بردن بخانه ام سلمه رضی الله عنها

راز گفتن آنحضرت با فاطمه زهرا علیها السلام

وداع کردن آنحضرت با امیرالمؤمنین علیه السلام

اَبُوکِ یَا فَاطِمَةُ یعنی فدای تو شود پدر تو ای فاطمه پس صدای گریه آن مظلومه بلند شد پس دفعه دیگر فاطمه را در بر کشید و فرمود که بخداوند عالم قسم که جناب اقدس الهی انتقام میکشد از ظالمین تو و غضب میفرماید بجهت غضب کردن تو فالویل ثم الویل للظالمین پس آنحضرت چنان گریست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که والله پنداشتم که پاره از بدن من آب شد از شدت گریه آنحضرت زیرا که چشمهای آنجناب پر از اشک شده بود و مثل باران اشک میبارید تا آنکه ریش مبارکش و جامهای بدنش تر شد و حضرت فاطمه با محکم در بر گرفته بود و رها نمیکرد و در آنحال سر مبارک آنحضرت بر سینه من بود و حسنین علیهما السلام قدمهای مبارک آنحضرترا میبوسیدند و بصداهای بلند گریه میکردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که هر گز شنیده بودم و شک ندارم که همه آنها صداهای گریه و ناله ملائکه بود و یقین که بود و جبرئیل که در مثل چنین شبی از خدمت رسول خدا مفارقت کند مؤلف محزون گوید که چه بسیار شبیه است باین مجلس آنوقتی که جناب امیر مؤمنان ارواحنا له الفداء با فرق بناحق شکافته در محراب مسجد کوفه افتاده بود و خون بر پیشانی و چشمها و صورت و روی مبارکش جاری بود و حضرت امام حسن علیه السلام سر او را بر سینه گرفته بود و جناب سید الشهداء پاهای او را میبوسید و جبرئیل در میانه هوا صیحه میکشید و ملائکه ناله میکردند و اصحاب ناله مینمودند آه آه که رسول خدا بجهت ظاهر حاضر نبود که بنوحه و زاری عزاداری نماید آه وامصیبتاه بفدای غریبی و بیکسی مظلوم کربلا شوم که در روز شهادت جد بزرگوار عالیمقدار پاهای ایشانرا میبوسید آه آه که در روز عاشورا هر چه پاهای خود را بر خاک کربلا مالید و از شدت تشنگی آب طلبید هیچکس جرعه از آب بکام آن تشنه نرسانید و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که در حال احتضار رسول خدا گریه از حضرت فاطمه دیدم که پنداشتم اینکه همه آسمانها و جمیع زمینها گریستند بر احوال آن مظلومه پس جناب پیغمبر فرمود که یَا بُنَیَّةُ اَللّٰهُ خَلِیفَتِی عَلَیْکُمْ وَهُوَ خَیْرُ خَلِیفَةٍ یعنی ای دختر من خداوند خلیفه منست بر شما و او بهترین خلیفه هاست و قسم بحق آن خداوندیکه مرا براستی بخلق فرستاده است که لَقَدْ بَکَی لِبُکَائِکِ عَرْشُ اللّٰهِ وَمَا حَوْلَهُ مِنَ الْمَلَائِکَةِ وَالسَّمٰوَاتُ وَالْاَرَضُونَ وَمَا فِیهِمَا یعنی بتحقیق که گریست بجهت گریستن تو ای فاطمه عرش خدا و آنچه در اطراف او بود از ملائکه و گریستند همه آسمانها و زمینها و آنچه در میانه آنهاست و قسم بحق آن خداوندیکه مرا براستی بر خلق فرستاده که بهشت حرام است بر جمیع مخلوقات تا آنکه تو داخل در وی شوی بعد از من و تو پیش از همه مخلوقات داخل بهشت میشوی در حالتی که بلباس جلال ملبس شده و بزیورهای عالیه زینت کرده و نعمتهای غیر متناهیه خداوندی متنعم گردیده یَا فَاطِمَةُ هَنِیئًا لَکِ یعنی ای فاطمه گوارا باد مر ترا نعمتهای جناب اقدس الهی و قسم بحق آنکه مرا براستی فرستاده که جهنم نعره عظیمی خواهد کشید که باقی نماند هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی مگر آنکه مدهوش میشوند پس ندا رسد بجهنم که یَا جَهَنَّمُ یَقُولُ لَکِ الْجَبَّارُ اُسْکُنِی بِعِزَّتِی وَاسْتَقِرِّی حَتَّی تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ اِلَی الْجِنَانِ لَا یَغْشَاهَا قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ یعنی ای جهنم بتو میفرماید خداوند جبار که بعزت من قسم که ساکت شو و آرام گیر تا آنکه بگذرد فاطمه دختر محمد و داخل بهشت شود و فرا نگیرد او را گرد و غباری و نه ذلتی قسم بحق آنکه مرا براستی بر خلق فرستاده که داخل جنت میشود حسن از طرف راست تو و حسین از طرف چپ تو و هر آینه مشرف خواهی شد از طرف اعلای جنت در میانه دو دست رحمت خداوند در مقام شریف در حالیکه لوای حمد در دست علی بن ابیطالب علیه السلام است و او بخلعتهای خداوند مخلع میشود در هر وقت که من خلعت داده شوم و عطیه و جایزه داده میشود هر وقت که من جایزه داده شوم و قسم بآن خداوندیکه مرا براستی بخلق فرستاده که ایستادگی میکنم در قیامت در مقام خصومت و دشمنی با اعدا و دشمنان تو ای فاطمه و هر آینه نادم و پشیمان میشوند آنجماعتی که غصب کرده اند حق ترا و قطع کرده اند دوستی با تو را و دروغ شمردند سخنان ترا و در حضور من ایشانرا در قیامت بسوی جهنم خواهند کشید و هر چه من عرض کنم که اِلٰهِی اُمَّتِی اُمَّتِی ندا رسد که یا محمد ایشان بیرون رفتند از امت تو و تغییر دادند دین خدا را بعد از تو پس بازگشت و جای آنها در سعیر خواهد بود مؤلف گوید که این بود مجملی از کیفیت وداع کردن آنجناب با اهل بیت خود و راست فرمود آنچه را فرمود بجهت آنکه بعد از ارتحال آنحضرت دین خدا و کتاب او را تغییر دادند و منصب امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کردند و بر ایشان اذیتهای بسیار رسانیدند و در خانه وحی و تنزیل را سوختند و در پهلوی نور دیده او زدند و استخوانهای آن مظلومه را شکستند و طفل او را سقط کردند و تازیانه بر او زدند تا آنکه از دنیا پر جفا ارتحال نمود و از بعضی احادیث که در کتاب کشف الغمه روایت کرده است چنین ظاهر میشود که حسنین علیهما السلام حاضر نبودند که رسول خدا ایشانرا وداع نماید پس فرمود که یَا بِلَالُ اِئْتِنِی بِوَلَدَیَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ یعنی ای بلال حاضر کن نزد من دو فرزند من حسن و حسین را و چون بلال آن دو صاحب جلال را حاضر کرد رسول خدا ایشانرا بر دوش خود جای داد و ایشانرا میبوسید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید چنان گمان کردم که مبادا ورثت اندوهشان پیغمبر خدا را و رفتم که ایشانرا از آنحضرت دور کنم فرمود که دَعْهُمَا یَشُمَّانِی وَاَشُمُّهُمَا وَیَتَزَوَّدَا مِنِّی وَاَتَزَوَّدُ مِنْهُمَا فَسَیَلْقَیَانِ

بعدی زلزالاً وَ اَمراً عضالاً یعنی یا علی و اگذار ایشان را تا ببویند مرا و ببویم من ایشان را و از من توشه بردارند و من از ایشان توشه بردارم و زود باشد که برخورند بعد از من مصایبی چند که تزلزل در آورد ایشان را و موجب هلاک ایشان کرد و پس لعنت کند خداوند کسی را که خایف کرداند ایشان را اللهم انی استودعکما و صالح المؤمنین یعنی بار پروردگارا بدرستیکه من بامانت می سپارم ایشان را بتو و شایستگان از مؤمنین و در کتاب بحر الاحزان از ابن عباس روایت شده است که چون شدید شد ناخوشی رسول الله در وقت ارتحال از دنیا ضم الحسین علیه السلام الی صدره یعنی چسبانید نور دیده خود حسین را بسینه خود تا آنکه عرق آنحضرت بر آنجناب جاری شد و آنحضرت در حالت احتضار بود و میفرمود که مالی و لیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید یعنی چکار است مرا با یزید هرگز نازل نفرماید خدا برکت خود را برا او پروردگارا لعنت فرما یزید را در حدیث که آنحضرت رسول روی مبارک را بجانب بتول کرده فرمود که ای فاطمه اینقدر بیتابی مکن بحق آن خدائیکه مرا براستی فرستاده است که از گریه و ناله تو و حسنین آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست بگریه و افغان در آمدند و بعد از این کلام ساکت شدند پس غش طولانی کرد و چون بحال آمد نور دیده خود حسین را در بر کشید و مکرر او را میبوسید و از دو چشم مبارک آنحضرت اشک جاری بود و میفرمود که آگاه باشید که نزدیکست که خونخواهی کنم از کشنده تو در نزد جناب اقدس الهی مؤلف محزون گوید که چون وداع جناب رسول الله با اصحاب و اهل بیت خود تا آخر رسید آنجناب را از شدت اثر زهری که در بدن ضعیف نحیف مبارکش بود غشی عظیم عارض شد ابن عباس میگوید که صدای کوبیدن در خانه شد حضرت فاطمه فرمود که کیست کوبنده در جواب داد که انا رجل غریب اتیت اسئل رسول الله اتاذنون فی الدخول علیه یعنی منم مرد غریب آمدم که از رسول الله سؤالی کنم آیا اذن میدهید مرا در داخل شدن بر آنجناب پس حضرت فاطمه در جواب فرمود که خدا تو را رحمت کند در پی حاجت خود رو که پیغمبر خدا بحال خود مشغول است و کسی را مجال آن نیست که خدمت آنحضرت رسد پس آن شخص پی کار خود رفت پس دفعه دیگر مراجعت نمود و در را کوبید و گفت غریب یستاذن علی رسول الله اتاذنون للغرباء یعنی غریبی اذن دخول بر پیغمبر خدا میطلبد آیا اذن میدهید غربا را که داخل شوند و چون آنحضرت در آنحال اندک از غش بحال آمده بود فرمود که یا فاطمة اتدرین من هذا ای فاطمه آیا میدانی که کیست کوبنده در آن مظلومه عرض کرد که نه یا رسول الله قال هذا مفرق الجماعات و منغص اللذات هذا ملک الموت یعنی این متفرق کننده جمعیتها و در هم شکننده لذتها است این ملک الموت است والله هرگز از احدی قبل از من اذن نگرفته است و بعد از من از احدی دیگر اذن نخواهد گرفت و از من اذن میگیرد بجهت کرامت من در نزد جناب اقدس الهی ای فاطمه اذن بده او را پس آن مظلومه محزونه فرمود که ادخل رحمک الله یعنی داخل شو خداوند تو را رحمت فرماید فقالت آه و امصیبتاه قد خربت المدینة و عزم علی الرحیل صاحب السکینة یعنی ای وای از مصیبت بزرگ که خراب شد مدینه و عازم بر ارتحال شد صاحب السکینه و در حدیث دیگر است که امیر المؤمنین علیه السلام او را اذن داد و در حدیث دیگر است که جبرئیل او را اذن داد مؤلف غمگین گوید که از کجا انصاف است که خانه را که پیک رب العالمین احترام نگاه دارد و بدون اذن داخل نشود در آن را آتش زنند و بسوزانند و بر پهلوی خاتون قیامت زنند و پهلوی شفاعت کننده گناهکاران را بشکنند و بی اذن داخل خانه شوند و احترام او را در هم شکنند و بر نالهای ایشان رحم نکنند آه و امصیبتاه که بهمین ظلم اکتفا نکنند و بغلام خود بگویند که بزن زهرا را پس آن ملعون آن مظلومه را بزند فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون پس عزرائیل داخل شد و از او بوی مشک ساطع بود و گفت السلام علی اهل بیت رسول الله پس آمد و در پیش روی آنحضرت ایستاد و عرض کرد السلام علیک یا رسول الله آنجناب فرمود که السلام علیک یا ملک الموت پس گفت یا احمد خدای تبارک و تعالی مرا فرستاده و امر فرموده که اگر اذن دهی قبض روح مقدس تو کنم و اگر از مرگ اکراه داشته باشی مراجعت کنم آنحضرت فرمود که هر چه امر کنم مطیعی عرض کرد بلی از جانب خداوند مامورم که باطاعت جناب تو پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد ان الله تبارک و تعالی قد اشتاق الی لقائک یعنی بدرستیکه خدای تبارک و تعالی مشتاقست بسوی لقای تو پس آنجناب چون اینکلام را شنید فرمود که ای ملک الموت مشغول شو بآنچه مامور شده بآن و در حدیث دیگر است که فرمود ای عزرائیل مرا بسوی تو چه حاجت است عرض کرد که چه حاجت است یا نبی الله فرمود که حاجت من آنست که روح مرا قبض نکنی تا آنکه جبرئیل نازل شود و سلام کند بر من و من سلام کنم برا او پس عزرائیل قبول کرده از خانه بیرون رفت و همین گفت یا محمد پس جبرئیل در میانه هوا باو رسید و گفت یا ملک الموت آیا نمی بینی که درهای آسمان گشوده شده از برای روح محمد پس جبرئیل بر زمین نازل شد

و عرض کرد که السلام علیک یا ابا القاسم پس آنحضرت در جواب فرمود و علیک السلام یا جبرئیل ای حبیب من پیش بیا پس جبرئیل نزدیک آنجناب رفت و آن روز روز دو شنبه بیست و هشتم ماه صفر بود پس امیر المؤمنین علیه السلام با طلبید و سر مبارک را در دامان آنجناب گذاشت و وصیتهای خود را بآنجناب فرمود پس عزرائیل نیز حاضر شد و علامتهای احتضار بر آنحضرت ظاهر شد پس آنحضرت را غشی عارض شد و چون حضرت فاطمه علیها السلام آنحالت را مشاهده نمود شروع بناله و گریه کرد و میگفت ای پدر بزرگوار آه از غم بزرگ و آه از ناخوشی و مصیبت تو پس چون صدای دختر مظلومه خود را شنید چشمهای مبارک را گشود و فرمود که بعد از این روز دیگر بر پدر تو غمی نیست آه و امصیبتاه که پیغمبر خدا رو بجانب عزرائیل کرده فرمود که یا ملک الموت امض لما امرت به یعنی ای ملک الموت مشغول شو بکاری که بآن مامور شده پس چون جبرئیل این سخن را شنید گفت که این آخر نزول منست بسوی زمین زیرا که مقصود من از نزول خدمت رسیدن تو بود مؤلف گوید که مراد نازل شدن برای وحی و آوردن قرآنست و گرنه در احادیث بسیار است که جبرئیل بعد از ارتحال رسول خدا بخدمت جناب امیر المؤمنین و زهرا و باقی اهل بیت مکرر بزمین آمده و در شبهای قدر و در زمان رجعت بخدمت حضرت صاحب الامر و سایر اهل عصمت خواهد رسید و در حدیث است که چون عزرائیل نزدیک شد جبرئیل گفت ای عزرائیل فراموش نکنی وصیت خداوند را در حق قبض روح محمد پس آن بزرگوار شهید نبود هر جا کلمه شهادتین بر زبان جاری کرد و بر اینحال که سر مبارکش در دامن امیر المؤمنین علیه السلام بود و جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ که عزرائیل روح مقدس مکرم مطهر آنجناب را قبض کرد و فصاحت فاطمة و صاح المسلمون یعنی پس حضرت فاطمه صیحه زد و صدا بناله بلند کرد و همه امت صداها بناله و افغان بلند کردند و یضعون التراب علی رؤسهم یعنی و خاک بر فرق خود میریختند و فضه خادمه فاطمه زهرا میگوید که بناله در آمده بودند در آن روز کوچک و بزرگ مدینه و بسیار شد گریهای خلایق و کم شد صبر و آرام در میانه امت و بزرگ شد مصیبت ارتحال بهترین پیغمبران از برای خویشان و اصحاب و دوستان و غربا و اهل وطن بکار بجائی رسید که هیچکدام از مردان و زنان را نمیدیدی مگر آنکه اشکها بر صورت ایشان جاری بود و صدای ناله و افغان از زمین بآسمان بالا میرفت مؤلف گوید که کسی هرگز مدینه طیبه را بر آنحال ندیده بود مگر روزیکه اسرای کربلای معلی و دختران سید انبیا از اسیری کوفه و شام خلاص شده بودند و وارد وطن میشدند زیرا که روایت شده است که چون اهل مدینه خبر ورود اهل بیت را شنیدند همه از شهر بیرون دویدند با موهای پریشان و رویهای خراشان و بر سر و صورت خود میزدند و صداها بواویلا و امصیبتاه بلند بود مثل روز ارتحال رسول خدا آه آه و احزناه که چون ارتحال رسول خدا و سید انبیا یقینی شد اکثر امت که لعنت خدا بر ایشان باد جسد مقدس زهر خورده آنحضرت را در میان گذاشته بمسجد رفتند که از برای خود امامی تعیین کنند پس جناب امیر المؤمنین با جبرئیل امین آنحضرت را غسل دادند و در وقت غسل آن جسد مکرم محترم را بهر طرف میخواستند حرکت دهند خود حرکت میفرمود موافق حدیث دیگر بوصیت رسول خدا جناب امیر المؤمنین مامور بود که در وقت غسل احدی را حاضر نکرداند پس آنحضرت خود غسل میداد و فضل بن عباس آب میآورد و چشمهای او بخرقه بسته بود و ملائکه آنحضرت را حرکت میدادند و بعد از غسل بکافور جنت حنوط کرده و کفن نموده و نماز براو گذارده دفن کردند در حدیث است که حضرت فاطمه علیها السلام برروی قبر او افتاد و قبر او را در بر کشید و میبوسید و میبوسید و میگریست و این رباعی را میخواند ماذا علی من شم تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا یعنی ضرر نکرده است کسیکه ببوید تربت احمد را اگر نبوید بطول روزگار هیچ بوی خوشی را صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا یعنی ریخته شد بر من مصایبی چند که اگر آنها ریخته میشد بر روزهای عالم همه چون شب تار و تاریک میگردید پس زنان مدینه با گریه و ناله آن معصومه مظلومه را برداشته بخانه بردند و بلوازم تسلیه و تعزیه مشغول گردیدند مؤلف اشکبار گوید که ای فاطمه طاهره با آنکه پدر بزرگوارت با این احترام دفن شده بود چنین گریها و نالها کردی نمیدانم چه میکردی اگر در عصر عاشورا بر سر جسد پدر پاره پاره بی غسل و حنوط و بی کفن و بی نماز و بی دفن فرزند خود حسین میبودی وای کاش زنان مدینه میبودند و جناب زینب و ام کلثوم و فاطمه و سکینه و سایر اسرا را بخیمه میبردند و تسلیه میدادند و از اسیری خلاص میکردانیدند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون علی محمد و آل محمد علیهم السلام

تمام شد عزاخانه اول از کتاب بیت الاحزان بعون الله الملک المنان و صلی الله علی محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین واصحابه المنتجبین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین وبعد چنین گوید بندهٔ مذنب واثق عبد الخالق عفی عنه که این عزاخانه دویم از کتاب بیت الاحزان است که در آنست بیان احوال شهادت سیدهٔ نساء عالمیان جناب فاطمهٔ زهرا صلوات الله وسلامه علیها و آن مشتمل بر یک مقدمه و هفت مجلس اما مقدمه مقدار بآیات واحادیث درین مجالس است **مجلس اول** در سوزانیدن درخانه آنمعصومه است و در آنست خطبه وآیه وان جهنم لموعدهم اجمعین و حدیث گریه رسول صلی الله علیه وآله وامیر علیه السلام وفاطمه واصحاب بشنیدن ذکر نار و آمدن آنمعصومه بمحشر و خلیفه شدن اولی و دفن پیغمبر و سوزانیدن درخانه آنمعصومه و خیمگاه در عاشورا و اذیتهای دویمی به آنمعصومه و حمایت کردن امیر و حاضر داشتن دختران در عاشورا و سقط محسن و بردن امیر را بمسجد و شمشیر کشیدن دویمی بر امیر و نالهٔ حسنین ع از بی یاری بی یار بودن شهید کربلا بعد از افتادن از ذو الجناح و شمشیر زدن قوم براو و تسلی دادن امیر حسنین را و بیرون آمدن دست و صدا از قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله و خطاب باو لما و رفتن آنمعصومه بمسجد و آوردن امیر علیه السلام را بخانه و نبودن در مجلس یزید بجهت خلاصی اسیران و متمم حدیث و ورود او بمحشر **مجلس دوم** در تعزیه داری نمودن سیدة النساء است از برای سید انبیا در خانه و در آنست خطبه و حدیث آمدن آنمعصومه بمحشر و دخول اسیران بکوفه و شام و بعضی از اذیتها بآنمعصومه و تعزیه داری برای پدر تا روز هشتم و رفتن بر سر تربت او و رفتن اسیران بقتلگاه **مجلس سیم** در تعزیه داری آنمعصومه است بر سر تربت آنحضرت و در آنست خطبه و علت نام نهادن آنحضرت را بزهرا و رفتن بسر تربت پدر و اسیران شام و متغیر شدن او بر سر قبر پدر و بیمار کربلا بر سر جسد پدر و عود او بحجره **مجلس چهارم** در گریستن آنمعصومه است در بیت الاحزان و بعضی از امیر مؤمنان و در آنست خطبه و حدیث شبهای پیغمبر و سخاوت زهرا و تاج تقوی و گرسنه بودن فاطمه و حسنین تا سه شبانه روز و اسلام آوردن شمعون و طعام نخوردن پیغمبر در سه شبانه روز و نزول مائده برای فاطمه و اینکه او پارهٔ تن پیغمبر است و اذیتها باو و با بودن سیاهی بدن او و شکسته شدن پهلوی او و سقط محسن و غش کردن او از جهت بوییدن پیراهن پدر و احوال اسیران در مجلس یزید و وقت دیدن پیراهن برادر و غش کردن او باذان بلال و پیغام اهل مدینه جهت کم کردن گریه و ساختن بیت الاحزان و عذرخواهی او از امیر و وصایای او باو و خوابیدن او و رسیدن پیغمبر را و وداع با امیر علیه السلام و سید الشهداء با زینب و وصیت او در حق حسنین و اذیتهای اهل کوفه و شام با اسیران و وصیت او به دفن و نشسته اشک باو **مجلس پنجم** در ارتحال آنمعصومه است و در آنست خطبه و نام نهادن او بزهرا و بعضی از علمهای براو و ارتحال او و استقبال پیغمبر و ملائکه برای روح او و سخنان او با اسما و ورود حسنین به حجره بعد از ارتحال او و خبر کردن ایشان پدر را و غش کردن آنحضرت و آمدن بحجره او با اصحاب و بیکسی اسیران در کربلا و مانع شدن ستاره زوجه رسول را از دخول بر جنازه او و داخل شدن امیر و دیدن وصیت نامه و ازدحام اهل مدینه

در احوال امیر مومنان

که بحجرهٔ طاهره و رباعی امیر و گریه ام کلثوم جهت والدین و سه برادر **مجلس ششم** در غسل و کفن و دفن آنمعصومه است و در آنست خطبه وآیه و تلقی آدم من ربه و بیرون کردن آدم را از جنت و کلمات وارده براو و دیدن او فاطمه را در قصر جنت و مقدم خلق شدن انوار خمسه التجا بر آدم بچهار هزار سال و قبول توبه او ببرکت ایشان و سلام ملائکه بر آنمعصومه در محراب و آنکه پارهٔ تن پیغمبر است و شعر او و بعضی اذیتهای براو و غسل دادن امیر علیه السلام او را و گریستن بعد از غسل جهت سیاهی بدن او و سیاه شدن بدن زینب در کربلا و وداع حسنین ع او را بعد از کفن و نالهٔ او و پیغام دادن حسنین علیهما السلام با وجهت پیغمبر و سکینه بعلی اصغر برای آنحضرت و در آغوش گرفتن او حسنین را و ندا رسیدن از آسمان و وداع اسیران جسد سید الشهدا را در عاشورا و اشعار امیر علیه السلام در وقت کفن او و خبر دادن بتاخیر انداختن بیرون آوردن جنازه و بعد در آوردن آن و نماز بر آن و مناجات امیر علیه السلام و روشن شدن زمین قبر و ندای آن و پیدا شدن دستی در قبر در وقت دفن و اشعار امیر ع و اشعار هاتف غیبی و تکلم امیر علیه السلام با قبر و جواب او و مخفی کردن قبر او و در بیابان افتادن شهدا **مجلس هفتم** در وقایع بعد از دفن آنمعصومه است و در آنست زیارتی و دیدن فاطمه پیغمبر را بعد از ارتحال در بین خواب و بیداری و دیدن فردوس اعلی و قصر خود و امیر ع و ذریه و محبین را و وصیت بغسل دادن او با زنان و نماز کردن با مردان و دفن کردن در شب و زیارت پیغمبر و کلمات با او و بعضی از احوال مظلوم کربلا علیه السلام و وداع امیر با بنی و مراجعت با حسین ع بحجره و گریه دختران در آن شب و شب بعد از غارت و شب ورود مدینه و سخنان اولی و دویمی با امیر علیه السلام و ارادهٔ دویمی بدر آوردن جنازه از قبر و قسم خوردن امیر بکشتن او و اجتماع زنان بدر آوردن جنازه از قبر و متفرق کردن امیر ایشان را و بعضی از مصایب زنها و حسنین

مجلس اول در سوزانیدن درخانه آنمعصومه است

الحمد لله المتفرد بالبقاء الذی لا یعتریه الفناء والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء واکمل الاوصیاء وعلی السیدة الزهراء وعلی اولادهم النقباء وعلی محبیهم النجباء ولعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء **وبعد** اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی بدرستیکه جهنم البته وعده گاه همه ایشانست و از برای آن هفت درست و هر دری از برای اهل آتش جزئیست تقسیم کرده شده در کتاب زهد النبی روایت شده است که چون این آیه شریفه نازل شد حضرت پیغمبر گریه شدیدی و از شدت گریه آنحضرت همه اصحاب گریستند و نمیدانستند که جبرئیل چه آیه آورده و احدی از صحابه جرات سؤال نمیکرد و چون از عادت جناب پیغمبر آن بود که هرگاه فاطمه طاهره را میدید خوشحال میشد از این جهت سلمان فارسی روانه حجرهٔ طاهره آنمعصومه شد دید که آنحضرت آسیائی در دست دارد و قدری جو آرد میفرماید و میگوید وما عند الله خیر وابقی یعنی آنچه نزد خداوندست بهتر و باقی ترست پس سلمان سلام داد و حکایت گریه حضرت پیغمبر را بعرض رسانید چون آنمعصومه گریه جناب پدر را شنید از جای خود برخاست و چادر خود را که دوازده موضع آنرا لیف خرما وصله فرموده بود بر سر کرد و چون از خانه بیرون تشریف آورد و نظر سلمان به آنچادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر و کسری لباسهای سندس و حریر پوشیده اند و اینک فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله چادر کهنه از پشم بر فرق مبارک انداخته که دوازده موضع او را بلیف خرما پینه کرده است پس چون آنمعصومه بنزد پدر بزرگوار خود وارد شد عرض کرد که یا رسول الله بدرستیکه سلمان تعجب میکند از چادر من فوالذی بعثک بالحق ما لی ولعلی منذ خمس سنین الا مسک کبش نعلف علیه بالنهار بعیرنا فاذا کان اللیل افترشناه یعنی قسم بحق آنخداوندیکه جناب تو را براستی بر خلق مبعوث گردانیده که پنج سالست که نیست از برای من و علی مگر پوست گوسفندیکه در روز شتر خود را بدان علف میدهیم و چون شب میشود آنرا فرش خود میگردانیم و بدرستیکه بالش زیر سر ما از پوستست که توی آن لیف خرماست جناب رسول الله فرمود که ای سلمان فاطمه گرامی ترین خلقست نزد جناب اقدس الهی پس فاطمه زهرا گفت که فدای تو شوم ای جان پدر سبب گریه تو چیست پس آنحضرت تلاوت فرمود بجهت دختر خود آیه را که جبرئیل آورده بود و چون فاطمه زهرا آن آیه را شنید از شدت خوف از غضب خداوند بر روی در افتاد و مکرر میفرمود که وای بر حال کسی که داخل آتش شود فسمع سلمان فقال یا لیتنی کنت کبشا لاهلی فاکلوا لحمی ومزقوا جلدی ولم اسمع بذکر النار یعنی چون سلمان فارسی این آیه را و ناله سیده حضرت فاطمه را شنید گفت ای کاش که میبودم گوسفندی از برای اهل خود پس خورده بودند گوشت مرا و خائیده و نرم کرده بودند پوست مرا و نمی شنیدم ذکر آتش غضب خداوند را وقال ابوذر یا لیت کانت امی عاقرا ولم تلدنی ولم اسمع بذکر النار یعنی ابوذر گفت که ای کاش مادر من زنی بود که نمیزائید و من از او متولد نمیشدم و نمی شنیدم ذکر آتش جهنم را وقال عمار یا لیتنی کنت طائرا فی القفار ولم یکن علی حساب ولا عقاب

کلام ابوذر از خوف نار

کلام عمار از خوف نار

ولم اسمع بذکر النار. و عمار گفت که ایکاش بودم من مرغی در بیابانها و تنها و نبود بر من نه حسابی و نه عقابی و نمی شنیدم ذکر آتش را و قال علی ع یا لیت السباع مزقت لحمی و لیت امی لم تلدنی و لم اسمع بذکر النار و حضرت امیرالمومنین ع سید و آقای زاهدین علی بن ابیطالب فرمود که ای کاش که جانوران بیابانها لحم و جسم در دیده بودند گوشتهای مرا و ایکاش که مادر من مرا نمیزائید و من نمی شنیدم ذکر نار را پس آنجناب دستهای خود را بر سر گذارده و شروع بگریستن نمود و میفرمود که آه از دوری راه و آه از کمی توشه در سفر آخرت اهل معصیت میروند بجانب آتشهای غضب خداوند قهار و آتش چشمهای ایشان را نابینا میکند بر حالتی که ناخوش احوالانی چند ند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مبتلا بزخمها و جراحتهای چند ند که کسی آنها را وا نمیکند و اسیرانی چند ند که کسی از قید ایشان را خلاص نمیکند آه آه که از شدت گرسنگی از آتشهای جهنم میخورند و از بسیاری عطش و تشنگی از آتشها میآشامند آه وامصیبتاه که از جوش و خروش آتشها در طبقات جهنم زیر و بالا میروند آه واویلاه که بعد از آن که در دنیا بدن خود را بلباسهای پنبه نرم عادت داده اند در عوض آنها لباسهای آتشی در پوشند و پس از معانقه با زنان دنیا با زنهای از شیاطین که از آتش خلق شده اند نزدیکی خواهند نمود و محشور خواهند بود مؤلف عاصی حیران سرگردان گوید که اگر مثل جناب امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه این نوع سخنان گفته شود و از اکابر بزرگان دین و اجلاء اصحاب حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چنین کلمات صادر گردد نمیدانم که ما عاصیان تیره روزگار را چه باید گفت که ایکاش ما را در میانه موجودات اسمی و رسمی و ذکری نبودی و لم اک شیئا مذکورا تا ذکر آتش غضب خداوند جلیل را بدینگونه نمی شنیدیم و لکن الحمد لله رب العالمین که خداوند کریم رحیم ما را از محبین و دوستان فاطمه زهرا ع مقرر فرموده و امیدواریم که ببرکت آن معصومه مظلومه از آتشهای غضب خداوند نجات یافته در رحمتهای ابدیه خداوند مخلد گردیم مگر نشنیده اید آن حدیث شریف را که در کتاب مصایب المعصومین از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود چون روز قیامت شود فاطمه دختر من بر ناقه از ناقه‌های جنت سوار شود که اطراف آن ناقه زینت داده شود بدیباج جنت و افسار آن از لؤلؤ تر باشد و پاهای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک معطر و چشمهای آن از یاقوت احمر و بر آن ناقه باشد قبه از نور که دیده شود ظاهر آن از باطن آن و باطن آن از ظاهر آن و اندرون آن مملو است از عفو پروردگار و بیرون آن را احاطه کرده است رحمت پروردگار رحمان و بر فرق مطهر فاطمه زهرا باشد تاجی از نور که آن را هفتاد کنگره بوده باشد که هر رکنی از آن مکلل بوده باشد بدر و یاقوت که هر یک از آن در و یاقوتها نور میدهد مانند ستارهای درخشنده و از طرف راست او راه میرود هفتاد هزار ملک مقرب و از طرف چپ او هفتاد هزار ملک مقرب دیگر و جبرئیل مهار آن ناقه را گرفته راه میرود و بصدای بلند فریاد میکند که یا اهل المحشر غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت محمد ص یعنی ای اهل محشر تمام دیده های خود را برهم گذارید و چشمهای خود را بپوشید تا آنکه از محشر بگذرد فاطمه دختر محمد ص فلا یبقی یومئذ نبی و لا صدیق و لا رسول الا غضوا ابصارهم حتی تجوز فاطمة یعنی پس باقی نمیماند در آن روز نبی مرسلی و نه پیغمبری و نه صدیقی مگر آنکه چشمهای خود را برهم میگذارند تا آنکه فاطمه زهرا میگذرد مؤلف گوید که اف بر این امت جفاکار غدار که همین بزرگواری را که جمیع مقربین درگاه الهی در وقت عبور او بجهت احترام و تعظیم او از جانب خداوند جلیل مأمور میشوند که چشمهای خود را برهم بگذارند چگونه آزارها دادند و او را بتهمان رسانیدند تا آنکه در میان نامحرمان بی شمار و منافقین و اشرار بی او بها کردند آه آه مگر فراموش کرده که در احادیث معتبره بسیار از سلمان فارسی و ابن عباس روایت شده است که بمجرد آنکه رسول خدا ص از دنیا رحلت فرمود هنوز آن بزرگوار را غسل نداده و کفن ننموده و بمرقد منور نرسانیده بودند اکثر امت از بیعتی که با رسول الله بجهت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده بودند برگشته و چند نفس هم خود آنجناب را در میان گذاشتند و در مسجد اجتماع کرده اولی را از پیش خود امام قرار دادند پس امیرالمؤمنین علیه السلام آنجناب را با جبرئیل غسل داده حنوط و کفن نموده و نماز کرده و دفن فرموده و مشغول جمع کردن کلام الله مجید شد و عمل بوصیت پیغمبر کرده متعرض امت نشد پس دومی نزد اولی آمده و گفت که همه کس با تو بیعت کردند مگر این مرد با اهل بیت او پس کسی بفرست که بجهت بیعت او را حاضر سازد و خود غلام خود را فرستاد که برو بعلی بن ابیطالب بگو که وصی رسول الله ترا طلبیده چون آمد آنحضرت تشریف نیاوردند پس هر چند که کس در عقب آنجناب فرستاد ایشان تشریف نیاوردند تا آنکه دومی غضبناک از جای خود برجست با ابن ولید و غلام خود لعنة الله علیهم قدری هیمه برداشته بدر خانه جناب علی بن ابیطالب ع آمدند و در آن وقت حضرت فاطمه ع که بعضی از فضایل او را شنیدی معجر خود را بر سر بسته بود و جسم شریفش بجهت وفات پدر بزرگوارش ضعیف گردیده و در عقب در خانه نشسته بود که ناگاه دومی در خانه را کوبید و فریاد زد که یا علی در خانه را بگشا آن مظلومه در عقب در فرمود که ترا با ما چکار است و چرا ما را بعزاداری و ماتم خود نمیگذاری دومی فریاد زد که ای فاطمه در را بگشا والا آنکه

آتش بر در خانه تو خواهیم زد و خواهیم سوخت آن مظلومه فرمود که از خدا نمیترسی که میخواهی بدون اذن من داخل خانه من شوی و بر سر من ازدحام کنی پس آن بیحیا گوش بسخنان آن پاره تن رسول خدا نداد و آتش در عقب در افروخت و در خانه وحی الهی را که انبیاء و مرسلین و اوصیاء و ملائکه مقربین احترام میداشتند بسوزانید مؤلف دلسوخته گوید که آه آه اقتدا باو نمودند اهل کوفه و شام در روز عاشورا که بعد از شهادت جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء در اطراف خیام زنان بیکس و بیغیره زنان جمع شدند و موافق روایت صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی اخرجوا النساء من الخیمة و اشعلوا فیها النار یعنی آن بیحیایان از خیمه بیرون کردند و خیام طاهرات را آتش زدند و موافق روایتی دیگر که در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده ام اینست که اقبل اعداء الله و احدقوا بالخیام فصاح ابن سعد اللعین و قال اضرموا علیهم النار فی الخیمة فقیل له یا ویلک یا عمر بن سعد ما کفاک ما صنعت بالحسین ع و ترید ان تحرق حرم رسول الله یعنی آه وامصیبتاه که روی آوردند دشمنان خداوند و اطراف خیام طاهرات را محاصره کردند پس عمر بن سعد لعنه الله اقتدا بدومی کرده فریاد زد که آتش زنید خیمه‌ها را با هر کس که در آنها است پس شخصی با آن ملعون گفت که وای بر تو ای پسر سعد کفایت نکرد آنچه را که با حسین علیه السلام کردی حال اراده داری که حرم رسول خدا را بسوزانی ای دوستان چون دومی در خانه آن معصومه را بسوزانید و بپای نجس خود لگد بر آن زد و آن را بشکست آه آه که موافق روایتی آن در بر پهلوی آن مظلومه معصومه خورد بنوعی که استخوانهای پهلوی او را بشکست پس آن مظلومه از جای خود برخاست و روی بجانب قبر پدر بزرگوار خود کرده گفت یا ابتاه یا رسول الله دختر خود را دریاب و چون آن بیحیا صدای آن مظلومه را شنید و دید که از داخل شدن در خانه ممانعت میفرماید و نمیگذارد که داخل در خانه شود آه وامصیبتاه واویلاه که شمشیر خود را با غلاف بلند کرد و از روی خشم و جفا بر پهلوی آن عزیز کرده خدا و رسول زد پس آن معصومه مظلومه شروع بناله و افغان کرده آه آه وافضیحتاه که آن بیحیای بی ایمان بآنچه کرده بود اکتفا نکرد تازیانه از میان کشید و بر بازوی آن بزرگوار زد و در بعضی از کتب اصحاب است که نعره کشید و بغلام خود گفت که بزن زهرا را پس فاطمه زهرا بناله و فغان در آمد و مکرر میفرمود یا ابتاه یا رسول الله چون جناب سید اوصیاء این حالات را ملاحظه فرمود غیرت اسد اللهیش بجوش آمد و از جای خود برجست و سر و گردن آن بیحیا را گرفت و بلند نمود و بلند کرده چنان بر زمین زد که گردن و دماغ او مجروح شد و خواست که او را بقتل رساند و در بعضی از کتب است که آنحضرت را بحق رسول الله قسم داد تا دست از او برداشت و آنچه در اخبار معتبره است آنست که وصیت رسول الله بخاطر مبارکش خطور کرد که آنجناب را امر بصبر فرمود لهذا دست از او برداشت و بدانکه یکی از حکمتهای وصیت پیغمبر ص اینست که اگر منازعه میکردند لامحاله قتل نفوس بسیار میشد و مؤمنین بسیار که در اصلاب منافقین بودند ضایع میشدند لهذا آن عالم علوم ربانی که مطلع بود بر آنچه در اصلاب است الی یوم القیمه دست از آن شقی برداشت و فرمود که ای فلان بن فلان بحق آن خداوندیکه گرامی داشته است محمد ص را از برای نبوت که اگر قضا و قدر الهی و اموری چند در کتاب سبقت او نگرفته بود هر آینه بر تو ظاهر میکردم که بی اذن من نمیتوانی داخل خانه من شوی مؤلف اشکبار گوید که آه آه روزی مثل عاشورا نیامده و نخواهد آمد زیرا که چون صدای ناله حضرت فاطمه علیها السلام بلند شد جناب امیرمؤمنان علیه السلام که او را اسد الله و اسد رسوله میخوانند حاضر بود و آن معصومه را حمایت کرد و لکن در روز عاشورا چون خیمه‌های بیحیایان آتش زدند همه زنان و دختران با پای برهنه حیران و سرگردان با ناله و افغان رو به بیابانها نهادند و نه سید الشهدائی داشتند و نه حضرت عباسی و نه علی اکبری و نه قاسمی و نه اصحاب و انصار و اعوان که ایشان را یاری کنند و در بیابانها بعضی یا جداه یا رسول الله میگفتند و جمله یا ابتاه و یا امیرالمؤمنیناه میگفتند و بعضی نوجوانان و کشتگان خود را صدا میزدند و احدی نبود که بفریاد ایشان برسد تا همه در دست کفار و اعدای دین اسیر و دستگیر شدند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون آن بیحیا از حکم مستطاب حضرت سبحانی و وصیت جناب رسالت پناهی آگاهی یافت و مطمئن خاطر شد که جناب امیرمؤمنان علیه السلام مأمور بصبر و شکیبائی است ملاحظه نمود که آنحضرت دست از او برداشت و یقین کرد که او را نخواهد کشت بلکه اذیت نیز نخواهد کرد شروع کرد بفریاد زدن و استغاثه کردن تا آنکه هجوم عام شد و آنحضرت چون مأمور بصبر بود آرام گرفت پس آن ملاعین خیرگی کرده آنجناب را گرفتند آه وافضیحتاه که آن گروه اهل جور و جفا آن بیحیا ریسمان بگردن شیر خدا ارواح العالمین فداه که هرگز سر از کمند اطاعت حضرت معبود نپیچیده بود انداختند و خواستند آنجناب را با آن هیئت بمسجد برند پس چون فاطمه زهرا ع از اراده ایشان مطلع شد پیش آمد و نمیگذاشت که آنجناب را بدان هیئت ببرند و چون آن بیحیا ممانعت آن ستمدیده النساء را دید آه آه واویلاه یا رسول الله که غلام او تازیانه کشید و موافق روایت دیگر خودش تازیانه کشید و چنان بر بازوی فاطمه زهرا زد که

151312

بازوی مبارکش بشکست و ورم کرد و باز آنمعصومه دست از امیرالمؤمنین علیه السلام برنمیداشت تا آنکه آنملعون ظلماً آنمعصومه را داخل خانه کرد
و موافق حدیثی در خانه را چنان بر پهلوی آن پاره تن رسول الله ص زد که استخوانهای پهلویش بشکست و طفلی که در رحم داشت که پدر بزرگوارش
آنرا محسن نام فرموده بود سقط شد آه آه واحسرتاه و وامصیبتاه که بروایت دیگر شمشیر خود را با غلاف بر پهلوی آن پاره تن رسول الله زد
که باعث سقط محسن گردید آه آه و در حدیثست که آنمعصومه مظلومه از آن صدمه بیهوش افتاد و غش کرد پس حسنین با موهای پریشان و رویهای
خراشان بر سر بالین مادر مظلومه دویدند و سر او را در دامان گرفته مشغول گریه و ناله شدند و بروایتی دیگر مغیرة بن شعبه بامر آن شقی علیه اللعنة
در برشکم محترم او زد پس آنمعصومه از همان ضربت بیمار شد و صاحب فراش گردید تا آنکه دار فانی پرجفا را وداع کرده بدار السرور و جاودانی
شتافت آه آه که در وقت ارتحال بازوی مبارک آنجناب ورم بزرگی داشت از اثر آن تازیانها و در حدیثست که بعد از آنکه حضرت فاطمه را
داخل خانه کردند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن هیئت کشیده بمسجد بردند و چون نظر اولی بآنحضرت افتاد گفت دست از وی بدارید
و در میانه آنحضرت و اصحابش و اهل مسجد سخنان بسیار و مواعظ بیشمار گذشت و بر آن سنگین دلان اصلا تأثیر نکرد پس دوّمی شمشیر بر سر آنجناب
کشید و گفت یا علی بر خلیفه بیعت کن و الا گردنت را میزنم پس حسنین خود را بر بالای پدر بزرگوار انداخته خروش ناله و فغان برآوردند
و روی بقبر جد بزرگوار خود کرده عرض کردند یا جداه یا رسول الله ما را ببین که بعد از تو چگونه بی یار و معین شده ایم مؤلف الکتاب گوید که
حسنین با وجود پدر و مادر و اصحاب بجد خود از یاور نداشتن شکوه میکردند آه آه میدانم چگویم از بی یاوری مظلوم کربلا در وقتی که از دو جناح
افتاده بود و از اطراف شمشیرها و نیزها و عمودها بر آنغریب میزدند و کسی نبود که او را یاری کند و مکرر میفرمود آه از غربت من و آه از بیکسی و تنهائی
من واحدی او را یاری نکرد پس جناب امیر علیه السلام حسنین را تسلی داده فرمود که ای نور دیدگان گریه نکنید بجدا قسم که ایشان قدرت ندارند
که پدر شما را بقتل رسانند پس ایشان رو بقبر جد خود کرده عرض کردند که یا جداه بفریاد ما برس پس جناب امیر روی خود را بقبر رسول الله کرده
و عرض کرد که یا ابن العم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای پسر عم بدرستیکه قوم مرا ضعیف شمردند و میخواهند مرا بقتل رسانند پس دستی
از مرقد مطهر رسول الله ص بیرون آمد که همه شناختند که آن دست رسول خدا بود و اشارت بجانب اولی کرده و صدائی از قبر منور آنحضرت برآمد
و فرمود که یا فلان اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سوّیک رجلا یعنی ایفلان آیا کافر شده بآنکسی که خلق فرموده ترا از خاک
پس گردانیده است ترا مردی پس خلق از مشاهده این احوال متحیر شدند و مضطرب گردیدند که آیا امر بکجا خواهد انجامید که ناگاه دیدند آه آه
و امظلوماه که فاطمه زهرا صلوات الله علیها با پهلوی شکسته و حال خسته بجهت صدمه طفل سقط شده آه آه الله الله الله و با بازوی شکسته
با نهایت خشم و غضب با چشمی اشکبار و بدنی خونبار با هزاران ناله و آه با بعضی از زنان بنی هاشم داخل مسجد شدند و چون نزدیک قبر رسول الله
رسیدند با فغان و ناله و خروش درآمدند پس آنمعصومه نالهای بلند از دل تنگ برکشیده و بآواز بلند گریست و فرمود که ایگروه ستمکاران و ای
قوم غدار از پسر عمم دست بردارید و گرنه بحق آنخداوندیکه پدرم را براستی بر خلق فرستاده که گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پدرم را
بر سر اندازم و دست بدرگاه الهی بردارم و چندان ناله سوزناک از جگر برکشم که یکنفر از شما را بر روی زمین نگذارم ایفلان و الله که ناقه
صالح در نزد خداوند از من گرامیتر نیست و بچه او از فرزندان من عزیزتر نیست سلمان فارسی گوید که من در نزد آنمعصومه ایستاده بودم که ناگاه
دیدم دیوارهای مسجد رسول الله ص بلرزه درآمد و بنوعی بلند شد که اگر کسی میخواست از زیر آن میتوانست عبور کرد پس من چون اینحالت را مشاهده
کردم بر خود بلرزیدم و آثار غضب الهی را معاینه دیدم پس نزدیک آنمعصومه آمدم و استغاثه کردم و عرض نمودم که ای سیده نساء ای
بتول عذراء و ای خاتون روز جزا و ای بانوی حجله کرامت و ای جگرگوشه حضرت رسالت و ای دختر رسول الثقلین و ای مادر سبطین بر اینقوم نادان ببخشا
و براءت پدرت رحم فرمای شما اهل بیت رحمت و شفاعت و پدر بزرگوارت رحمة للعالمین بود و جناب تو سبب نزول عذاب بر اینقوم نابکار
مشو پس آنمعصومه التماس مرا قبول کرده ستونهای مسجد آرام گرفت و گرد و غبار فرو نشست و حضرت باقر علیه السلام فرمود که اگر جده ام سر خود را
میگشود هر آینه همگی هلاک میشدند و در حدیث دیگر است که آنمعصومه پیراهن پدر خود را بر سر افکنده بود و دست حسنین را گرفته بود و داخل مسجد شد
پس بدومی فرمود که ترا با ما چکار است میخواهی فرزندان مرا یتیم کنی پس اگر بد نبودی سر خود را میگشودم و بدرگاه الهی ناله خود را بلند میکردم پس مردی
برخواست و گفت ایفلان میخواهی همه را هلاک کنی پس آنملعون ترسیده و دست از امیرالمؤمنین علیه السلام برداشت پس آن بزرگواران همه بخانه برگشتند

مؤلف گوید که ای فاطمه طاهره تاب نیاوردی که ریسمان در گردن امیرمؤمنان مشاهده کنی و خوف آن داشتی که فرزندان ترا یتیم کنند پس اختیار
روانه مسجد شدی و چندان نالهای سوزناک و آه شرربار برکشیدی که عالمیان را بسوختی و پسر عم خود را از چنگ اعدا نجات دادی و بخانه آوردی
آه آه واویلا نمیدانم بر چه حال میشدی و چه میکردی اگر در مجلس یزید علیه العذاب الشدید میبودی و آنملعون را بر کرسی زرنگار نشسته میدیدی و همه فرزندان
خود را اسیر و دستگیر و جناب سید الساجدین را غل در گردن مشاهده میکردی که با سایر دختران آن مخدره که خود در حدیث میفرماید که چون
ما را وارد بر یزید بن معویه علیه اللعنة میکردند ریسمان آوردند و همه ما را مثل گوسفند بر هم بستند و یکسر ریسمان بگردن من بود و سر دیگر در گردن
عمه ام ام کلثوم خاتون و گفت عمه ام زینب خاتون و سکینه و سایر دختران بود و ما را میبردند و کلما قصرنا عن المسیر ضربونا حتی اوقفونا
بین یدی یزید لعنه الله آه وامصیبتاه که آنحضرت میفرماید که هر زمان که کوتاهی میکردیم از راه رفتن میزدند ما را تا اینکه آوردند ما را در حضور یزید
علیه اللعنة بر پا نگاه داشتند که ناگاه آنملعون امر بقتل آنمظلوم بیمار کرد و دختران او را در بغل گرفته بودند و جمیعا ناله و افغان میکردند و کسی نبود
که بفریاد ایشان رسد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مؤلف گوید که در آخر مجلس از برای مطلع شدن بر نجات مأمن شیعیان و اکرام ذریه
ایشان و سرور قلوبشان مناسب آنست که متمم حدیث کیفیت وارد شدن خاتون روز جزا بر محشر ذکر شود و آن بدینگونه است که بعد از آنکه
جمیع اهل محشر بجهت احترام آنبزرگوار چشمهای خود را پوشیدند آن برگزیده خداوند جلیل با عزت و جلال از همه صفوف محشر بگذرد تا محاذی
عرش عظمت پروردگار رسد و از ناقه بزیر آید و عرض کند که ایخداوند من و ای سید و آقای من حکم فرما در میانه من و اینجماعت که بر من ظلم
و ستم کردند و حکم فرما در میان من و قاتلین اولاد من پس از جناب حضرت ذو الجلال ندا رسد که ای حبیبه من و ای دختر حبیب من هر چه خواهی سؤال
کن تا عطا کنم و هر کس را خواهی شفاعت کن تا قبول کنم ای فاطمه بعزت و جلال خودم قسم یاد میکنم که در اینروز از ظلم هیچ ظالمی نخواهم گذشت و انتقام
هر مظلومی را از ظلم کننده بر او خواهم کشید پس فاطمه عرض کند که الهی و سیدی از جناب تو میخواهم ذریه خود را و شیعیان خود را و شیعیان ذریه
خود را ای مولای من از تو سؤال میکنم که دوستان مرا و دوستان ذریه مرا بمن ببخشائی پس در آنوقت از جناب اقدس الهی ندا در رسد که کجایند ذریه
فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان ذریه او پس آن ندای خداوندی همه در یکطرف محشر جمع شوند و ملائکه رحمت در اطراف ایشان
احاطه خواهند نمود پس جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها پیش افتد و جمیعا در عقب آنجناب روانه شوند تا آنکه داخل جنت شوند الحمد لله
الذی جعلنا من محبی فاطمة و ذریتها علیهم آلاف التحیة والثناء **مجلس دویم در تعزیه داری نمودن سیدة النساء از برای
سید انبیاء** الحمد لله الذی کان ولم یزل هو کائن و هو الحی الذی لا یموت ثم الحمد لله الذی جعل نبینا اشرف الموجودات و مبدأ
الکائنات و سبب الوجود ما مضی و ما هو آت و هو محمد المبعوث علی البریات علیه و آله آلاف التحیات و علی تابعیه الصلوات والاکرامات و علی
اعدائهم تواتر اللعنات دوام تتابع الساعات والآنات **وبعد** در کتاب عوالم از ابن عباس روایت میکند که از حضرت امیرالمؤمنین
شنیدم که میفرمود روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داخل شد بر فاطمه زهرا صلوات الله علیها و دید که آنمعصومه بسیار محزون و غمناک است
پس فرمود که ای دختر من چه باعث حزن تو گردیده است ایشان عرض کردند که سبب حزن من آنست که بخاطر آوردم روز قیامت و برانگیخته
شدن خلایق را در آنروز برهنه پس آنحضرت فرمود که ای دختر آنروز روز عظیم است لیکن خبر داد مرا جبرئیل از جانب پروردگار جلیل که اول کسیکه برانگیخته
شود در آنروز من باشم پس پدرم حضرت ابراهیم پس شوهر تو علی بن ابیطالب پس جناب اقدس الهی روانه فرماید جبرئیل را با هفتاد هزار ملک
که تا بر سر قبر تو قبه از نور بر پا کنند پس اسرافیل را امر فرماید که سه حله از نور برای تو بیاورد و بر بالای سر تو بایستد و عرض کند که ای فاطمه دختر محمد
برخیز از جای خود برای محشر پس برخیزی در حالتیکه ایمن باشد خوف تو و پوشیده باشد عورت تو پس اسرافیل آنسه حله را بتو بدهد و تو قامت
مبارک خود را با آنها بپوشانی پس بیاورد ذوقائیل که یکی از ملائکه مقربین است از برای تو شتری از نور که افسارش از مروارید تازه است و بر آن
هودجی است از طلا پس تو بر آن سوار شوی و ذوقائیل مهار آنرا بکشد و در پیش روی تو راه رود و هفتاد هزار ملک که در دستهای ایشان باشد
لوائهای تسبیح همینکه شروع بروانه شدن نمائی هفتاد هزار حوریه ترا استقبال کنند و همه اظهار فرح و شادی کنند بسبب ملاحظه جمال با کمال تو
و بوده باشد در دست هر یک از ایشان مجمری از نور که از آنها بوی عود ظاهر شود بی آنکه آتشی در آنها بوده باشد و بر فرق هر یک از ایشان تاجی
بوده باشد که مکلل باشد بزبرجد سبز و از طرف راست تو راه روند و چون اندکی از قبر خود دور شوی باستقبال تو آیند پس مریم با هفتاد هزار حوریه

باستقبال تو آیند و از طرف چپ تو راه روند پس مادر تو خدیجه بنت خویلد که آن اول زنیست که ایمان به رسول آورده با هفتاد هزار حوریه که در دستهای ایشان لواهای تکبیر بوده باشد ترا استقبال نمایند و چون نزدیک محشر آئی حوا را که سرکرده حوران جنتست با هفتاد هزار حوریه با آسیه بنت مزاحم باستقبال تو آیند و در اطراف تو راه روند و چون بمیانه محشر آئی در حالتی که همه مخلوقات بر پا ایستاده باشند منادی از جانب خداوند جل جلاله از زیر عرش عظمت ندائی کند که جمیع محشریان بشنوند که ای خلایق همه چشمها برهم گذارید که اینک فاطمه دختر محمد مصطفی با همراهان و استقبال کنندگان بگذرد ای فاطمه جمیعاً چشمهای خود را برهم گذارند مگر حضرت ابراهیم و علی بن ابیطالب که نظر بسوی تو دارند و در آن وقت حضرت آدم علیه السلام بطلب حوا در آید پس او را با مادرت خدیجه بیابد که در پیش روی تو راه میروند مؤلف دلسوخته گوید که هر وقت که اینگونه احترامهای خداوند جلیل را بخاطر میآورم و ملاحظه میکنم که منافقین کوفه و شام از کربلا تا شام چگونه با اولادهای آن معصومه سلوک نمودند جگرم سوراخ سوراخ میشود و اشکم بی اختیار جاری میگردد از آنجمله دختران و کودکان را که داخل کوفه میکردند اهل کوفه تمام از برای تماشای ایشان از شهر کوفه بیرون آمده بودند همه با لباسهای فاخر و دستهای خضاب کرده و صداها بخنده قهقهه بلند کرده بودند آه آه که ابن زیاد ملعون چون خواست که اهل بیت را از کوفه روانه شام گرداند محفر بن ثعلبه عائذی لعنه الله را طلبید و هزار سوار همراه او کرد و زاد و راحله سفر ایشان را و آنچه بآن حاجت داشتند آماده کرده بتسلیم ایشان نمود و سرهای شهدا و دختران حضرت فاطمه زهرا را باو سپرده باو امر کرد که نگذارد ایشان را که رویهای خود را بپوشند و نگذارد که کسی ایشان را لباسی بدهد که خود را بآن مستور نمایند و امر کرده بود که بهر شهر و دیار که برسند با انواع سازها و شادیها اهل آن شهرها ایشان را استقبال کنند و آن ملعون از کوفه تا شام بهمین دستور العمل سلوک نمود و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون ای دوستان و ای گریه کنندگان نه همین احترام اولاد فاطمه زهرا را نداشتند بلکه اشقیا و ملاعین احترام آن معصومه مظلومه را نیز نگاه نداشتند و بعد از ارتحال رسول خدا در خانه اش را سوختند و شکستند ایکاش اکتفا بشکستن کرده بودند بلکه استخوانهای پهلو و بازوی آن جگرپاره حق و پاره تن محمد را شکستند و حق او را غصب کردند و او را نسبت بدروغ دادند و عزت آن عزیز کرده خداوند را بحسب ظاهر بذلت مبدل کردند پس آن معصومه در گریه و زاری و عزاداری برای پدر بزرگوار خود بود تا از دار دنیا رحلت نمود و مجلس عزاداری آنجناب برای خاتم انبیا ص از این حدیث ظاهر میگردد که در کتاب عوالم از ورقة بن عبدالله روایت میکند که سالی در طواف خانه خداوند بودم که ناگاه دیدم جاریه گندم گون ملیحه شیرین کلامی را که در اطراف خانه طواف میکرد و میگفت ای خداوندی که صاحب بیت الحرام و حفظه کرامی از تو سؤال میکنم که مرا محشور فرمائی با سادات طاهرین من و آبای ایشان که با ایشانست علامتهای نجابت و بزرگواری و برکت آگاه باش ای شیدای اهل حاج که منم خدمتکاری از خاندان برگزیده شدگان از میانه همه اخیار و ابرار که بلند تر است قدر و منزلت ایشان البته بهمه قدرها و منزلتها و بلند است اسامی مقدس ایشان در همه شهرها و ایشانند صاحبان همه فخرها ورقة بن عبدالله میگوید که بآن کنیزک گفتم که گمان من آنست که تو از خدمتکاران خاندان نبوتی باشی گفت بلی گفتم کیستی و نام تو چیست گفت منم فضه خادمه فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی ص پس باو گفتم که چه بسیار مشتاق بوده کلام تو بودم و میخواهم از تو مسئله سؤال کنم میشود که چون از طواف فارغ شوی در بازار طعام فروشان با تو خلوت کنم تا مسئله خود را سؤال کنم گفت بلی و وعده کرد پس از فراغ از طواف او را در آنجا که وعده کرده بود یافتم و اول باو تحفه و هدیه دادم و بعد باو گفتم که مسئله من آنست که خبر دهی مرا از احوال سیده و خاتون خود حضرت فاطمه که او را چگونه یافتی در وقت وفات او و بعد از ارتحال پدر بزرگوارش راوی میگوید که چون فضه نام فاطمه را از من شنید حواسش مشغول شد و چشمهای او پر از اشک گردید و نالهای بی اختیار از جگر برکشید و گفت ای مرد غم و اندوه قلبم را بهیجان در آوردی و کدورتهای پنهانی مرا ظاهر کردی ای مرد جواب خود را بشنو پس بدانکه چون رسول خدا ص از دنیا رحلت نمود بگریه در آمد از برای او هر پیر و جوان و بسیار شد ناله و زاری و فغان و کم شد صبر در قلوب عالمیان و عظیم شمرده شد بر خود مصیبت آنجناب بر خویشان و اصحاب و دوستان و اعوان و انصار و قریبان و اهل وطن و بنی هاشم و در عزاداری کار بجائی رسید که هیچ مردی و زنی را ندیدی مگر آنکه مدام ناله میکرد و اشک او بر رخساره او جاری بود و لیکن ای مرد بدانکه در تمام روی زمین احدی را ندیدم که حزن و اندوه و ناله و گریه او مثل خاتون من فاطمه ع بوده باشد و در پیش اندوه و ناله او کوچک بود همه حزنها و گریه ها ای مرد هر چه از زمان صحبت رسول خدا ص زیاده میگذشت حزن و اندوه خاتون من زیاده میشد و در گریه او اشتداد بهم میرسید و تا هفت روز متصل از برای تعزیه داری از خانه بیرون تشریف نیاورد و علی الدوام گریه و ناله نمود و هر روز زیاده از روز گذشته افغان میفرمود مؤلف اشکبار

گوید که ای فاطمه طاهره با وجود آنکه اذیت ظاهری رسول خدا منحصر بود بزهر خوردن و بر روی رخت خواب عزت رحلت فرمودن اینگونه نالها و گریه ها و عزاداریها در هجران آنجناب کردی نمیدانم اگر در زمین کربلا میبودی و فرزند خود جناب سید الشهدا را میدیدی که جمیع لباسهای او بغارت رفته و سرش از بدن جدا شده و بدن نازپرورده اش به پیکانهای بزهر آب داده شده و خنجرها قطعه قطعه شده و در خاک و خون افتاده و همه زنان و دختران اش را که عزادار او بودند باسیری برده بودند و در اطراف او بجز بدنهای نوجوانان هاشمیه پاره پاره شده انیسی و مونسی نمیدیدی که چگونه گریه و نوحه و زاری و بیقراری میکردی و تا چند مدت مجاور خاکهای کربلا میشدی و تا کی سر از تربت طاهره او بر نمیداشتی راوی میگوید که چون فضه فرمود که چون صبح روز هشتم از وفات سید انبیا طالع شد گویا حزنها در قلب خاتون من پنهان بود و آن روز روز اول طلوع و ظهور آن بود زیرا که از هجوم هم و غم و الم کار بجائی رسید که نتوانست در خانه صبر نماید پس از حجره طاهره بیرون تشریف آورده و نالهای شرربار میکشید و چندان سخن غم اندوز در نهایت فصاحت و بلاغت ادا میفرمود که گویا حضرت رسول ص بود که سخن میفرمود و چون صدای ناله خاتون من از بیرون حجره طاهره ظاهر شد جمیع زنان مدینه با اطفال کوچک از پسران و دختران خود با گریه و ناله روانه خدمت آن مظلومه شدند و چون مردان مدینه از مهاجر و انصار از خانه و بازار و اهل هر کسب و کار آن نالهای شرربار را استماع نمودند از شغل و عمل خود دست برداشته با گریه و ناله روانه اطراف حجره طاهره شدند و چون آن غوغای عظیم برپا شد هر کس که در اطراف شهر مدینه بودند با خبر شدند پس مردان و زنان اطراف نیز با گریه و زاری ازدحام نمودند پس شب در آمد و از خوف آنکه روی زنان ظاهر شود چراغها را خاموش کردند مؤلف دلسوخته گوید که از برای احترام ظاهر نشدن روی زنان چراغها را خاموش کردند اف بر دنیا و اهل دنیا که احترام رویهای دختران فاطمه طاهره را نگاه نداشتند و در میانه روز ایشان را داخل بازارها و کوچها و محلهای کوفه و شام کردند و از خدا و رسول و زهرای بتول شرم نکردند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای دوستان در حدیثست که در آن تاریکی شب چندان ناله از زمین مدینه بآسمان بالا رفت که خلق را گمان آن شد که رسول خدا ص از قبر بیرون آمدند پس دهشت عجیب و حیرت غریب بهمه خلق عارض گردید و ناله آن معصومه محزونه علی الدوام بلند بود و میگفت وا ابتاه وا صفیاه وا محمداه وا ابا القاسماه پس فرمود که ای پناه پیران و یتیمان کرا از برای رونق قبله و مسجد بجای خود نصب فرموده و کرا از برای تسلی قلب تشنه دختر حیران گریان معین گردانیده و روی بجانب قبر پدر بزرگوار خود کرده و راه میرفت و از هجوم اشک پیش پای خود را نمیدید و گوشه مقنعه خود را نمیتوانست جمع نماید و بر خاک میکشید و چون بنزدیک قبر مقدس رسید و نظر آنجناب بحجره طاهره که محل دفن خاتم انبیاست ص و بمناره که بر آن اذان برای نماز آنحضرت میگفتند افتاد ضعف بر آن مظلومه علیله پهلو و بازو شکسته غالب شد و قد رعنا را کوتاه و نزدیک بهم برداشت و چندان صیحه زد که افتاد و غش کرد پس زنان امت در اطراف هجوم آوردند و چندان آب بر سر و سینه با آتش هجران سوخته اش ریختند که اندک بحال آمد مؤلف اینجا را از قلم اشکبارش این سخن جاریست که ای خاتون روز جزا از مشاهده حجره طاهره پدر بزرگوارت و از ملاحظه مناره جای اذان او با آنکه هر دو در میان امت برقرار و با اعتبار بودند از طوفان اشک خانه صبرت را خراب و از شرر آه و ناله نخل قامت پژمرده و بی ثمر گردید پس غش کرده بر زمین افتادی نمیدانم اگر در روز عاشورا در کربلا میبودی و خیمهای فرزند غریبت را سوخته و دخترانت را با پاهای برهنه سر به بیابانها گذارده و سر منور آقای همه جوانان اهل جنت را بر مناره نیزه مشاهده میفرمودی چه نالها میکردی و چه سخنان میفرمودی و اگر غش میکردی دیگر بهوش نمیآمدی زیرا که در وادی شهادت که بزرگ و کوچک از بی آبی شهید و بیکفن که بجانب محبوب حقیقی برداشته بودند و خود را بلب آب کوثر رسانده بودند و کام بماء الحیوة وصال شاداب کرده بودند آب بحر اشک یکسان نبود که بر سر و سینه سوختهات ریخته شود تا افاقه شوی پس اگر تا قیامت زنده میبودی و در وادی شهادت معتکف بودی از این مصیبت بیهوش بودی بفدای قلبهای بار غم کشیده دخترانت شوم که چگونه این بار مصیبت را مردانه کشیدند و اینست مراد جناب ام کلثوم خاتون که در قصیده خود در وقت ورود بمدینه طیبه روی بجانب قبر مادر خود کرده فرمود

افاطم ما لقیتی من عداها ولا قیراط مما قد لقینا
فلو دامت حیوتک لم تزالی الی یوم القیمة تندبینا

یعنی ای مادر جان ای فاطمه نرسید بتو قیراطی از آنچه بما رسید از دشمنان ما پس اگر تا قیامت زنده میبودی برای ما نوحه و ناله و زاری میکردی راوی میگوید که فضه خادمه جناب فاطمه فرمود که چون زنان امت آب بر آن معصومه ریختند و از غش بحال آمد و این اشعار را که نسبت بآن معصومه داده اند میخواند اذا مات یوماً میت قل ذکره وذکر ابی مذ مات

وَاللهِ اَزْیَدُ یعنی هرگاه شخصی فوت شود کمتر میشود یاد آوری او در میانه خلق و یاد آوری پدرم بعد از موت واللّٰه زیادتر است تَذَكَّرْتُ لَمَّا
فَرَّقَ الْمَوْتُ بَیْنَنَا فَعَزَّیْتُ نَفْسِی بِالنَّبِیِّ مُحَمَّدٍ یاد آوردم ایام مفارقت انداختن مرگ در میانه ما پس تسلیه و تعزیه دادم نفس خود را به پیغمبر
خدا فَقُلْتُ لَهَا اِنَّ الْمَمَاتَ سَبِیلُنَا وَمَنْ لَمْ یَمُتْ فِی یَوْمِهِ مَاتَ فِی غَدِ پس گفتم با نفس خود که مرگ راه رفتن ماست هر کس امروز نمیرد فردا
خواهد مرد مؤلف گوید که ای محبان جناب فاطمه بدانید که از فضه روایت شده است که چون خاتون من از غش بحال آمد بعد از خواندن
این اشعار اول سخنی که فرمود این بود که ای وای دیگر قوت در بدنم باقی نمانده و مرا قوت بر تشییع هیچ کار نیست و در معرض شماتت اعدا واقع
گردیده ام و خون پنهانی در قلبم گشته من و قاتل جان منست ای پدر جان باقی مانده ام تنها و حیران و زنده مانده ام بیکس و سرگردان و دیگر
آهسته شد صدای من و درهم شکسته شد پشت من و برهم خورد اساس عیش و زندگانی من و تیره و تار شد روزگار من ای یکانان پدر و دیگر
نمی یابم بعد از جناب تو کسی را که انیس و مونس وحشت من گردد و در وقت گریه و زاری مرا تسلی دهد و در وقت ضعف و ناتوانی و نقاهت
مرا اعانت کند مؤلف گوید که اگر روا باشد که خاتون اهل جنان با وجود مثل امیر مؤمنان فداه روحی و ارواح العالمین و با حاضر بودن همه
دختران و پسران خصوصاً حسنان که دو گوشواره بودند از برای عرش پروردگار عالمیان و با یاری کردن جمیع اهل مدینه از پیر و جوان
امثال این سخنان در معرض بیان در آورد آه آه ای چه بسیار بجا و موقع بود مضمون این حکایت طفل کوچک محزون جناب سکینه خاتون در قتلگاه در روز
آخر خطاب بجسد مجروح پاره پاره پدر خود کرده میگفت که ای پدر جان بنی امیه پوشانیدند بر تن من لباس یتیمی را و در کودکی بمن چشانیدند شربت
ناگوار اسیری را ای پدر جان بغارت بردند گوشواره گوش مرا و کشیدند از سر من چادر و مقنعه مرا اَبِی یَا اَبِی مَا کَانَ اَسْرَعَ فُرْقَتِی لَدَیْكَ
وَمَنْ لِی بَعْدَكَ الْیَوْمَ یَكْفُلُ یعنی ای پدر جان و ای جان پدر چه بسیار زود بود جدائی و مفارقت من از خدمت تو و بعد از مثل جناب
تو پدری کیست که مرا متکفل شود و بزرگ گرداند وَمَنْ لِلْیَتَامَی بَعْدَ بُعْدِكَ سَیِّدِی وَمَنْ لِلْیَتَامَی كَافِلٌ مُتَكَفِّلُ یعنی ای سید و مولای من
بعد از دور شدن خود کرا از برای پرستاری یتیمان معین فرموده و کرا امیتا کرده که یتیمان را تربیت نماید و از کوچکی برهاند فَقَدْتُ حَیَوتی
بَعْدَ فَقْدِكَ وَالِدِی وَمَا دُمْتُ حَتَّی لِلْقِیَامَةِ حَنْظَلُ پس شیرینی زندگانی من بعد از شهادت و کشته شدن تو مادام که زنده باشم
بلکه تا قیامت تلخ و ناگوار گردیده وَتَشْكُو اِلَی الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بِقَلْبٍ حَزِینٍ بِالْكَآبَةِ مُقْفَلُ و سکینه خاتون روی خود را بجانب
قبر جده خود فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی گردانیده با قلب محزون که قفل غم بر آن زده بودند زبان شکایت را گشوده گفت اَیَا جَدَّتَا
قُومِی مِنَ الْقَبْرِ فَانْظُرِی حَبِیبَكِ مَسْلُوبَ الْحُسَیْنِ مُرَمَّلُ یعنی ای جده مظلومه از قبر خود سر بر آور و بزمین کربلا نظر فرما و حبیب خود حسین را
ببین که چگونه گلگونه او بخاک و خون مالیده شده است غَرِیبًا عَلَی وَجْهِ الثَّرَی مُتَعَفِّرًا قَتِیلًا خَضِیبًا بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلُ و چگونه غریب
و بیکس بر روی خاک افتاده در حالیکه کشته شده و بخون خود غسل داده شده است وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و زود
باشد که بیابند آن جماعتی که ظلم بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم کردند که محل بازگشت ایشان بکدام درک از جهنم خواهد بود اَللّٰهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا اَلِیمًا

مجلس سوم در تعزیه داری آن مظلومه است بر سر تربت آنحضرت

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ نَبِیَّنَا سَیِّدَ الْاَنْبِیَاءِ ثُمَّ جَعَلَ وَصِیَّهُ سَیِّدَ الْاَوْصِیَاءِ وَبِنْتَهُ سَیِّدَةَ النِّسَاءِ وَذُرِّیَّتَهُمْ سَادَاتِ الْاَتْقِیَاءِ وَ
اَوْلِیَائَهُمْ سَادَاتِ الْاَوْلِیَاءِ عَلَیْهِمْ آلَافُ التَّحِیَّةِ وَالثَّنَاءِ عَظَّمَ اللهُ اُجُورَنَا فِی مُصِیبَةِ فَخْرِ الْاَنْبِیَاءِ فَجَعَلَنَا اللهُ مِنَ الْبَاكِینَ عَلَیْهِ وَالْمَحْشُورِینَ
مَعَهُ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْاَعْدَاءِ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ اَبَدَ الْآبِدِینَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِینَ وَبَعْدُ در حدیث است که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردند که بچه جهت حضرت فاطمه را زهرا نام گذاشتند آنحضرت در جواب فرمود که بجهت آنکه خدا بود از برای آنجناب در بهشت قبه
از یاقوت سرخ که بقدر یکسال راه از زمین بهشت بلند است و بقدرت پروردگار برپاست نه بالای آن بجائی بسته شده است و نه در زیر آن
ستونیست و از برای آنقبه صد هزار در است و بر هر دری هزار ملک ایستاده است و اهل بهشت آنقبه را مشاهده میکنند آنطوریکه یکی از شما می بیند
ستاره درخشنده را در آسمان پس اهل جنت بیکدیگر میگویند که این نور نور فاطمه زهراست و در روایت دیگر همین سؤال را از آنحضرت کردند
در جواب فرمود که علت آن بود که هرگاه آنمعصومه مظلومه در محراب عبادت بندگی الٰهی قیام و اقدام مینمودی نور آنجناب میدرخشید از برای
اهل آسمان همچنانکه ستاره درخشنده میدرخشد برای اهل زمین مؤلف گوید که خدا بدترین جزا با جزا دهد اشقیای این امت را که خواستند که بعد از

ارتحال رسول خدا آن نور مقدس را خاموش گردانند و بر آنمظلومه انواع آزارها و اذیتها رسانیدند پس آن مخدره تا هفت شبانروز
در حجره طاهره بلوازم تعزیه داری بر پدر بزرگوارش مشغول بود و چون روز هشتم شد با جمیع اهل مدینه با گریه و نوحه روانه جانب مرقد رسول الله
شد فضه خادمه آنحضرت روایت میکند که چون خاتون من نزدیک مرقد پدر بزرگوار خود رسید با آه و ناله بصدای ضعیف عرض کرد که ای
پدر جان از ارتحال تو برطرف شد از خانه من نزول جبرئیل و آوردن آیات شریفه قرآنیه از جانب پروردگار جلیل و تغییر کرده محل نزول تنزیل
و منقلب شد ای پدر جان بعد از تو همه اسباب و اساس من و همه درهای گشوده بسته شد بر روی من پس دل برکنده شده ام از دنیا
و تا جان در بدن منست در مفارقت تو خواهم گریست و علی الدوام زیاده میگردد اندوه و غم من و زیاده میشود شوق من بمردن جهت زیارت
تو پس فرمود اِنَّ حُزْنِی عَلَیْكَ حُزْنٌ شَدِیدٌ وَفُؤَادِی وَاللهِ صَبٌّ عَنِیدٌ یعنی بدرستیکه حزن و اندوه من بر جناب تو در نهایت
شدتست و قلب من در مفارقت تو والله در غایت اضطراب و تزلزلست كُلَّ یَوْمٍ یَزِیدُ فِیهِ شُجُونِی وَاكْتِیَابِی عَلَیْكَ لَیْسَ یَبِیدُ
ایجان پدر هر روز که از هجران تو میگذرد سوزش قلب من افزوده میشود و غم دوری تو چیزی نیست که فراموش کردنی باشد و از دلم بیرون
رود جَلَّ خَطْبِی فَبَانَ عَنِّی عَزَائِی فَبُكَائِی كُلَّ وَقْتٍ جَدِیدٌ آه که اندوه و غصه من بزرگ شد و آنکه مرا تسلی میداد و قلبم را در مصیبتها
آرام میگردانید از من جدا شد پس گریه و ناله من در هر ساعت زیاده تر خواهد گردید اِنَّ قَلْبًا عَلَیْكَ یَاْلَفُ صَبْرًا اَوْ عَزَاءً فَاِنَّهُ لَجَلِیدٌ
ای پدر جان بدرستیکه آن قلبی که توانائی آن داشته باشد که تواند در مصیبت تو صبر کند و خود را آرام دهد عجب قلب محکمی خواهد بود پس
بناله بلند فرمود که یا ابتاه با ارتحال تو منقطع شد از ما خوبیهای دنیا و برطرف شد صفای آن و نیکوئی آن قرین بود بزندگانی تو و بتحقیق که تاریک شد
روزهای آن و در میانه ظلمات پیدا شد فتنهای تازه و کهنه ای پدر جان علی الدوام بر تاسف خواهم بود تا آنکه ملاقات کنم جناب ترا و اندوههای
پنهانی چون کوههاست بر قلبم تا مرا هلاک کند یا ابتاه که را بجای خود گذاشته جهت حفظ عجوزها و مساکین و کرا گذاشته از برای حفظ امت خود الی
یوم الدین یا ابتاه روز را بشب میرسانیم بعد از تو در حالتی که از ضعفا گردیده ایم و همه خلق شب را روز میکنند در حالتی که از ما روی خود را میگردانند
مؤلف گوید که ای فاطمه طاهره کجا بودی که بعد از شهادت فرزندت جناب سید الشهداء مشاهده کنی که اهل و عیال او نیز همین ضعیف شده بودند
و خلق از ایشان روی میگردانیدند بلکه منافقین کوفه و شام روی بایشان میآوردند برای ناسزا گفتن و سرزنش کردن و عناد و لجاج کردن با ایشان
از آنجمله در وقت داخل کردن ایشان از بشام محنت انجام هرچند الحاح کردند که ما را از راهی داخل شهر کنید که نظر کنندگان کمتر باشند تا اینقدر
هتک حرمت ما نکنند و اذیت بما نرسانند هیچکس گوش بسخن ایشان نداده بلکه همه را از دروازه ساعات که در آن جمعیت بیشتر و اذیت
خلق زیادتر بود داخل شام کردند و آنقدر اذیت از کربلا تا شام بایشان رسانیدند که تحریر و تقریر نیست فضه میگوید که خاتون من فرمود
که یا ابتاه ببرکت جناب تو محترم و صاحب قوت بودیم در میانه همه خلق و با ارتحال تو امر برعکس گردید ای پدر کدام چشمست که تواند در مصیبت
تو اشکهای خود را نریزد و کدام حزن و آه و ناله است که در این عزا متصل و از پی هم نباشد و کدام دیده است که تواند بعد از این غم بخواب آرام
گیرد ایجان پدر تو بودی بهار دین و نور بینین پس چگونه در غرابت کوهها شق نشود و دریاها بجوش نیاید و زمین متزلزل نگردد یا ابتاه عجب
نشانه تیر بلای عظیمی شده ام زیرا که غم مفارقت تو مصیبت کمی نیست مؤلف محزون گوید که اگر جناب فاطمه خود را نشانه تیر بلا شمرده میدانم
که جناب زینب و ام کلثوم که بچشمهای خود دیدند بدنهای نازنین نوجوانان و برادران هاشمیه را و گلوی علی اصغر را نشانه تیرهای طعنهای مردان و زنان
کوفه و شام شدند چه باید بگویند و چگونه ناله و نوحه کنند پس فاطمه زهرا فرمود که یا ابتاه در آمیخته شدم بمصیبتهای عظیم و غرق شده ام در زیر
بلاهای بوحشت اندازنده که از عهده آنها با این بدن ضعیف نتوانم برآیم ایجان پدر همه آسمانها و زمینها برای تو بگریه در آمدند زیرا که منبر تو
محروم شد از بیانات رسالت و نبوت و محراب تو خالی ماند از صدای مناجات با حضرت رب العزت و خوشحال شد قبر مقدس تو که محل
آرامگاه جناب تو گردید و بسیار شد شوق جنت بزیارت تو و استماع دعا و صلوات تو یا ابتاه چه قدر تاریک و بی نور گردیده است مجلسهای
تو و تا بردی بخدمت تو بر سم حسرت و آه و ناله من برطرف نخواهد شد یا ابتاه ملاحظه فرما که بیا و نالهای ابو الحسن علی بن ابیطالب را که او
برادر تو و پدر دو فرزند تو حسن و حسین است و او برادر تو و ولی تو و حبیب تست و او کسیست که خود او را در کوچکی بزرگ کرده و در بزرگی برادر
خوانده و او را نیکوتر از همه اصحاب و احباب و مهاجرین و انصار شمرده ایجان پدر نالهای بی اختیار برمرد علی بن ابیطالب هجوم آورده و برادران

ما را حافظه کرده و تأسف در هجران تو ای مونس و مونس جان ما گردیده آخر الامر گریبان در مصیبت تو ما را خوار گذشت فضه میگوید که چون کلام خاتون
من باینجا رسید چندان ناله‌ها و نعره‌ها از جگر برکشید که نزدیک شد که روح از بدن مقدسش فرار کند و به پدر بزرگوار خود ملحق گردد مؤلف خونجگر
گوید که این قصه نه آنچنانکه از چه قدر شنیده است تا وقتی که دختر همین فاطمه طاهره جناب زینب خاتون در میانه قتلگاه شهیدان در وداع آخر
دید که جناب سید الساجدین و قبلة العارفین را چنان حالتی عارض شده است که نزدیک است که روح از بدن ضعیف بیمارش فرار کند پس
دست از بدن پاره پاره برادرش حضرت امام حسین علیه السلام برداشته خود را بآن بیمار رسانید گفت ای یادگار برادر این چه حالت است
که در تو مشاهده میکنم آنحضرت در جواب فرمود که کَیْفَ لَا اَکُونُ کَذٰلِکَ وَکَیْفَ اَکُونُ حَیًّا وَاَرٰی مِنْکُنَّ هٰذِهِ الْحَالَةَ وَاَرٰی اَبِی وَاَعْمَامِی وَ
اَقْرِبَائِی وَاَصْحَابِی مُرَمَّلِینَ بِالتُّرَابِ وَالدِّمَاءِ کَاَنَّهُمْ لَیْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَلَمْ یَتَعَرَّضْ اَحَدٌ لِدَفْنِهِمْ یعنی ای عمه جان چگونه براینحالت نباشم و
چگونه جان در بدنم قرار گیرد و حال اینکه شما ها را براینحالت بیکسی و اسیری و وداع با بدنهای شهدا می‌بینم و ملاحظه میکنم پدر بزرگوارم و عموها
و خویشانم را و اصحابم را که همه بخاک و خون مالیده شده‌اند که گویا ایشان از مسلمانان نیستند و احدی متوجه دفن و کفن ایشان نمیشود
فضه میگوید که پس خاتون من فرمود که چه بسیار کم شد صبر من و مفارقت کرد از من آرام من بعد از کوتاه شدن دست من از خاتم انبیاء
پس اشعار چند میخواند که معنای آنها بفارسی اینست که ای چشمهای فاطمه بخل را بخود راه مدهید و اشکهای خود را در این عزا چون ابر بهار ببارید
ای رسول خدا و ای برگزیده پروردگار و ای پناه یتیمان و ضعیفان بتحقیق که گریست در مصیبت تو همه کرکسهای عالم و حیوانات صحراها و مرغهای
هواها و آسمانها و زمینها و کوههای مکه معظمه و قبرستانهای آن و رکن و مقام و مشعر الحرام و همه علمای اعلام و بنالید در مفارقت تو محراب
عبادت و مجالسی که در آن هر صبح و شام بیان کلام ملک علام میفرمودی و گریست در هجران تو اسلام زیرا که دین تو در میانه امت
از هر غریبی غریب‌تر گردید ای کاش منبرها که بر آن بالا میرفتی با آنهمه انوار رسیده که کی بر آن بالا میرود و چگونه اطراف آنرا ظلمات و تاریکیها
فرا گرفته است پس آن مظلومه محزونه روی خود را بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای پروردگار فاطمه چه میشود که بزودی امر فرمائی بقبض روح
او که او را تاب مشاهده خالی بودن جای بهترین پیغمبران و جانشین شدن اهل جور و عدوان نیست و اسباب زندگانی فاطمه درهم شکسته گردید
و دل از زندگانی برداشته و مشتاق موت گردیده پس از سر مرقد مطهر رسول خدا برخواست و در کتاب ریاض الشهاده است که بدور قبر
مطهر پدر طواف میکرد و این اشعار را میخواند قَدْ کَانَ بَعْدَکَ اَنْبَاءٌ وَهَنْبَثَةٌ لَوْ کُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَکْثُرِ الْخُطَبُ اِنَّا فَقَدْنَاکَ فَقْدَ الْاَرْضِ
وَابِلَهَا وَاخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُمْ وَلَا تَغِبْ یعنی ای پدر بزرگوار بعد از رفتن تو از دنیا حوادث و وقایع چند برما رخ داد که اگر
زنده بودی این غمها و اندوهها بر ما رخ نمیداد و حال ما امروز که از میان ما بیرون رفته حالت زمینی است که باران از آن قطع شده باشد
و قوم و ذریه تو از دست بیرون رفتند و امر ایشان مختل گردید پس ببین ای پدر بزرگوار که بر ایشان چه میکنند و از ایشان غافل مباش
تَجَهَّمَنَا رِجَالٌ فَاسْتُخِفَّ بِنَا اِذْ غِبْتَ عَنَّا فَنَحْنُ الْیَوْمَ نُغْتَصَبُ اَبْدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجْوَی صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَیْتَ وَحَالَتْ دُونَکَ
الْکُتُبُ یعنی جمعی از مردمان قوم تو ما را ذلیل و خوار و زیر دست خود نمودند و بما استخفاف کردند و اهانت و اذیت رسانیدند بمجرد آنکه از
نظر ما غایب شدی پس ما تیم امروز مظلوم و از حق خود دور افتاده و غصب کرده شده و اینها همانها میباشند که کینه دیرینه که از جنگ بدر
و احد و غیره در دل گرفته بودند بمحض اینکه تو رفتی و در زیر خاک پنهان شدی ظاهر ساختند کینهای خود را فَقَدْ رُزِئْنَا بِمَا لَمْ یُرْزَهُ اَحَدٌ
مِنَ الْبَرِیَّةِ لَا عَجَمٌ وَلَا عَرَبُ فَسَوْفَ نَبْکِیکَ مَا عِشْنَا وَمَا بَقِیَتْ مِنَّا الْعُیُونُ بِتَهْمَالٍ لَهَا سَکْبُ یعنی ای پدر بزرگوار بدرد
و غم و اندوه و مصیبتی گرفتار شده‌ایم که هیچکس در عرب و عجم بچنین مصیبتی مبتلا نشده‌اند و چندان بر تو خواهیم گریست تا چشمهای ما باقی است با اشکی
مثل باران بهار جاری باشد بعد آن معصومه مظلومه مراجعت نمود بخانه و شب و روز گریه و زاری مینمود مؤلف گوید که دلهای منافقین از کینهای
دیرینه جنگ بدر و احد بآن اذیتها و آزارها که بخاتون روز جزا رسانیدند خنک نشد آه آه بلکه بشهید کردن جناب امیر مؤمنان و بزهر دادن
جناب امام حسن نیز خنک نشد بلکه قلبهای سرنگون شده شدید العداوه ایشان گویا مملو از عداوت و کینه بود تا با لشگر شقاوت اثر بدر
مظلوم کربلا جمع شدند آه آه که بهمه قسم ایشان را اذیت کردند و بر بزرگ و کوچک و مرد و زن ایشان رحم نکردند و بعد از شهادت ایشان هم بر
بدنها اذیت رسانیدند و با جراحتهای بیشمار در بیابانها بی غسل و کفن انداخته سرها را بر نیزها کرده باطراف شهرها بردند آه و اصیبتاه که هنوز آن کینها

از دلهای آن بی ایمانان بیرون نرفته بود و یزید پلید با چوب خیزران خود با سرها بی ادبی مینمود و میگفت که ای کاشکی که مشایخ جنگ بدر حاضر
میبودند و میدیدند که من چگونه انتقام ایشانرا از اولاد کشندگان ایشان گرفتم چه خوب میفرماید ضَغَائِنُ بَدْرٍ بَعْدَ سِتِّینَ اُظْهِرَتْ
وَکَانَتْ اُجِنَّتْ فِی الْحَشٰی فَتَبَدَّعُ یعنی کینهای جنگ بدر که جناب امیر مؤمنان از بزرگان و شجاعان ایشان را کشته بود بعد از شصت
سال در کربلا و کوفه و شام ظاهر گردید و آنچه را که در قلبهای خود مخفی گردانیده بودند آشکارا و برملا کردند آه آه که نه چنان رسوا کردند که توان
بیان نمود بلکه در دنیا و آخرت خود را در میان همه امتها رسوا و مفتضح گردانیدند وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی فَاطِمَةَ
الزَّهْرَاءِ وَعَلٰی اَبِیهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِیهَا وَشِیعَتِهَا وَمُحِبِّیهَا وَالْبَاکِینَ عَلَیْهَا وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی ظَالِمِیهِمْ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ اَبَدَ الْآبِدِینَ

مجلس چهارم در گریستن آن معصومه است در بیت الاحزان و وصایای او بامیر مؤمنان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَنَا مِنْ اَهْلِ التَّوْحِیدِ وَالْعِرْفَانِ وَجَعَلَنَا مِنْ اُمَّةِ سَیِّدِ الْاِنْسِ وَالْجَانِّ الَّذِی خَلَقَهُ اللّٰهُ قَبْلَ مَا فِی الْکَوْنِ وَالْمَکَانِ وَجَعَلَهُ
حُجَّةً عَلٰی جَمِیعِ مَا فِی الدَّهْرِ وَالزَّمَانِ مُحَمَّدٍ الَّذِی اُنْزِلَ اِلَیْهِ الْقُرْآنُ بِاَفْصَحِ بَیَانٍ عَلَیْهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ الْمَلِکِ الْمَنَّانِ وَعَلٰی آلِهِ اُمَنَاءِ الرَّحْمٰنِ وَعَلٰی ابْنَتِهِ
الْمَظْلُومَةِ عِنْدَ اَهْلِ الْعُدْوَانِ عَلَیْهَا الصَّلٰوةُ دَوَامَ الْجِنَانِ وَاللَّعْنَةُ عَلٰی اَعْدَائِهَا دَوَامَ النِّیرَانِ وبعد مصنف کتاب گوید که
در کتاب مصائب المعصومین حدیث طولانی روایت کرده‌ام که بعضی از فقرات آن اینست که ابن عباس میگوید که مهمانی از قبیله بنی سلیم از برای
رسول خدا در مسجد وارد شد پس آنجناب فرمود که کیست که این اعرابی را توشه دهد تا من ضامن شوم برای او تاج تقوی را پس سلمان از
جای خود برجست و عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو شود تاج تقوی چیست آنحضرت فرمود که چون آخر روز عمر تو در رسد خداوند ترا تلقین
فرماید کلمه اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و تو هم آنرا بگوئی تو مرا ملاقات کنی و من نیز ترا ملاقات خواهم کرد و اگر نگوئی تو هرگز مرا
ملاقات نخواهی کرد و نه من ترا پس سلمان بدر خانه رسول خدا رفت و چیزی نیافت پس مأیوس شده خواست که برگردد بر در حجره فاطمه طاهره
عبور کرد پس با خود گفت که اگر خیری هست در منزل فاطمه دختر پیغمبر خدا خواهد بود و در را کوبید آنمخدره از اندرون خانه فرمود که کیست کوبنده
در سلمان عرض کرد که منم سلمان فرمود که چه شغل داری او قصه اعرابی را عرض نمود آن بزرگوار فرمود که بحق آن خداوندیکه پدرم محمد را براستی بر خلق
مبعوث گردانیده که سه روز است طعامی نخورده‌ایم و فرزندانم حسن و حسین از شدت گرسنگی و اضطراب روی بمن آورده‌اند و ایشان را خوابانیده‌ام
در حالتیکه مثل جوجه مرغی که پرهای آنرا کنده باشی برخود میلرزیدند لکن ای سلمان این خیر را از در خانه خود دور نمیگردانم ای سلمان این چادر مرا نزد شمعون یهودی
ببر و بگو که فاطمه دختر محمد مصطفی میفرماید که یکصاع جو و یکصاع خرما بما قرض بده که انشاء الله بتو رد خواهیم کرد پس چون سلمان آنرا بشمعون رسانید
شمعون اطراف آن چادر را ملاحظه میکرد و اشک از چشمش میریخت و میگفت ای سلمان والله اینست زهد و بی رغبتی بدنیا که خبر داده آنرا بما موسی بن
عمران در توریه پس از برکت آن چادر مسلمان شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد أن محمدا عبده ورسوله و نیکو گردانید اسلام خود را
پس صاعی از خرما و صاعی از جو همراه سلمان بخدمت آن معصومه روانه نمود پس آنجناب بدست مبارک خود آنرا آرد نموده پس نان کرده با خرماها
بسلمان داده روانه مسجد فرمود سلمان میگوید که من عرض کردم که یک قرص آنرا از برای آرام دادن حسنین علیهما السلام نگاه دار فرمود ای سلمان
چون این را در راه رضای الهی داده‌ایم از آن چیزی برنمیداریم و چون سلمان آنرا بخدمت سید انبیاء آورد آن بزرگوار فرمود که از کجا آورده
عرض کرد که از خانه فاطمه زهراء چون آنحضرت سه روز گذشته بود که طعامی میل نفرموده بود از جا برجست و روانه خانه دختر خود شده در
حجره را کوبید و چون بنا بر آن بود که هر وقت آنحضرت در را میکوبید جناب فاطمه خود در را میگشود و لهذا چون آن معصومه در را گشود آنحضرت
نظر بصورت حضرت فاطمه کرده دید که رنگ مقدسش شکسته و زرد شده و چشمهایش از گرسنگی تغییر در حرکت بهم رسانیده فرمود که ای دختر
این چه حالتست که در تو مشاهده میکنم عرض کرد که حال سه روز است که ما طعامی نخورده‌ایم و احوال اضطراب حسنین را با آنحضرت بیان نمود بعد
از اطلاع آنجناب بر حقیقت احوال بر سر بالین حسنین علیهما السلام تشریف آورده ایشانرا از خواب بیدار کرد یکی را بر ران راست و دیگری را
بر ران چپ نشانیده و دختر خود را در پیش روی خود نشانیده دست بگردن او درآورد پس جناب امیر مؤمنان علیه السلام وارد حجره طاهره شده
در پشت سر آنجناب نشسته دست در گردن آنحضرت کرد پس رسول خدا چشمهای خود را بسوی آسمان بلند نموده عرض کرد که ای پروردگار من و ای
سید و مولای من این بزرگواران اهل بیت منند پاک گردان ایشانرا از هر رجسی و عیبی پاک کردنی پس فاطمه طاهره از جای خود برخواست و داخل مصلای

شد و پس از دو رکعت نماز کفهای دست خود را بجانب آسمان بلند کرده عرض کرد که ایخداوند من و سید من اینست محمد مصطفی پیغمبر تو
و اینست علی پسر عم پیغمبر تو و اینک حسن و حسین اند دو فرزندزادهٔ پیغمبر تو ایخداوند ما نازل فرما بر ما مائده از آسمان همچنانکه نازل فرمودی
بر بنی اسرائیل پس از آن بخوردند و بتو کافر شدند که ما کافر بآن نشویم زیراکه ما مؤمنانیم ابن عباس میگوید که والله هنوز دعای آنمعصومه
تمام نشده بود که در پشت سر خود ظرفی از طعام یافت که بخار از آن متصاعد بود و خوشبوتر از مشک بود پس آنمقرب درگاه الهی آنرا
در بغل گرفته در خدمت سید عالم بر زمین گذاشت و چون نظر حضرت امیرمؤمنان بآن افتاد فرمود که ایفاطمه از کجا آورده و حال آنکه احدی
از برای تو غذائی نیاورده است در آنحال رسول خدا فرمود که یا اباالحسن بخور و از آن سؤال مکن حمد میکنم پروردگاری را که مرا از دنیا نبرد تا
آنکه روزی کرد مرا دختری مثل مریم دختر عمران که هر وقت زکریا براو داخل میشد و در نزد محراب او غذائی مییافت پس میفرمود که ایمریم این غذا را
از کجا آورده جواب میداد که از جانب پروردگار است ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس رسول خدا و امیرمؤمنان و حسنین از آن
تناول فرمودند پس رسول خدا روانهٔ مسجد شده توشهٔ اعرابی را کامل عیار کرده روانهٔ قبیلهٔ خود نمود مؤلف گوید که ای دوستان فاطمه
زهرا در فضیلت آنجناب همین بس که سید عالم فرمود که فاطمه پارهٔ تن منست پس هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس مرا
دوست دارد خدا را دوست داشته و هر کس او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته و هر کس با او مهربانی کند
با من مهربانی کرده و هر کس با من مهربانی کند با خدا مهربانی کرده و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت
کرده مؤلف گوید که ایمحبان زهرای مرضیه نمیدانم که کدامیک از جفاهای ظالمین از آن است که با آنمعصومهٔ مظلومه رسانیده اند بعرض شیعیان برسانم
و از برای حزن و اندوه دوستانش همین بس که همان دستهائی را که با هزار عزت و ناز بدرگاه خداوندی نیاز برای طلبیدن مائده دراز کرده بود
و هنوز دعای او تمام نشده بود که مائده از آسمان نازل شد و بعد از ارتحال پدر بزرگوارش از صدمهٔ تازیانهای منافقین مانند پنبه سیگم شتر ورم کرده و سیاه
شده بود و تا قیامت سیاهی آن باقیست و بازو و پهلوی مبارکش را شکستند و محسنش را سقط کردند و در زمان قلیلی که از عمر شریفش باقی بود دائم
بر سر قبر رسول خدا و در حجرهٔ طاهره گریه و نوحه و ناله میفرمود بحدی که مکرر از شدت اندوه و ناله غش میکرد مگر نشنیده اید که در حدیث معتبر
روایت شده است که چون خاتم انبیاء از دنیا رحلت فرمود بلال مؤذن آنحضرت ترک اذان گفتن نمود و گفت بعد از ارتحال رسول خدا
از برای احدی اذان نخواهم گفت تا آنکه روزی حضرت فاطمه فرمود که دوست میدارم که صدای مؤذن پدرم بلال را باذان گفتن بشنوم پس چون این خبر
به بلال رسید بر منارهٔ مسجد برآمده گفت که الله اکبر الله اکبر پس چون صدای الله اکبر گفتن او بگوش آنمعصومه رسید زمان حیوة پدر بزرگوارش
بر خاطر مبارکش خطور کرد پس نتوانست که خود را از گریه نگاهدارد پس چون ابر بهار قطرات عبرات از دیدهٔ حق بینش بیارید و چون بلال گفت که
اشهد ان محمدا رسول الله آنمعصومه نعرهٔ از قلب محزون برکشید و بر روی در افتاده غش کرد و چون حاضران از احوال آنحضرت مطلع شدند
همه صداها بلند کردند که ای بلال ساکت شو و اذان را قطع کن که دختر پیغمبر خدا از دنیا رحلت نمود و از شدت غشی که آنمظلومه را عارض شد همه گمان
کردند که از دنیا رحلت کرده است پس بلال با هزار ملال اذان را قطع کرده از مناره فرود آمد و چون آنمخدرهٔ مطهره از غش بحال آمد بناله حزین
فرمود که چرا بلال مؤذن اذان نمیگوید و اشاره بتمام کردن اذان فرمود بلال جرأت اتمام ننموده عرض کرد که ای دختر بهترین پیغمبران اگر اذان را تمام
کنم بر جان شما میترسم و خوف آن دارم که شما تاب شنیدن صدای من باذان نباشد پس آنحضرت او را از اذان گفتن معاف داشت
و لیکن خود از گریه و ناله در شب و روز آرام نمیگرفت در کتاب ریاض الشهادة از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت
فرمود که چون پیغمبر را غسل دادم در پیراهن خودش و آن پیراهن را از جسد مطهر آنحضرت بیرون کردم جناب فاطمه چندین دفعه بمن گفت و التماس نمود
که پیراهن پدرم را بمن بنما تا بوی پدرم از آن بمشام من رسد و دلم قوت گیرد و چون باو نمودم و نظر آنحضرت بر آن افتاد و بوی آنجناب بمشام فاطمه
رسید از شدت گریه و بیتابی غش کرد و من عهد کردم که دیگر او را بیرون نیاورم مؤلف گوید که هرگاه زهرای مرضیه از دیدن و بوئیدن
پیراهن پدر که در آن آنجناب را بعزت غسل داده بود غش نماید الله الله نمیدانم که بر دختران و در مجلس یزید پلید چه گذشت آنوقتیکه پیراهن
پرخون سوراخ سوراخ پاره پارهٔ برادر خود را دیدند و بخاطر آوردند که غسل آنمظلوم بخون رگهای بریده شده و تیر خورده او بود پس همه ایشان
یکدفعه صداها را بگفتن واحسیناه و واغریباه و وامظلوماه بلند کردند ای اهل کنند کاش بدانید که فاطمه طاهره از هجران پدر و از ذبیحهای جهارها

حدیث که فاطمه علیها السلام پاره تن رسول است

که بجور دشمن و شوهرش و فرزندانش رسانیده بودند علی الدوام ناله و نوحه میکرد و مکرر غش میکرد و بهیچ قسم آرام نمیگرفت آخر الامر از
کثرت گریه و هجوم ناله کار بجائی رسید که اهل مدینه تنگ آمدند و مشایخ و بزرگان ایشان بخدمت جناب امیرمؤمنان مشرف شده
عرض کردند که از شدت گریهٔ فاطمه اهل مدینه را نه شب خواب و نه روز آرام است و همه از کسب کار و شغل و عمل خود باز مانده اند از جانب
ما دختر پیغمبر را سلام برسان که یا شب گریه کند و روز آرام گیرد و یا روز گریه کند و شب آرام گیرد و چون آنحضرت بحجره مبارکه داخل شد
دید که آنمظلومه یکدقیقه آرام نمیگیرد و هر چند او را تسلی میدهند بر گریه اش میافزاید پس از برای خاطر امیرمؤمنان اندک زمانی آرام گرفت
و آنحضرت پیغام اهل مدینه را رسانید آنمخدره در جواب فرمود که یا علی با اهل مدینه بفرما که فاطمه میگوید که اجل من نزدیکست و زیاده از چند روز
دیگر مهمان ایشان نیستم یا علی والله نه شب میتوانم آرام گیرم و نه روز تا آنکه بپدر بزرگوارم ملحق شوم پس چون آنحضرت اینحالت را از آنمخدره
مشاهده کرد فرمود که ای دختر رسول الله بهر نوع که رای مبارکت قرار گیرد عمل فرما پس آنحضرت در بیرون شهر مدینه بیت الاحزان را جهت آنمظلومه
بنا کرد و چون صبح میشد آنمعصومه حسنین را پیش روی خود میانداخت و گریه کنان روانهٔ بیت الاحزان میشد و تا شام در میانهٔ قبور بقیع گریه
و نوحه میکرد و چون شب میشد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف برده ایشان را بحجرهٔ طاهره میآوردند و مدام بر همین حال بودند تا هفده روز
از وفات سید کائنات گذشت پس آنمظلومه را بیماری شدیدی عارض شد و جسم شریفش ضعیف و بدن مقدسش نحیف و رخسارهٔ مبارکش
زرد و چشمهای حق بینش در کاسه سر فرو رفته ام ایمن و اسماء بنت عمیس را فرمود که جناب امیرمؤمنان را طلب نمایند پس چون آنحضرت حاضر شد
گفت یا ابن عم زمان مصاحبت بآخر رسیده و عنقریب فاطمه را نخواهی دید آنحضرت فرمود که از کجا میفرمائی این خبر را با آنکه وحی الهی منقطع
گردیده در جواب فرمود که یا اباالحسن یکساعت قبل از این پدر بزرگوارم را در خواب دیدم که در قصری از در سفید نشسته بود و چون نظرش بمن افتاد فرمود
که ای دختر بسوی من بشتاب که بسیار مشتاق لقای تو شده ام پس من گفتم که والله شوق من بخدمت تو زیاده است یا ابن عم پدرم فرمود که امشب
در نزد ما خواهی بود و او صادقست در هر چه بفرماید و وفا میکند بهر چه وعده نماید مؤلف گوید که چه شبیه است اینحکایت بآنکه در عصر نهم محرم
جناب سیدالشهداء علیه السلام بر در خیمهٔ خود بخواب رفته بود و لشکر اعداء نزدیک خیام طاهرات آمدند جناب زینب خاتون
بر سر بالین برادر بزرگوار خود آمده گفت ای برادر جان ای حسین مگر صداهای اعدای دین و منافقین را نمیشنوی که چه قدر نزدیک آمده اند پس آن مظلوم
کربلا سر مبارک از زانوی غم برداشت و گفت ای خواهر در این ساعت بخواب دیدم جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم
حسن مجتبی را و ایشان میفرمودند که ای حسین فردا تو نزد ما خواهی آمد و چون جناب زینب این خبر را شنید سیلی غم بر صورت خود زد و صیحهٔ بی
اختیار از جگر برکشید پس جناب سیدالشهداء فرمود که ای جان خواهر آرام گیر و زبان شماتت و سرزنش اعدا بر ما مگشا پس حضرت فاطمه فرمود
که یا ابن عم چند مطلب در قلب منست میخواهم که بآنها وصیت کنم حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمود که ای دختر پیغمبر هر چه میخواهی بفرما پس نزدیک
سر آنمعصومه تشریف برده و سر مقدسش را بر دامن مکرمت خود گذاشت و هر کس در خانه بود بیرون کرد پس آنمخدره فرمود که یا ابن
عم در مدت مزاوجت هرگز نیافته مرا دروغگو و خیانت کار و مخالفت کننده بآنچه امر فرموده آنحضرت در جواب فرمود که معاذالله ایفاطمه
زیراکه تو داناتری بپروردگار و نیکوتر و تقوی و کرامت تو در نزد خداوند زیاده از همه کس است و خوف تو از جناب اقدس الهی که من ترا سرزنش کنم
باینکه مخالفت امر من کرده بتحقیق که بسیار ناگوار است بر من مفارقت و جدائی تو اگر چه مردن امریست که چاره از آن نیست و تازه کردی بر من
مصیبت رسول الله را و عجب غم بزرگیست وفات تو و مبتلا شدن بهجران تو پس بناله جانگداز فرمود که انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی که بسیار صعب است
غم و اندوه در آن و فراوانست درد هجران و الم دوری در آن ایفاطمه والله این مصیبتی است که صبر از آن راهی نیست و چیزی نیست که در عوض آن تسلی
و بدلی نیست پس جناب امیرمؤمنان سر آنمخدره عالیه را بر سینهٔ خود گرفت و بصداهای بلند آن هر دو بزرگوار بقدر یکساعت گریستند و هر گریه در نهایت
سختی بود مؤلف دلکباب گوید که همین حکایت شد در روز عاشورا در آخر وداع بعد از آنکه آن بیکسان در دو سینه جوانان خود را جنبیده بودند آن
غریب بیکس اهل و عیال خود را بخداوند سپرده و تنها روانهٔ میدان شد خواهرش زینب خاتون با پای برهنه در عقب سر آنحضرت آمده و در میانهٔ میدان آنخواهر
و برادر دو یادگار جناب حیدر و خاتون محشر دست در گردن یکدیگر کرده و بقدر یکساعت گریههای بلند کرده یکدیگر را وداع نموده یکی روانهٔ قتلگاه
و دیگری روانهٔ خیمهگاه شد پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ایفاطمه طاهره بهر چه دوست میداری وصیت فرما که خواهی یافت که جمیع آنها را بعمل میآورم

زیاده از آن…

دستان معصومه بحضرت امیر علیه السلام

که فرموده و مقدم میدارم خواهش ترا بر خواهش خود آنمعصومه فرمود که جزاک الله عنی خیر الجزا پس فرمود که ای پسر عم رسول خدا وصیت میکنم اول ترا باینکه چون از زنان مردان را چاره نیست امامه را بعقد خود درآوری که او بالنسبه باولاد من در مهربانی مثل منست لکن یکشبانه روز را با او بگذران و یکشبانه روز را با اولاد من مؤلف گوید که جناب فاطمه بتنهائی اولادش راضی نشد میدانم در خرابهای کوفه و شام کجا بود که دختران و کودکان خود را بیکس و دربدر در تاریکیها بر روی خاکها مشاهده فرماید پس فرمود که یا اباالحسن وصیت دویم من آنست که گرامی داری حسن و حسین مرا و هرگز نعره و صیحه بر روی ایشان نزنی که بعد ازین شب را بروز میآورند در حالتیکه هر دو یتیم و هر دو غریب و هر دو دل شکسته اند و دیروز مفارقت جد خود رسول خدا را کشیده اند و فردا بعزای مادر گرفتار میگردند پس وای بر امتی که بکشند ایشانرا و دشمن دارند هر دو را مؤلف دلکباب گوید که خداوند از رحمت خود بی نصیب و ببدترین عذابهای خود معذب گرداند آن امتی را که در کربلا تا کوفه و شام همین نعره و صیحه بر روی اولاد امجاد و دختران و یتامی فاطمه طاهره ع زدند بلکه بر روی و بدن و فرقهای ایشان تیرها و تیغها و نیزها و عمودها زدند و قلب فاطمه زهرا را از آن اذیتها شکستند و دل دوستان و محبان را خستند پس فرمود که وصیت دیگر من آنست که از برای من تابوتی درست فرمائی که ملائکه را دیدم که بدینصورت تابوتی درست کرده بودند و طریقه ساختن آنرا برای آنحضرت بیان فرمود مؤلف محزون گوید که فدای غریبی آقایم مظلوم کربلا شوم که کسی از برای او تابوتی درست ننمود بلکه تابوت او چوب نیزها و تیرهای کوفیان و شامیان بود پس آنمخدره جهان عرض کرد که یا علی وصیت دیگر من آنست که مرا در شب دفن کنی در وقتیکه همه چشمها بخواب رفته باشد و نگذاری احدی از آنها که بر من ظلم کرده اند بر من نماز کنند و در روایتی مخصوصه فرمود که نگذاری که اولی و دویمی بر من نماز کنند ای پسر عم چون روح من از بدنم مفارقت کند بدست خود غسل مرا بدهی و پیراهن از بدن من بیرون نکنی زیرا که من طاهره و مطهره ام و خود بر من نماز بکنی با اهل و عیال نزدیک من و با آنهائی که قابلیت اجر نماز کردن بر من داشته باشند یا علی چو بخواهی که مرا دفن کنی با من دفن فرما آنکاغذ را که در این حقه است آنحضرت فرمود که بحق پیغمبر صلی الله علیه و آله که خبر ده مرا که در این کاغذ چه نوشته است در جواب فرمود که یا علی چون پدرم خواست که مرا بعقد شما درآورد بمن فرمود که ترا بعقد علی درمیآورم بصداق چهارصد درهم من عرض کردم که بمزاوجت آنحضرت راضیم لکن بامهر راضی نیستم جبرئیل نازل شد که خداوند بهشت را با آنچه در آنست صداق فاطمه گردانید من عرض کردم که بمزاوجت آنحضرت راضی هستم و باین صداق راضی نیستم پدرم فرمود پس چه صداق میخواهی من عرض کردم که شفاعت امت شما را میخواهم زیرا که همیشه دیده ام قلب شما گرفتار غم امت است پس جبرئیل نازل شد و این کاغذ را آورد که در آن نوشته است که قرار دادم من که خداوند جلیلم شفاعت امت محمد ص را صداق فاطمه یا علی چون روز قیامت شود آنکاغذ را بر روی دست میگیرم و عرض میکنم که ای خداوند من اینست قباله شفاعت امت پدرم محمد مصطفی ص و در کتاب سرور الشیعه از تفسیر نیشابوری حدیث حقه را چنین روایت کرده است که وقتیکه حضرت فاطمه ع از دنیا رحلت میکرد در روی حصیر خوابیده بود و گلیمی بر خود پیچیده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد سر او نشسته بود و حضرت امام حسن ع بر روی سینه او افتاده و حضرت امام حسین ع پاهای ورا در بغل گرفته بود و همه میگریستند پس آنمعصومه گفت یا علی حسنین مرا خاموش گردان که وصیتی چند دارم اول آنست که خاطر فرزندانم را عزیز داری و بر روی آنها فریاد نکنی و بطبع و خواهش آنها سلوک و رفتار نمائی دویم آنکه از اموال من آنچه سهم من میشود بام کلثوم بده و قدری از آنرا بفقرا بده که نفع آن عاید من شود سیم آنکه در این طاق حقه ایست و شیشه ایست آنرا در طرف راست من گذار و حقه را در طرف چپ و در آن شیشه اشکهای منست که در شبها گریسته ام زیرا که از پدرم شنیدم که در جهنم عقبه ایست که از او نمیگذرد مگر کسی که گریه از خوف خداوند کند و در آن حقه برائتیست از برای گناهکاران امت پدرم یا علی در شبی که مرا بخانه جناب تو میآوردند پیراهنی از پنبه پوشیده بودم و پیراهنی از لیف خرما در خانه بود که پدرم از جهت من خریده بود پس در آنوقت سائلی ندا کرد که ای اهل بیت مرا بپوشانید پیراهن عروسی خود را باو دادم و پیراهن لیف را پوشیدم در آنوقت که میخواستم چادر بر سر کنم پدرم مرا دید که پیراهن لیف در بر دارم فرمود یا فاطمه چکردی پیراهن پنبه را من عرض کردم که بسائل دادم و اقتدا بشما کردم که روزی پیراهن خود را بسائل دادی و در خانه نشستی رسول ص بگریه درآمد و او را مرحبا گفت و فرمود که خدا ترا اجزای خیر دهد در آنوقت جبرئیل آمد و عرض کرد که یا رسول الله فاطمه زهرا ع هرچه در ازای این از ما میخواهد بخواهد من عرض کردم که در عوض این گناهان امت پدرم را ببخشاید پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که خداوند میفرماید که قبول کردم پس من گفتم که ای جبرئیل حقیقت لکن ای پدر بفرما که جبرئیل کاغذی بنویسد بتعهد شما و ضمانت خودش پس جبرئیل کاغذی آورد بضمانت خودش و تعهد پدرم

درآنکه تنهائی اولاد کوفه و شام با اهل بیت سید الانام

وصیت بحق کاغذ در حقه با آنمعصومه

سفارش کاغذ حقه

و آن در حقه است همراه من کن تا در روز قیامت عرض کنم که بار الها فاطمه مدعیه و ضامن جبرئیل و پدرم متعهد که گناهکاران را ببخشائی پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوصیت او عمل فرمود و چون وصیت آنمعصومه باخر رسید وقت نماز ظهر داخل شد پس آنحضرت خاتون جنان را وداع کرده روانه مسجد شد ای پرورده زمین همه جا. و اموات از دوستان فاطمه زهرا را از رحم صداق فاطمه زهرا و شفاعت کرده شدها آنمعصومه مقرر فرمائیم بحق محمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین

مجلس پنجم در ارتحال آنمعصومه است

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء ورحمة الله وبرکاته عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا علی ذریة بضعة خاتم الانبیاء وخلیلة سید الاوصیاء وام الائمة النقباء النجباء المشرقة فی الصبح بالانوار البیضاء وفی الضحی بالصفراء وفی المغرب بالحمراء والشفیعة للمحبین یوم الجزاء سیدتنا و مولاتنا فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها وذریتها ومحبیها ولعنة الله علی اعدائها وغاصبی حقوقها ومبغضیها و بعد از صادق آل محمد ع سؤال کردند که علت چه بود که حضرت فاطمه را زهرا نام نهاده اند فرمود بعلت آنکه هر روز سه دفعه نور آنجناب جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر میشد باینطریق که در اول صبح که هنوز اهل مدینه در رختخوابهای خود بودند نور سفیدی ظاهر میشد که دیوارهای شهر مدینه سفید میشد و خلق از شدت بیاض آن تعجب میکردند پس بخدمت رسول خدا مشرف میشدند و از سبب آن نور ابیض سؤال میکردند آنجناب خلق را روانه حجره فاطمه طاهره میکرد و چون خلق روانه بیت الشرف فاطمه میشدند میدیدند که آن بزرگوار در محراب عبادت نشسته و اینهمه انوار از محراب آنجناب و از روی مقدس اوست پس میفهمیدند که انوار مدینه از شعشعه انوار فاطمه است و چون وقت ظهر داخل میشد خود را آنمعصومه از برای نماز ظهر زینت میداد و آراسته میفرمود از خوف الهی رنگ مقدسش زرد میشد پس از شعشعه آن همه خانها و لباسها و صورتهای اهل مدینه زرد میشد و چون بخدمت سید کاینات ع مشرف میشدند و از علت آن نور سؤال میکردند ایشانرا روانه حجره مقدسه فاطمه مینمود پس میدیدند که آن بزرگوار در محراب عبادت ایستاده و رنگ مبارکش بزردی مایل گردیده و اینهمه انوار از اثر آن نور شریفاست و همینکه آخر روز میشد و آفتاب غروب میکرد روی پر نور آنجناب از شدت فرح و شکرگذاری بسرخی مایل میشد پس حجرها و دیوارهای مدینه قرمز میشد و خلق از آن تعجب مینمودند و چون بخدمت خاتم انبیاء ع مشرف میشدند و از سبب آن سؤال میکردند ایشانرا روانه بیت النور زهرا میفرمود پس میدیدند که این انوار از اثر نور مقدس روی فاطمه طاهره است و علی الدوام آن انوار مقدسات بر روی آنمعصومه بود تا آنکه جناب سید الشهداء ع متولد شد پس منتقل شد بروی آنحضرت و حضرت صادق فرمود که آن انوار علی الدوام بر روی اهل بیت عصمت خواهد بود یکی بعد از دیگری تا روز قیامت مؤلف گوید که از انوار رحمت الهی محروم و در ظلمات عذاب قهاریت خداوندی مخلد باشند آنجماعتی که احترام بیت الشرف آنمعصومه را نداشتند و درگاهی را که از آن انوار مقدسات فاطمیه طلوع میکرد بآتش عدوان سوختند و بعد از ارتحال جناب ختمی مآب صلوات الله علیه و آله چندان اذیتها بآن بضعه محمدی ص رسانیدند و آتش فتنه افروختند که پهلوی آنمعصومه شکسته و بازوی او خسته و چهره او زده و باطنش پر درد شب و روز با آه و ناله قرین و در بیت الاحزان گریان و غمین بود تا آنکه چهل شبانه روز از ارتحال رسول خدا گذشت و نزدیک شد که دنیای فانی را وداع و بسرای باقی ارتحال نماید سید اوصیا را نزد خود طلبیده و وصیتهای خود را بآنحضرت فرموده پس وضوی کاملی ساخته و در بعضی کتب است که غسل فرمود پس باسماء بنت عمیس فرمود که ای اسما جبرئیل قدری از کافور جنت برای پدر بزرگوارم آورد و ثلث آنرا برای خود مهیا فرمود و ثلثی را به پسر عمم علی بن ابیطالب داد و ثلثی را بمن عطا فرمود و آن در فلان موضعست بیاور و بالای سر من بگذار پس اسما چنان کرد که آن معصومه فرموده بود پس آنمعصومه پاکیزه ترین جامهای خود را پوشیده و قطیفه خود را بر روی خود کشیده و خوابید و مشغول ذکر الهی و مناجات شد و در مصباح الانوار روایت شده است که چون آنحضرت را وفات نزدیک شد نظر شدیدی بیکی از اطراف خود کرد پس فرمود السلام علی جبرئیل السلام علی رسول الله بعد از آن عرض کرد که ایخداوند من مرا با رسول خود در روانه رضوان خود و جوار خود و خانه خود دار السلام فرما پس فرمود که ای حضار آیا می بینید آنچه را که من می بینم یکی از حاضران عرض کرد که ایخاتون جنان چه می بینی در جواب فرمود که می بینم جمیع اهل آسمانها را که سوار شده اند با جبرئیل و باستقبال من میآیند و اینک پدرم رسول الله میفرماید که ایدختر شتاب بسوی من که آنچه پیش روی تست بهتر است از برای تو و در کتاب دلائل الامامه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود که در آن شبی که خداوند اراده فرموده که گرامی دارد آنمعصومه را و قبض فرماید

روح او را بجوار رحمت خود آن حبیبهٔ الهی روی خود را بطرفی کرد پس فرمود و علیکم السلام پس روی بمن کرد و گفت ای پسر عم اینک جبرئیل امین است
که بر من سلام میکند و میگوید که ای فاطمه خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میفرماید که ای حبیبهٔ حبیب من وای میوهٔ دل او آمد آن زمان که ملحق شوی برفیع
اعلی و جنة المأوی پس روی خود را بطرفی دیگر گردانید و فرمود و علیکم السلام پس روی بجانب من کرد و گفت ای پسر عم اینست والله میکائیل امین
خبر رسید مانند خبر جبرئیل پس بعد از آن فرمود و علیکم السلام پس چشمهای آن معصومه بسیار از هم گشوده شد پس فرمود ای پسر عم اینست والله مرگ
و اینست عزرائیل که گشوده بال خود را بمشرق و مغرب و او بهمان نشانیست که پدرم او را برای من تعریف فرموده بود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
میفرماید که شنیدم که حضرت فاطمه فرمود که و علیک السلام یا قابض الارواح ای عزرائیل تعجیل کن در قبض روح من ولیکن مرا آزار مده پس شنیدم که گفت
بجانب تو میآیم ای پروردگار من نه بسوی آتش غضب تو پس چشمهای مقدس خود را برهم گذاشت و دستهای خود را بدو جانب خود کشید
و پاهای مبارک را بجانب قبله دراز فرمود و روح شریفش بآشیانهٔ قدس پرواز کرد و چنان شد که گویا هرگز زنده نبوده است مؤلف گوید که از این حدیث
معلوم میشود که در وقت قبض روح آن معصومه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر بالین او حاضر بوده و امّا موافق آنچه در کتاب بحارالانوار و دیگران
از علمای ابرار روایت کرده اند پس اینست که بعد از تمام شدن وصیتهای آن معصومه وقت نماز ظهر داخل شده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روانهٔ
مسجد شد پس آن معصومه خلوت فرموده و جامهٔ خود را بر روی خود کشید و با اسماء بنت عمیس فرمود که مرا از برای مناجات با جناب اقدس الهی تنها بگذار
پس بعد از زمانی مرا بخوان اگر جواب دادم که خوب والا بدان که بپدر بزرگوارم ملحق گردیده ام اسماء میگوید که من آنجناب را بحال خود گذاشتم و بعد از
زمانی آن معصومه را خواندم جوابی نشنیدم پس عرض کردم که ای دختر محمد مصطفی جوابی نشنیدم پس گفتم ای دختر بهترین عالمیان جوابی نشنیدم پس گفتم
ای دختر بهتر از هر کس که در روی زمین راه میرود جوابی نشنیدم پس گفتم ای دختر آنکسی که مخصوص گردید در لیلة المعراج بمقام قاب قوسین او ادنی جوابی
نشنیدم پس مضطرب الحال داخل حجرهٔ طاهره و خلوتخانهٔ آن مکرمه شدم و قطیفه را از روی منورش برچیدم دیدم که روح اقدسش بآشیانهٔ قدس عروج
فرموده و بپدر بزرگوارش ملحق شده پس اسماء پیراهن خود را چاک داد و شروع بگریه و ناله و زاری نمود و بر روی آنجناب افتاده صورت مقدسش را
میبوسید و عرض میکرد که چون بخدمت رسول خدا رسیدی سلام مرا بآنحضرت برسان پس در این ناله و نوحه ناگاه دو گوشوارهٔ عرش الهی
و دو سرور سینهٔ حضرت رسالتپناهی جناب حسنین علیهما السلام وارد خانه شدند و فرمودند که ای اسماء مادر ما کجاست اسماء عرض کرد که مادر شما بخواب
رفته است ایشان فرمودند که این وقت استراحت و خوابیدن مادر ما نیست اسماء هر چند خواست که ارتحال مادر ایشان را مخفی کند نتوانست پس عرض کرد
که ای دو فرزند رسول الله بدانید که مادر شما نخوابیده است بلکه از دنیا رحلت فرموده است پس چون آندو سرور این خبر وحشت اثر را شنیدند داخل حجره
شدند مادر خود را دیدند که خوابیده و چیزی بر روی خود کشیده پس اول مظلوم کربلا پیش آمده و مادر خود را حرکت داد پس دانست که از دنیا
رحلت فرموده پس برادر خود گفت که خداوند ترا اجر دهد بر وفات مادر مهربان پس هر دو برادر خود را بر روی مادر انداختند و نعرها از جگر بر کشیدند پس
حضرت امام حسن دست در گردن مادر کرده روی انورش را میبوسید و میگفت که ای مادر با من سخن بگوی پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت کند و جناب
سید الشهداء پاهای مادر را میبوسید و میگریست و میگفت یا اُمّاهُ اَنَا ابنُکِ الحُسَینُ کَلِّمینی قَبلَ اَن یَنصَدِعَ قَلبی فَاَمُوتَ یعنی ای مادر مظلومه منم
فرزند تو حسین با من سخن بگوی پیش از آنکه قلبم شکافته شود و بمیرم مؤلف گریان نالان گوید که چگونه خالی بود جای حضرت فاطمه در آنوقتی که فرزندش
حضرت امام حسن را زهر هلاک چشانیده بودند و گاهی بر زمین میغلطید و گاهی بر لب طشت نشسته پارهای جگر قی میکرد مادر خود را صدا میزد آه آه
نمیدانم کجا بود جناب فاطمهٔ طاهره در روز عاشورا در آنوقتی که فرزند غریب بیکسش جناب سید الشهداء روحی له الفداء با قلب شکافته شده بخنجرها و تیرها
و نیزها بر خاک و خون میغلطید و از منافقین کوفه و شام آب میطلبید و احدی او را جواب نمیداد تا فرزند خود را یاری نماید پس حسنین از حجرهٔ مادر
بیرون آمدند رویهای خود را بجانب قبر جدّ خود کرده و میگفتند یا جداه یا محمداه امروز که مادر ما رحلت فرمود وفات تو بر ما تازه گردید اسماء بنت
عمیس عرض کرد که ای دو فرزند بهترین انبیاء بروید در مسجد و پدر بزرگوار خود را از وفات مادر با خبر گردانید پس آمدند جانب روی مسجد نهادند
و چون بنزدیکی مسجد رسیدند صداهای خود را بناله بلند کردند پس صحابه چون صدای نالهای آندو بزرگوار را شنیدند از جای خود برجستند و باستقبال
ایشان آمده عرض کردند که چه چیز شما را بگریه و ناله درآورده است خداوند هرگز دیدهای شما را گریان ننماید و شاید سبب گریهٔ شما آن باشد که نظر شما
بقبر جدّ بزرگوار افتاده و از شدت شوق بجانب او ناله کرده اید ایشان فرمودند که نه بلکه سبب گریهٔ ما ارتحال مادر ماست پس چون این خبر وحشت اثر بجناب طاهر

بگوش جناب امیرمؤمنان رسید از جای خود برجست و از شدت هم و غم بر روی بر زمین افتاد و غش کرد پس حسنین و اصحاب آنجناب بدور
جمع شدند و قدری آب بر روی آن منبع الحیوة عالمیان پاشیدند و چون افاقه شد میگفت که ای فاطمهٔ طاهره بعد از رسول خدا تسلی
قلب خود را بتو میکردیم میدانم که بعد از تو بچه قلب خود را تسلی کنیم مؤلف گوید که اگر جناب امیر با قوت امامت از استماع ارتحال
آن مظلومه غش نمود پس در روز عاشورا دختران از دیدن بدنهای پاره پاره عریان هرچه کرده اند روا بود بلکه زیاده از آن مناسب بوده
پس چون آنحضرت بحال آمده دو فرزند بی مادر خود را در آغوش مرحمت جای داده آن بزرگوار با صغار و کبار از صحابه گریه کنان با ناله و فغان
روانهٔ حجرهٔ دختر پیغمبر آخر الزمان شدند مؤلف نالان گوید که ایکاش که در روز عاشورا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کربلای معلی میبود
و فاطمه و سکینه خاتون یتامای فرزند خود را که با سایر زنان همه سر به بیابان نهاده بودند و همه یا محمداه و یا علیاه و یا فاطمتاه میگفتند آنها را
در آغوش مرحمت خود جای میداد و تسلی داده بخیام طاهرات برمیگردانید در حدیث میفرماید که چون آن بزرگواران داخل حجرهٔ طاهره شدند
دیدند که اسماء تنها بر بالین فاطمهٔ زهرا نشسته و گریه میکند پس اسماء از جای خود برخاست و با گریه گفت که ای یتیمان محمد مصطفی تا حال
تسلی خود و قلب خود را بعد از جدّ عالیمقدار خود بمادر شما میکردیم میدانم که دیگر بعد از این بچه تسلی جوئیم پس یکی از زوجات رسول خدا خواست
که بر سر جنازهٔ آن معصومه وارد شود اسماء او را ممانعت نموده نگذاشت پس شکایت اسماء را بابابکر نمود پس ابوبکر بر اسماء اعتراض کرد او
در جواب گفت که خاتون من بمن وصیت کرده که نگذارم او را که بر سر جنازه اش حاضر شود ابوبکر گفت بهرچه وصیت نموده است عمل کن پس آن زن
خشم آلوده و غضبناک برگشت پس جناب امیرمؤمنان که بفدای او باد ارواح عالمیان نالان و گریان بر سر جنازهٔ دختر سید انس و جان
وارد شده و دست کرده قطیفه را از روی آن معصومه برچید پس رقعه در بالای سر آن معصومه دید که بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم
این وصیتنامهٔ فاطمه دختر رسول الله است که میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله و شهادت میدهم که جنت حقست و نار
حق است و اینکه قیامت خواهد آمد و در آمدن آن شکی و شبهه نیست و اینکه حضرت حی لایموت زنده میگرداند همهٔ آنها را که در قبرها آرمیده اند
یا علی منم فاطمه دختر محمد مصطفی که خداوند مرا زوجهٔ تو گردانیده در دنیا و آخرت و تو صاحب اختیار تر از همه کسی بر من یا علی بدست خود مرا غسل
ده بکافور حنوط کن و کفن فرما در شب و نماز کن بر من و مرا در شب دفن کن در وقت دفن کردن احدی را خبر مکن و وداع میکنم ترا وداع آخرین و بر اولاد
و بر اولاد من سلام الهی باد تا روز جزا مؤلف محزون گوید که از خواندن آن وصیتنامه اهل بیت عصمت همه بناله و گریه درآمدند و صدای دختران و پسران
بناله و افغان بلند شد و چون شورش گریهٔ ایشان خویشان و همسایگان را با خبر گردانید همه چادر بیطاقتی بر سر و لباس عزا در بر یکدیگر خبر کرده و نالها
از جگر بر میکشیدند که از آن آشوب اهل مدینه با خبر شده زنان بنی هاشم با زنان مهاجر و انصار همه در خانهای خود شروع بنوحه و ناله کردند و همهٔ آنها
خود را بگفتن یا فاطمتاه و واسیدتاه و وابنت رسول الله بلند کرده از اطراف روی بحجرهٔ آن مظلومه نهادند راوی میگوید که از شورش ناله و گریهٔ ایشان
مدینهٔ طیبه بزلزله درآمده بود مؤلف دلخون گوید که آه و امصیبتاه که در روز عاشورا بعد از شهادت مظلوم کربلا در عوض آنکه اطفال آن شهید را تسلی دهند
فوج فوج کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا با شمشیرهای برهنه نعره زنان بر خیمهای زنان حیران گریان نالان ریختند و اموال ایشان را غارت و خود را اسیر
و دستگیر کردند در حدیثست که پس از هجوم مردان و زنان حضرت امیرمؤمنان با دو نور دیدگان علیهم سلام الله الملک المنان از حجرهٔ خاتون جنان بیرون
آمده و آن حجره را بزنان واگذاشتند و خود در بیرون خانه نشسته و دو فرزند بیمار خود را در پیش روی خود نشاندند و بهمگی میگریستند و از گریهٔ ایشان
اهل مدینه گریه و ناله میکردند و جناب سید اوصیا مکرر این رباعی را میخواندند نَفسی عَلی زَفَراتِها مَحبُوسَةٌ یا لَیتَها خَرَجَت مَعَ الزَّفَراتِ
لاخَیرَ بَعدَکِ فِی الحَیوةِ وَ اِنَّما اَبکی مَخافَةَ اَن تَطُولَ حَیوتی یعنی جان علی بن ابیطالب از صدمهٔ نالها که در قلب او گره شده است در بدن
او محبوس شده ای کاشکی که جان با نالها بیرون آمدی ای فاطمهٔ طاهره هیچ خیری در زندگانی بعد از تو نیست و نیست بجز این چیست که گریهٔ من بجهت
که زندگانی من طول کشد و ملاقات تو دیر میسر گردد راوی میگوید که دیدم ام کلثوم خاتون را که چادر بر سر کرده بود و تسبیح خود را در گوشهٔ آن بسته
بود و از حجرهٔ طاهره گریان بیرون آمد و میگفت یا ابتاه یا رسول الله بعد از ارتحال مادر ما بر ما تازه شد مصیبت و مفارقت از خدمت تو بعد از این دیگر محروم
ماندیم از خدمت جناب تو و خدمت مادر مظلومهٔ خود مؤلف گوید که همین ام کلثوم مغموم یکروز در مصیبت رسول خدا ناله میکرد و امروز در مصیبت
مادر گریه کرده و زمان قلیلی گذشت که در اطراف خانه راه میرفت و از برای فرق بناحق شکافتهٔ پدر بزرگوار خود و اعذار تیر میداد و اشک میریخت

وپس از اندک فرصتی بسر طشت برادر خود حضرت امام حسن علیه السلام نوحه میکرد آه آه که در روز عاشورا چون اسیرا از قتلگاه شهیدان گذر شد
ام کلثوم خاتون دلخون اول گریه وزاری بسیاری بر سر جسد پاره پاره برادر خود جناب سید الشهداء کرد پس ناگاه او را نیافتند و ناپدید
شد بعد صدای ناله از کنار فرات بگوش لشکریان رسید چون از اثر آن صدا رفتند دیدند که آمظلومه بر سر نعش بی سر و دست برادر خود حضرت
عباس نوحه و ندبه میکند پس آنشهید را وداع کرده بباقی اسیران ملحق شد وسیعلم الذین ظلموا حق محمد وآل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس ششم در غسل و دفن و کفن آمعصومه است

الحمد لله الذی کان قبل القبل فلا قبل له والشکر لله الذی خلق محمدا قبل جمیع الخلق لیکون آیة تامة له والمنة لله الذی جعل وصیه منه
کالضوء من الضوء بل نفسا له والثناء لله الذی اضاء الجنة بنور بنته التی هی بضعة له فجعل اباها فی الجنة تاجا وبعلها قلادتها وابنیها قرطیها
فصل اللهم علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها وذریتها وشیعتها ومحبیها والعن اللهم علی مبغضیها وظالمیها وغاصبی حقوقها ابد الآبدین ودهر
الداهرین وبعد فقد قال الله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم شان نزول این آیه شریفه اینست که چون
حضرت آدم علیه السلام ترک اولی کرد واو را از بهشت بیرون کردند بر خورد آنحضرت از جانب پروردگار خود کلماتی چند یعنی خداوند او را تعلیم فرمود
کلماتی چند که ببرکت آنکلمات قبول فرمود توبه او را بدرستیکه آنپروردگار خداوندیست که بسیار قبول کننده توبه وآمرزگار است بدانکه در تفسیر این
آیه شریفه احادیث بسیار روایت شده است از آنجمله آنکه چون حضرت آدم وحوا را خداوند خلق کرد و داخل جنت فرمود ایشان در میان غرفهای
جنت از روی ناز و بزرگواری عزت راه میرفتند پس آنحضرت بحوا فرمود که خداوند خلقی نیکوتر از ما خلق نفرموده است پس خداوند امر فرمود
بجبرئیل علیه السلام که او را داخل کن در قصری از قصرهای بهشت پس جبرئیل بامر پروردگار جلیل او را داخل فرمود در قصریکه یکخشت آن
از طلا و یکی از نقره بود وکنگره آن از زمرد سبز پس آنحضرت دید که تختی از یاقوت سرخ در آنقصر برپاست و بر بالای آن تخت قبه ایست از نور
و بر آن قبه تکیه فرموده است یکصورت زیبای نیکوئی که عاجز است زبان از بیان حسن آن و بر فرق مبارکش تاجی است از نور و بر گردن مبارک
گردن بندیست از نور و از گوشهای او بر دو شهای او دو گوشواره از لؤلؤ آویخته است حضرت آدم از مشاهده آنجمال با کمال آن عظمت و جلال
متعجب آمد و عرض کرد که ای پروردگار من این چه صورتست باین صفا و بها پس از جانب پروردگار ندا رسید که ای آدم اینک صورت فاطمه
زهراء دختر محمد مصطفی است پس عرض کرد که این چیست که در آویخته در گردن او دست ندا آمد که این شوهر او علی بن ابیطالب است پس عرض کرد
که این دو گوشواره چیست وحی الهی در رسید که این حسن و حسین دو فرزندان او ایند پس آنحضرت مشاهده فرمود که در بالای آن قبه پنج نور بقدرت
که بید قدرت الهی بر یکی از آنها نوشته که انا المحمود وهذا محمد یعنی منم خداوند ستایش کرده شده واینست محمد و بر دیگری نقش است که انا الاعلی
وهذا علی بن ابیطالب یعنی منم خداوند علی اعلی که غالب و مسلطم بر همه چیز واینست علی بن ابیطالب و بر یکی نوشته شده است که انا الفاطر وهذه
فاطمة الزهراء یعنی منم خداوندیکه اختراع میکنم هرچه را که میخواهم واینست فاطمه زهرا و بر چهارمی تحریر کرده است که انا المحسن وهذا الحسن یعنی منم
خداوند نیکوکار واینست حسن و بر پنجمی مکتوبست که منی الاحسان وهذا الحسین المقتول یعنی از جانب منست همه احسانها واکرامها بر عالمیان
واینست حسین کشته شده ودر حدیث دیگر است که آنحضرت فرمود که ای حبیب من جبرئیل آیا ایشان خلق شده اند پیش از من جبرئیل عرض کرد که
ای آدم ایشان خلق شده اند از اسرار و پوشیدهای علم خداوند که کسی را بآنجا راه نیست پیش از آنکه تو خلق شوی بچهار هزار سال پس جبرئیل بحضرت
آدم علیه السلام عرض کرد که ای آدم این اسمای مقدسه را تعلیم کیر که از آنها منتفع خواهی گردید و چون حضرت آدم را از بهشت بیرون کردند در زمین
آمد آنها را فراموش پس آن زمانیکه خداوند خواست توبه او را قبول فرماید جبرئیل علیه السلام عرض کرد که ای آدم نظر کن ببالای سر خود چون نظر کرد همان
انوار مقدسات چگونه مشاهده نمود پس بسجده افتاد و عرض کرد الهی بحق محمد وعلی وفاطمة وحسن وحسین اینکه بر من ببخشای و توبه مرا قبول فرمائی
پس از برکت این کلمات خداوند توبه او را قبول فرمود و در حدیث دیگر در مدح فاطمه اطهر از حضرت خیر البشر چنین روایت شده است که فاطمه سیده
جمیع زنان عالمیانست از اولین و آخرین و بدرستیکه او در محراب عبادت میایستد پس بر او سلام میکنند هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین و ادا
مینمایند مثل آن ندائی که بمریم میکردند که میگفتند ای مریم بدرستیکه خداوند ترا برگزیده است و پاکیزه گردانیده است و ترا برگزیده است بر همه زنان عالمیان
پس آنحضرت روی خود را بجانب علی بن ابیطالب علیه السلام کرده فرمود که یا علی فاطمه پاره تن منست و نور چشم منست و میوه قلب منست ناخوش میدارد

مرا هرچه ناخوش دارد او را و خوشحال میکرداند مرا هرچه خوشحال میکرداند او را و بدرستیکه او اول کسی است از اهل بیت من که از دنیا
رحلت میکند و ملحق میشود بمن پس یا علی نیکوئی کن با او بعد از من مؤلف گوید که بیزارند خدا و رسول از آنجماعتی که بعد از پدر بزرگوارش با آن
پاره تن سید کائنات آزارها و اذیتها رسانیدند و در عوض وصیت آنحضرت بنیکوئی با آنجناب با خودش و شوهرش و اولاد امجادش
نه چنان بدیها کردند که توان تحریر یا تقریر نمود و از این جهت است که آمعصومه در مقام بیان کثرت و شدت آنها خود میفرماید که صبت
علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا یعنی ریخته شد بر من مصیبتهای چند که اگر آنها ریخته میشد بر روزها همه آنها مثل
شب تار و تاریک میگردید و همین بس که از دنیا رحلت فرمود با بدن مجروح و سیاه و پهلوی شکسته و حال تباه بر نعشش قرین چندین ناله و آه
از برای بیان ظلم و ستمهای بر آمعصومه و محزون شدن و گریستن بر آمظلومه کافیست آنحدیثی که در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که بوصیت فاطمه علیها السلام عمل نمودم و خود او را در پیراهن او غسل دادم و آنرا از بدن او بیرون نکردم
و بحق خداوند قسم که یافتم او را در وقت غسل دادن طاهره و مطهره و پاکیزه و فضه خادمه میفرماید که چون آنحضرت از غسل دادن خاتون قیامت فارغ شد
از محل غسل دادن بیرون تشریف آورد نالان و گریان پس یکی از حاضران عرض کرد که چه چیز شما را بگریه در آورده است یا ابا الحسن امن فقد الزهراء
یعنی آیا از مفارقت فاطمه زهراست آنحضرت فرمود که نه فما یبکینی الا اثر اسیاط بجنبها اسود کانه النیل فنکد الحشر یوم القیمة وتلقی الله
تعالی یعنی بگریه در نیاورده است مرا مگر علامت و نشانه تازیانها که بر بدن فاطمه است و سیاه گردانیده است جسم او را مثل نیل و با همین سیاهی
محشور خواهد گردید در روز قیامت و ملاقات خواهد کرد خداوند تبارک و تعالی را مؤلف محزون دلخون میگوید که این ارث رسیده بنساء
عالمیان و مظلومه دو جهانست آه آه بدختر مظلومه او جناب زینب خاتون رسید همچنانکه از تازیانهای اعداء دین و ظلمهای سر سلسله منافقین سیاه
شد بدن دختر سید المرسلین همچنان که سیاه شد از تازیانهای تابعین ایشان نیز بدن جناب زینب خاتون در دشت کین چنانکه از فاطمه دختر جناب
سید الشهداء روایت شده است که میفرماید چون خیام طاهرا تاراج غارت کردند من فرار کردم پس ملعونی بتعاقب من آمده بر کتف من نیزه زد
و بر روی در افتاده غش کردم چون بهوش آمدم دیدم که همه اسباب مرا برده و سر من در دامن عمه ام زینب خاتونست پس من عرض کردم که
ای عمه جان آیا نزد شما جامه هست که سر خود را از چشمهای نامحرمان بآن بپوشم عمه ام در جواب فرمود که عمتک مثلک یعنی ای دختر عمه تو مثل تست
فرأیت رأسها مکشوفا قد اسود من الضرب یعنی چون نظر کردم دیدم که سر عمه ام برهنه است و بدن او سیاه است از ضربها که بآمظلومه رسیده بود
فضه خادمه میگوید که مولای متقیان جسد رنجور خاتون من فاطمه را حنوط کرد از بقیه کافور رسول الله و آمطهره را در میان کفن خوابانیده و حضرت امیر
خود میفرماید که چون خواستم بند کفن آمعصومه را ببندم بصدای بلند گفتم ای ام کلثوم ای زینب ای سکینه ای فضه ای حسن وای حسین بشتابید بوداع مادر
خود و از دیدار آخر او توشه بردارید که اینک زمان جدائی و مفارقت در رسیده و وعده گاه ملاقات در بهشت است پس اول حسنین رو بسوی
آوردند و آمدند و بزرگوار بصدای بلند میگفتند که وای از حسرتی که هرگز سوزش آن برطرف شونده نیست از مفارقت جد ما محمد مصطفی و جدائی مادر ما
فاطمه زهراء و میگفتند که ای مادر حسنین هر وقت ملاقات فرمائی جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را از جانب ما سلام ما را برسان و بآنجناب بگو که ما
باقی مانده ایم بعد از تو دو یتیم در دار دنیا مؤلف خونجگر گوید که همچنانکه حسنین علیهما السلام بواسطه مادر خود پیغام برسول الله دادند سکینه خاتون
محزون در وقت عبور از قتلگاه خود را بر روی جسد علی اصغر انداخت و او را برداشت و بر دامن خود گذاشت و اول او را بوسید و بعد لبهای
خود را بر گلوی تیر خورده او گذاشت و گفت ای برادر ای علی اصغر جدم محمد مصطفی و جده ام فاطمه زهراء را از جانب من سلام برسان و بجدم
بگو که خواهرم سکینه شکایت کرد از حال خود که گوشش مرا پاره کردند و خلخال از پای من بیرون کردند راوی حدیث میگوید که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که چون حسنین از برای وداع نزدیک جسد مادر رسیدند من خداوند را شاهد و گواه میگیرم که ناله شوقی از قلب فاطمه برآمده و نعره از جگر کشید
و دو دست خود را چنان بر کفن زد که از سر تا پای کفن گشوده شد و هر دو دست او بلند شد و دو میوه دل خود را تنگ بر سینه گرفت و بسیار از آنها
میگرد که ناگاه هاتفی از جانب آسمان ندا داد که یا ابا الحسن حسنین را از روی سینه فاطمه بردار که وداع ایشان والله بگریه درآورده همه ملائکه آسمانها را
وتحقیق که مشتاق شد حبیب بسوی محبوب از این مشاهده برخواست شیون از چپ و راست چنانکه اشک نداشت راه گریه کجاست
زبسکه ناله روان شد ببام لم یزلی رسانده هاتف غیب این ندا بگوش علی که یا علی حسنین را از سینه اش بردار بنای عالم ایجاد را بخون مگذار

مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که اگر در وداع حسنین با جسد فاطمه و حال آنکه در خانه خود با عزت بود و مثل جناب امیر مؤمنان بزرگواری او را غسل داده بود و حنوط و کفن کرده بود و در محل غسل دادن براحت خوابانیده بود و ز پاره از بازو و پهلو جائی شکسته بود و بغیر از شانه او جای پاره شده بود همه ملائک بگریه درآیند نمیدانم در وقت وداع آخر زمان و دختران و خواهران خصوصاً صغیره مظلومه سکینه با بدن چاک چاک بی سر جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و وداع با ابدان پاره پاره شهیدان بیدست و سر بر خاک و خون افتاده بودند و در زیر سم اسبان معاندین دین بودند چگونه ملائکهای آسمان نالها و نوحها و گریها کردند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که چون آن صدا را از آسمان شنیدم آمدم حسنین را از روی سینه مادر برخیزاندم و اطراف کفن آن مظلومه را برهم بستم و این اشعار را میخواندم فِرَاقُکِ اَعْظَمُ الْاَشْیَاءِ عِنْدِی وَفَقْدُکِ فَاطِمُ اَدْهَی الثُّکُولِ یعنی مفارقت و جدائی تو در نزد من از همه چیز بزرگتر است و نیافتن من ترا ای فاطمه بزرگترا سباب ناله چون زن فرزند مرده است سَاَبْکِی حَسْرَةً وَاَنُوحُ شَجْوًا عَلَی خِلٍّ مَضَی اَسْنَی سَبِیلِ زود باشد که از روی حسرت گریه کنم و از روی سوزش قلب نوحه کنم جهت هجران دوستی که از دست من بیرون رفت و راه مرا تا بسر منزل خوش ور کرد اَلَا یَا عَیْنُ جُودِی وَاَسْعِدِینِی فَحُزْنِی دَائِمٌ اَبْکِی خَلِیلِی ای چشم بر علی بن ابیطالب احسان کن و با او یاری و موافقت کن که علی الدوام در این مصیبت محزون است تا بتواند که بر دوست خود گریه و زاری کند مؤلف غم نصیب گوید که ایکاش که علی بن ابیطالب در روز عاشورا حاضر میبود و دختران و زنان و یتیمان خود را از روی نعشهای پاره پاره فرزند خود جناب مظلوم کربلا برمیخیزانید و ایشان را تسلی میداد و از برای آن غریب عریان کفنی حاضر میکردی و او را از روی خاک و خون برمیداشتی و در وقت کفن کردن اشعار چنانکه از میخواند راوی میگوید که چون حضرت امیر المؤمنین از غسل دختر پیغمبر و کفن کردن او فارغ شد دید که همه خلق در در خانه جمع شده اند و گریه میکنند و منتظرند که جنازه مقدسه را بیرون آورند که بر آن نماز کنند و چون وصیت آن معصومه آن بود که منافقین بر او نماز نخوانند ابوذر غفاری را گفت که بخلق بگوید که متفرق شوند لهذا ابوذر علیه الرحمه از خانه بیرون آمد و فرمود که امیر مردم بیرون آوردن جنازه را در این وقت خفتن بتاخیر انداختیم پس خلایق برخواسته متفرق شدند و چونکه پاسی از شب گذشت و چشمها بخواب رفت و هر کس در جای خود آرام گرفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر فرمود تا جریده از درخت خرما روشن کردند و جنازه مقدسه را از خانه بیرون آوردند و همراه آنجناب بود حسنین و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و عقیل و بریده و چند نفر از بنی هاشم و بعضی از خواص اصحاب و یکپایه جنازه را آنحضرت بر دوش مبارک گذاشته بود و آوردند تا بر سر تربت رسول الله پس آنحضرت روی بجانب قبر کرده عرض کرد که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حَبِیبَ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا نُورَ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا صَفْوَةَ اللهِ پس عرض کرد که یا رسول الله از من و دو فرزند تو تحیت و سلام الهی بر تو باد در عوض دختر تو که وارد شونده است در ساحت عزت حضور تو یا رسول الله وفات او زمین را در نظر ما تاریک گردانیده و گل و ریاحین را در چشم ما خار گردانیده وای وای از غم بزرگ ما وای وای از تاسف بیپایان ما پس جنازه مطهره را بروند بطرف از روضه و آنحضرت با اهل خود و دوستان و موالیان و طایفه از مهاجرین و انصار بر آن برگزیده پروردگار نماز کردند و در حدیث است که چون حضرت امیر از نماز فارغ شد دو رکعت نماز بجای آورد و دستها خود را بآسمان بلند کرد و گفت خداوندا این فاطمه دختر پیغمبر تست پس بیرون بر او را از ظلمتها بسوی نور و از شدتها بسوی شادی و سرور پس زمین بقدر یکمیل راه روشن شد پس روانه بقیع شدند جهت دفن کردن ناگاه از بقعه از بقعهای بقیع این ندا شنیدند که جسد مقدس آن معصومه را بنزد من آرید که تربت طاهره او را از من برداشته اند پس حضرت امیر المؤمنین بآنجانب شتافت دید که قبر بسته کنده شده پس جنازه مطهره را نزد آن قبر برد و چون خواست که در قبر گذارد دستی از قبر مقدس بیرون آمد و آن جسد مجروح را چون جان شیرین در بر گرفت پس جناب امیر علیه السلام ناله میکرد و این اشعار را میخواند ذَکَرْتُ اَبَا ذُرِّیَّتِی فَبِتُّ کَاَنَّنِی بِرَدِّ الْهُمُومِ الْمَاضِیَاتِ وَکِیلُ یعنی ای دوستان چون بفکر محبوبه خود فاطمه افتادم میدانم که این شب را صبح خواهم کرد در حالتیکه هجوم کند بر من همه غمهای گذشته من لِکُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِیلَیْنِ فُرْقَةٌ وَکُلُّ الَّذِی دُونَ الْفِرَاقِ قَلِیلُ از برای هر دو دوستی که با هم اند آخر مفارقت و دوری خواهد بود و همه چیز در جنب مفارقت دو دوست از هم کوچک و حقیر خواهد بود وَاِنَّ افْتِقَادِی فَاطِمًا بَعْدَ اَحْمَدٍ دَلِیلٌ عَلَی اَنْ لَا یَدُومَ خَلِیلُ جدائی افتادن در میان من و فاطمه طاهره بعد از محرومی از احمد مختار شاهد و دلیل آنست که دیگر هیچ دوستی از برای دوست خود باقی نخواهد بود پس همه حاضران گریان شخصی را ندیدند و آوازی شنیدند که در جواب امیر این اشعار میخواند یُرِیدُ الْفَتَی اَنْ لَا یَمُوتَ خَلِیلُهُ

در اخبار خلق بتاخیر انداختن بیرون آمدن جنازه

در کیفیت بیرون آوردن جنازه از خانه و همراهانی که همراه بودند

وَلَیْسَ لَهُ اِلَّا الْمَمَاتُ سَبِیلُ یعنی خواهش شخص جوان آنست که نمیرد دوست او و حال آنکه از برای او راهی بجز مردن نیست فَلَا بُدَّ مِنْ مَوْتٍ وَلَا بُدَّ مِنْ بِلًا وَاِنَّ بَقَائِی بَعْدَکُمْ لَقَلِیلُ پس چاره از مرگ و پوسیده شدن در آن نیست و بدرستیکه بقای من بعد از شما کم خواهد بود اِذَا انْقَطَعَتْ یَوْمًا مِنَ الْعَیْشِ مُدَّتِی فَاِنَّ بُکَاءَ الْبَاکِیَاتِ قَلِیلُ هرگاه بآخر رسد ایام حیات و زندگانی من پس گریهای گریه کنندگان کم و بی ثمر خواهد بود و بیفایده خواهد بود از برای من سَیُعْرَضُ عَنْ ذِکْرِی وَتُنْسَی مَوَدَّتِی وَیَحْدُثُ بَعْدِی لِلْخَلِیلِ بَدِیلُ زود باشد که یاد آوری نشود اسم و رسم من و فراموش شود در میانه خلق دوستی و آشنائی من و پیدا شود بعد از من از برای دوست و آشنای من دوست و آشنای دیگر پس چون جسد نازنین حضرت سیدة النساء بر زمین قبر گذاشته شد حضرت سید اوصیاء بر لب قبر نشست و فرمود که ای زمین بامانت می سپارم این امانت خود را در نزد تو ای زمین با خبر باش که این فاطمه دختر رسول الله است پس صدائی از قبر مقدس برآمد که یا علی من مهربان ترم از تو بر او پس برگرد بمنزل خود و خاطر جمع باش و غصه مخور پس آنحضرت جسد آن مظلومه را در لحد گذاشت و با گریه و ناله و سوز دل خشت بر لحد میچید و خاک بر بالای آن میریخت و چون ابر بهار از چشمهای حق بینش اشک خونین میبارید و در روایتی وارد شده است که رسول خدا فرمود که ای سلمان خبر داد مرا جبرئیل که هرگاه فاطمه قبض روح شود و در قبرش دفن کرده شود بر او وارد شوند ملکان و از او سوال کنند مَنْ رَبُّکِ او در جواب گوید که اللهُ رَبِّی پس بگویند که کیست پیغمبر تو در جواب گوید که پدر بزرگوارم پس بگویند که کیست ولی و امام تو بگو که این بزرگواریکه بر سر قبر من ایستاده است و آن علی بن ابیطالب است و در حدیثست که خاک قبر آنجناب را مساوی زمین قرار داد و در اطراف آن هفت قبر و بنابر روایت دیگر چهل قبر دیگر را هم مثل آن کرده تا قبر آن بزرگوار بر منافقین معلوم نکردد و با اهل بیت خود گریه کنان روانه بجانب قبر رسول الله شدند و در حدیث دیگر است که سر قبر بی آنکه خاک بر آن ریخته شود بهم برآمد و آن قبر مخفی شد تا روز قیامت مؤلف خونجگر گوید که یا امیر المؤمنین روحی لک الفداء با آنکه حضرت فاطمه را بدست خود غسل دادی و حنوط و کفن و نماز کردی و در قبر سپردی این گریها و نالها کردی و اینقدر اشعار چنانکه از خواندی و سفارش امانت خود را بزمین فرمودی نمیدانم اگر در کربلا بودی و بدن مقدس فرزند خود جناب امام حسین علیه السلام را یا بدنهای نوجوانان خود را چاک چاک بر خاک هلاک افتاده مشاهده میکردی که احدی کشتهای ایشان را جمع نکرده و غسل ایشان با خون رگهای ایشان بوده و کافور ایشان خاک کربلا بود و در عوض آنکه ایشان را کفن کنند برهنه کرده در آفتاب انداخته بودند و بجای آنکه او را در قبر بگذارند اسبها بر بدنهای ایشان تاختند نمیدانم چگونه نالها و گریها از سوز دل میکردی و چه اشعار میخواندی وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ

اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ

مجلس هفتم در وقایع بعد از دفن آن معصومه است اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ اَحْسَنَ اللهُ لَکَ الْعَزَاءَ فِی بِنْتِکَ الْمَظْلُومَةِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ اَحْسَنَ اللهُ لَکَ الْعَزَاءَ فِی حَلِیلَتِکَ الْجَلِیلَةِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ اَیَّتُهَا الْعَالِمَةُ الْعَامِلَةُ الْمَغْصُوبَةُ الْمَظْلُومَةُ الْمُطَهَّرَةُ الْمُکَرَّمَةُ الْمَغْصُوبَةُ حَقُّهَا الْمَمْنُوعَةُ اِرْثُهَا الْمُحْتَجِبَةُ قَبْرُهَا وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا یَا سَیِّدَیْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَحْسَنَ اللهُ لَکُمَا الْعَزَاءَ فِی اُمِّکُمَا وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا بَاقِیَ اَهْلِ الْعِصْمَةِ اَحْسَنَ اللهُ لَکُمُ الْعَزَاءَ فِی جَدَّتِکُمْ سَیِّدَةِ النِّسَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَحِبَّاءَ الزَّهْرَاءِ وَالْبَاکِینَ عَلَیْهَا وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَی اَعْدَائِکُمْ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ اَبَدَ الْآبِدِینَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِینَ **وبعد** در کتاب ثمرة الحیات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ام که چون روح مقدس رسول خدا قبض شد نکذاشت از برای هدایت امت مگر قرآن و عترت طاهره خود را آهسته بدختر خود حضرت فاطمه فرمود که ای دختر اول کسیکه از اهل بیت من از دنیا رحلت کند و بمن ملحق شود تو باشی پس آن معصومه میفرماید که بعد از ارتحال پدر بزرگوارم در بین خواب و بیداری دیدم که پدرم بر من وارد شد و چونکه نظرم بپدرم افتاد بی اختیار بصدای بلند گفتم یا ابتاه ای پدر جان بکجا تشریف بردی که از ارتحال تو وحی الهی از خانه ما منقطع شد که ناگاه دیدم که صفها از ملائکه پیدا شد و مقدم بر همه آنها دو ملک بودند که پیش آمده و مرا گرفتند و بآسمان بالا بردند پس من سر خود را بالا کردم نظرم بقصرهای عالیه و باغستانهای سبز خرم با شکوفه و نهرهای جاریه دو دیدم قصرها بالای قصرها و باغستانها بعد از باغستانها که ناگاه بیرون آمدند از آن قصرها حوریه چند که گویا لمعه نور بودند و همه اظهار فرح و سرور میکردند و بروی من تبسم و خنده میکردند و میگفتند مرحبا بکسی که خلق شده است بهشت و ما حوریان بجهت خاطر پدر او و علی الدوام ملائکه مرا بالا میبردند تا آنکه داخل کردانیدند مرا در خانه که در آن بود قصرهای بسیار در آن

جواب بیرون آمدن از قبر

قصرها بود چیزی چند که هرگز هیچ چشمی ندیده و در آنها بود انواع سندسها و استبرقها و بر آنها بود لحافهای رنگین از حریر و دیباج و عمارتها
از طلا و نقره و در آنجا جاری بود نهرهای آبها که در آنها حیوانات غوطه میخوردند و آن آبها سفیدتر بود از شیر و خوشبوتر بود از مشک پس پرسیدم
که این نهرهای جاریه از آن کیست جواب دادند که این فردوس اعلاست که بهشتی از این بالاتر نیست و این منزل پدر بزرگوار تست و هرکس
که در خدمت ایشان باشد از پیغمبران و هرکس که خداوند خواهد گفتم این نهر چیست گفتند این نهر کوثر است که پروردگار جلیل بپدر بزرگوارت
وعده فرموده است گفتم که پدرم در کجا میباشد گفتند که الآن تشریف خواهد آورد پس در این سخن بودم که دیدم از برای من قصرها ظاهر
گردید که نور آن زیاده از آنها بود که اول دیده بودم و فرشهائی در آن قصرها گسترده بود که بهتر بود از فرشهای آن قصرها پس قدری رسیدم
پیش بالا رفتم تخت بلندی از بلور که بر آن فرشها گسترده بود و پدر بزرگوارم بر بالای آن فرشها نشسته بود و جمعی در خدمت آنجناب بودند
و چون چشم پدرم بر من افتاد مرا در سینه خود جای داد و میانه دو چشم مرا بوسید و فرمود که مرحبا خوش آمدی ای دختر من و مرا در دامن
جلال خود نشانید و فرمود که ای حبیب من آیا مشاهده نمیکنی آنچه را که پروردگار مهربان برای تو آفریده و آماده گردانیده و تو بر آنها وارد
خواهی گردید پس پدرم بمن نشان داد قصرهای زینت کرده عالیه چند که در آنها بود انواع متاعهای عجیب و حلی و زیورهای غریب و فرمود که
ای فاطمه این منزل تست و منزل شوهر تو و دو فرزند تو و هرکس دوست دارد ترا و دو فرزند ترا ای دختر دل خوش دار که بدین زودی بنزد
من خواهی آمد پس از این بشارت قلبم پرواز کرد و شوقم زیاده گردید و از آنجائیکه بودم بیدار شدم و بدنم میلرزید حضرت صادق علیه السلام
فرمود که جدم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون آنمعصومه از خواب بیدار شد فریاد زد که یا بن عم یا علی مرا دریاب و بجانب من بشتاب
پس من بتعجیل بنزد آنجنابه پروردگار رفتم و گفتم مگر تازه ایست آنمعصومه آنچه را در بین خواب و بیداری دیده بود برای من نقل کرد و از من باسم
خدا و رسول عهد و پیمان گرفت که چون از دنیا رحلت نماید احدی را خبر نکنم از زنان مگر ام سلمه زوجه رسول خدا و ام ایمن و فضه را و از مردان
دو فرزند خودش حسن و حسین را و عبدالله بن عباس و سلمان فارسی و عمار یاسر و مقداد و ابوذر و حذیفه را پس گفت یا علی حلال دارم
که بعد از وفات بدن مرا ببینی پس یا علی خود با زنانیکه گفتم مرا غسل دهید و راضی نیستم که دیگری حاضر شود و در شب مرا دفن کن و راضی نیستم که قبر
مرا نشان کسی دهی مؤلف گوید که از این جهت است که آنحضرت در شب آنمعصومه را در قبر سپرد و کسی از منافقین را خبر نکرد و در وقت دفن
کردن بدست مبارک خود آنجسد مجروح را در لحد خوابانید و خشت بر لحد او چید و اشعار چند در بیان بی اعتباری دنیا و مفارقت دوستان
از یکدیگر میخواند و چون ابر بهار اشک از دیدهای حق بینش بر صورت منور و ریش مقدسش جاری بود و با شست دست خاک بر لحد جسد
خود میریخت و خاک قبر را مساوی زمین کرد و هفت قبر دیگر و بروایتی چهل قبر دیگر در اطراف شبیه آن قبر امر فرمود که درست کردند تا کسی ندانند
که قبر آنمعصومه کدام است و در کتاب مصائب المعصومین از جناب سیدالشهدا روحی له الفدا روایت کرده ام که میفرماید که چون پدر بزرگوارم
دست خود را از خاک قبر مادرم فاطمه زهرا علیها السلام تکانید و از آداب دفن کردن فارغ گردید چندان هم و غم و حزن در قلب مبارکش هیجان کرد
که بی اختیار اشک فراق بر گونه اش جاری شد و روی خود را بجانب قبر رسول خدا گردانید و گفت السلام علیک یا رسول الله و سلام
بر تو باد از جانب دختر تو و حبیب تو و قرة العین تو و زیارت کننده تو که از ما دور شد و در بقعه تو در خاک جای گرفت و خداوند اورا اختیار
نمود که اول ملحق شود بجناب تو یا رسول الله از مفارقت دختر برگزیده تو کم شد صبر من و از دوری و هجران سیدة النساء ضعیف شد قوت
من بلی چکنم بجز آنکه اقتدا و پیروی کنم بسنت تو و همچنانکه در هجران و مفارقت جناب تو صبر کرده ام و سر مقدست را در سینه گذاشته ام
و از دنیا رحلت فرموده و آرام گرفته ام و چشمهای حق بین ترا بعد از وفات بدست خود بر هم گذاشته ام و بی تابی نمیکنم و متوجه غسل و حنوط
و کفن و دفن جناب تو خود شده ام و رضاء بقضاء الله گفته ام و به تنهائی جسد شریف ترا در لحد خوابانیده ام و بجز انا لله و انا الیه راجعون
سخنی نگفته ام و امر و حکم الهی را اطاعت کرده ام همچنین در مفارقت فاطمه طاهره که خود متوجه همه امور او شده ام چاره ندارم بجز آنکه صبر کنم
و صبر در این مصیبت را پیر و صبر بر مصیبت تو کنم مؤلف انجبار بنفس آتشبار گوید که یا علی بفدای نالهای تو شوم با وجود آنکه همه امور
ارتحال و کفن و دفن رسول خدا را و خاتون روز جزا را خود متوجه شده چنین نالان و گریانی و به آتش هجران سوزانی نمیدانم اگر در روز
عاشورا در زمین پر بلای کربلا میبودی و میدیدی که سر فرزندت حسین را که جان عالمیان بفدای هر سر موی او شود خاک کربلا بسینه گرفته و چشمها

در شب دفن کردن و مخفی کردانیدن قبر او

در زیارت حضرت امیر قبر رسالت پناه را بعد از دفن حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت

از تشنگی خشک شده او را پیکان بزهرآلوده تیرهای دشمنان بر هم گذاشته و غسال قضا و قدر بخون رگهای پاره پاره بدن اورا غسل داده
و بدستیاری هیجان و اضطراب باد صبا بخاک کربلا او را حنوط کرده و نخل قامتش را در چوب تیرها و نیزها بعوض تابوت خوابانیده و جسد
شریف و عنصر لطیفش را با اجساد سایر شهداء در عوض خانه لحد در بیابان نینوا انداخته میدانم که با مشاهده این احوال و معاینه آنحال
چه نالها میکردی و چه سخنان جانگداز میفرمودی راوی میگوید پس امیر مؤمنان خطاب بسید انبیاء کرده عرض نمود که یا رسول الله امانتی را
که بمن سپرده بودی پس گرفتی و آنچه را که در خانه من گذاشته بودی بردی و زهرای مرضیه را از دست من گرفتی مؤلف غمین با ناله حزین گوید که
خداوند لعنت کند آنجماعتی را که نگذاشتند که آن امانت را بطریقی که رسول خدا در شب زفاف صحیح و سالم تسلیم ولی خداوند کرده بود بدست
پدر بزرگوارش برگردد بلکه بدن صحیحش را خسته و پهلو و بازوی درستش را شکسته و آن عزت و جلالتی که در وقت بیرون آمدن از خانه پیدا
داشت منعکس کرده او را خوار و زار و بیمار کرده در جوار پدرش بخانه آخرتش روانه کردند راوی میگوید که پس حضرت امیرالمؤمنین عرض کرد که یا
رسول الله بعد از مهجوری از زهراء مرضیه همه گلها در نظر من خار و روز روشن چون شب تار است حزنم دائمی و شبم به بیداری میگذرد و هرگز
قلبم از حزن فارغ نشود مگر آنوقتی که روح از بدنم مفارقت کند و بر جناب تو وارد شوم آه آه از شدت حزن قلب مرا خون کرده و بسیاری
غم و هم قلب مرا بهیجان آورده و چه زود خداوند حکم بجدائی و مفارقت فرمود در میانه ما چکنم بجز آنکه شکوه احوال خود را به پروردگار خود کنم
اینک فاطمه مظلومه ظلمها و ستمهای امت را بجناب تو عرض خواهد نمود که رویهای خود را از من گردانیدند و حقهای دختر ترا غصب کردند
یا رسول الله احوال دختر مظلومه ات را از خودش سؤال کن ای چه بسیار از سوزانندهای قلب که در سینه او پنهانست که بجز صبر و تحمل در آنها
چاره نداشت و بغیر از گفتن و یحکم الله و هو خیر الحاکمین علاجی نبوده و سلام میکنم ترا یا رسول الله بسلامی که شخص وداع کننده با سوز هجران وداع کند
نه از روی ملامت و دلتنگی پس اگر از خدمت تو مرخص شوم نه از روی ملالتست و اگر در خدمت تو بمانم نه از روی بدگمانی است بوعدهائیکه
خداوند بصابرین داده است قسم بقبر مقدس و هرکه در آنست که اگر نمیبود ازدحام متجاسرین و کثرت سؤال کنندگان در امر دنیا و دین هر آینه
جای خواب خود را در سر قبر تو قرار میدادم و اصلا از جوار قبر منور تو دوری نمیکردم و از بزرگی مصیبتی که بر من وارد شده است از قلب خود نالهائی
زن فرزند مرده از جگر بر میکشیدم اینک در حضور خداوند است که دختر تو دفن کرده شده است در خفیه و استتار و ارث او برده شده است
بعلانیه و آشکار و حال آنکه از زمان حیات جناب تو اینقدر زمانی نگذشته است و ذکر اسم مقدس تو در میانه مخلوقات کهنه نگردیده است یا رسول الله
بجز پروردگار باقی الله از کسی ندارم که پناه برم و احوال خود را باو عرض کنم و بهمین کلام است تسلی قلب من پس صلوات الهی بر فاطمه طاهره
و جناب تو باد و رحمة الله و برکاته پس آنحضرت با دل پر حسرت بهمین کلام زیارت رسول ملک علام را ختم کرده و دست حسنین را گرفته با چند
نفریکه همراه او بودند روانه حجره طاهره شدند مؤلف محزون گوید که میدانم که بعد از آنکه حضرت امیر مؤمنان با حسنین وارد بر یتیمان و دختران
شدند و حجره را از پاره تن رسول خدا خالی دیدند بر چه حال شدند و چگونه نالها و زاریها کردند و آیا یتیمان چه سخنان میگفتند و آن بزرگوار
بچه زبان ایشانرا تسلی میداد آه آه وامصیبتاه واغربتاه ای زینب مظلومه و ای کلثوم محزونه بمیرم که در این شب بر شما تلخ گذشت یا شب بعد از
عاشورا که مردان شما را کشته و نوجوانان شما را بخون آغشته و خیمهای شما را سوخته و زنان و یتیمان شما را از یکدیگر جدا و پراکنده کرده بودند
یا آنکه تلخ تر آن شبی بود که از اسیری کوفه و شام خلاص شده با یتیمان دربدر و زنان خونجگر وارد مدینه طیبه گردیدید و منزل برادر خود جناب سید
الشهدا و حضرت عباس و علی اکبر و حضرت قاسم و سایر شهدا را از آن بدنهای نازنین خالی دیدید و با عیالان ایشان اشک خونین از گلگونه جاری
گردیدید و در احادیث متعدده وارد شده است که چون آنشب صبح شد اولی و دومی شنیدند که آنمظلومه را در شب دفن کرده اند ایشانرا
خبر نکرده اند بجزع و فزع شدید و غوغای عظیم آمدند و رو کردند بجناب علی بن ابیطالب علیه السلام و گفتند که یا علی والله تو هرگز دست نمیکشی از
تیراندازیهای خود را بجانب ما و کارهائی که ما را ناخوش آید بعمل میآوری و این عملهای تو نیست مگر از آن کینهائیکه از ما در سینه داری این عمل تو یا علی
مثل آنست که ما را خبر نکردی در رسول خدا را بیخبر ما غسل دادی پس امیر مؤمنان علیه السلام در جواب فرمود که اگر از برای شما قسم یاد کنم آیا تصدیق
قول من خواهید کرد یا نه گفتند بلی پس آنجناب برای ایشان قسم خورد و ایشانرا برداشته داخل مسجد شدند و فرمود که رسول خدا بمن وصیت فرموده
که احدی را در وقت غسل دادن بر او حاضر نکنم مگر پسر عم او را و بودم من که غسل میدادم آنحضرت را و ملائکه آن بزرگوار را میگردانیدند و فضل بن عباس آب

بدست من میداد و چشمهای او را بخرقه بسته بودم و اما فاطمه پس والله که بمن وصیت فرمود که شما دو نفر را نگذارم که بر جنازهٔ او وارد
شوید و نگذارم که بر او نماز کنید و نبودم من که مخالفت کنم آن معصومه را در آنچه در حق شما ها وصیت فرموده است دومی در جواب گفت که یا علی
وا گذار این حرفها را که من باین سخنان گوش نخواهم داد و اینک میروم و همهٔ آن قبرها را میشکافم و فاطمه را از قبر بیرون میآورم و بر او نماز
میکنم آنحضرت فرمود که اگر قصد این کار کنی خواهی دانست که پیش از آنکه بمطلوب خود برسی سرت از بدن جدا شده است و پیش روی تو بر زمین
افتاده و با تو رفتاری بخز شمشیر نخواهم کرد و در میانهٔ آنحضرت و او سخنان خصمانه و قتال کننده گفته شد پس مهاجر و انصار جمع شدند و گفتند
که راضی نیستیم که بالنسبه باین عم رسول خدا و برادر او و وصی او امثال این سخنان ذکر شود و ایشان را از هم جدا کردند و در روایت دیگر است
که گفت والله همت بسته ام که دختر پیغمبر را از قبر بیرون آورم و بر او نماز کنم پس شیر خدا از سخنان او بغضب در آمده فرمود که والله اگر خواهی
که این کار کنی استخوانهای تو را در هم شکنم و بدانکه اگر ذوالفقار را از غلاف بیرون آورم در غلاف نخواهم کرد مگر بعد از کشتن تو و چون او
این کلام را از آن بزرگوار شنید بترسید و بر خود لرزید و ساکت شد زیرا که میدانست که اگر آنحضرت در کاری قسم یاد فرمود البته آن
کار را خواهد کرد و در حدیثی دیگر است که بعد از آنکه آن معصومه را در شب دفن کردند چون صبح شد خلق مدینه یکدیگر را ملامت کردند و هم
میگفتند که پیغمبر ما یک دختر بیادگار در میانهٔ امت گذاشته نه در وقت وفات او حاضر شدیم و نه بنماز او و نه در وقت دفن او و نمیدانیم که کدام است
قبر او تا او را زیارت کنیم پس بزرگ ایشان تدبیری کرد و زنان مسلمانان را در بقیع جمع نمود که در اطراف قبور را حامله کنند و زنی در آن میانه قبرها را
بشکافند تا جسد آن معصومه را پیدا کنند و از قبر بیرون آورند و بر آن نماز کنند و قبر آنجناب را نشان کنند که هر وقت که خواهند توانند زیارت کنند
پس این خبر بگوش سید اوصیاء رسید پس غضبناک از خانه بیرون تشریف آورد که از شدت غیظ چشم آنحضرت قرمز شده و شمشیر خود ذوالفقار را
بر گردن حمایل کردانیده بود و روانهٔ بقیع شد و فرمود که اگر یکی ازین قبرها دست خورده میشود ذوالفقار را در میانهٔ شما ها میگذارم و همه را
بقتل خواهم رسانید پس چون اینکلام را شنیدند همه برخاسته متفرق شدند مؤلف گوید که فتنه و فجرهٔ این امت آیا چگونه در روز قیامت
از خجلت رسول خدا سر از قبرهای خود بیرون خواهند آورد و بکدام دیده بیحیائی که دارند میتوانند بجانب آنجناب نظر کنند زیرا که زیاده از
یک دختر در میانهٔ ایشان نگذاشته بود و او را چندان اذیت کردند و استخوانهای پهلوی او را شکستند و آنقدر بی احترامیها با آن محترمه نزد خدا
و رسول کردند که وصیت نمود که ایشان را در کفن و دفن و نماز او خبر نکنند و قبر او را بایشان نشان ندهند و دو فرزند در میانهٔ ایشان بیادگار
گذاشته بود یکی را از زهر جفا کشتند و چون او را از برای وداع قبر جد بزرگوارش بردند چندان تیر بر تابوت او زدند که از تابوت تیرها
بر بدن مقدسش رسید تا آنکه او را با بدن پر تیر خورده دفن کردند آه آه که یکفرزند دیگر که مکرر در حق او حسین منی و انا من الحسین میفرمود و او را
در آغوش مرحمت میگرفت و جعلت فداک میگفت او را با اهل و عیال از وطن اصلی خود مجبور در بلاد غربت آورده و او را با دو انشان بقتل
رسانیدند و همه اهل و عیال او را اسیر کردند خداوند لعنت کند آنها را که خواستند فاطمهٔ طاهره را از قبر بیرون آورند و خداوند ببدترین
عذابهای خود معذب فرماید آنها را که بدن فرزند مقتول مظلومش را در قبر دفن نکرده و در بیابانهای کربلا انداخته اعتنائی باو نکرده احدا
او را غریب و مجروح و پاره پاره انداختند و همه روانهٔ وطنها و خانها و اهل و عیال خود شدند

ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

غزاخانهٔ سیم در مصیبت امیر مؤمنان علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

این غزاخانهٔ سیم از کتاب بیت الاحزانست الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الاولین والآخرین وعلی
آله الطیبین الطاهرین ولا سیما علی ولی الله لکتاب الله دین والتکوین سیدنا و مولانا علی بن ابیطالب امیر المؤمنین وعلی اولاده الشیعة
المنتجبین ولعنة الله علی اعدائهم من الاولین والآخرین و بعد چنین گوید اقل الخلایق عبد الخالق عفی عنه که این غزاخانهٔ سیم
از کتاب بیت الاحزانست که در بیان احوال امیر مؤمنان علیه صلوات الله الملک المنان است و آن مشتملست بر مقدمه و نه مجلس مقدمه در ذکر
آیات و احادیث درین مجالس است مجلس اول در آنچه واقع شد فیما بین امیر المؤمنین علیه السلام و ابن ملجم علیه اللعنه و بعضی از احوال آنحضرت
در شب نوزدهم ماه مبارک و در آنست زیارتی و آیهٔ قال من یحیی العظام و حدیث سخن گفتن کله پوسیده با امیر علیه السلام و نامهٔ آنجناب بیمن
و رسیدن جواب با ابن ملجم و کلمات و اشعار او و جواب امیر علیه السلام و بیعت کردن از او و سایر مکالمات با او و خبر دادن از قاتل بودن او
و مراجعت رفقای او بیمن و بیمار شدن او و اذن خواستن مالک اشتر علیه الرحمه و بعضی دیگر برای کشتن او و اذن ندادن امیر و بشارت فتح او را
و دیگر نه قطامه و آنچه بین آن ملعون واقع شد و رفتن او بیمن و مکه و عود نمودن بکوفه و افطار امیر در شب نوزدهم و عبادت او در آن و عبادت
جناب سید الشهدا علیه السلام و اصحاب در شب عاشورا و وداع امیر با اهل خود در آنشب و مظلوم کربلا در شب عاشورا مجلس دویم در احوال
آنحضرت در شب نوزدهم تا وقت بیرون تشریف بردن از خانه و در آنست خطبه و سورهٔ الهیکم التکاثر و حدیث مشغول بودن امیر علیه السلام بشب
و دفن را و نوشتن شیعه او و قسیم الجنة و النار بودن او و عبادات او در شب نوزدهم و خواب دیدن او و در آن و خواب سید الشهداء
در شب عاشورا و عبادت امیر علیه السلام در آنشب و خبر دادن از شهادت خود و لباس پوشیدن و از خانه بیرون آمدن و لباس پوشی
جناب سید الشهداء و بیرون آمدن از خیمه و نعرهٔ مرغابیان در وقت آمدن امیر علیه السلام از خانه و نالهٔ دختران وقت بیرون رفتن سید
الشهداء برای اطفال بجهت نداشتن آب و نان و در آویختن حلقهٔ در بکمر امیر و اشعار او و احوال ام کلثوم در شب نوزدهم و احوال او در
اسیران در شب عاشورا مجلس سیم در بیرون تشریف بردن آنحضرت از خانه و ضربت زدن ابن ملجم و در آنست خطبه و آیهٔ کتب علیکم
الصیام و حدیث علت سی روز روزه گرفتن این امت و جزاهای آن و خطبهٔ رسول در ثواب روزه و آداب و اعمال آن و خبر دادن از شهادت
امیر علیه السلام و گریستن بر شق فرق او و اطراف سید الشهداء و ذکر بعضی از فضایل امیر و بعضی از احوال آنحضرت در شب نوزدهم و بیرون
تشریف بردن از خانه و بتعاقب رفتن امام حسن و رفتن سید الساجدین بمیدان و شنیدن امام حسن خواب دیدن پدر جبرئیل را اگر رفتن سنگ
از کوه ابو قبیس و بر هم زدن در بام کعبه و غبار شدن آن و غبار در وقت شهادت سید الشهداء و تعبیر خواب جبرئیل و خبر دادن بزمان شهادت
خود و مراجعت امام حسن بخانه و اشاره بشهادت او و موسی بن جعفر و حضرت رضا و اجتماع اهل بیت در شب نوزدهم و خیمه در روز عاشورا
و عبادت امیر در مسجد و اذان گفتن و فرستادن قطامه ابن ملجم را بمسجد و بیدار کردن امیر او را و نماز امیر و ضربت زدن او و کلمات جبرئیل
و رفتن حسنین علیهما السلام بمسجد و رفتن دختران بقتلگاه شهیدان مجلس چهارم در کلمات و احوال آنحضرت در محراب عبادت بعد از ضربت
و در آنست خطبه و آیهٔ و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و اینکه معرفت ذات الهی بذاته ممکن نیست بلکه بآیات و علامات است و اکثر آیات مجمل

وآنکه وحدیث معرفت نورانیت واینکه منکر ایشان کافر است ومحارب با ایشان مشرکست وشق شدن فرق او وندای جبرئیل وخبر کردن ام کلثوم حسنین را وآمدن ایشان بمسجد وکلمات آنحضرت در محراب وامامت کردن امام حسن ونشسته نماز کردن امیر ع ومیل کردن ریش او براست وچپ وحرکت دادن پا وریش مظلوم کربلا را در راه کوفه بر بالای نیزه وگریهای حسنین واحوال سید الشهدا بعد از افتادن از ذو الجناح ومطلع شدن اهل کوفه بر شهادت آنحضرت وآمدن ایشان بمسجد وزرد شدن رنگ او از زهر وغش کردن او وبوسیدن امام حسن علیه السلام روی ومیانه دو چشم وموضع سجود او را وخبر دادن او بشهادت حسنین واشارت بشهادت ایشان وبعضی از زجر سید الشهدا مجلس پنجم در آوردن ابن ملجم ملعون بمسجد ودر آنست خطبه وسوره انا انزلنا واحوال شب قدر وفضیلت احیا وعبادت نبی وولی وآنکه ذوات معصومین علیهم السلام نفس عبودیت است وذکر ومعرفت ومحبت ایشان عبادتست وشریک قرار دادن محبت غیر را با محبت ایشان شرک بخداست ونظر کردن بصورت امیر علیه السلام عبادتست وزنگ شدن آنصورت وصورت در آسمان پنجم بچون آن بودن جناب سید الشهدا با آنصورت وخبر دادن امیر ع بقاتل خود وسرایت کردن زهر در بدن او وآوردن ابن ملجم بمسجد وخلاص بودن شمر از کربلا تا شام ووصیت کردن با امام حسن با بچه با آن ملعون ده آنچه خود میخورد وبیاشامد وآب دادن سید الشهدا بلشکر حر وتشنه وگرسنه بودن آنحضرت با اهل وعیال در روز عاشورا ووصیت بقتل نکردن او وقتل کردن ابن سعد علیه اللعنه سید الساجدین علیه السلام را ووصیت کردن در طعام وشراب او وتشنه وگرسنه بودن اسیران از کربلا تا شام ووصیت کردن بقطع نکردن گوش ودماغ واطراف او ونامه ابن زیاد برای ابن سعد علیهما اللعنه بقطع کردن آنها را از سید الشهدا ع واصحاب او وبردن امیر ع را بخانه مجلس ششم در بردن جناب امیر ع از مسجد بخانه ودر آنست خطبه وآیه حسبی الله تا آخر وحدیث بساط واشاره بشهادت آنحضرت وغش کردن او وگریه حسنین واصحاب در مسجد وبردن او را بخانه وکلمات سید الشهدا ع با پدر بزرگوار با آن حالت دیدن او را با آنحالت وبودن او در عاشورا تا ببیند فرزند خود را در جراحت ومجروح شدن چشم سید الشهدا ع از گریه وپاک کردن امیر ع اشک او را وگذاشتن دست بر قلب او وخون جاری شدن از آن چشم در عاشورا وخنجر خوردن بر آن قلب وداخل کردن امیر علیه السلام را در محراب خانه وکلمات دختران با او وکلمات سکینه با نعش پدر وگریه اصحاب در بیرون خانه وگریه امیر ع در خانه ودر سینه گرفتن امیر ع حسنین را وغش کردن او ودر سینه گرفتن مظلوم کربلا قاسم را وغش کردن سر دو دادن بقیه کاسه شیر خود را با بن ملجم علیه اللعنه ووصیت در حق او ومکالمه آن ملعون با ام کلثوم محزون مجلس هفتم در وصیتهای آنجناب وقبض روح مقدس اوست ودر آنست وصیت نامه آنحضرت ووصیت در حق محمد حنفیه وسید الشهدا وامر کردن بصبر وقرمز شدن پای آنحضرت بسبب زهر وگریهای اصحاب واشعار حجر وکلمات او وآنسرور با یکدیگر ودفع نمودن شیر خدا عطش خود را بشیر وباقی بودن سید الشهدا بر عطش ودو دفعه دو دفعه دیگر شیر خوردن وخبر دادن با آنکه این آخر روزی آنحضرت بود وعرق کردن پیشانی آنحضرت در وقت احتضار ومخلوط بودن عرق پیشانی سید الشهدا علیه السلام بخون سوراخ در پیشانی ووداع کردن امیر ع با اولاد خود ونماز نشسته کردن وخواب دیدن پیغمبر ووصیت کردن باقی اولاد را باحترام اولاد از فاطمه وباقی بودن آن احترام بعد از آن حضرت وباقی نماندن بعد از سید الشهدا ووصیت بغسل وکفن وحنوط ببقیه کافور پیغمبر وگرفتن موخر تابوت ونبودن غسل وکفن وحنوط وتابوت از برای سید الشهدا ع وجایز نبودن هفت تکبیر در نماز مگر بر آنحضرت وحضرت قائم ووصیت بآداب دفن وموضع آن وخبر دادن بملاقات جسد آنحضرت با پیغمبر ووصیت بمخفی کردن قبر ووداع آخر با حسنین ووصیت کردن حسنین را بصبر واشاره ببعضی از صبرهای آنحضرت وغش کردن امیر علیه السلام وکیفیت ارتحال آنحضرت گریهای زنان واهل کوفه در آن روز وروز ورود اسیران کربلا در کوفه وآنچه در عالم واقع شد در نزد ارتحال امیر مؤمنان علیه السلام وشهادت سید الشهدا واشعار آسمانی در مصیبت امیر ع مجلس هشتم در غسل آنحضرت وحنوط وکفن کردن وبردن جنازه مقدسه او بر سر تربت طاهره او ودر آنست خطبه وآیه وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وخطبه خضر علیه السلام در تعزیه امیر علیه السلام وغسل دادن حسنین پدر را وغسل ندادن کسی امام حسین علیه السلام را وآب آوردن آنحضرت بصورت شتر سوار برای غسل خود وکافور جنت آوردن زینب خاتون برای حنوط پدر وبجز خاک کربلا حنوط ندیدن برادر وپنج خلعت کفن کردن امیر مؤمنان ع وبی کفن بودن بلکه بغارت بردن لباسهای سید الشهدا وتعظیم کردن وخم شدن دیوارها ودرختان حرم برای عبور کردن جنازه امیر ع وخم شدن کوفیان از دیوارها

برای اذیت اسیران وخم شدن نیزه ها از کشیدن سرهای شهیدان وخم شدن شاخ درخت جهت آویختن سر آنجناب بر آن واستقبال فرمودن امیر ع جنازه خود را وتکلم نمودن با حسنین وبرگردانیدن امام حسن ع زنان ودختران از تشییع جنازه ونبودن آنحضرت علیه السلام با آنکه ایشان را از عقب سر سید الشهدا علیه السلام برگرداند ورفتن ام کلثوم خاتون بر سر تربت پدر وبرادر ورفتن او بر سر جسد عباس تنها مجلس نهم در دفن آنجناب ودر آنست خطبه ومعجزه امیر ع در ظاهر گردانیدن قصرهای از یاقوت ودرهای مرصع بزبرجد وحور وغلمان ومنبر یاقوت والبیس ابابلیه را ومعجزات بعد از ارتحال آنجناب مثل حرکت کردن بجانب راست وچپ در وقت غسل وتعظیم کردن دیوارها ودرختان وسنگها جهت عبور جنازه او واستقبال کردن جنازه خود وبلند شدن مقدم تابوت بیواسطه وبزمین آمدن آن بر سر تربت واز ونماز کردن مجتبی علیه السلام بر آن وظاهر شدن قبر ولوح نوشته وندای آسمانی وسپردن جنازه را در قبر وظاهر شدن پرده استبرق بر روی قبر وپرده کردن مرغان بالهای خود را برای جسد سید الشهدا ودیدن مجتبی پیغمبر ع را وانبیا را در قبر ودیدن سید الشهدا ع در خود را وزنان را در قبر وشنیدن نوحه ایشان را ونوحه فاطمه ع را در قبر سید الشهدا او وبزیارت پیغمبر رفتن جد امیر علیه السلام وسید الشهدا بعد از دفن وندای آسمانی وبزیارت پیغمبر رفتن جسد مجروح مسموم امیر ع وحسنین وجناب موسی بن جعفر ع وحضرت امام رضا ع بلکه همه ائمه وزیاده تر بودن مصیبت آنحضرت در زیارت رفتن شیعه کربلا ودفن کردن امیر علیه السلام را در شب ومخفی کردن قبر او وگریهای اولاد واصحاب در مسجد وبعضی از قصیده ام کلثوم وگریهای زنان در حجره امیر ع واسرای کربلا در مدینه در خانهای شهدا وکشتن قاتل امیر را بخواهش ام کلثوم وهمسفر بودن او وسایر اسرا از کربلا تا شام با قاتلین شهدا واحوال ابن ملجم علیه اللعنه وقطامه ملعونه بکشتن وسوختن مجلس اول او وعلی در آنچه واقعشد فیما بین امیر المؤمنین علیه السلام وابن ملجم علیه اللعنه وبعضی از احوال آنحضرت در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ رَبِّ الْعالَمینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْمُعْجِزاتِ وَالْبَراهینِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَفْسَ سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی اَخیکَ سَیِّدِ الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ وَعَلی زَوْجَتِکَ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَعَلی ذُرِّیَّتِکَ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ وَعَلی شیعَتِکَ الْعارِفینَ الْمُخْلِصینَ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدائِکُمْ مِنَ الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ وَبَعْدُ

اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ قالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظامَ وَهِیَ رَمیمٌ قُلْ یُحْییهَا الَّذی اَنْشَأَها اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیمٌ شان نزول آیه شریفه اینست که ابی بن خلف استخوان پوسیده را برداشته بخدمت رسول خدا ص مشرف شد وآن استخوان را بدست خود مالید خاک کرد وعرض کرد که یا محمد که زنده میگرداند استخوانها را وحال آنکه خاک شده است جبرئیل نازل شد وعرض کرد که خداوند جل جلاله میفرماید که بگو زنده میگرداند آنها را آن پروردگاری که آنها را اول خلق فرموده وحال آنکه هیچ نبودند واو خداوندیست که همه خلق واناث یعنی اجزای متفرق شده در نزد او حاضر است وهمه آنها داناست وقادر است بر جمع کردن آنها وشکی نیست که خداوندیکه قادر علی الاطلاق است ونبوده را خلق میفرماید قادر است برآنکه اجزای خلق شده متفرق شده را جمع فرماید وروحی را که در عالم ارواح حاضر است امر فرماید که دفعه دیگر آنها عود کنند مؤلف گوید که پرظاهر است که حیات بخشنده وجان ستاننده جناب اقدس الهی است نه غیر وهمه بامر اوست اما آنچه از احادیث وارد شده است که حیات بخشنده جبرئیلست ودر آیات واحادیث وارد شده است که قابض الارواح عزرائیل وملائکه چندند که اعوان وانصار عزرائیلند پس مراد آنست که آنها اظهار کننده امر الهی وجاری کننده آنند بر خلایق نه آنکه خود مستقلا چنین اند وهمچنین انبیا واوصیا انبیا خصوصا پیغمبر آخر الزمان وآل طاهرینش که مرده را زنده میگردانیده بودند از بابت اظهار کردن امر وحکم الهی بوده است برای معجزه چنانچه در زیارت جامعه کبیره میفرماید اَلْمُظْهِرینَ لِاَمْرِ اللهِ وَنَهْیِهِ یعنی شما آل محمد ظاهر کنندگان امر ونهی خداوندید وایضا در همان زیارت میفرماید که امره الیکم یعنی وامر خداوند بسوی شماست یعنی آنچه امر الهی است در امر دین وغیره جاری کننده آن بر خلایق از جانب حضرت خالق جل شانه العالی شمایید واینست معنی آنکه ایشان ع صاحب ولایت مطلقه اند چنانچه از آیات واحادیث بسیار ظاهر میگردد واز جمله آنچه بهبیست که بامر الهی بر باست زنده گردانیدن اموات که بجهت معجزه بر دست اولیای خود خصوصا صاحب ولایت مطلقه در مواضع بسیار جاری فرموده که از جمله آنها آنست که در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده ام که ابو راجه انصاری از معتبر روایت کرده است که در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم وچون از جنگ نهروان فارغ شد نشاند ما با استخوان کهنه پوسیده واپس فرمود که آنرا حاضر گردانند

وچون حاضر کردند با تازیانه خود آنرا حرکت داد و فرمود که خبر ده مرا از احوال خود که فقیری یا غنی و شقی یا سعید پادشاهی یا رعیت آنسر بزبان فصیح عرض کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین من پادشاه ظالمی بودم و اسم من دویر ابن هرمز ملک الملوک که در تصرف پادشاهی من در آمده همه زمین از مشرق و مغرب آن و کوه آن و بیابان آن خشکی آن و دریای آن و گرفتم هزار شهر از شهرهای دنیا را و هزار پادشاه از پادشاهان دنیا را یا امیر المؤمنین منم آن کسیکه بنا کردم پنجاه شهر از شهرهای دنیا را و بعقد خود در آوردم پانصد هزار دختر باکره و خریدم هزار غلام ترکی و هزار ارمنی و هزار رومی و هزار زنگی و هفتاد دختر از پادشاهان بعقد خود در آوردم و نماند هیچ پادشاهی بر روی زمین مگر آنکه شهر و دیار او را گرفتم و بر اهل آن ظلم و ستم کردم و چون ملک الموت بر من وارد شد گفت ای ظالم طاغی مخالفت کردی حق را پس از مهابت او بلرزه در آمد همه اعضای من و بلرزید گوشتهای من و رگهای گردن من و نشان داد بمن اهل و عیال مرا و ایشان هفتاد هزار نفر بودند از اولاد پادشاهان که از نسل من جدا شده بودند و چون ملک الموت روح مرا قبض کرده بالا برد فارغ و آرام شدند اهل زمین از ظلم و ستم من پس من معذبم در آتش ابد الآبدین و پروردگار با عظمت موکل فرموده است بر من هفتاد هزار زبانیه از آتش جهنم که در دست هر زبانیه است تازیانه از آتش که اگر زده شود بر کوههای زمین همه بسوزد و نرم گردد پس هر زمان که ملکی بزند بر من یکی از آن زبانیها را آتش مشتعل گردد بر من و مرا بسوزاند و باز خداوند جلیل مرا زنده میگرداند و عذاب میفرماید بسبب ظلمی که بر بندگان او کرده ام و علی الدوام بر این احوالم و همچنین موکل فرموده است خداوند بر من بعدد هر موئی که در بدن منست ماری که مرا میگزد و عقربی که مرا نیش میزند و آن مارها و عقربها بمن میگویند که این جزای آن ظلمها است که بر بندگان خداوند کرده پس آن استخوان پوسیده ساکت شد و جمیع لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بگریه در آمدند و بر فرقهای خود میزدند و عرض میکردند که یا امیر المؤمنین نشناختیم حق ترا و عظمت و بزرگواری ترا بعد از آنکه رسول خدا رفعت شان ترا با ما شناسانیده بود بدرستیکه ضرر بخود زده ایم و از نصیب خود گم کرده ایم و الاجهل و نادانی ما ضرری به بلندی مقام تو نرسانیده ای امیر المؤمنین از جناب تو حلال بودی میطلبیم از آنچه در حق جناب تو کوتاهی کرده ایم و غیر ترا بجای تو نشانده ایم و او را بر تو مقدم داشته ایم یا امیر المؤمنین ما را عفو فرما که نادم و پشیمان شده ایم پس آنحضرت امر فرمود که آنرا در زیر خاک کردند مؤلف گوید که خدا رحمت کند آنجماعت را که اعتراف بعزت و جلالت آن مقرب درگاه الهی کرده اند و میکنند و بلعنت ابدیه الهی مخلد شوند آن طایفه که انکار فضل آنبزرگوار کنند و کرده اند خصوصا ابن ملجم مرادی ملعون که حقوق آنبزرگوار را نشناخته و آنسروریکه جان همه عالم و عالمیان فدای او باد در محراب عبادت شهید نمود و شیعیان را تا قیامت گریان و نالان گردانید و مجمل کیفیت آنچه فیمابین آنحضرت و آن خبیث علیه اللعنة گذشت اینست که بعد از آنکه ایام حیات عثمان باخر رسید و مردم با امیر المؤمنین برحق و خلیفه بالاستحقاق رسول خدا بیعت کردند آنحضرت نامه بحبیب بن منتجب که از جانب عثمان حاکم بعضی از اطراف یمن بود مرقوم فرمود و او را از جانب خود حاکم گردانید باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از بنده خدا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بسوی حبیب بن منتجب سلام علیک اما بعد من حمد میکنم خداوندی را که بغیر از او خداوندی نیست و صلوات میفرستم بر محمد که بنده اوست و فرستاده اوست و بعد بدرستیکه من والی گردانیدم ترا بهمان طور که از جانب آنکس که پیش از من بود والی بوده پس بر سر شغل و عمل خود مستقل باش و بدرستیکه من وصیت میکنم ترا بعدالت در میانه رعیت خود و احسان کردن باهل مملکت خود بدانکه هر کس والی شود بر ده نفر از مسلمانان و عدالت نکند در میانه ایشان محشور میفرماید او را خداوند در روز قیامت در حالتی که هر دو دست او غل کرده شده است بر گردن او و چیزی او را خلاص نمیگرداند مگر عدالت او در دار دنیا پس هرگاه بتو برسد این نامه من بخوان او را بر هر کس که نزد تست از اهل یمن و بگیر بیعت مرا از ایشان و چون بگوش شنودی از ایشان بیعت گرفتی مشغول عمل خود شو و روانه نما بجانب من ده نفر از ایشان را که بوده باشند از عقلا و فصحا و محل اعتماد و صاحب فهم و شجاعت و علم و معرفت و دانا باشند بنفع و ضرر خود و بوده باشند صاحب رای نیکو بر تو و بر ایشان باد سلام الهی پس فرمان همیون را پیچیده و مهر کرده تسلیم عربی نموده بجانب او روانه فرمود و چون آن نامه بحبیب رسید اول آنرا بوسید و بر چشم و سر خود گذاشت و بعد از خواندن بالای منبر رفته حمد و ثنای الهی بجای آورده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده پس فرمود ایها الناس بدانید که عثمان از دنیا رحلت نمود و بعد از و خلق بیعت نموده اند با بنده صالح و امام ناصح برادر رسول خدا و خلیفه او و سزاوارتر است از همه کس باین خلافت و اوست برادر رسول خدا و ابن عم او و برطرف

در سخن گفتن کله پوسیده با جناب امیر

در بیان مجمل آنچه مابین امیر علیه السلام و ابن ملجم علیه اللعنه گذشت

کننده

عم او و شوهر دختر او و وصی او و پدر دو فرزند او که اسم او علی بن ابیطالب است ای مردم چه میگوئید در بیعت با او و داخل شدن در طاعت او پس همه بگریه در آمدند و صداهای خود را بلند کردند و گفتند شنیدیم و اطاعت میکنیم حکم خدا و رسول و برادر رسول را و منت میداریم در قبول کردن این فرمان پس بیعت گرفت از همه ایشان و بعد از آن گفت که ده نفر میخواهم از بزرگان و شجاعان که روانه خدمت آنحضرت نمایم همچنانکه مرا بآن امر فرموده است همه گفتند بسر و چشم پس اولا اختیار کرد از میانه ایشان یکصد نفر را پس از میانه ایشان هفتاد نفر را و از میانه ایشان سی نفر را پس از میانه سی نفر ده نفر را و از جمله آن ده نفر بود عبد الرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنه پس در همانساعت روانه خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شدند و چون بخدمت آن بزرگوار مشرف گردیدند و سلام کردند و تهنیت و مبارکباد خلافت را عرض نمودند آنحضرت جواب سلام داد و ایشان را مرحبا گفت پس ابن ملجم از میانه رفقای خود قدم پیش نهاد و در مقابل آنجناب ایستاد و عرض کرد که بر تو باد سلام ملک علام ای امام عادل با احترام و ای ماه درخشنده تمام و ای شیر عالی همت بلند مقام و ای شجاع بر هم زننده با احتشام و ای یکه سوار در هر لشکر با ازدحام و ای بزرگواریکه خداوند او را فضیلت داده است بر سایر انام صلوات الهی بر تو باد و بر آل کرام شهادت میدهیم که توئی امیر المؤمنین از روی راستی و درستی و سزاواری و بدرستیکه توئی وصی رسول الله و خلیفه و جانشین او بعد از او و توئی وارث علم او و خداوند لعنت کند بر هر کس که انکار کند حق ترا و بلندی مقام ترا یا امیر المؤمنین این صبح را روز کرده در حالتیکه امیری بر همه مسلمانان و محل اعتمادی از برای ایشان و بتحقیق که مشهور شده است در میانه رعیت عدالت تو و بر ایشان نازل گردیده است فضل و کرامات تو پس خوشحال شدیم برسیدن بخدمت تو و مبارکباد این روی منور و طلعت زیبای تو و برازنده باد این خلعت امارت بر قامت تو پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام چشم مقدس خود را گشوده و بجانب او نظر فرمود و رفقای او را نیز نظر مرحمت فرمود و همه را نزدیک خود طلبید و چونکه نشستند عریضه حاکم خود را بدست آنبزرگوار دادند و چون سر آنرا گشود و مطالعه فرمود از مضمون نامه خوشحال گردید و امر فرمود که از برای هر یک از ایشان آوردند حله یمنیه و عبای عدنیه و پوستین عربیه و امر کرد که ایشان را گرامی دارند و رفتار نیکو کنند و چونکه ایشان را مرخص فرمود که بمهمانخانه آنجناب روند ابن ملجم علیه اللعنة آمد و در پیش روی آن بزرگوار ایستاد و این اشعار را انشا نمود أَنْتَ الْمُهَيْمِنُ وَالْمُهَذَّبُ ذُوالنَّدَى وَابْنُ الضَّرَاغِمِ فِي الطِّرَازِ الْأَوَّلِ یعنی توئی آنگواه نگاهبان مهربان پاکیزه بلند مقام صاحب عطا که از قبیله و سلسله نیکان و عظیم القدر آنم و مدام پیشینیان تو چنین بوده اند اَللّٰهُ خَصَّكَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَحَبَاكَ فَضْلًا فِي الْكِتَابِ الْمُنْزَلِ خداوند ترا برگزیده و از خاصان خود شمرده است ای وصی محمد مصطفی و عطا فرموده است ترا فضیلتی بزرگ در قرآن مجید که از جانب او نازل شده است وَحَبَاكَ بِالزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ حُورِيَّةٍ بِنْتِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ و مخصوص گردانیده است ترا بعطا کردن زوجه مثل فاطمه زهرا که دختر محمد مصطفی است و او حوریه ایست از پس پیغمبر مرسل متولد گردیده است پس آنملعون عرض کرد که یا امیر المؤمنین بفرست ما را در هر معرکه و شغلی که خواهی تا چنان بانجام رسانیم که خوشحال گردی والله یا امیر المؤمنین که همه ما پهلوانان با جرأتیم و کارگذاران زیرکیم و شجاعان با هیبتیم و این صفات نیکو را از پدران و اجداد بارث آورده ایم و بشایستگان از اولاد خود بارث خواهیم داد پس جناب حضرت را از فصاحت و بلاغت آنلعین خوش آمد و کلام او را و بیان کلمات رفقای او تحسین کرده و باو فرمود که چه نام داری ای غلام او عرض کرد که اسم من عبد الرحمن است فرمود که پسر کیستی عرض کرد که پسر ملجم مرادی پس فرمود که عبد الرحمن بن ملجم مرادی توئی عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین پس آنجناب فرمود که انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آنبزرگوار مکرر از روی تحیر دستهای خود را بر یکدیگر میزد و انا لله و انا الیه راجعون را مکرر میگفت پس فرمود که وای بر تو توئی ابن ملجم مرادی او عرض کرد بلی پس آنسرور شروع کرد بخواندن این اشعار أَنَا أَنْصَحُكَ مِنِّي بِالْوِدَادِ مُكَاشَفَةً وَأَنْتَ مِنَ الْأَعَادِي أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِ یعنی من نصیحت میکنم ترا علانیه از جانب خود بدوستی و حال آنکه تو از دشمنانی ای قوم من زندگی او را میخواهم و او طالب کشتن منست پس بیاورید دوست عذرخواه را که سرزنش نکند مرا زیرا که رحمتم و سرزنش کند این ملعون مرادی را زیرا که بر باطلست و از اصبغ بن نباته روایت شده است که چون آن ده نفر با آنحضرت بیعت کردند و روانه شدند دفعه دیگر آنسرور ابن ملجم را امر فرمود که مراجعت کند چون برگشت از و عهد و پیمان محکم گرفت که بیعت خود را نشکند و مکر و حیله نکند و چون بیعت را محکم کرده روانه شد آنحضرت آنشقی در جهت شقاوت را دفعه سیم طلبیده و چون بازگردید با او تجدید عهد فرمود و بیعت را محکم گرفت پس ابن ملجم لعین عرض کرد که یا امیر المؤمنین ندیدم که با دیگری

سلام کردن ابن ملجم بر امیر

بیعت را محکم کنی چنانکه با من کردی آنحضرت فرمود که از پی کار خود رو و از من دور شو که گمان نمیکنم که وفا به بیعت خود کنی پس آن خبیث
عرض کرد که چنین می بینم که بعد از آنکه نام مرا شنیدی ناخوش داشتی و اراده شدن مرا بر خود من والله دوست میدارم که در خدمت تو بمانم
و در پیش روی جناب تو جهاد کنم و در قلب خود دوست میدارم شما را و بدرستیکه من والله دوست میدارم دوست شما را و دشمن میدارم
دشمن شما را پس آنحضرت از روی تعجب تبسمی کرده فرمود که بخداوند قسم میدهم ترا که اگر از تو سوالی کنم راست خواهی گفت یا نه او عرض کرد بلی بحیات
و زندگانی تو قسم یا امیرالمؤمنین که راست خواهم گفت پس فرمود که آیا ترا دایه یهودیه بوده است که هر وقت در طفولیت گریه میکردی آن دایه ترا
اذیت میکرده و سیلی بر پیشانی تو میزده و میگفته که ساکت شو ای شقی و بدبخت تر از پی کننده ناقه صالح زود باشد که در بزرگی از تو ظلمی و اذیت
بزرگی صادر شود که خداوند غضب کند بر تو و بازگشت تو بسوی آتش بوده باشد عرض کرد که بلی چنین بوده است لیکن والله یا امیرالمؤمنین که تو
محبوب تری از همه کس در نزد من پس آنحضرت فرمود که والله هرگز دروغ نگفته ام و آنکس که بمن خبر داده او نیز دروغ نگفته و آنچه را که گفتم
همه راست و صدقست وَاَنْتَ وَاللهِ قَاتِلِی لَامُحَالَةَ و تو والله کشنده منی لامحاله پس دست مبارک بریش مقدس خود گرفت و اشاره
بفرق نازنین کرده فرمود که زود باشد که این ریش را بخون این سر رنگین کنی و نزدیک شده است وقت تو و پیش آمده است روزگار تو پس آن
بدبخت عرض کرد والله یا امیرالمؤمنین که تو محبوبتری در نزد من از هر چه آفتاب بر آن تابیده است ولکن اگر میدانی که چنین گناهی از من صادر میشود
مرا روانه فرما بشهر و دیاری که از تو دور بوده باشم آنحضرت فرمود که برو نزد رفقای خود باش تا شما را اذن دهم که بوطن خود مراجعت نمایید
پس فرمود که ایشان را در نزد قبیله بنی تمیم منزل دادند پس از گذشتن سه روز همه ایشان را اذن داد که بوطن خود برگردند پس چون خواستند که
از کوفه بیرون روند ابن ملجم را مرض شدیدی عارض شد پس همه رفتند و او را در کوفه گذاشتند چون صحت یافت بخدمت آنحضرت آمد و شب
و روز از خدمت آنجناب دور نمیرفت و در خدمات آنحضرت بر دیگران پیشی میگرفت و آن بزرگوار هم او را گرامی میداشت و نزدیک خود جای
میداد و مع ذلک مکرر میفرمود که والله که تو قاتل منی و آن اشعار را که پیش ذکر شد بر او میخواند پس آن ملعون عرض کرد که مرا بکش پیش از آنکه
شما را بقتل رسانم و آنجناب در جواب میفرمود که حلال نیست بر من که بکشم مرد را پیش از آنکه اذیت او بمن رسیده باشد و در حدیث
دیگر است که در جواب میفرمود که اگر من ترا بکشم پس که مرا خواهد کشت و در روایتی وارد شده است که چون شیعیان شنیدند که آنجناب
مکرر بآن شقی میفرماید که والله تو قاتل منی مالک اشتر و حرث بن اعور و دیگران شمشیرهای خود را کشیدند و عرض کردند که یا امیرالمؤمنین
کیست این سگ که مکرر امثال این سخنان باو میفرمائی و حال آنکه توئی امام و پیشوا و ولی ما و پسر عم پیغمبر ما پس امر فرما ما را بکشتن او آنحضرت
فرمود که شمشیرهای خود را در غلاف کنید خداوند برکت عطا فرماید بر شما و برهم مزنید اوضاع امت را چگونه میگوئید که من بکشم مردی را که هنوز
هیچ اذیت او بمن نرسیده مؤلف گوید که خلاصه آنچه از اخبار بسیار ظاهر میگردد اینست که آن ملعون در خدمت جناب امیرالمؤمنین
مشغول خدمات بود و در جنگ نهروان در پیش روی آنحضرت جهاد خوبی نمود و بعد از فتح در خدمت آنحضرت بکوفه آمد و در کوچه و بازار بصدای
بلند خلق را بشارت فتح میداد تا آنکه بدر خانه قطامه ملعونه رسید و باشاره او داخل خانه او شد پس آن ملعونه روی خود را برای او گشود و عشوه ها و کرشمه ها
و نیکوئیهای خود را برای او ظاهر گردانید و چون صاحب حسن و جمال بود ابن ملجم شقی را بسیار خوش آمد پس قطامه از احوال کشته شدگان در جنگ
سوال نمود و ابن ملجم یک یک را میشمرد تا آنکه قطامه ملعونه مطلع شد که پدر و برادر و عموی او در دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده اند پس شروع
بناله و زاری و افغان نمود و ابن ملجم علیه اللعنه او را تعزیه میگفت و تسلی میداد پس در میانه آن ملعون و آن ملعونه حکایات و سخنان بسیار گذشت
از آنجمله ابن ملجم علیه اللعنه طالب مزاوجت او شد پس قطامه ملعونه گفت که مهر من سه هزار دینار و یک غلام و یک کنیز و خون علی بن ابیطالب است
و چون او را بقتل رسانیدی من در میانه دو دست تو حاضرم هر چه میخواهی بکن و اگر او را نکشی از وصل من کامیاب نخواهی گردید ابن ملجم علیه اللعنه
گفت امشب مرا مهلت ده تا در این باب فکری کنم و فردا ترا خبر دهم و چون ابن ملجم خواست که از خانه بیرون آید آن ملعونه رفت و نازکترین جامه های
خود را که پستانها و زینتهای او در زیر آن نمایان بود پوشیده و خود را بانواع لباسهای الوان و طلاها و زیورها بیاراست و بعطرهای خوشبو کرد
و ده طاقه از گیسوهای خود را بانواع در و جواهر زینت داده بر روی سینه و دو پستان خود در آویخت و از پیش روی ابن ملجم در آمده او را در بغل گرفت
و در آشیانه محبت جای داد و میانه هر دو چشم و پیشانی او را بوسید و باو گفت که تعجیل کن در قتل علی بن ابیطالب تا بدولت مواصلت من کامیاب

اظهار قرب کردن ابن ملجم ملعون بحضرت امیر علیه السلام
خبر دادن آنحضرت [illegible]
بیمار شدن ابن ملجم بعد از سفر
کشیدن شمشیر مالک اشتر و دیگران [illegible]
بشارت فتح آوردن ابن ملجم ملعون بخانه قطامه [illegible]
[illegible]

کردی پس آن سرمست باده شقاوت و پای بسته بدام شهوت با هزار مشقت از دام کمند زلف آن ملعونه رهائی جسته از خانه فتنه و [illegible]
با دل پر حسرت بیرون آمد لکن غرق دریای تحیر و تفکر بود گاهی بفکر کشتن جناب علی بن ابیطالب میافتاد و نفس شوم خود را عتاب میکرد
و گاهی بفکر زینت دنیا و وصل قطامه میافتاد و در آن باب شتاب میکرد و شبها و روزها را بحیرت میگذرانید تا آنکه دین خود را بدنیا فروخته
مزاوجت چند روزه فانی قطامه مکاره را بر مواصلت ابدیه حوریان جنان ترجیح داد و از کوفه روانه یمن شد و مهر او را مهیا نمود و از آنجا
روانه مکه و باز عود بکوفه نمود و قطامه را دیده با وعده قتل آن بزرگوار را داد و دو نفر از اقوام خود را از برای اعانت بر قتل آنجناب یار و یاور
خود گردانید مؤلف گوید که این بود مختصری از احوال ابن ملجم علیه اللعنه و اگر از احوال جناب سید اوصیا ارواحنا له الفدا اطلاع خواهی
بدانکه در حدیث معتبر روایت شده است که حضرت ام کلثوم خاتون میفرماید که چون شب نوزدهم ماه مبارک رمضان شد در وقت
افطار طبقی در نزد پدر بزرگوارم گذاشتم که در آن بود دو گرده از نان جو و ظرفی از شیر و قدری از نمک درشت پس چون پدرم از نماز
فارغ شد بآن طبق نظر کرده و در آن تامل نمود سر خود را حرکت داد و گریست گریه شدیدی و بلندی و فرمود که ای دختر کی من گمان نمیکنم دختری را
بدخواه تر بسوی پدرش از بدخواهی تو بسوی من ام کلثوم خاتون میفرماید که من از روی تعجب عرض کردم که ای جان پدر چه کرده ام که [illegible]
در حق من میفرمائی فرمود که ای دختر در یک طبق دو نانخورش از برای من میآوری میخواهی که طول کشد در فردای قیامت وقوف من در میان
دو دست قدرت پروردگار جلیل ای دختر من میخواهم پیروی کنم برادرم و پسر عمم رسول خدا را که هرگز از برای او در یک طبق دو نانخورش نیاوردند
تا آنکه خداوند روح مقدس او را قبض فرمود ای دختر هیچ مردی نیست که پاکیزه گرداند غذا و آب و جامه خود را مگر آنکه طول میکشد وقوف
او در روز قیامت در میان دو دست قدرت الهی ای دختر بدرستیکه در حلال دنیا حسابست و در حرام آن عقاب و بتحقیق که خبر داد مرا رسول
خدا حبیبم که جبرئیل بسوی او نازل شد و با او بود کلیدهای همه گنجهای دنیا و عرض کرد که یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میفرماید که
اگر میخواهی کوههای مکه را از برای تو طلا و نقره میگردانم و بگیر این کلیدهای همه گنجهای دنیا را و از نصیب تو در آخرت هیچ کم نمیگردانم پس
آنحضرت فرمود که ای جبرئیل بعد از این چه خواهد بود عرض کرد که بعد از این موت آنحضرت در جواب فرمود که مرا احتیاجی بدنیا نیست
بگذار که یکروز گرسنه باشم و یکروز سیر تا در روزی که گرسنه ام تضرع کنم بسوی خداوند و از او سوال کنم و در روزیکه سیرم شکر و حمد او را بجای آورم
پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد توفیق یافته بهمه خوبیها پس جناب امیر مؤمنان علیه السلام فرمود که ای دختر دنیا خانه فریب و خواریست و هر کس
هر چه را پیش فرستاد در فردای قیامت خواهد یافت ای دختر والله افطار نخواهم کرد تا یکی از این دو نانخورش را برداری پس چون شیر را برداشتم
یک نان جو را با نمک درشت میل فرمود و حمد و ثنای الهی بجای آورد و پس برخاست و مشغول نماز شد و علی الدوام در رکوع و سجود بود
و دستهای مقدس خود را بسوی معبود حقیقی دراز میکرد و گریهای بلند و ناله و زاری مینمود و مکرر از خلوتخانه عبادت خود بیرون صحن خانه تشریف
میآورد و نگاه باطراف آسمان میکرد و مانند کسی که او را مار گزیده باشد بر خود میپیچید و ناله میکرد مؤلف گوید که چنان گمان میکنم که آنحضرت
واقعی عبادات معبود حقیقی را و نماز و تسبیح و تقدیس و ذکر را وداع میکرده بوده چنانکه در شب عاشورا فرزند بزرگوارش جناب سید الشهدا
با اولاد و اقربا و اصحاب عبادت الهی را وداع میکردند و مدام از خیام طاهرات ایشان مانند ناله زنبوران عسل صدای ناله و گریه و زاری
و تضرع میآمد و آنجناب خود گاهی در رکوع و گاهی در سجود و گاهی با پروردگار بی نیاز مشغول راز و نیاز و گاهی وداع زنان و دختران و اولاد
مینمود ام کلثوم خاتون میفرماید که پدر بزرگوارم سوره مبارکه یس را از ابتدا تا آخر آن تلاوت فرمود پس آنجناب را خواب ربود که ناگاه
با اضطراب از خواب بیدار شد و بجامه خود روی خود را مسح فرمود و از جای برخاست و میفرمود که اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِی لِقَائِكَ یعنی ای
پروردگار من مبارک فرما بر ما ملاقات با خودت را و مکرر لَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ میگفت پس مشغول نماز شد تا آنکه پاسی
از شب گذشت پس مشغول دعا و تعقیب شد و در همانحال که نشسته بود او را خواب ربود ناگاه از خواب با اضطراب برجست و اولاد خود را
جمع کرده با ایشان وداع نمود چنانکه جناب سید الشهدا در سحر شب عاشورا از خواب با اضطراب بیدار شده اهل و عیال خود را صدا زد
و دور خود جمع کرده وداع نمود و ناله الوداع الوداع والفراق الفراق بلند شد و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس دویم در احوال آنحضرت در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان تا وقت بیرون تشریف بردن از خانه

السلام علیکم یا شیعة

[illegible]
بعضی از احوال امیر علیه السلام در شب نوزدهم
آمدن جبرئیل با کلیدهای گنجهای دنیا [illegible]
[illegible]
وداع حضرت امیر علیه السلام با اولاد در شب نوزدهم [illegible]

امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته وبعد اعلموا انّ اوّل الدین معرفة الله جلّ جلاله وعظم سلطانه وکمال معرفته التصدیق به وکمال التصدیق توحیده وکمال توحیده الاخلاص له وحقّ الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کلّ صفة انّه غیر الموصوف فهو الله الاحد الواحد الفرد المتفرّد فی الوحدانیّة ولا اله الّا هو وحده وحده ولا شریک له واشهد انّ محمّداً عبده ورسوله وهو اوّل کلّ موجود ومبدء کلّ جود وسبیل الملک المعبود فصلوات الله علیه وعلی آله الذین هم الاسماء الحسنی والامثال العلیا وبهم رزق الوری وبوجودهم ثبتت الارض والسماء فمن اراد الله بدء بهم ومن وحّده قبل عنهم ومن قصده توجّه بهم ولا سیّما مولی الابرار وسیّد الاخیار وقامع الفجّار وقسیم الجنّة والنار سیّدنا وامامنا علیّ بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه فی آناء اللیل واطراف النهار وعلی محبّیهم واتباعهم من الصغار والکبار والعبید والاحرار ولعنة الله علی اعدائهم ما اظلم اللیل واشرق النهار وبعد فقد قال الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الهیکم التکاثر حتّی زرتم المقابر کلّا سوف تعلمون ثمّ کلّا سوف تعلمون کلّا لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم ثمّ لترونّها عین الیقین ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النعیم یعنی مشغول گردانید شمارا تفاخر کردن بکثرت اموال در دنیا تا آنکه از دنیا رحلت نمودید و داخل قبرها شدید زود باشد که بدانید عاقبت امر خودرا پس البتّه زود باشد که بدانید و الله حکم اینست که اگر صاحب علم الیقین بودید هر آینه بچشم خود میدیدید جهنّم را پس البتّه خواهید دید آنرا بچشم یقین پس در آنوقت سؤال کرده شوید از نعمتهای ظاهریهٔ خداوند که صرف چه نموده اید و از نعمتهای باطنیه که اعظم از همه معرفت خداوند و رسول و آل طاهرین اوست که با آنها چه سلوک نموده اید مؤلّف گوید که شرح این سوره در ظاهر و باطن بسیار است و از جملهٔ آنها اینست که هرکس که صاحب یقین باشد الآن بهشت و جهنّم را خواهد دید و اگر یقین او زیاده باشد بدیگری هم میتواند نمود مثل مولای متّقیان و پیشوای و امیر مؤمنان عالمیان جناب علیّ بن ابیطالب که ولیّ حقیقت یقین است چنانچه خود فرموده است لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً یعنی اگر برچیده شود جمیع حجابها و پردها بر یقین من چیزی نخواهد افزود پس آنجناب و هرکس که مثل او باشد میتواند که بهشت و جهنّم را بغیر هم بنماید چنانچه در کتاب خرایج از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام منقولست که جمعی از اصحاب امیر المؤمنین بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که چه میشود که بما بنمائی چیزی را که دلهای ما را مطمئن گرداند از آنچیزهائی که رسول خدا بتو تعلیم کرده است آنحضرت فرمود که اگر شما یکی از عجایب مارا ببینید کافر خواهید شد و خواهید گفت که ساحر است و دروغگو و کاهن و اینها بهترین سخنان شما خواهد بود گفتند که تمام ما میدانیم که تو وارث رسول خدائی و علم آنحضرت بتو رسیده است فرمود که علم عالم شدید است و کسی تحمّل آن نمیتواند شد مگر مؤمنی که خدا دلش را بایمان امتحان کرده باشد و بروح خود او را تائید کرده باشد و اگر شما میخواهید امری از بعضی از عجایب خود را بشما مینمایم پس هفتاد نفر در خدمت آنحضرت رفتند و هریک خودرا از بهترین شیعیان آنحضرت میدانستند پس آنحضرت فرمود که من چیزی بشما نخواهم نمود تا آنکه عهد و میثاق از شما بگیرم که مرا کافر نشوید و مرا بدی نسبت ندهید و بخدا قسم که بشما نخواهم نمود مگر آنچه رسول خدا بمن تعلیم فرموده است پس عهد و میثاق شدیدی از ایشان گرفت شدیدتر از عهد و میثاقی که خدا از پیغمبران گرفته است و فرمود که روها بگردانید تا آنکه دعا کنم بآنچه میخواهم پس آنگروه شنیدند که آنحضرت دعا میکرد بدعائی که هرگز مثل آن نشنیده بودند پس فرمود که الحال نظر کنید چون آن قوم نظر کردند بهشت و قصرهای آنرا از یکطرف مشاهده نمودند و دوزخ و آتشهای آنرا از طرف دیگر دیدند بوضعی که هیچ شک از برای ایشان باقی نماند که بهشت و دوزخ را مشاهده میکنند پس آنچه بهترین سخن را که گفتند این بود که گفتند که اینست آن سحر عظیم و تمام کافر شدند مگر دو نفر از ایشان که کافر نشدند و آنحضرت با آن دو نفر برگشت و در راه با ایشان فرمود که سخن ایشان را شنیدید و دیدید که من عهد و میثاق از ایشان گرفتم و دیدید که تمام کافر شدند و بخدا قسم که بهمین حجّت من خواهد شد بر ایشان فردا نزد خدا بخدا میدانند که من کاهن و ساحر نیستم و هرگز من و پدران من آن صفت نداشته ایم و این علم خدا و رسول بود خدا برسول تعلیم کرده بود و رسول بمن تعلیم نمود و من برای شما ظاهر گردانیدم و هرکه بر من ردّ کند بر خدا ردّ کرده است و آنحضرت آمد بسوی مسجد کوفه و در آنجا دعائی خواند و تمام سنگریزهای مسجد دُرّ و یاقوت شد پس از آن دو نفر پرسید که چه چیز می بینید عرض کردند که دُرّ و یاقوت فرمود که اگر خدا را قسم دهم برای امری که از آن عظیمتر باشد خواهد شد پس یکی از آن دو نفر نیز کافر شد و یکی بر ایمان ثابت ماند پس آنحضرت باو فرمود که اگر چیزی از اینها برداری پشیمان میشوی و اگر برنداری باز پشیمان میشوی حرص نگذاشت تا برداشت که یکی از آنها را برداشته در آستین خود گذاشت و چون روز دیگر شد بسوی آن نظر کرد دید دُرّیست در نهایت سفیدی و صفا

که هرگز مثل آنرا ندیده و بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض نمود که من این را برداشته ام فرمود که برای چه برداشتهٔ عرض کرد خواستم بدانم که آنچه دیده بودم حق بود یا باطل فرمود که اگر بجای خود برگردانی خدا بهشت را بتو عوض آن خواهد داد و اگر برنگردانی آتش را سزای آن خواهی دید آنمرد برخواست و آنرا برد در همان موضع که برداشته بود انداخت و خدا آنرا دو مرتبه سنگریزه کرد و بعضی گفته اند که آن میثم تمّار بود و بعضی گفته اند عمرو بن الحمق خزاعی بود معجزهٔ دیگر که در مسجد کوفه ظاهر گردید و آن اینست که عمّار یاسر رحمه الله روایت میکند که حضرت سیّد الاوصیاء علیه السلام در مسجد کوفه بر دکّة القضا نشسته بودند که صفوان الجمّال داخل شد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین من مردی هستم از شیعیان شما و بر من گناهی هست و میخواهم مرا طاهر گردانی در دنیا تا آنکه چون وارد قیامت شوم بر من گناهی نباشد آنحضرت فرمود که چه گناه بزرگ کرده بگو گناه خود را او عرض کرد که من با پسران لواطه کرده ام حضرت فرمود که میخواهی ترا بذوالفقار گردن بزنم یا آنکه بر روی تو دیواری خراب کنم یا آنکه ترا در آتش بسوزانم زیرا که اینها جزای آنکس است که مرتکب چنین گناه شود او عرض کرد که ای مولای من مرا در آتش بسوزان تا از آتش قیامت نجات یابم آنحضرت فرمود که ای عمّار هزار دسته نی حاضر کن تا اینمرد را فردا در آتش بسوزانیم پس بآنمرد فرمود که برو و هرچه داری از نفع و ضرر وصیّت کن پس آنمرد رفته همه وصیّتهای خود را بجای آورد و از هرکس طلب داشت طلب نمود و بهرکس قرض داری بود داد و اموال خود را بر اولاد خود تقسیم نمود پس صبح بدر حجرهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن خانهٔ حضرت نوح بود در طرف مشرق مسجد کوفه حاضر شد و چون آنحضرت از نماز صبح فارغ شد فرمود که ای عمّار برو و اهل کوفه را اعلام کن که حاضر شوند تا اجرای حکم الهی را مشاهده کنند پس چون خلق کوفه آگاهی یافتند بعضی از ایشان گفتند که آنحضرت چگونه میخواهد مردی از شیعیان و دوستان خود را بسوزاند و امامت خود را باطل گرداند و این سخن را بعضی گفتند که آنجناب شنید و لکن متعرّض جواب ایشان نشد پس آنحضرت آن بزرگوار آنمرد را نشانید و بدست او سنگی و چخماقی و گوگردی داد و هزار دسته نی را بر بالای او ریخت و باو فرمود که با آن سنگ و چخماق و گوگرد بدست خود این نی ها را آتش بزن پس اگر تو شیعه و دوست و عارف باحوال ما میباشی نخواهی سوخت و اگر از جملهٔ مخالفین و انکار کنندگان منی آتش ترا خواهد سوخت و گوشتهای ترا خواهد خورد و استخوانهای ترا در هم خواهد شکست پس آنمرد بفرمودهٔ آن حاکم برحق عمل نموده و شعلهٔ آتش در اطراف آنمرد بلند شد و چون شعلهای آتش تمام شد آنمرد صحیح و سالم از میانهٔ آتشها بیرون آمد بنوعیکه بر جامهای سفید که پوشیده بود اصلا اثر آتش ظاهر نبود بلکه بر جامهٔ او دودی و غباری از آتش ننشسته بود پس آنحضرت زیاده از حدّ اظهار فرح و سرور نمود و فرمود کذب العادلون بالله وضلّوا ضلالاً بعیداً یعنی دروغ گفتند آن جماعتی که از خداوند در گذشتند و گمراه شدند گمراهی بعیدی پس فرمود بدرستیکه شیعیان ما از اهل بهشتند و من قسمت کنندهٔ جنّت و نارم و باین مطلب مکرّر رسول خدا خبر داده است مثل آنکه ابن بابویه از عبد الله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود تو بمحشر خواهی آمد در حالتی که بر اسب نجیبی از نور سوار باشی و بر سر تو تاجی باشد که نور آن عرصهٔ محشر را روشن گرداند و چشمهای خلایق را خیره سازد پس منادی از جانب ربّ العزّت ندا کند که کجاست خلیفهٔ رسول خدا پس تو جواب دهی که اینک من حاضرم پس ندا رسد که یا علی داخل کن هرکس را که دوست میداری در بهشت و هرکس را که دشمن میداری در آتش و توئی قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ مؤلّف گوید که وای بر اعدای آنجناب که بنصّ اخبار و احادیث معتبرهٔ بسیار دیگر بانواع عذابهای الهی معذّب خواهند بود خصوصاً ابن ملجم مرادی بی ایمان علیه اللعنة والنیران که در ماه مبارک رمضان آن قسمت کنندهٔ جنان و نیران را شهید گردانید و خوشا بر احوال شیعیان و محبّان و ذکر کنندگان بر آنجناب که بصریح این احادیث و روایات متواترهٔ دیگر در درجات عالیهٔ جنان با آن سرخیل سلسلهٔ ایمان محشور شوند و باید دانست که از اعظم نشانهای اخلاص و محبّت آنست که در نزد شنیدن فضایل و معجزات و کرامات و مقامات ایشان خوشحال شوند و در نزد اطلاع بر مصایب و محنتهای ایشان مصیبت زده و گریان گردند و از جملهٔ وقایعی که دوستان سیّد اوصیا علیه آلاف التحیّة والثناء را بگریه و ناله در میآورد شنیدن احوال شب نوزدهم ماه مبارک رمضان آن بزرگوار است و بعض احوال آنحضرت در آنشب اینست که امّ کلثوم خاتون میفرماید که پدرم از اوّل شب نماز فرمود تا آنکه پاسی از شب گذشت و بعد از آن نشسته مشغول شد به تعقیب پس او را خواب ربود و ناگاه مضطرب الحال از خواب برجست و امر کرد که همهٔ اولاد و اهل و عیال جمع شوند پس چون جمع شدند فرمود که من در اینماه از میان شما میروم و دیگر مرا در میان خود نخواهید دید و من الحال خواب پریشانی دیده ام و میخواهم آنرا از برای شما نقل کنم ایشان عرض کردند که نقل فرما آنحضرت

فرمودند که الحال برادرم رسول خدا را در خواب دیدم که فرمود یا ابا الحسن تو در این نزدیکی نزد ما خواهی آمد زیرا که برا نکه بشود بجابت
تو شقی ترین از این امت ریش مقدس ترا بخون سرت رنگین خواهد نمود والله یا علی من مشتاقم بتو و تو در دهه آخر اینماه در نزد ما خواهی
بود پس تعجیل کن بجانب ما که در آنچه نزد ماست از برای تو بهتر و پاینده تراست پس چون اهل و عیال این سخن را شنیدند جمیعاً شروع کردند
بگریه و از قلب نالهای بی اختیار بر میکشیدند پس آنحضرت ایشان را قسم داد که صدا بگریه بلند مکنید پس ایشان ساکت شدند آهسته ناله میکردند
و آنحضرت ایشان را وصیت میکرد و به نیکیها امر میفرمود و از بدیها منع میکرد مؤلف گوید که فرزند مظلوم آنجناب بعینه چنین کرد در سحر عاشورا
او را خواب ربود پس بی اختیار از خواب برجست و اهل و عیال خود را جمع کرده و خواب هولناک خود را برای ایشان نقل کرد و خبر شهادت
خود را بایشان داد پس ایشان گریهای بلند میکردند پس ایشان را امر بصبر و شکیبائی میکرد و امر بمعروف و نهی از منکر مینمود و جناب ام کلثوم رضی الله
عنها میفرماید که پدر بزرگوارم علی الدوام آنشب را بنماز ایستاده و نشسته و رکوع و سجود میگذرانید و مکرر از جای عبادت خود بصحن خانه تشریف
میآورد و نگاه عبرت باطراف آسمان میکرد و بستارگان نظر مینمود و میفرمود که هرگز دروغ نگفته ام و آنکس که بمن خبر داده او نیز دروغ نگفته است
و این شب همانشب وعده گاه منست و بعد از اینکلام رجوع بمحل نماز کرده مشغول عبادت شد و مکرر میفرمود اللهم بارک لی فی الموت یعنی خداوندا
مرگرا بر من مبارک گردان و مکرر میفرمود که انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلوات بسیار میفرستاد و مکرر
استغفر الله ربی و اتوب الیه میگفت و من چون دیدم که پدر بزرگوارم در آنشب آرام و قرار ایشان قطع شده و علی الدوام مضطرب الاحوال
مشغول عبادت و ذکر الهی و استغفار میباشند مرا در آنشب خواب نیامد و با پدرم به بیداری واجا گذرانیدم پس قدم جرأت پیش نهاده عرض
کردم که ای پدر جان چه شده است مرا که درین شب نمی بینم شما را که اندک استراحت فرمائی و بخواب آرام گیری پس آنجناب در جواب فرمود که
ای دخترک من ای ام کلثوم پدر تو شجاعان بسیار کشته است و در میدانها جنگها در معرکهای بزرگ واقع شده است هرگز خوفی و بیمی در قلب او مثل
آنچه در اینشب براو وارد شده وارد نگردیده است پس فرمود که انا لله و انا الیه راجعون پس من عرض کردم که ایجان پدر تا کی خبر مرگ
خود را میدهی فرمود یا بنیة قد قرب الاجل و انقطع الامل یعنی ای دخترک من چگونه خبر از مرگ خود ندهم و حال آنکه نزدیک شد اجل و از هم بریده
شد آرزو و ام کلثوم خاتون میفرماید که من از شنیدن این سخن بی اختیار بگریه در آمدم پس پدرم فرمود که ای دخترک من صبر کن و آرام بگیر زیرا که من
نمیگویم سخنی را مگر همانکه برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده فرموده است پس پدرم داخل حجره عبادت شد و مشغول بنماز و دعا و بندگی
و تضرع و زاری گردید و فرمود که ای دخترک من چون صبح نزدیک شود مرا خبر ده پس متوجه وقت گردیدم و چون آنوقت شد که فرموده بود قدری
آب وضو برداشته داخل حجره شدم و آنجناب را باخبر گردانیدم پس برخاست و تجدید وضو کرد و جامهای خود را بر قامت مبارک خود پوشانید
و از حجره طاهره بیرون تشریف آورد مؤلف گوید که در لباس پوشی آخر عمر سید اوصیا علیه السلام بجز جناب ام کلثوم خاتون کسی دیگر حاضر
نبود آه آه که چگویم از آنوقت که در روز عاشورا جناب مظلوم کربلا ارواحنا له الفدا لباس شهادت بر قامت مبارک خود پوشید و از حرم
خود لباس کهنه طلبید و در زیر جامهای خود پوشید که در آنوقت همه زنان در اطراف آن مسافر سفر شهادت ایستاده یاد لباس پوشیهای
امیر مؤمنان میکردند و اشک خونین بر گلگونه تشنه خود جاری میکردند و آنجناب نیز از شنیدن صدای گریه و ناله جناب زینب خاتون
و باقی خواهران گریها و نالها مادر مظلومه خود جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها را بخاطر مبارک میگذرانید پس بیاد زمان حیات جناب امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا جمیعاً گریه و ناله میفرمودند تا آنمظلوم از خیمه بیرون تشریف آورده و داخل صحن خانه شد و نگاه باطراف آسمان کرده و خواست که روانه
مسجد گردد که ناگاه چند مرغابی که از برای برادرم حسین هدیه آورده بودند همه بالهای خود را برهم زده فریاد کنان در اطراف آن پناه عالمیان
هجوم آوردند و بمنقار خود اطراف جامهای آنحضرت گرفته فریادها میکردند و در هیچ شب هرگز چنان نکرده بودند و چون آن بزرگوار این عمل را
از آن مرغان دید گویا فرمود که ما لکم علی علمتم الاخبار فاعرفوا الجحر یا طیور الدار شما با تم من نوحه میکنید که حیف دین و دلی اعادی
یقتلونی بالسیف و در حدیث دیگر است که بعد از نوحه مرغابیان فرمود که لا اله الا الله صوارخ تتبعها نوائح یعنی این صداها
که در عقب آن نوحها بلند خواهد شد مؤلف گوید که آه آه در کوفه در وقت بیرون تشریف بردن جناب امیر مرغابیان جناب سید الشهدا
اطراف دامن او را بمنقار گرفته نالها کردند و لکن در روز عاشورا چون فرزند بزرگوار او مظلوم کربلا در وداع آخر خواست که از خیام طاهرات

روانه شود همه زنان و دختران جناب امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و اولادهای کوچک در اطراف او جمع شده بودند و هر یک چنان
نالها و زاریها میکردند که ملائکه آسمانها و زمینها بناله در آمدند جناب ام کلثوم میفرماید که بعد از صیحه مرغابیان پدر بزرگوارم فرمود که
چون صبح شود قضا و قدر الهی ظاهر خواهد گردید من عرض کردم که ایجان پدر چرا فال بد برای خود میزنی آنحضرت فرمود که ای دختر ما اهل
بیت هرگز فال بد نمیزنیم و این سخن حقی بود که بر زبان من جاری شد پس فرمود که ای دختر این مرغابیان را زبانی نیست که سخن بگویند و حوائج خود را
در وقت گرسنگی و تشنگی بخواهند پس بحق من بر تو ترا قسم میدهم که هر وقت اینها گرسنه و تشنه شوند ایشان را آب و دانه دهی یا آنکه رها کنی
و حبس نکنی که خود از برای خود تحصیل آب و دانه کنند مؤلف خونجگر گوید که جناب امیر مؤمنان و آقای عالمیان جهت مرغابیان در خانه آب و دانه
داشتند که دختر خود را امر فرمایند که آن حیوانات زبان بسته را تشنه و گرسنه نگذارند اما مظلوم کربلا و غریب بیابان بلا در روز عاشورا نه آبی داشتند
و نه غذائی که وصیت اهل و عیال کوچک خود را بخواهران خود زینب خاتون و ام کلثوم خاتون بفرمایند و هر چند سکینه خاتون و سایر اولاد عرض
کردند که ای پدر جان درین صحرا ما را تشنه و گرسنه بکی میسپاری و که یتیمان ترا بزرگ خواهد کرد آنجناب گریست و جوابی نداد و در آخر فرمود که شما را
بخدا میسپارم که او نیکو وکیلی است از برای من ای شیعیان آگاه شوید که حضرت امیر مؤمنان بحبس مرغابیان سید الشهدا راضی نشد نمیدانم چه میکرد
اگر حاضر میبود و اهل و عیال فرزند شهید خود را مشاهده میکرد که همه تشنه و گرسنه در زندانهای کوفه و شام محبوس شدند و هر چند ناله و زاری میکردند
کسی بفریاد ایشان نمیرسید جناب ام کلثوم خاتون میفرماید که چون پدر بزرگوارم بدر خانه رسید و در را گشود و خواست که بیرون تشریف
برد حلقه در بکمر بند آنجناب در آویخت و کمر بند او گشوده شد و بر زمین افتاد رسید چون بدر خانه خواجه قنبر گرفت دامن آنجناب حلقه
در نداشت ناطقه یعنی مرو که بی تابم بی شنای تو عمریست حلقه بابم چه شد فدای تو گردم گر از جمادانم ولیک حب تو غسته است
در ذاتم تمام بر سر کوی توایم قربانی تو ای امام زبان جماد میدانی پس آنسرور آنرا برداشته محکم بر کمر بست و این اشعار را خواند
اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا یعنی ای علی کمر خود را محکم بند که بدرستیکه موت
بر تو وارد خواهد گردید و جزع و فزع مکن از موت هرگاه بر تو وارد شود ولا تغتر بالدهر و ان کان یواتیکا کما اضحکک الدهر کذاک
الدهر یبکیکا یعنی مغرور مشو بروزگار اگر چه او روی آورد بتو همچنانکه بخنده میآورد ترا روزگار بگریه خواهد آورد ترا روزگار پس فرمود
اللهم بارک لنا فی الموت اللهم بارک لی فی لقائک یعنی خداوندا مبارک گردان از برای ما مرگرا و مبارک گردان از برای من ملاقات
خود را ام کلثوم خاتون میفرماید که من در عقب سر پدر بزرگوارم میرفتم چونکه اینگونه کلمات از او شنیدم گفتم وا غوثاه و ا ابتاه ایجان پدر این
چه احوال است که از اول شب تا حال خبر از موت خود میدهی و فال بد میزنی آنحضرت فرمود که ای دختر فال بد نمیزنم و آنچه میگویم دلالات
و علامات وداع کردن این دار فانیست که هر یک بعد از دیگری ظاهر میگردند و امر فرمود مرا بسکوت پس در خانه را گشود و از خانه بیرون
تشریف برد و روانه مسجد شد مؤلف گوید که اگر چه بر جناب ام کلثوم خاتون در شب نوزدهم و روز آن جهت مصیبت پدر بزرگوار بسیار
تلخ گذشت لکن شب و روزی در عالم مثل شب و روز عاشورا باهل بیت بد نگذشته زیرا که در شب نوزدهم جناب ام کلثوم وداع با پدر
مینمود و لکن در شب عاشورا مضطرب بود که با که وداع کند گاهی در خیمه برادرش جناب سید الشهدا بود و گاهی با گریه و زاری ماه بنی هاشم
حضرت عباس را وداع میکرد و گاهی بخیمه شبیه ترین خلق به پیغمبر آخر الزمان جناب علی اکبر روحی فداه رفت و با فرزند نوجوان برادر
وداع مینمود و گاهی با یادگار نوجوان برادرش حضرت قاسم وداع میکرد و گاهی سر بزانوی غم گذاشته به بیکسی و سرگردانی و اینکه فردا
که روز عاشوراست بر سر مردان و جوانان و زنان چه خواهد آمد مثل ابر بهار اشک میبارید و بر همین احوال بود جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون
و سایر زنان و دختران حیران گریان نالان پریشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس سیم

در بیرون تشریف بردن آنحضرت از خانه و ضربت زدن ابن ملجم علیه اللعنه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة
و السلام علی الصائم عما سوی الله المقبل بکله الی الله فلذا جعله الله بابا لکل شیء فذل و خضع له کل شیء بحیث لا یسبقه سابق
و لا یفوقه فائق بل و لا یطمع فی ادراکه طامع اول النبیین میثاقا فی التشریع و التکوین و آخرهم مبعثا فکان خاتم النبیین و هو سیدنا
و نبینا محمد ابن عبد الله و لا سیما علی من هو نفسه فی مقام و ذریته فی مقام و اخوه فی مقام و ابن عمه فی مقام و زوج ابنته فی مقام

وَ وَالِدِهِ وَ وَلَدِهِ فِی مَقَامٍ وَ وَصِیِّهِ وَ خَلِیفَتِهِ فِی مَقَامٍ فَهُوَ الْقَائِمُ مَقَامَهُ فِی کُلِّ مَقَامٍ اِلَّا مَا خَصَّ لَهُ الْمَلِکُ الْعَلَّامُ اَسَدُ اللهِ وَ اَسَدُ رَسُولِهِ سَیِّدُنَا وَ مَوْلَانَا وَ وَلِیُّ اللهِ عَلَی الْاَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ عَلِیُّ بْنُ اَبِیطَالِبٍ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ سَلَامُ اللهِ اَبَدَ الْآبِدِینَ ثُمَّ عَلَی ذُرِّیَّتِهِ وَ تَابِعِیهِ اِلَی یَوْمِ الدِّینِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَی غَاصِبِی حُقُوقِهِ وَ ظَالِمِی نَفْسِهِ وَ مُنْکِرِی فَضَائِلِهِ دَهْرَ الدَّاهِرِینَ وَ بَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ فِی مُحْکَمِ کِتَابِهِ اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ معنی ظاهر آیه شریفه اینست که ای جماعتی که ایمان آورده اید واجب شده است بر شما روزه همچنانکه واجب بوده است بر آنها که پیش از شما بوده اند تا آنکه از برکت روزه اهل تقوی و پرهیزکاری شوید در کتاب فقیه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که شخص یهودی بخدمت رسول الله مشرف شده عرض کرد که بچه سبب واجب فرموده خداوند برامت تو سی روز روزه را و برامتهای گذشته زیاده واجب فرموده بود آنحضرت فرمود که چون حضرت آدم در بهشت از آن درختی که نهی کرده شده بود که از میوه آن تناول نماید میل نمود آن جنه زدانه تا سی روز در شکم او باقی ماند پس خداوند بر حضرت آدم و ذریه او هر سال سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب گردانید از جهت رفع اثر آنچه آنحضرت میل فرموده بود یهودی عرض کرد که راست فرمودی پس عرض کرد که چه چیز است جزای آنکه روزه دارد ماه مبارک رمضانرا آنحضرت فرمود که هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضانرا از روی ایمان برای خداوند روزه دارد مگر آنکه خداوند او را هفت جزا عطا فرماید اول آنکه اگر حرامی خورده باشد از بدن او آب میشود دویم آنکه برحمت خداوند نزدیک میشود سیم آنکه کفاره میشود از برای خطائی که حضرت آدم کرده چهارم آنکه خداوند براو آسان میفرماید سکرات موترا پنجم آنکه باعث ایمنی او میشود از گرسنگی و تشنگی در روز قیامت ششم آنکه عطا میفرماید خداوند باو برات بیزاری از آتش جهنم هفتم آنکه روزی میگرداند خداوند جل جلاله او را از طیبات بهشت یهودی عرض کرد که راست فرمودی یهودی عرض کرد که راست فرمودی یا محمد و در کتاب عیون از حضرت امام رضا ع از پدران بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که روزی رسول خدا خطبه انشا کرده بعد از آن فرمودند که ایها الناس آگاه باشید که روی کرده است بسوی شما ماه خداوند با برکت و رحمت و ماه مبارک رمضان ماهی است که در نزد خدا بهترین همه ماههاست و روزهای آن بهترین روزهاست و شبهای آن بهترین شبهاست و ساعتهای آن بهترین ساعتهاست و آن ماهیست که خوانده شده اید در آن بضیافت الهی و گردانیده شده اید در آن از اهل کرامت الهی نفس کشیدن شما ثواب تسبیح دارد و خواب شما در آن عبادتست و عمل شما در آن مقبول است و دعای شما در آن مستجاب است پس از پروردگار خود سؤال کنید با نیتهای خالص و قلبهای طاهر اینکه توفیق عطا فرماید شما را بروزه و قرائت قرآن بدرستیکه شقی و بد عاقبت کسی است که محروم باشد در اینماه از مغفرت الهی و یاد آورید بگرسنگی و تشنگی خود در آن گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و تصدق کنید بر فقرا و مساکین خود و احترام کنید پیران خود را و رحم کنید بر کودکان خود و وصل کنید با رحم خود و نگاه دارید زبانهای خود را و بپوشید چشمهای خود را از هر چه حلال نیست از برای شما نظر کردن در آن و گوشهای خود را از هر چه جایز نیست شنیدن آن و مهربانی کنید با یتیمان مسلمانان تا آنکه مهربانی کنند با یتیمان شما و توبه و بازگشت کنید بسوی پروردگار از گناهان خود و دستهای خود را بدعا بلند کنید در اوقات نمازهای خود زیرا که آنوقت بهترین وقتهاست بجهت آنکه در این اوقات خداوند مهربان نظر رحمت میفرماید ببندگان خود و جواب میدهد ایشانرا هرگاه با او راز گویند و لبیک در جواب میگوید هرگاه او را بخوانند مستجاب میگرداند دعاهای ایشانرا ای گروه خلایق بدنهای شما در گرو اعمال شما رفته است آنها را خلاص کنید به بسیاری استغفار و پشتهای شما سنگین شده است به گناهان شما پس سبک گردانید آنرا بطول دادن سجدها و بدانید که خداوند تبارک و تعالی بعزت خود قسم یاد فرموده است که عذاب نکند نمازگذارندگان و سجده کنندگان را و اینکه نترساند ایشانرا بآتش غضب خود در روزیکه برانگیخته شوند همه خلایق در محکمه پروردگار عالمیان ای گروه خلایق هر کس افطار دهد روزه داری مؤمنی از شما را در اینماه میباشد از برای او در عوض آن نزد خداوند اجر آزاد کردن بنده و باعث آمرزش همه گناهان گذشته او است پس شخصی عرض کرد یا رسول الله همه ما قدرت نداریم بر افطار دادن مؤمنی آنحضرت فرمود که بپرهیزید از آتش اگر چه افطار دادن به نصف خرما بوده باشد یا شربت آبی در حدیث دیگر در مجالس میفرماید که هیچ افطار کننده نیست که وارد شود بر قومی که او را افطار میدهند مگر آنکه اعضای آن افطار کننده تسبیح میکند و ثواب آن از برای صاحب خانه است و ملائکه نیز بر او صلوات میفرستند و صلوات ایشان برای او طلب آمرزش است از گناهان او پس رسول خدا فرمود که ایها الناس کسی که خلق خود را در اینماه نیکو گرداند باعث آن میشود که از صراط

بگذرد و قدمهای او ثابت ماند در روزی که قدمهای بسیار بلغزد و کسی که تخفیف دهد خدمت خود را بر خدمتکاران خود خداوند آسان گرداند حساب او را در روز قیامت و کسیکه نگاه دارد شر خود را از خلق نگاه میدارد خداوند غضب خود را از او در روز لقای پروردگار و کسیکه اکرام کند در اینماه بر یتیمی اکرام میفرماید پروردگار او را در روز جزا و کسی که وصل کند با رحم خود در اینماه وصل میکند خداوند با او برحمت خود در روز قیامت و کسیکه قطع رحم کند خداوند قطع میفرماید در آنروز رحمت خود را از او و کسیکه نماز نافله در اینماه بجای آورد می نویسد خداوند از برای او بیزاری از آتش را و کسیکه یک نماز واجبی را در اینماه بعمل آورد ثواب کسی دارد که هفتاد نماز واجب در ماههای دیگر بعمل آورده و کسیکه در اینماه بسیار صلوات بفرستد بر من سنگین میفرماید خداوند میزان اعمال او را در روزی که سبک است میزان اعمال خلایق در آنروز و کسی که در این ماه یک آیه از قرآن بخواند ثواب کسی دارد که بختم قرآن کرده باشد در ماههای دیگر ای گروه خلایق بدانید که درهای بهشت در اینماه بر روی شما گشوده است پس سؤال کنید از پروردگار خود که نبندد بر روی شما و درهای جهنم بسته شده است بر روی شما سؤال کنید که نگشاید آنها را بر روی شما و شیاطین در اینماه غل کرده شده اند پس سؤال کنید از پروردگار خود که مسلط نگرداند آنها را بر شما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که من در آنمجلس از جای خود در میانه اصحاب برخواستم و عرض کردم که یا رسول الله کدام عمل در اینماه بهترین اعمال است آنحضرت در جواب فرمود که یا علی بهترین اعمال در اینماه دوری کردن از نافرمانی خداوند است پس از این کلام رسول ملک علام علیه آلاف التحیة و السلام شروع بگریه نمود حضرت امیر میفرماید که من عرض کردم یا رسول الله چه چیز شما را بگریه در آورده آنحضرت فرمود که یا علی گریه میکنم بجهت یاد آوردن آن مصیبتی که در این ماه بر جناب تو وارد میشود یا علی گویا می بینم که تو مشغول نماز و عبادت پروردگار خودی پس برمیخیزد شقی ترین اولین و آخرین برادر پی کننده ناقه صالح پس ضربتی بر فرق مقدس تو میزند پس ریش عنبرین ترا از خون سرت خضاب خواهد کرد مؤلف خونین جگر گوید که نمیدانم که سید انبیا بر چه حال بود که بتعلیم الهی در بالای منبر این احوال را برای برادر خود سید اوصیا ارواحنا له الفدا میداند و گویا مشاهده مینمود که آنجناب در محراب عبادت گاهی میافتد و گاهی می نشیند و از فرق شکافته اش خون بر ریش او جاریست آه آه هرگاه رسول خدا برای التفات بجریان خون از زخم چنین گریه و ناله میفرمود نمیدانم بر چه حال میشد چگونه نالها و گریها میکرد وقتی که مشاهده میفرمود که از اطراف فرق سراپا غرق فرزند بیکس مظلومش در کربلا خون جاری بود و از جای تیرها و نیزها و عمودها از پیش روی خونها بر پیشانی و ابروها و چشمها و گلگونه و ریش جاری بود و از گوشها برد و شهادا زعقب سر گفتها لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که من عرض کردم یا رسول الله چون این ضربت بر من وارد میشود ضرری بدین من دارد یا سلامت دین منست فرمود که با سلامت دین تست پس فرمود که یا علی هرکه ترا بکشد مرا کشته است و هرکه ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است زیرا که تو از برای من مثل جان منی یا علی روح تو از روح منست و طینت تو از طینت منست بدرستیکه خدای تبارک و تعالی خلق فرمود مرا و ترا و برگزید مرا و ترا و اختیار فرمود مرا از برای نبوت و ترا از برای امامت پس هر کس انکار کند امامت ترا پس بتحقیق که انکار کرده است نبوت مرا یا علی تو وصی منی و پدر دو فرزند منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی بر امت من در حیوة من و بعد از ارتحال من هر چه را که تو حکم کنی من حکم کرده ام و هر چه را تو منع کنی من منع کرده ام یا علی قسم بذات اقدس خداوند که مرا براستی از برای نبوت برانگیخته است و بهترین مخلوقات خود گردانیده است که بدرستیکه توئی حجت خداوند بر جمیع مخلوقات او و امین خداوندی بر اسرار او و خلیفه خداوندی بر بندگان او مؤلف گوید که چنانکه سید انبیا بتعلیم الهی از شهادت سید اوصیا خبر میداد و حال آنکه هنوز آن مصیبت واقع نشده بود آنجناب خود هم بتعلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر خبر از شهادت خود میداد قبل از وقوع آن مثل آنکه در کتاب بحار و عوالم و غیر اینها از کتب معتبره از جناب ام کلثوم خاتون روایت شده است که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان بعد از آنکه پدر بزرگوارم بقرص نان جوی با نمک در شب نوزده افطار فرمود آنشب را بنماز و دعا و تلاوت قرآن و مناجات و گریه و زاری بسر برد و مکرر خبر از شهادت خود میداد تا آنکه ثلث از شب باقی مانده بود که در خانه را گشود و روانه مسجد شد پس من نزد برادرم حضرت امام حسن رفتم و احوال گذشته آنشب پدرم و کیفیت تنها از خانه بیرون رفتن آنجناب را عرض کردم پس برادرم از رخت خواب برجست و در عقب سر پدرم دوید مؤلف گوید همچنانکه در روز عاشورا بعد از آنکه جناب سید الساجدین شنید که پدر بزرگوارش در میانه میدان بیکس میفرماید که هل من ناصر ینصرنا آیا یاری کننده هست که ما را

یاری کند آن بیمار بی کس از جای خود برجست و عرض کرد که لبیک لبیک ای پدر بزرگوار اینک من آمدم و شمشیر خود را بدست از غلاف
بر خاک میکشید و اراده میدان داشت که یاری سید الشهداء، دختران آن بیمار را شجار را برگردانیدند پس حضرت امام حسن از عقب سر
پدر خود دوید و پیش از آنکه بمسجد رسد خود را بآنجناب رسانید و عرض کرد که ای پدر جان چه چیز شما را درین اول شب که ثلث آن باقی مانده
از خانه بیرون آورده آنحضرت فرمود که ای حبیب من و قرة العین من بجهت خواب هولناکی که دیده ام از خانه بیرون آمدم حضرت امام حسن
عرض کرد که انشاء الله خوب خواهد بود و تعبیر آن بخیر است ای پدر جان خواب خود را بیان فرما آنحضرت فرمود که ای فرزند ای حسن خواب
دیدم که جبرئیل امین از آسمان بر کوه ابو قبیس نازل شد و دو سنگ برداشت و ببام کعبه بالا رفت و چنان برهم زد که چون غبار و خاکستر نرم شد
پس آنها را بباد داد پس نماند خانه در کعبه و مدینه مگر آنکه آن غبار داخل آنخانه شد پس حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که ای جان پدر چه تعبیر فرمود
آنحضرت فرمود که ای فرزند تعبیر آن اینست که پدر تو کشته میشود و نمیماند خانه در مکه و مدینه الا آنکه گرد و غبار غم و مصیبت بر من داخل آنخانه میشود

خبر دادن آنحضرت از زمان شهادت خود

مؤلف محزون گوید که اگرچه در وقت شهادت فرزند مظلومش سید الشهداء در روز عاشورا بر خواست که در حدیث معتبر است که در آنوقت
از آسمان باد شدید سرخی و غبار سیاه وزید که عالم بر چشم کوفیان و شامیان تیره و تار گردید و چشم هیچکس جائی را نمیدید حتی آنکه آنملاعین گمان کردند
که قیامت برپا شده و از اثر آن غبار غبار غم و هم و الم بر خانها و قلبهای جن و انس و اهل آسمانها و زمینها نشست بلکه بر جمیع مخلوقات الهی
آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود تاثیر کرد پس حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که ای پدر بزرگوار این مصیبت شما کی واقع خواهد شد آن
حضرت در جواب فرمود که ای فرزند خداوند در قرآن میفرماید وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ یعنی هیچکس
نمیداند که فردا چکار خواهد کرد و هیچکس نمیداند که در کدام زمین فوت خواهد شد لکن ای فرزند خبر داده مرا جدم رسول خدا که این واقعه هایله در دهه
آخر ماه مبارک رمضان واقع خواهد شد ای فرزند بقتل میرساند مرا ابن ملجم علیه اللعنة حضرت امام حسن میفرماید که من عرض کردم که اگر میدانید که
او این عمل را خواهد کرد بکشید او را پیش از آنکه او شما را بقتل رساند آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزند قصاص پیش از جنایت جایز نیست
و هنوز ظلمی از او بر من وارد نشده است من چگونه او را قصاص کنم ای فرزند اگر جمع شوند تمام جن و انس بخواهند که این شهادت را از من دفع
نمایند نتوانند ای فرزند برگرد و در رخت خواب خود آرام گیر ایشان عرض کردند که میخواهم در خدمت شما تا مسجد و محل نماز شما بیایم آنحضرت
فرمود که اَقْسَمْتُ بِحَقِّي عَلَيْكَ اِلَّا مَا رَجَعْتَ اِلٰى فِرَاشِكَ لِئَلَّا يُنَغَّصَ عَلَيْكَ نَوْمُكَ یعنی ای فرزند قسم میدهم ترا بحقی که بر تو دارم اینکه برگردی
بجانب رخت خواب خود تا اینکه درهم نشکند خواب تو و خلاف آنچه میگویم مکن ای فرزند عزیز من مؤلف گوید که آن پدر مهربان که راضی نبود که خواب
فرزندش در مثل چنان شبی درهم شکسته نشود و او را قسم داد و بجای خوابش برگردانید نمیدانم بر چه حال بود و چه میکرد اگر حاضر میبود در آن روزها
و شبها که همین فرزند بزرگوارش را زهر داده بودند و در شب و روز خواب بلکه آرام و قرار از او قطع شده بود و در رخت خواب میغلطید
و پارهای جگرش را بر طشت خون میریخت لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ آه آه و نمیدانم که چگونه بود احوال آنجناب هرگاه فرزند دیگر
خود جناب موسی بن جعفر را میدید که در زندان بغداد بر روی خاکها میغلطید و فرزند دیگر خود حضرت امام رضا را که در خراسان در خانه تنهائی
از شدت زهر خواب نمیرفت بلکه آرام نمیگرفت وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ پس حضرت امام حسن حسب الامر پدر بخانه مراجعت
فرمود دید که خواهر مظلومه اش ام کلثوم خاتون در عقب در منتظر استاده پس داخل خانه شده و آنچه در میانه آنجناب و پدر بزرگوار گذشته
بود با ایشان فرمود پس همه اهل بیت بدور یکدیگر حلقه ماتم زده با هم میگفتند که نمیدانیم بر سر پدر ما چه خواهد آمد و همه سرهای غم بر زانوی الم
گذاشته از شدت تحیر خواب پریشان غلبه کرده برخاسته و داخل فراش خود شدند و بخواب رفتند مؤلف پریشانحال گوید که نمیدانم چگویم
از پریشان احوالی همین دختران در روز عاشورا بعد از آنوقتی که سید و مولی و برادر ایشان جناب سید الشهداء وداع آخر را بجای آورده روانه میدان
کار زار شده همین دختران بر دور بیمار کربلا حلقه ماتم زدند گاهی در تحیر که بر سر زینب دشت کربلا چه خواهد آمد و زمانی در تفکر که آیا خود شان را خواهند
کشت یا اسیر خواهند کرد و این بیمار را میکشند یا آنکه دستگیر میکنند و با این دختران و کودکان چه معامله خواهند نمود خلاصه از شدت وحشت
و حیرت و پریشان احوالی ایشان را خوابی نه بلکه قرار و آرام نبود و لعنة الله علی القوم الظالمین از ابو مخنف و دیگران روایت شده که حضرت امیر مؤمنان
و قبله عالم و عالمیان علیه سلام الله فی کل حین و آن تنها روانه شده تا آنکه داخل مسجد گردید و دید که چراغها در قندیلها خاموش شده در آن تاریکی در محراب

آمد

آمده که خواندن نماز کرده و تعقیب خواند پس دو رکعت دیگر نماز کرد و بعد بر بالای گلدسته برآمد و تنحنح فرمود پس انگشت سبابه بر گوش
نهاده بصوت جلی اذان گفت و هر وقت آنجناب اذان میگفت نمیماند خانه در کوفه مگر آنکه صدای آنحضرت داخل حجرهای آن میشد و چون
صدای آنسرور بر گوش قطامه ملعونه رسید بر سر بالین ابن ملجم ملعون آمد و او را بیدار کرد و گفت کسی که چنین امر عظیمی در نظر دارد میخوابد اینک
علی بن ابیطالب بمسجد آمده اذان گفت برخیز او را بقتل رسان تا کام از من برآری آنملعون گفت که والله در همین ساعت او را برای خاطر تو چشم
آنملعونه گفت که برو او را بقتل رسان و با چشم روشن و دل شادمان برگرد که اینک من آماده و منتظرم هرچه در دل داری کام از من برآور
و در بعضی از کتب علما است که آن ملعون گفت که بخدا قسم که علی را خواهم کشت و باین جهت بدبخت ترین اولین و آخرین خواهم شد و لکن بمراد خود
نخواهم رسید پس چون شتر مست از جای خود بجست و گفت ای قطامه شمشیر مرا حاضر کن چون شمشیر خود را گرفت روانه مسجد شد و خود را در میان
خفتگان انداخت و موافق روایت دیگر آنست که در خانه قطامه نبود بلکه با دو رفیق دیگر که برای اعانت بر قتل آنسرور همراه آورده بود در میان
خفتگان مسجد خوابیده بودند پس چون آنحضرت از گلدسته فرود آمده داخل مسجد شد مشغول تسبیح و تقدیس الهی بود و مکرر الله اکبر الله اکبر میگفت
و بسیار میفرمود که اللهم صل علی محمد و آل محمد راوی میگوید که از عادتهای نیکوی آنجناب این بود که چون وقت نماز میشد خفتگان را از خواب
غفلت باین کلام بیدار میکرد که اَلصَّلٰوةَ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ الصَّلٰوةَ اِلَى الصَّلٰوةِ الْمَكْتُوبَةِ عَلَيْكَ یعنی بشتاب بسوی نماز خدا ترا رحمت کند
سرعت کن بجانب نماز و برخیز برای بجا آوردن نمازیکه بر تو واجب گردیده است پس این آیه شریفه را میخواند که اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ
الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی بدرستیکه نماز منع میکند و باز میدارد نمازگذارنده را از عمل زشت و قبیح پس آنحضرت خفتگان را بیدار میکرد تا
آنکه بر سر جسد پلید ابن ملجم رسید و دید که آنملعون بر روی در افتاده فرمود که يَا هٰذَا قُمْ مِنْ نَوْمِكَ هٰذَا فَاِنَّهَا نَوْمَةٌ يَمْقُتُهَا اللّٰهُ وَهِيَ نَوْمَةُ
الشَّيْطَانِ وَنَوْمَةُ اَهْلِ النَّارِ یعنی ای بدبخت برخیز و اینطور بر رو در افتاده مخواب که خداوند از رحمت خود نا امید گردانیده است
این نوع خوابیدن را و این طریق خوابیدن شیطان و خوابیدن اهل آتش است بلکه بخواب بر پهلوی راست که آن خواب علما است یا بر طرف
چپ که آن خواب حکما است یا بر پشت که آن خواب انبیا است پس آن خبیث بدبخت اندک حرکتی کرد مثل کسیکه گویا میخواهد برخیزد و لکن از
جای خود برنخواست پس آنحضرت باو فرمود که لَقَدْ هَمَمْتَ بِشَيْءٍ تَكَادُ السَّمٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا یعنی ای ملعون
بیحیا بتحقیق که همت بر کاری بسته که بجهت آن نزدیکست که آسمانها از هم پاره شود و زمین شق شود و کوهها بشکند و بر زمین سرنگون گردد
ای خبیث اگر بخواهم خبر دهم که چه در زیر عبا داری میتوانم و از و درگذشته بجانب محراب توجه فرمود و راست استاده با خضوع و خشوع
مشغول نماز شد و رکوع و سجود را طول میداد چنانکه عادت آنجناب بود در نمازهای واجبی و مستحبی پس چون ابن ملجم علیه اللعنة دانست که آن عابد
حقیقی مشغول پرستش معبود واقعیست بتعجیل از جای جست و خود را در پهلوی ستونیکه آنجناب در میان آن نماز میکرد رسانید و آنقدر آرام
گرفت که رکعت اول را تمام کرده برکوع تشریف برد و سجده اول را هم بجای آورد و سر از سجده برداشت آه واویلاه و امصیبتاه که آن
بیحیای بی ایمان شمشیر خود را بلند کرده و بلرزه در آورد و چنان بر فرق مکرم و مقدس آن برگزیده خلاق آسمان و زمین زد در جای ضربت
عمرو بن عبدود که از فرق تا پیشانی که جای سجده و پرستش الهی بود شکافته شد آه وامصیبتاه و واحزناه که چون آن بزرگوار فرق خود را
شکافته دید صبر کرده و هیچ تغیر ننمود و آه نکشید و چون کسی نبود که آنجناب را بگیرد که نیفتد مثل حالت سجده بر روی خاک افتاد و فرمود که
بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ پس باواز ضعیف و نحیف فریاد زد که بپروردگار کعبه قسم که پسر یهودیه ابن ملجم ملعون مرا کشت
پس زمین بلرزه در آمد و دریا بموج در آمد و آسمانها باضطراب در آمدند و درهای مسجد برهم بخوردند و جمیع ملائکه در آسمانها بناله در آمدند و باد سیاه
شدیدی وزیدن گرفت و جبرئیل علیه السلام در میانه آسمان و زمین بصدائی که هرکس بیدار بود میشنید فریاد زد و گفت که خراب شد والله ارکان
هدایت و تاریک شد والله ستارهای آسمان و نشانهای تقوی از هم جدا شد والله دست آویز عالمیان گسسته شد پسر عم رسول خدا کشته شد وصی
مجتبی کشته شد علی مرتضی کشته شد والله سید اوصیا را بقتل رسانید شقی ترین همه اشقیا، و در حدیثست که چون ام کلثوم خاتون این ندا را شنید
سیلی غم و ماتم بر روی خود زد و پیراهن طاقت را چاک کرد و فریاد وا ابتاه و واعلیاه و وامحمداه و واسیداه برکشید و بر سر بالین حسنین دوید
و فریاد برکشید و گفت ای برادران برخیزید که پدر شما را کشتند پس آن دو بزرگوار از خواب جستند و حضرت امام حسن فرمود که ای خواهر از گریه بناله

آرام بگیر که تا معلوم کنیم که این خبر راست است یا نه تا محل شماتت دشمنان نشویم پس ایشان از جای خود برجسته روانه مسجد شدند و بعد از آنکه با اصحاب و دوستان گریه و ناله کردند پدر غرق بخون خود را بخانه آوردند مؤلف گوید که روزی مثل روز عاشورا نباید که ام کلثوم خاتون و باقی خواتین چون ندای شهید شدن برادر خود جناب سید الشهدا علیه السلام را شنیدند بغیر جناب سید الساجدین بیمار کسی را نداشتند لهذا جمعی از ایشان روی بمدینه طیبه کرده جد خود را صدا میزدند و جمله روی بنجف اشرف کرده پدر بزرگوار خود را بندای ضعیف میخواندند و آخر الامر معینی و یاوری نیافتند که آن بدن پاره پاره غرق بخون را بخیمه آورد لهذا خود روانه قتلگاه شدند آه آه که از کثرت جراحت بدن مقدس آقای شهیدان و از هجوم دشمنان بی ایمان نتوانست که آن بدن نازنین را بخیمه آورند آه و امصیبتاه خود با واهمه و اضطراب روانه خیمها شدند آه و احزناه ای کاش که آن خیمها را برای ایشان گذاشته بودند و نسوزانیده بودند و خودشان را اسیر نکرده بودند ولا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس چهارم در کلمات و احوال آنحضرت در محراب عبادت بعد از ضربت الحمد لله الذی لا یعرف احد حق معرفة ذاته و یعرفه جمیع الموجودات بآیاته و آثاره فقال جل شانه فی الحدیث القدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف اللهم صل علی سبل معرفتک و طرق محبتک فما عرفک من عرفک الا بالتمسک بهم و ما جهلک من جهلک الا بالتخلف عنهم فما فاز من فاز الا بهم و ما هلک من هلک الا بهم لان من اراد الله بدأ بهم و من وحده قبل عنهم و من قصده توجه بهم بل هم الذین من عرفهم بالنورانیة فقد عرف الله بها و من لم یعرفهم بها لم یعرف الله بها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و هم الانجم الطاهرة للعارفین و الاقمار المنیرة للسالکین و الشموس الطالعة للاولین و الآخرین اعنی محمدا و آله الطاهرین صلی الله علیهم و علی محبیهم اجمعین ابد الآبدین و لعنة الله علی غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم دهر الداهرین **و بعد** فقد قال الله عز و جل و ما خلقت الجن و الانس خلاق عالم میفرماید که خلق ننمودم جن و انس را مگر بجهت عبادت و در حدیث معتبر وارد شده است که یعنی از برای معرفت و شکی و شبهه نیست که معرفت ذات الهی جل شانه العالی بذاته ممکن نیست و اگر ممکن بود سید اولین و آخرین جناب محمد بن عبد الله پیغمبر نمیفرمود که ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک یعنی نشناختیم ترا ای خداوند ما حق معرفت تو که آن معرفت ذات او بذاته است و عبادت نکردیم ترا حق عبادت تو بلکه معرفت خداوند بآیات و علامات اوست چنانکه در قرآن مجید میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زود باشد که بنمائیم بندگان خود آیات و علامات خود را در اطراف عالم و در نفسهای خودشان تا اینکه ظاهر شود از برای ایشان که پروردگار ایشان حق است و نفرموده است ذات خود را زیرا که ذات اقدس الهی از آن بزرگتر است که ظاهر گردد پس راه معرفت الهی آنست که در مخلوقات او تامل و تفکر نمایند تا بودن ذات اقدس و قدرت کامله و حکمت بالغه او معلوم و یقینی شود و پر ظاهر است که هر چند قدرت کامله در مخلوقی بیشتر ظاهر گردد آن شخص که طالب معرفت بیشتر در آن تامل و تفکر نماید و معرفت او بپروردگار زیاده میشود و بر هر کس که اهل فهم کلام الله مجید و اخبار اهل عصمت بوده باشد ظاهر گردیده است که بزرگترین آیات و علامات الهی و ظهور قدرت کامله شده حضرت سید انبیا و آل طاهرین اجمعین اند و از این جهت است که در زیارات معتبره ایشان روایت شده است که من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله یعنی هر کس که شناخت شما اهل بیت را پس بتحقیق که خداوند را شناخته است و هر کس که نشناخت و انکار کرد شما را پس بتحقیق که خدا را نشناخته و انکار کرده است و از حضرت سید اوصیا روایت شده است که فرمود ای آیة اکبر منی یعنی کدام آیه و دلیل بر خداوند است که بزرگتر باشد برای دلالت کردن بر او از من و مکرر در احادیث معتبره وارد شده که نحن الآیات الکبری یعنی ما اهل بیتیم آیات و علامات بزرگ الهی و ما در این مقام اکتفا میکنیم بذکر حدیثی در معرفت جناب علی بن ابیطالب روحنا له الفداء تا اولا معرفت باحوال آنجناب بهم رسد تا بیابی که چه قدر محل ظهور قدرت الهی شده است و ثانیا چون آنجناب با این جلالت شان فرموده است که انا عبد من عبید محمد یعنی من بنده و تابعی از تابعین محمدم از آن بیابی که هرگاه کسی که تابعش چنین صاحب مقامات بوده است رسول و سید او در بزرگواری و جلالت شان در چه مقام است و ثالثا بفهمی که خداوندی که ایشان را خلق فرموده است و علی الدوام باو محتاجند که اگر خواهد ایشان را زنده نگاه دارد بیدارد و اگر خواهد بمیراند و هلاک گرداند بیک طرفة العین ایشان را میمیراند چگونه خداوندیست تا آنکه از معرفت جناب علی بن ابیطالب بمعرفت پیغمبر و خداوند جل شانه العالی بهم رسد و آن حدیث شریف اینست که مجلسی مرحوم در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که روزی ابوذر غفاری که اسم او جندب است

بسلمان فارسی گفت که ای سلمان چه چیز است معرفت و شناختن امیر المؤمنین علیه السلام بنورانیت سلمان در جواب او گفت که ای جندب بیا برویم خدمت جناب امیر المؤمنین و از خود آنحضرت این مطلب را سؤال کنیم جندب میگوید که با سلمان رفتیم آنحضرت تشریف نداشتند پس در آنجا انتظار کشیدیم تا آنکه تشریف آوردند پس فرمود که چه مطلب شما را باینجا آورده است عرض کردیم که آمده ایم تا سؤال کنیم از معرفت شما بنورانیت آنحضرت در جواب فرمود مرحبا ای دو دوستی که با یکدیگر عهد کرده اید که دین و معرفت خود را محکم کنید و شما بعد از آنکه اینقدر در تحصیل معرفت کوشش میکنید تقصیری بر شما باقی نخواهد بود و بدانید که شناختن من بنورانیت هر آینه واجب است بر هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه پس آنحضرت فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که کامل نگرداند احدی ایمان را تا آنکه بشناسد که معرفت مرا بنورانیت پس هرگاه شناخت مرا باین معرفت پس بتحقیق که امتحان کرده است خداوند قلب او را از برای ایمان و گشوده است سینه او را از برای اسلام پس گردیده است از جمله عارفین و بینایان در حق ما اهل بیت و کسیکه کوتاهی کند از اینقدر معرفت پس او از جمله شاکین و مرتابین است پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که معرفت من بنورانیت معرفت خداوند عز و جل است و معرفة الله عز و جل معرفت منست بنورانیت و اینست معنی دین خالص که خداوند در قرآن فرموده است و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمة که معنی آن اینست که مامور نشده اند مگر بنبوت محمد صلی الله علیه و آله که آن دینی است که از باطل روی گردانیده و بحق روی آورده است بواسطه محمد و آن دینی است در نهایت آسانی و معنی برپا داشتن نماز در باطن برپا داشتن ولایت منست پس هر کسی که برپا دارد ولایت مرا یعنی مرا ولی اله حقیقی داند پس بتحقیق که برپا داشته است نماز را و برپا داشتن حق ولایت من مشکل است در نهایت اشکال که متحمل نمیشود او را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که خداوند امتحان فرموده باشد قلب او را از برای ایمان پس ملک اگر مقرب نباشد و مومن هرگاه ممتحن نباشد و پیغمبر اگر مرسل نباشد متحمل نشوند آنرا سلمان میگوید که من عرض کردم یا امیر المؤمنین کیست مؤمن و کجاست منتهای ایمان و چه چیز است علامت ایمان بیان فرما تا بشناسیم آنرا آنحضرت در جواب فرمود که ای سلمان مؤمن ممتحن کسیست که وارد نمیشود هیچ امری و حکمی از احکام امامت و ولایت بر او مگر آنکه خداوند سینه او را گشاده میگرداند و او را قابلیت قبول آن عطا میفرماید و شک بر او راه نیابد و ریب نیابد بدان ای ابی ذر که من بنده خداوندم و خلیفه اویم بر بندگان او و ما اهل بیت را قرار مدهید خدایان خود و بگوئید در فضیلت ما هرچه بخواهید پس بدرستیکه شما نتوانید رسید بکنه معرفت ما و نتوانید که بآخر رسانید فضل ما را پس بدرستیکه خداوند عز و جل عطا فرموده است بما بزرگتر و عظیمتر از آنچه تعریف کننده از شما تعریف و توصیف کند یا بتواند یکی از شما در قلب خود خیال آنرا بگذراند پس هرگاه شناختید ما را باینکه نمی توانید ما را بشناسید حق شناختن ما آنوقت شمائید مؤمنین سلمان عرض کرد که ای برادر رسول خدا هر کس برپا دارد نماز را برپا داشته است ولایت شما را آنحضرت فرمود که بلی ای سلمان و شاهد آن قول خداوندیست که در کتاب عزیز خود میفرماید که و استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشعین یعنی استعانت بجوئید بصبر و صلوة و بدرستیکه صلوة بزرگ و دشوار است مگر بر خاشعین و صبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و صلوة برپا داشتن ولایت منست و در حق ولایت من فرموده است که قبول کردن آن دشوار است مگر بر خاشعین و نفرموده است که قبول رسالت و ولایت هر دو دشوار است مگر بر خاشعین و مراد از خاشعین آن شیعیان بینایانند زیرا که صاحبان قولهای باطل مثل مرجئه و قدریه و خوارج و ناصبیه و غیر ایشان اقرار دارند بنبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و در میانه ایشان در رسالت خلافی نیست و اختلافی که در میانه ایشان است در ولایت منست و این خلق انکار کنندگانند ولایت مرا مگر کمی از مخلوقات که خداوند تعریف ایشان را در قرآن فرموده است که ایشانند خاشعین و قبول کردن ولایت من بر ایشان دشوار نیست مؤلف گوید که مرجئه آن طایفه جبریه اند که میگویند بنده کار از فعلی نیست و خیرات و شروری که از عباد صادر میشود کلا فعل خداوند است و قدریه را اعتقاد اینست که هر بنده خالق افعال خود است و در قدرت خودش میباشد و مشیت و قدرت الهی را در آن مدخلیتی نیست و خوارج آنجماعتی میباشند که در جنگ نهروان از اطاعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفتند و آنحضرت دو هزار نفر از ایشان را بقتل رسانید و حکم بکفر ایشان فرمود و ناصبی آنجماعتی اند که اظهار عداوت میکنند با اهل عصمت و در جمله از احادیث است که مراد آنجماعتی میباشند که اظهار عداوت میکنند با شیعیان ایشان و آن جماعت بدترین جمیع مخلوقات الهی اند پس جناب امیر بسلمان و ابی ذر فرمود که جناب اقدس الهی در موضع دیگر در قرآن در حق نبوت محمد و ولایت من فرموده است که و بئر معطلة و قصر مشید یعنی چاه آبداری که معطل مانده است و کسی از آب زلال آن نیاشامد و قصری که محکم است پس قصر محکم محمد مصطفی

که همه این امت قبول کرده اند و در آن علی را نداده اند و چاه آب شیرین ولایت منست که آنرا معطل گذاشتند و انکار کردند و کسی که
اقرار بکند بولایت من نفع نمی بخشد او را اقرار بنبوت محمد صلی الله علیه و آله بجهت آنکه نبوت و امامت بهم و شسند و باهم اند بعلت آنکه
جناب نبی پیغمبر مرسل و پیشوای خلق است و من که علی بن ابی طالبم بعد او پیشوای خلق و وصی اویم و آنجناب در حق من فرموده است که اَنْتَ مِنّی
بِمَنْزِلَةِ هٰرُوْنَ مِنْ مُوْسٰی اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدِیْ یعنی یا علی مقام و منزله تو در نزد من مثل منزله هرونست از برای موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست
و دیگر آنجناب فرموده است که اول ما محمد است و اوسط ما محمد است و آخر ما محمد است و کسی که کامل کرداند معرفت باحوال مرا پس او بر دین محکمست
در آنجا که فرموده است وَ ذٰلِکَ دِیْنُ الْقَیِّمَةِ پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود
که بودم من و محمد از یک نور از نور خداوند پس امر فرمود خدای تبارک و تعالی بآن نور که دو نصفه شو پس بنصفی فرمود که محمد شو و بنصفی دیگر فرمود
که علی شو و ما چنان شدیم که امر فرموده بود و از اینجاست که جناب پیغمبر فرموده است که علی از منست و من از علی ام و احکام مرا تبلیغ نمیرساند احدی
بجز علی و بجهتی که فرستاد رسول خدا اولی را که سوره برائه را بر اهل مکه بخواند که ناگاه جبرئیل امین از جانب حضرت رب العالمین نازل شد و عرض کرد
یا محمد آنحضرت فرمود که لبیک جبرئیل عرض کرد که بدرستیکه خداوند امر میفرماید که سوره برائه را باید یا خود باهل مکه برسانی یا مردی که از تو باشد پس آنحضرت
مرا فرستادند تا او را برگردانیدم و کج خلق شد و عرض کرد که یا رسول الله در حق من آیه نازل شد که مرا برگردانیدی آنحضرت فرمود که نه لکن واسطه در میان
من و امت نباید باشد مگر علی ای سلمان و ای جندب کسیکه قابل نبوده باشد که یک سوره را بامت برساند چگونه قابل امامت امت باشد ای سلمان و ای
جندب بودم من با رسول خدا یکنور پس بعضی از آن گردید محمد مصطفی و بعضی دیگر گردیدم من علی مرتضی وصی او و گردید آنجناب سخنگوی و من در حدیث
او گردیدم ساکت و لابد است در هر زمانی از گوینده و شنونده ای سلمان محمد پیغمبر ترساننده از عقاب خداوندست و من هدایت کننده ام
و اینست معنی قول خداوند که فرموده است اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس رسول خدا منذر و ترساننده است و من هدایت کننده ام و محمد صاحب
جمع است و من صاحب نشر و پهن کردنم و محمد صاحب جنت است و من صاحب نارم و در روز قیامت بآتش میگویم که این شخص را بگیر و آن شخص را
بگذار پس هر کس را که گفتم بگیر میگیرد و هر کس را گویم بگذار وامیگذارد برود تا داخل بهشت شود و محمد صاحب زلزله و جنگست و من صاحب صیحه و صاحب
لوح محفوظ و خداوند الهام فرموده است بمن علوم در آنرا ای سلمان و ای جندب گردید محمد یس و گردید محمد ن و القلم و گردید محمد طه و گردید
محمد صاحب دلالات و گردیدم من صاحب معجزات و آیات و گردید محمد خاتم النبیین و گردیدم من خاتم الوصیین و منم صراط المستقیم و منم
نبأ عظیم و خبر بزرگ الهی که این خلق در آن اختلاف کرده اند و اختلاف نکرده اند مگر در ولایت من و گردید محمد صاحب دعوت و خواندن خلق را
بسوی خداوند و گردیدم من صاحب شمشیر و ذوالفقار و گردید محمد پیغمبر مرسل و گردیدم من صاحب امر و حکم و خداوند در کلام خود فرموده است که
یُلْقِی الرُّوْحَ مِنْ اَمْرِهٖ عَلٰی مَنْ یَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهٖ یعنی میاندازد روح را که از امر پروردگار است بهر کس که میخواهد از بندگان خود و این روح الله است
که عطا میکند خداوند آنرا مگر بملک مقربی یا نبی مرسلی یا وصی برگزیده شده پس کسیکه عطا کند خداوند او را این روح پس بتحقیق که جدا فرموده است
او را از خلق و تفویض فرموده است باو قدرت را و زنده میکرداند باو مردگان را و میداند بسبب آن هر چه را که خواهد آمد و بسبب آن سیر میکند از مشرق
بسوی مغرب و از مغرب بسوی مشرق در یکلحظه و دانا میشود بر آنچه در دلها و قلبهای خلایق میکذرد و بر آنچه در آسمانهاست و در زمین است ای سلمان
و ای جندب گردید محمد ذکر آنچنانی که خداوند در قرآن خود از آن خبر داده است که اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ ذِکْرًا رَّسُوْلًا یَّتْلُوْ عَلَیْکُمْ اٰیَاتِ اللّٰهِ یعنی بدرستیکه
ما فرستادیم بسوی شما ذکری را که رسولست که میخواند بر شما آیات پروردگار را و بدرستیکه من عطا کرده شده ام علم اجلها را و بلاها را و آنچه
بآن تمیز میان حقها و باطلها داده میشود و در نزد من سپرده شده است علم قرآن و آنچه خواهد شد تا روز قیامت و محمد بر پا کننده حجت الهی است
و گردیدم من حجت خداوند و بمن عطا فرموده است خداوند چیزی چند را که عطا نفرموده است باحدی از اولین و آخرین نه نبی مرسلی و نه بملک مقربی
پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین پس فرمود که منم آنکسی که گذرانیدم موسی را از دریا بامر پروردگارم
و منم که بیرون آوردم ابراهیم را از آتش باذن پروردگارم و منم آنکسی که جاری کردم نهرهای آنرا در میانه آتش برای ابراهیم و جاری کردم
چشمهای آنرا و نشانیدم و سبز کردم درختهای آنرا باذن پروردگارم و منم عذاب یوم الظله که بر قوم شعیب وارد شد از وزیدن باد گرم سموم
تا هفت روز و بعد ابری ظاهر شد پس همه قوم بآن پناه بردند پس از آن آتشی بارید و همه را سوخت و منم ندا کننده از مکان نزدیک که میشنود

در روز قیامت جمیع جن و انس آن ندا را و میفهمد معنی آنکلام را جماعتی و بدرستیکه من می شنوانم آنرا بجمیع جبارین و منافقین بهر لغت
خودشان و منم خضر معلم موسی و منم معلم سلیمان و منم ذوالقرنین و منم قدرة الله پس فرمود که ای سلمان و ای جندب من محمدم و محمد
منست من از محمدم و محمد از منست و خداوند در کلام خود فرموده است که مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَانِ یعنی متصل بیکدیگر
شده دو دریا که یکی نبوتست و دیگری ولایت و یکی شدند و در میانه ایشان از قدرت پروردگار برزخ و فاصله ایست که هیچیک داخل یکدیگر
نگردند و باهم مشتبه نشوند پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین پس فرمود که میت از ما اهل بیت
نمرده است و غایب از ما هرگز غایب نیست و کشته از ما کشته نشده است ای سلمان و ای جندب منم امیر بر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بر هر کس
که گذشته است و هر کس که باقی است و از جانب خداوند نصرت و یاری کرده شده ام بروح عظمت این است و غیر از این نیست که من بنده
هستم از بندگان خداوند ما را بنام مگذارید پروردگار و خدای خود مدانید و لکن بگوئید در فضیلت ما هر چه میخواهید پس بدرستیکه شما هرگز نمیرسانید
که بآخر رسانید کنه فضیلتی را که خداوند قرار داده است برای ما و نه از ده یکی از آنرا بجهت آنکه ما آیات الله و دلایل خداوند و حجتهای او و خلیفههای
او و امینهای او و ائمه او و وجه الله و عین الله و لسان الله هستیم بما عذاب میکند خداوند بندگانش را و بما ثواب میدهد بشان را و در میانه مخلوقاتش ظاهر
گردانیده است ما را و اختیار کرده است ما را و برگزیده است ما را و اگر بگوید گوینده که علت این برگزیدن چیست و بچه کیفیت است و بسبب
چیست هر آینه کافر بخداوند و مشرک میشود بجهت آنکه خداوند سؤال کرده نمی شود از آنچه میکند و دیگران سؤال کرده میشوند پس فرمود که ای سلمان
و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود که هر کس ایمان آورد بآنچه من گفتم و تصدیق کند آنچه را بیان کردم و تفسیر کردم
و شرح دادم و واضح گردانیدم و نورانی کردم و دلیل بر آن گفتم پس او مؤمن ممتحن است که خداوند امتحان فرموده است قلب او را از برای ایمان و گشاده
گردانیده است سینه او را از برای اسلام و او عارف بینائی خواهد بود که بنهایت ایمان رسیده است و کامل گردیده است و کسی که شک کند در آنچه گفتم و عناد
کند و انکار کند و توقف کند و متحیر شود و شک او در خود راه دهد پس او صاحب تقصیر و ناصبی خواهد بود پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان
عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود که من زنده میکردانم و میمیرانم باذن پروردگارم و من خبر میدهم شما را بآنچه میخورید و آنچه را
که ذخیره میکنید در خانهای خود باذن پروردگارم و من دانایم بآنچه در قلبهای شماست و ائمه از اولاد من میدانند آنچه را که من میدانم و میکنند آنچه را
که من میکنم و بدرستیکه همه یکی هستیم و اول ما محمد است و وسط ما محمد است و آخر ما محمد است و همه ما محمدیم تفرقه مگذارید در میان ما و هرگاه ما بخواهیم
چیزیرا خواسته است آنرا خدا و هرگاه اکراه داشته باشیم از چیزی خداوند کراهت داشته است آنرا وای بر همه وای بر آنکسی که انکار کند فضیلت
ما را و آنمقاماتی که مخصوص ماست و آنچه را که خداوند عطا فرموده است بما پروردگار ما بجهت آنکه کسی که انکار کند چیزی از فضایل ما را که خداوند
بما عطا فرموده است پس بتحقیق که انکار کرده است قدرت خدای عز و جل را و آنچه را که مشیت او قرار گرفته است در حق ما پس فرمود که ای سلمان و ای
جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود که بتحقیق که عطا فرموده است بما پروردگار ما چیزی چند را که آن بزرگوارتر و عظیم تر
از همه آنچه بشما گفتم است ایشان عرض کردند که چه چیز بشما عطا فرموده است که آن عظیم و بزرگوارتر از همه اینهاست آنحضرت فرمود که بتحقیق عطا فرموده است
بما پروردگار عز و جل و تعلیم فرموده است بما آنچنان اسمی را که اگر بخواهیم سوراخ میکنیم آسمانها را و زمین را و جنت را و دوزخ را و بسبب آن اسم بالا
میرویم در آسمانها و فرود میرویم در زمین و بمغرب میرویم و بمشرق میرویم و بآن اسم بالا میرویم بر عرش عظمت الهی و بر آن می نشینیم در میانه دو دست
قدرت پروردگار و اطاعت ما میکنند و فرمان ما را میبرند جمیع مخلوقات حتی آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و کوهها و درختها و جنبندگان بدریا
و دریاها و بهشت و دوزخ و عطا فرموده است همه اینها را خداوند بسبب اسم اعظم که بما عطا فرموده است و مخصوص ما گردانیده و با این همه مقامات چیز میخوریم
و میآشامیم و در بازارها راه میرویم و میکنیم این عملها را که بامر پروردگار خود و ما بندگان برگزیده اویم که هرگز پیشی نگرفته ایم بر فرموده او و آنچه
میکنیم بفرموده او عمل میآوریم و ثابت و مهیا شد کلمه عذاب بر کافرین یعنی انکار کنندگان بآنچیزهائی که عطا فرموده است بما خداوند از فضیلت
و احسان پس فرمود که ای سلمان و ای جندب اینست معرفت و شناختن من بنورانیت پس هر گاه شناخت مرا باین معرفت نورانیت خواهد بود
از بینایان در دین که رسیده باشد بحد کمال که فرو رفته باشد در دریای از علم و بالا رفته باشد بر درجه از فضیلت و احسان پس فرمود که ای سلمان و ای
جندب اینست معرفت و شناختن من بنورانیت و مطلع شده باشد بر سری از اسرار الهی و بر گنج محکمی از گنجهای پروردگاری مؤلف گوید

که کوارا باد رحمتهای خداوند کریم از برای آن کاملین که حضرت امیرالمؤمنین ارواحنا له الفدا را بآن معرفت نورانیت شناخته باشند و بمقتضای آن عمل کرده باشند و آه بر حرمان آن جماعتی که از اینمقام دست ایشان کوتاه باشد و غافل کردیده باشند و وای بر جماعتی که شکر انخود را و داوند یا انکار فضایل آنجناب را کردند پس کافر بخداوند شدند بصریح اینحدیث و زیارت جامعه کبیره که میفرماید و من جحدکم کافر یعنی هر کس که انکار شما اهل بیت کرد کافر شد و وای و صد هزار وای بر آنها که بجنگ آنجناب رفته و با او معارضه کردند و بنص اینحدیث شریف و زیارت جامعه کبیره مشرک بخداوند جل جلاله شدند در آنجا که میفرماید و مَن حارَبَکُم مُشرِکٌ یعنی کسی که محاربه کرد با شما مشرک شد و اویلاه و وا مصیبتاه و وا سواتاه بر احوال ابن ملجم شقی ملعون که فرق مقدس این بزرگوار را در محراب عبادت در میانه دو سجده با شمشیر زهرآلوده شکافت و صورت منور و ریش مطهر آنجناب را بخون سرش رنگین کرد

قدم به پیش نهاد ابن ملجم مردود ... بقصد شاه برآورد تیغ زهرآلود ... بفرق شیر خدا تیغ آن لعین چو رسید ... فتاد لرزه بکرسی بلند عرش مجید

پس جبرئیل امین که عالم ببعض از مقامات آنبزرگوار بود بناله درآمد و در میان آسمان و زمین فریاد زد و گفت که خراب شد والله ارکان هدایت و تاریک شد والله ستارهای آسمان و نشانهای تقوی وا ازهم جدا شد والله دست آویز عالمیان و کشته شد پسر عم رسول خدا و کشته شد وصی مجتبی و کشته شد علی مرتضی و کشته شد والله سید اوصیا علیه السلام و کشت آنجناب را شقی ترین اشقیا و چون آن ندا را جناب ام کلثوم خاتون شنید سیلی غم بر روی پرالم خود زد و پیراهن بطاقتی را چاک کرده و بناله بلند گفت وا ابتاه وا علیاه وا محمداه وا سیداه پس بر سر بالین حسنین علیهما السلام دویده و فریاد کشید و گفت ای برادران از خواب برخیزید که پدر شما را کشتند پس آندو بزرگوار از خواب برجستند و حضرت امام حسن ع فرمود که ای خواهر از گریه و ناله آرام گیر تا معلوم کنیم که این خبر راست است یا نه تا محل شماتت دشمنان نشویم پس با گریه و ناله از خانه بیرون آمدند شنیدند که شیعیان نوحه میکنند و وا اماماه و وا امیرالمؤمنیناه میگویند و از هر گوشه مسجد صدائی و از هر طرفی ندائی بلند است

نالان یکی از غمش بزاری ... گریان دگری ز بیقراری ... آتش زده ز آه خود فلک را ... خون کرده ز غم دل ملک را ... گفتند که کشته شاه دین را ... ابن عم خیر مرسلین را ... آه آه که آندو بزرگوار چون داخل مسجد شدند دیدند ... فغان ز هر طرفی سوی آسمان میرفت ... هزار ناله بدنبال هر فغان میرفت ... چنین مصیبت عظمی ندیده بود کسی ... که ناله بود هزار و نبود دادرسی

و شنیدند که یکی میگفت وَالله قُتِلَ امامٌ عابدٌ مجاهدٌ ولم یَسجُد لِصَنَمٍ کانَ اَشبَهُ النّاسِ بِرَسُولِ الله یعنی کشته شد والله امام عبادت کننده و جهاد کننده که هرگز هیچ بتی را نپرستیده بود و شبیه ترین خلق بود برسول خدا ص پس چون حسنین علیهما السلام صداهای نعره و گریه های دوستان را شنیدند آندو بزرگوار هم صداها را درهم انداخته باواز بلند گفتند که وا ابتاه وا علیاه ایکاشکی که اجل ما رسیده بود و خبر شهادت پدر خود را نمی شنیدیم و چون داخل مسجد شدند شیعیان را در دور محراب مجتمع دیدند و چون نزدیکتر شدند دیدند که پدر بزرگوارشان از شدت ضربت در دامن محراب در خاک و خون افتاده و قبضه از خاک برمیدارد و بر جراحت خود میریزد و این آیه شریفه را میخواند که مِنها خَلَقناکُم وَفیها نُعیدُکُم وَمِنها نُخرِجُکُم تارَةً اُخری یعنی از خاک خلق کردیم شما را و بخاک برمیگردانیم شما را و از خاک بیرون میآوریم شما را دفعه دیگر مؤلف گوید که خاک بر فرقم که بر سر خاک ریخت ... زین مصیبت خاک بر افلاک بیخت

پس فرمود که آمد امر الهی و ظاهر شد صدق فرموده رسول خدا ص مؤلف گوید که میدانم که اگر رسول خدا ص در حیوة بود و بهمراهی دو فرزند خود بر سر آنمحراب تشریف میآورد و برادر خود را بلکه جان عزیز خود را در آنخاک و خون مشاهده میکرد چگونه با فرزندان خود و امت خود همداستان شده نالها میکرد و گلگونه پرخون آنجناب را چگونه با اشکهای جاری خود میشست و در حدیث که چون حسنین علیهما السلام داخل محراب شدند دیدند که ابا جعده با جمعی سعی میکنند که آن بزرگوار را برخیزانند که با مردم نماز کند و آنجناب نمیتوانند که برخیزند پس حضرت امام حسن ع نشسته و سر شق شده پدر را در دامن گرفت پس اشک او بر گلگونه خون آلوده پدر شهیدش چکید پس چشم مقدس را گشود و فرمود که یا بُنَیَّ لا تَجزَع عَلی اَبیکَ بَعدَ الیَوم یعنی ای فرزند جزع مکن بر پدر خود بعد از این روز اینک جد تو محمد مصطفی ص و جده تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا ع و حوران جنت همگی منتظر رفتن پدر تو میباشند پس دل خوشدار و چشم روشن دار و خود را از گریه منع کن پس ملائکه هجوم آورده اند و صداهای ایشان از زمین باسمان بالا میرود آه آه در حدیثست که هرچند سعی کردند که آن امام برحق را از برای امامت نماز جماعت برخیزانند نتوانستند پس آنحضرت خود را بکنار محراب کشیده و حضرت امام حسن ع در جای پدر ایستاده مردم اقتدا کرده نماز جماعت بجای آوردند و اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که جانها بفدای او کردد پس در گوشه محراب نماز نشسته کرده از شدت الم قدرت بر رکوع و سجود

نداشت و لهذا رکوع و سجود را بطریق اشاره بعمل آورده و مکرر بدست مقدس خون از پیشانی نورانی پاک میکرد و ریش پرخون آنحضرت گاهی بطرف راست و گاهی بطرف چپ مایل میکردید مؤلف اشکبار گوید که آه آه مثل آنکه ریش فرزند شهیدش مظلوم کربلا بر سر نیزه در راه کوفه باد بطرف راست و چپ حرکت میداد و دختران و اسیران نگاه بآن میکردند و اشک خونین بر چهره زرد جاری میساختند و در حدیث که آنوقت حضرت امام حسن ع گریهای بلند میکرد و میفرمود وای وای که پشت ما شکست ای پدر جان والله چه قدر دشوار است بر من که جناب ترا باینحال مشاهده کنم و جناب سید الشهدا ع در کنار محراب با چشمان اشکبار نالهای آتشبار برمی کشید مؤلف محزون دلخون گوید که هرگاه زخم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که اسدالله و اسد رسول الله بود بجهت یکزخم حالی روی داد که قدرت بر رکوع و سجود نداشت و ریش مبارکش بطرف راست و چپ میافتاد میدانم بر فرزند بزرگوارش مظلوم کربلا با آنهمه زخمها و جراحتها چه گذشت در آنوقت که از ذوالجناح بر خاک کربلا افتاد و قدرت بر نشستن نداشت و در آن تنهائی قدری خاک گرم جمع کرده سر مجروح بیکسی را بر دامن خاک گذاشت گاهی براست میشد و گاهی بطرف چپ و از شدت تشنگی میفرمود که اِسقُونی شَربَةً مِنَ الماء یعنی مرا یکجرعه آب دهید و هیچکس آن تشنه مجروح غریب را جواب نمیداد راوی میگوید که از صداهای گریه و ناله حسنین و اصحاب خبر شهادت آنجناب در کوفه پهن شد پس همه خلق کوفه از مردان و زنان حتی نوعروسان از حجرها بیرون دویدند و همه ایشان با چشم گریان و موی پریشان با ناله و افغان روانه مسجد شدند و در اطراف محراب آنجناب حلقه ماتم زده میگریستند پس نگاه کردند دیدند که سر آن امام عالمیان در دامن فرزندش امام حسن ع گذاشته و خون از صورت پدر پاک میکند بگوشه ردا آن سر شق شده را بسته مع ذلک خون از آن سر میجهد و دامن محراب پر از خون گردیده آه آه و رنگ آنبزرگوار از شدت زهر شمشیر از سفیدی بزردی مایل گردید و بگوشه چشم نظر باطراف آسمان میفرماید و بزبان مقدس مشغول گفتن سُبحانَ الله و الحمدُ لله است و میگوید اَسئَلُکَ یا رَبَّ الرَّفیعِ الاَعلی یعنی از تو سؤال میکنم ای پروردگار من رفیع اعلا پس از این سخن آنحضرت را بهمان نحو که سر در دامن حضرت امام حسن علیه السلام گذارده بود غشی عارض شد پس حضرت امام حسن ع را گریه شدیدی عارض شد و روی پدر را و میانه دو چشم و موضع سجود او را میبوسید پس اشک چشم آنجناب بر صورت پدر بزرگوارش چکید پس چشم خود را گشود و فرمود که ای فرزند بر پدر خود جزع مکن و تا آخر کلمات که پیش گذشت بفرزند خود فرمود پس فرمود که یا بُنَیَّ اَتَجزَعُ عَلی اَبیکَ وَغَداً تُقتَلُ بَعدی مَسمُوماً مَظلُوماً وَیُقتَلُ اَخُوکَ بِالسَّیفِ هکَذا وَتَلحَقانِ بِجَدِّکُما وَاَبیکُما یعنی ای فرزند آیا جزع میکنی بر پدر خود و حال آنکه فرداست که کشته میشوی بعد از من بزهر جفا در حالتی که مظلومی و کشته میشود برادر تو حسین ع در حالتی که او هم مظلوم بوده باشد و هردو ملحق میشوید بجد و پدر و مادر خود مؤلف گوید که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربت زدند حسنین و دختران و اصحاب بر بالین آنجناب حاضر بودند و چون حضرت امام حسن علیه السلام را زهر هلاک کننده چشانیدند برادرش حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب بر سر بالینش جمع بودند آه آه چگویم از بیکسی خامس آل عبا مظلوم کربلا که در وقت شهادتش در اطراف او بغیر از دشمنان خونخوار کسی نبود که هر یک بر دیگری پیشی میگرفتند بر قتل او و تبرک میجستند بکشتن او و بطمع جایزه یزید علیه اللعنه و هرچند در اطراف خود نظر میکرد بغیر از جسدهای پاره پاره نوجوانان هاشمیه و اصحاب باوفا کسی از یاران و دوستان نمیدید و بجز نالها و فریادهای زنان بیکس از خیمگاهش کسی بر سر بالین او نیامد و بسوی همین مقام اشاره فرمود جناب سید الشهدا علیه السلام در رجز خود در روز عاشورا که فرمود کَفَرَ القَومُ وَقِدماً رَغِبُوا عَن ثَوابِ اللهِ رَبِّ الثَّقَلَین یعنی کافر شدند قوم و دیریست که روی گردانیده اند از ثواب خداوند که پروردگار ثقلین است قَتَلُوا القَومُ عَلِیّاً وَابنَهُ حَسَنَ الخَیرِ کَریمَ الاَبَوَین یعنی کشتند این قوم علی بن ابیطالب علیه السلام را و پسر او حضرت امام حسن ع را که بهتر از همه کس بود و پدر و مادر او کریمترین خلق بودند حَنَقاً مِنهُم وَقالُوا اَجمِعُوا وَاحشُرُوا النّاسَ اِلی حَربِ الحُسَین یعنی این عملهای ایشان از جهت کینهای قدیم ایشان بود و بعد از قتل آندو بزرگوار بیکدیگر گفتند که جمع شوید و برانگیزانید مردم را بسوی جنگ با حسین ع تا آنکه فرمود لَم یَخافُوا اللهَ فی سَفکِ دَمی لِعُبَیدِ اللهِ نَسلِ الکافِرین یعنی نترسیدند از خداوند در ریختن خون من از برای خاطرخواهی عبیدالله بن زیاد که پدر و مادر او هردو کافرند اَللّهُمَّ العَن اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ اَللّهُمَّ العَنِ العِصابَةَ الَّتی جاهَدَتِ الحُسَینَ وَشایَعَت وَبایَعَت وَتابَعَت عَلی قَتلِهِ اَللّهُمَّ العَنهُم جَمیعاً

مجلس پنجم در آوردن ابن ملجم ملعون بمسجد

اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ لَیلَةَ القَدرِ خَیراً مِن اَلفِ شَهرٍ وَالشُّکرُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَنا مِن اَهلِ لَیلَةِ

اَلْقَدْرِ وَالصَّلٰوةُ عَلٰی بَدْرِ لَیْلَةِ الْقَدْرِ وَالسَّلامُ عَلٰی مَعْدَنِ فُیُوضَاتِ لَیْلَةِ الْقَدْرِ مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ قَبْلَ لَیْلَةِ الْقَدْرِ عَلٰی جَوَاهِرِ جَلِیلٍ مَا قَدَّرَ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ ثُمَّ الصَّلٰوةُ وَالسَّلامُ عَلٰی آلِهِ الَّذِینَ هُمْ مَحَالُّ کِتَابِ اللهِ الْمُنَزَّلِ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ بَلْ هُمُ الْکِتَابُ النَّاطِقُ الْمُنَزَّلُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ ثُمَّ عَلٰی شِیعَتِهِمُ الَّذِینَ هُمْ اَوْرَاقٌ لِلْکِتَابِ الَّذِی نَزَلَ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ لِاقْتِبَاسِهِمُ الْمَعَارِفَ مِنْ مِشْکٰوةِ لَیْلَةِ الْقَدْرِ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْکَافِرِینَ بِحَقِّهِمْ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ ثُمَّ عَلَی الْمُشْرِکِینَ بِاللهِ لِتَشْرِیکِ وِلَایَةِ غَیْرِهِمْ بِهِمْ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ **وبعد** اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ

سوره مبارکه انا انزلنا و معنی آن

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ یعنی بدرستیکه ما نازل فرمودیم قرآنرا در شب قدر وَمَا اَدْرٰیکَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ و چه چیز داناکردانیده است ترا که چه چیز است شب قدر لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه تَنَزَّلُ الْمَلٰئِکَةُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ نازل میشوند ملائکه و روح القدس یا روح الامین که جبرئیلست در آنشب باذن پروردگارشان از برای تمشیت هر امری سَلَامٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ و سلامتیست در این شب یا سلام میکنند ملائکه بر امام زمان و بر مؤمنان تا طلوع صبح

در شأن نزول سوره مبارکه

بدانکه در سبب نزول این سوره مبارکه اختلاف است در کتاب کافی از حضرت صادق ع روایت کرده است که شبی رسول خدا ص در خواب دید که بنی امیه بعد از رحلت حضرت بمنبر آنجناب بالا میروند و امت او را از راه راست گمراه میکنند پس از خواب بیدار شده و آنشب را صبح کرد در کمال حزن پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که چه میشود مرا که جناب ترا محزون می‌بینم آنحضرت خواب خود را از برای جبرئیل بیان فرمود جبرئیل عرض کرد که مرا اطلاعی نیست و بآسمان عروج کرده مراجعت نمود و این سوره مبارکه را از برای تسلی قلب مبارک آنحضرت آورد که عبادت شب قدر بهتر است از هزار ماه دولت بنی امیه و در کتاب مجمع از ابن عباس روایت کرده است که در مجلس رسول خدا ص مذکور شد که مردی از بنی اسرائیل اسلحه خود را از برای جهاد فی سبیل الله تا هزار ماه بر گردن خود بست پس آنحضرت از شنیدن این سخن تعجب کرد و آرزو کرد که کاش اینقدر عمر و همت در امت او باشد و رو بسوی پروردگار خود کرده و عرض کرد که یا رب جَعَلْتَ اُمَّتِی اَقْصَرَ الْاُمَمِ اَعْمَارًا وَاَقَلَّهُمْ اَعْمَالًا یعنی ای پروردگار من قرار داده امت مرا از باقی امتها کوتاه عمرتر و از اعمال کم همت‌تر پس جبرئیل نازل شد و این سوره مبارکه را برای آن بزرگوار خواند که هرگاه امت تو شب قدر را احیا کنند از برای ایشان بهتر است از هزار ماه عمل آن شخص بنی اسرائیل مؤلف گوید که از برای تعریف شب قدر همین بس که تمام قرآن در آنشب

فضایل شب قدر

بحسب ظاهر بر بیت المعمور ظاهری که در آسمانست نازل شده و از آنجا جبرئیل علیه السلام بقدر حاجت متفرقاً برای رسول خدا ص بزمین میآورد و بحسب باطن بر بیت المعمور باطنی واقعی که قلب مقدس رسول خداست در عالم اعلا نازل شده و در این عالم بتقدیر الهی بواسطه جبرئیل بقدر حاجت نازل شده و این هر دو معنی در صورتی بود که مراد قرآن صامت که همین قرآنست بوده باشد و اگر مراد قرآن ناطق بوده باشد که جناب امیرالمؤمنین است پس طریقه نزول آن در عالم انوار است و این کتاب را قابلیت بیان آن نیست و در علم معرفت که محل آنست بیان کرده‌ایم و از جمله فضایل شب قدر اینست که عبادت در آن بهتر است از عبادت هزار ماه که در میان آنها شب قدر نباشد و دیگر آنکه از اول شب تا صبح ملائکه و روح بر قلب امام زمان عجل الله فرجه و بر عبادت کنندگان از جانب خداوند ارحم الراحمین نازل میشوند و دیگر آنکه سلامتی وارد میشود از جانب خداوند عالمیان تا طلوع صبح و دیگر آنکه تقدیر امور جمیع خلایق در آنشب میشود و این یک علت آنست که آنرا شب قدر نام نهاده اند و علت دیگر آن اینست که از بسکه اعمال حسنه و مستحبه در آن بسیار است یکشب وفا بآن نمیکند که همه آنها بعمل آید

در تعیین شب قدر

و بدانکه در تعیین شب قدر اختلاف است بعضی گفته اند که مخصوص زمان رسول خدا ص بود و حق آنست که همیشه بوده و خواهد بود و بعضی گفته اند که در تمام سال مخفیست و در هر شب باید عبادت کرد تا شاید آنکه فضیلت شب قدر را درک کند و بعضی گفته اند که در تمام ماه شعبان و رمضان مخفی است و خوبست که جمیع شبهای این دو ماه مبارک را احیا کنند تا فضیلت عبادت شب قدر را درک نمایند و بعضی گفته اند که شب نیمه شعبانست و بعضی شب اول ماه مبارک رمضان را دانسته اند و بعضی هفدهم آنرا و بعضی بیست و یکم آنرا و بعضی بیست و سیم آنرا و بعضی بیست و هفتم آنرا و بعضی بیست و نهم آنرا و بعضی شب آخر آنرا دانسته اند و آنچه اکثر احادیث دلالت بر آن کند و اکثر شیعه بر آنند اینست که از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم ماه مبارک رمضان بیرون نیست بلکه این قول را اجماع ایشان شمرده اند و بعضی مردد در میانه شب بیست و یکم و بیست و سیم دانسته اند و در بعضی از احادیث تعیین آن نکرده اند و در جمله از احادیث معتبره تعیین خصوص شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان شده است خوش بحال بنده که در همه شبها خصوصا در این شبها و علی الخصوص در این سه شب که اکثر شیعه شب قدر را در آنها میدانند خود را از نماز و دعا و گریه و ناله و توبه و عبادت و احیا فارغ ندارد و شکی نیست که کاملین از مؤمنین که خداوند را مستحق پرستش دانسته

و نظر ایشان بمقدار اجر و مزد نیست دائم العباده اند خصوصا در ماههای شریفه و علی الخصوص درین لیالی متبرکه که امید شب قدر در آنهاست سیما بعد از آنکه شنیدند که در حدیث وارد شده است که مَنْ لَمْ یُغْفَرْ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَفِی اَیِّ شَهْرٍ یُغْفَرُ یعنی کسیکه آمرزیده نشد در ماه مبارک پس دیگر در کدام ماه آمرزیده میشود بلی از برای تنبیه بعضی از موحدین و اقتدا بقول خداوند که میفرماید که فَذَکِّرْ اِنَّ الذِّکْرٰی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ یعنی یا محمد یاد آوری کن بدرستیکه یاد آوری نفع میبخشد مر مؤمنین را مناسب آنست که چند حدیث از برای فضیلت نماز و احیا ذکر شود مثل آنکه حضرت امام حسن عسکری ع در ثواب نماز میفرماید که چون بنده بگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و بخواند حمد و سوره را در نماز از جناب اقدس الهی جل شانه العالی ندا میرسد که ای ملائکه من آیا ملاحظه میکنید که این بنده من چگونه لذت میبرد بخواندن کلام من گواه میگیرم شما را ای ملائکه من که در روز قیامت باو خواهم فرمود که اِقْرَأْ فِی جَنَّاتِی وَارْقَ فِی دَرَجَاتِی یعنی بخوان ای بنده من کلام مرا در عوالم جنت من و بالا رو در درجات عالیه که من بنا فرموده ام پس علی الدوام آن بنده قرآن میخواند و در درجات عالیه بالا میرود و بعد هر حرفی درجه از طلا و درجه از نقره و درجه از لؤلؤ و درجه از جواهر و درجه از زبرجد سبز و درجه از زمرد سبز و درجه از نور رب العزة و از جهت ادراک همین سعادات و امثال آنهاست که رسول خدا ص بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که یا علی عَلَیْکَ بِصَلٰوةِ اللَّیْلِ عَلَیْکَ بِصَلٰوةِ اللَّیْلِ عَلَیْکَ بِصَلٰوةِ اللَّیْلِ یعنی یا علی بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب و در کتاب مجالس از جناب صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که مردی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد از ثواب بیدار خوابیدن و احیا داشتن شب بتلاوت قرآن آنحضرت در جواب فرمود که بشارت باد ترا بدانکه هر کس نماز کند ده یک از شب را خالصاً مخلصاً لله و طلباً لمرضات الله از جانب خداوند عزت ندا میرسد بملائکه که بنویسید از برای این بنده من از حسنات بعدد آنچه امشب روئیده شده است از دانه و برگ و درخت و نی و برگ و لیف خرما و گیاه در چراگاه و کسی که نماز کند نه یک از شب را خداوند ده دعای او را مستجاب گرداند و در روز قیامت نامه عمل او را بدست راست او عطا فرماید و هر کس هشت یک از شب را نماز کند عطا فرماید خداوند او را اجر شهید صابر صادق النیه و قبول فرماید شفاعت او را در حق اهل بیت او و هر کس نماز کند هفت یک از شب را آنروز که سر از قبر بیرون آورد روی او مثل ماه شب چهارده بدرخشد تا آنکه با آمنیان بگذرد از صراط و هر کس که احیا کند شش یک از شب را نام او ثبت میشود در دیوان سابقین و عفو میفرماید خداوند جمیع گناهان گذشته او را و هر که احیا کند پنجیک از شب را محشور گرداند خداوند او را با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در قبه او بنوعی که گویا جار آنگاه کند و هر کس نماز کند چهاریک از شب را خواهد بود از اول رستگاران تا آنکه بگذرد از صراط مثل باد جهنده و بیحساب داخل بهشت شود و هر کس نماز کند سه یک از شب را باقی نماند ملکی مگر آنکه غبطه و رشک میبرد بمنزلت او در نزد خداوند عز و جل و باو ندا میرسد که از هر یک از هشت در بهشت که میخواهی داخل جنت شو و هر کس که نماز کند نصف از شب را اگر هفتاد هزار مقابل زمین طلا در راه خداوند تصدق بدهد مقابل نمیشود با اجر و مزد او و این بهتر است از برای او از آزاد کردن یکی از فرزندان حضرت اسمعیل را و هر کس که نماز کند دو ثلث از شب را خواهد بود اجر او بعدد ریگهای بیابان و برگهای درختان که کوچکترین آن حسنات بزرگتر باشد از کوه احد بده مرتبه و هر کس احیا کند یکشب را از اول آن تا آخر آن و مشغول باشد بخواندن قرآن و رکوع و سجود و ذکر الهی عطا کرده میشود از ثواب که کوچکتر آن آن باشد که از گناه بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده باشد و نوشته میشود از برای او بعدد آنچه خلق شده است حسنات و مثل آنها درجات و ثابت میشود نور در قبر او و عطا کرده شود برات بیزاری از آتش جهنم و برائت که نوشته شود در زمره اهل ایمان در روز قیامت و از جانب خداوند عزت بملائکه ندا میرسد که ای ملائکه من نظر کنید باین بنده من که تمام این شب را احیا داشت از برای خوشنودی من او را ساکن گردانید در جنة الفردوس و از برای اوست در آن صد هزار شهر و در هر شهری از آنست جمیع آنچه خواهش نمایند همه نفسها و لذت برند همه چشمها بنوعی که هیچ قلبی هرگز آنرا بخاطر نگذرانیده باشد و همه اینها غیر از آنچیزهائیست که من خود از برای او مهیا کرده ام از کرامتها و زیادتی اجرها و قرب بجوار ما مؤلف گوید که از نجابت است که اهل عصمت دائم العباده و دائم التوجه الی الله جل شانه بوده اند و در کتاب احتجاج از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود که رسول خدا ص تا ده سال همه شبها را از سر شب تا صبح بعبادت بر پای ایستاد تا بحدیکه پاهای مبارک او ورم کرد و رخساره نورانیش زرد شد تا آنکه بدن مقدسش برنج و تعب افتاد پس جبرئیل از جانب پروردگار جلیل نازل شد و این آیه را آورد که طٰهٰ مَا اَنْزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْاٰنَ لِتَشْقٰی یعنی یا محمد ما نازل نفرمودیم بر تو قرآنرا

وعطا نمودیم تو رسالت را که تو خود را بدینگونه بمشقت اندازی عبادت بلکه این عطای ما بجهت آنست که شفاعت امت کردی و بدانکه در احادیث
بسیار وارد شده است که بعد از آنحضرت کسی مثل امیرالمؤمنین ارواحنا له الفداء عبادت و نماز و بندگی و گریه و ناله ننمود و همچنین باقی کمالات
مثل عبادت او در بلندی رتبه در مقامی بود که معجزه بوده زیرا که در هر شب بعلاوه اعمال صالحه دیگر شبی هزار رکعت نماز میکرد و از خوف الهی کرر
غش میکرد و در نزد آن بزرگوار ماه مبارک رمضان و غیر آن فرق نمیکرد و دائم العباده بود چنانکه در کتاب سرور شیعه روایت کرده است
که شخصی از ام سعید که از جمله کنیزهای این بزرگوار بود پرسید که آنحضرت در هر شب از ماه مبارک رمضان چه قدر نماز میگذارد ام سعید گفت
که ماه رمضان و شوال در نزد آنحضرت یکسان بود همه شبها را تا صبح احیا مینمود و چون وقت نماز داخل میشد لرزه بر اعضا و جوارحش
میافتاد یکی از اصحاب عرض کرد که شما را در اینوقت چه میشود فرمود که وقت امانتی است که آسمان و زمین از تحمل آن عاجز شدند نمیدانم که من
با این ضعف چگونه آنرا ادا خواهم نمود مؤلف گوید که آن بزرگوار و سایر معصومین صلی الله علیهم اجمعین عبودیتشان در بلندی رتبه و علو شان
چنان بود که ذوات مقدس ایشان حقیقت عبودیت بود و عبادت اسم از برای سایر امور متعلقه بایشان بود مثل آنکه یاد آوری و بیان احوال
ایشان عبادتست چنانکه در کتاب اختصاص از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ذِکْرُ اللّٰهِ عِبَادَةٌ وَ ذِکْرُ عَلِیٍّ عِبَادَةٌ
وَ ذِکْرُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عِبَادَةٌ یعنی ذکر و یاد آوری خداوند عبادتست و ذکر علی عبادتست و ذکر ائمه از اولاد او عبادتست و مثل آنکه معرفت و اقرار
بولایت ایشان عبادتست و در محبت ایشان محبت غیر را راه دادن شرک بخداوندست چنانکه در تفسیر آیه شریفه وَلَا یُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا
قمی رحمه الله در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود عمل صالح معرفت بائمه است و معنی شرک نیاوردن بعبادت
پروردگار تسلیم از برای علی بن ابیطالب است و شریک قرار ندادن باوست در خلافت آنکسی را که قابل خلافت نیست و او را اهلیت
اینمقام نیست و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که فرمود معنی شریک قرار ندادن بعبادت پروردگار اینست که تکبری با ولایت
آل محمد ع غیر ایشان را یعنی عمل صالح ولایت ایشانست و کسی که شرک آورده است بعبادت پروردگارش پس تحقیق که شرک آورده است
بولایت ما و کافر شده است بآن و انکار کرده است حق امیرالمؤمنین علیه السلام را و ولایت او را و مثل آنکه نظر کردن بصورت مقدس
منورش عبادتست چنانچه در کتاب عوالم از عایشه روایت کرده است که دیدم پدرم ابی بکر را که بسیار نظر میکرد بصورت جناب علی بن ابیطالب
من گفتم که ای پدر می بینم ترا که بسیار نظر میکنی بصورت علی بن ابی طالب در جواب گفت که ای دختر که من شنیدم از رسول خدا که فرمود
النَّظَرُ إِلَی وَجْهِ عَلِیٍّ عِبَادَةٌ یعنی نظر کردن بصورت علی بن ابی طالب عبادتست مؤلف گوید که خداوند بلعنتهای ابدیه معذب فرماید ابن ملجم
شقی لعین را که آن صورت مقدسی را که نظر کردن بر آن با اقرار مثل ابوبکر عبادت بود بخون فرق مبارک شکافته او رنگین کرد و اینمعنی سیرت
کرد و بصورتی از آنجناب که در آسمان بود و ملائکه بزیارت او میرفتند و منتفع میشدند چنانکه در کتاب بحار از اعمش از حضرت صادق
از پدر و جد بزرگوارش ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که در شبی که مرا بمعراج بآسمان بردند چون بآسمان پنجم رسیدم نظرم
افتاد بصورت علی بن ابی طالب علیه السلام پس گفتم ای حبیب من ای جبرئیل این چه صورتست جبرئیل عرض کرد که یا محمد ص خواهش کردند
ملائکه اینکه زیارت کنند صورت علی بن ابی طالب علیه السلام را پس عرض کردند که ای پروردگار ما فرزندان آدم در دنیا متمتع میشوند
در هر صبح و شام بمشاهده جمال جناب علی بن ابیطالب که حبیب حبیب تو محمد ص و خلیفه او و وصی او و امین اوست پس ما را متمتع ده بمشاهده
جمال با کمال او بآن مقداری که اهل دنیا تمتع بآن برده اند پس خداوند جل شانه خلق فرمود این صورت آنجناب را از نور قدس خود که ملائکه هم
از دیدن جمال با کمالش متمتع شوند و این صورت علی الدوام نزد ایشانست و در هر صبح و شام او را زیارت میکنند مؤلف گوید که
آه آه وا حزناه که اعمش از آنحضرت و آنجناب از پدر بزرگوار خود ع روایت کرده است که چون ابن ملجم لعین ضربت بر فرق همایون حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام زد ضربت او سرایت کرد بآن صورتیکه در آسمان بود پس ملائکه در هر صبح و شام که بزیارت آن مشرف میشوند لعن میکنند
بر ابن ملجم ملعون آه وا مصیبتاه که چون خامس آل عبا را در کربلای معلی شهید کردند و ملائکه از آسمان نازل شدند و او را بردند نزد صورت
پدر بزرگوارش بآسمان پنجم بردند پس هر زمان که ملائکه آسمانها نزد او نازل میشوند و ملائکه زمین بالا میروند از برای زیارت صورت علی بن
ابیطالب و نظر کردن بآن و زیارت شخص مظلوم او حسین بن علی ع در حالتی که بخاک و خون مالیده شده است لعنت میکنند ملائکه یزید و ابن زیاد

و سایر قاتلین آن مظلوم را و بلعنت کردن مشغولند تا روز قیامت قَالَ الْأَعْمَشُ قَالَ الصَّادِقُ هٰذَا مِنْ مَکْنُونِ الْعِلْمِ وَ مَخْزُونِهِ لَا تُخْرِجْهُ إِلَّا
إِلَی أَهْلِهِ اعمش گفت که حضرت صادق علیه السلام بعد از این حدیث شریف فرمود که این حدیث از علم مکنون و مخزونست اظهار مکن آنرا
مگر بسوی اهل آن و در کتاب عوالم روایت کرده است که بعد از آنکه ابن ملجم بی ایمان فرق آن معدن ایمان جناب امیر مؤمنان ارواحنا له الفداء را
تا پیشانی شق کرد و آن بزرگوار شهید در محراب عبادت افتاده بود و خون از فرق مبارکش جاری بود حضرت امام حسن عرض کرد که ای پدر
بزرگوار آیا خبر نمیدهی ما را که این معامله را با جناب تو که کرد و که فرق شما را شق کرد فرمود که کشت مرا پسر یهودیه عبدالرحمن بن ملجم مرادی پس
عرض کرد که از کدام راه فرار کرد آنحضرت فرمود که احدی متعاقب او نرود که همین ساعت او را از این در میآورند و اشاره کرد بباب کنده
قَالَ الرَّاوِی وَ لَمْ یَزَلِ السَّمُّ یَسْرِی فِی رَأْسِهِ وَ بَدَنِهِ ثُمَّ أُغْمِیَ عَلَیْهِ سَاعَةً آه وا مصیبتاه که راوی میگوید که علی الدوام زهر سرایت میکرد در سر
و بدن آن بزرگوار آه وا حزناه که بقدر یکساعت غش کرد و خلق نگاه بطرف باب کنده میکردند و منتظر آوردن آن ملعون شقی بودند و مسجد مملو
از خلق شده بود و بسیاری گریان و نالان و بعضی مهموم و مغموم بودند که بعد از ساعتی صیحه عظیمی بلند شد و صدای شیون و ناله زنان برخواست
که دشمن خدا ابن ملجم ملعون را با کتف بسته آوردند جمعی او را لعنت میکردند و جمعی او را لعنت میکردند و جماعتی او را میزدند و بعضی از دوستان
بدندان گوشتهای بدن او را میکندند و باو میگفتند که ای دشمن خدا این چه عمل بود که کردی که امت را هلاک کردی و بهترین خلایق را کشتی و آن
ملعون ساکت بود و هیچ نمیگفت پس خلق دیدند که حذیفة بن یمان نخعی از پیش میآمد و در دست او شمشیر برهنه است و مردم را منع از کشتن آن
ملعون میکند و بصدای بلند فریاد میکند که هٰذَا قَاتِلُ الْإِمَامِ عَلِیٍّ ع یعنی این ملعون آن کسی است که بقتل رسانیده است امام ما جناب علی بن ابیطالب را
و او را باین هیئت آورده تا داخل مسجد کرد شخصی میگوید که من نظر میکردم بصورت آن ملعون دیدم که چشمهای او مثل کاسه خون شده و بجانب
سر او پریده و بر صورت او ضربتها خورده و روی او و دماغ او در هم شکسته و خون از ریش او بر دوش او جاریست و آن ملعون گاهی نظر بطرف
راست و گاهی بطرف چپ میکند و او گندم گون و خوش رو و در میانه پیشانی او علامت سجده بود و موی سرش سیاه و در اطراف روی او
ریخته بود گویا شیطان رجیم بود که مجسم شده بود و چون مقابل من رسید گوش دادم شنیدم که با نفس خود در جنگ بود و این اشعار را میخواند
أَقُولُ لِنَفْسِی بَعْدَ مَا کُنْتُ أَنْهَاهَا وَ قَدْ کُنْتُ أَنْهَاهَا وَ کُنْتُ أَکِیدُهَا یعنی میگویم از برای نفس خود بعد از آنکه بودم که او را منع میکردم و بتحقیق
که بودم که او را بلند مقام میخواستم و باو سفارش میکردم یَا نَفْسُ کُفِّی عَنْ طِلَابِکِ وَ اصْبِرِی لَا تَطْلُبِی هَمًّا عَلَیْکِ یَبِیدُهَا که ای
نفس من خود را منع کن از هوا و هوس و مطلوب خود و صبر کن و طلب مکن غم دائمی را از برای خود فَمَا قَبِلَتْ نُصْحِی وَ قَدْ کُنْتُ نَاصِحًا
کَنُصْحِ وَلُودٍ غَابَ عَنْهَا وَلِیدُهَا ای نفس هر چند ترا نصیحت کردم مثل نصیحت پدر مهربان با اولاد غایب خود تو گوش ندادی بنصیحت من
فَمَا طَلَبَتْ إِلَّا عَنَائِی وَ شِقْوَتِی فَیَا طُولَ مَکْثِی فِی الْجَحِیمِ یَبِیدُهَا پس طالب نشدی ای نفس از برای من و تحصیل نکردی مگر رنج مرا و شقاوت مرا
پس وای بر طول معذب شدن من در جهنم و مخلد شدن در آن پس چونکه آن بیحیا را حاضر کردانیدند در مقابل امیر مؤمنان و مولای متقیان
بر پا نگاه داشتند پس چون نظر حضرت امام حسن که سر شق شده پدر را در دامن داشت بآن شقی افتاد باو فرمود که وای بر تو ای ملعون وای
دشمن خدا تو آن کشنده امیرالمؤمنین و شاله در آورنده امام مسلمین ای ملعون این بود مزد آنجناب در نزد تو بعوض آنکه ترا جای داد و مقرب درگاه
خود کردانید و از نزدیکان خود شمرد و مقدم بر غیر داشت ای ملعون شقی مگر این بزرگوار بد امامی بود از برای تو که مزد الطاف او را بدینگونه دادی
راوی میگوید که آن بیحیا آنهمه کلمات را شنید و اصلا جوابی نداد پس حضرت امام حسن علیه السلام خم شد و صورت پدر را بوسید و عرض کرد که ای پدر
بزرگوار اینست قاتل شما که بعون الله بر او مسلط شده حاضر کردانیده اند راوی میگوید که آن بزرگوار اصلا جوابی نفرمود و گویا از شدت ضعف بیخوب بود
و حضرت امام حسن خوش نداشت که پدر را از خواب بیدار کند پس روی مبارک را بجانب آن ملعون کردانید و مثل کلمات سابقه او را سرزنش کرد
پس فرمود که ای ملعون وای شقی ترین همه اشقیا مگر پدر بزرگوارم بد امامی بود که با او اینگونه سلوک کردی آن بی ایمان در جواب این آیه را خواند که
أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ یعنی آیا تو میخواهی که بیرون آوری کسی را که خود خود را در آتش میخواهد پس ناگاه صدای شیعیان و دوستان بناله و صیحه
و غوغا در هجران سید اوصیا بلند شد پس حضرت امام حسن امر فرمود که ساکت شوید پس خود روی مبارک را بجانب حذیفه کرد و فرمود که بچه
این دشمن خدا را دیدی و چگونه بر او ظفر یافتی حذیفه عرض کرد که ای مولای من حکایت من با این ملعون عجیب است و کیفیت آن اینست که من با زوجه

خود خوابیده بودم و او بیدار بود که ناگاه صدای غوغائی شنید که گوینده میگفت که خراب شد والله ارکان هدایت و خاموش شد والله
نشانهای راه سعادت کشته شد ابن عم محمد مصطفی کشته شد علی مرتضی کشت او را شقی ترین همه اشقیا پس زوجه من مرا از خواب بیدار
کرد و گفت ای مرد تو خوابیده و حال آنکه امام تو علی بن ابیطالب را کشتند پس من با خوف و دهشت از خواب جستم و گفتم ای زن خدا دهن ترا
بشکند این چه کلامست که میگوئی شاید این کلام را شیطان بتو القا کرده و یا آنکه خواب دیده ای زن وای بر تو بدرستیکه احدی را بر امیر
المؤمنین حقی نیست و او بر کسی ظلم نکرده و او بود از برای طفلان یتیم پدری رحیم و از برای بیوه زنان شوهری مهربان و مع ذلک که را اقدرت
بر قتل امیر المؤمنین علیه السلام و حال آنکه او شیریست درهم درنده و شجاعیست بلند مرتبه و یکه سواریست در هر معرکه پس زوجه من اصرار کرد
و گفت ای مرد من شنیده ام آنچه تو نشنیده و میدانم آنچه تو نمیدانی و گمان من این است که خانه در کوفه نباشد مگر آنکه این صدا که من شنیدم
داخل آن خانه شده باشد یا ابن رسول الله من با زوجه خود در گفتگو بودم که ناگاه صیحه عظیمه و صدای جمعیت و غوغائی شنیدم چون گوش دادم
شنیدم که گوینده میگفت که امیر المؤمنین را کشتند پس دانستم که فتنه و شری واقع شده پس شمشیر خود را از غلاف در آوردم و از خانه بیرون
دویدم چون بوسط راه رسیدم و نظر بطرف راست و چپ کردم دیدم که این دشمن خدا بهر طرف میدود که فرار کند راه حتی باید پس باو
گفتم که وای بر تو کیستی که در میان راه حیران و راه نمی یابی آیا در مرده چه کسی که باین طرف و آنطرف میدوی و راه نمیدانی و نمیتوانی بروی پس
این ملعون غیر اسم و کنیه خود را گفت پس من گفتم که از کجا میآئی گفت از منزلم گفتم بکجا میروی گفت بحیره گفتم چرا صبر نمیکنی تا با امیر المؤمنین نماز صبح
کنی و بعد در عقب حاجت خود بروی گفت میترسم که اگر منتظر نماز بمانم حاجتم فوت شود گفتم وای بر تو شنیدم که گوینده میگفت که امیر المؤمنین را
کشتند آیا ترا در اینباب خبری هست یا نه این ملعون گفت که نه گفتم چرا با من نمیآئی تا معلوم کنیم که این خبر صحیح است یا نه گفت من بحاجت
خود سزاوارترم که آن اهم است از این پس من چون این کلام را از او شنیدم گفتم ای پست رتبه تابع هوا و هوس وای لئیم ترا از همه کس حاجت تو بهتر است
در نزد تو از تجسس احوال امیر المؤمنین علیه السلام و امام المسلمین ای پست رتبه اگر اعتقاد تو اینست که گفتی والله ترا در نزد خدا هیچ اعتباری
نیست پس شمشیر خود را براو حمله کردم و خواستم که براو غالب آیم او شمشیر مرا گرد پس در بین اینکه مشغول گفتگو بودیم که بادی وزید و عبای او را
از هم گشود پس من دیدم شمشیر او را که مثل آئینه میدرخشید پس گفتم ای ملعون وای بر تو این شمشیر برهنه چیست که در زیر عبا داری بلکه توئی قاتل امیر المؤمنین
خواست که بگوید نه خداوند سخن راست بر زبانش جاری کرد و گفت بلی پس من شمشیر خود را بالا بردم که براو بزنم او نیز شمشیر خود را بالا برد که بر من
زند من شمشیر او را از خود رد کردم و شمشیری بر ساق پاهای او زدم که بر رو افتاد و خود را بر روی او انداختم و نعره بلندی کشیدم و خواستم
شمشیر خود را گرفته او را بقتل رسانم آن ملعون نگذاشت پس اهل حیره جمع شدند مرا یاری کردند پس کتفهای او را بستیم و اینک او را بخدمت
حاضر گردانیدم خداوند مرا بفدای تو گرداند حال هر چه رای مبارک بآن قرار گیرد چنان کن و چون حضرت امام حسن این کلمات را از او شنید قال
الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَصَرَ وَلِيَّهُ وَخَذَلَ عَدُوَّهُ یعنی حمد خداوندیرا که نصرت داد دوست خود را و ذلیل گردانید دشمن خود را مؤلف دلکباب گوید که بفدای
بیکسی و بی یاری آقای مظلومم جناب سید الشهدا شوم که هیچکس مثل او بی یار و معین نبود زیرا که قاتل امیر المؤمنین علیه السلام را با آنکه یکضرب
بیش نزده بود چنانکه شنیدی دوستان گرفته آوردند آه آه که شمر شریر با آنکه خنجرها زده بود و غریب کربلا را شهید کرده بود کسی را جرات آن
نبود که با او سخن بگوید بلکه از کربلا تا کوفه و شام همسفر اسیران بود و علی الدوام در کمال عزت و جلالت بود و خنده های بلند میکرد و بکودکان و اسیران
انواع اذیتها میرسانید و اقسام بی ادبیها مینمود پس حضرت امام حسن سر مبارک را نزد پدر برده روی بخون آلوده او را بوسید و عرض کرد که
ای پدر جان اینک دشمن خدا و دشمن ترا خداوند براو تسلط عطا فرموده و آوردند چون آن بزرگوار بخواب رفته بود حضرت امام حسن راضی نخواست
بیاید که آنجناب را از خواب بیدار نماید پس بعد از ساعتی خود بیدار شده چشمهای مبارک را گشود و قال ارفقوا بی یا ملائکة ربی یعنی مدارا کنید
با من ای ملائکه پروردگارم پس حضرت امام حسن علیه السلام دفعه دیگر عرض کرد که اینک دشمن خدا و دشمن جناب شما ابن ملجم است که خداوند
تسلط براو عطا فرموده و او را بخدمت حاضر گردانیده اند پس جناب امیر علیه السلام چشمهای خود را بجانب آن ملعون گشوده دید که دستهای او را بعقب
بسته اند و شمشیر او بگردن حمایل است پس با صدای ضعیف و صدای نحیف در کمال رافت و رحمت فرمود که ای مرد عجب کار بزرگی کردی و امر عظیمی را
مرتکب شدی مگر من بد امامی بودم از برای تو که مرا اینگونه جزا دادی آیا با تو مهربانیهای بسیار نکرده ام آیا ترا بر غیر مقدم نداشته ام آیا بتو خوبیهای

بیشمار نکرده ام آیا عطاهای تو را زیاد نکردانیده ام آیا خلق بمن نمی گفتند که این مرد با تو چنین و چنانست و من گوش بسخنان ایشان نمیدادم
و ترا بر خود راه میدادم و انواع احسانها بعمل میآوردم و حال آنکه میدانستم تو قاتل منی لا محاله ولکن امید از جانب خداوند میداشتم
که بلکه از کثرت احسان خجلت کشی و از ضلالت و گمراهی خود برگردی و آخر الامر بر گمراهی و شقاوت خود مودی و مرا بقتل رسانیدی ای شقی ترین
همه اشقیا راوی میگوید که در آنوقت چشمهای آن بیحیا پر از اشک شد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ یعنی یا امیر المؤمنین
آیا میخواهی بیرون آوری کسی را که خود میخواهد در آتش باشد آنحضرت فرمود که راست گفتی پس ملتفت شد بجانب فرزند خود حضرت امام حسن
و فرمود که ای فرزند مدارا کن با این اسیر خود و براو رحم کن و احسان و مهربانی کن آیا نمی بینی که چگونه چشمهای او بجانب سر او پریده از کثرت
خوف و رعب قلب او مضطرب گردیده و چون حضرت امام حسن این نوع الطاف و مهربانیها مشاهده کرد عرض کرد که یا ابتاه قد قتلک
هذا اللعین الفاجر و افجعنا منک و انت تأمرنا بالرفق منه یعنی ای پدر بزرگوار تحقیق که کشته است این لعین فاسق فاجر شما را و بدرد آورده است
همه ما را در مصیبت تو و جناب تو امر میفرمائی ما را بمدارا و مهربانی با او آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزند ما اهل بیتی میباشیم که زیاد می کنیم
بر هر کس که بدی کند با ما مکر کرم و عفو و رحمت را ای فرزند شفقت از عادت ماست و از عادات دو مؤلف گوید چنانکه فرزند مظلومش
جناب سید الشهداء بلشکر حر در وقت تشنگی آب داد و حال آنکه ایشان بجنگ آنجناب آمده بودند و در روز عاشورا در وقت شدت تشنگی
با و نوجوانان و اصحاب و اهل و عیالش قطره آب فرات ندادند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای فرزند ای حسن بحق
من بر تو که او را طعام ده از آنچه خود میخوری و آب ده از آنچه خود میآشامی و پاهای و دستهای او را غل مکن مؤلف افگار گوید که ای مؤمنان
ارواحنا له الفداء با قاتل خود چنین رفتار فرمود آه آه که ابن سعد بیحیا بعد از غارت خیمها با آنکه جناب سید الساجدین بیمار بود و دست
آنجناب با ملعون و احدی نرسیده بود امر کرد که غل جامعه آوردند و آن بیمار مظلوم را غل کرد و بعلاوه دست و پای او را غل کرد و از کربلا تا کوفه
و شام خود و لشکریان در انواع طعامها و میوه ها و آبها بودند و همه اسیران حتی کودکان از گرسنگی و تشنگی ناله و گریه میکردند و کسی بر ایشان رحم
نمیکرد پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که ای فرزند ای حسن اگر مُردم من او را بکش ای حضرت مرا زن چنانکه او بحضرت من پیش برده ا
و بعد از آن او را با آتش بسوزان ای فرزند گوش و دماغ او را قطع مکن که شنیدم از جدت رسول خدا که فرمود این عمل روا نیست اگر چه با
سگ گیرنده باشد مؤلف دلسوخته گوید که خداوند ابن زیاد شدید العذاب را از عذاب خلاص نگرداند که با ابن سعد ملعون نامه نوشت که اگر
حسین از اطاعت سر باز زند امر را بر او تنگ گیر تا آنکه او را بقتل رسانی و گوش و دماغ و اطراف و لبهای او را و اصحاب او را قطع
کن که ایشان باین قسم عذاب مستحق اند پس حضرت امیر فرمود که ای حسن ببین اگر من زنده ماندم خود او لایم بعفو کردن او و من خود دانا ترم
باینکه با او چه سلوک باید کرد پس اگر عفو کردم بجهت آنست که ما اهل بیت زیاد نمی کنیم بر هر کس که با ما بدی کند مگر عفو و کرم را محمد بن حنیفه میفرماید که
پس من با مر پدرم آنجناب را برداشتیم و بخانه بردیم و در محل نمازش خوابانیدیم و با دختران مشغول ناله و نوحه شدیم مؤلف گوید ای خداوند من
صلوات و رحمت خود را علی الدوام نازل فرما بر امیر مؤمنان و ذریه و دوستان او و بعدد آنچه در علم تست و مضاعف فرما لعنت خود را از آن
ملعون و دوستان او بعدد آنچه در ملک تست برحمتک یا ارحم الراحمین و بقهارتیک یا اشد المنتقمین

مجلس ششم در بردن جناب امیر را بیت از مسجد بخانه و فیه السلام علی الخالصین لامیر المؤمنین ارواحنا له الفداء و رحمة الله و برکاته

و بعد سُبْحَانَ اللّٰهِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ سُلْطَانًا إِذْ لَا مَمْلَكَةَ وَلَا مَالَ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْكَبِيرُ الْجَلِيلُ الْمُتَعَالُ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَظْهَرِ سَلْطَنَةِ اللّٰهِ فِي
الْمَبْدَءِ وَالْمَآلِ مُحَمَّدٍ مَطْلَعِ جَمِيعِ فُيُوضَاتِ الْجَلَالِ وَالْجَمَالِ وَآلِهِ الَّذِينَ هُمْ يَنَابِيعُ كُلِّ خَيْرٍ وَكَمَالٍ بِمَا شَاءَ اللّٰهُ وَأَرَادَ فِي الْمَاضِي وَالْمُسْتَقْبَلِ وَالْحَالِ
وَعَلٰى شِيعَتِهِمْ وَمُحِبِّيهِمُ الْمُقْتَفِينَ بِآثَارِ الْآلِ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى أُصُولِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ وَفُرُوعِهِمْ فِي الْغُدُوِّ وَالْآصَالِ **و بعد** أَعُوذُ
بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ یعنی حضرت سلیمان علی نبینا و آله
و علیه السلام عرض کرد که ای پروردگار من بیامرز مرا و ببخشای بمن ملک عظیمی را که سزاوار نباشد از برای احدی از بعد من در تفسیر [illegible]
و در حدیث است که خداوند باد را مسخر او فرمود که بساط او را از صبح تا شام بقدر یکماه راه در حال راحت میبرد و از شب تا صبح بقدر یکماه در حدیث دیگر است
که از صبح تا شام از شهر شام تا فارس میبرد و شیاطین در دریا و خشکی و وحوش و طیور و سایر حیوانات در تحت فرمان او بودند و لعنت ایشان را بسته سلطنت

او بنوعی بود که معجزه بود که معلوم میشد که از عطای الهی است، و شباهتی بسلطنت پادشاهان دنیا نداشت و از بعضی احادیث معلوم میشود که مراد آنحضرت این بوده است که خداوند باو سلطنتی عطا فرماید که نتواند در زمان او و بعد از او کسی بگوید که این سلطنت بجور و ظلم و غلبه بوده است مثل سلاطین دنیا بلکه بنوعی باشد که معجزه باشد و بنا براین معنی بخل بر آنحضرت لازم نمیآید مؤلف گوید که احتمال دارد که مراد آنحضرت این باشد که سلطنتی خداوند باو عطا فرماید که هرکس که در رتبه بعد از وست مثل آن عطا کرده نشود بعلت عدم قابلیت او تا آنکه لازم نیاید بخل بالنسبه بآنکسی که در رتبه آنحضرتست از سایر انبیا یا اعلا مرتبه از آنحضرت است خصوصا سید انبیا و آل طاهرینش بعلت آنکه بخل از صفات انبیا نیست بعلاوه آنکه جناب سلیمان قطعا دانا بود که از اشعه آل محمد خلق شده و سلطنت شعاع اگرچه بنهایت اعلا رسد در جنب سلطنت منیر باطل و مضمحل است و ایضا شکی و ریبی در این نیست که آنحضرت دانا بود که سید انبیا و آل طاهرینش در جمیع صفات کمال اکمل بوده اند از جمیع عالمیان بلکه اگر مخلوقی در دنیا و آخرت کمالی داشته است یا خواهد داشت بواسطه و برکت ایشان بوده است و ایشان اصل و معدن و ولی آن بوده اند پس باید که معلوم باشد که مراد حضرت سلیمان این نبوده است که خداوند بآنحضرت سلطنتی عطا فرماید که هرکس بعد از زمان آنحضرت آید سزاوار مثل آن نباشد حتی پیغمبر آخر الزمان و آل طاهرین او و بدانکه ذکر همه آیات و احادیث و ادعیه و زیارات و غیر آنها که دلالت میکند بر کیفیت سلطنت فخر کاینات و آل طاهرین او در عالم امکان و کون در دنیا و آخرت درین کتاب بلکه در همه کتابها ممکن نیست و لهذا از برای اثبات این مطلب و ازدیاد معرفت و محبت شیعیان و منور شدن قلبهای ایشان اکتفا میکنیم بذکر حدیثی که مشهور است بحدیث بساط که در آن بیان شمه از سلطنت سید اوصیا و فخر اولیا ولی الله علی الاولین و الآخرین سیدنا و مولانا علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام در این وار دنیا دنی شده است و آن بدینگونه بوده است که در کتاب بحار از کتاب منهج التحقیق از سلمان فارسی رحمه الله علیه روایت کرده است که حضرت امام حسن پدر بزرگوارش عرض کرد که یا امیرالمؤمنین بدرستیکه سلیمان بن داود سؤال کرد از پروردگار خود پادشاهی و ملکی را که سزاوار نباشد از برای احدی از بعد او پس خداوند عطا فرمود آنرا باو آیا شما را چیزی از پادشاهی و ملک او نصیبی هست یا نه پس آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزند قسم بآنخداوندیکه شکافنده دانه را و پرورش داد نطفه را آنکه سلیمان بن داود سؤال کرد از خداوند عزوجل ملک را پس عطا فرمود باو و بدرستیکه پدر تو مالک است بعد از جد تو رسول الله آنچیزی را که مالک نشده است پیش از او احدی و نه بعد از او احدی پس حضرت امام حسن عرض کرد که التماس ما آنست که بنمایانی بما آنچه بشما عطا فرموده است خداوند عزوجل بآن از کرامت خود آنحضرت در جواب فرمود که خواهم نشان داد انشاء الله تعالی پس آنحضرت برخواسته تجدید وضو نموده دو رکعت نماز بجای آورده و خواند خداوند عزوجل را بدعائی چند که ما نفهمیدیم پس بدست مبارک اشاره بجانب مغرب فرمود پس دفعة ابری بر در خانه ظاهر شد و در پهلوی آن ابری دیگر بود پس امیرالمؤمنین فرمود که ای ابر فرود آی بامر پروردگار پس آن ابر نازل شد در حالتی که میگفت که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و شهادت میدهیم اینکه تو خلیفه و جانشین و وصی اوئی و هرکس شک کند در تو پس بتحقیق که هلاک شده است و هرکس چنگ زند بجناب تو طی کرده است راه نجات را پس دیدیم که آن ابر بر روی زمین مثل فرشی پهن شد پس امیرالمؤمنین علیه السلام بما فرمود که بر روی این ابر بنشینید و هریک بر جای خود قرار گرفتیم پس آنحضرت اشاره بابر دیگر کرد پس او مثل ابر اول بر زمین پهن شد و گفت آنچه ابر اول گفته بود پس آن بزرگوار تنهائی بر آن سوار شد و بآن اشاره کرد بغیر لغت عرب پس دفعة بادی در زیر آمد و ابر را ظاهر کرد دیدیم و هر دو را بهمواری بلند کرد پس من بجانب آنجناب نظر کردم دیدم که بر کرسی نشسته اند و چندان نور از روی منورش میدرخشد که چشمها را خیره میکرد اند پس حضرت امام حسن عرض کرد که یا امیرالمؤمنین حضرت سلیمان بن داود مطاع بود بجهت انگشتری بغیر ما که سبب مطاع بودن شما چیست آنحضرت فرمود که جهت اینست که منم عین الله در زمین او و زبان گویای الهی در خلق او منم نور خداوندیکه خاموش کرده نشوم منم باب الله آنچنانی که آمده میشود از او و حجت اویم بر بندگان او پس فرمود که آیا دوست میدارید که بنمایانم بشما انگشتر سلیمان بن داود را ما عرض کردیم که بلی پس دست مبارک در جیب خود کرد و انگشتری در آورد از طلا که نگین او از یاقوت سرخ بود و بر آن اسم محمد و علی نقش بود و جناب سلمان میفرماید که من از آن تعجب کردم پس آنحضرت فرمود که از چه تعجب میکنید و حال آنکه امثال این امور از مثل من شخصی عجب نیست و من امروز خواهم نمود بشما چیزی چند را که هرگز ندیده باشید پس حضرت امام حسن عرض کرد که خواهش آن داریم که بما بنمائی یاجوج و ماجوج را و سد آنچنانی را که میان ما و ایشان بسته شده است ناگاه دیدیم که باد بساط ابر را حرکت داد و از آن صدائی

می شنیدیم مثل صدای رعد و بجنبش در آمد ابر در هوا و امیرالمؤمنین علیه السلام از پیش تشریف میبرد تا آنکه رسیدیم بکوه بسیار بلندی و درخت خشک شده که همه برگهای آن ریخته بود و شاخهای آن خشک شده بود پس حضرت امام حسن فرمود که چه میشود این درخت را که چنین خشک شده امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که از خودش سبب آنرا سؤال کن او ترا جواب خواهد داد پس حضرت امام حسن فرمود که ای درخت چه میشود که بر تو خشکی روی داده است بنوعیکه مشاهده میکنیم آن درخت جوابی نداد پس امیرالمؤمنین علیه السلام بآن درخت فرمود که بحق من که جواب ده او را آنچه میگوید که دفعة شنیدیم که آن درخت عرض کرد که لبیک ای وصی رسول الله و خلیفه او پس آن درخت بحضرت امام حسن عرض کرد که هر شب در وقت سحر پدر بزرگوارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد من تشریف میآورد و دو رکعت نماز میگذارد و تسبیح بسیار میخواند و چون از نماز و دعا فارغ میشد ابر سفیدی میآمد که از آن بوی مشک ساطع بود و بر آن کرسی گذاشته بود پس آنجناب بر آن کرسی می نشست و تشریف میبرد و از برکت آن جناب من سبز و خرم بودم و حال چهل روز است که تشریف نیاورده و از جهت بر این حال شده ام که مشاهده میفرمائی پس جناب امیرمؤمنان در پای او دو رکعت نماز گذارد و دست مبارک بر آن کشید پس دفعة سبز و خرم شد و مثل حالت اول گردید پس باد را امر کرد و روانه شد پس ملکی را دیدیم که یک دست او در مشرق و دست دیگر او در مغرب بود و چون نظر آنملک بامیرالمؤمنین افتاد عرض کرد که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد اَنَّ محمداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ و پس از اقرار بشهادتین عرض کرد که شهادت میدهیم که تو وصی و خلیفه اوئی حقا و صدقا پس ما عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین این ملک کیست که یک دست او در مشرق و دیگری در مغرب است آنحضرت فرمود که این ملکی است که خداوند او را موکل فرموده بر ظلمات در روز و شب و از این شغل معزول نمیشود تا روز قیامت و بدرستیکه خدای عزوجل قرار داده است امر دنیا را با من و بدرستیکه جمیع اعمال خلایق در همه روز عرض میشود بمن پس باد را امر و بسوی خداوند پس رفتیم تا بسد یاجوج و ماجوج رسیدیم پس امیرالمؤمنین بباد فرمود که ما را در کنار این کوه فرود آور و بدست مبارک اشاره فرمود بکوه بسیار بلندی که سبز بود پس ما نظر کردیم بسد و آن بعدی که چشم میدید بلند بود و آنقدر سیاه بود که گویا قطعه از شب تار بود و از اطراف آن دود بیرون میآمد پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بحضرت امام حسن که منم صاحب امر براین بندگان جناب سلمان میفرماید که من ایشان را سه قسم دیدم یکصنف بلندی ایشان یکصد و بیست ذراع بود و صنف دیگر طول ایشان هفتاد ذراع بود و صنف دیگر ایشان یک گوش را فرش خود میکردند و گوش دیگر را لحاف خود میکردانیدند پس امیرالمؤمنین علیه السلام باد را امر فرمود که ببرد ما را بکوه قاف چون بآنجا رسیدیم و دیدیم که آن کوهیست از زمرد سبز و بر آن ملکی بود بصورت کرکس پس چون نظر آنملک بامیرالمؤمنین افتاد عرض کرد که السلام علیک یا وصی رسول الله و خلیفته پس عرض کرد که آیا اذن میدهی مرا که سؤال کنم پس آنحضرت جواب سلام او را داد و فرمود که اگر میخواهی سؤال کنی و اگر بخواهی من ترا خبر دهم که چه میخواهی مطلب سؤال کنی پس آنملک عرض کرد که یا امیرالمؤمنین شما سؤال مرا بفرمائید فرمود که میخواهی از من خواهش کنی که ترا اذن دهم که بزیارت خضر روی عرض کرد بلی فرمود که ترا اذن دادم پس آنملک گفت که بسم الله الرحمن الرحیم و بتعجیل روانه شد پس ما روانه جانب آنکوه شدیم پس اندک زمانی گذشت که آنملک حضرت خضر را زیارت کرده بمکان خود باز گردید پس سلمان عرض کرد که یا امیرالمؤمنین دیدیم ملک را که بزیارت حضرت خضر رفت مگر باذن جناب تو آنحضرت فرمود قسم بآنخدائی که آسمانها را بغیر ستون بلند گردانیده که اگر قصد کند ملکی که بقدر زمان نفسی از مکان خود بمکان دیگر رود تا از من اذن نگیرد از جای خود حرکت نخواهد کرد و همین مقامست از برای فرزندم حسن بعد از من و بعد از و ست حسین و بعد نه فرزند از ذریه حسین که نهمی ایشان قائم ایشانست پس ما عرض کردیم که چه اسم دارد ملکی که موکلست بکوه قاف آنحضرت فرمود که اسم او ترجائیل است پس ما عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین چگونه هر شب تا اینجا تشریف میآوری و مراجعت میفرمائی آن بزرگوار فرمود بهمین قسم که شما را آوردم قسم بآنخداوندیکه شکافنده دانه و پرورش دهنده نطفه است که من چنان ملکوت آسمانها و زمینم که اگر شما بر بعض آنها مطلع باشید نتوانید تحمل آن نمود بدرستیکه اسم اعظم الهی هفتاد و دو اسم است و در نزد آصف بن برخیا نبود مگر یکحرف از آن یکحرف را خواند و خداوند عزوجل بجهت آن یکحرف از برای او طی الارض فرمود تا آنجا که تخت بلقیس بود پس آن تخت را برداشته پس زمین گشوده شد و او بمکان خود برگردید زودتر از آنکه چشم بر هم گذارده شود و گشوده شود و قسم بذات الهی که در نزد ما اهل بیت هفتاد و دو حرف را خداوند اختیار فرموده و در نزد خود در علم غیب حفظ فرموده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم شناخت ما را هرکس که شناخت ما را و انکار کرد هرکس که انکار کرد ما را پس فرمود که ما روانه شدیم پس ناگاه جوانی را دیدیم که بر کوه در میانه دو قبر ایستاده نماز میکند پس ما عرض کردیم

که یا امیرالمؤمنین این جوان کیست آنحضرت فرمود که او صالح پیغمبر است و این دو قبر یکی از پدر او و دیگری از مادر او است و آن در میانه
آنها مشغول بندگی خداوند است پس چون نظر صالح بآنحضرت افتاد بر حالی شد که نتوانست که خود را حفظ نماید پس شروع کرد بگریستن و بدست
خود اشاره میکرد بجانب امیرالمؤمنین و بعد از آن اشاره میکرد بسینه خود و میگریست پس حضرت امیرالمؤمنین در نزد او توقف فرمود تا او از نماز
فارغ شد پس ما باو گفتیم که سبب گریه تو چیست حضرت صالح در جواب گفت که هر روز صبح حضرت امیر علیه السلام بر من میگذشت و در نزد من می‌نشست
پس بسبب مشاهده جمال آنجناب قوت و نشاط من بر عبادت زیاده میشد و حال ده روز است که از من قطع نظر فرموده و باین سبب مرا مضطرب
گردانیده سلمان میفرماید که ما از سخن او تعجب کردیم پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که میخواهید که سلیمان بن داود را بشما نشان دهم ما عرض کردیم که بلی
پس آنجناب از جای برخواست ما هم با ایشان برخواستیم و رفتیم تا آنکه داخل بستانی شدیم که هرگز بستانی بآن نیکوئی ندیده بودیم و در آن بود از
جمیع میوه‌ها و انگورها و نهرهای آب در اطراف آن جاری بود و مرغان بر شاخهای درختها مشغول طرب بودند و در جواب یکدیگر نغمه میکردند و چون نظر
مرغان بآنجناب افتاد جمیعاً بخدمتش آمده در اطراف پرواز میکردند تا وسط آن بستان رسیدیم که ناگاه تختی ظاهر شد که بر آن جوانی بر پشت خوابیده
بود و دست خود را بر سینه گذارده بود پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جیب خود انگشتری درآورد و در انگشت سلیمان بن داود کرد پس از جای
خود برخواست و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین تو ئی والله سید اکبر و فاروق اعظم تحقیق که رستگار شد کسی
که چنگ زد بتو و نادم و پشیمان شد کسی که تخلف ورزید از جناب تو و بدرستیکه من از خداوند سؤال کردم ببرکت شما اهل بیت پس عطا کرد
شدم این ملک را سلمان میفرماید که من چون کلام سلیمان را شنیدم بر قدمهای امیرالمؤمنین علیه السلام افتادم و بوسیدم و حمد کردم خداوند را
بر عطای بزرگ او و راه نمائی بسوی ولایت اهل بیت علیهم السلام و باقی همراهان من کردند آنچه من کردم پس سؤال کردیم از امیرالمؤمنین علیه السلام
از آنچه در آنطرف کوه قاف است آنحضرت در جواب فرمود که در آنطرف قاف چیزی چند هست که بآن نمیرسد علم شما پس گفتیم که میدانیم که
چنین است پس فرمود که علم من بآنطرف آن مثل علم منست باین دنیا و آنچه در آنست و منم حافظ و گواه بر همه آنها بعد از رسول خدا و همچنین اند
اوصیا از اولاد من پس از من پس فرمود که من دانا ترم براههای آسمانها از راههای زمین ما ئیم اسم مکنون مخزون ما ئیم اسماء حسنای الهی که هرگاه
خوانده شود خداوند بآنها اجابت میفرماید ما ئیم اسماء نوشته شده بر عرش و بجهت خاطر ما خلق فرمود خداوند عزوجل آسمان و زمین و عرش
و کرسی و بهشت و دوزخ را و از ما تعلیم گرفتند ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تهلیل و تکبیر را و ما ئیم آن کلماتیکه خداوند القا فرمود بحضرت آدم
پس فرمود که میخواهید که بنمایانم بشما امر عجیبی را ما عرض کردیم که بلی فرمود که چشمهای خود را برهم گذارید پس ما چشمهای خود را برهم گذاشتیم پس فرمود
که بگشائید ما هم گشودیم پس ناگاه خود را در شهری دیدیم که هرگز شهری بآن بزرگی ندیده بودیم همه بازارهای آن آراسته و در آن بودند
مردمانی که هرگز بآن بزرگی آدم ندیده بودیم که ببلندی درخت خرما بودند ما عرض کردیم که این جماعت کیستند فرمود بقیه قوم عادند که
کافرند و ایمان بخدای عزوجل نیاورده اند خوش آمد مرا که ایشان را بشما نشان دهم و اراده دارم که اهل این شهر را هلاک گردانم و ایشان مطلع
نیستند که هلاک خواهند گردید پس آنبزرگوار دست مقدس خود را بر سینه‌های ما و بدنهای ما مالید و کلماتی چند فرمود که ما نفهمیدیم و دفعه دیگر بر سر
آنقوم برگردید تا بمقابل ایشان رسید پس چنان نعره کشید و صیحه بر ایشان زد که ما گمان کردیم که زمین سرنگون شد و آسمان خراب شد
و همه صاعقه‌های عالم از دهان معجز نظام او در آمد که دفعتاً همه آنقوم هلاک شدند و احدی از ایشان باقی نماند پس ما عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین
خداوند چه معامله با ایشان کرد در جواب فرمود که جمیعاً هلاک شدند و داخل آتش شدند پس ما عرض کردیم که این معجزه بود که ما هرگز مثل آن
ندیده بودیم و نشنیده بودیم پس آنبزرگوار فرمود که میخواهید از این عجیب تر بشما نشان دهم ما همگی از روی عجز عرض کردیم که هیچیک از ما طاقت
مشاهده معجزه از این عجیب تر نیست لعنت خداوند بر کسی باد که شما را دوست ندارد و بفضیلت شما و بزرگی قدر و منزلت شما ایمان نیاورد پس
همگی التماس کردیم که یا امیرالمؤمنین علیه السلام ما را بوطنهای خودمان برگردان آنحضرت فرمود که انشاءالله برمیگردانم پس اشاره بآن دو ابر فرمود
و هر دو نزدیک ما آمدند پس فرمود که هر یک بروید و در جای خود بنشینید آنجناب نیز برابر خود سوار شد مثل اول پس باد امر فرمود و ابرها را
برداشته در هوا چندان بالا برد که ما زمین را مقدار پولی مشاهده میکردیم پس ما را در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بر زمین گذاشت از آن زودتر
که چشم برهم گذاریم و بگشائیم پس دیدیم که وقت ظهر است پس گفتیم که بخداوند ندانستیم که بسیار عجب است که ما در کوه قاف بودیم که تا اینجا چنین

راه است و بقدر یکساعت بمنزل خود برگشته ایم پس شنیدیم که آنبزرگوار فرمود که بدرستیکه من هرگاه اراده کنم اطراف جمیع دنیا را و آسمانهای
هفتگانه را طواف کنم و بمکان خود برگردم در کمتر از زمان چشم برهم گذاردن و گشودن هر آینه میتوانم کرد بجهت آن اسم اعظمی که در نزد منست
پس ما عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین والله که جناب تو آیت عظمای الهی و معجزه باهره ظاهره اوئی بعد از برادرت جناب ختمی مآب رسول الله ص
مؤلف گوید که بعد از آنکه قلیلی از فضایل امام خود را شنیدید و خوشحال گردیدید پر واضح است که بعد از معرفت باحوال آنجناب اگر مصائب
او را بشنوید زیاده محزون و غمگین و گریان و نالان خواهید گردید زیرا که لازمه معرفت محبت است و لازمه محبت آنست که محب هرگاه مصیبت
محبوب را بشنود بی اختیار گریان شود و هرچند معرفت او و محبت زیاده تر باشد بیشتر مصیبت زده و محزون میگردد باید دوستان و ای شیعیان
طریقه تعزیه داری بر جناب سیدالاوصیا بزرگوار و احباله الفدا را از جناب مظلوم کربلاء که حجت الهی و اصحاب کبار که فی الجمله عارفین بحق
آنجناب تعلیم گیرید و بایشان اقتدا و پیروی کنید چنانچه در حدیث معتبر روایت شده است که بعد از آنکه ابن ملجم مرادی علیه اللعنه برگزیده
خداوند را در میان دو نماز در بین سجدتین در محراب مسجد کوفه ضربت زد و صورت نورانیش را بخاک و خون آلوده نمود جناب حسنین علیهما السلام
و اصحاب در اطراف محراب جمع شده ناله‌ها و گریه‌ها میکردند که آنبزرگوار از اثر زهر و شدت ضربت غش کرد و چون بعد از ساعتی بهوش آمد
فرمود که مرا بخانه برید و بر جای نماز من مرا بخوابانید پس آنبزرگوار مجروح را در گلیمی خوابانیدند و یکسر آنرا حضرت امام حسن بر دوش گرفتند
و یکسر دیگر را جناب سیدالشهدا علیه السلام و چون از مسجد بیرون آوردند آنجناب روی مبارک را بجانب مشرق که صبح طالع میشود کرده فرمود
که ای صبح هرگز طالع نشده که مرا در خواب یافته باشی ای صبح شاهد باش که همیشه منتظر طلوع تو بوده ام بجهت پرستش جناب اقدس الهی و اصحاب
در اطراف راه میرفتند و اهل بیت و اقوام در خانه منتظر آوردن آنجناب بودند آه آه محمد بن حنفیه میفرماید که پدرم را میبردیم بر حالتی که نهایت
ضعف بود و اصحاب در اطراف پدرم راه میرفتند و در نهایت حزن و گریه بودند و در حدیثست که قَدْ اَشْرَفُوا عَلَی الْهَلَاکِ مِنْ شِدَّةِ
الْبُکَاءِ وَالنَّحِیبِ یعنی بتحقیق که اصحاب باوفا نزدیک بهلاکت رسیده بودند از شدت گریه و ناله پس از میانه اولاد و اصحاب مظلوم
تشنه لب آب جناب سیدالشهدا علیه السلام گریه کنان پیش آمد و عرض کرد که ای پدر جان هیچ روزی مثل روز مصیبت شما نیست مگر روزیکه
جدم رسول خدا از دنیا رحلت فرمود یا ابتاه مِنْ اَجْلِکَ تَعَلَّمْتُ الْبُکَاءَ مؤلف گوید که بفدای کلام و بیان آن مظلوم شوم که عرض کرد که ای پدر
جان آداب گریستن را که تعلیم گرفته ام از جهت آنست که بتوانم بشما گریه کنم ای جان پدر بر حسین بسیار ناگوار است که شما را اینطور بخاک
و خون آلوده ببیند مؤلف گوید که بر مظلوم کربلا علیه السلام ناگوار بود که پدر بزرگوار خود را بر یک زخم ببیند آه آه اگر آن پدر مهربان فرزند حسین خود را
در روز عاشورا با آنهمه زخمها و جراحتها ملاحظه میفرمود که بر خاک و خون میغلطد نمیدانم چگونه بر او ناگوار میشد و در حدیثست که چون نظر
امیرالمؤمنین علیه السلام بر جناب سیدالشهدا افتاد که آنچنان ناله میکند فرمود که یا حسین یا ابا عبدالله پیش بیا ای فرزند پس آنجناب پیش آمد
وَقَدْ قَرِحَتْ اَجْفَانُ عَیْنَیْهِ مِنَ الْبُکَاءِ و حال آنکه بتحقیق که زخم شده بود هر دو چشم او از بسیاری گریه و چون نزدیک آمد آن پدر مهربان هر دو دست
مقدس خود را بلند کرده و اشک از چشمهای فرزند خود پاک کرده و دست خود را بر قلب محزون فرزند خود گذاشت و باو فرمود که یا بُنَیَّ رَبَطَ
اللّهُ قَلْبَکَ بِالصَّبْرِ یعنی ای فرزند خداوند دل ترا محکم فرماید بصبر و اجر عظیم عطا فرماید بتو و برادران تو و آرام عطا فرماید باضطراب قلب تو
و ساکن گرداند گریه تو را بدرستیکه الله تعالی ترا اجر بزرگ عطا فرمود در عوض مصیبت بزرگ تو مؤلف گوید که کجا بود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
در جای اشکها در روز عاشورا خونها از چشم و صورت فرزندش پاک فرماید آه آه کجا بود که ملاحظه فرماید که بر همان قلبی که بمحزون بودن آن
راضی نبود و دست تسلی بر او گذاشت در روز عاشورا در وقت شدت تشنگی نیزه و خنجر زده بودند و هرچند استغاثه میفرمود کسی او را جواب
نمیداد و در حدیثست بر این حالت که شنیدید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را داخل حجره طاهره گردانیدند و در محراب عبادتش نشانیدند
و باصحاب گفتند که دختران از شدت تشویش و گریه هلاک شدند پس اصحاب جهت احترام دختران از خانه بیرون دویدند آه واویلاه که زینب
خاتون و ام کلثوم خاتون با گریه و زاری و نوحه و بیقراری خود را بخدمت پدر رسانیدند و میگفتند که یا ابتاه حزن ما بر مصیبت شما طولانی است و علی
الدوام اشک از چشم ما جاریست و خشک نخواهد گردید یا ابتاه که را از برای پرستاری این صغیران معین فرموده تا بزرگ گرداند و کرا از برای
اولاد بزرگ خود معین فرموده که در میان اینهمه معاندین یاری و همراهی نماید و مدام نوحه میکردند و امثال این کلمات عرض میکردند   فرزندان را

زینب فغان وزاری داشت بزنخم کاری او نالهای کاری داشت مؤلف گوید که بعینه همین کلمات را با زیادتیهای دیگر بسیار دیگر در روز عاشورا سکینه خاتون در وقت عبور از قتلگاه با جسد پاره پاره پدر میگفت لکن فرق این بود که ایشان بزرگ بودند و سکینه خاتون طفل کوچک بود و ایشان در وطن در خانه خود در پناه حسنین بودند و سکینه خاتون در دست سگهای کوفه وشام اسیر وگرفتار بود و امیرالمؤمنین ع ضربت خورده و در محراب خانه نشسته بود و مظلوم کربلا با تن چاک چاک بی سر در خاک و خون کربلا افتاده بود راوی میگوید که از جهت احترام و حیران چون اصحاب را در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام راه نبود همگی در اطراف خانه آنحضرت حلقه ماتم زده بودند و دسته دسته با گریه وناله جمع میشدند و صداهای گریهای ایشان میگفتند وا امیرالمؤمنیناه و وا اماماه بلند بود راوی میگوید که والله چون صداهای اصحاب از پس در خانه بلند شد دیدم که در اندرون خانه بی اختیار اشک از چشم امیرالمؤمنین بر روی منورش جاری شد پس چشمهای خود را بجانب اهل بیت واولاد خود انداخت پس حسنین را خواهش نمود چون ایشان وارد شدند آمدند نور دیدگان خود را در آغوش مرحمت جا داد و بسینه چسبانید و ایشانرا بسیار بوسید پس آنجناب را غش طولانی عارض شد و بعد از مدتی افاقه شد همچنانکه رسول خدا در وقت ارتحال نور دیدگان حسنین علیهما السلام را در سینه گرفت و بسیار بوئید و بوسید تا آنکه آنجناب را غشی طولانی عارض شد آه آه چنانکه مظلوم کربلا در روز عاشورا در وقت وداع نور دیده خود حضرت قاسم را در سینه گرفت و چندان بوسید و بوئید و هر دو گریستند که هر دو غش کرده افتادند پس چون حضرت امیرالمؤمنین ع از غش بحال آمد حضرت امام حسن ع ظرفی از شیر برای آنجناب آورد پس قدری از آن میل فرمود و از دهان مقدس خود باز گرفت و فرمود که این بقیه را با آن اسیر خود ابن ملجم دهید و فرمود که ای فرزند ای حسن بحق من بر تو که نیکو کردانی آب وغذای او را و با او مدارا کنی تا من از دنیا رحلت کنم و بخوران با و هر چه خود میخوری و بیاشامان با و هر چه خود میاشامی تا آنکه تو کریم تر باشی از و پس حضرت امام حسن علیه السلام آن ظرف شیر را از پدر گرفت و بنزد آن ملعون آورد و سخنانیکه آنحضرت با و فرموده بود با و فرمود پس آن شقی اصلا سخنی نگفت و آن شیر را گرفته آشامید راوی میگوید که آن وقت که آنحضرت را بخانه آوردند آن ملعون را هم باکتفهای بسته آوردند و در حجره از حجرات خانه محبوس کردند پس جناب ام کلثوم خاتون گریه کنان بآن بی ایمان فرمود که وای بر تو زیرا که بر پدر بزرگوارم باکی نیست اینک بسعادت شهادت ابدیه فایز گردید اما تو ای خبیث خداوند ترا در دنیا وآخرت خوار و ذلیل میگرداند و بازگشت تو بسوی آتش است و در جهنم مخلد خواهی بود و آن بیحیای بی ایمان جواب گفت که ابکی ان کنت باکیة فوالله لقد اشتریت سیفی هذا بالف و سممته بالف ولو کانت ضربتی هذه بجمیع اهل الکوفة ما نجی منهم احد فی ذلک الیوم یعنی ای دختر علی گریه کن اگر میتوانی که گریه کنی پس بخداوند قسم که این شمشیر را بهزار درهم خریده ام و هزار درهم دادم که آنرا بزهر آب داده اند اگر این ضربت بر جمیع اهل کوفه وارد شده بود واحدی از ایشان در همان وقت ضربت نجات نمییافت مؤلف گوید که ای پروردگار من شیعیان را در مصیبت امامشان و سعی در عزای او و کوشش در ذکر مصایب و گریستن برای او در دنیا و آخرت اجر و مزدهای عظیم کرامت فرما و عذاب خود را بر ابن ملجم مرادی در هر ساعت زیاد

ومضاعف فرما و او را در سخط و غضب خود مخلد فرما بقهاریتک یا اشد المنتقمین ولعنة الله علیه الی یوم الدین

مجلس هفتم در وصیتهای آنجناب و قبض روح مقدس اوست السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء ورحمة الله وبرکاته الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین **وبعد** بدانکه بهترین خطبها و موعظها و وصیتها آن وصیتی است که سید اوصیا و هادی اولیا و نفس سید انبیا و والد ائمه امنا علیهم آلاف التحیة والثنا جناب علی مرتضی ارواحنا له الفداء در وقت احتضار بفرزند بزرگوار خود حضرت امام حسن علیه السلام کیفیت آن وصیت اینست که حضرت امام حسن ع میفرماید که چون وفات پدر بزرگوارم نزدیک شد شروع فرمود بوصیت کردن پس فرمود که اینست آنچیزیکه وصیت کرد بآن علی بن ابیطالب برادر رسول خدا ص که پسر عم او و مصاحب آنجناب است و اول وصیت من اینست که اقرار میکنم باشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وخیرته یعنی شهادت میدهم باینکه بجز خداوند یگانه دیگر خدائی نیست و اینکه جناب محمد رسول او و برگزیده اوست اختیار فرموده او را بعلم خود و باو راضی شده است از برای مقام خوشنودی خود و بدرستیکه خداوند برانگیزاننده است هر کسرا که در قبرهاست و سؤال کننده خلایق را از اعمال ایشان و دانا است بآنچه در سینهای ایشانست پس بدرستیکه من ای حسن تو خود قرار میدهم ترا ای حسن و کافیست از برای من مثل تو و وصیت میکنم ترا بآنچه وصیت فرموده است بمن رسول خدا ص پس هرگاه بشود آنچه شدنیست یعنی من از دنیا رحلت کنم الزم بیتک وابک علی خطیئتک یعنی مجاور خانه خود باش و گریه کن بر

خطاهای خود مؤلف گوید با وجود آنکه حضرت امام حسن علیه السلام معصوم بود و هرگز خطا از ایشان صادر نشده بود از برای جواز نسبت خطا بایشان چندین احتمال بنظر میرسد اول آنکه چونکه اهل عصمت ضامن گناهان شیعیان شده اند همچنانکه احادیث بسیار که در تفسیر آیه شریفه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر وارد شده است دلالت بر آن میکند و معلوم است که هر کس هر چه را ضامن شد نسبت با و میدهند پس اهل بیت عصمت وطهارت از بابت ضمانتی که کرده اند گناهان شیعیانرا گناه خود شمرده اند و بنابراین احتمال ظاهر میشود که رسول خدا در ایام حیات خود برای عفو خطاهای امت گریه میکرده بودند و در وقت ارتحال خود آنقدر گریه کرد زیرا بسید اوصیا وصیت کرده بودند پس این بزرگوار هم بفرزند خود وصیت فرمود و دور نیست که ائمه اهل عصمت این وصیت را بیکدیگر فرموده باشند اللهم اجعل حبنا لآل محمد واستغفارهم لنا طیبا لخلقنا وطهارة لانفسنا وکفارة لذنوبنا یعنی ایخداوند من قرار ده محبت ما را از برای آل محمد و استغفار کردنهای ایشانرا از برای ما اسباب از برای پاکیزگی خلقت ما و طهارت جانهای ما و کفاره گناهان ما جهتم وجرمهم دویم آنکه چون مقام سید انبیا ص ارفع است از مقام سید اوصیا و مقام او نیز ارفع است از مقام حضرت امام حسن ع همچنانکه از احادیث بسیار ظاهر میگردد و شکی نیست که هر عاقلی عمل خود را بالنسبه بعمل آنکس که اعلا و ارفع از وست خطا میشمارد اگرچه بالنسبه بمقام خود شخص خطا نباشد نظیر حدیث حسنات الابرار سیئات المقربین یعنی اعمال حسنه ابرار گناه و سیئه است از برای مقربین سیم آنکه چون مراتب حسنات مختلفه است و از عادت کاملین خصوصا اهل عصمت ع این بوده که هر وقت التفات بمقام اعلی میفرموده بودند از مقام ادنی استغفار میکرده بودند و آنرا خطیئه خود میشمرده چنانکه جناب سید الساجدین ع در مناجات خمسه عشر میفرماید که فاستغفرک من کل لذة بغیر ذکرک ومن کل راحة بغیر انسک ومن کل سرور بغیر قربک ومن کل شغل بغیر طاعتک یعنی ایخداوند من استغفار میکنم بدرگاه تو از هر لذتی که برده ام بغیر از لذت ذکر تو و از هر راحتی که کرده ام بغیر از راحت انس تو و از هر چه خوشحال شده ام بغیر از خوشحالی قرب تو و از هر شغلی که مشغول شده ام بغیر از شغل طاعت و فرمانبرداری تو خلاصه آنکه شاهد اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بحضرت امام حسن ع فرمودند که ای فرزند ای حسن باید که نباشد دنیا بزرگتر همت و مقصود تو و وصیت میکنم ترا ای فرزند بنماز کردن در اول اوقات آن و بزکوة دادن باهل آن در محل آن و بر تو باد بسکوت نمودن در روی قلب خود را بخداوند کردن و از غیر او باز داشتن و بر تو باد بمیانه روی کردن و عدالت کردن در وقت خوشحالی و غضب و نیکو رفتار کردن با همسایه و گرامی داشتن مهمان و رحم کردن بر بیمار و اصحاب بلا و بر تو باد بصله رحم و دوستی با فقرا و نشستن با ایشان و تواضع کردن که آن بهتر عبادتست و کوتاه کردن آرزوهای دور و دراز و بسیار کردن یاد مرگ و بی رغبتی بدنیا پس بدرستیکه تو در گرو مرگی و در محل ورود بیماری و بلائی و وصیت میکنم ترا بخوف و خشیت از خداوند در پنهان و آشکار و بپرهیز از تعجیل کردن در گفتار و کردار و هرگاه روی آورد بتو امر آخرت تعجیل کن در آن و هرگاه روی آورد بتو امر دنیا شتاب مکن در آن تا معلوم شود که چه صلاح است و بر تو باد که دوری کنی از موضع تهمت مؤلف گوید که مراد از موضع تهمت آن نیست که کسی را که بدروغ تهمت بر او زده اند اجتناب کن والا لازم آید که اول از محبت آلهی اجتناب کنیم زیرا که نصاری بدروغ گفتند که عیسی پسر خداست و یهود گفتند که عزیر پسر خداست و بعضی گفتند که ملائکه دختران او بند و بعضی گفتند که خداوند دیده میشود و بعد از آن باید از سید انبیا و آل طاهرین او اجتناب کنیم زیرا که بر ایشان تهمتهای بسیار گفتند از آنجمله ایشانرا ساحر وکذاب و مجنون و امثال آنها خواندند و غالب از کاملین در دین را منافقین بدآیین تهمت زده اند و شکی نیست که اجتناب از ایشان لازم نیست بلکه اطاعت ایشان لازم است و رفع تهمت از ایشان واجب پس مراد از موضع تهمت که اجتناب از آن لازم است یا اینست که از آنجائی که بخلق تهمت میزنند اجتناب کن یا آنکه ترا تهمت میزنند و تو از ایشان تهمت زدن تعلیم بگیری و تو متهم نشوی که فلان تهمت را تو زده یا مراد اینست که از آنکسی که معصیت علانیه میکند بپرهیز تا آنکه متهم نشوی باینکه شریکی در معصیت با او یا آنکه معین اوئی بر معصیت یا آنکه تو باعث معصیت کردن یا آنکه راضی بمعصیت کردن اوئی پس آنحضرت فرمود که ای فرزند ای حسن بر تو باد آنکه دوری کنی از همنشینی کسی که گمان بد با و دارد زیرا که همنشین بد ضرر میرساند بهمنشین خود و باش ای فرزند که عمل برای خدا کنی و خالص گردانی و از گناه گریزان باشی و بنیکی امر کنی و از بدی منع کنی و بجهت خدا با برادران دوستی کنی و صالحان را بعلت صلاح ایشان دوست داری و مدارا کنی با فاسق در امر دین خود ولکن در قلب زشت دار او را و سعی کن که خود بعمل نیاوری اعمال او را تا آنکه تو هم مثل او فاسق گردی و اجتناب کن از نشستن در راهها و عبور خلایق و واگذار مجادله کردن را با آنکسی که او را عقل و علمی نیست و بسیار تند راه مرو و میانه رو باش و آنقدر عبادت مکن که شوق تو از عبادت کم شود و بر تو عبادت کردن گران و سنگین آید و عادت ده خود را بآنقدر از عبادت که توانائی وسعت آنرا داری

وبر خود شکر ترا لازم کن تا سالم بمانی واز برای خود اعمال صالحات پیش بفرست تا در آخرت منتفع شوی وبیاموز خیر را تا آنکه عالم شوی و بیاد
خداوند باش در همه احوال و بر کوچک اهل خود ترحم کن و بزرگ ایشانرا گرامی دار و هیچ طعامی را مخور مگر آنکه اول از آن تصدق کن
و بر تو باد بروزه داشتن که آن زکوة بدنست و سپریست برای اهلش و همیشه مشغول باش بانفس خود و بر حذر باش از همنشین خود و دوری
کن با دشمن خود و بر تو باد بحاضر شدن مجلس ذکر و بسیار دعا کردن پس بدرستیکه من باقی نگذاشتم و فرو نگذاشتم از برای تو ایفرزند نصیحت را
واینست زمان مفارقت وجدائی در میانه من و تو و وصیت نیکی میکنم بتو در حق برادرت محمد بن حنفیه زیرا که او دوست تست و برادر پدری
تو مطلع شده بر دوست داشتن من او را واما برادرت حسین پس بدرستیکه او برادر مادری تست و در حق او زیاده ازین ترا وصیت میکنم
وخداوند خلیفه منست بر شماها وازو سؤال میکنم که باصلاح آورد امر شما را ونگاه دارد از شما شر طاغیانرا ای فرزندای حسن بر تو باد بصبر تا اینکه
خداوند ظاهر فرماید امر خود را وحکم خود را ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مؤلف گوید که لعنت خدا بر اعدای آن بزرگوار شوم که خود را از برای
هدایت کردن ونصیحت فرمودن فارغ نداشته حتی در وقت احتضار با فرق شکافته چنین وصیت و موعظه شافیه کافیه فرموده واگر بدانید
که در وقتی که آن بزرگوار این وصیت را فرموده بر چه حال بوده تعجب میکنید وبجز نوحه وناله در مصیبت آنجناب کاری دیگر نخواهید کرد زیرا که محمد بن
حنفیه میفرماید پس از اتمام وصیت دیدیم که زهر در بدن شریفش در زیادی وطغیانست تا بحدیکه نظر بپاهای مقدسش کردیم دیدیم که از شدت
زهر هر دو پای آنجناب قرمز شده پس این امر بر ما بسیار ناگوار آمده وکمرهای ما شکسته ومایوس از زندگانی پدرم شدیم پس آنشب را بصبح
آورد در نهایت سنگینی مرض وچون صبح شد اصحاب ودوستان در اطراف خانه با گریه وناله جمع شدند واذن شرفیابی دخول خانه میطلبیدند
پس ایشانرا اذن داد وهمگی با گریه وزاری وحسرت وبیقراری داخل میشدند وسلام میکردند وآنجناب جواب سلام میداد پس فرمود که ایها
الناس سلونی قبل ان تفقدونی یعنی ایگروه خلایق هرچه میخواهید از من سؤال کنید پیش از آنکه من از میانه شما بروم ومرا نیابید لکن خفیف کردانید
سؤالهای خود را بجهت مصیبت امام شما چون شیعیان اینکلام را شنیدند همه یکبار صداها را درهم انداختند وگریهای شدید بی اختیار بلند کردند
وترک سؤالهای خود کردند که اذیت سؤال وجواب بسرکار ولایت مآب نرسد پس یکی از اصحاب که حجر بن عدی طائی بود از میانه قوم برخواست
واین اشعار را خواند فیا اسفی علی المولی التقی ابی الاطهار حیدرة الزکی یعنی ای چه بسیار تأسف وحسرت برآقای صاحب تقوی
که پدر ائمه طاهرین ولقب او حیدر واز مطهرینست قتله کافر حنث زنیم لئیم فاسق نغل شقی که بقتل رسانید او را کافر بسیار
فیلعن ربنا من خان عنکم ویبرء منکم لعناً وبیلاً پس لعن فرماید پروردگار ما بر کسی که مکابره کرد با شما وبیزاری جست از شما لعنی که در نهایت
ناگواری بوده باشد لانکم بیوم الحشر ذخری وانتم عترة الهادی النبی بجهت آنکه شما ذخیره روز جزای منید وشمائید شاخه شجره طیبه
پیغمبر هدایت کننده پس چون دیده خونین سید اولیاء بارافتاد واشعار او را شنید فرمود که ای حجر چگونه خواهد بود حال تو آنوقتی که بعد از من ترا
بخوانند اعداء ودشمنان من به بیزاری جستن از من آیا ایشانرا چه جواب خواهی گفت او در جواب عرض کرد که والله یا امیر المؤمنین لو قطعت
بالسیف اربا اربا واضرم لی النار والقیت فیها لآثرت ذلک علی البرائة منک یعنی والله یا امیر المؤمنین اگر بشمشیر ریزه ریزه شوم وآتش
از برای من برافروخته شود ودر آن انداخته شوم همه آنها را مرا بر جان خود اختیار میکنم از برای آنکه از جناب تو بیزاری بجویم فقال وفقت
لکل خیر یا حجر جزاک الله خیراً عن اهل بیت نبیک پس آنجناب چون این سخن را ازو شنید فرمود که توفیق یافته شده ای حجر از برای همه خیرات وجزای
خداوند ترا جزای خیر عطا فرماید از جانب اهل بیت پیغمبر تو پس فرمود که آیا کوزه دیگر از شیر هست پس دفعه دیگر از حاضران از فرزندان وچاکران
دو یا سه کاسه از شیر حاضر کردند مؤلف گوید که ایکاش در زمین کربلا چون سید وآقای مظلوم ما بدن چاک چاک در خاک وخون میغلطید
وناله جانکاه میفرمود که هل لی الی شربة من الماء یعنی آیا بجرعه از آب درین بیابان راه توان برد واحدی از اعدای از تیر وسنان جواب میداد حاضر
میبودم وجامی از آب زلال بکام تشنه آن عزیز کرده حضرت ذوالجلال میرسانیدم ومشک آبی از برای حرم محترم تشنه بیکس او میبردم ودر حدیث
که چون کاسه شیر را بدست شیر خداوند تمام آنرا میل فرمود وبعد ابن ملجم علیه اللعنه بخاطر شریفش خطور کرد که برای او چیزی باقی نگذاشته اند پس فرمود
که وکان امر الله قدرا مقدورا که کنایه از آنست که این کاسه شیر همه آن از برای من تنها مقدر شده بود و فرمود که بدانید که همه شیر را من آشامیدم که
واز برای اسیر شما چیزی باقی نگذاشتم الا وانه آخر رزقی من الدنیا آگاه باشید که این آخر روزی من بود از دنیا ایفرزندای حسن بحق خداوند قسم

میدهم که مثل همان کاسه که من آشامیدم بآن اسیر بده چون بآن ملعون آن کاسه دادند همه را آشامید ودر حدیث دیگر است که محمد بن حنفیه میفرماید
که ما بپدر بزرگوارم عرض کردیم که اگر میل بخوردنی وآشامیدنی دارید بفرمائید تا حاضر کنیم در جواب فرمود که میل بهیچ چیز نیست پس ما نظر بلبهای مقدس
او کردیم ودیدیم که مدام بذکر الهی مشغولست وپیشانی نورانیش شروع نمود بعرق کردن وآنجناب بدست خود پاک میکرد مؤلف گوید که آه آه
چگویم از احتضار مظلوم کربلا که عرق پیشانی سوراخ شده اش مخلوط بود بخونی که از تیر ابو الحتوق ملعون بر آن جبهه منور وارد شده بود پس خواست
که آنخونرا پاک کند شقی دیگر سنگی بر محل سجده اش زد که بر آن جراحت جراحت دیگر افزود حضرت امام حسن علیه السلام میفرماید که من عرض کردم
که ای پدر بزرگوار می بینم که بدست شریف عرق پیشانی خود را پاک میفرمائید آنحضرت در جواب فرمود که ایفرزند از جدت رسول خدا شنیدم
که فرمود که چون مرگ بر مؤمن نازل شود ووفات او نزدیک شود پیشانی او عرق میکند وایضا از حضرت امام حسن روایت شده که پیشانی پدرم چون
مروارید تر عرق کرد وناله وبیقراری او آرام گرفت پس بصدای ضعیف فرمود که ای حسن وای حسین وای عون یکیک از اولاد خود را از کوچک وبزرگ
صدا زد چون همگی جمع شدند شروع کرد بوداع کردن با ایشان وهر یکرا بطریقی که لایق او بود وداع میکرد ومکرر میفرمود که الله خلیفتی علیکم
واستودعکم الله یعنی خداوند خلیفه منست بر شما وشما را بخدا میسپارم ومحمد بن حنفیه میفرماید که در آنشب پدرم نماز نشسته بجای آورد وچون
از وداع با نماز ووداع با عیال فارغ شد باز هم روی خود را بجانب ما کرده فرمود که الله خلیفتی علیکم واستودعکم الله وما همگی گریه وناله میکردیم
که برادرم حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که ایجان پدر شما را چه میشود که چنین وداعها وناله ها میفرمائی وقلبهای ما را مجروح داری در جواب فرمود
که ایفرزند یکشب پیش از اینکه این اذیت بمن رسد جدت رسول خدا را در خواب دیدم واز اذیت امت واین گرفتاریها که بر من وارد شده او
شکایت کردم آنجناب فرمود که یا علی در حق ایشان دعا کن پس من گفتم که ایخداوند من برای ایشان بدتر از من مقدر فرما واز برای من بهتر از ایشان
نصیب فرما پس جدت فرمود که خداوند دعاهای ترا مستجاب گردانید بعد از سه شب دیگر نزد ما خواهی آمد ایفرزند حال سه شب گذشته است پس فرمود که
فرزندان من الحسن وای حسین وصیت میکنم شما را بخیر وشماها از منید ومن از شمایم پس روی خود را بجانب اولادی که بغیر از حضرت فاطمه داشت کرد
فرمود که وصیت میکنم شما را باینکه مخالفت نکنید با اولاد فاطمه پس فرمود که احسن الله لکم العزاء آگاه میکردانم شما را که من از میانه شما میروم
واینک شب آخر عمر منست وملحق میشوم بحبیب خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بهمچنانکه وعده فرموده با من مؤلف گوید که در شب عاشورا مظلوم
کربلا نیز بامثال این کلمات وصیت فرمود ووداع کرد ولیکن فرق این بود که بعد از ارتحال سید اوصیاء اولادهای آنجناب همه در خانه خود مکرم
ومعزز ومحترم بودند ودسته دسته از دوستان وشیعیان از مردان وزنان بتعزیه ایشان میآمدند واحترام اهل بیت آنحضرت بجای خود باقی بود واما
بعد از شهادت غریب دشت کرب وبلا پس اهل جور وجفا دکوفیان بیوفا وشامیان بیحیا اسباب خیمها را تاختند ونه از برای ایشان اسبابی
ولباسی گذاشتند ونه عزت واحترامی منظور داشتند بلکه در عوض تعزیه وتسلیه ضربتها وسیلیها بر ایشان زدند وبجای آنکه بخانه ایشان روند
وامر بصبر وشکیبائی نمایند خیمهای ایشانرا آتش زدند وخودشانرا بغارت بردند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایفرزندای حسن تو
خود مرا غسل بده وکفن کن وحنوط کن ببقیه کافور جدت رسول الله زیرا که آن از کافور بهشت است که جبرئیل آنرا بتحفه آورده ودر روایت
دیگر است که جبرئیل علیه السلام بعد از ارتحال آنسرور از جنت کافور تازه آورد ودر حدیث دیگر هست که بهر دو کافور آنحضرت را حنوط کردند پس فرمود
که ای حسن بعد از آن بگذار مرا در تابوت من وکسی مقدم تابوت مرا نگیرد که خود بخود میشود وشما عقب تابوت را بگیرید هر جا که مقدم او برود شما
همراهی کنید پس در هر موضع که مقدم آن بزمین آمد مؤخر آنرا بزمین گذارید که آنجا موضع قبر منست مؤلف اخبار گوید که بفدای غریبی وبیکسی
مظلوم کربلا شوم که اهل وعیال او را فرصت ندادند که سید ومولای خود را غسل دهند واگر فرصت میدادند آبی نداشتند که توانند غسل داد واز برای
آن بیکس کافوری نبود مگر خاک کربلا وتابوتی نبود مگر چوب نیزه ها وآنجناب را کفنی نبود مگر ریگ بیابانها خداوند لعنت کند اهل کوفه وشام را که اگر آن
بدن چاک چاک را کفن نکردند ایکاش که از لباسهائی که پوشیده بود وبرهنه نکردند وعریان در بیابان نمی انداختند وچون آنجناب بعلم امامت
میدانست که اعدای دین با او چه معامله خواهند کرد هیچیک از امور را بکوره با اهل وعیال خود وصیت نفرمود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
ایفرزندای حسن تو خود بر من نماز کن بصفت هفت تکبیره وبدانکه نماز بهفت تکبیر از برای احدی جایز نیست مگر بر آن مردیکه در آخر الزمان خواهد آمد که اسم او
حضرت قائم مهدیست که از اولاد برادرت حسین است که او همه کجیهای حق را عدل وراست خواهد نمود پس هرگاه نماز را تمام کردی ای حسن تابوت مرا

از موضع خود بلند کن و خاک آن موضع را از هم بکشا که در آنجا قبری کنده و لحدی ساخته و لوحی نقش کرده خواهی یافت پس مرا در آن بخوابان و هرگاه بخواهی از قبر من بیرون روی بجانب من نظر کن و لکن مرا نخواهی یافت زیرا که من ملحق میشوم بجدت رسول خدا و بدان ایفرزند گرامی که هیچ پیغمبری نیست که فوت شود اگرچه در مشرق باشد و بعد وصی او فوت شود اگرچه در مغرب باشد مگر آنکه خداوند عزّ و جلّ جمع میفرماید میان روح و جسد ایشان پس از هم جدا میشوند و هریک بقبر خود برمیگردند ایفرزند بدست خود بخشت خام بپوش سر قبر مرا پس خاک بر آن بریز تا مساوی روی زمین شود و چنان کن که قبر من مخفی باشد و در حدیثست که علت مخفی کردن قبر آنحضرت این بود که اعدای از بنی امیه ندانند که قبر مقدس کجاست زیرا که اگر میدانستند میخواستند که جسد مقدس را بیرون آورند و بسوزانند همچنانکه جسد زید بن علی را بیرون آورده سوزانیدند ایفرزند چون فردای آن روز صبح طالع شود تابوتی در پشت کوفه تعبیه کن بنوعیکه مردم گمان کنند که اراده فرستادن جنازه بمدینه طیبه دارند تا موضع قبر من بر غالب خلق مخفی بماند و چون وصیت آنجناب تمام شد فرمود که ایفرزند گویا می بینم که بعد از من بر شما فتنه ها از اطراف هجوم آورده پس بر شما باد بصبر بجهت عاقبت نیکوئی دارد پس فرمود که ای فرزندان گرامی ای حسن و ای حسین می بینم که از هر طرف بر هر دو فتنه ها هجوم آورد فاصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین پس صبر کنید ای نور دیدگان تا خداوند در میانه شما و اعدای شما حکم کند که او بهترین حکم کنندگانست ثم قال یا ابا عبد الله انت شهید هذه الامة فعلیک بتقوی الله و الصبر علی بلائه پس روی مبارک را بجانب فرزند شهید خود مظلوم کربلا کرده فرمود که یا ابا عبد الله توئی شهید این امت پس بر تو باد بتقوی و خوف و صبر بر بلای او مؤلف محزون گوید که آنمظلوم بوصیت پدر بزرگوار چنان عمل کرد که احدیرا ممکن نبود که تواند آنقدر صبر نماید در مدینه طیبه مال او را بردند صبر فرمود و باو اذیت رسانیده و ناسزا گفتند صبر فرمود و هتک حرمت او نمودند صبر نمود خواستند خون او را بریزند پناه بمکه معظمه خانه خداوند برد خواستند احترام الهی را در هم شکنند و خون او را در آنجا بریزند با حرم محترم روانه کوفه شد پس در کربلا اطراف او را محاصره کردند صبر نمود آب را بر روی او و اهل بیت و عیال او بستند صبر کرد و اعوان و انصار و اصحاب و قرابت او را کشتند صبر فرمود پس برادری مثل حضرت عباس و پسر برادری چون حضرت قاسم و فرزندانی مثل جناب علی اکبر و علی اصغر در پیش روی او و بر روی دست او بقتل رسانیدند صبر نمود ای شیعیان و ای دوستان چندان بلا و مصیبت در کربلا بر سر آنمظلوم هجوم آورد و آنبزرگوار بوصیت پدر عمل نمود که حضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه میفرماید قد عجبت من صبرک ملائکة السموات و اخذ ثوابک من کل الجهات یعنی بتحقیق که تعجب کردند از صبر تو جمیع ملائکه آسمانها و از هر طرف چشمهای خود را بجانب تو انداختند و متعجب بودند که چگونه بر همه این مصایب صبر میفرمائی آه آه در حدیثست که بعد از وداع کردن آنجناب با فرزند خود مظلوم کربلا آنحضرت را یکساعت غشی عارض شد پس چون بحال آمد حاضران دیدند که آنجناب بر حالت احتضار است پس فرمود که اینست رسول خدا و عمّم حمزه و برادرم جعفر و اصحاب رسول الله و گویا همه میگویند که یا علی تعجیل فرما در آمدن بسوی ما که بسیار مشتاق بجناب تو شده ایم پس چشم مقدس خود را بجانب اهل بیت خود گردانیده و فرمود استودعکم الله جمیعا همه شما را بخداوند سپردم و از و سؤال میکنم که یاری فرماید شما را و محافظت فرماید همه شما را خداوند خلیفه منست بر شما و او کافیست از برای خلیفه بودن پس دیده الم رسیده خود را بجانب حجره انداخت و فرمود و علیکم السلام یا رسل ربی جواب سلام میدهم شما را ای رسولان پروردگار من مؤلف گوید که از این حدیث شریف چنان ظاهر میشود که رسولان سلام کرده بودند پس آنحضرت جواب دادند پس فرمود که لمثل هذا فلیعمل العاملون ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون از اینکلام معلوم میشود که مقام قرب الهی و درجات عالیه علی آباد دار الخلد که منزل دار باقی آنبزرگوار و اخاله لغذا بود از برای او تجلی تازه نموده بود و لهذا فرمود که از برای مثل این مقام عالی عمل کنند عمل کنندگان بدرستیکه خداوند با اهل تقوی و با نیکوکارانست پس پیشانی نورانیش عرق کرد و دائما مشغول ذکر الهی و شهادتین بود پس پاهای مبارک خود را بجانب قبله کشید و چشمها را برهم گذاشت و از این عالم و آنچه در او است در پوشید و پاها و دستهای خود را کشید و بزبان فصیح و بلیغ فرمود که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و روح مقدسش بآشیانه قدس پرواز کرد پس زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و جمیع زنان که حاضر بودند صداها بناله و گریه و وا ابتاه و وا علیاه و وا اخا رسول الله و وا اماماه و امثال آنها بلند کردند و گریبانها چاک زدند و سیلیهای غم بر صورت میزدند پس چون صدای ناله و زاری و گریه و بیقراری از دولتسرای امیر المؤمنین علیه السلام بلند شد اهل کوفه دانستند که آنحضرت دار فانی را وداع کرده اند پس جمیع زنان و مردان گریه کنان و صیحه زنان روانه خانه امیر مؤمنان شدند و چندان ناله و صیحه و غوغا

در خانها و کوچهای کوفه بلند شده بود که گویا با اهلش بجوش و خروش و زلزله در آمده بودند پس دسته دسته شیعیان و دوستان در اطراف خانها و محلات و نواحی آن و توابع و قبایل کوفه روانه تعزیه خانه شدند و آنروز مثل روزی شد که رسول خدا از دنیا رحلت فرموده بود مؤلف گوید که اگرچه بر اهل بیت در آنروز در نهایت تلخی گذشت لکن کجاست تلخی آنروزیکه از کربلای معلی وارد کوفه شدند که همه سرها بر نیزه و بر شتران و محملهای بی صاحب سوار و اطفال گرسنه و تشنه در آفتاب گرم فریاد الجوع الجوع و العطش العطش میزدند راوی میگوید که چون روز شهادت امیر مؤمنان علیه السلام باخر رسید و ظلمت شب عالم را فرا گرفت تغیر افق السماء و ارتجت الارض و جمیع من علیها یعنی اطراف آسمان متغیر شد و زمین بزلزله در آمد و جمیع اهل آن بر آنجناب بگریه در آمدند و صدای نالها و تسبیح ملائکه از میانه هوا شنیده میشد و علی الدوام اوضاع آنشب چنین بود تا آنکه صبح طالع شد مؤلف گوید چنانکه در روز عاشورا در وقت شهادت مظلوم کربلا چنین شد راوی میگوید که در روز شهادت سید اوصیا علیه السلام اصحاب ناله میکردند پس ناگاه شنیدند که از اطراف صداها بنالها بلند شد پس همه حاضران صدائی از آسمان میشنیدند و صاحب صدا را نمیدیدند که او این اشعار را میخواند اشعار هاتف غیبی در تعزیه آنحضرت

بنفسی و اهلی ثم مالی و اسرتی فداء لمن اضحی قتیل ابن ملجم یعنی جانم و اهلم و مالم و سلسله و تابعینم فدای آنبزرگواری باد که این روز شهادت اوست در دست ابن ملجم علیه اللعنه علی رقی فوق الخلائق فی الوغا فهدت له ارکان بیت المحرم و آنبزرگوار علی بن ابیطالبست که غالب بود بر همه خلایق در جنگها پس بلرزه در آمد از برای شهادت او ارکان بیت الحرام که مکه معظمه است علی امیر المؤمنین و من بکت لمقتله البطحاء و اکناف زمزم و آن علی امیر مؤمنانست و بزرگواریست که گریست از برای شهادت او رودخانه مکه معظمه و اطراف آب زمزم یکاد الصفا و المشعران کلاهما یهدا و بان النقص فی ماء زمزم آه آه در این مصیبت نزدیکست که بزلزله در آید و خراب شود کوه صفا و مشعر الحرام و کم شود آب زمزم و اصبحت الشمس المنیر ضیاؤها لقتل امیر المؤمنین لون مظلم و صبح کرده است آفتاب تابان در حالتیکه نور او بسبب کشتن جناب امیر علیه السلام بظلمت مبدل شده یعنی منکسف گردیده و ظل له افق السماء کانه کشقة ثوب لونها لون عندم آه آه که بجهت غصه شهادت آنجناب چون شب تار گردیده است اطراف آسمان و مثل قطعه جامه شده است که بخون رنگ کرده باشند و ناحت علیه الجن اذ فجعت به حنینا کثکلی نوحها یترنم آه وامصیبتاه که چون جنیان بر شهادت او مطلع شدند مانند زن بچه مرده میخوانند و ناله و نوحه میکنند و اضحی التقی و الجود و النیل مقتما و کان التقی فی قبره المتهدم آه که روز عطا و سخا و بزرگواری مانند شب تاریک گردیده و میباشد تقوی و پرهیزکاری در قبر آنجناب که در میانه ظلمهای ریگ و خرابست و اضحی التقی و الخیر و الحلم و النهی و بات العلی فی قبره المتهدم روز را بوقت زوال رسانیده تقوی و خیر و حلم و عقل و شب را بروز آورده بزرگواری و بلند مقامی در حالتی که همه در قبر خراب آنجنابند یعنی همه آنها از صفات حمیده آنجنابند و با او در قبر دفن شد یکاد الصفا و المستجار کلاهما یهدا و بان النقص فی ماء زمزم آه آه که از این مصیبت نزدیکست که کوه صفا و مستجار بهر دو زلزله نمایند و خراب شوند و ظاهر شد از شهادت او نقصان در آب زمزم لفقد علی خیر من وطأ الحصی اخا العالم الهادی النبی المعظم و همه این امور بجهت شهادت و ارتحال جناب علی بن ابیطالبست که او بهتر از همه کس است که قدم بر سنگها گذارده و او برادر عالم هدایت کننده است که پیغمبر معظم است پس باینکلام غم فرجام هاتف غیبی باخر رسید و کسی او را ندیدند فانا لله و انا الیه راجعون

مجلس هشتم در غسل آنحضرت و حنوط و کفن کردن و بردن جنازه مقدسه اوست بر سر تربت طاهره او السلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء لسید الاوصیاء و حجة الله علی اهل الارض و السماء و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله الذی یفتخر بمعرفته حمد مر خدائی را سزاست که فخر میکنند بمعرفت او عارفان و بعبادته و تسبیحه و تهلیله العابدون و المسبحون و المهللون و فخر میکنند بعبادت او و بتسبیح او و تهلیل او عبادت کنندگان و تسبیح خوانندگان و لا اله الا الله گویندگان اللهم صل و سلم علی من یفتخر بوجوده الاولون و الآخرون ای خداوند من صلوات و سلام خود را نازل فرما بر آن بزرگواریکه فخر میکنند بوجود او اولین و آخرین لسبقه فی خلق التشریع و التکوین بامر رب العالمین یقتدی به الشافعون و اللاحقون بسبب پیشی گرفتن در مخلوق شدن و بندگی کردن بامر پروردگار عالمیان دست بجلال او زده اند همه گذشتگان و آیندگان و هو نبی الرحمة و شفیع عصاة الامة و رسول الله علی ما ابدعه بالمشیة محمد بن عبد الله و آنبزرگوار پیغمبر رحمت است

وشفیع گناهکاران امت است و رسول الله است برهرچه خداوند مشیت جود اختراع فرموده است که نام نامی و اسم گرامی او محمد بن عبد الله است
صلی الله علیه وآله وسلم ثُمَّ عَلَی آلِهِ الَّذِینَ هُمْ آلُ اللهِ وَأَنْوَارُ اللهِ بجمیع ما سوی الله یعنی صلوات وسلام الهی نازل شونده باد بر آل طیبین او که ایشانند
آل الله و انوار الله از برای جمیع خلق الله خصوصا از برای آنبزرگواری که خداوند با عظمت و جلال فخر و مباهات فرمودی بر سایر مخلوقات بعبودیت
او و اظهار بهجت و سرور فرمودی بسید انبیاء ببرادری و مصاحبت او و اظهار شرف و فخر کردی بخاتون روز جزا بزوجیت او و اظهار بزرگواری
نمودند ائمه هدی بفرزندی او و اظهار سروری نمودند انبیاء و اوصیا بسبب خلق شدن از فاضل طینت او و اظهار نجابت و نجات میکنند امت مرحومه
بعلت سرشته شدن طینت ایشان بآب معرفت و محبت او و سر باوج فلک میکشند ملائکه بجهت خدمت او و خدمت ذریه او و خدمت شیعیان او
و اظهار شرف میکند کعبه و محل طواف و قبله عالم گردیده است بسبب بودن محل تولد او طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا
در وجود آمد علی ابن ابیطالب و اظهار برتری و بلندی مقامی میکند نجف اشرف بجهت بودن محل دفن او تا شده ارض نجف آرامگاه بوتراب
عرش گوید هر زمان یا لیتنی کنت تراب و اظهار زینت و فخر میکند جنت بنوشته شدن عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ بر عمارتهای آن و اظهار جلال و فخر میکند
جهنم بنوشته شدن حَرَامٌ عَلَی مَنْ أَحَبَّهُ وَتَوَلَّاهُ بر اطراف آن و آنبزرگوار بنده ایست که عاجزند مخلوقات از معرفت آن و بیان فضل او زیرا که او
عبد الله و دویم از محل مشیة الله و زبان اراده الله و از حروف لا اله الا الله و از شروط لا اله الا الله و مقصود بالذات از ایجاد ما سوی الله مثل
برادرش رسول الله و اوست موضع سر الله و صندوق علم الله و کلید غیب الله و خزینه کرم الله و نقطه زیر با بسم الله و ولی امر الله و زبان حکمة الله
و جهاد کننده بتاویل کتاب الله فی سبیل الله و ناصر لدین الله و مظهر صفات الله و ظاهر گرداننده امر الله و نهی الله حب او حب الله و بغض
او بغض الله و محب او محب الله و مبغض او مبغض الله تمسک باو تمسک بالله تخلف از او تخلف از الله و انکار او کفر است
بالله و جنگ با او شرکست بالله و شریک گردانیدن عدوی او را در ولای او شرک دیگر است بالله و اوست بقیة الله و قدرة الله و جنب الله و عضد الله
و ید الله و عین الله و اذن الله و لسان الله و وجه الله و نور الله و روح الله و کلمة الله و خیرة الله و صفی الله و خلیل الله و موید من عند الله و حکمة الله و
حبیب الله و دلیل الله و حجاب الله و آیة الله و منار بلاد الله و خلیفة الله و ثار الله و خاصة الله و حجة الله و باب الله و صراط الله و نعمة الله و نقمة الله
و اسد الله و سیف الله و امین الله و اسم الله و او مصاحب رسول الله و داماد رسول الله و قدم گذارنده بر کتف رسول الله و اول نماز گذارنده
با رسول و بقبلتین نماز گذارنده با رسول الله و اطاعت کننده رسول الله و وفا کننده بعهد رسول الله و جان فدا کننده از برای رسول الله و وصی رسول الله
و وارث رسول الله و غسل دهنده رسول الله و کفن و حنوط و نماز و دفن کننده رسول الله و متکفل شونده عیال رسول الله و ادا کننده قرض رسول الله
و عطا کننده وعدهای رسول الله و نجات دهنده امت رسول الله و بقیه رسول الله و برادر رسول الله و نفس رسول الله زیرا که اصل اوست اصل رسول الله
و فرع اوست فرع رسول الله و جد اوست جد رسول الله و ذریه اوست ذریه رسول الله و پوست اوست پوست رسول الله و گوشت اوست
گوشت رسول الله و استخوان اوست استخوان رسول الله و اعضای اوست اعضای رسول الله و اجزای اوست اجزای رسول الله و ظاهر اوست ظاهر
رسول الله و علم اوست علم رسول الله و لشکر اوست لشکر رسول الله و جنگ با اوست جنگ با رسول الله و صلح با اوست صلح با رسول الله عزت
داشتن اوست عزت رسول الله و ذلیل گردانیدن اوست ذلت دادن برسول الله و طاعت او طاعت رسول الله است و معصیت او معصیت رسول الله است
و حب او حب اوست و بغض او بغض اوست و وصل او وصل اوست و فصل او فصل اوست و شریعت او شریعت اوست و طریقت او طریقت اوست
و حقیقت او حقیقت اوست پس آنچه از برای اوست از برای اوست و آنچه از برای او نیست نیست از برای او پس او از رسول الله است و رسول الله از اوست
بلکه او نفس رسول الله است و رسول الله نفس اوست و با وجود اینهمه مراتب بنده او و رعیت او و وصی او و وزیر اوست و چگویم در حق او که اوست
امام و فی و ولی طالبی هاشمی منافی مکی مدنی ابطحی تهامی رضی مرضی اورعی المعی جبرئلی و کاملیت در فضل آنبزرگوار و احبائه الفداء اینکه خداوند
جل جلاله بدون تعبیر جلی و خفی نام نهاده است او را بنام نامی و اسم گرامی خود علی پس اوست علی ابن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
صلوات الله و سلامه علیه و علی اخیه و حلیلته و اولاده الطیبین الطاهرین المعصومین و علی شیعته المرضیین و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم و غاصبی
حقوقهم و منکری فضائلهم من الاولین و الآخرین الی یوم الدین و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا
یعنی اگر بشمار آرید نعمت خدا را نتوانید احصا نمود زیرا که مخلوقات غرق نعمت ظاهریه و باطنیه خداوندند که احاطه بآن بهم برسانند پس چگونه میتوانند

شکر او را بجای آورند میبایددانست که از جمله نعمتهای بزرگ الهی جل شانه العالی معرفت و محبت سید انبیاء و آل طیبین و طاهرین او صلوات
الله علیهم اجمعین است و شکی نیست که ایشان را بجز خداوند که ایشان را خلق فرموده هیچکس نتواند که بحق معرفت ایشان را بشناسد و اشاره باین مطلب است
اینکه در زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام وارد شده است که اَلسَّلَامُ عَلَی نِعْمَةِ اللهِ عَلَی الْأَبْرَارِ وَنِقْمَتِهِ عَلَی الْفُجَّارِ یعنی سلام الهی بر آنبزرگواری
باد که اوست نعمت الهی بر اخیار و ابرار و انتقام خداوندیست بر اشرار و فجار پس هرگاه بصریح احادیث آنجناب نعمت الهی است
نتوان حق فضایل و معارف او را دانست چه جای آنکه توان بیان نمود پس همان بهتر که در معرفت جناب او اعتراف کنیم بعجز از معرفت او
فَإِنَّ الْعَجْزَ عَنْ دَرْکِ الْإِدْرَاکِ إِدْرَاکٌ بلی از برای آنکه چشمها روشن و قلبها منور گردد تا عیدی تعزیه داری و گریه شود اکتفا میکنیم بحدیث
معتبری در فضیلت ظاهری آنحضرت و آن اینست که در کتب معتبره روایت شده است که بعد از ارتحال آنحضرت جمیع محبان و دوستان در
اطراف خانه آنجناب مشغول گریه و ناله و نوحه بودند مثل روزیکه رسول خدا از دنیا رحلت فرموده بود که ناگاه دیدند که مردی گریه کنان ظاهر
شد و در کتاب عوالم و غیره روایت شده است که او حضرت خضر علیه السلام بود و بسرعت میآمد و انا لله و انا الیه راجعون میگفت و گفت که امروز
قطع شد خلافت و نبوت و رفت تا در آنخانه که جنازه مقدسه آنشهید در آن بود و گفت که خدا ترا رحمت کند ای ابو الحسن که بودی که اسلام تو
بر همه امت مقدم بود و ایمان تو از همه خالص تر بود و یقین تو از همه محکمتر بود و خوف تو از جناب قدس الهی بیشتر بود و غنا و بی نیازی تو
از همه زیاده بوده و محافظت کردن تو مر رسول را از همه بهتر بود و اعانت تو بر اصحاب و از همه کس زیاده بود و مناقب تو از همه افضل
بود و مقام تو بر همه مقدم بود و درجه تو از همه بلندتر بود و خویشی تو با رسول خدا از همه نزدیکتر بود و شبیه ترین خلق بودی با آنحضرت از جهت آیت
کردن و ساکت بودن و گفتار و رفتار و منزلت تو از همه شریفتر بود و احترام تو در نزد آنجناب از همه بیشتر بود پس خداوند جزا دهد ترا
از جانب اسلام و از جانب رسول و از جانب مسلمین بهترین جزاها یا علی بودی که قوی بودی در وقتی که جمیع اصحاب تو ضعیف شده بودند
و در میانه میدان مبارز میطلبیدی در وقتی که در زاویها پنهان میشدندی و قامت خود را بلند میکردی در زمانی که همه خود را کسل میشمردند و طریقه
رسول خدا را از دست نمیدادی در آنهنگام که همه اصحاب قصد کارهای تازه و بدعتها میکردند یا علی بودی تو خلیفه آنجناب از روی راستی
و سزاوار نبود که محل خلاف شوی و حقیر شمرده شوی بسبب سخنان و خواهشهای منافقین و غیظهای کافرین و کراهتهای حاسدین و کینهای
فاسقین بجهت آنکه امر در حقیقت تو از آن واضحتر بود که محل خلاف شوی یا علی بر پا داشتی اوامر الهی را در زمانی که امت کسالت ورزیدند
و سخن گفتی در وقتیکه ایشان سر بزیر انداخته ساکت شدند و راه دین و هدایت را بنور الهی پیمودی در حالتی که همه راه روندگان ایستادند اگر
همه پیروی تو را میکردند جمیعا هدایت مییافتند یا علی بودی که صدای تو از همه آهسته تر بود و قوت تو از همه زیادتر بود و سخن گفتن تو از همه کمتر بود
و گفتار تو از همه راست تر بود و رای تو از همه بیشتر بود و قلب تو از همه شجاعتر بود و یقین تو از همه شدیدتر بود و عمل تو از همه نیکوتر بود و معرفت تو
در امور از همه زیادتر بود یا علی والله که بودی پادشاه دین و پدر مهربان از برای مومنین در وقتی که گردیدند همه عیال تو پس بارهای سنگین
ایشان را بر میداشتی در آنوقت که ضعیف میشدند و حفظ میفرمودی هرچه را که ایشان فاش میکردند و رعایت میکردی هرچه را که ایشان مهمل گذاشتند
و استغنا میورزیدی در هرچه ایشان حریص بودند و صبر میفرمودی در وقتی که ایشان جزع میکردند و دریابنده بودی حکم الهی را در وقتی که ایشان
و بسبب تو بهره چند یافتند که هرگز در آن گمان نبودند و بودی از برای اهل کفر عذاب ریزان و از برای مومنین باران نعمت ملکستان پس از بلند
پروازی والله گرفتی عنان نبوت را و شکار شدی بسبب تابهای آن و جمع آوری کردی فضایل گذشته آنرا و ادراک کردی همه فضایل آنرا و ابراز
باطل نشد حجتهای تو و هیچوقت تنگ نشد قلب تو و هیچ زمان ضعیف نشد بنیانی تو و در هیچ مکان نترسید و خیانت نکرد نفس تو یا علی بودی تو
مثل کوه عظیم که از جا حرکت نمیدادترا وزیدن بادهای مخالف و زلزله و لرزه در نیاورد ترا هجوم خلق بیکران و بودی همان طور که سید انبیاء
ترا توصیف فرموده بود که ضعیف بودی در بدن خود و قوی بودی در فرمانبرداری الهی و کوچک میشمردی خود را در پیش نفس خود و عظیم القدر و بلند
مقام بودی در نزد خداوند بزرگ و بودی بر روی زمین و بزرگوار بودی در قلبهای مومنین و در نزد احدی از تو عیبی نبود که در عقب سر غیبت کند و
در حضور باهل مجلس بچشم و ابرو و بدست اشاره بآن کنند و احدی را پیش تو چیزی نبود که لابد بسکوت شوی و نتوانی که بر او حکم الهی را جاری
فرمائی هر صاحب قوت با شوکت در نزد تو ضعیف و ذلیل بود و حکم خداوند را بر همه جاری میفرمودی و هر آشنا و بیگانه در وقت اجرای حکم الهی در نزد

تو یکسان بود و فرق در میانه ایشان نمیکذاشتی و همیشه شأن تو حق و مدارا و راستی بود و قول تو حکم و حتم بود و امر تو بردباری و محکم کاری و رای تو علم و دانشوری بود در هر چه بعمل آوردی و بتحقیق که بتو روشن و واضح کردید همه راههای ظاهر و باطن و آسان شد جمیع مشکلهای دنیا و دین و خاموش شد مجموع آتشهای فتنه و بتو عدل و مستقیم شد دین و قوت کرفت ایمان و بتو برجای خود باقی ماند اسلام و آرام کرفت مؤمنان یا علی بعد از تو دیکران پیشی کرفتند بر جماعت مؤمنین پیشی کرفتنی عجب و بتعب و مشقت انداختند ایشان را بتعبی شدید پس بزرک شد بلیه ایشان از شدت کریه و عظیم شد مصیبت و عزاداری تو را در آسمان و درهم شکست غم و اندوه مصیبت تو بدنهای همه خلق را پس خضر کفت که انا لله و انا الیه راجعون راضی شدیم بقضای الهی و تسلیم کردیم امر او را پس بحق خداوندی قسم که هرکز مسلمانان مثل تو بزرکواری از برای خود نخواهند یافت زیرا که پناه محکمی بودی از برای مؤمنین و صاحب خشم و درشتی بودی بر کافرین پس بحق فرمود خداوند ترا بپیغمبر خود امیدواریم از خداوند آنکه محروم نکرداند ما را از اجرها و مزدها که از برای شیعیان و دوستان و عزاداران تو مهیا فرموده و کمراه نکرداند ما را بعد از شهادت تو و همه خلق ساکت بودند و کوش بکلمات آنجناب میدادند تا آنکه کلام او باخر رسید و در بین این کلمات خود میکریست و اصحاب رسول خدا میکریستند و چون کلام او قطع کردید غایب شد و هر چند تفحص کردند او را نیافتند مؤلف کوید که بعد از آنکه بعضی از مفاخر و فضایل حضرت امیر مؤمنان ارواحنا له الفداء شنیدی مهیای کیفیت غسل دادن و حنوط نمودن و کفن کردن و بجانب تربت طاهره بردن جنازه مقدسه آنجناب شو و اقتدا بحسنین و حضرت خضر و اصحاب و دوستان آنحضرت رضی الله عنهم نموده مستعد و آماده کریانیدن و کریستن شو پس بدانکه در کتب معتبره از محمد بن حنفیه روایت شده است که میفرماید که ما در شب متوجه تجهیز پدر بزرکوارم شدیم باین نوع که برادرم حضرت امام حسن غسل میداد و برادرم حضرت امام حسین آب میریخت مؤلف کوید که آه آه مظلوم کربلا و تشنه دشت فتنه و بلا آب در دو پدر بزرکوار غسل داد و لکن در روز عاشورا کسی او را آب ریخت و نه کسی او را غسل داد و اکر پدر مهربانش در حیات ظاهری میبود و در روز عاشورا میدید که همین فرزند که آب غسل برای او آورد تشنه و کرسنه و پاره پاره و غسل نداده در بیابان کربلا افتاده است نمیدانم بر چه حال میشد و چه میکرد محمد بن حنفیه میکوید که در وقت غسل دادن حاجت بآن نبود که کسی آنجنازه مقدسه را حرکت دهد بلکه بهر طرف از راست و چپ که برادرم میخواست غسل دهد خود حرکت میفرمود و بوئی بهتر از مشک و عنبر از و ساطع بود و در کتاب فتوحات القدس روایت کرده است که در وقت غسل دادن شتر سواری نقاب بسته پیدا شد و با شتر آب در آن حجره برد و آنحضرت را با آن آب شستند و چون خواست روانه شود حسنین او را قسم دادند که نقاب از روی خود بکشا تا بدانیم کیستی پس چون نقاب برداشت دیدند پدر بزرکوارشان است و چون از غسل فارغ شدند حضرت امام حسن صدا زد و فرمود که ای خواهرای زینب و ای کلثوم حاضر کنید بقیه کافور زیرا که جدم رسول خدا برای پدرم معین فرموده پس جناب زینب بتعجیل دوید و آنرا حاضر کردانید و چون سر آنرا کشودند جمیع خانها و کوچها و طرق و شوارع کوفه از شدت بوی آن معطر شد مؤلف کوید که همین زینب خاتون در قتلکاه مظلومان بغیر خاک کربلا کافوری برای برادر خود و سایر شهدا ندید و بدین سبب اشک خونین از دیده بارید و روانه دیار اسیری و بیکسی کردید و ابن شهرآشوب روایت کرده است که آن بزرکوار در وقت ارتحال بفرزندان خود حسنین وصیت فرمود که چون من از دنیا رحلت کنم در بالای سر من خواهید یافت کافوری از بهشت و سه کفن از استبرق بهشت پس بعد از غسل مرا بآن کافور حنوط کنید و بآن خلعتها کفن نمائید پس چون حضرت امام حسن علیه السلام از غسل دادن فارغ شد در بالای سر آنجناب طبقی از طلا دید که در آن پنج کره از کافور جنت و قدری از سدر جنت بود پس جسد پدر بزرکوار خود را بآن کافور حنوط و بآن سدر معطر فرمود پس در پنج لفافه خلعت کرد و بهمان طریق که امر فرموده بود در تابوت کذاشت مؤلف کوید که ایکاش که حضرت سید الساجدین را میکذاشتند که در روز عاشورا با جسد مقتول مجروح پدر خود جناب سید الشهداء بهمان سلوک و رفتار فرماید که با سید اوصیاء علیه السلام بجای آوردند تا آنچه لازمه احترام ولی و حجت خداوند بود بعمل آمده باشد آه آه که جناب سید الساجدین را در غل و زنجیر کشیدند و مانع شدند و پدر رشید مقتول مجروحش را علاوه بر اینکه غسل ندادند و حنوط و کفن ننمودند آه آه بی ایمانان کوفه و شام یکی عمامه آنجناب را برد و دیکری جبه آنحضرت را دزدید پس هر یک از آن ملاعین لباسی از لباسهای حجت خدا را بردند و برهنه در خاک و خون در بیابان کذاشته رفتند وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ راوی میکوید که جنازه حضرت امیر المؤمنین را از باب کنده بیرون آوردند و حسنین دو پایه عقب آنرا کرفته بودند و مقدم تابوت بی آنکه ظاهرا کسی آنرا کرفته باشد بلند

آب آوردن امیر علیه السلام برای غسل خود

بقیه کافور ... برای ... آوردن

در غسل ندادن بلکه برهنه کردن جناب سید الشهداء و محفوظ نکردن

شده بود و میرفت و در حدیثست که جبرئیل و میکائیل آنرا کرفته بودند و آنجنازه مقدسه نمیکذشت بر هیچ چیز مکر آنکه آنچیز از برای تعظیم آن محترم نزد خداوند خم میشد محمد بن حنفیه میفرماید که والله نظر کردم بجانب تابوت پدر بزرکوارم که میکذشت بر دیوارها و درختان ما و همه از برای تعظیم و اظهار خضوع و خشوع در نزد آنجناب خم میشدند و آن تابوت راست حرکت کرده تا وارد نجف اشرف که الان موضع قبر شریف آنحضرتست شد و در حدیثست که ابن مسکان از جناب صادق علیه السلام سؤال نمود از سبب کج بودن دیواری که در بین راه آنجناب آنحضرت در جواب فرمود که آنوقت که تابوت حضرت امیر علیه السلام را از راه این میکذرانیدند این دیوار از راه شدت تأسف و حزن بر آنجناب خم شد و الی الان خم است مؤلف کوید که خداوند لعنت کند اهل کوفه را که از برای برکزیده شدکان خداوند که جمیع مخلوقات جهت تعظیم و تکریم و حزن بر ایشان خم میشوند و فروتنی و تواضع میکنند چنانکه در زیارت جامعه کبیره میفرماید که ذَلَّ کُلُّ شَیْءٍ لَکُمْ یعنی ذلیل و خوار شدند تمامی اشیا از برای شما اصلا احترامی باقی نکذاشتند و در وقت دخول اسیران آل محمد در کوفه مردان و زنان و دختران و اطفال ایشان همه از حصار شهر کوفه و بامهای خانها و غرفهای بازارها از برای تماشا خم شده بودند و خنده دندان نما بلکه قهقهه میکردند تا آنکه زنی از بامهای ایشان از اسیران سؤال نمود که مِنْ اَیِّ الْاُسَارٰی اَنْتُنَّ یعنی شما از کدام اسیرانید جواب دادند که نَحْنُ اُسَارٰی آلِ مُحَمَّد آه آه و وا مصیبتاه و وا حزناه که در عوض خم شدن درختان خرما در مصیبت امیر المؤمنین علیه السلام از بس نیزه‌های کوفیان و شامیان بار سرهای شهیدان و نوجوانان کشیده بود خم شده بود و ندا آه و احزناه و وا مصیبتاه که اکتفا به نیزه کردن سرها ننمودند بلکه در حدیثست که ابن زیاد بی بنیاد امر کرد که سرها را در کوچهای کوفه و در میانه قبایل بکردانند و اویلاه و وا حزن قلباه که آخر الامر آن سر منور را بر درختی آویختند بنوعی که آن شاخه خم شد پس از آن می شنیدند که این آیه را تلاوت میکرد وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و در کتاب مشارق الانوار از محدثین اهل کوفه روایت کرده است که چون حسنین جنازه پدر بزرکوار خود را میبردند در بین راه سواری آشکار شد که بوی مشک از آن ساطع بود و برآمد و بزرکوار سلام کرد و پس رو بحضرت امام حسن کرده فرمود که توئی حسن بن علی که شیر از پستان وحی و تنزیل مکیده و جدا شده از خاندان علم و شرف جلیلی و توئی خلیفه امیر المؤمنین و سید الوصیین حضرت امام حسن در جواب کفت که بلی پس آنسوار فرمود که اینست حسین بن علی که امیر المؤمنین و سید الوصیین است و اینست سبط رحمت و شیر خورده از پستان عصمت و پرورده در دامان حکمت که پدر ائمه طاهرینست جواب کفتند که بلی فرمود که هر دو بر من سلام کنید و در امان خداوند بکذرید پس حضرت امام حسن جواب داد که پدر بزرکوارم وصیت فرموده است که سلام نکنیم مکر بجبرئیل یا خضر شما کدام از ایشانید که ناکاه آنسوار نقاب از روی مبارک برداشت پس دیدیم که آنجناب امیر المؤمنین علیه السلام بود و فرمودند ای فرزند هیچکس در عالم فوت نمیشود مکر آنکه پدر تو بر بالین او حاضر میشود آیا میشود که بر سر جنازه خود حاضر نشود از محمد بن حنفیه روایت شده است که چون تابوت پدر بزرکوارم را میبردیم شهر کوفه از کریه و ناله پر شده بود و زنان از عقب سر جنازه با حسرت و ناله سیلیها بر روی خود میزدند پس حضرت امام حسن علیه السلام ایشان را از کریه و زاری منع فرمود و هر یکرا بخانه خود روانه نمود مؤلف کوید که با وجود آنکه در آنشب تاریکی عالم را فرا کرفته بود و همراه جنازه مقدسه نبود مکر خواص اصحاب حضرت امام حسن راضی نشدند که زنان و دختران همراه باشند و ایشان را برکردانید ایکاش که در روز عاشورا آنوقت که زنان و دختران در اطراف آقای بیکسان جمع شده بودند و در میانه هجوم لشکر کوفه و شام ناله بی اختیار میکردند و چون سید مظلومان روانه میدان شد جناب زینب خاتون دلخون و سکینه محزون در عقب سر ذوالجناح کریه کنان میرفتند حضرت امام حسن علیه السلام حاضر میبود و ایشانرا بخیمها برمیکردانید و لکن از حدیثی ظاهر میشود که ام کلثوم خاتون با ناله و افغان در پناه برادر خود سید مظلومان و سید جوانان جنان و آقای خونین کفنان یعنی جناب سید الشهداء در عقب سر جنازه پدر بزرکوار تا سر تربت طاهره او رفت و جناب سید الشهداء میکریست و مکرر میفرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون ای پدر جان از ارتحال تو پشت من شکست ایجان پدر کریه کردن را تعلیم کرفته ام از برای آنکه توانم در مصیبت تو کریه کنم و شکایت مصیبت خود را بخداوند کنم فَاِنَّهُ نِعْمَ الْوَکِیلُ نِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصِیرُ مؤلف کوید که ام کلثوم خاتون بر سر تربت پدر با برادر خود جناب سید الشهداء علیه السلام رفت آه آه چکویم که در روز عاشورا در وقت وداع اسیران با اجساد شهیدان در قتلکاه قربانیان ام کلثوم خاتون مغموم با هجوم لشکر میشوم تنها و بیکس و بیمحرم روانه کنار فرات شد و چون بر سر تربت طیبه برادرش حضرت عباس رسید دید که برادرش بی دست و سر چاک چاک بر روی خاک هلاک افتاده و هیچکس متعرض غسل و کفن و دفن او نکرده پس آنمظلومه نالهای غریبانه

بی اختیار از جگر تشنه وقلب بخون آغشته بر کشید پس جماعت منافقین صدای آواز آن زن دلسوخته را شنیدند که در کنار فرات ناله میکند
از اثر آن صدا از فتنه او را کرفته آوردند ولب او را با اسیران ملحق کردند وروانه جانب ابن زیاد بی بنیاد کردیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس نهم

در دفن آنجناب علیه السلام است السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا شیعَةَ اَمیرِ المؤمنینَ وَ الباکینَ عَلَیْهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ بَعْد اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی اَوَّلِ
خَلْقِکَ وَ مَحَلِّ مَشیئَتِکَ وَ لِسانِ اِرادَتِکَ مُحَمَّدٍ اَشْرَفِ بَرِیَّتِکَ دَوامَ رَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ صَلَواتِکَ ثُمَّ عَلی آلِهِ الَّذینَ هُمْ اَعْضادٌ وَ اَشْهادٌ
لِمُلْکِکَ وَ خَزائِنُ وَ مَعادِنُ لِجُودِکَ خُصُوصاً عَلی عَیْبَةِ عِلْمِکَ وَ مَوْضِعِ سِرِّکَ سَیِّدِ الْاَوْصِیاءِ وَ وَلِیِّ الْاَوْلِیاءِ وَ حُجَّتِکَ عَلی اَهْلِ الْاَرْضِ وَ السَّماءِ
بابِ الرَّحْمَةِ عَلَی الْاَمْواتِ وَ الْاَحْیاءِ قَسیمِ الْجَنَّةِ وَ النّارِ لِلْاَتْقِیاءِ وَ الْاَشْقِیاءِ سَیِّدِنا وَ اِمامِنا عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ اَلْفُ
التَّحِیَّةِ فی کُلِّ آنٍ وَ حینٍ ثُمَّ الرَّحْمَةُ عَلی مُحِبّیهِ الْمُنْتَجَبینَ لا سِیَّمَا الْحاضِرینَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدائِهِمْ وَ غاصِبی حُقُوقِهِمْ وَ مُنْکِری فَضائِلِهِمْ اِلی یَوْمِ الدّینِ
ثُمَّ بَعْد بدانکه جناب ساقی کوثر و میزان یوم المحشر و مالک جنت و سقر برادر حضرت خیر البشر زوج زهرای ازهر باب شبیر و شبر که سید انبیاء
صلی الله علیه وآله در حق او فرموده که عَلِیٌّ خَیْرُ الْبَشَرِ مَنْ اَبی فَقَدْ کَفَرَ علیه صلوات الله الملک الاکبر را معجزات زیاده از حد حصر است که اولین و آخرین
از احصای آن عاجزند و ما از برای زیادی معرفت و محبت یکمعجزه که در ایام حیات و چند معجزه که بعد از ارتحال از آن بزرگوار ظاهر کردیده در این
کتاب ایراد مینمائیم تا چشمها روشن و قلبها منور کردد اما معجزه ظاهر در حال حیوة پس بدانکه اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی در خدمت
مولای خود امیر مؤمنان بودم که جمعی از اصحاب نزد آنحضرت آمدند از جمله ایشان ابو موسی اشعری و عبد الله بن مسعود و انس بن مالک و ابو هریره
و مغیرة بن شعبه و حذیفة بن یمان و غیر ایشان بودند و عرض کردند که یا امیر المؤمنین بنما بما چیزی از معجزاتی که خدا ترا با آنها مخصوص کردانیده آنحضرت
فرمود که شما را با آن چکار است و این سؤال شما از چیز نیست که برای من ضرر دارد زیرا که خداوند عز و جل میفرماید که بعزت و جلال و ارتفاع مکان
خودم قسم که عذاب نمیکنم هیچیک از خلق خود را مگر بعد از حجت و برهان و علم و بیان زیرا که رحمت من بر غضبم پیشی کرفته است و بر خود واجب
کردانیده ام رحمت را و منم راحم و رحیم و منم ودود و علی و منم منان عظیم و منم عزیز کریم پس هرگاه رسول فرستادم و برهانها عطا کردم و کتاب
بر او نازل ساختم هر که ایمان آورد بمن و رسول من رستگار است و هر که کافر شود بمن و رسول من زیانکار است و مستحق عذاب من میشود آنجماعت
عرض نمودند که یا امیر المؤمنین ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم و توکل بر خدا کرده ایم پس آنحضرت فرمود که خداوند شاهد باشد بر آنچه ایشان
میکویند و من عالم و خبیرم بآنچه ایشان خواهند کرد پس فرمود که برخیزید باسم خدا و برکتهای او راوی میکوید که همه برخاستیم و با آنحضرت آمدیم
بقبرستان و هرگز در آنمکان آب نبود و چون نظر کردیم دیدیم که باغیست در نهایت سبزی و آبها در آن جاری و در آن حوضها و در آنها ماهی است
بسیار همگی کفتیم که بخدا قسم که اینست دلیل امامت و التماس نمودیم که یا امیر المؤمنین چیزی دیگر بما بنما هر چند در اینقدر آنچه میخواستیم بعمل آمد
آنحضرت فرمود حسبی الله و نعم الوکیل و بدست خود اشاره کرد بجانب بالای قبرستان دیدیم که قصرهای بسیار ظاهر شد که تمام بزر و یاقوت
و جواهر مرصع شده بود و درهای قصرها از زبرجد سبز بود و میان آن قصرها حور و غلمان بسیار بودند و نهرها و درختان و مرغها و کیاههای بسیار
پس همگی متحیر و متعجب شدیم و آن کنیزان و حوران و ولدان و غلمان کفتند یا امیر المؤمنین شوق ما بتو و شیعیان تو و دوستان تو بسیار شده است
و آنحضرت بایشان اشاره کرد که ساکت شوید پس پای مبارک را بر زمین زد و زمین شکافته شد و منبری از یاقوت سرخ بیرون آمد و آنحضرت بر آن منبر
بالا رفت و حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات بر رسول فرستاد و فرمود که چشمهای خود را بر هم کذارید پس چشمها را بر هم کذاشتیم و شنیدیم صدای بالهای
ملائکه را و تسبیح و تهلیل و تحمید و تعظیم و تقدیس ایشان را پس آمدند و در پیش روی آنحضرت ایستادند و عرض کردند که ما بفرمانبرداری تو مأموریم امر
کن ما را بآنچه میخواهی آنحضرت فرمود که ای ملائکه پروردکار من بنزد من حاضر کنید بدترین ابلیسها و شقی ترین فرعونها را راوی میکوید که بخدا قسم بیش
از چشم بر هم زدنی نکذشت که او را حاضر کردانیدند پس آنحضرت فرمود که چشمها بکشائید و چون چشم کشودیم ما را ممکن نبود که بسوی آنحضرت نظر
کنیم از بسیاری شعاع نور ملائکه پس فریاد بر آوردیم که یا امیر المؤمنین ما را میسر نیست که چیزی مشاهده نمائیم و صدای زنجیرها و بر هم مالیدن غلها را میشنیدیم
و باد بسیار عظیمی وزید و ملائکه کفتند که ای خلیفه خدا زیاد کردان لعنت این ملعون را و عذاب او را مضاعف ساز و ما همگی کفتیم که یا امیر المؤمنین چشمهای ما
را طاقت دیدن و شنیدن این امور نمانده پس آن ملعون را از پیش روی آنحضرت کشیدند و در آنجا ایستاده کفت که وا ویلاه از ظلم کردن بر آل محمد و دولت

و جرات نمودن بر ایشان پس کفت ای سید من بر من رحم نما که طاقت تحمل اینقدر عذاب ندارم آنحضرت فرمود که لا رحمک الله و لا
غفر الله لک اَیُّهَا الرِّجْسُ النَّجِسُ الْخَبیثُ الْمُخْبِثُ الشَّیْطانُ پس بجانب ما ملتفت شد و فرمود که این را باسم و حسب میشناسید کفتیم الله و رسوله و امیر المؤمنین
فرمود که از خودش سؤال نمائید که کیست چون سؤال نمودیم کفت منم بدترین ابلیسها و منم فرعون این امت که انکار نمودم سید و مولای خود را یعنی
امیر مؤمنان و خلیفه پروردکار عالمیان را و منکر معجزات او شدم پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چشمها بر هم کذارید چون کذاشتیم آهسته سخنی
کفت و ما خود را در همان موضع دیدیم که اول دیده بودیم و نه قصرها بود و نه درختان اصبغ بن نباته میکوید که قسم بآنکسی که مرا کرامی داشت
بدیدن آنمعجزه ها که هنوز آنقوم متفرق نشده بودند که بشک افتادند و بعضی کفتند که این سحر و کهانت بود پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که خدای بنی اسرائیل را
عقاب نکرد و مسخ ننمود مکر بعد از آنکه خواهش نمودند آیات و دلالات را در آنوقت عذاب خدا بر آنها نازل شد و الحال لعنت خدا لازم شد
بر شما و عقوبت بر شما نازل کردید اصبغ میکوید که من یقین نمودم که عقوبت بجهت تکذیب نمودن معجزات بر ایشان لازم شد و اما معجزات
در حال ارتحال آنجناب پس آن نیز بسیار است مثل آنکه در وقت غسل دادن حسین آن بزرکوار را خود بطرف راست و چپ حرکت میفرمود بدون
آنکه کسی جسد مقدس آنحضرت را حرکت دهد و دیکر آنکه خود مشک آب از برای غسل خود آورد و دیکر آنکه در حین بردن جنازه مقدسه بجانب تربت
طاهره دیوارهای شهر کوفه و شاخهای درختان خرما بجهت تعظیم خم میشدند و هر سنک و کلوخی که در حین راه بود از جای خود حرکت مینمود و دیکر آنکه
سوار نقاب بسته استقبال جنازه مطهره نمود و چون نقاب برکشود حسنین علیهما السلام دیدند که آنسوار پدر بزرکوار ایشانست و فرمود که هیچکس در
عالم فوت نمیشود مکر آنکه پدر شما بر بالین او حاضر میشود آیا میشود که بر سر جنازه خود حاضر نشود و دیکر آنکه مؤخر تابوت را حسنین کرفته بودند
و مقدم آن حرکت میکرد محمد بن حنفیه میفرماید که چون بر سر قبر پدر بزرکوار رسیدیم مقدم تابوت خود بر زمین آمد پس دو برادرم حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین عقب آنرا بر زمین کذاشتند و حضرت امام حسن پیش ایستاد و باقی اقتدا کردیم و نماز را بجماعت بعمل آوردیم و برادرم پنج
تکبیر در نماز کفت چنانکه پدرم وصیت کرده بود پس تابوت را بر کنار کذاشتیم و خاک قبر بیرون میکردیم که ناکاه سنک سفید نورانی که مانند خورشید
ظاهر کردید چون آنرا برداشتیم دیدیم که قبری درست شده و لحدی ساخته شده و لوحی بر آن نوشته است که این قبریست که ذخیره کرده است
از برای او جد او حضرت نوح پیغمبر از برای بنده صالح طاهر مطهر و در روایت دیکر است که بر آن لوح دو سطر بخط سریانی این عبارت نوشته بود
که بسم الله الرحمن الرحیم هذا قَبْرٌ قَبَرَهُ نُوحٌ النَّبِیُّ لِعَلِیٍّ وَصِیِّ مُحَمَّدٍ قَبْلَ الطُّوفانِ بِسَبْعِ مِأَةِ عامٍ یعنی این قبریست که درست کرده است نوح پیغمبر از برای
علی وصی محمد پیش از طوفان بهفتصد سال و چون خواستند که جنازه مقدسه را در قبر کذارند آوازی شنیدند که اَنْزِلُوهُ اِلَی التُّرْبَةِ الطّاهِرَةِ
فَقَدِ اشْتاقَ الْحَبیبُ اِلَی الْحَبیبِ یعنی او را وارد کردانید بر تربت طاهره پس بتحقیق که مشتاق دوست بجانب دوست پس از این ندا مردم
ترسیدند و بوحشت افتادند و متحیر شدند و در کتاب مشارق الانوار روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحسنین وصیت فرموده بود
که هرگاه مرا در قبر کذاشتید هر یک دو رکعت نماز کنید پیش از آنکه خاک بر روی قبر بریزید پس نکاه کنید تا ببینید که مشاهده چه میکنید پس چون بوصیت
آنحضرت عمل کردند دیدند که بر روی قبر جامه از سندس و استبرق پوشیده شده است مؤلف کوید که اینحدیث شریف آهم را آتش بار و چشم را اشکبار
میکرداند که مظلوم کربلا را در روز عاشورا نه تابوتی بود و نه نماز کذارنده بود و نه قبری و نه حجاب و پرده بود که بدن مجروحش را از آفتاب کرم
محافظت کند تا آنکه آخر الامر کار بجائی رسید که قلبهای مرغان هوا بر غریبی و بیکسی آنمظلوم بسوخت پس بنوحه و ناله یکدیکر را خبر کرده و بالهای خود را بهم
و بر یکدیکر بافته و خیمه از برای محافظت از آفتاب در بالای آن جسد چاک چاک برپا کردند پس حضرت امام حسن علیه السلام از جانب پیش روی کوشه
آنجامه را از روی قبر پدر برچید پس مشاهده کرد که رسول خدا و حضرت آدم و ابراهیم با حضرت امیر مشغول صحبت میباشند و حضرت امام حسین
از طرف پائین پای آنجامه را برچید پس دید که حضرت فاطمه با حضرت حوا و مریم و آسیه بر شهادت امیر مؤمنان ندبه و نوحه میکنند مؤلف خونجگر
کوید که ای فاطمه طاهره با آنکه سینه او صیاء زیاده از آنکه فرق مبارکش را شکافته بودند جراحتی نداشت حضرت حوا و مریم و آسیه را همراه خود در قبر
آوردی و نوحه و ندبه نمودی پس ای مادر مهربان آنوقت که زنان و مردان شیعه بدن سر از تن جدا پاره پاره مجروح بخاک و خون مالیده شده فرزندت
تشنه جکرت را بعد از چند روز در زمین کربلا در تربت طاهره او در قبر سپردند آیا در قبر او چه نوحه و ناله نمودی و آیا تنها بودی یا آنکه زنان و حوران کریان
همراه خود آوردی و آنچه شرط مادری و مهربانی و عزاداری بود بعمل آوردی فلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در کتاب تحفة الغزا روایت کرده است

بی اختیار از جگر تشنه و قلب بخون آغشته بر کشید پس جماعت منافقین صدای آواز آن زن دلسوخته را شنیدند که در کنار فرات ناله میکند
از اثر آن صدا او را کرفته آوردند و باسیران ملحق کردند و روانه جانب ابن زیاد بی بنیاد کردیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس نهم

در دفن آنجناب علیه السلام است   السلام علیکم یا شیعة امیرالمؤمنین و الباکین علیه و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی اول
خلقک و نقل مشیتک و لسان ارادتک محمد اشرف بریتک دوام رحمتک و برکاتک و صلواتک ثم علی آله الذین هم اعضاد و اشهاد
لملکک و خزاین و معادن لجودک خصوصا علی عیبة علمک و موضع سرک سید الاوصیاء و ولی الاولیاء و حجتک علی اهل الارض و السماء
باب الرحمة علی الاموات و الاحیاء قسیم الجنة و النار للاتقیاء و الاشقیاء سیدنا و امامنا علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه الاف
التحیة فی کل آن و حین ثم الرحمة علی محبیه المنتجبین و لاسیما الحاضرین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم الی یوم الدین
ثم بعد بدانکه جناب ساقی کوثر و میزان یوم المحشر و مالک جنت و سقر برادر حضرت خیرالبشر زوج زهرای ازهر باب شبیر و شبر که سید انبیاء
صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که علی خیر البشر من ابی فقد کفر علیه صلوات الله الملک الاکبر را معجزات زیاده از حد حصرات که اولین و آخرین
از احصای آن عاجزند و ما از برای زیادی معرفت و محبت یکمعجزه که در ایام حیات و چند معجزه که بعد از ارتحال از آن بزرگوار ظاهر کردیده درین
کتاب ایراد مینمائیم تا چشمها روشن و قلبها منور کردد اما معجزهٔ ظاهر در حال حیوة پس بدانکه اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی در خدمت
مولای خود امیر مؤمنان بودم که جمعی از اصحاب نزد آنحضرت آمدند از جملهٔ ایشان ابو موسی اشعری و عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و ابوهریره
و مغیرة بن شعبه و حذیفة بن یمان و غیر ایشان بودند و عرض کردند که یا امیرالمؤمنین بنما بما چیزی از معجزاتی که خدا ترا بآنها مخصوص کردانیده آنحضرت
فرمود که شما را بآن چکار است و این سؤال شما از چیزیست که برای من ضرر دارد زیرا که خداوند عز و جل میفرماید که بعزت و جلال و ارتفاع مکان
خود قسم که عذاب نمیکنم هیچیک از خلق خود را مگر بعد از حجت و برهان و علم و بیان زیرا که رحمت من بر غضبم پیشی کرفته است و بر خود واجب
کردانیده ام رحمت را و منم راحم و رحیم و منم ودود و علی و منم منان عظیم و منم عزیز کریم پس هرگاه رسول فرستادم و برهان با و عطا کردم و کتاب
بر او نازل ساختم هر که ایمان آورد بمن و رسول من رستکار است و هر که کافر شود بمن و رسول من زیانکار است و مستحق عذاب من میشود انجماعت
عرض نمودند که یا امیرالمؤمنین ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم و توکل بر خدا کرده ایم پس آنحضرت فرمود که خداوندا شاهد باش بر آنچه ایشان
میکویند و من عالم و خبیرم بآنچه ایشان خواهند کرد پس فرمود که برخیزید باسم خدا و برکتهای او راوی میکوید که همه برخاستیم و با آنحضرت آمدیم
بقبرستان و هرکز در آنمکان آب نبود و چون نظر کردیم و دیدیم که باغیست در نهایت سبزی و آبها در آن جاری و در آن حوضها و در آنها ماهی است
بسیار همگی کفتیم که بخدا قسم که اینست دلیل امامت و التماس نمودیم که یا امیرالمؤمنین چیزی دیکر بما بنما هر چند در اینقدر آنچه میخواستیم بعمل آمد
آنحضرت فرمود حسبی الله و نعم الوکیل و بدست خود اشاره کرد بجانب بالای قبرستان و دیدیم که قصرهای بسیار ظاهر شد که تمام بدر و یاقوت
و جواهر مرصع شده بود و درهای قصرها از زبرجد سبز بود و میان آن قصرها حور و غلمان بسیار بودند و نهرها و درختان و مرغها و کیاهها بسیار
پس همگی متحیر و متعجب شدیم و آنکنیزان و حوران و ولدان و غلمان کفتند یا امیرالمؤمنین شوق ما بتو و شیعیان تو و دوستان تو بسیار شدید شده است
و آنحضرت بایشان اشاره کرد که ساکت شوید پس پای مبارک را بر زمین زد و زمین شکافته شد و منبری از یاقوت سرخ بیرون آمد و آنحضرت بر آن منبر
بالا رفت و حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات بر رسول فرستاد و فرمود که چشمهای خود را برهم کذارید پس چشمها را برهم کذاشتیم و شنیدیم صدای بالهای
ملائکه را و تسبیح و تهلیل و تحمید و تعظیم و تقدیس ایشانرا پس آمدند و در پیش روی آنحضرت ایستادند و عرض کردند که ما بفرمانبرداری تو مأموریم امر
کن ما را بآنچه میخواهی آنحضرت فرمود که ای ملائکهٔ پروردکار من نزد من حاضر کنید بدترین ابلیسها و شقی ترین فرعونها را راوی میکوید که بخدا قسم بیش
از چشم برهم زدنی نکذشت که او را حاضر کردانیدند پس آنحضرت فرمود که چشمها بکشائید و چون چشم کشودیم ما را ممکن نبود که بسوی آنحضرت نظر
کنیم از بسیاری شعاع نور ملائکه پس فریاد بر آوردیم که یا امیرالمؤمنین ما را معذور بدار که چیزی مشاهده نمائیم و صدای زنجیرها و برهم مالیدن غلها را میشنیدیم
و باد بسیار عظیمی وزید و ملائکه کفتند که ای خلیفهٔ خدا زیاد کردان لعنت این ملعون را و عذاب او را مضاعف ساز و ما همگی کفتیم که یا امیرالمؤمنین چشمهای ما
را طاقت دیدن و شنیدن این امور نماند پس آن ملعون را از پیش روی آنحضرت کشیدند و در آنجا ایستاد و کفت که وای ویلاه از ظلم کردن بر آل محمد و وای

از جرات نمودن بر ایشان پس کفت ای سید من بر من رحم نما که طاقت تحمل اینقدر عذاب ندارم آنحضرت فرمود که لا رحمک الله و لا
غفر الله لک ایها الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان پس بجانب ما ملتفت شد و فرمود که این را باسم و حسب میشناسید کفتیم بلی یا امیرالمؤمنین
فرمود که از خودش سؤال نمائید که کیست چون سؤال نمودیم کفت منم بدترین ابلیسها و منم فرعون این امت که انکار نمودم سید و مولای خود را یعنی
امیر مؤمنان و خلیفهٔ پروردکار عالمیان را و منکر معجزات او شدم پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چشمها برهم کذارید چون کذاشتیم آهسته سخنی
کفت و ما خود را در همان موضع دیدیم که اول دیده بودیم و نه قصرها بود و نه درختان   اصبغ بن نباته میکوید که قسم بآنکسی که مرا کرامی داشت
بدیدن آن معجزها که هنوز آنقوم متفرق نشده بودند که بشک افتادند و بعضی کفتند که این سحر و کهانت بود پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که خدای تعالی
عقاب نکرد و مسخ ننمود مکر بعد از آنکه خواهش نمودند آیات و دلالات را در آنوقت عذاب خدا بر آنها نازل شد و الحال لعنت خدا لازم شد
بر شما و عقوبت بر شما نازل کردید اصبغ میکوید که من یقین نمودم که عقوبت بجهت تکذیب نمودن معجزات بر ایشان لازم شد و اما معجزات
در حال ارتحال آنجناب پس آن نیز بسیار است مثل آنکه در وقت غسل دادن حسنین آن بزرکوار را خود بطرف راست و چپ حرکت میفرمود بدون
آنکه کسی جسد مقدس آنحضرت را حرکت دهد و دیکر آنکه خود مشک آب از برای غسل حاضر آورد و دیکر آنکه در بین بردن جنازهٔ مقدسه بجانب تربت
طاهره دیوارهای شهر کوفه و شاخهای درختان خرما بجهت تعظیم خم میشدند و هر سنک و کلوخی که در بین راه بود از جای خود حرکت مینمود و دیکر آنکه
سوار نقاب بسته استقبال جنازهٔ مطهره نمود و چون نقاب را کشود حسنین علیهما السلام دیدند که آن سوار پدر بزرکوار ایشانست و فرمود که هیچکس در
عالم فوت نمیشود مکر آنکه پدر شما بر بالین او حاضر میشود آیا میشود که بر سر جنازه خود حاضر نشود و دیکر آنکه موخر تابوت را حسنین کرفته بودند
و مقدم آن حرکت میکرد محمد بن حنفیه میفرماید که چون بر سر قبر پدر بزرکوار رسیدیم مقدم تابوت خود بر زمین آمد پس دو برادرم حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین عقب آنرا بر زمین کذاشتند و حضرت امام حسن پیش ایستاد و باقی اقتدا کردیم و نماز را بجماعت بعمل آوردیم و برادرم هفت
تکبیر در نماز کفت چنانکه پدرم وصیت کرده بود پس تابوت را بر کنار کذاشتیم و خاک قبر بیرون میکردیم که ناکاه سنک سفید نورانی که میدرخشید
ظاهر کردید چون آنرا برداشتیم دیدیم که قبری درست شده و لحدی ساخته شده و لوحی بر آن نوشته است که این قبریست که ذخیره کرده است
از برای او جد او حضرت نوح پیغمبر از برای بندهٔ صالح طاهر مطهر و در روایت دیکر است که بر آن لوح دو سطر بخط سریانی این عبارت نوشته بود
که بسم الله الرحمن الرحیم هذا قبر قبره نوح النبی لعلی وصی محمد قبل الطوفان بسبع مائة عام یعنی این قبریست که درست کرده است نوح پیغمبر از برای
علی وصی محمد پیش از طوفان بهفتصد سال و چون خواستند که جنازهٔ مقدسه را در قبر کذارند آوازی شنیدند که انزلوه الی التربة الطاهرة
فقد اشتاق الحبیب الی الحبیب یعنی او را وارد کردانید بر تربت طاهره پس بتحقیق که مشتاق دوست بجانب دوست پس از این ندا مردم
ترسیدند و بوحشت افتادند و متحیر شدند و در کتاب مشارق الانوار روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بحسنین وصیت فرموده بود
که هرگاه مرا در قبر کذاشتید هر یک دو رکعت نماز کنید پیش از آنکه خاک بر روی قبر بریزید پس نگاه کنید تا ببینید که چه میشود پس چون بوصیت
آنحضرت عمل کردند دیدند که بر روی قبر جامه از سندس و استبرق پوشیده شده است مؤلف کوید که این حدیث شریف آتش بر دل و چشم را اشکبار
میکرداند که مظلوم کربلا را در روز عاشورا نه تابوتی بود و نه نماز کذارنده بود و نه قبری و نه حجاب و پردهٔ بود که بدن مجروحش را از آفتاب کرم
محافظت کند تا آنکه آخر الامر کار بجائی رسید که قلب مرغان هوا بر غریبی و بیکسی آن مظلوم بسوخت پس بنوحه و ناله یکدیکر را خبر کرده و بالهای خود را بهم
و بر یکدیکر بافته و خیمه از برای محافظت از آفتاب در بالای آن جسد چاک چاک بر پا کردند پس حضرت امام حسن علیه السلام از جانب پیش روی کوشه
آنجامه را از روی قبر پدر برچید پس مشاهده کرد که رسول خدا و حضرت آدم و ابراهیم با حضرت امیر مشغول صحبت میباشند و حضرت امام حسین
از طرف پایین پای آنجامه را برچید پس دید که حضرت فاطمه با حضرت حوا و مریم و آسیه بر شهادت امیر مؤمنان ندبه و نوحه میکنند مؤلف جگر
کوید که ای فاطمه طاهره با آنکه سینه اوصیاء زیاده از آنکه فرق مبارکش را شکافته بودند جراحتی نداشت حضرت حوا و مریم و آسیه را همراه خود در قبر
آوردی و نوحه و ندبه نمودی نمیدانم که آنوقت که زنان و مردان اسد بدن سر از تن جدا پاره پاره مجروح بخاک و خون مالیده شده فرزند تشنه
جکر ترا بعد از چند روز در زمین کربلا در تربت طاهره او در قبر سپردند آیا در قبر او چه نوحه و ناله نمودی و آیا تنها بودی یا آنکه زنان و حوران کریان
همراه خود آوردی و آنچه شرط مادری و مهربانی و عزاداری بود بعمل آوردی فلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در کتاب تحفة الغزاة روایت کرده است

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آخر وصیت خود فرمودند که ای حسن بهفت خشت لحد مرا بپوش پس نظر کن مرا در قبر نخواهی یافت و در کتاب
عوالم روایت کرده است که فرمود که چون خواهی از قبر من بیرون روی بجانب من نگاه کن که مرا نخواهی یافت زیرا که ملحق میشوم بجد نور رسول الله
بدان ایفرزند که هیچ نبی رحلت نمیکند از دنیا اگرچه در مشرق دفن شود و وصی او در مغرب فوت شود مگر آنکه خداوند عز و جل جمع میفرماید میانه
دو روح ایشان و دو جسد ایشان پس از یکدیگر جدا میشوند و هر یک بموضع قبر خود مراجعت میکنند مؤلف گوید که نمیدانم چگونه شد احوال رسول خدا
در وقت ملاقات کردن با جسد برادر و داماد و وصی خود امیر المؤمنین علیه السلام که او را صحیح و سالم در میانه امت گذاشته بود و الحال او را با فرق شکافته
و پیشانی شق شده مشاهده نمود آه و امصیبتاه نمیدانم که رسول خدا بر چه حال شد در وقتی که جسد پسر و وصی فرزند و قرة العین و ثمرة الفؤاد خود جناب
سید الشهداء علیه السلام را ملاقات نمود با رگهای از هم پاره شده و از ضرب تیرها و نیزها سوراخ سوراخ شده و جگر از شدت تشنگی کباب شده
آه و مظلوماه بلکه با استخوانهای بسم ستوران در هم شکسته شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در کتاب فرحة الغری بهمین مضمون با اندک تفاوت
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که حضرت امیر المؤمنین در آخر وصیتهای خود بجناب حسین فرمود که ایفرزند من مرا در لحد بخوابانید و خشت
بر قبر من بچینید و یک خشت از جانب سر من بردارید پس نگاه کنید که چه میشنوید چون ایشان بدین وصیت عمل کردند آنجناب را در قبر ندیدند و از هاتفی
شنیدند که ندا میکرد که امیر المؤمنین بنده شایسته خداوند جل جلاله بود و پس ملحق گردانید خداوند او را به پیغمبر خود و اینست سلوک خداوند با اوصیا
بعد از جمیع انبیا حتی آنکه اگر نبی در مشرق رحلت فرماید و وصی در مغرب خداوند ملحق میگرداند آن وصی را با آن نبی مؤلف گوید که نمیدانم چگونه شهزده
خاطر و شکسته دل شد سید انبیا در آن وقتی که سید اوصیا که خداوند جل شانه العالی در آیه انفسنا ایشان را جان یکدیگر خوانده و آنحضرت خود علی مرتضی
فرمود از نجف اشرف روی بقبر آنحضرت کرده روانه مدینه طیبه شد پس آنحضرت او را ملاقات نمود با فرق شکافته و بدن بزهر شمشیر ابن ملجم علیه اللعنه
مسخ شده زیرا که آن شقی آن شمشیر را بهزار درهم خریده بود و بهزار درهم بزهر آب داده بود واشیعیان وا دوستان آه آه که دیگر با خبر نیستم که جناب
رسول الله بر چه حال شد و چگونه تلخ کام شد در آنوقت که فرزند دلبندش حضرت امام حسن از بقیع با دهان ولبان بزهر آلوده و بدن از شدت
زهر سبز شده روانه بجانب قبر آنحضرت شد و یکدیگر را ملاقات کردند آه و واویلاه و وامصیبتاه که خداوند داناست که رسولش چگونه پریشانحال و
شکسته بال شد در وقتیکه از بغداد وصی و فرزندش جناب موسی بن جعفر روانه مدینه طیبه شد با بدن ضعیف نحیف که سالها در زندان هرون ملعون بسر
برده و از کثرت اذیت و ریاضت گوشت در بدن مبارکش باقی نمانده و از شدت زهر رنگ جسدش متغیر گردیده و از طول زمان زندان اثر غل
و زنجیر بر پا و گردن مقدسش آشکار گشته آه و مظلوماه آه و اغریباه از وقتیکه حضرت امام رضا با جگر پاره پاره و بدن بزهر آغشته از خراسان مانند
غریبان تنها و حیران روانه مدینه سید انس و جان گردید و جد عالیمقدار خود را زیارت نموده و بخراسان عود نمود الهی خداوند من صلوات و رحمت
خود را بر سید انبیا صلی الله علیه وآله نازل بلکه متواتر فرماید در مصیبت جمیع اوصیای خود زیرا که در حدیث میفرماید و ما منّا الّا مقتول او مسموم
یعنی هیچیک از ما اهل بیت نیستیم مگر آنکه یا کشته شده ایم یا زهر داده شده ایم آیا چه قدر ناگوار بوده است بر سید انبیا که همه اوصیای خود را زهر داده
شده و یا کشته شده ملاقات فرموده آه آه و اغریباه که هیچیک از اوصیای خود را مثل فرزند عزیزش سید الشهداء ندید که سرش از بدن جدا آه آه
بر سر و صورت نورانیش زخمهای بسیار آه آه بر بدن مقدسش جراحتهای بیشمار همه پوستش سوراخ سوراخ جمیع رگهایش پاره پاره و مجموع گوشتهایش
قطعه قطعه تمام استخوانهایش شکسته بسته الا صلی الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین ای دوستان و ای گریه کنندگان بدانید که دو
آقای اهل جنان با قلیلی از خواص شیعیان جسد مقدس شهید شده امیر مؤمنان و شمس فلک ایمان را از خوف اهل عدوان در شب دفن نموده و قبر
شریفش را پنهان گردانیدند زیرا که معاندین اراده داشتند که جسد حجت خداوند را از قبر در آورده بسوزانند و بعد از مخفی نمودن قبر مقدس
همگی گریان روانه مسجد شدند و در کتاب عوالم از ابی مخنف روایت کرده است که بعد از آنکه آنحضرت را دفن کردند حسین و محمد بن حنفیه و اصحاب مراجعت بمسجد
کوفه نمودند و هجوم خلایق شد و چون محراب و منبر را از عبادت و مناجات و مواعظ کافیه و نصایح شافیه خالی دیدند از گریه و افغان کاری کردند که نزدیک
شد که جانهای بعض از ایشان قبض شود و بمیرند و از مفارقت و هجران آن ماه الحیات هلاک شوند پس جناب ام کلثوم روی مبارک را بجانب ایشان کرده
در هجران پدر بزرگوار مرثیه انشا فرمود که باقی نماند در مسجد احدی از دوست و دشمن مگر آنکه از ناله و نوحه آن مخدره مصیبت زده بناله و نوحه در آمده
و صیحههای بلند از دل پر درد برکشیدند و هیچکس خلق را زیاده از آنروز ندیده بود و از اثر ناله آن مظلومه گویا آتش بجان شیعیان افتاده بود گریه بود در تمامی

صد نوحه گر آه صاحب درد را باشد اثر چنانکه در حدیث است که در وقت عبور زنان و دختران از قتلگاه شهیدان از کلمات و بیانات جناب
زینب خاتون و سکینه خاتون همه اهل کوفه و شام گریستند حتی دیدند که از چشمهای اسبان و اشتران اشک جاری بود مرثیه ام کلثوم خاتون این است
الا یا عین جودی و اسعدینا الا فابکی امیر المؤمنینا یعنی ای دیده احسان کن و همراهی کن و از خواب غفلت بیدار شو و گریه کن از برای
شهادت امیر المؤمنین وتبکی ام کلثوم علیه بعبرتها و قد رأت الیقینا و ام کلثوم دختر آنشهید معصوم با هموم و غموم بر آن مظلوم گریه میکند
و اشک او بر رخساره او جاریست زیرا که بچشم خود مظلومیت و شهادت او را مشاهده کرده است الا قل للخوارج حیث کانوا فلا قرت
عیون الحاسدینا ای پیام برنده بگو با خوارج در هر جا که هستند که هرگز روشن مباد چشم حسد برندگان بر ما اهل بیت وابکی خیر من رکب
المطایا وحثّ بها و اقری الظاعنینا و گریه میکنم بر آنکسی که بهترین همه اشخاص است که بر شتر سوار شده اند و آنرا برانگیزانیده اند و از همه
کس زیادتر مهمانی کرده است مسافرین را ومن صام الهجیر و قام لیلا وناج الله خیر الخالقینا و گریه میکنم بر آن آقائیکه روزهای گرم را روزه
میداشت و شبها را از برای مناجات خداوند که احسن الخالقین است به بیداری میگذرانید امام صادق بر تقی فقیه قد حوی علما
و دینا و آن بزرگوار امامی بود در راست گفتار و درست کردار و پاکیزه اعمال و عالم و دانائی بود که فرا گرفته بود علم را و دین را شجاع اشوس
بطل همام و مقدام الاسادید فی العرینا و آنجناب شجاعی بود با هیبت و صاحب قوت بود و بزرگ همت که از کثرت شجاعت قلاده
اطاعت بر دست و پای شیران در بیشهها نهاده بود وبات علی الفراش یقی اخیه ولم یعبأ بکید الکافرینا یعنی آنسرور چنان توکل
و از خود گذشته بود که از برای محافظت برادرش رسول خدا بعوض او در جای او خوابید و اعتنا بمکر و حیله کافران نکرد وکل مناقب الخیرات
فیه وحب رسول رب العالمینا یعنی همه مناقب و مفاخر و نیکوئیها در آنجناب بود بعلاوه آنکه محبوب رسول پروردگار عالمیان بود
مضی بعد النبی فدته نفسی اباحسن و خیر الصالحینا از دنیا رحلت فرمود بعد از ارتحال پیغمبر جان من فدای او شود که او ابوالحسن و بهترین
جمیع صالحین و شایستگان بود اذا استقبلت وجه اباحسین رأیت البدر فاق الناظرینا یعنی هرگاه روبرو و مواجه میشدی
با آنجناب که پدر حسین بود میدیدی که از شعشعه انوار ماه تمامی بود که از غلبه نور خیره میکرد چشمهای نظر کنندگان را وکنا قبل مقتله بخیر نری مولانا
رسول الله فینا آه آه که قبل از آنکه او را بکشند و بدرجه رفیعه شهادت برسانند ما همه در خیر و عافیت بودیم و بچشم خود میدیدیم که دوست
و مولای رسول خدا در میانه ماست افی الشهر الحرام فجعتمونا بخیر الخلق طرا اجمعینا آیا خوب کردید که در ماه مبارک رمضان
با احترام ما را بگریه و زاری و نوحه در آوردید در مصیبت آنجناب مقدسی که از همه خلق بهتر بود فلو انا سئلنا المال فیه بذلنا المال فیه
والبنینا پس اگر ما از آن معدن جود و احسان خواهش مالی میکردیم مال را و اولاد را هر دو میداد فلا والله لا انسی علیا وحسن صلوته فی
الراکعینا بحق خداوند که هرگز فراموش نمیکنم جناب علی بن ابیطالب را و از خاطرم محو نمیشود نیکوئی نماز او در میانه همه رکوع کنندگان لقد علمت
قریش حیث کانت بانک خیرها حسبا و دینا و بتحقیق که میدانند قریش در هر جا که باشند اینکه جناب تو بهتر از همه ایشانی از جهت حسب
و نسب و از جهت دین الا فابلغ معاویة بن حرب فلا قرت عیون الشامتینا آگاه میکنم شما را که خبر کنید معاویه پسر حرب را که هرگز روشن
نشود چشمهای آن جماعتی که در این روز شهادت ما خوشحالی میکنند و ما را شماتت و سرزنش میکنند وقل للشامتین بنا رویدا سیلقی الشامتین
کما لقینا یعنی بگو شماتت کنندهها ما را در روز شهادت و کشته شدن ما که عنقریبست که شما هم کشته شوید چنانکه ما کشته شدیم یعنی خداوند از شما
انتقام کشد در این زمانها یا در ایام ظهور دولت حقه که زمان رجعت قائم است الا فابلغ معویة بن حرب بان بقیة الخلفاء فینا
یعنی آگاه باشید و معویه پسر حرب را خبردار کردانید که خیال این نکند که چون امیر المؤمنین علیه السلام کشته شد خلافت و امامت و وصایت از خانه نبی
ما تمام شد بلکه بتحقیق که بقیه خلفاء در میانه ما و از ما میباشد اللهم عجل فرج آل محمد بالانتقام آه واویلاه و وامصیبتاه که بعد از فراغ از مسجد همگی
گریان و نالان روانه خانه امیر مؤمنان ارواحنا له الفداء شدند و چون دختران و زنان همسایگان و دوستان نظرهای ایشان بحجره خالی آنحضرت
افتاد آه و ناله بی اختیار ایشان و گریه و افغان آن یکسان از زمین به آسمان بالا میرفت بنوعیکه هیچ چشمی را تاب دیدن و هیچ گوشی را یارای
شنیدن نبود مؤلف گوید آه آه و امصیبتاه که جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون توانائی خالی دیدن حجره پدر خود نداشتند و چنانکه
شنیدید ناله و افغان بی اختیار میکردند نمیدانم آنروزیکه از کربلای معلا مراجعت نموده بودند و از اسیری کوفه و شام خلاص شده بودند با

اطفال بی پدر و زنان بی شوهر داخل خانهای مدینه شدند و همگی حجرها را خالی از جناب سید الشهدا علیه السلام و حضرت عباس و حضرت قاسم و جناب علی اکبر و سایر شهدا دیدند آیا بر چه حال شدند و چگونه آه آتشبار از قلبهای مجروح بر میکشیدند مؤلف از جهة تشفی قلبهای شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام گوید پس از گریه و نالهای اهل بیت و دوستان در شهادت آقای متقیان جناب ام کلثوم خاتون بنزد برادر بزرگوار خود حضرت امام حسن آمد و آنحضرترا قسم داد که ابن ملجم ملعون را بقدر یکساعت دیگر زنده نگذارد زیرا که نمیتوانستند قاتل پدر خود را زنده ببینند پس آنسرور جهت تسلی قلب محزون خواهر امر فرمود تا آن ابتر را با دست بعقب بسته حاضر کردند در عرض راه که او را میآوردند خلق بر او لعنت و سرزنش میکردند و آن شقی سر بزیر انداخته بود و هیچ نمیگفت مؤلف گوید که بفدای قلب با غیرت و حمیت جناب ام کلثوم خاتون شوم که تاب نیاورد که قاتل پدر خود را تا یکساعت زنده ببیند و حال آنکه در مجلس ایشان بود آه آه نمیدانم از کربلا تا کوفه و از آنجا تا شام در این شهرها و بیابانها بر آن مظلومه و سایر اسیران چه گذشت ای دوستان والله تصور احوال آن اسیران حیران در بدر و آن دستگیران خونجگر را نمیتوان نمود زیرا که علی الدوام شمر شریر بیحیا که قاتل آقای مظلومان و شهیدان بود با سایر اشقیا و ملاعینی که اذیت کننده یا جراحت رساننده یا قاتل حضرت عباس و حضرت قاسم و جناب علی اکبر و علی اصغر و باقی جوانان هاشمیه و اصحاب و دوستان بودند و آن نفر حرامزاده که اسب بر بدن مظلوم کربلا که جان عالمیان فدای او شود و سایر شهدا تاخته بودند جمیعا با اهل بیت همسفر بودند و سرهای شهیدان را بر نیزها داشتند و مدام در اطراف محملها و کجاوهها اسبها میتاختند و خندههای قهقهه میکردند و مکرر میشد که مست شراب بودند و انواع بی ادبیها نسبت بخاندان اهل بیت عصمت میکردند آه آه اهل بیت از کوچک و بزرگ همه حقیر و دستگیر بودند و همه افعال و اعمال ناشایسته و بی ادبیهای ایشان را میدیدند و میشنیدند و صبر میفرمودند و بجز رضاء بقضاء الله و تسلیماً لامره هیچ نمیگفتند جزاهم الله خیر جزاء الصابرین من الاولین و الآخرین خداوند مهربان جزا دهد ایشان را به بهترین جزاهای صابرین اولین و آخرین و در حدیث است که حضرت امام حسن بر ابن ملجم شقی یکضربت زد پس حضرت امام حسین علیه السلام بر او یکضربت زد پس دوستان بشمشیرهای خود او را پاره پاره کردند و همه جمع کردند و جسد پلید او را سوزانیدند و بعد از سوزانیدن در گودالی انداخته شد و بر او خاک ریختند و در حدیث است که تا قیامت از گودال صدای میآید و در حدیث دیگر است که بصورت جانور عجیب کریه المنظر شده و تا قیامت او را در بیابانی معذب دارند و در حدیث دیگر است که در بیابانی بر روی سنگی نشسته است و مرغی بر او مسلط است و مدام بر او وارد میشود و با آنکه زنده است با منقار خود سر آن ملعون را از بدن جدا میکند و میخورد و پرواز میکند پس مراجعت میکند و تا گلوی او چنین میکند و پرواز میکند و باز بر میگردد و تا آخر او را میخورد و پرواز میکند و ایضا بر میگردد و او را قی میکند و علی الدوام با او همین رفتار میکند پس از بدرک واصل گردانیدن ابن ملجم خبیث بخانه قطامه ملعونه فاسقه ریختند و خانه او را خراب و ویرانه کردند و خود او را بشمشیرها ریزه ریزه کردند و در بیرون کوفه او را سوزانیدند امید که خداوند قهار آن ملعون و دوستان آن بدبخت را و آنها که راضی شدند بافعال ایشان هرگز از عذاب دنیا و آخرت خلاص نگرداند بلکه علی الدوام عذاب ایشان را مضاعف فرماید و در مقابل آن بر شیعیان و دوستان و گریه کنندگان

بر امیر مؤمنان علیه السلام صلوات و رحمت نازل فرماید بحق محمد و آله

الطاهرین و بحرمة السورة المبارکة

عزاخانه چهارم

در مصیبت امام حسن مجتبی علیه الصلوة و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

عزاخانه چهارم از کتاب بیت الاحزانست الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین و علی محبیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین و بعد چنین گوید اقل الخلایق عبد الخالق عفی الله عنه که این عزاخانه چهارم از کتاب بیت الاحزانست که در بیان احوال قرة العین مصطفی و میوهٔ قلب مرتضی و پارهٔ جگر صدیقه کبری حضرت امام حسن مجتبی است و آن مشتمل است بر مقدمه و چهار مجلس مقدمه در فهرست احادیث درین مجالس است مجلس اول در اذیتها و زهر دادنها بحضرت امام حسن علیه السلام است قبل از شهادت آنجناب و در آنست خطبه و حدیث دو درخت حسنین در جنت و دوست داشتن پیغمبر که عمر خود را با ایشان تقسیم کند و شبیه کردن منافقین ایشان را و خطبهٔ مجتبی در کوفه و بیعت چهل هزار کس و مقاتله با معویه و خلاف کردن اهل کوفه و تیر انداختن او در بین نماز و بر سید الشهدا او صحابه در بین نماز و در میانه میدان و نسبت دادن امام حسن علیه السلام را بکفر و غارت کردن خیمه او و کشیدن عبا از دوش او و جای نماز از مصلای او و سوختن خیمها در عاشورا و کشیدن مقنعه از سر زنان و کشیدن پوست گوسفند از زیر بیمار کربلا و تکفیر کردن امام حسن علیه السلام را در مداین خنجر بران او زدن و انواع اذیتها در عاشورا رسانیدن و رفتن رؤسای لشکر امام حسن نزد معاویه و لابد شدن آنحضرت بصلح با آن ملعون و صلح نکردن حضرت امام حسین علیه السلام با او و کشتن چهل نفر از اصحاب مجتبی را بشام و زهر خواستن او از ملک روم و سه دفعه زهر دادن اسما بآنحضرت آنحضرت بموصل و مجروح کردن کور موصلی علیه اللعنه پای او را و کشتن و سوزانیدن عباس او را و سبقت گرفتن آنجناب بر شهادت در عاشورا و نبودن برای انتقام کشیدن از اذیت کنندگان برادرش حضرت امام حسین علیه السلام مجلس دوم در زهر دادنها بآنحضرت و در آنست خطبه و حدیث فضیلت حضرت امام حسن و ثواب گریستن و زیارت او و طریقهٔ زهر دادن اسمای ملعونه بآنجناب و بعد از آنکه سه دفعه در موصل و سه دفعه در مدینه زهر داده بودند و نقل کردن آنحضرت خواب خود را از برای زینب خاتون و مطلع شدن سید الشهدا بر زهر خوردن برادر و گریهای ایشان و زنان و منع کردن شهید کربلا را از آشامیدن آب کوزه و شکستن کوزه و شق شدن زمین و احوال موسی بن جعفر و حضرت امام رضا در وقت زهر خوردن و سبز شدن بدن مجتبی از شدت زهر و نقل کردن مجتبی حدیث دو قصر جنت را برای برادر و منع کردن او برادر را از گریه و خبر دادن بعض از احوال عاشورا بجمع اعدا و گریه ارض و سما و وحوش و ماهیان بلکه جمیع اشیا و عدد پارهای جگر او و حرکت کردن در طشت و رسوا نکردن قاتل خود را بعالم با آن و محروم شدن اسما از وصل یزید علیه اللعنه و کشتن او مجلس سیم در احتضار و ارتحال و دفن آنحضرت و در آنست خطبه و خبر دادن آنحضرت بوفات خود و بودن سید الشهدا علیه السلام بر بالین او و نبودن کسی بر بالین سید الشهدا و آنچه با پارهای جگر خود میکرد در طشت و گریهای سید الشهدا در آنوقت و وصی گردانیدن آنحضرترا و وداع کردن با اهل بیت و قاسم و علت زیاد دوست داشتن و خطبه کردن فاطمه را برای او و عروسی او در عاشورا و غسل کردن او و سید الشهدا در وداع آخر و پامال اسبان شدن او و گریستن مجتبی از خوف هول مطلع و مفارقت دوستان و ارتحال او و گریهای اهل بیت و بیرون آوردن جنازه را از خانه و افتاده بودن جسد سید الشهدا در صحرا و ممانعت عایشه از بردن جنازه را نزد قبر پیغمبر و مکالمه او با سید الشهدا و محمد بن حنفیه و اشعار سید الشهدا در مرثیه برادر بعد از دفن کردن او را در بقیع

وگریهای آنحضرت واهل بیت در حجره او وگریهای اهل بیت در حجرهٔ موسی بن جعفر و حضرت رضا و شهید کربلا مجلس چهارم در بوسیدن رسول خداست دهان حضرت امام حسن و حلقوم سید الشهدا را و در آنست خطبه و حدیث داخل شدن حسنین بر جد خود در مسجد و بوسیدن آنحضرت دهان مجتبی و گلوی سید الشهدا را و باگریه روانه شدن او نزد مادر و گریهای او جهت جناب عباس و قاسم و علی اکبر و با آستین پاک کردن مادر اشک چشم او را و نبودن آنکه در عاشورا خون پاک کند و کلمات مادر در مقام تسلی او و بیان کردن او سبب گریه را و روانه شدن هر دو بمسجد و دور شدن اصحاب جهت احترام آنمخدره و بی ادبی کردن با او در مسجد بعد از ارتحال پیغمبر و بودن آنمظلومه بمنزله چشم جد پس گویا جراحتها بر جسم او در عاشورا بر چشم جدش شده و سؤال کردن آنمعصومه از سبب بوسیدن گلوی او و خبر دادن پیغمبر از کیفیت شهادت هر دو و گریهای آنمعصومه و خاک بر سر کردن او و سؤال او که من فرزندم را کفن و دفن خواهم کرد و یتامی را بزرگ خواهم نمود و جواب پیغمبر باینکه این مصیبت بعد از نبی و ولی و زهرا خواهد بود و نبودن آنمعصومه در وقت اسیری سکینه و دختران و خبر دادن پیغمبر او را از بعضی مصایب عاشورا و گریه آنمظلومه و گریه ملائکه جهت گریهٔ او و خبر جبرئیل از ثواب تعزیه داران و زایران و مجاوران و مزد دادن خمسة النجباء ایشان را مجلس اوّل در ادیتها و زهر دادنها بحضرت امام حسن علیه السلام اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِمَحَبَّةِ سَيِّدِ الْمَحْبُوبِينَ وَشَرَحَ صُدُورَنَا بِمَعْرِفَةِ سَيِّدِ الْمَبْعُوثِينَ مُحَمَّدٍ الْهَادِي لِلْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَالشُّكْرُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ أَشْيَاعِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَمِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِ اللّٰهِ الْمَتِينِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ خُصُوصًا عَلَى الْإِمَامَيْنِ الْهُمَامَيْنِ السَّيِّدَيْنِ السَّنَدَيْنِ النُّورَيْنِ النَّيِّرَيْنِ الشَّمْسَيْنِ الْقَمَرَيْنِ النَّجْمَيْنِ الْأَنْوَرَيْنِ الْكَوْكَبَيْنِ الْأَزْهَرَيْنِ مَنْ رَبَّ اللّٰهُ نُطْفَتَهُمَا فِي الْجَنَّةِ فِي الشَّجَرَتَيْنِ وَسَمَّى شَجَرَتَهُمَا فِيهَا بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَلِذَا سَمَّاهُمَا النَّبِيُّ فِي الدُّنْيَا بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلَى شِيعَتِهِمَا فِي الْكَوْنَيْنِ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى أَعْدَائِهِمَا فِي كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ **وبعد** مؤلف گوید که در کتاب مصائب المعصومین از عروه بارقی روایت کرده‌ام که میگوید در سالی بعد از مراجعت از مکه معظمه داخل شدم در مسجد رسول خدا پس دیدم آنحضرت را که نشسته است و در دو طرف او دو غلام نیکو قامت نشسته‌اند و آنحضرت گاهی این را میبوسید و گاهی آن را و چون خلق دیدند که آنجناب با آندو بزرگوار مشغولند همه ساکت شدند تا آنحضرت کام دل را از بوسیدن ایشان برآورد و لکن نمیدانستند که سبب محبت آنحضرت بآندو فرزند چیست پس من در حین بوسیدن نزدیک رفتم و عرض کردم که یا رسول الله این دو کودک پسران شمایند فرمود که این دو فرزندان دختر من و فرزندان برادر من و پسر عم من و بهترین همه مردمان در نزد من و کسی که او گوش منست و چشم منست و کسی که او جان منست و جان من جان اوست و کسی که محزون میشوم جهة حزن او و او محزون میشود جهت حزن من یعنی پسران جناب علی بن ابی طالبند راوی میگوید که من عرض کردم که من تعجب کردم از شدت محبت و رفتار شما با ایشان پس آنحضرت فرمود که ایمرد در شب معراج داخل جنت شدم پس در روضات جنان بدرختی رسیدم که از بوی عطر آن بتعجب آمدم جبرئیل عرض کرد که یا محمد از این درخت تعجب مکن که میوهای آن خوشبوتر است از اصل آن پس جبرئیل شروع کرد بچیدن میوه آن و بمن تحفه میکرد و مرا از آن میخورانید و هرچند میخوردم سیر نمیشدم پس جبرئیل مرا نزدیک درختی برد و عرض کرد که از میوه این درخت تناول فرما که این درخت شبیه بآن درخت اولست که از میوه آن میل فرمودی بلکه خوشبوتر و خوش مزه‌تر است پس جبرئیل از میوهای آن میچید و بمن میخورانید و از آن بوی آن مرا معطر میساخت و مرا سیر از میوه آن و ملالی از بوی آن بهم نمیرسید پس گفتم که ای برادر من ای جبرئیل ندیدم در میانه اینهمه درختان جنت بهتر و خوشبوتر از این دو درخت پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد آیا اسم دو درخت را میدانی من گفتم نه او عرض کرد که اسم یکی حسن و دیگری حسین است یا محمد چون از معراج برگردی و بزمین نزول اجلال فرمائی بتعجیل با خدیجه کبری مواقعه کن که بیرون میاید از جناب تو نطفهٔ طیب خوشبوئی از میوه آن درختی که میل فرمودی پس خداوند تو عطا فرماید فاطمهٔ طاهره را پس او را تزویج کن با برادرت علی بن ابیطالب پس از ایشان دو پسر متولد شود دیگر را حسن اسم بگذار و دیگر را حسین پس من گفتم که ای جبرئیل چه بسیار زیاد است شوق من باین دو درخت جبرئیل عرض کرد که یا محمد هر وقت مشتاق شوی بخوردن میوهٔ این دو درخت حسن و حسین را ببوی کن که از بوی طینت ایشان بو آندو درخت را خواهی یافت پس عادت پیغمبر براین جاری شده بود که هر وقت مشتاق بآندو درخت میشد دو فرزند بزرگوار خود حسن و حسین علیهما السلام را میبوسید و میبوئید و باصحاب خود میفرمود که اصحابی إِنِّي أَوَدُّ أَنْ أُقَاسِمَهُمَا حَيَاتِي لِحُبِّي لَهُمَا یعنی ای صحابه من بدرستیکه من دوست دارم اینکه عمر خود را در میانهٔ این دو قسمت کنم که نصف عمر از آن حسن باشد و نصف از حسین از جهت شدت محبتی و دوستی که با ایشان دارم و ایشان دو ریحانه منند در دنیا پس آمرزد بتحقیق کرد از او و صحیح که رسول الله

علت بوسیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله حسنین علیهما السلام را

صفت دو درخت در جنت نطفهٔ حسنین علیهما السلام از آن پرورده شد

از برای آندو بزرگوار بیان فرمود مؤلف گوید خدا لعنت کند بدترین عذابهای خود معذب گرداند آنجماعتی را که حق اینه و بزرگوار را انکار کردند و با آنکه رسول خدا از کثرت محبت و دوستی راضی بود که عمر شریف خود را با ایشان تقسیم نماید آنملاعین کاری کردند که هر دو را شهید و زهر دادند و زندگانی ایشان را قطع نموده نگذاشتند که عمر شریف ایشان بشادکامی بگذرد پس یکی را از زهر جفا مسموم و دیگری را از خنجر جفا مقتول ساختند و قلبهای دوستان ایشان را کباب و دیده‌گان ایشان را در این مصیبت پر آب کردند و اگر شیعیان بدانند که چه فضیلتها و چه ثوابها از برای تعزیه داران و گریه کنندگان برایندو بزرگوار است هر اینه آرزو میکنند که علی الدوام مشغول تعزیه داری گریه و زاری باشند و اگر مجملی از مصایب حضرت امام حسن علیه السلام را بخواهید بدانید نیکو دانست که بعد از شهادت پدر بزرگوارش بر منبر برآمد و خطبه بلیغی مشتمل بر معارف ربانی و حقایق سبحانی ادا نمود پس فرمود که مائیم حزب الله که غالبیم بر هر کس و هر چیز و مائیم عترت طاهره و سید انبیا که از همه کس نزدیکتریم بآنجناب و مائیم اهل بیت رسالت و عصمت و طهارت که از هر گناه معصوم و طاهر و مطهریم مائیم یکی از آندو متاع نبوت که آنحضرت در میانهٔ امت بامانت گذارد در آنجا که فرموده است که إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ یعنی ای امت بامانت میگذارم در میانه شما دو متاع نبوت را که یکی کتاب خداست و دیگری عترت طاهره است و اهل بیت من که این هر دو هرگز از هم جدا نشوند تا آنکه بر لب حوض کوثر بر من وارد شوند که در نزد ماست علم تاویل و تنزیل قرآن از روی یقین نه ظن و تخمین و مائیم که خداوند اطاعت ما را بر شما واجب کرده اینه در آنجا که فرموده است أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی ای بندگان اطاعت کنید خداوند را و رسول او و صاحبان امر از شما را و آن صاحبان امر ما اهل بیتیم پس فرمود که ایمردم امشب مردی از میان شما بیرون رفته که احدی از گذشتگان مثل او ندیده بود و آینده‌گان نخواهند دید در شبی وفات نمود که موسی بن عمران و وصی او یوشع بن نون در آن وفات یافته‌اند و عیسی بن مریم بآسمان عروج فرموده و چندان مفاخر و مناقب آنجناب را که خود و اهل مجلس جمیعاً از هجران امیر المؤمنین علیه السلام گریهای عظیم کردند و خروش از مردم برخواست پس فرمود که منم فرزند بشیر و نذیر منم فرزند دعوت کننده بسوی خدا منم فرزند سراج منیر منم از اهل بیتی که خداوند رجس و معصیت را از ایشان برداشته در آنجا که فرموده إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا منم از اهل بیتی که خداوند دوستی ایشان را بجهت مزد رسالت واجب کرده در آنجا که فرموده است قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا و مراد از حسنه دوستی ما اهل بیت است پس فرمود که پدرم خلق را بدین خدا دعوت مینمود و من نیز بدین خدا دعوت مینمایم پس در پای منبر ساکت نشست و عبد الله بن عباس برخواست و گفت که ایگروه مردمان این بزرگوار فرزند پیغمبر شماست و وصی امام شماست با او بیعت کنید پس خلق قبول کرده و گفتند که چه بسیار او محبوب در نزد ما و چه بسیار واجب است حق او بر ما پس شروع به بیعت با آنحضرت نمودند تا چهل هزار نفر با آنجناب بیعت کردند و آن بزرگوار با ایشان شرط فرمود که من با هر کس صلح کنم شما صلح کنید و با هر کس که جنگ کنم شما جنگ کنید و این در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان بود و عمر شریف آنجناب در آنوقت سی و هفت رسیده بود در سال چهلم از هجرت پس از منبر بزیر آمده عمال باطراف فرستاد و عبد الله عباس را بصره روانه نمود و چون این خبر بمعاویه علیه الهاویه رسید دو جاسوسی یکی بکوفه فرستاد و دیگری بصره فرستاد که وقایع را برای او بنویسد و آنحضرت هر دو را گرفته امر بقتل فرمود و از برای آنملعون نامه نوشت و مواعظ وافیه و کلمات شافیه در آن درج فرموده استحقاق خود را از برای خلافت بیان فرموده و او را به بیعت با خود دعوت نمود و قلمی فرمود که از فرستادن جاسوسان چنان معلوم میشود که اراده فساد و جهاد داری پس اگر چنین است من حاضرم آماده جهاد شو پس آنملعون بعد از آگاهی بر مضمون نامه جوابهای نالایق و آنچه مناسب کفر و نفاقش بود نوشت و با شصت هزار نفر برای جنگ با فرزند خیر البشر متوجه عراق شد پس این خبر چون برؤسای لشکر آنسرور رسید خایف شدند پس آنجناب بر منبر برآمده بعد از حمد و ثنای الهی هرچند ایشان را بحرب آن ملعون دعوت نمود جواب ندادند پس عدی بن حاتم از جای برخواست و گفت سبحان الله چه بد گروهی هستید که پسر پیغمبر شما و امام شما شما را بجهاد میخواند و هیچیک جواب نمیدهید کجا رفتند شجاعان شما آیا از غضب خداوند نمیترسید و از ننگ و عار پروا نمیکنید پس جمعی از آن بیحیاها حیا کرده تا لشکرگاه همراهی کردند و در آنجا خلاف کردند پس آنحضرت فرمود که با پدرم چه قدر وفا کردید که با من وفا کنید پس مردی از قبیله کنده را با چهار هزار نفر بجنگ آنملعون روانه فرمود پس معاویه پانصد هزار درهم برای او فرستاد و نامه نوشت که اگر نزد من آئی فلان ولایت را از شام بتو دهم پس آن بی‌حیا با دویست نفر از خویشان و مخصوصان خود بجانب او روانه شدند پس آنحضرت فرمود که حقا که شما از اهل مکر و دنیا اید پس مردی دیگر از قبیله مراد با چهار

هزار نفر روانه فرمود و فرمود که این مرد نیز وفا نخواهد کرد پس از وعدهها و پیمانها کرفت که مکر نکند و او قسم یاد کرد که خلاف نخواهم کرد پس معاویه برای او پنجاه هزار درهم فرستاد و نوشت که حکومت هر ولایت که خواهی بتو دهم آن خبیث نیز خلاف کرده بجانب او روانه شد پس آنحضرت نیز با لشکر خود از کوفه با عزم جنگ با آن دشمن خدا او بیرون تشریف آورده پس آن محیل نامها بر روسای لشکر آنحضرت نوشت که هر کس از آن جناب برگرده در نزد من محترم و عزیز خواهد بود و با منصب و جاه و مال میدهم و هر کس آن بزرگوار را بقتل رساند یا زنده کرفته نزد من آورد او را دو هزار درهم میدهم و یک دختر خود را باو تزویج خواهم نمود پس از کثرت نامها و وعدهای دروغ آن شیطان بی ایمان اکثر روسای لشکر آنحضرت برگشتند و چندین دفعه سردار و لشکر بجنگ آن دشمن خدا و رسول فرستادند و آن بیشرمان سست پیمان دین بدنیا فروخته رفته بلشکر معویه ملحق شدند پس آنحضرت از خوف باقی ماندگان زره در زیر پیراهن خود پوشیده بود پس ملعونی در بین نماز تیری بجانب آن مقرب درگاه الهی انداخت و از آنجا که آنسرور زره پوشیده بود کارگر نشد مؤلف گوید که آه آه که در روز عاشورا برادرش مظلوم کربلا و اصحاب با وفا زره نپوشیده بودند و لشکر عمر سعد لعنة الله در بین نماز ایشانرا تیرباران کردند بنوعی که غالب اصحاب آن مظلوم مجروح و جمعی مقتول شدند آه و مصیبتاه که بهمین اکتفا ننمودند چهار هزار تیرانداز در میانه میدان از چهار جانب آن بزرگوار را تیرباران کردند و با آنکه زره پوشیده بود چند تیر بر آن بدن نازنین زدند که سوراخ گردید پس چون حضرت امام حسن علیه السلام حجتهای خداوند را بر ایشان تمام نمود و نفاقهای ایشان ظاهر و علانیه گردید لشکر را در ساباط مداین جمع کرده فرمود که مرا با کسی نزاع نیست سلامت و جمعیت مسلمانان در نزد ما بهتر است از تفرقه و پریشانی ایشان پس منافقین بیکدیگر نگاه کردند و گفتند که از کلام این جناب چنین معلوم میشود که اراده صلح دارد و صلاح ما اینست که با او در مقام خلاف برآییم تا در نزد معاویه علیه الهاویه محترم باشیم پس اول گفتند که او مثل پدرش علی کافر شده است و بعد از آن سراپرده آن مخزن علوم ربانی ریختند و آنچه بود غارت کردند حتی جانماز را از زیر پای آن خدا پرست حقیقی و عبا را از دوش آن سرور کشیدند مؤلف گوید که خداوندا لعنت فرما اهل کوفه را که روسای ایشان با رئیس و بزرگ از اولاد جناب امیرالمؤمنین علیه السلام نوعی سلوک و رفتار کردند که بعضی از آنرا شنیدید آه و مصیبتاه که تابعین شقاوت بنیان ایشان در روز عاشورا با خامس آل عبا بدتر کردند زیرا که اول آن جناب را با اولاد و اصحاب بقتل رسانیدند و بعد از آن زنان و اولاد او را اسیر کردند و خیمهای ایشانرا سوزانیدند و آنچه در آنها بود غارت کردند حتی مقنعه و معجر از سر زنان کشیدند و خلخالها و گوشوارها را از ایشان غارت کردند آه و اویلاه که جناب سید الساجدین علیه السلام و قبلة العارفین بیمار بر روی پوست گوسفندی استراحت فرموده بود شمر شریر جان آن پوست را از زیر آن بیمار کشید که او را بر روی در غلطانید و آن مظلوم بی یاور را ضعف بیماری نمیتوانست که روی خود را از روی خاک بردارد تا آنکه جناب زینب خاتون دلخون از بیابان آمده و بازوی او را گرفته از خاک برخیزانید پس حضرت امام حسن با قلیلی از شیعیان خالص روانه مداین شدند پس ملعونی از قبیله بنی اسد که او را جراح بن سنان میگفتند که خداوند او را لعنت فرماید و دستهای او را بغلهای جهنم غل نماید ناگاه از کمینگاه درآمد و خنجری بر ران مقدس او زد که استخوان از اشکافت و بروایتی دیگر بر پهلوی مبارکش زد و امید که منتقم حقیقی دهان او را مدام از زقوم جهنم پر نماید زیرا که در آن وقت که خنجر بر پهلوی آنسرور که جنب الله المکین بود میزد و میگفت تو هم کافر شدی چنانکه پدرت کافر شد پس آن بزرگوار غریب از اثر زخم خنجر که بر بدن مقدس او رسید و از اثر زخم زبانش که بر قلب مبارکش کارگر شده بود نالهای عظیم از دل پردرد برکشید چون ملازمین آنحضرت مطلع شدند آن ملعون بی ایمانرا گرفته پاره پاره کردند و آن مظلوم مجروح نالان را با آه و افغان در عماری نشانده بمداین آورده و معالجه کردند مؤلف نالان گریان با دل بریان گوید که بفدای این مظلوم شوم که از دست منافقین کوفه چه اذیتها کشید لکن چه گویم از غریبی و بیکسی برادر مظلومش جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا که در روز عاشورا چندین هزار تیر و نیزه و خنجر و عمودها بر فرق مبارک و بدن نازک او زدند و آن غریب بیکس را یاری و مددکاری نبود که از یکی از آن ملاعین بی ایمان انتقام کشد و بدن مقدس پاره پاره اشرا از خاک و خون برداشته اگر معالجه پذیر نبود لااقل دفن نماید و بخاک بسپارند تا قلبهای اهل و عیال و شیعیانش اندک تسلی بهم رسانند کی باشد که زمان ظهور فرزندش قائم عجل الله فرجه شود تا انتقام از همه دشمنان ایشان کشیده شود در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام در مداین در خانه سعد بن مسعود ثقفی که از جانب آنحضرت والی مداین بود نزول اجلال فرموده و او عم مختار بود پس مختار نزد عم خود آمده گفت بیا تا حسن را بدست معویه دهیم شاید معویه ولایت عراق را بما واگذارد سعد گفت

وای بر تو خدا قبیح کرداند روی ترا و رای ترا من از جانب پدر او و او والی بوده ام حق نعمت ایشانرا فراموش کنم و فرزند رسول خدا را بدست معاویه دهم شیعیان چون این سخن را شنیدند خواستند مختار را بقتل رسانند و آخر بشفاعت عم او از تقصیر او گذشتند پس سعد جراحرا آورده جراحت آنحضرت را باصلاح آورد مؤلف گوید که خدا لعنت کند اهل کوفه را که چه اذیتها و چه مخالفتها که با امام خود و حجت خداوند کردند و دین را بدنیا فروختند از آنجمله عبدالله عباس با جمعی از ندمای دو هزار نفر بجنگ معاویه فرستاد پس چون مقابل لشکر او شدند معویه رسولی نزد او فرستاد و هزار هزار درهم او را وعده داد که نصف آنرا در آنوقت باو برساند و نصف دیگر را بعد از گرفتن کوفه تسلیم او نماید پس او در شب گریخت و بلشکر آن خبیث ملحق شد و صبح آنده هزار نفر معطل ماندند که چکنند و نماز صبح را با قیس بن سعد گذاردند پس قیس بعد از نماز خطبه خواند و گفت ایها الناس این خاین با امام خود خیانت کرد شما از خداوند خایف شوید و خیانت مکنید و با دشمن امام خود جنگ کنید ایشان بظاهر تصدیق او کردند و در باطن میل بجانب معویه داشتند و در شبها دسته دسته میگریختند و بلشکر آن ملعون ملحق میشدند و جمعی از روسا و تابعین که در مداین در خدمت آنحضرت بودند با آن بزرگوار بطریق منافقان رفتار میکردند بحسب ظاهر با آنحضرت بودند و در باطن نامها بمعاویه مینوشتند که تو روانه کوفه شو و چون نزدیک شوی حضرت امام حسن را میگیریم و تسلیم تو میکنیم و آن بزرگوار که عیبه علم الله و موضع سر الله بود اگر چه خود واقف از احوال باطنی منافقان بود و لکن معاویه علیه الهاویه نیز از برای شکستن قلب مقدس آنجناب و ترسانیدن دوستان او نامه با آنحضرت نوشت و نامهای منافقین را در میان آن گذاشت پس چون آنجناب بر نامها آگاهی بهم رسانده و نفاق لشکر خود را میدانست از برای اتمام حجت ایشانرا جمع کرده فرمود که میدانم که شما با من در مقام مکرید و لکن حجت خدا را بر شما تمام میکنم فردا در فلان موضع جمع شوید و نقض بیعت مکنید و از عقوبت الهی بترسید پس ده روز در آن موضع که وعده فرموده توقف نمود زیاده از چهار هزار نفر جمع نشدند پس آنجناب بر منبر برآمد و فرمود عجب دارم از قومی که نه حیا دارند و نه دین وای بر شما بخداوند عالم قسم که معاویه آنچه را که وعده نموده است که در صورت کشتن من بشما بدهد نخواهد داد و من عبادت پروردگار را تنها میتوانم کرد و لکن خواستم که شما را بدین خداوند هدایت کنم و شما یاری من نکردید ایها الناس بخداوند عالم قسم که چون من این امر را بمعاویه گذارم شما هرگز در دولت بنی امیه فرح و شادی نخواهید کرد بلکه بانواع عذابها معذب خواهید گردید و دیدهام اولادهای شما را بر در اولاد ایشان ایستاده اند آب و طعام میطلبند و با ایشان نمیدهند بخداوند قسم که اگر یاوری میداشتم کار را بمعاویه وا نمیگذاشتم زیرا که خلافت بر بنی امیه حرام است اف بر شما باد ای بندگان دنیا که بزودی جزای اعمال خود را خواهید یافت پس آنحضرت از اصحاب خود مایوس شده و حجت الهی بر خلق تمام شد و اگر میخواست که با قوت امامت جهاد کند شیعیان که در اصلاب بودند کشته میشدند بعلاوه آنچه در صحیفه آسمانیکه برای آنحضرت بود امر بصلح شده بود لهذا نامه در جواب معاویه نوشت که من میخواستم که حق را زنده کردانم و باطل را میرانم و کتاب الهی و سنت نبی را ظاهر کردانم و مردم همراهی نکردند لابد با تو صلح میکنم بشروطی چند که میدانم وفا بآنها نخواهی کرد و لکن باین پادشاهی شاد مباش که عما قریب پشیمان خواهی شد مثل دیگران که غصب حق ما اهل بیت کردند و الحال پشیمانند و سودی ندارد پس صلحنامه در بیان باین عبارت نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم صلح کرد حسن بن علی بن ابیطالب با معویة بن ابی سفیان علیهما اللعنة و النیران که متعرض او نگردد بشرط آنکه عمل کند بکتاب خدا و سنت رسول ص و طریقه خلفای شایسته و آنکه وصی برای خود در این امر تعیین نکند و خلق در هر جای عالم که باشند از شر او ایمن باشند و اصحاب علی بن ابیطالب و شیعیان او در جان و مال و زن و فرزند از او ایمن باشند و آنکه حسن بن علی و برادرش حسین و سایر اهل بیت و خویشان از مکر و اذیت ظاهر و باطن او ایمن باشند و آنکه احدیرا نترساند و حق هر صاحب حقی را برساند و آنکه هر ساله از خراج دارابجرد پنجاه هزار درهم بآنحضرت برساند و آنکه سب امیرالمؤمنین علیه السلام نکند و در قنوتهای نماز ناسزا بآنحضرت و شیعیانش نگویند چنانکه میگفتند و براین نامه خدا و رسول و جمعی از خلق را گواه گرفتند و چون صلحنامه بدست معاویه آمد برداشته روانه کوفه شد و در روز جمعه در نزدیکی کوفه خطبه خواند پس گفت ایها الناس من با شما جهاد نکردم که شما نماز کنید یا روزه گیرید یا زکوة دهید بلکه برای این کردم که بر شما امیر باشم و خدا بمن داد اگرچه شما نمیخواستید و شروطی چند با حسن کرده ام و همه آنها زیر پای منست و بآنها عمل نخواهم کرد پس داخل کوفه شد پس از چند روز حضرت امام حسن علیه السلام را امر کرد که بمنبر رفته اقرار به بیعت او نماید آنحضرت پس از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی فرمود که ایها الناس بدانید که بهترین زیرکیها تقوی و پرهیزکاریست و بدترین امور حماقت و معصیت الهی است ایها الناس اگر طلب کنید در میان

جا بلقا و جابلسا مردی را که جدش رسول خدا باشد و پدرش علی مرتضی باشد بغیر از من و برادرم حسین علیه السلام نخواهید یافت خداوند
شما را بجدم هدایت کرد و شما دست از اهل بیت او برداشتید معاویه منازعه کرد با من در امری که من شایسته آن بودم و چون
یاوری نیافتم دست از آن برداشتم بجهت حفظ امت و صلاح ایشان و شما با من بیعت کرده بودید که با هر کس که من صلح کنم صلح کنید
و با هر کس جنگ کنم شما جنگ کنید و من مصلحت امت را درین دیدم که با او صلح کنم و حفظ خونها را بهتر از ریختن آنها دانستم و غرض من
اصلاح بود و آنچه من کردم حجتی است بر هر کسی که مرتکب این امر شود و این فتنه ایست برای مسلمانان و تمتع قلیلی است برای منافقان تا
آنوقت که خداوند حق را غالب گرداند و اسباب آنرا مقدر فرماید پس معویه برخواست و خطبه خواند و ناسزا بحضرت امیر علیه السلام گفت
پس حضرت امام حسین علیه السلام برخواست که متعرض جواب او شود حضرت امام حسن علیه السلام دست او را گرفته نشانید و خود برخواست
و فرمود که ای آنکسیکه علی را یاد میکنی و من را ناسزا میگوئی منم حسن و پدرم علی بن ابی طالب است و توئی معاویه و پدرت صخر است و مادر من فاطمه
و مادر تو هند است و جده من رسول خدا است و جد تو حرب است و جده من خدیجه است و جده تو قتیله است پس خدا لعنت کند هر کس از من و تو
کمنامتر باشد و حسبش پست‌تر باشد و کفرش قدیمتر باشد و نفاقش بیشتر باشد و حقش بر اسلام کمتر باشد پس اهل مسجد همه خروش برآوردند و گفتند
آمین و لکن چون آن بزرگوار نفاق اهل کوفه را مشاهده دید که اگر مصالحه واقع نشود در میانه امت مفسده عظیم میشود و لاعلاج صلح نمود پس از
وقوع مصالحه معاویه علیه الهاویه حضرت امام حسین علیه السلام را تکلیف به بیعت نمود حضرت امام حسن بمعاویه فرمود که او را کار مدار که بیعت نمیکند
تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اهل بیت او کشته نشوند و اهل بیت او کشته نمیشوند تا اهل شام را نکشند پس معاویه بعد از انعقاد مصالحه با لشکر
شقاوت خاتمه روانه شام شدند و حضرت امام حسن علیه السلام با برادر و قلیلی از خواص اصحاب و ملازمین سعادت آیین و مومنین ممتحنین که
در خدمت تمام سعادت آنفرزند رحمة للعالمین باقی مانده بودند روانه مدینه طیبه شدند و معاویه بعد از چندی جمعی را برانگیخت که بر جمعی
از شیعیان شبیخون زده چهل نفر از ایشان را بقتل رسانیدند تا آنکه آنحضرت را مضطرب گردانیده از مدینه روانه شام شدند و از آنملعون
شکایت نقض عهد و برهم زدن صلح نموده آن بیحیا عذرهای دروغ آورد لابد آنجناب از راه موصل روانه مدینه گردید و در موصل در خانه
شخصی که ادعای محبت میکرد منزل فرموده پس معاویه علیه الهاویه صاحب خانه را فریفته کرد و قدری زهر برای او فرستاد پس آن منافق بی‌دین
بی‌حیا فروخته مرتبه آن بزرگوار را بحیله زهر داد و آنجناب دعا کرد خداوند شفا داد و بعضی از موالیان بر عمل آنملعون مطلع شده او را بقتل رسانیدند و اصل
نمودند و آنحضرت رنجور و علیل و نالان روانه مدینه طیبه شده و در آنجا ساکن گردید و علی الدوام از معاویه و اصحاب فسقه و فجره او نسبت
بآنفرزند سید ابرار و یادگار حیدر کرار و بشیعیان اخیار اذیتها میرسید و بی‌ادبیها میکردند و ناسزا و سخنان نالایق میگفتند و دروغها
می‌بستند و بجمیع اقسام اوقات را بر آن سرور و خواص امت خیر البشر تلخ میداشتند و آنحضرت بر حقیقی منتهای حلم و صبر و بردباری را رعایت میفرمود
و بسیار کم از منزل بیرون تشریف میآورد و مدام منتظر امر پروردگار بود تا آنکه ده سال معاویه بزرگی کرده و آن بیکس مظلوم بگوشه نشینی بسر
میبرد آخر الامر معاویه برخواست که از برای پسر ملعون خود یزید علیه اللعنة و العذاب الشدید بیعت بگیرد و دید که وجود منبع الخیر و الجود
حضرت موتمن امام حسن مخل از برای برآمدن مطلوبست زیرا که حق و باطل مانع رونق یکدیگرند و چاره را منحصر دید بزهر دادن آن بزرگوار پس
نامه بسلطان روم نوشت و از او قدری زهر خواست هلاک کننده ملک روم در جواب نوشت که در دین ما روا نیست که ما باعث قتل کسی شویم که
او را با ما مقاتله و جنگی نیست پس دفعه دیگر تحفه و هدیه بسیار از برای سلطان روم روانه کرده و باو نوشت که زهر را از برای پسر آن مردی میخواهم
که در مکه پیدا شده بود و ادعای پادشاهی و پیغمبری میکرد و حال که او فوت شده است این پسر خروج کرده و ادعای ملک پدرش را میکند میخواهم
باین زهر بطریقه مکر و حیله او را هلاک کنم تا شهرها و مردمان از فتنه او فارغ شده در راحت باشند پس ملک روم آنچه میخواست از برای او روانه
کرد و در روایتی وارد شده است که آنملعون آن زهر را با صد هزار درهم برای جعده کوفیه ملعونه زوجه حضرت امام حسن که مشهور باسماء است روانه کرد
و باو پیغام داد که اگر آنحضرت را باین زهر شهید کنی ترا بعقد پسرم یزید بیرون خواهم آورد و در روایت دیگر است که معاویه علیه الهاویه از برای جعده
ملعونه هزار درهم و زینتها و املاکهای بسیار در صدد کوفه ضامن شد پس آن مکاره غداره بطمع وعدهای دروغ معاویه آن زهر را موافق یک حدیث
در طعام کرده بآنحضرت خورانید و موافق حدیثی دیگر آنست که آنمقرب درگاه الهی روزه بود و هوا بسیار گرم بود و پس چون وقت افطار شد

جامی از شیر برای افطار آنحضرت آوردند و آن زهر را در آن داخل کرده بود پس چون آن شیر را بآن فرزند شیر خدا آشامانید پس آنحضرت
باو فرمود که ای دشمن خدا کشتی مرا بکشد خداوند ترا و الله بعد از من آنچه آرزو داری نخواهی یافت و معاویه ترا فریب داده و وعده دروغ نموده
خداوند ترا و او را از درگاه خود خواهد راند و ناامید خواهید گردید و بمطلوب خود نخواهید رسید و موافق روایت دیگر آنست که در عسل آنجناب
آنمظلوم خورانید و آنجناب از خوردن آن رنجور شد و در تمامی آنشب قی کرد و درد شکم میکشید و چون صبح شد خود را بضریح مقدس جد
بزرگوار خود رسانیده و شفا یافت و در حدیث دیگر است که قدری از آن زهر را برطبی آلوده کرده و آنجناب را زهر داد و اینمرتبه رنجوری
اضطراب آنمظلوم زیاده بود و از سر شب تا صبح ناله و فریاد نمود و چون صبح شد خود را بدار الشفای جد خود رسانیده شفا یافت پس از آن معاویه
بدگمان شد و چند روزی بجهت تغییر آب و هوا بموصل تشریف برد. پس مرد کوری از منافقین با خود گفت که هیچ بهتر از این نیست که بموصل روم
و طرح دوستی با آنحضرت اندازم و بوقت فرصت او را هلاک کنم پس عصای خود را بزهر آب داده روانه شد و علی الدوام در موصل بخدمت آن
حضرت حاضر میشد و احادیث میشنید و گریه میکرد تا روزی آنحضرت در دکانی مشغول حدیث گفتن بود که آمد و عصای خود را بر پشت پای
آنحضرت گذاشت مثل کسیکه گویا نفهمیده باشد و چنان فشاری داد که پای مقدس او را سوراخ و مجروح کرد پس آنمظلوم آهی کشید و بیهوش
شد و پای مبارکش ورم کرده خون از آن جاری شد موالیان خواستند که آن کور را بسزای خود رسانند آنمعدن حلم و عفو فرمود که دست از او بردارید
که او در ظاهر و باطن هر دو کور است و در آخرت کور محشور خواهد گردید پس آنحضرت فرمود که هر جا میروم کید و مکر دشمنان قرین منست پس جراح
آمده آن زخم را دید گفت که عصا را بزهر آب داده بوده اند و آنجناب را معالجه کرد پس یاران پشیمان شدند که آن کور را رها کرده اند آنحضرت
فرمود غم مخورید که او بسزای خود خواهد رسید بعد از چند روز حضرت عباس از راهی تشریف میبرد دید که آنکور آن عصا را در دست گرفته میخواهد
از موصل بگریزد آنجناب آن عصا را از دست او گرفت آنقدر بر سر و روی آنملعون زد که پاره پاره شد پس غلامان را امر فرمود تا سر او را بریدند و
موالیان جمع شده جسد آن شقی را سوزانیدند مولف گوید که بفدای حمیت و شجاعت حضرت عباس شوم که آنملعونی که یک زخم بر پای برادر بزرگوار
حضرت امام حسن علیه السلام رسانیده بود سر و صورت او را پاره پاره کرده و او را بقتل رسانید آه آه اگر در روز عاشورا خود شهید نشده
و زنده میبود و میدید که منافقین کوفه و شام تیر زهرآلوده بر پیشانی نورانی برادر با جان برابرش جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء زدند
و مجروح و خون آلوده گردانیدند آه و اویلاه که بآن اکتفا نکرده اسبهای خود را نعل تازه بستند و بر بدن مقدس آنمظلوم تاختند و مجموع اعضا
و جوارح و استخوانهای آن پرورده کنار رسول خدا را درهم شکستند نمیدانم بر چه حال بود و چگونه انتقام از ایشان میکشید انا لله و انا الیه راجعون
پس حضرت امام علیل و رنجور با زنان و دختران و عیال افگار دلفگار روانه مدینه طیبه شد چنانکه جناب سید سجاد بعد از اسیری کوفه و شام
علیل و رنجور با زنان و دختران و عیال افگار دلفگار روانه مدینه طیبه گردیدند و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس دویم

در شهید کردن آنحضرت بزهر السلام علیکم ایتها المحبون للحسن و الحسین و رحمة الله و برکاته و بعد سبحان من عجز عن معرفة کنهه الا هو
و لا یقدر ان یصفه کما هو الا هو تعالی من ابدع بنیة بحیث لا یعرف حقه الا هو لان سر اسرار وجوده آیة لا اله الا هو و صلی اللهم
علیه بدوام لا اله الا هو و علی آله الذین هم سبل لا اله الا هو و طرق لا اله الا هو فمن عرفهم عرف ان لا اله الا هو و من لم یعرفهم لم یعرف
ان لا اله الا هو لانهم حروف لا اله الا هو و شروط لا اله الا هو و لا سیما علی ثمرتی شجرة طوبی و رکنی نظام الآخرة و الاولی و نوری قلب
قلب محمد المصطفی و نوری دوحة علی المرتضی و بهجتی مهجة فاطمة الزهراء اعنی شنفی عرش اله العالمین النورین النیرین و سیدینا
و سندینا الحسن و الحسین علیهما و علی محبیهما ثناء الکونین و علی مبغضیهما عناء الکونین پس بدانکه اگر همه اولین و آخرین بدوام خلود
ملک حضرت رب العالمین مشغول شوند بذکر فضایل خاتم النبیین و مفاخر آل طیبین و طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نتوانند که از عهده بیان
اندکی از بسیار و قلیلی از بیشمار آن برآیند لکن از باب قاعده ما لا یدرک کله لا یترک کله یعنی هر چیزیکه همه آن درک کرده نشود همه آن ترک
کرده نشود و لهذا ما اکتفا میکنیم درین مجلس بذکر قلیلی از مفاخر اول سید شباب اهل الجنة مولی المؤتمن حضرت امام حسن پس میگوئیم که کافی است
از برای فضیلت آنحضرت ارواحنا له الفداء و فضیلت تعزیه‌داری و گریستن بر آنشهید بزهر جفا و ثواب زیارت آنجناب حدیثی که در امالی ابن

عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا در مسجد نشسته بود که ناگاه آنجناب وارد شد پس چون نظر پیغمبر بر آنجناب افتاد گریست
و مکرر فرمود که بجانب من بیا بجانب من بیا ای فرزند گرامی و مدام آنعالیمقام را نزدیک خود طلبید تا آنکه او را بر ران است خود نشاند
و در حق آنسرور فضایل بیشمار بیان کرد تا آنکه فرمود بدرستیکه اینک حسن از منست و فرزند منست و نور چشم منست و روشنائی قلب منست و
میوه دل منست پس فرمود که ای اصحاب من بدانید که این فرزند من کشته میشود بزهر جفا از روی دشمنی و ستم پس در مصیبت او جمیع ملائکها
و همه آسمانها گریه میکنند بلکه از برای او جمیع مخلوقات پروردگار خواهند گریست حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و هرکس که بر او گریه کند کور و
نابینا نشود چشم او در روزیکه همه دیدها کور است و کسیکه بجهت شنیدن مظلومیت و مصیبت او قلبش محزون و غمناک گردد غمگین نشود قلب او در
روزیکه همه قلبها محزونست و کسیکه برود در بقیع و قبر او را زیارت کند قدم او ثابت شود بر صراط روزیکه قدمهای بسیار از آن خواهد لغزید
مؤلف گوید بعد از آنکه فضیلت محزون بودن و گریستن بر آنجناب را دانستی پس بدانکه آنچه از مجموع روایات معلوم میشود آنست که آنمظلوم را آنقدر
در موصل زهر دادند و سه دفعه در مدینه اسمای ملعونه زهر داد و باین سبب از و بدگمان شده از خانه او هجرت نمود آخر الامر معویه علیه الهاویه قدری
دیگر زهر نزد مروان که از جانب او حاکم مدینه بود فرستاد و اسما را وعده زر بسیار و املاک حله و کوفه و از دواج یزید علیه اللعنه داد و مروان
علیه النیران یکعقد مروارید بهمراه زهر نزد اسمای ملعونه فرستاد و او را مبالغه در هلاک کردن آنجناب نمود آن بدبخت علی الدوام در حیله و تدبیر
بود تا آنکه در شب جمعه بیست و هشتم ماه صفر المظفر در سال پنجاهم از هجرت قدری از آن زهر را برداشت در دل شب بطوریکه کسی مطلع نشد
در کوزه آبی که در بالای سر آنسرور بود داخل آب نمود و روانه خانه خود شد و بعد از اندک زمانی آنحضرت از خواب بیدار شد و جناب
زینب خاتون را طلبید و فرمود که ایخواهر حال جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا را در خواب دیدم که در بهشت میخرامیدند و دست
مرا گرفته در روضات جنان میگردانیدند و جدم فرمود که ایفرزند شاد باش که از دست دشمنان نجات خواهی یافت و فردا شب نزد ما
خواهی بود و در طرفی دیگر مادرم با جده ام خدیجه کبری ایستاده بودند و در اطراف ایشان حوریان صف کشیده بودند پس چون نظر ما در من
افتاد فرمود که ایجان فرزند ملاحظه کن که چگونه جدت و پدرت در انتظار تو اند و این قصه زهر در بهجت تو زینت داده اند ایخواهر قدری آب
حاضر کن تا تجدید وضو کنم پس آنفرزند ساقی کوثر خود دست دراز کرده آب را برداشت که سوز تشنگی جگر را فرو نشاند پس قدری میل فرمود و مصطرب
الاحوال آنکوزه را بر زمین گذاشت و فرمود که آه آه چه آب بود که از حلق تا ناف مرا پاره پاره کرد و جمیع بدنم را بسوخت   چه آب بود که زبان
تا حلق نمودم تر   گلوی خشک مرا پاره کرد تا بجگر   چه آب بود که آتش به پیکرم انداخت   چه آب بود که از یک قطره کارم ساخت جهان
بود که افروخت شعله بر جانم   چه آب بود که شد برق در گلستانم   چه آب بود که افکنده بر دلم تابی   کسی مباد چو من تشنه چنین آبی   پس
خواهران و سایر اهل حرم محترم بدور آنمظلوم حلقه ماتم زدند و از مشاهده احوال پر ملال آنسرور همگی ناله و افغان سر کردند و پس از جوش
و خروش گوش بسخنان آنمظلوم دادند و دیدند که با خود میگوید انا لله و انا الیه راجعون حمد میکنم خداوند را بر ملاقات جدم محمد مصطفی که
گرینده و آقای همه انبیاست و ملاقات پدرم که سید و جانشین اوصیاست و ملاقات مادرم که سیده و خاتون همه زنان عالمیانست و ملاقات عمم
جعفر طیار در جنان و ملاقات حمزه سید همه شهیدان و فی الحال جناب زینب را در طلب برادر خود جناب سید الشهدا فرستاد چون آنخواهر بر سر
بالین برادر رسید گویا میگفت   ای برادر کشته خیز از خواب و صد غوغا ببین   چشم بگشا در جهان و محشر کبری ببین   تازه کرده ماتم
جد و باب و مادرم   کن شتاب و مجتبی را کشته اعدا ببین   مؤلف گوید که آه از کثرت مصایب جناب زینب که در اینوقت برادر
مظلومش را جهت اعلام بر شهادت برادر مسموم بیدار کرد و در عصر روز نهم محرم که لشکر اعدا هجوم آوردند و آنمظلوم بر در خیمه بخواب رفته بود
بر بالین او آمده گویا عرض میکرد مؤلف گوید ای بسته هر دو چشم از غیر حق بیدار شو   ای بظاهر خواب و باطن چشم حق بیدار شو   لشکر جفا
رسیده و امان حق گشته ذلیل   این زنان حق دختران حق بهر حق بیدار شو   پس آنمظلوم وحشت زده از جای جسته با خواهر خونین جگر روانه خانه برادر
گردید و چون داخل شد و ناله و افغان برادر و در بستر غلطیدن او و ناله های خواهران و سایر مخدرات را مشاهده نمود پریشانحال شد فقعا نقاد یحیی
نگاه شده پس هر دو برادر دست در گردن یکدیگر کرده گریهای شدید کردند و چون اهل حرم آنحالت را مشاهده کردند با ایشان همداستان
شده چندان ناله و افغان از خانه پیغمبر آخر الزمان از زمین بآسمان بالا رفت که سکان سموات بگریه و زاری در آمدند پس حضرت امام حسن علیه السلام

خوابی را که از برای خواهر خود نقل کرده بود از برای برادر خود نیز بیان کرد مؤلف گوید که در بعضی از کتب علما نقل کرده اند که جناب سید الشهدا
دست مبارک را دراز کرده و آنکوزه را برداشت و فرمود که من از این آب بیاشامم تا ببینم که بچه ممزوج کرده اند پس خواهران با خروش
و افغان از جا در آمدند که آنکوزه را از دست برادر بگیرند و جناب زینب خاتون از جای جست و شتابان بسوی برادر دوید بجو بچه از یاد درآ
و بروی زمین افتاد و حضرت امام حسن علیه السلام بدست خود از دست برادر خود گرفته بر زمین زد چون آب آنکوزه بر زمین رسید از شدت
زهر آن زمین شق شد و اطراف آن بشکافت مؤلف دلشکسته گوید که ای دوستان و ای گریه کنندگان ملاحظه نمائید که زهری که زمین را شق نماید
و بشکافد نمیدانم با جگر نازک آنمظلوم چه کرد و چگونه آنرا قطعه قطعه و پاره پاره نمود آه و امصیبتاه و آه و امظلوماه در حدیث است که آنمظلوم از شدت
زهر گاهی بر زمین میغلطید و ناله میکرد و گاهی تکیه بر آغوش خواهران و زوجات مینمود و زمانی دست در آغوش برادران میکرد مؤلف
گوید که چون این بزرگوار را زهر خورانیدند در وطن بود و خواهران و برادران و زوجات و اولاد حاضر بودند که خدمت او را کرده متوجه احوالش
شوند آه آه نمیدانم که بر امام غریب حضرت ثامن الائمه جناب امام رضا و بر پدر بزرگوارش جناب موسی بن جعفر در بغداد در حجره تنها و گوشه
زندان چه گذشت و چگونه بر خاکهای غریبی غلطیدند و چگونه از شدت زهر بدون معینی برمیخواستند و می نشستند و در آن بیکسی یاد دوستان و
آشنایان وطن چه نالها کردند و چه افغانها از جگر بر میکشیدند و چگونه نگاه حسرت بر راه یاران و فرزندان وطن داشتند و در آن بیکسی و تنهائی
بر چه احوال از این دار الغرور بدار السرور شتافتند انا لله و انا الیه راجعون پس اثر زهر سبزی در بدن رنجور امام حسن ظاهر گردید پس
گلگون قبای دشت کربلا عرض کرد که ای برادر بزرگوار چرا رنگ صورت بسبزی مایل شد آنحضرت دست بگردن برادر کرده و گریهای بلند کرد
پس فرمود که ای برادر جان ای حسین ظاهر شد صدق حدیث شب معراج جدم رسول خدا که فرمود در لیلة المعراج داخل جنت شدم و در قصرهای
اهل ایمان میگذشتم که ناگاه دو قصر عالی نزدیک یکدیگر دیدم که در همه زینتها مثل هم بودند مگر آنکه یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ
بود پس بجبرئیل گفتم که این دو قصر از آن کیست او عرض کرد که یکی از حضرت امام حسن است و دیگری از حضرت امام حسین من گفتم ای جبرئیل چرا
هر دو قصر یک رنگ نیستند جبرئیل ساکت شد و جواب نداد من گفتم ای جبرئیل چرا جواب نمیگوئی پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد اما سبزی قصر امام حسن
بجهت آنست که او بزهر جفا شهید خواهد شد و در وقت ارتحال او از شدت زهر رنگ او سبز میشود و اما سرخی قصر امام حسین بعلت آنست که او
کشته میشود و در وقت شهادت او روی منور او از خون سرخ خواهد شد پس چون حضرت امام مسموم این حدیث را از برای برادر مظلوم خود جناب
سید الشهدا نقل فرمود هر دو برادر گریهای بلند کردند و هرکس در خدمت ایشان حاضر بود از گریه ایشان بگریه در آمد پس چنان شورشی در گریه شد که از حد
بیان بیرونست مؤلف گوید که جانم بفدای مهربانی و دوستی آن دو برادر گردد که در حدیث معتبر در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده ام
که جناب مظلوم کربلا نتوانست که برادر بزرگوار خود را بر آنحال مشاهده کند پس گریها و نالهای دردناک از دل پر درد بر کشید پس چون نظر امام مسموم
بر اشکهای چشم برادرش افتاد فرمود که ای برادر ای حسین چه چیز ترا چنین بگریه و ناله در آورده است جواب داد که این مصیبت عظمی که بر جناب تو وارد
شده مرا بفغان در آورده است پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای برادر مصیبت من سهلست و چندان بزرگ نیست در خیمه مرا زهر
داده اند و شهید خواهم گردید ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله ولکن ای برادر ای حسین روزی در مصیبت مثل روز تو نخواهد بود که در اطراف
تو جمع شوند هفتاد هزار نفر که همه ایشان ادعا میکنند که از امت جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اند و بدین اسلام متدین اند و حال آنکه همه
ایشان جمع شده اند از برای کشتن تو و ریختن خون تو و در هم دریدن حق تو و حرمت تو و اسیر کردن اولاد تو و زنان تو و بغارت بردن اموال و
اسباب تو و خیمه و خرگاه تو پس در آنوقت لعنت خداوند وارد میشود بر بنی امیه و آسمان در مصیبت تو خون و خاکستر خواهد بارید و بر تو خواهد گریست
جمیع مخلوقات الهی حتی وحوش صحراها و ماهیان دریاها پس فرمود که ای برادر ای حسین لا محاله من از تو جدا خواهم گردید و میانه من و تو مفارقت
واقع شد و ملحق میشوم بپروردگار خود زیرا که مرا آنچنان زهری داده اند که از آن خلاصی داشته باشم بلکه قطعهای جگر من همه در طشت ریخته شد
مؤلف خونجگر گوید که بیک قول هفتاد قطعه جگر آنمظلوم بر طشت ریخته شد و بقول دیگر صد و هفتاد قطعه و در حدیث است که آنجناب خود چوبی
در دست داشت و آن پارهای جگر را در طشت حرکت میداد آه آه که در بعضی از کتب اصحاب است که آن پارهای جگر مانند ماهی که بر خاک افتاده
باشد در میان طشت موج میزد پس آن بزرگوار فرمود که من میدانم که مرا زهر داده است و از کجا بر سر بالین من آمده است و از کدام راه برگشته است

و در روز قیامت در محکمهٔ احکم الحاکمین با او مخاصمه خواهم کرد پس جناب سیّد الشّهدا گفتند که ای برادر جان خبر ده مرا که شما را که زهر داده است جواب فرمود که چه حاجت که او را رسوا کنم ای برادر اگر اراده داری که او را بقتل رسانی و قصاص کنی ایجان برادر اگر او همانست که من میدانم خداوند جل جلاله بهتر از تو و سخت‌تر از تو انتقام میکشد و اگر غیر از وست خوش ندارم که به بیگناهی اذیتی برسد و قصاص شود و در حدیث دیگر است که فرمود که ای برادر بحق من که در این باب سخن مگو و اصرار مکن که نخواهم گفت که قاتل من کیست و صبر کن تا ظاهر شود که خداوند حکم انتقام مرا از او خواهد کشید مؤلف گوید که از برای تشفّی قلوب شیعیان مناسب آنست که بعضی از انتقامهای در دنیای آن ملعونه خائنه را روایت کنیم و آن اینست که در حدیث است که اسماء ملعونه بعد از شهادت آن سرور نزد معاویه علیه الهاویه رفت و گفت که بوعدهای خود وفا کن و مرا بعقد پسر خود یزید بیرون آور او در جواب گفت که زنی که از برای مثل حسن بن علی بن ابی طالب بزرگواری صلاحیت نداشته باشد و آخر الامر با او خیانت کند از برای فرزند من یزید صلاحیت ندارد پس او را از خانه بیرون کرد و در کتب بعضی از علما است که امر کرد او را ببدترین احوال بقتل آوردند و در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که آن ملعونه تا سه شبانه روز آب و نان نخورد و مدام میگریست پس معاویه علیه الهاویه بچهار کس امر کرد که او را بردم اسب بسته بیرون بردند و حکم کرد که بجزیرهٔ نیل برند و دست و پایش را بسته و در دریا اندازند چون نزدیکی آن جزیره رسیدند طوفان شدید شد و باد غبارآلوده وزید و او را در ربود و در آن جزیره افکند دیگر کسی از و نشانی نداد خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین

مجلس سیّم

در احتضار و رحلت آنحضرت و دفن آنجناب السَّلامُ عَلَیکُم یا اَهلَ الحُزنِ وَالبُکاءِ والمَحَبَّةِ عَلَی اَوَّلِ سَیِّدَی شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه وَبَعدُ اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ شَهادَةً ظاهِرٍ وَباطِنٍ وَسِرٍّ وَسِرِّ سِرٍّ مُستَتِرٍ وَسِرٍّ مُقَنَّعٍ بِسِرٍّ وَسِرٍّ مُجَلَّلٍ بِسِرٍّ اِلَی المُنتَهَی الاَسرارِ کَشَهادَةِ المَلائِکَةِ المُقَرَّبِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ وَالصِّدّیقِینَ وَالنَّبِیّینَ وَلا سِیَّما اَقدَمِ الاَقدَمِینَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَعَلَیهِم اَجمَعِینَ بَل کَشَهادَةِ نَفسِکَ لِنَفسِکَ عِندَ نَفسِکَ وَهِیَ نَفسُکَ یا شاهِداً عَلَی الاَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ سَیِّدُ المُوَحِّدِینَ قَبلَ کُلِّ مَکانٍ اَو یَکُونُ فِیهِ وَحَدُّکَ مَن وَحَّدَکَ فِی السَّماواتِ وَالاَرَضِینَ وَاَشهَدُ اَنَّ آلَهُ الطّاهِرِینَ هُمُ الاَقدَمُونَ الاَکرَمُونَ وَلِعِلمِکَ وَغَیبِکَ وَسِرِّکَ حافِظُونَ وَبِنَجاتِهِم یَنجُو المُنتَجُونَ وَبِفَرَجِهِم یَفرَحُ الفَرِحُونَ وَبِحُزنِهِم یَحزَنُ المَحزُونُونَ فَآه وَاحُزناه مِن اَحزانِ سَیِّدَی شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ فَوَاللهِ لَقَد بَکَت عَلَیهِمَا النّارُ وَالجَنَّةُ وَحَنَّت عَلَیهِما مَلائِکَةُ العَذابِ وَالرَّحمَةِ وَضَجَّت عَلَیهِما تَتِمَّةُ جَمیعِ الخَلیقَةِ الاَفلَشَیئِهِما فَلیَبکِ الباکُونَ وَلیَضِجَّ الضّاجُّونَ وَلیَعِجَّ العاجُّونَ اَینَ الحَسَنُ وَاَینَ الحُسَینُ وَاَینَ اَبناءُ الحَسَنِ وَالحُسَینِ وَاَینَ اَحِبّاءُ الحَسَنِ وَالحُسَینِ وَاَینَ الباکُونَ النّادِبُونَ عَلَی الحَسَنِ وَالحُسَینِ الا صَلَّی اللهُ عَلَیهِما وَعَلَی مُحِبِّیهِما وَالباکِینَ عَلَیهِما وَدَوامُ اِبداعِ اللهِ بِهِمَا الرَّحمَةَ وَلَعنَةُ اللهِ عَلَی ظالِمِیهِما وَقاتِلِیهِما دَوامَ اِختِراعِ اللهِ بِهِمَا النِّقمَةَ ای دوستان کافیست از برای گریستن بر حضرت امام حسن علیه السلام آنچه در کتاب کشف الغمّه از عمر بن اسحق روایت میکند که میگوید که من با مردی دیگر بعیادت حضرت امام حسن علیه السلام رفتیم و آن بزرگوار در بستر افتاده بود پس فرمود که ای مرد هرچه میخواهی سؤال کنی سؤال کن من عرض کردم که اگر در این حال از جناب شما سؤالی کنم بی ادبیست و باعث اذیّت است آنجناب فرمود که ای مرد هرچه میخواهی سؤال کنی سؤال کن پیش از آنکه من از میانه شما بروم و دیگر مرا نیابی من عرض کردم که صبر میکنم تا خداوند شما را عافیتی بدهد آنوقت هرچه میخواهم با استراحت سؤال خواهم کرد آنجناب فرمود که ای مرد مرا مکرّر زهر داده اند لکن هیچ مرتبه مثل این دفعه نبوده که جگرم پاره پاره و مشوّش شده است و قطعهای جگرم در میانهٔ طشت ریخته شده بعد از این انتظار عافیت در حق من نداشته باشید آن مرد میگوید که من و رفیقم از منزل آنجناب بیتاب شدیم پس مسائل خود را سؤال نکرده گریه کنان از خدمت آن امام بیرون رفتیم و چون فردا بعیادت آن بزرگوار و آن برگزیدهٔ پروردگار آمدیم دیدیم که در رختخواب خود میغلطد و ناله‌ها بی اختیار میکشید و برادر مظلومش جناب سیّد الشّهدا بر سر بالین او نشسته و گریه میکند مؤلف خونجگر گوید بدانکه حضرت امام حسن علیه السلام در رختخواب میغلطید جناب سیّد الشّهدا علیه السلام بیتاب شده بر بالینش میگریست پس اگر حضرت امام حسن زنده میبود و میدید که برادر غریبش با سر در خاک و خون کربلا میغلطد و جمیع رگهای مقدّسش پاره پاره شده و اعضا و جوارحش سوراخ سوراخ شده و در بیابان غریب و بیکس افتاده و در اطراف او بدنهای نوجوانان هاشمیه پرافتاده اند که از جمله آنها دو فرزند خودش حضرت قاسم و عبدالله بودند نمیدانم چگونه برادرانه آه و ناله میکشید و سیلاب اشک از دیده‌ها خونین جاری میفرمود ولا حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم در کتاب کفایة الاثر روایت کرده است که شخصی میگوید که من بر آنحضرت داخل شدم

در آن مرضی که از دنیا رحلت فرمود پس دیدم طشتی در پیش روی آنحضرت که در آن خون بسیار ریخته بود و میدیدم که قطعه قطعه جگر او در آن ریخته میشد از اثر زهری که معاویه بآن داده بود من عرض کردم که ای مولای من چرا خود را معالجه نمیفرمائی در جواب فرمود که یا عبدالله بماذا اعالج الموت یعنی ای بندهٔ خدا بچه چیز معالجه کنم مرگ را من گفتم انّا لله وانّا الیه راجعون پس روی مبارک را بجانب من کرده فرمود که والله که رسول خدا فرموده است که ما دوازده امامیم که یازده ما از اولاد علیّ بن ابی طالب است و فاطمه و هیچیک از ما دوازده امام نیستیم مگر آنکه زهر داده میشویم یا کشته میشویم پس فرمود که طشت را برداشتند و خود گریست گریهٔ شدیدی پس من عرض کردم که مرا موعظه فرما آنحضرت مرا موعظهٔ کاملی فرمود پس دیدم که نفس آنجناب قطع شد که نتوانست سخن بفرماید و رنگ منورش زرد شد بنوعی که من ترسیدم که رحلت فرماید که ناگاه برادر مظلومش جناب سیّد الشّهدا علیه السلام با ابو الاسود وارد شد پس چون آنحضرت برادر خود را بر آنحال دید خود را بر روی او انداخت و سر و پیشانی او را بوسید پس بنزد او نشست و با هم آهسته سخنی چند گفتند پس شنیدم که ابو الاسود گفت انّا لله وانّا الیه راجعون زیرا که آنحضرت خبر شهادت خود را ببرادر خود داد و او را وصیّ خود گردانید و در حدیث دیگر است که حضرت امام حسن فرمود که ای برادر ای حسین ترا وصیّ خود قرار میدهم و کافیست از برای من مثل تو وصیّی پس وصایای مرا بشنو و حفظ کن ای برادر چون من از دنیا رحلت نمودم تو خود مرا غسل ده و حنوط کن و کفن نما و بر من نماز کن و مرا بر سر قبر جدّم رسول الله ببر تا با آنجناب تجدید عهد کنم پس مرا بر سر تربت مطهّر فاطمه زهرا ببر تا باو سلام کنم پس مرا برگردان بسوی بقیع و در آنجا دفن کن مؤلف خونجگر گوید که چون جناب امام حسن در وطن شهید شد و مثل جناب سیّد الشّهدا علیه السلام برادری داشت و بعلم امامت میدانست که قادر است که وصیتهای آنجناب را بعمل آورد لهذا بنوعی که شنیدید وصیّت فرمود و برادر مهربانش بحمدالله همه را بجای آورد واحزناه بفدای غریبی و مظلومی خامس آل عبا شوم که چون بعلم امامت میدانست که کسی او را غسل نخواهد داد آه آه و غسل او بخون رگهای گردن مذبوح و رگهای پاره پارهٔ بدن مجروحش خواهد بود آه آه و حنوط او گرد و غبار خاک کربلا خواهد بود و نَسجُ الرِّیاحِ اَکفانُهُ آه آه و کفن او ریگهای کربلا خواهد بود که از وزیدن بادها بر روی بدن مقدّس خون آلوده اش جمع خواهد شد آه وامصیبتاه و میدانست که بدن نازنینش را نماز نکرده در صحرا خواهد انداخت و بی کار خود رفت آه آه واویلاه و واغربتاه و میدانست که دیگر بقبر جدّ و مادر خود نخواهد رفت از این جهت هیچیک از این وصیتها را بفرزند علیل خود جناب سیّد السّاجدین علیه السلام ننمود بلکه همین قدر وصیّت فرمود که ای فرزند چون بمدینه رسیدی سلام مرا بقبر جدّم و مادرم برسان و بگوی پدرم مجاور صحرای کربلا گردید آه واحزناه و بشیعیانم دعا برسان که شیعتی ما اِن شَرِبتُم ماءَ عَذبٍ فَاذکُرُونی اَو سَمِعتُم بِغَریبٍ اَو شَهیدٍ فَاندُبُونی لَیتَکُم فی یَومِ عاشُوراءَ جَمیعاً تَنظُرُونی کَیفَ اَستَسقی لِطِفلی فَاَبَوا اَن یَرحَمُونی یعنی ای شیعیان من هر وقت که آب خوشگواری بخورید از تشنه لبان کربلا یاد آرید هرجا که غریب و یا شهیدی ببینید از بهر شهید کربلا نوحه کنید ای فرزند گرامی بشیعیان من بگو که ای کاش روز عاشورا همه حاضر بودید و میدیدید و میشنیدید که چگونه از برای طفل خود علی اصغر بچه زبان آب میطلبیدم و این ملاعین سرباز زدند که بر من رحم نمایند فلا حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم و در حدیث است که حضرت امام حسن روحی له الفداء فرمود که همهٔ خواهران و برادران و اولاد و زوجات و اهل بیت مرا جمع کنید تا یکدفعه دیگر ایشان را وداع کنم پس چون بدور آنجناب حلقهٔ ماتم زدند نگاهی بجانب هریک انداخت و اظهار لطفی بهریک نموده و هریک را جدا جدا وداعی فرمود دلها کباب میشود از آتش وداع یا رب که برفته ز جهان رسم انقطاع پس نظر خود را بجانب حضرت قاسم انداخته و نگاه حسرتی باو فرمود و چشم گشته و یُقَبِّلُه پس او را بنزد خود طلبید و میبوئید و میبوسید پس یکی از حاضران سؤال نمود که در میانهٔ اولاد کدام یک را دوست تر میدارید فرمود که قاسم را لِاَنَّهُ فِداءٌ لِاَخِی الحُسَینِ بعلت آنکه او از جمله فدائیان برادرم حسین است پس دست فرزند خود قاسم را گرفته بدست شاه بیکسان جناب سیّد الشّهدا سپرد و فرمود که هذا اَمانَتی عِندَکَ یعنی ایجان برادر فرزندم قاسم امانت منست در دست تو و در حدیث دیگر است که در همان مجلس فاطمه دختر آنجناب را از برای فرزند خود حضرت قاسم خطبه کرد و وصیّت ببرادر خود که ایشان را بیکدیگر عقد فرماید مؤلف دلسوخته گوید که سرور شهیدان باین وصیت در روز عاشورا عمل فرموده برای ایشان خیمه جدا کرده و اجرای صیغهٔ عقد فرمود و دست عروس را بدست داماد داد و لکن از فتنهای اهل عناد جز آه و ناله چیزی نزاد پس داماد دست عروس را سرداد و رو بمعرکهٔ قتال نهاد و چون سرور شهیدان این مشاهده نمود باو فرمود که یا وَلَدی تَمشی بِرِجلِکَ اِلَی المَوتِ یعنی ای فرزند آیا بپای خود رو بمرگ و کشته شدن میروی پس آن بزرگوار رو بگردن

یکدیگر کرده چندان ناله و گریه فرمودند که هر دو غش کرده افتادند دآخر الامر کوفیان پرجفا در حق امانت امام مسموم خیانت کرده او را مقتول و پایمال سم ستوران نمودند انا لله و انا الیه راجعون شیخ صدوق در کتاب امالی روایت کرده است که چون حضرت امام حسن را وفات نزدیک شد میگریست یکی از حاضران عرض کرد که یابن رسول الله أتبکی و مکانک من رسول الله مکانک الذی أنت به وقد قال رسول الله فیک ما قال یعنی ایفرزند رسول خدا آیا شما هم بجهت مردن گریه میفرمائی و حال آنکه مرتبه و مقام عزت و قربت تو بحضرت رسول الله آنمکانیست که داری که از حد بیان و وصف بیرونست و حال آنکه بتحقیق که آنحضرت در مدح و وصف شما آنسخنانی فرموده که فرموده و همه امت بر آن مطلع شده اند بعلاوه آنکه بیست حج پیاده بعمل آورده و سه دفعه جمیع مال خود را بفقرا تقسیم کرده حتی آنکه یک نعلین خود را نگاه داشته و دیگرا بفقرا مرحمت فرموده اید پس چنین صاحب مقامی و چنین مقرب درگاه خداوندی چرا باید از مرگ خایف باشد و در وقت موت گریه کند آنحضرت فرمود در جواب که أبکی لخصلتین هول المطلع و فراق الأحبة یعنی گریه میکنم از جهت دو مطلب یکی از جهت آنعقبه که خداوند در قیامت مسلط میشود بر عمل بنده از برای محاسبه و یکی دیگر از جهت مفارقت دوستان مؤلف بیچاره گوید که هرگاه مثل حضرت امام حسن معصوم و حجت خداوند از خاطر که رانیدن مقام محاسبه اعمال خایف باشد و گریه و ناله کند نمیدانم که ما بیچارگان و عاصیان چکنیم و چه خاک بر سر کنیم و چه چاره کنیم و اما گریه از جهت مفارقت دوستان پس چنانست که آنجناب فرموده خصوصا دوستی مثل جناب سید الشهداء و در حدیث معتبر است که چون شب پنجشنبه بیست و نهم ماه صفر در آمد احوال آن بزرگوار متغیر شد و دیده حق بین برهم گذاشت و غش کرد و بعد از زمانی که چشم گشود دید که برادران و خواهران و زنان و فرزندان بر بالین آنجناب گریه میکنند پس نظر حسرتی بایشان کرده زار زار گریست و فرمود استودعکم الله و اقرء علیکم السلام یعنی وداع میکنم شما را و بخداوند میسپارم و بر شما سلام آخرین بجای میآوردم پس فرمود که ای برادر جان الحسین این برادران و خواهران و فرزندانرا و ترا بخداوند سپردم ای برادر اگر از باقیماندگان من خلاف قاعده چیزی بینی ایشانرا عفو کن و بخاطر من از ایشان درگذر و انتقام مکش و در حدیثست که چون آنجناب را آثار ارتحال نزدیک شد جناب سید الشهدا سر خود را نزدیک روی او آورده عرض کرد که برادر میخواهم آنوقت که موت وارد میشود از احوالت مطلع باشم آنجناب در جواب فرمود که ای برادر از جدم شنیدم که مادام که روح در بدن اهل بیت میباشد عقل از ما زایل و برطرف نمیشود دست خود را بر کف دست من بگذار آنوقت که عزرائیل را مشاهده کنم دست ترا افشاری خواهم داد پس آن دو برادر دست یکدیگر را گرفته و دست از ناله بر داشته و سیلاب اشکهای فراق بر رخساره جاری میکردند و آرامی داشتند که بعد از ساعتی امام مسموم بر دست امام مظلوم کربلا اندک فشاری داد پس امام مظلوم گوش خود را نزدیک دهان زهر خورده برادر برد پس شنید که میفرماید ای برادر ای حسین بدانکه ملک الموت بمن میگوید که أبشر فان الله عنک راض و جدک شافع یعنی بشارت باد ترا ای حسن که خداوند از تو راضی است و جد تو شفاعت کننده است و پس از این کلام رنگ مقدسش از شدت زهر زرد شد و پاهای خود را بجانب قبله کشیده و دستهای مبارک خود را بر دو جانب خود گذاشت و بزبان فصیح بلیغ فرمود که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان جدی رسول الله و اشهد ان أبی وصیه و خلیفته و بدست خود بجانب آسمان اشاره نمود و فرمود بالرفیق الاعلی پس این عالم فانی را وداع نموده در کمال شوق و ذوق روح پرفتوح مقدسش بجنت آباد جنان در آشیانه قدس جای گرفت انا لله و انا الیه راجعون پس جناب سید الشهدا شروع بگریه فرمود و صدای گریه و ناله از جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و صدای واالوداع و الفراق و فریادهای واحسناه یابن رسول الله از باقی زوجات و اهل حرم محترم بلند و از هر گوشه از خانه چندان شورش و غوغا برخواست که قلبهای شنوندگان را کباب و دیده های ایشانرا پر آب مینمود و چون قاصد نالهها و تیر آههای همسایگان و دوستان بنی هاشم را خبردار گردانید همه گریه کنان بعضی واامامه و اسیداه و جمعی یابن رسول الله میگفتند در روز آن ماتمسرا شدند بعضی از هجوم ناله و افغان تابوتی آوردند و جسد ضعیف نحیف زهر خورده را در آن گذاشتند و همه زنان که بشرف مصاحبت و زوجیت آنجناب مشرف شده بودند که یکصد و پنجاه نفر بودند و موافق روایت دیگر سیصد نفر بودند با خواهران و اقوام و انصار در اطراف راه میرفتند و گریه و زاری میکردند و بدین هیئت جنازه را از خانه بیرون بردند و حضرت امام حسین علیه السلام برادر خود را بدست خود غسل داده و حنوط و کفن کرده نماز گذارد مؤلف اشکبار میگوید از بیکسی و غریبی خامس آل عبا و غریب دشت کربلا که بر روی ریگهای گرم افتاده نه در زیر پا بستری و نه در زیر سر متکائی بلکه ریگهای گرم را جمع کرده سر بیکسی را بر روی آن خاک گذاشته تابوتی نداشت مگر چوب نیزه ها و غسل نداشت مگر بخون رگها و کافوری نبود مگر خاک کربلا و عزاداری نداشت مگر مرغان هوا و در حدیث معتبر است که جناب سید الشهدا

عمل بوصیت نموده جنازه برادر را جهت تجدید عهد نزد قبر جد بزرگوار خود آورد و چون یکی از زوجات پیغمبر بر این امر مطلع شده بر قاطر زین کرده سوار شد و او اول زنی بود که در اسلام بر زین سوار شد و حال آنکه رسول خدا منع فرموده بود که زن بر زین سوار شود و آمده در مقابل تابوت ایستاد و نعره میزد که نحوا ابنکم من بیتی یعنی دور کنید پسر خود را از خانه من که نمیگذارم که در آن دفن کنید و احترام رسول خدا را درهم شکنید پس جناب سید الشهداء فرمود که تو و پدر تو هتک حرمت آنحضرت را نموده اید و داخل گردانیده اید در او کسی را که دوست نمیداشت نزدیکی او را و خداوند همین را از تو سؤال خواهد فرمود پس فرمود که ای زن تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک التسع من الثمن و فی الکل تصرفت یعنی دیروز در جنگ جمل بر شتر سوار شدی و بجنگ پدر بزرگوارم رفتی و امروز بر قاطر سوار شده و بجنگ فرزند رسول خدا آمده و اگر بعد از این زنده بمانی بر فیل نیز سوار خواهی شد و از میراث جدم رسول خدا نه یک از هشت یک سهم تو میشد و تو همه را بتصرف شدی و این خانه را خانه خود نام نهادی اگر نه این بود که برادرم وصیت فرموده که در این واقعه باید قطره خون حجامت خون ریخته نشود هر آینه میدیدی که بر سر این جماعت که بایشان فخر و ناز میکنی چه میآمد و بعضی این دو شعر را نسبت بابن عباس داده اند پس آنحضرت فرمود که ای زن برادرم مرا فرموده است که او را بجهت تجدید عهد بخدمت پدرش آوردم نه بجهت دفن کردن و او دانا تر است بخدا و رسول و کتاب خداوند و هرگز هتک حرمت رسول خدا را نخواهد نمود زیرا که خداوند در قرآن فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای جماعت مؤمنین داخل مشوید خانهای پیغمبر را مگر آنکه اذن داده شوید ای زن تو داخل کرده در خانه آنجناب نامردانی چند را بدون اذن آنحضرت و دیگر آنکه خداوند فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی یعنی ای جماعت مؤمنین بلند مکنید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر و تو و پدر تو و رفیق او نزد گوش آنحضرت کلنگها بر زمین زده اید و فرموده است که ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی یعنی بدرستیکه آن جماعتی که میپوشند و مخفی میدارند صداهای خود را نزد رسول الله آن جماعت آنچنان کسانی میباشند که امتحان فرموده است خداوند قلبهای ایشانرا برای تقوی ای زن بجان خودم قسم که پدر ترا و رفیق او را نزدیک آنجناب دفن کرده و باعث اکراه آنجناب شده و حال آنکه احترام آنجناب و مؤمنین در حال حیات و ممات اگر دفن برادرم را در اینجا جایز میدانستم هر آینه میدیدی که او را دفن میکردم اگر چه بینی تو بر خاک مالیده شود پس جناب محمد حنفیه پیش آمد و فرمود که ای زن یکروز بر قاطر سوار میشوی و یکروز بر شتر و نمیتوانی که خود را نگاهداری و آرام نمیدهی اهل زمین را از عداوتی که با بنی هاشم داری آن زن در جواب گفت که ای پسر حنفیه ترا با این سخنان چکار اولاد فاطمه خود حاضرند و سخن میگویند جناب سید الشهداء فرمود پس کن ای زن محمد حنفیه زاییده از نسل فاطمه است که همه از نجابت بوده اند پس آن زن نعره کشید که فرزند خود را از خانه من بیرون برید که شما قومی هستید جنگجو پس بعد از تجدید عهد کردن با رسول خدا جنازه مقدسه را بر تربت مادر برده و بعد از زیارت مادر مظلومه از آنجا ببقیع برده در تربت مقدسه که روضه ایست از روضات جنان دفن کردند پس خامس اصحاب عبا علیه السلام بر سر تربت برادر قدری از قرآن تلاوت کرده پس این مرثیه را انشا فرمود اشعار جناب سید الشهداء بر سر قبر برادر خود امام حسن

ءأدهن رأسی ام اطیب محاسنی | و رأسک معفور و أنت سلیب

یعنی آیا من بعد از این روغن بر سر خود خواهم مالید و ریش خود را خوشبوی خواهم کرد و حال آنکه تو ای برادر سر بزیر خاک برده و بی لباس بر خاک خفته مؤلف گوید که ای دوستان وای نالهکنندگان با وجود آنکه بر سر مقدس حضرت امام حسن صدمه و جراحتی نرسیده بود برادر مهربانش جناب مظلوم کربلا میفرماید که بعد از این سر خود را روغن نخواهم مالید و ریش خود را معطر نخواهم کرد وای آه آه نمیدانم حضرت امام حسن علیه السلام هرگاه زنده میبود و دهان برادر را تیر خورده و مجروح و پیشانیش را از صدمه تیر سوراخ شده و فرق مبارکش را از ضرب عمود شق شده آه آه و سرش را از بدن جدا و بر نیزه میدید که باد ریش مبارکش را بطرف راست و چپ حرکت میداد

أأستمتع الدنیا لشیء أحبه | الی کل ما أدنی الیک حبیب

و آیا دیگر طلب لذت خواهم کرد از آنچه دوست میدارم از دنیا یا از آنچیزها یکه برای تحفه میآورد دوستی

فلا زلت أبکی ما تغنت حمامة | علیک و ما هبت صبا و جنوب

یعنی ای برادر ای حسن همیشه بر تو خواهم گریست مادامی که در عالم مرغی بخواند و باد صبا و جنوب بوزد و حرکت کند مؤلف گوید آه آه هرگز اشک چشم حضرت امام حسن علیه السلام خشک نمیشد هرگاه که میدید مرغان هوا بر بالای جسد پاره پاره برادرش بالهای خود را سایبان کرده اند و همه صداها و نغمها را بلند کرده بر مظلومی و بیکسی او ناله و نوحه میکنند و باد صبا و جنوب بر آن بدن بی کفن

وخون مالیده شده برهنه درهم شکسته شده از اطراف خاک کربلا میافشاند وَمَا هَمَلَتْ دَمْعِي مِنَ الْعَيْنِ قَطْرَةٌ وَمَا اخْضَرَّ فِي دَوْحِ الْحِجَازِ قَضِيبُ ای برادر بر تو گریه میکنم مادامیکه اشک در چشم هست که بچکد و مادامیکه در بستان حجاز نی سبز بوده باشد بُكَائِي طَوِيلٌ وَالدُّمُوعُ غَزِيرَةٌ وَأَنْتَ بَعِيدٌ وَالْمَزَارُ قَرِيبُ گریه من بر تو ای برادر طولانیست واشکم مثل باران ریزانست وتو از من دوری وتربت تو بمن نزدیکست غَرِيبٌ وَأَطْرَافُ الْبُيُوتِ تَحُوطُهُ أَلَا كُلُّ مَنْ تَحْتَ التُّرَابِ غَرِيبُ ای برادر تو غریبی وحال آنکه در اطراف تو خانهای مدینه است زیرا که هرکس در قبر منزل نموده غریبست اگرچه در وطن باشد مؤلف گوید ای شیعیان بدانید که جناب سید الشهداء و اهل مدینه قلبهای خود را در مفارقت حضرت امام حسن علیه السلام بزیارت قبر مقدسش تسلی میدادند آه وامصیبتاه که گریها و نالها اهل مدینه و بنی هاشم و یاران وطن طول کشید در هجران مظلوم کربلا علیه السلام و حضرت عباس و سایر شهدا زیرا که گاهی از جهت محرومی از فیض خدمت ایشان ناله و نوحه میکردند و گاهی از جهت شهادت و مظلومی ایشان میگریستند و گاهی بجهت دوری قبر و مزار ایشان و محروم بودن از زیارت قبور ایشان زاری و بیقراری میکردند أَأَدْهُنُ رَأْسِي أَمْ تَطِيبُ مَجَالِسِي ... كَئِيبًا وَدَمْعُ الْمُقْلَتَيْنِ سَكُوبُ شب را بروز و روز را بشب میآورم با غم و اندوه در حالتی که اشک هر دو چشم من ریزانست فَلِلْعَيْنِ عَبْرَةٌ بَعْدَ عَبْرَةٍ وَلِلْقَلْبِ مِنِّي رَنَّةٌ وَنَحِيبُ پس در هجران تو از برای چشم من اشکی است بعد از اشک دیگر و از برای قلب من ناله آهسته است و بعد از آن ناله ... خیار وَلَا يَفْرَحُ الْبَاقِي خِلَافَ الَّذِي مَضَى وَكُلُّ الْفَتَى لِلْمَوْتِ فِيهِ نَصِيبُ و خوشحالی باقی نمیماند از برای باقی ماندگان بعد از گذشتن پیشینیان و هر کسی را از مرگ نصیبی هست لامحاله باو خواهد رسید فَلَيْسَ حَرِيبًا مَنْ أُصِيبَ بِمَالِهِ وَلَكِنَّ مَنْ وَارَى أَخَاهُ حَرِيبُ جراحت دیده نیست آنکسی که بمال او صدمه رسد بلکه جراحت آنکسی دارد که برادرش را زیر خاک کرده و خود زنده است مؤلف گوید که ای شیعیان وای گریه کنندگان با وجود آنکه جناب سید الشهداء برادر زهر خورده خود را با اعضا و جوارح درست در قبر گذاشته بود چنین سخنان میفرمود و این گونه نالها میکرد آه واحزناه آه واصیبتاه نمیدانم که حضرت امام حسن اگر در حیات میبود و میدید که بدن پاره پاره و استخوان خورد شده و دست و سر از بدن جدا شده برادر را بی غسل و بیکفن بهمان طور که بخاک و خون آلوده شده بود در بیابان کربلا دفن نماید آیا چگونه ناله و نوحه میکرد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و آخر اشعار آنحضرت اینست که نَسِيبُكَ مَنْ أَمْسَى يُنَاجِيكَ طَيْفُهُ وَلَيْسَ لِمَنْ تَحْتَ التُّرَابِ نَسِيبُ یعنی ای برادر بعد از ارتحال تو دست از آشنائی تو و قرب تو کوتاه شد مگر از برای آنکسی که شب بخوابد و جناب ترا در خواب ببیند و نیست از برای کسی که در زیر خاک رفت نصیبی مگر بخواب دیدن او پس از خواندن این اشعار جانگداز حضرت سید الشهدا با اصحاب گریه کنان روانه خانه بیکس برادر خود شده و با اهل بیت در حجره بی صاحب او گریها و نالها کردند مؤلف گوید که در آنوقت گریه و ناله نبود مگر در حجره حضرت امام حسن آه واصیبتاه آنوقت که خبر از بغداد رسید که امام مظلوم جناب موسی بن جعفر در زندان هرون ملعون بزهر جفا شهید شده است گریه نبود مگر در خانه آن مظلوم آه واحزناه که آنوقت که باهل مدینه خبر رسید که در خراسان بزهر جفا مامون ملعون حضرت امام غریب حضرت امام رضا علیه السلام شهید شده است گریه نبود مگر در خانه آن امام غریب ارواحنا له الفداء آه واویلاه وآه واصیبتاه که نمیدانم چگونه و چه خبر دهم در آنوقتی که جناب سید الساجدین بیمار با اهل بیت بیکس از اسیری کوفه و شام خلاص شده وارد مدینه طیبه شدند و داخل خانهای بی صاحب شدند که هر دلسوخته با فوجی از زنان و دوستان داخل حجره شهیدی شده و بیاد صاحب آن و ساکن در آن آه و افغان از زمین باسمان بالا میرفت و جمعی در حجره سرور شهیدان ناله میکردند و جماعتی در خانه حضرت عباس و طایفه در اطاق جناب علی اکبر و حجله قاسم نو داماد و همچنین در خانه هر شهیدی گریها و نالها بود و در حدیثست که هرگز کسی در مدینه آنحال را مشاهده ننموده بود انا لله و انا

الیه راجعون رضاء بقضاء الله و تسلیما لامره

مجلس چهارم در بوسیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله دهان حضرت امام حسن و حلقوم جناب سید الشهدا علیهما السلام السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْمُصِيبَةِ وَالْعَزَاءِ وَالْبُكَاءِ عَلَى سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ **وبعد** اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الرَّسُولِ الَّذِي لَمْ يَنْطِقْ لِسَانُ قَالِهِ وَحَالِهِ فِي ذَرَّاتِ شُئُونِ وُجُودِهِ إِلَّا بِوَحْيٍ مِنْكَ اللَّهُمَّ سَلِّمْ عَلَى النَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَغْفُلْ مِنْ بَدْءِ الْإِبْدَاعِ إِلَى خُلُودِ مُلْكِكَ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى جَنَابِكَ ثُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى آلِهِ الَّذِينَ هُمُ الْقَائِمُونَ مَقَامَكَ بَعْدَ نَبِيِّكَ مِنْ مَخْرُوجِهِ الْإِخْتِرَاعِ إِلَى دَوَامِ مُحِبِّيكَ خُصُوصًا

عَلَى سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ اللَّذَيْنِ هُمَا كَالْقَلْبِ ... وَالْكَبِدِ ... وَلَيْتَ آه واحزناه يعز والله على رسول الله أن يسمعوا أنه قال لهما بِأَبِي أَنْتُمَا وَأُمِّي أُمُّكُمَا وَأَنْ يَسْمَعُوا أَنَّ أَوَّلَهُمَا سُمَّ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَثَانِيَهُمَا قُتِلَ بِالسُّيُوفِ وَالنِّبَالِ وَالرِّمَاحِ الْمُجْرِحَاتِ آه آه يعز والله عليهم أن يسمعوا أنه قبل فم الأول وأطال الشم وقبل نحر الثاني وأطال الشم ثم يسمعوا السقوط فلذات كبد الأول من فيه وعلقات جوف الثاني من نحره بعد ولوج الرمح والنبل والسيف فيه آه واصيبتاه من استماع قوله الحسين عيني التي بها أبصر ثم استماع وقوع النبال في يوم العاشوراء على أعضائه كلها وقعت على جسد النبي تم في الباطن بل على عينيه آه واحزناه من إصغاء قوله إن بكائي يؤذيني ثم إصغاء أنه بكى بكاء شديدا في ذلك اليوم غير مرة لمفارقة الأحبة ألا وصلى الله عليه وعلى باكيه ولعنة الله على قاتليه وظالميه **وبعد** در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده ام که ابن عباس گفت روزی در مدینه طیبه نماز صبح را در مسجد با رسول خدا بجای آوردیم پس چون آنحضرت از تعقیب نماز فارغ شد تکیه بمحراب فرموده روی شریف را بجانب ما کرده گانه البدر لیلة تمامه و کمال او گویا روی مبارکش مانند ماه شب چهارده میدرخشید پس شروع نموده ما را موعظه میفرمود و تاثیر سخنان آنجناب مثل آب سردی بود که بر جگر تشنه وارد شود گاهی ما را مشتاق بجنت میفرمود و گاهی از عذاب الهی خایف مینمود و همه اصحاب مسرور و خوشحال بودیم بشرف قرب جوار آنحضرت که ناگاه آنجناب سر خود را بلند کرد و روی شکفته خود را بجانب در مسجد فرمود پس ما نیز نظر بدر مسجد کردیم دیدیم که حسنین علیهما السلام تشریف میآورند و دست راست حضرت امام حسن در دست چپ جناب سید الشهداست و میفرمایند که کیست مثل ما و حال آنکه خداوند جد ما را بهتر از جمیع اهل آسمانها و زمینها فرموده و پدر ما را بعد از و بهتر از اهل مشرق و مغرب گردانیده و مادر ما را سیده نساء عالمیان گردانیده و جده ما را ام المؤمنین فرموده و ما را سید و آقای همه جوانان اهل جنت گردانیده ابن عباس میگوید که بر سرور و خوشحالی ما سرورها افزوده شد و ما اصحاب یکدیگر را بشارت میدادیم و تهنیت و مبارکباد میگفتیم که در زمره دوستاران این بزرگوارانیم و از دشمنان ایشان بیزاریم پس چون دفعه دیگر نظر بصورت مبارک رسول خدا کردیم دیدیم که اشکهای آنجناب بر رخساره شریفش جاریست پس گفتیم سبحان الله در این وقت خوشحالی این گریه از کجاست پس خواستیم که از سبب گریه سؤال کنیم آنجناب فرمود که دانسته ناگوار است ایدو فرزند بر جد شما آن مصیبتهائی که بعد از من وارد میشود ای اصحاب من هر یک از شما که زنده بمانید بعد از من ناگوار خواهد بود بر شما آن مصیبتهائیکه بر این دو فرزند من وارد خواهد گردید پس نالهای بلند از قلب آنجناب برآمده و گریه آنحضرت افزوده شد و فرمود که ناگوار خواهد بود شنیدن مصیبتهای این دو فرزند بر هر یک از شیعیان من و شیعیان پدر ایشان که بعد از من بیایند ابن عباس گوید که ما خواستیم که سؤال کنیم از مصیبتهای ایشان که آنجناب دو فرزند خود را نزد من خود طلب فرمود پس حضرت امام حسن را بر ران راست خود نشانید و حضرت امام حسین را بر ران چپ خود فَقَالَ بِأَبِي أَنْتُمَا وَأُمِّي أُمُّكُمَا یعنی پدرم فدای پدر شما باد و مادرم فدای مادر شما فَقَبَّلَ الْحَسَنَ فِي فِيهِ وَأَطَالَ الشَّمَّ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ وَقَبَّلَهُ فِي نَحْرِهِ وَأَطَالَ الشَّمَّ بَعْدَهَا یعنی بوسید دهان حضرت امام حسن را و بوئید دهان آنحضرت را و طول داد در بوئیدن پس روی مبارک خود را بجانب حضرت امام حسین گردانید و حلقوم آنحضرت را بوسید و بوئید و طول داد بوئیدن را بعد از بوسه پس اشک آنجناب بر رخساره شریفش جاری شد و گریست ابن عباس میگوید که از شدت گریه آنحضرت همه اصحاب نیز میگریستند و سبب گریه را نمیدانستند که ناگاه دیدیم که مظلوم کربلا از دامن جد بزرگوار خود برخواست و دوید نزد مادر گریه و در عرش راه گریها بلند میکرد مؤلف گوید که بفدای آن طبع لطیف و قلب رقیق شوم که بمحض خلاف طبعی جزئی هرگاه اینچنین گریها بلند کند و اشکها بر گلگونه شریف جاری فرماید ندانم در روز عاشورا بملاحظه دستهای قطع شده برادرش حضرت عباس و پاره پاره شدن جسد حضرت قاسم و قطعه قطعه شدن اعضای فرزند دلبندش جناب علی اکبر آیا چگونه نالهای جانگداز میکشید و آههای شرربار از سینه پرملال بر میآورد حضرت فاطمه فرزند خود را بدانحال مشاهده نمود از جای خود برجست و سر و سینه خود را چون جان شیرین در آغوش خود گرفت و با آستین مرحمت اشک از صورت و چشم او پاک میکرد و میفرمود فداک امک یا بنیک یعنی مادرت بفدای تو شود چه باعث شده که اینچنین ناله و گریه میکنی مؤلف گوید آه واصیبتاه نمیدانم کجا بود حضرت فاطمه تا در روز عاشورا آنچه نهایت که از فرق شکافته شده و پیشانی سوراخ شده بر روی فرزند بیکس و غریبش جاری شده بود پاک کند و او را تسلی دهد ابن عباس میگوید که هرچند فاطمه فرزند گرامی خود را تسلی میداد گریه او

میا فرمود بحدیکه از شدت گریه او حضرت فاطمه علیها السلام بگریه درآمد و فرمود که یا قرة عینی و ثمرة فؤادی ما یبکیک لا ابکی الله عینیک
یعنی ای نور چشم من و ای میوه دل من چه باعث گریه تو شده است خداوند هرگز ترا گریان نماید مؤلف محزون گوید که خداوند لعنت کناد
خود را زیاده فرماید بر آنجماعتیکه در روز عاشورا بر چشم نور چشم فاطمه زهرا تیر زدند و سوراخ کردند و بر دل میوه دل حضرت سیدة النسا
نیزه و خنجر زدند و آنجناب را از اسب در غلطانیدند پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که ای پاره دل من آیا خبر میدهی مادر خود را که چه چیز
ترا بگریه درآورده است جواب فرمود که مادر جان بخیر است پس آن مظلومه اصرار کرده فرمود که ای فرزند بحق من بر تو و بحق جد و پدرت
که مرا از سبب گریه خود خبر دهی پس آنحضرت عرض کرد که یا اماه کانّ جدی تلّبنی من کثرة تردّدی الیه یعنی ای مادر بزرگوار از کثرت مراوده
که بخدمت جدم نموده ام گویا آنجناب خوشش نمیدارد مرا که بزیارت ایشان روم پس آن معصومه فرمود که یا بنیّ لماذا یعنی ای فرزند از چه چیز
از کجا میگوئی گفت ای جان مادر از اینجا میگویم که برادرم حسن گفتم بیا برویم بزیارت جد خود پس در مسجد بخدمت ایشان رسیدیم در هنگامیکه
پدرم و اصحاب در خدمت آنجناب بودند پس برادرم حسن را اول طلبیده و بر ران راست خود نشانید پس ای جان مادر بهمین قدر اکتفا نمود
حتی قبّل اخی الحسن فی فمه قبلة طویلا تا آنکه بوسید دهان برادرم حسن را و طول داد در بوسیدن دهان او پس بعد از آن رو بمن کرد آنجناب
من کرده و اعرض عن فمی و قبّلنی فی نحری و از بوسیدن دهان من روی خود را گردانید و حلقوم مرا بوسید پس اگر زشت بود
مرا چرا نبوسید مرا مثل بوسیدن برادرم مؤلف گوید که نمیدانم رسول خدا بر چه حال بود و چه خیال میکرد در وقت بوسیدن و بوئیدن
دهان حضرت امام حسن و بوسیدن حلقوم جناب سید الشهدا ارواحنا لهما الفداء و حال آنکه بوحی الهی میدانست که بعد از ارتحال او بر سر آنها
چه خواهد آمد پس فرمود که ای مادر بیا دهان مرا بو کن تا معلوم شود که بوی بدی که جدم را از آن ناخوش آید یا نه پس فاطمه زهرا فرمود که ای
ای فرزند نه دهان ترا بوئیست که جد ترا ناگوار آید و نه قلب آنجناب ذره ای از خردلی بغض ترا دارد پس معلوم کرد با عرض نمود که اگر این
اکراهی نیست پس چرا چنین سلوک و رفتار نمود آن معصومه در جواب فرمود که ای فرزند والله مکرر از جد بزرگوارت شنیده ام که میفرمود که حسین منّی
و من حسین آگاه باشید که هر کس اذیت کند حسین را البته مرا اذیت کرده است ای فرزند گرامی مکرر جدت ترا بر دوش خود سوار میکرد و میفرمود
که الا من احب حسینا فقد احبنی یعنی ای خلایق آگاه باشید که هر که دوست دارد حسین را پس بتحقیق که مرا دوست داشته والله ای فرزند که
روزی در گهواره گریه میکردی که جد بزرگوارت داخل حجره من شد و فرمود که یا فاطمة سکّتیه فانّ بکائه یؤذینی یعنی ای فاطمه طاهره حسینم را
ساکت کن که گریه او مرا اذیت میکند مؤلف گوید که ای دوستان سید الشهدا اگر گریه آنحضرت در وقت استراحت باعث اذیت رسول
خدا شود نمیدانم چگونه بود حال آنجناب اگر گریه های روز عاشورای آن مظلوم را میشنید که در وداع با جناب قاسم و با فرزند نوجوان خود جناب
علی اکبر و در وداع آخر با بانوان حرم محترم چندان صداها بالوداع الوداع بلند شد که ملائکه آسمانها بتعجب آمدند پس جناب فاطمه
فرمود که ای فرزند روزی تو گریه میکردی جدت فرمود که ای فاطمه حسین را از گریه ساکت گردان که گریه او اذیت میکند ملائکه را ای فرزند
در زمانی ترا مرضی عارض شد جدت از جبرئیل تعویذی جهت شفای تو خواهش نمود ای فرزند آیا در خاطر داری آن روز را که تو و برادرت حسن
در حضور جدت کشتی میگرفتید و او میفرمود که ای حسن بگیر حسین را پس من عرض کردم که ای پدر آیا بزرگتر را جرات میدهی بر گرفتن کوچکتر
جواب فرمود که ای فاطمه اینک جبرئیل ایستاده و میگوید ای حسین بگیر حسن را پس ای فرزند با اینهمه مهربانیها چگونه میشود که جدت از تو ملول
شده باشد بیا با هم بخدمت جدت برویم تا حقیقت واقعه را معلوم کنیم پس آن معصومه دست فرزند خود را گرفته و گوشه چادر عصمتش بر زمین کشیده
میشد و اشکهای آن دو بزرگوار بر رخسارهای ایشان جاری بود ابن عباس میگوید که چون ایشان داخل مسجد شدند همه اصحاب جهة احترام آن معصومه
برخواسته بگوشه های مسجد فرار کردیم مگر علی بن ابیطالب علیه السلام مؤلف گوید که نمیدانم چه خواهد بود حال آنجماعتیکه هتک حرمت آن معصومه
نمودند و بعد از ارتحال رسول خدا او را گریان و نالان با دست و بازوی شکسته در وقت ازدحام فسقه و فجره امت در مسجد اذیت کردند
و او را نسبت بدروغ دادند و حق او را غصب کردند و با انواع بلا و بیماری روانه خانه خود نمودند آه آه ابن عباس میگوید که چون نظر
آنحضرت بجناب فاطمه و حضرت امام حسین افتاد ناله بلندی از قلب مبارک برکشید و آستین خود را حجاب رخساره منور خود کرده و بدیدن
وجه آن گریست که آستینهای آنسرور تر شد پس خاتون روز جزا وارد شده و عرض کرد که السلام علیک یا ابتاه پس آنحضرت در جواب فرمود

و علیک السلام یا فاطمة و رحمة الله و برکاته پس آن معصومه گفت که ای سید و آقای من آیا چگونه شد که دل حسینم را شکستی آیا خود نفرمودی که
حسین ریحانه منست که باو مسرور و خوشحال میشوم اما قلت الحسین عینی التی بها ابصر یعنی آیا خود نفرمودی که حسین بمنزله چشم منست
مؤلف گوید که اگر جناب سید الشهدا بمنزله چشم رسول الله صلی الله علیه و آله است پس جمیع تیرها و نیزه ها و آلات حرب که در روز عاشورا بر جسد
آن مظلوم رسیده گویا بر چشمهای سید انبیاء وارد گردیده لو لکه هر تیر و نیزه که بجسم ولی رسیده پس زخمها از آن که بچشم نبی رسیده چون
چشم عقل کل شیخ پاک اوست آفت بعقل هر نبی و هر وصی رسیده پس گفت ای پدر بزرگوار آیا خود نفرمودی که حسین بهتر از اهل آسمانها
و زمینست آیا نفرموده که اشمّ رائحة الجنة من الحسین یعنی میبویم بوی بهشت را از حسین فرمود که بلی اینها را گفته ام پس آن معصومه عرض کرد پس چه
سبب او را نبوسیده مثل بوسیدن برادرش حسن که اینک او بگریه درآمده و هر چند او را ساکت میکنم ساکت نمیشود و امر مصیبتکم صبر نمیکند و او را آرام میدهم
آرام نمیگیرد آنحضرت در جواب فرمود که ای دختر در این امر سری است که اگر بر آن مطلع شوی میترسم که عیش و زندگانی تو تیره و تار شود و قلب تو بشکند
پس آن معصومه عرض کرد که بحق خودت که این راز را از من مخفی مدار پس آن معصومه چون آنحضرت را قسم داد در آن وقت فرمود که انا لله و انا الیه راجعون و بعد از آن
فرمود که ای دختر اینک جبرئیل از جانب پروردگار چنین خبر میدهد مرا که فرزند تو حسن کشته میشود بزهر جفا بدست زوجه اش جعده دختر اشعث بن قیس
کوفی پس بوسیدم موضع زهر خوردن او را و بعد از بوسیدن آن و حسین فرزند تو کشته و شهید میشود بخنجر شمر بن ذی الجوشن ضبابی کوفی پس بوسیدم
حلقوم حسینم را بعد از بوسیدن ابن عباس میگوید که چون سخن رسول خدا باینجا رسید حضرت فاطمه صداهای بلند کرد و همه اصحاب از
گریه های آن معصومه بگریه درآمدند فلطمت وجهها و حثت التراب علی رأسها پس آن مظلومه سیلی عزا بر روی خود زد و خاک مصیبت بر سر خود ریخت
و چون صدای حضرت فاطمه علیها السلام بلند شد زنان مهاجر و انصار که در مدینه بودند از برای یاری جمع شدند و چنان صداها بناله و ضجه
و گریه بلند کردند که مسجد و هر که در آن بود بلرزه و زلزله درآمدند حتی آنکه گمان کردیم که جنیان با گریه میکنند مؤلف محزون دلخون میگوید که
کجا بودند زنان مهاجر و انصار که دختران همین فاطمه را در روز عاشورا در وقتیکه جناب امام حسین علیه السلام را شهید کردند و اهل کوفه و شام
در خیمه های زنان بیکس ریختند ایشان را در گریه و زاری همراهی کنند و آن وقتی که خیمه ها را سوختند و آن غریبان سر در بیابانها گذاشته بودند
در اطراف آنها درآیند و آنها را جمع آوری کنند ابن عباس میگوید که حضرت فاطمه سؤال نمود که ای پدر جان در کدام زمین این مصیبتها بر
فرزندم حسین خواهد آمد در مدینه است یا غیر آن فرمود که در زمینی واقع خواهد شد که نام او کربلاست پس سؤال نمود که چگونه فرزندم کشته خواهد
شد آنحضرت گریست و فرمود که ای فاطمه مصیبت او اعظم از جمیع مصیبتهاست بدانکه اهل کوفه نامه ها باو نویسند که تو خلیفة الله و فرزند
خلیفة الله بر همه ما و این حقی است که از جانب خدا و رسول واجب گردیده است بر ما و چون او اجابت خواهش ایشان نماید و وارد کوفه گردد
او را بقتل رسانند در حالتی که غریب و تشنه و بیکس بوده باشد و هر چند ناله و استغاثه کند و بگوید اما من ناصر ینصرنا اما من مجیر یجیرنا
فلم یجبه احد یعنی آیا یاری کننده هست که ما را یاری کند و آیا پناه دهنده هست که ما را پناه دهد احدی او را جواب ندهد پس او را با اهل بیتش
کوسفندی بقتل رسانند و بکشند اولاد او و اولاد برادرش حسن را و انصار و یاوران او را و سرهای همه ایشان را بر سر نیزه ها بلند کنند و همه دختران
و زنان و خواهران او را با حسرت و آه و ناله باسیری برند و در اطراف شهرها و دیارها بگردانند پس چون فاطمه زهرا این کلمات را از پدر بزرگوار
خود شنید و بر کیفیت شهادت فرزندان و اسیری دختران خود مطلع گردید نعره از جگر برکشید و بر تن جانگداز صیحه زد و فرمود که واحسیناه
واولداه وامهجة قلباه واغریباه ابن عباس میگوید که از نالهای آن مظلومه جمیع اهل مسجد بگریه و ناله و زلزله درآمدند و بعد از آنکه همه ناله ها
آرام گرفت آن معصومه روی خود را بجانب پدر کرده و گفت که یا ابتاه انا الکفیل الایتام و الیتیمات و اجیزه و ادفنه یعنی ای جان پدر من میباید
که فرزندان یتیم و بیکس او را پرستاری نمایم و من میباید که حسینم را غسل داده و حنوط کرده و کفن نموده در خاک بسپارم حضرت خاتم انبیا فرمود که ای
فاطمه این مصیبت کبری واقع خواهد گردید بعد از ارتحال من و تو و پس از شهادت پدر و برادرش مؤلف دلکباب دیده پرآب میگوید که ای فاطمه
طاهره کجا بودی که ببینی خاتون یتیم فرزند خود را مانند کنیزی که در دست عرب کج خلقی اسیر و دختران خود را که در چنگ منافقین کوفه و شام دستگیر
شده اند و هیچ کس بر ایشان ترحم نمینماید و متکفل احوال ایشان نمیشود آه آه وامصیبتاه نمیدانم چگونه میبود حال تو هرگاه حسینت را مشاهده مینمودی
که سراپا غرق خون غسل نداده و حنوط نکرده و کفن ننموده و کسی بر او نماز نکرده و در خاک نسپرده در آفتاب بر روی ریگهای گرم کربلا افتاده بود

پس سؤال نمود که ای پدرجان این مصیبت در کدام ماه واقع خواهد شد آنحضرت فرمود که در ماهی که اسم آن محرم است در روز دهم آن که روز عاشورا است که اهل کفر جدال و قتال را در آن ماه حرام میدانستند و فسقه و فجرهٔ امت من فرزند مرا بقتل میرسانند و هرگز خداوند شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد فرمود پس فاطمه طاهره عرض نمود که ایجان پدر هرگاه هیچیک از ما نباشیم که حسینم را غسل میدهد و که او را کفن میکند و که براو نماز میگذارد واه آه که رسول خدا در جواب فرمود که ای فاطمه طاهره نه کسی او را غسل میدهد و نه کسی او را کفن میکند و نه کسی براو نماز میکند بلکه جسد او را در بیابان میاندازند و اعتنائی بآن نمیکنند و آفتاب براو خواهد تابید و سر فرزندترا بر سر نیزه در اطراف شهرها و دیارها بگردانند آه آه که چون آن مادر مهربان اینگونه سخنان استماع نمود نالهٔ عظیم بر آورد واحسیناه و واولداه و واحسرتاه برکشید و چون جناب مظلوم کربلا خود حاضر بوده بگوش خود وقایع جانگداز خود را از جدّ خود استماع نمود صیحه زد و نعره کشید و گفت یا جدّاه رزیّتی عظیم و خطبی جسیم ایجد و الاتبار مصیبت من بسیار بزرگ و امر من عجب دشوار و عظیم است و شروع بگریه نمود پس از گریهٔ جناب سیدالشهداء ارواحنا له الفداء جدّ و پدر و مادر و برادر و جمیع حاضران در مسجد بناله و گریه و زاری در آمدند و چنان شور و گریه شد که نتوان بیان نمود که ناگاه پیک حضرت رب العالمین جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد که السلام علیک یا اخی محمد یعنی سلام بر جناب تو ای برادر من محمد بدرستیکه خداوند علی اعلی بتو سلام میرساند و ترا مخصوص تحیت و اکرام خود میگرداند و میفرماید که فاطمه زهرا را ساکت گردان که بحق خداوند قسم که گریه و نالهٔ او همه ملائکه های آسمانها را بگریه و زاری در آورده است مؤلف گوید که نمیدانم چگونه شد نالها و زاریهای ملائکه در آنوقتی که در روز عاشورا خیمه های آن مظلوم را آتش زدند و فاطمه نوعروس دختر همین فاطمه سر به بیابانها گذاشت و با گریه و ناله فرار میکرد و یکی از ملاعین بر اسب خود سوار و با نیزهٔ خود از عقب او میتاخت تا آنکه نیزه براو زد و او را بر روی در انداخت و گوش او را از جهت گوشواره پاره نمود پس جبرئیل عرض کرد که جناب اقدس الهی میفرماید که فاطمه را تسلی ده و مطلع گردان که زود باشد که خلق فرمایم شیعیان طاهر و مطهر چند که نالهای خود را صرف کنند و بدنها و جانهای خود را بتعب اندازند در راه زیارت قبر مقدس او و در مجالس بسیار با یکدیگر جمع شوند و در نزد ذکر مصیبت او ظاهر گردانند خونهای دلهای خود را و جاری گردانند اشکهای ریزان را بر رخسارهای خود و چه بسیار طول کشد بیداری خوابهای ایشان جهت اقامهٔ عزای او و ایشان را کسالت و سستی و بازگشتی نباشد از تعزیه داری برای او و بعد در آورند زنان طاهرات از امت مرا پس اولادهای طاهر مطهر خداوند بایشان عطا فرماید که همه از دوستان و مجاوران و زیارت کنندهٔ قبر فرزند او باشند و علی الدوام بر سر قبر او رفت و آمد و مجاورت کنند تا آنزمانیکه فرزند او که قائم آل محمد است بطلب خونخواهی خون او و خون هر مظلومی و هر یتیمی و هر وصیتی ظاهر گردد فقال یا محمد بشّر الزائرین بعد مماته پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد بشارت ده زیارت کنندگان او را بعد از شهادت او و آگاه گردان ایشان را که هر کس زیارت کند او را بعد از کشته شدن او خواهد بود از برای هر یک از قدمهای او ثواب یک حج مقبول و هر کس یک درهم خرج کند در عزاداری او یا در راه زیارت او آن درهم را ملائکه از برای او تجارت میکنند تا در روز قیامت و در عوض هر درهمی هزار حسنه باو میدهند و قصری در جنت برای او بنا میکنند یا محمد خبردار کن امت خود را که هر کس بیاد آورد مصیبت او را و بگرید جمع میکنند ملائکه اشکهای او را در شیشه های از بلور و در روز قیامت تسلیم او کنند و باو میگویند که ای ولی خداوند اینست اشکهای تو که در دنیا در مصیبت جناب سیدالشهداء گریسته پس اگر زبانهٔ آتش قصد تو کند قدری بر آن بریز که زیاده از پانصد سال راه از تو بگریزد پس روی رسول خدا از استماع کلمات جبرئیل روی مبارکش گشوده شد و شاد گردید پس حضرت فاطمه از سبب خوشحالی آنجناب سؤال نمود آنحضرت وحی جبرئیل را بایشان فرمود پس آن معصومه سجدهٔ شکر بجای آورد و پس مظلوم کربلا جناب سیدالشهداء عرض کرد که ایجد بزرگوار هرگاه دوستان من چنین مشقتها برای من بر خود راه دهند شما در روز قیامت جزای ایشان را چگونه خواهید داد آنحضرت فرمود که گناهکاران ایشان را شفاعت کنم و خداوند وعده فرموده است که شفاعت مرا در حق ایشان قبول فرماید پس روی مقدس خود را بجانب امیرمؤمنان علیه السلام کرده عرض کرد که ای پدرجان شما بایشان چه جزا خواهید داد آنحضرت فرمود که ایفرزند قسم یاد میکنم که آب دهم در روز تشنگی بزرگ ایشان را پس روی مبارک بجانب حضرت امام حسن کرده گفت ایجان برادر شما بایشان چه عطا خواهید فرمود آنحضرت در جواب فرمود که ایحسین بحق تو قسم که داخل نشوم بهشت را مگر با ایشان پس آنجناب روی شریف بجانب حضرت فاطمه کرد و سؤال کرد که مادرجان شما بدوستان و گریه کنندگان من چه مرحمت خواهید فرمود آن معصومه فرمود که ایفرزند بعزت و جلال پروردگار قسم که بحق

پدرم و شوهرم که بر در بهشت بایستم با سر برهنه و چشم اشکبار و از خداوند طلب نمایم مگر ایشان را داخل جنت میگرداند و بعد خود داخل خواهم گردید پس جناب سیدالشهداء علیه السلام خود فرمود که ایجد بزرگوار بحق پروردگار من و بحق شما قسم که تا بچشم خود نبینم که ایشان پیش روی من داخل جنت میشوند من خود پیش از ایشان داخل نخواهم گردید و از پروردگار خود طلب میکنم که قصرهای ایشان را مقابل قصر من قرار دهد در روز قیامت فی الجنة

رب العالمین

سبحانه

تعالی شانه العزیز فهرست

عزاخانهٔ پنجم از کتاب بیت الاحزان در تعزیهٔ

خامس آل عبا علیه السلام

سنه ۱۲۸۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین و علی محبیهم و الباکین و الزائرین و المجاورین و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم و حقوق شیعتهم من الاولین و الآخرین و بعد چنین گوید اقل الخلائق عبدالخالق عفی عنه که این عزاخانهٔ پنجم از کتاب بیت الاحزان است که در بیان احوال خامس آل عبا مظلوم کربلا جناب سیدالشهداء ارواحنا له الفداست و مشتمل است

۱۱۲ بر مقدمه و هشتاد و دو مجلس و خاتمه مقدمه در فهرست احادیث در این مجالس است مجلس اول در مطلع شدن حضرت آدم است بر شهادت جناب سیدالشهداء و عبور آنحضرت بر زمین کربلا و در آنست خطبه و آیهٔ فتلقی آدم و احادیث سجدهٔ ملائکه برای آدم و دخول او و حوا در جنت و بیرون کردن ایشان را از آن و عبور او از کربلا و جاری شدن خون از پای او و مطلع شدن اینکه خون سیدالشهداء بر این زمین ریخته خواهد شد و پاره شدن [illegible] از آدم و همه رگهای مظلوم کربلا و لعن کردن او بر قاتل آنحضرت و دیدن آدم اسماء مقدسه را بر ساق عرش و تعلیم کردن جبرئیل آنها را باو و قبول شدن توبهٔ او بآنها و خبر دادن جبرئیل جمله از مصایب آن مظلوم را بآدم و گریستن

۱۱۹ هر دو مثل زن بچه مرده و بعضی از احوال دخول اسیران بکوفه مجلس دوم در مطلع شدن حضرت ابراهیم و اسمعیل و موسی است بر بعضی از مصائب سیدالشهداء و در آنست خطبه و حدیث قرار دادن خداوند جزع حضرت ابراهیم را بر شهادت سیدالشهداء عوض جزع او بر قتل فرزند خود اسمعیل را بدست خود و عبور حضرت ابراهیم بکربلای معلا و مطلع شدن بر شهادت آن مظلوم و افتادن حضرت ابراهیم از اسب و شکستن پیشانی از سر او و افتادن سیدالشهداء از ذوالجناح با جراحت بیشمار و لعن کردن حضرت ابراهیم علیه السلام بر قاتل آنحضرت و آمین گفتن اسب و لعن کردن ذوالجناح و سؤال کردن حضرت اسمعیل از گوسفندان از سبب آب و علف نخوردن آنها و لعن کردن حضرت اسمعیل بر قاتل آنحضرت و اطلاع حضرت موسی بر ده خصلت که سبب افضلیت امت مرحومه است در ثواب تعزیه و خرج آن و اینکه اجر هر قطرهٔ اشکی اجر

۱۲۲ صد شهید است و وحی الهی جمله از احوال عاشورا را بآنحضرت موسی و ثواب بکاء و ابکاء و تباکی مجلس سیم در اخبار فرمودن خداوند جل جلاله حضرت خاتم انبیا را صلی الله علیه و آله و سلم بر شهادت جناب سیدالشهداء علیه السلام و عبور آنحضرت بر زمین کربلا و در آنست خطبه و آیهٔ عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا و اینکه علم غیب را کسی نمیداند مگر بتعلیم الهی مثل وحی بر شهادت سیدالشهداء و با آمدن یکی از فردوس اعلا نزد آنحضرت برای تعزیه و شدت گریهٔ آنحضرت و عبور کردن آنحضرت بر زمین کربلا و خبر دادن جبرئیل آنحضرت را و آنجناب صحابه را

برجمله از مصایب آنمظلوم و اهل بیت او و مراجعت بمدینه و بردن حسنین را بالای منبر و گریهای ایشان و اصحاب و بیان احوال سه علم در روز
122 قیامت   مجلس چهارم   در عبور کردن حضرت عیسی علیه السلام و جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر کربلا و اطلاع ایشان بشهادت
جناب سید الشهدا او و در آنست خطبه و آیه الست بربکم و احادیث عهد ربوبیت و نبوت و ولایت گرفتن در عالم ذر از اهل عالم و آیه الذین
یوفون بعهد الله و آیه و اوفوا بالعهد و آیه یعرفون نعمة الله و حدیث سخن گفتن گرگ و تجدید عهد کردن او و بیان عرض ولایت بلکه شهادت
بر عالم بدلالت حدیث عبور کردن حضرت عیسی و حواریین بکربلا و حدیث میثم تمار و بیان آنچه در عالم واقع میشود جهت شهادت سید الشهدا
و وزیدن بادهای سیاه و سرخ و نزول قطرات خون و کسوف آفتاب در وقت شهادت آنمظلوم و گریهٔ ذوالجناح و حیوانات دیگر در روز عاشورا
و عبور کردن حضرت امیر علیه السلام و ابن عباس بکربلا و غش کردن آنحضرت و غش کردن سید الشهدا با قاسم در وقت وداع و غش کردن
فاطمه نوعروس در وقت غارت زنان و بستن امیر و ابن عباس پشکلها را بردای خود و خون شدن آنها و ظاهر شدن دود و غبار و قطرات
127 خون از هوا در مدینه در روز عاشورا   مجلس پنجم   در اطلاع سید انبیا و سیدة النساء بر شهادت سید الشهدا پیش از تولد
او و در آنست خطبه و آیه ووصینا الانسان و حدیث اینکه در ظاهر عام و در باطن خاص جناب سید الشهداست و خبر دادن جبرئیل شهادت
او را پیش از تولد او به پیغمبر و آنجناب بفاطمه و حامله شدن او باکراه و وضع حمل نمودن باکراه و احوال او در ایام حمل و برطرف شدن
تاریکی شب بنور او در رحم و تاریکی شبها و اولاد او از کربلا تا شام و ذکر تسبیح او در رحم و در شب عاشورا و خشک شدن آن دهان و تر
خوردن آن در روز عاشورا و خواب دیدن فاطمه عزرائیل و میکائیل و جبرئیل را و تعبیر پیغمبر و خدمت کردن جبرئیل او را در رحم و گاهواره
و گرفتن او رکاب ذوالجناح را و خاک بر سر کردن او در قتلگاه و متولد شدن او و آنچه در آنوقت جبرئیل و غیر او در آسمان و بهشت کردند
و رفتار کردن یزید علیه اللعنه بعکس آنها و خبر آوردن جبرئیل اینکه بدترین کشتنها کشته میشود و احوال قاتل او و آمرزیده شدن دردائیل
131 ببرکت او و در قنداق و تیر خوردن علی اصغر در قنداق   مجلس ششم   در اطلاع یافتن جد و مادر بر شهادت آن تشنه جگر در حین تولد
از مادر و کیفیت شیر خوردن او و در آنست خطبه و آیه ووصینا الانسان و لزوم رعایت والدین جسمانی یعنی پدر و مادر و روحانی
یعنی علمای حقیقی یعنی اهل عصمت و حدیث انا و علی ابوا هذه الامة و اینکه مراد از انسان در این آیه در باطن جناب سید الشهداست و از والدین
والدین او و ندای ملک در دریای اعظم در وقت تولد آنمظلوم و آوردن او تربت طاهره را برای پیغمبر و اهل آسمانها و خون شدن آن در روز
ام سلمه رحمة الله و عزاداری او در مدینه و رنگین کردن او و زنان هاشمیه رویها و موهای خود را بخون شیشه و رنگین کردن دختران از خون کاکل
ذوالجناح و اجساد شهدا و احوال فطرس و صلصائیل و شیر دادن زهرا مجتبی را بعد از سه روز و شیر ندادن او سید الشهدا را و شیر خوردن
او از زبان جد و بی شیری او در اول عمر و بی آبی و بی غذائی در روز عاشورا و کام تر کردن او با زبان جد و افطار نکردن در عاشورا با آب فرات
بلکه بدست جد و شیر خوردن او با انگشت جد نه از پستان مادر و نه غیر او و پرورده شدن خون و گوشت او از خون و گوشت جد و تشنه شدن
134 او و قطعه قطعه شدن و پامال اسبان شدن و دفن نشدن در روز عاشورا   مجلس هفتم   در اطلاع دادن خداوند سید انبیا را امت
بر شهادت سید الشهدا و در کودکی آنمظلوم و رضاجوئی کردن آنحضرت از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و جناب فاطمه بامر خداوند و در آنست
خطبه و حدیث بول کردن مظلوم کربلا در کودکی بر ناف جد خود و بالا رفتن او بر دوش آنجناب در بین نماز و افتادن او از ذوالجناح در
عاشورا و وارد شدن دوازده هزار ملک بلکه جمیع ملائکه از برای خبر شهادت و تعزیه و تسلیه و حدیث دعا کردن پیغمبر بر دفع شهادت
شهادت از سبطین جهت شفاعت امت و کلمات آنجناب در وقت رضا کردن والدین او بر شهادت او و گریهای فاطمه بشنیدن کشته شدن
و برهنه کردن او و حاضر بودن او در آنوقت و خبر دادن آنحضرت آنمظلومه را از لشکرگاه و خیمگاه و باران انداز نبودن آنمظلومه در وقت رفتن لشکر
در شب عاشورا و کشته شدن باقی ماندگان در روز آن و سوزانیدن خیمها و بردن اموال و آنکه کسی بجز آنمظلوم شهید نشده و گریه کنندگان بر او
و ثواب زائرین او و گریستن آنمظلومه و تسلی دادن پدر او را و دست کشیدن بر قلب و چشمهای او و آنکه آنمظلوم را غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن
138 نبود و بدن مقدس او و اصحاب او تا سه روز در آفتاب افتاده بود   مجلس هشتم   در وداع کردن خامس آل عبا با قبر جد و مادر و برادر
خود در وقت بیرون تشریف بردن از مدینه و وداع با محمد بن حنفیه و در آنست خطبه و آیه الذین اخرجوا و حکم کردن یزید علیه اللعنه عتبه را به بیعت

گرفتن از جناب سید الشهدا او و قبول نکردن آنحضرت و نامه عتبه بیزید پلید و جواب او و خواهش کردن سر آنحضرت را و وداع آنحضرت
با قبر جد و مناجات او و خواب دیدن او جد را و گریه دختران از شنیدن آنخواب و گریه و غش کردن زینب خاتون از شنیدن خواب در شب
عاشورا و وداع کردن جناب موسی بن جعفر با قبر پیغمبر و وداع مظلوم کربلا با قبر مادر و برادر و محمد بن حنفیه و گریه هردو تا یکساعت و نبودن
محمد بن حنفیه در وداعهای روز عاشورا و اوضاع دختران در وقت سواری از مدینه و بی اوضاعی ایشان بعد از عاشورا و نالهای اهل مدینه
و دختران عبدالمطلب در وقت بیرون رفتن اهل بیت از مدینه و وقت برگشتن ایشان   مجلس نهم   در وداع کردن آنحضرت با ام سلمه در وقت 143
بیرون تشریف بردن از مدینه طیبه و آنکه هر کس بخوشحالی ایشان خوشحال و بغم ایشان غمگین است با ایشان و از ایشانست و هر چشمی در قیامت
گریانست الا چشمی که بر آل علی گریسته باشد و یکقطره اشک برایشان موجب خلود در جنت است و ایشان دوست میدارند مجالس ذکر حدیث را
و گریه بقدر بال مگس گناهان را عفو میکند اگرچه زیاده از کف دریاها باشد و جزای یکقطره اشک مخلد شدن در جنت است بمظلوم کربلا و گریهای
اهل مدینه در وقت بیرون تشریف آوردن آنحضرت و کلمات ام سلمه و جواب آنحضرت با او و خبر دادن شهادت خود را با او و اینکه کسی مثل آنمظلوم
کشته نشده و نخواهد شد و خبر دادن با او از دربدری لشکر خود و زنان و شهادت اطفال مثل علی اصغر و کودکی دیگر و عبدالله بن الحسن و به بند و قید
مقید شدن اولاد آنجناب و نمودن کربلا را باو و دادن تربت باو و خون شدن آن در روز عاشورا و عزاداری او و دختران عبدالمطلب در آنروز
و وداع حضرت امام رضا علیه السلام از مدینه و فرق میانه دو وداع این دو بزرگوار از مدینه   مجلس دهم   در وداع کردن خامس آل عبا 146
با فوجی از ملائکه در وقت بیرون تشریف آوردن از مدینه طیبه و در آنست خطبه و آیه الذین یحملون العرش و احادیث استغفار ملائکه برای
شیعیان در دریای آسمان هفتم و عدد ارکان عرش و ملائکه حاملین آن و اطراف آن و ذکر حاملین و ماحول عرش و اینکه عرش و ملائکه از اشعه
اهل عصمت اند و خدام ایشان و خدام شیعیان اند و گمان کردن ملائکه خدائی ایشان را و تعلیم گرفتن معرفت و ذکرها را از ایشان و علت سجده
ملائکه بر حضرت آدم و خدمت کردن آنها ایشان را در همه احوال و کلمات آنها با خامس آل عبا در وقت خروج از مدینه و جمع کردن آنها اشکهای
در شیشها و ثمره اشکها و اذیتهای مالک بن بشیر با آنحضرت و ناله ملائکه و نمودن خداوند حضرت قائم را بآنها و هجوم ملائکه بنصرت و اختیار کردن
آنجناب لقای الهی را و ضربت صالح طالح بر آنحضرت و افتادن آن عرش مکین بر زمین و نعره جبرئیل و گریه ملائکه از گریه فاطمه و گریه ملائکه
عرش و زیاد بودن گریه ملائکه از همه چیز و خشک نشدن آنها و احوال منصور ملک و اتباع او و ملائکه دیگر در عزاداری   مجلس یازدهم 152
در بیرون تشریف بردن آنجناب از مدینه طیبه و اذن ندادن جنیان را بقتال و روانه فرمودن مسلم بن عقیل را بکوفه و گرفتار شدن او و در آن
و در آنست حدیث اذن ندادن جنیان را در وقت بیرون تشریف آوردن از مدینه طیبه بقتال و نوحه ایشان و عرایض اهل کوفه و جواب آنحضرت
با مسلم و بیعت کردن خلق با او و نامه نوشتن منافقین بیزید و روانه نمودن او ابن زیاد را بکوفه و ورود او در آن و خطبه او بر منبر و فرار کردن
مسلم بخانه هانی و حیله ابن زیاد علیه اللعنه در پیدا کردن او و زدن او هانی را و سنگها بر بدن مسلم و بدن سید الشهدا و آتش زدن بر مسلم
و خیمها و ضعف کردن مسلم از مجاهده و امان آمدن از برای او و ضعف کردن مظلوم کربلا و امان نیامدن و تیر زدن بر او و بردن مسلم را بقصر ابن زیاد
لعنه الله   مجلس دوازدهم   در شهادت جناب مسلم و هانی بن عروه علیهما الرحمه و در آنست خطبه و بردن مسلم را نزد ابن زیاد و آب خواستن او 157
و تشنه کربلا و جواب دادن اشقیا بحمیم جهنم تا بنده و مکرم و آب دادن عمر و مسلم و نیاشامیدن او و دخول مسلم بر ابن زیاد و سلام نکردن بر او و تهدید
کردن آنملعون او را بقتل و وصیت کردن او و سخنان در میانه ایشان و ناسزا گفتن آن شقی با او و پدر او و جناب سید الشهدا و امیرالمؤمنین
و امر کردن بقتل او و هانی و فرستادن سر هر دو بشام و در کوچه و بازار گردانیدن بدن ایشان و اذیت کردن آنملعون و غیر او بسر و بدن
سید الشهدا   مجلس سیزدهم   در هجرت آنحضرت از مدینه طیبه و مکه معظمه است بجانب کوفه و مطلع شدن بر شهادت مسلم و در آنست آیه 160
و اذ اخذنا میثاقکم و حدیث اینکه اذیت کننده حسنین علیهما السلام یهود این امت است و بیرون تشریف بردن سید الشهدا از مدینه و دخول او در مکه
و نامه اهل کوفه و خلاف کردن ایشان و مدت توقف آنحضرت در مکه و نزول ملائکه بنصرت و خطبه وقت بیرون آمدن از مکه و کلمات محمد حنفیه
و ابن عباس و جواب آنجناب و منازعه آنحضرت با لشکر عمر بن سعد بعد از بیرون آمدن و خواب آنحضرت در ثعلبیه و کلام جناب علی اکبر روحی فداه
و حدیث ابی هره و در علت هجرت و نامه مسلم و جواب آنحضرت و گرفتن حصین قاصد را و فرستادن بکوفه و اطلاع حضرت بر قتل او و بستن ابن زیاد جمیع راهها

در باغی با تف و خبر دادن آنجناب بشهادت خود و مطلع شدن بر قتل مسلم و هانی و اشعار آنحضرت و تسلی دادن اولاد مسلم را و تسلی ندادن
کسی اولاد آنحضرت را و شنیدن قتل عبدالله بن یقطر را و دعا کردن برای شیعه خود و خطبه آنحضرت و رفتن بعضی از اصحاب در آن وقت و شب
١٦٦ عاشورا مجلس چهاردهم در آمدن حر رحمة الله علیه است بر سر راه جناب سید الشهداء و در آنست خطبه و حدیث ریان بن شبیب و ابراهیم
و آمدن حر بر سر راه و آب دادن آنحضرت لشکر و حیوانات او را و تشنه گشته شدن اولاد آنحضرت و تشنگی عیال او و نماز کردن هر دو لشکر با آنسرور
و اظهار کردن حر خبری از نامهای کوفه و سر راه گرفتن او بر آنحضرت و قبول نکردن حضرت رفتن نزد ابن زیاد را و ممنوع شدن از رجوع بمدینه
١٧٠ و داخل کردن آنحضرت را در کوفه و ساکن گردانیدن در زمین بی آب و علف مجلس پانزدهم در ورود جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء است
بزمین کربلا و در آنست قصیده و خطبه آنحضرت در وقت نزول بکربلا و کلام زهیر و هلال و بریر و جمع کردن آنحضرت اهل خود را و گریستن تقدیر
یکساعت و مناجات آنحضرت و نامه حر با ابن زیاد لعین و جواب او با آنحضرت و دور انداختن آنحضرت نامه او را و غضب کردن او و فرستادن
١٧٢ لشکر بکربلا مجلس شانزدهم در آمدن عمر بن سعد لعنة الله علیه است بحرب آن شفیع الامه و عدد لشکر او در روز ششم محرم در کربلا و در آنست
خطبه و آیه عالم الغیب و احادیث عالم گردانیدن خداوند حضرت رسول و آل او را بغیب و علم آنچه گذشته است و علم آینده تا روز قیامت
و حدیث سلونی قبل ان تفقدونی و خبر دادن جناب امیر از عمر بن سعد و اینکه او اختیار خواهد کرد نار جهنم را و خبر دادن پیغمبر از بعض مصایب اهل
بیت و اینکه عمر قاتل سید الشهدا خواهد بود و مکالمه آنحضرت با او و خواهش نمودن ابن زیاد علیه اللعنه قتل آنجناب را از او و مهلت خواستن او و تمام
کردن قوم و کامل او را از آن و حکایت کردن کامل دیر راهب را برای او و نصیحت کردن او و قتل ابن زیاد ملعون کامل را و قبول او حرب آنجناب را
و خطبه ابن زیاد علیه اللعنه در کوفه و نزد دادن و روانه کردن عسکر با عمر و غیر او و عدد آنها در ششم محرم و رفتن حبیب بقبیله بنی اسد و مقاتله
ازرق با ایشان و بیکسی آنحضرت در آن روز و روز عاشورا و ندای آنجناب و جوابدادن سید الساجدین و بیکسی اهل بیت و پناه بردن ایشان بعمه
١٧٧ و مکالمات بین او و ابن زیاد و محروم شدن او از ری و ندامت و قتل او و میمون شدن او مجلس هفدهم در بستن آب است بر روی آنحضرت در روز
هفتم محرم و آب آوردن جناب عباس در شب و در آنست خطبه و آیه قل ان کنتم تحبون الله و حدیث حشر محب اهل بیت با ایشان اگر چه سگی
باشد و ده خواص محبت و بیست ثمر آن و مقامات آن و اینکه حب ایشان حب خداست و همچنین است بغض و طاعت و معصیت ایشان و اینکه
همه نور واحدند و مکیدن رسول خدا لعاب دهان سید مظلوم را و دعا کردن در حق محب و مبغض او و عدد قتل قاتلین او و عذاب ایشان
و جای قاتل او در نار و اینکه از قاتلین او ابن زیاد و عمر بن سعد علیهما اللعنه است و رسیدن نامه اول بدویم در هفتم محرم برای منع آب و موکل
شدن عمرو بن حجاج بر فرات و کلام عبدالله بن حصین بآنحضرت و نفرین و هلاک شدن او و اینکه آنحضرت عاجز از تحصیل آب نبود و کلنگ زدن در پشت
خیام و ظهور آب و غایب شدن آن و نامه ابن زیاد و بر تنگ گرفتن بر آنحضرت و شدت کردن تشنگی بر او و اصحاب و آب آوردن حضرت
١٨١ عباس در شب و مکالمه هلال با عمر و آب آشامیدن اهل بیت و اصحاب از آن آب و تشنگی اهل بیت بعد از شهادت شهدا مجلس هیجدهم
در بیان بعضی از وقایع روز هشتم محرم است تا عصر روز نهم و در آنست بعضی از زیارت مفجعه و حدیث خواستن حضرت عمر بن سعد را در روز
هشتم و اتمام حجت کردن بر او و در شب نهم و نامه آنملعون با ابن زیاد علیه اللعنه و جواب نوشتن او و همراه شمر شریر علیه السعیر و امر کردن
بمقاتله با آنحضرت و قطع گوش و دماغ و اطراف آنجناب را در زندگانی و اسب تاختن بر بدن آنمظلوم و اسب تاز کردن بعد از شهادت و مکالمه عمر با شمر
و رفتن لشکر بر سر خیمها در عصر روز نهم و در خواب بودن آنحضرت بر در خیمه و بیدار کردن جناب زینب او را و حکایت کردن او خواب خود را برای
١٨٤ خواهر و مکالمه با یکدیگر و پناه بردن او ببرادر و بی پناه بودن زنان در وقت غارت خیمها و پناه بردن آنها بغیر مجلس نوزدهم در احوال عصر تاسوعا
و رفتن منافقین از خدمت آنحضرت در شب عاشورا و در آنست قصیده و حدیث رفتن عسکر در روز نهم بنزدیک خیمها و بیدار کردن زینب برادر را
و نقل کردن او خواب خود را برای او و سیلی زدن او بر روی خود و تسلی دادن بیامده او را و رفتن حضرت عباس نزد لشکر و مراجعت نزد برادر در گرفتن
١٨٧ برای مهلت خواستن و ماجرا از مهلت گرفتن و کلام رسول عمر برای آوردن مهلت و برداشتن آنحضرت بیعت خود را و رفتن اکثر مجلس بیستم
در برداشتن آنحضرت بیعت خود را از اهل بیت خود و اصحاب در شب عاشورا و رفتن اهل دنیا و باقی ماندن اهل دین و کلمات اقربا و مخلصین و
در آنست خطبه و برداشتن آنحضرت بیعت خود را از اصحاب در شب عاشورا و رفتن منافقین و باقی ماندن موحدین و کلمات مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین

و محمد بن بشیر و دادن پنج جامه به او برای خریدن فرزند اسیرش و خریدن اسیران امام را احدی و کلمات سعد بن عبدالله و برداشتن امام
بیعت خود را از اهل بیت خود و جواب حضرت عباس و نوجوانان و اولاد مسلم بن عقیل و نشان دادن آنجناب منازل جنت را بهر یک از
اجناب و مشغول شدن همگی بعبادت مجلس بیست و یکم در عبادت آنحضرت و اصحاب او است در شب عاشورا و در آنست خطبه و ١٩١
احوال بیمار کربلا در شب عاشورا و اشعار خواندن امام و گریه جناب زینب از شنیدن آن و نصیحت امام او را و پاره کردن او جامه خود را و غش
کردن او و آب ریختن امام بر او جهت افاقه شدن و نبودن تسلی دهنده برای او در وقت عبور از قتلگاه و نصیحت کردن امام او را بشق
نکردن جامه و شق شدن پیراهن او در وقت غارت خیمها از ضرب صدمه و نصیحت او بخراشیدن رو و بی اختیار شکستن او پیشانی خود را
در راه کوفه و جمع آوری نمودن امام و اصحاب خیمها را در شب عاشورا و نبودن جای خیمها در شب بعد از آن و عبادت آنجناب در
آنشب و درهم شکسته شدن آن بدن در روز عاشورا و سجود کردن در آنشب و سوراخ شدن آن پیشانی در آنروز و مناجات کردن بدستها
در آنشب و بریده شدن آن جهت بند زیر جامه و وداع کردن دعا و عبادت با آن دهان در آنشب و خشک شدن و تیر خوردن آن در آنروز
و نور کشیدن اجناب و اصحاب بامر آنجناب و شوخی و عبادت ایشان و آمدن سی و دو نفر از آن لشکر باین عسکر در آنشب بجهت قوت عبادت
امام علیه السلام و اصحاب کرام و دیدن امام حمله سگان را در خواب در آنشب و دیدن تعبیر آنرا در سینه شمر شریر در آنروز و کلام جد او با او
در خواب و بشارت اهل آسمان بپرواز روح آن و گریه زمان بجهت آن و وعده خواستن جد در خواب در آنشب و اظهار آنروز در نزد او و آب
نیاشامیدن او در آنروز از جهت آن و خبر دادن او در آنشب در خواب[5] مجلس بیست و دویم در پریشان کوته مناسب بر پریشان احوال ١٩٥
شب عاشورا است و در آنست تعزیه و تسلیه خمسة النجباء و اشاره به بیرون آمدن اهل بیت از مدینه و مراجعت آن و اجتماع اهل عصمت در
مجلس پیغمبر و تنهائی امام تشنه جگر و فتح آب کردن امام علیه السلام در صفین و نداشتن آب برای علی اصغر و باسمان بردن جبرئیل قنداق
خود شیرا و بخون آلوده شدن قنداق علی اصغر و لبیک گفتن خداوند ندای او را و جبیر و نیزه و جواب دادن آب خواستن او را و بودن او در صبح
سر الله و نسبت دادن او را بخروج از دین الله و هتک حرمت او و وداع با عباس و قاسم و علی اکبر و آوردن او زینب را بخیمه از نعش جناب
علی اکبر جهت حفظ احترام پیغمبر و گرفتار بودن او در عصر عاشورا بدست لشکر مجلس بیست و سیم در تشبیه کردن شب و روز عاشورا است ١٩٨
با یکدیگر در بعض احوال مردان خونجگر و زنان دربدر و در آنست حکایت مهلت خواستن شب عاشورا جهت وداع عبادت و پیشانی که
محل سجده بود در آنروز تیر خورده بود و دهانی که بذکر الهی عادت کرده بود از تیر مجروح شده و سینه که مخزن علوم و اسرار بود با سم تاختن
بر آن درهم شکسته بود و دستی که یدالله بود مجروح و انگشت قطع شده و از بند دست جدا بود و بعضی از احوال سکینه و اسیری او و وصیت امام حسین
بنه مقنعها و معجرها و بغارت بردن آنها و اذن دادن امام زنان را در گریه بر شهدا و منع نمودن از شقا و آداب سواری زنان قبل از روز عاشورا
و بعد از آن و در لباس امام در عیدها و پیراهن پوشیدن در عاشورا و بغارت بردن آن و ظاهر شدن آن در شام و روز قیامت
مجلس بیست و چهارم در احوال صبح عاشورا است و در آنست قصیده عاشورائیه و خبر دادن شهادت را باصحاب خود بعد از نماز صبح روز عاشورا ٢٠٢
و عدد لشکر آنحضرت و صف آرائی ایشان و آتش در اطراف خیمها کردن در طرف صبح و آتش زدن اعدا خیمها را در طرف عصر و صف آرائی کردن
اعدا و عدد لشکر ایشان و احاطه کردن لشکر با آنسرور و مناجات او و در میانه دو عسکر و آمدن لشکر بدر خیمها و نعره کشیدن شمر و اذن خواستن مسلم
از برای تیر زدن با او و منع فرمودن امام و موعظه نمودن امام لشکر را و مکالمه ایشان با بریر و تیر زدن او و تسلی دادن امام و اصحاب و رد او بجواب
تسلی دهنده در وقت تیرباران شدن امام مجلس بیست و پنجم در اتمام حجت کردن آنحضرت بر قوم در صبح عاشورا و بعضی از اقوال و افعال ٢٠٥
آنملاعین در جواب آنحضرت و در آنست خطبه امام علیه السلام و اتمام حجت فرمودن او با لشکر در صبح عاشورا و جواب شمر شریر و کلام دیگر
امام و کلام ابن سعد و شمر و کلام دیگر امام و جواب اشعث و جواب آنحضرت و مناجات او در میانه میدان و کلام دیگر او با عمر و کلام عمر با لشکر
و حمله لشکر بر آنسرور و خوردن تیر بطناب خیمه او و ناله زینب بجهت آن و خبر دادن آنجناب به تیرباران شدن بر خود و اصحابش مجلس ٢٠٧
بیست و ششم در اتمام حجت کردن آنجناب و یزید بن حصین همدانی بر لشکر شقاوت اثر و هدایت یافتن حر دلاور و آمدن او بخدمت آنسرور
و مقتول شدن توبه او و در آنست خطبه و آب طلبیدن امام و جواب ندادن لشکر و اتمام حجت کردن یزید بن حصین همدانی بر آنقوم و جواب

[5] و آوردن [illegible] از [illegible] و افغان [illegible] و وداع او و عبادت [illegible] در آن شب هم

ایشان باینکه عوض عثمان باید آنحضرت تشنه کشته شود و اتمام حجت کردن دیگر امام جنب خود و شمشیر و عمامه پیغمبر و شق شدن فرق او و بنیه و در
نیزه شدن سر او و نحر کردن او بچه رضیع و سؤال از سبب قتل خود و جواب ندادن قوم و فخر او باینکه پدر او ساقی کوثر است و طعنه شمر علیه
اللعنه در وقت شهادت باینکه از پدرت آب بخواه و تشنه شهید شدن او و خبر دادن از شدت غضب الهی بر هر قومی و بر این امت بجهت قتل او
و سؤال حر از عمرو و جواب او و کلام حر با قرة ابن قیس و مهاجر بن اوس و آمدن حر نزد امام و توبه کردن او در میانه میدان و عذر خواهی او
۲۱۰ نزد امام و خبر دادن امام بقبول شدن توبه او   مجلس بیست و هفتم   در شهادت حر بن یزید ریاحی و مصعب برادر او و علی پسر او و غره غلام
او علیهم الرحمه و در آنست خطبه و اذن جدال خواستن حر و مرخصی او و رفتن بمیدان و رجز او و اتمام حجت کردن او بر قوم و خبر دادن او شهادت را
از شدت تشنگی اهل بیت و سرزنش کردن او قوم را و کشتن او صفوان و سه پسر او را و تیرباران کردن قوم او را و اول تیر انداختن عمر علیه اللعنه
بجانب امام و اقتدای لشکر باو و مجروح شدن اصحاب امام به تیرها و رجز حر رحمة الله و کشتن او جمعی را و پی کردن اسب او و رسیدن مرکب دیگر
باو و رجز و مقاتله او و بشارت جنت شنیدن او و مقاتله و بر خاک افتادن او و آوردن اصحاب جسد او را نزد امام یا تشریف بردن امام بنزد او
او و دلجوئی فرمودن او و اینکه هیچکس بمظلومی امام علیه السلام نبوده و اشعار بسیار کربلا برای حر و ارتحال او و شهادت مصعب برادر او و علی پسر او
۲۱۳ و غره غلام او   مجلس بیست و هشتم   در احوال ظهر روز عاشورا و نماز جماعت کردن آن مقتدای عالمیان با اصحاب خونچکان و مجروح و مقتول
شدن جمله از ایشان و در آنست بعضی از زیارت ناحیه و فریاد ابن سعد علیه اللعنه در ظهر عاشورا برای قتال و سپر بلا کردن عمرو خود را برای امام
و بر زمین افتادن او و آمدن امام بر سر او و ارتحال او و شهادت غلام و اذن خواستن برای نماز جماعت در ظهر عاشورا و مهلت ندادن اشقیا
و نماز جماعت کردن امام و ارتحال سعد و پیش روی نماز و فضایل مسلم بن عوسجه و میدان رفتن و رجز او و کشتن او پنجاه نفر را و بر خاک افتادن او
و تشریف بردن امام و حبیب بر سر او و سخنان امام علیه السلام باو و مکالمه مسلم با حبیب و ارتحال او و رفتن پسر او بمیدان و تکلیف کردن امام او را
بمراجعت و تخفیف نفر بردن انتخاب پسران زینب و قاسم و علی اکبر را بمراجعت و تحریص کردن زن مسلم پسر خود را بجهاد و کشتن او بیست نفر را
و شهادت او و انداختن دشمن او سر او را نزد مادر او و نوحه مادر او و اظهار رضا بودن از او و گریه امام برای او و تسلی دادن او و اینکه هیچکس عزیزتر
۲۱۶ از اهل بیت نبوده زیرا که کسی ایشان را از شهادت نوجوانان تسلی نداد بلکه اذیت بسیار نمود   مجلس بیست و نهم   در شهادت حبیب بن مظاهر
علیه الرحمه است و در آنست زیارتی و احوال حبیب و اذن جهاد خواستن و کشتن او شصت و دو نفر را و بر خاک افتادن او و رفتن حضرت بر سر او
و بر داشتن گذاشتن سر او و ارتحال او و گریه آنحضرت و دیگران بجهت او و بردن قاتل سر او را و اینکه کشتن پسر او قاتل او را و دفن کردن سر او را
۲۱۹ بکه   مجلس سی ام   در شهادت وهب علیه الرحمه است و در آنست خطبه و کلمات مادر وهب باو و اوصاف او و قبول کردن او شهادت را و تمنای
او برای عروس و تکلم ایشان بیکدیگر و رفتن وهب بخدمت حضرت و عرض کردن عروس و قبول کردن حضرت و وهب خواهش او را و گریستن
حضرت و دیگران از سخنان عروس و رفتن وهب بمیدان و جهاد او و مراجعت او نزد مادر و عروس و وداع دوم ایشان و برگشتن او بمیدان
و مقاتله او و تحریص مادر او را و گریستن حضرت از سخنان آن زن و وعده حضرت باشیان و قطع شدن دست راست و چپ کردن او و انداختن
سر او را نزد مادر و پس انداختن او و آوردن مادر سر را نزد عروس بروایت دیگر و رای عروس و جان دادن او و رفتن عروس بمیدان بروایت
۲۲۱ دیگر و کشتن غلامی او را با امر شمر علیه اللعنه و رفتن مادر او بجهاد و برگشتن او بحکم امام علیه السلام و رفتن او در خیام طاهرات   مجلس سی و یکم   در عروسی
جناب فاطمه زهرا در ملا اعلی و عروسی حضرت قاسم با فاطمه دختر جناب سیدالشهدا است در روز عاشورا و در آنست خطبه و آیه هو الذی خلق
من الماء بشرا و احادیث علاقه نسبی و سببی در میانه نبی و ولی بامر خداوند و عقد جناب امیر و جناب زهرا و اینکه اگر امیر علیه السلام نمیبود از برای
زهرا کفوی نمیبود و کیفیت جنات جهت عروسی ایشان و خطبه راحیل در مجلس عقد و کلمات قبالة عقد و آمدن قاسم نزد عم خود برای اذن جدال
و اذن ندادن او و آوردن او نامه پدر را بجهت شهادت و گریه آن سرور به دیدن خط برادر و نداشتن یا در قاسم جامه دامادی و آوردن زینب
جهازهای پدر را برای او و گریه های زنان و خلق فرمودن خداوند جنت عدن برای عروسی امیر و زهرا و عده کردن سیدالشهدا علیه السلام خیمه
برای قاسم و فاطمه و حجله ها در آن جهت عروسی و جاری بودن خونهای شهیدان در اطراف آنخیمه و سبز بودن درخت در اطراف آنجنت و بر پا
بودن نیزه ها در اطراف آنخیمه و آویختن پرده های سندس و استبرق در آنجنت و بردن پرده ها عزت و خیمه ها و چادرها و مقنعه ها و لباسها را در این خیمه

دختران

و دختران بودن حوریان در آنجنت و گریان بودن اسیران در این خیمه و بر پا بودن حوریان بر درهای آنجنت برای خدمت و بر پا بودن
دشمنان بر در این خیمه برای غارت و وزیدن روح و ریحان برای آوردن عطر و طیب در آنجنت و وزیدن بادها خلاف و آوردن خاک
و غبار در این خیمه و خواندن حوریان سورهای قرآن را بنغمه در آنجنت و خواندن دختران بناله و افغان یاران و وطن را درین خیمه و لباس
پوشانیدن مظلوم کربلا داماد را و عقد کردن و عروس و داماد را بآنخیمه جدا بردن   مجلس سی و دوم   در عروسی جناب امیر و فاطمه است ۲۲۵
در مدینه طیبه و عروسی جناب قاسم و فاطمه است در دشت ماریه و در آنست خواستن ذکر عروسی دو فاطمه با هم و حدیث آمدن صلصائیل
و جبرئیل برای امر تزویج امیر و زهرا و خطبه عقد و عقد و سجده شکر کردن امیر و دف بیلابل زدن در آنعروسی و خوشحالی و تبسم رسول
و محفلیان و نبودن محفلی در عروسی قاسم و نالهای زنان و در عوض دف سینه زدن شان و زفاف زهرا تا خانه امیر علیه السلام و بردن
قاسم و فاطمه را تا خیمه خاصه   مجلس سی و سیم   در ولیمه دادن در عروسی جناب امیر علیه السلام و زهرا است و نبودن ولیمه در عروسی حضرت ۲۲۷
قاسم و فاطمه و وداع او و رفتن بمیدان است و در آنست آیه مرج البحرین یلتقیان و معنای آن و عروسی حضرت فاطمه در آسمان و آمدن ملک
از برای تزویج او در زمین و تدارک عروسی گرفتن جناب امیر علیه السلام و هدیه آوردن اصحاب و ضیافت کردن آنجناب اهل مدینه را و ذبح
کردانیدن گوسفند ابوایوب را و طریقه عروسی حضرت قاسم و دست بدست دادن پیغمبر امیر را و زهرا را و دست بدست دادن امام
قاسم و فاطمه را و بیرون آمدن قاسم از خیمه و گرفتن عروس دامان او را و خلاص کردن او خود را و پاره کردن آستین خود را و نالهای زنان
و سخنان امام با قاسم و اذن قتال خواستن او و اذن ندادن او و بوسیدن او دست عم را و اذن گرفتن و لباس پوشانیدن امام برادر زاده
بستن بر کمر او و بیرون آمدن او از خیمه و رجز او و در مقابل او و سخنان او با ابن سعد و خبر دادن او بتاریک شدن دنیا در چشم اهل بیت از تشنگی و مراجعت
او بخیمه عروس و بوسیدن عروس پاهای او را و فرصت نداشتن او بعقد نشستن و روانه شدن او بمیدان   مجلس سی و چهارم   در شهادت ۲۳۱
حضرت قاسم است و آوردن جسد او را بخیمه و در آنست خطبه و روانه شدن او بمیدان و کشتن شجاعان و مراجعت کردن و آب طلبیدن و ناامید گردیدن
و بقصد قتل علمدار ابن سعد و تیرباران شدن و شکافته شدن فرق او و بر خاک افتادن او و نیزه خوردن بر پشت او و در آمدن از سینه او و ندا کردن
او و آمدن عم او و کشتن قاتل او و پایمال شدن جسد او و کلمات عم او باو و آوردن نعش او نزد شهدا و ندای عمه او به پشت خیمه و آوردن
نعش او را بخیمه و نالهای عمه و زنان بر او   مجلس سی و پنجم   در مقاتله قدوه ناس حضرت عباس و قطع شدن دستهای آنجناب و افتادن ۲۳۴
او است و در آنست زیارتی و آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا و اینکه ذوی القربی جناب امیر و زوجه و ولد ایشان و ثواب رعایت حق ایشان و علامت
شیعه و ثواب گریه بر امام مظلوم و اجازه حرب خواستن حضرت عباس و آب خواستن برادر از او و نصایح او با لشکر و مشک آوردن سکینه و میدان
رفتن او و رجز او و داخل شدن او بر فرات و آب نیاشامیدن او و مشک آب کردن او و قطع شدن دو دست او و رجز او و تیر خوردن مشک
و تیر دیگر بر سینه او و بر خاک افتادن او   مجلس سی و ششم   در شهادت سه برادر حضرت عباس و افتادن آنجناب بزمین و تشریف آوردن مظلوم ۲۳۶
کربلا بر سر او و ارتحال او و در آنست زیارتی و رباعی در شان حضرت عباس و اوصاف او و فضیلت او و دو بال او در جنت و رجز او و شهادت
سه برادر او موافق روایت غیر مشهور و مشهور و بر زمین افتادن او و ندای او و رفتن برادر بر سر او و شعر خواندن بجهت او و نیاوردن او را بخیمه
بجهت کثرت جراحت او یا بجهت وصیت او و ارتحال او و رجوع امام علیه السلام بخیمه و ناله او و زنان و وداع کردن ام کلثوم جسد او را و نوحه های
مادر او در مدینه و گریه اهل مدینه و احوال قاتل او   مجلس سی و هفتم   در وداع جناب علی اکبر با پدر و اهل بیت خونجگر و شهادت عبدالله بن مسلم بن ۲۳۹
عقیل رحمه الله و در آنست خطبه و آیه و منهم من قضی نحبه و شهادت عبدالله بن مسلم و اذن جدال خواستن جناب علی اکبر از پدر و وداع او با اهل
حرم و پوشیدن او کفن و آلات حرب را و وداع با پدر و گریه و مناجات آنحضرت بعد از رفتن پسر و نفرین او بر قوم و رجز علی اکبر و کلمات هیکل
نزد مشاهده او و جواب ابن سعد و مکالمه او با مظلوم کربلا با ابن سعد و مقاتله او با لشکر و عدد آنچه کشت و مراجعت او نزد پدر و آب خواستن او از شدت
تشنگی او و جواب پدر با او و مکیدن او زبان پدر را و انگشتر او و وداع آخر و رفتن او بمیدان   مجلس سی و هشتم   در میدان تشریف بردن ۲۴۲
جناب علی اکبر در دفعه آخر و شهادت آنسرور و شهادت کودکی دیگر است و در آنست خطبه و روانه شدن علی اکبر در دفعه دوم بمیدان و رجز او
و کشتن او هفتاد و یک نفر را و شکافته شدن پیشانی او و بردن حیوان او را در میان اهل عدوان و ضربتهای بر او و تیر بر گلوی او و بر خاک افتادن

او و استغاثه او و آمدن پدر بر سر او و نیامدن کسی بر سر پدر او بجز قاتل او و خبر دادن از آب دادن جد او باو و نگاه داشتن جامی برای پدر
او و نالهای پدر برای او و فریاد او و ارتحال او و رفتن زینب بر سر نعش او و آوردن امام زینب را بخیمه و بی احترامیهای لشکر بزینب و آوردن
دیگران نعش او را بخیمه و شهادت کودکی بر در خیمه و احوال شهربانو و سکینه بعد از شهادت او و مکالمات سکینه با پدر و نالهای پدر و کلام دختر
و خواستن رفتن خواهر بقتلگاه برادر و برگردانیدن پدر او را و بودن آنحضرت از برای برگردانیدن اهل بیت خود را از قتلگاه بخیمه و جواب
۲۴۵ دختر بپدر و گریستن پدر از کلام او مجلس سی و نهم در شهادت جناب علی اصغر است و در آنست خطبه و بردن جبرئیل قنداق حضرت امام
حسین علیه السلام را بآسمان و رحم نکردن کوفیان بر کوچک و بزرگ ایشان و کلمات او در میدان و جواب ندادن قوم بی ایمان و ناله دختران
و خواستن علی اصغر را از زنان و مکرر بوسیدن آن و تیر خوردن در در خیمه بر گلوی آن و روایت بردن او را بمیدان و خبر دادن خداوند عالمیان
شهادت آن طفل را بموسی بن عمران با ثواب گریستن بر آن و آب طلبیدن پدر از برای آن و خوردن تیر بر گلوی آن و بر بازوی پدر بیک نشان
۲۴۸ و مناجات پدر با خداوند سبحان و دفن آن در گوشه میدان یا آوردن نزد زنان مجلس چهلم در وداع اول جناب سید الشهدا است
با اسیران دشت بلا و در آنست زیارتی و ثواب طول حزن بر اهل بیت و گریستن و یکقطره اشک و شیشه اشک و وداع اول امام با عیال
و کلام سکینه و جواب پدر و نالهای زنان و سه خواهش آن بی یاور از عمر و جوابهای او و رجز امام علیه السلام و قتل بسیاری از ایشان و تیر
باران کردن ایشان او را و اراده ایشان غارت خیمها را و خواهش امام ممانعت ایشان را و منع کردن شمر و متوجه شدن بحرب امام علیه السلام
۲۵۰ مجلس چهل و یکم در وداع آخر آنمظلوم است با اهل بیت محروم و در آنست زیارتی و رجز امام علیه السلام و حمله بر موکلین آب فرات و آب
ننوشیدن او و ذوالجناح و علتهای آن و وداع با بیمار کربلا و دادن وصیت نامه بفاطمه و وداع آخر با عیال و گریه و نالها و کلمات هریک
و سؤال و جواب با زینب و آوردن او و ام کلثوم ذوالجناح را و رکاب گرفتن جبرئیل و جستجوی اهل بیت بدور آنمظلوم در آخر وداع و روانه
۲۵۳ شدن او بمیدان مجلس چهل و دوم در تمام شدن وداع آخر است و نداهای آنمظلوم در میدان و اراده میدان کردن جناب سید الساجدین
و شجاعت جناب سید الشهدا و عدد جراحتهای بدن آنمظلوم ارواحنا له الفداء و در آنست بعضی از زیارت مفجعه و فضیلت حزن و بکا و علت
بزرگتر بودن مصیبت روز عاشورا از همه روزها و سؤال و جواب با زینب در آخر وداع و لباس پوشیدن امام علیه السلام از زرههای بال جبرئیل
و لباس کهنه خواستن و پوشیدن در آخر وداع و غارت شدن آن و نوحهای زنان در آنوقت و خواندن ایشان جد و پدر و مادر را و روانه
شدن آقای شهیدان بمیدان و مشایعت زینب و بوسیدن حلقوم او را و مشایعت سکینه و کلمات او و نداهای آنغریب در میانه میدان و آب طلبیدن
او و جواب عبدالله بن حصین و مستجاب شدن نفرین حضرت در حق او و رفتن بیمار کربلا بمیدان و برگردانیدن ام کلثوم او را بامر امام علیه السلام و بجا نشستن
۲۵۹ او و عده و آنچه گذشت و تیرباران کردن بر او و تیر بر پیشانی و حلقوم او و جاری شدن خون بر روی مبارک او و مناجات او و نفرین او بر قوم مجلس چهل
و سیم در ورود بعضی از جراحتهاست بر بدن آنمظلوم و برگشتن ذوالجناح و در آنست ثواب شعر خواندن در تعزیه و گریانیدن و گریستن و قصیده
بزبان جناب زینب و نمودن خداوند حضرت قائم را بملائکه و خبر دادن باینکه باو خونخواهی آنمظلوم را خواهد نمود و غضب کردن آنحضرت بر لشکر
و خبر دادن باینکه بعد از قتل او باکی از قتل دیگری نخواهند داشت و خوردن تیر سه شعبه زهرآلوده بر سینه یا قلب او و مناجات او و اینکه فرزند پیغمبر
منحصر است باو و کشیدن او تیر را از پشت سر خود و جاری شدن خون مثل ناودان و سرخی در آسمان از خون او و ستایا علی اصغر با گریه روزگار است
و مالیدن خون خود را بر روی و ناسزا گفتن مالک بن یسر باو و شمشیر زدن بر فرق او و پر خون شدن عمامه او و بردن عمامه را نزد زوجه خود و مکالمات
۲۶۱ او با زوجه خود و خشک شدن دست آنملعون مجلس چهل و چهارم در جراحتهائیست که بآنمظلوم رسید که بجهت آنها از ذوالجناح در غلطید و
عبدالله بن الحسن در دامنش شهید گردید و در آنست خطبه و گریه حضرت زکریا بجهت اطلاع بر تأویل کهیعص و جمع کردن ملائکه اشک را و احوال جناب
صادق در روز عاشورا و افطار کردن با آب در آنروز و بمیدان رفتن امام و آمدن ملائکه جهت نصرت او و رسیدن ندا و نامه از آسمان و رد
کردن او نامه را و قبول کردن او شهادت را و ضعف او و اجتماع لشکر و تیر خوردن بر دهان و حلقوم و سینه او و شکاف فرق او و غلغله در آسمان و ضربت
بر کف و گردن او و خم و راست شدن او و نیزه بر تهیگاه و سینه و گردن او و مالیدن او خون را بر سر و ریش خود و کلمات او و جوشانیدن محاربان
و نزدیک سؤال او از عمر بجهت افتادن او و نیزه بر پهلوی او و افتادن او بر زمین و تیر از حلقوم خود کشیدن و گاهی نشستن و برخاستن او و مشغول شدن

بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا و شهادت عبدالله در دامن او مجلس چهل و پنجم در بعضی از ظلمهائیست که بآنجناب رسید بعد از افتادن ۲۶۶
بر زمین کربلا و آمدن جمعی جهت شهادت آنمظلوم و مراجعت ایشان و در آنست زیارتی و فضیلت اشک و آب خواستن آنمظلوم و جواب شمر
و اراده آنملعون سوختن خیمها را و نفرین آنجناب بر او و مراجعت او و خطاب فرمودن آنمظلوم بدن خود را و آب طلبیدن او و جواب ملعون و عزم عمر علیه اللعنه
قتل او را و کلمات زینب با او و مراجعت او و آمدن چهل نفر جهت قتل او و مراجعت ایشان مجلس چهل و ششم در فضایل و مصائب اصحاب کسا است ۲۶۹
و بعضی از کلمات خامس آل عبا بعد از افتادن بر زمین کربلا با شمر بیحیا و در آنست خطبه و آیه تطهیر و حدیث کسا با نداختن پیغمبر کسا را بر روی
انبیا و بعضی از مصائب آنجناب و داخل شدن امام حسن علیه السلام و شنیدن بوی جد و احادیث فضیلت بوی او و داخل شدن مجتبی در زیر عبا و ثواب
گریه بر او و زیارت او و بعضی از مصائب او و داخل شدن مظلوم کربلا در خانه و زیر عبا و ندای ابن سعد بآوردن سر او بعد از بر زمین افتادن
او و قبول کردن شمر علیه اللعنه و نکردن ابن سنان و بعضی از مکالمات آنمظلوم با شمر ملعون و داخل شدن امیر علیه السلام در خانه و زیر عبا و بردن
حسنین آنجناب را بخانه بعد از شکاف فرق او و نالهای اهل بیت و اصحاب و در آغوش گرفتن او حسنین را و غش کردن زهرا و در زیر عبا و مباهله نمودن
با اصحاب کسا و بعضی از مصائب او و آمدن جبرئیل در زیر عبا بعد از اذن و آوردن آیه تطهیر و بی اذن داخل شدن منافقین در خانه رسول و اذیت
کردن زهرا و یادآوری دخول جبرئیل را بخامس آل عبا در روز عاشورا و دخول لشکر در خیمها بی اذن و آتش زدن آنها و فضایل حدیث
کسا مجلس چهل و هفتم در بعضی از مصائب حضرت امیر علیه السلام و جناب زهرا و حسنین و در آنست نشستن شمر بیحیا بر سینه مظلوم کربلا و در آنست ۲۷۳
خطبه و ذکر خضر و سیر در آسمان چهارم و حدیث وارد شدن حسنین و زهرا و امیر بر پیغمبر و گریه او و بیان او سبب گریه را با ذکر فضیلت امیر و زخم
خوردن او و نداهای جبرئیل و آوردن حسنین ابتدا بخانه و ذکر فضیلت زهرا و سوختن در خانه او و زدن در بر پهلوی او و سقط طفل او و شکستن
بازوی او و سیاه شدن بدن او از ضربت و بقایای سیاهی آن بازو تا روز قیامت و نداهای ملائکه باو و ارتحال او و ذکر فضیلت مجتبی و زهر دادن
باو و ثواب گریه بر او و زیارت او و ذکر فضیلت سید الشهدا و بیرون آمدن از مدینه و مکه و نزول او بکربلا و بر زمین افتادن او و بالا رفتن شمر
در حال غش بر سینه او و کلمات آنمظلوم باو و مناجات با خداوند و وحی در جواب و تن بشهادت دادن او مجلس چهل و هشتم در اشاره ۲۷۷
بشهادت آن بزرگوار ارواحنا له الفداست و ذکر مقدمات آن و بعضی از مکالمات آنجناب با شمر و در آنست بعضی از فقرات زیارت مفجعه و آب
خواستن آنجناب از شمر و مقدار تشنگی او در آخر عمر و جواب آنملعون و سرزنش او و گشودن آنجناب سینه و شکم خود را بامر آنحضرت و تشبیه کردن
او را بسگ و خوک و خبر دادن او باینکه او قاتل است آه و بعمل آوردن او آنچه را که نمیتوان گفت و شنید و گفتن همه عسکر الله اکبر بجهت بر سر
نیزه کردن سر او و صیحه زنان بجهت دیدن آنسر بر سر نیزه و قدری از زیارت مفجعه و زلزله شدن و باد سرخ و سیاه وزیدن در وقت شهادت
آن بی غسل و بی کفن و نعره جبرائیل در میانه میدان جهت دیدن خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و خواب دیدن ام سلمه آنحضرت را غبارآلود
مجلس چهل و نهم در مراجعت ذوالجناح است بخیمه و در آنست خطبه و آیه ان الذی رفع السموات و اینکه اهل بیت علیهم السلام عمود دنیا و آخرت ۲۷۹
هرشیئی و گریستن همه اشیا بر مظلوم کربلا علیه السلام مگر بصره و دمشق و آل عثمان علیهم النیران و اینکه هر چیز چگونه گریست و طریقه عزاداری زنان
اهل بیت و آنچه جهنم کرد نزد قبض روح آنحضرت و ابن زیاد و ابن سعد و ثواب گریه و ادا شدن حق اهل بیت علیهم السلام بآن و باعث خشنودی آقای
مظلومان و جواب دادن شیعیان رسول خدا را و عذاب دشمنان ایشان و بردن دوستان را بجنان و حرمت محرم در زمان جاهلیت و ظلم بر اهل
عصمت از این امت و احوال موسی بن جعفر علیه السلام و ظاهر شدن رسول خدا در آنروز و احوال روزگار در وقت شهادت آنمظلوم و احوال
ذوالجناح در قتلگاه و ناله او در میان میدان و گفتگوی زنان با آنحیوان و غایب شدن آن و فقره زیارت مفجعه که دلالت کند بر شهادت آقای مظلومان
در حضور زنان مجلس پنجاهم در غارت خیمها و زنانست و اینکه اول جناب زینب غارت شده است و در آنست آیه فلیضحکوا قلیلا و قصیده ۲۸۳
در ترغیب بگریه و ثواب گریه در روز عاشورا و نفرین حضرت صادق علیه السلام بر اعدا و بی اختیار شدن او در گریه و هنوز گریان شدن حضرت
فاطمه علیها السلام و احوال جهنم و دریاها در نزد شنیدن ناله آنمعصومه و احوال ملائکه با حاملین عرش در گریه و احوال جناب صادق علیه السلام و توبیخ
در گریه و گریه حسنین علیهما السلام از برای یکدیگر و گریه آسمان بخاکستر و خون و گریه هر چیز حتی وحشیان و ماهیان بر آقای لب تشنگان و احاطه دشمنان

برخیمهای بیکسان وامر کردن ابن سعد بسوزانیدن خیمها بازنان وسرزنش وگریه عمرو امراو وشمر بغارت زینت زنان وغارت کردن
۲۸۷ همه اسباب ایشان حتی کشیدن چادر ومقنعه لذ سر ایشان واول غارت شدن زینب واستجابت نفرین او در حق غارتگر او مجلس پنجاه
ویکم در باقی غارت خیمها وگریختن اسیرانست بصحرا و پاره شدن گوش فاطمه وبر روی در انداختن جناب سید الساجدین بر روی زمین و خبر آمدن
او از زنان بعد از برگشتن از بیابان ودر آنست خطبه واحوال جناب صادق علیه السلام در روز عاشورا ودر دعاهای او در سجده و قسیم
ظلمها وبعضی از ظلمهای عاشورا وغارت خیمها، اول غارت شدن جناب زینب و پاره شدن گوش او وام کلثوم و فاطمه واراده قتل بیمار
کربلا و فرار فاطمه بصحرا و بردن خلخال او و دیدن و کشتکار او و جولان اسبها بر آنها و فرار زنان بصحرا و پناه بردن ایشان بیکدیگر و غش کردن
فاطمه بصدمه نیزه وآمدن زینب بر سر او و برهنه بودن هر دو و سیاهی بدن زینب مثل بدن مادرش و برخیزانیدن زنان بیمار کربلا را از روی
۲۹۲ خاک مجلس پنجاه و دوم در سوزانیدن خیمها و فرار زنانست بصحرا و پناه بردن ایشان بعمر بن سعد لعین و غل کردن بیمار کربلا و بردن
اسیرا از القتلگاه واحوال آنحضرت در آن ودر آنست خطبه واینکه نشانه کاملترین مومنین محبت اهل بیت و گریه بر ایشانست و ثواب گریه و طول
گریه بیمار کربلا و یاد کردن او پدر را نزد غذا و آب و ذکر او در سجده و علت گریه او آنها بوده که در قتلگاه دیده بود از غارت خیمها و آتش زدن
آنها و فرار زنها و پناه بردن ایشان بعمر بن سعد علیه اللعنه و گریه آن ملعون وامر کردن برد اسباب زنان و رد نکردن لشکریان و غل کردن
آن بیمار و بردن اسیرا از القتلگاه و عارض شدن حال موت برای آن بیمار از دیدن شهیدان و تسلی دادن زینب او را بحدیث معمور شدن کربلا
۲۹۴ واجتماع اهل بکا. مجلس پنجاه وسیم در مشرف بر موت شدن بیمار کربلاست در وقت عبور از قتلگاه و تسلی دادن جناب زینب او را بحدیث
ام ایمن ودر آنست خطبه وحدیث ام ایمن بدو روایت ومشرف بر موت شدن بیمار کربلا در قتلگاه وسوال زینب از سبب آن وجواب آنحضرت
وتسلی دادن او آنحضرترا بحدیث ام ایمن ودر آنست بعضی از مصائب امیر علیه السلام وسید الشهدا واینکه زمین کربلا قطعه از جنت است و آنچه در عالم
واقع میشود در وقت شهادت او و عذاب قاتلین او و لعن اهل آسمان و زمین بر آنها و قبض خداوند ارواح شهدا را و ثواب زیارت و نقش پیشانی
زیارت کنندگان و ثواب زیارت کنندگان قبر نبی و وصی و اولاد و خبر دادن امیر علیه السلام آنچه زمین را بخود شش محل ابلیس در روز عاشورا او
۲۹۹ وصیت او بلشکر خود و وصف کردن بیمار کربلا علیه السلام این حدیث را مجلس پنجاه و چهارم در عبور زینب حیران نالان از قتلگاه شهیدان
ودر آنست قصیده و بوسیدن پیغمبر موضع شمشیرها از بدن سید الشهدا او زیارت میکند ایشان را کم صدیق و زیارت آنشهید معادل هفتاد حج
هفتاد عمره پیغمبر است واول زیارت کننده او اهل بیت او بودند و گریستن دوست و دشمن حتی حیوانات از ناله زینب و نوحه بزبان او در فقرات او
۳۰۳ بر سر نعش بی سر و نداهای او بچهار طرف مجلس پنجاه و پنجم در وداع جناب ام کلثوم است با جسد برادر معصوم و حضرت عباس و انداختن ایتام
بنهار از ارض ماریه و بردن سرها و اسیرا از کوفه ودر آنست خطبه و آیه فلما آسفونا و گذشتن اسیران از قتلگاه شهیدان با ناله و فغان و کلمات
ام کلثوم بر سر جسد برادر معصوم و خطاب او بمدینه با جد بزرگوار به نثر و بقصیده و رفتن زینب وام کلثوم در شب بوداع آخر جسد سید الشهدا و وداع
۳۰۶ ام کلثوم با جسد جناب عباس و جمع کردن اسیران و بعضی از فقرات زیارت منجعه مجلس پنجاه و ششم در عبور کردن سکینه خاتونست از قتلگاه
و وداع او با جسد مجروح پدر و برادر خود علی اصغر ودر آنست خطبه و آیه یا ایتها النفس المطمئنة و حدیث مسمع و رفتار و گفتار سکینه با جسد پدر در وقت
عبور از قتلگاه و قصیده از زبان او و سوال و جواب او با ملعونی که موکل او بود و در بغل گرفتن او جسد پدر را و جدا کردن جمعی او را و اشعار حلقوم آقای
شهیدان بواسطه سکینه حیران برای شیعیان در وداع او با قنداق علی اصغر و جدا کردن سرها از بدنها و تقسیم آنها بر قبایل و روانه کردن آنها از کوفه
با اسیران و توقف ابن سعد برای دفن اجساد خبیثه و انداختن بدنهای طیبه را بر زمین ماریه و ملحق شدن آن ملعون با اسیران و بردن ایشان را تا کوفه بر روی شترهای
۳۱۰ عریان و موهای پریشان مثل رومیان و ترکیان و حال آنکه بودند امانتهای بهترین پیغمبران مجلس پنجاه و هفتم در بعض وقایعی است که در روز عاشورا
در عالم واقع شد و برهنه کردن اشقیا جناب سید الشهدا را و قطع نمودن انگشت آنجناب واحادیث فضایل او و اینکه محبین او و محبین محبین او در جنتند
و ظهور نور جبهه و نحر او و ذکر خواب خواندن و گهواره جنبانیدن جبرئیل و قصر در او در جنت و حوریان گریان برای او و سیب جنت و اینکه اسم او
باعث گریه است و گریه همه چیز حتی جنت و نار برای او و سیلی زدن حوریان بر روی خود و بعضی از فقرات منجعه و علامات شهادت او و برای اهل بیت
المقدس و اشعار هاتف غیبی و خون باریدن از آسمان و پر شدن چاهها و ظرفها از خون و خون باریدن از آسمان تا چهل روز و ظاهر شدن

سرخی در آسمان و پیدا شدن سرخی از مشرق و مغرب و باقی ماندن تا شش ماه و گرفتن آفتاب و ستارگان و تاریکی هوا تا سه روز و جوشیدن
خون از زیر سنگها و ندای نفرین آمدن از عرش در وقت شهادت او و اضطراب صفهای ملائکه جهت روح او و لعن کردن او بر برق و زحمت بر قاتل
او و ملاقات کردن روح او در هر روز با پیغمبر و عاجز بودن همه خلق از وصف او و ضربت خوردن بر کف و گردن و کتف او و کیفیت برهنه کردن
او بعد از شهادت او و از بردن عمامه و شمشیر و قطیفه و زره و شلوار سفری و پیراهن او و برهنه کردن او موافق حدیثی و نبریدن زیر جامه باعتقاد
مؤلف و بریدن انگشت او بجهت انگشتر او مجلس پنجاه و هشتم در اسب تاختن بر بدن مقدس آن بزرگوار روحنا له الفدا ودر آنست خطبه و بعضی ۳۱۳
از عبادتهای او و اشعار مناجات او و طلب جواب کردن از خداوند و اشعاری که در جواب آمد و نداهای او در روز عاشورا و جواب نیامدن مگر بناچار
و اذیتها بسر و بدن او و حدیث تاختن اسب بر بدن و رفتن فضه نزد شیر و محافظت کردن او بدنها را و احادیث تاختن اسب بر بدنها بعد از رفتن شیر
و اسمهای آن ده نفر که اسب تاختند و شعر ایشان و قتل مختار ایشان را بدوانیدن اسب بر آنها مجلس پنجاه و نهم در بیان بعضی از جراحتهای دست آن مظلوم است
وقطع کردن جمال خسران مآل دو دست آنحضرترا ودر آنست خطبه و آیه و یؤثرون علی انفسهم واحادیث فضل سخا و ذم بخل و سخای رسول ص
و امیر ع و زهرا ع و مجتبی ع و رباعی اعرابی و جواب او و سخای خامس آل عبا علیه السلام و اشعار اعرابی و جواب او و جراحت دست او از تیر گلوی علی اصغر و جراحت
دست چپ او و قطع انگشت او بجهت انگشتر و قطع کردن ساربان دست او و راحت بند زیر جامه و دیدن او بدن آنحضرت و سایر شهدا و کلمات
پیغمبر بر سر آن مظلوم و نشستن آن مقتول و قرار گرفتن سر بر بدن او و شکایت کردن او و گرفتن رسول ص و امیر ع و زهرا ع و مجتبی ع از خون او و مالیدن بر خود
و نفرین رسول ص در حق ساربان و مستجاب شدن آن و سوختن آن ملعون مجلس شصتم در بیان بعضی از احوال شهیدان و اسیرانست در شب یازدهم ۳۲۰
ماه محرم الحرام ودر آنست اینکه حاجت نیست بذکر تعزیه برای گریستن در شب و روز یازدهم و در گریه همه چیز بر آنحضرت و مقایسه شب و روز
عاشورا با شب و روز بعد کافی است برای ناله آه که در شب عاشورا آن بدن مشغول عبادت بود و در شب بعد مجروح و بی سر در بیابان افتاده بود
در شب عاشورا بدست خود تربیت عیال مینمود و در شب بعد با دست مجروح در بیابان افتاده بود و در شب عاشورا دهان او مناجات مینمود و در شب بعد
خشکیده و تیر خورده بود و در شب عاشورا آن پیشانی رکوع و سجود مینمود و در شب بعد از تیر سوراخ و در بالای نیزه رکوع مینمود در شب عاشورا بیمار
بیمار کربلا ضعیف بود و پرستار داشت و در شب بعد شدید و غمخوار نداشت در شب عاشورا اذیت کننده نداشت و در شب بعد داشت در شب
عاشورا سر بر متکا داشت و در شب بعد بر غل و زنجیر گذاشت در شب عاشورا زینب با عزت و مختاره بود و در شب بعد در ذلت و بلا اسیر
بود در شب عاشورا ام کلثوم با عباس بود و در شب بعد او بی سر و دست و در کنار فرات افتاده بود در شب عاشورا قاسم و عبدالله زنده
بودند و در شب بعد فدای عم خود شده بودند در شب عاشورا جناب علی اکبر ماه پاره بود و در شب بعد پاره پاره بود در شب عاشورا سکینه
با پدر بود در شب بعد دربدر بود و جمله از مصائب مظلوم کربلا علیه السلام و اگر از چشم عالم خون جاری شود وفا بیک تعزیه یکجز او نکند مجلس شصت ۳۲۲
ویکم در تعزیه داری ملائکه و جن و وحشیانست از برای آقای شهیدان در عاشورا و بعد از آن ودر آنست خطبه و جزای تارک زیارت او و ثواب
زیارت او و تعزیه داری اسمعیل ملک با چهار هزار ملک بر سر تربت او تا قیامت و خدمت ملائکه از برای زوار و تعزیه داری پنجاه هزار ملک
تا قیامت و بعضی از فقرات زیارت منجعه و خبر دادن حضرت صادق علیه السلام از تعزیه داری ملائکه بر سر تربت او و تعزیه داری جن و نوحه او و عزای
که زایر آنسید در قتلگاه دید و تعزیه وحشیان و بعضی دیگر از فقرات زیارت منجعه و اقسام جنهای باد و تعزیه داری خداوند و جمیع مخلوقات
برای او مجلس شصت و دویم در تعزیه داری مرغان و رفتن مرغی و کلاغی بمدینه است و دفن شهیدان بدست مردان شیعیان بعد از حمایت ۳۲۶
زنان و عدد جراحتهای بدن مقدس آقای شهیدان و در آنست خطبه و رنگین کردن مرغی بال خود را بخون او و رفتن بجزیره مرغان و خبر کردن او
و آمدن آنها بکربلا و رنگین کردن بالهای خود را و رفتن باطراف و آمدن مرغی بمدینه و نوحه او بر سر تربت پیغمبر و فقره منجعه جناب صاحب ع و ناله مرغان
و انبیا و زهرا و حوریان و رفتن مرغی در مدینه بباغ یهودی و شفا یافتن دختر او و رفتن کلاغی از کربلا بخانه فاطمه صغری در مدینه و اشعار سؤال او و جواب
او با آن و دفن کردن مردان بنی اسد اجساد شهدا را بعد از حمایت زنان در حضور بیمار کربلا و نالهای او و عدد جراحتهای آقای مظلومان مجلس ۳۳۰
شصت و سیم در شهادت پسران مسلم است بدست حارث لعین ودر آنست خطبه و تنگی مکان و کمی آب و نان ایشان در زندان تا یکسال و خلاصی
ایشان از زندان و رفتن بخانه عجوزه و روایت آنکه پسران جعفر طیار بودند و از لشکر ابن زیاد فرار نمودند و پناه بعجوزه بردند و با یکدیگر معانقه کرده

ویکدیگر را بوسیده بخواب رفتند و آمدن حارث و بستن کتفهای ایشان و کشتن غلام و پسر او ایشان را و بردن حارث ملعون ایشان را بر سر
فرات والتماس ایشان و قتل اول ابراهیم را و برداشتن محمد سر او را و غلطیدن او در خون و مالیدن سید الشهدا خون خود را بر روی
خود و انداختن او بدن ایشان را در فرات و آوردن سر ایشان را برای ابن زیاد علیه اللعنه بطمع جایزه و امر کردن او بقتل حارث و سوختن او
۳۳۴ مجلس شصت و چهارم در خطبه جناب سید الساجدین علیه السلام و خواهر مظلومه اش فاطمه است در وقت دخول در کوفه و در آنست بعضی از احوال
اسیران در وقت دخول بر کوفه و آوردن زنی لباس برای ایشان و احوال بیمار کربلا و کلمات و خطبه او و سخن گفتن کوفیان و جواب او و اشعار
۳۳۶ او و احترام اهل مدینه با سر آزاد کرده رسول و بی احترامی اهل کوفه با بنات بتول و خطبه فاطمه و گریه اهل کوفه مجلس شصت و پنجم در خطبه زینب
مظلومه و ام کلثوم محزونه در وقت ورود بکوفه و در آنست خطبه و دخول اسیران بکوفه و زر دادن ام کلثوم برای پیش بردن سرها و سخنان بیمار
کربلا با اهل کوفه و خطبه جناب زینب و ساکت شدن او بامر بیمار کربلا و خطبه ام کلثوم و اشعار او و گریه کوفیان و خاک بر سر کردن زنان
و صدقه دادن کوفیان بکودکان و گرفتن ام کلثوم از دست و دهان ایشان و پیدا شدن سرها و حرکت دادن باد ریش سید الشهدا را و آشکستن
۳۴۰ زینب پیشانی خود را و اشعار او مجلس شصت و ششم در کیفیت رفتار خولی لعین است با سر مولا و طریقه ورود سران و زنان بر کوفه و کوفیان
و معامله ابن زیاد پرعناد با آقای همه عباد و در آنست خطبه و رفتار آنملعون با سر او و مرغان سفید در اطراف آنسر و مقدم بودن آنسر در وقت دخول
کوفه و شمایل آن و حدیث مسلم گچکار و دخول اسیران و بیمار کربلا در کوفه و اشعار او و دخول سرها در مجلس ابن زیاد و شعر انس و کشتن ابن زیاد
۳۴۲ او را و آنچه آنملعون با آن سر کرد و رفتار او با زید بن ارقم و حدیث او و برای او و نالهای او مجلس شصت و هفتم در مکالمه ابن زیاد بی ایمان
با اسیران و بردن ایشان را بزندان و در آنست خطبه و مجلس ابن زیاد و طلبیدن سرها و اسیران را در آن و دخول زینب بر آن و مکالمه در میانه
ایشان و اراده کردن او قتل زینب را و ممانعت کردن عمرو بن حریث او را و تکلم نمودن بیمار کربلا با او و امر نمودن او بغل کردن و بردن او را
۳۴۵ با اسیران بزندان و دیدن بکردن ایشان را در آن مکر کنیزان و نالهای ایشان در آن مجلس شصت و هشتم در بیان بعضی از اذیتهای ابن زیاد
در کوفه با سرها و اسیران و شهادت عبدالله بن عفیف علیه الرحمه و در آنست خطبه و دخول سرها و اسیران در قصر الاماره کوفه و گردانیدن سر
آنجناب را در بازارها و قبایل کوفه و تلاوت نمودن او قرآن را در نزد غرفه زید بن ارقم و وقت در آویختن بر درخت و مکالمه او با حارث بن وکیده
و اذیتهای آنملعون بسرها و اسیران در مجلس و کلمات او بر منبر و مکابره عبدالله بن عفیف با او و امر کردن بگرفتن او و بردن قبیله او او را بخانه و محاربه
او در خانه با ملازمین و اعانت کردن دختر او با او و بی معینی علی اکبر و پدر او در روز عاشورا و کلمات دختر او و کلمات دختران در روز عاشورا او و رد
ملازمین او را بمسجد و مکالمه او با او و امر کردن او بشهادت او و حمله کردن آتش مر ابن زیاد علیه اللعنه و قصر او و صورت او و داخل شدن مار در دماغ او
۳۴۹ بعد قتل او مجلس شصت و نهم در روانه کردن ابن زیاد اهل بیت را از کوفه بشام و احوال ایشان تا منزل قنسرین و در آنست خطبه و نامه ابن
ابن زیاد و یزید و امر کردن او بروانه کردن سرها و اسیران را بشام و مکالمه ابن زیاد علیه اللعنه با زینب و نفرین بیمار کربلا بر او و امر کردن بقتل او و
شفاعت کردن حاضران و روانه کردن اهل بیت را بشام بامر ابن زیاد بد نهاد و امر آنملعون بمنع مستور بودن ایشان در بین راه و ترحم نکردن
کسی بر ایشان و نوحه کردن جنیان و اشعار ام کلثوم در قادسیه و اشعار دست غیبی و هاتف غیبی و ورود ایشان بمنزل تکریت و تعزیه داری جنیان
و اشعار رد و طایفه ایشان و ورود ایشان بر بعلبک و اشعار بیمار کربلا و اشعار پادشاه جنیان و احوال یکی از رهبان و صومعه راهب دیگر در منزل
۳۵۲ قنسرین مجلس هفتادم در معجزه آن سر نورانی در دیر یهودی و هلاک نیزه داران و داخل کردن سرها و اسیران را در دروازه شام غم فرجام
و در آنست خطبه و معجزه در دیر یهودی و مسلمان شدن او با قوم او و احوال مستخفین سر و آمدن انبیا و ملائکه بزیارت سرها و رسول خدا و گریه های او
و هلاک مستخفین بکفر و اشعار هاتف غیبی در نزدیکی شام و حدیث سهل و ورود اسیران بشام و دیدن سعد سر او را شبیه بر پیغمبر و کلمات او
با سکینه و خواهش او به بیرون بردن سرها از میان محملها و خواهش ام کلثوم از شمر و قبول نکردن او و آوردن سرها را در میانه محملها در مقابل
دخول شام بامر شمر لعین و داخل شهر کردن اسیران را با روهای گشوده و سؤال شامیان و جواب سکینه و نگاه داشتن ایشان را تا سه ساعت بدروازه
۳۵۵ اذن خواستن از یزید پلید و جا دادن ایشان را بعد از دخول در جنب مسجد جامع مجلس هفتاد و یکم در بردن سرها و اسیران را بخانه یزید و اذیتهای
که بآنها رسید و در آنست خطبه و بردن اسیران از نزد یزید پلید و مکالمه شمر در دبا بیمار کربلا و توبه او و احوال یزید در وقت اطلاع او بر آوردن سرها

و اسیران و تکبیر گفتن شامیان در وقت آوردن ایشان و اشعار هاتف غیبی و بعض فقرات منبعه و اشعار بیمار کربلا و استهزا کردن مروان حکم لعنة الله
بسرها و اسیران در در خانه یزید علیه اللعنه و گریه عبدالله برادر او و اشعار او و ندای مختفی بسر احیبت مطلع کردن یزید پلید بر ورود اسیران و
جواب دادن بیمار کربلا علیه السلام با یزید او را و زینت دادن یزید مجلس خود را و طلبیدن او سر آقای شهیدان را و رباعی آورنده سر و کشتن یزید
او را و شعر شمر علیه اللعنه در وقت ورود بر یزید پلید و جواب دادن او با او و بیرون کردن او را از مجلس و کلمات یزید با سر و بچوب اشاره کردن
۳۶۰ باو و کلمات او و شادی او و شعر او و حدیث نقل کردن ابو برده از برای او و سؤال و جواب راس الجالوت با او و شهادت او مجلس هفتاد و دوم
در دخول اسیر است بر یزید پلید و خواهش ملعون سکینه و فاطمه را بکنیزی و در آنست خطبه و عبادت و مناجات جناب سید الساجدین علیه السلام
در مکه و بستن اسیران بیکریسمان و وارد کردن ایشان را در مجلس یزید پلید علیه اللعنه و مکالمه بیمار کربلا و فاطمه با او و گریستن اهل مجلس از سخنان فاطمه
و بریدن ریسمان از گردن اسیران و بریدن یزید بدست خود غل را از گردن بیمار کربلا و مکالمه یزید با سکینه و گریه های او بجهت ذلت و بی لباسی
بنو عقیله نزدیک بود که روح از بدنش مفارقت کند و گریستن یزید از گریه او و لعنت کردن او بر ابن زیاد بد بنیاد و سؤال کردن او از اینها یکی یکی
اسیران و سؤال او از سکینه و جواب او با او و خواستن ملعونی سکینه را بجهت کنیزی و پناه بردن او به ام کلثوم و مستجاب شدن نفرین او در حق آنملعون
و بکنیزی خواستن سرخ موئی فاطمه را و مکابره زینب با یزید در این باب و شناختن آنسرخ مو فاطمه را و لعنت کردن او بر یزید و کشتن او او را
۳۶۵ مجلس هفتاد و سیم در بعضی از مکالمات جناب سید الساجدین علیه السلام و جناب زینب خاتون و حکایت کردن لشکریان مجمل واقعه کربلا را
برای آنملعون و در آنست خطبه و حدیث ابی بن کعب و مکالمه یزید پلید با بیمار کربلا و رباعی آنجناب و نصیحت او بیزید و اشعار آنملعون و میل
نمودن بیمار کربلا علیه السلام سر گوسفند را بعد از دیدن پدر بزرگوار و گریبان چاک کردن زینب خونجگر از دیدن سر برادر و گریستن اهل مجلس از ناله او و
و ناله زنی از بنی هاشم و مکالمه زینب با یزید و آوردن شراب فقاع برای او و پهن کردن آنملعون سفره طعام و شراب را بر بالای سر سعادتمند جناب
سید الشهدا علیه السلام و استهزا کردن او به پدر و جد او و قمار باختن یزید و شطرنج بازی کردن او و در وقت غلبه بر حریف شراب آشامیدن او
و در و شراب ریختن در پهلوی سر بریده او و بعد از فراغ حکایت کردن لشکر مجمل واقعه کربلا را از برای او و بردن اسیران از زندان مجلس هفتاد
و چهارم در اتمام حجت کردن جناب زینب خاتون بر یزید و نقل کردن سکینه خاتون خواب خود را برای او و اتمام حجت کردن بر او و مناجات
زینب در مجلس او و سرزنش و موعظه با او و سؤال او از اهل مجلس که با اسیران چکنم و جواب منافقی علیه اللعنه و جواب بشیر علیه الرحمه و نقل کردن سکینه
خواب خود را برای او و امر کردن او بزندان بردن اسیران مجلس هفتاد و پنجم در مجادله کردن یکی از علمای یهود و رسول ملک روم و هند زوجه
یزید است با آنملعون و غالب شدن ایشان بر او و در آنست خطبه و بی ادبی کردن یزید نابکار با سر مبارک آن بزرگوار و سخنان بزرگ یهود با یزید پلید
مردود و مسلمان شدن او و کشتن یزید او را و سخنان رسول ملک روم با او و نقل کردن او حدیث کنیسه حافر را برای او و اسلام آوردن او و کشته
شدن او و احوال هند که اول زوجه سید الشهدا بود و بخواهش یزید و معویه مطلقه شد و زوجه یزید و آمدن او در مجلس یزید و سؤال و جواب او با او
و بیرون رفتن او از مجلس او و بردار کشیدن یزید آن سر را بر در خانه خود و داخل کردن اسیران را در خانه خود و دور کردن اهل خانه زینتهای خود را و تعزیه
داری ایشان با اسیران و آمدن چند دفعه دیگر بمجلس او و امر کردن او او را بتعزیه داری و جای دادن او اسیران را در منزل خاصه خود و احترام داشتن او
۳۷۵ بیمار کربلا را مجلس هفتاد و ششم در وفات زینب دختر سه ساله جناب سید الشهدا در خرابه شام و در آنست خطبه و مانع شدن اسیران از تعزیه
داری از کربلا تا شام و نالهای آن دختر در خرابه شام و تسلی دادن اهل بیت او را و آرام نگرفتن او و بخواب دیدن او پدر را و نالهای او و اسیران بعد
از بیداری او و بیدار شدن یزید از نالهای ایشان و امر کردن او بانداختن سر پدر را نزد دختر و کلمات دختر نزد مشاهده سر پدر و ارتحال او و همراهی
۳۷۷ کردن او با پدر در سفر و گریه اهل شام از نالهای اهل بیت خیر الانام مجلس هفتاد و هفتم در خطبه خواندن جناب سید الساجدین علیه السلام
در مسجد شام بعد از خطبه خطیب بد فرجام و در آنست خطبه و آیه و رفعنا بعضهم فوق بعض و احادیث منبر وسیله و منابر انبیا و اوصیا و شیعیان
و شفاعت فاطمه و محبان او در روز محشر و آرایش دادن یزید پلید خود را بر تخت سلطنت و آوردن اسیران را بمجلس او و بردن او سید الساجدین را
بمسجد و ناسزا گفتن خطیب بر منبر با آنجناب و پدر و جد او و دروغ گفتن و افترا بستن با ایشان و مدح کردن یزید و آل معویه علیهم الهاویه و بر منبر رفتن
بردن آنجناب بعد از اصرار شامیان و خطبه او و تعزیه داری او و گریه شامیان و اذان مؤذن و منازعه یزید و محاجه عالم یهودی با او و محاجه آنجناب

۳۸۲ با حضار مجلس و سؤال سهل و جواب آنحضرت و متفرق شدن اهل مجلس بعد از افتضاح یزید   مجلس هشتاد و هشتم   در امر کردن یزید بقتل جناب
سید الساجدین علیه السلام است و بدرک رفتن جلاد و تعزیه داری کردن اسیران در شام در هفت شبانه روز   و در آنست خطبه و
خواستن یزید تحکم کردن با زینب را و حواله کردن او او را به بیمار کربلا و مکالمه آنجناب با یزید و فخر کردن به نسب خود و امر کردن او ببردن
آنجناب را به بستان و قتل کردن او و دست کردن زینب بگردن او و خواهش کردن قتل خود را با قتل او و احوال سایر اسیران در وقت امر
بقتل او و رحم نکردن یزید و اصرار بر قتل او و قبر کندن جلاد و نماز کردن او و کلمه شهادت گفتن او و ناله زنان از شنیدن شهاده گفتن او
رها شدن دست از هوا و هلاک شدن جلاد ناپاک او را و بردن او را با اسیران بزندان و خواب دیدن هند رسول خدا را با جمعی در نزد سر شه
و خبر دادن خواب خود را بیزید در خانه تاریک و گریهای او و بیرون آوردن او اسیران را از زندان و مخیر کردن ایشان را در ماندن بشام
و رفتن بمدینه خیر الانام و خواهش نمودن ایشان رفتن را و تعزیه داری نمودن در شام را و قبول نمودن او و اذن عام دادن او در تعزیه و سیاه پوشیدن
اهل تعزیه و رفتن ایشان بتعزیه خانه و بردن سرها را با آن عزاخانه و تعزیه داری تا هفت شبانه روز و احتمالات اخبار زینب از احوال برادر
۳۸۶ و ام کلثوم از عباس و مادر قاسم با سر او و فاطمه با سر علی اکبر و سکینه با علی اصغر و سایر زنان با باقی سرهای کشتگان   مجلس هشتاد و نهم   در بیان
مدفن سر امام تشنه کام است و خلاصی اسیران از شام غم فرجام   و در آنست خطبه و اینکه سر مبارک مظلوم کربلا علیه السلام معلوم نیست که در نجف
یا در مصر یا در شام یا نجف یا مدینه یا رسول الله و از شام همراه خود آمدن انبیا بزیارت آن سر در شام و افتادن سر از بالای نیزه در دامن جد خود
و آوردن او او را نزد آدم و شکوه کردن از امت و هلاک کردن جبرئیل علیه السلام موکلین بر آن سر را و مشهور آنست که سر را در روز اربعین بکربلا
بردند و نقل کردن هند خواب خود را برای یزید و نوازش کردن او اهل بیت را و راضی شدن او برفتن ایشان بمدینه و بطلب بیمار کربلا
از یزید پلید و سلام کردن آن بیمار و جواب آمدن از سر و شکوه او و در نزد سر ناله کردن حضار و خواستن او اموال را از یزید و علت آن و آوردن
آنها را لشکریان و آهسته گریه کردن زنان و صیحه کردن ایشان از دیدن پیراهن آقای شهیدان و تسلیم کردن یزید اسباب را با دویست درهم و
دادن آنحضرت دراهم را بفقرا و گفتن یزید علیه اللعنه که اینها عوض آنها که بشما رسیده و جواب ام کلثوم و زینت محملها و خواستن زینب سیاه پوش
۳۸۹ کردن آنها را و فراهم آوردن یزید اسباب را و عذر خواهی کردن از جناب بیمار کربلا و بیرون رفتن ایشان از شام   مجلس هشتادم
در وارد شدن اسیران و جابر است در اربعین بکربلای معلای محنت قرین   و در آنست خطبه و حدیث عبدالله بن فلان علیه الرحمن که او با یزید
بحث داشت و چون نوشته پدر خود را دید جایزه گرفت و تصدیق یزید پلید نمود و خواهش نمودن اهل بیت مراجعت بکربلای معلا را از دلیل خود
و ورود ایشان و جابر در روز اربعین بر کربلای محنت قرین و ناله ایشان و تعزیه داری آمدن زنان که در اطراف کربلا بودند و حدیث در مدح
عزاداران و احتمالات در کلمات عزاداران بر سر قبور شهیدان از بیمار کربلا و زینب و ام کلثوم و فاطمه نوعروس و سکینه و کلمات جابر و رفقای او
و خواهش مجاورت کردن زینب در کربلا و جواب بیمار کربلا و روانه شدن ایشان بمدینه و فرستادن زنان بعضی از زیورها خود را از برای آن مرد صالح
۳۹۲ در بین راه و رد کردن او   مجلس هشتاد و یکم   در وارد شدن اهل بیت محنت زده بنزدیکی مدینه و استقبال آمدن احباب با گریه و ناله و در آنست
خطبه و منزل کردن اهل بیت در نزدیکی مدینه و فرستادن بیمار کربلا بشیر را برای اعلام خلق و رباعی و کلمات او بر در روضه جناب پیغمبر و طلب
بیرون آمدن صغیر و کبیر و اناث و ذکور و نوحه و اشعار جاریه علی اکبر و جمع شدن ایشان در خیمه بمصاحبت سید الشهدا نزد جناب سید الساجدین و خطبه او
۳۹۵ و روانه شدن همگی بسوی مدینه   مجلس هشتاد و دویم   در ورود اهل بیت است بمدینه و شهادت جناب سید الساجدین علیه السلام و در آنست
خوابی که در خصوص قصیده جناب ام کلثوم دیده ام و اتمام القصیده و دخول اهل بیت بمدینه و زلزله مدینه از گریه و ناله و کلمات زینب در روضه
رسول خدا و بر سر تربت مادر و کلمات ام کلثوم بر سر تربت مادر و رفتن اسیران بر سر قبر امام حسن و بخانه و خشک نشدن اشک چشم جناب زینب و زیاد
شدن آن در هر وقت که بیمار کربلا را میدید و بیان تحیر در احوال سایر اسیران و ناله ایشان بر سر قبر زهرا و مجتبی و در منازل شهیدان و بیان صیام
۳۹۸ و قیام و گریه جناب سید الساجدین تا وقت شهادت آنجناب و زهر دادن قاتل او   و اما خاتمه   پس در آن سه مطلب است   اول در دعای
مناسب مجالس تعزیات   دویم در وصیتهای مصنف غفر الله له است بر دارنده این کتاب   سیم در بیان قلیلی از احوال مصنف عفی عنه

مجلس اول

در مطلع شدن حضرت آدم علیه السلام است بر شهادت جناب سید الشهدا علیه السلام و عبور آنحضرت بر زمین کربلای پر بلا   الحمد لله الذی خلق لمعرفته العالمین و انتخب من بینهم نوع الآدمیین فاودع فی صلب آدم ذریته اجمعین فلما زین صلبه بجواهر خاتم النبیین و آله المعصومین و صلی الله علیهم اجمعین قال للملائکة فقعوا له ساجدین و الشکر لله الذی رفع درجات المرسلین و جعل منازلهم فی اعلی علیین و الصلوة و السلام علی الاولین منهم و الآخرین خصوصا علی محمد خاتم النبیین ثم علی اوصیائهم المرضیین الطیبین الطاهرین الذین بهم تاب الله علی النبیین بل علی جمیعهم بل علی جمیع التوابین الا و صلی الله علیهم اجمعین و لاسیما علی الامام المعصوم و الغریب المسموم المشهور بالحسین المظلوم الذی سالت له دموع اب الآدمیین و جری للعثرة دم برجله فی مقتل سید المظلومین و اخبره ببعض مصائبه جبرئیل الامین فبکی علیه کالثکلی و اظهر الانین فعلی مبغضیه لعائن اهل السموات و الارضین ابد الآبدین و دهر الداهرین   اعوذ بالله من الشیطان الرجیم   فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم   یعنی برخورد حضرت آدم ع از جانب پروردگار خود بکلمات چند که بواسطه آنها خداوند بخشید او را و قبول کرد توبه او را پس بدرستیکه او خداوندیست که بسیار بخشنده و مهربان است و آنچه از احادیث متعدده ظاهر میشود آنست که آن کلمات اسماء شریفه جناب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بوده و در حدیث که اسامی مقدسه چهار بزرگوار اول را که بر زبان خود جاری فرمود مسرور و خوشحال شده و چون اسم خامس آل عبا روحی له الفدا را برد اشک از چشم او جاری شد آه آه از آنچه گفته شد معلوم میشود که از اول بنای ناله و گریه حضرت آدم علیه السلام برای آن بزرگوار بود آه آه که نه همین از اول آدم بنای تعزیه داری بر آن مظلوم غریب بود بلکه از اول عالم این بنا بوده و تا حال بر این مطلب اینست که در احادیث بسیار فرموده اند که در مصیبت آن بزرگوار جمیع مخلوقات الهی از آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود گریست   مؤلف گوید که ای دوستان و ای شیعیان بعد از آنکه دانستید که بنای تعزیه جناب سید الشهدا علیه السلام از ابتدای شده بدانید که در هر عالمی مخلوقات الهی مطلع بر شهادت آن بزرگوار شده اند و بلوازم تعزیه داری قیام و اقدام نموده تا آنکه جناب اقدس الهی جل شانه العالی حضرت آدم ع را خلق فرمود و خواست که اسباب نجات او را با و تعلیم فرماید شهادت آنجناب را باو وحی فرمود چنانچه در حدیثست که چون خداوند عالم حضرت آدم ع را به ید قدرت خود خلق فرمود و امر کرد جمیع ملائکه را بسجده کردن براو پس همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس لعین که تکبر ورزید و سجده نکرد پس جناب اقدس الهی امر فرمود آنحضرت را که در پیش از ظهر روز جمعه با زوجه خود حضرت حوا داخل بهشت شوند و از هر چه خواهند تناول نمایند مگر درخت گندم یا انجیر یا شجره حسد یا شجره محبت یا شجره محمد باختلاف اخبار پس ابلیس شقی ایشان را اغوا کرد و از آن درخت میل کردند و در عصر همان روز یا مغرب آن ایشان را از بهشت بیرون کردند و بجانب زمین روانه کردند و حضرت آدم در مکه معظمه نازل شد و بجهت ترک اولی که مرتکب شده بود و در مفارقت بهشت در اطراف زمین راه میرفت و گریه میکرد تا آنکه از بسیاری گریه گوشت روی آنحضرت زایل شد و دندانهای او از روی صورتش ظاهر گردید و هرچه تفحص میکرد حضرت حوا را نمیدید پس در طلب حوا روانه روی زمین شد پس عبور آنحضرت بکربلای معلا افتاد دید که بدون سببی و علتی غم عظیمی بر قلب مبارکش جای گرفت و سینه اش تنگ شد و چون بموضع شهادت مظلوم کربلا رسید پای مبارکش بسنگی خورده بر زمین افتاد و خون از پای آنحضرت جاری گردید پس سر بجانب آسمان نمود و عرض کرد که   الهی هل حدث منی ذنب آخر فعاقبتنی به   یعنی ای خداوند من آیا از من گناه تازه صادر شده پس عقاب کردی مرا بجهت آن بار پروردگارا من همه اطراف زمین را گردیدم و بمن کدورتی و بلائی نرسید مثل آنچه در این زمین رسید پس خداوند وحی فرمود که یا آدم گناه تازه نکردی و لکن یقتل فی ذلک الارض ولدک الحسین ظلما   یعنی و لیکن کشته میشود در این زمین فرزند تو حسین علیه السلام از روی ظلم پس خون تو جاری شد بجهت موافقت کردن با جاری شدن خون حسین   مؤلف گوید که از حضرت آدم ع پاره نشد مگر رگی و جاری نشد مگر خون قلیلی و اما از مظلوم کربلا و شهید بدست اشقیا پاره شد همه رگهای شریفش و همه گوشتهای بدن مبارکش قطعه قطعه و پاره پاره گردید و از مجموع سر و صورت و بدن و اعضا و جوارحش خون جاری بود   فقال آدم یا رب ایکون الحسین نبیا   پس حضرت آدم عرض کرد که ای پروردگار من آیا حسین علیه السلام پیغمبریست از پیغمبران ندا رسید که نه لکن فرزند زاده محمد مصطفی است پس آدم ع پرسید کیست کشنده او ندا رسید که لعنت کرده شده همه اهل آسمانها و زمین است پس آدم ع از جبرئیل پرسید که چه کار خوبست که بجای آورم در این زمین جبرئیل عرض کرد که لعن فرما بر یزید پس آنحضرت چهار مرتبه او را لعن کرد و از آنجا درگذشت پس چون از آن زمان شد که خداوند جلیل خواست که توبه حضرت آدم را قبول فرماید جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت یا آدم انظر الی ساق العرش   یعنی ای آدم

نگاه کن بساق عرش چون نگاه کرد دید اسما مقدسه حضرت پیغمبر و ائمه طاهرین را پس جبرئیل اسما مقدسه را تعلیم حضرت آدم کرد گفت
یا آدم بگوی یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمة و یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان پس چون اسم حسین
بر زبان حضرت آدم جاری شد فی الحال اشک بر صورتش جاری گردید و قلبش خاشع شد پس فرمود که یا اخی جبرئیل فی ذکر الخامس
ینکسر قلبی و تسیل عبرتی یعنی ای برادر من جبرئیل همینکه اسم پنجم را ذکر میکنم دل من میشکند و اشک از چشم من جاری میشود جبرئیل گفت یا آدم
ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب یعنی ای آدم این فرزند ترا مصیبتی چند میرسد که کوچک میشود در پیش آن همه مصیبتها حضرت
آدم فرمود که ای برادر من جبرئیل بیان کن تمه از مصیبتهای او را که چیست قال یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر و لا معین
یعنی ای آدم کشته میشود این فرزند تو در حالتی که بسیار تشنه است و غریب و بیکس و تنها است و نیست از برای او معینی مؤلف محزون گوید که شاید
بر صدق این حدیث آنچه که در روایت معتبره آورده اند که در آخر وداع جناب سید الشهداء با دختر مظلوم خود سکینه مشغول تکلم بود که شنید
منادی ندا میکند و میگوید که یا حسین اگر دیگر از برای تو یاری و مددکاری نمانده خود بمیدان قتال حاضر شو پس آنجناب روانه میدان حرب گردید
و هر چند بطرف راست و چپ نظر کرد یار و مددکاری ندید پس بصدای بلند فرمود که هل من راحم یرحم آل الرسول یعنی آیا رحم کننده
هست که بر آل رسول الله رحم کند و هل من ناصر ینصر ذریة الاطهار یعنی آیا یاری کننده هست که ذریه اطهار را یاری کند و آن بزرگوار این
این کلمات میفرمود و احدی او را جواب نمیداد فقال جبرئیل و لو تراه یا آدم و هو یقول و اعطشاه و اقلة ناصراه و یحول العطش بینه و بین السماء
کالدخان یعنی آه و امصیبتاه جبرئیل گفت که ای آدم اگر ببینی تو آن فرزند را در حالتی که میگوید از شدت عطش و تشنگی و آه از کمی یاوران
هر آینه امر عجیب و غریبی خواهی دید پس گفت ای آدم اینقدر تشنه میشود که عطش حایل میشود در میان او و میان آسمان مثل دود مؤلف گوید شاید مراد آن
باشد که از شدت عطش آنقدر چشم شریف آنجناب غبار آورده بود که آسمان را میدید مثل آنکه دودی حایل شود و یا آنکه از شدت تشنگی و سوختگی
جگر فضای آن مظلوم مانند دود بود که گویا در میانه آنجناب و آسمان مثل دود حایل بود فلم یجبه احد الا بالسیوف و شرب الحتوف یعنی ای
آدم در مثل چنین حال کسی از نداهای آن سرور و استغاثهای آن مظلوم را جواب نمیداد مگر شمشیرهای تیز و آشامیدن مرگ فقال جبرئیل فیذبح ذبح
الشاة من قفاه آه و امظلوماه که جبرئیل گفت که ای آدم سر این فرزند تو را جدا کنند مثل سر گوسفند لکن نه از طرف پیش رو بلکه از طرف پشت
سر او مؤلف گوید که در حدیث معتبر وارد شده است که در آنوقت که جناب مظلوم کربلا سینه شمر لعین را مشاهده فرمود و آن را تشبیه بسگ و خوک کرد
آن سگ از کلام آنحضرت در غضب شد و کینه و بغض و طغیان کرد و گفت و ابیه لاقتلنک غیری و لاذبحنک من قفاک و لیکون ذلک اشد
من عذابک یعنی بخداوند عالم قسم که بقتل نمیرساند تورا احدی مگر من و البته ترا خواهم کشت از پشت سر تو تا آنکه عذاب تو زیاد شود قال جبرئیل
و ینهب رحله اعداؤه یعنی جبرئیل گفت که ای آدم اسباب و اوضاع زندگانی این فرزند را دشمنان او بغارت خواهند برد آه و امصیبتاه
جبرئیل گفت که سر مقدس او را و سرهای یاوران او را با زنان و دختران او شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند ای آدم همچنین گذشته است در علم خداوند
یگانه صاحب منت فبکی جبرئیل و آدم بکاء الثکلی یعنی پس حضرت آدم و جبرئیل هر دو گریستند مثل گریستن زن بچه مرده مؤلف گوید که هرگاه
حضرت آدم و جبرئیل پیش از وقوع این مصیبت جانگداز مثل زن بچه مرده گریه کنند سزاوار آنست که شیعیان و محبان بعد از وقوع این قصه هایله
خود را هلاک کنند بدانکه از جمله احوال شهر بشهر بردن زنان و سرها آنست که چون اهل بیت را داخل کوفه میکردند زنهای کوفیان ناله و گریه
و فغان مینمودند پس ام کلثوم سر از محمل در آورد و فرمود که ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند و حاکم در میانه
ما و شما خداوند است در روز جزا و در اثنای سخن فرمودن آن مظلومه ناگاه صیحه عظیمی در میان کوفیان ظاهر گردید چون ملاحظه کردند دیدند که میجه
سر از سرهای شهدا را آوردند و یقدمهم رأس الحسین و هو رأس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله یعنی پیش از همه آن سرها بود سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام و آن مانند ماه شب چهارده نور میداد و شبیه ترین خلق بود برسول خدا و از ریش مبارکش آثار وسمه ظاهر بود و در روی مقدس
مکرمش مانند ماه بود در وقت طلوع و باد ریش آنشه را بطرف راست و چپ حرکت میداد پس چشم زینب خاتون بر سر بریده برادرش
افتاد پس سر خود را بر مقدم محمل زد راوی حدیث گفته از پیکه دیدم خون از زیر مقنعه آن مظلومه جاری گردید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

در مطلع شدن حضرت ابراهیم علیه السلام و اسمعیل و موسی است بر بعضی از مصایب جناب سید الشهداء علیه السلام سبحان الله الذی امتحن
خلص عباده بالبلاء و اجزل لهم الاجر فی الجزاء و اخبر الانبیاء بمصایب الاوصیاء و اخرق قلوبهم برزایا سید الشهداء لا زال یقاع درجاتهم فی
دار البقاء فعلیهم الاف التحیة و الثناء و علی مبغضیهم و مبغضی محبیهم لعائن اهل الارض و السماء و بعد بدانکه هر کس از احادیث وارده
در خصوص انبیاء و بلاهای وارده بر انبیا و اولیا و مصایب و محن وارده بر جناب سید الشهداء مطلع باشد میداند که آنچه بر جناب سید الشهداء
وارد شده زیاده بوده از آنچه بر همه انبیا و اولیا وارد شده است و ما درین کتاب اکتفا میکنیم بذکر چند حدیث در بیان علم بعضی از انبیا بمصایب
آنحضرت از آنجمله در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند امر فرمود حضرت ابراهیم را که گوسفندی را
در عوض فرزندش حضرت اسمعیل ذبح نماید حضرت ابراهیم آرزو کرد که کاش مامور بذبح گوسفند نمیشدم و فرزند خود را بدست خود ذبح میکردم
تا آنکه قلب من بدرد میآمد مثل قلب آنکسی که عزیزترین اولاد خود را بدست خود ذبح نماید تا آنکه فایز میشدم ببلندترین درجات ثواب آنکسی که فرزند خود را
بدست خود ذبح میکند پس جناب اقدس الهی وحی فرمود که یا ابراهیم عزیزترین مخلوقات من کیست در نزد تو حضرت ابراهیم عرض کرد که ای پروردگار
من خلق نفرموده خلقی را که او عزیزتر باشد نزد من از حبیب تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پس خداوند وحی فرمود که یا ابراهیم او را
دوست تر میداری از نفس خود یا خود را دوست تر میداری از او حضرت ابراهیم عرض کرد که او را از خود دوست تر میدارم پس ندا رسید که فرزند او را
دوست تر میداری یا فرزند خود را آنحضرت عرض کرد که فرزند او را پس ندا در رسید که قتل فرزند او در دست دشمنان از روی ظلم بیشتر قلب ترا بدرد میآورد
یا کشتن تو فرزند خود را در راه طاعت من آنحضرت عرض کرد که بلکه قتل فرزند او بدست دشمنان او دل مرا بیشتر بدرد میآورد پس ندا رسید که یا ابراهیم
بدرستیکه طایفه که گمان میکنند که خود از امت جناب محمد مصطفی اند زود باشد که بقتل رسانند فرزند او را بعد از او از روی ظلم و عدوان چنانکه گوسفند را
میکشند و بجهت این عمل مستحق میشوند لعنت مرا پس آنحضرت از استماع این کلام بجزع و فزع در آمد و قلبش بدرد آمد و شروع کرد بگریستن پس وحی الهی در رسید
که یا ابراهیم همین جزعرا که بهم رسانیدی از شنیدن کشته شدن حسین فدا و عوض قرار دادم از برای آن جزعی که بهم رسانیدی از کشتن فرزند خود اسمعیل
هرگاه او را ذبح میکردی بدست خود و واجب گردانیدم از برای تو بجهت جزع بر شهادت حسین بلندترین درجات اهل ثواب جماعتی که جزا داده میشوند در مصیبتها
و اینست معنی قول خداوند که فرموده و فدیناه بذبح عظیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ایضا در حدیث وارد شده است که حضرت
ابراهیم علیه السلام بکربلای معلی عبور فرمود در حالتی که بر اسب خود سوار بود پس آن اسب پا برزد و حضرت ابراهیم بر زمین افتاد و سر آنحضرت
شکست و خون از او جاری شد پس آن بزرگوار شروع کرد به استغفار کردن و عرض کرد که ای خداوند من از من چه گناه صادر شد پس جبرئیل نازل شد و عرض
کرد که ای ابراهیم گناهی از تو صادر نشده و لکن هنا یقتل سبط خاتم النبیین و ابن خاتم الوصیین فسال دمک موافقة لدمه یعنی و لکن کشته میشود
در اینمکان پسر دختر پیغمبر آخر الزمان و فرزند خاتم اوصیا پس جاری شد خون تو بجهت موافقت کردن با خون او مؤلف گوید که چون حضرت ابراهیم
از اسب افتاد و یکموضع از سر او شکست آه و صد آه که آنوقتیکه آن مظلوم کربلا از ذو الجناح افتاد مواضع بسیار از سر مبارکش از ضرب تیرها و نیزها
شکسته بود و ابو الحتوف ملعون تیری بجانب آن غریب شهید انداخت فوقع السهم فی جبهته فسالت الدم علی وجهه و لحیته یعنی آن تیر به پیشانی نورانی
آنحضرت رسیده و چون آن تیر را کشید خون بر صورت مبارک و ریش مقدسش جاری گردید آه و امصیبتاه که نامردی از اراذل کندیه که اسم آن ملعون
مالک بن یسر بود آمد و آن بزرگوار مظلوم ناسزا گفت و شمشیر بر فرق بیهوشش زد که عمامه آنجناب پر از خون شده قال ابراهیم یا جبرئیل و من یکون
قاتله یعنی حضرت ابراهیم پرسید که ای جبرئیل کیست کشنده او جبرئیل علیه السلام عرض کرد که قاتل او یزید علیه اللعنة است که ملعونست در نزد همه
اهل آسمانها و زمینها و قلم بدون اذن الهی لعن آن ملعون را بر لوح ثبت نمود پس خداوند بقلم وحی فرمود که تو بجهت آنکه بر او قبل از وحی من لعن نوشتی سزاوار
و مستحق مدح و ثنای من شدی پس حضرت ابراهیم دستهای خود را بجانب آسمان بلند کرد و لعن بسیار نمود و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین گفت
پس آنحضرت از اسب خود سوال کرد که چه چیز فهمیدی که آمین گفتی آن اسب عرض کرد که من فخر میکردم بسوار شدن شما بر پشت من و چون پا برزدم
و شما افتادید بزرگ شد خجالت من و چون سبب این خجالت یزید ملعونست من بر لعن کردن شما آمین گفتم مؤلف گوید که اگر بجهت یکزخم حضرت
ابراهیم اسب او خجل شد نمیدانم و متحیرم که ذو الجناح در روز عاشورا از رسیدن تیرها و نیزها و عمودها بر بدن مقدس خامس آل عبا چه خجالتها کشید
و بزبان بیزبانی چه لعنها که بر یزید پلید و لشکر شقاوت اثر او نمود و در خبر است که گوسفندان اسمعیل را شبان آنحضرت از برای چرانیدن باطراف نهر

فرات بر دپس بعد از چند روز آن شاه آمده عرض کرد که چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمیخورند پس حضرت اسمعیل در مقام مناجات
بارب جلیل از سبب آب نخوردن گوسفندان سؤال کرد پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا اسمعیل اگر سبب آنرا خواهی از گوسفند سؤال کن تا خبر
دهد ترا چون آنحضرت سؤال کرد بزبان فصیح در جواب گفت که با چنین رسیده که فرزند تو حسین سبط محمد مصطفی صلی الله علیه وآله در این زمین
کشته میشود در حالتی که بسیار تشنه است پس ما گوسفندان از آب فرات نمیاشامیم بجهت حزن بر آن مظلوم پس حضرت اسمعیل سؤال نمود از قاتل
او جواب داد که میکشد او را کسی که همه اهل آسمانها و زمینها و خلایق او را لعن میکنند پس حضرت اسمعیل گفت اللهم العن قاتل الحسین و از آنجا رکد
و در حدیث وارد شده است که حضرت موسی در مقام مناجات با قاضی الحاجات عرض کرد که یا رب لم فضلت امة محمد علی سایر الامم یعنی
ای پروردگار من بچه سبب فضیلت عطا فرمودی امت محمد را بر باقی امتها پس وحی رسید که فضیلت داده ام بجهت ده خصلت پس حضرت موسی عرض
کرد که آنها آن ده خصلت تا امر کنم بنی اسرائیل را که بجای آورند جواب در رسید که آن نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و نماز جمعه و نماز جماعت
و قرآن و علم و عاشورا است آنحضرت عرض کرد که عاشورا چیست ندا رسید که آن گریستن و خود را بگریه داشتن و مرثیه خواندن و عزاداری کردن است
بر فرزند محمد مصطفی ای موسی هیچ بنده از بندگان من نیست که در آن زمان گریه کند یا خود را بگریه دارد یا تعزیه داری کند بر فرزند محمد مصطفی
مگر آنکه بهشت او را واجب گردد و هر کس صرف و خرج کند از مال خود در راه محبت فرزند دختر پیغمبر خود از طعامی یا درهمی یا دیناری برکت میدهم از برای
او هر درهمی را در دنیا بهفتاد درهم وکان معی فی الجنة وغفرت له ذنوبه یعنی میباشد آن بنده با من که خداوند عالمم در بهشت و آمرزیده ام
از برای او همه گناهان او را یا موسی وعزتی وجلالی ما من رجل او امرأة سال دمع عینیه فی یوم عاشوراء او غیره قطرة واحدة الا وکتب
له اجر مائة شهید یعنی ای موسی بعزت و جلال خداوندی خود قسم که نیست هیچ مردی یا هیچ زنی که جاری شود اشک چشمهای او در روز عاشورا
یا غیر آن از روزهای دیگر یک قطره مگر آنکه نوشته میشود از برای او اجر صد شهید و در حدیث معتبر وارد شده است که یکی از بنی اسرائیل دید موسی
بن عمران را که بتعجیل میرود و رنگ شریفش زرد شده و بدن مقدسش ضعیف گردیده و اضطراب در استخوانهای او افتاده و اندامش بلرزه در آمده
و چشمهای مبارکش در کاسه سر فرو رفته و کاهیده شده بجهت آنکه عادت آنحضرت بر آن جاری شده بود که هرگاه مهیای رفتن بمحل مناجات با قاضی
الحاجات میشد از شدت خوف و خشیت از حضرت باری جل شانه تعالی احوالش متغیر و دیگرگون میگردید پس شخص اسرائیلی که از مؤمنین آنجناب
بود فهمید که آنجناب بمناجات با پروردگار میرود عرض کرد که یا نبی الله اذنبت ذنبا عظیما فاسئل ربک ان یعفو عنی یعنی ای پیغمبر خدا گناه بزرگی
کرده ام از حضرت پروردگار مسئلت نما که مرا عفو فرماید آنجناب قبول فرموده و روانه شد پس چون از مناجات فارغ شد عرض کرد که یا رب العالمین
از تو مسئلت میکنم و حال آنکه تو عالمی و دانائی بمراد من پیش از آنکه سؤال کنم پس وحی الهی در رسید که یا موسی ما تسئلنی اعطیک وما ترید ابلغک
یعنی ای موسی هر چه سؤال کنی عطا فرمایم و هر چه خواهش کنی ترا بآن میرسانم حضرت موسی عرض کرد که یا رب العالمین فلان بنده تو از بنی اسرائیل گناهی
کرده و التماس آن دارد که او را عفو فرمائی پس وحی الهی در رسید که یا موسی اعفو عمن استغفرنی الا قاتل الحسین یعنی ای موسی عفو میکنم از هر کس که
طلب آمرزش کند مگر کشنده حسین که او را عفو نخواهم فرمود آنحضرت عرض کرد که این کدام حسین است ندا رسید که همان بزرگوار است که قبل از این احوال
او را در طور سینا بتو وحی کرده ام پس حضرت موسی سؤال کرد که کیست کشنده او ندا رسید که امت باغیه طاغیه جد او در زمین کربلا یا موسی بعد از
شهادت او اسب او در میانه میدان بجولان در میآید و فریاد میکند و ناله میکشد و میگوید ای وای بر الظالمی که صاحب مرا از پشت من ربودند وای
بر امتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را مؤلف گوید که چون ذوالجناح صاحب خود را کشته دید در میان قتلگاه آمده در میان کشتگان میگردید و از صاحب خود
تفحص مینمود تا آنکه صاحب کشته خود را پیدا کرد پس اول جسد مجروح او را بسیار بوئید و بوسید و بعد از آن سر و کاکل خود را بخاک و خون آنبزرگوار
آلوده کرد و فریاد کنان و ناله زنان بخوبیکه همه صحرای کربلا پر از فریاد او شده بود و روانه خیمها شد پس زنان عترت و اهلبیت چون زین او را بی سرنگون
و از صاحبش خالی دیدند همه از خیمها بیرون دویدند و بدور آن حلقه ماتم زدند و هر یک بنوعی ناله و نوحه میکردند که ساکنان ملاء اعلی را بتزلزل
در آوردند ای دوستان و ای شیعیان و ای گریه کنندگان والله که تامل نمائید که جناب قدس الهی بزبان بیزبانی چگونه احوال مصیبت آن غریب شهید را
مانند شخص محزون مغموم مصیبت زده بیان میفرماید و میگوید که یا موسی فیبقی ملقی علی الرمال من غیر غسل ولا کفن یعنی ای موسی بعد از آنکه او را
کشته انداخته میشود بدن او بر روی ریگها بدون آنکه غسل داده و کفن کرده باشد مؤلف گوید صدق الله العلی العظیم زیرا که اخبار معتبره بسیار

معلوم شده آنست که عمر بن سعد علیه اللعنه در روز عاشورا سر مظلوم کربلا را با سایر سرهای شهیدان همراهی خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی
روانه کوفه کرد و در روز عاشورا تا شام و فردای آنروز تا وقت زوال خود با جمعی از ملاعین در کربلا توقف کرد و جسدهای خبیثه کشتگان
خود را جمع کرده بر آنها نماز کرده دفن نمود و جسد شریف مجروح بی سر جناب سید الشهدا علیه السلام را با سایر جسدهای شریفه اقربا و اصحاب
و یاران آنبزرگوار در بیابان کربلا بر روی ریگها انداخته و اعتنائی بآنها نکرده روانه کوفه کردید یا موسی وتنهب رحاله وتسبی نساؤه
فی البلدان ویقتل ناصروه وتشهر رؤسهم مع رأسه علی اطراف الرماح یعنی ای موسی غارت کرده میشود اسباب و رحل او و اسیر کرده میشود
زنان او در شهرها و کشته میشوند همه یاوران او و سرهای یاوران او با سر مقدس خودش بلند میشود در شهرها بر اطراف نیزها یا موسی صغیرهم یمیته
العطش وکبیرهم جلده منکمش یستغیثون ولا ناصر ویستجیرون ولا خافر یعنی ای موسی طفل کوچک ایشان از تشنگی میمیرد و بزرگهای ایشان از
شدت تشنگی پوستهای بدن ایشان خشک و در هم کشیده میشود مانند پوستی که بر روی آتش انداخته شده باشد هر چند استغاثه کنند کسی ایشان را
یاری نکند و هر چند پناهی طلبند نیابند مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که کافیست از برای صدق این حدیث ملاحظه نمودن احوال اطفال شیرخواره
جناب سید الشهدا علیه السلام علی اصغر و احوال مادر او که بخدمت آنحضرت عرض کرد که ای مولای من از تشنگی شیر در پستان من خشک شده و این
طفل از بی آبی و بی شیری هلاک میشود پس آنبزرگوار آنطفل را گرفته و روی او را بوسیده و میفرمود که وای بر این قوم در آنوقتیکه جد تو محمد مصطفی
خصم ایشان بوده باشد که ناگاه حرمله کافر تیری بر حلق آنطفل زد آه آه که از گلوی نازک او درگذشت و بر بازوی آقای مظلومان نشست آه آه که
روح شریف آنطفل بچمن قدس پرواز کرد فبکی موسی پس چون موسی این مصیبت جگر شکاف را شنید گریست و عرض کرد که ای پروردگار من چه
عذاب مهیا فرموده از برای قاتلان او ندا رسید که ای موسی عذابی مهیا نموده ام که پناه برند اهل آتشها از شدت آن بآتشهای دیگر و هرگز نمیرسد
بایشان رحمت من و شفاعت محمد مصطفی که جد او است و اگر بجهت کرامت حسین نبی بود البته امر میکردم زمین را که ایشان را فرو برد و چون
حضرت موسی این ندا را شنید عرض کرد خداوندا بسوی تو بیزاری میجوئیم از ایشان و هر کس که راضی است بکردهای ایشان فقال سبحانه یا موسی کتبت
رحمة لتابعیه من عبادی واعلم انه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار یعنی پس از جانب حق سبحانه و تعالی ندا رسید که ای موسی
ثابت و واجب فرمودم رحمت عظیم از برای آن بندگان از خود که تابع و پیرو حسین اند و بدان ای موسی که هر کس گریه کند بر او یا کسی را بگریه بدارد یا خود را
شبیه بگریه کنندگان بدارد حرام کردانیدم جسد او را بر آتش جهنم مؤلف گوید که پروردگار حساب فرما ما را از تابعین و گریه کنندگان بر آنجناب

بحقه وحرمته صلی الله علیه وآله

مجلس سیم در مخبر فرمودن خداوند جل جلاله امت حضرت خاتم انبیاء را بر شهادت جناب سید الشهداء و عبور آنحضرت بر
زمین کربلای معلا سبحان الله الذی لا یعزب عن علمه شیء وهو عالم بالغیب والشهادة ولا یحیط احد بشیء من علمه الا بما شاء فلا یعلم
الغیب الا الله او من اطلعه الله اللهم صل وسلم علی عیبة علمک وموضع سرک ورسولک الذی ارتضیته لغیبک محمد صفوة خلقک واشرف
بریتک علیه وآله افضل صلواتک وارفع کراماتک دوام خلودک وربوبیتک وآله قلباه فی اظهار بعض غیبک ایاه لانه ذات جسمه ونفسه
وشیب لمته لمن والاه وهو الاعلام بمصیبة من قتل فی ارض البلاء بسیف الاشقیاء بالمهند من القضاء فلیه وعلی الباکین علیه آلاف
التحیة والثناء وعلی مبغضیه اللعن والعناء وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول یعنی خداوند جل جلاله عالم است بغیب و مطلع نمیفرماید بغیب خود احدی را مگر رسول برگزیده را و بدانکه تحقیق علم غیب و مراتب
آنرا در علم معرفت و اصول الدین کرده ایم و خلاصه آن اینست که علم غیب مخصوص خداوند است و مطلع نمیکرداند بر آن احدی را مگر آنقدر که حکمت بالغه او
اقتضا کند که بوحی و الهام رسولان خود را باخبر گرداند و بباید دانست که از جمله غیبهائی که حضرت علام الغیوب جل شانه حضرت خاتم النبیین جناب
محمد بن عبد الله را بآن مطلع گردانیده است حکایت شهادت فرزند قرة العین او جناب سید الشهدا است که مکرر این واقعه جانگداز را بآنحضرت وحی فرموده
و از جمله آنها اینست که در روایت معتبره از اهل عصمت علیهم السلام روایت شده است که ملکی از ملائکه فردوس اعلا مشتاق شد بزیارت خاتم انبیاء و از پروردگار
اذن مشرف شدن خدمت آنجناب را مسئلت مینمود و آن ملک از روزی که خلق شده بود هرگز بزمین نازل نشده بود پس بعد از اذن از خداوند چون خواست
که بخدمت آنحضرت مشرف شود وحی الهی باو رسید که یا ایها الملک اخبر محمدا ان رجلا من امته اسمه یزید یقتل فرخه الطاهر ابن الطاهرة یعنی

ایملک مطلع گردان محمد را باینکه مردی از امت او که اسم او یزید است بقتل میرساند فرزند طاهر او را که پسر فاطمه طاهره است که او شبیه مریم بنت عمران است در اینکه هرگز حایض نمی شود پس آن ملک گفت که نازل میشوم بر زمین در نهایت سرور و خوشحالی بجهت مشرف شدن بزیارت آنحضرت پس چگونه او را مطلع گردانم بمثل این خبر عظیم و من خجالت میکشم از اینکه بد رد آورم دل مقدس آنجناب را بخبر قتل فرزندش و فَلَيْتَنِي لَمْ أَنْزِلْ إِلَى الْأَرْضِ یعنی کاش نازل نمیشدم بسوی زمین پس بار دیگر وحی الهی در رسید که ایملک بآنچه وحی کرده ام پیغمبر را مطلع گردان و تخلف از امر من مکن پس آن ملک داخل شد بر رسول الله و بالهای خود را از روی مذلت در پیش روی آنجناب پهن کرد و عرض کرد که یا رسول الله خداوند گواه است که اذن مشرف شدن بخدمت ترا از پروردگار در خواستم از کثرت شوق بزیارت جناب تو ای کاشکی که بالهای من شکسته بود و این خبر مصیبت را از برای تو نمیآوردم لکن تخلف از امر الهی ممکن نیست پس بدان یا محمد که مردی از امت تو که اسم او یزید است زاده الله لعنا و عذابا فی الآخرة فرزند طاهر ترا که پسر دختر طاهره تست بقتل خواهد رسانید و زندگی نخواهد کرد قاتل او در دنیا مگر کمی خداوند او را بجزای عملش در آتش غضب خود مخلد خواهد فرمود فَبَكَى النَّبِيُّ بُكَاءً شَدِيدًا پس آنجناب گریست گریستن شدیدی و فرمود که ایملک آیا رستگار میشود امتی که بکشد فرزند مرا و فرزند دختر مرا پس آن ملک عرض کرد که هرگز رستگاری نخواهند یافت و در دنیا مبتلا میشوند بنفاق با یکدیگر و در آخرت معذب میشوند بعذاب الیم مؤلف گوید آه آه که از جمله مطلع شدنهای آنجناب بر شهادت فرزند خود آنست که در یکی از سفرها اصحاب دیدند که اسب آنحضرت در مین راه در زمینی رسیده و ایستاد و آنجناب خود فرمود که انا لله و انا الیه راجعون پس مانند قطرات باران اشک از چشم شریفش میریخت و لعبه ای بلند میگریست پس یکی از اصحاب از علت گریستن آنحضرت سؤال نمود آنجناب در جواب فرمود که اینک جبرئیل ایستاده میگوید که یا محمد این زمین کربلاست و بدرجه رفیعه شهادت میرسد در این زمین فرزند تو حسین ای اصحاب من گویا مشاهده میکنم فرزند خود را که بزمین افتاده و در خاک و خون میغلطد گویا می بینم محل دفن او را مؤلف گوید که آه آه میدانم حضرت پیغمبر که عین الله الناظره بود و همه احوال عاشورا را مشاهده میفرمود بر چه حال شده بود آنوقتی که ملاحظه میفرمود که فرزند عزیزش بر خاک کربلا افتاده بود و از شدت تشنگی و جراحت ضعف بسیاری داشت و شمر لعین فریاد زد که ای قوم چه انتظار میکشید و چرا کار او را تمام نمیسازید مگر نمی بینید که زخمهای کاری چگونه او را عاجز گردانیده و نیزه ها او را از پا در آورده و در حدیث است که آن ملعون گفت ایقوم مادرهای شما بعزای شما نشینند از چهار طرف بر او حمله کنید و او را هلاک کنید پس آن ملاعین از چهار طرف بر مظلوم غریب که یادگار رسول پروردگار بود حمله کردند و تیرها بر جسد شریفش میزدند پس آنحضرت فرمود که ای اصحاب من گویا مشاهده میکنم که فرزندم حسین کشته بر زمین افتاده و اولاد و اقربا و دوستان او کشته شده و در اطراف بر زمین افتاده اند مؤلف گوید که رسول صادق مصدق راست خبر داده بود باصحاب خود زیرا که در طرفی حضرت عباس بادستهای قطع شده و مشک آب سوراخ شده افتاده بود و در جای دیگر جناب علی اکبر نوجوان شهید با اعضای پاره پاره افتاده بود و در طرفی دیگر نوجوان تازه داماد جناب قاسم افتاده بود آه آه که در گوشه دیگر طفل یتیم حضرت امام حسن که عبدالله نام داشت و بیاری عم خود بمیدان آمده بود بر خاک افتاده بود و در اطراف دیگر پسران جناب زینب و باقی اقربا و اصحاب او در خاک و خون غلطیده بودند آه آه و در حدیث است که رسول خدا فرمود وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى السَّبَايَا عَلَى أَقْتَابِ الْمَطَايَا ای اصحاب من گویا می بینم که دختران من اسیر شده اند و بر جهاز شتران سوار کرده اند وَقَدْ أُهْدِيَ رَأْسُ وَلَدِيَ الْحُسَيْنِ إِلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللهُ و تحقیق که می بینم هدیه برده شده است سر فرزندم حسین بسوی یزید لعین و بحق خدا قسم که نظر میکند بسوی سر فرزندم احدی بخوشحالی مگر آنکه خدا او را از زمره منافقین محسوب میگرداند و بعذاب الیم معذب خواهد فرمود مؤلف گوید که اهل کوفه و شام بعد از شهادت شهدا خوشحالیها کردند و زنان و مردان ایشان لباسهای فاخر پوشیدند و قهقهه میزدند و خنده ها صدا در میکردند و این عمل را اهل بیت دیدند چنانکه در نقل است که سکینه خاتون در وقت عبور از قتلگاه بجسد مجروح پدر بزرگوار خود میگفت که یا أَبَتَاهُ بَعْدَكَ قَرَّتْ عُيُونُ الشَّامِتِينَ وَفَرِحَتْ قُلُوبُ الْمُعَانِدِينَ یعنی ای پدر بکشتن تو روشن شد چشمهای شماتت کنندگان و خوشحال شد قلبهای دشمنان پس رسول خدا با قلبی مغموم و مهموم و محزون از آن سفر مراجعت نمود و در مسجد بر بالای منبر تشریف برد و دو نور دیده خود حسن و حسین علیهما السلام را همراه خود بر بالای منبر برد و بعد از خطبه و موعظه خلایق دست راست خود را بر فرق مبارک امام حسن نهاد و دست چپ خود را بر فرق منور حضرت امام حسین گذاشت و شروع بمناجات با قاضی الحاجات نموده عرض کرد که ای پروردگار من بدرستیکه محمد بنده و رسول تست و این دو کودک برگزیده شده ها از عترت طاهره منند و بهترین جمیع ذریه منند و ایشان را یادگار خود در میان امت میگذارم مؤلف گوید آه آه در کجا بود رسول خدا که دست

مرحمت بر فرق یادگاری خود گذارده در روز عاشورا در آنوقت که بعمودهای گران و شمشیر آن فرق مبارک شق شده بود و بر پیشانی او تیر خورده و سوراخ شده بود و دهان معجز بیانش از صدمه تیر مجروح و پر از خون گردیده و ریش مقدسش بخون فرق او خضاب گردیده بود آه آه و دیگر در کجا بود در آنوقت که بر بالای نیزه ها در کوچه و بازارها و مجالس کوفه و شام در میانه خاص و عام میگردانیدند و کسی نبود که او را یاری کند پس رسول خدا فرمود که ای اصحاب من بدانید که جبرئیل خبر داد مرا که فرزند من حسن را از زهر جفا شهید میکنند و حسین مرا شهید کرده او را در خون خود میغلطانند ای پروردگار من برای مبارک گردان شهادت را در او و برسید و آقا جمیع شهیدان گردان و بر قاتل او مبارک مگردان بلکه او را ذلیل و خوار فرما و باشد عذاب خود معذب فرما و محشور گردان او را در اسفل درک جهنم و چون اصحاب این نوع سخنان شنیدند همه صداها بگریه و ناله بلند کردند و افغان و ناله های ایشان غلغله در ارکان مسجد انداخت و چون آنجناب گریه و ناله های اصحاب را استماع نمود فرمود که أَيُّهَا النَّاسُ أَتَبْكُونَهُ وَلَا تَنْصُرُونَهُ اللَّهُمَّ فَكُنْ أَنْتَ وَلِيًّا وَنَاصِرًا یعنی ای گروه خلایق آیا بر او گریه میکنید و او را یاری نمیکنید خداوندا من تو ولی باش او را و او را یاری فرما مؤلف گوید که از این حدیث شریف و احادیث بسیار دیگر که در حق گریه های اهل کوفه و شام فرموده اند معلوم میشود که از گریستن بر جناب خامس آل عبا سید الشهدا در آنوقت نفع تمام حاصل میشود که گریه کننده دوست و ناصر و معین آل محمد بوده باشد و در بندگی الهی و یاری ایشان فرمانبرداری کند و الا بی نفع یا قلیل الفایده خواهد بود و شکی نیست که بهترین عبادتهای عظیمه جناب اقدس الهی محبت و نصرت و اطاعت آل محمد است و از عجایب است که رسول خدا سرزنش فرمود اینجماعت را که بر مظلوم کربلا علیه السلام گریستند و لکن بنای یاری کردن نداشتند پس فرمود که ای جماعت بیادگار میگذارم در میان شما کتاب خدا و عترت طاهره خود را و این دو از یکدیگر متفرق نمی شوند تا وارد شوند بر من بر سر حوض کوثر و نشود که اذیت بعترت طاهره من کنید و ایشان را بقتل رسانید و بر ایشان ظلم نمایید که از شما انتقام خواهم کشید مؤلف گوید که عجب وصیت پیغمبر خود را عکس کردند و قرآن را تغییر دادند و عترت طاهره او را اذیت کردند و از خانه و دیار خود آواره نمودند و به بدترین طریقها ایشان را بقتل رسانیدند پس آنحضرت فرمود که آگاه باشید که وارد میشود در روز قیامت بر من سه علم از این امت اول آنها علم سیاه ظلمانی است که ملائکه مقربین از آن در فزع و جزعند پس با ایشان میگویم که شما کیستید ایشان اسم مرا فراموش کنند و در جواب گویند ما ییم اهل توحید از عرب پس من میگویم که منم احمد نبی عرب و عجم پس ایشان میگویند که ما از امت تو ایم من از ایشان میپرسم که بعد از من چگونه سلوک کردید با اهل بیت من و کتاب خداوند در جواب گویند که اما کتاب خدا را ضایع کردیم و بآن عمل نکردیم و اما اهل بیت تو پس حریص بودیم که ایشان را متفرق گردانیم در روی زمین پس چون این کلام را بشنوم روی خود را از ایشان بگردانم پس با رویهای سیاه و تشنه از حوض من دور شوند دویم علمی است که از و سیاه تر است پس من از اهل آن سؤال کنم ایشان در جواب گویند که اما کتاب خدا پس مخالفت آن کردیم و اما اهل بیت تو پس ایشان را خوار و ذلیل و مضمحل گردانیدیم پس من گویم که از من دور شوید پس با روی سیاه و تشنه دور شوند پس علم سیم وارد شود که روی اهلش چون نور لامع درخشنده باشد از ایشان پرسم که شما کیستید گویند ما ییم اهل کلمه توحید و اهل تقوی و پرهیزکاری از امت محمد مصطفی و ما ییم بقیه اهل حق و متحمل شدیم کتاب پروردگار خود را و بر خود حلال کردیم حلال آنرا و حرام گردانیدیم حرام آنرا و دوست داشتیم ذریه پیغمبر خود محمد را و ایشان را یاری و نصرت کردیم بهمانطوریکه یاری جانهای خود میکردیم پس من در جواب ایشان گویم که بشارت باد شما را که منم پیغمبر شما محمد بلی در دنیا چنین بوده اید که گفتید پس ایشان را از حوض کوثر سیراب گردانم و بشارت جنت دهم ایشان را پس داخل شوند در بهشت در رحمت الهی مخلد شوند ابد الآبدین مؤلف گوید که ای پروردگار ما از تو سؤال میکنیم که ما را از طایفه سیم گردانی بحق محمد و آله الطاهرین و صلی الله علیهم اجمعین

ابد الآبدین و دهر الداهرین

مجلس چهارم در عبور کردن حضرت عیسی و امیرالمؤمنین علیه السلام بر کربلای معلا و اطلاع ایشانست بر شهادت جناب سید الشهدا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخَذَ عَهْدَ رُبُوبِيَّتِهِ فِي ذَرِّ التَّشْرِيعِ وَالتَّكْوِينِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَسَبَقَ عَلَيْهِمْ فِي الْإِجَابَةِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ فَقَدَّمَ قَبْضَ عَهْدِ نُبُوَّتِهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَاسْتَبَقَ عَلَيْهِمْ فِي الْإِقْرَارِ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ فَأَرْدَفَ قَبْضَ عَهْدِ وِلَايَتِهِ وَالْأَمْرِ مِنَ السَّابِقِينَ وَاللَّاحِقِينَ فَأَقَرَّ بِحُجِّيَّتِهِ كُلُّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ فَجَعَلَ الْمُوفِيَ بِالْعَهْدِ مِنَ الْمَرْحُومِينَ وَالْمُعْرِضَ عَنْهُ مِنَ الْمَحْرُومِينَ فَأَخْبَرَهُمْ بِشَهَادَةِ السَّادَةِ الْمَظْلُومِينَ فَبَكَى عَلَيْهِمْ مَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى مِنْ خَلْقِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَرَفَعَ دَرَجَاتِ الْمُحِبِّينَ الْبَاكِينَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي كُلِّ آنٍ وَحِينٍ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله عزّ وجلّ فی محکم کتابه اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالوا بلی بدانکه ازین آیهٔ شریفه معلوم میشود که خداوند عهد ربوبیت خود را از اهل عالم گرفته است نه عهدی دیگر لکن از فقرات زیارات متعدده و احادیث متکثره متواتره معنویه ظاهر میگردد که جناب اقدس الهی چنانکه عهد ربوبیت خود را از جمیع مخلوقات گرفته است عهد نبوت جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله و ولایت آل طاهرینش علیهم السلام را از اولین و آخرین گرفته است و در حدیث میفرماید که این آیهٔ شریفه چنین نازل شده است که اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِیُّکُمْ وَعَلِیٌّ وَلِیُّکُمْ قالوا بلی یعنی المخلوقات آیا نیستم من پروردگار شما و محمد نبی شما و علی ولی شما همه گفتند بلی ای خداوند ما و اینست معنی آن فقرهٔ زیارت جامعهٔ کبیره که میفرماید وَلا خَلْقٌ فیما بَیْنَ ذلِکَ شَهیدٌ اِلّا عَرَّفَهُمْ جَلالَةَ اَمْرِکُمْ وَکِبَرَ شَأْنِکُمْ وَعِظَمَ خَطَرِکُمْ یعنی نیست خلقی درین بین حاضر و خلق شده مگر آنکه شناسانیده است خداوند جل شانه ایشان را بزرگواری امر شما اهل بیت را و بزرگی شان و کار شما و عظیم بودن قدر شما را بلی هرکس از جن و انس و هر چیز از سایر مخلوقات که وفا باین عهد الهی کرده و اهل آیهٔ شریفه اَلَّذینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ گردیده یعنی آن جماعتی که وفا میکنند بعهد الهی و مصداق آیهٔ شریفه اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْئُولاً شده یعنی وفا کنید بعهد خداوند بدرستیکه آن عهد سؤال کرده خواهد شد البته از نجیبان و خوبان و نجات یافته شدگان و برگزیدگان الهی گردیده و هرکس از جن و انس و هر چیز از سایر مخلوقات که از اهل آیه یَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها گردیده یعنی می شناسند نعمت خدا را پس انکار میکنند آنرا البته ملعون و مردود و رانده شدهٔ درگاه پروردگار جلیل گردیده و درین مطلب فرق نیست در میانه جن و انس و حیوانات و درختها و معدنها و آبها و زمینها و هواها و غیر آنها از جمیع مخلوقات الهی و هرکس از اهل فهم و علم و انصاف باشد و از آیات شریفهٔ قرآنیه و احادیث و دعاها و زیارات و خطبها و معجزات اهل بیت عصمت علیهم السلام اطلاع داشته باشد و بدیدهٔ انصاف نه عناد نظر نموده باشد این مطلب در نزد او از آفتاب در نزد زوال روشن تر است و انکار نمیکند آنرا مگر معاندین دین مبین و مخالف شریعت سید المرسلین مگر نشنیده آن حدیثی را که در کتاب کشف الیقین از عمار یاسر روایت میکند که در بعضی از کوچهای مدینه در طلب امیر المؤمنین علیه السلام میرفتم که ناگاه کرگی دیدیم که سرش سیاه و باقی بدنش سفید بود و موهای بسیار بر اندام داشت و بتعجیل آمد و رفت تا داخل منزلی شد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین علیهما السلام در آنجا بودند و چون بخدمت ایشان مشرف شد خود را بر خاک مالید و بدست خود بسوی امیر المؤمنین اشاره کرد پس آنحضرت فرمود که ای خداوند زبان این کرگرا گویا فرما پس ناگاه آن کرگ بزبان فصیح عرض کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین آنحضرت پس از جواب فرمود که از کجا آمده گفت از شهر کفار فجار فرمود که اراده کجا داری عرض کرد که شهر پیغمبران ابرار فرمود که برای چکار آمده عرض کرد که آمده ام بار دیگر با جناب تو بیعت کنم فرمود که پیش دفعه دیگر با ما بیعت کرده گفت بلی روزی صدا کننده از جانب آسمان صدا زد که همه جمع شوید ما بر تل از تلهای ولایت بنی اسرائیل جمع شدیم پس علمهای سفید و سبز ظاهر گردید و آنها را برپا کردند و منبری از طلا گذاشتند و جبرئیل بر آن منبر بالا رفت و خطبه در نهایت بلاغت خواند که دلها از آن ترسان و چشمها از آن گریان شد پس گفت که ای گروه وحشیان خداوند جلت عظمته محمد را خاتم انبیا کرد و علی علیه السلام را بعد از او بر بندگان خود خلیفه گردانید پس شما را امر نموده است که با او بیعت نمایید تمام گفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم مگر یک طایفه از کرگ که حق تو را انکار کردند و منکر معرفت تو شدند پس آنحضرت فرمود که ای کرگ وای بر تو گویا تو از جنیانی او عرض کرد که نه من جن و انس نیستم من کرگ شریفم آنحضرت فرمود که شرافت تو از چیست در حالتی که از کرگانی عرض کرد که شرافت من از آنست که از شیعیان توام و پدرم مرا خبر داده است که ما از اولاد آن کرگیم که پسران یعقوب او را بخطا نسبت دادند و گفتند که برادر ما را خورده است و او در تهمت زده

مؤلف گوید این مطلب منحصر بکرگان نیست بلکه جمیع مخلوقات الهی چنین اند و اگر درین باب ذکر احادیث بسیار کنم از مطلوب خود که تعزیه داری باز مانیم و باید دانست که نه همین نبوت و امامت و ولایت ایشان را بر عالم عرض کردند بلکه مظلومیت و شهادت ایشان را نیز بر عالم عرض کرده اند و دوستان همه عوالم در همه زمانهای گذشته بر ایشان گریه و زاری و نوحه کرده اند و تا آخر عالم خواهند کرد بلکه دوستان این بزرگواران در همهٔ عالم بر شیعیان و محبان ایشان صلوات فرستاده اند و خواهند فرستاد و طلب رحمت کرده اند و خواهند کرد و بر دشمنان و اعدای ایشان لعنت کرده اند و خواهند کرد و شاهد بر این مدعی احادیث معتبره بسیار است و ما اکتفا میکنیم درین کتاب بچند حدیث که تا این مسئله ثابت شود و علاوه آنکه قلبهای شیعیان بریان و دیدهای ایشان گریان گردد و از آنجمله از کتب معتبره در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که از عادت حضرت

عیسی این بود که در اطراف زمین سیاحت میفرمود و با حواریین راه میرفت پس عبور ایشان بر زمین کربلا افتاد و پس دید شیر درنده را که از عبور کردن مانعست پس آنحضرت پیش تشریف آورد و فرمود که ای شیر بچه سبب مجاور این زمین گردیده و نمیگذاری که بگذریم آنشیر بزبان فصیح عرض کرد که نمیگذارم شما را بگذرید تا آنکه لعن کنید بر یزید قاتل امام حسین حضرت عیسی فرمود که امام حسین کیست عرض کرد که حسین سبط پیغمبر امّی و فرزند علی ولی آنحضرت فرمود که کیست قاتل او آن شیر عرض کرد که آن ملعونیست که بر او لعنت میکنند همه وحشیان و درکان و درندگان خصوصا در ایام عاشورا پس آنحضرت هر دو دست خود را بلند کرد و بر یزید لعنت فرمود و بر او نفرین نمود و حواریین بر لعنت و نفرین آنجناب آمین گفتند پس آن شیر از سر راه ایشان دور شد و آن بزرگواران بجانب مقصد روان شدند و ایضا در آن کتاب از کتاب علل و امالی از جبلهٔ مکیه روایت کرده ام که میگوید شنیدم از میثم تمار که یکی از خواص اصحاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود که میفرمود والله که بقتل میرسانند این امت ملعونه پسر پیغمبر خود را در دهم ماه محرم و آن روز را دشمنان خداوند از برای خود روز برکت میشمارند و این امر درین امت البته واقع خواهد گردید و از جملهٔ اموریست که وقوع آن در علم خداوند گذشته است و باین مطلب مرا خبر داده است حضرت امیر المؤمنین و بمن خبر داده است که چون آن بزرگوار را بقتل رسانند گریه میکنند در عزای او همه چیز حتی حیوانات بیابانها و ماهیان دریاها و پرندگان هواها و میگرید بر او آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنین از انس و جن و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و رضوان خازن جنان و مالک خازن نیران و ملائکه حمله عرش و از آسمان درین عزا خاک و خون خواهد بارید و هرگاه آسمان را برنگ خون مشاهده کنی یقین کن اینکه آنجناب را بقتل رسانیده اند جبله میگوید که روزی از حجره بیرون آمدم رنگ آفتاب را بر دیوارها مثل جامهٔ رنگین دیدم پس گریستم و نالهای بلند کشیدم و گفتم ای خلایق والله سید و آقای ما حسین بن علی را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیده اند مؤلف گوید که از جمله گریههای آسمان بخاک و خون آن بود که چون آن مظلوم بر زمین کربلا افتاده بود بادهای سیاه وزید و خاکهای سرخ و سیاه بر فرق عالم و عالمیان بیخت و قطرات خون از آسمان میریخت و جامهاکه شسته بودند و بر بام خانها در آفتاب گسترده بودند چون جمع میکردند قطرات خون بر آن مشاهده میکردند و از جمله گریههای حیوانات آن بود که ذو الجناح در میانهٔ آن گرد و غبار نالها میکرد و نعرها میکشید که صدای او بیابان کربلا را پر کرده بود و از آنجمله گریههای اسبان و شتران کوفیان و شامیان بود در وقت عبور دختران از قتلگاه شهیدان که از نالهای زینب خاتون و سکینه خاتون در حدیث که آن حیوانات آنقدر گریه کرده بودند که صورتها و سمهای ایشان تر شده بود و از جمله آنها گریههای آهوان صحراها بود که قبل از تولد جناب مظلوم کربلا در زمان حضرت عیسی درین کربلا گریه کرده بودند چنانچه در حدیث معتبر از ابن عباس روایت شده است که میگوید که در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم آنوقت که بجنگ صفین تشریف میبرد پس چون بزمین نینوا که یکی از اسمهای کربلای معلا است وارد شد در پهلوی آب فرات منزل نمود پس بصدای بلند فرمود که ای ابن عباس آیا این زمین را میشناسی عرض کردم که نمی شناسم پس آن جامع علوم اولین و آخرین فرمود که اگر بشناسی آنطوریکه من میشناسم از این زمین نخواهی گذشت مگر آنکه گریه کنی مثل گریهای که من میکنم ابن عباس میگوید که آن بزرگوار شروع بگریه و ناله نمود و گریست گریهٔ طولانی و آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و روی سینهٔ مقدسش پر از آب دیده شد و ما اصحاب در خدمت آنجناب بودیم از گریههای ایشان ما هم بی اختیار شده گریستیم مؤلف گوید که ای شیعیان و ای دوستان خوبست که گریه کردن بر جناب مظلوم کربلا را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم گیریم ابن عباس میگوید که پس آنحضرت شروع نمود بآه کشیدن و مکرر فرمود که آه آه مالی ولآل ابی سفیان مالی ولآل حرب حزب الشیطان واولیاء الکفر یعنی آه آه مرا چکار است با آل ابی سفیان و مرا چکار است با آل حرب که لشکر شیطان و اولیای کفرند پس فرمود که صبرا یا ابا عبد الله لقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم یعنی ای فرزند ای حسین بر تو باد صبر کردن بتحقیق که آنگروه از تنها بپدر تو رسید مثل آنچه بتو خواهد رسید پس آنحضرت آب طلبید و وضو کرد و نماز بسیاری کرد و بعد از نماز مثل همان کلمات که اول فرموده بود فرمود مؤلف گوید که نمیدانم آن صندوق علوم الهی که پروردگار جلیل او را از گذشته و آینده مطلع گردانیده بود و عالم بود باینکه اطفال کوچک او درین زمین از تشنگی هلاک میشوند و بزرگان از اولاد او پوست در بدنهای ایشان از شدت تشنگی خشک میشود و هم جمع میشود مانند پوستی که بر روی آتش گذارده شود چنانکه خداوند بحضرت موسی فرمود که یا موسی صغیرهم یمیته العطش وکبیرهم جلده منکمش و مدام از خیام طاهرات ایشان ندای العطش العطش در روز عاشورا بلند خواهد شد و فرزند بزرگوارش جناب سید الشهدا در میانهٔ میدان مکرر بصدای بلند خواهد فرمود که فهل الی شربة من الماء سبیل یعنی آیا بجرعهٔ از آب درین بیابان

راه توان بردو اعدا او را بجز تیر و نیزه جواب نخواهد داد بر چه حال بود آنوقتیکه بلا مانع در کنار فرات منزل فرموده بود و بر چه حال وضو میساخت
و بکف مبارک آب جهت وضو میگرفت و استعمال میفرمود و بر زمین میریخت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ابن عباس میگوید که پس آنحضرت از
از کثرت گریه و ناله خواب ربود و بعد از ساعتی بیدار شد و فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بآنکه چه خواب دیده ام من عرض کردم که انشاء الله بخیر است
خواب خود را بیان فرما آنحضرت فرمود که در خواب دیدم که مردان بسیار از آسمان باین زمین نازل شدند و با ایشان بود علمهای سفید و شمشیرها
خود را بگردن حمایل کرده اند و آن شمشیرها از سفیدی میدرخشید و بر اطراف زمین احاطه کرده بودند و فرمود که ای ابن عباس گویا می بینم که شاخهای
این درختهای خرما بر زمین و در میان خون سیاهی باضطراب در آمده است و فرزند دلبندم حسین که پاره تن من و مغز استخوان منست در میانه
آن خونها غرق شده است و هرچند استغاثه میکند احدی بفریاد او نمیرسد و مردان سفیدی که از آسمان نازل شده اند و بصدای بلند از اطراف
باو میگویند که صبرا یا آل الرسول یعنی که صبر کنید ای آل رسول که اینک بدست بدترین مخلوقات بدرجه رفیعه شهادت فایز میگردید
و یا حسین اینست جنت که مشتاق بوارد شدن جناب تست ای ابن عباس پس آن مردان بنزد من آمده و مرا تعزیه میدهند و میگویند که یا اباالحسن
بشارت باد ترا بعطایائی که موجب روشنائی چشم تو شود در روز قیامت پس بر اینحال از خواب بیدار شدم و قسم بذات اقدس خداوندی
که جان من در قبضه قدرت اوست که خبر داده است مرا پیغمبر صادق مصدق ابوالقاسم محمد بآنکه زود باشد که خروج کنند بر ما اهل بغی و سرکشی
و اینست زمین کربلا که دفن میشود در آن حسین با هفده نفر از نسل من و فاطمه و در کتاب بحار الانوار است که چشم آنجناب پر از اشک شده و باطراف
زمین اشاره کرد و فرمود که اینست جای خوابانیدن شتران ایشان و اینست جای خیمها و خرگاه و اموال ایشان مؤلف محزون گوید که خداوند
لعنت فرماید آن جماعتی را که شتران دیگر در همان موضع خوابانیدند و اموال ایشانرا بغارت بردند و خداوند بآتش غضب خود بسوزاند آن اشقیا را
که آن خیمه و خرگاه را سوزانیدند و زنانش را اسیر و بیابان داده و پس از آن باسیری بردند پس اشاره بمحل قتلگاه شهیدان کرده فرمود که این موضع
ریخته شدن خونهای ایشانست پس فرمود که ای تربت طاهره خوش بحال تو باد که ریخته میشود در تو خونهای دوستان و بدرستیکه این زمین
معروفست در آسمانها بزمین کربلا چنانکه معروفست بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس پس فرمود که ای ابن عباس برخیز طلب کن در اطراف
این زمین پشکهای آهوانرا که والله هرگز دروغ نگفته ام و آنکه خبر داده مرا دروغگو نبوده است و بدانکه رنگ آنها زرد شده است مثل زعفران ابن عباس
میگوید که آنها را یافتم که در جائی جمع کرده شده اند پس صدا زدم که یا امیرالمؤمنین یافتم آنها را بهمان رنگ زعفران که فرمودی و چون این خبر دادم
آنجناب فرمود که صدق الله و رسوله و از جای خود برخاست و چون کسی که هروله کند بجانب آنها شتافت و آنها را برداشته و بوئیده و فرمود
که اینها همانست که گفتم ای ابن عباس اینها همانست که گفتم آیا میدانی که اینها چیست اینها همان پشکهاست که حضرت عیسی بن مریم آنها را بوئیده
و اصل حکایت آنها اینست که روزی عیسی بن مریم با حواریین بر این زمین گذشت پس آهوئی چند دید که درین زمین بدور یکدیگر جمع شده اند
و همه گریه میکنند پس حضرت عیسی با حواریین نشستند و آنحضرت گریه کرد و حواریین از شدت گریه آنحضرت بگریه در آمدند و علت نشستن و گریستن
آنحضرترا نمیدانستند پس عرض کردند که یا روح الله یا کلمة الله چه چیز شما را بگریه در آورده است آنحضرت فرمود که آیا میدانید این چه زمینست عرض
کردند نه فرمود که این زمینی است که کشته میشود در آن فرزند رسول احمد مختار که فرزند حره طاهره فاطمه زهراست که او مانند مادر من حضرت مریم
همیشه پاکست و بخون حیض آلوده نمیشود و درین زمین قبر آن فرزند بسته میشود و خاک آن از مشک خوشبوتر است زیرا که بخون آن شهید مخلوط است
و همچنین است تربت انبیاء و اولاد انبیاء ای حواریین این آهوان با من میگویند که ما درین زمین چرا میکنیم از شوق بسوی آن تربت مبارکه و گمان میکنند
که این تربت محل امن و امانست مؤلف گوید که از کجی اتصافست که این تربت مبارکه که از برکت خامس آل عبا محل امن و امان از برای
وحشیان صحراها بوده باشد پیش از آنکه آنجناب متولد شود و آن زمین را بتشریف قدوم خود مشرف فرماید و از برای هر کس و هر چیز که پناه
برد اسباب امن و امان او باشد از فتنهای دنیا و آخرت و اشقیای این امت و فسقه و فجره اهل کوفه و شام از برای صاحب آن تربت
و اهل و عیال او نا امن کردند و رعایت حرمت ایشانرا نکردند پس مردان و نوجوانان و اطفال ایشانرا کشتند و اموال ایشانرا بغارت و زنان
و دختران ایشانرا باسیری بردند پس امیرالمؤمنین فرمود که ای ابن عباس بدانکه حضرت عیسی علیه السلام دست بر آن پشکها زده و آنرا بوئیده و فرمود
که از خوشبوئی علف این تربت طاهره این پشکها خوشبوی گردیده ای پروردگار من اینها را نگاهدار تا آنکه پدر این فرزند بر این تربت وارد شود و اینها را

ببوید و آنرا اسباب تسلی قلب او گردان و اینها از برکت دعای حضرت عیسی تا حال باقی مانده و رنگ آنها از طول زمانست که زعفرانی
شده ای ابن عباس زمین کربلا همین زمینست پس آنجناب روی خود را بجانب آسمان گردانیده و گفت که ای پروردگار عیسی بن مریم مبارک
مگردان بر آنها که فرزند مرا درین تربت میکشند و او را خوار و ذلیل میخواهند ابن عباس میگوید که آن بزرگوار بعد از این کلام گریهای طولانی بلند
کرد و ما از گریهای آنجناب گریها کردیم پس آنحضرت آنقدر آه و ناله کشید و گریهای بلند کرد که بر آن تربت طاهره افتاده و مدتی غش کرد
مؤلف جانفدا گوید که ای تعزیه داران و ای محبان آداب تعزیه داری و گریستن بر مظلوم کربلا را از جناب امیر مؤمنان که معصوم و حجت الهیست
تعلیم باید گرفت که آنجناب بمحض علم امامت که بر آینده مطلع بود بر آنحال شد که شنیده و میدانم اگر حاضر میبود و ملاحظه میفرمود که فرزند مظلوم
با فرزند زاده اش حضرت قاسم در آخر وداع در میانه میدان دست بگردن یکدیگر کرده چنان گریها و نالها کردند که هر دو بر روی تربت طاهر
افتاده غش کردند و اگر میدید که عروس قاسم از ضربت نیزه طالبیه بگوش پاره شده و سر برهنه بر خاک و خون افتاده و غش کرده و جناب
زینب مادر یتیمان سر او را بر دامن گرفته و گریه میکند نمیدانم که بر چه حال میشد و چگونه گریه و ناله و تعزیه داری میفرمود ابن عباس میگوید که چون
آنحضرت از غش بحال آمد قدری از آن پشکها را بر گوشه ردای خود بست و امر فرمود مرا که بقیه آنها را من بر گوشه ردای خود بندم و فرمود که
ای ابن عباس هر وقت به بینی که اینها خون سیاه شده و از آن خون سیاه جاریست بدانکه فرزندم ابوعبدالله الحسین علیه السلام را درین تربت
کشته اند و در آن دفن کرده اند ابن عباس میگوید والله من آنها را حفظ میکردم و متوجه میشدم زیاده بر آنچه متوجه بعضی از واجبات خود میشدم
و از گوشه آستین خود آنها را نمی گشودم که ناگاه روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که آستین من پر از خون شده و از آن
خون سیاه جاریست پس گریه کنان از خواب برخاستم و نشستم و گفتم والله کشته شده است مولای من حسین و الله که علی هرچه مرا خبر داده است
هرگز دروغ نفرموده است و هرگز نفرموده است که فلان امر بعد ازین چنین خواهد شد و آن کار بهمان نظر که فرموده بود نشود زیرا که همه خبرهای او از آن
علومی بود که رسول خدا که امین وحی الهی بود او را خبر داده بود پس از خوابگاه خود با جزع و فزع و گریه در وقت طلوع فجر بیرون آمدم و دیدم
که چنان دود و غبار مدینه طیبه را فرا گرفته که دیوارها و عمارتهای آن گویا پیدا نیست و چون آفتاب طالع شد گویا طشتی از خون بود و گمان
شده بود و گویا بر دیوارهای مدینه خون سیاه از آسمان باریده بود پس بهمانجا نشستم و مشغول گریه و زاری شدم و میگفتم ای اهل مدینه والله
کشته شده است آقای شما حسین پس از گوشه خانه ندائی شنیدم که گوینده میگفت که بر شما باد بصبر کردن ای آل رسول و خبر دهم شما را که کشته
شد فرزند فاطمه بتول و از آسمان بزمین نازل شد جبرئیل با آه و ناله و عویل پس جبرئیل بنالهای بلند میگریست و من نیز گریه میکردم پس تاریخ آن روز را
گذاشتم و آن روز عاشورا و هم ماه محرم بود و چون خبر از کربلا رسید دیدیم که با تاریخ که ما گذاشته بودیم مطابق بود و آن خبر آورنده گفت که
آن ندای آسمانرا که شما در مدینه شنیده بودید ما هم در زمین کربلا شنیدیم و نمیدانستیم که آن ندا کننده کیست و ما گمان میکردیم که آن حضرت خضر بود و لا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس پنجم در اطلاع دادن سید انبیاء و سیدة النساء است بر شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام پیش از تولد او اللهم صل
على محمد الذی اوحیت الیه شهادة سبطه یعنی خداوندا صلوات بفرست بر جناب محمد مصطفی که وحی فرمودی شهادت پسر دختر او را پیش
از آنکه بسته شود نطفه او وصل اللهم علی علی الذی احرقت قلبه بقتل ولده حین کونه فی صلبه یعنی صلوات خود را عطا فرما بجناب علی بن
ابی طالب که محزون گردانیدی قلب او را بقتل فرزند او در آنوقتی که هنوز در صلب او بود و از وجود نشده بود ثم صل اللهم علی الصدیقة
المصونة التی احرقت کبدها لولدها قبل ورودها علی رحمها فحملته کرها و وضعته کرها یعنی بار خدایا صلوات خود را نازل فرما بر فاطمه طاهره
و صدیقه معصومه که سوزانیدی جگر او را از برای فرزند دلبندش پیش از آنکه وارد شود بر رحم او پس حامله شد باو از روی اکراه و وضع حمل او
نمود از روی اکراه وصل اللهم علی اخیه الذی شرع له فی اقامة العزاء و لم یمض من عمره الا ستة اشهر تماما و صلوات فرست ای خداوند من
بر امام مسموم حضرت امام حسن مجتبی که شروع فرمود از برای اقامه عزا از برای برادرش جناب سید الشهداء و حال آنکه از عمر شریفش نگذشته
بود زیاده از شش ماه تمام اللهم صل و سلم علی الامام المقتول الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته ای خداوند من صلوات و سلام نازل
فرما بر امام کشته شده که از جانب تو وعده داده شده بود بشهادت او پیش از گریه او و ولادت او الذی قد طهره الجلیل و افتخر بخدمته جبرئیل

و ناغاه فی المهد میکائیل و دردائیل به انجحه دردائیل وانجناب بزرگواریست که پاکیزه گردانیده است او را خداوند جلیل و فخر کرد بجهت او جبرئیل و گاهواره او را جنبانید میکائیل و ببرکت او رد شد بالهای دردائیل نور العینین و سید الکونین و شفیع المذنبین فی العالمین مولانا و سیدنا ابی عبد الله الحسین علیه و علی ذریته و محبیه والباکین علیه رحمة رب العالمین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم ابد الآبدین و آنجناب مقدس بزرگواریست که نور هر دو چشم است و آقای هر دو سرایست و شفیع گناهکاران در دنیا و عقبی است و او سید و مولای ما ابی عبد الله الحسین است که بر او و ذریه او و دوستان او و گریه کنندگان بر او باد رحمت پروردگار عالمیان و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان و غصب کنندگان حقوق ایشان و انکار کنندگان فضایل ایشان باد ابد الآبدین و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا تفسیر ظاهر آیه شریفه اینست که جناب اقدس الهی میفرماید که وصیت فرمودیم ما که خداوندیم انسانرا به نیکوئی کردن در حق پدر و مادر خود زیرا که مادر او برداشته است او را در رحم خود با زحمت و مشقت و کراهت بار حمل او را و زائیده است با کراهت و دشواری زائیدن و از ابتدای حامله شدن او تا از شیر باز کردن او سی ماه طول کشیده است و از احادیث متعدده ظاهر میشود که این آیه شریفه در باطن از برای جناب سید الشهداء علیه السلام وارد گردیده است بجهت آنکه حضرت پیغمبر خبر داده بود حضرت فاطمه را باینکه این فرزند باذیت بسیار کشته میشود پس حامله شد بآنجناب با کراه و وضع حمل او نمود با کراه مثل آنکه در کتاب کافی از حضرت صادق روایت شده است که نازل شد جبرئیل و عرض کرد که یا محمد خداوند عالم ترا بشارت میدهد بفرزندی که متولد خواهد شد از فاطمه طاهره پس آن سرور از شنیدن آن خبر بنهایت مسرور شد پس دفعه دیگر جبرئیل عرض کرد که یا محمد آه آه بدانکه اشقیای امت تو او را میکشند بعد از تو پس آنحضرت فرمود که علی ربی السلام مرا حاجتی نیست بفرزندی که متولد شود از فاطمه من که بکشند او را امت من بعد از من پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد پروردگارت سلام میرساند و بشارت میدهد که قرار خواهد داد در ذریه او امامت و ولایت و وصایت را پس آنحضرت فرمود که الحال راضی شدم پس کسی را بجانب فاطمه طاهره فرستاد که بدرستیکه خداوند بشارت میدهد مرا بفرزندی از تو که میکشند او را امت من بعد از من پس آن معصومه جواب فرستاد که مرا حاجتی نیست بفرزندی که بکشند او را امت تو پس حضرت رسول در جواب زهرای بتول فرمود که خداوند قرار داده است در ذریه او امامت و ولایت و وصایت را پس آن معصومه چون بشارت را شنید جواب داد که الآن راضی شدم لیکن چون کشته شدن او را اکراه داشت حامله شد بجناب سید الشهداء از روی اکراه و وضع حمل نمود از روی اکراه و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت شده است که جبرئیل سه دفعه این وحی را از رسول خدا عرض کرد در دفعه سیم آنحضرت راضی شد پس آنجناب سه دفعه آنرا با امیر المؤمنین علیه السلام خبر داد و آنجناب در دفعه سیم راضی شد پس آنجناب سه دفعه آنرا بحضرت فاطمه خبر داد و آن معصومه در دفعه سیم راضی شد و در روایت دیگر است که حضرت فاطمه میفرماید که پدر بزرگوارم فرمود که امید هست زود باشد که خداوند بتو پسری عطا فرماید که حجت باشد برای این خلق پس چون یکماه گذشت یافتم در خود حرارت زیادی چون بپدر بزرگوارم احوال خود را عرض کردم کوزه از آب طلبید و دعائی بر آن خواند و آب دهن مبارک در آن انداخت و بمن فرمود که بیاشام چون آشامیدم آن حرارت از من رفع شد و چون چهل روز بر من گذشت مثل رفتار مورچه در بدن من و جامه در پشت خود حرکتی یافتم و بر این حال بودم تا ماه دویم تمام شد پس در خود بجدی حرکت و اضطراب یافتم که خواهش طعام و آبی از برای من نمانده بود و خداوند چنان مرا محافظت فرموده بود و آرامی داده بود که گویا دائما شیر آشامیده بودم تا سه ماه تمام شد و علی الدوام در منزل خود خیر و برکت می یافتم پس چون ماه چهارم شد خداوند ببرکت آن فرزند وحشت مرا بانس مبدل فرمود و چندان شوق عبودیت و پرستش الهی بر من غلبه کرد که علی الدوام در محل نماز و سجده خود بودم و بیرون نمی آمدم مگر برای حاجتی که لازم میشد و این احوال دایم در من زیادتر میشد و غلبه میکرد و بیکبار بودم در ظاهر و باطن تا آنکه پنجماه تمام شد پس چونکه ماه ششم داخل شد دیگر هرگز در شبهای تاریک محتاج بچراغ نبودم مؤلف گوید که خداوند از ظلمات و تاریکیهای جهنم خلاص نکرداند سیاه قلبان کوفه و شام را که احترام ذریه نور الهی را منظور نداشته در شب بعد از عاشورا ایشانرا بی شمع و چراغ و بی خیمه و اساس و لباس اسیر کرده پس از آن تا کوفه و شام ایشانرا در منازل خرابها و مسجدها و بیابانها در سرما و تاریکی و بیخوابی مثل اسیران روم و زنگبار میبردند پس حضرت فاطمه فرمود که در ماه ششم چون در مصلی و محل عبادت خلوت میکردم از رحم خود صدای تسبیح و تقدیس میشنیدم مؤلف گوید که جانم فدای آن زبان و دهان شود که در جمیع عوالم عادت بذکر الهی و خداپرستی داشته بجدیکه در حجاب رحم صدای تسبیح و تقدیس از زبان معجز نظامش

ظاهر و هویدا میگردید و خداوند معبود که بجز او کسی مستحق پرستش نیست دانا و عالم است که در عوالم انوار و اصلاب و در ایام ولیالی عمر شریفش چگونه ذکرها و عبادتها و مناجاتها بجای آورده که رکن و اصل ذکر و عبادت جمیع ساکنین ملک و ملکوت و رشک ملأ اعلی بود آه وا حزناه از آنجا که عادت بذکر الهی داشت در عصر تاسوعا برادر با جان برابر خود حضرت عباس فرمود که ای برادر اگر میتوانی از این قوم بخواه که بنای مقاتله را بفردا اندازند شاید که در این شب از برای پروردگار خود نماز کنیم و دعا و استغفار کنیم زیرا که خداوند داناست که من دوست میدارم نماز را و قرائت قرآن را و بسیاری دعا و استغفار را و چون حضرت عباس مهلت خواست آنشب عاشورا را بنماز و رکوع و سجود و دعا و استغفار و ذکر الهی بسر برد وا ویلاه و وا مصیبتاه که در روز عاشورا آن دهان مقدس که محل ذکر الهی بود از شدت تشنگی چنان خشک شده بود که چون زبان مبارکش بر کام شریفش میخورد صدا میکرد آه وا حزناه و وا ویلاه که آن کام و دهان نه همین تشنه و خشک شده بود بلکه در حدیث است که ابو الحتوف شدید العقوق که خداوند او را باشد عذاب خود معذب فرماید در روز عاشورا تیری بر آن دهان مقدس زد که آنرا مجروح کرده و خون از آن جاری نمود پس حضرت فاطمه فرمود که چون نه روز از ماه ششم گذشت قوت من زیاده شد و خداوند مرا بآن قوت محکم فرمود و احوال خود را بام سلمه نقل کردم و چون ده روز گذشت مرا خواب ربود در خواب دیدم که شخصی آمد و بال خود را بر پشت من کشید پس چون من بیدار شدم تجدید وضو کرده و دو رکعت نماز کردم پس دفعه دیگر بخواب رفتم دیدم که شخصی دیگر آمد که جامه سفید پوشیده بود و بر بالای سر من نشست و بادی بر روی و پشت من دمید پس من با خوف و دهشت از خواب بیدار شدم و وضوی کامل ساختم و چهار رکعت نماز کردم پس دفعه سیم بخواب رفتم در خواب دیدم که شخصی دیگر آمد و مرا نشانید و با من مهربانی کرد و تعویذی بر بازوی من بست پس چون من صبح کردم جامه فاخته فاخری پوشیدم و در آنشب سید انبیا در منزل ام سلمه تشریف داشت پس داخل حجره او شدم پس دیدم که پدر بزرگوارم بر روی من نظر فرمود و از روی مبارکش علامت خوشحالی و سرور ظاهر بود پس از ملاحظه آن حال خوف و دهشت از من رفت و خوابهای خود را بپدر بزرگوارم عرض کردم پس در جواب من فرمود که بشارت باد ترا ای فاطمه که آن شخص که اول در خواب دیدی آن خلیل من عزرائیل بود که موکلست بر رحمهای زنان و آن شخص دویم خلیل من میکائیل بود که موکل است بر رحمهای اهل بیت من و بر تو نفس خود دمید من گفتم که بلی پس پدر بزرگوارم گریست و مرا در آغوش مرحمت خود گرفت و فرمود که آن شخص سیم پس حبیب من جبرئیل بود که خداوند او را خادم فرزند تو قرار داده است مؤلف گوید که شاید علت گریستن آنجناب آن بوده که خدمتها را که جبرئیل در کربلای معلی کرده آنحضرت بخاطر مبارک گذرانیده و بی اختیار گریان شده و خداوند جل شانه العالی و رسول او و اهل بیت اجمعین مطلعند که جبرئیل در روز عاشورا و بعد از آن چه خدمتها کرده که موجب گریه پیغمبر شده بلی آنچه ما بر آن مطلع شده ایم و علی الدوام بر آن گریان و نالانیم اینست که در آنوقت که همه یاران و هواداران و برادران و فرزندان جناب سید الشهداء علیه السلام شهید شده بودند و آنجناب خود عازم میدان شهادت شد و همه خواهران بیکس و دختران نوبس و زوجات دلکباب و زنان پیچیده دور آنجناب جمع شده بودند و صدای الوداع الوداع و الفراق الفراق از زمین کربلا بآسمان بالا میرفت که ملائکه آسمانها بگریه و ناله و زلزله درآمده بودند و چون آن غریب بیکس خواست که بر ذو الجناح سوار شود کسی نبود که رکاب سعادت انتساب آنجناب را بگیرد آه وا حزناه که در روایت وارد شده است که مرغی از آسمان نازل شد و با منقار خود رکاب گرفت و آن جبرئیل امین بود انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدانکه از جمله خدمتهائی که جبرئیل نمود این بود که بعد از شهادت آن مظلوم محزون جناب زینب خاتون نزد جناب سید الساجدین علیه السلام و علیل بیمار آمد و گفت که ای یادگار برادرم حسین علیه السلام شخص خوش روی و سفید پوشی را میبینم که در میانه قتلگاه شهیدان ایستاده و خاک بر سر میکند و گریه و زاری و ناله و بیقراری دارد آن کیست که بر کشتگان با غریبان نوحه و گریه میکند آن علیل بیمار فرمود که ای عمه جان آن جبرئیل امین گاهواره جنبان پدر بزرگوارم حسین است که بر کشته مخدوم خویش نوحه و ناله میکند و در حدیث است که حضرت فاطمه فرمود که بعد از آنکه پدر بزرگوارم خواب مرا تعبیر فرمود من بخانه خود برگشتم و آرام گرفتم تا آنکه ماه ششم باخر رسید و چون شب جمعه سیم ماه مبارک شعبان المعظم داخل شد آن نور الهی و آن در شهوار از صدف عصمت فاطمه طاهره علیها السلام ظاهر و هویدا گردید پس خداوند جلیل رضوان خازن جنت را امر فرمود که جنت را زینت فرماید و خوشبوی گرداند بجهت کرامت آن مولود مسعود و وحی فرمود بسوی حور العین که همه زینت کنند بجهت کرامت او و وحی فرمود بملائکه مقربین که همه برپا شوند و صفها را آراسته کنند به تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر الهی بجهت کرامت

اویس وحی فرمود بجبرئیل که هزار قبیله از ملائکه که هر قبیله هزار هزار ملک بوده باشند با خود بردارد که همه بر اسبهای زرکین برنکهای نیکو که همه زین ولجام کرده باشند و بر آنها قبها از دُر و یاقوت بوده باشد سوار شوند و در اطراف آنها ملائکه روحانیین که در دستهای ایشان حربها از نور باشد راه روند و با این هیئت و با این جمعیت بر زمین نازل شوند بجهت تهنیت این فرزند که برای جناب محمد مصطفی متولد شده است پس جبرئیل بطریقی که پروردگار جلیل فرموده بود بر جناب ختمی مآب نازل شد مؤلف گوید که لعنت الهی بریزید و ابن زیاد باد که در مقابل دستگاه الهی در عوض جبرئیل و صفوف ملائکه مقربین با ابن سعد حرامزاده امر نمودند که صفها از منافقین بیارایند و فرزند جناب خاتم النبیین در کشته شدن و در مقابل تسبیح و تقدیس ملائکه آن جماعت فسقه فجره نعرها کشیدند و سخنان نالایق ناسزا میگفتند و بازای اسبهای نجیب زین و لجام کرده در زمان حیوة آقای مظلومان اسبها کو پیکر را نعلبندی کرده زین و لجام نموده بجنگ او آمدند الله الله و امصیبتاه که بعد از شهادت او همان اسبها را بر بدن نازنین خودش و سایر شهدا تاختند و اخر ناه که قاطرهای لنگ بدرهای بی زین و لجام و شتران لاغر بیراه بی جهاز را از برای اسیری اولاد آن عزیز کرده پروردگار آه آه که در مقابل قبهای از دُر و یاقوت قبها و خیمهای ایشان را بغارت بردند و سوزانیدند آه واویلاه از ظلم بنی امیه که بجای همراهی کردن ملائکه روحانیین در اطراف اهل و عیال سید مظلومان شامیان بیدین و کوفیان بد آیین از دشنام گروه بودند آه وامصیبتاه که در دستهای ملائکه از برای کرامت آنحضرت حربها از نور بود و در دستهای موکلان بر اسیران عمودهای آتشبار بود اگر یکی از ایشان بر کشتگان خود گریه میکردند یا در سواری و پیاده روی کوتاهی میکردند آن بیکسان بی پناه را میزدند و اذیت میکردند آه آه که ملائکه با آن قسم از زینت و جمعیت وارد بر زمین شده داخل محفل خاتم المرسلین شدند و در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده‌ام که خداوند علام الغیوب بجبرئیل امین وحی فرمود که چون بر پیغمبر ما نازل شدی سلام ما را باو برسان و باو تهنیت و مبارکباد تولد این مولود را بکو و باو پیغام رسان که من اسم این فرزند را حسین گذاشته‌ام لیکن ای جبرئیل با خبر تهنیت او را تعزیت هم بگو وَقُلْ لَهُ یا مُحَمَّدُ یَقْتُلُهُ شِرارُ اُمَّتِکَ عَلی شِرارِ الدَّوابِّ فَوَیْلٌ لِلْقاتِلِ وَوَیْلٌ لِلسّائِقِ وَوَیْلٌ لِلْقائِدِ یعنی ای جبرئیل بگو بمحمد که میکشند این فرزند ترا بدترین امت تو که سوار شوند بر بدترین چهارپایان پس ای وای بر کشنده او و وای بر راننده او یعنی از دنبال بدیاری و وای بر حرکت دهنده او یعنی از طرفی بطرفی دیگر که خداوندم از قاتل او بیزارم و او هم از من بیزار است و هیچ گناهکاری در روز قیامت نخواهد آمد مگر آنکه کشنده آن مظلوم گناهش از و بیشتر است و قاتل حسین در روز قیامت داخل آتش میشود با آن جماعت که با خداوند خدائی دیگر را شریک قرار داده‌اند و پرستیده‌اند و اشتیاق آتش بکشنده او زیاد تر است از شوق دوستان خداوند بسوی بهشت و در حدیث است که عبور جبرئیل در این نزول بدردائیل افتاد پس گفت ای جبرئیل این چه شبست در آسمانها مگر قیامت از برای اهل عالم برپا میشود که اینچنین هنگامه در عالم واقع شده جبرئیل گفت نه بلکه از برای جناب محمد مصطفی فرزندی متولد شده است در دنیا و خداوند ما را از برای تهنیت بر او نازل فرموده پس دردائیل گفت که ای جبرئیل بحق خداوندیکه مرا و ترا خلق فرموده است که سلام مرا بجناب محمد برسان و باو عرض کن که بحق این مولود که از خداوند سؤال نماید که از من راضی شود و بالهای مرا بمن رد فرماید و در صفوف ملائکه مرا بجای خود برگرداند پس چون جبرئیل به پیغمبر تهنیت و تعزیت داد آنجناب آنخبر را بفاطمه زهرا داد پس آن مظلومه گریست و گفت یا لَیْتَنی لَمْ اَلِدْهُ یعنی ای کاش که او را نزائیده بودم و کشنده فرزندم در بهشت پس پیغمبر فرمود که بلی در بهشت و لیکن ای فاطمه او کشته نمیشود مگر آنوقت که خداوند از نسل او امامی هدایت کننده خلق فرماید پس رسول خدا جمیع اسامی شریفه ائمه را برای فاطمه طاهره بیان فرمود پس آن مظلومه راضی شد پس جبرئیل خبر دردائیل را بخدمت پیغمبر جلیل عرض کرد پس آنحضرت فرزند خود را برروی دست گرفت در حالتی که او را در قنداقه از پشم پیچیده بود و دست خود را بآسمان بلند کرد و قالَ اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا الْمَوْلُودِ عَلَیْکَ لا بَلْ بِحَقِّکَ عَلَیْهِ وَعَلی جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَاِبْراهیمَ وَاِسْمٰعیلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ اِنْ کانَ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ وَفاطِمَةَ حَقٌّ عِنْدَکَ فَارْضَ عَنْ دَرْدائیلَ وَرُدَّ عَلَیْهِ اَجْنِحَتَهُ وَمَقامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلائِکَةِ یعنی رسول خدا عرض کرد که ای خداوند من بحق این فرزند من حسین بر تو بلکه بحق تو بر او و بر اجداد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که اگر از برای این حسین فرزند علی و فاطمه در نزد تو قرب و حقی هست راضی شو از دردائیل و رد فرما بر او بالهای او را و عطا فرما با و مکان او را در میانه صفهای ملائکه پس خداوند برکت جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداه دعای پیغمبر را مستجاب گردانید و گناه دردائیل را آمرزید و او را بمقام خود برگردانید او در بهشت مشهور است بآزاد کرده حسین مؤلف گوید که ای شیعیان از کجا انصافست که کسی که او را در قنداقه بهمقدر در درگاه الهی قرب و منزلت باشد

که ببرکت او ملائکه مقربین آمرزیده شوند اینکه در روز عاشورا از عطش آب قنداقه شیرخواره خود را از مادرش گرفته و بر روی دست بگیرد از برای تحصیل آب برای او و دشمنان او را آب ندهند بلکه تیر بر گلوی تشنه او زنند و او را هلاک گردانند خداوند لعنت فرماید اهل کوفه و شام را که بر کوچک و بزرگ اهل بیت رسالت رحم نکردند اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ بِجَمیعِ لَعَناتِکَ بِدَوامِ قَهّارِیَّتِکَ

مجلس ششم

در اطلاع یافتن جده و مادرات بر شهادت آن تشنه جگر در حین تولد از مادر و شیر خوردن او است علیه السلام سُبْحانَ اللّٰهِ الَّذی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ وَسُبْحانَ اللّٰهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبیراً اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی اَوَّلِ مَنْ خَلَقْتَهُ صافِیاً بِمَشِیَّتِکَ بِلا اَبٍ وَاُمٍّ موجوداً فَهُوَ اَوَّلُ نُورٍ اَبْدَعْتَهُ فی عالَمِ الْاَنْوارِ مِضْمارِ بِالاَدْنیک بتولداً فَصَلِّ اللّٰهُمَّ عَلی اَوَّلِ مَنِ اشْتَقَّ مِنْ نُورِهِ فَجَعَلْتَ اَخاهُ وَلِیّاً لِلْعالَمینَ عِنْدَ اَشْعُوداً فَجَعَلْتَهُما اَبَوَیْنِ لِلْاُمَّةِ وَاَعْطَیْتَهُما مَقاماً مَحْمُوداً ثُمَّ صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلی آلِهِمَا الَّذینَ جَعَلْتَ کُلَّ واحِدٍ مِنْهُمْ لِلْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ نُوراً مَشْهُوداً وَجَبَلاً مَمْدُوداً وَلا سِیَّما عَلی خامِسِ اَصْحابِ الْکِساءِ الَّذی ارْتَضَعَ مِنَ الْاِبْهامِ اَوْلِیاءِ سَیِّدِ الْاَنْبِیاءِ وَقَدْ عَبَدَ اللّٰهَ فی صُلْبِهِ وَصُلْبِ سَیِّدِ الْاَوْصِیاءِ وَکانَ مَعْبُوداً فی بَطْنِ اُمِّهِ سَیِّدَةِ النِّساءِ الَّتی حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهاً وَوَضَعَتْهُ کُرْهاً وَکانَتْ مُدَّةُ حَمْلِهِ وَفِصالِهِ ثَلاثینَ شَهْراً سَیِّدِنا وَمَوْلانا اَبی عَبْدِ اللّٰهِ سَیِّدِ الشُّهَداءِ اَرْواحُنا لَهُ الْفِداءُ وَعَلی اَعْدائِهِ اللَّعْنُ وَالْعِقابُ دَوامَ الدُّنْیا وَدارِ الْجَزاءِ وبعد اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ وَوَصَّیْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ اِحْساناً حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهاً وَوَضَعَتْهُ کُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً تفسیر ظاهر آیه شریفه اینست که جناب اقدس الهی جل شانه العالی میفرماید که وصیت کردیم ما که خداوندیم انسان را به نیکوئی کردن با پدر و مادر خود زیرا که مادر او را برداشته است در رحم خود بازحمت و مشقت و که هست بار حمل او را و او را زائیده است باکراهت و دشواری زائیدن و از ابتدای حامله شدن باو تا از شیر باز کردن او تا سی ماه طول کشیده است و ظاهر این آیه شریفه از برای والدین جسمانی وارد شده است و کافیست از برای بیان احسان بر ایشان کردن و مخالفت ایشان نکردن اینکه شخصی برسول خدا عرض کرد که مرا وصیتی بفرما فرمود که هیچ چیز را شریک خداوند قرار مده اگرچه بآتش سوزانیده شوی و عذاب کرده شوی و علی الدوام باید تو مطیع باشد با مادر و دیگر آنکه اطاعت و نیکوئی کنی بالنسبه بوالدین خود خواه زنده باشند و خواه مرده و اگر ایشان امر کنند تو را اینکه بیرون روی از میانه اهل و عیال و اموال خود بیرون رو پس بدرستیکه این از علامات ایمان است و از برای هر کس که گوش شنوائی بوده باشد از برای نیکوئی کردن بوالدین و مخالفت نکردن با ایشان بس است اینکه در حدیث میفرماید که قُلْ لِلْبارِّ اِفْعَلْ ما شِئْتَ فَاِنَّکَ فِی الْجَنَّةِ وَقُلْ لِلْعاقِّ اِفْعَلْ ما شِئْتَ فَاِنَّکَ فِی النّارِ بگو از برای نیکوئی کننده با والدین که بکن آنچه دلت میخواهد یعنی از طاعت و غیر آن پس بدرستیکه تو در جهنمی و آخر الامر از اهل بهشتی و بگو بعاق والدین که بکن هرچه میخواهی از طاعت و معصیت پس بدرستیکه تو در آتشی و جایگاه تو جهنم خواهد بود و باید دانست که والدین بر سه قسمند اوّل والدین جسمانی که جسد تو از ایشان متولد شده است و تربیت بدن تو کرده‌اند و ظاهر این آیه شریفه و سایر آیات قرآنیه و ظاهر این احادیث و غیر آنها در حق ایشانست دوّم والدین روحانی و مراد از آن سلسله جلیله علما رانند که تو را تعلیم معرفت و علم و دین نموده‌اند و آداب تقوی آموخته‌اند که از باطن اوّل این آیات و احادیث ایشان مراداند و حق ایشان از والدین جسمانی زیاد تر است بقدریکه حق روح بر جسد زیاد تر است و بقدریکه حق علم بر حق بدن مقدم است پس حکم به نیکوئی کردن با ایشان یا عاق ایشان شدن اقوی و اشد است از حکم والدین ظاهر جسمانی سیم والدین حقیقی و مراد از ایشان جناب پیغمبر و آل طاهرین او است چنانکه رسول خدا میفرماید اَنَا وَعَلِیٌّ اَبَوا هٰذِهِ الْاُمَّةِ یعنی من و علی دو پدر مهربانیم از برای این امت پس از باطن باطن آیات و احادیث ایشان مراداند و حق ایشان بر والدین ظاهری و بر علما آنقدر زیاده و بیشتر است که مقام ایشان بر مقام آنها بالاتر است و آن از حد تحریر و تقریر بیرون است و آنچه از احادیث متعدده معتبره ظاهر میشود آنست که فرقی در میان امیر مؤمنان علیه السلام و سایر اهل بیت نیست و از اینجهت است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود میفرماید که مراد از والدین حسنین است پس کسیکه ایشان از او راضی باشند همانا که رسول خدا و امیر مؤمنان از او راضی‌اند و هر کس که عاق این دو بزرگوار بوده باشد عاق آنها و جناب مقدس خواهد بود و نیز آنکه از تفاسیر و احادیث متعدده ظاهر میشود که باطن این آیه شریفه است که مراد از انسان جناب سید الشهداء است و مراد از والدین حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهراء اند و مراد از حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهاً وَوَضَعَتْهُ کُرْهاً اینست که جناب فاطمه طاهره حامله شد بجناب سید الشهداء از روی اکراه و وضع حمل آنجناب نمود باکراه و علت آن این بود که جناب اقدس الهی پیغمبر خود را

مکرر خبر داده بود از تولد مظلوم کربلا و شهادت او و آنحضرت جناب فاطمه زهرا را بآن خبر داده بود و لهذا بآنمظلوم حامله شد از روی اکراه و وضع
حمل او نمود از روی اکراه و حضرت صادق علیه السلام میفرماید که آیا هرگز دیده اید کسی را که او را بشارت باولاد ذکور دهند و او اکراه داشته
باشد و بدرستیکه چون جناب فاطمه شنیده بود که فرزندش جناب سید الشهدا علیه السلام را میکشند اکراه داشت در حامله شدن باو و وضع حمل او
و چون شش ماه زیاده در رحم مادر نماند و دو سال ایام شیر دادن بود پس همه ایام شیر دادن و حمل او سی ماه طول کشید و اینست معنی حمله و فصاله
ثلثون شهرا و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه رسول خدا و فاطمه زهرا صلوات الله علیهما و علی آلهما بلکه همه عالم را خبر دادند بشهادت
آنمظلوم در وقت تولد او اینحدیث است که از ابن ابی عون روایت شده است که چون آنمظلوم متولد شد ملکی از ملائکه فردوس اعلی از جانب
خداوند علی اعلی نازل شد بر دریای اعظم و از جانب خداوند عالم ندا کرد در اقطار آسمانها و زمین که یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان
واظهروا التفجع والاشجان فان فرخ محمد مذبوح مظلوم مقهور یعنی ای بندگان خداوند بپوشید جامهای عزا یعنی قلبهای خود را محزون
گردانید یا آنکه بر قامتهای خود جامه سیاه که داب ماتم زدگانست بپوشانید و اظهار کنید آن ناله و اندوه را که در مفارقت عزیزان اظهار
میکنید زیرا که این فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عنقریب کشته شده و مظلوم و مغلوب خواهد گردید پس آنملک بخدمت جناب پیغمبر
مشرف شد و عرض کرد که یا حبیب الله یقتل علی هذه الارض قوم من اهل بیتک یعنی ای حبیب خداوند کشته میشود بر این زمین جمعی از اهل بیت
تو پس میکشند ایشانرا طایفه طاغیه از امت تو از برای خوشنودی جماعتی از فسقه امت تو که از دین خداوند در گذشته اند میکشند فرزند تو
حسین را که پسر دختر تو فاطمه طاهره است در زمینی که اسم آن کربلا است پس قدری از خاک کربلا را برداشت و بخدمت سید انبیاء آورد و عرض
کرد که یا محمد محافظت فرما این تربت را و آنزمان که مثل خون سرخ شد بدانکه فرزند تو حسین کشته شده است پس آنملک قدری از تربت
طاهره جناب سید الشهدا را بر بال خود گرفت و بآسمان بالا رفت پس باقی نماند در آسمان ملکی مگر آنکه آمده آنرا بوئیدند و بآن تبرک جستند
و گریستند تنها بماتمش نه همین انس و جان گریست ایام ناله کرد و زمین و زمان گریست تنها همین نه آدمیان نوحه گر شدند
از این عزا ملایک هفت آسمان گریست پس سید انبیا آن تربت را از ملک گرفت و بوسید و گریست و مکرر میفرمود قاتل الله
قاتل الحسین واصلاه فی نار جهنم یعنی بکشد خداوند کشنده حسین را و بسوزاند او را در آتش جهنم و قرار دهد جای او را در بدترین مکانهای
آنحضرت آن تربت را بام سلمه داد و فرمود که هر وقت ببینی که رنگ آن متغیر شده و مانند خون سیاه شده بدانکه فرزندم حسین در زمین
کربلا کشته شده است مؤلف دلخون گوید که ام سلمه آنرا در شیشه نموده بود و چون روز عاشورا شد آه و اویلاه و وامصیبتاه که دید از اطراف
آن خون میجوشد پس نالهای بلند دختران عبد المطلب و دختران قریش را صدا زده و در آن شیشه جمع شده و از آن خون بر سر و صورت خود مالیدند
و نالهای واحسیناه و واشهیداه و واغریباه از جگر برکشیدند و بلوازم تعزیه داری آنمظلوم قیام نمودند مؤلف نالان گوید آه آه چون بنظر
باطن ملاحظه مجلس ام سلمه و سایر زنان بنی هاشم و دختران عبد المطلب و صورتهای بخون رنگین شده آنها را مینمایم ملتفت بعصر دیگر عاشورا میشوم
که در زمین کربلا واقع شد پس از تفکر در آن جگرم خون و چشمم جیحون و صورتم از سرشکم گلگون میشود و آنوقتی است که ذو الجناح زین واژگون
و کاکل پر از خون از قتلگاه شهیدان بر در خیمه بیکسان آمد پس همه زنان و دختران گریه کنان دست در گردن آنحیوان در آوردند و صورتهای
خود را بخون یال و کاکل او رنگین نموده هر یک بگریه و ناله از احوال آقای مظلومان و سرور شهیدان سؤال میکردند یکی میگفت ایذو الجناح
چرا او را بردی و نیاوردی و دیگری گفت که ایذو الجناح آیا او را آب دادند یا تشنه کشتند و دلسوخته میگفت که ایذو الجناح خوب نکردی
که او را از میان دوستانش بردی و در میان دشمنانش انداختی آه واحزناه و وامصیبتاه که چون ملاحظه مجلس ام سلمه را میکنم که چون شیشه
پر خون در میان گذاشته بودند و زنان موها و رویهای خود را بآن رنگین کرده بودند و از شدت خون و گریه و ناله و گفتن واحسیناه و واماماه
همه بیخود شده بودند و نالهای بی اختیار میکرده بودند متحیر میشوم و قلبم کباب و چشمم پر آب میگردد که آنوقت که زنان و دختران خصوصا سکینه
مظلومه در میان قتلگاه جسد پاره پاره خامس آل عبا ارواحنا له الفدا را در میانه گذاشته بودند و از حلقوم بریده و بدن چاک چاک آنغریب
شهید رویها و مویهای خود را رنگین کرده بودند و واحسیناه و واغریباه و واابتاه و امثال این کلمات را بی اختیار میگفته بودند آیا بر چه حال بوده اند
و چگونه این کوه غم و بار الم را کشیده اند و تحمل کرده اند و چگونه صبری داشته اند که هلاک نشده اند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و از جمله

احادیثی که دلالت میکند بر اینکه در وقت تولد جناب سید الشهدا علیه السلام سید انبیا صلی الله علیه و آله را مطلع بر شهادت آنمظلوم گردانید
اینست که در وقت تولد او جبرئیل با فوجی از ملائکه برای تهنیت آنحضرت بزمین میآمدند پس عبورشان بجزیره از دریا افتاد و فطرس
دید که در آن جزیره افتاده و او یکی از حاملان عرش بود و خداوند او را بشغلی امر فرموده بود و او کوتاهی کرده پس خداوند بالهای او را شکسته او را
در آنجزیره انداخته بود و هفتصد سال بود که در آنجا مشغول عبادت بود و در حدیث دیگر است که خداوند او را مخیر فرموده بود در میان عذاب
دنیا و عذاب آخرت و او عذاب دنیا را اختیار کرده بود که او را بمژه چشمش در آویخته بودند و هیچ حیوانی نزدیک او نمیرفت و علی الدوام
در زیر او آتش بد بوئی مشتعل بود تا آنکه جناب سید الشهدا علیه السلام متولد شد پس آنملک بجبرئیل گفت که اراده کجا داری گفت که خداوند
فرزندی بجناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عطا فرموده است و از جانب خداوند و خود بتهنیت آنجناب میروم آنملک گفت که ای جبرئیل مرا همراه
ببر شاید که آنمقرب درگاه الهی دعائی در حق من فرماید پس جبرئیل او را بهمراه خود بیاورد و چون بر آنحضرت وارد شد و از جانب جناب
اقدس الهی و خود تهنیت آنمولود را گفت احوال فطرس را بعرض رسانید آنجناب فرمود که بفطرس بگو که خود را باین فرزند بمال و برگرد بمقام
خود پس فطرس چنان کرد و جمیع بالهایش بحالت اول برگشت چون خواست که بمقام خود مراجعت نماید عرض کرد که یا رسول الله
با خبر باش که این امت تو این فرزند را شهید میکنند و چونکه ببرکت او بالهای من بمن عطا شد من هم خود این خدمت را لازم گردانیدم که زیارت
نکند او را هیچ زیارت کننده مگر آنکه زیارت او را بآن بزرگوار برسانم و هیچ سلام کننده سلام نکند مگر آنکه سلام او را بآنسرور عرض
نمایم و هیچ صلوات فرستنده بر او صلوات نفرستد مگر آنکه صلوات او را بآنجناب عرضه داشت کنم پس از خدمت حضرت مرخص شده
بمکان اعلای خود بازگشت نمود و در بعضی از روایاتست که در میانه ملائکه فخر میکرد و میگفت من مثلی و انا عتاقة الحسین بن علی و فاطمة و جده
احمد الحاشر یعنی کیست مثل من و حال آنکه من آزاد کرده جناب حسینم که فرزند علی و فاطمه است علیهما السلام که جد او احمد است که یکی از نامهای
او حاشر است و در کتاب فتوحات القدس روایت کرده است که بعد از شهادت آنحضرت چون فطرس بر آن قضیه مطلع شد عرض کرد الهی
چه بود که مرا خبر نشد که تا با رفیقان بسوی زمین برفتمی و با دشمنان وی حرب کردمی خطاب الهی در رسید که اگر آنصورت وقوع یافته حال
با هفتاد هزار فرشته که تابع تواند بروید بر سر قبر او ملازم شوید و هر صبح و شام بر او گریه کنید و ثواب آن را دیده خود را بدانها که در مصیبت
او گریانند ببخشید پس فطرس با تابعین بزمین کربلا فرود آمدند و بآنچه مامور شده اند مشغولند و در حدیث است که صلصائیل مثل فطرس شده
بود چون ملائکه احوال او را برسول خدا عرض کردند آنجناب بحجره طاهره فاطمه زهرا تشریف آورد و فرمود که فرزندم حسین را بمن ده پس آن
جناب او را در قنداقه پیچیده بدست آنحضرت دادند آنحضرت او را در میانه جمعیت ملائکه آورده بر روی دست مبارک گرفت پس چون نظر ملائکه
بر آنفرزند سعادتمند افتاد همه شروع کردند بگفتن لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و ثنای حضرت الهی را بجای میآوردند که ناگاه جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه آنفرزند را بر روی دست داشتند روی بجانب قبله آورده و دست خود را بجانب آسمان بلند کرده و قال
اللهم انی اسئلک بحق ابنی الحسین ان تغفر لصلصائیل ذنبه و تجبر کسر جناحه و ترده الی مقامه مع الملائکة المقربین یعنی عرض کرد ای خداوند
من بدرستیکه من از تو سؤال میکنم بحق فرزندم حسین اینکه صلصائیل را بیامرزی و بالهای شکسته او را اصلاح فرمائی و او را برگردانی بمقام اعلای
خود و با ملائکه مقربین محشور گردانی پس خداوند دعای آنحضرت را مستجاب گردانید و قسم او را که بحق مظلوم کربلا داده بود قبول کرد و با صلصائیل
آنچنان کرد که آنحضرت خواسته بود مؤلف گوید که چون از احوال تولد آنمظلوم مطلع شدی گوش بر احادیثی که در کیفیت شیر خوردن آنسرور
وارد شده است و از آنجمله حدیثی است که در کتاب عوالم روایت کرده است که چون حضرت فاطمه علیها السلام بحضرت امام حسن علیه السلام حامله شد
حضرت پیغمبر بسفر تشریف برد و بجناب فاطمه فرمود که ای دختر جبرئیل مرا خبر داده است که از تو فرزندی متولد میشود پس چون متولد شد او را شیر
مده تا من بر تو وارد شوم پس زهرای اطهر بفرموده جناب پدر فرزند خود را تا سه روز شیر نداد و آخر الامر محبت مادری بهیجان آمده و غلبه کرد
و او را شیر داد پس چون رسول خدا از سفر وارد شد فرمود که او را شیر دادی یا نه در جواب عرض کرد که محبت مادری بر من غلبه کرد و او را شیر
دادم آنحضرت فرمود که هرچه خداوند خواست جاری شود پس چون نطفه سید الشهدا علیه السلام در درج صدف آنمعصومه قرار گرفت جناب پیغمبر
باو فرمود که ای فاطمه جبرئیل بمن خبر داده که از تو فرزندی دیگر متولد میشود پس باید که او را شیر ندهی تا من بر تو وارد شوم اگرچه یکماه طول کشد آنمعصومه

عرض کرد که چنان خواهم کرد پس آنحضرت تشریف برد و چون آن فرزند سعادتمند متولد شد او را اندکی شیر نداد تا جد امجد از سفر مراجعت
فرمود از آن معصومه سؤال نمود که آیا او را شیر داده‌ای نه جواب داد که نه پس آنحضرت قنداقه حضرت امام حسین علیه السلام را در آغوش
مرحمت گرفت و زبان معجز نظام خود را در دهان او گذاشت و او میمکید پس آنحضرت فرمود که ایهاً حسین ایهاً حسین ابی الله ما یرید هو فیک
و فی ولدک یعنی بهبهات ای حسین بهبهات الحسین خداوند جاری نمیفرماید امور را مگر بآن نوع که اراده او تعلق میگیرد و امامت در شأن تست
و اولاد تو و از جمله احادیث معتبره دیگر ظاهر میشود که آنحضرت فرزند خود را شیر میداد با زبان خود چنانکه کبوتر آب و دانه میدهد بچه خود را
با دهان خود مؤلف محزون گوید که بدیده انصاف ملاحظه نماید که چگونه احوال جناب سید الشهدا علیه السلام در اول حیات و زندگانی
مطابق بود با احوال روز شهادت و ارتحال او بسرای جاودانی زیرا که همچنانکه در اول تولد آنمظلوم را تا مدتی بعلت حکمت و اسرار خفیه الهیه
مادر مهربان با مهر بهتر پیغمبران از شیر که در عوض آب و غذاست باز داشت و ایام و لیالی را به تشنگی و گرسنگی گذرانید همچنین در شبانه روز
عاشورا که آخر عمر شریف آنجناب بود به تشنگی و گرسنگی گذرانید و از جهت بود که هر وقت غذائی یا آبی از برای فرزند مظلومش جناب سید
الساجدین علیه السلام میآوردند آنجناب بجانب آنها نظر میکرد و میگریست و میفرمود که قتل ابن رسول الله جایعاً عطشاناً یعنی کشته شد
فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که گرسنه بود و تشنه بود و همچنانکه در اول تولد کام آن امام تر نشد مگر شیر خوردن از زبان جد
بزرگوارش همچنین روزه روز عاشورا را افطار نفرمود مگر بدست جد بزرگوارش چنانکه در حدیث است که در سحر شب عاشورا بخواهر خود جناب
زینب خاتون فرمود که ای خواهر جد بزرگوارم را در خواب دیدم و بمن فرمود که ای حسین باید که روزه فردای تو از آب کوثر در قصر من بدست من
گشوده شود و شاید که از جمله علتهائی که آنمظلوم در روز عاشورا بعد از آنکه ذوالجناح را در میانه آب فرات جهانید و کفی از آب برداشت
که بیاشامد و نیاشامید و ریخت این بود که بخاطر شریفش خطور کرد که در خواب جد بزرگوارش وعده فرموده بود که روزه آن روز را باید
جد خود از آب کوثر افطار فرماید و از جمله احادیثی که در کتاب بحار الانوار در کیفیت شیر آشامیدن آن بزرگوار روایت شده اینست که چون
آنجناب متولد شد فاطمه طاهره را ناخوشی عارض شد و شیر در پستان او خشک شد و هر چند رسول خدا تفحص فرمود زن شیرده‌ای نیافتند
پس آنحضرت انگشت ابهام خود را در دهان فرزند خود میگذاشت و خداوند جل جلاله روزی او را از آن انگشت جاری میفرمود و در کتاب
روایت کرده است که قال ابو عبد الله علیه السلام لم یرضع الحسین من فاطمة و لا من انثی کان یؤتی به النبی فیضع ابهامه فی فمه فیمص منها
ما یکفیه الیومین و الثلث فنبت لحم الحسین علیه السلام من لحم رسول الله صلی الله علیه و آله و دمه من دمه یعنی حضرت صادق علیه السلام
فرموده که شیر نخورد حضرت امام حسین علیه السلام نه از حضرت فاطمه و نه از زنی دیگر و عادت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این جاری شده
بود که نزد او میآمد پس انگشت ابهام خود را در دهان او میگذاشت پس از آن میمکید آنقدر که کفایت میکرد او را دو روز و سه روز مؤلف
گوید جمع میانه احادیث آنست که گاهی انگشت خود را در دهان او میگذاشته بوده‌اند و گاهی زبان خود را پس روئید گوشت حضرت
امام حسین از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خون او از خون او مؤلف گوید که از رحمت خداوند محروم باشند آنجماعتی که
احترام آن گوشت که از گوشت رسول خدا و آن خون که از خون او پرورده بود ننداشتند و وطن او را بغربت و عزت او را بذلت
مبدل کردانیدند پس چنان آب را بر روی او و عیالش بستند که صغیر ایشان از بی آبی هلاک شد و کبیر ایشان از شدت تشنگی پوست او
بر روی گوشت او بخشکید و چون پوستی که بر روی آتشی گذارده شود خود را بر هم کشید آه و اویلاه بهمین هم پا اذیت اکتفا نکرده بضرب
تیرها و نیزه‌ها و خنجرها و شمشیرها آنگوشتها را مانند گوشت گوسفند قربانی قطعه قطعه و پاره پاره کردند و خونهای ایشان که پرورده از شیره جان
اشرف موجودات بود بر خاک هلاک ریختند آه و مصیبتاه و واحزناه که اکتفا باین همه اذیتها نکرده آن ابدان مطهره و آن گوشت
و خونهای مقدسه را پایمال اسبان نموده و دفن نکرده در آفتاب انداختند شهرها و دیارها و دشتهای خود آواره شدند و ما الله بغافل عما یعمل الظالمون

مجلس هفتم

در اطلاع دادن خداوند جل شأنه است سید انبیا صلی الله علیه و آله را بر شهادت سید الشهدا علیه السلام در کودکی آنمظلوم و رضا
جوئی کردن آنحضرت از حضرت امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام بامر خداوند متعال الحمد لله الذی امتحن قلوب احبته بوحی شهادة الا

ئمة الحمد لله الذی جعل مصیبتهم مصیبة لکم و جعل محبتهم محنة له و بغضهم بغضاً له اللهم صل علی اشرف الاحبة و الانبیاء و الراضی بشهادة سبط
سید الشهداء فضلاً لشفاعة الاحبة یوم الجزاء اعنی سیدنا و نبینا محمد بن عبد الله علیه و آله التحیة و الثناء و خصوصاً علی
سید الاوصیاء و السیدة الزهراء الذین رضیا بشهادة ولدیهما لشفاعة اهل العزاء و البکاء و علی سیدی شباب اهل الجنة ذوی
الوفاء الشهیدین السعیدین الراضیین بالقضاء شفیعی المحبین الباکین الحسن المجتبی و الحسین الذبیح فی ارض البلاء و علی الارکان
و النقباء و النجباء و الشهداء قبلهم و علی محبیهم و زائریهم و الباکین علیهم صنوف الرحمة و العطاء و علی مبغضیهم و منکری فضائلهم و غاصبی
حقوقهم آلاف اللعنة و العناء **و بعد** بدانکه از احادیث بسیار معلوم میشود که خداوند جل جلاله مکرر رسول خدا را از شهادت
فرزند مظلوم او جناب سید الشهدا در زمان کودکی آنمظلوم مطلع گردانید و آنجناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه را
از آن واقعه هایله جانگداز باخبر گردانید و از آنحضرت بسیاری از دوستان و خواص و همه اهل بیت باخبر گردیدند از آنجمله در کتاب بحار الانوار
از زید غلام زینب دختر جحش روایت میکند که روزی سید انبیا در خانه من در گوشه استراحت فرموده خوابیده بودند که ناگاه خامس
آل عبا کودک بود و داخل خانه شد پس من او را مشغول بازی میگردانیدم که رسول خدا را از خواب بیدار نکند پس چون لمحه از خود غافل شدم
رفت بحجره که آنحضرت در آن خوابیده بود چون از عقب او رفتم دیدم که بر بالای شکم جد بزرگوار خود نشسته است پس دیدم که نشانه پسری خود را
در توی ناف آنحضرت کرد و شروع نمود ببول کردن پس من دویدم که او را بردارم آنحضرت فرمود که دعی ابنی یا زینب حتی یفرغ من بوله
یعنی واگذار فرزندم را ای زینب تا فارغ شود از بولش و بعد از آنکه فارغ شد رسول خدا برخاستند و تجدید وضو نموده مشغول نماز شدند
و چون آنحضرت بسجده میرفت آن کودک بر دوش آنحضرت بالا میرفت پس آنحضرت آنقدر سجده را طول میداد تا او بزیر میآمد پس سر از سجده
برمیداشت و چون آنحضرت برمیخواست آن طفل خود را بگردن آنجناب نیز آن مظهر رحمة للعالمین او را در آغوش مرحمت جای میداد و بر این احوال
با آن کودک سلوک فرمود تا از نماز فارغ گردید پس دستهای خود را پهن کرده و میفرمود که ارنی ارنی یا جبرئیل یعنی بنما بنما ای جبرئیل زینب
میگوید که من عرض کردم یا رسول الله امروز دیدم کاری چند با حسین کردی که هرگز چنین نفرموده بودی آنجناب در جواب فرمود که بلی ان
جبرئیل بر من وارد شد و خبر داد که امت من فرزندم حسین را میکشند و مرا در این مصیبت تعزیه و تسلیه داد و قدری تربت زیر او را برای من
آورد مؤلف گوید که شاید یکی از علتهای بول کردن آن بزرگوار در ناف جد خود این باشد که آنحضرت راضی نشد که خواهش فرزند
گرامیش مثل بول کردن بر شکم ناف سید کاینات و فخر موجودات درهم شکسته شود و نهی فرمود که آنسرور را از روی سینه او بردارند پس چگونه
راضی خواهد بود که در میانه آن بزرگوار و مطلوبهای بزرگ او مثل عزیزانش و فرزندانش و اهل و عیالش و دوستانش جدائی اندازند آه و مصیبتاه
رسول خدا راضی نشد که از مطلوبش که سواری بر دوش جدش باشد محروم شود و سجده را طول میداد تا بخواهش خود بزیر آید ای دوستان
وای شیعیان انصاف دهید که کی راضی میشود که تشنه و گرسنه از ضرب تیر و نیزه از ذوالجناح بخاک هلاک افتد و در میانه سر و بدن او
جدائی اندازند بلکه در میانه اعضا و جوارح و گوشت و پوست و رگها و انگشتان و دست و بدن او جدائی اندازند و همه را قطعه قطعه و پاره پاره
کنند و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه خداوند جل جلاله جناب پیغمبر را از شهادت
آنمظلوم در کودکی خبر داد اینست که در حدیث معتبر روایت شده است که چون از عمر شریف جناب سید الشهدا علیه السلام یکسال
گذشت نازل شد بر رسول خدا دوازده هزار ملک بر صورتهای مختلفه و شکلهای مختلفه و چشمهای اشکبار و بجهت اظهار حزن و دلشکستگی همه
بالهای خود را در خدمت آنجناب پهن کردند و همه عرض میکردند که یا رسول الله زود باشد که نازل شود بر فرزند تو حسین مثل آنچه نازل شد
بهابیل از جانب قابیل و باقی نماند ملکی در آسمان مگر آنکه نازل شد و آنحضرت را تعزیه و تسلیه دادند از برای شنیدن کشته شدن فرزند او
همه خبر میدادند آنحضرت را باجرهای عظیم و مزدهای جسیم که خداوند میعاد فرموده است از برای زیارت کنندگان و گریه کنندگان بر آنمظلوم و حضرت
پیغمبر نشسته بود و گوش میداد و مکرر میفرمود اللهم اخذل من خذله و اقتل من قتله و لا تمتعه فی الدنیا و اصله حر نارک فی الآخرة
یعنی خداوندا ذلیل کردان هر کس را که ذلیل کرداند حسین را و هلاک کن هر کس را که بقتل رساند او را و بمراد خود مرسان کشنده او را در دنیا
و بآتش غضب خود بسوزان او را در آخرت و ایضاً از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه خداوند پیغمبر خود را در کودکی آنمظلوم کربلا مطلع گردانید

بر شهادت او اینست که ام سلمه میگوید روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من داخل شد پس ناگاه در عقب سر او حسنین علیهما السلام وارد شدند و برو و طرف آنحضرت نشستند پس آنجناب حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بر ران راست خود نشانید و حضرت امام حسین را بر ران چپ خود نشانید و گاهی این را میبوسید و گاهی آنرا که ناگاه پیک حضرت رب العالمین جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد که أَتُحِبُّ الحَسَنَ وَالحُسَیْنَ یعنی آیا دوست میداری تو حسن و حسین را آنحضرت در جواب فرمود که کَیْفَ لا اُحِبُّهُما وَهُما رَیْحانَتایَ مِنَ الدُّنْیا وَقُرَّةُ عَیْنَیَّ یعنی چگونه دوست ندارم ایشانرا و حال آنکه ایشان دو ریحانه منند در دنیا و نور دو چشم منند پس جبرئیل عرض کرد یا نَبِیَّ الله بدانکه خداوند حکمی درباره ایشان فرموده است باید که درین باب صبر فرمائی آنحضرت فرمود که ای برادر من جبرئیل بیان کن که آن حکم کدام است جبرئیل عرض کرد که حکم فرموده است که این فرزند تو حسن کشته شود و این حسین کشته شود از قفا پس اگر میخواهی دعا کن که اگر دعا کنی خداوند وعده فرموده است که دعای تو را مستجاب فرماید و این کشته شدن بزهر و قتل را از ایشان دفع فرماید و اگر میخواهی دعا مفرما و شهادت ایشانرا ذخیره فرما از برای شفاعت گناهکاران از امت خود در روز قیامت آن پیغمبر رحمة للعالمین و آن شفیع مذنبین در جواب فرمود که ای جبرئیل من راضیم بحکم پروردگارم مرا خواهشی نیست مگر آنچه اراده خداوند بآن تعلق گرفته است و تحقیق که دوست میدارم اینکه دعای من ذخیره باشد از برای شفاعت کردن من گناهکاران امت در روز جزا و حکم فرماید خداوند من بآنچه مشیت او تعلق گرفته است در حق دو فرزند من مؤلف گوید که ای شیعیان و ای تعزیه داران از کجا روا و انصاف است که آن بزرگوار از بجهت نجات ما عاصیان قبول شهادت کنند و ما در شنیدن مصائب ایشان خصوصا مصائب مظلوم کربلا علیه السلام نوحه و ناله نکنیم و بدانکه از احادیث متعدده ظاهر میشود که جبرئیل عرض کرد که یا محمد باید که برادرت علی بن ابیطالب علیه السلام و دخترت فاطمه زهرا را از شهادت فرزندت حسین علیه السلام مطلع گردانی و رضای حسین را نیز دریاب تحصیل فرمائی پس آنحضرت حضرت امیر علیه السلام را ازین قضیه هایله باخبر گردانید و آنجناب چون وعده شفاعت امت را عاصیان شنید بامر پروردگار راضی شد ولیکن در تحیر بود که چگونه فاطمه طاهره را راضی نماید در کتاب بحار و عوالم از جناب صادق علیه السلام روایت کرده اند که روزی جناب فاطمه فرزند مظلوم خود را در بغل گرفته بود که سید انبیا صلی الله علیه و آله وارد شد پس آن طفل را گرفته در آغوش مرحمت خود جا داده و فرمود که لَعَنَ اللهُ قاتِلَکَ وَلَعَنَ اللهُ سالِبَکَ وَاَهْلَکَ اللهُ المُتَوازِرِینَ عَلَیْکَ وَحَکَمَ اللهُ بَیْنی وَبَیْنَ مَنْ اَعانَ عَلَیْکَ یعنی لعنت کند خدا کشنده تو و لعنت فرماید بر هر کس که ترا برهنه کند و هلاک فرماید جماعتی را که وبال شوند بر تو و حکم فرماید خداوند در میانه من و میانه هر کس که سعی کند بر ضرر و اذیت بر تو پس چون فاطمه مظلومه این کلمات را از پدر بزرگوار خود شنید متحیر شد و عرض کرد که یا اَبَتِ اَیَّ شَیْءٍ تَقُولُ یعنی ای پدر جان این چه سخنان و این چه کلمات بود که فرمودی مؤلف گوید که خاتون روز جزا بمحض شنیدن کشته شدن و برهنه شدن فرزند مظلومش متحیر شد میدانم که اگر می شنید که او را بچه زجر و بچه احوال شهید نمودند چگونه متحیر میشد آه و اخزناه میدانم که آن مظلوم بر چه احوال میشد اگر مطلع میگردید که در میانه لشکر عمر سعد علیه اللعنه فریاد کردند که ای لشکریان فرزند فاطمه زهرا را برهنه میکنید پس یکی دوید و عمامه از فرق مبارکش برداشت و خبیثی دیگر جبه خز از دوش او برداشت و شقی قبای او را دزدید و بجیای پیراهن او را از بدن چاک چاکش در آورد آه آه که از خدا بیخبری انگشت او را بجهت انگشتر برید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس سید انبیا صلی الله علیه و آله در جواب آن معصومه فرمود که ای دختر بخاطر آور دم آنچه را که باین فرزند میرسد بعد از من و بعد از تو از اذیت و ظلم و مکر و حیله و طغیان از اهل عدوان در آنوقت که در اطراف او هجوم آورده باشند گروهی که عدد ایشان گویا بعدد ستارهای آسمان باشد که هر یک تیر که میزنند و بر دیگری پیشی میگیرند در کشتن او ای دختر گویا می بینم جای لشکرگاه ایشانرا و جای خیمها و بار انداز ایشانرا مؤلف جگر سوخته گوید که شکر لله که جای لشکر آن بیحیایان را بمادرشان خبر داد لیکن کیفیت رفتن بیوفاهای از لشکر یزید در شب عاشورا و کشته شدن ارباب وفا در روز عاشورا را خبر نداد و جای خیمها و بار انداز ایشانرا خبر داد و لیکن کیفیت غارت کردن بارها و آتش زدن خیمها را خبر نداد که اگر باینها خبر داده بود بدوام زندگانی آتش بجان فاطمه طاهره انداخته بود پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای دختر گویا می بینم آن تربتی را که بر آن ریخته میشود خونهای ایشان و چون آن مظلومه این کلمات را استماع نمود عرض کرد که ای پدر جان کجاست آن مکانیکه فرزندم در آن مبتلا و گرفتار

میشود آنحضرت فرمود که اسم آن موضع کربلاست و آن خانه غم و اندوه و حزنست بر ما و بر امه از مای فاطمه بیرون میآیند اشرار از امت من از مکانهای خود و همه در آن زمین جمع میشوند و آنها ملاعین چندند که اگر جمیع اهل آسمانها و زمینها برای ایشان در نزد خدا شفاعت کنند که گناه ایشان عفو شود شفاعت هیچیک درباره آنها قبول نخواهد گردید و ایشان در آتش مخلد خواهند بود و چون فاطمه طاهره گوش باین سخنان داد از روی تحیر و پریشانی گفت که یا اَبَتِ فَیُقْتَلُ یعنی ایجان پدر پس فرزندم حسین لا محاله کشته خواهد گردید این امریست که چاره ندارد قالَ نَعَمْ یا بِنْتاهُ قَتْلَةً ما قُتِلَ اَحَدٌ کانَ قَبْلَهُ یعنی آنحضرت در جواب فرمود که بلی ای دختر لا محاله این فرزند کشته خواهد گردید کشته شدنی که هرگز احدی از گذشتگان باین زجر و مشقت کشته نشده باشد مؤلف دلخون گوید که بلی والله رسول صادق و مصدق راست فرموده است زیرا که هرگز نشنیده ایم هیچ پیغمبری یا وصی پیغمبری یا مؤمن خداپرستی یا یکی از بندگان الهی خودش با همه یاران و دوستاران و برادران و فرزندان و اقوامش تشنه و گرسنه در نصف روز کشته شده باشند و بعد از کشته شدن دست از سر و بدن و اهل و عیال و اموال او بر ندارند آه آه و خیمه و خرگاه و اموالش را بعضی را آتش زنند و جمله را غارت کنند آه آه و بدنهای ایشانرا بی لباس پامال اسبان کنند و در بیابان اندازند آه و اخزناه و سرهای ایشانرا با اهل بیت ایشان از برای اذیت و استخفاف و استهزا شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند الله الله جمیع بلاها و مصیبتی که بر همه انبیا و اولیا وارد شده است آن بر سر مظلوم کربلا وارد گردیده است ای دوستان و ای ناله و نوحه کنندگان بدانید که در حدیثست که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ایفاطمه گریه خواهد کرد بر آن فرزند جمیع آسمانها و زمینها و ملائکه و حیوانات و گیاهها و کوهها و دریاها ایفاطمه اگر اذن داده شوند دریاها هر آینه عالم را غرق کنند و یکنفر زنده بر روی زمین باقی نگذارند ایفاطمه چون او را بقتل رسانند بزیارت او و بر سر قبر او آیند گروهی از دوستان ما که نبوده باشد بر روی زمین داناتر از ایشان بخداوند کسی و هیچکس پا بندار حق ما اهل بیت را بهتر از ایشان و احدی بر روی زمین متوجه نشود بجانب آن فرزند مگر ایشان و این جماعت چراغهای راه هدایتند در میانه تاریکیهای ظلم و جور و ایشان شفاعت کنندگان دوستان خود را در روز جزا و ایشانند که فردای قیامت وارد میشوند بر من بر سر حوض کوثر و چون وارد شوند من همه ایشانرا از روی ایشان خواهم شناخت و هر اهل دینی طلب میکنند پیشوایان خود را و ایشان بغیر از ما طلب نمیکنند احدیرا و ایشانند لنگرهای زمین و آسمان و ببرکت ایشان باران نازل میشود پس چون آن معصومه این مطالب را گوش داد و شنید از روی تحیر عرض کرد که ای پدر انا لله و انا الیه راجعون و شروع کرد بگریستن و گریهای سوزناک بلند نمود پس چون سید انبیا صلی الله علیه و آله انابه گفتن فاطمه را شنید و گریهای او را دید دانست که قلب مرحمت منزلش را توانائی کشیدن بار این مصیبت عظمی و داهیه کبری نیست پس در مقام تسلی قلب او و جبیره کردن شکستگی آن بر آمد و فرمود که ای دختر بدانکه افضل اهل جنت شهدا اند که در دنیا جانها و مالهای خود را در راه خداوند نثار کرده اند و در عوض جنت را گرفته اند پس در راه خداوند جهاد میکنند و میکشند و کشته میشوند و اینست وعده خداوند و وعده او حقست و آنچه در نزد خداوند جلیل است بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است قَتْلُهُ اَهْوَنُ مِنْ مِیتَتِهِ ای دختر کشته شدن آسانتر از مردنست هر کس از برای او نعمت شهادت مقدر شده است از منزل خود روانه بمحل شهادت خواهد شد و هر کس را این نعمت سعادت نصیب نیست عنقریب خواهد مرد پس فرمود که یا فاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ اَما تُحِبّینَ اَنْ تَأْمُرینَ غَداً بِاَمْرٍ فَتُطاعینَ فی هذا الخَلْقِ عِنْدَ الحِسابِ یعنی ایفاطمه دختر محمد آیا دوست نمیداری اینکه در فردای قیامت امر کنی بامری پس هر چه امر کنی اطاعت کرده شود در حق این خلق در نزد حساب اَما تَرْضَیْنَ اَنْ یَکونَ ابْنُکِ مِنْ حَمَلَةِ العَرْشِ آیا خوشنود نمی شوی اینکه بوده باشد فرزند تو از حمله عرش اَما تَرْضَیْنَ اَنْ یَکونَ اَبوکِ یَأْتونَهُ یَسْئَلونَهُ الشَّفاعَةَ ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه در عوض شهادت فرزند تو جمیع خلایق بنزد پدر تو آیند و از او بخواهند که ایشانرا شفاعت نماید ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو در روز تشنگی بزرگ که روز قیامت است دشمنان خود را دور گرداند از سر حوض کوثر و دوستان خود را سیراب گرداند از آن ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو بوده باشد قسمت کننده آتش که او را هر چه امر فرماید اطاعت کند پس هر کس را که خواهد از آن نجات دهد و هر کس را که خواهد در آن واگذارد ای دختر آیا دوست میداری که نظر کنی بسوی ملائکه که همه در اطراف آسمانها صف کشیده باشند و بجانب تو نظر کنند و منتظر باشند که هر چه تو امر فرمائی اطاعت کنند و نظر کنی بسوی شوهر تو در آنوقت که او در نزد پروردگار جلیل با خلایق مخاصمه کند پس بآنچه او امر فرماید فرمانبرداری کنند ایفاطمه چه میدانی

پروردگار جلیل چه سلوک خواهد نمود با کشندگان فرزند تو و کشندگان شوهر تو آنوقت که حجت خود را تمام فرماید بر این خلق و امر فرماید آتش را که اطاعت کند شوهر ترا ای فاطمه آیا خوش نمی آید ترا اینکه بوده باشند ملائکه گریه کنندگان و عزاداران بر فرزند تو و ما حزن بر فرزند تو جمیع اشیاء ای فاطمه آیا دوست نمیداری اینکه زائرین قبر فرزند تو در امان و ضمان خداوند بوده باشند و هر کس او را زیارت میکند مثل کسی باشد که حج خانه خدا نموده باشد و عمره بجای آورده باشد و بقدر چشم بر هم گذاردن و گشودن از رحمت خدا دور نباشد و اگر در راه زیارت او بمیرد شهید مرده باشد و تا او زنده است ملائکه حافظین اعمال در حق او دعا کنند و علی الدوام در حفظ الهی و امان خداوندی بوده باشد تا روح او مفارقت کند پس چون خاتون روز جزا فاطمه زهرا علیها السلام از پدر بزرگوار خود شنید که این همه جزاها در عوض شهادت فرزند او جناب سید الشهدا علیه السلام است عرض کرد یا أبه سلمت و رضیت و توکلت علی الله یعنی ای جان پدر حال که مرا اینگونه وعده دادی و مطلع شدم که در شهادت او چنین اجرها و مزدهاست تسلیم کردم امر و حکم پروردگار را و راضی شدم برضای او و توکل نمودم بر جناب اقدس او فمسح علی قلبها و مسح عینیها فقال انی و بعلک و انت و ابنیک فی مکان تقر عیناک و تفرح قلبک پس بعد از آنکه حضرت فاطمه اظهار رضامندی نمود رسول خدا دست تسلی بر قلب آن محزونه کشید و دست مبارک بر چشمهای اشک آلوده او مالید و فرمود که ای فاطمه بدان بدرستیکه من و شوهر تو و دو فرزند تو در مقام قرب در مکان عالی خواهیم بود که روشن شود چشمهای تو و خوشحال و فرحناک گردد قلب تو و در حدیث دیگر است که آنمعصومه عرض کرد که ای پدر جان چون فرمودی که این فرزند کشته میشود در زمانیکه نه من باشم و نه شما و نه پدرش علی علیه السلام پس ای پدر که او را غسل میدهد و که او را حنوط میکند و که او را کفن میکند و که بر او نماز میگذارد و بخاک میسپارد رسول خدا آهی کشید و گریست و فرمود لن یری من هذه الاشیاء شیئا یعنی ای فاطمه فرزند تو هیچیک از اینها را نخواهد دید مؤلف گریان نالان گوید که راست خبر داده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که کسی جسد مجروح آن شهید را غسل نداد بلکه غسل او بخون کردن رگهای پاره پاره او بود و کسی او را حنوط نکرد و حنوط و کافور او رگهای کربلا بود و کسی او را کفن ننمود بلکه کفن او گرد و غبار معرکه قتال بود که از وزیدن بادها بر او نشسته بود و کسی از لشکر کوفه و شام بر او نماز نکرد و بخاک نسپرد زیرا که در حدیث است که عمر سعد نحس اجساد خبیثه کشتگان خود را بخاک سپرد و جسد مقدس مطهر عزیز کرده خدا و رسول را با سایر کشتگان از نسل امیر المؤمنین و فاطمه را و اصحاب اخیار را سه روز در میانه آفتاب گرم در بیابانها انداخته از برای دنیاداری هریک

روانه شده و بار خود شدند جزاهم الله شر الجزاء کما هم اهله و مستحقه

مجلس هشتم

در وداع کردن خامس آل عبا علیه السلام است قبر جد خود را و قبر مادر و برادر خود را در وقت بیرون تشریف بردن از مدینه و وداع او با محمد بن حنفیه الحمد لله الذی جعل الهجرة عن اعداء الله سنة سنیة لجمیع اولیاء الله لیطهروا بها سبیل الهجرة عما سوی الله و یتشابهوا بها فی ظلال محبة الله اللهم صل و سلم علی سید المهاجرین عن غیرک و مشکوة ضیاء المجاورین بقربک محمد الذی خلقته من صفاء نورک علیه و علی آله صلواتک و دوام جودک خصوصا علی سبطه الذی هجر اعتبه عن مشهد نبیک و لاذ الی قربک و دارک ثم عجل الی مشهده شوقا الی جوارک و خوفا من بداتک اعنی سید المظلومین و مولی المذبوحین ابا عبد الله الحسین علیه آلاف الثناء فی کل طرفة عین و الجنة علی محبیه فرض و عین و النار علی ظالمیه عین ثم عین و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله بدانکه این آیه شریفه نازل شده است در حق جماعتی که ایشان را بیرون کردند از دیار خود و حال آنکه سببی نداشت بیرون کردن ایشان مگر آنکه میگفتند که پروردگار ما خداوند عالم است و دعوت میکردند خلق را بپرستیدن جناب قدس الهی و باید دانست که این آیه شریفه جاریست در حق هر خداپرستی که او را از روی ظلم از دیار خود بیرون کنند لیکن در حدیث وارد شده است که نازل شد در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله که کفار قریش آنجناب را از مکه معظمه بیرون کردند و آنحضرت هجرت بمدینه طیبه نمودند پس بعد از آنجناب جاری شد در حق امیر المؤمنین علیه السلام که بجهت اذیت منافقین از مدینه هجرت فرمود بسوی کوفه آه آه و احزناه که بعد از آنجناب جاری شد در حق خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و مجمل کیفیت آن اینست که از احادیث بسیار که در کتب معتبره است ظاهر میشود که چون معاویه علیه اللعنة از دار دنیا بدار البوار قرار گرفت

شقاوت اثر او یزید پلید خلافت باطل را اقتدا بپدر خود نموده غصب کرد پس بحاکم مدینه نوشت که بیعت خلافت و امارت او را از جناب خامس آل عبا علیه السلام و جمع دیگر بگیرد و چون آنحضرت قبول نفرمود او نامه بیزید پلید علیه اللعنة و العذاب الشدید نوشت باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم الی عبد الله یزید من عتبة بن ابی سفیان فان الحسین بن امیر المؤمنین علی لیس یری لک خلافة و لا بیعة فرایک فی امره و السلام یعنی این نامه ایست بسوی بنده خداوند یزید از جانب عتبة ابن ابی سفیان اما بعد پس بدرستیکه حسین بن علی ترا خلیفه نمیداند و با تو بیعت نمیکند پس هر چه رای تست در خصوص او بگو و السلام پس چون یزید پلید آن نامه را مطالعه کرد در جواب نوشت که اما بعد فاذا اتاک کتابی هذا فعجل علی بجوابه و بین لی کل من فی طاعتی او خرج عنها و لکن مع الجواب راس الحسین یعنی اما بعد ای عتبه هرگاه این نامه من بر تو وارد شود بزودی جواب آنرا روانه نما و لکن بیان کن از برای من در نامه خود اسمهای آنجماعتی را که در طاعت منند و آنها را که از طاعت من بیرونند و لکن با جواب باید بوده باشد سر حسین بن علی و چون این خبر بحضرت امام حسین علیه السلام رسید قصد فرمود که از زمین حجاز روانه زمین عراق گردد پس چون شب شد از برای وداع روانه بروضه جد بزرگوار خود گردید پس نور عظیمی از قبر از برای او ظاهر گردید پس مراجعت نمود بمنزل خود و در حدیث دیگر است که همان شب اول در نزد قبر جد خود رفت و جد خود را باین کلام زیارت فرمود که السلام علیک یا رسول الله انا الحسین بن فاطمة فرخک و ابن فرختک و سبطک الذی خلفتنی فی امتک فاشهد علیهم یا نبی الله انهم قد خذلونی و ضیعونی و لم یحفظونی و هذه شکوای الیک حتی القاک یعنی سلام الهی بر تو باد ای رسول خداوند منم حسین پسر فاطمه که فرزند توام و فرزند دختر توام و فرزند زاده توام که مرا بیادگاری در میانه امت خود گذاشته پس شاهد باش بر ایشان ای پیغمبر خدا که ایشان مرا خوار شمردند و ضایع گردانیدند و محافظت نکردند و اینست شکوه و شکایت من بجناب تو تا آنوقت که بخدمت تو برسم و در حدیثست که آنحضرت بعد از مناجات و راز و نیاز مشغول نماز شد و تا صبح در رکوع و سجود بود و در همانشب ولید کسی را فرستاد که ببیند که آنحضرت از مدینه بیرون تشریف برده یا نه و چون خبر آوردند که آنجناب در خانه تشریف نداشتند گفت الحمد لله که آنجناب خود از مدینه بیرون تشریف برد و مرا بخون خود مبتلا نکرد و چون صبح طالع شد آنمظلوم از سر مرقد جد بزرگوار بخانه تشریف آورد و مشغول تهیه اسباب سفر بود و چون شام شد باز روانه جانب قبر رسول الله شد و چند رکعت نماز بجای آورد پس روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز کرده عرض نمود که ای خداوند من اینست قبر پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله و منم پسر دختر پیغمبر تو و من روی آورده ام از امور آنچه تو بآن دانائی ای خداوند من بدرستیکه همیشه دوست میداشتم نیکوئی را و از زشتی بیزار بودم و من از تو سؤال میکنم ای صاحب جلال و اکرام بحق این قبر و بحق هر کس که در اینست که اختیار نفرمائی از برای من مگر آنچیزی را که موجب خوشنودی تو و رسول تست پس شروع کرد بگریستن و گریه بسیار نمود و چون صبح نزدیک شد سر مقدس خود را بر قبر جد بزرگوار خود گذاشت چنانکه در زمان حیات سر خود را بر دوش و سینه او میگذاشت پس او را خواب ربود پس جد عالیمقدار خود را در خواب دید که با گروهی از ملائکه از طرف راست او و بسیاری از طرف چپ او و فوجی از پیش روی او تشریف آوردند و در نزد آنمظلوم نشستند پس سید انبیا صلی الله علیه و آله آن فرزند گرامی خود را در بغل گرفت و میانه دو چشم او را بوسید و فرمود حبیبی یا حسین کانی اراک عن قریب مرملا بدمائک مذبوحا بارض کرب و بلاء یعنی ای حبیب من ای حسین گویا که می بینم من ترا که در این نزدیکی بخاک و خون مالیده شده و کشته شده در زمینی که نام آن کربلاست در میانه گروهی از امت من افتاده و از شدت تشنگی هر چند جرعه آب خواهش نمائی بتو ندهند و آن ملاعین با این نوع سلوک و رفتارشان امید دارند شفاعت مرا در روز جزا و هرگز خداوند شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد فرمود ای حبیب من ای حسین بدانکه پدر و مادر و برادر تو همگی در نزد من جمع شده اند و مشتاق آمدن تو میباشند و در بعضی از کتب تعزیه است که فرمود که همه ملائکه و جمیع انبیا نیز منتظر قدوم تو اند و در حدیثست که سید انبیا فرمود که یا حسین و ان لک فی الجنان لدرجات لا تنالها الا بالشهادة یعنی بدرستیکه از برای تو ای فرزند در بهشتها درجات عالیه چندیست که بآنها نمیرسی مگر بشهادت پس آنمعصوم در خواب بجانب جد خود نظر مینمود و عرض میکرد که یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک یعنی ای جد بزرگوار مرا حاجتی نیست به برگشتن بسوی دنیا مرا در نزد خود نگاهدار و با خود داخل قبر فرما و در حدیث

که رسول خدا در جواب فرمود که ای فرزند از برای تو چاره نیست از اینکه بازگشت نمائی بسوی دنیا تا آنکه شهادت نصیب تو شود تا بآن مقامات عالیه و درجات رفیعه و ثواب عظیم که خداوند برای تو مقرر فرموده است فایز گردی ای حسین ای فرزند بدرستیکه تو و پدر تو و برادر تو و عموی تو و عموی پدر تو محشور میگردید در روز قیامت در یک دسته تا داخل جنت شوید پس آنمظلوم با اضطراب و گریه و زاری از خواب بیدار شده و روانه بیت الشرف گردیده و اهل بیت خود را جمع کرده خواب خود را با ایشان و اولاد عبد المطلب نقل فرمود فَلَمْ يَكُنْ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ فِي مَشْرِقٍ وَلَا مَغْرِبٍ قَوْمٌ أَشَدُّ غَمًّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا أَكْثَرُ بَاكٍ وَبَاكِيَةٍ مِنْهُمْ آه آه و امصیبتاه که بعد از استماع خواب آنمظلوم نبود در آن روز در مشرق و مغرب عالم قومی که غم و مصیبت ایشان زیاده باشد از اهل بیت رسول خدا و در عالم هیچ مردی و زنی نبود که بیشتر از ایشان گریه و زاری و نوحه و بیقراری نماید مؤلف دلکباب گوید که اهل بیت رسول خدا و اولاد عبد المطلب از شنیدن خواب آنمظلوم بر آنحال شدند که شنیدید نمیدانم چگویم از احوال جناب زینب خاتون دلخون در شب عاشورا که چون برادر بجان برابرش خواب شب عاشورا و کشته شدن فردای خود را برای او نقل فرمود آنمظلومه محزونه بر چه حال شد اید دوستان و اگر یه کنندگان آنحضرت بدانید که چون آنمظلومه یقین کرد که برادر بزرگوارش در فردا که روز عاشوراست کشته خواهد شد نالهای بی اختیار از دل افگار کشید و هر چند جناب سید الشهدا علیه السلام او را تسلی میداد بر شدت گریه او میافزود و در حدیث وارد شده است که ثُمَّ لَطَمَتْ عَلَى وَجْهِهَا وَهَوَتْ إِلَى جَيْبِهَا وَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَغْشِيَّةً عَلَيْهَا یعنی پس از شدت جزع و فزع بی اختیار شده سیلی ماتم بر روی پر الم زد و دست بیطاقتی بر دامن پیراهن صبر زده آنرا چاک نمود و بیهوش افتاده غش کرد پس مظلوم کربلا قدری آب بر روی او ریخته او را بحال آورد و بنصایح وافیه و مواعظ شافیه او را آرام داد پس معلوم شد که مصیبت اهل بیت در شب عاشورا زیاده از مصیبت ایشان در مدینه بوده است مؤلف اخلاص شعار گوید که بفدای قلب شکسته سید انبیا صلی الله علیه و آله شوم که در ایام حیات خود از دست منافقین امت چه اذیتها و چه مصیبتها که کشید و بعد از ارتحال آنجناب در حضور قبر مقدس و غیر آن چه اذیتها که از فسقه و فجره امت جفاکار باولاد امجاد او رسید که همه باعث جراحت قلب مبارک او گردید چگونه باعث جراحت دل شکسته آنبزرگوار نشود و حال آنکه در وداع پاره تنش خامس آل عبا علیه السلام مذکور شد و دلها بریان و چشمها گریان گردید نیکو در وداع بوده است با قبر رسول خدا آه و امصیبتاه و واحزناه که ام دوست است که وداع موسی بن جعفر علیهما السلام را بشنود و بی اختیار دل شکسته نشود و اشکش جاری نگردد دوستان بدانید که هرون ملعون جمعی را فرستاد که آنبزرگوار را بگیرند و بنزد او برند آن ملاعین بعد از تفحص از احوال معلوم کردند که آنمظلوم پناه بقبر جد خود سید انبیا صلی الله علیه و آله برده پس آن بیحیاها در روضه آنجناب هجوم آوردند و دیدند که آنمظلوم در نزدیکی قبر مشغول نماز است پس آن بی ایمانان آقای حقیقی را در بین نماز گرفتند و نماز او را قطع نمودند و از نزد قبر بجبر بیرون میآوردند که آنمظلوم با گریه عرض کرد که إِلَيْكَ أَشْكُو يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا أَلْقَى یعنی بجناب تو یا رسول الله شکایت میکنم از آنچه بر من وارد میشود پس خلق مدینه در اطراف جمع شدند و همه صداها بناله و گریه بلند کردند و از ترس هرون ملعون نمیتوانستند که چاره کنند آه و حزناه و وامصیبتاه که آنچه دل را آتش میکند اینست که روایت شده است که فَلَمَّا حُمِلَ بَيْنَ يَدَيِ الرَّشِيدِ شَتَمَهُ وَجَفَاهُ آه و احزناه و واحسرتاه که چون آنجناب را آوردند در پیش روی هرون الرشید علیه العذاب الشدید برپا داشتند خداوند دهان آن ملعون را مملو از زقوم جهنم کند که بآن برگزیده خدا و رسول دشنام داد و بی ادبیها و جفاها کرد وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و در حدیث است که خامس آل عبا و مظلوم دشت کربلا و آن غریب در وطن مبتلا بعد از وداع قبر رسول خدا در آن روز مشغول تهیه و تنقیه اسباب از برای بیرون تشریف بردن از مدینه طیبه شده آه و احزناه آه و اکرباه که چون شب سیم شد در دل شب که تاریکی همه عالم را فرو گرفته بود آن شفاعت کننده گریه کنندگان در محشر و آن مغموم مهموم خونجگر از برای وداع روانه جانب قبر مادر و برادر گردید در بعضی از کتب تعزیه مسطور است که چون بنزدیکی قبر منور مادر رسید بصدای حزین گفت که اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّاهُ وَلٰكِنْ نُوَدِّعُكِ بِوَدَاعٍ لَا رُجُوعَ فِيهِ يَا أُمَّاهُ هٰذَا آخِرُ الْوَدَاعِ یعنی سلام الهی بر تو باد ای مادر اینک فرزند تو حسین وداع میکند ترا بوداعی که دیگر در آن بازگشت نیست اما در این وداع آخر است بعد از این فرزند تو حسین بزیارت تو نخواهد آمد و صدای او را نخواهی شنید مؤلف نالان گوید که بفدای قلب شکسته آقای مظلومان و سرور شیعیان شوم که در روز عاشورا

حکایت کردن آنحضرت خواب شب عاشورا را

در وداع آخر با اهل بیت در به در خواهران خونجگر مثل وداع با مادر وداعی نمود که اهل آسمان و زمین را بناله در آورد زیرا که بدر خیمه بکسان آمده بصدای بلند فرمود که يَا أَهْلَ بَيْتِي عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ هٰذَا آخِرُ السَّلَامِ وَهٰذَا آخِرُ الْكَلَامِ فَاسْتَعِدُّوا لِلْأَسْرِ وَالذُّلِّ وَالْغُرْبَةِ یعنی ای اهل بیت من بر شما باد سلام الهی این آخر سلام کردن منست بر شما آه آه و این آخر کلام و سخن گفتن منست با شما دیگر بعد از این صدای مرا نخواهید شنید ای شیعیان وای گریه و ناله کنندگان چون آن بزرگوار بقبر مادر سلام کرد آه واحزناه از تربت طاهره مادر مظلومه اش آوازی برآمد که علیک السلام ای مظلوم مادر و ای شهید مادر و ای غریب مادر آه وامصیبتاه که از شنیدن این جواب چنان گریه بر آنمظلوم غلبه کرد که از شدت گریه و حزن و ناله اصلا نتوانست که سخن بگوید پس از سر قبر مادر بر سر تربت برادر با پاره جگر آمد و تا صبح در آنجا مشغول بعبادت و وداع بود و چون صبح طالع گردید روانه دولتسرای شده اهل بیت و اولاد و اقربا و ملازمین اخبار فرموده مشغول تدارک سفر شدند و در حدیث است که ناگاه محمد بن حنفیه بخدمت آنجناب مشرف شده و عرض کرد که ای جان برادر تو محبوبترین جمیع مخلوقاتی بسوی من و عزیزترین همه ایشانی بر من و بحق خداوند که هرگز از خیر هیچکس نگذشته ام و جناب تو سزاوارتری از همه کس برای آنکه آنچه مصلحت ترا میدانم عرض نمایم زیرا که از نطفه یک پدر متولد شده ایم و تو بمنزله جان من و روح من و چشم منی و بزرگ اهل بیت منی و اطاعت تو واجبست بر گردن من زیرا که خداوند جل شانه برتری و شرافت عطا فرموده است ترا بر من و ترا آقای همه جوانان اهل بهشت گردانیده است ای برادر حال که نمیگذارند در مدینه توقف فرمائی روانه مکه معظمه شو اگر گذاشتند که در آنجا با اطمینان بندگی خدا بجا آری بمان و توقف فرما و اگر ملاحظه فرمودی که از مدینه طیبه دشوارتر میگذرد از آنجا روانه بلاد یمن شو که در آنجا دوستان جد و پدر بزرگوارم بسیارند و خلق آن مهربان و رقیق القلبند و بلادیست پر آب و علف فراوان پس اگر در آنجا موافق خواهش تو انسنی که زندگانی کنی که خوب والا ای جان برادر برو در صحراها و بر تلهای ریگها و سرهای کوهها منزل کن و اگر در کوهها و بیابانها نیز ترا اذیت کنند از دیاری بدیاری و از شهری بشهری دیگر برو و در یکمکان آسایش مکن تا آنکه به بینم که آخر کار این مردم بکجا میرسد و خداوند در میانه ما و این قوم فاسقین چه حکم فرماید مؤلف پریشانحال مضطرب الاحوال گوید که ای شیعیان و ای دوستان و ای گریه کنندگان ملاحظه کنید که یزید لعین بر فرزند بهترین پیغمبران صلی الله علیه و آله چه قدر امر را صعب و کار را دشوار گرفته بود که آنبزرگوار بدون فتنه و اذیت نمیتوانست که در خانه و وطن خود آرام گیرد و زندگانی کند آه و امظلوماه بلکه در شهرهای دیگر و آبادیها میسر نبود که با اهل و عیال آسایش نموده بلوازم بندگی پروردگار قیام و اقدام نماید آه و اویلاه که در روز عاشورا که فرمود یا قوم اگر اینگونه امر را بر من تنگ گرفته اید همه بجهة ملک و مال و ریاست دنیا است مرا حاجت بهیچیک از آنها نیست بگذارید دست اهل و عیالم را گرفته پناه بزنگبار و فرنگ برم و آن اشقیا بحیا راضی نشده قبول نکردند آه و افضیحتاه و واحزناه که از سخنهای محمد حنفیه معلوم میشود که آن دو برادر خاطر جمع نبودند که در کوهها و بیابانها که کسی را از سرما و گرما و بی اوضاعی ممکن زندگانی نیست آنبزرگوار و آن یادگار حیدر کرار تواند آرام گیرد و از شر اشرار محفوظ بماند پس جناب سید الشهدا علیه السلام در جواب فرمود که ای برادر والله که اگر در تمام دنیا از برای من نماند پناهی و آرامگاهی من با یزید پسر معاویه بیعت نخواهم کرد و در کتاب مصایب المعصومین در حدیث دیگر روایت کرده ام که آنحضرت فرمود که وَاللّٰهِ يَا أَخِي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَاسْتَخْرَجُونِي حَتَّى يَقْتُلُونِي آه و امظلوماه و واغریباه که آن بیکس بی یاور فرمود که والله ای برادر اگر من بروم در خانه حیوانی از حیوانهای زمین ساکن شوم و آرام گیرم هر آینه در مقام جستجوی من در آیند و طلب بیرون آمدن من میکنند تا آنکه مرا هلاک کنند و در حدیث است که چون محمد حنفیه شنید که آن حجت خداوند قسم یاد فرمود که او را بقتل خواهند رسانید ساکت شد و دیگر اصلا سخنی عرض نکرد و شروع کرد بگریستن پس آن دو برادر روی بیکدیگر کرده بقدر یکساعت هر دو گریستند ابو مخنف روایت کرده است که محمد بن حنفیه عرض کرد که ای برادر مفارقت تو بسیار مرا اذیت میکند ای برادر بحق خداوند که مرا آنقدر قوت نیست که توانم دست بقبضه شمشیر کنم یا نیزه بردارم فَوَاللّٰهِ يَا أَخِي مَا فَرِحْتُ بَعْدَكَ أَبَدًا ثُمَّ بَكَى حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ يَا أَخِي إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ مِنْ شَهِيدٍ مَظْلُومٍ یعنی ای برادر بحق خداوند که دیگر هرگز بعد از تو خوشحال نخواهم گردید پس آنقدر گریست که غش کرد و چون بحال آمد گفت ای برادر بدرستیکه من ترا وداع میکنم و بخداوند میسپارم ای شهید مظلوم پس آن دو برادر یکدیگر را وداع کردند مؤلف دلخسته گوید که اگر محمد بن حنفیه شنیدن

شهید شدن آن بزرگوار بقدر یکساعت گریست که غش کرد میدانم اگر در روز عاشورا اگر در وقت وداع آنحضرت با برادر با جان برابرش حضرت عباس میبود و بعد از اندک زمانی او را کشته و در خاک و خون آغشته میدید آه آه بلکه در هر ساعتی او را با نوجوانان در وداع میدید و میبود و باندک فاصله همه آنها را کشته و پاره پاره معاینه میکرد آه واویلاه واهمصیبتاه و در آخر الامر برادر بزرگوارش سر از بدن جدا و در بیابان افتاده بچشم خود میدید آیا چگونه نالها غریبانه میکرد و خاکهای کربلا را بر فرق خود میریخت پس خامس آل عبا برادر خود محمد حنفیه فرمود که ای برادر خداوند ترا جزای خیر دهد زیرا که نصیحت خود را بجای آوردی و هر چه خیر و صلاح میدانستی اشاره نمودی لیکن به آنکه من عازم مکه معظمه ام و تدارک سفر خود را دیده ام و برادران و خواهران و برادرزادگان و شیعیان خود را همراه خواهم برد آه واغریباه واهمصیبتاه که آنحضرت امر فرمود که محملها را حاضر کردند پس خواهران و دختران را در آنها نشانیدند و جناب سید الساجدین علیه السلام و حضرت عباس و جناب علی اکبر و جناب قاسم و اولاد مسلم بن عقیل و سایر اقوام و دوستان و شیعیان و معززین و غلامان را امر فرمود که در اطراف محملها برسم بندگان و پاسبانان و خدمتکاران سواره و پیاده روانه شوند مؤلف آشفته حال شکسته بال گوید که ای تعزیه داران و ایکریه کنندگان شرح احوال و اوضاع خواهران آنحضرت را و دختران او و عزت و جلال ایشان را در وقت بیرون آمدن از مدینه طیبه شنیدید آه واحزناه نمیدانم که کدام پریشان و ضایعی ایشان را از برای دوستان ایشان حکایت کنم تا قلبها کباب و دیدها پر آب گردد آیا احوال شب بعد از عاشورای ایشان را از برای شما نقل کنم یا سوخته شدن خیمهای ایشان را بگویم یا تنهائی و بیکسی و بی پرستاری ایشان را عرض کنم که همه مردان و جوانان و دوستان و ملازمان و غلامان ایشان را کشته بودند یا اوضاع شتران لاغر بدراه بی جهاز و بی اساس بی محمل ایشان را از برای شما حکایت کنم یا از کج خلقیها و بدرفتاریها و اذیتها که از دست و زبان کوفیان و شامیان بی ایمان که موکل بر آن اسیران بودند شکایت کنم یا از بی آذوقه بودن و گرسنگیها و تشنگیها و بی لباسی و پریشان احوالی و گریها و نالهای کوچک و بزرگ آنها در بیابانها و شهرها و دیارها شما را یادآوری کنم تا در عوض اشک خون از چشمها جاری کردد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم باری بهر طریق که شنیدید و بآن نوع که بعرض موالیان رسید سید جوانان اهل جنت خواست که با اهل و عیال و ذریه طاهره فاطمه از مدینه طیبه بیرون تشریف آورد و آنروز مرد و زن و کوچک و بزرگ بیرون آمدند و همه با رویهای خراشان و مویهای پریشان بجانب خانه پیغمبر آخر الزمان روانه شدند و بر هر کوچه و خانه که میگذشتی بجز ناله واحسیناه و واعباساه و واعلی اکبراه و واقاسماه و وازینباه و واام کلثوماه و واذریة رسول الله و واذریة فاطمة الزهرا و امثال آنها از سخنان و ناله و نوحه و زلزله و ولوله حکایتی و خبری دیگر نبود و گویا همه مدینه طیبه دفعة واحده بگریه و ناله در آمده بودند آه واویلاه و واحزناه و واکرباه که چون خواهران و دختران را در محملها نشانیدند و خواستند که روانه شوند در حدیث معتبر است که اقبلت نساء بنی عبد المطلب فاجتمعن بالنیاحة یعنی دختران بنی عبد المطلب که در مدینه بودند با گریه و ناله در اطراف آن مسافران بجانب کربلا و مصیبت کشان دیار بلا جمع شدند و هنگامه نوحه و ناله را بجائی رسانیدند که راه رفتن را بر ایشان سد کردند و در حدیث است که جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء ناچار و لاعلاج شده خود بنفس نفیس بجانب دختران عبد المطلب روانه شد و فرمود که ای دختران عبد المطلب شما را بحق خداوند قسم میدهم که اینقدر ناله و نوحه و گریه نکنید و ممانعت از روانه شدن اهل بیت منمائید قالت له نساء بنی عبد المطلب فلمن نستبق النیاحة والبکاء فهو عندنا کیوم مات رسول الله وعلی وفاطمة صلی الله علیهم اجمعین واحزناه که دختران عبد المطلب عرض کردند که ای سید و آقای ما از برای کدام روز ناله و نوحه خود را ذخیره کنیم امروز از برای ما مثل مصیبت و عزا و روزیست که رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهراء از دنیا رحلت فرموده بودند مؤلف محزون دلخون گوید که ای دختران عبد المطلب امروز که اهل بیت در کمال عزت و حرمت و رفاهیت و جمعیت و اسباب آماده بودند چنین گریها و نوحها و نالها کردید که دل عالمیان را کباب و دیدهای ایشان را پر آب کردانیدید نمیدانم آنروز که اهل بیت بیکس از اسیری کوفه و شام خلاص شده وارد مدینه شدند و دیدید که همه مردان ایشان کشته و شنیدید که همه نوجوانان و همسفرها در خاک و خون آغشته شده اند و بدنهای طاهره آل محمد را در صحراها انداخته اند و سرهای ایشان را که همه چون ماه تابان بودند بر سر نیزها کرده اند و دختران را اسیر و نامرد دستگیر و کنیزی خواسته اند

در ذکر ... محملها ...

اجتماع اهل مدینه در خانهای ایشان

آمدن دختران عبدالمطلب ...

وجناب سید الساجدین علیه السلام را در غل و زنجیر کشیده اند چگونه نوحها و نالها و زاریها کردید بلی اینقدر میدانم که هر چه کرده اید بجا کرده اید و حق داشته اید بلکه کم کرده اید فیا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزا عظیما

مجلس هشتم در وداع کردن آنحضرت با ام سلمه در وقت بیرون تشریف بردن آنجناب علیه السلام از مدینه طیبه

الحمد لله الذی لم یخلق ولن یخلق خلقا اشرف من محمد وآله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین یعنی حمد خداوندی را که آنچنانی را سزاست که خلق نفرموده است و هرگز خلق نخواهد فرمود خلقی را که اشرف و بهتر بوده باشد از محمد و آل طاهرین او صلی الله علیه وعلیهم اجمعین لانه اطلع واحاط علی الباقین والاحقین فلم یجد اعرف به واعبد له منهم بین الاولین والآخرین بعلت آنکه پروردگار جلیل مطلع و محیط شد بر گذشتگان و آیندگان پس نیافت عارفتری و عبادت کننده تری از برای خود از ایشان در میانه اولین و آخرین ثم الحمد والشکر له بان اختار لهم شیعة طاهرین لفرحهم فرحین ولحزنهم محزونین پس حمد و شکر مر او را سزاست که خلق فرموده از برای جناب محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام شیعیان طاهر پاکیزه چند که از برای خوشحالی ایشان خوشحال و از جهت حزن ایشان محزونند صل اللهم علیهم دوام خلودک وربوبیتک یا رب العالمین پس ایخداوند من صلوات بفرست بر ایشان بدوام بقای پروردگاری تو ای تربیت کننده عالمین ثم صل علی شیعتهم الحاضرین العارفین المحبین المحزونین الباکین پس صلوات بفرست بر شیعیان ایشان که درین مجلس حاضرند و عارف باحوال ایشانند و از دوستانشانند و در نزد مصایب شنیدن ایشان محزون و گریانند و حشرهم معهم بدوام خلود الانبیاء والمرسلین والاوصیاء المرضیین فی اعلی علیین پس محشور فرما شیعیانشان را با ایشان بدوام مخلد بودن انبیا و مرسلین و اوصیاء مرضیین در اعلی علیین وعلی مؤذیهم وغاصبی حقوقهم ومنکری فضائلهم والمخرجین لهم عن اوطانهم لعنا دوام خلود المعاندین فی اسفل السافلین و بر اذیت کنندگان بر ایشان و غصب کنندگان حقوق ایشان و انکار کنندگان فضایل ایشان و بیرون کنندگان ایشان را از وطنهای ایشان بدوام مخلد بودن معاندین در اسفل سافلین وبعد بدانکه در کتاب عوالم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستیکه خدای تبارک و تعالی احاطه کرد بر زمین پس اختیار نمود ما اهل بیت را و اختیار کرد از برای ما شیعیان چند که یاری میکنند ما را ویفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا یعنی و خوشحال میشوند از جهت خوشحالی ما و محزون میشوند از جهت حزن ما ویبذلون اموالهم فینا اولئک منا والینا یعنی و صرف میکنند مالهای خود شان را در راه ما این جماعت از ما اهل بیتند و بازگشت ایشان بسوی ماست و فرمود که هر چشمی در روز قیامت گریانست و هر چشمی در آنروز بیدار و بیتاب و بی آرام است مگر چشمی که خداوند مخصوص کرداینده باشد آنرا بکرامت خود و گریسته باشد بر آن هتک حرمتها که واقع شده باشد بالنسبه بحضرت امام حسین و آل علی بن ابیطالب علیهما السلام وایضا در آنکتاب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که پدر بزرگوارم جناب سید الساجدین علیه السلام همیشه میفرمود که هر مؤمنی که یکقطره اشک از چشم او در شهادت پدر بزرگوارم جناب سید الشهداء علیه السلام بر صورت او جاری شود ساکن کرداند خداوند او را بسبب آن یکقطره اشک در غرفهای عالیه جنان در زمانی که هرگز او را آخری نبوده باشد و هر مؤمنی که اشک او بر صورت او جاری شود بجهت مطلع شدن بر آن اذیتها که از دشمنان ما در دنیا بما رسیده است خدای عز و جل او را جا دهد در مکان نیکوی صادقین در جنت و هر مؤمنی که از جهت خاطر ما باو اذیتی برسد پس اشک او بر صورت او جاری شود بجهت آن اذیت خداوند از روی او اذیت و بلا را بردارد و ایمن کرداند او را از سخط و غضب خود در روز قیامت و از آتش جهنم وایضا در آنکتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که انه قال لفضیل تجلسون وتحدثون قال نعم جعلت فداک قال تلک المجالس احبها یعنی آنحضرت بفضیل فرمود که شما شیعیان با یکدیگر می نشینید و نقل حدیث میکنید عرض کرد بلی فدای تو شوم آنحضرت فرمود که من آن مجلسها را دوست میدارم ای فضیل زنده کردانید امر ما را خداوند رحمت فرماید کسیکه امر ما را زنده بدارد یا فضیل من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذباب غفر الله ذنوبه ولو کانت اکثر من زبد البحر یعنی ای فضیل کسی که بخاطر آورد ما اهل بیت را یا نزد او مذکور شویم در نزد او پس بیرون آید از چشم او بقدر بال مگسی میآمرزد خداوند گناهان او را اگر چه بوده باشد زیاده از کف دریا مؤلف گوید که اگر چه علمای اعلام شکر الله مساعیهم اخبار بسیار در فضیلت گریه بر خامس آل عبا علیه السلام غریب در ارض کربلا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء نوشته اند و ما هم نوشته ایم و لکن اینقدر

در ذکر ... ایشان ...

وگفته ایم و شما شیعیان شنیده اید لکن اگر این حدیث شریف را بگوش دل و جان بشنوید و بحقیقت نور ایمان بفهمید هرگز در دنیا
و آخرت لذت آنرا فراموش نمی کنید و تمنا میکنید که ایکاشکی که توفیق میداشتیم و بجز گریه بر آن بزرگوار شغلی و کاری دیگر نمیداشتیم
و آن حدیث اینست که رُوِیَ عَنْ مُنْذِرِ الثَّوْرِی اَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ بِاُذُنَیَّ مِنَ الْحُسَیْنِ علیه السلام اَنَّهُ قَالَ مَنْ عَبَرَ قَطْرَةً وَاحِدَةً فِی
مُصِیبَتِی خَلَّدَهُ اللهُ مَعِی فِی الْجَنَّةِ اَبَدَ الْآبِدِینَ یعنی روایت شده است از منذر ثوری که او میگوید که با دو گوش خود شنیدم از
حضرت امام حسین علیه السلام که فرمود که هر کس که در مصیبت من بقدر یکقطره اشک گریه کند مخلد میگرداند او را خداوند جل جلاله
او را با من در بهشت ابد الآبدین یعنی بدوام فیض خداوند و هرگز از من جدا نخواهد شد مؤلف جان نثار میگوید که ما عاصیان
چه قدر قابلیت داریم که گریهای ما را قدر و منزلت و قابلیت جزئی بوده باشد خصوصًا مثل جزائی که درین حدیث شریف است بلکه
هر چه عطا فرمایند از جانب پروردگار مهربان تفضل و از جانب اهل عصمت علیهم السلام احسانی خواهد بود و با فرض استحقاق و تفضل شکی
نیست که خالصین از محبین و شیعیان را در وقت قیام بلوازم تعزیه داری و گریستن و گریانیدن نظر بجزاء و مزد نیست بلکه تقرب الی الله
گریه و ناله و نوحه میکنند و پس از شنیدن این حدیث شریف چگونه میشود که جان خود را فدای صاحب این حدیث نکنند و گریه شوق ننمایند
بعلاوه آنکه مصایب اهل بیت عصمت علیهم السلام خصوصًا بلاها و وقایع خامس آل عبا جناب سید الشهداء علیه السلام دوستان را
بیتاب و دلهای محبین را کباب و دیدهای موالیان را پر آب میکند و بحسرت اشکها بر صورتها جاری میگردد و هستند در میانه شیعیان
کامل عیار بزرگوارانی چند که تاب شنیدن و گفتن مصایب آنجناب ندارند و بی اختیار ناله و نوحه میکنند فَهَنِیئًا لَهُمْ ثُمَّ هَنِیئًا لَهُمْ
و بدانکه از جمله مصایب جگرشکاف سید مظلوم اینست که از کثرت عداوت اعدا و اذیتهای اهل جور و جفا تکلیف خود را ندید که در
وطن اصلی خود در مدینه طیبه در نزد قبر جد و مادر و برادر توقف فرماید پس آنسرور تهیه اسباب هجرت از مدینه را فراهم آورده چون
محملها بجهت زنان و دختران و حیوانها از برای سواری نوجوانان حاضر گردانیدند جمیع بنی هاشم و اولاد عبد المطلب بلکه همه مردان
و زنان اهل مدینه با گریه و ناله در اطراف خانه جناب رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند و از شدت گریه و نوحه گویا مدینه صیحه واحده
شده بود مانند روز ارتحال رسول خدا و فاطمه و شهادت حضرت امام حسن شده بود و صغیر و کبیر مدینه از مرد و زن گریه و زاری
و ناله و بیقراری میکردند و در حدیث معتبر است که ناگاه با قامت خمیده ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان زنان
گریه کنان بخدمت سید شهیدان رسید و عرض کرد که یَا بُنَیَّ لَا تُحْزِنِّی بِخُرُوجِکَ اِلَی الْعِرَاقِ یعنی ای فرزند مرا محزون و غمگین مکن برفتن
بعراق که من از جدت رسول خدا شنیدم که میفرمود یُقْتَلُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنُ بِاَرْضِ الْعِرَاقِ فِی اَرْضٍ یُقَالُ لَهَا کَرْبَلَا یعنی کشته میشود فرزند
من حسین در ولایت عراق در زمینی که نام او کربلا است آنحضرت در جواب فرمود که یَا اُمَّاهُ اَنَا وَاللهِ اَعْلَمُ ذٰلِکَ اِنِّی مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ
اَوْ لَیْسَ لِی مِنْ ذٰلِکَ بُدٌّ یعنی ای مادر مهربان بحق خداوند قسم که من نیز خود این را میدانم که لامحاله کشته خواهم شد و از برای من چاره نیست از کشته شدن
و بدرستیکه من میدانم آن روز را که در آن روز کشته خواهم گردید وَاَعْرِفُ مَنْ یَقْتُلُنِی وَاَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتِی اُدْفَنُ فِیهَا ای مادر من میشناسم آن ملعون را
که مرا خواهد کشت و می شناسم آن بقعه را که در آن دفن کرده خواهم شد وَاَعْرِفُ مَنْ یُقْتَلُ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی وَقَرَابَتِی وَشِیعَتِی و می شناسم
آن اشخاصی را که کشته میشوند از اهل بیت من و اقربای من و شیعیان من پس آن بیکس مظلوم فرمود که یَا اُمَّاهُ قَدْ شَاءَ اللهُ اَنْ یَرَانِی مَقْتُولًا
مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَعُدْوَانًا یعنی ای مادر ای ام سلمه بتحقیق که مشیت جناب اقدس الهی باین قرار گرفته است که ببیند مرا کشته شده و ذبح کرده شده
از روی ظلم و عدوان مؤلف خونجگر گوید که همین بس در بیان ظلم و عدوان که بر آنمظلوم واقع شد اینکه اَنَّهُ وَرَدَ فِی الْحَدِیثِ اَنَّهُ عَلَیْهِ
السَّلَامُ قُتِلَ مَظْلُومًا قِتْلَةً لَمْ یُقْتَلْ بِمِثْلِهِ اَحَدٌ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ آه وا مظلوماه آه وا غریباه یعنی کشته شد آن بزرگوار کشته شدنی
که کشته نشده بود و نخواهد شد مثل او احدی از اولین و آخرین پس آنحضرت بام سلمه رضی الله عنها فرمود یَا اُمَّاهُ وَقَدْ شَاءَ اَنْ یَرَی حَرَمِی
وَرَهْطِی وَنِسَائِی مُشَرَّدِینَ یعنی ای مادر ای ام المؤمنین بدانکه خداوند جل جلاله مشیتش باین تعلق گرفته که ببیند حرم مرا و لشکر مرا و زنان
مرا که از وطنهای خود رانده شده اند و بغربتها گرفتار شده اند فَقَالَ علیه السلام وَاَطْفَالِی مَذْبُوحِینَ مَظْلُومِینَ یعنی ای مادر ای ام سلمه خدا
خواسته است که ببیند اطفال مرا که از روی ظلم و عدوان ذبح کرده شده اند مؤلف دلفگار با آه و ناله شرربار گوید که آن برگزیده ملک

علام در این کلام غم فرجام برای ام سلمه میخواست خبر دهد از شهادت علی اصغر که آن صغیر را در حال شدت تشنگی از بی آبی دیدی
حرمله بن کاهل اسدی ملعون بر روی دست پدر تیری بر حلقوم او زد و او را شهید کرد آه و احزناه و همچنین میخواست خبر دهد از شهادت
آن کودکی که بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام از خیمه بیرون آمده بود و در گوش او دو گوشواره بود و از شدت خوف چنان میلرزید
که استخوانهای او صدا میکرد و از شدت اضطراب نگاه باطراف راست و چپ میکرد آه وامظلوماه که ملعونی چنان تیغی بر آن طفل زد
که روح پاکش تا آشیانه قدس پرواز کرد آه واویلاه و همچنین میخواست که خبر دهد از شهادت عبد الله پسر کوچک حضرت امام حسن علیه السلام
که در آنوقتی که جناب سید الشهداء بر زمین قتلگاه افتاده بود آن طفل از خیمگاه از دست زنان فرار کرده خود را بدامن عم بزرگوار خود انداخت
پس ملعونی خواست که تیغی بر آنجناب زند آن طفل دست خود را سپر عم عالیمقدار خود کرده پس آن بیحیا تیغ را فرود آورد و دست او را قطع کرد
پس تیری بر او زدند و در دامن عم بزرگوارش شهید کردند الله الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فَقَالَ مَاسُورِینَ مُقَیَّدِینَ
وَهُمْ یَسْتَغِیثُونَ فَلَا یَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا مُعِینًا یعنی آنحضرت فرمود که ای مادر ای ام سلمه خداوند خواسته است که ببیند اولاد مرا که اسیر کرده
شده اند و بقید و زنجیر در کشیده شده اند و هر چند استغاثه کنند هیچکس بفریاد ایشان نرسد و کسی ایشان را اعانت نکند مؤلف مصیبت زده
گوید که نمیدانم آنحضرت آیا میخواست که بام سلمه وقت غارت شدن خیمها را خبر دهد که در آنوقت جناب سید الساجدین علیه السلام در غل و زنجیر
کشیدند و هر چند آنمظلوم بیمار و سایر اولاد بیکس استغاثه کردند کسی بفریاد ایشان نرسید یا آنکه میخواست که از اسیریهای ایشان در راه
کوفه و شام و کیفیت بستنهای ایشان را بریسمانها و داخل کردنهای ایشان را در مجلسهای کوفه و شام خبر دهد که هر چند ناله و استغاثه کردند
کسی گوش بآه و ناله ایشان نداد و در حدیث است که آن بزرگوار فرمود که ای مادر میخواهی بتو بنمایم محل شهادت و قبر و خوابگاه خود را و آنجائی
که نوجوانان و اصحاب من بر خاک هلاک خواهند افتاد پس او را بنزدیک خود طلبید و دستهای مقدس خود را بر چشم او کشید و اشاره
بجانب کربلای معلا فرمود پس بامر الهی همه حجابها از چشم او برداشته شد و زمینها پست شد تا آنکه بام سلمه نمود محل شهادت و خوابگاه و لشکرگاه
و خیمگاه خود را و چون ام سلمه محل شهادت آنمظلوم و هنگامه کربلای معلا را دید گریست گریستن شدیدی و گفت چکنم بجز آنکه تسلیم کنم
امر الهی را مؤلف گوید که کسی از امثال این احادیث گمان نکند که چون مشیت الهی بر وارد شدن اینگونه مصیبتها بر هر یک تعلق گرفته مجبور
بوده اند و باختیار قبول شهادت نکرده بوده اند پس اجر ندارند و اشقیا هم بر ظلمهائی که کرده اند گناهی ندارند زیرا که در محل خود بدلیل
عقل و نقل ثابت کرده ایم که در طاعت و معصیت هر چه مخلوقات در عالم ذر و این عالم اختیار کرده اند و میکنند مشیت الهی باو تعلق
میگیرد تا هر کس هر چه اختیار کرده و میکند ظاهر گردد تا استحقاق او از برای ثواب یا عقاب از برای خودش و عالمیان ظاهر و معلوم گردد
و جای تحقیق این مطلب در اصول دین است نه اینجا پس بدانکه ام سلمه عرض کرد که ای فرزند گرامی جد بزرگوارت بمن تربتی عطا کرده است
که در شیشه است و فرموده است که چون آن خون شود علامت آنست که ترا در عراق شهید کرده باشند آنمظلوم در جواب فرمود که ای مادر چنانچه
که جدم فرموده و بدانکه اگر من بعراق هم نروم که مرا خواهند کشت پس آن بزرگوار قبضه از تربت خود را برداشت و بام سلمه داد و فرمود که ای مادر
این تربت را هم بر بالای تربتی که جدم داده است بر آن شیشه بریز و چون به بینی این تربتها خون شده و در شیشه بجوش آمده و از سر شیشه خون
میجوشد بدانکه در آن روز من کشته شده ام پس او را وداع کرده و روانه شد مؤلف محزون لحون گوید که ام سلمه در هجران آنجناب و دختران
و پسران و احباب روز و شب نالهای جانگداز میکرد و آرام از او قطع شده بود و مکرر بر سر آن شیشه میآمد و نظر بر آن میکرد و میگریست تا آنکه
چون روز عاشورا بر سر آن شیشه آمد دید که همه آن تربتها خون شده و از سر شیشه بجوش آمده پس نالهای بی اختیار از دل افگار برکشید
و گفت ای دختران عبد المطلب جمع شوید و مرا در عزاداری یاری کنید و بدانید که سید و مولای شما جناب خامس آل عبا کشته شد پس همه ایشان با رویهای
پریشان و سینهای خراشان بخانه ام سلمه حلقه ماتم زدند و گفتند که ای ام المؤمنین این خبر را از کجا میدانی او در جواب گفت که هرگز پیغمبر آخر الزمان
و سید جوانان اهل جنان خبر دروغ نداده اند ببینید که تربتها درین شیشه همه خون شده است پس آن شیشه را در میان گذاشتند و همه رویها
و موهای خود را بخون آن رنگین کردند و صدا بوا حسیناه و وا غریباه و وا ذبیحاه و وا مقتولاه و امثال این کلمات از خانه ام سلمه بلند کردند
پس اهل مدینه خبردار شدند همه چادرهای عزا بر سر کرده با گریه و ناله بخانه ام سلمه آمدند و چندان بیاد شهیدان و نوجوانان و دختران گریها و نالها

کرد که نه زبان را قوت تقریر و نه قلم را یارای تحریر است مؤلف محزون گوید که چه بسیار شبیه است گریهای اهل مدینه برای وداع حضرت امام رضا علیه السلام با گریهائی که کردند در وقت وداع با جد بزرگوارش جناب سید الشهدا علیه السلام زیرا که در احادیث معتبره روایت شده است که در آنوقت که مامون ملعون آدم فرستاد که آن بزرگوار را از مدینه بخراسان آورند آنجناب از برای وداع روانه مرقد جد بزرگوار جناب سید انبیا صلی الله علیه و آله شد و زیارت وداع نموده بعد از نماز سر مقدس خود را بر آن قبر منور گذاشت و گریه و ناله بسیار نمود و چون از جوار جد خود اندک دور میشد باز بی اختیار میشد و با گریه و ناله بلند عود مینمود و سر خود را بر قبر گذاشته بی اختیار اشک میریخت و بعد از آنکه چندین دفعه چنین کرد آخر الامر نالهای بلند بی اختیار از قلب محزونش بیرون آمد راوی میگوید که من در آنجا حاضر بودم نزدیک آن بزرگوار رفتم و سلام کردم و تهنیت بجای آوردم دیدم آنحضرت نظر التفات را بجانب من گردانید و فرمود ایمرد مرا زیارت کن که دیگر مرا نخواهی دید فَاِنِّی اُخْرَجُ مِنْ جِوارِ جَدِّی وَ اَمُوتُ فِی غُرْبَةٍ وَ اُدْفَنُ اِلی جَنْبِ هارُونَ یعنی بدرستیکه من بیرون میروم از جوار جدم و رحلت میکنم در دیار غربت و دفن کرده میشوم در پهلوی هرون و در حدیث دیگر آنحضرت فرمود که آنوقتیکه میخواستند مرا از مدینه بکشند داخل شدم بخانه و اهل و عیالم را جمع کردم فَاَمَرْتُهُمْ اَنْ یَبْکُوا عَلَیَّ حَتّی اَسْمَعَ یعنی امر کردم ایشانرا که بر من غریب گریه و نوحه کنند تا من بگوش خود صدای ناله و نوحه بر خودم را بشنوم پس دوازده هزار درهم پول در آوردم و بایشان تقسیم کردم ثُمَّ قُلْتُ اَمّا اِنِّی لا اَرْجِعُ اِلی عِیالی اَبَداً یعنی پس گفتم بایشان که آگاه باشید که من دیگر از این سفر بسوی عیال خود بر نخواهم گردید مؤلف حیران میگوید که فرق در میان بیرون تشریف آوردن این دو بزرگوار علیهما السلام از مدینه طیبه این بود که جناب سید الشهدا با اهل و عیال و جوانان و برادران و شیعیان بیرون تشریف آوردند و در وقت شهادت اهل و عیالی داشتند که با ایشان وداع کنند و بر آنشهید ناله و نوحه کنند بخلاف امام غریب در خراسان که از مدینه تنها و بیکس بیرون تشریف آورد آه و احزناه که چون در خراسان زهر داده شد در خانه تنهائی رفته امر کرد که در خانه را ببستند و فرمود که کسی بدیدن من غریب نخواهد آمد پس در عزبت و تنهائی روح مقدسش بآشیانه قدس پرواز کرد اما اهل و عیال و جوانانش در مدینه طیبه محفوظ بودند آه و احزناه که در حق جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا اکتفا باذیت و شهادت خودش ننمودند بلکه همه مردان و جوانان او را بعد از اذیت بسیار شهید کردند و زنان و اهل و عیالش را هر چه توانستند اذیت کردند و هر چه نکردند نتوانستند که کنند وَلا تَحْسَبَنَّ اللهَ غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ

مجلس دهم

در وداع کردن خامس آل عبا علیه آلاف التحیة و الثنا است با فوجی از ملائکه در وقت بیرون تشریف آوردن از مدینه طیبه

سُبْحانَ الَّذی بِرَحْمانِیَّتِهِ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فَبِقُدْرَتِهِ عَلی مُلْکِهِ عَلا وَ احْتَوی فَصَلِّ اللّهُمَّ عَلی اَوَّلِ مَنْ بِنُورِکَ اسْتَضاءَ فَسَحابُ عَطائِکَ ارْتَوی فَجَعَلْتَهُ کَنَفَ الْوَری وَ بِاَشِعَّتِهِ خَلَقْتَ الْعَرْشَ الْعُلی وَ ما فیهِ اِلی تَحْتِ الثَّری مُحَمَّدٍ سَیِّدِ مَنْ فِی الْآخِرَةِ وَ الْاُولی ثُمَّ صَلِّ اللّهُمَّ عَلی اَوَّلِ نُورٍ اشْتَقَقْتَهُ مِنْ نُورِ نَبِیِّ اللهِ فَجَعَلْتَ قَلْبَهُ وِعاءَ نُورِ اللهِ فَخَلَقْتَ مِنْ اَشِعَّتِهِ الْکُرْسِیَّ وَ مَلائِکَةَ اللهِ ثُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ عَلی اَبْنائِهِ الَّذینَ هُمْ آلُ اللهِ خُصُوصاً عَلی مَنْ بَکی عَلَیْهِ اَرْکانُ عَرْشِ اللهِ وَ ناحَ عَلَیْهِ حامِلُ عَرْشِ عَظَمَةِ اللهِ وَ نَدَبَ عَلَیْهِ مَنْ حَوَی الْعَرْشَ لِذِکْرِ اللهِ بَلِ احْتَرَقَ لَهُ قُلُوبُ مَلائِکَةِ مُلْکِ اللهِ بِاسْتِماعِ صَرْخَةِ اِماءِ اللهِ اَعْنی سَیِّدَنا وَ مَوْلانا اَبا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ وَ عَلی شیعَتِهِ وَ مُحِبّیهِ رَحْمَةُ اللهِ وَ عَلَی الْباکینَ عَلَیْهِ نِعْمَةُ اللهِ وَ عَلی ظالِمیهِ وَ مُعانِدیهِ نِقْمَةُ اللهِ وبعد اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ اَلَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحیمِ یعنی آن ملائکه که بر میدارند عرش او را و آنها که در اطراف عرشند تسبیح میکنند بحمد پروردگار شان و ایمان میآورند باو و طلب مغفرت میکنند از برای آنجماعتی که ایمان آورده اند و میگویند که ای پروردگار ما فرا گرفته تو هر چیز را از جهة رحمت و علم پس بیامرز آنجماعتی را که توبه کرده اند و متابعت کرده اند راه تو را و نگاهدار ایشانرا از عذاب جهنم بر آنکه از احادیث بسیار معلوم میشود که مراد از آن مؤمنینی که ملائکه برای ایشان استغفار میکنند محبین آل محمد صلی الله علیهم اجمعین و در کتاب تأویل الآیات از ابی بصیر روایت کرده است که جناب صادق علیه السلام باو فرمود که از برای خداوند ملائکه چند هستند که میریزند گناهان را از پشت

شیعیان ما چنانکه باد در وقت خزان برگها را از درخت میریزد و اینست که خداوند فرموده است که وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا پس آنحضرت علیه السلام بابی بصیر فرمود که والله استغفار ایشان از برای شما است نه از برای این خلق پس فرمود که ای ابی بصیر آیا خوشحال شدی من عرض کردم که بلی و در کتاب زبدة التصانیف آورده که در آسمان هفتم دریائیست که حق تعالی اعداد در هوا آفریده و گودی آن پانصد ساله راه است و فرشته آفریده که چون بر پا خیزد دریای آب تا کعب او باشد و همیشه تسبیح میکند و آمرزش امت مرحومه بجای میآورد مؤلف گوید که اگر خواهی از احوال عرش و ملائکه حاملین او و ملائکه حول آن مطلع شوی بدانکه خلاصه آنچه از اخبار بسیار و کتب علمای ابرار ظاهر میشود اینست که از برای عرش چهار رکن است اوّل رکن ابیض که همه سفیدیهای عالم از اثر اوست و رئیس حاملین ملائکه او میکائیل است دوّیم رکن اصفر است که همه زردیهای عالم از اثر اوست و رئیس ملائکه حاملین او اسرافیل است سیّم رکن اخضر است که جمیع سبزیهای تمام عالم از اثر اوست و رئیس ملائکه حاملین او عزرائیل است چهارم رکن احمر است که تمام قرمزیها و خلقت عالم از اثر اوست و رئیس ملائکه حاملین او جبرئیل است و از برای هر یک از این ارکان یکصد و پنجاه هزار رکن است و موافق حدیث نبوی سیصد و شصت هزار رکن است و جناب اقدس الهی در نزد هر رکنی سیصد و شصت هزار ملک خلق فرموده که اگر اذن میداد بکوچکتر از همه ایشان که فرو برد آسمان هفتگانه و زمینهای هفتگانه را هر آینه می نمود همه آنها در میانه دهان او مگر مثل یکدانه ریگ که در بیابان وسیع افتاده باشد پس جناب اقدس الهی جلّ جلاله بهمه ایشان وحی فرمود که ای بندگان من بردارید عرش مرا پس همگی بیکبار قوت کردند نتوانستند که آنرا حرکت دهند چه جای آنکه بردارند پس خداوند جلیل با هر یک از ایشان ملکی دیگر جهة اعانت ایشان خلق فرمود پس همه قوت کردند نتوانستند که آنرا حرکت دهند پس خداوند جلیل با هر یک ده ملک خلق فرمود پس هر چه قوت کردند عاجز شدند که عرش را حرکت دهند پس خداوند با خلقت با هر یک از ایشان مثل عدد جمیع ایشان ملک خلق فرمود پس کلاً عاجز شدند که عرش را حرکت دهند پس از جانب پروردگار جلیل بایشان وحی رسید که عرش را واگذارید تا من آنرا بید قدرت خود نگاه دارم پس چون واگذاشتند آنرا بقدرت کامله خود نگاهداری فرمود پس هشت نفر از ایشانرا فرمود که شماها عرش را بردارید ایشان عرض کردند که ایخداوند ما این جمع کثیر از ملائکه عاجز شدند که آنرا حرکت دهند چگونه ما هشت نفر میتوانیم که از عهده او بر آئیم پس ندائی بایشان رسید که منم خداوندیکه هر دوری را نزدیک گردانم و هر سرکشی را ذلیل مینمایم و هر سنگینی را سبک میگردانم و هر مشکلی را آسان میسازم و هر چه را که میخواهم بعمل میآورم و بآنچه اراده من بآن تعلق گیرد حکم میفرمایم ای ملائکه شما را ذکری تعلیم مینمایم که بآن چنگ زنید تا سنگینی عرش بر شما سبک شود ایشان عرض کردند که این چه ذکر است ندا در رسید که بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و چون آن هشت ملک باین ذکر تمسک نمودند عرش را برداشتند پس ببرکت این کلمات شریفه چنان عرش بر دوشهای ایشان سبک نمود که مثل یکموی بر دوش مرد قوی بر روید پس ندا رسید که عرش را باین هشت ملک واگذارید و باقی در اطراف آن طواف کنید و مشغول شوید بتسبیح و تمجید و تهلیل من و بدانید که منم خداوند قادر بر آنچه دیدید بلکه قادرم بر هر چه خواهم و در کتاب زبدة التصانیف آورده که چون حق تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان رسید که آیا چیزی از عرش بزرگتر باشد خداوند عالم ماری بیافرید که بر دور عرش پیچید و چهار یک او از عرش زیاد آمد و او را هفتاد هزار پر است و در هر پری هفتاد هزار زبان و در هر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح خدا میکند و ثواب آن از برای شیعیان محمد است مؤلف گوید که از آنچه مذکور شد معلوم شد که ملائکه حامل عرش خدا هشت نفرند و مابقی بر حول عرشند و باید دانست که اصل عرش با آن عظمت و جمیع ملائکه عرش که از بعضی از آنها مطلع شدید و غیر از آنها از ملائکه کلاً از اشعه انوار اهل عصمت خلق شده اند مثل آنکه در کتاب عوالم روایت کرده است که عباس عم جناب رسول الله صلی الله علیه و آله بآنحضرت عرض کرد که چگونه است ابتدای خلقت شما آنحضرت فرمود که ای عم چونکه جناب اقدس الهی جلّ شانه اراده فرمود که ما را خلق فرماید تکلم فرمود بکلمه پس خلق فرمود بآن نوری را پس تکلم فرمود بکلمه دیگر و خلق فرمود بآن روحی پس آن نور را مخلوط فرمود پس از آن مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق فرمود و تقدیس میکردیم او را در هنگامیکه نبود تقدیس کننده و نبود تسبیح کننده پس چونکه خداوند اراده فرمود که مخلوقات را خلق فرماید آن نور را شق نمود و از آن عرش را خلق فرمود پس عرش از نور منست و نور من از نور خدا است و نور من افضل از نور عرش است و شق فرمود نور برادرم علی را و خلق فرمود از آن ملائکه را پس ملائکه از نور برادرم علی خلق شده است و نور او از نور خدا است

داوا افضل از ملائکه است مؤلف گوید افضل بودن اهل عصمت از عرش و جمیع ملائکه همچنانکه ظاهر این حدیث است و دلالت کرده احادیث
متعدده دیگر هم دلالت میکند بسیار امر سهل است در نظر عارفین باحوال اهل عصمت زیراکه از احادیث بسیار معلوم میشود که ملائکه
خدام ایشانند و جناب صادق علیه السلام فرمود که عادت جبرئیل این بود که هر وقت بخدمت رسول خدا مشرف میشد در پیش روی آنجناب
می نشست بآنطور که غلامان و بندگان در نزد آقای خود می نشینند و از عادت او این بود که تا آن بزرگوار اذن نمیداد داخل خانه و حجره
آنحضرت نمیشد مؤلف حلقه بگوش گوید که باین مضمون احادیث زیاده از حد تحریر است بلکه در نظر کاملین از شیعیان اهل عصمت
علیهم السلام بودن ملائکه از خدام این بزرگواران کوچکتر فضیلتی است از برای ایشان زیراکه در احادیث متعدده متکثره فرموده اند که
ملائکه خدام ما و خدام شیعیان مایند و ما درین کتاب تیمنا و تبرکا اکتفا بیک حدیث میکنیم تا حق اهل بیت عصمت و حق شیعیان ایشان بر محبین
و دوستان ایشان مخفی نماند و آنحدیث اینست که صدوق علیه الرحمه از عبد السلام بن صالح هروی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که خلق نفرموده است خداوند جل جلاله خلقی را افضل از من و در نزد او گرامی‌تر از من
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که من عرض کردم که یا رسول الله شما افضلید یا جبرئیل آنحضرت در جواب فرمود که یا علی بدرستیکه
خداوند تبارک و تعالی فضیلت عطا فرموده است انبیا و مرسلین را بر ملائکه مقربین و فضیلت عطا فرموده است مرا بر جمیع انبیا و مرسلین و فضیلت
بعد از من مخصوص تست یا علی و از برای ائمه که بعد از تواند و بدرستیکه ملائکه که حاملین عرش پروردگارند و آنها که در اطراف عرشند
تسبیح میکنند بحمد پروردگار و استغفار میکنند از برای آنجماعتی که ایمان آورده اند بولایت ما یا علی اگر نمی بودیم ما خلق نمیفرمود خداوند آدم
و نه حوا را و نه بهشت را و نه جهنم را و نه آسمانرا و نه زمین را یا علی چگونه ما افضل از ملائکه نبوده باشیم و حال آنکه پیشی گرفته ایم بر ایشان بمعرفت
پروردگار و بتسبیح او و تهلیل او و تقدیس او و تمجید او زیراکه اول چیزیراکه خلق فرمود خداوند عز و جل ارواح ما بود پس ما را گویا فرمود
بتوحید و تحمید خود پس خلق فرمود ملائکه را پس چون ایشان مشاهده کردند ارواح ما را نور واحد پس بسیار بزرگ شمردند امر ما را
مؤلف گوید که در بعضی از احادیث دیگر است که آنقدر عظمت نور ما بر ایشان بزرگ و بزرگوار نمود که ملائکه گمان کردند که ما خداوندیم
پس ما شروع کردیم بتسبیح خداوند تا ملائکه بدانند که ما مخلوق خداوندیم و خداوند منزه و مبرا است از صفات ما مخلوقات پس ملائکه از ما تعلیم گرفتند
و بتسبیح خداوند بجای آوردند و او را منزه شمردند از صفات ما مخلوقات و چون مشاهده نمودند بزرگی شان ما را ما گفتیم لا اله الا الله تا بدانند
ملائکه اینکه الوهیت مختص خداوند جلیل است و ما بنده اونیم و خدا نیستیم و سزاوار پرستیدن نداریم پس ایشان از ما تعلیم گرفتند و گفتند
لا اله الا الله پس چونکه ملائکه مشاهده کردند کبریائی و بزرگی محل ما را ما گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه اینکه خداوند بزرگتر از آنست که بمحل بزرگ
مبتلا باشد بلکه هر کس که بمحل او بزرگست از عطاهای اوست پس ایشان یاد گرفتند و گفتند الله اکبر و چون ملائکه مشاهده کردند آن عزت و قوتی را
که خداوند بما عطا فرموده بود ما گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا آنکه دانا شوند ملائکه اینکه نیست حولی و قوتی مگر بخداوند جل جلاله
و چون ملائکه مشاهده کردند آنچه را که خداوند بما انعام فرموده است از نعمتهای خود و اطاعت ما را واجب فرموده بر مخلوقات خود ما گفتیم الحمد لله
تا بدانند ملائکه که بر ما واجبست که در عوض عطاهای او حمد او را بجا آوریم پس ایشان از ما یاد گرفتند و گفتند الحمد لله پس بدان یا علی که ملائکه تعلیم
ما راه بردند بتوحید خداوند و تسبیح او و تهلیل و تمجید او پس خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود حضرت آدم علیه السلام را و قرار داد ما را در صلب او
و امر فرمود ملائکه را بسجود برای او از برای تعظیم و اکرام ما که در صلب او بودیم پس بود سجود ایشان از برای خداوند برای اظهار بندگی و عبودیت
و از برای حضرت آدم علیه السلام اکرام و طاعت بجهت بودن ما در صلب او پس چگونه میشود که ما افضل نبوده باشیم از ملائکه و حال آنکه سجده کردند
از برای حضرت آدم علیه السلام و در حدیث دیگر از حبیب بن مظاهر علیه الرحمه روایت شده است که از جناب امام حسین علیه السلام سؤال کرد که
چه بودید شما اهل بیت پیش از خلقت حضرت آدم آنجناب در جواب فرمود که بودیم ما بر صورتهای انواری چند در دور عرش خداوند رحمن و تعلیم
میفرمودیم ملائکه را تسبیح خداوند را و تهلیل او را و تحمید او را مؤلف گوید که یکی از علتهای خدمتکاری ملائکه از برای اهل عصمت و از برای شیعیان
ایشان اینست که از اشعه انوار ایشان و طفیل وجود ایشان خلق شده اند بعلاوه آنکه طریقه معرفت و پرستیدن خداوند از ایشان تعلیم گرفته

بری

پس بر ایشان واجب است که حق تعلیم و تعلم را بجا آورند زیراکه رسول خدا فرمود مَن علّمنی حرفاً فقد صیّرنی عبداً یعنی هر کس که مرا یک حرف
تعلیم کند پس تحقیق که گردانیده است مرا بنده خود و این بود یکی از باعثهای آنکه ملائکه علی الدوام خدمت میکردند اهل بیت عصمت و طهارت را
در وقتیکه در اصلاب آبای طاهرین و ارحام امهات مطهرین بوده اند و در وقت تولد ایشان و در ایام کودکی ایشان و در خدمات ایام
امامت ایشان و در اوقات سرور و خوشحالی ایشان مسرور و خوشحال بوده اند و در ایام حزن و غم ایشان مهموم و گریان بوده اند و
در جنگها نصرت و یاری میکردند چنانکه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است از آنجمله بعد از آنکه مظلوم کربلا خامس آل عبا علیه السلام
خواستند که از دست اذیت منافقین و اعدای دین از مدینه طیبه هجرت نموده روانه مکه معظمه شوند بعد از وداع قبر جد و مادر و برادر همه
اهل مدینه از بنی هاشم و اقوام و انصار و شیعیان اجتماع نموده با گریه و ناله و نوحه التماس عزیمت سفر عراق را مینمودند و آنحضرت
قبول نفرموده عازم بود تا آنکه جناب محمد بن حنفیه و ام سلمه آمده الحاح بیشمار نمودند آنحضرت فرمود که من از رفتن این سفر لابد و لا علاجم
پس ایشان را وداع فرموده زنان و دختران را در محملها نشانیده و با اولاد امجاد و اقربا و احبا و دوستان و شیعیان خواستند که روانه
شوند و از هر طرف صدای نوحه و ناله بلند بود که ناگاه فوج عظیمی از ملائکه بر اسبهای جنت سوار شده و در دستهای ایشان حربها بود بخدمت
آن بزرگوار مشرف شده و سلام کردند پس عرض کردند که یا حجة الله علی خلقه بعد جده و ابیه و اخیه یعنی ای حجت خداوند بر خلق او بعد از جد
و پدر و برادر بدان بدرستیکه خداوند در موارد بسیار ما را بمدد جد بزرگوارت صلی الله علیه و آله فرستاده است و بلوازم خدمت او قیام و اقدام
نموده ایم و اینک ما را بخدمت جناب تو روانه فرموده است که بهر چه امر فرمائی اطاعت نمائیم فقال لهم الموعد حفرتی و بقعتی التی استشهد فیها
و هو کربلا فاذا وردتها فأتونی یعنی آن مظلوم که مستعد وصول بدرجه رفیعه شهادت گردیده بود در جواب ملائکه فرمود که ای محل ما
خود برگردید که وعده گاه ما بر سر قبر منست و آن بقعه ایست که من طلب میکنم در آن شهادت را که آن زمین کربلاست پس چون من وارد آنجا شوم
نزد من آئید پس ملائکه دفعه دیگر الحاح و التماس نمودند و عرض کردند که ای حجت خداوند آنچه خواهش داری ما را بآن امر فرما که همه مطیع
و فرمان برداریم و اگر از دشمنان خود خوف داری امر فرما که درین سفر در خدمت تو باشیم آنحضرت ایشانرا مرخص کرده فرمود که دشمنان
مرا بر من تسلطی و کراهتی نخواهد بود تا آنوقت که وارد شوم بر محل شهادت خود در بقعه خود پس ایشان هم از آن سوی که اهل زمین و آسمانهای
خود برگردیدند مؤلف گوید که از جمله خدمتهای ملائکه از برای اهل عصمت و شیعیان ایشان اینست که حضرت صادق علیه السلام میفرماید
که چون روز عاشورا میشود ملائکه از آسمان نازل میشوند با هر یک از ایشان شیشها از بلور است و روانه خانها و محلها و مجلسها میشوند که در آنها
تعزیه داری بر مظلوم کربلا جناب سید الشهدا علیه التحیة و الثنا میکنند و بر آن شهید میگریند پس اشکهای چشمهای ایشانرا در آن شیشها
جمع میکنند و چون در روز قیامت زبانه جهنم خواهد که بر شیعیان و گریه کنندگان حمله کند قطره از آن اشکها را بر او میزنند آتش جهنم
بمقدار شصت هزار سال راه از گریه کنندگان فرار میکند پس ای شیعیان و ای عاصیان و ای گریه کنندگان چون بر این خدمت ملائکه مطلع شدید
و مزه و خاصیت گریه خود را دانستید در ندبه و نوحه و ناله مبالغه نمائید و بدانید که در حدیث معتبر روایت شده است که چون جناب سید الشهدا
ارواحنا له الفدا در روز عاشورا در میانه میدان کربلای معلی بیکس و تنها ایستاده بود و از هر طرف ملاعین کوفه و شام هجوم میآوردند
و بر آن حجت خداوند از تیرها و جراحتها میرسانیدند فجاء مالک بن نسر علیه اللعنة فشتم الحسین علیه السلام و ضربه بالسیف علی رأسه
و علیه برنس فامتلأت دماً فقال الحسین لا اکلت بها و لا شربت بها و حشرک الله مع الظالمین آه و مصیبتاه که ناگاه مالک بن
نسر علیه اللعنة خود را نزدیک آن غریب بیکس رسانید امید که خداوند دهان آن ملعون را مملو از زقوم جهنم فرماید که اول کاری که کرد این بود که بآن
عزیز کرده خدا و رسول ناسزا گفت و بعد از آن ضربتی بر فرق همایونش زد که عمامه و کلاه آنحضرت پر از خون شد پس آن بزرگوار او را نفرین
کرد و فرمود که هرگز بآن دست نخوری و نیاشامی و محشور گرداند خداوند ترا با ظالمین و بعد از آنکه جراحتها بآن بزرگوار رسید و از
هر طرف هر کس میرسید اذیت تازه میرسانید ضجت الملائکة الی الله تعالی بالبکاء و قالت تفعل هذا بالحسین صفیک و ابن نبیک
ملائکه با ناله و گریه و فغان نمودند که الهی عرض کردند که ای خداوند ما اینگونه اذیتها میرسد بحسین برگزیده تو و پسر پیغمبر تو و تو او را یاری نمیفرمائی
پس خداوند قامت جناب قائم عجل الله فرجه را بملائکه نمود و بایشان وحی فرمود که بهذا انتقم لهذا یعنی باین بزرگوار انتقام میکشم از برای

این مظلوم . و در کتاب بحار روایت کرده است که در آنوقت ملائکه عرض کردند که ما را اذن ده که او را یاری و نصرت نمائیم و چون اذن یافتند چندان هجوم کردند که از بالای سر آنحضرت تا آسمانها پر از ملائکه شد ثُمَّ خُيِّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَاءِ اللهِ وَبَيْنَ لِقَائِهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللهِ تعالی پس از جانب پروردگار جلیل آنمظلوم مخیر شد در میانه نصرت یافتن بر دشمنان خداوند و فتح و ظفر یافتن بر ایشان و در میانه شهادت و کشته شدن و فائز گردیدن بلقای پروردگار پس آنحضرت اختیار لقای خداوند کرده ملائکه را مرخص فرمود آه واویلاه و مصیبتاه که در حدیث میفرماید که بعد از اختیار نمودن لقاء الهی شمشیر خود را در غلاف کرد و فرمود إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ پس سکان کوفه و شام یقین کردند که آنمظلوم دیگر قتال نمینماید از اطراف هجوم آوردند و هریک آنغریب را بضربتی مجروح میکردند که ناگاه صالح بن وهب حرامزاده وارد شده و نیزه بر پهلوی آنجناب الله المکین زد که از ذوالجناح بر زمین افتاد و طرف راست روی منور پر خونش بر زمین خورد آه واذبحاه و واعطشاه و واعتولاه که از جمله خدمتهای جبرئیل این بود که بعد از آنکه آن بزرگوار بر زمین افتاد شمر شریر علیه النیران والسعیر آنچه کرد و شیعیان را بی امام نمود و در حدیث وارد شده است که دیدند کسی را که در میان قتلگاه صیحه و ناله و نعره میزند مردم او را منع کردند در جواب گفت که چگونه فریاد و ناله نکنم و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله ایستاده است و نظر میکند باحوال شما و باسمان و زمین میترسم که نفرین بر اهل زمین کند که جمیع اهل زمین هلاک شوند و من نیز در میانه ایشان هلاک شوم پس آن بدبختان گفتند که اینمرد دیوانه است و جمعی از ایشان از این سخن متنبه شدند و گفتند بخدا سوگند که آنچه ما با خود کردیم هیچکس با ما نمیکرد سید جوانان اهل بهشت را برای ابن زیاد ولد الزنا کشتیم پس همانجا با یکدیگر بیعت کردند که بر ابن زیاد خروج کنند و کردند و فایده نبخشید راوی از جناب سید الساجدین علیه السلام سؤال کرد که نعره زننده کیست فرمود که جبرئیل امین است اگر خداوند او را اذن دهد چنان صیحه بر ایشان زند که روحهای ایشان از بدنهای ایشان فرار کند و داخل جهنم گردد ولیکن خداوند آن ملاعین را مهلت داده است تا زیاد شود گناه ایشان تا مضاعف گردد عذاب ایشان و از جمله خدمات دیگر ملائکه این بود که چون روح مقدس آنشهید شده در راه رضای الهی قبض شد از هیچ آسمانی روح مطهرش نگذشت مگر آنکه هفتاد هزار ملک از عظمت و جلال آن روح از جای خود جستند و تا قیامت استخوانها و مفصلهای بدن ایشان میلرزد آه و احزناه و وا مصیبتاه که جناب صادق علیه السلام فرمود که حضرت فاطمه در مصیبت فرزند مظلوم خود گریه و ناله میکند و از صدای نالهای او … ملائکه خایفند و میگریند و تضرع میکنند و جمیع اهل عرش و آنها که در اطراف عرشند صداهای خود را در درگاه الهی بگریه و تقدیس بلند میکنند بجهت خوف بر اهل زمین و اگر یکی از صداها و نالهای او بزمین رسد هرآینه هر کس که در مشرق و مغرب عالمست بیهوش میگردد و کوهها بلرزه در میآیند و زمین زلزله میکند و اهلش را هلاک میگرداند مؤلف محزون میگوید که هر وقت این حدیث شریف را میگویم از گریهها و نالهای خود که باین کمی و ضعف است در مقابل گریهها و نالهائی که سایر اشیاء و ساکنین ملأ اعلی میکنند خجل و شرمنده میشوم و در حدیث است که ابی بصیر میگوید که من بجناب صادق عرض کردم که عجب امر در مصیبت جناب مظلوم کربلا علیه السلام صعب و عظیم است آنحضرت فرمود که امر در آنچه شنیده و خبر داری عظیمتر است و از احادیث بسیار معلوم میشود که گریه ملائکه زیاده از همه چیز است بلکه اشک چشمهای ایشان هرگز خشک نمیشود مؤلف محزون گوید که ختم میکنیم این مجلس را بحدیث جانگدازی و آن اینست که در آنوقتیکه مظلوم کربلا و خامس آل عبا یعنی جناب سید الشهداء علیه آلاف التحیة والثناء بعد از شهادت فرزندان و برادران و دوستان و هواداران در میانه میدان بیکس و حیران ایستاده بود دید که منصور که یکی از سرکردهای ملائکه است با چهار هزار نفر بخدمت آنسرور مشرف شدند و عرض کردند که ما را مرخص فرمائید با دشمنان شما مقاتله کنیم و ایشان را بر خاک هلاک اندازیم آنحضرت ایشان را اذن نداد پس بعد از مأیوس شدن از اذن قتال بمکانهای خود بازگشت نمودند و در مکانهای خود از شدت حزن و غم و گریه و زاری نتوانستند که آرام گیرند مجدد چون از برای یاری بزمین کربلا بازگشت نمودند آن بزرگوار غریب را کشته و در خاک و خون آغشته دیدند پس با موی پریشان و روهای خراشان با ناله و افغان مجاور قبر سرور شهیدان گردیدند و تا روز قیامت گریه میکنند و هرکس که بزیارت میرود او را استقبال میکنند و هرکس مراجعت مینماید او را مشایعت میکنند و هر زائری که بیمار میشود او را عیادت میکنند و هرگاه فوت شود بر او نماز میکنند و بعد از فوت او برای او استغفار میکنند و علی الدوام منصور و اتباع او برای این حالند و بر سر قبر آن بزرگوار انتظار ظهور حضرت قایم علیه السلام را دارند و از جمله از احادیث معلوم میشود که بغیر از منصور و تابعین او ملائکه بسیار دیگر در اطراف قبر مقدس آنشهید با موهای پریشان و دیده

گریان و نالان و افغانند که از گریههای ایشان اهل هواها و آسمانها گریه میکنند و اگر آدمیان صداهای نالهها و زاریهای ایشانرا بشنوند از طعام خوردن و آب آشامیدن و از همه لذتها باز میمانند پس خوشا بحال آنمومنی که بملائکه اقتدا کند و خود را از گریه و زاری معاف ندارد فيا ليتنا كنا معهم فنفوز فوزاً عظيماً و احادیث در خصوص خدمات و گریه و زاری و تعزیه داری ملائکه وارد شده است زیاده از آنست که در مجلس آنها ذکر شود و لهذا بهمین چند حدیث اکتفا شده و انشاء الله بمناسبت در بعضی از مجالس آینده اشاره خواهد شد والله الموفق للصواب

مجلس یازدهم

در بیرون تشریف بردن آنجناب از مدینه طیبه و اذن ندادن جنیان را بقتال و روانه فرمودن مسلم بن عقیل را بکوفه و گرفتار شدن او در آنجا

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْمُصِيبَةِ وَالْعَزَاءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و بعد بدانکه در احادیث معتبره وارد شده است که چون مجاورت قبر سید انبیاء بر فرزند بزرگوارش جناب سید الشهداء علیه السلام مشکل شد و یزید بن معاویه علیه الهاویه بحاکم مدینه نوشت که آنجناب را بقتل رسانیده سر او را روانه شام نماید آنغریب در وطن و آن مبتلای بدرد و محن لاعلاج شده خواست که از حرم جد بزرگوارش روانه خانه خداوند شود اهل مدینه اجتماع نموده هرچند التماس نمودند که ترک هجرت نماید آنجناب فرمودند که من از این سفر لابدم و چاره بجز رفتن ندارم پس ملائکه هجوم آوردند و هرچند الحاح نمودند که ایشانرا اذن دهد که دشمنان او را هلاک نمایند آنحضرت اذن نداده ایشانرا مرخص کرده و فرمود که وعده گاه ما در روز عاشورا در زمین کربلا پس فوجی عظیم از جنیان مسلمان آمده فَقَالُوا يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا نَحْنُ شِيعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ بِمَا تَشَاءُ یعنی عرض کردند که ای سید و آقای ما شیعیان و یاوران شمائیم پس ما را امر فرما بامر خود و بهرچه اراده جناب تو بآن تعلق گیرد پس اگر امر فرمائی بکشتن جمیع دشمنانت چنان ایشانرا هلاک نمائیم که حاجت نباشد بحرکت کردن شما از جای خود آنحضرت در جواب فرمود که جزاکم الله خیراً پس فرمود که آیا نخوانده اید قرآنرا که خداوند باری بر جد بزرگوارم حضرت رسول الله نازل فرموده است در آنجا که فرموده است أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ یعنی هرجا که بوده باشید مرگ شما را در مییابد اگرچه بوده باشید در قصرهای محکم و در آنجا که میفرماید لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ یعنی بر انگیخته میشوند آنجماعتی که از برای ایشان شهادت نوشته شده است و روانه میشوند بسوی قتلگاه خود پس فرمود ای جنیان هرگاه من در خانه خود قرار گیرم بچه چیز مبتلا این خلق گمراه و بچه امتحان کرده میشوند و من یکون ساکن حفرتی بکربلا آه آه یعنی اگر من باین سفر نروم که در قبر من در کربلا جا خواهد گرفت و حال آنکه خداوند بقعه کربلا را در آنروز که زمین را گسترده و پهن کرده از برای من اختیار فرموده است و جای رفت و آمد و بار انداختن شیعیان من قرار داده است و از برکت آن زمین دوستان من ایمن میشوند در دنیا و آخرت ولکن ای جنیان وعده گاه ما در روز جمعه است که آن روز عاشوراست که من در آخر آن روز شهید میشوم و باقی نخواهد ماند در آنروز کسی از اهل من و … من و اهل بیت من ويسار برأسي الى يزيد لعنه الله آه و مظلوماه یعنی در آنروز سر مرا از بدن جدا خواهند کرد و از برای یزید علیه اللعنه خواهند برد پس جنیان در جواب عرض کردند که والله ای حبیب خدا و ای پسر حبیب خدا اگر نه این بود که فرمانبرداری امر تو بر ما لازم و واجب بود و مخالفت حکم تو از برای ما جایز نیست هرآینه میکشتیم جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه اذیت بجناب تو رسانند پس آنحجت خداوند در جواب ایشان فرمود که نَحْنُ وَاللهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ یعنی ای جنیان والله که قدرت ما بر هلاکت ایشان زیاده از قدرت شماست ولکن خداوند هلاک میگرداند هرکس را که هلاک میگرداند از روی دلیل و زنده میدارد هرکس را که زنده میدارد از روی دلیل و در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که در آنوقت یکی از عمههای جناب سید الشهداء با گریه و زاری بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد یا بن رسول الله شنیدم که یکی از جنیان از برای تو ناله میکرد و این نوحه را میخواند

فَإِنَّ قَتِيلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَذَلَّ رِقَاباً مِنْ قُرَيْشٍ فَذَلَّتِ

یعنی بدرستیکه مقتول شده در زمین کربلا که از آل هاشم است از آنجا که بزرگ قریش است کشته شدن او باعث ذلت گردنهای قریش شد پس همه قریش خوار و ذلیل شدند

حَبِيبُ رَسُولِ اللهِ لَمْ يَكُ فَاحِشاً أَبَانَتْ مُصِيبَتُكَ الْأُنُوفَ وَجَلَّتِ

یعنی آن بزرگوار حبیب رسول خداست نه شخص هرزه ضایع روزگار است و ظاهر گردانید مصیبت آنجناب شدائد و بلاهای عظیمه بسیار را و چه بزرگ و ناگوار آمد این مصیبت بر دوستان و شیعیان بلکه بر عالمیان پس آنحضرت ملائکه و جنیان را مرخص فرمود و اهل مدینه را وداع کرده روانه مکه معظمه گردید و این آیه شریفه را میخواند فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی بیرون رفت آن بزرگوار از مدینه در حالی که خائف

بود از اینکه دشمن تعاقب او رود و میگفت که ای پروردگار من نجات ده مرا از جماعت ظالمین و چون اهل کوفه مطلع شدند که آنحضرت با یزید
بیعت نفرموده و از مدینه هجرت کرده و وارد مکه معظمه شده همه نامها و عرایض بخدمت آنسرور روانه کردند بحدیکه یکروز ششصد نامه از
ایشان رسید تا آنکه دوازده هزار نامه در نزد آنحضرت جمع شد و خلاصه مضمون بیشتر آنها این بود که ای پسر پیغمبر ما و ای فرزند علی بن
ابیطالب علیه السلام و فاطمه زهرا بدرستیکه ما را بغیر از تو امام هدایت کننده نیست و اینکه نهرهای ما جاری و درختهای ما میوه دار و صحراهای ما آباد
و چشمهای ما در انتظار و شمشیرهای ما برای شما بروی دشمنان شما کشیده است پس تعجیل فرما بسوی ما والسلام پس آنجناب نامه در جواب ایشان نوشت
باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بسوی جماعت بزرگان و اشراف از مؤمنین و مسلمین اما بعد بدرستیکه هانی
و سعید نامهای شما را بمن رسانیدند و نامهای ایشان آخرترین همه نامها بود و ما مطلع شدیم بر هر چه در آنها نوشته بودید و خلاصه بیشتر سخن از شما
این بود که از برای ما امام و هدایت کننده نیست پس تعجیل فرما بجانب ما و امیدواریم که خداوند بواسطه جناب تو همه ما را از اهل حق و هدایت
گرداند و اینک من روانه میکردانم بجانب شما برادرم و پسر عمم و محل اعتمادم از اهل بیتم مسلم بن عقیل را و اگر چه او بمن نوشته بود که همرای
شده همه بزرگان و اشراف و صاحبان عقل و فضل از شما بر آنچه نامهای شما بر آن دلالت میکرد و من نیز بزودی بر شما وارد خواهم گردید
انشاء الله و بجان خودم قسم که نیست امام مگر کسی که حکم کند بکتاب خدا و رفتار کند بعدالت و جزا دهد هر کسی را بجزای حق و بحبس رضای الهی
خود را عادت دهد بدین حق والسلام پس آنحضرت مسلم بن عقیل را طلبید و او را با جمعی از اصحاب بجانب ایشان روانه نمود پس مسلم نماز در مسجد
رسول الله صلی الله علیه و آله کرده و دوستان خود را وداع نموده و دو نفر راهنما برداشته از مدینه طیبه روانه جانب کوفه شدند و در بعضی
از کتب است که از مکه معظمه روانه شدند پس آن دو نفر راه را گم کرده یکی از شدت تشنگی هلاک شد پس مسلم آنرا بفال نیک نشمرد و عریضه
بجناب سید الشهدا علیه السلام نوشت که اگر صلاح میدانید مراجعت نمایم آنحضرت در جواب او نوشتند که از جدم شنیدم که از امت نیست
هر کس فال بد زند و البته روانه کوفه شو و چون روانه شد دید که صیادی آهوئی را کشته و در راه او انداخته مسلم گفت انشاء الله ما دشمنان
خود را اینطور خواهیم کشت و روانه شد و چون داخل کوفه شد در خانه مختار منزل فرمود پس فوج فوج شیعیان بر او وارد میشدند
و مسلم نامه جناب سید الشهدا علیه السلام را بر هر فوجی میخواند و مردم گریه میکردند و با او بیعت میکردند تا آنکه هجده هزار نفر با او بیعت
کردند و بروایت ابی مخنف هشتاد هزار با او بیعت کردند پس مسلم کیفیت احوال بیعت کردن خلق را بجناب سید الشهدا علیه السلام
نوشت و در نامه خود عرض کرد که بزودی بکوفه تشریف آورند پس یکی از منافقین بد آئین نامه بیزید نوشت باین مضمون که اما بعد بدرستیکه مسلم بن
عقیل وارد کوفه گردیده و شیعه با او بیعت کردند از برای حسین بن علی علیه السلام پس اگر ترا بعد از این بکوفه حاجتی هست روانه کن مرد با قوت
و با شوکتی را که جاری سازد امر ترا و تواند که رفتار کند با دشمنان تو مثل رفتار تو و نعمان که الآن والی کوفه است مرد ضعیفی است و او را قدرت
بر دفع دشمن تو نیست و ابی مخنف روایت کرده است که چون یزید پلید بر مضمون نامه مطلع گردید وزیر خود را که سرجون نام داشت طلبید و با او
مشورت کرد که که را روانه کوفه نماید او گفت ابن زیاد که الآن والی بصره است او را والی بصره و کوفه گردان پس یزید علیه اللعنه بآن ملعون نامه نوشت
باین مضمون که شنیده ام که مسلم بن عقیل بکوفه آمده و از برای حسین بن علی از خلق بیعت میگیرد و از تو بهتری روانه تر ندیدم که بجانب دشمن خود روانه نمایم
پس باید برسیدن نامه من دفعتة روانه کوفه شوی و از نسل علی بن ابیطالب علیه السلام احدی را نگذاری که بر روی زمین راه رود یعنی همه را بقتل رسانی
و مسلم بن عقیل را گرفته بقتل رسانی و سر او را از برای من روانه کنی والسلام و در آن اوقات نامه از جناب سید الشهدا علیه السلام به بصره رسیده
بود باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بن ابیطالب بدانید که خداوند برگزید محمد را و او را گرامی داشت
به پیغمبری و بعد او را بجوار رحمت خود طلبید و بعد از او اهل او و ذریه او سزاوارتر بودند از همه کس بمقام او پس چندی بود که قومی بر ما ادعا میکردند که
امیر بودند او ما در مقام تسلیم و رضا بودیم و الآن روانه نمودیم بجانب شما نامه خود را و میخوانم شما را بسوی کتاب الله و سنت رسول الله پس بشنوید
کلام مرا و اطاعت کنید امر مرا والسلام علیکم پس آن نامه را همه اشراف خواندند و احدی اظهار آنرا ننمود مگر مردیکه اسم او منذر بود که دختر
خود را بعقد ابن زیاد در آورده بود و عروسی او نزدیک بود که او حکایت این نامه را با ابن زیاد بدبنیاد خبر داد و رسول آنحضرت را که اسم او
ذارع بود و برادر رضاعی آنحضرت بود گرفته نزد آن ملعون برد پس آن شقی آن رسول را بقتل رسانید و او اول رسولی بود که در اسلام کشته شد پس ابن زیاد

منبع الفساد بالای منبر رفته و برادر خود عثمان را والی بصره کرده خلق را از مخالفت او ترسانیده و اقوام خود و اشراف بصره را برداشته
روانه کوفه شد و چون نزدیکی کوفه رسید قبای سفیدی پوشیده و عمامه سیاهی بر سر بست و نقابی مثل نقاب جناب سید الشهدا علیه السلام
بست و چوب خیزرانی مثل چوب آنحضرت بر دست گرفت و بر قاطری مثل قاطر آنحضرت سوار شد و در اطراف شهر کوفه توقف نمود تا آنکه
شب شد پس از راه نجف بطوری وارد کوفه شد که خلق چون منتظر ورود خامس آل عبا علیه السلام بودند گمان کردند که او جناب سید الشهدا است
پس زنی فریاد کرد و گفت الله اکبر ابن رسول الله و رب الکعبه پس در آن تاریکی شب مردم صداها بهم انداختند و زیاده از چهل هزار نفر در
عقب سر او افتاده و همین میگفتند که یابن رسول الله ما با جناب تو ایم حتی آنکه جمعی دم اسب او را گرفته بودند و گمان آنکه فرزند رسول خدا است
در عقب او میدویدند و آن مکار محیل بر هیچ دسته و جمعیتی نمیگذشت مگر آنکه در آن تاریکی بر او سلام میکردند و میگفتند مرحبا بک یابن رسول الله
خوش آمدی ای فرزند رسول خدا و نیکو آمدنی کردی و آن ملعون چون میدید که خلق او را باسم جناب سید الشهدا علیه السلام بشارت میدهند
دایم بر غیظ او میافزود که ناگاه آن ملعون نقاب از روی خود گشود و گفت منم عبید الله زیاد پس چون خلق بر واقعه مطلع شدند جمیعاً فرار
اختیار کردند بحدیکه پاها را بر روی یکدیگر گذاشته میگریختند و آن ملعون خود را بدار الاماره رسانیده و در آنجا آرام گرفت و چون صبح طالع شد
منادی بکوچه و بازار فرستاد که همه خلق نماز ظهر را بجماعت در مسجد جامع بعمل آورند بعد از ازدحام خلایق بر منبر بر آمده و پس از خطبه گفت
که ای گروه خلایق آگاه باشید که منم شمشیر امیر الفاسقین یزید و او مرا حاکم شهر شما و صاحب اختیار لشکر و جهاد شما گردانیده و بمن امر نموده
که با مظلوم شما انصاف کنم و با فقیر شما اکرام کنم و با هر کس که سخن مرا بشنود و اطاعت کند احسان و نیکوئی کنم مثل پدر مهربان و هر کس ترک
کند امر مرا و خلاف کند عهد مرا معامله کنم با او بسبب تازیانه و شمشیر پس هر کسی که در انجام کار خود تفکر نماید که درست رفتار نماید جزای حقیقت ثابت
شما خواهد داد نه ترس پس بر انگیزانید جمیعی را که خلق را بشناسند و تاکید بلیغ نمود با ایشان که هر کس با یزید بیعت داده و دوست او است
نام او را ثبت نمایند و هر کس دشمن او است و از اهل خلاف است نام او را هم علیحده بنویسند و حکم کرد که هر کس بخانه اهل خلاف برود مورد
سیاست و انتقام خواهد گردید و هر نویسنده که اسم اهل خلاف را درست ننویسد و از احوال خلق درست خبر نیاورد مال او و خون او حلال است
و از عطاها و وظایف یزید او را حقی نخواهد بود و هر کس در خانه او یکنفر از اهل خلاف باشد و خبر ندهد بر دار کشیده خواهد شد بر در خانه خودش
و شیخ مفید میفرماید که چون مسلم بن عقیل خبر آمدن عبید الله را بکوفه استماع نمود و سخنهای بالای منبر او را شنید و عهدها که از نویسندگان و از خلق
گرفته است مطلع گردید از خانه مختار بیرون آمده و بخانه هانی بن عروه رفت پس شیعیان خفیه و پنهان بدیدن او میرفتند و بیکدیگر معاهده
کتمان امر مینمودند و ابو مخنف روایت کرده است که در آن وقت هانی چندان بیمار بود که نتوانست برخیزد و با مسلم معانقه کند پس سخن ابن زیاد را
بمیان آورد هانی گفت که او بمن آشنا است او را از ناخوشی خود خبر میکنم و از خواهش عیادت میکنم و ترا شمشیری میدهم و در عقب این حجره
مخفی میکنم پس چون آن ملعون آمد و نشست بیرون آی و او را بکش و اگر تو او را نکشی او ترا خواهد کشت پس هر وقت که من عمامه از فرق خود بر زمین
گذارم آن وقت بیرون آی و او را بقتل رسان مسلم گفت انشاء الله چنین خواهم کرد پس هانی ابن زیاد ملعون را از ناخوشی خود باخبر کرد و آن
و از عیادت نکردن او گله کرد پس او عذر آورد که خبر از ناخوشی تو نداشتم پس بعد از نماز عصر بدیدن او آمد و در پهلوی او نشست و مشغول
صحبت شد پس هانی تا چندین دفعه عمامه خود را بر زمین گذاشت و بر سر گذاشت و اشعاری چند میخواند که همه اشاره بود از برای مسلم که بیرون آی
و او را بکش و مسلم از عقب حجره بیرون نیامد پس ابن زیاد چون عمامه برداشتن و شعر خواندن هانی را دید گفت این مرد هذیان میگوید پس برخاست
و رفت پس مسلم از عقب حجره بیرون آمد هانی گفت سبحان الله چرا او را نکشتی هرگز بهتر از این بر قتل او مسلط نخواهی شد مسلم در جواب گفت که مرا
مانع شد از قتل او آن حدیثی که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود ایمان مانع است از برای کسی که بکشد مسلمی را یا مؤمنی را هانی گفت که
والله اگر او را کشته بودی فاسق کافری را کشته بودی پس ابن زیاد غلام خود معقل نام را طلبید و با او سه هزار درهم داد و با او گفت که تفحص
از احوال مسلم بن عقیل و اصحاب او نماید و چون یکی از اصحاب او را یا جمعی از ایشان ببینی این سه هزار درهم را با او بده و با او بگو که این
پولها را بگیر بجهت تهیه اسباب از برای دفع دشمن خود کنید و با ایشان حالی کن که تو از دوستان ایشانی و چون این سه هزار درهم را با ایشان
دهی خاطر جمع میشوند که تو از ایشانی و محل اعتمادی پس آنوقت رازهای خود را از تو مخفی نمیدارند پس رفت و آمد کن با ایشان تا معلوم کنی مسلم در

عقیل را که در کجا است و برو تا او را به بینی و از برای من خبر آوری پس آنغلام که بر خودش و آقایش لعنت باد آن پولها را گرفت و روانه
شد و داخل مسجد اعظم شد و در پهلوی مسلم بن عوسجه اسدی که مشغول نماز بود نشست پس گوش فرا داشت شنید که جمعی میگویند که این مرد یعنی
مسلم بن عوسجه از آن جماعتست که با جناب حسین علیه السلام بیعت کرده است پس در پهلوی او نشست تا آنگاه از نماز فارغ شد پس با او گفت که ای
بنده خدا من مردی هستم از اهل شام و خدا او را انعام فرموده است بمن محبت اهل بیت را و حب محبین ایشان را و شروع کرد بگریه کردن بدروغ
و بعد از گریه گفت که ایمرد با منست سه هزار درهم و شنیده ام که یکی از اشخاص که بیعت با پسر دختر رسول خدا کرده است بکوفه آمده است
میخواهم این درهمها را بخدمت او هدیه کنم و کسی را نمی یابم که مرا راهنمائی کند بجانب او و خودم مکان او را نمیدانم و من الحال در مسجد نشسته بودم
شنیدم که یکی میگفت این مرد را که تو باشی اطلاع بر احوال اهلبیت هست آیا این سخن راستست و میشود که مرا باو برسانی پس مسلم بن عوسجه
اول از و عهد و میثاقهای مغلظه گرفت که اگر او را راهنمائی بخانه مسلم بن عقیل نماید او امر را فاش نکند و بعد از آن باذن جناب مسلم بن عقیل رضی الله
تعالی عنه آنغلام را بخدمت مسلم برد پس آن پولها را بخدمت مسلم هدیه کرد و خود را در زمره فدویان او در آورد و روز بروز زودتر از همه کس براو وارد
میشد و آخرتر از همه کس بیرون میآمد تا آنچه ابن زیاد علیه اللعنه میخواست که بر آن اطلاع یابد مطلع شد و ابن زیاد ملعون را بهمه آنها خبر کرد پس
ابن زیاد بدنهاد هانی بن عروه را طلبید ابو مخنف روایت کرده که چون هانی بر آنملعون وارد شد گفت السلام علیک ایها الامیر آن شقی
روی خود را گردانیده جواب نداد هانی را از این رفتار بد آمد و از علت آن سؤال کرد آنملعون گفت چرا مسلم را در خانه خود مخفی کرده و از
برای او اعوان و انصار و اسلحه حرب مهیا میکنی هانی گفت معاذ الله هر کس خبر آورده دروغ گفته است ابن زیاد گفت که آنکس راستگوتر
از تست پس معقل غلام ملعون خود را حاضر کرد پس معقل بهانی گفت مرا میشناسی گفت بلی تو بی مکار حیله گر پس هانی فهمید که آن خبیث دوست نبوده
بلکه دیده بان ابن زیاد بوده پس ابن زیاد علیه اللعنه با او گفت که مسلم بن عقیل را تسلیم من کن و اگر نه والله گردن ترا خواهم زد هانی در جواب
گفت که والله آنوقت لشکر دور خانه ترا خواهد گرفت ابن زیاد گفت وای بر تو مرا به لشکر و دوستان خود میترسانی و او گمان کرد که او قوم
او را مانع خواهند شد پس فریاد زد که هانی را نزد من آورید چون نزدیک بردند چوبی که در دست داشت بسیار بر پیشانی و صورت و
دماغ او زد تا آنکه دماغ او بشکست و خون بر صورت و ریش او جاری شد و گوشت از پیشانی و صورت او کنده شد و بر روی ریش افتاد و آن
چوب را بر او زد که بشکست پس هانی دست برد و قبضه شمشیر یکی از ملازمین او را گرفت و خواست که بشمشیر او حمله کند بر علیه الله آن ملازم نگذاشت
و ابو مخنف روایت میکند که هانی شمشیری همراه خود داشت و بر ابن زیاد زد و او را زخم بزرگی عارض شد پس ابن زیاد گفت که او را بگیرید پس هانی
دست بالا برد و دوازده نفر از ملازمین او را کشت پس بر سر او هجوم آوردند و او را گرفتند و کتفهای او را بستند و در پیش روی ابن زیاد
نگاه داشتند پس آنملعون عمودی از آهن در دست داشت و بر پیشانی او زد و او را بکشت و در روایت دیگر است که ابن زیاد بخشم آمد
گفت که خون تو حلال است پس امر کرده او را کشیدند و در خانه کرده و در را بر روی او بستند و در اطراف پاسبانان نشاندند و چون قبیله
هانی بخونخواهی او آمدند ابن زیاد شریح قاضی را نزد ایشان فرستاد که ما او را نکشته ایم و برای مصلحتی او را نگاه داشته ایم پس قبیله او متفرق
شدند پس شخصی مسلم بن عقیل را از آنچه ابن زیاد با هانی کرده بود مطلع گردانید پس مسلم اصحاب خود را ندا کرد جماعت بسیار بگرد او در آمدند
بحدیکه مسجد و بازار پر از خلق شد و تا شام مردم جمع میشدند پس امر بر ابن زیاد بدنهاد دشوار شد و همت او بر این شد که دروازه قصر دار الاماره
بسته و خود را در آن حفظ کرد و نبود نزد آنملعون در آنوقت زیاده از سی نفر ملازم و سی نفر از بزرگان و عیال او پس ابن زیاد جمعی را فرستاد
تا مردم را بترسانند از سیاست یزید و آمدن لشکر از شام و چون مردم این کلام را شنیدند ترسیدند و شروع کردند بمتفرق شدن تا آنکه
چون وقت نماز مغرب شد در نزد مسلم زیاده از سی نفر نمانده بود و چون مسلم بیوفائی کوفیان را دید روی بجانب درکنده کرد که از مسجد بیرون
رود و در آنوقت دید که زیاده از بیست نفر در نزد او نیست و چون از مسجد بیرون آمد یکنفر را با خود ندید که آنغریب را راهنمائی کند بجائی و اگر
دشمنی وارد شود دفع او کند پس لابد و لاعلاج مضطرب شده پناه بدر خانه پیرزنی برد که اسم او طوعه بود و بر او سلام کرد و آن زن جواب داد
پس از او آب طلبید چون او را آب داد گفت چرا نمیروی گفت آب آشامیدم گفت برخیز و بخانه خود و نزد اهل و عیال خود برو مسلم جواب نداد
آن زن دفعه دویم این کلام را مکرر کرد و مسلم جواب نداد آن زن دفعه سیم گفت سبحان الله ای بنده خدا برخیز و بخیر و عافیت بجای خود

برو که صلاح نیست که بر در خانه من نشینی و من حلال نمیدانم مسلم از جای برخواست و گفت ای زن من غریبم و در این شهر مرا اهل و عیالی و قبیله
نیست و من مسلم بن عقیلم که اینقوم مرا تکذیب کردند و فریب دادند و از خانه خود بیرون کردند آن زن گفت که تو مسلمی آنغریب فرمود که بلی
آن زن نیک عاقبت عرض کرد که داخل خانه من شو پس او را داخل خانه فرش کرده پاکیزه کرد و برای او عرض غذا نمود و او میل نفرمود و از برای
آن زن پسری بود که اسم او بلال بود چون از بیرون بخانه آمد و دید که مادرش بحجره دیگر آمد و رفت بسیار میکند آن پسر گفت ای مادر چه میشود
که تو اینقدر رفت و آمد میکنی مگر در اینجا امشب خبر تازه ایست آن زن گفت که ای فرزند از این سؤال در گذر آن پسر گفت از آنچه هست خبر ده
آن زن گفت ترا با این امر چه کار راست پی کار خود رو پسر اصرار از حد گذرانید مادر گفت که اگر دیگری را خبر نکنی ترا مخبر گردانم آن پسر گفت
که بدیگران خبر نمیدهم آن زن آن پسر را قسم داد و او قسم خورد که دیگری را خبر نکند پس آن زن خبر مسلم را بفرزند خود گفت آن پسر خوابید
و آرام گرفت و چون آخر شب شد و مردم از اطراف مسلم از مسجد و کوچه و بازار متفرق شدند و بخانهای خود رفتند ابو مخنف گوید که چون
صبح شد آن زن ظرف آبی را از برای او آورد و گفت امشب ندیدم که بخوابی مسلم گفت که بخواب رفتم و در خواب دیدم که حضرت امیر المؤمنین
بمن فرمود که تعجیل کن تعجیل کن و بزودی نزد ما بیا من گمان میکنم که این آخر روز منست از دنیا و اول روز منست از آخرت و در حدیث است که ابن
زیاد علیه اللعنه جاسوسی فرستاد تا از احوال مردم برای او خبر آورد و چون خبر آورد که مردم از اطراف مسلم متفرق شدند آنملعون مردود
از دار الاماره با خواص اصحاب خود و بزرگان بیرون آمد و در مسجد بر منبر بر آمد و گفت که منادیان ندا کنند که بری است از ذمه ما هر مردی از سرکردگان
و میر شبان و کدخدایان و سواران و جنگ کنندگان که نماز خفتن را در مسجد نگذارد راوی میگوید که بقدر یک ساعت نگذشت که مسجد پر از خلق
شد پس امر کرد منادی را که اقامه نماز بگوید و در اطراف پاسبانان ایستاده بودند و او را محافظت میکردند و چون از امامت نماز جماعت فارغ
شد بر منبر بر آمد بعد از خطبه گفت که اما بعد پس بدرستیکه پسر عقیل کم فهم و جاهل بعمل آورد آنچه را که دیدید از خلاف کردن و متفرق نمودن امت
پس هر کس که او را در خانه او بیابم ذمه او از دین خدا بریست و هر کس او را گرفته بنزد ما آورد بقدر دیه او از ما صله و احسان خواهد دید
ای بندگان از خدا بترسید و اطاعت یزید را بر خود لازم دانید و بیعتی که یاد کرده اید مشکنید و کاری مکنید که او را بر شما بحث وارد باشد
پس حصین بن نمیر ملعون را طلبید و با او گفت که مادر تو بعزای تو نشیند اگر یکی از دروازهای کوفه گشوده شود و این مرد از کوفه فرار کند و او را نزد
من نیاوری و حال آنکه ترا مسلط گردانیدم بر همه خانهای کوفه پس باید که دیده بانان بر انگیزی بر سر کوچه و خانهای آن و چون فردا صبح شود باید
جمیع خانهای کوفه را تفحص نمائی و همه اطراف آنرا بگیری تا آنکه این مرد را بنزد من آوری پس از منبر بزیر آمده داخل دار الاماره شد و چون صبح شد
در مجلس نشست و اذن عام داد که هر کس خواهد داخل شود که ناگاه پسر بدگهر آن پیره زن داخل مجلس آن غدار گردید و او را از مکان مسلم با خبر
گردانید ابو مخنف گوید که ابن زیاد از خوشحالی برجست و طوقی از طلا بگردن آن پسر انداخت و یک اسب بسیار خوبی باو داد پس محمد بن اشعث
ملعون را طلبید و باو هزار سوار و پانصد پیاده داد و گفت که همراه این پسر برو و مسلم را کشته یا اسیر کرده بنزد من بیاوری پس مسلم علیه الرحمه
چون صدای سم اسبان و نعره منافقان را شنید زره خود را پوشید و کمر خود را محکم ببست و شمشیر خود را کشید و رو بایشان آورد و آنجماعت
بخانه او ریختند پس آن شجاع نامدار بضرب شمشیر آبدار آنملاعین را همچنانکه از خانه باطنی ایمان بیرون بودند از خانه ظاهری نیز بیرون کرد
باز آن بی شرمان دفعه دیگر بخانه او هجوم آوردند پس آن شیر بیشه ایمان آن بی ایمانها را دیگر بار از خانه بیرون کرد پس در میانه او و ملعونی که اسم
نحس او بکر بن حمران احمری بود دو ضربت رد و بدل شد پس بکر نابکار ضربتی بر آن بزرگوار زد که لب بالای او قطع شده و ضربت او سرایت کرد
لب زیرین آنغریب حزین را قطع کرد پس هر دو لب او جدا شده بر زمین افتاد پس مسلم علیه الرحمه بخشم آمد و ضربت شدیدی بر فرق آن ملعون
زد و ضربت دیگر بر گردن او زد که نزدیک بود که بباطن آن مرد فرو رود پس میزد و میکشت تا آنکه موافق روایت ابی مخنف یکصد و پنجاه
پس چون آن بی شرمان بی ایمان دیدند که حریف آن شجاع نامدار نیستند از اطراف بام خانه بر آمده آنغریب بیکس را سنگباران کردند و دستهای
نی را آتش میزدند و بر فرق او میریختند مؤلف دلسوخته گوید که خداوند هرگز اهل کوفه را نیامرزد که از آنچه با مسلم کردند دلیر شدند پس در روز
عاشورا آنوقت که فرزند رسول خدا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء در زمین کربلا افتاده بود و هر کس میرسید و بر آنمظلوم ضربتی میزد
آه و امصیبتاه آه و اغربتاه که جناب باقر علیه السلام میفرماید که جمعی از بی ایمانان بودند که حربه نداشتند و دامنهای خود را پر از سنگ کرده بودند

و بر جسد شریف و عنصر لطیف آنجناب میزدند زبان حال مؤلف مسلما گرچه ز اطراف تو سنگ رسید نیک بنگر تو کجا و بدن شاه شهید
آنچه بر جان تو آمد دل احباب بسوخت لیکن آن پرده اسرار خداوند درید آه و احسرتاه و آه و اویلاه که چنانکه از اطراف و سهای
نی را آتش زده بر مسلم رحمة الله میریختند بعد از شهادت جناب خامس آل عبا ارواحنا له الفداء در اطراف خیمهای اهلبیت ازدحام آوردند
و عمر بن سعد حرامزاده فریاد زد که با هر کس که در اوست آتش زنید ای شیعیان و ذاکرین بدانید کان مسلم بن عقیل اگرچه تنها و بیکس بود لیکن
یکنفر مرد شجاع بود و قدرت داشت که خود را از آتش فی الجمله نگاهدارد و محافظت کند لیکن در خیمها بجز زنان بیکس و کودکان نورس و جناب
سید الساجدین بیمار کسی نبود پس چون آتشها از اطراف شعله ور گردید آن بیکسان بی پناه در زمین خیمگاه بجز ناله و آه کاری از ایشان
بر نیامد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آتش بی شعله زد بر جان فرزند عقیل شعله اندر خیمها زد بر زنان و بر علیل ز احتراق جان
مسلم هر که مسلم بود سوخت ز اشتعال خیمها عرش خداوند جلیل و در حدیث که چون مسلم دید که در خانه عرصه بر او تنگ شد شمشیر
خود را کشیده و از خانه بیرون آمده چون شیر غضبناک بر آن ملاعین بیباک حمله کرد و محمد بن اشعث لعین فریاد زد که ای مسلم خود را بقتل مرسان
که ما ترا امان دادیم و آن بزرگوار بسخن آن غدار خاطر جمع نمیشد و بر ایشان حمله میکرد و رجز میخواند و مکرر آن دغاها تو را بیکار میگرفت و بر بام خانها
میانداخت تا آنکه چهار دو سوار دیگر را هم بقتل رسانید پس محمد بن اشعث ملعون فریاد زد که ای مسلم ما با تو دروغ نمیگوییم و ترا فریب نمیدهیم
با تو حیله نمیکنیم این قوم همه بنی اعمام تو اند و قاتل نیستند و با تو خلاف نخواهند کرد عبث با ایشان قتال مکن و آرام گیر و در آنوقت آن بزرگوار
از کثرت مقاتله و کیر و دار جراحت بسیار بر بدن شریفش رسیده بود و ابو مخنف روایت کرده است که از بسکه تیر بر او زده بودند جسم شریفش
مانند خار پشت گردیده بود و از جهاد کردن مانده شده و پشت خود را بدیوار خانه داده بود که اندک آسایش کند که دفعه دیگر محمد بن اشعث
لعین با و گفت که ما تو را امان دادیم و آن بزرگوار از سخنان ایشان خاطر جمع نمیشد و مضطرب بود مؤلف گوید که بفدای غریبی و مظلومی جناب
سید الشهدا شوم که جد بزرگوارش صلی الله علیه و آله در حقش فرمود که اینفرزند کشته شود بکشته شدنی که احدی از اولین و آخرین مثل او کشته
نشده باشد و شاهد بر صدق این کلام است که با وجود آنکه مسلم در کوفه غریب و تنها بود و لیکن همینکه دیدند که از قتال ضعف بهم رسانیده برای
او امان آوردند اگرچه دروغ میگفتند و لکن غریب در ارض کربلا بعد از آنکه مقاتله و مجاهده بسیار نمود و بر بدن مقدسش جراحتهای بسیار
واقع شده بود و چندان تیر بر آن برگزیده پروردگار زده بودند که مانند خار پشت در اطراف او تیر نشسته بود فروی فی الحدیث انه وقف
لیستریح ساعة وقد ضعف عن القتال فبینما هو واقف اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته فاخذ الثوب لیمسح الدم عن وجهه فرماه ابو الحتوف الجعفی
لعنه الله بسهم فوقع السهم فی جبهته آه آه که در حدیث وارد شده است که در آنوقت که آن مظلوم قدری ایستاد و دست از جهاد برداشت که ساعتی
استراحت کند زیرا که ضعف شدیدی عارض آن تشنه مجروح شده بود پس در این آرام گرفتن کسی او را امان و آرام نداده آه آه بالکلیه امان
نداوند در حدیث که ملعونی سنگی بر پیشانی نورانیش که محل سجود و پرستش خداوند بود زد که خون از او جاری شد خواست که بجامه آنحضرت از
صورتش پاک کند که ناگاه ابو الحتوف شدید الحنوق لعنه الله تیری بر پیشانی نورانیش زد که نشست و چون آن مظلوم مجروح آن تیر را کشید
خون بر صورت منورش و ریش معنبرش جاری شد پس رو باسمان نمود و عرض کرد که اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک هؤلاء العصاة
یعنی ای خداوند من میدانستی که تو می بینی آنچه را که من در آن واقعم از این بندگان عاصیت و در حدیث دیگر است که چون مسلم جمع کثیری
از منافقین کوفه را بقتل رسانید این خبر بمعدن فساد ابن زیاد بدنهاد رسید پیغام داد از برای محمد اشعث ملعون که ما تو را فرستادیم
بجانب یکمرد که تو او را گرفته نزد ما آوری و حال تو بسیاری از اصحاب و ملازمین ما را مجروح کرده و با ایشان صدمه عظیم رسانیده نمیدانم
حال تو چگونه میشد هرگاه تو را بسوی غیر او نفرستیم مؤلف گوید که شاید مراد او از غیر جناب سید الشهدا علیه السلام بوده باشد محمد بن
اشعث ملعون چون این پیغام را استماع نمود جواب فرستاد که ایها الامیر آیا گمان میکنی که مرا بدنبال بقالی از بقالهای کوفه فرستاده یا در
مرد ضعیفی از ضعفای حیره آیا نمیدانی ای امیر که مرا فرستاده از برای آوردن شیر ژیان و شمشیر برنده از غلاف برکشیده شده که در دست
پهلوان زبردستی بوده باشد از آل خیر الانام علیه آلاف التحیة و السلام پس ابن زیاد لعین اول پانصد سوار و بعد هشتصد سوار فرستاد
و پیغام داد که بدون حیله و امان نتوانید او را زنده نزد من آورید پس بعد از آنکه محمد اشعث لعین و جمعی دیگر از منافقین او را بدروغ امان دادند

سوختن در و آتش بر سر مسلم زدن / در روز عاشورا ... خیمه
بیان قوت مسلم و ضعف بهم رسانیدن مسلم از جهاد و امان آوردن لعنها برای او
ضعف بهم رسانیدن جناب سید الشهدا از جهاد و امان نهدادن برای او بلکه تیر و سنگ زدن
سرزنش ابن زیاد محمد بن اشعث را بر گرفتن مسلم
در امان دادن مسلم بدروغ و گرفتن او

او را گرفتند و ابو مخنف روایت کرده که ملعونی ایشان را تعلیم داد تا بر سر راه او چاهی کندند و روی آن را مخفی نمودند تا آنکه در بین مقاتله
در چاه افتاد پس محمد اشعث لعین ضربتی بر فرق او زد و او را گرفتند و اسلحه حرب را از کمر او گشودند و در اطراف او جمع شدند و او را بر قاطری
سوار کردند و بجانب ابن زیاد بدنهاد میبردند و مسلم در آنوقت مایوس از زندگانی شده اشک از چشم او جاری شد و میگفت که این اول
دروغ و مکر شما است و محمد اشعث لعین باو میگفت که امیدوارم که بر تو باکی نبوده باشد مسلم در جواب میگفت که این محض آرزو است
اگر راست میگویی که امان تو پس مسلم گریست و گفت انا لله و انا الیه راجعون پس عبد الله بن عباس نزد او آمد و گفت کسی که خواهش
میکند مثل این مقام را که تو خواهش کردی هرگاه بر او حادثه وارد شود مثل آنچه بر تو وارد شده گریه نمیکند مسلم در جواب گفت که والله من از برای
خود گریه نمیکنم زیرا که شهادت و کشته شدن ارث منست ولکنی ابکی لاهلی المقبلین الی و ابکی للحسین و آل الحسین علیهم السلام یعنی و لکن گریه من
از برای اهل و عیال منست که روی بکوفه دارند و بجانب من میآیند و گریه میکنم از برای جناب امام حسین و آل او پس رو بمحمد اشعث کرده فرمود
که ای بنده خدا بحق خداوند قسم که من میدانم که تو عاجزی در نزد ابن زیاد که مرا امان و نجات دهی و من از تو در این باب مایوسم لکن اینقدر امر
خیر از دست تو بر میآید که آن کاری که من میدانم که میتوانی بعمل آوری و فرو گذاشت نکنی گفت آن کدام امر است فرمود که آن امر اینست که از جانب
خود روانه کنی مردی را از زبان من که خبر کند حضرت امام حسین علیه السلام را که میدانم بار از مکه بیرون آمده است یا فردا با اهل و عیال بیرون خواهد آمد
که از جانب من بآنجناب عرض کند که مسلم بن عقیل مرا بخدمت تو روانه کرده است که من در دست کوفیان اسیر شدم و میدانم که تا فردا کشته خواهم
شد و بگوید که مسلم عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو شود با اهل بیت خود مراجعت فرما و بکوفه تشریف میاور و اهل کوفه ترا فریب ندهند که اینها
همان اصحاب پدر بزرگوار تواند که راضی بود که بمیرد یا کشته شود تا جانش از دست اینها خلاص شود و عرض کن که اهل کوفه با جناب تو مکر کردند
و دروغ گفتند و اعتمادی بر قول دروغ نیست محمد بن اشعث لعین در جواب گفت که والله این کار را خواهم کرد و با ابن زیاد خواهم گفت که من
ترا امان داده ام پس مسلم را برداشته بحضور ابن زیاد بدنهاد علیه اللعنة بردند ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس دوازدهم

در شهادت جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه علیهما الرحمة اللهم صل و سلم علی سادات الموحدین و هداة العالمین و اولیاء
المجاهدین و افاضل اهل السموات و الارضین محمد بن عبد الله خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و لاسیما علی سید المظلومین
و سید المهمومین و سید المغمومین و سید المجروحین و سید المذبوحین و سید المقتولین سیدنا و مولانا ابی عبد الله الحسین علیه السلام
فی کل طرفة عین و علی شیعته و محبیه دوام الدارین خصوصا علی المطیعین لاوامره و نواهیه یعنی ای خداوند من صلوات و سلام نازل فرما
بر جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء و بر شیعیان و محبین آنجناب خصوصا بر آنها که اطاعت کننده گان اوامر و نواهی او بند المقتفین باثاره
و احکامه و پیروی کننده گان مر علامات و احکام او بند الزائرین لفنائه و داره که وارد شوندگان بر خیمگاه و خانه او بند المحزونین له
و الباکین علیه که محزونان از برای او و گریه کنندگان در مصیبت او بند القائلین له بابی و امی و نفسی و اهلی و مالی و اسرتی که از روی
اخلاص از برای او میگویند که بفدای تو باد پدرم و مادرم و جانم و اهلم و عیالم و مالم و متعلقانم و لاسیما علی العالم العامل الشجاع الباذل
الشهید السعید النبیل مولینا مسلم بن عقیل علیه رحمة الله الملک الجلیل خصوصا خداوند من صلوات و رحمت خود را نازل فرما بر عالم عامل
شجاع فدای شهید سعادتمند بزرگ مرتبه بلند مقام جلیل مولانا مسلم بن عقیل که بر او باد رحمت خداوند ملک جلیل حیث بلغ رسالته
و نشر مفاخره و مناقبه و مدایحه بعلت آنکه رسانید رسالت آنحضرت را باهل کوفه و پهن کرد و آشکار کرد فضایل و مناقب و مدایح آنجناب را اکان
اول من فدی نفسه لنفسه و ماله لماله و عیاله لعیاله ای بفدای فدائیان جناب تو شوم ای آقای مظلومان و ای سید شهیدان که از جمله ایشان
و سرخیل سلسله ایشانست مسلم بن عقیل علیه الرحمة زیرا که آن بزرگوار اول کسی بود که جان خود را فدای جان آنحضرت و مال خود را فدای مال او و عیال
خود را فدای عیال او کرد و اینه فرضی بان یؤذوه و یجرحوه و یحرقوه و یوبخوه و یقتلوه و یشهروه فیا لیتنی کنت معه فافوز فوزا عظیما
ای جان من و پدر و مادر و روح من بفدای آن قلبهای صافیه مقدسه شود که راضی شدند که از فدویان سید و آقای شهیدان باشند خصوصا
پیش جنگ ایشان و اول دلاور معرکه و میدان ایشان مسلم بن عقیل علیه الرحمة که راضی شد باینکه در راه رضای آنجناب که مظهر رضا و خوشنودی خداوند

در ... مسلم ... سبب ... گریستن
خواهش کردن مسلم از محمد بن اشعث که کسی را بنزد حضرت بفرستد

جلیل است اذیتها باو رسد و بدن نازنینش را مجروح و خون آلوده کنند و آتشها بر فرق مبارکش بریخته شود و سر نشها بشنو آخر
الامر بزجر تمام بقتل رسانند و او را در کوچه و بازار بگردانند تا اهل زمین و آسمان گواه باشند که او اول کسی بود که جان عزیز خود را
بفدای آنجناب جهان نمود ای کاش که در خدمت او میبودم و با واقتدا و پیروی میکردم پس رستگار میشدم رستگاری بزرگ و مجمل این وقعه
موافق اخبار معتبره آنست که خامس آل عبا مظلوم کربلا جناب سید الشهدا علیه السلام همراه جناب مسلم نامه باهل کوفه نوشت و چون او
داخل کوفه شد و نامه آنحضرت را برایشان خواند بعقد بیجده هزار نفر و موافق روایت دیگر هشتاد هزار نفر باو بیعت کردند و چون بامر یزید
پلید ابن زیاد عنید داخل کوفه کردید همه کوفیان بیوفا و آن بیشرمان بیحیا نقض بیعت باو نمودند و او را تنها و غریب و بی یاور گذاشتند
تا آنکه ملازمان ابن زیاد علیه اللعنه او را در خانه پیرزنی که اسم او طوعه بود یافتند و در وقت گرفتن او جراحت بسیار بر بدن او زدند
و دستهای از نی آتش زده بر فرق مبارکش ریختند و شمشیر بر دهانش زدند و هر دو لب او را قطع نمودند و اسلحه حرب را از او گرفتند و او را
بر قاطر سوار کرده از برای ابن زیاد حرامزاده میبردند و در حدیث که چون آنغریب مجروح را بدر قصر دار الاماره رسانیدند تشنگی
شدیدی براو غلبه کرد دید که آب سردی نزدیک آن در است فریاد زد که اَسْقُونِي مِنْ هٰذَا الْمَاءِ وَالْجَزَاءُ عَلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ یعنی قدری از این
آب بمن بیاشامانید و جزای شما از جانب خداوند و رسول اوست که ناکاه ملعونی که اسم او مسلم بن عمرو بود جواب داد که اَتَرَاهَا
مَا اَبْرَدَهَا وَاللّٰهِ لَا تَذُوقُ مِنْهَا حَتّٰى تَذُوقَ الْحَمِيمَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ یعنی آیا می بینی که چه قدر این آب سرد و خوشگوار است بحق خداوند قسم که از آن قطره
نخواهی چشید تا آنکه از آبهای جوشیده در آتش جهنم بیاشامی مؤلف گریان نالان گوید که عجب مطابقت است این حکایت مسلم با آنچه از برای
سینه و مولای من جناب سید الشهدا علیه السلام روی داد در آن وقت که از پشت ذو الجناح بر زمین افتاد پس از شدت عطش فرمود که
یَا قَوْمِ اَسْقُونِي بِشَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ فَاِنِّي عَلِيلٌ یعنی ای گروه کوفه و شام جرعه آب بمن بیاشامانید که بسیار تشنه ام پس ملعونی که خداوند آتشهای
دهان او را مملو از حمیم جهنم فرماید در جواب آن مظلوم مجروح تشنه گفت وَلَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتّٰى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا یعنی هرگز
آب نخواهی آشامید تا آنکه وارد جهنم شوی و از آبهای جوشیده در آن بیاشامی راوی میگوید که آنحضرت در جواب فرمود که من وارد
بر جهنم و حمیم نخواهم شد بلکه وارد میشوم بر جد بزرگوارم در جنت و میآشامم از آبهای خوشبوی و گوارا او در حدیث دیگر وارد شده است
که مسلم علیه الرحمه روی کرد با آن ملعون که او را آب نداد فرمود که وای بر تو تو کیستی گفت منم آنکسی که حق را شناختم آنوقتی که تو انکار کردی
و شنیدم سخن امامم را آنوقتی که تو نشنیدی و حیله کردی و اطاعت کردم او را آنزمانی که تو مخالفت کردی منم مسلم بن عمرو باهلی پس مسلم بن
عقیل علیه الرحمه در جواب او فرمود که مادر تو بعزای تو بنشیند که عجب جفاکار و بدخو و قسی القلبی ای پسر باهلی تو سزاوارتری از من بآبهای
جهنم و مخلد بودن در آتش پس جناب مسلم روی را از آن خبیث گردانید و از شدت ضعف و تشنگی بر زمین نشست و بدیوار تکیه کرد پس
مردی که او را عمرو بن حریث میگفتند غلام خود را فرستاد تا سبوی بزرگی از آب آورد و بر روی آن دستمالی پوشیده بود پس قدحی را پر آب
کرده بمسلم داد و گفت بیاشام چون خواست بیاشامد آن ظرف پر شد از خون دهان او و نتوانست که بیاشامد پس ظرف دیگر باو دادند آنهم
مثل ظرف اول شد ظرف سیم باو دادند و خواست که بیاشامد دندانهای او در آن قدح ریخت پس گفت الحمد لله اگر این آب از روزی
تقسیم شده بود و نصیب من بود آشامیده بودم پس رسول ابن زیاد بدر نهاد آمد و گفت مسلم را داخل قصر دار الاماره نمودند و وارد کنید پس یکی
از پاسبانان باو گفت که چون وارد شوی سلام کن بر امیر المؤمنین و او چون وارد شد گفت اَلسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَخَشِيَ عَوَاقِبَ
الرَّدٰى وَاَطَاعَ الْمَلِكَ الْاَعْلٰى یعنی سلام بر کسی باد که متابعت کند هدایت را و بترسد از عاقبت بد و اطاعت کند پادشاه اعلی را که خداوند است
ابن زیاد بد بنیاد چون این قسم سلام کرد ترا شنید بخندید و یکی از پاسبانان قصر جفا پرسید که چرا نگفتی اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مگر
نمی بینی که امیر بر روی تو میخندد مسلم در جواب فرمود که مرا امیری غیر از حضرت امام حسین علیه السلام نیست و کسی بر ابن زیاد اینطور سلام کند
کشته شدن بترسد و در حدیث دیگر است که در جواب فرمود که اگر اراده کشتن من دارد چه فایده دارد که بر او سلام کنم و اگر اراده ندارد
بعد از این سلام بسیار خواهم کرد و در حدیث دیگر است که فرمود بس کن وای بر تو والله که او امیر نیست و ابن زیاد خود از و این کلام را شنید
پس گفت که نفعی بحال تو ندارد خواه سلام کنی و خواه نکنی زیرا که لامحاله کشته خواهی شد مسلم فرمود که اگر تو مرا بکشی خبر تازه نیست زیرا که بدتر از تو

از بهر مسلم آب خواستن او

کسی را که بهتر از من است کشته است ابن زیاد گفت ای عاق کرده شده و بخلاف انداخته من است خروج کرده بر امام خود و مخالفت
انداختی در میان فرقه ناجیه مسلمین یعنی معاویه و پسر او یزید مسلم در جواب گفت که اما فتنه در میانه مسلمانان را پس تو انداختی و پدرت
زیاد بن عبید که غلام طایفه بنی علاج بود و از قوم ثقیف و من امید دارم اینکه خداوند مرا شهادت نصیب فرماید در دست بدترین
مخلوقات ابن زیاد گفت بجان عزیز خودم که کشته خواهی شد مسلم علیه الرحمه گفت که البته حکم حتمی است ابن زیاد بد بنیاد گفت که
بلی چنین است مسلم گفت که پس مرا آنقدر فرصت بده که ببعضی از اقوام خود وصیت کنم گفت بکن پس آن مظلوم نظر فرمود بسوی آنها که
در مجلس آن لعین نشسته بودند دید که عمر بن سعد بن ابی وقاص علیه اللعنه نشسته است فرمود که ای عمر در میانه من و تو خویشی هست و مرا بسوی
تو حاجتی است و از برای من بر تو واجب شده است که بعمل آوری و میخواهم که آنرا آهسته بتو بگویم عمر امتناع کرد که برود آهسته از و بشنود
ابن زیاد گفت چرا امتناع میکنی که از پسر عموی خود بشنوی پس عمر چون اذن ابن زیاد را فهمید برخاست و با مسلم در کناری نشست بطوریکه
ابن زیاد نبرد و را امید پس مسلم باو گفت که اول وصیت من اینست که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله دویم اینست
که مرا در کوفه قرضی هست که از آن روز که بکوفه آمده ام قرض گرفته ام و آن هفتصد درهم است و تو شمشیر و زره مرا بفروش و آن قرض مرا ادا کن
و سیم آنکه بعد از کشتن من جسد مرا از ابن زیاد خواهش کن و دفن کن و چهارم آنکه قاصدی بجانب امام حسین علیه السلام روانه کن که بگوید
که من بآنحضرت نوشته ام که خلق کوفه با آنجناب میباشند و میدانم که حال او در راه است و بکوفه میآید و بر او وارد میشود آنچه بر من
وارد شد پس چون وصیت مسلم علیه الرحمه تمام شد عمر با ابن زیاد گفت که چنین و چنان وصیت کرد ابن زیاد عمر گفت که خدا روی ترا
سیاه کند با امانت داری تو والله اگر آهسته بمن وصیت کرده بود هرگز وصیت او را افشا نمیکردم حال که تو چنین آدمی میباشی
سزاوار است که تو خود بجنگ حسین بروی بعد از آن گفت که اما اقرار بشهادتین پس ما هم اقرار بآن داریم و اما مال او پس از برای
خودش باشد ما را طمعی در مال او نیست و ما مانع نمیشویم که بهر مصرف که خواسته برسد و اما جسد او پس بعد از آنکه ما او را کشتیم با جسد او هرچه
بعمل آید ما را باکی نیست و اما حسین علیه السلام پس اگر او قصد ما نکند ما قصد نخواهیم کرد و در حدیث دیگر است که گفت اما مال او پس اگر
خواهیم ادای دین او خواهیم کرد و الا فلا و اما حسین پس لابد است که بر ما وارد شود و او را بکشیم در حالتیکه او در خشمها هستیم تا آنکه بیکدیگر
در میانه مسلم و ابن زیاد سخنان بسیار سؤال و جواب و رد و بدل شد پس ابن زیاد علیه اللعنه گفت قَتَلَنِيَ اللّٰهُ اِنْ لَمْ اَقْتُلْكَ قِتْلَةً
لَمْ يُقْتَلْ فِي الْاِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ یعنی خداوند مرا بکشد اگر ترا آنقسم کشتنی که احدی از مردم بآن نوع کشته نشده باشد در اسلام
جناب مسلم در جواب او فرمود که تو از همه کس سزاوارتری که در اسلام بدعتی بگذاری که هرگز آن بدعت نبوده است ای ابن زیاد هیچکس مثل تو
نیست درین مرحله این کار از شأن تست که بقتل رسانی بدترین قتلها و گوشها و چشمها و لبها را قطع کنی بدترین قطع کردنها و رفتاری
کنی خبیث ترین همه رفتارها تا غلبه کرده باشی بدترین اقسام غلبها پس چون آنکافر عنید امثال این سخنان از جناب مسلم شنید خشم و غضب
آنملعون اشتداد یافت آه و امصیبتاه امید از خداوند که منتقم حقیقی است آنست که هرگز دهان آن بیحیای بی ایمان را از زقوم جهنم
خالی نکرداند پس آنملعون شروع کرد بناسزا گفتن بجناب مسلم و پدر او و حضرت امام حسین و حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام پس چون مسلم دید
که کار بناسزا گفتن بمقربین درگاه خداوند ذی الجلال رسید ساکت گردید و دیگر هیچ نفرمود آه واویلاه و وامصیبتاه که آنملعون در دم
وا حسرت جلاد طلبید و گفت او را ببام قصر ببرید و گردن او را بزنید و جسد او را از قصر بزیر اندازید مسلم باو فرمود که والله اگر در میانه
و تو خویشی میبود مرا نمیکشتی پس ابن زیاد گفت کجاست آنمردی که پسر عقیل شمشیر بر فرق او زده پس فرستادند و بکر بن حمران الاحمر ملعون را
که از دست جناب مسلم ضربت خورده بود حاضر کردند پس باو حکم کرد که تو مسلم را بر بالای قصر ببر و گردن بزن پس آن از خدا بیخبر آنعزیز
کرده خداوند اکبر را برداشته بالای قصر برد پس آن مقرب درگاه حضرت اله در بین راه رجزی خواند و بعد از آن بگفتن الله اکبر و استغفر الله
و صلوات بر محمد و آل محمد مشغول بود و مکرر میگفت که اَللّٰهُمَّ احْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ غَرُّونَا وَكَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا یعنی ای پروردگار من
حکم فرما در میانه ما و میانه قومی که فریب دادند ما را و تکذیب کردند ما را و خوار و ذلیل گردانیدند ما را پس سر آن سر سلسله جیش شهیدان
و قافله سالار کاروان جانبازان را از بدن جدا کرده و از بام قصر بدن نازنین او بزیر انداختند مؤلف گوید تا از سر گذری و تن

مذهبی ایمجرم حاش لله که ترا دوست بخوانده سلم ودر حدیثست که چون ابن زیاد ملعون مردود از شهادت جناب مسلم علیه الرحمه
مقامه آگاهی یافت فی الحال امر کرد که هانی بن عروه را از مجلس بیرون کنند و در وسط بازار گردن او را بزنند پس ملازمین به آیین
آن بیدین دست آن حامی دین مبین را از عقب بسته با خواری و زاری ببازار گوسفند فروشان داخل کردند پس او فریاد میکرد
و اعوان و انصار و سلسله و قبیله خود را میخواند و استمداد میطلبید واحدی را جرات امداد او نبود و هیچکس او را جواب نداد خود را از دست آن
ملعونی که دستهای او را بسته بود خلاصی داد و هرچند سعی کرد که دست او بحربه رسد که با آنگروه شقاوت شکوه محاربه نماید میسر نگردید
پس ملازمین بیدین ازدحام کرده او را گرفتند و دستهای او را محکم بستند و اول ضربتی که بر آن مظلوم دور از وطن غریب زدند کارگر نیفتاد
پس او گفت که اِلَی اللّٰهِ الْمَعَادُ اَللّٰهُمَّ اِلٰی رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ یعنی بسوی خداوند است بازگشت همه ما ای خداوند من بسوی رحمت تو و رضوان
متوجه ام پس ضربتی دیگر بر او زدند آن بزرگوار را هم شهید کردند و با رفیق جلیل مسلم بن عقیل روانه دار السلام و چشمه سلسبیل گردانیدند
پس ابن زیاد بد بنیاد سرهای آن دو شهید سعید را از برای یزید پلید روانه شام محنت انجام نمود و بدنهای آن دو بزرگوار را با ریسمان بزرگ
و کومک کوفیان بی ایمان کرده در کوچه و بازارها میگردانیدند و انواع اذیتها میرسانیدند مؤلف ناتوان گوید که اید وستان
و ای گریه کنندگان با وجود اینها شنیدید که با سر و بدن این دو شهید سعید چه اذیتها رسانیدند که دلهای شیعیان را کباب و دیدهای
ایشان را پر آب کردانیدند هرچند بدیده عبرت و انصاف ملاحظه میکنم هیچ شهیدی و مظلومی را مثل مولا و سید خود مظلوم کربلا
در اذیت و آزار ندیدم و نشنیدم زیرا که ابن زیاد علیه اللعنه با سر مسلم و هانی اذیتی بجز روانه کردن بشام نرسانید بخلاف
سر سعادتمند جناب خامس آل عبا که در حدیثست که چون سر آن مظلوم را داخل مجلس آن بیحیا کردند با چوب خود با آن سر منور بی
ادبیها میکرد و از روی حقارت میگفت که لَقَدْ اَسْرَعَ الشَّیْبُ اِلَیْكَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ یعنی چه قدر زود پیر شده ای حسین و در حدیث
دیگر است که میگفت مَا رَاَیْتُ مِثْلَ هٰذَا الرَّاْسِ حُسْنًا یعنی هرگز باین نیکوئی سری ندیده ام و چندان اذیت بآن سر مکرم محترم کرد
که زید بن ارقم بخشم آمده گفت که ای پسر زیاد چوب خود را ازین لب و دندان بردار که بحق آن خداوندی که بجز او خدای دیگر نیست که
بچشمهای خود دیدم که رسول خدا این لب و دندان را میبوسید آه و اویلاه و وا مظلوماه که در راه کوفه تا شام سر مسلم و هانی را بجز
بردن اذیتی دیگر نبود بخلاف سر سرور شهیدان که در همه شهرها و دیارها با اهل و عیال گریان و نالانش بر سر نیزهها و درختها آویختند
خاص و عام بود و در شام غم فرجام مبتلا باذیتهای بیشمار بوده و بدن مسلم و هانی را بعد از آن اذیتها که شنیدید بردند و در جنب مسجد
کوفه دفن کردند ولکن اذیت نکردند مثل آن اذیتها که بر بدن نازنین و بیکس آن غریب کردند از اسب تاختن و سه شبانه روز در آفتاب
انداختن و برای انگشتری انگشتش را قطع کردن و بجهت بند زیر جامه دست مبارکش را بریدن و غیر اینها که هیچ قلمی را یارای تحریر
و هیچ زبانی را قوت تقریر و هیچ گوشی را تاب شنیدن نیست وَسَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا حَقَّ آلِ مُحَمَّدٍ اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُوْنَ وَلَا حَوْلَ

وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ

مجلس سیزدهم در هجرت آنحضرت از مدینه طیبه و مکه معظمه بجانب کوفه و مطلع شدن بر شهادت مسلم علیه الرحمه
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْمَجْفُوْنُ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَبَعْدُ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ
الرَّجِیْمِ وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُوْنَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُوْنَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِیَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُوْنَ
اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُوْنَ فَرِیْقًا مِنْكُمْ مِنْ دِیَارِهِمْ تَظَاهَرُوْنَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ یَاْتُوْكُمْ اُسَارٰی تُفَادُوْهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ
اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّوْنَ اِلٰی اَشَدِّ الْعَذَابِ
وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ بدانکه این آیه
مبارکه در مذمت یهود وارد شده و معنی ظاهر این آیه اینست که یاد آورید ای بنی اسرائیل آن وقتی را که ما عهد گرفتیم از پیشینیان شما
اینکه نریزید بعضی خونهای بعضی را و بیرون نکنید بعضی را از دیار خویش پس اقرار باین عهد کردید چنانکه گذشتگان شما اقرار کرده بودند
و خود گواهی دادید که سابقین از شما این عهد را با ما کرده بودند پس شما بعد از همه این عهد ها میکشید بعضی از شما بعضی دیگر را و بیرون میکنید

بعضی را که از شما میباشند از خانهای ایشان و معاونت میکنید یکدیگر را بر این کشتن و بیرون کردن از روی گناه و سرکشی و پس ازین
رفتار اگر آنها را اسیر ببینید بدست کفار از مالهای خود فدیه میدهید و آنها را از اسیری نجات میدهید و حال آنکه حرام بود بر شما بیرون
کردن ایشان آیا ایمان میآورید ببعض از کتاب خدا و ایشان را خلاص میکردانید و کافر میشوید ببعض دیگر که ما گفته ایم که مکشید و بیرون
مکنید پس نیست جزای آنکس که چنین کند از شما مگر ذلت در زندگی دنیا و در روز قیامت رد کرده میشوند بسوی سخت ترین عذابها و نیست
خداوند غافل بوده از آنچه ایشان عمل میکنند این جماعت کسانی هستند که خریده اند زندگانی دنیا را عوض از آخرت پس تخفیف داده نمیشود
از ایشان عذاب و یاری کرده نمیشوند و در حدیث معتبر است که چون این آیه در مذمت یهود وارد شد رسول خدا فرمود که آیا نخواهید
که خبر دهم شما را بآن کسانیکه شباهت دارند بایشان از یهود امت من اصحاب عرض کردند که بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که گروهی
هستند از امت من که خود را از امت میشمارند و حال آنکه بقتل میرسانند نیکوترین ذریه مرا و پاکیزه ترین شاخهای درخت مرا و تغییر میدهند
شریعت مرا و میکشند دو فرزند من حسن و حسین را همچنانکه کشتند پیشینیان یهود زکریا و یحیی را آگاه باشید که خداوند بر ایشان لعنت
فرموده است چنانکه بر آنها لعنت کرده است و بر بیا نگیزاند بر اولاد آنها ایشان پیش از روز قیامت هادی مهدی از اولاد حسین مظلوم را که بشمشیر
خود آنها را روانه آتش جهنم خواهد فرمود مؤلف گوید که بصریح این حدیث شریف از جمله یهود این امت یزید پلید و اتباع او علیهم اللعنه
زیرا که جناب سید الشهدا را اول از دیار خود بیرون کردند و بعد بقتل رسانیدند چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که چون
معاویه در هاویه جای گرفت و یزید علیه اللعنة والعذاب الشدید بقاعده الولد سر ابیه غصب حق اهل بیت کردیده و منصب امامت
و امارت را بناحق متصرف شد پس از شقاوتی که داشت چنان امر را بر خامس آل عبا علیه السلام تنگ گرفت که آنجناب تکلیف خود را
در هجرت از وطن اصلی و مفارقت از قبر جد بزرگوار خود و از تربت مادر و برادر دانسته و همچنانکه موسی بن عمران از مصر خائفا بیرون رفت
آنحضرت نیز با خوف از مدینه طیبه با اهل و عیال و اصحاب بیرون تشریف برد و این آیه را میخواند فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا یَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِیْ
مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ ابو مخنف از سکینه خاتون روایت میکند که فرمود لَمَّا خَرَجْنَا مِنَ الْمَدِیْنَةِ مَا كَانَ اَحَدٌ اَشَدَّ مِنَّا خَوْفًا وَلَا غَمًّا اَهْلَ
بَیْتِهِ یعنی چونکه ما از مدینه بیرون رفتیم نبود احدی که خوف او و غم او زیادتر بوده باشد از ما اهل بیت پس آنحضرت از راه راست روانه مکه
معظمه شد پس عبد الله قرشی بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد که فدای تو شوم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله چون داخل مکه
شوی در آنجا مجاور شو و با اهلش مهربانی کن و بیعت خود را از ایشان بگیر و بعدالت با ایشان رفتار کن و از ایشان دفع ظلم نما و بر منابر آنجا
بالا رو و فضایل خود را بایشان بفهمان تا بشناسند که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا علیهما السلام است
و اینکه تو اولائی از دیگران از برای خلافت و ریاست و التماس من اینست که بجانب کوفه نروی که بلد میشوم است و در آنجا پدر بزرگوار ترا
بقتل رسانیده اند بلکه در حرم خداوند مجاور شو که اهل حجاز و یمن در خدمت شما میباشند و از اطراف عالم خلایق بخدمت شما مشرف میشوند
و بیعت میکنند و ببلاد خود مراجعت مینمایند بفدای تو شوم یا ابن رسول الله التماس من اینست که این وصیت مرا قبول فرمود عمل فرمائی
که باعث خیر و سعادت شماست آنحضرت در جواب فرمود که خداوند ترا جزای خیر دهد پس داخل مکه شده در آنجا منزل فرمود و مردم
از اطراف بخدمتش مشرف میشدند پس چون اهل کوفه بر کیفیت احوال مطلع شدند عریضه بخدمت آنحضرت نوشتند باین مضمون که ای فرزند
محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری البته بشتاب بجانب ما که در جمیع نفع و ضررها با تو همراهی میکنیم و امید واریم که خداوند
ببرکت جناب تو همه ما را از اهل دین و حق گرداند یا ابن رسول الله بدانکه لشکرهای ما از برای یاری کردن جناب تو آماده و مهیا است و نهرهای
ما پر آب و چشمها جاریست و اگر خود نتوانی تشریف آوری شخصی را از جانب خود روانه فرما از برای ما که در میانه ما حکم کند بحکم الله و سنت
رسول الله و اینک نعمان بن بشیر در قصر دار الاماره است و او از برای ما جمعه و جماعت بجای نمیآورد و اگر جناب تو تشریف آوری او را اگر
روانه شام میکنیم و این نامه را با پنجاه نامه دیگر در آنروز روانه خدمت آنحضرت نمودند و بعد از سه روز دیگر نامهای بسیار نوشته روانه
کردند باین مضمون که ای فرزند محمد مصطفی و علی مرتضی بسرعت فرما بجانب ما که ما را بغیر از جناب تو دیگر امامی نیست و بعد از چند روز دیگر نامه بعض
بسیار دیگر روانه خدمت آنحضرت نمودند که ای پسر دختر پیغمبر ما و ای فرزند علی مرتضی ما را بغیر از جناب تو امامی نیست و همه صحراها سبز و میوههای

ماخرم و درختهای ما پر میوه و آماده است و همه دیده های ما در انتظار تشریف آوردن شماست و چون تشریف آوردی در همه نفع و ضرر با ما
شریک خواهی بود والسلام مؤلف گوید که خداوند هرگز صاحبان آن عرایض را نیامرزد که کمینه دنیه از آنحضرت نیاموختند بلکه آن
منبع علوم الهی را نسبت بجهل و ضلالت و گمراهی و نادانی دادند بلکه سب کرده ناسزا گفتند و در پهلوی نهر فرات آن بزرگوار و یاوران
او را گرسنه و تشنه شهید کردند و میوه های رسیده را که بآنجناب وعده داده بودند خود در بازارهای کوفه میخوردند و خنده ها قهقهه میکردند
و اطفال کوچک آن مظلوم را بر شتر سوار کرده در کوچه و بازار میگردانیدند و هرچند از گرسنگی و تشنگی فریاد میکردند اصلا بایشان نمیدادند
فلعنة الله علی القوم الظالمین پس آنحضرت جواب عرایض ایشانرا نوشته روانه کوفه فرمود و خود با اهل و عیال و اصحاب در مکه معظمه مشغول بعبادت
خداوند جلیل گردیدند پس قدری از ماه شعبان و ذی القعده را تا هشتم ذی الحجه توقف فرمود و جمعی از اهل حجاز و بصره ملحق باصحاب و همراهان
آنجناب شدند و از اطراف خلق رجوع بآنحضرت داشتند و چون این خبر بیزید پلید رسید جمعی از اشرار بنی امیه را فرستاده که آنحضرت را
در حرم خداوند بقتل رسانند و سید بن طاوس علیه الرحمه از دو نفر روایت کرده است که میگویند که ما در روز پنجم ذی الحجه در مکه معظمه بخدمت
جناب سید الشهدا علیه السلام مشرف شدیم پیش از تشریف بردن آنجناب بعراق و عرض کردیم که قلبهای اهل کوفه با شماست و شمشیرهای
ایشان با دیگرانست آنحضرت اشاره فرمود بجانب آسمان پس دیدیم که همه درهای آسمان گشوده شد و آنقدر ملائکه فرود آمد که عدد ایشانرا
بغیر از خداوند کسی نداند پس فرمود اگر قضا و قدر الهی اسبابی چند فراهم نیامده بود و اجر و فرد درجات عالیه شهادت ضایع نمیگردید
بهمراهی این لشکر با اهل کوفه مقاتله میکردم ولکن اَعلَمُ یَقیناً اَنَّ هُناکَ مَصرَعی وَمَصرَعَ اَصحابی وَلا یَنجو مِنهُم اِلّا وَلَدی عَلیٌّ
یعنی ولیکن یقین دارم اینکه آنجا و اشاره بجانب کربلای معلا کرده محل برخاک هلاک افتادن منست و اصحاب من و نجات نمی یابد
از همسفرهای من احدی مگر فرزند من علی و چون روز هشتم ذی الحجه شد آنجناب را مهلت ندادند که حج را تمام کند پس آنحضرت با اصحاب و احباب
طواف خانه کرده و سعی صفا و مروه بعمل آورده و نیت حج را بعمره بدل کرده و محل شد و بتعجیل با اهل و عیال و اصحاب روانه عراق شد زیرا
که خوف آن داشتند که منافقین آنجناب را گرفته از برای یزید بفرستند و در وقت بیرون تشریف بردن از مکه معظمه خلق را جمع
فرموده خطبه خواند باین مضمون اَلحَمدُ لِلّهِ وَما شاءَ اللّهُ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ وَصَلَّی اللّهُ عَلی رَسولِهِ وَسَلَّمَ خُطَّ المَوتُ عَلی وُلدِ
آدَمَ مَخَطَّ القِلادَةِ عَلی جیدِ الفَتاةِ یعنی واجب و لازم شده است موت بر فرزندان آدم مثل لازم گردن بند از برای گردن جوانان
و چه قدر متحیر گردانیده است مرا آن شدت شوق که به پیشینیان خود بهم رسانیده ام مانند اشتیاقی که حضرت یعقوب داشت بفرزند خود
حضرت یوسف وَخُیِّرَ لی مَصرَعٌ اَنا لاقیهِ یعنی ای مردم بدانید که از برای من اختیار کرده شده است محل برخاک افتادنی که البته
من بآن زمین خواهم رسید کَاَنّی بِاَوصالی تَتَقَطَّعُها عُسلانُ الفَلَواتِ بَینَ النَّواویسِ وَکَربَلاءَ آه آه یعنی که گویا من نظر میکنم باعضا
و جوارح خود که قطعه قطعه و پاره پاره میکنند آنها را گرگهای بیابانها در میانه زمینهای نواویس که اسم موضعی است و زمین کربلا که معروف
و معلوم است فَیَملَأنَّ مِنّی اَکراشاً جُوفاً وَاَجرِبَةً سُغباً آه واحسرتا یعنی آن گرگان پر میکنند از من شکمهای بزرگ خالی و معده های
گرسنه خود را لا مَحیصَ عَن یَومٍ خُطَّ بِالقَلَمِ گریزی نیست از روزی که قلم تقدیر بر آن جاری شده است رِضَا اللّهِ رِضانا اَهلَ البَیتِ
نَصبِرُ عَلی بَلائِهِ وَیُوَفّینا اَجرَ الصّابِرینَ رضای خداوند رضای ما اهل بیت است زیرا که اهل بیت خوشنودند بآنچه رضای خداوند
در آنست صبر میکنیم بر بلای او تا آنکه عطا فرماید بما اجر صبرکنندگان لَن تَشُذَّ عَن رَسولِ اللّهِ لُحمَتُهُ وَهِیَ مَجموعَةٌ لَهُ فی حَظیرَةِ القُدسِ
تَقَرُّ بِهِم عَینُهُ وَیُنجَزُ لَهُم وَعدُهُ یعنی هرگز دور نخواهد افتاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پاره تن او یعنی در میانه من و امة از ذریه
که پاره های تن رسول خدائیم جدائی نخواهد افتاد بلکه در خدمت او خواهیم بود در حظیره قدس که آن جنتان مدهامتان است که در زمان
رجعت در کوفه ظاهر خواهد گردید و وفا میکند پروردگار جلیل بایشان آنچه را بصابرین وعده داده است فَمَن کانَ باذِلاً فینا مُهجَتَهُ
مُوَطِّناً عَلی لِقاءِ اللّهِ نَفسَهُ فَلیَرحَل مَعَنا فَاِنّی راحِلٌ مُصبِحاً اِن شاءَ اللّهُ تَعالی یعنی اگرچه خلایق من حقیقت آنچه واقع خواهد
شد بشما خبر دادم پس هر کس بنای آن دارد که جان خود را در راه ما نثار کند و بر خود سپرده دارد لقای پروردگار را پس البته کوچ کند
و همسفر ما شود پس بتحقیق که من فردا صبح روانه ام انشاءالله تعالی و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که در آن شبی که فردا آن

جناب سید الشهدا علیه السلام از مکه معظمه بیرون تشریف میبرد محمد بن حنفیه بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد که ای برادر
با جان برابر تو خود حیله اهل کوفه را با پدر بزرگوارت و برادر عالیمقدارت دانسته و من میترسم که با جناب تو رفتار کنند مثل آنچه با ایشان
رفتار کرده اند یعنی جناب تو را هم بقتل رسانند پس اگر صلاح میدانی در همین حرم خداوند توقف فرما که از همه کس عزیزتر و بلندمرتبه تری
آنحضرت در جواب فرمود که ای برادر خوف آن دارم که یزید بن معاویه علیهما الهاویه مرا در حرم الهی بقتل رساند و من باعث آن شده
باشم که احترام خانه خداوند بجهت من درهم شکسته شود محمد بن حنفیه عرض کرد که اگر خوف این داری پس روانه شو بجانب یمن یا در اطراف
بیابانها که در آنجا با عزت و احترام خواهی بود آنحضرت فرمود باشد تا در این باب اندیشه بعمل آورم پس چون وقت سحر داخل شد
آنحضرت سوار شده که روانه کوفه شود محمد بن حنفیه را از رفتن آنحضرت آگاهی بهم رسید پس آمد و مهار ناقه را که آن بزرگوار سوار شده بود
گرفت و عرض کرد که ای برادر جناب تو وعده نفرمودی که در این باب اندیشه فرمائی در جواب فرمود که بلی عرض کرد چه باعث تعجیل در رفتن
شما شد آنحضرت در جواب فرمود که اَتانی رَسولُ اللّهِ بَعدَ ما فارَقتُکَ فَقالَ یا حُسَینُ اُخرُج فَاِنَّ اللّهَ شاءَ اَن یَراکَ قَتیلاً
یعنی ای برادر بعد از آنکه از تو مفارقت کردم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود که ای حسین از مکه بیرون رو
بدرستیکه خداوند خواسته است ببیند ترا که در راه رضای او کشته شده و چون محمد حنفیه این کلام را از آن امام علیه السلام شنید
گفت که اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعونَ ای برادر حال که باین عزم تشریف میبری این زنان را از برای چه همراه میبری آنحضرت در جواب
فرمود که خداوند خواسته است که ایشانرا ببیند که اسیر کرده شده اند پس چون این جواب را شنید ساکت گردید و آنحضرت را وداع
کرده و رفت پس عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر آمدند و عرض کردند که توقف فرمائید در جواب ایشان فرمود که اِنَّ رَسولَ اللّهِ
صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَمَرَنی بِاَمرٍ وَاَنا ماضٍ فیهِ یعنی بدرستیکه رسول خدا مرا امری فرموده است و من میروم که آن حکم را جاری سازم پس ابن
عباس از خدمت آنحضرت مأیوس برگشت و مکرر میگفت واحسیناه پس آنجناب با اهل و اصحاب از مکه معظمه بیرون تشریف آوردند
و در حدیث است که چون آن بزرگوار از مکه بیرون تشریف آورده روانه عراق شد لشکر عمرو بن سعید والی مکه بسرکردگی یحیی بن سعید سر
راه آنحضرت آمدند که آنجناب را بمکه برگردانند میگفتند که یا حسین آیا از خدا نمیترسی که از میانه جماعت بیرون میروی و امت را متفرق
میکنی آنحضرت در جواب میفرمود که از برای منست عمل من و از برای شماست عمل شما و شما بیزارید از آنچه من میکنم و من بیزارم از آنچه شما
میکنید پس در میانه دو لشکر منازعه شد و آنحضرت متعرض ایشان نشده بمنزل تنعیم تشریف بردند و از آنجا با اصحاب خود قطع منازل
مینمودند تا در منزل ثعلبیه وقت ظهری آنحضرت آشفته حال از خواب بیدار شده فرمود که در خواب دیدم هاتفی را که میگفت اَنتُم
تُسرِعونَ وَالمَنایا تُسرِعُ بِکُم اِلَی الجَنَّةِ یعنی شماها میروید و موت شما را بسرعت میبرد بسوی بهشت چون جناب علی اکبر علیه السلام این را
شنید عرض کرد که یا اَبَهْ اَفَلَسنا عَلَی الحَقِّ ای پدر جان آیا ما برحق نیستیم آنجناب در جواب فرمود که ای فرزند بحق آن خداوندیکه
بازگشت جمیع بندگان باوست که ما برحقیم فَقالَ اِذاً لا نُبالی بِالمَوتِ پس جناب علی اکبر عرض کرد که بعد از آنکه ما برحقیم باکی نداریم
از مرگ آنحضرت فرمود که ای فرزند خداوند جزا دهد ترا به بهترین جزائی که باولاد داده میشود از جانب پدران و شب را در همان منزل استراحت
فرمودند پس چون صبح شد دیدند که ابا هره کوفی وارد شد و بعد از سلام عرض کرد که یابن رسول الله چه چیز بیرون کرد شما را از حرم
خداوند و حرم جد خود محمد صلی الله علیه و آله آنحضرت در جواب فرمود که وَیحَکَ یا اَبا هِرَّةَ اِنَّ بَنی اُمَیَّةَ اَخَذوا مالی فَصَبَرتُ وَشَتَموا عِرضی
فَصَبَرتُ وَطَلَبوا دَمی فَهَرَبتُ وَاَیمُ اللّهِ لَتَقتُلُنِی الفِئَةُ الباغِیَةُ یعنی وای بر تو ای ابا هره بدرستیکه بنی امیه گرفتند مال مرا پس صبر کردم
و ناسزا گفتند و عرض مرا بردند پس صبر کردم و خواستند خون مرا بریزند هجرت کردم و بیرون آمدم و بحق خداوند قسم که بقتل میرسانند
مرا این طایفه سرکش یاغی و عنقریب خداوند ایشانرا ذلیل خواهد فرمود و در میان ایشان شمشیر برنده خواهد گذاشت و بر ایشان مسلط خواهد فرمود
کسی را که ایشانرا ذلیل گرداند تا آنکه ذلیلتر شوند از قوم سبا که مسلط شد بر ایشان زنی که حکم میکرد بر مال و جان و خون ایشان و شیخ
مفید علیه الرحمه روایت کرده است که چون ابن زیاد ملعون شنید که آنحضرت بجانب کوفه تشریف آورده حصین بن نمیر ملعون را با جمعی بمنزل
قادسیه فرستاد و از آنجا به قطقطانیه که مردم را خبر کنند که آنحضرت اراده عراق فرموده است و در حدیث است که چون آنحضرت بمنزل حاجز رسید

هنوز خبر قتل مسلم نرسیده بود بلکه نامهٔ او و اهل کوفه باین مضمون رسیده بود که یا بن رسول الله بقدر صد هزار شمشیر از برای نصرت و یاری
شما آماده و مهیاست پس تعجیل فرما بجانب ما و تأخیر مکن پس آنحضرت در جواب ایشان بهمراه قیس نامه نوشتند باین مضمون که بسم الله
الرحمن الرحیم این نامه‌ایست از جانب حسین بن علی بسوی بزرگان از برادران مؤمنین و مسلمین سلام علیکم پس بدرستیکه حمد میکنم خداوندیرا
که بغیر از او خدائی نیست و بعد بدرستیکه نامهٔ مسلم بن عقیل بمن رسید و در آن نوشته بود نیکوئی رای شما را بر یاری کردن ما و طلب
کردن حق ما پس سؤال کردم از خداوند که نیکو گرداند از برای ما تجارت و زراعت را و ثواب عطا فرماید بشما درین خصوص بزرگترین اجرها و
بدرستیکه من روانه ام از مکه بجانب شماها در یوم ترویه که هشتم ذی الحجه است پس چون این رسول من بر شما وارد شود تعجیل کنید در انتظام
امور خود و سعی نمائید که بتحقیق که من درین روزها بر شما وارد خواهم گردید و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس چون قیس بقادسیه رسید
حصین بن نمیر علیه السعیر او را بگرفت تا بر حقیقت امور مطلع شود قیس نامهٔ آنحضرت را پاره کرد پس حصین لعین شانهای او را بسته روانه نزد
ابن زیاد بدنهاد نمود ابن زیاد از او پرسید که تو کیستی قیس گفت مردی هستم از شیعیان جناب امیر المؤمنین علیه السلام پرسید چرا نامه را
پاره کردی گفت بجهت آنکه بر مضمون آن مطلع نشوی پرسید که نامهٔ او از برای که بود و جانب که گفت از جانب حسین بن علی از برای جمعی از
اهل کوفه که اسمهای ایشانرا نمیدانم پس ابن زیاد علیه اللعنه در غضب شد و گفت که والله که از من جدا نخواهی شد تا آنکه مرا خبر دهی از اسمهای
ایشان یا آنکه ببالای منبر روی و حسین و پدرش و برادرش را لعنت کنی و اگر نه بند بندترا از هم جدا خواهم کرد قیس گفت اما از اسمهای
اهل کوفه پس ترا خبر نخواهم داد و اما لعن بر حسین و پدر و برادرش را بجای خواهم آورد پس بر منبر برآمد و حمد خداوند و صلوات بر پیغمبر را
بجای آورد پس طلب رحمت بسیار از برای جناب علی بن ابیطالب و اولاد امجاد او علیهم السلام بعمل آورد و بر یزید و عبید الله
زیاد و پدرش و بزرگان بنی امیه از اول تا آخر لعنت کرد پس گفت که ای اهل کوفه منم رسول از جانب حضرت امام حسین علیه السلام بسوی
شماها بروید در فلانه منزل آنحضرت بیائید بیعت کنید پس ابن زیاد بدبنیاد امر کرد که قیس را از بام قصر بزیر انداختند و پاره پاره کردند
و در حدیثست که از بام قصر او را انداختند در حالتیکه دست او از عقب بسته بود و پس استخوانهای او شکست و هنوز رمقی از حیات
او باقی بود که مردی که اسم او عبد الملک بود او را ذبح نمود پس شخصی او را درینباب سرزنش کرد او گفت که خواستم او را براحت اندازم
تا اینقدر زجر نکشد و در حدیثست که خبر قتل قیس رحمه الله بجناب سید الشهدا علیه السلام رسید آنجناب گریست پس دست بدعا برداشته
عرض کرد که خداوندا من قرار ده از برای ما و شیعیان ما در نزد خود منزل نیکوئی و جمع فرما در میانهٔ ما و ایشان در محل قرار رحمت خود
بدرستیکه تو بر هر چیز قادری و از آن منزل روانه کوفه گردیده و ابن زیاد بدنهاد لشکر شقاوت اثر خود را امر کرده بود که جمیع طرق و شوارع را
تا شام و بصره و اطراف بسته و گرفته بودند که نه احدی میتوانست که داخل شود و نه بیرون رود و جناب سید الشهدا علیه السلام را از اینجا
خبری نبود تا آنکه بجماعتی از اعراب رسید پس از ایشان کیفیت واقعه سؤال فرمود عرض کردند که از اینجا خبر نداریم همین قدر میدانیم که همه
راهها را بسته اند که نه احدی میتواند داخل شود و نه بیرون رود پس آنحضرت از راه رحمت تشریف آورده و در منزل خزیمیه یکشبانه روز
توقف فرمود چون آن روز صبح شد جناب زینب خاتون عرض کرد که ای برادر آیا میخواهی که ترا خبر دهم که دیشب چه شنیدم آنحضرت فرمود
که بگو گفت که در دل شب بجهت حاجتی بیرون آمدم شنیدم که هاتفی میگفت ألا یا عین فاحتفلی بجهد ومن یبکی علی الشهداء بعدی
علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعدی یعنی ای چشم سعی کن و اشک خود را بریز و کیست که گریه کند بر شهدا بعد از من
بر قومی که مرگ ایشانرا میراند و میکشاند بمقداری که با نجاز برساند که محقق وفا کردن بوعده منست پس آنحضرت فرمود که ای خواهر هر چیز را که قضا و قدر
الهی بر آن جاری شده خواهد شد پس از آنجا روانه بطن عقبه شدند که ناگاه مرد پیری برخورد و عرض کرد که بحق خداوند قسم که برگرد و البته
نمیروی مگر بسوی نیزه‌ها و تیزی شمشیرها آنحضرت در جواب فرمود که یا عبد الله لیس یخفی علی الرأی ولکن الله لا یغلب علی امره یعنی
ای بندهٔ خدا بر من حقیقت احوال پنهان و پوشیده نیست لیکن بر امر و حکم خداوندی کسی را غلبه نیست یعنی آنچه امر الهی بآن تعلق گرفته چنان
خواهد شد ایمرد والله این قوم مرا بجانب خود دعوت نمیکنند مگر اینکه این جگر خون شده مرا از حلقم بیرون آورند و مرا شهید کنند پس هرگاه چنین
کردند مسلط فرماید خداوند برایشان کسی را که ذلیل گرداند ایشانرا تا آنکه بوده باشند ذلیل ترین همهٔ امتها و در احادیث وارد شده که آنحضرت

در یکی از منزلهای میان مکه و کوفه بود که مردی از اهل کوفه بر آنجناب وارد شده عرض کرد که از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه دیدم که مسلم
و هانی را بقتل رسانیدند و بپاهای ایشان ریسمانی بسته بودند و در کوچه و بازار میکشیدند پس آنحضرت چون این سخن شنید مکرر میفرمود
که انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما که در آنحال فرزدق بر آنحضرت وارد شده عرض کرد که یا بن رسول الله چه اعتماد باهل کوفه
میکنی و بجانب ایشان روانه و حال آنکه پسر عموی تو مسلم را و شیعیان او را بقتل رسانیده‌اند آن بزرگوار از کثرت گریستن شده بود پس فرمود
که رحم الله مسلما فلقد صار الی روح الله و ریحانه و تحیته و رضوانه الا انه قد قضی ما علیه و بقی ما علینا یعنی خداوند رحمت فرماید مسلم را
پس بتحقیق که روانه شد بجانب روح و ریحان خداوند و تحیت و رضوان او آگاه باشید که آنچه نصیب او بود برآورده شد و آنچه
نصیب ماست باقی مانده است پس آن بزرگوار علیه السلام شروع کرد بخواندن این اشعار فان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله
اعلی و انبل یعنی اگرچه دنیا شمرده میشود پاکیزه ولیکن ثواب خانهٔ خداوند که جنت است آن بالاتر و بزرگتر است و ان تکن الابدان
للموت انشئت فقتل امرء بالسیف فی الله افضل و اگر بدنها که از برای مردن خلق شده است پس کشته شدن مرد بشمشیر در راه
خداوند افضل است و ان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء للرزق اجمل و اگر میباشد روزیها قسمت کرده شده پس کم
حرص ورزیدن مرد در طلب روزی نیکوتر است و ان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک به الحر یبخل و اگر جمع شدن
مالها برای وارث گذاشتن و ترک کردن پس چه میشود شخص آزاد را که صاحب اختیار خود است که در حق چنین مالی بخل بورزد و در راه خدا
انفاق ننماید پس آنجناب اولاد مسلم را از اطراف جمع فرموده و ایشانرا از شهادت پدرشان مطلع گردانیده و تسلیه و تعزیه داد و بعد از آن
فرمود که آیا رای شما چیست همراهی ما میآئید یا برمیگردید ایشان عرض کردند که والله ما برنمیگردیم تا خونخواهی پدر خود کنیم یا آنکه ما هم
بچشیم آنچه را که او چشیده مؤلف گوید که بعد از مسلم عیال او مثل جناب سید الشهدا علیه السلام پناهی و صاحبی داشتند که ایشانرا
جمع آوری کند و تعزیه و تسلیه بگوید و مخیر گرداند در میانهٔ همسفری کردن و مراجعت نمودن بوطن نه گوید آه که بعد از معصوم کربلا کسی عیال و
اطفال آنجنابرا تعزیه و تسلیه نداد بلکه بانواع اذیتها اذیت کردند و خیمهای ایشانرا سوختند و اسباب و اثاث ایشانرا بغارت بردند و ایشانرا
اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و هرچند التماس کردند که ایشانرا بر سر اجساد شهیدان بگذارند نگذاشتند و خواستند
که بوطن خود برگردند مانع شدند بلکه مثل سایر اسیران اهل کفر از برای اولاد زنا بهدیه بردند و در مجلس برپا داشتند و بیداد
کردند و روایت شده است که بعد از آنکه آنحضرت اولاد مسلم را نوازش کرده و تسلی داد فرمود که خیری نیست در زندگانی دنیا بعد از
شهادت این دوستان و عزیزان پس حاضران یافتند که آنحضرت ارادهٔ مراجعت بوطن ندارد و دل از زندگانی برکنده و میل بشهادت
دارد پس فرزدق عرض کرد که خداوند سفر شما بخیر بگرداند آنجناب روی بهمه حاضران کرده فرمود که خداوند بر همه شماها رحمت فرماید
و از آن منزل کوچ کرده بجانب کوفه میرفتند تا آنکه بمنزل زباله رسیدند و در آنجا خبر قتل عبد الله بن یقطر که یکی از رسولان و رضیع و دوستان آنجناب
بود بآنحضرت دادند پس آن بزرگوار گریست و عرض کرد اللهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلا کریما واجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتک
انک علی کل شیء قدیر یعنی خداوندا قرار ده از برای ما اهل بیت و از برای شیعیان ما منزل کریم نیکوئی و جمع فرما در میانهٔ ما و شیعیان
در آرامگاه از رحمت خود بدرستیکه جناب تو بر هر چیز قادری پس همهٔ اصحاب و همسفرهای خود را جمع فرمود و از برای ایشان نامه‌ئی در آورده
و خواند که مضمون آن نامه این بود که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بدرستیکه بما خبر قتل مسلم و هانی و عبد الله بن یقطر رسیده و ما از شنیدن آن
بسیار متألم شدیم و بجزع در آمدیم زیرا که ذلیل و خوار شمردند حرمت شیعیان ما را پس هر یک از شماها که خواهد بوطن خود برگردد برگردد
که ما را بر کسی سخت گیری و ذمه نیست پس چون مردم این سخن را از آن صادق مصدق شنیدند متفرق شدند و شروع کردند از طرف
راست و چپ رفتن تا آنکه باقی نماندند در خدمت آن بزرگوار مگر آن مخلصین که از مدینه طیبه همراهی کرده بودند و قلیلی دیگر که دین را بها خریدار
شده بود و آنحضرت این عمل را بجهت آن کرد که میدانست که آن اعرابیکه متابعت و همراهی آنسرور کرده بودند بگمان این کرده بودند که آن
مقتدای عالمیان از برای ریاست و سلطنت و بزرگی و بزرگواری در شهری از شهرها توقف خواهد نمود و ریاست خواهد فرمود و ایشان نیز با او
مطیع و فرمانبردار خواهند بود و از تحفها و هدیها و جایزها که از برای آن بزرگوار میآورند ایشان هم منتفع میشوند و دنیای ایشان معمور میشود که

نخواستند که خلق اطلاع بر حقیقت اراده ایشان نداشته باشند و در حدیث دیگر است که فرمود ایها الناس ما این بیت اهل مکه
و حیله مستیم هر کس از جهت طمع دنیا بهمراه ما آمده است برگردد و هر کس از برای ادراک منصب شهادت همراهی کرده بسم الله پس آنهائکه
اهل دنیا بودند برگشتند و آنمقربین که اهل آخرت بودند در خدمت آن پیشوای عالمیان روانه کربلای معلا شدند مؤلف گوید که آن بزرگوار باین
امتحان اکتفا نفرمود بلکه در شب عاشورا نیز دفعه دیگر اصحاب خود را مطلع بر حقیقت واقعه کرده امتحان فرمود پس آنهائکه تا کربلا بطمع
دنیا آمده بودند در شب عاشورا برگشتند و آنهائکه خالص خالص بودند باقی ماندند و با آنجناب و اولاد امجاد بدرجه رفیعه شهادت فائز
و سرافراز گردیدند فَیَا لَیْتَنَا کُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً الٰهی اوندا من صلوات و رحمت خود را علی الدوام نازل فرما بر روح مقدس مطهر
جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا و اولاد امجاد او و شهدا در خدمت و خصوصا بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و صلوات و سلام
خود را دائمی فرما از برای دوستان و گریانندگان و گریه کنندگان بر ایشان و زایرین و مجاورین ایشان برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله

علی محمد و آله الطاهرین

مجلس چهاردهم در آمدن حراست بر سر راه جناب سید الشهدا علیه السلام اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ الْمُصِیبَةِ وَالْعَزَاءِ وَرَحْمَةُ
الله وَبَرَکَاتُهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیْنَا بِالْبَقَاءِ إِلَی أَنْ أَدْخَلَنَا مَرَّةً أُخْرَی فِی هٰذَا الشَّهْرِ الْحَرَامِ یعنی حمد مخصوص آنچنان خداوندیست که
منت گذاشت بر ما بزندگانی تا آنکه داخل فرمود ما را دفعه دیگر در ماه محرم الحرام وَالشُّکْرُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَنَا مِنْ أَهْلِ الْوَفَاءِ لِتَجْدِیدِ الْعَزَاءِ
لِسِبْطِ سَیِّدِ الْأَنَامِ و شکر مخصوص آنچنان خداوندیست که قرار داد ما را از اهل وفا بر تازه گردانیدن عزا از برای سبط سید انام
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی سَادَاتِ أَهْلِ الْبَلَاءِ وَمَوَالِی مَنْ لَهُ الْعَزَاءُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْکِرَامِ الٰهی اوندا من صلوات فرست بر آقایان جمیع اهل بلا و صاحبان
همه اصحاب یعنی محمد و آل طاهرین و صلی الله علیهم اجمعین خُصُوصاً عَلَی مَنْ تَجَدَّدَ لَهُ الْعَزَاءُ وَیَزِیدُ وَلَا یَبِیدُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامِ یعنی
خصوصا بر شهید مظلوم ساکن ارض کرب و بلا که در هر سال تازه میشود از برای و عزا و تعزیه او بر طرف میشود تا روز جزا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی
آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ الَّذِینَ أَوْرَثُونَا مُلْکَ الْعَزَاءِ وَالْبُکَاءِ لِلْإِمَامِ الْهُمَامِ ای پروردگار من صلوات و رحمت فرست بر پدران ما که میراث
داده اند بما آداب تعزیه داری و گریستن برامام مظلومی که او است پادشاه عظیم القدر صاحب همت و عطا وَصَلِّ اللّٰهُمَّ عَلَی أَوْلَادِنَا
الْمُقْتَدِینَ بِنَا فِی الْبُکَاءِ وَالْإِبْکَاءِ مَعَ الْجِدِّ وَالْاِهْتِمَامِ و صلوات فرست بر آن اولاد ما که پیروی کنند ما را در گریستن و گریانیدن
با اهتمام تمام در اقامه این عزا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی الْحَاضِرِینَ الْمُجْتَمِعِینَ الْمَحْزُونِینَ الْبَاکِینَ فِی مِثْلِ هٰذِهِ الْأَیَّامِ یعنی خداوندا صلوات و رحمت
خود را نازل فرما بر این دوستان که در امثال این مجالس حاضر شده اند و با قلبهای محزون و دیدهای گریان در این ایام غم فرجام مشغول عزا
داری گردیده اند آه آه مگر مرد مؤمن و زن مؤمنه که از فاضل طینت آل محمد علیهم السلام خلق شده باشند میشود که ماه محرم داخل شود و بنده
که در آن همه مقربین الٰهی خصوصا سید انبیا و آل طاهرین او اجمعین از جهت مصیبت مظلوم کربلا ارواحنا له الفدا محزون و غمگین و
در گریه و نوحه داری باشند و او محزون و گریان نباشد نه والله این نخواهد شد بلکه چون ماه محرم داخل شود لا محاله محزون و گریان خواهد
شد و از برای صدق این مطلب و ثواب گریستن کافیست حدیث شریف مشهور که در کتاب بحار الانوار و مجالس روایت شده است از ریان
بن شبیب که میگوید داخل شدم در مجلس حضرت امام رضا علیه السلام در روز اول محرم پس آنجناب بمن فرمود که ای پسر شبیب آیا در این
روزه شده عرض کردم که نه پس فرمود که بدرستیکه درین روز حضرت زکریا دعا کرد و از خداوند خود ذریه طیبه خواست و حضرت مجیب
الدعوات دعای او را مستجاب فرمود و امر کرد ملائکه را که در وقتیکه در محراب دعا ایستاده است او را بشارت دهند بحضرت یحیی پس
هر کس درین روز روزه بگیرد و دعا کند مثل حضرت زکریا دعای او مستجاب خواهد گردید پس فرمود که ای پسر شبیب این ماه محرم ماهی بود
که در زمانهای گذشته اهل جاهلیت حرام میدانستند در آن ظلم و قتال را بجهة احترام آن و این امت نشناختند نه احترام آنرا نه احترام
پیغمبر خود را وَلَقَدْ قَتَلُوا فِی هٰذَا الشَّهْرِ ذُرِّیَّتَهُ وَسَبَوْا نِسَائَهُ وَانْتَهَبُوا ثِقْلَهُ فَلَا غَفَرَ اللّٰهُ ذٰلِکَ لَهُمْ أَبَداً بتحقیق که کشتند درین ماه ذریه
پیغمبر خود را و اسیر کردند زنان او را و بغارت بردند اموال و اسباب او را پس هرگز نیامرزد خداوند این گناه ایشان را ای پسر
شبیب اگر خواهی که بر چیزی گریه کنی از برای حسین بن علی بن ابیطالب گریه کن فَإِنَّهُ ذُبِحَ کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ پس بدرستیکه آنجناب کشته شد مانند کشته

شدن گوسفند مؤلف محزون گوید که شقت و ذلت قتل مظلوم کربلا زیاده از شقت ذبح گوسفند بود زیرا که اگر علت و سبب تشبیه
ذبح آنمظلوم بگوسفند این باشد که همچنانکه هر دو را از راه حلقوم ذبح کردند نه والله بلکه زجر آنمظلوم زیاده بود زیرا که شمر غدار سر مبارک
آن بزرگوار را از پشت سر جدا کرد ای دوستان مظلوم کربلا مگر فراموش کرده اید آنحدیثی را که چون جناب سید الشهدا در وقت
شهادت بشمر فرمود که سینه خود را بگشای پس چون گشود سینه او را پس دید و آن نکت بیحیا را شبیه بسگ و خوک کرد پس بر کینه و
بغض آنملعون افزوده شد و گفت وَاللّٰهِ لَأَقْتُلَنَّکَ غَیْرِی وَلَأَذْبَحَنَّکَ مِنْ قَفَاکَ لِیَکُونَ ذٰلِکَ أَشَدَّ مِنْ عَذَابِکَ یعنی قسم بآن
خداوندی که میکشد ترا ای حسین کسی بغیر از من و هرآینه بقتل خواهم رسانید ترا از جانب پشت گردن تو تا اذیت و زجر و عذاب
تو در شهادت زیاده گردد آه و امظلوماه که اسباب شهادت در بدن مقدس آنجناب منحصر بود باذیت تیغی که بگلوی خشک او رسید
زیرا که در بدن مطهرش چندان زخمهای کاری بود که هر یک برای شهادت و کافی بود و اگر علت و سبب تشبیه قتل آنشهید بذبح گوسفند
این بوده باشد که همچنانکه گوسفند را در نزد قصاب احترامی و عزتی نیست آنعزیز کرده خدا و رسول را در نزد قاتل او احترامی نبود
نه والله بلکه گوسفند را با وجود آنکه حیوانست فی الجمله احترامی در نزد قصاب هست و آنمحترم در جمیع سموات و ارضین را در نزد قاتل او
اصلا احترامی نبود آه آه مگر بخاطر ندارید ایگریه کنندگان آنحدیثی را که چون شمر شریر علیه التعبیر بر سینه مبارک آنحضرت که خزینه علوم
ربانی بود نشست آنجناب فرمود که وای بر تو ای ملعون کیستی که بعجب جای بلندی بالا رفته پس آنخبیث جواب داد که منم شمر بن ذی الجوشن
پس آن بیکس غریب فرمود که من کیستم آنشقی جواب داد که توئی حسین بن علی بن ابی طالب که مادرت فاطمه زهرا است و جدت محمد مصطفی است
پس آنحضرت فرمود که وای بر تو اگر میدانی که این حسب و نسب منست چرا مرا بقتل میرسانی آن بیحیا جواب داد که اگر ترا بکشم پس که جایزه
از یزید خواهد گرفت پس آنسرور فرمود که مَا أَحَبُّ لَکَ الْجَائِزَةُ مِنْ یَزِیدَ أَوْ شَفَاعَةُ جَدِّی رَسُولِ اللّٰهِ یعنی ای شمر آیا جایزه یزید محبوبتر است
در نزد تو یا شفاعت جدم رسول خدا آنملعون بیشرم و حیا گفت در جواب گفت که دَانِقٌ مِنَ الْجَائِزَةِ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْکَ وَمِنْ جَدِّکَ
آه وافضیحتاه که گفت یکدانگ که شش یک از درهم است از جایزه یزید محبوبتر است در نزد من از تو ای حسین و از جد تو و اگر علت و سبب
تشبیه ذبح آنمظلوم بذبح گوسفند این باشد که همچنانکه قصاب بر گوسفند رحم نمیکند و او را ذبح میکند بر آنمظلوم کسی رحم نکرد و او را بقتل
رسانید نه والله بلکه بیرحمی بر آنمظلوم زیاده هم قبل از قتل و هم بعد از آن اما قبل از قتل بعلت آنکه قصاب ترحم میکند و اقلا گوسفند را
آب میدهد و ذبح میکند و پسر پیغمبر آخر الزمان را کسی آب نداد و آن بزرگوار را تشنه و گرسنه کشتند آه وامصیبتاه که هر وقت از برای جناب
سید الساجدین علیه السلام طعامی یا آبی میآوردند آنجناب نگاه باو میکرد و میگریست و میفرمود که قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ جَائِعاً عَطْشَاناً
یعنی کشته شد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که گرسنه بود و تشنه مؤلف دلسوخته گوید که ای شیعیان و ایگریه کنندگان
کاش همان گرسنگی و تشنگی بود و شماتت اعدائی بود و در حدیثست که شهید کربلا علیه السلام بشمر اشقی الاشقیا فرمود که إِنْ کَانَ
لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِی فَاسْقِنِی شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ یعنی ای شمر اگر لابد مرا بقتل میرسانی پس مرا جرعه از آب بیاشامان آن ملعون در جواب گفت هیهات
والله که یکقطره از آب نخواهی آشامید حَتّٰی تَذُوقَ الْمَوْتَ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ یعنی تا آنکه بچشی شربت ناگوار مرگ را بعد از چشیدن غم و غصه
بسیار و در حدیثست که از روی شماتت گفت که ای پسر ابوتراب آیا نیستی تو که گمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر که کوثر است آب میدهد
دوستان خود را پس درین تشنگی صبر کن تا پدرت ترا آب دهد و اما زیادتر بودن اذیت آنمظلوم از گوسفند بعد از شهادت او پس
بعلت آنکه همینکه گوسفند را کشتند دست از سر او بر میدارند و چون آن بزرگوار را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند با آنجناب انواع بی ادبی
بعمل آوردند و همین بس که سر آنمظلوم مقتول را بر نیزه کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و بدن مقدس مبارکش را پامال سم ستوران
کردند پس معلوم شد که مراد از حدیث که آنجناب کشته شد همچنانکه کشته میشود گوسفند محض بقتل رسانیدن و کشتن و بی ادبی نمودن است
در کیفیت آنبزرگوار زیرا که اذیت بر آنحضرت ارواحنا له الفدا بسیار از اذیت بگوسفند زیاده تر بوده است بلی ممکن است که معنای دیگر گفتیم
و آن اینست که قاعده در کشتن انسان آنست که غالبا او را نشسته یا ایستاده گردن میزنند و قاعده در کشتن گوسفند آنست که او را میخوابانند
و گلوی او را گرفته ذبح میکنند آه وامصیبتاه وامظلوماه واغریباه که آنمظلوم از کثرت جراحت و زخم نیزه ها و تیرها و شمشیرها بر زمین کربلا افتاده

بود وَبَکَی مَرَّةً وَتَحَبَّسَ اُخری یعنی کاهی از ضعف بر زمین میافتاد و کاهی برمیخواست و کاهی می‌نشست آه آه واشهیداه که شمر ملعون آن غریب بیکس را چون کوسفند بر زمین خوابانیده و بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانید پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که یابن شبیب وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ ثَمانِیَةَ عَشَرَ رَجُلاً مالَهُمْ فِی الاَرْضِ مِنْ شَبیهٍ یعنی ای پسر شبیب کشته شد با او از اهل بیت او هیجده مرد که نبود از برای ایشان در روی زمین شبیهی و مانند مؤلف کوید کجا بود مانندی از برای حضرت عباس که او را ماه بنی هاشم میکفتند و که دیده بود در روی زمین مانند علی اکبر کسی که شبیه ترین خلق بود بجناب رسول خدا از جهت صورت و رفتار و کفتار ای پسر شبیب بتحقیق که کریست از برای شهادت او هفت طبقهٔ آسمانها و زمینها و چهار هزار ملک جهت نصرت او از آسمان نازل شدند و آن وقت که بزمین کربلا رسیدند آنحضرت را کشته دیدند پس آن ملائکه با موهای پریشان و رویهای کرد و غبار آلوده با کریه و ناله مجاور مرقد منور او کردیدند در آنجا خواهند بود تا زمان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و از یاوران آنحضرت خواهند بود و ذکر ایشان اینست که کجایند طلب کنندکان خون حسین ای پسر شبیب خبر داد مرا پدرم از جدم که چون حضرت امام حسین علیه السلام کشته کردید آسمان خون بارید و خاک سرخ بارید ای پسر شبیب اکر کریه کنی بر حسین آنقدر که اشک چشم تو جاری شود بر رخساره تو غَفَرَ اللهُ لَکَ کُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتَهُ صَغیراً کانَ اَوْ کَبیراً قَلیلاً کانَ اَوْ کَثیراً یعنی بیامرزد خداوند از برای تو هر کناه که از تو صادر شده است صغیره بوده باشد یا کبیره کم بوده باشد یا بسیار ای پسر شبیب اکر دوست میداری اینکه خداوند را ملاقات کنی و بر تو هیچ کناهی نبوده باشد زیارت کن امام حسین را ای پسر شبیب اکر خوشحالی تو در اینست که در غرفهای عالیهٔ جنان همنشین پیغمبر بوده باشی لعن کن بر قاتلان آنحضرت ای پسر شبیب اکر دوست میداری که هم درجه باشی با شهدای کربلای معلی پس هر وقت که آنحضرت را بخاطر آوری بکو یا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً ای پسر شبیب اکر خواهش اینداری که با ما بوده باشی در درجات عالیهٔ جنان محزون و غمکین شو بجهت حزن و اندوه ما و خوشحال و فرحناک شو از جهت فرح و خوشحالی ما و بر تو باد بدوست داشتن ما اهل بیت زیرا که اکر کسی سنکی را دوست دارد در قیامت با او محشور خواهد کردید مؤلف کوید سبب محزون بودن بجهت حزن اهل بیت آنست که چون ماه محرم داخل شود خود را از کریه و زاری معاف ندارد زیرا که آنچه از احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که در همین ایام بود که جناب سید الشهداء علیه السلام با همه اهل و عیال و اموال و احباب و اصحاب در بیابانها حیران و سرکردان بودند و در کتاب بحار روایت کرده است که چون آن بزرکوار وارد منزل رهیمه شد ابا هرم بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد که ای فرزند پیغمبر چه چیز شما را از مدینه بیرون کرده آنحضرت فرمود وَیْحَکَ یا اَبا هِرَمٍ شَتَمُوا عِرْضی فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا مالی فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمی فَهَرَبْتُ یعنی وای بر تو ای ابا هرم بنی امیه فحش کفتند و عرض مرا بردند پس صبر کردم و مالم را غصب کردند پس صبر کردم و خواستند که خونم را بریزند هجرت کردم و از وطن اصلی بیرون آمدم و بحق خداوند قسم که آخر الامر مرا خواهند کشت پس خداوند ایشان را ذلیل خواهد کردانید و شمشیر برنده در میان ایشان خواهد کذاشت و کسی را بر ایشان مسلط کند که ایشان را ذلیل کرداند مؤلف کوید که ای شیعیان و ای کریه کنندکان در مثل همین ایام بود که حر بن یزید ریاحی رحمة الله علیه بر سر راه جناب سید الشهداء آمد و آن بزرکوار و اهل و عیال و اصحابش را مهموم و مغموم کردانید و کیفیت آن واقعه موافق اخبار معتبره آنست که چون آنحضرت خواست که در وقت سحر از منزل شراف روانه شود ملازمین را امر فرمود که آب بسیار بردارند تا نزدیک ظهر طی منزل فرمودند که ناکاه یکی از اصحاب کفت الله اکبر پس آنجناب از علت تکبیر کفتن سؤال نمود جواب داد که سر درختان خرما ظاهر کردید جمعی کفتند که هرکز در این مکان درخت خرما ندیده ایم آنجناب فرمود پس شما چه می بینید عرض کردند که ما سر نیزه ها و کوش اسبان مشاهده میکنیم پس آنحضرت فرمود که نیز والله من سر نیزه ها و کوش اسبان مشاهده میکنم که ناکاه حر با هزار سوار وارد کردید و چون آثار تشنکی از صورتهای ایشان ظاهر بود آنحضرت فرمود که ایشان را و اسبهای ایشان را آب دهند و آب بر بدنهای اسبهای ایشان بریزند تا آسوده و خنک شوند مؤلف کوید که از کجا انصاف که آن بزرکوار آب بر بدنهای حیوانات ایشان ریزد تا خنک شوند و در روز عاشورا صَغیرُهُمْ یَمُوتُ مِنَ الْعَطَشِ وَکَبیرُهُمْ جِلْدُهُ مُنْکَمِشٌ یعنی اطفال کوچک اهل بیت از تشنکی بمیرند و بزرکان ایشان پوست در بدن ایشان بخشکد مانند پوستی که بر روی آتش کذاری خود را جمع نماید و بر کشته شود و هر چند العطش کویند کسی بایشان قطرهٔ آب نرساند و نه این دستان لطف و مهربانی را مشاهده کنید که علی بن طغان محاربی کوید

که در آن روز من در میان لشکر حر بودم و آخر تر از همه لشکر وارد شدم پس چون حضرت امام حسین علیه السلام شدت تشنکی مرا مشاهده نمود امر فرمود که شتر راویهٔ آب را بخوابانید و از مشک آب بریزید جهت من و اسب من پس آنحضرت فرمود که سر مشک را بکردان تا درست آب بیاشامی من ندانستم که چه باید کرد آن بزرکوار خود تشریف آورده و سر مشک را کشوده و مرا و اسب مرا سیراب فرمود و لشکریان ظرفها بیاوردند و پر آب کرده جهت خود و حیوانات خود میبردند و در بعضی از احادیث وارد شده است که آن فرزند ساقی کوثر جمیع لشکر و حیوانات ایشان را بدست شریف خود آب داد و حر میکوید که چون از منزل خود بیرون آمدم سه دفعه این ندا شنیدم که یا حُرُّ اَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ یعنی ای حر بشارت باد تو را بجنت حر میکوید که هر چند تفحص کردم کسی ندیدم پس با خود کفتم که مادر حر بعزای او نشیند بجنک فرزند رسول خدا میرود و بشارت جنت می شنود پس چون ظهر شد آنحضرت بحجاج بن مسروق فرمود که اذان بکو و در روایت دیکر است که بفرزند ارجمند و نور دیده و دلبند خود جناب علی اکبر روحی فداه فرمود که اذان و اقامه بکو پس چون اقامه تمام شد آنجناب مقدس از خیمه جلال بعلیین ورود بیرون تشریف آورد و روی مبارک بجانب آن لشکر کرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که اَیُّهَا النّاسُ من بجانب شما نیامدم بعد از آنکه رسولان شما آمدند و نامهای شما را بمن رسانیدند و در آنها نوشته بودید که ما را امام هدایت کننده نیست بیا بسوی ما تا خداوند جمع فرماید میانهٔ ما و شما بهدایت و حق و راستی و اینک آمده ام بسوی شما پس اکر بر عهد خود ثابت قدم میباشید ما را از خود مطمئن کردانید و عهد و میثاق خود را محکم کنید و اکر از آمدن من راضی نیستید بر میکردم و بوطن خود میروم پس جمیع لشکر ساکت شدند و جوابی ندادند پس آنجناب بمؤذن فرمود که اقامه بکو و بحر فرمود که ای مرد اکر میخواهی برو و با اصحاب خود نماز کن او عرض کرد که همه لشکر بجناب شما اقتدا میکنیم پس جمیع آن بد نهادان باین مقتدای عالمیان اقتدا کردند و چون سلام نماز ظهر داده شد حر از جای خود برجست و عرض کرد که السلام علیک یا ابن رسول الله و رحمة الله و برکاته آنجناب فرمود که علیک السلام پس فرمود که ای بندهٔ خدا نام تو چیست عرض کرد که حر بن یزید آنحضرت فرمود که ای حر بیاری ما آمده یا بجنک حر عرض کرد که والله مرا بجنک شما فرستاده اند لکن پناه میبرم بخداوند عالم اینکه در قیامت از قبر بیرون آیم در حالتی که پیشانی و پای من بر هم بسته باشد و دستهای من بکردن من غل باشد و بر روی در آتش جهنم [illegible] ای فرزند رسول خدا بکی تشریف میبری بر کرد بحرم جد بزرکوار خود والا شما را بقتل خواهند رسانید پس آنحضرت در جواب [illegible] که خبر از کشته شدن خود میداد پس وقت نماز عصر شد و مؤذن اذان کفت و نماز عصر را با قوم بجای آوردند پس روی مبارک خود را بجانب لشکر کرده بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که ایها الناس اکر متقی شوید و حق را با اهلش واکذارید خداوند را از خود خشنود خواهید کرد و ما اهل بیت پیغمبر اولائیم از برای اولو الامر بودن از این جماعت که مدعی میباشند و اهل آن نیستند و بر شما ظلم و جور میکنند و شما نیز اکر این مطلب نمی کنید مکر از روی عناد با ما اهل بیت و انکار کردن حق و رای شما برکشته است از آنچه در نامهای خود بمن نوشته اید حر عرض کرد که ما خبر از نوشتهها نداریم حضرت فرمود که آن خورجین مملو از نوشتهای اهل کوفه را نزد حر حاضر کرده پیش او ریختند حر عرض کرد صاحب این نامها نیستیم ما را امر کرده اند که هر جا خدمت شما برسیم ملازم شما باشیم تا شما را بکوفه نزد عبید زیاد بریم آنحضرت فرمود که مرک مرد و با این مطلب نخواهی رسید پس از آنجا اهل و عیال خود را بار کرده خواستند که بطرفی که مقصود خودشان بود تشریف برند پس حر و لشکر او آنحضرت را مانع شدند حضرت فرمود که ای حر مادر تو بعزای تو نشیند از جان ما چه میخواهی عرض کرد که هر کس غیر شما اسم مادر مرا برده بود من نیز اسم مادر او را میبردم لکن در حق مادر تو بغیر از بهترین مدایح و ستایش ما را قدرتی بر سخن دیکری نیست آنحضرت فرمود که پس از ما غرض چه میخواهی عرض کرد که میخواهم شما را نزد عبید زیاد بریم حضرت فرمود والله این نخواهد شد حر عرض کرد که والله نخواهم کذاشت که بطرف دیکر روید و این سخن در میانهٔ ایشان سه مرتبه رد و بدل شد آخر الامر حر عرض کرد که من مامور بمقاتله با شما نیستم و از شما مفارقت میکنم و میکذارم که بجانب مدینه روانه شوید در همین جا توقف میکنم و نامه بامیر یعنی عبید زیاد مینویسم تا هر چه امر نماید آنچنان کنیم و شاید خداوند چنان فرماید که من مبتلا و مامور بجنک با شما نشوم و نامه را روانه کرد و در خدمت حضرت آمده منزل در قصر بنی مقاتل کردند راوی کوید که آنحضرت را در سر سواری اندک خوابی عارض شد پس چون بیدار شد سه دفعه فرمود اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ پس جناب علی اکبر پیش آمده از علت این کلمات سؤال نمود فرمود که ای فرزند در خواب دیدم که شخصی سوار اسب بود و میکفت که این جماعت میروند و مرک در عقب ایشان میرود

پس ما خبر مرگ میدهد پس جناب علی اکبر عرض کرد که ای پدر بزرگوار هرگز خداوند نماید بشما مکروهی را ای پدر آیا ما بر حق نیستیم حضرت فرمود
بلی بحق آنخداوندیکه بازگشت همه عباد بسوی اوست که ما بر حقیم جناب علی اکبر عرض کرد که پس باکی نیست از مرگ در حالی که حق با ماست
پس آنحضرت فرمود که ایفرزند خداوند ترا جزای خیر دهد بهترین جزاها که عزیزترین اولادها را جزا میدهد از جانب پدرهای ایشان پس چون
نماز صبح کردند آنحضرت اصحاب خود را جمع فرمود و سرعت تمام نمود که از راه مدینه طیبه روانه شوند حر و اصحابش جمع شده ممانعت
شدید بلیغ نمودند و آنحضرت را داخل کوفه کردند و در نینوا ساکن کردانیدند پس دیدند که شترسواری از جانب کوفه میآید هر دو لشکر باو
نظاره میکردند تا آنکه آمد و بر حر سلام کرد و بر جناب سید الشهدا و اصحاب آنحضرت سلام نکرد پس نامه ابن زیاد بد نهاد را بدست حر
داد که مضمون آن این بود که ای حر هر جا که نامه من بتو رسد کار را بر حسین و اصحابش تنگ کن و او را در بیابان خالی از آب و گیاه فرود آور و
بر سولیکه فرستاده ام سفارش نموده ام که متوجه باشد که تا آنچه امر کرده ایم بعمل آوری والسلام پس حر آنحضرت را از مضمون نامه مطلع کردانید
پس هر چند آنغریب مبالغه فرمود که بگذارد در زمین با آب و گیاه وارد شوند نگذاشت و هر چند اصرار فرمود که بگذارد در نینوا یا غاضریه
یا شفیه منزل نمایند مانع شد و گفت این رسول امیر را خبر میکند و من از و خائفم پس آنجناب با اهل بیت و یاران و اصحاب در زمین بی آب

(و گیاه فرود آورد و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون)

مجلس یازدهم در ورود جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء در زمین کربلا السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء
ورحمة الله وبرکاته **قصیده** مَهابِطُ وَحْیِ اللهِ بَعْدَ نَبِیِّنا وَخُزّانُ عِلْمِ اللهِ بَیْنَ البَرِیَّةِ هُمُ آلُ یاسینَ وَطٰهٰ وَهَلْ اَتیٰ
بَنُو خَیْرِ مَبْعُوثٍ اِلیٰ خَیْرِ اُمَّةِ یعنی نگاهبانان وحی خداوند بعد از پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خزانه داران علم خدا در میان
مخلوقات آن بزرگوارانی چند که ایشانند آل یس و طه و هل اتی و ایشانند ذریه بهترین پیغمبران که مبعوث کردیده است برای هدایت بهترین
امتها رَمَتْهُمْ اَکُفُّ النّائِباتِ بِغَدْرِها سِهامٌ مِنَ التَّشْتیتِ فی کُلِّ بَلْدَةٍ که زده است بر آن بزرگواران دستهای فتنها بمکر ها تیرهای تفرقه
در همه بلاد فَمِنْ بَیْنِ مَسْمُومٍ وَناءٍ وَمُخْتَفٍ وَمِنْ بَیْنِ مَقْتُولٍ بِسَیْفٍ صَقیلَةٍ پس بعضی از آن بزرگواران را بزهر جفا هلاک کرده و بعضی را
از وطن دور و غایب و مخفی کردانیده و بعضی را بشمشیرهای بران صیقل شده تیز کرده مقتول ساخته و شهید کردانیده وَاَعْظَمُ مِنْ ذا خَطْبُ
سِبْطِ مُحَمَّدٍ رَزِیَّتُهُ بَیْنَ البَرِیَّةِ جَلَّتِ و بزرگتر از همه آنها امر بزرگ حسین است که سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که مصیبت
او در میان مصیبتهای عالمیان بزرگتر از جمیع مصایب کردید وَلَمْ اَنْسَهُ لَمّا دَعَتْهُ اُمَیَّةُ بِکُتْبِ اَضالیلٍ وَمَکْرٍ وَحیلَةٍ آه آه هرگز
او را فراموش نکنم که بنی امیه لعنهم الله او را بجانب خود خوانده و نامها و کاغذهای ضلالت از روی مکر و حیله باو نوشتند فَعَجِّلْ اِلَیْنا
یَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ لَعَلَّکَ تَهْدینا لِنَهْجِ الشَّریعَةِ و مضمون آن نامها این بود که تعجیل فرما بجانب ما ایفرزند دختر پیغمبر ما بجهة آنکه
شاید ما را بطریقه و آداب و احکام شریعت هدایت و رهنمائی فرمائی فَسارَ بِاَهْلیهِ وَخَیْرِ صِحابِهِ فَتیهِمْ مِنْ اَهْلٍ وَصَحْبٍ وَفِتْیَةٍ
پس آنجناب با اهل و عیال خود و بهترین اصحاب بجانب ایشان روانه کردید ایخداوند من جزای خیر ده اهل و عیال آنجناب را و اصحاب و جوانان او را
که در خدمتکاری او رستگار و فایز کردیدند فَلَمّا دَنیٰ مِنْ کَرْبَلاءَ حَثَّ مُهْرَهُ فَلَمْ یَنْبَعِثْ جَوادُهُ بِخُطْوَةٍ پس چون بزمین کربلا رسید
هر چند مبالغه میفرمود که میخواست که اسب او برود آنحیوان قدم از قدم بر نمیداشت و از جای خود حرکت نکرد فَقالَ الْحُسَیْنُ اُنْظُرُوا ما اَرْضُ
هٰذِهِ وَمَا اسْمُها لِمْ لاتُجیبُونَ دَعْوَتی پس فرمود حسین طیب طاهر علیه السلام باصحاب خود که این چه زمینست که رسیده ایم
و چیست نام آن و کسی را جرأت و یارای آن نبود که نام آنرا عرض کند یا حیا میکردند که اسم آنرا عرض کنند تا آنکه آنجناب فرمود که ای اصحاب
چرا همه ساکت شده اید و جواب نمیدهید فَقالُوا تُسَمّیٰ کَرْبَلا قالَ انْزِلُوا وَحُطُّوا رِحالی اِنَّ فیها مَنِیَّتی پس چون اصحاب مبالغه
آن سرور را دیدند لاعلاج عرض کردند که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله نام این زمین کربلاست پس آنمظلوم محض اینکه نام کربلا را شنید
فرمود که در همین منزل فرود آئید و بارها و اسباب مرا بر زمین بریزید بدرستیکه همین اجل من خواهد رسید و گویا سفر نمود شروه ای قربانیان
کاین کعبه کوی وفاست این چمن اعندلیبان و ادی کرب و بلاست چند روز دیگر ای یاران گلستان است این پر ز گل از لاله جسم
شهیدانست این گرچه پای عاشقان از اشک خونین در گلست غم نباشد تا جان از میان یکسر گلست فَفی هٰذِهِ یا قَوْمُ قَتْلی وَمَصْرَعی

وَفی هٰذِهِ یا قَوْمُ تُهْتَکُ حُرْمَتی آه وا مصیبتاه بفدای قامت موزون و بدن نازپرورده او شوم پس فرمود که ای اصحاب من
اینست زمین بر خاک هلاک افتادن من و اینست زمین وعده کاه شهادت من ای اصحاب من این همان زمینست که در آن در هم دریده
میشود حرمت من وَفی هٰذِهِ یا قَوْمُ تُدْمیٰ نُحُورُنا وَفی هٰذِهِ بِالدَّمِ تُخْضَبُ شَیْبَتی آه آه بفدای حلقوم نازک و ریش معنبر مجید او
شوم که بجانب کردن و ریش خود اشاره کرده فرمود ای اصحاب من و ای همسفرهای من این همان زمینست که در آن گلوهای بریده
میشود و بخون سرخ شده و خونهای آن بر زمین ریخته میشود و این همان زمینست که ریش من بخون رنگ خواهد شد وَفی هٰذِهِ یا قَوْمُ
تُشَتَّتُ شَمْلُنا وَفی هٰذِهِ حَفُّ العُداةِ بِخَیْمَتی وا ویلاه آن بزرگوار فرمود که ای اصحاب من در همین زمین متفرق و پراکنده میشود اسباب
جمع ما و درین زمین دشمنان احاطه میکنند بر خیمه و خرگاه من وَفی هٰذِهِ العَبّاسُ یُقْتَلُ ظامِیاً وَلَمْ یَحْظَ مِنْ ماءِ الزُّلالِ بِقَطْرَةِ
آه وا مصیبتاه ایقوم بدانید که درین زمین برادرم عباس که سقای اهل بیت منست تشنه کشته خواهد شد در حالتی که گلوی خشک او
لذت آشامیدن قطره از آب زلال فرات نبرده باشد وَفی هٰذِهِ رَأْسی یُشالُ عَلَی القَنا وَفی هٰذِهِ نِسْبی تُساقُ وَنِسْوَتی آه وا غربتاه
جانم بفدای آن سر منوری شود که بر دوش جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آغوش فاطمه زهراء پرورده شده بود و بسیده پرورد
جلیل عادت کرده پس فرمود ای اصحاب من درین زمین بلا سر من بر نیزه اعدا خواهد رفت آه وا مصیبتاه که درین زمین دختران و زنان
من که در پس پرده عصمت و عفت و طهارت پرورده شده اند بدام منافقین اسیر و بدست نامحرمان دستگیر خواهند کردید وَفی هٰذِهِ
السَّجّادُ یُمْشیٰ مُغَلَّلاً یُقادُ ذَلیلاً فی بَلاءٍ وَکُرْبَةٍ آه وا مظلوماه ای اصحاب من درین زمین فرزند من سید الساجدین علیه السلام را وزرا
بشب خواهد آورد در حالتی که کردن او غل کرده شده باشد و او را با غل خواهند کشید در حالیکه هم ذلیل بوده باشد و هم بیمار و علیل و هم صاحب
غصه و غم بیشمار وَفی هٰذِهِ تُضْحیٰ الجُسُومُ عَلَی الثَّریٰ وَفی هٰذِهِ تَفْنیٰ رِجالی وَاِخْوَتی آه وا شهیداه ای کاش که جانهای ما فدا شود زیرا
آن بدنهای هاشمیه و نوجوانان قرشیه که شکوفهای چمن رسالت و غنچهای باغ تقوی و امامت بودند پس آنجناب فرمود که ای اصحاب من
درین زمین پر غم و ملال در وقت زوال این جسمها بر روی ریگهای گرم خواهند افتاد و درین زمین فانی و کشته خواهند کردید همه مردان
و نوجوانان و برادران و اصحاب من وَفی هٰذِهِ الاَطْفالُ تُذْبَحُ بِالعِدا وَفی هٰذِهِ یا قَوْمُ قَبْری وَتُرْبَتی آه وا شوراه جگرهای ما درین
مصیبت کباب و چشمهای ما پر آب زیرا که نمیدانم آنجناب در چه خیال و چه تصور بود که بفکر خاموش شدن بلبلان چمن آباد کربلای معلا
و هلاکت کودکان نورس بینوای خود افتاده فرمود که ای اصحاب من درین زمین دشمنان اطفال کوچک مرا ذبح میکنند و درین زمینست ایقوم قبر
من و تربت من وَحَلُّوا بِساحَةِ کَرْبَلا ثُمَّ خَیَّمُوا وَقامُوا بِذِکْرِ اللهِ فی کُلِّ آیَةٍ یعنی آنحضرت با اصحاب در آن زمین نزول اجلال فرمود
ساکن و مجاور کردیدند پس خیمهای ایشانرا برپا کردند و در آن خیمها مشغول ذکر الهی و تلاوت قرآن شدند اِذَا الجُیُوشُ اَتاکُمْ مُغیرَةً
بِاَمْرِ یَزیدٍ مُطْلَقینَ الاَعِنَّةِ پس در آنوقت احاطه کردند بر اطراف ایشان عسکری و سپاهی چند که همه از دین خدا برکشته بودند و کافر صاحب
حمیت و عصبیت بودند و با مر یزید علیه اللعنه مرخص شده بودند که مطلق العنان باشند و هر چه خواهند کنند و کسی ایشانرا از کردهای ایشان
اصلا ممانعت نکند وَحاطُوا بِمَوْلانا الحُسَیْنِ وَصَحْبِهِ مُعَلَّقَةً بِیضُ الصِّفاحِ وَالاَسِنَّةِ پس آن عسکر احاطه کردند بر اطراف خیمهای
آقای ما حسین و اصحاب او و آن عسکر بر سر کردنهای خود آویخته بودند تیغها و نیزه ها صیقل شده سفید کرده تیز کرده را در حدیث که
چون آنجناب کیفیت را بدینکونه مشاهده فرمود اصحاب خود را جمع کرده حمد و ثنای الهی را بجای آورده و بعد فرمود که ای اصحاب من کار بجائی رسیده
که مشاهده میکنید و بدرستیکه دنیای دنی متغیر کردیده و سر باز زده و نیکوئیهای او برطرف شده و از دنیا هیچ باقی نمانده مگر آنقدر که ظرف
آبی را سرنگون کنی و نعمتها در آن نیست مگر مثل کیاههای پوسیده متعفن شده در چراگاه حیوانات آیا ملاحظه نمی کنید که امر حق بجای آورده نمیشود و امر
باطل نهی کرده نمیشود ای اصحاب همه آنچه گفتم تعجب آنست که میل مؤمنین بدنیا برطرف شود و همگی بملاقات پروردگار خود مایل کردند
بدرستیکه من نمی بینم درین زمان موت را مگر سعادت و زندگانی با مثل این ظالمین را مگر ملال و ازدیاد وبال و چون سخن آن هادی راه نجات
باینجا رسید زهیر بن قین رحمة الله علیه از جای خود برخاست و عرض کرد که شنیدیم فرمایشات شما را اگر دنیا همیشه از برای ما باقی بود و ما
در دنیا مخلد میبودیم هر آینه اختیار میکردیم کشته شدن در رکاب سعادت انتساب ترا بر زندگی دائمی پس هلال بن نافع رحمة الله از جای خود

برجست و عرض کرد که واالله ما اگر اه نداریم از ملاقات پروردگار خود بدرستیکه ما بر نیتهای خود و بر دیدهای بینای با معرفت خود دیدیم
دیده ایم هر کس که شما را دوست دارد دوست میداریم هر کس که شما را دشمن بدارد دشمن میداریم پس بریر بن خضیر رحمة الله برخواست و عرض کرد
که والله یا ابن رسول الله که خداوند منت گذارده است بر ما بر رستگار شدن بخدمت مثل تو بزرگواری که در پیش روی تو مقاتله کنیم تا آنکه در جهنم
جناب تو همه اعضای ما پاره پاره شود پس بوده باشد فردای قیامت جد بزرگوار تو شفیع ما خداوند رستگار نه بد قومیرا که ضایع گذاشتند
پسر دختر پیغمبر خود را وای بر ایشان که در فردای قیامت بچگونه عذابهای الهی معذب خواهند گردید و چه ناله‌ها و فریادها که از شدت
عذاب خداوند قهار در جهنم خواهند کرد آه آه که بعد از این کلمات جناب مظلوم کربلا جمع فرمود همه برادران و اولاد و اهل بیت خود را
ثُمَّ نَظَرَ اِلَیْهِمْ فَبَکٰی ساعَةً پس از تحیر و تفکر نگاهی بهمه ایشان فرمود و کسی ندانست که آیا در عقب مرحمت منزلش چه خیال کرد پس شروع
کرد بگریستن و تا یکساعت میگریست و ساکت نشسته پس روی مبارک بجانب آسمان کرده مشغول مناجات با حضرت قاضی الحاجات شد و کلمات
چند بیان فرمود که دلهای دوستان را کباب و دیده‌ها ایشانرا پرآب نمود از آنجمله گفت که پروردگارا مائیم عترت پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله که ما را از خانهای خود بیرون کرده اند و با آنقدر راه تشنه نموده اند که حرم جد خود را ترک کرده در بیابانها حیران و سرگردان
شده ایم و بنی امیه تعدی و ظلم بر ما کرده اند پروردگارا تو منتقم حقیقی پس انتقام حق ما را از ایشان بکش و نصرت ده ما را بر قوم ظالمین
و این حکایت ظاهرا در روز دوم ماه محرم واقع شد پس حر نامه بابن زیاد نوشت و او را از کیفیت نزول مظلوم بزمین کربلای معلی مطلع ساخت
پس آن ملعون مردود نامه بآنحضرت نوشت باین عبارت که اَمّا بَعْدُ یا حُسَیْنُ فَقَدْ بَلَغَنی نُزُولُکَ فی کَرْبَلا وَ قَدْ کَتَبَ اِلَیَّ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ یَزیدُ
لعنه الله اَنْ لا اَتَوَسَّدَ الْوَثیرَ وَ لا اَشْبَعَ مِنَ الْخُبْزِ اَوْ اُلْحِقَکَ بِاللَّطیفِ الْخَبیرِ اَوْ تَرْجِعَ اِلیٰ حُکْمی وَ حُکْمِ یَزیدَ بْنِ مُعاوِیَةَ عَلَیْهِمَا الْهاوِیَةُ وَ السَّلامُ یعنی ای
حسین خبر نازل شدن تو بکربلا بمن رسیده و تحقیق که امیر المؤمنین یزید پلید نامه بمن نوشته است باین مضمون که سر خود را بر بالش نرم نگذارم
و از نان گندم سیر نخورم یا اینکه تو را بقتل رسانم و بخداوند لطیف خبیر ملحق سازم یا اینکه برگردی و تابع شوی حکم مرا و حکم یزید بن معاویه را
پس چون آنجناب سعادت انتساب نامه شقاوت ختامه آن فرومایه حرامزاده را مطالعه فرمود بدور انداخت و فرمود خداوند رستگار
نه بد قومیرا که متعرض سخط و غضب پروردگار عالم میشوند بجهت رضای مخلوق چون قاصد نامه ساعدی آمد و جواب نامه را طلب نمود آنحضرت
فرمود که مالَهُ عِنْدی جَوابٌ لِاَنَّهُ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ یعنی نیست از برای او نزد من جواب البته زیرا که مهیا شده کلمه عذاب چون ابن
زیاد بد بنیاد رسید و کیفیت حال را باز گفت غضب آن ملعون شدید شد و امید از خداوند نداشت که غضب خود را بر او شدید
و مضاعف فرماید پس شروع بجمع کردن لشکر نمود و فوج فوج از گروه شقاوت اثر را تدارک میداد و بحرب آن امام غریب میفرستاد
اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اُمَّةً اَسْرَجَتْ وَ اَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ وَ تَهَیَّأَتْ لِقِتالِ مَوْلایَ اَبی عَبْدِاللهِ وَ عَذِّبْهُمْ عَذاباً یَسْتَغیثُ مِنْهُ اَهْلُ النّارِ

(مجلس شانزدهم)

در آمدن عمر بن سعد علیه اللعنه است بحرب آن شفیع الامة و عدد لشکر او در روز ششم محرم در کربلای معلی اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ
الْبُکاءِ وَ الْعَزاءِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ **وبعد** اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ خامِسِ اَصْحابِ الْکِساءِ بِعَدَدِ ما فِی الْفِعْلِ وَ اِذا کانَ مِنَ الذَّرَّةِ
اِلَی الذَّرَّةِ وَ الْعَنْ عَلیٰ اَعْدائِهِ بِعَدَدِ ما فی کِتابِکَ مِنَ الْفاتِحَةِ اِلَی الْخاتِمَةِ اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ عَلیٰ وَجْهِهِ اَرْضِ الْبَلاءِ مَعَ اَوْلادِهِ وَ اَهْلِهِ وَ اَصْحابِهِ
وَ الْاَحِبَّةِ وَ الْعَنْ عَلیٰ مَنْ اَحاطَ عَلَیْهِ فیها مِنْ اَسْرَعَ وَ اَلْجَمَ وَ تَهَیَّأَ لِحَرْبِهِ بِالسَّیْفِ وَ النَّبْلِ وَ الْاَسِنَّةِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مَنْ بَکیٰ عَلَیْهِ
وَ اَبْکیٰ اَوْ تَباکیٰ اَوْ اَظْهَرَ الصَّیْحَةَ وَ النِّیاحَةَ فَاِنَّ صَلَواتِکَ هِیَ النِّعْمَةُ السَّنِیَّةُ الْاِلٰهِیَّةُ فی کُلِّ نَشْأَةٍ وَ لا سِیَّما فِی الْجَنَّةِ وَ الْعَنِ اللّٰهُمَّ عَلیٰ
مَنْ اَذاهُ اَوْ اَحاطَ عَلَیْهِ اَوْ ضَیَّقَ عَلَیْهِ اَوْ فَرِحَ بِقَتْلِهِ اَوْ ضَحِکَ عَلَیْهِ بِجَمیعِ لَعْنَتِکَ خُصُوصاً عَلیٰ شِمْرٍ وَ ابْنِ سَعْدٍ وَ یَزیدَ بْنِ مُعاوِیَةَ وَ مَنْ مَعَهُمْ
فِی النّادِیَةِ فَاِنَّ اللَّعْنَةَ مِنْکَ تُوجِبُ الْخُسْرانَ الْمُبینَ فِی الدُّنْیا وَ الْاٰخِرَةِ وبعد اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ قالَ اللهُ تَعالیٰ
عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ اَحَداً اِلّا مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ یعنی خداوند جل شانه میفرماید که من عالم الغیبم و مطلع نمیکردانم بر غیب
خود احدیرا مگر رسول برگزیده خدا و در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که جدم صلی الله علیه و آله آن رسولیست که
خداوند او را برگزیده است از برای تعلیم کردن غیب خود را باو و در کتاب خرایج از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که رسول الله

در نزد خداوند برگزیده شده است و ما اهل بیت اوئیم که خداوند مطلع گردانیده است او را بآنچه میخواهد از غیب خود پس تعلیم فرموده
ما را از آنچه علم گذشته است و آنچه آینده است تا روز قیامت و علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه میفرماید که علی بن ابیطالب علیه السلام
از رسول است و در حدیثی جناب امیر المؤمنین علیه السلام خود فرمود که منم مرتضی و منم از رسول مؤلف گوید که موافق این آیه شریفه
و این احادیث و احادیث بسیار دیگر آنست که خداوند آنچه خواسته است از علم غیب خود بحضرت رسول و آل طاهرینش صلوات الله
علیهم اجمعین تعلیم فرموده است و از آنجمله است که در زیارت جامعه میفرماید وَ ارْتَضاکُمْ لِغَیْبِهِ یعنی خداوند برگزیده است شما اهل بیت را
از برای غیب خود و دلالت بر این مطلب میکند آنچه در کتاب مجالس صدوق علیه الرحمة از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در بین خطبه فرمود که سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی فَوَاللهِ لا تَسْأَلُونی عَنْ شَیْءٍ مَضیٰ وَ لا عَنْ شَیْءٍ یَکُونُ اِلّا نَبَّأْتُکُمْ بِهِ
یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه از میان شما بروم پس بخداوند قسم که سؤال نخواهید کرد از هر چه گذشته است و نه از هر چه آینده است
مگر آنکه خبر میدهم شما را بآنچیز پس سعد بن وقاص از جای خود برخواست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که چند عدد مو در سر و ریش منست
پس آن صندوق علوم ربانی در جواب او فرمود که والله سؤال کردی از من از مسئله که خبر داده بود مرا رسول خدا خلیل من صلی الله علیه و آله اینکه تو
این مسئله را از من سؤال خواهی کرد و نیست در سر و ریش تو موئی مگر آنکه بر اصل آن شیطانی نشسته است و بدرستیکه در خانه تو سک بچه کوچکی
هست که قاتل فرزندم حسین است و در آن زمان عمر بن سعد لعنهما الله آنقدر کوچک بود که در بین دو دست پدرش حرکت میکرد و بعد از آن
آن سک بچه بزرگتر شد و سکی از سکهای روزگار شد و در حدیثست که روزی عمر بن سعد بخدمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شد پس
آن گنجینه علوم ربانی بآن معدن شقاوت و نادانی فرمود که چگونه خواهد بود حال تو ای عمر آنوقتیکه واقع شوی در مقامیکه متحیر شوی در میانه
بهشت و دوزخ پس اختیار کنی از برای خود آتش را آن ملعون خسر الدنیا و الآخره عرض کرد که معاذ الله اینکه این عمل واقع شود پس آن
صادق مصدق فرمود که بلا شک این کار واقع خواهد گردید و از ابن مسعود روایت شده است که روزی با جمعی در خدمت جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که ناگاه جمعی از قریش بر ما وارد شدند و از جمله ایشان بود عمر بن سعد لعنهما الله پس بمجرد اینکه نظر آنحضرت
بآن بد عاقبت افتاد رنگ مقدسش تغییر کرد و احوال شریفش دگرگون شد ابن مسعود میگوید که من عرض کردم که چه شد شما را که چنین متغیر
شدید آنحضرت فرمود که ما اهل بیتی هستیم که اختیار فرموده است خداوند از برای ما آخرت را بر دنیا وَ اِنّی ذَکَرْتُ ما یَلْقیٰ اَهْلُ بَیْتی مِنْ بَعْدی
مِنْ قَتْلٍ وَ ضَرْبٍ وَ شَتْمٍ وَ سَبٍّ وَ تَطْریدٍ وَ اِنَّ اَهْلَ بَیْتی یُطْرَدُونَ وَ یُشَرَّدُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَ اِنَّ اَوَّلَ رَأْسٍ یُحْمَلُ عَلیٰ رُمْحٍ فِی الْاِسْلامِ
رَأْسُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنِ اَخْبَرَنی بِذٰلِکَ اَخی جَبْرَئیلُ عَنِ الرَّبِّ الْجَلیلِ یعنی ای اصحاب من سبب متغیر شدن احوال من این بود که بخاطر آوردم
آن مصایبی را که وارد میشود بر اهل بیت من بعد از من از کشته شدن و ضربت بر ایشان واقع شدن و ناسزا بایشان گفتن و لعن بر ایشان کردن
و ایشانرا از حق خود منع کردن و از خانه و مأوای خود دربدر کردن و بدرستیکه اهل بیت من منع کرده خواهند شد و رانده خواهند گردید و کشته
خواهند گشت بدرستیکه اول سریکه در اسلام بر نیزه شود سر فرزندم خواهد بود خبر داد مرا باین مطلب جبرئیل از پروردگار جلیل و در حدیثست
که آنوقت که سید انبیا صلی الله علیه و آله این کلمات جانگداز را میفرمود مظلوم کربلا علیه السلام حاضر بود و بگوش شریف شنید بر سر نیزه
شدن سر مقدس خود را از جد بزرگوار خود شنید فَقالَ یا جَدّاهُ مَنْ یَقْتُلُنی مِنْ اُمَّتِکَ یعنی ای جد عالیمقدار که مرا میکشد از امت تو آنحضرت
فرمود که ای عزیز دل میکشد ترا بدترین خلق خدا و بدست خود اشاره فرمود بجانب عمر بن سعد لعین و باین سبب عادت اصحاب بر این جاری شده
بود که هر وقت عمر بن سعد ملعون داخل مسجد میشد چشم ایشان بر صورت نحس آن شقی میافتاد میگفتند هٰذا قاتِلُ الْحُسَیْنِ یعنی اینست
قاتل امام حسین علیه السلام و آن شقی لعین هر وقت بخدمت جناب سید الشهداء مشرف میشد عرض میکرد که یا اَبا عَبْدِاللهِ اِنَّ فی قَوْمِنا اُناساً
سُفَهاءَ یَزْعُمُونَ اَنّی اَقْتُلُکَ یعنی یا حسین بدرستیکه در میانه قوم ما جماعت نادانی چند هم میرسند که گمان میکنند که من جناب ترا شهید خواهم
کرد و آنحضرت در جواب میفرمود که وَاللهِ اِنَّهُمْ لَیْسُوا سُفَهاءَ وَ لٰکِنَّهُمْ اُناسٌ عُلَماءُ یعنی بخداوند عالم قسم که ایشان نیستند نادانان بلکه جماعتی
میباشند علما و دانایان یعنی راست میگویند و عنقریب تو مرا بقتل خواهی رسانید لکن بدان و آگاه باش ای عمر که زود باشد که چشم من روشن
شود باینکه از گندم ری نخوری مگر کمی و بروزی بعد از من کشته شوی و در حدیثست که چون نامه ابن زیاد علیه اللعنه در کربلای معلی بجناب سید الشهداء

ارواحنا له الفدا رسید و آنحضرت نامهٔ آن ملعون را بدور انداخته جواب نداد و این خبر در کوفه بآن شقی رسید مصمم قتل آنجناب گردید و در
کتاب بحار الانوار روایت کرده است که چون ابن زیاد قوم خود را از برای جنگ و جدال با فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع کرد ایشان
هفتاد هزار سوار بودند قَالَ یَا اَیُّهَا النَّاسُ مَنْ مِنْکُمْ یَتَوَلّٰی قَتْلَ الْحُسَیْنِ وَلَهُ وِلَایَةُ اَیِّ بَلَدٍ شَاءَ یعنی خطاب آن قوم نابکار کرد و گفت
کدام کس و کیست از شما که سرکرده این لشکر شود از برای کشتن حسین تا او را در عوض عطا کنم حکومت هر شهری را که بخواهد پس هیچکس آن ملعون را
جواب نداد پس عمر بن سعد علیهما اللعنه را طلبید و با او گفت ای عمر دوست میدارم که تو سرکرده این لشکر شوی از برای کشتن حسین عمر
در جواب گفت که ای امیر التماس من آنست که مرا از این خدمت معاف داری گفت معاف داشتم لکن رد کن بما آن نامه را که از جهت ایالت ملک
ری برای تو نوشته ایم پس عمر بن سعد حرامزاده گفت امشب مرا مهلت ده تا در این باب اندیشه کنم پس او را مهلت داد پس عمر علیه اللعنه روانهٔ
منزل خود شده از اقوام و برادران و معتمدین و اصحاب خود مشورت نمود هیچیک صلاح او را ندانستند و در نزد عمر سعد علیه اللعنه مردی از اهل
صلاح که کامل نام داشت راز دوستان پدر عمر بود چنانکه اسمش کامل بود خودش نیز مرد عاقل کامل بود پس آمد و گفت ای عمر چه میشود ترا که آتش
آرام نمیگیری و در حرکت و اضطرابی اگر عزم شغل و عمل تازه داری عمر در جواب او گفت که سرکردگی این لشکر را اختیار کرده از برای جنگ
حضرت امام حسین علیه السلام وَاِنَّمَا قَتْلُهُ عِنْدِیْ کَاَکْلَةِ اَکْلٍ اَوْ شَرْبَةِ مَاءٍ و بتحقیق کشتن او در نزد من مثل آسانی خوردن لقمه یا آشامیدن جرعه
آب و هرگاه او را بقتل رسانیدم بزرگی و ریاست خواهم کرد در ملک ری پس کامل در جواب او فرمود که وای بر تو ای عمر بن سعد اراده داری
اینکه بقتل رسانی جناب حسین را که پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است اُفٍّ لَکَ وَلِدِیْنِکَ یَا عُمَرُ یعنی اف بر تو و بر دین تو باد
ای عمر مگر پست شمرده حق را و باطل دانسته هدایت را اَمَا تَعْلَمُ اِلٰی حَرْبِ مَنْ تَخْرُجُ وَلِمَنْ تُقَاتِلُ ای عمر بن سعد آیا نمیدانی که بسوی حرب و جنگ
که بیرون میروی و با که بنای مقاتله و جدال داری اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ پس کامل فرمود که ای عمر والله اگر همه دنیا را و آنچه در آنست بمن
دهند برای کشتن یکنفر از امت محمد صلی الله علیه و آله قبول نخواهم کرد پس چگونه تو اراده داری که بقتل رسانی جناب حسین فرزند دختر رسول الله را
وَمَا الَّذِیْ تَقُوْلُ عِنْدَ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذَا وَرَدْتَ عَلَیْهِ وَقَدْ قَتَلْتَ وَلَدَهُ وَقُرَّةَ عَیْنِهِ وَثَمَرَةَ فُؤَادِهِ وای بر تو ای عمر بن سعد چه جواب
میگوئی در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه در فردای قیامت بر او وارد شوی در حالتی که کشته باشی تو فرزند او را و میوهٔ دل او را
و فرزند بهترین زنان عالمیان را و فرزند سید اوصیا را و حال آنکه او است سید و آقای همه جوانان اهل بهشت و او در زمان ما بمنزلهٔ جدش
میباشد که در زمان خود بود و اطاعت و فرمانبرداری او بر ما واجبست مثل اطاعت پدرش امیر المؤمنین علیه السلام ای عمر واقع شده در میان
بهشت و دوزخ پس اختیار کن از برای خود آنچه که صلاح و نجات خود را در آن میبینی ای عمر والله که من شهادت میدهم که اگر با او محاربه
نمائی یا او را بقتل رسانی یا دشمن او را یاری نمائی برای کشتن او یا اذیت او زنده نخواهی بود در دنیا مگر کمی پس عمر در جواب او گفت اَفَبِالْمَوْتِ
تُخَوِّفُنِیْ یعنی ای کامل آیا مرا بمرگ و کشته شدن میترسانی و بدرستیکه چون من از کشتن او فارغ شوم امیر و رئیس خواهم بود بر هفتاد هزار
سوار و صاحب اختیار خواهم بود در ملک ری پس کامل علیه الرحمه فرمود که ای عمر گوش ده تا از برای تو حدیث صحیحی نقل کنم که اگر بآن کوش دهی
امید دارم که نجات تو در آن باشد عمر بدبخت گفت که آن چه حدیثست کامل فرمود که بدانکه من با پدرت بسفر شام میرفتیم پس شتر من از قافله جدا
شد و من راه را گم کردم و در بیابانها سرگردان و تشنه میگردیدم که ناگاه بدیری از راهبی رسیدم پس بجانب او روانه شدم و از حیوان خود پیاده
شده و بدر آن دیر آمدم بامید آنکه شاید آبی بیاشامم که دیدم راهبی سر از دیر بیرون کرده بر من مشرف شد و گفت چه میخواهی من گفتم که
تشنه ام آن راهب گفت که تو از امت آن پیغمبری که بقتل میرسانند بعضی از آن امت بعضی دیگر را مثل سگها بجهت دوستی دنیا من در جواب
او گفتم که من از امت مرحومهٔ پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله میباشم راهب گفت که وای بر شما در روز قیامت زیرا که شما شریر ترین همه
امتها نید بجهت آنکه تعدی و ظلم کردید بر عترت پیغمبر خود و ایشان را کشتید و از منزلهای خود آواره کردید و بدرستیکه ما در کتابهای خود یافتیم
اینکه شماها میکشید پسر دختر پیغمبر خود را و زنان او را اسیر میکنید و اموال او را بغارت میبرید پس من گفتم که ای راهب آیا ما چنین عملهای
قبیح بجا میآوریم گفت بلی و گفت بدانید که چون این عمل شنیع از شما صادر شود همه آسمانها و زمین و دریاها و کوهها و صحراها و بیابانها و حیوانات
صحراها و پرنده در هواها همه آنها خود را بلند کنند بلعنت کردن بر قاتل او پس در دنیا کسی باقی نمی ماند از قاتل و کشندهٔ آن قتیل پس ظاهر شود

مردیکه طلب کند خون او را پس باقی نخواهد گذاشت احدی را که شریک شده باشد در خون او مگر آنکه بقتل میرساند او را و هر یک که کشته شوند
روح او تعجیل کند بسوی آتش جهنم پس راهب بمن گفت که ترا خویش میدانم با قاتل آن فرزند طیب طاهر والله اگر من زمان او را دریابم
جان خود را فدای او خواهم کرد و سینهٔ خود را سپر بلا میکنم تا تیرهای جفا بر جان من وارد شود و بر بدن لطیف او وارد و واقع نگردد
پس من گفتم که ای راهب من پناه میبرم بخداوند که از جمله کشندگان پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشم راهب گفت که
اگر تو قاتل او نیستی مردی از اقوام کشندهٔ او هستی و از برای آن ملعون عقوبتست نصف عذاب جهنم و بدرستیکه عذاب او سخت تر و شدید
تر است از عذاب فرعون و هامان پس آن راهب در را بر روی من بست و داخل دیر رفته مشغول عبادت پروردگار شد و راضی نشد که مرا آب دهد
پس من از آب دادن آن راهب مأیوس شدم و حیوان خود را سوار شده ملحق باصحاب خود شدم پس سعد پدرت بمن گفت که ای کامل کجا بودی
و چرا دیر کردی و از ما تخلف ورزیده و جدا شدی من حکایت دیر راهب و آنچه در میانهٔ من و او گذشته بود برای پدرت نقل کردم پس پدرت
بمن گفت که مرا هم پیش از تو بدین دیر راهب عبور اتفاق داده است و همین راهب بمن خبر داده بوده است که او است آنمرد که قاتل فرزند دختر رسول الله
صلی الله علیه و آله است و پدرت همیشه خایف بود که او قاتل این بزرگوار بوده باشد پس کامل فرمود که ای عمر ترا نصیحت میکنم و دور میکردانم
از این خیال که در نظر داری ای عمر بپرهیز که بیرون روی از برای جنگ کردن با این بزرگوار که اگر بروی بسوی عذاب جهنم از برای تو خواهد بود
راوی میگوید که خبر نصیحت کردن کامل عمر سعد لعنة الله را بگوش کفر نیوشش ابن زیاد بدبنیاد علیه اللعنه رسید پس کامل علیه الرحمه را طلبید
و زبان او را برید پس آن مرحوم یکروز یا نصف روز زنده بود پس روح شریفش بآشیانهٔ قدس پرواز کرد و عمر سعد لعنة الله آنشب را بتحیر
گذرانید بخیال حکومت ملک ری میافتاد و اختیار مقاتله با فرزند خیر البشر مینمود و گاهی که ملاحظهٔ زیانکاری در دنیا و آخرت و شقاوت
دارین و محرومی از سعادت نشاتین را میکرد بنای ترک مجادله را با خود میگذاشت آخر الامر حب دنیای دنی و ریاست ملک فانی را بر سعادت
ابدیه ترجیح داده چون صبح شد ابن زیاد بدبنیاد کس بعقب او فرستاد که یا فرمان حکومت ری را رد کن یا آماده جهاد شو آن ملعون ازلی ابدی جواب گفت
که ترک ریاست نکنم و مستعد مجادله با حسینم زهی شقی که کند شاه کشور دین که گوشه ای از کشور خراب دهند پس ابن زیاد علیه اللعنه
منادی فرستاد که اهل کوفه در مسجد جامع جمع شوند پس خود بر منبر برآمده و گفت که اَیُّهَا النَّاسُ بدرستیکه شما امتحان کرده اید آل ابی سفیان را
و یافته اید ایشان را همانطور که دوست میدارید و اینک یزید بتحقیق که شناخته اید خوش رفتار و نیکوکردار و احسان کننده بر صغار و کبار و عطا
کننده بهر خاکسار و در عهد دولت او امنیت راه بهر دیار بهمان نوع که بوده است پدرش معاویه نیکو رفتار و اینک فرزند او یزید بعد از آن اکرام میکند
بر بندگان و غنی میکرداند ایشان را باموال و بتحقیق که زیاده کرد دولت بر وظیفه صد صد و امر کرده است که وافر گردانم وظیفه را بر شما و روانه کنیم شما را
بجنگ دشمن او حسین پس بشنوید امر او را و اطاعت کنید پس از منبر فرود آمد و در خزانه را گشود و صله و نقره میداد بکوفیان و بعد از آن لشکر بدبخت را
رفتن بحرب فرزند خیر البشر و همه ایشان را از جملهٔ اعوان و انصار عمر بن سعد حرامزاده قرار میداد پس اول خبیثی که بجنگ سرور شهیدان از کوفه
بیرون رفت شمر بن ذی الجوشن ملعون بود با چهار هزار سوار و بعد از آن عمر بن سعد علیهما اللعنه بیرون رفت با چهار هزار سوار و در روایت دیگر است
که با نه هزار سوار پس یزید بن رکاب ملعون روانه شد با دو هزار سوار پس حصین بن نمیر علیه اللعنه روانه شد با چهار هزار سوار و ملعون دیگر با سه هزار
سوار و شقی دیگر با دو هزار سوار پس شبث بن ربعی خبیث با جمعی کثیر روانه گردیدند و در روایتی است که هزار سوار بودند و قبل از او عبدالله
حصین تمیمی شقی روانه شده بود با هزار سوار پس محمد بن اشعث بن قیس کندی لعین بیرون رفت با هزار سوار پس ابن زیاد معدن فساد علیه اللعنه
علی الدوام یکی از سگهای جهنم را با گروهی از منافقین و اشرار بحرب فرزند سید ابرار روانه مینمود تا آنکه در حدیثست که روز ششم محرم در نزد
عمر سعد لعنة الله سی هزار نفر سواره و پیاده از اشقیای کوفه جمع شدند پس ابن زیاد بدنهاد نامه بعمر بن سعد علیهما اللعنه نوشت باین مضمون که ای عمر
من از برای تو راه بهانه و حرفی نگذاشته ام و بسیاری سواره و پیاده پس مردانه مشغول جنگ باش و باید خبر تو هر صبح و شام بمن برسد آه
و احزناه و واقلة ناصراه که روایت شده است که در آنوقت حبیب بن مظاهر اسدی رحمه الله چون کثرت لشکر دشمن و قلت اصحاب مولای خود را ملاحظه نمود
دلش بر غربت و بیکسی آن مظلوم بسوخت پس بخدمت آن شاه بیکسپاه آمده و باذن آنجناب بجانب قبیلهٔ بنی اسد رفت و گفت ای قبیله من آمده ام
که شما را دعوت کنم برای نصرت و یاری پسر دختر پیغمبر خود که همراه او نوجوانان و مردان چندی میباشند که هر یک از ایشان بهتر از هزار مرد و لیکن

مخزون گوید که بفدای وجود شریف و عنصر لطیف انجناب و جوانان و مردان که در خدمت او بودند شوم خصوصاً مثل جناب عباس و حضرت علی اکبر و حضرت قاسم و باقی نوجوانان هاشمیه که نه همین بستر از هزار مرد بودند بلکه از برای هیچیک از آن بزرگواران از مشرق و مغرب شبیه و نظیری نبود پس حبیب بن مظاهر علیه الرحمه فرمود که ای قوم اینک عمر بن سعد لعنة الله در اطراف ایشان احاطه کرده است و شما هرگاه او را یاری کنید والله هیچیک از شما نیست که در راه پسر دختر پیغمبر خود قربةً الی الله و طلباً لمرضاته کشته شود مگر آنکه والله در اعلا علیین رفیق جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهد بود پس نود نفر از شجاعان با ایمان بهمراه حبیب روانه خدمت حبیب حبیب رب العالمین شدند پس یکی از منافقین آن قبیله کیفیت را بعرض عمر سعد رسانید آن ملعون ازرق شامی را با چهار هزار نفر در راه ایشان فرستاد و در میانه ایشان نایره حرب اشتداد بهم رسانیده و چون آن طایفه تاب مقاومت اشقیا را نیاوردند مراجعت نمودند پس حبیب تنها بخدمت سرور شهیدان مراجعت نموده و کیفیت را بعرض همایون رسانید پس آن مظلوم فرمود که انا لله و انا الیه راجعون لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مؤلف الکتاب دیده پر آب گوید که هنوز نزاع و جدالی اتفاق نیفتاده بود و شب عاشور انشده بود و یاران بیوفا نرفته بودند و آن بزرگوار از اولاد و خواص اصحابش تنها نشده بودند قلب حبیب بن مظاهر بر مظلومی و بیکسی سید و مولای خود بسوخت و از قبیله و عشیره خود استمداد جست آه و اغریباه و وا وحیداه نمیدانم چگونه دلم نسوزد و جگرم از کثرت هیجان قلب کباب نشود و چگونه شما دوستان و شیعیان را خبر دهم از غربت و بی یاری مولای خود در آن وقتیکه حبیب بن مظاهر و سایر اصحاب و همه نوجوانان هاشمیه بدرجه رفیعه شهادت رسیده بودند و آقای مظلومان غریب و بیکس و تنها و داغ دیده و تشنه و گرسنه در میانه لشکرگاه و خیمه‌گاه ایستاده بود گاه نگاه بکثرت لشکر اعدا میکرد و زمانی نگاه به بیکسی زنان و دختران در خیمه‌گاه مینمود و بآواز بلند از برای اتمام حجت میفرمود که آه از وحدت من و غربت من آیا کسی هست که من غریب را همراهی کند و آیا خداپرستی هست که بامید رحمت خداوند ما را یاری کند و کسی بآنجناب جواب نمیداد مگر به تیرها و نیزه‌ها کسیکه جواب او داد جناب سید الساجدین بیمار بود که در رختخواب فریاد کرد که لبیک لبیک ای پدر جان من بیاری و نصرت شما میآیم آه و احزناه و وا ویلاه که این آخر تنهائی جناب سید الشهدا علیه السلام بود و میدانم که شما را چگونه خبر دهم از تنهائی و بیکسی دختران و زنان و کودکان بعد از شهادت خامس آل عبا شهید دشت کرب و بلا که چنان بعد از سوزانیدن خیمهای ایشان بیکس و غریب شدند که از شدت اذیت لشکریان پناه بعمر بن سعد علیه اللعنه که رئیس دشمنان بود بردند و یقین میدانم که اگر حبیب بن مظاهر در آن وقت زنده میبود از غیرت و حمیت و عدم قدرت بر یاری و اعانت از غصه هلاک میشد مؤلف گوید که این بود مجملی از احوال عمر بن سعد علیهما اللعنه قبل از موجود شدن آن شقی از برای شهید کردن پاره تن نبی و ولی و مناسب آنست که بعضی از احوال او را بعد از مراجعت از کربلا برای شیعیان بیان نمایم تا اندک تشفی قلبی برای ایشان حاصل شود و آن اینست که چون آن ملعون از کربلای پر بلا چون بجهت برگشته خود برگشت وارد مجلس ابن زیاد بنیاد شد و گفت که مرا از برای حکومت ملک ری روانه نما و بوعده خود عمل کن چنانکه من بوعده خود عمل و وفا کردم و فرزند پیغمبر را از بخواهش تو بقتل رسانیدم پس ابن زیاد مکار غدار باو گفت که بیاور آن نامه را که ما برای حکومت تو در ملک ری نوشته‌ایم عمر در جواب گفت که گم شده است و هر چند تفحص نمودم پیدا نشد ابن زیاد علیه اللعنه بخشم درآمده گفت که اگر آن نامه را نیاوری ابداً ترا حقی نیست حتی آنکه جایزه مراجعت از سفر هم نیست زیرا که تو در روز جنگ در کربلای معلا میگفته بودی که من حیا میکنم که با حسین نزاع کنم و میخواسته او را که چند روزی از عجوزهای قریش العمر آیا تو نبودی که در روز عاشورا این اشعار را میخوانده بودی فَوَاللهِ ما اَدْرِی وَ اِنّی لَحائِرٌ اُفَکِّرُ فی اَمْرِی عَلی خَطَرَیْنِ ءَاَتْرُکُ مُلْکَ الرَّیِّ وَ الرَّیُّ مُنْیَتی اَمْ اَرْجِعُ مَأثُوماً بِقَتْلِ حُسَیْنٍ یعنی والله نمیدانم چه باید بکنم و در حالتیکه من بسیار متحیرم و فکر میکنم در امر خود که در میانه دو امر بزرگ مبتلا و گرفتار شده‌ام آیا ترک کنم ملک ری را در حالی آنکه حکومت ری در آن آرزوی من و مقصود منست یا آنکه با حسین مقاتله کنم و از کربلا برگردم در حالتی که گناهکار و رانده درگاه پروردگار باشم بجهت کشتن حسین پس ابن زیاد علیه اللعنه گفت که ای عمر انجام کسی است که در مقام عذرخواهی باشد و از کشتن او حیا کند و در رای خود مترد و متحیر باشد پس عمر ملعون با ابن زیاد علیه اللعنه گفت که ای امیر بدانکه چنان خدمتی از روی صدق و درستی از برای تو کرده‌ام که اگر پدرم سعد از من خواسته بود که حسین را بخاطر او بقتل رسانم ادای حق پدری را این طور که برای تو کردم برای او میکردم پسر ابن

زیاد و آن معدن مکر و فساد در جواب او گفت که کَذِبْتَ یا لُکَع یعنی دروغ گفتی ای لئیم خوار و ذلیل پس برادر ابن زیاد که عثمان نام داشت روی با بن زیاد کرد و گفت ای برادر والله عمر بن سعد راست میگوید زیرا که من راضی بودم و دوست میداشتم از برای دماغهای هر یک از نسل زیاد شکافی و سوراخی باشد تا روز قیامت یعنی علی الدوام باین بلا گرفتار باشند و حسین کشته نشود پس عمر با بیزاری گوید بحسرت آمد گفت که والله ای پسر زیاد احدی از قتل حسین برنگشته است بآن بدی و پشیمانی که من برگشته‌ام ابن زیاد علیه اللعنه گفت که چرا ای عمر ملعون گفت لِاَنّی عَصَیْتُ اللهَ وَ اَطَعْتُ عُبَیْدَ اللهِ وَ خَذَلْتُ الْحُسَیْنَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ وَ نَصَرْتُ اَعْداءَ رَسُولِ اللهِ یعنی ابن سعد لعین در جواب گفت که بجهت آنکه عصیان کردم خداوند را و اطاعت کردم عبید الله بن زیاد را و خوار و ذلیل گردانیدم پسر دختر رسول الله را و یاری کردم دشمنان رسول الله را بعلاوه آنکه ابن زیاد قطع کرده‌ام رحم خود را و وصل کرده‌ام با دشمن خود و مخالفت کرده‌ام پروردگار خود را پس ای وای از بزرگی گناه من و وا مصیبتاه از طول غم و اندوه من در دنیا و آخرت و بعد از گفتن اینکلمات چون فهمید که ابن زیاد علیه اللعنه او را فریب داده و حکومت بدو نخواهد داد با هزار خشم و غم و هم و الم و حسرت و ندامت از آنجا برخواسته روانه منزل دوزخ محمل خود گردید و در عرض راه لب خود را میگزید و دست تاسف بر یکدیگر میمالید و مکرر این آیه را در حق خود میخواند که خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ پس آن خسر الدنیا و الآخره بقیت عمر نحس و نجس خود را بنکبت و کدورت گذرانید تا آنکه مختار امر کرد که آن ملعون را زدند و بدرک نیران روانه کردند و بعد فرمود که حفص پسرش را زدند و روانه جهنم کردند تا پدرش تنها نباشد و بعد از کشتن هر دو گفت که خون او بعوض امام حسین علیه السلام و پسرش بعوض جناب علی اکبر و حاشا که اینها با خون آن تنها برابری تواند کرد و در کتاب بحار الانوار فرموده والله که عمر بن سعد را بعد از کشتن و بدرک واصل گردانیدن او آوردند بخانه خود و بسوی اهل و عیالش در حالتی که بصورت میمون مسخ شده بود و در گردن او زنجیری از زنجیرهای جهنم بود و او اهل و عیال خود را می‌شناخت و ایشان او را نمی‌شناختند و در حدیث که والله نمیگذرد این روزگار تا آنکه مسخ شود دشمن ما اهل بیت مسخ ظاهر و صحیح حتی آنکه مردی از دشمنان ما در حیات خود مسخ میشود بصورت میمون و خرس و از عقب این مسخ شدن برای او مهیاست جهنم و عذاب دردناک و اینست که خداوند فرموده است که وَ مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ و نیز و ایضاً فرموده است که وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ

مجلس هفدهم

در بستن آب بر روی آنحضرت در روز هفتم محرم و آب آوردن حضرت عباس روحی فداه علیه السلام اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَیُّهَا الْباکُونَ عَلَی الْمَمْنُوعِینَ عَنْ شُرْبِ ماءِ الْفُراتِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ بَعْدُ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی اَحَبَّ مَعْرِفَتَهُ وَ مَحَبَّتَهُ فَاَبْدَعَهُما بِمَشِیَّتِهِ بِهِما لَنا وَ الشُّکْرُ لِلّهِ الَّذِی اخْتَرَعَ بِهِما عُقُولَنا وَ اَفْئِدَتَنا لَهُما بِهِما لا بِغَیْرِهِما اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی اَوَّلِ الْعارِفِینَ وَ الْمُحِبِّینَ وَ الْمَحْبُوبِینَ لَکَ ثُمَّ عَلی ثانی الَّذِی هُوَ نَفْسُهُ فِی الطّالِبِیَّةِ وَ الْمَطْلُوبِیَّةِ لَکَ ثُمَّ عَلی آلِهِمَا الَّذِینَ حُبُّهُمْ حُبُّکَ وَ بُغْضُهُمْ بُغْضُکَ وَ هُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ مَظاهِرُ جُودِکَ وَ اَکْرَمُ آیاتِ وُجُودِکَ خُصُوصاً عَلی مَنْ سَمَحَ نَفْسَهُ بِمُهْجَتِهِ وَ اَطاعَکَ فِی سِرِّهِ وَ عَلانِیَتِهِ فَجَعَلْتَ الشِّفاءَ فِی تُرْبَتِهِ وَ الْاَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ وَ الْاِجابَةَ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَ هُوَ الْمُحْتَسِبُ الصّابِرُ وَ الْمَظْلُومُ بِلا ناصِرٍ ساکِنُ التُّرْبَةِ الزّاکِیَةِ وَ صاحِبُ الْقُبَّةِ السّامِیَةِ الَّذِی طَهَّرَتْهُ بِتَطْهِیرِکَ یا جَلِیلُ وَ افْتَخَرَ بِخِدْمَتِهِ جَبْرَئِیلُ وَ ناغاهُ فِی الْمَهْدِ مِیکائِیلُ مَوْلَی الْجُوعانِ الْعَطْشانِ الْعَلِیلُ وَ الْقَتِیلُ اَبُو الْقَتِیلِ وَ ابْنُ الْقَتِیلِ وَ الشَّهِیدُ اَبُو الشَّهِیدِ وَ ابْنُ الشَّهِیدِ سَیِّدُ الشُّهَداءِ فِی الْعالَمِینَ وَ اَصْلُ الضِّیاءِ فِی الدّارَیْنِ وَ سَبَبُ نَجاةِ الْمُتَوَدِّدِینَ مَوْلانا اَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنُ فِداهُ اَرْواحُنا وَ اَرْواحُ الْخافِقَیْنِ عَلی مُحِبِّیهِ سَلامُ اللهِ فِی کُلِّ طَرْفَةِ عَیْنٍ وَ عَلی مُبْغِضِیهِ لَعائِنُ اللهِ وَ لَعائِنُ الثَّقَلَیْنِ وَ بَعْدُ فَقَدْ قالَ اللهُ تَعالی قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللهُ یعنی بگو یا محمد صلی الله علیه و آله که اگر میباشید که دوست میدارید خدا را پس متابعت کنید مرا که رسول خدایم تا آنکه دوست دارد شما را خداوند در تفسیر عیاشی از برید بن معاویه عجلی روایت شده است که میفرمایند من در خدمت جناب صادق علیه السلام بودم که مردی از خراسان پیاده داخل بر آنحضرت شد پس پاهای خود را دراز کرد و حال آنکه ما جمع کرده بودیم و عرض کرد که والله مرا نیاورده است از آنجائیکه آمده‌ام مگر حب و دوستی شما اهل بیت پس آنحضرت در جواب او فرمود که وَ اللهِ لَوْ اَحَبَّنا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللهُ مَعَنا وَ هَلِ الدِّینُ اِلَّا الْحُبُّ یعنی والله هرگاه دوست دارد

ما اهل بیت راستگی خداوند محشور خواهد فرمود او را با ما پس آیهٔ شریفهٔ گذشته را خواند و فرمود مگر دین بغیر محبت چیز دیگر است و
در کتاب اعلام الدین از جناب صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت
بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که بشارت ده شیعیان و محبان خود را به ده صفت اوّل آنکه نطفهٔ ایشان پاکیزه است دوّم آنکه
ایمان ایشان نیکوست سیّم آنکه خداوند دوست ایشانست چهارم آنکه قبر ایشان گشاده است پنجم آنکه نور ایشان روشن میگرداند
اطراف ایشانرا در روز قیامت ششم آنکه نوشته است فقر در میانه دو چشم ایشان یعنی سرنوشت ایشان فقر است و قلب ایشان
غنی است و چشم دل ایشان سیر است از آنچه در دست مخلوقاتست هفتم آنکه خداوند لعنت کرده است از برای دشمنان ایشان هشتم
آنکه ایمنند از مسخ و خوره نهم آنکه گناهان ریخته میشود از ایشان دهم آنکه ایشان در بهشت با ما اهل بیت عصمتند و ما با ایشانیم پس
خوش بحال ایشان یا شجرهٔ طوبی از برای ایشانست و منازل نیکوی عالیه است برای ایشان و در کتاب خصال از ابی سعید خدری از رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که هرکس را خداوند روزی گرداند حب و دوستی ائمه از اهل بیت مرا پس بتحقیق که رسیده است
بخیر دنیا و آخرت و روا نیست از برای احدی که شک کند در اینکه او از اهل بهشت است پس بدرستیکه در دوستی اهل بیت من بیست ثمره
و فایده است ده در دنیا و ده در آخرت امّا آن ده که در دنیاست پس آنها اوّل زهد در دنیاست دوّم حرص بر عمل صالح است سیّم پارسائی
در امر دینست چهارم رغبت در عبادتست پنجم توبه پیش از مردنست ششم شوق و شعف و سرور قلب ایشان در بیدار شدن سحر و نماز
شبست هفتم قطع امید ایشان مأیوس است از آنچه در دست خلایق است هشتم بنای ایشان بر محافظت امر و نهی خداوندی است نهم دشمن
داشتن دنیاست دهم سخاوت است و امّا آن ده که در آخرت است اینست که اوّل نامهٔ ایشانرا در آخرت نمیگشایند دوّم از برای
ایشان میزان اعمال بر پا نمیکنند سیّم نامهٔ اعمال ایشانرا بدست راست ایشان عطا میکنند چهارم مینویسند از برای ایشان برات
بیزاری از آتش جهنم را پنجم نورانی میگردانند روی ایشانرا در قیامت ششم میپوشانند بر ایشان حلّه‌های بهشت را هفتم قبول میکنند
شفاعت او را در صد نفر از اهل بیت او هشتم نظر رحمت میفرماید خداوند بسوی او نهم بر فرق او میگذارند تاجی از تاجهای جنت دهم
آنست که داخل در بهشت میشود بدون حساب پس خوشا بحال دوستان اهل بیت من یا شجرهٔ طوبی آماده است از برای دوستان اهل بیت
من و فضل بن شاذان در کتاب مناقب خود روایت کرده است که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که هرکس دوست دارد که بمقام متوکلین
علی الله برسد پس باید که دوست دارد اهل بیت مرا و هرکس دوست دارد که نجات بیابد از عذاب قبر پس باید که دوست دارد اهل بیت مرا
و هرکس که خواهش دارد حکمت را پس باید که دوست دارد اهل بیت مرا و هرکس که خواهش دارد دخول در جنت را بغیر حساب پس باید که دوست
دارد اهل بیت مرا پس بحق خداوندی قسم که دوست نمیدارد ایشانرا احدی مگر آنکه نفع کرده است در دنیا و آخرت مؤلف گوید که چگونه در دوستی
ایشان نفع در دنیا و آخرت نیست و در دشمنی و بغض ایشان ضرر دنیا و آخرت نیست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خداوند دوستی ایشانرا دوستی
خود شمرده و دشمنی و بغض ایشانرا بغض خود خوانده و اطاعت این بزرگوارانرا اطاعت خود قرار داده و معصیت و نافرمانی ایشانرا معصیت
خود گردانیده و از اینجاست که در احادیث و زیارات متعدده وارد شده است که مَنْ اَحَبَّكُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللهَ وَ مَنْ اَبْغَضَكُمْ فَقَدْ اَبْغَضَ اللهَ
وَ مَنْ اَطاعَكُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللهَ وَ مَنْ عَصاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللهَ یعنی هرکس دوست دارد شما اهل بیت را پس بتحقیق که دوست داشته است
خدا را و هرکس دشمن دارد شما را پس بتحقیق که دشمن داشته است خدا را و هرکه اطاعت کند شما را پس بتحقیق که اطاعت کرده است خدا را و هرکس
که معصیت کند شما را پس بتحقیق که معصیت کرده است خدا را و این حکم در حق جمیع اهل بیت عصمت علیهم السلام جاریست زیرا که در زیارت
جامعهٔ کبیره میفرماید وَ اَشْهَدُ اَنَّ اَرْواحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ واحِدَةٌ طابَتْ وَ طَهُرَتْ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ یعنی شهادت میدهم که
ارواح شما اهل بیت عصمت و نور شما و طینت شما یکی است همه طیب و طاهرند و بعض آنها از بعض دیگر است پس بازگشت همهٔ شما
بزرگواران بیک نور است پس هرگاه حدیثی در فضیلت محبین یا مبغضین یکی از اهل بیت وارد شده باشد در باطن محبین و مبغضین سایر اهل بیت
در آن شریک خواهند بود و ما در این مقام اکتفا میکنیم بحدیثی در فضیلت دوستان و دشمنان جناب سید الشهداء علیه السلام و آن حدیث
شریف اینست که یکی از اصحاب میفرماید که رَاَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كانَ يَمُصُّ لُعابَ الْحُسَيْنِ كَما يَمُصُّ الرَّجُلُ السُّكَّرَ یعنی دیدم

رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میمکید لعاب دهان فرزند خود حسین را بهمان شیرینی و لذت که میمکد مرد شکر را و میفرمود که حُسَيْنٌ مِنّي
وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ اَحَبَّ اللهُ مَنْ اَحَبَّ حُسَيْناً وَ اَبْغَضَ اللهُ مَنْ اَبْغَضَ حُسَيْناً دوست دارد خداوند هرکسی را که دوست دارد حسین را
و دشمن دارد خداوند هرکس را که دشمن دارد حسین را پس بدرستیکه حسین فرزندزادهٔ ایست از فرزندزادهٔ پیغمبر خداوند لعنت کند
قاتل حسین را پس در این حال جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا محمّد بدان بدرستیکه خداوند بقتل رسانید بجهت خاطر یحیی بن زکریا هفتاد
هزار نفر از منافقین را و زود باشد که بقتل رساند بسبب خاطر حسین فرزند دختر تو هفتاد هزار نفر از دشمنان او از حق در گذشتگان را
و بدرستیکه کشندهٔ حسین علیه السلام در تابوتیست از آتش و میباشد بر او نصف عذاب اهل آتش در حالتی که دستها و پاهای او بسته شده است
بزنجیرها از آتش و او سرنگون در آویخته شده است در قعر جهنم و از برای او بوی متعفنی هست که پناه میبرند بخداوند اهل جهنم از تعفن آن
و او در آن مقام مخلّد است در عذاب الیم و نمیتواند که فرار کند از آنجا و آب داده میشود از چرکهای جوشیده شده در جهنم و در کتاب
عقاب الاعمال از جناب صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که اِنَّ فِي النّارِ مَنْزِلَةً لَمْ يَكُنْ
يَسْتَحِقُّها اَحَدٌ مِنَ النّاسِ اِلّا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا یعنی بدرستیکه در آتش منزله و درکه ایست که مستحق نمیشود آنرا احدی از مردان
مگر بقتل حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهم السلام مؤلف گوید که از خداوند منتقم حقیقی است امید آن دارم که همین عذاب را بلکه اضعاف
آنرا دائمی فرماید از برای قاتلین آنجناب خصوصاً از برای ابن زیاد ملعون و عمر بن سعد علیهما اللعنه که با این بزرگوار که دوستی و دشمنی با
ایشان دوستی و دشمنی با خداوند جلّ جلاله است چه دشمنیها کردند و چه اذیتها رسانیدند و الله که قلبم کباب و دیده‌ام پر آب میشود هر وقت
که بخاطرم میآید که آن دهانی را که سید انبیاء لعاب آنرا مثل شکر میمکید تشنه و خشک گردانیدند آه آه بیشتر کلامیکه نیشتر قلبهای کاملین
و محبین است و جراحت آن تا قیامت بر طرف نمیشود اینست که چون عثمان را تشنه کشته بودند میخواستند که فرزند خاتم انبیا را در عوض خون خواهی
او تشنه و گرسنه بدرجهٔ شهادت رسانند و این سخن بیشتر دلهای شیعیانرا میسوزاند از استماع تشنه بودن آنجناب و شاهد براین
مطلب اینست که چون روز هفتم محرم شد نامه از ابن زیاد شدید الفساد علیه اللعنه بعمر بن سعد لعنة الله رسید که حُلْ بَيْنَ الْحُسَيْنِ وَ اَصْحابِهِ
وَ بَيْنَ الْماءِ فَلا يَذُوقُوا مِنْهُ قَطْرَةً كَما صُنِعَ بِعُثْمانَ بْنِ عَفّانَ عَلَيْهِ النِّيرانُ یعنی ای عمر برسیدن نامهٔ من حایل و مانع شو در میانهٔ حسین و اصحاب
با آب فرات بنوعی که نتوانند یکقطره از آن بچشند چنانکه همین رفتار شده است با عثمان بن عفّان آه و مصیبتا که در حدیث معتبر وارد
شده است که برسیدن این نامه شقاوت ختامه عمر بن سعد علیه اللعنه عمرو بن حجاج را طلبید و با پانصد سوار موکل آب فرات کرد تا آنحضرت
و اصحابش آب برندارند و چون راه آب برداشتن بر آنجناب و اصحابش بسته شد عبدالله بن حصین ندا زد که خداوند جمیع ابواب رحمت را
بر روی او ببندد و همهٔ راههای عذاب را بر روی او بگشاید با آواز بلند فریاد کرد که یا حُسَيْنُ اَلا تَنْظُرُ اِلَى الْماءِ كَاَنَّهُ كَبِدُ السَّماءِ وَ اللهِ لا تَذُوقُونَ
مِنْهُ قَطْرَةً واحِدَةً حَتّى تَمُوتُوا عَطَشاً یعنی ای حسین آیا نظر نمیکنی بجانب آب فرات که گویا مثل شکم ماهی سفید و درخشنده است و الله نخواهید از آن
یکقطره چشید تا آنکه همگی از تشنگی بمیرید و هلاک شوید آه و اغربتاه که چون مظلوم کربلا و غریب دشت نینوا علیه السلام غم فرجام را از آن
بیحیا شنید روی نیاز به درگاه خداوند بی نیاز کرده عرض کرد که اَللّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشاً وَ لا تَغْفِرْ لَهُ اَبَداً یعنی ای خداوند من این ملعون را تشنه
هلاک گردان و هرگز او را داخل مگردان در زمرهٔ آمرزیده شدگان حمید بن مسلم میگوید که و الله بعد از نفرین آنحضرت آن ملعون بیمار شد
و من بعیادت او رفتم و بحق آن خداوندیکه بغیر از او خدائی نیست که دیدم از کثرت تشنگی آب میآشامید و قی میکرد پس فریاد میزد که العطش
العطش و دیگر آب زهرمار میکرد و قی میکرد و مدام آب خورد و قی کرد تا آنکه روح پلیدش قبض شده و از راه آب بدرک نار واصل گردید
الحمد لله رب العالمین بدانکه روا نیست کسی گمان کند که حجت الهی عاجز بود از تحصیل آب زیرا که اگر دعا میکرد که از آسمان باران ببارد
یا از زمین آب بجوشد یا بطریق دیگر میسر گردد البته خداوند آن دعا را مستجاب میفرمود بعلاوه آنکه در احادیث متکثره و زیارت جامعه وارد
شده است که خداوند جمیع مخلوقاترا در نزد حضرت پیغمبر و آل طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین که عزیز کردهای او بودند ذلیل کردانیده
بود و در تحت حکم و فرمان ایشان داده بود پس اگر میخواستند بهرچه امر میفرمودند که آب شو در دفعه آب میشد و لکن آن بزرگوار روحی له
الفداء با دشمنان خود بطریق ظاهر بشریت سلوک فرمود از برای اظهار رضا بقضای الهی و ادراک فیوضات درجهٔ رفیعهٔ شهادت و اتمام حجت و ازدیاد

منصب شفاعت در حق گناهکاران امت و غیره از آنچه در اسرار شهادت مکنون شده که در حدیث معتبر وارد شده است که چون تشنگی بر آنغریب و اصحابش شدت کرد و صدای العطش العطش از خیام طاهرات و اصحاب و احباب بلند شد آنحضرت و آن سرور غریبان کلنگ را برداشته و از طرف پشت خیمه زنان قدم برداشته کودی کند پس ناگاه چشمه آب خوشگواری جاری شد و آنجناب خداوند با اهل و عیال و اصحاب و احباب کلا سیراب شدند و ظرفهای خود را پر از آب کردند پس آن چشمه مخفی شده و دیگر کسی آن را ندید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید پس این خبر با بن زیاد ریشه فساد رسید آن خبیث نامه بعمر بن سعد علیه اللعنه نوشت که شنیده ام که حسین چاه میکند و آب برمیدارد باید که برسیدن نامه من آنچه بتوانی کار را بر او تنگ گیری و نگذاری که چاه بکند آه آه و امظلوماه که آن ملعون نوشته بود که باید چنان کار را تنگ گیری که یکقطره آب نتوانند آشامید و تشنه ایشان را بقتل رسانی چنانکه عثمان را تشنه کشتند آه و امصیبتاه که در آن حال عمر بن سعد لعنه الله کار را بر آن بزرگوار و اصحابش چنان تنگ گرفت که مضطرب شدند آه و امصیبتاه و واحزناه که چون تشنگی بر سرور شهیدان و زنان و طفلان و دوستان و هواداران هجوم آورد و بنهایت رسید برادر با جان برابر خود حضرت عباس روحی فداه را طلبیده و فرمود که ای جان برادر کار بجائی رسیده است که مشاهده میکنی پس اگر میتوانی قدری آب برای این بیکسان بیچاره پیدا کن پس آنجناب سی سوار و بیست پیاده و بیست مشک خالی با ایشان داد و در تاریکی شب بجانب فرات روانه فرمود و چون عمرو بن حجاج ملعون که با ملازمین موکل آب فرات بودند مطلع شدند که کسی میخواهد آب بردارد فریاد زد که شما کیستید هلال بن نافع که یکی از اصحاب سرور شهیدان بود جواب داد که منم پسر عم تو هلال بن نافع پس عمرو بن حجاج ملعون بندای بلند گفت اشرب هنیئاً لک یعنی بیاشام که نوش جان و گوارا باد و چون هلال این سخن را از آن شقی شنید فرمود که ویحک کیف تأمرنی ان اشرب والحسین بن علی علیهما السلام و من معه یموتون عطشاً یعنی وای بر تو ای بدبخت چگونه امر میکنی مرا بیاشامیدن آب و حال آنکه آقای مظلومان جناب حسین بن علی علیهما السلام با یاران و هواداران و زنان و کودکان از شدت تشنگی نزدیک بموت و هلاکت رسیده اند مؤلف الکتاب گوید که بفدای آن لبهای خشک و جگرهای تشنه شوم که نمیدانم که بر چه حال شده بودند که مشرف بر موت شده بودند و فی الحدیث الآخر لقد اسودت الدنیا باعینهم من شدة العطش آه واحزناه و واحرقتاه که در حدیث دیگر است که از شدت تشنگی دنیا در چشم ایشان سیاه مینمود پس عمرو بن حجاج که خداوند عذاب او را مضاعف فرماید جواب داد که ای هلال سخن تو راست است ولکن ما را بامری مأمور فرموده اند و لابدیم که اطاعت کنیم و نگذاریم که آب بردارید پس هلال باصحاب خود صیحه زد که آب بردارید پس ایشان داخل نهر فرات شدند و عمرو بن حجاج بر تابعین خود نعره میزد که نگذارید پس مقاتله شدید در میان ایشان در پیوست و جمعی از اصحاب حضرت عباس مشغول مقاتله بودند و جمعی آب برمیداشتند تا همه مشکها را پر کردند و احدی از اصحاب کشته نشدند و اصحاب آب آشامیدند و جمیعاً بجانب خیمه گاه سرور لب تشنگان مراجعت نمودند و آنحضرت که جانم فدای نان خشک او شود با همه اهل و عیال و اصحاب آب آشامیدند و از این جهت حضرت عباس روحی فداه را سقای شهیدان نام نهادند مؤلف دلشکسته محزون گوید از کثرت غم و هم و الم نمیدانم که بر چه حال میشوم هر وقت که بیاد میآورم اهل بیت بی پناه را که در آنوقت که تشنه شدند جناب سید الشهداء و حضرت عباس و اصحابی داشتند که برای ایشان آب بیاورند و لیکن بعد از شهادت خامس آل عبا و جناب عباس علیهما السلام و اصحاب آه آه که نه از برای خواهران برادری و نه از برای زنان شوهری و از برای مادران پسران و فرزندانی باقی مانده بود که پناه با ایشان آورند و از ایشان در وقت تشنگی و گرسنگی اعانت خواهند بلکه همگی حیران و سرگردان هر چند الحاح و استغاثه میکردند کسی گوش بسخنان ایشان نمیداد و هر چند آب میطلبیدند کسی بر ایشان رحم نمیکرد و هر ملعونیکه التجا میبردند از خوف ابن زیاد و عمر بن سعد و کینهائی که در قلبهای خودشان بود اصلا ایشان را اعانت نمیکردند آه و امصیبتاه و واقلة ناصراه که عبث نبود که سکینه خاتون دلخون چون در بیکسی و پریشان احوالی و تشنگی و گرسنگی مبتلا شده بود رو بجسد پاره پاره پدر کرده بود و بسوز دل میگفت که یا ابتاه فاذا عطشت فمن یروی ظمائی و اذا اظلم اللیل فمن یحمی حمای یعنی ای پدر جان بعد از اینکه جناب تو را بقتل رسانیدند من اگر تشنه شوم که مرا آب خواهد داد و هرگاه شب ظلمانی در آید کیست که حمایت ما کند و متوجه ما گردد و امثال این سخنان عرض میکرد که دوست و دشمن بلکه حیوانات بگریه در آمده بودند و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون

آب آوردن حضرت عباس علیه السلام

مجلس بیست و نهم

در بیان بعضی از وقایع روز هشتم محرم است تا عصر روز نهم   السلام علیکم یا اهل المحبة و الولاء و اهل المحنة و البکاء و رحمة الله و برکاته ای دوستان و ایجان نثاران و ای نوحه و ناله کنندگان اول زیارت کنید آقای مظلومان و سرور شهیدان روحی له الفداء را ببعضی از فقرات زیارت ناحیه که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه فرموده و اقتدا نمایند در زیارت و ندبه و نوحه بامام عصر سلام الله علیه و رزقنا زیارته و لقائه پس بعد از آن مشغول اقامه لوازم تعزیه داری شوید السلام علی ابن خاتم الانبیاء السلام علی ابن سید الاوصیاء السلام علی ابن فاطمة الزهراء السلام علی ابن خدیجة الکبری السلام علی ابن سدرة المنتهی السلام علی ابن جنة المأوی السلام علی ابن زمزم و الصفا السلام علی المرمل بالدماء آه آه یعنی سلام الهی بر آن بزرگواری که بخاک و خون آلوده شده بود السلام علی المهتوک الخباء آه واحزناه سلام الهی بر آنجنابی باد که هتک حرمت نمودند و خیام طاهرات او را غارت کردند السلام علی خامس اصحاب الکساء یعنی سلام الهی باد بر پنجمی از آل عبا السلام علی غریب الغرباء آه وامصیبتاه یعنی سلام خداوند بر آنغریبی باد که غربت او از همه غربا بود السلام علی شهید الشهداء آه واویلاه یعنی سلام الهی باد بر آن شهیدی که صبر او دشوارتر بود و شهادت او از همه شهدا زیرا که هیچ شهیدی شبیه نشده است بمثل شهادت او السلام علی قتیل الادعیاء آه واحزناه یعنی سلام الهی باد بر شهید بدست اولاد زنا السلام علی ساکن کربلاء یعنی سلام بر آنجنابی باد که ساکن و مجاور گردیده در زمین کربلا السلام علی الجیوب المضرجات یعنی سلام بر آن دامنهای چاک چاک شده بخون آلوده شده السلام علی الشفاه الذابلات یعنی سلام بر آن لبهای از بی آبی پژمرده شده السلام علی النفوس المصطلمات یعنی سلام بر آن جانهای از بدن جدا شده السلام علی الارواح المختلسات یعنی سلام بر ارواح از اجساد بیرون رفته شده السلام علی الاجساد العاریات یعنی سلام بر بدنهای برهنه شده السلام علی الاجساد الشاحبات آه آه یعنی سلام بر آن جسمهای هلاک شده السلام علی الدماء السائلات آه وامصیبتاه یعنی سلام بر آن خونهای جاری شونده السلام علی الاعضاء المقطعات آه آه واحزناه یعنی سلام بر اعضای قطعه قطعه شده پاره پاره گردیده السلام علی الرؤوس المشالات یعنی سلام بر آن سرهای باطراف شهرها و دیارها کشیده شده السلام علی حجة رب العالمین السلام علیک و علی آبائک الطاهرین و ابنائک المعصومین و شیعتک المنتجبین و لعنة الله علی اعدائک و ظالمیک اجمعین ابد الآبدین

و بدانکه از بعضی روایات چنان ظاهر میشود که در روز هشتم محرم جناب سید الشهداء بعمر سعد لعین پیغام داد که میخواهم با تو سخنی چند بگویم امشب بیا در میانه دو لشکر پس آن ملعون با بیست نفر و آنحضرت نیز با بیست نفر بمیان دو لشکر آمدند چون نزدیک بیکدیگر رسیدند جناب سید الشهداء علیه السلام اصحاب را دور کردند و جناب عباس و جناب علی اکبر علیهما السلام را نگاه داشتند و آن شقی نیز اصحاب خود را دور کرده حفص پسر خود را با یکغلام نگاه داشت فقال له الحسین علیه السلام ویلک یا ابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک اتقاتلنی و انا ابن من علمت ذر هؤلاء القوم و کن معی فانه اقرب لک الی الله یعنی آن بزرگوار بآن ملعون غدار فرمود که وای بر تو ای پسر سعد آیا نمیترسی از آن خداوندیکه بازگشت تو بسوی جناب اوست آیا با من مقاتله میکنی و حال آنکه دانسته که من کیستم پس فرمود که ای پسر سعد واگذار این قوم را و بهمراه من بیا که در درگاه خداوند مقرب تر خواهی بود آن ملعون در جواب عرض کرد که میترسم ابن زیاد خانه مرا خراب کند آنحضرت فرمود که من خانه از مال خود بتو عطا کنم پس عرض کرد که میترسم که مال التجاره و املاک مرا ضبط کنند آن شقی تر از همه اشقیا در جواب فرمود که من از مال خود در حجاز بهتر از آنها بتو شفقت فرمایم آن مخذول غدار عرض کرد که لی عیال و اخاف علیهم یعنی مرا عیال چند هست بر آنها میترسم پس ساکت شد مؤلف گوید که سزاوار آنست که جمیع عالم مدام برای اهل بیت علیهم السلام بگویند بابی انتم و امی و اهلی و نفسی و مالی یعنی فدای شما باد پدرم و مادرم و خودم و اهل و عیالم و مالم و خداوند هرگز لعنت خود را از عمر بن سعد دور نگرداند که آن ملعون حفظ عیال خود را بهانه حکومت ملک ری کرده جانها و مالها و عیالهای اهل بیت عصمت و طهارت را بتاراج حادثات داد و در حدیث است که چون آن بزرگوار دانست که او در مقام مکر و حیله و عذر پیدا کردنست مراجعت فرموده اصلا جوابی باو نداد پس فرمود که چه قدر شقی و بد عاقبت بوده امید که خداوند در این نزدیکی در رخت خواب ترا ذبح کند و هرگز ترا در روز قیامت نیامرزد و الله انی لارجو ان لا تأکل من بر العراق الا یسیراً پس قسم بخداوند که از گندم عراق نخوری مگر کمی پس آن خسر الدنیا و الآخرة از روی سخریه و ریشخند

جواب داد که اگر از بنده نباشد جو هم خوبست و روانه لشکرگاه شقاوت همراه شد و آنجناب نیز بخیام طاهرات مراجعت فرمود مؤلف گوید که حمد میکنیم خداوند را که در حدیث است که از برای آن بدبخت همانطور مقدر شد که آنحضرت وقت علوم ربانی فرموده بود مختار ثقفی شکم او را بدرید و بدو لشکرش و روانه دار البوار گردانید و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که پسر سعد ملعون بعد از مراجعت از خدمت آنحضرت نامه بابن زیاد شدید العناد نوشت باین مضمون که اما بعد پس بدرستیکه خداوند خاموش گردانید آتش فتنه را و متفق گردانید رایهای مختلفه را و باصلاح آورد امر امت را اینک حسین بمن دست بیعت داد و عهد کرد که مراجعت کند بخانه خود یا آنکه برود در گوشه از لشکرگاه اسلام و آرام گیرد و بوده باشد از مثل باقی مسلمانان و در نفع و ضرر شریک بوده باشد با ایشان یا اینکه بیاید نزد امیرالمؤمنین یزید پس دست خود را بگذارد در دست او و هرچه رای او در اینکه بگوید پس متابعت کند حسین علیه السلام رای امیرالمؤمنین یزید را و در آخر نامه نوشت که ای ابن زیاد این قرار داد اسباب خوشنودی تست و هم صلاح امت والسلام و چون ابن زیاد علیه اللعنه بر مضمون نامه مطلع گردید گفت که این نامه کسیست که از برای قوم خود پند و نصیحت بنویسد پس شمر شریر علیه اللعنة والسعیر در آنجا حاضر بود از جا خود برخواست و گفت آیا این سخنان از او قبول میکنی و حال آنکه او در زمین تو و در پهلوی تو و در قبضه قدرت تو در آمده است والله اگر حسین از دیار تو بیرون برود و با تو بیعت نکند و دستش را در دست تو نگذارد او اولی خواهد بود در قوت و تو اولی خواهی بود در ضعف پس صنعی را با این مشو که باعث ضعف و سستی جلال و بزرگی تست بلکه صلاح آنست که او و اصحابش بحکم تو راضی شوند و مثل مطیعان و کوچکان بر تو وارد شوند پس اگر خواهی ایشانرا عقاب و سیاست کنی صاحب اختیار و قوت و شوکت باشی و اگر خواهی عفو کنی صاحب رحم و مروت باشی فقال ابن زیاد نِعْمَ مَا رَأَيْتَ الرَّأْيُ رَأْيُكَ یعنی آن متکبر شیطان صفت در جواب شمر شریر بدعاقبت گفت که نیکو صلاح دیده و رای تو صحیح است پس نامه بهمراهی شمر مطرود بعمر بن سعد مردود علیهم اللعنه نوشت و بشمر گفت که این نامه را به پسر سعد میرسانی و باید که برسیدن نامه من بر حسین و اصحاب او عرض کند که در تحت حکم ما در آیند و مطیع و فرمانبردار گردند پس اگر تسلیم کردند ایشانرا در کمال ذلت و خواری روانه جانب ما گرداند و اگر سرکشی کردند با ایشان مقاتله و محاربه کند پس اگر پسر سعد بحکم ما عمل نمود پس تو ای شمر تابع حکم او باش و اگر تقصیر نموده عمل ننمود گردن او را بزن و سر او را از برای ما روانه کن و تو امیر و سرکرده لشکر باش و از برای پسر سعد علیه اللعنه نوشته بود که یا ابن سعد من ترا بجنگ حسین نفرستاده ام که دفع اذیت از او کنی یا با او مدارا کنی تا آنکه او را سرکش گردانی و نه آنکه تدبیری برای حیات و زندگانی او نمائی و نه آنکه از جانب او عذرخواه باشی و نه آنکه در نزد من برای او شفاعت کنی یا ابن سعد ملاحظه کن اگر حسین و اصحابش در فرمان ما بیرون آیند ایشانرا از روی تسلیم و اطاعت و فرمانبرداری روانه جانب ما کن وَإِنْ أَبَوْا فَازْحَفْ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ آه وا مصیبتاه امید که خداوند عذاب ابن زیاد را زیاد و مضاعف فرماید زیرا که آن ملعون مردود نوشته بود که ای پسر سعد اگر حسین و اصحابش از فرمان ما سرکشی کردند با ایشان مقاتله کن تا آنکه ایشانرا بقتل رسانی و تا هنوز زنده اند و جان در بدن ایشان است باید که گوش و دماغ و دست و اطراف ایشانرا قطع کنی و از بدن ایشان جدا گردانی که ایشان مستحق اینگونه عذاب اند مؤلف گوید که ای شیعیان و ای دوستان و ای گریه کنندگان لعنت کنید بر ابن زیاد و ملاحظه کنید که چگونه آن ملعون از دین خداوند بیرون رفته بوده است که در احادیث معتبره است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی و منع فرموده بود که حیوانی را در حال حیات گوش و دماغ و اطراف او را قطع کنند و آن ظالم بیگانه از دین خداوند راضی شد و حکم کرد که این عمل را با پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند سید الاوصیا و جگرگوشه فاطمه زهرا علیهم السلام و نوجوانان فرشته سیمای هاشمیه و اصحاب برگزیده او بعمل آورند و آنچه جگرها و دلها را کباب و دیده‌ها را پر آب میکند اینست که آن بدبخت نوشته بود که فَإِنَّهُمْ لِذَلِكَ مُسْتَحِقُّونَ یعنی ایشان اینگونه عذاب را مستحق اند مؤلف گوید و حال آنکه بجز اکرام و احترام و نوازش خداوند ملک علام چیز دیگر را مستحق و سزاوار نبودند فَإِنْ قَتَلْتَ حُسَيْناً فَأَوْطِئِ الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ فَإِنَّهُ عَاتٍ ظَلُومٌ ای دوستان و ای گریه کنندگان وای تعزیه داران متحیرم که چگونه نوشته ابن زیاد شدید العناد را که باشد عذاب الهی برای او و مهیا باد از برای شما بیان کنم آه وا غربتاه و وا حزناه بشنوید و بر آن ملعون لعنت کنید و از برای مظلومی آن غریب ناله کنید پس بدانید که آن خبیث نوشته بود که ای پسر سعد اگر حسین را بقتل رسانیدی باید که اسب بر بدن و سینه و پهلوی او بتازی

که او مرد سرکش ظالمی است آه وا حزناه وا مظلوماه که عمر بن سعد لعین بعد از شهادت آن غریب که بغذای گوشت و پوست و استخوان او شوم که از لعاب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله پرورده شده بود امر کرد که ده نفر اسبهای خود را نعل تازه بستند و بر بدن نازنین نازک او تاختند و جسم و جان اهل بیت عصمت و طهارت را و قلبهای شیعیانش را از این اذیت تا قیامت درهم شکستند بشکستنی که از برای او علاجی نیست بجز اینکه تا قیامت دور یکدیگر جمع شوند و ناله کنند و از جهت عدم قدرت بر کشیدن این بار مصیبت و عدم تحمل شنیدن اینهمه محنت موهای مردان و زنان امت تا قیامت سفید و پشتهای ایشان خم گردید آه وا مصیبتاه وَكَتَبَ اللَّعِينُ وَلَسْتُ أَرَى أَنَّ هَذَا يَضُرُّ بَعْدَ الْمَوْتِ شَيْئاً ای شیعیان ابن زیاد محیل بی‌ایمان از برای رفع تشویش از قلب آن مظهر کفر و طغیان نوشته بود که اگر آنچه نوشته ام با حسین بعمل آوری و اسب بر بدن او تاختی بعد از موت اصلا بر تو ضرری و انتقامی از خداوند نخواهد بود پس ای پسر سعد البته باید که بنوشته ما عمل نمائی و چون او را کشتی باید آنچه را که ما امر فرموده ایم بعمل آوری پس اگر تو بحکم و فرموده ما عمل کردی ما ترا جزا میدهیم مثل جزاهای آنجماعتی که سخن ما را گوش داده اند و اطاعت و فرمانبرداری کرده اند و اگر سر باز زدی از امر و حکم ما ما ترا از زمره ملازمین خود معزول کردیم و باید که سرکردگی لشکر را واگذاری بشمر بن ذی الجوشن که ما امر و حکم و رای خود را باو فرموده ایم و او میداند که چه باید کرد والسلام پس شمر حرامزاده نامه شقاوت ختامه آقای خود را برداشته روانه کربلای پر بلا شد و بر عمر بن سعد بخواند پس عمر روی نحس خود را بجانب شمر شریر کرد گفت ای بدبخت وای بر تو امید دارم که بخانه خود نرسی و مبارک نگرداند از برای تو کاری را که از برای من فراهم آورده ای شمر والله گمان من این بود که آنچه را من بابن زیاد نوشته بودم تو نیز سعی کنی و باصلاح آوری ای ملعون تو رفته و امر بهتر را فاسد کرده و راه امید اصلاح را قطع کرده شمر شریر علیه اللعنة والسعیر گفت که من این سخنان را نمیدانم یا ابن سعد مرا خبر ده که چه در نظر داری اگر حکم امیر خود را میشنوی و با دشمن او مقاتله کنی که خوب و الا امر لشکر را بمن بگذار من خود دانم با ابن زیاد و لشکر او عمر سعد علیه اللعنه گفت ای شمر مادر تو بعزای تو بنشیند مرگ باین منصب نخواهی رسید تو سرکرده پیادگان باش که من خود امیر لشکر خواهم بود پس وقتیکه پسر سعد علیهما اللعنه مهیای جهاد با جناب امام حسین علیه السلام شد و این حکایت در عصر روز پنجشنبه نهم محرم اتفاق افتاد ثُمَّ نَادَى عُمَرُ يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَأَبْشِرِي پس پسر سعد علیه اللعنه به لشکر شقاوت اثر خود بانگ زد که ای لشکر خدا سوار شوید و اظهار فرح و شادی کنید پس اشقیای کوفه و شام و ملاعین بدفرجام بر اسبهای کوه پیکر سوار و اسلحه حرب بر اجساد خبیثه خود استوار با شمشیرهای براق صیقلی و تیغهای هندی و تیر و نیزه‌های سندی شادی کنان و نعره زنان بعزم جدال با امام انس و جان روانه جانب خیمه‌های بی سامان گردیدند و در آنوقت امام نجیب و وحید غریب در پیش روی خیمه سر بزانوی غم گذاشته و شمشیر خود را حمایل اطراف قدمهای خود کرده و از خواب ربوده بود پس چون جناب زینب خاتون دلخون صدای نعره‌های اسبان و هایهوی شجاعان و خنده‌ها و قهقهای لشکریان را استماع نمود از آنجا که هرگز صدای کوس حرب نشنیده و بجز سرای عصمت و طهارت تا آنزمان معرکه جدال و جهاد ندیده بود با خوف تمام و اضطراب جمیع اندام گریه کنان بر سر امام غریبان و پناه بیکسان آمده اشک خونین از باطن حزین بر جبین مهرآیین جاری نموده میگفت که يَا أَخِي أَمَا تَسْمَعُ هَذِهِ الْأَصْوَاتَ قَدِ اقْتَرَبَتْ یعنی ای برادر با جان برابر و ای فرزند سید بشر و ای غریب خونجگر آیا نمیشنوی که اینک صدای کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا چه قدر نزدیک خیمه‌ها آمده است پس از ناله‌های جناب زینب آن امام تشنه لب از خواب بیدار شده با هزاران هم و غم سر از زانوی الم برداشته فرمود يَا أُخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّداً وَأَبِي عَلِيّاً وَأُمِّي فَاطِمَةَ وَأَخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ غَداً یعنی ای خواهر محزون و ای خسته دل و دلخون در ساعت بخواب دیدم جدم جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرم علی مرتضی را و مادرم فاطمه زهرا و برادرم امام حسن مجتبی را علیهم السلام که میفرمودند ای حسین تو عنقریب نزد ما خواهی آمد و در بعضی روایاتست که فردا پیش ما خواهی آمد قَالَ فَلَطَمَتْ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ آه آه وا حزناه که راوی میفرماید که چون جناب زینب و اتعزیق رنج و تعب کلام غم فرجام را از آن امام مظلوم و بیکس مغموم شنید بی‌اختیار سیلی غم بر روی پر الم خود زده پس نعره آتشبار از دل افکار از زمین کربلا تا بعرش اعلا رسانید وَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَهْلاً لَا تُشْمِتِي الْقَوْمَ بِنَا پس چون امام عالمیان و آقای مظلومان آن حالت را از خواهر مهربان مشاهده نمود باو فرمود که ای خواهر جان زبان دشمنان را بر ما دراز مکن مؤلف حزین با آه آتشین گوید که در آنوقت که صدای نعره‌ها

اشقیا در نزدیکی خیمها بلند شد جناب زینب برادری داشت که بر سر بالین او رود و از برای خود ناصر و معین گرداند آه واحزناه و وامصیبتاه
که بعد از شهادت برادر بزرگوار و سایر اولاد حیدر کرار و اصحاب نیکو شعار در آنوقت که لشکر اشرار و ملاعین غدار بر خیمهای زنان شکبار
ریختند جناب زینب و آن پرورده سید عجم و عرب بر چه حال شد و اعانت و یاری از که طلبید و آیا کسی او را و سایر زنان و دختران
و کودکان را اعانت نمود یا آنکه آه آه هر ناکس دون و هر منافق ملعون که با ایشان رسید اذیتهای تازه و اذیتی بی اندازه رسانید ای شیعیان
و ای ناله کنندگان کمتر گوییم که پناه بکه بردند یقیناً احوال دوستان دگرگون و قلبهای ایشان پر از خون شود زیرا که در حدیث میفرماید
المؤمن غیور یعنی مؤمن صاحب حمیت و غیرت است و هرچند قوت ایمان زیاده باشد غیرت زیاده خواهد شد پس نمیدانم چگونه خواهد بود
غیرت امیر مؤمنان و باقی اهل عصمت آه واحزناه و واعلیاه و واحسیناه و واعباساه که اهل بیت بیکناه و بی پناه از شدت اضطرار و اذیت
در حدیثست که پناه به دشمن خود عمر بن سعد علیه اللعنه بردند و در اطراف آن مرکز دایره شقاوت حلقه ماتم زدند و چندان ناله و زاری و سوگواری
و شورش و غوغا شد که آن ملعون با آن شقاوت و سنگدلی که داشت قلبش بر احوال زنان و بیکسان بسوخت و گریهای بلند کرد و آن
متحرم که اگر حیدر کرار با ذو الفقار آبدار در خیمگاه بیکسان حاضر میبود و میدید که دختران او از شدت اذیت پناه بدشمن او و دشمن نسل
و ذریه او خصوصاً مثل عمر بن سعد لعین برده اند و غیرت اسد اللهیش بجوش میآمد آیا چگونه جزای آن ملاعین را میداد و اگر جناب سید
الشهدا او حضرت عباس علیهما السلام شهید نشده بودند بچه نحو با آن جماعت رفتار مینمودند و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون

مجلس نوزدهم

در احوال عصر تاسوعا و رفتن منافقین از خدمت آنحضرت در شب عاشورا السلام علیکم یا اهل تاسوعا و عاشورا و اهل الحزن
و البکاء و رحمة الله و برکاته خداوند رحمت کند صاحب این اشعار را که میفرماید أحباءَ خلوني وعيني فابكيا رأيت هلال الهم
والغم طالعاً یعنی ای دوستان من مرا واگذارید با دو چشم من پس گریه کنید بچشم من که دیدم ماه هم و غم را که ماه محرم است
که طلوع نموده فما لك من شهر طلعت فانما رأيت جيوش الغم عندك غالباً یعنی چه میشود ترا ای ماه محرم که طلوع کرده و میبینم که
می بینم که لشکر حزن بر تو غالب گردیده است وإني أرى الأشجار في الهم والأذى أظن لباس الورد بالدم قانياً یعنی و بدرستیکه
می بینم درختها را در غم و الم و گمان میکنم که گلها لباس قرمز از خون پوشیده اند أرى الطير مغموماً وفي كل جلمد من الدمع ماءً
في البوادي جارياً آه آه می بینم مرغان را که همه سر زیر بال غم فرو برده اند و در زیر هر سنگریزه چشمه از خون در بیابانها جاری و روانست
أرى الهم في الآفاق شرقاً ومغرباً فلا يخلي آناً وما صار زائلاً و مشاهده میکنم که هم و غم مشرق و مغرب را فرا گرفته نه یکدقیقه آسایش
هم میرسد و نه برطرف میگردد فيا بدر لا تطلع حياءً ولا تنر وقد صار نور الله في الدم آفلاً پس ای ماه تابان حیا کن و دیگر طلوع
مکن و نور مده زیرا که آن بزرگوار که نور خداوند بود در میان خون غروب نموده وأبكي على البدر المنير المشقق وللصدر مرضوضاً
وللجسم عارياً آه آه آیا گریه کنم بر آن روی که ماه تابان بود و آنرا شق کردند یا گریه کنم بر سینه که پامال اسبان نمودند یا بر بدنی که آنرا
برهنه کردند وأبكي لرأس كان كالبدر في القنا وللنحر منحوراً وللشيب قانياً آه آه آیا گریه کنم بر آن سری که در بالای نیزه چون ماه شب
چهارده میدرخشید یا بر گلوییکه به تیر سوراخ شده بود یا بر ریشی که بخون سرخ و رنگین گردیده بود وأبكي لشبل المصطفى وشبيهه
قتيل بطف ليت عيني تذابيا آه آه گریه کنم بر حضرت علی اکبر که فرزندزاده پیغمبر و شبیه بآنجناب بود و در بیابان بلا کشته شده
بود ای کاش که چشم من در مصیبت این نوجوان خون میبارید وقد احرقوا قلب الحسين بقتله وهم افرحوا في ذلك الفعل كافرا
و بتحقیق که سوزانیدند قلب حضرت امام حسین علیه السلام را بکشتن او و خوشحال کردانیدند بقتل او کافر را وأبكي رضيعاً رضعوه بسهمهم
فصار لدى وصل النهبين نائماً و آیا گریه کنم بر علی اصغر شیرخواره که به تیر او را شیر دادند و او در جوار وصل خداوند بزرگوار بخواب
استراحت رفت وأبكي على الفضل المرمل في الدماء وأبكي الذي كان عماه ناصراً آیا گریه کنم بر ابی الفضل العباس که بخاک
و خون مالیده شده بود و آیا گریه کنم بر حضرت قاسم نوداماد که در راه یاری عموی خود جناب سید الشهدا او حضرت عباس علیهم السلام
جان خود را فدا نمود وأبكي شفاهاً ذابلات من الظما عيون الجراحات لنا صار ساقياً آه آه آیا گریه کنم بر آن لبها که از شدت تشنگی

خشکیده بود و چشمهای جراحات آب دهنده ایشان بود وأبكي شموساً طالعات من القنا إلى الشام تهدي للذين من كان زانياً
آه واحزناه آیا گریه کنم بر آن صورتها که مانند آفتاب تابان بر سر نیزها میدرخشید و بجانب شام از برای یزید ولد الزنا بهدیه
بردند وأبكي عليلاً قيدوه بنو الزنا وقد كان من أهل النبوة باقياً آه وامصیبتاه آیا گریه کنم بر جناب سید ساجدین علیل
بیمار که اولاد زنا او را بقید و زنجیر در آورده بودند و حال آنکه آنجناب یادگار باقی مانده از اهل بیت نبوت بود وأبكي نساءً
أهل بيت محمد أسرن عراة ليتني كنت واقياً آه واویلاه وافضیحتاه آیا گریه کنم بر اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
که ایشان را بی اساس و لباس اسیر کرده بودند که ای کاش من در عوض ایشان اسیر شده بودم رزئتم رزايا آل طه رزية
يجدد همّا كل من كان سامعاً یعنی گرفتار و مبتلا شدید ای آل طه ببلیه چند که لامحاله تازه میگرداند هم و غم هر کس را که بشنود آنها را
فوالله رزء لا نطيق سماعه فديكم بنفسي كيف أنتم مشافيا بخداوند عالم قسم که ببلیه چند گرفتار شدید که ما را تاب شنیدن آنها نیست
ای جان من بفدای شما شود نمیدانم که چگونه شما آرام گرفته و بصبر گذرانیدید فيا نفس ما تلك المصائب فاندبي وكوني من الأن كن
فيهم تأسفاً یعنی پس ای نفس من این چه مصایبست که می شنوی پس بعد از شنیدن آنها نوحه و ناله کن بر آنها و خود را از گریه کنندگان
و تاسف خورندگان بر این بزرگواران گردان مؤلف دلخون محزون گوید که از جمله مصایبی که گوشت و پوست بلکه استخوانهای شیعیان را گداخته
و آب کرده و پشتهای محبین را در هم شکسته و خم گردانیده و مویهای بدنهای ایشان را از بسیاری حزن و اندوه سفید گردانیده و قلبهای ایشان را
بریان و دیدهای ایشان را بی اختیار گریان و اشکها را بر صورتها روان گردانیده مصایب روز تاسوعا و شب عاشوراست و از برای بیان
این مطلب همین بس که در حدیث معتبر روایت شده است که چون عصر روز پنجشنبه نهم محرم شد عمر بن سعد علیه اللعنه بانک بر لشکر شقاوت اثر
خود زد و گفت يا خيل الله اركبي وأبشري یعنی ای لشکر خداوند سوار شوید و اظهار بشارت کنید پس همه آن ملاعین بر اسبان کوه پیکر
سوار شده نعره زنان و خنده کنان آماده مقاتله با آقای غریبان و سرور مظلومان گردیدند پس بخیام طاهرات روانه شدند و در آنوقت
مظلوم کربلا علیه السلام بر در خیمه خود نشسته بود و زانوهای خود را از زمین بلند کرده و بدست و شمشیر آنها را حمایل کرده و بسینه بیکینه
خود چسبانیده و سر پر درد خود را بر زانوی غم نهاده و بخواب رفته بود پس جناب زینب خاتون دلخون چون صدای نعره لشکریان و غوغای
کفار را شنید برخود بلرزید و بجانب برادر مهربان و پناه بیکسان بدوید و قالت يا أخي أما تسمع قد اقترب یعنی عرض کرد که ایجان
برادر آیا نمی شنوی که صداهای دشمنان و فریادهای این بی ایمانان چه قدر نزدیک شده است پس آن امام عادل و شجاع تو یدل سر مقدس را
از زانوی هم و غم برداشت و فرمود که ایخواهر جگر الآن جد بزرگوار و پدر عالیمقدار و مادر غمدیده و برادر زهر جفا چشیده خود را
بخواب دیدم وهم يقولون يا حسين إنك رائح عن قريب و همه ایشان میفرمودند که ای حسین تو عنقریب بجانب ما خواهی شتافت و
در بعضی از روایاتست که فردا نزد ما خواهی آمد آه واحزناه و واهجراناه که آن خدره که از برای علاج درد آمده بود چون این سخن بشنید درد
بیدرمانش از جای ربود فلطمت على وجهها وصاحت پس سیلی غم بر صورت الم زد و آه شرربار از دل افگار چنان برکشید که هر کس شنید
برخود بلرزید پس آنحضرت خواهر با جان برابر خود را امر بصبر و شکیبائی فرموده که ایخواهر جان آرام گیر و با اظهار اضطرار دشمن خونخوار را خوشحال
و بر ما صاحب جلال مگردان پس در آنحال علمدار لشکر و شجاع دلاور قدوة الناس حضرت عباس ع نزدیک آمده و نزدیک آمدن لشکر شقاوت
اثر را بنوعیکه خواهرش عرض کرده بود بعرض آنسرور رسانید آن بزرگوار آن ثانی حیدر کرار را فرمود که ایجان برادر ای عباس تو خود بجانب
ایشان رو و ببین که این قوم را چه روی داده و چه خبر رسیده پس آن صاحب مفاخر با حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین بجلی و بیست نفر
دیگر از اصحاب و چاکر روانه جانب آن قوم به سیر گردیده ندا کرد فقال لهم العباس ما بدا لكم وما تريدون پس بایشان فرمود که چه شده است شما را و چه
در نظر دارید که چنین نزدیک آمده اید و نعره میکشید روي أنهم قالوا قد جاء أمر الأمير أن نعرض عليكم أن تنزلوا على حكمه أو نناجزكم
آه از ظلم بنی امیه که آن بی ایمانان در جواب سقای تشنگان عرض کردند که از جانب امیر یعنی عبید الله زیاد علیه اللعنه امر شده است که بشما عرض
کنیم که یا راضی شوید بحکم و اطاعت امیر پس شما را زنده نزد او بریم یا آنکه با شما مقاتله و مجادله کنیم و در حدیثست که چون حضرت عباس
این کلام غم فرجام از آن اشقیا استماع فرمود در جواب ایشان فرمود که شما تعجیل در قتال مکنید و آنقدر صبر کنید که برادر بزرگوارم را

از سخنان شما ما خبردار کردانم ایشان آرام گرفته گفتند او را خبر کن و جواب از برای ما بیاور فانصرف العباس راجعاً یرکض الی الحسین یخبره بالخبر بفدای جانفشانی و برادری حضرت عباس شوم که راوی میفرماید که آنجناب بجانب برادر با جان برابر برای رسانیدن خبر در حالتی که از شتاب و تعجیل که داشت میدوید و ملازمین خود را در مقابل آن لشکر بسر گذاشت تا آنکه از ندکه آن قوم روسیاه خود را بجنگ رسانند پس آنها شروع کردند بموعظه و نصیحت کردن بآن اشقیا و ممانعت میکردند ایشانرا از مقاتله با جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء پس جناب عباس خود را بخدمت برادر غریب خود رسانیده سخنان آن بی ایمانانرا بعرض آنجناب رسانید قال ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم الی غد وتدفعهم عنا العشیة آه وامصیبتاه وواغریباه که آقای مظلومان برادر خود سقای تشنگان فرمود که ای برادر بسوی این قوم دین تباه برو و اگر میتوانی کاری کن که مقاتله را بفردا اندازند و امشب دیگر ما را مهلت دهند تا از برای پروردگار خود نماز کنیم و او را بخوانیم و در درگاه او تضرع و زاری و استغفار کنیم فهو یعلم انی قد احب الصلوة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار ای برادر ای عباس باین قوم بگو که خداوند دانا است که من دوست میدارم نماز را و قرائت قرآن او و بسیار دعا کردن و استغفار را و در حدیثست که چون حضرت عباس فرمایشات برادر بزرگوار خود را بآن قوم نابکار فرمود ملعونی فریاد زد که شما را امانی نیست و هر چند آنجناب اصرار میفرمود امان نمیدادند تا آنکه یکی از لشکریان گفت که وای بر شما اگر کافری از شما امان بخواهد او را امان میدهید و اینک فرزند رسول خدا و پرورده کنار فاطمه زهراء امشبه از شما مهلت میطلبد برای وداع عبادت پروردگار و شما او را مهلت نمیدهید وای بر شما و بر دین و آیین شما پس در میانه آن لشکر شقاوت اثر شورش و غوغا شد و چون رؤسای لشکر خوف آن کردند که فتنه شود منادی ندا کرد که شما را و یاران شما را امشبه مهلت دادیم و در حدیث دیگر در کتاب مصائب المعصومین ضبط کرده ام چنین روایت شده است که چون حضرت عباس علیه السلام از ایشان مهلت طلبید عمر بن سعد علیه اللعنه رسولی را همراه آنجناب کرده چون بخدمت مظلوم کربلا آمدند آن رسول نامقبول فریاد کرد و از جانب مولای ملعون خود گفت که انا قد اجلناکم الی غد فان استسلمتم سرحناکم الی عبید الله بن زیاد وان ابیتم فلسنا بتارکیکم یعنی بدرستیکه ما مهلت دادیم شما را تا فردا پس اگر تسلیم شدید و سر بکمند اطاعت گذاشتید شما را زنده با اهل و عیال نزد عبید زیاد خواهیم برد و اگر سرباز زدید و گردنکشی کردید شما را بحال خود نخواهیم گذاشت و با شما مجادله و مقاتله خواهیم نمود پس آن رسول نامقبول بعد از گفتن این کلمات روانه لشکر شقاوت اثر شده و خامس آل عبا و غریب بارض نینوا با اصحاب و یاران مشغول اداء اعمال شب عاشورا شدند و اول کاریکه مظلوم کربلا در شب عاشورا بعمل آورد این بود که اصحاب خود را در نزدیک مکان آب جمع فرمود و همه ایشان بدور فرزند بهترین پیغمبران چون پروانه بدور شمع وجودش حلقه ماتم زدند و جناب سید الساجدین علیه السلام میفرماید که من در آنشب علیل بودم پس خود را از جهت نزدیکی ایشان رسانیدم تا بشنوم که پدر غریبم با اصحاب خود چه میفرماید پس چون همه اصحاب حاضر گردیدند پدر بزرگوارم بعد از حمد و ثنای الهی دست بمناجات با قاضی الحاجات بلند کرده و عرض نمود که ای خداوند من حمد میکنم ترا که گرامی داشتی ما را بنبوت و تعلیم فرمودی بما علم قرآن را و ما را دانا کردانیدی در دین و بما عطا فرمودی چشم و گوش و عقل را پس بگردان ما را از شاکران

بیانات آنحضرت با اصحاب در شب عاشورا

از بعد فانی لا اعلم اصحاباً اوفی ولا خیراً من اصحابی یعنی بدرستیکه من گمان ندارم اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود ولا اهل بیت ابر واوصل من اهل بیتی و نه اهل بیتی نیکوتر و صله رحم بجای آورنده تر از اهل بیت خود فجزاکم الله عنی خیراً پس جزا دهد خداوند همه شما را از جانب من بهترین جزاها آه واغریباه که آن بزرگوار فرمود که ای اصحاب وای همسفران من بدانید که ما اهل عصمتیم و اهل مکر و حیله نیستیم و بعضی از شما بطمع دنیا همراه من آمده اید ولیکن من خبر دهم شما را که زیاده از فردا از دست جماعت اشرار برای ما گمان زندگانی نیست و این شب شب آخر عمر ماست فقال الا وانی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعاً فی حل بفدای قلب مهموم مغموش کردم که فرمود ای اصحاب من آگاه باشید که شما را اذن دادم همه شما پی کار خود روید که از جانب من آزادید و من حضید و ذمه خود را از شما برداشتم آه واغریباه و واعشوراه آن بزرگوار که دل از ماسوی الله برکنده بود فرمود که ایقوم اینک شب است و ظلمت شب همه عالم را فرا گرفته و هر کس که بهر طرف رود کسی مطلع نمیشود که بکجا رفته پس هر کسی که خواهد برود اعلموا یا اخوانی الباکین انه روی عن سکینة بنت الحسین قالت کنت جالسة فی جبره وقد رأیت لونه متغیراً من ذهاب کل خمسة خمسة وعشرة عشرة وهو یقول لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اف لک

یا دنیا ای دوستان وای ناله کنندگان بدانید که در حدیث معتبر روایت شده است که سکینه خاتون دختر آن غریب مظلوم میفرماید که در آنساعت من در دامن پدر غریب بیکس خود نشسته بودم و میدیدم که از رفتن هر پنج نفر پنج نفر و هر ده نفر ده نفر بعضی وداع کرده و بعضی وداع نکرده رنگ مقدس پدرم تغییر میکرد و میفرمود که لا حول ولا قوة الا بالله اف بر تو باد ای دنیای بی اعتبار بیوفا مؤلف حزین غمین از روی اخلاص و یقین عرض میکند که ایکاش در شب عاشورا در خدمت آن بزرگوار حاضر میبودم و این جان بیقابل خود را فدای خاک قدمهای آن آقای مظلومان و اهل بیت و اصحاب با وفا میکردم فیا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما علام

مجلس سیم

در برداشتن آن بزرگوار است بیعت خود را از اهل بیت خود و اصحاب خود در شب عاشورا و رفتن اهل دنیا و باقی ماندن اهل دین و کلمات اقرباء و مخلصین السلام علی اهل العاشوراء واهل الحزن والبکاء من الصباح الی المساء ومن المساء الی طلوع الضیاء ورحمة الله وبرکاته **وبعد** یا اصحاب المحبة والمصیبة والعزاء ماذا یقول لکم الغریق فی بحر البکاء یعنی ای اصحاب محبت و مصیبت و عزا چه حکایت کند از برای شما مصیبت زده محزونی که خود غرق شده است در دریای بکاء ویا اهل الهم والغم والدمع والعناء ماذا یحکی لکم الحریق فی نار الولاء آه آه یعنی ای محزران وای اهل هم و غم و گریه و بلا در شب عاشورا چه حکایت کند از برای شما مصیبت زده که خود سوخته است در آتش محبت و ولاء هل یخبرکم بان اسف آل الله فی لیلة العاشوراء وغیرها اسف الله فلذا ابدع رسم الحزن والبکاء لاقامة العزاء لاولیاء الله یعنی آیا تعزیه دار دلسوخته در مجلس شما خبر دهد باینکه تاسف و دلتنگی آل الله در شب عاشورا و غیر آن تاسف خداوند جل جلاله است و از اینجهت خلق فرموده طریقه حزن و بکا را تا بتوانند مخلوقات او که برپا کنند مجالس عزا را از برای اولیاء الله او یخبرکم بان مصائبهم فیها وغیرها اقرح افئدة ما سوی الله وجرح جفون ما فی ملک الله بدوام اختراع الله آه واحزناه یا آنکه خبر دهد شما را باینکه مصایب دوستان الهی سلام الله علیهم در شب عاشورا و غیر آن زخم دار ناسور کرده است قلبهای ما سوی الله را و مجروح کردانیده است چشمهای ما فی الملک الله را بدوام ایجاد الله یا اخوان الصفا ویا اهل المحبة والوفاء والله لو کانت عین عین الله الناظرة واذن اذنه الواعیة لتری الدموع الجاریة من عین کل ذرة وتسمع من افواهها الرنة فی هذه اللیلة یعنی ای برادران باصفا وای اهل محبت و وفا بخداوند عالم قسم که اگر دیده دبینا باشد که عین الله ناظره اش دانند و گوش شنوا باشد که اذنه الواعیه خوانند هرآینه در شب عاشورا می بیند که از چشم باطن هر ذره اشک جاریست و می شنود که در زبانش آه و ناله و بیقراریست آه و امصیبتاه هرگاه جمیع ذرات عالم در باطن بر این حال بوده باشند الله الله متحیرم که سید کاینات و اشرف مخلوقات و شفیع روز عرصات حضرت خاتم النبیین و آقای اولین و آخرین جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله در این شب بر چه حال خواهد بود وقد قال مراراً حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسیناً ابغض الله من ابغض حسیناً و حال آنکه در ایام حیات خود مکرر میفرمود است که حسین از منست و من از حسینم دوست دارد خداوند هر کسرا که دوست دارد حسین را و دشمن دارد خداوند هر کس را که دشمن دارد حسین را آه واحزناه والله که متفکرم که حضرت سید الوصیین و خاتم اولیاء المرضیین و والد الشهداء المظلومین جناب امیر المؤمنین فداه ارواح العالمین در اینشب بر کدام احوال خواهد بود وقد قال مکرراً بابی وامی الحسین المظلوم المقتول بظهر الکوفة و حال آنکه مکرر فرموده بوده است که پدر و مادرم بفدای حسین مظلومی شود که کشته میشود در پشت کوفه الله اکبر الله اکبر ایکاش که میدانستم که حضرت سیدة النساء و شفیعه روز جزا و والدة ائمه هدی و مادر سید الشهداء جناب فاطمه زهرا با سایر ائمه نقباء نجباء ارواحنا و ارواح العالمین لهم الفداء در این شب عزا و لیلة عاشورا چه اشکها که از دیده ها روان دارند و چه آههای شرربار از دلهای فکار بر میکشند آه واحزناه آیا قلبهای مرحمت منزلشان چه دریاهای خون و دیده های حق بینشان چه دجلهای گلگونست الله الله ولا حول ولا قوة الا بالله ای دوستان وای ناله کنندگان میدانم که در بارگاه قدس و عوالم عرش و کرسی و حجب و سرادقات آه آه و در دشت کرب و بلا که همه مجالس دوستان الهی و محافل تعزیه داران ایشانست و ارواح زکیه همه انبیاء و اوصیاء و صالحین و شهداء و ملائکه و اولیاء الله در آنجا جمعند آه آه آیا بر لسان و صاحب عزای حقیقی یعنی جناب اقدس الهی و زبانهای اولیای او چه مصایب ذکر میشود و چگونه نالهها و نوحهها از قلوب مقدسات ایشان برکشیده میشود که اگر ذره از آنها بر اهل این عالم جاری شود تاب نیاورده همه هلاک شوند ای شیعیان وای ناله کنندگان علیه

میشود که احوال عالم در مثل امشب عاشورا پریشان نباشد و چگونه میشود که دوستان خالص توانند که خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف دارند مگر فراموش کرده اند که بیمار دشت کین و قبلة العارفین جناب سید الساجدین علیه السلام فرموده است که در شب عاشورا که پدر بزرگوارم در فردای آن به رتبهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردید من علیل و بیمار بودم و در خدمت آن سید بزرگوار بودم که اصحاب و اقربا و اهل و عیال خود را در یک مکان جمع گردانید پس از حمد و ثنای الهی اول روی مقدس منور خود را بجانب اصحاب کرده فرمود که یا اصحابی هٰذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا یعنی ای اصحاب من اینک سیاهی شب عالم را فرا گرفته و کسی با یکدیگر کاری و بعضی اطلاعی نیست فَإِنَّ الْقَوْمَ يُرِيدُونَنِي وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ آه وا مظلوماه و وا غریباه که آن مظلوم فرمود که این لشکر شقاوت اثر بغیر از من بکسی دیگر کار ندارند و چون مرا بقتل رسانند دیگر متعرض شما نشوند فَقَالَ زَوْجِي وَرُوحُ الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَاءُ وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَالْحَقُوا بِعَشَائِرِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ الخ بفدای انصاف و عطوفت و مروت او شوم که فرمود ای اصحاب من بیعت خود را از شما برداشتم پس ملحق شوید بقبایل و دوستان خود و مرا تنها با این جماعت واگذارید که از برای قتل من آمده اند پس جمعی که بطمع دنیا آمده بودند دین را بدنیا فروخته پنج پنج و ده ده بعضی وداع کرده و گروهی بدون وداع روانه اطراف شدند و از رفتن هر دسته رنگ مقدس آنجناب متغیر میشد و میفرمود که لا حول و لا قوة الا بالله اُف لک یا دنیا و پس از آنکه آن قوم بیچاره زمین کربلا را از لوث وجود پلید خود فارغ ساخته روی از سعادت ابدیه گردانیدند و متوجه درک اسفل نار شدند و روانه شهر و دیار و اهل و عیال خود گردیدند و اهل بیت سید انبیا را در میان کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا گذاشتند جمعی از مؤیدین سعادت قرین که از فاضل طینت اهل بیت عصمت خلق شده بودند و به آب محبت و ولایت سرشته گردیده بودند و سعادت و نجات دارین و زندگانی نشأتین خود را در جان نثار کردن و فدا شدن در راه رضای دوست حقیقی و محبوب واقعی یافته بودند در شاهراه اخلاص و در طریق بندگی ثابت قدم ماندند كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ وَلَا تُزِيلُهُ الْقَوَاصِفُ یعنی مانند کوه که از وزیدن باد مخالف بحرکت و اضطراب در نیاید و از شدت زلزله و رعد و برق و صاعقه در هم نشکند در خدمت حجت الهی باقی و برقرار ماندند و هر یک بزبان اظهار اخلاص و جان نثاری میکردند و هر چند آن امام عالمیان [illegible] با ایشان اظهار برداشتن بیعت میفرمود آن پاک طینتان صافی ضمیران زیاده ثبات قدم خود را بعرض آنجناب میرسانیدند از آنجمله مسلم بن عوسجه علیه الرحمه عرض کرد که اگر ما دست از جناب تو برداریم رو بکجا آوریم و در فردای قیامت جواب جد بزرگوارت را چه گوییم و زبان ما یا ابن رسول الله اگر ما دست از خدمت و نصرت جناب تو برداریم دیگر چه عذر و روی بدرگاه حضرت الله آوریم در ادای حق تو فقال يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ لَا وَاللهِ حَتَّى أَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ بِرُمْحِي وَأَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمَتُهُ فِي يَدِي وَلَا أُفَارِقُكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِي سِلَاحٌ أُقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ ثُمَّ لَمْ أُفَارِقْكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ وَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ وَأَوَّلَ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ اللهِ الخ جانم بفدای وفا و اخلاص او گردد که عرض کرد که ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بحق خداوند که نشود که دست از یاری شما بردارم تا آنکه نیزهٔ خود را در سینه‌های ایشان فرو برم و با شمشیر خود با ایشان مقاتله کنم مادامیکه قبضهٔ شمشیر از دست من باشد یا ابن رسول الله اگر از برای من باقی نماند اسلحه از برای حرب که با ایشان مقاتله کنم هر آینه بسنگ با ایشان جنگ کنم و مع ذلک از خدمت جناب تو مفارقت نکنم تا آنکه جان خود را بفدای تو کرده ام تا آنکه بوده باشم من اول کسی که جان خود را در راه تو فروخته باشم و بوده باشم اول شهید از شهدای راه رضای الهی فقال وَاللهِ لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ خداوند رحمت خود را بر او مضاعف فرماید که عرض کرد که یا ابن رسول الله از جناب تو مفارقت نکنم و دست از دامن جلالت برندارم تا اینکه خداوند بداند که ما رعایت کردیم حفظ الغیب پیغمبر او را در حق تو یا ابن رسول الله والله اگر بدانم اینکه کشته میشوم پس زنده کرده میشوم پس سوخته میشوم پس زنده کرده میشوم پس کشته میشوم و سوخته و خاکسترم بباد داده میشود و تا هفتاد دفعه چنین میشوم دست از جناب تو برندارم و از تو مفارقت نکنم تا آنکه خونم را در رکاب سعادت انتساب تو بریزم پس چگونه میشود که دست از خدمت تو بردارم و حال آنکه میدانم که زیاده از یک کشته شدن بیش نیست و بعد از آن کرامت ابدیه خداوند جلیل است که هرگز از برای آن فنا و زوالی نیست پس زهیر بن قین بجلی رحمه الله از جای خود برخواست و عرض کرد که لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ فِيكَ وَفِي الَّذِينَ مَعَكَ مِائَةَ قَتْلَةٍ جانم بفدای اخلاص و ارادت او شود و یا لیتنی

کن

كُنْتُ مَعَهُ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا که عرض کرد که یا ابن رسول الله چه بسیار دوست میدارم اینکه کشته شوم باز زنده شوم و دیگر کشته شوم و زنده شوم و تا صد بار کشته شوم و زنده شوم در راه جناب تو و راه این بزرگواران و این نوجوانان هاشمیه که در خدمت تواند مؤلف گوید والله این سخن را از روی حقیقت ایمان عرض کرده زیرا که اگر در بدن یکموی از ایمان و اسلام بوده باشد نتواند که سید و آقای جوانان اهل بهشت را با نوجوانان و زنان و یاران در میانهٔ دشمنان مضطر و حیران مشاهده کند و ایشان را واگذارد و در فکر سلامتی بدن ضایع خود بوده باشد و در عقب دنیای ناپایدار خود رود و در حدیث دیگر است که آن سعادتمند عرض کرد که یا ابن رسول الله والله که راضی و خوشنودم که هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و خداوند دفع فرماید از نفس مقدس تو و از این جوانان و بزرگواران که در خدمت تواند قتل و کشته شدن را وفي الزيارة الناحية قَالَ لَا وَاللهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا أَتْرُكُ ابْنَ رَسُولِ اللهِ أَسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَأَنْجُو أَنَا لَا أَرَانِيَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ و در زیارتی که از ناحیهٔ سرداب مقدس جناب صاحب الامر عجل الله فرجه رسیده است میفرماید که آن نیکو خصال عرض کرد که یا ابن رسول الله این هرگز نخواهد شد که دست از دامن جلالت بردارم آیا میشود که واگذارم فرزند رسول الله را اسیر در میانهٔ دشمنان و من خود نجات بیابم هرگز ننماید خداوند بمن آن روز را و سید بن طاوس علیه الرحمه روایت کرده است که در آن وقت نظر مبارک آنحضرت بمحمد بن بشر حضرمی افتاد بفدای قلب مرحمت منزل آنحضرت شوم که باو فرمود که پسر تو در ملک ری اسیر شده است تو برو تا او را مستخلص گردانی او در جواب عرض کرد که فرزندم را از خدا میخواهم و ناگوار است بر من که او اسیر شده باشد و من بعد از او زنده باشم مؤلف گوید که محمد بن بشر از زندگانی خود سیر شده بود از جهت مصیبت اسیری فرزند خود بفدای قلب بریان و دیدهٔ گریان سرور شهیدان شوم نمیدانم که احوالش چگونه شد در وقتیکه فرزند دلبند خود جناب علی اکبر را دید که در خاک و خون افتاده و اعضای بدنش پاره پاره و قطعه قطعه گردیده است آه آه وا مصیبتاه که از شدت درد هجران با دیدهٔ گریان فرمود که يَا وَلَدِي يَا عَلِيُّ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا یعنی ای فرزند گرامی ای علی اکبر بعد از تو خاک بر سر دنیا باد پس خامس آل عبا رو بمحمد بن بشر کرده فرمود که خدا تو را رحمت کند بیعت خود را از تو برداشتم و ترا حلال کردم برو و سعی کن که فرزند خود را از اسیری خلاص گردانی فقال أَكَلَتْنِي السِّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ خوش بحال چنین بزرگواران و رحمت الهی بر اخلاص ایشان زیرا که آن سعادتمند در جواب آنحجت خدا عرض کرد که بفدای تو شوم یا ابن رسول الله مرا درندگان بیابانها زنده پاره پاره کنند اگر ترا تنها گذارم و از جناب تو مفارقت کنم پس چون آنحضرت ثبات قدم و زیادی اخلاص او را ملاحظه نمود پنج جامه که قیمت آنها هزار اشرفی بود باو مرحمت فرمود که این جامها را تسلیم فرزند خود کن و او را روانه کن که آن فرزند اسیر شدهٔ تو را بخرد مؤلف دل شکستهٔ حزین گوید که ای دوستان و ای موالیان بدیدهٔ انصاف ملاحظه کنید که آن بزرگواریکه در مثل چنان احوال که هنگامهٔ شب عاشورا بود و هر گاه از فکر اسیری یکی از فرزندان یکی از ملازمینش بیرون نرود و هزار اشرفی برای استخلاص او مرحمت فرماید از کجا انصاف و مروتست که کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا در روز عاشورا همهٔ دختران و پسران و کودکان او را اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار در کوچه و بازار در میان جمعیت فسقه و اشرار بگردانند آه وا مصیبتاه و وا ویلاه که در زندانها و مسجد خرابها حبس نمایند و هیچ خدا پرستی پیدا نشود که فدا داده ایشان را خریده در راه رضای خدا آزاد گرداند آه وا غربتاه و وا حزناه گمان آن دارم که اگر فدا دهنده هم میرسید ابن زیاد بدبنیاد و امیر او یزید بن معاویه علیهم اللعنة و الهاویة از شدت عداوت و ملعنتی که داشتند اسیران را نمیفروختند و از برای اذیت و آزار کردن و بی ادبی و بی احترامی نمودن نگاه میداشتند ثُمَّ قَالَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ لَا وَاللهِ لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ وَاللهِ لَوْ أَعْلَمُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَى ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُذْرَى وَيُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا ای شیعیان در زیارت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه هست که سعد بن عبد الله علیه الرحمه عرض کرد که یا ابن رسول الله هرگز نخواهد شد که از خدمت جناب تو دست برداریم تا آنکه خداوند بداند که ما حفظ کردیم غیبت رسول الله صلی الله علیه و آله را در حق جناب تو والله هر گاه بدانم که کشته میشوم پس زنده کرده میشوم پس سوخته میشوم پس خاکسترم بباد داده میشود و تا هفتاد مرتبه چنین میشود که از خدمت جناب تو دست بر نخواهم داشت تا آنکه خون خود را

در پیش روی تو بریزیم و چگونه میشود که خود را فدای تو نکنیم و حال آنکه میدانم که زیاده از یکمردن یا یک کشته شدن چیزی نیست و بعد از آن کرامت ابدیست و در حدیث است که آنفرزند پیغمبر رحمة للعالمین روی مبارک بجانب هریک از اصحاب با وفا و اخلاص کیشان با صدق و صفا کرده و برداشتن بیعت خود را از گردنهای ایشان بافصح بیان اعلام فرمود و آن نیکو فطرتان قوی ایمان هر یک ببیان کافی و جواب شافی مراتب اخلاص کیشی و ارادت اندیشی و جان نثاری خود را بعرض آن آقای همه جوانان جنان میرسانیدند و شبیه بآن کلمات و بیانات که مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین بجلی و دیگران علیهم الرحمة عرض کرده بودند ایشان هم عرض کردند پس چون سید مظلومان ثبات قدم و قوت ایمان ایشانرا ملاحظه نمود طلب خیر و مغفرت در حق ایشان فرمود مؤلف گوید که ای کاملان شیعیان از و ای عارفان از امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله طریقه انقطاع الی الله و اعراض عما سوی الله را از آقای مظلومان و رئیس سلسله شهیدان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء تعلیم گیرید که آن موحد حقیقی در شب عاشورا اکتفا بر داشتن بیعت از اصحاب کرام ننمود بلکه چون اعتماد را از خویشان و برادران و خواهران و فرزندان و جمیع یاران برداشته بود و بجز پروردگار عالمیان بکسی تکیه و اعتماد نفرموده بود از برای اتمام حجت و اظهار مقام وحدت و عدم التفات بکثرت روی بجانب اقربای خود کرده فرمود که یا اهل بیتی قد جعلتکم فی حل من مفارقتی بفدای قلب مجروح مظلوم کربلا و اهل بیت غریب بیکس او شوم نمیدانم که آن بزرگوار بر چه حال بود که این کلام را فرمود و نمیدانم که اهل بیتش خصوصا جناب زینب خاتون مظلوم که عمری را در خدمتگذاری برادر بزرگوار خود با نهایت دوستی و مهربانی گذرانیده بود بر چه حال شدند از شنیدن اینکلام که فرمود ای اهل بیت من بیعت خود را از شما هم برداشتم و اگر از من مفارقت کنید و مرا در این بیابان تنها گذارید شما را حلال دارم و بر شما مؤاخذه ندارم فانکم لا تطیقونهم لتضاعف اعدادهم و قواهم زیرا که شما تاب مقاومت این لشکر ندارید از جهت بسیاری ایشان و قوتشان این قوم بغیر از من بکسی دیگر کار ندارند حال که ظلمت شب عالم را فرا گرفته برخیزید و روانه وطنهای خود شوید و مرا تنها با این قوم بگذارید که خداوند از نهایت لطفش مرا اعانت خواهد فرمود و نخواهد گذاشت چنانکه با طیبین از پیشینیان ما عادت جمیل و نیکوئی داشت مؤلف حزین جان نثار میگوید که بفدای برادری و اخلاص کیشی حضرت عباس شوم که شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که در میانه اهل بیت آنجناب برخاست و عرض کرد که انفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابدا یعنی ایجان برادر آیا ما ترک خدمت تو میکنیم و جناب تو را تنها میگذاریم و بجانها و وطنهای خود میرویم از برای آنکه بعد از قتل و شهادت تو عیش و زندگانی کنیم ای برادر جان ای حسین امیدوارم که خداوند هرگز ننماید این امر را بما و نبینیم روزی را که مثل تو بزرگواری شهید شده و ما زنده باشیم پس خواهران آنحضرت و فرزندان او و اولاد برادران او و پسران عبدالله جعفر که ظاهر آنست که مادر آنها جناب زینب خاتون بود متابعت حضرت عباس کرده گفتند مثل آنچه آنجناب عرض کرده بود مؤلف اشکبار گوید که هر وقت بفکر آنمجلس شب عاشورا و کیفیت وداع کردن آنمظلوم با خواهران دلخون و اولاد و امجادش میافتم از گریه و زاری و ناله و بیقراری بر حالی میشوم که نمی توانم ضبط خود نمایم و در حدیث دیگر وارد شده است که آن بزرگواران جان نثاران در جواب عرض کردند که والله لا نفارقک و یحزننا ما یحزنک و یصیبنا ما یصیبک و انا اقرب ما نکون الی الله اذا کنا معک ای شیعیان و ای گریه کنندگان جانهای ما فدای سرور اهل بیت سید مظلومان شود که از روی یقین کامل عرض کردند که ای سید و آقای ما والله که هرگز از جناب تو مفارقت نکنیم و در خدمت تو میمانیم تا محزون گرداند ما را هر چه ترا محزون گرداند و بجانها و بدنهای ما رسد هر بلا و مصیبتی که بجناب مقدس تو رسد و بدرستیکه بلندترین مقام قرب ما بسوی جناب اقدس الهی آنست که در خدمت تا سعادت تو باشیم و در حدیث دیگر است که اقربای آنغریب مظلوم عرض کردند که والله لا یکون هذا ابدا یعنی ای آقای مظلومان و ای سرور اهل بیت پیغمبر آخر الزمان والله هرگز نشود که دست از خدمت تو برداریم و بجانهای خود رویم و مثل جناب تو بزرگواری را تنها در میان اعدا بگذاریم پس آنجناب از برای اتمام حجت و طلب مقام وحدت و عدم التفات بکثرت و خبر دادن از اعمال شنیعه فسقه امت روی بجانب نوجوانان کرده فرمود که انکم تقتلون غدا کلکم و لا یفلت منکم رجل ای فرزندان سید انبیا و ای اولاد سید اوصیا و ای یادگار فاطمه زهرا حال که دست از یاری من بر نمیدارید خبر دهم که همه شما فردا کشته خواهید گردید و این بدنهای نازنین در خاک و خون خواهد غلطید و یکی از شما ها روی وطن نخواهد دید قالوا الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک پس آن نجیبان و برگزیدگان

خداوند عالمیان عرض کردند که حمد خداوندیرا که مشرف فرمود ما را بکشته شدن و بدرجه رفیعه شهادت رسیدن در خدمت جناب تو پس آن بزرگوار روی مبارک را بجانب اولادهای مسلم بن عقیل کرده فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل یعنی ای اولاد مسلم کافیست شهادت مسلم من بیعت را از شما برداشتم دست از یاری من غریب بردارید و بجانهای خود روید ایشان در جواب عرض کردند که سبحان الله اگر ما دست از جناب تو برداریم چه خواهند گفت مسلمانان بما و چه خواهند گفت که ما واگذاشتیم بزرگ و آقای خود را و پسر عموهای خود را که بهترین همه عموهای عالمند و با ایشان بجانب دشمن تیری نینداختیم و نیزه بکار نبردیم و شمشیر نزدیم و ایشان را در کربلا تنها گذاشتیم و ندانستیم که چه بر سر ایشان آمد لا والله لا نفعل و لکن نفدیک بانفسنا و اموالنا و اهلینا جانم بفدای اخلاص ایشان شود که عرض کردند که یا ابن رسول الله بحق خداوند قسم که نشود که در این شب عاشورا دست از جناب تو برداریم بلکه در خدمتت توقف مینمائیم و جانها و مالها و اهل و عیال خود را فدای بدن مقدس تو میگردانیم که تا هر جا تشریف بری ما هم در خدمت تو باشیم و بدنهای ما از جمله بدنهای شما حساب شود و خونهای ما در میانه خونهای شما ریخته شود پس هرگاه ما این نوع سلوک و رفتار نمودیم آنچه بر ما واجب بود بعمل آورده و از عهده تکلیف برآمده ایم فقبح الله العیش بعدک خاک بر سر زندگانی بعد از کشته شدن جناب تو پس چون آن طلاق دهنده عجوزه دنیا را از دار فنا و مسافر دار بقا یعنی جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء از یاران خود اقوام مقام صدق و صفا و ارادت و وفا و جانبازی در راه رضای خدا را ملاحظه نمود در حق ایشان دعا کرد پس فرمود که ارفعوا رؤسکم و انظروا فجعلوا ینظرون الی مواضعهم و منازلهم من الجنة یعنی فرمود که حال که تن بشهادت داده اید و طالب سعادت ابدیه شده اید سرهای خود را بالا کنید تا عوالم قرب و قبول را معاینه نمائید پس همه سرهای خود را بالا کرده بچشمهای حق بین نظر کردند و منازل عالیه جنان را مشاهده نمودند و آنجناب که عالم بعوالم ملک و ملکوت بود دست بلند کرده منازل هریک از اصحابش نشان میداد و از اینجهت بود که در روز عاشورا همه آن بزرگواران در اذن جدال خواستن بر یکدیگر پیشی میگرفتند و سینههای خود را نشانه تیرهای بلا میکردند و اذیت تیرها و نیزهها و شمشیرها بر سر و صورت و جان خود میخریدند برای آنکه از محنت دار الغرور خلاص گردیده و براحت دار السرور کامیاب گردند و شاهد بر صدق این مطلب اینست که در کتاب بحار از جناب صادق علیه السلام روایت شده است که شخصی بآنحضرت عرض کرد که خبر ده مرا از اصحاب جناب سید الشهداء علیه السلام که چگونه خود اقدام میکردند بکشته شدن آنجناب در جواب فرمود که کشف لهم الغطاء فرأوا منازلهم فی الجنة یعنی برداشته شد از برای ایشان پرده پس دیدند مکانها و منزلهای خود را در بهشت پس هریک از ایشان پیشی میگرفتند بر دیگری تا آنکه زودتر بدرجه رفیعه شهادت رسند یا در منازل عالیه جنان با حور العین معانقه کرده آسایش نمایند پس آنحضرت با اولاد و امجاد و اقربا و اصدقا از آنمجلس برخواسته هریک روانه خیمه خود شده مشغول ذکر و عبادت الهی گردیدند فیا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما

مجلس بیست و یکم

در عبادت آنحضرت و اصحاب او است در شب عاشورا السلام علی اهل العاشوراء و اهل المحنة و الحزن و البکاء و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله الذی جعل ذکر المولی المظلوم کفارة لهفوات السنتنا یعنی حمد مخصوص خداوند آنچنانیست که قرار داد ذکر جناب آقای مظلوم ما را کفاره لغزشهای زبانهای ما والشکر لله الذی قرر استماع رزایا الشهید المعصوم ستارة لغفلات اسماعنا و شکر مخصوص خداوند آنچنانیست که قرار داده است شنیدن مصیبتهای مولای شهید معصوم را در پوشاننده غفلتهای گوشهای ما و الحمد و الشکر لله الذی اودع محبته فی قلوبنا کنزا لفقرنا فی عرصاتنا و حمد و شکر مخصوص خداوند آنچنانیست که بامانت سپرده است محبت آن بزرگوار را در دلهای ما تا گنجی و ذخیره باشد از برای روز فقر ما در قیامت ما لکنه سبحانه من فرط لطفه عجن افئدة محبیه بماء البکاء علیه لیکن خداوند سبحانه از کثرت لطفش خمیر فرموده است دلهای دوستان آنغریب شهید را باب گریه براو لیطهرهم عما هم علیه لیستحقوا الوفود علیه تا آنکه پاک گردیده شوند از جمیع عیوب ظاهریه و باطنیه ایشان تا آنکه ببرکت گریه مستحق شوند ورود بر رحمت خالق بی همتا را و لذا یبکون و ینوحون علیه صباحا و مساء اسرارا و علانیة و از این جهت است که گریه و نوحه میکنند بر آنمظلوم غریب در هر صبح و شام در آشکار و پنهان بحیث احترقت قلوبهم و اجرحت جفونهم و انسلت دموعهم و احدبت ظهورهم و ابیضت شعورهم آه آه دوستان آن بزرگوار

شهید آنقدر نوحه و ناله کرده اند و میکنند که سوخته و کباب شده است قلبهای ایشان و مجروح شده است چشمهای ایشان و بی اختیار
جاری شده است اشکهای ایشان و سفید گردیده است مویهای شیخ و شاب ایشان آه وا حزناه و وا کرباه چگونه دوستان و جان
نثاران چنین نشوند و حال آنکه مصایب عاشورا با جمیع موحدین عالم از ابتدا تا انتها همین نوع تاثیر نموده و در بیان شمه از احوال
شب عاشورا همین بس که در حدیث معتبر از جناب سید الساجدین و قبله العارفین حضرت امام زین العابدین روایت شده است
که در شب عاشورا من علیل و رنجور بودم و عمه ام جناب زینب خاتون مشغول پرستاری و پرستاری من بود که یکوقتی از شب پدر بزرگوارم
خیمه خود را خلوت فرمود و در خدمت او باقی مانده بود چون غلام ابو ذر غفاری و او مشغول بود باصلاح کردن شمشیر خود که ناگاه شنیدم
که پدر بزرگوارم در گوشه تنهائی این اشعار را مکرر میخواند یَا دَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِیلٍ کَمْ لَکَ بِالْاِشْرَاقِ وَالْاَصِیلِ مِنْ طَالِبٍ
و صَاحِبٍ قَتِیلٍ وَالدَّهْرُ لَا یَقْنَعُ بِالْبَدِیلِ وَاِنَّمَا الْاَمْرُ اِلَی الْجَلِیلِ وَکُلُّ حَیٍّ سَالِکٌ سَبِیلِی و چنان بلند خواند که من شنیدم
و مدعای پدرم را فهمیدم پس از شنیدن آن اشعار گریه در گلوی من گره شد و مکرر آن اشعار را آهسته با خود خواندم و دانستم که بلا
نازل شده است و عمه ام جناب زینب خاتون نیز شنید آنچه را که من شنیدم وَهِیَ امْرَاَةٌ وَمِنْ شَاْنِ النِّسَاءِ الرِّقَّةُ وَالْجَزَعُ و چون
زن بود و از شان زنان آه و ناله و گریه و جزع و فزع است نتوانست که خود را نگاه دارد نماید پس از جای خود برجست و بجانب پدرم
روانه شد بنحوی که جامه خود را بر خاک میکشید و از دل پر درد آه و ناله بر میکشید و چون بخدمت پدرم مشرف گردید مانند زن بچه مرده
از قلب ناله بی اختیار برکشید و عرض کرد که لَیْتَ الْمَوْتَ اَعْدَمَنِی الْحَیَاةَ یعنی ایکاش که مرده بودم و زنده نبودم و این کلام را از
برادر مظلوم غریب بیکسم نمی شنیدم فَقَالَتِ الْیَوْمَ مَاتَتْ اُمِّی فَاطِمَةُ وَاَبِی عَلِیٌّ وَاَخِی الْحَسَنُ یَا خَلِیفَةَ الْمَاضِینَ وَثِمَالَ الْبَاقِینَ یعنی
آنمظلوم با آه و ناله روی بجانب برادر بیکس خود کرده عرض کرد که ایجان برادر این زمان که تو تن بشهادت داده گویا الآن مادر مظلومم
فاطمه طاهره از دنیا رحلت کرده و پدرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دار فانی را وداع کرده و برادر زهر خورده ام حضرت امام حسن
مجتبی علیه السلام وفات یافته آه آه وا مصیبتاه و وا ویلاه که گفت ای برادر جان الحسین ای یادگار کذشتگان و ای پناه بیکسان دل ای
امید داری خواهران این چه اشعار است که خواندی و آتش حرمان و هجران بر جان خواهرت فشاندی فَنَظَرَ اِلَیْهَا الْحُسَیْنُ وَقَالَ لَهَا
یَا اُخْتَهُ لَا یَذْهَبَنَّ حِلْمَکِ الشَّیْطَانُ آه آه وا مصیبتاه که چون خامس آل عبا علیه التحیة و الثناء این کلمات را از خواهر خود شنید در اضطراب
دیده از او رو بدید نظر مبارک خود را بجانب او گردانید و از روی نصیحت باو فرمود که ایخواهر جان صبر کن و آرام گیر و کاری مکن که شیطان
بی ایمان عنان صبرت را از دست تو بگیرد و گویا آنمظلومه عرض کرد که ای برادر جان درین بیابان با اینهمه دشمنان چگونه صبر کنم و آرام گیرم
ایکاش که در مدینه طیبه و در وطن بودم پس چون آن بزرگوار این کلمات را از خواهر خود شنید تَرَقْرَقَتْ عَیْنَاهُ بِالدُّمُوعِ آه آه
که بی اختیار چشمهای حق بینش پر از اشک شده فرمود که هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ لَوْ تُرِکَ الْقَطَا لَنَامَ یعنی ایجان خواهر هیهات هیهات دیگر
من بمدینه مراجعت نخواهم نمود ای خواهر اگر مرغی بحال خود واگذاشته شود و کسی او را اذیت نکند البته در آشیانه خود قرار گیرد و
ترک وطن خود نماید ای شیعیان و ای ناله کنندگان روایت شده است که چون آنمظلومه این کلام را از برادر بهتر از جان خود شنید بیتابی
و بی یاری و ناله بی اختیار کشید و عرض کرد که ایجان برادر سخت دل برکنده شده و تن بلا و مصیبت داده فَذَلِکَ اَقْرَحُ لِقَلْبِی وَاَشَدُّ
عَلَی نَفْسِی یعنی ای برادر جان ای حسین تن بشهادت دادن تو از بیکسی بیشتر از همه چیز قلب مرا مجروح گردانیده و از همه شدائد بر من
ناگوار گردیده ثُمَّ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَهَوَتْ اِلَی جَیْبِهَا وَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَغْشِیَّةً عَلَیْهَا ای شیعیان امیر مؤمنان و ای دوستان خاتون جنان
و ایگریه کنندگان بر سرور همه مظلومان والله بتعجب دارم که در شب عاشورا بر جناب زینب خاتون دلخون چه حالت روداده و چه
خیال بخاطر مبارکش خطور کرده که در حدیث معتبر وارد شده است که ناگاه از کثرت هم و غم و زیادتی مصیبت و الم بی اختیار شده و سیلی
غم بر درد ماتم زده و دست ناصبوری بگریبان طاقتی انداخته دامن جامه خود را بدرید و صیحه زده و افتاد و غش کرد فَقَامَ اِلَیْهَا الْحُسَیْنُ
فَصَبَّ عَلَی وَجْهِهَا الْمَاءَ پس همینکه مظلوم کربلا دید که خواهرش غش کرد مصیبت تازه برای آنجناب و سایر احباب روی داد پس تعجیل
بر سر بالین او رسید و او را چون جان عزیز در بر کشید و قدری آب طلبید و بر روی او پاشید مؤلف نالان گوید که هرگاه از کثرت

معرفت و شدت محبت جناب زینب خاتون دلخون نتوانسته ضبط خود نماید و از شنیدن سخنان که اشاره بشهادت آنحضرت باشد غش
کند والله که متحیرم که در عصر روز عاشورا در وقت عبور از قتلگاه و دیدن بدن نازنین بسیار پاره پاره برادر که در اطراف آن همه جوانهای
هاشمیه و اقربا و یاران با وفا بخاک و خون غلطیده بودند آنمظلومه بر چه حال شد و اگر غش کرد و بر خاک قتلگاه افتاد آیا کسی سرش را
در دامن گرفت و آبی بر رویش پاشید و در عوض برادرش جناب سید الشهدا علیه السلام او را غمخواری نمودی یا نه وَقَالَ لَهَا یَا اُخْتَاهُ
اِتَّقِی اللهَ وَتَعَزَّیْ بِعَزَاءِ اللهِ وَاعْلَمِی اَنَّ اَهْلَ الْاَرْضِ یَمُوتُونَ وَاَهْلَ السَّمَاءِ لَا یَبْقَوْنَ وَاَنَّ کُلَّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَ اللهِ تَعَالَی ایجانم
بفدای صبر و بردباری آنمظلوم شود که چون خواهرش از غش کردن بحال آمد شروع در نصیحت کرده باو فرمود که ایخواهر جان ای زینب
از خداوند بپرهیز و بتسلی خداوند خود را تسلی ده و بدانکه همه اهل زمین خواهند مرد و هیچیک از اهل آسمانها باقی نخواهند و بدرستیکه
هر چیزی هلاک شود مگر وجه الله تعالی که او خلق فرموده است خلق را بقدرت کامله خود و ایشان را دفعه دیگر بر خواهد انگیزانید و زنده خواهد
ساخت و او یگانه فردیست که از برای او دویمی نخواهد بود پس فرمود که ایجانان خواهر و ای ثمره شجره زهرای از هر جدم بهتر از من بود
در عزای او صبر نمودی و پدرم از من بهتر بود و در شهادت او خود را تسلی دادی و مادرم از من نیکوتر بود و در ارتحال او آرام گرفتی و برادرم
حضرت امام حسن علیه السلام از من بهتر بود چون بزهر جفا شهید شد در مصیبتش شکیبائی ورزیدی و بر هر مسلمانی پیروی برسول خدا صلی الله
علیه و آله و اقتدا بآنحضرت لازم است پس در شهادت من هم صبر کن و شکیبائی را شعار خود کردان و اینقدر ناله و نوحه مکن پس از این
کلمات و امثال آنها خواهر با جان برابر خود را نصیحت و موعظه بسیار نمود وَقَالَ لَهَا یَا اُخْتَاهُ اِنِّی اَقْسَمْتُ عَلَیْکِ فَاَبِرِّی قَسَمِی لَا تَشُقِّی
عَلَیَّ جَیْبًا وَلَا تَخْمِشِی عَلَیَّ وَجْهًا وَلَا تَدْعِی عَلَیَّ بِالْوَیْلِ وَالثُّبُورِ اِذَا اَنَا هَلَکْتُ ای محبان و ای ناله و نوحه کنندگان بشنوید آخرین وصیت
آقای مظلوم ما را که در شب عاشورا خواهر خود جناب زینب خاتون را بآن وصیت فرموده و بهر نوع که میخواهید ناله و نوحه کنید پس بدانید
که سرور شهیدان فرمود که ایجان خواهر ترا قسم میدهم و توقع آن دارم که خلاف آن نکنی که چون مرا کشته و در خون آغشته دیدی در مصیبت
من جامه بر تن ندری و بناخن هم گلگونه خود را نخراشی و صدای خود را بگفتن واویلاه و واثبوراه بلند نکنی مؤلف دلکباب زیاده برابت
میگوید که مظلوم کربلا خواهر خود را قسم داد که جامه بر تن ندری نمیدانم بر چه حال میشد اگر حاضر میبود و مشاهده میکرد که بعد از غارت خیمها
که دختران روی به بیابان نهادند فاطمه دختر سید الشهدا میفرماید که گوشم را چون بجهت گوشواره دریدند من غش کردم و در صحرا افتادم
و چون بحال آمدم دیدم که عمه ام زینب خاتون سر مرا در دامن گرفته و جامه او پاره پاره شده است آه وا مصیبتاه در آنمظلومه که میدانم
از صدمه کدام یک از منافقین پاره شده بوده است ای دوستان خامس آل عبا و ای ناله کنندگان بر جناب سید الشهدا شنیده اید که آن
حضرت خواهر خود را قسم داد که صورت خود را نخراشی والله نمیدانم چگونه از فتنه اهل کوفه که در وقت داخل کردن اسیران در آن شهر
سر آنمظلوم را در سر نیزه کرده در مقابل محمل آنمخدره گذرانیدند پس آنمظلومه از مشاهده آن سر مقدس جان بی اختیار سر خود را بر چوب
محمل زد که پیشانی مبارکش بشکست و در حدیث معتبر از جناب سید الساجدین علیه السلام روایت شده است که فرمود که در شب عاشورا
چون پدر بزرگوارم وصیتهای خود را بعمه ام تمام نمود دست او را گرفته بخیمه من آورد و او را بر سر بالین من نشاند و باو امر فرمود که متوجه بیماری
و پرستاری من شود و خود روانه آنمکان شد که اصحاب در آن جمع بودند پس بایشان فرمود که ای اصحاب من برخیزید و خیمها را بر گرد
یکدیگر جمع کنید و طنابهای خیمها را از میانه یکدیگر بیرون برید و خود در میانه آنها باشید که خیمها در طرف راست و چپ و عقب سر شما بوده
باشد که راه رفت و آمد منحصر باشد با نظر فیکه راه عبور دشمنست مؤلف دلسوخته گوید که هر وقت بخاطر میآید که اهل بیت در شب عاشورا
مثل جناب سید الشهدا علیه السلام سیدی و آقائی داشتند که برای ایشان خیمها برپا کند و اصحابی داشتند که در اطراف خیمهای ایشان مستحفظ
باشند و در شب بعد از عاشورا نه صاحبی داشتند و نه اصحابی داشتند و نه خیمه که توانند خود را و اطفال خود را از نامحرمان حفظ نمایند
بر حالی میشوم که خود را از گریه نمی توانم منع نمایم و دلم کباب و دیده ام پر آب میشود و در حدیث صحیح وارد شده است که چون آن بزرگوار امور اهل
خود و خیمها و اصحاب خود را مضبوط فرمود رَجَعَ اِلَی مَکَانِهِ فَقَامَ لَیْلَتَهُ کُلَّهَا یُصَلِّی وَیَسْتَغْفِرُ وَیَدْعُو وَیَتَضَرَّعُ یعنی بخیمه خود مراجعت نموده همه
آن شب را بعبادت پروردگار و قیام و اقدام نموده بلوازم بندگی و خضوع و خشوع گذرانید مؤلف انکسار گوید که آه آه وا مصیبتاه که آن

عبادت آنجناب در شب عاشورا

بمنی که در شب عاشورا برکوع خداوند جلیل که زاینده در روز عاشورا در هم شکسته شد و آن پیشانی که جهت اظهار عبودیت ملک معبود در شب
عاشورا بر خاک مذلت و سجود بود در روز عاشورا ابو الحتوف لعین به تیر زهرآلوده سوراخ نمود و چون آن مظلوم آن تیر را بدست خود کشید
آه وامظلوماه و واویلاه که خون بر صورت نورانیش جاری گردید و در حدیث صحیح است که آنحضرت حقیقی کاهی دست نیاز بدرگاه ملک
بی نیاز دراز کرده برای عفو گناهان دوستان و شیعیان و گریه کنندگان استغفار مینمود مؤلف جان نثار اشکبار گوید که بفدای آن
دست شوم که در اوقات قنوتهای نمازهای همه عمر شریف خصوصاً در شب عاشورا بدرگاه معبود حقیقی جل شانه العالی بلند بود آه و اغربتاه
و وامظلوماه که جمال پیچ بجهت بند زیر جامه از بدن مقدسش با شمشیر شکسته جدا کرد آه وامظلوماه و واماماه و وامصیبتاه آن دهان
معجز نظامی که در جمیع عمر بغیر کلام حق و ذکر الهی و استغفار و دعا و ثنا خصوصاً در شب عاشورا چیز دیگر بر آن جاری نشده بود و هرگز
سخن خلاف رضای خداوند نگفته بود در روز عاشورا از شدت تشنگی خشکیده بود آه واویلاه و واحزناه که بتیر حصین بن نمیر که
خداوند هرگز بستنهای او را از غل و سلاسل جهنم فارغ نگرداند سوراخ گردید و سیلاب خون بر ریش مبارکش جاری گردید ای دوستان
و ای ناله کنندگان بدانید که در حدیث معتبر روایت شده است که اقربا و احبا و اصحاب با وفای آنحضرت نیز اقتدا بآنجناب نموده
هر یک روانه خیمهای خود شده مشغول نماز و دعا و استغفار و تضرع و زاری گردیده وداع عبادت پروردگار مینمودند و در حدیثست
که جناب سید الشهداء با اصحاب با وفای خود فرمود که از برای طهارت و تهیهٔ سفر آخرت جامهها و بدنهای خود را بشوئید و نوره
بکشید مؤلف گوید که از این حدیث شریف معلوم میشود که تا شب عاشورا آب داشتند و در حدیثست که در آنشب بریر بن خضیر همدانی
و عبد الرحمن انصاری در عقب خیمهٔ آنحضرت ایستاده بودند که چون آنجناب از نوره و غسل فارغ شود ایشان نوره بکشند بریر با عبد الرحمن
شوخی و مطایبه و مضاحکه میکرد عبد الرحمن گفت ای بریر این زمان خنده و شوخی نیست بریر گفت که خدا میداند که من هرگز در
جوانی مایل بلهو و لعب نبوده ام اما در این وقت شوق فایز شدن برحمت الهی و لقای حوریان جنان بر من غلبه کرده که از شوق بی اختیار شده
شوخی و مضاحکه میکنم پس بعد از نوره کشیدن و غسل نمودن مشغول عبادت شدند و در حدیث صحیح است که در شب عاشورا
از خیمهای شهدا صدای عبادتها و نالهها میآمد مثل نالهٔ زنبور عسل که در کندوی خود ناله میکند و چون لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه آن احوال را
مشاهده کردند سی و دو نفر از ایشان هدایت یافته ملحق باصحاب آنحضرت گردیدند مؤلف الکتاب گوید که در شب بعد از عاشورا
نه از خیمهای ایشان نشانی و نه از برای آن عبادت کنندگان زبانی و بیانی و نه از جهت بدن پاره پاره ایشان پناهی و نمانده بود از برای
اطفال و زنان ایشان بجز ناله و فغانی ای شیعیان و ای جان نثاران و ای ناله کنندگان بدانید که چون سحر شب عاشورا شد در روایت
معتبره است که غریب ارض ماریه و شهید زمین قادسیه حضرت خامس آل عبا سید الشهداء ارواحنا له الفداء را اندک کسالتی و قلیل خوابی عارض
شد پس از خواب بیدار شده فرمود که آیا میدانید الآن چه خواب میدیدم یاران بیکس عرض کردند که چه خواب دیدهٔ یا ابن رسول الله
آنحضرت فرمود که خواب دیدم که سگی چند بر من حمله کردند و با ناخنها و چنگالهای خود گوشت بدن من میکندند و در میانهٔ آنها سگ پیسی بود
که زیاده از همهٔ آنها بر من حمله میکرد و گمان میکنم که قاتل من ملعونی باشد که پیس خواهد بود مؤلف سوخته جان گوید که آن زمانکه شمر
شریر بر سینهٔ آنجناب که مخزن اسرار الهی بود نشسته بود باو فرمود که وَیْلَکَ اکْشِفْ لی عَنْ بَطْنِکَ یعنی ای ملعون وای بر تو سینهٔ
خود را از برای من بگشای چون گشود دید که مانند سگ و خوک پیس است پس فرمود که صَدَقَ جَدّی رَسُولُ الله یعنی راست فرمود جدم
رسول الله صلی الله علیه و آله آن ملعون عرض کرد که جدت چه فرمود آنحضرت فرمود که روزی جدم بپدرم فرمود که یا علی بقتل میرساند
این فرزند تو را ملعونی که پیس است و شبیه ترین این خلقت بسگ و خوک و چون آن ملعون این کلام را از آن مظلوم شنید در غضب شد و چندان
بی ادبی با آنجناب کرد که نه زبان یارای گفتن و نه گوش را یارای شنیدنست لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آن بزرگوار
بیاران خود فرمود که خواب دیدم جد بزرگوارم را که با او بودند جماعتی از اصحاب او پس بمن فرمود که یا بُنَیَّ اَنْتَ شَهیدُ آلِ مُحَمَّد
یعنی ای فرزند توئی شهید آل محمد ای فرزند اهل آسمانها بشارت میکنند بجهت آمدن تو بجانب اهل آسمانها و ساکنین ملاء اعلا مؤلف حزین
غمین گوید که هر چند اهل آسمانها طلب بشارت کردند زینب خاتون دلخون و دختران و خواهران و شیعیان و دوستان ناله و فغان

کرده اند و تا روز قیامت خواهند کرد و پس جدم فرمود که یا وَلَدی وَ یَکُونُ اِفْطارُکَ عِنْدِیَ اللَّیْلَة یعنی ای فرزند گرامی باید که افطار فردای
روز عاشورای تو نزد من باشد مؤلف اشکبار گوید که احتمال دارد که همین وعده گرفتن خاتم انبیا صلی الله علیه و آله جناب سید الشهداء علیه السلام
باعث آن شده باشد که مظلوم کربلا در روز عاشورا بعد از آنکه ذو الجناح را در آب فرات جا داد و کفی از آب برداشت که گلوی
تشنهٔ خود را بجرعهٔ آبی تسلی دهد آب را ریخت و اصلاً ننوشید زیرا که شخص موعود افطار نمیکند بغیر در جائی که وعده کرده خصوصاً
آن بزرگوار مهمانی در نزد مثل چنان جد بزرگوار مهماندار پس جدم فرمود که ای فرزند گرامی ای حسین از برای فایز شدن بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت
تعجیل کن و کوتاهی مکن که اینک ملکی است که از آسمان نازل شده است و در دست او شیشهٔ سبزیست برای گرفتن خون تو پس مظلوم کربلا
روی مبارک بجانب حاضران کرده فرمود که این بود خوابیکه در این وقت سحر دیده ام و بدانید که تعبیر آن نیست که قضا و قدر الهی بآخر
رسیده است و روانه شدن از دار فانی بدار باقی نزدیک گردیده است و شکی در آن نیست پس چون اهل حیا این خواب و تعبیر آنرا شنیدند
یکصدا صداها را بناله و نوحه بلند کردند پس از خیام طاهرات ایشان نالهٔ واحسیناه و افغان و اوذبیحاه و وامظلوماه از زمین تا آسمان بالا
میرفت و بعد از بیان خواب و تعبیر آن برخواسته مشغول عبادت پروردگار حی گردیده عبادت الهی را چنان وداع نمود که دوستی
بهترین دوستان خود را وداع آخرین نماید هَنیئاً لِاَرْبابِ النَّعیمِ نَعیمُهُم فَیا طُوبی لَهُم وَ لِمَنْ یَتْبَعُهُم وَ اَنَا لٰکِنْ عَلَیْهِمُ اللّٰهُمَّ
احْشُرْنا مَعَهُمْ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَة بمحمد و عترته الطاهره
صلی الله علیهم دوام الرحمة الخاصة و الواسعة

مجلس بیست و دوم

در پریشان گوئی مناسب پریشان احوالی شب عاشوراست السلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء و البکاء و رحمة الله و برکاته
اِلٰهی کَیْفَ اَشْکُرُکَ اَنْ جَعَلْتَ حُبَّ الْحُسَیْنِ ذَخیرَةَ مَعادی یعنی ای خداوند من چگونه شکر جناب اقدس ترا بجای آورم که قرار داده دوستی
حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا و گلگون قبای عرصهٔ کرب و بلا جناب حسین بن علی مرتضی ارواحنا له الفدا را ذخیرهٔ دار بقا و روز جزای
من وَ کَیْفَ اَحْمَدُکَ اَنْ جَعَلْتَ مَعْرِفَةَ الْحُسَیْنِ غَریزَةَ فُؤادی و چگونه حمد جناب ترا بعمل آورم بجهت اینکه قرار داده معرفت امام حسین را
طبیعی فؤاد من لَکَ الشُّکْرُ یا رَبَّنا اَنْ اَقْرَرْتَ بِالْبُکاءِ عَلَیْهِ بَصَری شکر مخصوص حضرت تست ای پروردگار من که روشنی دنیا و آخرت
چشم من مقرر فرموده در گریه و زاری و تعزیه داری بر آن معصوم مظلوم مهموم وَ اَبْصَرْتَ فی سُلُوکِ سَبیلِ مَحَبَّتِهِ نَظَری منت تو راست ای پروردگار
دهندهٔ من که بینا گردانیده در طی کردن راه دوستی و محبت آنجناب چشم مرا وَ لَکَ الْحَمْدُ یا مَوْلایَ اَنْ مَلَأْتَ قَلْبی حُزْناً عَلَیْهِ و حمد مخصوص
جناب تست ای سید و مولای خداوند من که پر و مملو فرموده قلب مرا از حزن و هم و غم بر مصیبت او وَ اَجْرَیْتَ دَمْعی رَحْمَةً عَلَیْهِ و ستایش
مر تراست ای خداوند من که جاری فرموده از روی اخلاص اشک چشم مرا در وقت گفتن و شنیدن بلاها و اذیتها که بآنجناب رسیده است فَلَکَ الْمِنَّةُ
یا سَیِّدی اَنْ اَدْخَلْتَنی فی حِزْبِ الَّذینَ یَبْکُونَ عَلَیْهِ وَ فی جُمْلَةِ الصّارِخینَ عَلَیْهِ و منت مر ترا ای سید و آقای من بر من بعلت آنکه داخل گردانیده
مرا در میانهٔ جمعی که همه از شدت معرفت و اخلاص بمحض شنیدن بلای آنجناب نوحه و ناله میکنند و منت تراکه محشور گردانیده مرا با فرقه که نالههای
بی اختیار بیرون میآید از قلبهای ایشان در هنگام ذکر بلاهای او ای دوستان و ای شیعیان چگونه حمد نکنیم بر اینکه نالهٔ بی اختیار میکنیم در عزای
او و حال آنکه صادق آل محمد علیه الصلوة و السلام میفرماید که اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ تِلْکَ الصَّرْخَةَ الَّتی مِنْ قُلُوبِ شیعَتِنا لِاَجْلِنا یعنی ای خداوند من صلوات
و رحمت فرما بر آن نالههای بی اختیار که بیرون میآید از قلبهای شیعیان ما بجهت خاطر ما بار پروردگارا تو را بحق جناب محمد و آل محمد صلی الله
علیه و آله قسم میدهیم که این دعای حضرت صادق علیه السلام را در حق ما گریه کنندگان و نالهٔ بی اختیار کشندگان مستجاب فرما اَللّٰهُمَّ صَلِّ
وَ سَلِّمْ عَلی اَشْرَفِ الْاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ وَ فِی السّابِقینَ وَ اللّاحِقینَ مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ عَلَی الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ اَجْمَعینَ ای سید انبیا و ای بهترین
همهٔ اهل ارض و سما از خداوند سؤال میکنیم که جزای نیکو عطا فرماید بجناب تو در عوض صبر بر مصیبت فرزند غریب مظلومت جناب سید
الشهداء ارواحنا له الفداء و الله نمیدانم که بکدام زبان و چه بیان جناب ترا تعزیه و تسلیه بگویم در مصیبت فرزند تو حضرت امام حسین
که همه گوشت و پوست و استخوان و اعضاء و جوارح او پرورده شده بود از لعاب دهان معجز نظام تو و مدام او را سوار میفرمودی بر کتف
خود و در میانهٔ مهاجر و انصار در پنهان و آشکار و از برای یادی محبت اخیار و اتمام حجت بر اشرار میفرمودی که حُسَیْنٌ مِنّی وَ اَنَا مِنْ حُسَیْنٍ

فِلْذَةُ کَبِدِی وَقُرَّةُ عَیْنِی یعنی ای امت بدانید که حسین از منست و من از حسینم و او پاره جگر و روشنائی چشم منست ثُمَّ صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلٰی أَشْرَفِ الْأَوْصِیَاءِ الْمَرْضِیِّینَ وَأَکْمَلِ الْأَوْلِیَاءِ الْمَهْدِیِّینَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ وَقِبْلَةِ الْعَارِفِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فِی کُلِّ آنٍ وَحِینٍ ای سید و مولا و امام من خداوند جل جلاله اجر جمیل و ثواب جزیل عطا فرماید بجناب تو در عوض صبر فرمودن در مصیبت فرزند غریب بیکس مظلومت حضرت امام حسین که او نور چشم و قوت قلب و میوه دل و پاره تن تو بود و از جان شیرین عزیزتر بود در نزد جناب تو ثُمَّ صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلٰی سَیِّدَةِ النِّسَاءِ شَفِیعَةِ یَوْمِ الْجَزَاءِ مَوْلَاتِنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ای معصومه مظلومه مطهره امید از فضل خداوند سبحانه آنست که نیکو و مضاعف فرماید اجر تو را بر صبر بر مصیبتها و فتنها و بلاها که بر فرزند قرة العین ارجمند تو جناب امام حسین وارد گردید و حال آنکه او بود شکوفه چمن تو و پرورده شده بود در دامن تو و ذیل مرحمت تو و بزرگ گردیده بود در آغوش مکرمت تو و چون روح روان بود در بدن مقدس تو ثُمَّ صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلٰی سِبْطِ فَخْرِ الْأَنْبِیَاءِ وَوَلَدِ سَیِّدِ الْأَوْصِیَاءِ وَمُهْجَةِ قَلْبِ الزَّهْرَاءِ سَیِّدِنَا وَإِمَامِنَا الْحَسَنِ الْمَسْمُومِ الْمُجْتَبٰی عَلَیْهِ آلَافُ التَّحِیَّةِ وَالثَّنَاءِ یابن رسول الله امید از الطاف بلا اکناف حضرت سبحانی جل شانه العالی آنست که بجناب تو اکرامی تام و رحمتی ما لا کلام عطا فرماید بجهت صبر بر مصیبت برادر با جان برابرت که سید انبیاء در حق شما فرمود که اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ آه وا مصیبتاه و وا حزناه از جانب شیعیان و دوستان و ناله کنندگان صلوات و سلام الهی باد بر خامس اصحاب کسا و زینت اهل ارض و سما یعنی آن بزرگواری که مشهور است در ملاء اعلی بابی عبدالله سید الشهداء و در زمین معروفست بحسین مقتول در دشت کربلا یابن رسول الله پدرها و مادرها و جانها و عیالها و مالها ما فدای تو گردد و الله که از برای جناب تو مصیبتی چند روی داده که قلبهای همه دوستان را کباب و دیدهای ایشان را مجروح و پر آب گردانیده اَلْقَلْبُ لِسِبْطِ الْمُصْطَفٰی مَقْرُوحٌ وَالْعَیْنُ لِشِدَّةِ الْبُکَاءِ مَجْرُوحٌ قَدْ صَارَ شَهِیدًا بِدِیَارِ الْغُرْبَةِ یَا قَوْمُ عَلَی الْغَرِیبِ نُوحُوا نُوحُوا یعنی قلب بجهت اطلاع بر مصیبت سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله زخم شده و دیده از بسیاری گریه مجروح گردیده بتحقیق که آن بزرگوار شهید شده است در دیار غربت ای قوم و ای دوستان و ای جان نثاران بر آن غریب بزرگوار ناله و نوحه کنید و کوشش نمایید در نوحه کردن و ناله نمودن بفدای تو شوم یابن امیر المؤمنین که از برای جناب تو آنقدر مصیبت و بلا روی داده که توان احصا نمود پس متحیریم که کدام یک را ذکر نمائیم و بر کدام گریه کنیم آیا یاد آوریم آن وقتی را که از حرم جد و مادر و برادر خود با اهل و عیال و زنان و مردان و کودکان بیرون تشریف میآوردید و همه نوجوانان هاشمیه در اطراف مشغول محافظت اهل و عیال و اموال بودند و همه اهل مدینه بر هجران شماها گریه میکردند تا ما هم مثل اهل مدینه نوحه و ناله کنیم یا آنکه یاد آوریم از حالت مراجعت نمودن اهل و عیال بیکس تو بجانب مدینه در حالتی که زنان و عروسان بی شوهر و خواهران بی برادر و اطفال بی پدر و همگی یاران در بدر مردان و زنان نالان و گریان و اهل مدینه در آه و افغان پس بزرگان ایشان بیاد سر خیل سلسله شهیدان ناله میکردند و نوجوانان ایشان بجهت شهادت نوجوانان هاشمیه که در خدمت جناب تو بوده اند آه بر می کشیدند پس هر یک از اهل مدینه با اسیر همعنان و در تفحص احوال کشتگان پس از ناله اسیران و آه استقبالیان شور محشری عیان بنوعیکه عاجز است از وصف آن زبان و بیان یابن رسول الله نمیدانیم که یاد آوریم از آن زمانی که در مدینه طیبه با جد و پدر و مادر و برادر و دوستان و شیعیان بودید و در کمال صحت و عزت و جلالت و خوشحالی بودید یا آنکه یاد آوریم و ناله کنیم از آن زمانی که از ذو الجناح بر زمین گرم کربلا افتادی آه و امصیبتاه که نه اقوامی و نه انصاری و نه یاری کننده در خدمتت بود که جان خود را نثار خاک راهت کرده اند آه آه و احزناه بلکه در اطراف همه کوفیان و شامیان و دشمنان با تیغها بر آن نعره زنان برای قتل جناب تو و اسیر کردن زنانت آماده و مهیا بودند یابن امیر المؤمنین هر وقتی که بخاطرم میآید که در جنگ صفین در خدمت پدر بزرگوارت بودی چون لشکر اسلام تشنه شدند فتح آب فرات بدست مبارک جناب تو شد و همه لشکر با حیوان خود سیراب شدند و بخاطرم میآید که در روز عاشورا خود با جمیع اهل و عیال تشنه بودید و از خیام طاهرات ندای العطش العطش بلند بود و از برای طفل شیرخواره خود علی اصغر آب میخواستی و میسر نشد تا آنکه با آب پیکان گلوی نازکش پاره پاره شد جگرم سوراخ سوراخ میشود و نمیتوانم که خود را از گریه معاف دارم آه و اویلاه چگونه میتوان شنید و ناله نکرد که در زمان کودکی اهل آسمانها مشتاق زیارت جناب تو شدند پس حضرت جبرئیل بامر ملک جلیل قنداقت را باسمانها برد پس جمیع ملائکه بزیارت

مشرف گردیدند و بالهای خود را بر تو مالیدند و تبرک جستند آه و احزناه که در روز عاشورا از بی آبی و بیشیری علی اصغر نزدیک بهلاکت رسید چون قنداق او را بر دست گرفتی که شاید برای او تحصیل آب نمائی حرمله کاهل ملعون تیری بر گلوی او زد و او را هلاک نمود و در آغوشت بخواب رفت ای آقای مظلومان چگونه میشود که عارفین از دوستانت خود را از گریه هلاک نکنند و حال آنکه میدانند که چون با پروردگار خود مناجات کردی و یا الله یا الله یاربّاه یاربّاه یاربّاه میگفتی و طلب جواب میکردی ندای لبیک عبدی می شنیدی آه آه و وا حزناه که هرچند از جهت اتمام حجت در حالت شدت تشنگی از برای حفظ عیال و اطفال کوچک و بزرگ در روز عاشورا بندای بلند فرمودی که قُلْ لِی شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ یعنی ای اهل کوفه و شام آیا درین بیابان بجرعه از آب راه توان یافت بجز تیر و نیزه جوابی دیگر ندادند بلکه ملعونیکه خداوند دهان آن شقی را مملو از زقوم جهنم گرداند فریاد زد که یا حسین هذا مطلبٌ محالٌ وَأَبْشِرْ بِالنَّارِ الْحَمْرَاءِ یعنی ای حسین این مطلبی است محال هرگز ترا آب نخواهیم داد لکن بشارت میدهیم ترا باتش برافروخته جهنم وا ابتاه یا حُجَّةَ اللّٰهِ لَا أَنْسٰی أَنَّکَ کُنْتَ عَیْبَةَ عِلْمِ اللّٰهِ وَمَوْضِعَ سِرِّ اللّٰهِ وَحَمَلَةَ کِتَابِ اللّٰهِ وَنَسَبَکَ أَهْلُ اللَّجَاجِ وَالْعِنَادِ إِلَی الْجَهَالَةِ وَالضَّلَالَةِ وَالْخُرُوجِ عَنْ دِینِ اللّٰهِ آه آه که قلبهای همه انبیاء ازین سخن کباب و دیده های همه مقربین پر آب و بحق خداوند که هرگز نشود که فراموش کنیم آنکه بودی الحجت خداوند صندوق علوم ربانی و موضع اسرار حضرت سبحانی و بودی از حمله بردارندگان آیات قرآنی آه و وا سوأتاه و وا مصیبتاه که نادانی چند که معدن عناد و لجاج بودند جناب تو را نسبت بجهل و نادانی و ضلالت و گمراهی دادند آه آه که نمیتوان گفت و نمیتوان شنید که گفتند از دین خداوند بیرون رفته و باین جهت فتوی دادند بر قتل تو و حال آنکه دین خداوند برپا بود بجناب تو و آبای طاهرین و ابنای مکرمین تو آه و او یلاه و وا مصیبتاه که متحیرم که کدام مصیبت را بخاطر بگذرانم بر کدام یک مثل ابر بهار گریه کنم آیا بر هتک حرمت که توجب هتک حرمت خداوند است ناله کنم یا بر اسیر کردن حرم محترمت که حرم خداوند است گریه کنم آیا گریه کنم بر کیفیت وداع کردن با برادر با جان برابرت حضرت عباس ناله کنم بر حالتی که دختر مظلومات سکینه خاتون مشک خشکیده نزد عم خود آورد و آب طلبید آه آه یا آنکه نوحه کنم از وقتی که آن سقای شهیدان گرد در آن وقت که بر خاک هلاک افتاده بود پس جزع کرد که ای برادر با جان برابر وصیت من آنست که تا جان در بدن منست مرا بخیمه نبری که از سکینه خجالت میکشم که از جهت او آب نیاورده ام پس برادر و برادر غریب روی بر روی یکدیگر کردند مشغول وداع شده گریهای غریبانه کردند یابن رسول الله بفدای قلب محزون غمگینت شوم والله که هر وقت که بخاطر شیعیان و دوستانت خطور میکند که در وقت وداع با فرزند برادرت یعنی داماد عزیزت حضرت قاسم دست بگردن یکدیگر گردید و چندان گریهای غریبانه کردید که هر دو غش کردید و دختران در اطراف ایستاده بر کیفیت وداع شماها ناله و نوحه میکردند ما شیعیان و محبان بر حالی میشویم که نمی توانیم خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف داریم و البته متحیر میشویم که آیا بر حالت وداع فرمودن شما دو بزرگوار با یکدیگر گریه نمائیم یا بر کیفیت وداع کردن آن نوجوان با مادر غم نصیب خود زاری نمائیم آه وا حزناه و وا هجراناه که یا بر حالت وداع کردن آن نوجوان ناکام با عروس از عیش مأیوس دریغ و افسوس گوئیم و گریه و نوحه کنیم ای فرزند امیر المؤمنین آیا بر چه حال شدی در آن وقتی که جسد این نوجوان مظلوم را آغشته در خاک و در زیر سم حیوانها مشاهده نمودی والله که متحیرم که چگونه آن جسد را نزد مادر خونجگر و عروس از کام مأیوس آوردی و بچه زبان و بیان ایشان را عذرخواهی کردی و چگونه عذر برادر بزرگوارت حضرت امام حسن علیه السلام را در یوم اللقاء خواهی خواست بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی وَنَفْسِی یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ لَا أَنْسٰی إِلَی الْفَزَعِ الْأَکْبَرِ مَا رُوِیَ لَنَا فِی الْأَثَرِ الْمُعْتَبَرِ فِی شَهَادَةِ ابْنِکَ الْمَظْلُومِ الْمُطَهَّرِ مَوْلَانَا عَلِیِّ الْأَکْبَرِ یعنی پدر و مادرم و جانم بفدای جناب تو شود ای فرزند رسول خدا که هرگز فراموش نخواهم کرد تا روز محشر آنچه روایت شده است در حدیث معتبر در شهادت فرزند مظلوم مطهر تو جناب علی اکبر آقای ما که در شب عاشورا خیمه او را در جنب خیمه خود مقرر فرمودی و چون جان شیرین او را از خود جدا نمیفرمودی و در آن شب مکرر بخیمه او تشریف میبردی و مشاهده جمال با کمال و قامت مرتضوی رفتارش مینمودی و چون بعلم امامت شهادت فردای او را میدانستی مکرر آه سرد از دل پر درد بر میکشیدی آه وا حزناه و وا مصیبتاه که چون روز عاشورا شد در وقت وداع با آن نوجوان و آن سر خیل سلسله خوبان آه و ناله جانکاه از دل سوخته و قلب بغم اندوخته بر کشیدی آه وا ویلاه و وا مصیبتاه چگونه میشود که شیعیان فراموش کنند و نوحه و ناله نکنند و حال آنکه در حدیث معتبر دیده اند و بگوش هوش شنیده اند که چون آن نوجوان

روانه میدان گردید جناب تو از شدت اندوه خون گریستی و روی مبارک نورانی خود را بجانب آسمان کردی و ریش غبارآلوده خود را بر روی هر دو دست گذاشتی و از نوجوان خود گذشتی و باین کلام مناجات نمودی که اللّهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و خُلقاً و منطقاً برسول الله و کنّا اذا اشتقنا الی نبیّک نظرنا الی وجهه یعنی ای خداوند من گواه باش بر این جماعت اشرار و بر این قوم ناکار که بمقاتله و مبارزه با ایشان روانه شده است جوانی که شبیه‌ترین خلایق است به سید ابرار از جهت صورت با انوار و رفتار با وقار و شیرینی گفتار و عادت ما این بود که هر وقت مشتاق میشدیم به پیغمبر تو دیده خود را به مشاهده جمال با کمال او تسلی میدادیم آه واحزناه و وامصیبتاه بفدای صبر تو گردم یا ابن رسول الله که آن بدن نازنینی را که از هجده سال تا شب عاشورا پرورده آیا بر چه حال شب عاشورا را با او بسر بردی و آن شب را بصبح رسانیدی و آه واغربتاه نمیدانم بر چه احوال شدی آن وقتی که آن بدن پاره پاره را در روز عاشورا میخواستی که از خاک و خون برداشته بخیمه آوردی و رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره میخواندی و از این جهت است که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه میفرماید که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات و اخذ فؤادک من کل الجهات یعنی ای جد بزرگوار بتحقیق که از شدت صبر تو تعجب کردند ملائکهای آسمانها و از جمیع جهات بودند بجانب تو نگران با دیدهای گریان و قلبهای حیران بریان ای پناه بیکسان چون جناب زینب خاتون دلخون در شب عاشورا اطلاع بهم رسانید که فردا علی اکبر شهید خواهد شد نالهای بی اختیار از دل پر درد برکشید آه وامصیبتاه و واحزناه که چون در روز عاشورا از شهادتش با خبر گردید بی اختیار خود را بر نعش کشته نوجوان او رسانید پس جناب تو از برای آنکه احترام او در هم شکسته نشود آن نعش را میانه خاک و خون گذاشتی و آن مخدره دلشکسته حسرت زده را بخیمه رسانیدی آه واغربتاه و واحسرتاه نمیدانم در عصر عاشورا اگر او را در دست اعدا اسیر و خوار و ذلیل میدیدی بر چه حال میشدی و چگونه در مقام حفظ و حمایت او بر میآمدی آه آه و اگر در زمان اسیری او را در بیابانها و در بازارهای کوفه و شام و در مجالس اهل ظلم و مسجد جزا بها مشاهده میفرمودی چگونه او را نصرت و یاری میکردی یا ابن رسول الله هجوم مصایب و احزان دوستان را متحیر دارد که کدام را یاد آوری کنند و بر آن ناله و نوحه کنند پس همان بهتر که خاموش شوند و چون شخص متفکر در دریای تحیر فرو رفته در سیل گریه غرق شوند و الی الله المشتکی و الیه تصیر الامور

مجلس بیست و سوم در تشبیه کردن شب و روز عاشوراست با یکدیگر و در بعضی از احوال مردان خونجگر و زنان دربدر

السلام علی اقوام غرقوا فی بحار البکاء و علی المصائب النازلة فی ایام عاشوراء و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد یا ابن رسول الله کلما اختلج ببالی احوالک فی لیلة عاشوراء و یومه لا اقدر علی منع نفسی عن البکاء و النحیب ای خامس اصحاب کسا و ای فرزند سید انبیا و ای مظلوم کربلا و ای غریب در زمین نینوا و الله الشاهد و کفی به شهیداً خداوند شاهد و گواه است و او کافی است از برای شهادت که هر زمان که بخاطرم میاید احوال جناب تو در شب و روز عاشورا و آن دو حالت را با یکدیگر خیال میکنم چنان بی اختیار میشوم که نمی‌توانم خود را از گریه و ناله حفظ و ضبط نمایم فانه بلغنی فی النص الصحیح و الخبر الصریح انک کنت فی عشیة تلک اللیلة مستدعیاً من قتلة الشام و الکوفة امهال لیلة واحدة لوداع اهلک و للعبادة و ما امهلوک هؤلاء الکفرة الفجرة الا بعد المبالغة التامة بدرستیکه بمن رسیده است در حدیث صحیح و روایت صریح اینکه جناب تو در عصر تاسوعا پیش از آنکه داخل شود شب عاشورا روانه فرمودی برادر با جان برابر خود حضرت عباس را بسوی لشکر شقاوت اثر مخالفین و بجهة مهلت خواستی از برای وداع عبادت پروردگار و وداع خواهران افگار و با اهل بیت اطهار پس آن بی ایمانان بد کردار مهلت ندادند مگر بعد از اصرار بسیار و مبالغه بیشمار و پس از مهلت گرفتن بعضی از آن شب را بعبادت پروردگار گذرانیدی پس گاهی در رکوع بودی و گاهی در سجود و زمانی با خضوع بودی و اوقاتی در خشوع و در بعض از آن شب دست نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز دراز کرده قنوت میخواندی و اشک خونین بر چهره نورانی جاری میفرمودی آه وامصیبتاه و واغربتاه که چون روز عاشورا شد آن بدنی که همه عمر خصوصاً در شب عاشورا در نماز و رکوع و سجود بود از کثرت تیرها و نیزها و از صدمه عمودها شکسته و مجروح گردیده بود و آن جبهه که بسجود ملک معبود عادت کرده بود در همه شبها علی الخصوص شب عاشورا سجدهای طولانی بجای آورده در روز عاشورا از اذیت تیر و سنگ که بر پیشانی نورانیش خورده بود مجروح بلکه سوراخ گردیده بود آه آه وامظلوماه که چون از ذوالجناح در غلطید اول جبین نازنینش

کربلا رسید و از آنجا که بسجود ملک معبود عادت کرده بود اول سجده نمود آه واغصتاه و واسوأتاه آن زبان و دهان معجز نظامی که علی الدوام بذکر الهی و اجرای احکام او مشغول بود و از برای عفو گناهان شیعیان و محبان در ایام و لیالی عمر شریف خصوصاً در شب عاشورا استغفار میفرمود آه آه واحزناه که در روز عاشورا در آن زمانی که از شدت تشنگی خشکیده بود و آن مظلوم در دریای حرب غوطه ور گردیده بود تیر اندازان از اطراف بر آن غریب بیکس تیرها میزدند که ناگاه حصین بن نمیر علیه اللعنة و السعیر تیری بر آن دهان مقدس زد که پر خون گردید آه آه واویلاه که آن خون بر ریش مبارکش جاری گردید ای شیعیان و ای دوستان و ای گریه کنندگان سینه که صندوق علوم ربانی بود و رب اشرح لی صدری را مکان و رب زدنی علماً را مقام و رب زدنی فیک تحیراً مرام و در جمیع عوالم و ایام اشتغال بتوجه ملک علام داشت و در شب عاشورا تخم مفارقت و هجران برادران و خواهران و دوستان در مزرعه سینه بی کینه میکاشت و بجز ازدیاد قرب حضرت سبحان و شفاعت و نجات شیعیان و زایران و گریه کنندگان خیالی دیگر نداشت آه وامصیبتاه که چون نظر بجانب برادر با جان برابر خود حضرت عباس و بفرزند دلبند نور بصر جناب علی اکبر و بیادگار برادر قاسم خونجگر و سایر نوجوانان هاشمیه مینمود بجز فدا کردن ایشان خیالی دیگر نمی‌نمود آه آه واویلاه و وامظلوماه که چون روز عاشورا شد اول بار شوق لقای دوست حقیقی در سینه مهر طلیعه اش شعله ور گردید و آتش هجران جد و پدر و مادر و برادر در کانون دلش زبانه کشید آه آه واحزناه که سوز سینه خواهران و آه شرربار دختران و ناله کودکان جان پاکش را بسوخت ای محبان و ای ناله کنندگان با این همه مصایب که بر سر آن مظلوم بود خداوند لعنت فرماید کوفیان بیوفا و شامیان بیحیا را که آب فرات را بر روی آن فرزند ساقی کوثر منع نمودند و از آنجا که هر شهیدی که بوداع میآمد با آن آقای مظلومان وداع میکرد و هر کس یاور و ناصر میخواست آن پناه عالمیان از دل میکرد و هر جان نثار با وفائی که بدرجه رفیعه شهادت فایز میگردید آن سرور شهید از اسب پیاده میشد و نعش هر قربان شده با قرابتی را آنجناب بخیمه اقربا میرسانید و از آنجا که روز عاشورا گرمترین همه ایام بود با اینهمه حرب و ضرب و حرکت و اضطراب نه چندان آنحضرت تشنه شده بود که توان شرح نمود آه آه واغربتاه که مرغ دلش در آشیانه سینه خشکیده اش برای پرواز کردن باوج سعادت بال و پر میزد و زبان مقدسش که علی الدوام بذکر الهی مشغول بود از خشکی بکامش میخورد صدا میکرد آه آه وامظلوماه آن سینه را هدف ناوک بلا نموده بتیرها و نیزها و خنجرها پاره پاره گردانیدند آه آه چگونه میشود که شیعیان و دوستان تا قیامت ناله و نوحه نکنند که آخر الامر آن سینه را که پرورده سینه سید انبیا و آغوش سید اوصیا و پستان فاطمه زهرا بود اسبها بر آن تاختند و استخوانهای سینه و پهلوی آنجناب را درهم شکستند یا ایها المؤمنون ابکوا و بالغوا فی البکاء لمصیبة یدی ید الله الباسطة و طال امتدادها الی السماء للدعاء یعنی ای برادران مؤمنین و ای شیعیان مخلصین گریه و زاری کنید و مبالغه نمائید در ناله در مصیبت دو دستی که او دست باسطه خدا است یعنی دست گسترده خدا یعنی از او ظاهر شده است و میشود احکام الهی و آن دستی بود که مدام از روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز دراز بود و در قنوت نمازها از برای تضرع و زاری بلند مینمود خصوصاً در شب عاشورا که وداع عبادت الهی میفرمود و طال تقبیل الملائکة لها تشریفاً و تعظیماً و تکریماً و آن دستی بود که مکرر ملائکه مقربین از اطراف آسمان و زمین من باب التعظیم و التکریم بزیارت آن میآمدند و ببوسیدن آن تبرک میجستند آه واحزناه که چون روز عاشورا شد از بس جراحت تیر و نیزه بآن دست رسیده مجروح و خون آلوده گردیده بود که ناگاه ملعونی در وقت سواری چنان شمشیری زد که کف دست او را ببرید آه آه از مصیبت بزرگ که بجدل بن سلیم ملعون در وقتیکه در خاک و خون افتاده بود بجهت انگشتری انگشت کوچک دست راست آنجناب را قطع نمود آه آه از مصیبت دالی که جراحت آن تا قیامت از قلبهای شیعیان برطرف نمیشود زیرا که نمیتوانند شنید که ساربان بیحیا بجهت بند زیر جامه آن دو دست را با شمشیر شکسته از بند دست جدا کرد و تا قیامت آن بدن مقدس چنانکه بیرون است بسینه تیر خواهد بود ای یادگار سید انبیا دو صد تیر قلبهای محبین و گریه کنندگان را سوراخ سوراخ کرده پس از آن سوراخها اشکها بر رخسارهای ایشان جاری گردیده حدیث اول آنکه در شب عاشورا بخواهر مظلومه جناب زینب خاتون دلخون فرمودی که ای خواهر تو را وصیت میکنم در حق فرزند صغیره و طفل یتیم غریب بیکسم سکینه خاتون که او را گرامی داری و نیکو محافظت فرمائی و نگذاری که کسی او را اذیت و آزار نماید که او کودک و عزیز کرده است و حدیث دویم آنکه در روز عاشورا بعد از شهادت جناب تو اسیر عرب ناصبی و کج خلق شدید العداوة شد که او را اذیت بسیار کرد و بعضی از لباسها و مقنعهای او را

کرف و ما سرای بسیار گفت آه وا مصیبتاه و اینه هرگز فراموش نخواهم کرد که در شب عاشورا آن خسته که عزیز گرد خود را که پدر بوسیدی و میبوسیدی وگویا از بوسه او توشه ها و ذو قیامت برمیداشتی و در کمال عزت و احترام بود و گاهی او را در دامن جلال خود می‌نشانیدی و گاهی در آغوش مرحمت خود چون جان شیرین جا میدادی آه آه که در روز عاشورا در وقت عبور از قتلگاه شهیدان آن طفل در پهلوی بدن مجروح میرود و در میان خاک و خون نشسته بود آه و اخزناه که گاهی رگهای بریدهٔ گردن مقدست را میبوسید و گاهی روی خود را بر جراحتهای بدن نازنینت میمالید و گاهی خون از آن جراحتها میگرفت و بر روی و موی خود با آن خضاب میکرد و نالهای جانگداز از جگر سوخته برمی‌کشید که از سوز ناله و نوحهٔ آن همه حاضران حتی لشکریان شقاوت بنیان بلکه اسبها و شتران اشکها از چشمها روان میکردند آه و امظلوماه و اغریباه که آن ملعونیکه براو موکل بود او را اذیت نمود امید از خداوند که منتقم حقیقی است که هرگز دست آن ملعون را از عقوبت جهنم خلاص نکرداند که آن طفل را زد و بر سر او نعره می‌کشید و جمعی از منافقین به آمین رئیس بغات خود طلبید که او را بزجر از پدر جدا کرده راضی بجدایی بآن بدن پاره پاره نشده او را باسیری بردند یا مولای و سیدی کلما اختلج ببالی انک اوصیت الی اختک زینب المظلومة وسائر النسوة المحزونة بشد خمارهن و ستر وجوههن خوفا لان تبدو وجوههن و شعورهن للاجانب و یختلج اخذ المنافقین عنهن المقانع لا اقدر علی منع نفسی عن النحیب والصراخ یعنی ای آقا و سید من هر وقت که بخاطرم خطور میکند اینکه جناب تو وصیت فرمودی بخواهرت جناب زینب خاتون محزون و با اهالی حرم دلخون اینکه مقنعها را محکم ببندید و چادرها بر سر کشید تا روی و موی ایشان از نامحرمان محفوظ ماند و بخاطرم میآید که در وقت غارت خیمها چادرها و مقنعهای آن بیکسان را بغارت بردند نمی توانم که خود را باز دارم از گریه و زاری و نوحه و بیقراری و اویلاه و وامصیبتاه که کاش همین چادرها و مقنعها را گرفته بودند و ایشان را اذیت نمیکردند امید که خداوند هرگز دستهای آن اشقیا را از زنجیرهای آتشین خلاص نکرداند که چندان آن نازپروردهای پیغمبر آخر الزمان را اذیت و آزار کردند که هریک پناه بدیگری میبردند و در عقب سر یکدیگر میگریختند و فریاد یا محمداه و ندای یا علیاه و وا فاطمتاه و واحسناه و واحسیناه از سوز دل برمی‌کشیدند و هیچیک از آن سنگدلان سیاه قلبان بر ایشان ترحم نمیکردند کان الله لم یخلق فی قلوبهم شیئا من الرحمة و در حدیثست که آن منافقان بی ایمان برحالی بودند که گویا خداوند در قلب آن ملاعین اصلا ترحم خلق نفرموده بوده است الغرض ای فرزند فاطمهٔ زهرا صلوات الله وسلامه علیها چگونه ما دوستان محزون و نالان نشویم که از برای ما روایت شده است که در شب عاشورا آنحضرت بخواهر خود جناب زینب خاتون وصیت فرمود که ای خواهر در مصیبت من صبر کن و بقضای الهی راضی شو و لکن لا امنعک من البکاء ولیکن ترا منع از گریه و زاری نمیکنم آه و امصیبتاه و واخزناه که در روز عاشورا بعد از شهادت جناب تو عمر بن سعد ملعون دون بر هریک از اهل و عیال تو ملعونی را موکل نمود که نگذارند که گریه کنند پس چون چشمهای ایشان بر سرهای بریدهٔ شهیدان و گیسوان خون آلوده نوجوانان بیافتاد که بخاک و خون آلوده شده و بر نیزهای دشمنان بلند شده و بی اختیار آه شرربار از سینهٔ افگار برمی‌کشیدند آن بی ایمانان بر شانهای ایشان کعب نیزه میزدند بحدیکه کتفهای ایشان مجروح شده بود و چگونه مردان و زنان شیعیان نالان و گریان نگردند که شنیده اند که از مدینه تا کربلا هر وقت جناب زینب خاتون میخواست که سوار شود که همهٔ برادران و نوجوانان در اطراف او جمع میشدند و با عزت و احترام آنمخدره را در محمل مینشانیدند و با اهتمام تمام مشغول گذرانیدن امور او بودند آه و امظلوماه و واغریباه که بعد از اسیری از کربلا تا شام هر وقت که میخواست سوار شود از ضعف پیری و صدمهٔ گرسنگی و تشنگی و از بسیاری اذیت و کشیدن بار محنت و مصیبت نمی توانست که سوار شود و باطراف خود نظر میفرمود و چون از نوجوانان او بجز سرهای بریده نشانه نبود ناله و زاری و گریه و بیقراری مینمود پس آن ملعونیکه موکل بآن مظلومه بود او را باذیت و زجر سوار مینمود و احوال سایر زنان بیکس و دختران نورس بر همین منوال آه از حضرت جناب سکینه مظلومه که کودک بود و هرگز تنها سواری ننموده بود و بر او ملعونیکه ناصبی و کج خلق بود موکل کرده بود و علی الدوام او را اذیت مینمود ای سید جوانان اهل جنان و ای آقای مظلومان وای سرور شهیدان والله که اگر همهٔ دوستان و محبان تا قیامت گریان و نالان و قرین آه و افغان شوند حزن قلب ایشان برطرف نگردد و سوز سینهٔ ایشان فرو ننشیند زیراکه در روایات معتبره دیده اند و از علمای خود شنیده اند که در زمان خاتم انبیا صلی الله علیه وآله در بعضی از اعیاد لباس جنت برای قامت مبارک آوردند و آنرا پوشیدی

و برای عالم مفاخرت میفرمودی و در بعضی از عیدها لباسی از برای جسد شریف و عنصر لطیفت از آسمان فرود آمد که در میانه روی آن و آستر آن از پرهای نرم زیر بال جبرئیل بود که از برای راحت بدن مطهر منورت پوشیده آه آه و اخزناه و وامصیبتاه که در روز عاشورا بخواهر مظلومات جناب زینب خاتون فرمودی که یا اختاه ائتنی بثوب خلق یعنی ای خواهر مظلومه بیاور نزد تو جامهٔ کهنه بجهت من و چون حاضر گردانید بدست مقدس خود اطراف آنرا پاره پاره کردی و بر بدن نازپروردهٔ خود پوشیدی از برای آنکه کسی آن را میل نکند و بعد از شهادت آن بدن مجروح از خاک و خاشاک و آفتاب محفوظ بماند خداوند لعنت فرماید اهل کوفه و شام را که بعد از شهادت آن مظلوم آنجامه را از وی دزدیدند و آن بدنیکه از لعاب دهان بهترین پیغمبران پرورده شده بود در میانهٔ آفتاب بخواری و زاری بر روی خاک انداختند و از برای تحصیل دنیای خود رفتند ای دوستان وای ناله کنندگان هیچ میدانید که آنجامه چه شد بشنوید و بی اختیار ناله و زاری کنید که در حدیثست که اهل بیت مظلوم را اسیر از یزید پلید علیه العذاب الشدید خواهش فرمودند که امر کند لشکر بد سیر خود را که آنچه از ایشان در کربلا بغارت برده اند رد کنند پس بامر آن ملعون هر شقی بدبختی که میآمد و لباس و اساس شهیدی را میآورد آه و امحروماه که ملعونی آمد و لباسهای نوداماد شهید جناب قاسم را آورده و اویلاه که شقی آمد و علم بی صاحب و مشک خشکیدهٔ سوراخ شده حضرت عباس علیه السلام را آورد آه و امصیبتاه و واشوراه که منافق ملعونی آمد و لباسهای جناب اکبر نوجوان را آورد القصه پی در پی لشکریان شقاوت بنیان میآمدند و اسباب و لباسی از شهیدان و اسیران میآوردند و اهل بیت که در مجلس یزید پلید نشسته بودند و از برای هریک آهسته آهسته از برای شهادت و مظلومی صاحب آن مانند زنبور عسل که در کندوی خود نالد که میگریستند و آهسته ناله میکردند آه واویلاه و وامصیبتاه که ناگاه شقی ملعونی وارد شد و ساز و قرار نزد یزید پلید گذاشت چون انرا گشود آه و امصیبتاه و وامظلوماه که پیراهن سوراخ سوراخ بخون خشک شده را در آورد الله اکبر چون نظر اهل بیت بیکس بآن پیراهن افتاد بی اختیار صداها بناله بلند کردند و شور و واحسیناه و ناله واغریباه و وامظلوماه و واذبیحاه و واشهیداه بلند کردند بحدیکه زلزله در ارکان قصر کفر بنیان یزید شدید العقاب انداختند پس آن ملعون ازل و ابد متعجب شد سؤال کرد که اسیران را چه شد که صداها بهم انداخته چنین نالهای جانکاه میکنند یکی از اسیران فریاد زد که ای یزید خدا خانه اترا خراب کند ای ملعون بد عاقبت این پیراهن فرزند خاتم انبیا صلی الله علیه وآله است تامل نما که چگونه بوده است حال بدن آن مظلوم مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که از حدیث خواب دیدن سکینه خاتون در شام و نقل فرمودن آنخواب را برای یزید پلید معلوم میشود که آن پیراهن در نزد مادر مظلومه اش جناب فاطمه طاهره صلوات الله وسلامه علیها بوده است و در جملهٔ از کتب تعزیه روایت شده است که چون روز قیامت شود خاتون دو سرای و شفیعهٔ روز جزا جناب فاطمه طاهره دندان شهید شدهٔ پدر بزرگوار خود را بر روی دست و عمامهٔ شق شدهٔ شوهر خود جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را بر فرق و لباس زهرآلودهٔ فرزند خود حضرت امام حسن را بر دست راست گیرد و همین پیراهن سوراخ سوراخ مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء را بر دست چپ گرفته و جبرئیل امین محسن سقط شده را برداشته و با این هیئت وارد محشر شود بنوعی محشر شود که همهٔ انبیا از گریه و شیون بر خود آیند و فرشتگان بناله در آیند پس عرض کند که اللهم احکم بینی و بین من ظلمنی و ظلم ذریتی یعنی بارخدایا حکم فرما در میانه من و هرکس که برمن و بر ذریه من ظلم کرده است پس اذن میدهد خداوند آن مظلومه را بشفاعت کردن از برای دوستان خود و دوستان ذریهٔ خود و گریه کنندگان در مصیبتهای ایشان و زیارت کنندگان قبور مقدسات ایشان خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید کانی ببنت المصطفی قد تعلقت یداها بساق العرش والدمع اذرت یعنی گویا می بینم فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را که بدستهای خود بقائمهٔ عرش الهی در آویخته و از چشم اشک جاری است وفی حجرها ثوب الحسین مضرجا وعنها جمیع العالمین بحسرة و در دامن آن معصومه جامهٔ خون آلودهٔ فرزند او حضرت امام حسین علیه السلام است که همه عالم از جهت آن پیراهن در حسرت و ملالند تقول و یا عدل افصل بینی و بین من تعدی علی ابنی بعد قهر و قسرة و آن معصومه مظلومه عرض میکند که ای خداوند عادل حقیقی حکم فرما در میانهٔ من و میانهٔ آنهایکه ظلم کردند بر فرزند من بعد از غلبه و سخت گرفتن بر او اجالوا علیه بالصوارم والقنا وکم جال فیهم من سنان و شفرة زیراکه آن ملاعین بجولان در آوردند بر فرزند من تیغها و نیزهای خود را و ای چه بسیار زدند بر بدن نازنین او نیزها و شفرهای خود را مؤلف گوید که ای خداوند من علی الدوام عذاب خود را مضاعف فرما بر آن

اشقیائی که ظلم کردند بر جناب فاطمه طاهره و ذریه طیبین او و رحمت خود را نیز مضاعف گردان بر دوستان گریه کنندگان بر ایشان
و قرار ده ما را در زندگان و مردگان و دوستان و محبین ما را از جمله انجما علیکه بشفاعت حضرت فاطمه داخل جنت شوند بمحمد و آله الطاهرین

و بجز به الفاتحه

مجلس بیست و چهارم در احوال صبح عاشورات السلام علیکم یا اهل العزاء و البکاء و العاشوراء و رحمة الله
و برکاته ای شیعیان هر کس دیده باطن او روشن و چشم حق بین او بنور معرفت منور باشد چون صبح عاشورا طالع شود هر کاه نظر
در اطراف عالم کند در همه اجزای سموات و ارضین خصوصاً در ظاهر و باطن کاملین آثار حزن و هم و غم از برای مصیبت فرزند فخر عالم
و آدم مشاهده خواهد نمود و این مطلب از برای روشن ضمیران و خالصین از شیعیان قطعی بلکه از جمله محسوسات است و از بجهت است
که بی اختیار قلبهای دوستان بریان و دیده های ایشان گریانست خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید اذا جاء عاشوراء تضاعف
حسرتی لآل رسول الله و انهل عبرتی یعنی هر وقتیکه ایام عاشورا میشود مضاعف میشود حسرت من از برای آل رسول الله صلی الله علیه و آله
و ریزان میشود اشک چشم من هو الیوم فیه اغبرت الارض کلها و جوماً علیهم و السماء اقشعرت زیرا که آن روزی بود که در آن
از شدت غم و اندوه همه زمین غبار آلوده و تیره و تار گردید و آسمان بر خود بلرزید مصائب ساءت کل من کان مسلماً و لکن عیون
الفاجرین اقرت آه آه مصیبتی چند در آن روز روی داد که ناخوش گردانید هر کس را که مسلم بود و لکن دیده های معصیت کاران روشن گردید
اذا اذکرت نفسی مصیبة کربلا و اشلاء سادات بها قد تعرت آه آه هر وقت که بخاطر میآورد نفس من مصیبت کربلا را و برهنه شدن
اجساد طاهره بزرگان دین را در آن اضاق فؤادی و استباحت تجارتی و عظم کربی ثم عیشی امرت تنگ میشود دل من و معوق
میماند امر کسب و کار تجارت من و بزرگ میشود غم من و تلخ میشود عیش و زندگانی من اریقت دماء الفاطمیین بالبلا فلو عقلت
شمس السماء لخرت آه آه ریخته شد خونهای اولاد فاطمه طاهره آشکارا و علانیه پس هرگاه عقل میداشت آفتاب سرنگون میشد بر روی
زمین الا بابی تلک الدماء التی جرت بایدی کلاب فی الجحیم استقرت آگاه باشید که پدرم را فدای آن خونها کردم که جاری گردید
بر دست سگانی که جایگاه ایشان جهنم است بنفسی خدود فی التراب تعفرت بنفسی جسوم بالعراء تعرت ایجانم بفدای آن رویهای
نورانی باد که بخاک مالیده شده و جانم بفدای جسمهائی باد که در بیابان کربلا برهنه گردید بنفسی رؤس معلیات علی القنا الی الشام تهدی
بارقات الاسنة ایجانم بفدای سرهائی باد که بر نیزه ها بالا کرده شد و بهدیه بشام روانه شد در حالتی که از دندانها آنها نور علانیه بود
بنفسی شفاه ذابلات من الظما و لم تحظ من ماء الفرات بقطرة ایجانم بفدای آن لبهائی که از شدت تشنگی پژمرده شده بود و یکقطره
از آب فرات بچشیده بود بنفسی عیون غابرات سواهر الی الماء منها نظرة بعد نظرة ایجانم بفدای آن چشمهائی باد که از بیخوابی بگاه
سر فرو رفته بود و هر لحظه بجانب آب فرات از تشنگی نظر می نمود بنفسی من آل النبی خرائد حواسر لم تقذف علیهم بسترة آه آه
ایجانم بفدای آن دخترهای با حیا نو جوانی باد که از آل پیغمبر بودند و همه حسرت زده و سر برهنه شده بودند و نداشتند چیزیکه سرهای خود را بآن
بپوشند تقیض دموعاً بالدماء مشوبة کقطر الغوادی من مدامع سترة آه آه که اشکهای چشمهای آن دختران همه بخون آلوده بود که شبیه
بپارهای جگر بود که از پیش سینه و ناف ریخته شود علی خیر قتلی من کهول و فتیة مصالیت انجاد اذا الخیل کرت و گریه شان
بر شهیدی بود که بهتر از همه پیرها و جوانها بود و آل نبی بودند از بزرگان قویدلان در میدان تاختن اسبان ربیع الیتامی و الارامل
فابکهما مدارس للقرآن فی کل سحرة پس گریه کن از برای ایشان که بودند منزلگاه یتیمان و بیوه زنان و بودند محل درس و
تلاوت از برای قرآن در همه سحرها و اعلام دین المصطفی و ولاته و اصحاب قربان و حج و عمرة و بودند علمهای دین محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و صاحبان ولایت و اصحاب قربانی و حج و عمره ینادون یا جداه ایة محنة تراه علینا من امیة مرة آه آه که همه فریاد
میکردند که یا جداه یا محمداه آیا مشاهده میفرمائی که چه محنت و مصیبتی است که بر ما گذشت از ظلم بنی امیه ضغائن بدر بعد ستین
اظهرت و کانت اجنت فی الحشا ابرت یا جداه ظاهر گردید کینهای جنگ بدر بعد از شصت سال که مخفی بود در دلهای ایشان
شهدت بان لم ترض نفس بهذه و فیها من الاسلام مثقال ذرة گواهی میدهم که هیچ نفسی راضی باین مصایب نشود حال آنکه بود

باشد در آن ذره از اسلام مؤلف گوید که چگونه میشود که شخصی خود را از جمله مسلمانان بشمرده و بآن ظلم و ستمهائی که در روز عاشورا بر پاره تن
رسول خدا یعنی جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء وارد گردید راضی و خوشنود باشد و الله راضی نخواهد شد بوارد شدن ذره از آنها
ای اصحاب عاشورا بدانید که همه چشمها و گوشها در راه انتظار بود که چون روز عاشورا شود چه خواهد شد خلاصه آنچه از احادیث معتبر
ظاهر میشود اینست که جناب سید الشهداء در اول فجر روز عاشورا نماز صبح را بجماعت با اصحاب کرام بجای آوردند پس روی مبارک بجانب
ایشان کرده فرمود که یا اصحابی ان الله قد اذن فی قتلکم فعلیکم بالصبر یعنی ای صحاب من بدرستیکه خداوند جل جلاله اذن داده است
بشهادت شما ها پس بر شما باد بصبر کردن و در حدیث معتبر است که چون در صبح عاشورا آفتاب طالع شد آن آفتاب عالمتاب فلک
عصمت و طهارت اصحاب خود را جمع فرمود و موافق حدیث جناب باقر علیه السلام چهل و پنجسواره بودند و صد پیاده و در روایت دیگر
جمیعاً هفتاد و دو نفر بودند و سی و دو نفر سواره و چهل پیاده و در روایت دیگر هشتاد و دو نفر بودند پیاده پس آنجناب زهیر بن قین را
در میمنه اصحاب خود و حبیب بن مظاهر را در میسره ایشان قرار داد و برادر با جان برابر خود حضرت عباس را طلبید و علم را بدست مبارکش
داد و امر فرمود که صف آرائی لشکر را در مکانی فرمایند که خیام طاهرات ذریه سید کائنات در عقب سرشان واقع شود و حکم فرمود که
خندقی را که در شب عاشورا در پشت خیمها کنده بودند پر از هیمه و نی کرده آتش زنند تا آنکه دشمن نتواند که از آنطرف بر خیمها و اهل آن دست
در اهانت ظفر یابد مؤلف دلسوخته گوید که زنان و کودکان و دختران که در پس پردهای عصمت و طهارت پرورده شده بودند و هرگز
صف آرائی لشکر و جهاد ندیده بودند در اول صبح عاشورا تسلی دلهای پریشان ایشان بوجود ذی جود خامس آل عبا و اصحاب با وفا
آه آه وامصیبتاه متحیرم که در عصر عاشورا بر ایشان چه گذشت در آن وقتی که عمر سعد حرامزاده لشکر شقاوت اثر را امر کرد که خیمها را غارت
کنند و فریاد زد که آتش بر خیمهای صاحبان آن مظلوم زنند و خیمها را با هر کس که در او هست بسوزانند پس آن بیکسان از اطراف آتش فرار
کرده روی به بیابانها نهادند و در احادیث بسیار وارد شده است که از طرف کفر و ضلالت عمر بن سعد لعنة الله علیه صف آرائی لشکر شقاوت
اثر نمود و عدد ایشان بروایتی زیاده از بیست هزار نفر بود و در حدیث دیگر از جناب صادق علیه السلام روایت شده است که سی هزار
نفر بودند و در روایت دیگر است که زیاده از سی هزار نفر بودند مؤلف گوید که آنچه بر این خادم اخبار معلوم شده آنست که عدد ایشان
زیاده از آنست که بتوانند حفظ و ضبط نمود زیرا که در حدیثی فرموده است که گویا سیل آمده و آدم آورده بود و در حدیث دیگر است که
روزی مظلوم کربلا در آغوش مادر خود فاطمه زهرا سلام الله علیها بود که سید انبیا صلی الله علیه و آله بر آنمخدره وارد شد و آن بزرگوار را
گرفته در آغوش مرحمت خود جا داده فرمود که ایفرزند خداوند لعنت کند کشندگان ترا و عریان کنندگان ترا و هلاک گردانند ادیت
کنندگان ترا و حکم کند در میانه من و آنها که اهانت و خواری میرسانند بتو و اذیت میکنند ترا پس چون آن معصومه این کلمات را از پدر بزرگوار
خود شنید عرض کرد که یا ابه ای شیء تقول یعنی ایجان پدر این چه کلمات بود که فرمودی آنحضرت فرمود که ایدختر من بخاطر آوردم
اذیتها و ظلمها و مکر و حیلهائی که باو میرسد بعد از من و تو و این مصیبت بزرگ بر او وارد میشود که او در میانه گروهی واقع شده باشد که کثرت
و جمعیت ایشان گویا مثل عدد ستارهای آسمانست خلاصه کلام آنکه عمر بن سعد علیه اللعنة از اطراف صف آرائیها کرد و در میان هر سلسله
و قبیله علمی بر پا کرد و از برای هر طایفه مکانی و جائی معین کرد و میمنه لشکر کفر اثر خود را بعمرو بن حجاج بی ایمان سپرد و میسره آن را بشقی
ترین همه آنها شمر بن ذی الجوشن ملعون واگذاشت و عمر بن قیس خبیث را سر کرده سواران گردانید و شبث بن ربعی شقی را بزرگ
پیادگان قرار داد و علم ظلم شوم خود را بدست زوید غلام نافرجام خود داد پس در میان عسکر خود نعره زد که در اطراف حسین احاطه کنید
و مانند حلقه گرد او در آئید که از هیچ طرف نه کسی باعانت او در آید و نه او بتواند فرار نماید پس از جمیع اطراف بدور ماه وجودش حلقه
زدند آه واغربتاه و واغطشاه که جناب سید الساجدین میفرماید که چون پدر بزرگوارم واقعه دشت کربلا را بدینگونه مشاهده فرمود
و ملاحظه نمود که آن سواران بی ایمان بقصد جان آنجان جهانیان بنای فتنه و طغیان دارند در میانه هر دو لشکر ایستاده و دستهای مبارک را
بجانب آسمان بلند کرده با پروردگار خود مناجاتی فرمود که معنی فارسی آن اینست که ایخداوند من توئی که محل اعتماد منی در هر همی و غمی و توئی
که محل امید و آرامش منی در هر شدتی و توئی که در هر امری که بر من وارد میشود مایه اعتماد و امید و آرامش منی ای چه غمهای بسیار بزرگ که بر من وارد

شده که اشتهای دران ضعیف کردید . . . و راه چاره دران بسته شده و دوستانم در چاره آن عاجز گردیده اند و دشمنانم در آن زبان شماتت
گشوده اند و من آنرا بجناب تو عرض کرده ام و شکوه آنرا بتو نموده ام و از غیر تو روی گردانیده ام و بجانب حضرت تو روی آورده ام
پس تو از لطف خود فرج عطا فرموده و آن غصه را برطرف گردانیده و تو ئی ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و منتهای هر رغبتی مؤلف
گوید که خدا و ند لعنت کند بر دنیا و اهل دنیا خصوصا بر اهل کوفه و شام که اصلا اعتنائی بآن بزرگوار که حجت خدا وند بود بر اهل آسمانها و زمین
نکردند بلکه فرصت ندادند که مناجات با حضرت قاضی الحاجات را باخر رساند در همان ساعت خیرکی کرده از اطراف روی بخیام طاهرات
آوردند پس دیدند که در عقب آنها در خندقها آتش برافروخته است پس شمر شریر که خداوند دهان او را مملو از زقوم جهنم گرداند فریاد
زد که یا حسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیمة یعنی ای حسین پیشی گرفته بآتش پیش از آتش روز قیامت پس آنحضرت سلام الله
علیه فرمود که کیست فریاد زننده گویا شمر بن ذی الجوشن باشد اصحاب عرض کردند بلی شمر ملعونست فقال له الحسین یا ابن راعیة المعز
انت اولی بها صلیا یعنی ای ولد الزنا و ای فرزند گوسفند چران تو سزاوارتری که بآتش جهنم سوخته شوی پس مسلم بن عوسجه رضی
الله عنه پیش آمد و عرض کرد که یا ابن رسول الله مرخص فرما که این ملعون را به تیری هلاک گردانم فان الفاسق من اعداء الله
و عظماء الجبارین و قد امکن الله منه یعنی بدرستیکه این فاسق از دشمنان خداوند و از سرکردگان و بزرگان جبارین است و خداوند
هلاکت و را از برای ما میسر کرده پس آن بزرگوار او را اذن تیر زدن نداد و فرمود که انی اکره ان ابدئهم بالقتال یعنی دوست نمیدارم
که من ابتدا کنم با ایشان بمقاتله کردن و در حدیثست که در آنوقت لشکر شقاوت اثر خیرگی و بیحیائی میکردند و نعرها میکشیدند و سخنان نالایق
و ناسزا میگفتند آن غریب مظلوم که جانهای همه دوستانش بفدای او و غربت او شود از برای اتمام حجت از خیمه جلال بیرون تشریف
آورده با چند نفر از نجیبان اصحاب روانه آن قوم نابکار شدند و در پیش روی آن بزرگوار بریر بن خضیر راه میرفت پس آنحضرت روی
بجانب او کرده فرمود که تو اول پیش برو و با ایشان سخن بگوی پس بریر نزدیک ایشان آمده فرمود که ای قوم از پروردگار خود شرم
کنید اینک اهل بیت پیغمبر شما جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله در این صبح عاشورا در میانه لشکر شما گرفتار گردیده اند و در خیمهای
ذریه پیغمبر شما و عترت طاهره او و دختران او و حرم او پس بگوئید که از جانب خدا و رسول چه دلیل و برهان دارید که با ایشان این
نوع سلوک و رفتار نمائید و بگوئید که غرض شما از این عمل چیست فقالوا نرید ان یمکن منهم الامیر ابن زیاد فیری رایه فیهم
پس آن قوم بیحیای بی ایمان که خداوند علی الدوام عذاب ایشانرا مضاعف گرداند گفتند که غرض ما از ایشان اینست که ایشانرا نزد
امیر خود ابن زیاد برده و او را بر ایشان مسلط و امیر و صاحب اختیار گردانیم تا آنچه رای او بر آن قرار گیرد در حق ایشان بعمل آورد
پس بریر با ایشان فرمود که آیا راضی نمیشوید که مراجعت فرمایند بجانبهای خود و در مدینه طیبه در جوار جد عالیمقدار خود ساکن و مجاور باشند
وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کردید نامهائی را که بخدمت این بزرگوار نوشته اید و آن عهدهائی را که کرده اید که با تنها وفا
کنید و خداوند جل شانه را در آنها شاهد و گواه گرفته اید وای بر شما اهل بیت پیغمبر خود را بجانب خود دعوت نمودید و چنان مینمودید که
جانهای خود را در راه رضای ایشان نثار خواهید کرد و حال که بر شما وارد شده اند و مهمان شما گردیده اند بنا دارید که ایشانرا گرفته بدست
دشمن ایشان ابن زیاد بی ایمان دهید بعلاوه آنکه اینک آب فرات را بر روی ایشان بسته اید بد رعایت کردید حق پیغمبر خود را درباره
ذریه او خداوند شما را در قیامت از آب کوثر محروم گرداند که بد امتی بوده اید شما که ناگاه ملعونی فریاد کرد و گفت ای بریر چه میگوئی گوش ما نمی شنود
سخنان ترا و ما اهل باطل نمیفهمیم و ما ... و بریر در جواب گفت که حمد میکنم خداوند را که شقاوت و ملعنت و کفر شما را بمن شناسانید
و دانستم که شما چگونه امتی بوده اید پس روی خود را بجانب آسمان کرد و عرض کرد که بار پروردگارا بسوی تو بیزاری میجویم از ایشان خداوندا
انتقام خود را در میانه ایشان انداز و غضب خود را بر ایشان مسلط گردان تا آنکه بر تو وارد شوند و حال آنکه تو بر ایشان خشمناک بوده
باشی پس چون آن جماعت بد عاقبت دیدند که از برای او جوابی ندارند او را تیرباران کردند پس بریر علیه الرحمه از هدایت آن قوم مأیوس شده
بخدمت جناب سید الشهداء علیه السلام مراجعت فرمود مؤلف گوید که چون در صبح عاشورا بریر علیه الرحمه را تیرباران نمودند مثل
جناب سید الشهداء علیه السلام سند و مولائی داشت که رجوع بآنحضرت نماید و چون بخدمت آنجناب رسید همه اصحاب بدور او جمع شده

و او را بجهت جراحت تیرها تسلی دادند آه آه وا مظلوماه که در وقت زوال روز عاشورا چون مظلوم بینوا و خامس آل کسا را از چهار
طرف تیرباران کردند کسی نبود که آنجناب را تسلی دهد و خود را در عوض آنجناب نشانه تیر بلا گرداند مگر زنان و دختران که در خیام طاهر
بجز ناله و زاری و گریه و بیقراری کاری دیگر از ایشان بر نمی آمد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس بیست و پنجم

در اتمام حجت کردن آنحضرتست بر قوم در صبح عاشورا و بعضی از افعال و اقوال آن ملاعین در جواب آنحضرت السلام علیکم یا اهل
المصیبة و العزاء و البکاء و رحمة الله و برکاته و بعد بدانکه بهترین خطبه که مناسب صبح عاشورست خطبه شریفه ایست که خامس
آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء در میانه هر دو لشکر انشا فرموده است و کیفیت انشا آن خطبه موافق احادیث معتبره اینست
که چون صبح عاشورا شد آن مظهر جلال الهی با قلیل اصحابی که باقی مانده بودند از خیمه جلال بیرون تشریف آوردند و در مقابل لشکر شقاوت
اثر صف کشیدند پس دیدند که ابن سعد لعین همه بزرگان و تنها کوفه و شام را در اطراف خود جمع کرده و خود چون بت بزرگ در میان
ایشان ایستاده و مشغول کیفیت تدبیر مقاتله و مجادله است پس آن بزرگوار بصدای بلند فرمود که ای جماعت ساکت شوید تا با شما سخنان
حقی چند بگویم ایشان ساکت نشدند پس بصدای اجلی فرمود که وای بر شما چرا ساکت نمی شوید تا شما را هدایت کنم براه نجات ای جماعت
هر کس مرا اطاعت کند خواهد بود از راه یافتگان و هر کس خلاف فرموده من کند خواهد بود از هلاک شدگان بشنوید سخن مرا بدرستیکه پر
کرده اید شکمهای خود را از حرام و قلبهای شما سرنگون شده است وای بر شما آیا آرام نمی گیرید و آیا گوش نمیدهید پس از این مقالات آنجناب همهمه
در میان لشکر ابن سعد افتاد و با یکدیگر گفتند که چرا گوش بسخنان این بزرگوار نمیدهید تا مطلع شویم که چه خواهد گفت و چون ساکت شدند
آن لسان الله ناطق شروع ببیان کرده فرمود که الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال یعنی حمد مخصوص آن خداوندیست که خلق
فرمود دنیا را پس گردانید آنرا خانه فانی بی اعتبار متصرفة باهلها حالا بعد حال و آن خانه ایست که روی میگرداند با اهلش از حالی
بحالی دیگر فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته پس فریب خورده آن کسیست که دنیا او را فریب داده و شقی و بد عاقبت کسی است
که بدنیا فریفته شده فلا تغرنکم هذه الدنیا پس مغرور نگرداند شما را این دنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها پس بدرستیکه آن قطع
میکند امید هر کس را که اعتماد کند بر آن و تخیب طمع من طمع فیها و نا امید میگرداند طمع هر کس را که طمع کند در آن و اراکم قد اجتمعتم
علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم و بتحقیق که می بینم شما را که اجتماع کرده اید بر امری که بخشم آورده اید خدا را در آن امر بر خود و اعرض بوجهه
الکریم عنکم و روی کریمش را گردانیده است از شما و احل بکم نقمته و وارد گردانیده است بر شما انتقام خود و عذاب خود را و جنبکم رحمته
و دور گردانیده است شما را از رحمت خود فنعم الرب ربنا و بئس العبید انتم خوب پروردگاریست پروردگار ما و بد بندگانی میباشید
شما اقررتم بالطاعة و آمنتم بالرسول محمد اقرار کردید بطاعت و ایمان آوردید برسول که محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله ثم
انکم زحفتم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم و پس از ایمان آوردن بآنحضرت مهیا شده اید از برای جنگ کردن با ذریه آنجناب و عترت
طاهره او و اراده دارید که بقتل رسانید ایشانرا لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم و بتحقیق که مسلط شده است بر شما
شیطان و از یاد شما برده است ذکر خداوند با عظمت را فتبا لکم و لما تریدون پس جدائی و انقطاع باد در میانه شما و آنچه اراده کرده اید
که بعمل آورید و چون کلام آن بزرگوار باینجا رسید فرمود که انا لله و انا الیه راجعون پس روی مبارک را بجانب اصحاب و دوستان خود
کرده فرمود که هؤلاء قوم کفروا بعد ایمانهم فبعدا للقوم الظالمین یعنی این ملاعین قومی هستند که کافر شده اند بعد از ایمان آوردن
پس دوری باد از رحمت الهی از برای جماعت ستمکاران پس دفعه دیگر از برای اتمام حجت آن حجة الله علی العالمین ارواحنا و ارواح العالمین
فداه روی مقدس منور خود را بجانب آن اشقیا گردانیده و بصدای بلند که همه صحرای کربلای پر بلا را پر کرده بود و هر دو لشکر می شنیدند
فرمود که ای جماعت نسب مرا بیان کنید و نظر نمائید که من کیستم و رجوع کنید بنفوس شریره ملعونه خود و سرزنش کنید خود را بر عمل خود
فانظروا هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی آه وا مصیبتاه که فرمود ای جماعت ملاحظه کنید که آیا صلاح شما هست در کشتن من و در هم
شکستن حرمت من آیا نیستم من فرزند پیغمبر شما و پسر وصی او و پسر عم او جناب علی بن ابیطالب که او اول ایمان آورندگان برسول الله و تصدیق کننده

آنحضرت آورده است از جانب پروردگار خود آیا نیست جناب حمزه سید الشهداء عم من آیا نیست جعفر طیار که با ملائکه در اطراف بهشت پرواز میکند عموی من آیا این حدیث شریف بگوش شما نرسیده است که رسول صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم حضرت امام حسن فرمود که هذان سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین دو آقای همهٔ جوانان اهل بهشتند ای قوم اگر تصدیق میکنید مرا در آنچه میگویم و حال آنکه آنچه میگویم راست است و بحق خداوند که هرگز قصد دروغی نکرده‌ام زیرا که دانسته‌ام که خداوند جلیل ناامید از رحمت خود گردانیده دروغگو را پس چرا با من اینگونه سلوک و رفتار میکنید و ارادهٔ شهید کردن من دارید اگر دروغ می‌پندارید کلام مرا بدرستیکه در میان شما هستند جمعی که اگر از ایشان سؤال کنید خبر دهند شما را بصدق گفتهٔ من سؤال کنید از جابر بن عبدالله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعید ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شما را که خود شنیده‌اند همین حدیث شریف را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در حق من و برادرم فرموده مؤلف گوید که بفدای کلامش شوم فقال یا قوم اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی آه وا مظلوماه و وا غریباه که فرمود ای جماعت بیحیا اینهمه سخنان که بشما گفتم باعث آن نشد که شما را باز دارد از کشتن من و ریختن خون من پس در این سخن فرمودن آن آقای همه جوانان اهل بهشت شمر شریر بی‌ایمان و آتش کردهٔ اهل نیران روی بلشکریان کرده فریاد کرد و کلامی گفت که ظاهرا اینست که مرادش این باشد که حسین از دین خدا بیرون رفته و بطرفی افتاده و میخواهد که سخن خود را اثبات کند و ما نفهمیم که چه میگوید پس حبیب بن مظاهر علیه الرحمه در جواب او فرمود که ای ملعون توئی که از دین خداوند بیرون رفته و هر کس هر چه بود بیعت او میکنی و اگر بحقیقت و مذهب بهم رسد از برای دنیا با همه هم‌آهنگی و راست میگوئی که سخنان و کلمات این بزرگوار را نمی‌فهمی زیرا که بجهة کفر تو خداوند قلب ترا سرنگون کرده است و بر آن مهر گذاشته است و چون آن ملعون این جواب را شنید ساکت شد پس جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء دفعهٔ دیگر بصدای بلند که همه کس شنید فرمود که ای قوم اگر شما شک دارید در سخنان من پس معلوم شد که شک دارید در اینکه من فرزند پیغمبر شمایم فوالله ما بین المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیری فیکم و فی غیرکم ای جماعت بخداوند عالم قسم که نیست در میانهٔ مشرق و مغرب فرزند دختر پیغمبری غیر از من نه در میانهٔ شما و نه در میانهٔ غیر شما ای قوم وای بر شما آیا میخواهید که مرا بقتل رسانید در عوض آنکه از شما کسی را کشته‌ام یا آنکه مالی را از شما تلف کرده‌ام یا کسی را مجروح کرده‌ام که قصاص کنید و حال آنکه هیچیک از اینها از من صادر نشده است پس چون این کلام را از آن حجت ملک علام شنیدند جمیعا ساکت شدند و احدی جواب نگفت و متحیر و سرگردان شدند که چنین کلمات و فرمایشات را چه جواب بگویند و چونکه آنجناب دید که همه ساکت شده‌اند و اصلا جواب نمیگویند خود جمعی از روسا و بزرگان ایشان را صدا زده فرمود که یا شبث بن ربعی و یا حجار بن ابجر و یا قیس بن الاشعث و یا یزید بن الحرث آیا شما ها نامه‌ها نوشتید بمن که همه میوه‌ها بر درختهای ما رسیده و همه زراعتهای ما سبز و خرم گردیده و از برای آن حضرت و یاری تو لشکرهای مسلح و مکمل آماده نموده‌ایم کو وعدهای شما و صدق قول شما راوی میگوید که والله هرگز سخنگوئی با آن فصاحت و بلاغت پیش از او و بعد از او شنیده نشده و در کتاب بحار روایت کرده است که چون کلام آن بزرگوار باینجا رسید عمر بن سعد لعین فریاد زد با اصحاب خود که مگذارید که حسین اینقدر سخن بگوید و او را جواب گوئید که او پسر پدرش علی بن ابیطالب است والله اگر در میانهٔ شما همین طور بگیرد و زبان بسته کلام او قطع نخواهد شد و از حرف زدن مانده نخواهد گردید پس شمر حرامزاده قدم جرات در میان نهاده عرض کرد یا حسین اینقدر حرف که میزنی چه میگوئی خوب حالی کن تا بفهمیم کلام ترا آن بزرگوار فرمود که میگویم از خداوند بترسید و متقی و پرهیزکار گردید لا تقتلونی فانه لا یحل لکم قتلی و لا انتهاک حرمتی ای شمر غدار مکار میگویم که دست از کشتن من بردارید و حرمت مرا در هم مشکنید زیرا که من پسر دختر پیغمبر شمایم و جده‌ام خدیجه زوجهٔ پیغمبر شما است و البته بشما رسیده است قول پیغمبر شما که فرموده است که الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة پس اشعث بن قیس علیه اللعنه پیش آمده عرض کرد که ما این سخنان را شنیده‌ایم و گوش بحرفهای تو نخواهیم داد و لکن مدعای سخن ما اینست که دست از بزرگی بردار و در فرمان پسر عم خود در آی و بکوچکی ادا منشی شو که او و اصحاب او و دوستان او نخواهند رفتاری با تو کرد مگر بآن طوری که موافق خواهش تست پس آن برگزیدهٔ خلاق زمین و آسمان در جواب آن ملعون فرمود که والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر لکم اقرار العبید یعنی والله دست بیعت بشما نخواهم داد از روی ذلت و خواری و اقرار

نخواهم کرد از برای شما مثل اقرار بندگان و غلامان پس بندای بلند فرمود که یا عباد الله بدرستیکه من پناه میبرم بسوی پروردگار خود و پروردگار شما که شما مرا سنگسار کنید و پناه میبرم بپروردگار خود از هر متکبری که ایمان نیاورد بروز حساب آگاه باشید که اتمام حجت الهی بر شما کردم و راه خیر و شر را بشما نمودم ولکن بدانید که جهاد خواهم کرد با این گروه بسیار با اینکه کمست آذوقه و اصحاب من پس شعری چند خواند که دلالت بر اعراض از دنیای دنی میکرد پس روی مبارک بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای خداوند من منع فرما از ایشان باران رحمت خود را و قحط کن در زمان ایشان مثل آنکه در زمان حضرت یوسف کردی و مسلط گردان بر ایشان غلامی از ثقیف که زندگانی را بر ایشان تلخ گرداند و احدی از ایشان را باقی و زنده نگذارد و بقتل رساند ایشان را در عوض آنکه ما را بقتل رسانیدند و برنداشتند ایشان را در جزای آنچه بما زده‌اند و بکشد از ایشان انتقام مرا و یاوران مرا و اهل بیت مرا و شیعیان مرا ای خداوند من این جماعت فریب دادند ما را و دروغ گفتند با ما و خوار و ذلیل گردانیدند ما را و توئی پروردگار ما و بر تست اعتماد ما و بسوی تست زاری ما و بجانب تست بازگشت ما و پس از فراغ از مناجات با حضرت قاضی الحاجات روی مقدس را بجانب آن ملاعین کرده فرمود که کجاست عمر بن سعد علیه اللعنه که مرا با او شغلیست چون آن شقی را از خواستن آنجناب آگاهی بهم رسید اکراه داشت که بخدمت آنجناب شرفیاب شود بعد از نزدیک شدن آن ملعون با او فرمود که ای عمر تو مرا بقتل میرسانی بگمان آنکه ترا والی خواهد گردانید حرامزاده ولد حرامزاده در ملک ری و بلاد جرجان ای عمر والله که تو بآرزوی خود نخواهی رسید و این کلام عهدی باشد در میانهٔ من و تو و آنچه میخواهی و میتوانی آنچنان کن که هرگز بعد از شهید کردن من خوشحالی نخواهی دید در دنیا و نه در آخرت و گویا می‌بینم سر ترا که در کوفه بنیزه کرده‌اند و اطفال آنرا بازیچه خود گردانیده‌اند پس آن بعاقبت از شنیدن اینکلام خشمناک گردیده و روی نحس خود را گردانیده و بمکان خود برگردید و روی بلشکر شقاوت اثر خود کرده بصدای بلند گفت که ما تنتظرون به احملوا باجمعکم انما هی اکلة واحدة یعنی چه انتظار میکشید در حق حسین باید جمیع لشکر یکدفعه بر او حمله کنید که او یک لقمه بیشتر نیست آه وا مظلوماه و وا غریباه که بگفتهٔ آن شقی بی‌ایمان همهٔ لشکر شقاوت بنیان بر آن مقتدای عالمیان و مرکز دایرهٔ ایمان حمله ور گردیدند و به تیرها و نیزه‌ها و آلات حرب بآن بزرگوار و اصحابش اذیتها میرسانیدند آه آه وا حزناه که در بعض از کتب مراثی آورده‌اند که در روز عاشورا تیری از لشکر اعدا بر سر طوق خیمهٔ جلال سر سلسلهٔ مظلومان و شهیدان واقعه و جناب زینب خاتون محزونه را بر وقوع آن تیر بر خیمهٔ آن فرزند نذیر بشیر آگاهی و اطلاع بهم رسید پس بی‌اختیار نالهٔ غریبانه از قلب هجران کشیده و از سینهٔ مصیبت رسیده برکشید بنوعیکه سوز نالهٔ آن مظلومهٔ محزونه گویا آتش بشبستان باقی اهل بیت انداخته و همه بسوخت پس مظلوم کربلا و خامس آل عبا ارواحنا له الفدا فرمود که ای جان خواهر این ناله از چه بود که همهٔ شادمانی از قلبم ربود آن مکرمه عرض کرد که چگونه ناله نکنم که احترام خاندان عزت درهم شکسته شده و کار بجائی رسیده است که بر خیمهٔ خامس آل عبا علیه السلام تیر میزنند پس آن مظلوم چون اینکلام از خواهر محترمه خود شنید بی‌اختیار بنالید و فرمود که ای خواهر ای زینب اگر بجهت زدن تیری بر خیمهٔ برادرت حسین چنین ناله و گریه کنی آه آه ندانم که اگر در آخر این روز همهٔ اعضا و جوارح مرا و اولاد مرا و اقربا و دوستان مرا تیر و نیزه خورده و پاره پاره شده مشاهده کنی چگونه ناله و زاری و گریه و بیقراری خواهی کرد ای خواهر صبر کن که خداوند صابران را دوست میدارد و در کلام خود فرموده است که ان الله مع الصابرین

مجلس سی و ششم

در اتمام حجت فرمودن آنجناب و یزید بن حصین همدانی بر لشکر شقاوت اثر و هدایت یافتن حر و آمدن او بخدمت حضرت و قبول شدن توبهٔ او السلام علیکم یا اهل المحبة والولاء و اهل المصیبة والبکاء و رحمة الله و برکاته وبعد السلام علی محب و محبوبه السلام علی مهجة نبی الله و بهجته السلام علی ابن ولی الله و قرة عینه السلام علی نور حدقة الزهراء و نور حدیقتها السلام علی اخ المجتبی و قوة عضده السلام علی غریب ارض الطف مع عیاله عزیز علی ان اسمع انک مقتول جوعا عطشانا بغصته آه آه چه بسیار ناگوار است بر من اینکه بشنوم که جناب تو کشته شده در حالتی که گرسنه و تشنه و در غم و غصه بوده والله عزیز علی

ان تقع فی الفرات خنازیر السود و کلابها و کنت ممنوعاً من شربه و بیدک مشارب میاه الدنیا و الآخرة اسیدی و مولای من والله
که ناگوار است بر من اینکه داخل شود در آب فرات خوکهای سیاه و سگهای سیاه ظاهریه و باطنیه مثل اهل شام و کوفه و جناب تو ممنوع
باشی از شرب آن و حال آنکه در قبضه قدرت تست همه آبهای ظاهریه و باطنیه دنیویه و اخرویه آه واحزناه بالله عزیز علی ان قتلوک
عطشاناً بعوض قتل عثمان و الحال انه لا یعادل شعرک الثقلان آه وامصیبتاه بالله که زیاده از حد بیان ناگوار است بر من اینکه بشنوم
که جناب تو را تشنه شهید کرده اند در عوض کشته شدن عثمان و حال آنکه معادل یکموی جناب تو نمیشود ثقلان از انس و جان آه آه
عزیز علی ان کنت معروفة بالولایة و العظمة و الجلالة عند کل ذرة و تنسبوک الی الضلالة و الجهالة و تسموک بقرن الفتنة آه واویلاه
و واحزناه چه بسیار ناگوار است بر من اینکه جناب قدس الهی شناسا بنده بود ولایت و عظمت و جلالت تو را جمیع ذرات موجودات
و اشقیای این امت نسبت دادند ترا بضلالت و جهالت و نام نهادند ترا شاخ فتنه و حال آنکه خود بودند اصل و معدن هر فتنه الا
و صلی الله علیک و علی اصحابک و محبیک و الباکین علیک و لعنة الله علی اعدائک و ظالمیک و قاتلیک خصوصاً علی مانعیک
عن شرب ماء الفرات بعد شدة العطش علیک و همین مصیبت کافیست از برای حزن و گریه و ناله دوستان اینکه در کتاب بحار الانوار
روایت کرده است که چون روز عاشورا تشنگی بر اهل و عیال و رجال و نساء و اصحاب مظلوم کربلا شدت کرد آنجناب روانه جانب
لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه شده و از برای اتمام حجت میفرمود یا قوم اسقونی بشربة من الماء یعنی ای قوم جرعه از آب فرات بمن و دوستانم
بیاشامانید که از شدت تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده ایم و آن طایفه بیشرم و حیا اصلا متعرض آن بزرگوار نشده جواب نمیدادند پس
یکی از شیعیان که اسم او یزید بن حصین همدانی بود پیش آمد و عرض کرد که یا ابن رسول الله اذن میدهی مرا که نزد این قوم رفته ایشان را
نصیحت کنم آنجناب او را اذن داد پس آمد در مقابل ایشان ایستاد و فرمود که ای گروه خلایق بدرستیکه خداوند جلیل برانگیخت پیغمبر خود
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بحق از برای آنکه امر و نهی او را بخلق رساند و بندگان او را بسوی او دعوت نماید و او را چراغ راه نما
گردانید و هذا ماء الفرات تقع فیه خنازیر السواد و کلابها و قد حیل بینه و بین ابنه یعنی و اینک آب فرات خوکهای سیاه و جانوران
بر آن وارد میشوند و آب خوشگوار میآشامند و در میانه آن و فرزند او حایل و مانع شده اید پس آن اشقیای بیحیا در جواب آن فدوی
خامس آل عبا گفتند که تا چند این سخنان عبث و بیفایده میگوئی بس کن و امثال این کلمات بگو فوالله لیعطشن الحسین کما عطش
من کان قبله یعنی بحق خداوند قسم که تشنه کشته خواهد شد حسین چنانکه تشنه کشته شد آنکسی که پیش از او بود یعنی عثمان پس چون مظلوم کربلا
و گرفتار بدست اشقیا شنید که دوست آنجناب را چنانکه شنیدید جواب دادند او را امر فرمود که ساکت شو و بجای خود بنشین پس آن بزرگوار
و یادگار حیدر کرار خود بنفس نفیس از جای برخواست و در میانه میدان بر شمشیر خود تکیه کرده و روی منور خود را بجانب آن گروه شقاوت
شکوه کرده بصدای بلند فرمود که انشدکم الله هل تعرفونی یعنی ای جماعت بد عاقبت شما را بحق خداوند قسم میدهم که راست بگوئید که
مرا میشناسید که کیستم قالوا نعم انت ابن رسول الله و سبطه آه واحزناه و وامصیبتاه از شدت شقاوت کوفیان و شامیان
بی ایمان که فریاد کردند و گفتند که بلی تو را نیکو میشناسیم توئی فرزند رسول خدا و فرزند دختر او و باز آنجناب بجهت تاکید و مبالغه
فرمود که شما را بحق خدا قسم میدهم که میدانید که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است ایشان عرض کردند که خدا را گواه میگیریم که
خوب مطلع و دانائیم براینکه تو فرزند آنحضرتی پس فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که پدرم جناب علی بن ابیطالب علیه السلام است
عرض کردند بلی بحق خدا که میدانیم که فرزند آنجنابی پس فرمود که شما را بخداوند قسم میدهم که میدانید که مادرم فاطمه زهرا علیها السلام است
دختر پیغمبر شما گفتند که بخدا قسم که این را هم میدانیم پس فرمود که شما را بخداوند قسم میدهم که میدانید که جده من خدیجه بنت خویلد اول
زنان مومنات این امت است گفتند بخدا قسم این را هم میدانیم پس فرمود که بخدا قسم میدهم شما را که میدانید که جناب حمزه سید الشهدا
عموی پدر منست گفتند قسم بخدا که میدانیم فرمود که بحق خداوند قسم میدهم شما را که میدانید که جعفر طیار که در جنت با ملائکه پرواز میکند عموی
منست گفتند بحق خدا که میدانیم پس فرمود که شما را بخداوند قسم میدهم که میدانید که این شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که من آن را
بکمر خود حمایل کرده ام گفتند بلی بخدا که میدانیم پس دست مبارک را بلند کرده و بجانب فرق مقدس خود اشاره کرده فرمود که شما را

بخداوند قسم میدهم که میدانید که این عمامه رسول خداست که بر فرق خود گذاشته ام پس آن اشقیا قسم یاد نمودند که میدانیم مولف دلشکسته
محزون گوید که خداوند لعنت فرماید بر آن ملاعین و علم و دانشهای ایشان و عمل نکردنهای ایشان بعلمهای خود که آن وقت که آن مظلوم غریب
بزمین کربلا افتاده برخواست داشت که ناگاه ملعونیکه خداوند هرگز دست او را از عذابهای جهنم خلاص نگرداند از عقب سر آن سرگرده
شهیدان برآمد و عمودی بر فرق همایونش زد که فرق مکرمش چون فرق ناحق شکافته پدر بزرگوارش جناب علی بن ابیطالب علیه السلام
شکافت و همان عمامه رسول خدا برهم دریده و پر از خون شد آه وامصیبتاه که بهمین قدر اذیت اکتفا نکرده آن عمامه را بغارت
بردند و آن سر مقدس را بر نیزه کرده شهرها و دیارها و مجلسها بردند پس آن بزرگوار از برای اتمام حجت فرمود که ای قوم شما را بحق خداوند
قسم میدهم که آیا میدانید که اسلام پدرم جناب علی بن ابیطالب علیه السلام مقدم است بر اسلام همه مسلمانان و علم او زیاده است
از جمیع ایشان و حلم آنجناب اعظم است از مجموع ایشان و او ولی و صاحب اختیار هر مرد مومن و هر زن مومنه است پس آن منافقان
و بیشرمان فریاد کردند که بلی بحق خداوند که ما همه اینها را میدانیم و فضل تو ای حسین بر ما مخفی و پوشیده نیست قال علیه السلام فلم
تستحلون دمی مولف خونجگر گوید که این تمام بعد از اتمام حجت کردن آن مولی شود که چون همه اقرار بمراتب فضل او نمودند آه واحزناه
و وامصیبتاه فرمود که ای قوم بیحیا اگر شما همه اینها را میدانید و بر آنها قسم بذات اقدس الهی یاد میکنید پس بچه سبب خون مرا حلال میدانید
آه آه که آن بیدینان بیشرم و حیا سرهای خود را بزیر افکندند اصلا جوابی نمیدادند زیرا که جواب صحیحی نداشتند که بدهند پس آنجناب باز دیگر
هم اتمام حجت کرده فرمود که ای قوم آیا میدانید که پدر بزرگوارم صاحب اختیار حوض کوثر است هر کس را بخواهد آب میدهد و هر کس را بخواهد
مثل شتر جرب دار میراند و از حوض کوثر دور میگرداند در جواب گفتند که میدانیم مولف محزون گوید که امید از خداوند که منتقم حقیقی
است که هر گز دهان شمر شریر ملعون را از آتشها و زقوم جهنم خالی و فارغ نگرداند که در وقت شهادت که مظلوم کربلا در شدت تشنگی بود
از برای اتمام حجت بآن ملعون فرمود که ای شمر اگر از قتل من نمیگذری بهر آنکه من بسیار تشنه ام مرا قدری آب بیاشامان تا آنکه شهید نگردم تشنه
آن ملعون از روی استهزاء و سخریه عرض کرد که ای پسر ابوتراب آیا نمیشنی تو که گمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر ساقی کوثر است و دوستان
خود را آب میدهد پس در این تشنگی صبر کن تا از دست پدرت آب بگیری پس آن بزرگوار غریب را تشنه و گرسنه بدرجه رفیعه شهادت رسانید
اعده الله اشد العذاب ای شیعیان پس آنحضرت علیه السلام از برای ختم اتمام حجت فرمود که ای قوم آیا میدانید که روز قیامت لوای
حمد در دست جد بزرگوار منست پس آن جماعت غدار مکار جواب دادند که ای حسین ما همه این سخنان را شنیدیم و میدانیم و لکن نحن غیر تارکیک
حتی تذوق الموت عطشاً یعنی و لیکن دست از جان تو بر نمیداریم تا آنکه شربت ناگوار قتل و شهادت را بچشی در حالتیکه در شدت تشنگی بوده
باشی پس چون آن حجت خداوند دید که هر چه ایشان را موعظه و نصیحت میفرماید بر قلبهای سنگ ایشان اصلا و مطلقاً اثر نمیکند بدست مقدس
ریش مبارک محاسن خود را گرفت و در آنوقت از عمر شریفش پنجاه و هفت سال گذشته بود و روی مبارک را بجانب آسمان کرده فرمود که شدید
شد غضب خداوند بر یهود در آن زمان که گفتند عزیر پسر خداست و شدید و سخت شد غضب خدا بر نصاری آن وقتی که گفتند عیسی پسر خداست و شدید
شد غضب جناب اقدس الهی بر مجوس آن وقتی که خداوند حقیقی را گذاشتند و آتش را پرستیدند و شدید شد غضب الهی بر قومیکه کشتند
پیغمبر خود را فقال و اشتد غضب الله علی هذه العصابة الذین یریدون قتل ابن نبیهم یعنی پس آن بزرگوار فرمود که شدید شد غضب الهی
بر این جماعتی که اراده دارند فرزند پیغمبر خود را بقتل رسانند و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که حر بن یزید ریاحی علیه الرحمه چون سخنان
آن سرحلقه اهل ایمان و جواب آن بی ایمانان را استماع کرد و یقین نمود که آن اشقیا مصمم قتل فرزند سید انبیاء میباشند پس رو بجانب عمر بن
سعد علیه اللعنه کرد فقال امقاتل انت هذا الرجل یعنی فرمود ای امیر آیا تو مقاتله و مجادله و مجاهده میکنی با این مرد قال ای والله
قتالاً ایسره ان تسقط الرؤس و تطیح الایدی عمر بد گهر در جواب حر گفت که بلی والله با او چنان قتالی کنم که آسانتر کاری که بشود
این باشد که سرها از بدنها جدا شود و دستها از شانها قطع و جدا گردد حر باو گفت که آیا با آنچه حسین بشما فرمود که برگردد بجای خود آیا
رضای شما در آن نیست عمر در جواب او گفت که اگر امر با من بود راضی میشدم و لیکن امیر شما ابن زیاد علیه اللعنه راضی نمیشود پس چون حر از
نیت عمر بن سعد علیه اللعنه مطلع شد بتدریج اسب خود را از لشکرگاه عمر علیه اللعنه بطرف ملازمین امام مظلوم علیه السلام حرکت داد پس قرة بن

قیس که از اقوام حر بود نزدیک او آمد حر با او گفت که امروز اسب خود را آب داده گفت نه پس حر روانه شد و او گمان کرد که حر میرود اسب خود را آب دهد و گفت والله اگر میدانستم که بخدمت آنحضرت میرود همراه او میرفتم پس در بین راه بمهاجرین اوس برخورد پس مهاجر با او گفت که ای حر میخواهی که بر لشکر امام حسین حمله کنی حر جواب او نداد و استخوان او چنان میلرزید که گویا صدا میکرد مهاجر گفت که ای حر این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم هرگز ترا باینحالت ندیده ام حر گفت که والله خود را در میانه بهشت و جهنم می بینم و بحق خدا که بهشت چیزی دیگر را اختیار نکنم اگر بند بند مرا از هم جدا کنند و مرا بسوزانند پس تازیانه بر اسب خود زد و از لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه خود را بیرون برد و بلشکر حضرت امام حسین علیه السلام رسانید پس هر دو دست خود را بر سر گذاشته و بصدای بلند عرض کرد که اللهم الیک انیب فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک و اولاد نبیک یعنی بارخدایا بسوی تو بازگشت نمودم پس توبه مرا قبول فرما و بر من ببخشای بتحقیق که ترسانیده ام دلهای دوستان ترا و قلبهای اولاد پیغمبر ترا پس خود را بجناب سید الشهدا علیه السلام رسانید و عرض کرد که فدای تو شوم یا ابن رسول الله منم الحر که مانع شدم جناب ترا که بوطن اصلی خود مراجعت فرمائی و راه را بر شما بستم و کار را بر شما تنگ کردم و در این زمین بی آب و علف شما را فرود آوردم و لیکن گمان نداشتم که این جماعت بیشرم و حیا با شما این نوع سلوک و رفتار خواهند کرد و باین شدت بر شما تنگ خواهند گرفت یا ابن رسول الله والله اگر میدانستم که این بی ایمانها کار را با شما باینجا خواهند رسانید هرگز با شما بی ادبی نمیکردم و سر راه بر شما نمیگرفتم یا ابن رسول الله حال از کرده خود پشیمانم آیا توبه من قبول خواهد شد پس آنفرزند رحمة للعالمین فرمود که ای حر خداوند توبه ترا قبول میفرماید پس حر از قبول شدن توبه خود مسرور و خوشحال گردید و باکمال شوق و شعف داخل عسکر ملازمین فرزند خاتم النبیین صلی الله علیه و آله گردید و مشغول خدمت شد اللهم اجعل خاتمة امورنا خیرا و احشرنا مع محمد و آله الطاهرین المعصومین و صلی الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین

مجلس بیست و هفتم

در شهادت حر بن یزید ریاحی و مصعب برادر او و علی پسر او و عروه غلام او علیهم الرحمه السلام علیکم یا معاشر المحبین الباکین و رحمة الله و برکاته و بعد السلام علی اصل الخضوع و معدن الخشوع فهو الاصل و من سواه فروع و علی الذین بذلوا مهجهم دونه و فدوا انفسهم له فی ساحة عز قدسه فطوبی لهم حیث خلطوا مهجهم بدمه و واشوقاه للقائهم حیث اتصلوا ارواحهم بحبوبه و شهادتهم بشهادته و استراحوا فی ظلال محبته فهم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر فقولوا یا احبائی بصدق النیة و صفاء الطویة فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما حتی معهم ان شاء الله بدانکه در احادیث متعدده روایت شده است که چون حر بن زیاد ریاحی علیه الرحمه یقین کرد که ابن سعد لعین با فرزند حضرت سید المرسلین مقاتله و منازعه خواهد کرد اسلحه حرب را بر قامت خود استوار نمود و بر مرکب خود سوار شد و بخدمت مولای خود جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا مشرف شد و زمین ادب بوسید و عرض کرد که ای سید و مولای من خداوند جان حر بفدای جان مقدست تو گرداند یا ابن رسول الله من اول کسی بودم که سر راه بر جناب تو و اهل و عیال تو گرفتم و نگذاردم که بوطن اصلی خود مراجعت فرمائی و نمیدانستم که این ملاعین با شما این نوع رفتار خواهند نمود و حال که مطلع شدم و توبه کردم و توبه من قبول شد التماس من آنست که اول کسی که جان خود را بفدای جان مقدست گرداند و جان نا قابل خود را در رکاب سعادت انتساب جناب تو در باز دادن در روز قیامت جد بزرگوار اول مصافحه کند من باشم یا ابن رسول الله یا میشود که مرا رخصت میدان جهاد فرمائی خواهم اول بیرم گوی وفا از میدان مژده وصل شما را برسانم بجانان جرم من از همه یاران شما بیشتر است دیده مزرعه خشک بود بر باران آنحضرت از روی رأفت و رحمت فرمود اگر تو نور سیده و میهمان مائی چگونه ترا اذن جدال دهیم حر الحاح والتماس نمود که آن بزرگوار را راضی کرده اذن جدال گرفت فقال اصنع یا رحمک الله ما بدالک یعنی آنحضرت فرمود که ای حر خداوند ترا رحمت فرماید هر نوع که دل تو میخواهد چنان کن پس حر وداع کرده با هزار شوق و شعف روانه میدان قتال شد و مکرر این شعر را بلند میخواند امیری حسین و نعم الامیر لمعة کالسراج المنیر پس رو باهل کوفه کرده فرمود که ای اهل کوفه مادرهای شما بعزای شما بنشینند و اشکها بر صورتهای خود جاری کنند ای لاعین آیا این بنده صالح شایسته بزرگوار را بجانب خود دعوت نمودید چون بدیار شما وارد شد او را تنها گذاشتید سخن شما این بود که جانهای خود را بفدای او خواهید

کرد حال از کجا روا و انصاف است که بدور او جمع شده اید و میخواهید او را بقتل رسانید و چون مرغ شکاری بچنگالهای خود سینه او را گرفته اید و اطراف او را بلشکرهای خود بسته اید و نمیگذارید که بهیچ طرف از اطراف ملک الهی که باین وسعت نه در وطن خودش نه در جای دیگر از صحراها و کوهها و مانند اسیری گردیده است که بدست شما مبتلا شده باشد که بر تحصیل نفع و دفع ضرر از خود اصلا قدرت نداشته باشد و حلاتموه و نساءه و صبیته و اهله عن ماء الفرات الجاری تشربه الیهود و النصاری و المجوس و تمرغ فیها خنازیر السواد و کلابهم و هاهم قد صرعهم العطش آه و اغریباه و وامظلوماه خداوند لعنت فرماید بر اهل کوفه و شام و رحمت فرماید بر حر بن یزید ریاحی که کلامی با ایشان میفرماید که قلبهای شیعیان را تا قیامت کباب و دیدهای ایشان را پر آب دارد و آن کلام اینست که فرمود ای جماعت بیشرم و حیا هیچ میدانید که با او چه سلوک نموده اید همین بس که منع کرده اید او را و زنان او را و دختران کوچک او را و اهل و عیال او را از آب فرات که وادی آن پر از آب جاریست آه و امصیبتاه و واحزناه که از آن میآشامند یهود و نصاری و مجوس آه و اویلاه که در آن چرا میکنند و میغلطند خوکهای سیاه و جانوران و حیوانات که از یهود و نصاری و مجوسند و اینک همه ایشان از تشنگی غش کرده اند و چون نخلها از پا درآمده اند و بر خاک هلاک افتاده اند فقال بئسما خلفتم محمدا فی ذریته لا سقاکم الله یوم الظما پس فرمود که ای جماعت بد عاقبت بد رعایت کردید احوال پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را و احوال ذریه و یادگارهای باقیمانده های او را امید آنکه خداوند سیراب نگرداند شما را در روز تشنگی بزرگ که آن روز قیامتست و در جمله از کتب اصحاب است که چون عمر سعد علیه اللعنه دید که حر دست از یاری او برداشته و بجنگ او آمده مضطرب شد پس صفوان ملعون را که یکی از شجاعان نامدار بود طلبید و گفت برو و حر را نصیحت کن و اگر قبول نکرد سر او را بیاور صفوان نزد حر آمد و گفت ای حر از عقل تو بعید است که دست از یزید برداری و بجانب امام حسین بروی که از او هیچ چیز ندارد حر گفت وای بر تو ای غافل از خدا یزید مردیست فاسق و فاجر و حضرت امام حسین فرزند سید انبیا است و عمه و مادر او در جنت شده و جبرئیل گاهواره جنبان او بوده و رسول خدا او را ریحانه خود خوانده از کجا روا است که دست از او بردارم و با ولد الزنا همدم ای خبیث تو نیز این را میدانی لیکن حب دنیا ترا مانع شده صفوان بی ایمان از این سخن در غضب شد و نیزه خود را حواله حر کرد حر نیزه او را رد کرده خدا را یاد نموده بنیزه خود او را از زمین در ربوده و بر سر دست گرفت چنانچه هر دو لشکر دیدند پس چنان بر زمین زد که استخوانهای او در هم شکست پس فغان از هر دو لشکر بلند شد و صفوان سه برادر داشت هر سه یکدفعه بر حر حمله کردند حر یکی را از زین در ربود و چنان بر زمین زد که گردنش بشکست و بر فرق دیگری چنان تیغ زد که بدو نیم شد آن سیم فرار کرده حر خدا را یاد نمود و از عقب او رفته چنان نیزه بر پشتش زد که از سینه اش بدر آمد و از اسب درغلطیده جان بمالک دوزخ سپرد پس حر رو بجانب مظلوم کربلا کرده عرض کرد که یا مولای هل رضیت عنی یعنی ای مولای من آیا از حر راضی شدی قال نعم و انت حر کما سمتک امک یعنی بلی از تو راضی شدم و تو آزادی در دنیا و آخرت چنانکه مادرت ترا نام نهاده پس عرض کرد که ای مولای من اذن بده که دفعه دیگر بمیدان رفته جان را فدای جناب تو کنم حضرت او را اذن داد پس مثل شیر غران میخروشید و بهر طرف که روی میکرد از شجاعان و دلاوران بر خاک هلاک میانداخت و از کشتها پشتها میساخت و بهر طرف که او رو میکرد لشکر فرار بر قرار اختیار میکردند پس چون لشکریان دیدند که باین قسم محاربه حریف حر نمیشوند دور او را از اطراف تیرباران نمودند و آن شجاع نامدار سینه خود را سپر بلا کرده بود و سعی میکرد که از پیش مولای خود بجانب دیگر نرود که ناگاه عمر بن سعد علیه اللعنه غلام خود را با لوای او طلبید و در زیر آن لوا ایستاد پس تیری در کمان گذاشت و بجانب امام مظلوم غریب انداخت و بلشکر خود گفت که شهادت دهید که اول کسی که تیر بجانب آن بزرگوار انداخت من بودم پس جمیع لشکر او با او موافقت کرده جمیعا تیرها بر کمانها گذاشته بجانب لشکر آن بزرگوار انداختند پس کسی نماند از لشکر آنحضرت مگر آنکه بجهت آن تیرها مجروح شد و در حدیث وارد شده است که در همان حمله پنجاه نفر از اصحاب آن بزرگوار کشته شدند و حر از قوت و شوکت و شجاعتی که داشت متعرض تیراندازان نشده مشغول مجاهده شد و این رجز را میخواند انی انا الحر و ماوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بلاد الخیف اضربکم و لا اری من حیف پس سی و چند نفر از آن ملاعین را بکشت و در حدیث دیگر است که چهل نفر سواره و پیاده را بدرک اسفل نار فرستاد و علی الدوام مقاتله میکرد تا آنکه اسب او را پی کردند پس حر پیاده حرب میکرد و این اشعار را میخواند انی انا الحر و نجل الحر اشجع من ذی لبد هزبر

ولست بالجبان عند الكر لكني الوقاف عند الفر ودر حديث ديكر است كه مقاتله ميكرد واين اشعار را ميخواند اليت
لا اقتل حتى اقتلا اضربهم بالسيف ضربا معضلا لا ناكل عنهم ولا معللا لا عاجز منهم ولا مبدلا احمي الحسين الماجد المؤملا
پس در مقام جان نثاری مجاهده ومقاتله بسيار نمود كه در آن بين اراده كرد كه دست از مقاتله برداشته بخدمت امام بركردد ناكاه
شنيد كه هاتفی ميكفت كه اين تذهب يا حر يعنی كجا ميروی اى حر بدانكه حوريان جنان منتظر قدوم تو اند وچون حر اين آواز را شنيد در
همان ميانه ميدان روی بجانب امام عاليمقام كرده عرض كرد كه يا ابن رسول الله بخدمت جدت ميروم اكر پيغامی دارى بفرما پس امام مظلوم
كريان شد وفرمود كه اى حر دل خوش دار كه ما هم از عقب سر تو ميرسيم بحبيبت سلام ما را برسان پس صداى خروش و ناله از اصحاب امام عليه السلام واهل بيت
كرام بلند شد پس حر حمله بر لشكر كرده چندان محاربه كرد كه نيزه اش شكست پس شمشير از نيام بركشيد و در دريای حرب غوطه وركرديد وبر فرق
هر كس كه زدى او را دو نيمه كردى پس كاهی بر ميمنه وكاهی بر ميسره وكاهی بر قلب وكاهی بر جناح تاختی واز كشته پشته ساختی تا آنكه ملعونی
نيزه بر سينه مطهرش زد كه بشكافت پس ديكر از براى او قوت جدال نماند پس دو نفر از لشكر شقاوت اثر چندان زخم بر او زدند كه
بر خاك هلاك افتاد پس جمعی از اصحاب سعادت مآب دويدند وآن سعادتمند را از عرصه قتال برداشته بخدمت جناب سيد الشهداء
آوردند ودر بعضی از كتب اصحاب است كه همينكه بر زمين افتاد فرياد كرد كه يا ابن رسول الله ادركنی پس چون آواز حر برآمد آن يكانه
يكسان خود مركب را برانكيخت وبر قلب لشكر ابن سعد عليه اللعنه زد وآن ملاعين را متفرق ساخته حر را در ربوده بنزد اصحاب آورد
مؤلف كويد كه فداى مهربانيها والتفاتها ودلجوئيهاى آن بزركوار شوم زيرا كه در حديث معتبر روايت شده است كه آن وقتی كه بخدمت آنجناب
كامياب شد هنوز از براى او قليل رمقی از حيات باقی بود پس آن سرور بيالای سر او تشريف آورده ودر بعضی از كتب است كه سر او را
بر دامن جلال كذاشت وباستين مرحمت غبار را از روی او پاك ميكرد ودست مبارك مقدس خود را بر اطراف سر وصورت
او ميماليد وكرر ميفرمود كه انت حر كما سمتك امك وانت الحر فی الدنيا وانت الحر فی الآخرة مؤلف دلسوخته ميكويد ليت
شهيدی شل پاره تن رسول صلى الله عليه وآله جناب سيد الشهداء ارواحنا له الفداء غريب وبيكس كشته شده بود كه آنجناب
چون بر خاك هلاك افتاد وديكر كسی از دوستان باقی نمانده بود كه آن بدن چاك چاك را جمع كند وبرساند بعدا ازدحام دشمنان هجوم
آورده هر ملعونی كه ببالين آن مظلوم ميآمد بآنجناب حرامی ميرسانيد آه واغربتاه وامظلوماه كه از كثرت آلات حرب كه بر سر ورو
آنجناب كه جانم فداى او شود رسيده بود خون چشمهاى آن عين الله الناظره را حجب ظاهر كرفته بود وهر كاه ميخواست كه بجانب خيمكاه
نظر نمايد تا ببيند كه چه بر سر اهل بيت وعيال او ميآيد دست بر چشم خود ميكشيد وآنخون نهار را پاك ميكرد وايدوستان وا ماتاه وا...
جان شيعيان بفداى تربت اهل عصمت شود زيرا كه در حديث است كه چون احوال شهادت حر بسمع شريف جناب سيد السجاد
رسيد وآنجناب مطلع كرديد كه ميهمان تازه ايشان را شهيد كردند با غايت ضعف وبيمارى وناتوانى از بستر بيمارى برخاست بر سر بالين حر
شهيد آمده واين اشعار را برای او ناله ونوحه ودعا ميكرد لنعم الحر حر بنی رياحی صبور عند مختلف الرماح ونعم الحر اذ واسی
حسينا فجاد بنفسه عند الصباح فيارب اضفه فی جنان وزوجه مع الحور الملاح ودر بعضی از كتب اصحاب است كه آوردن
حر را بخدمت جناب سيد الشهداء عليه السلام شرفياب كردند هنوز از رمقی باقی بود پس چون ديده خود را كشود وسر خود را در دامن
جلال مولای خود يافت تبسم كرد وعرض كرد كه ای فرزند رسول خدا از من راضی شدی پس آن صاحب لطف ومرحمت فرمود كه ای حر
چنانكه من از تو راضيم خداوند از تو راضی باشد پس حر عليه الرحمه از اين بشارت روح پاكش بآشيانه قدس پرواز كرد فانا لله وانا
اليه راجعون وبدانكه مصعب برادر حر چون برادر خود را كشته ديد در بعضی از كتب اصحاب است كه بخدمت امام عليه السلام مشرف شد
وباذن آنحضرت بميدان رفته شهيد كشته وبرادر خود ملحق كرديد وايضا بدانكه حر را پسری بود علی نام كه در ميان لشكر مخالف بود
چون پسر ديد كه پدر وعمش شهيد شدند بيطاقت شده مركب برانكيخت وبخدمت حضرت عليه السلام شرفياب شد اول ركاب
سعادت انتساب آنجناب را بوسيد وبعد بر سر نعش پدر آمده روی خود را بر روی او ميماليد وزار زار ميكريست وميكفت ای جان پدر
خوشا بحال تو كه جان خود را در راه فرزند رسول خدا دادی پس حضرت فرمود كه اين طفل كيست او عرض كرد كه من فرزند حرم كه حالا

مكالمه امام عليه السلام با حر مجروح

شهادت مصعب برادر حر
شهادت پسر حر ابن يزيد

در راه جناب تو در باختت من نيز آمده ام كه فداى قدمهاى جناب تو شوم ای مولای من اجازت ده تا از آن جام كه پدرم
وعمم نوشيدند من نيز از بركت جناب تو بنوشم آن پدر مهربان امت فرمود كه يا علی تو از پدرت يادكاری بعلاوه آنكه حال
ميهمانی او عرض كرد كه ای آقا ومولای من شهادت در راه تو بهترين سعادتهاست بعلاوه آنكه از زندكانی سير شده ام وميخواهم مجاور
كربلای تو شوم ای مولای من از براى فدا كردن جان در راه تو بی اختيارم التماس آن دارم كه در مرخصيم تعجيل فرمائی پس بعد از
التماس بسيار حضرت او را اذن داد ودعا در حق او فرمود پس چون بميدان رسيد جمعی را بخاك هلاك انداخت وچون آن
آقای شهيدان شجاعت او را ملاحظه فرمود در حق او دعا نموده فرمود پس لشكر هجوم آورده آن نوجوان را شهيد وبه پدر وعمش ملحق كردند
فعليه رحمة الله وعلی قاتليه لعنة الله وايضا بدانكه حر را غلامی بود عروه نام كه بهمراه آقازاده خود بخدمت آنحضرت مشرف شده بود پس
چون آقا وآقازاده خود را شهيد ديد سرشك از ديدكان بباريد وبی اختيار شده بدون اذن امام عليه السلام روی بجانب لشكر نهاده جمع
كثيری را بدرك فرستاده پس بخدمت امام عليه السلام آمده زمين ادب بوسيد وعرض كرد كه ای آقای همه آقايان معذورم دار كه
در مفارقت خواجه وخواجه زاده خود بی اختيار شده بودم وبدون اذن بميدان رفتم واينك التماس آن دارم كه مرخصم فرمائی تا اين
جان نالايق خود را بفداى قدمهاى تو نمايم تا در روز قيامت بر مفارق خواجكان عالم افتخار نمايم آن مظهر رحمة للعالمين او را اذن داد
پس او با هزار شوق وشعف جمعی ديكر را باسفل السافلين فرستاد پس لشكر هجوم كرده او را شهيد نمودند ودر اعلی عليين با آقا وآقازاده خود محشور شد
فياليتنا كنا معهم فنفوز فوزا عظيما

مجلس بيست وهشتم

در احوال ظهر عاشورا ونماز جماعت كردن آن مقتداى عاليمقام با اصحاب خونچكان ومجروح ومقتول شدن جمله از ايشان السلام
على الخائضين فی محبة المولی ورحمة الله وبركاته وبعد بدانكه جناب صاحب الامر عجل الله تعالى فرجه در زيارت ناحيه از براى
جد بزركوار خود جناب سيد الشهداء ارواحنا له الفداء ميفرمايد كه السلام على الحسين الذی سمحت نفسه بمهجته السلام على من اطاع الله
فی سره وعلانيته السلام على من جعل الشفاء فی تربته السلام على من الاجابة تحت قبته السلام على من الائمة من ذريته
السلام على ابن خاتم الانبياء السلام على ابن سيد الاوصياء السلام على ابن فاطمة الزهراء السلام على ابن خديجة
الكبرى السلام على ابن سدرة المنتهى السلام على ابن جنة المأوى السلام على ابن زمزم والصفا الی ان قال كنت للرسول
ولدا وللقرآن سندا وللامة عضدا وفی الطاعة مجتهدا حافظا للعهد والميثاق ناكبا عن سبل الفساق وباذلا للمجهود طويل الركوع
والسجود زاهدا فی الدنيا زهد الراحل عنها ناظرا اليها بعين المستوحشين منها آمالك عنها مكفوفة وهمتك عن زينتها مصروفة والحاظك
عن بهجتها مطروفة ورغبتك فی الآخرة معروفة حتی اذا الجور مد باعه واسفر الظلم قناعه ودعا الغی اتباعه وانت فی حرم جدك
قاطن وللظالمين مباين جليس البيت والمحراب معتزل عن اللذات والشهوات تنكر المنكر بقلبك ولسانك على حسب طاقتك
وامكانك ثم اقتضاك العلم للانكار ولزمك ان تجاهد الفجار فسرت فی اولادك واهاليك وشيعتك ومواليك وصدعت
بالحق والبينة ودعوت الی الله بالحكمة والموعظة الحسنة وامرت باقامة الحدود والطاعة للمعبود تا آنكه آنجناب عليه السلام فرمود كه
فالويل للعصاة الفساق يعنی پس وای بر عاصيان فاسقان لقد قتلوا بقتلك الاسلام يعنی بتحقيق كه كشته كردانيدند بكشتن تو
اسلام را وعطلوا الصلوة والصيام ومعطل كردانيدند نماز وروزه را مؤلف كويد كه اكر خواهی از احوال آنجناب كه جميع اسلام
بوجود او برپا بود بلكه عمود وهمه اشيا بود وشهادت او نماز وروزه بلكه اسلام كشته شد در وقت ظهر عاشورا ونماز جماعت كردن او
ودر بين مقاتله ومجاهده مطلع شويد بدانيد كه از احاديث متعدده معتبره معلوم ميشود كه در وقت زوال ظهر روز عاشورا جنك در نهايت
شدت وغلبه بود واز هر طرف لشكر كوفه وشام ازدحام كرده بودند وامر را بر لشكر امام عليه السلام تنك كرفته بودند ومدام ابن سعد لعين
فرياد ميكرد وميكفت كه عجلوا عجلوا يعنی تعجيل كنيد تعجيل كنيد كه حسين واصحابش را بسازيد وانا طراف لاوراح ايمان سر در بركيا نهاده
كذاشته بجانب آن مقتداى انس وجان وسرور تشنكان وسرخيل سلسله غريبان ميانداختند ودر حديث است كه در آن وقت عمرو بن قرظه انصاری

خود را فدای آن آقای شهیدان کرده بود و از هر طرف که تیر و نیزه میآمد بجان خود میخرید خداوند او را غریق رحمت خود فرماید که
نمیگذاشت به بدن مقدس آن مظلوم آلت حربی وارد شود و میگفت که من حمایت میکنم اهل دین را و میزنم زدن شخصی که سر از بیعت
باز زده است و فدای مولای حسین باد مال و جان من و در حدیث که معلوم میشد که مشتاقانه جهاد میکرد و آنقدر جهاد نمود که
جمع کثیری از اشقیا را بدرک فرستاد آخر الامر آنقدر آلت حرب بر جانش آمد که از پا درآمد و چون بر زمین افتاد رو بجانب پیشوای
شهیدان کرد و عرض کرد که یا مولای ادرکنی و چون صدای آن فدائی بگوش شریف سرور شهیدان رسید عنان مرکب بجانب او کرد
پس دید که از کثرت جراحت از پا درآمده و بمطلوب خود رسیده پس آواز بلند فرمود که ای فدائی من چه حال داری و چون صدای مولای
خود را شنید و چشمش بر جمال عدیم المثال آقای جوانان اهل جنان افتاد عرض کرد که یا ابن رسول الله آیا بعهد خود وفا کردم یا نه پس آقای
دلشکستگان و سرور مظلومان فرمود که بلی ای عمرو نیکو بعهد خود وفا کردی و حق فرزند پیغمبر خود را ضایع نکردی ای عمرو دل خوشدار که
چون من داخل جنت شوم تو پیش پیش من خواهی بود پس عمرو باین بشارت زخمهای قلب جراحت دیده اش شفا یافت و آه حسرت
از دل پر درد برکشید و در قدم مولای خود جان سپرد انا لله و انا الیه راجعون پس چون که غلام سیاه آزاد کرده ابی ذر غفاری علیه الرحمه
بود بخدمت آقای مظلومان ارواحنا له الفداء شرفیاب شد و اذن جدال خواست پس آن فرزند رحمة للعالمین فرمود که ای غلام تو را مرخص
کردم که بهر طرف که میخواهی بروی تو درین سفر همراهی ما نمودی برای طلب عافیت پس مبتلا مشو بگرفتاریهای ما آن غلام نیک انجام عرض کرد که
یا ابن رسول الله اِنّی فِی الرَّخاءِ اَلحَسُ قِصاعَکُم وَ فِی الشِّدَّةِ اَخذُلُکُم یعنی یا ابن رسول الله انصاف است که من در حالت رفاهیت کاسه های شما
بلیسم و حال که وقت شدت شماست روی بگردانم و شما را واگذارم وَاللهِ اِنَّ رِیحی لَمُنتِنٌ وَ اِنَّ حَسَبی لَلَئیمٌ وَ لَونی لَاَسوَدُ فَتَنَفَّس
عَلَیَّ بِالجَنَّةِ فَیَطیبَ رِیحی وَ یَشرُفَ حَسَبی وَ یَبیَضَّ وَجهی یعنی بخدا سوگند که بوی من بد است و نسبم پست و رنگ من سیاه است ای مولای من
این اندوه را از دل من بردار و مرا اذن جهاد عطا فرما تا داخل جنت گردم پس بوی من نیکو گردد و حسب من شریف شود و حسب من بسبب
نورانی گردد روی من وَاللهِ لا اُفارِقُکُم حَتّی یَختَلِطَ هذَا الدَّمُ الاَسوَدُ مَعَ دِمائِکُم یعنی قسم بخداوند که سر از کمند خدمت بر ندارم تا که این
خون سیاهم مخلوط گردد بخونهای طیب و طاهر شما اهل بیت عصمت و طهارت تا ببرکت آن طیب و طاهر گردم پس با الحاح بسیار اذن
جدال گرفته روی بمیدان شهادت کرده این رجز را میخواند کَیفَ تَرَی الکُفّارُ ضَربَ الاَسوَدِ بِالسَّیفِ ضَرباً عَن بَنی مُحَمَّدٍ اَذُبُّ
عَنهُم بِاللِّسانِ وَ الیَدِ اَرجو بِهِ الجَنَّةَ یَومَ المَورِدِ یعنی چگونه مشاهده میکنند کفار شمشیر زدن غلام سیاه را در راه اولاد امجاد
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دفع میکنم اذیت اشرار را از این بزرگواران بدست و زبان و باین عمل امید دارم در روز قیامت درجات
عالیه جنان را پس آن بظاهر سیاه و بباطن سفید روی کرد بجانب آن قوم عنید و در دریای حرب غوطه ور گردید و چون آقای غریب و حید که
بفدای او باد جان هر سیاه و سفید از شهادت آن غلام فدوی با خبر گردید بفدای لطف و مرحمت او گردم که خود بنفس نفیس بر سر جسد او
تشریف آورد و روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز کرده و در حق او این دعا نمود که اَللّهُمَّ بَیِّض وَجهَهُ وَ طَیِّب رِیحَهُ وَ احشُرهُ مَعَ الاَبرارِ وَ عَرِّف
بَینَهُ وَ بَینَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ یعنی ای خداوند من سفید گردان روی او را و نیکو گردان بوی او را و محشور گردان او را با نیکان و ابرار و آشنائی
قرار ده در میانه او و میانه محمد و آل محمد و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که آن جماعتیکه شهدای کربلای معلی را
دفن کرده اند آن غلام را یافتند که بوی مشک از او ساطع بود ای دوستان ای ناله کنندگان بدانید که در بعضی از کتب اصحاب روایت
کرده است که آن زمان اول وقت ظهر عاشورا بود پس ابو ثمامه انصاری پیش آمد و بخدمت امام زمان و مقتدای عالمیان عرض کرد که یا ابن رسول الله
جانم فدای تو باد وقت ظهر داخل شده و در این وقت که فدای جناب تو میگردم آرزوی آن دارم که نماز را وداع کنم بنماز جماعتیکه در خدمت
جناب تو گذارده شود چون آن قبله عالمیان این کلام را شنید از قلب مبارکش آهی کشید و فرمود که نماز را بخاطرم آوردی خداوند ترا
از نماز گذارندگان محسوب دارد از این جماعت کفار آنقدر مهلت بخواه که نماز را وداع کنیم پس او هر چند مهلت طلبید و میگفت که ای قوم
فرزند پیغمبر خود را آنقدر مهلت دهید که با اصحاب خود عبادت پروردگار را وداع نماید آن گروه بیدین حیا مهلت ندادند آخر الامر علاج
شده زهیر بن قین بجلی و سعد بن عبدالله حنفی رحمة الله علیهما جانهای خود را در پیش روی آن قبله عالمیان سپر نموده تا که [illegible]

ایستادند و آنچه از اصحاب کشته نشده بودند در عقب سر آنجناب صف کشیده در کمال خضوع و نهایت خشوع چنان نمازی کردند که ارواح
انبیا و اوصیا و جمیع ملائکه مقربین متعجب در آمدند و حال آنکه همه اعضای ایشان خونچکان بود و روایت شده است که از بس تیر و نیزه
بر بدن آن سعادتمند از جمعی رسیده بود از خود بیخود شده بود بحدیکه قبل از آنکه نماز تمام شود سعید سعادتمند از پا درآمد و بر زمین
افتاد پس دست نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز بلند کرده عرض کرد که خداوندا گواه باش که در نصرت فرزند پیغمبر تو کوتاهی نکردم سلام مرا
به پیغمبر خود برسان و مرا بجوار رحمت خود واصل گردان این کلام را بگفت و جان پاک را بجان آفرین تسلیم نمود و چون اصحاب
از نماز فارغ شدند دیدند که سیزده چوب تیر بر بدن مبارکش نشسته بغیر از زخمهای بسیار دیگر که بر او بود مؤلف گوید که آه آه ای شیعیان
روز عاشورا که چه بزرگان دین و چه خیار از صالحین که در نصرت فرزند خاتم النبیین فداه ارواح العالمین بر خاک هلاک بر زمین افتادند
و از برای هدایت و نجات شیعیان و گناهکاران گوی سعادت از میدان شهادت در ربودند و بفیوضات ابدیه و سعادات دائمیه
کامیاب گردیدند از آنجمله بعد از ادای فریضه جناب مسلم بن عوسجه اسدی علیه الرحمه عازم میدان شد و او از اکابر علمای دین و اعاظم
زهاد و عباد امت حضرت سید المرسلین بود و از جمله بزرگان اصحاب خامس آل عبا علیه التحیة و الثنا بود و در فضیلت آن بزرگوار همین بس که
امیر مؤمنان و مولای متقیان و فخر اهل زمین و آسمان علیه صلوات الله الملک المنان او را برادر خود خوانده بود و برادر خواندگی آنحضرت
معروف بود و چند دفعه قرآن را در نزد آنحضرت خوانده و تعلیم گرفته بود و در شجاعت وحید عصر و فرید دهر بود و بسی شجاعان و گردنکشان از
کفار و بی ایمانان را در زمان جناب امیر مؤمنان به تیغ بیدریغ بر خاک مذلت و هلاکت انداخته و باسفل السافلین رسانیده بود و در میانه
همه قبایل معروف بشجاعت بود و آه آه و اغریباه که در روز عاشورا چون خامس آل عبا را غریب و بی یار دید بخدمت آن مظلوم آمده و زمین
ادب بوسید و اذن جدال و فدا شدن میطلبید و از بس آن بزرگوار او را دوست میداشت و او را عموی خود میخواند راضی نمیشد که او را اذن
جدال دهد آخر الامر از بس مبالغه و التماس نمود اذن جدال تحصیل نموده بر اسب خود سوار شده و عرصه قتال را بنور جمال خود منور فرمود
و باطراف جولان میکرد و مدایح امام و مقتدای خود را بآواز بلند بیان مینمود و مبارز میطلبید و احدی جرات مقاتله با او نمیکرد و هر چه شجاع
بجنگ او میآمد هنوز بمیدان نرسیده بجهنم واصل میشد تا آنکه پنجاه نفر از شجاعان نامدار را به بئس المصیر فرستاد آه آه و امصیبتاه که آخر
الامر هجوم عام کرده از چهار طرف بر او احاطه کردند آه آه که بر آن عالم عامل کامل زخم بسیار زدند و آن بزرگوار شش نفر دیگر را بدرک فرستاد
پس از کثرت جراحت آه آه که از اسب در غلطید و نعره کشید و عرض کرد که ادرکنی یا ابن رسول الله پس جناب امام علیه السلام با حبیب بن
مظاهر علیه الرحمه بر سر بالین او شتافتند و هنوز از او رمقی باقی بود که بر سر او رسیدند پس حضرت با او فرمود که رَحِمَکَ اللهُ یا مُسلِمُ
فُزتَ بِالشَّهادَةِ وَ اَدَّیتَ ما کانَ عَلَیکَ یعنی خداوند ترا رحمت نماید ای مسلم که بسعادت شهادت رستگار گردیدی و آنچه تکلیف تو بود بعمل
آوردی و اینک ما هم عنقریب در عقب تو میآئیم و بخدمت جدم رسول الله مشرف خواهیم شد فَتَحَ عَینَیهِ وَ قالَ هَنیئاً لِاَقوامٍ اَنتَ بَینَهُم
وَ قائِدُهُم یعنی مسلم چشمهای خود را گشود و عرض کرد که یا ابن رسول الله خوشا بحال جماعتیکه مثل جناب تو آقای ایشان و قافله سالار ایشان
بوده باشی پس حبیب گفت که ای مسلم بر ما دشوار است که ترا باین حال ببینیم لکن اَبشِر بِالجَنَّةِ اَبشِر بِالجَنَّةِ لیکن ای مسلم بشارت باد ترا بهشت
بشارت باد ترا بهشت مسلم بآواز ضعیف نحیف جواب داد که جزاک الله خیرا یعنی ای حبیب خداوند ترا جزای خیر دهد پس حبیب گفت که
ای مسلم اگر میدانستم که بعد از تو زنده خواهم بود میگفتم که هر وصیتی داری بکن لیکن یقین دارم که یک لحظه دیگر بتو ملحق خواهم شد مسلم گفت که
وصیت من آنست که دست از یاری فرزند فاطمه طاهره برنداری تا جان خود را فدای او کنی حبیب گفت که برب کعبه که چنین خواهم کرد
پس مسلم او را دعا کرد و روی خود را بجانب جناب سید الشهداء علیه السلام کرد و عرض کرد که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله
رفتم تا مژده ورود شما را بجد و پدرت برسانم و مرغ روحش با آشیانه دار السلام پرواز کرد و پسر مسلم چون پدر را کشته و در خون آغشته دید
آه آه که بیتاب شد و از برای خونخواهی خون پدر روی بمیدان نهاد و جناب امام علیه السلام او را صدا زده فرمود که ای نوجوان پدرت
در راه ما کشته شد تو نیز اگر کشته شوی مادرت درین سفر بیکس میشود مؤلف گوید که بفدای قلب مرحمت منزل جناب سید الشهدا شوم
که بجهت بیکس نشدن مادر او آن نوجوان را تکلیف بمراجعت از جهاد فرمود آه آه نمیدانم که آن بزرگوار بر چه حال بود که در وقت میدان رفتن فرزندان

فرزندان

نوجوان خواهر خود جناب زینب ایشانرا تکلیف بمراجعت نفرمود و حال آنکه میدانست که بعد از ایشان و شهادت جناب خودش خواهر باجان برابرش تنها و بیکس میشود آه آه واحزناه آیا بر چه حال بود که در وقت رفتن نوجوان نو داماد خود حضرت قاسم بعد از آنکه اورا اذن جهاد داد دیگر تکلیف بمراجعت نفرمود با آنکه میدانست که مادرش و عروسش هر دو بیکس و بی یاد میشوند آه آه واویلاه آیا آنبزرگوار بر چه حال بود که فرزند دلبند نوجوان خود جناب علی اکبر را میدید که در دریای حرب غوطه ور گشته و عما قریب بتیرها و نیزها و عمودها بدرجه رفیعه شهادت خواهد رسید و مادر او غریب و بیکس بی یاور با سیری کوفه و شام خواهد رفت و مع هذا آن نوجوانرا بعد از اذن جدال تکلیف بمراجعت بخیمه نفرمود بلکه ترغیب و تحریص بجهاد میفرمود لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم و در حدیثست که پسر مسلم چون ممانعت امام خود را شنید خواست که بفرموده حضرت برگردد و مادرش در عقب سراو دویده و فریاد میکرد که ایجان مادر اگر از میدان برگردی جان خود را مثل پدرت فدای فرزند رسول الله نکنی شیر خود را بتو حلال نخواهم کرد و از تو راضی نخواهم شد پس پسر روی بمیدان کارزار نموده مشغول جهاد شد و مادر میگو هر صالحه مؤمنه در کنار میدان ایستاده بود و اورا تحریص و ترغیب بجهاد مینمود و میگفت که ایجان فرزند سعی کن که جان خود را فدای فرزند پیغمبر آخر الزمان کنی تا بسعادت ابدی فایز و رستگار شوی آه آه ایفرزند اگر چه میدانم که مثل آقای مظلومان بسیار تشنه لیکن اندک زمان دیگر سعی و کوشش کن که امیددارم که الآن از دست پدر بزرگوارش ساقی کوثر سیراب شوی پس آن نوجوان خود را بر لشکر مخالف زده بیست نفر را بدرک نار فرستاد آه آه که سگان کوفه و شام در اطراف او جمع شده او را از پا در آوردند و سر او را بریده بجانب مادر دلسوخته اش انداختند آه واحزناه که مادر دلسوخته اش آن سر تازه بریده نوجوان خود را برداشته و بر سینه بیکینه خود چسبانید و بعد از آن بسیار بوسید و بوئید و بر آن بگریست و بزار زار گریست و میگفت که ای فرزند سعادتمند آفرین بر تو باد که خود را بسعادت ابدیه رسانیدی و مادر خود را راضی نمودی و در نزد خاتون جنان روسفید و سرافراز کردانیدی پس جناب سید الشهدا و هر کس در اطراف ایستاده بودند بر احوال و رفتار آن زن و شوهر و پسر ش گریستند و جناب امام علیه السلام آن زن را نزد خود طلبیده و او را نوازش بسیار نمود و تسلیه و تعزیه فرمود و بوعده بهشت او را مسرور گردانید و اورا باهالی حرم محترم سپردند مؤلف دلسوخته گوید که آه که هیچ اهل بیتی غریب تر و بیکس تر از اهل بیت خامس آل عبا مظلوم کربلا نبوده اید دوستان که سرور شهیدان چگونه زن مسلم را در عزای شوهر و نوجوانش تسلی داد نداد آه که زنان اهل بیت را احدی تسلی نداد و جناب زینب خاتون را در شهادت پسران و نوجوانانش هیچکس تعزیه نگفت آه وامصیبتاه که کسی مادر حضرت قاسم را دلجوئی در شهادت فرزند نوداماد ش نکرد آه آه وامصیبتاه که مادر جناب علی اکبر را احدی در مفارقت و مصیبت آن نوجوان تسلیه و تعزیه نداد ایکاش که در عوض تعزیه ایشانرا اذیت نکرده بودند و خیام طاهرات ایشانرا نسوزانیده بودند آه آه واحزناه کاش مقنعها از سر ایشان نکشیده بودند و با سیری نبرده بودند واویلاه و وامصیبتاه ایکاش که سرهای نوجوانهای ایشانرا بر سر نیزها نکرده بودند و همسفر مادرها و عمهها و خالها نگردانیده بودند فلا حول و لاقوة الا بالله العلی العظیم و صلوات الله و سلامه علی محمد و آله الطاهرین و علی شیعتهم المرضیین و لاسیما علی الشهداء المکرمین المقربین و لعنة الله علی اعدائهم من الاولین و الآخرین من الجنة و الناس اجمعین

مجلس بیست و نهم

در شهادت حبیب بن مظاهر علیه الرحمه است

اَلسَّلَامُ عَلَی الْمُقیمینَ لِعَزاءِ الشُّهَداءِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وبعد اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ وَ عَلَی الْاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنائِکَ وَ اَناخَتْ بِرَحْلِکَ عَلَیْکُمْ مِنّی جَمیعاً سَلامُ اللهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ خُصُوصاً عَلی حَبیبِ بْنِ مُظاهِرِ الْاَسَدِیِّ الْفَقیهِ الْمُعْتَکِفِ عَلی بابِ اللهِ الْعَلِیِّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ تَحِیّاتُهُ وَ عَلی اَعْدائِهِمْ عَذابُهُ وَ نَکالُهُ وَ نَقِماتُهُ

بدانکه در جمله از کتب اصحاب نقل شده است که حبیب بن مظاهر اسدی رحمه الله از جمله اجلاء اصحاب حضرت خاتم النبیین بود و در خدمت آنحضرت و حضرت سید اوصیا و در ملازمت حسنین علیهما السلام عمری گذرانیده و در علوم دینیه و معارف یقینیه بدرجات عالیه و مراتب کامله رسیده بود و در کمال علم و عمل و زهد و تقوی بود و احادیث بسیار و تمام قرآن مجید را حفظ کرده بود و قائم اللیل و صائم النهار بود

و شبها را در مساجد بسر میبرد و تا صبح تلاوت کلام الله مجید مینمود و برخی از شب را در نماز و جمله از آنرا با معبود بی نیاز در راز و نیاز بود گاهی در رکوع و زمانی در سجود و بر خیر اگریه و زاری و مناجات و بیقراری مینمود و دل از دنیای دنی بر تافته و خود را مرگ آشنا ساخته چشم از دار فانی پوشیده و مشغول دار باقی بود و دست تولا را بعروة الوثقی محبت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرات آل الله علیهم سلام الله محکم کرده بود و تبری جستن از دشمنان ایشان فخر مینمود و در آخر عمر سعادت ابدی او را یار و یاور گردیده و من جمله ملازمین سعادت آیین خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء بود و در سفر جنت اثر کربلای معلا به لوازم خدمتکاری قیام و اقدام مینمود و باین سبب سر باوج مفاخرت میسود آه آه که چون روز عاشورا شد و صفوف کفر و اسلام در مقابل یکدیگر آراسته گردید و نایره حرب اشتداد بهم رسانید و جمعی از اصحاب امام غریب علیه السلام بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیده و باعلا علیین رسیده بودند و بسیاری از منافقین مقتول و در اسفل السافلین بعذاب ابدی گرفتار شده بودند که آن پیر روشن ضمیر شوق جان نثاری در کانون سینه اش جوان گردیده بشوق تمام بخدمت امام تشنه کام علیه آلاف التحیة و السلام کامیاب گردیده زمین ادب بوسه داده عرض کرد که ایمولای من

گرچه از بار الم شد قامتم خم در جهان ... لیک من هم دارم اینک تیر آهی در کمان
گرچه اشکم داده بر سیل سیه موی سفید ... لیک در شیرم نباشد آب چون قوم یزید
پیرم اما پیر کارم موسم جان باختن ... بیشتر باشد بمیدان جوهر تیغ کهن
از جوانان بیشتر دارم بسر شوق مصاف ... بیشتر زین جوهر تیغم نخیزد زغلاف
آدم تا پیریم را حضرت بنده دگر ... بلکه از فیض شهادت زندگی گیرم ز سر

ایمولای من حبیب اگر چه پیر است لیکن در خانه وحی و تنزیل زمین گیر است ایشیدن اگر چه موی سفید در مرغزار پدیم دمیده لیکن پشتم از بار و فاو حق گذاری خمیده بسکه کردم سجده این آستان خم گشته ام محرم این کعبه بودم تا که محرم گشته ام چشم آن دارم که روی پریم را دستگیر ایجوان رحمی بحال گرفتار این پیر پس چون آنحضرت رحمة للعالمین اذن جدال و میل بقتال حبیب را استماع نمود گریست و فرمود که ای حبیب تو یادگار جدم حبیب حضرت رب العالمین و بوی جدم حضرت سید المرسلین و پدرم سید الوصیین را از تو استشمام مینمایم بعلاوه آنکه ترا ضعف پیری درک نموده و قوت مجادله با مبارزان معرکه قتال نداری چگونه قلبم راضی شود که ترا اذن جدال دهم آن پیر روشن ضمیر عرض کرد که ایسید و مولای من در پیری طمع آن دارم که سرخط آزادی از جناب تو گرفته تاج فرق خود کرده از برای رسالت بخدمت جد و پدر و مادر و برادر بزرگوارت بشتابم و گوی سعادت را در میدان شهادت بربایم

بنده چون پیر شد در بند کم نیستش چندان خلاص از زندگی ... حق خدمت را در آن افتادگی میدهندش سر خط آزادگی

یا ابن رسول الله نمیتوانم دید که این پیر غلام زنده باشد و نوجوانان هاشمیه بشمشیر اعدا بهلاکت شوند شوق شهادت درین پیر بیش از جوانان است

پیران تلاش را از جوانان فزون کنند ... حرص که ابود طرف شام بیشتر

یا ابن رسول الله چه میشود که چنانچه موی سفید است از برکت فدای قدمهای تو شدن در روز قیامت نیز رویم سفید باشد اگر چه پشتم از بار معاصی خمیده و لیکن میدانم که چون شهید راه تو گردم در یوم الحساب سر خجالت پیش نخواهم انداخت ایسید و مولای من چه میشود که در میانه اینهمه نوجوانان سعادت نشان شهید پیری هم داشته باشی پس آن پیر روشن ضمیر چندان ناله و زاری و الحاح و بیقراری نمود که آقای همه جوانان اهل جنان او را اذن جدال مرحمت فرمود پس چون باذن جدال کامیاب گردید شادمان و تبسم کنان تیغ خود را بجولان در آورده روی بمیدان منافقان نهاد

آمد میان معرکه تیغی بکف دلیر ... افتاد در میان رمه همچو نره شیر
هر کس که دید چرخ زنانش دلیر گفت ... بسته کمر بقتل عدو باز چرخ پیر

پس آن پیر ناتوان از شجاعت و قوت ایمان شصت و دو نفر از آن بیدینانرا بدرک نیران فرستاد پس ملعونی ضربتی بر او زد از پا در آمد از غیرتیکه داشت خواست که برخیزد که ناگاه حصین بن نمیر علیه اللعنة و السعیر تیغی بر فرق مبارکش زد که بر خاک هلاک در غلطید پس روی خود را بجانب حضرت امام علیه السلام کرده عرض نمود که یا مولای یا ابن رسول الله ادرکنی پس چون صدای آن پیر ناتوان بسمع شریف امام تشنه لبان رسید مرکب برانگیخت و چون بر سر آن پیر زمین گیر رسید بر بالین او نشست و با کمال ملاطفت و مهربانی سر او را از خاک برداشته بر دامن مرحمت خود گذاشت پس چون حبیب چشم باز کرد و سر خود را بدامن مرحمت فرزند حبیب رب العالمین دید زبان عذر خواهی گشود و عرض کرد که ای آقای شهیدان بخدمت جدت روانه ام اگر خدمتی داری بفرما

مؤلف دلکباب گوید که آه آه واللّه جگرم از برای غریبی جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا خونست زیرا که هر شهیدیکه بر خاک میافتاد
پناه آن بزرگوار میبرد و آن فریادرسنده عالمیان بر سر بالین او رفته سر او را بر دامان مرحمت گذاشته نوازش میفرمود و وقتیکه خود بر خاک
کربلا افتاده بود کسی نبود که سر آن مظلوم غریب را بر دامان گذارد آه آه که خود قدری از خاک گرم کربلا را جمع کرده سر مجروح خون آلوده
خود را بر روی او گذاشته و مکرر میفرمود که آه من غربتی و وحدتی و جوعی و عطشی یعنی آه آه از غربت من و تنهائی من آه آه از شدت
گرسنگی من و تشنگی من یا قوم اسقونی شربة من الماء وقیل الی شربة من الماء سبیل یعنی ای قوم بیچاره مرا یک شربت از آب بدهید آیا درین
بیابان بجز غیر از آب راه توان برد و کسی آنجناب را جواب میداد مگر به تیرها و نیزها پس حبیب عرض کرد که ای مولای من منت خداوند را که رو
سفید خود را در راه وفای شما بخون خود خضاب کردم پس جناب سید الشهدا علیه السلام از وداع کردن حبیب گریست و فرمود که یا حبیب
خداوند ترا رحمت فرماید بشارت باد ترا ببهشت برو که ما هم از عقب تو میآئیم چنین چون حبیب این بشارت را شنید از شوق جان در قدم
آن بزرگوار بجان آفرین تسلیم کرد و روح پاکش با آشیانه حبیب آباد جنان پرواز نمود انا لله و انا الیه راجعون پس از شهادت آن پیر روشن ضمیر
جناب امام علیه السلام و اهل بیت کرام و جمیع اصحاب گریها و نالهای شدید نمودند منقول است که بدیل بن صریم حرامزاده که قاتل جناب
حبیب علیه الرحمه بود چون او را شهید کرد و سر او را از بدن جدا نمود و بر گردن اسب خود آویخته روانه مکه معظمه شد و در آنوقت که آن
ملعون داخل شهر مکه میشد پسر حبیب با بنده انگه کسی از عراق بیاید و از احوال پدر خود خبری گیرد بدر دروازه بر سر راه ایستاده بود از آن
ملعون پرسید که از کجا میآئی و این سر کیست آن بدبخت گفت که از کوفه میآیم و این سر حبیب بن مظاهر است که او را در کربلا کشتم پس چون آن
پسر خبر شهادت پدر را از قاتل او شنید سنگی بر سر آن ملعون زد و او را بدرک فرستاد و سر نازنین پدر را برداشته بر سینه گرفت و شروع
بناله و نوحه نمود پس پسر حبیب بعد از گریه و زاری و ناله و عزاداری سر پدر نیکو سیر را برده در قبرستان مکه معظمه دفن کرد و الحال آن مقبره
مشهور است بمزار راس الحبیب و جسد شریف او در رواق کربلای معلی بر در روضه مقدسه جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء دفن و مدفن
باب امانت مؤلف گوید تن حبیب که در کربلا شده در بان هزار سر الهی در او شده پنهان فرحمة الله علیه دوام خلود المعمرین
فی اعلا علیین ولعنة الله علی قاتله دوام دوام المنافقین فی اسفل السافلین فیا لیتنی کنت معه فافوز فوزا عظیما ابدا ابدا دائما لا انقطاع له

مجلس سی ام

در شهادت وهب علیه الرحمه است السلام علی الباکین علی اهل الجنة والولاء ورحمة الله وبرکاته وبعد السلام علی
الموفی بعهدک فی ذری التشریع والتکوین وسلام علی من ابتلیته بما لم یبتل بمثله احد من السابقین واللاحقین الذی کان التوجه الیه
مرآة لافئدة العارفین والاشتغال باقامة عزائه مشکوة لقلوب الاولین والآخرین سید الشهداء وسید المظلومین المجرد عن الاعداء ابی عبد الله
الحسین الکریم المستشهد وعلی ذریته الطیبین الطاهرین المعصومین وعلی اولاده المظلومین المقتولین المذبوحین وعلی اصحابه المظلومین
المقهورین علیهم رحمة الله ابد الآبدین وعلی ظالمیهم وقاتلیهم لعنة الله دهر الداهرین بدانکه در احادیث معتبره وارد
شده است که چون در روز عاشورا صفوف قتال و جدال آراسته گردید و مدام از طرف حق و باطل بر یکدیگر میتاختند و اهل محبت
و ولا بدرجه رفیعه شهادت فایز و بدار السرور با حور و غلمان محشور میشدند و اهل عداوت و عناجان بمالک نیران میسپردند و در اسفل السافلین
با تیرها و شیاطین بزنجیرهای آتشین قرین میگردیدند و نایره حرب در نهایت اشتعال بود و بعد از شهادت حر بن یزید ریاحی و برادرش
و پسرش و غلامش و مسلم بن عوسجه و پسرش و حبیب بن مظاهر علیهم الرحمه متحیر بودند که از جانب امام تشنه جگر که گوی سعادت از میدان شهادت
در بین امثال و اقران خواهد ربود که ناگاه دیدند ضعیفه صالحه که قمر تمام داشت نزد فرزند خود وهب آمده و گفت ای فرزند ارجمند
وای آرام دل ستمدیده عمری ترا پروردم و از نهال جوانی تو میوه مراد بچیدم و آنقدر ترا دوست میدارم که یکدم از تو مفارقت نتوانم لیکن
ایفرزند عزیز نگاه کن که چگونه فرزند محمد مصطفی و سرور سینه علی مرتضی و میوه قلب فاطمه زهرا یعنی جناب خامس آل عبا مظلوم در دشت
کرب و بلا چگونه در میان میدان بیکسی ایستاده و این قلیل یاوری که دست خود را در عروة الوثقای محبت او زده اند یکیک میروند و بدرجه
رفیعه شهادت فایز میشوند ای فرزند گرامی چه بسیار دوست میدارم که جان خود را فدای این بزرگوار کردنی تا در فردای قیامت بشفاعت جدش

داخل عوالم جنت گردی و من هم در نزد مادر او سیده نساء عالمیان روسفید و کامیاب باشم آنزن سعادتمند گفت که ای جان
فرزند اگر میخواهی که حق شیرم را بر تو حلال کنم باید درین ساعت رفته جان شیرین خود را فدای این جان جهانیان کنی و در حدیث
که وهب نوجوانی بود در نهایت حسن و جمال و غایت صباحت و کمال و بزیور علم و عمل آراسته و بصفت زهد و تقوی پیراسته
و در آنزمان سعادت توأمان هفده روز از دامادی او زیاده نگذشته بود و هنوز در باغستان شادمانی چمن گلشنش نشکفته بود چون کلام
از مادر با احترام استماع نمود جواب عرض کرد که ای مادر مهربان و ای خیرخواه دو جهان حاشا و کلا که این جان ناقابل فدای این بزرگوار
ننمایم ای مادر خداوند ترا رحمت فرماید که به نیکو مقامی مرا دلالت و راهنمائی کردی لیکن ای جان مادر این عروس از کام مایوس که بتازگی
مزاوجت مرا قبول نموده و درین سفر همراه ما گشته و هنوز از من تمتعی نبرده و از چمن وصال گلی نچیده که با آتش هجران و نار حرمانم خواهد سوخت
و از این جهت دلم بسیار بر او میسوزد اگر مرخص میفرمائی بوداع او روم و قلب مجروح او را مرهمی گذارم و او را امر بصبر و شکیبائی نمایم پس آنگاه
بخدمت مولای خود رفته جان فدا سازم مادرش گفت که برو و لیکن برحذر باش که زنان ناقص عقلند ترا فریب ندهند و از سعادت
شهادت محروم نگردانند وهب عرض کرد که هیهات هیهات کمر همت را از برای میدان شهادت نه چنان تنگ بسته ام که دست خیال کسی تواند
او را گشاد پس وهب بنزد عروس رفته گفت ای یار دیرین و ای انیس بهترین بدانکه فرزند جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و نور
چشم حضرت لافتی سرور سینه سیدة النساء درین صحرا غریب و بیکس مانده و اراده دارم که جان خود را فدای جان عزیزش گردانم تا چون
روز قیامت شود بر سایر اهل جنت مفاخرت نمایم پس چون عروس از کام مایوس استماع نمود آهی کشید و گفت ای یار وفادار و ای
انیس غمخوار هزار جان من بفدای خامس آل عبا و غریب ارض نینوا باد کاش جهاد بر زنان روا بود تا من هم این جان نالایق را نثار قدمهای
او میکردم ای وهب میدانم که هر کس جان خود را فدای سرور مظلومان کند در فردای قیامت در عوالم جنت با او همسایه خواهد بود و در غرفات
عالیه بهشت با حوریان نیکوسرشت دست در آغوش خواهد گردید ای یار وفادار و ای دل برکنده از دنیای بی اعتبار از کجا انصاف است
که در همه شدائد دنیای دنی با شما همراهی کنم و درین بیابان بیکسی و غریبی و اسیری را متحمل شوم و اکنون که وقت استراحت جنان و مواصلت
حوریان است ترک مرافقت من نمائی من بشهادت مثل تو شوهر نوجوان زیبا روی و نیکوخوی راضی میشوم بشرط آنکه مرا همراه خود بنزد حضرت امام
علیه السلام ببری و در حضور آنجناب عهد کنی که بی من داخل جنت نشوی و در آنجا زن و شوهری را از سر گیریم پس داماد ناشاد و عروس از کام
مایوس دست یکدیگر را گرفته بخدمت آقای مظلومان مشرف گردیدند پس عروس دلفگار با دیده اشکبار عرض کرد که یا ابن رسول الله جانهای
همه ما فدای جان مقدس تو شود یقین دارم که هر کس در راه وفای تو جان خود را فدا سازد و در میدان شهادت در راید چون از اسب در غلطد
در عوالم جنت منزل گزیند و حوریان جنان چون روح روان او را در آشیانه جان جای دهند و زوجه او گردند و بزوجیت او بر همگنان مفاخرت
نمایند ای آقای بیکسان این نوجوان که شوهر منست چند روزیست که بمواصلت او سرافراز و کامیاب گردیده ام و هنوز دیدار عزیزش را درست
ندیده ام و از چمن وجود مسعودش گل مرادی نچیده ام و بعلاوه حال باید که بخاک سیاه مصیبتش بنشینم و در دام فراقش بسوزم و بسازم
و در هجرش در شب و روز با آه و ناله بگذرانم و درین صحرا نه یاری و نه خویشی و تباری و نه تسلی دهنده و غمگساری دارم یا ابن رسول الله صلی الله
علیه و آله از و این توقع دارم که چون بشفاعت جد بزرگوارت خواهد که داخل جنت شود مرا فراموش نکند و در روضات جنان با من ازدواج را
از سر گیرد و از جناب شما التماس آن دارم که مرا با اهل حرم محترم خود بسپارید تا از شر نامحرمان محفوظ مانم و در زمره کنیزان دختران خاتون
جنان محسوب گردم و ازین مفاخرت بر حوریان جنان برتری جویم پس سرور شهیدان و زنان و یاوران از سخنان آن زن دلسوخته بگریه و ناله
در آمدند پس وهب عرض کرد که یا ابن رسول الله گواه باش که بی او قدم در جنت نگذارم و او را بجناب شما سپردم که با اهل حرم محترم بسپارید
پس آن بزرگوار آنزن را روانه خیام طاهرات کردند و داماد را اذن جدال داده پس اذن یافته همگی را وداع کرده روانه میدان جدال شد و در
کنار میدان نیزه خود را بر زمین استوار کرده بر آن تکیه نموده گویا میگفت امیری حسین و نعم الامیر له لمعة کالسراج المنیر یعنی امیر و صاحب
اختیار من حضرت امام حسین است و او نیکو امیریست از برای او لمعه نوریست که مثل چراغ درخشنده است پس اسب خود را بجولان در آورده باواز بلند
مدح امیر مومنان و مولای متقیان و فضایل سرور شهیدان علیهما السلام را بیان مینمود و مبارز میطلبید و هر کس بحرب او میآمد آن شجاع دلاور

او را به لشکر آن فرستاد و بعد از آنکه جمیع اعدا را به لوار فرستاد اسب خود را جهانیده بخدمت مادر آمد و گفت که یا اُمّاه هَل رَضِیتِ عَنّی وَ اَحلَلتِنی یعنی ای مادر با جان برابر آیا از فرزندت راضی شدی و شیر پستانت را بر من حلال کردی آن شیرزن صالحه در جواب گفت که ای فرزند گرامی خداوند از تو راضی باشد و بر تو رحمت فرماید ای جان عزیز مادر وقتی از تو راضی میشوم که به بینم جان خود را فدای سید جوانان جنان کرده باشی و در پیش روی سرور شهیدان و آقای مظلومان بر خاک و خون خود غلطیده باشی پس آن نوجوان سعادت بنیان دفعه دیگر با مادر وداع کرده خواست که روانه میدان شود که ناگاه ناله با اثر عروس لجام مرکب محبت او را گرفته بدر خیمه عروس آورد و گوش داد و صدای ناله وزاری و گریه و بیقراری او را شنید که گویا میگفت که اِلٰهی هَل تَسُرُّنی بِلِقاءِ حَبیبی وَ تُهَنّینی بِمُوَنِّسی بَعدَ هٰذا اَم لا یعنی ایخداوند من آیا این قلب هجران کشیده الم رسیده مرا یکدفعه دیگر بجمال باکمال این نوجوان مهربان که پناه من و محل آرزوهای منست مسرور و خوشحال خواهی فرمود یا نه پس چون وهب امثال این کلمات محبت آیات بهانگاه را استماع نمود بی اختیار شده از مرکب بزیر آمد و داخل خیمه عروس شده چون دیده رمد رسیده المحزونه بر رخسار پر گرد و غبار شوهر بادیه خود افتاد از جا جست و دست در آغوش او کرده گویا میگفت مَرحَباً بِالعَزیزِ اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی اَرانی وَجهَکَ قَبلَ المَوتِ یعنی ای عزیز خوش آمدی و قدم بر دیده من گذاشتی حمد خداوند را که یکدفعه دیگر روی نورانی تو را بمن نمود پیش از موت پس وهب سر عروس را بر کنار گرفته اشک از چشم او پاک میکرد و میگفت چرا اینگونه گریه و ناله میکنی آن زن در جواب گفت که انصاف ده اگر من حال غم و غصه نخورم دیگری بدین غصه خود پس وهب از روی محبت و غمخواری سر او را در کنار گرفته تسلی میداد پس هر دو مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری بودند و با یکدیگر تجدید وداع مینمودند که ندای هَل مِن مُبارِز از لشکر شقاوت اثر بلند شد پس وهب با هزار تعب دست عروس را از دامن وصال خود جدا کرده گفت که این وداع آخرین و دیدار واپسین بود دیگر روی مرا از بدنخواهی دید پس نگاه حسرت بیکدیگر کرده زار زار گریستند پس وهب روانه میدان شد و حمله بر کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا نمود و مرکب بر روی هم میغلطانید و از کشته پشته میساخت و رجز میخواند و مولای خود جناب سید الشهداء روحی له الفداء را مدح میکرد و آنقدر جهاد کرد که نیزه او در هم شکست و با شمشیر آن قوم شریر را به بئس المصیر روانه میکرد و در حدیث است که در آنوقت مادر او در کنار معرکه قتال و میدان جدال ایستاده بود و دسته شمشیری در دست داشت و مدام با آواز بلند میگفت که ایجان مادر و ایشجاع دلاور پدر و مادرم فدای تو باد مردانه باش و سعی کن که جان شیرین را فدای آقای مظلومان کنی و مدام فرزند دلبند خود را تحریص و ترغیب بجهاد مینمود و در روایت شده است که در آنوقت آقای شهیدان در کنار میدان ایستاده بود و از مشاهده آن حال و از شجاعت و فصاحت آن پیرزن بگریستن شد و فرمود که ای شیرزن صالحه خداوند شما را جزای خیر دهد که در نصرت و یاری فرزند پیغمبر خود کوتاهی نکردید بلکه جانفشانی کردید و حقوق پیغمبر خود را بجا آوردید ای زن صالحه بشارت باد ترا و فرزند ترا بمشرف شدن در غرفات عالیه جنان با جدم محمد صلی الله علیه و آله و با مادرم حضرت سیدة النساء و در آنوقت وهب در دریای حرب غوطه ور گردیده بود که ناگاه ملعونی چنان تیغ را بر او زد که دست راست او را قطع کرد و ملعونی دیگر دست چپ او را از بدن جدا نمود و ملعونی دیگر اسب او را پی کرد چنانکه بر زمین در غلطید پس جمعی خود را بر سر او انداخته و سر او را از بدن جدا کردند و بطرف لشکرگاه حضرت امام علیه السلام انداختند پس مادر غم پرور او دوید و سر فرزند خود را از میان خاک و خون برداشت و لب خود را بر لبهای خشکیده خون آلوده فرزند خود گذاشت و گفت که اَحسَنتَ یا وَلَدی اَلحَلالُ اَلآنَ رَضیتُ عَنکَ یعنی آفرین بر تو باد ایجان من در حال از تو راضی شدم که جان خود را فدای امام خود و حجت خداوند نمودی ای فرزند شیر من حلالت باد آه آه و احزناه که آنزن صالحه آن سر را بسیار بوسید و بوئید و در حجر خود نشانید پس آن سر را بجانب لشکر عمر بن سعد علیه اللعنة انداخت و گفت هر چیز که در راه خداوند داده ایم پس نمیگیریم و در روایتی وارد شده است که مادر آن سر خونبار را نزد عروس بیچاره آورد و چون چشم عروس از کام ناپوس بر آن سر بریده پر خون شوهر نوجوانش افتاد صورت خود را بر صورت او گذاشت و ناله بی اختیار از عقب فلک برکشید پس چندان گریه و زاری و ناله و بیقراری نمود که جان را بجان آفرین تسلیم نمود و همسفر شوهر خود گردید انا لله و انا الیه راجعون و در روایت دیگر وارد شده است که بعد از بوسیدن سر شوهر بی اختیار از جای جست پس دیده رمد دیده او بجسد بی سر پر خون شوهرش افتاد که در میان

وداع آخرین وهب علیه الرحمه با عروس

میدان افتاده بود آه آه که بیتاب شده دوید و آن جسد پاره پاره نوداماد را در برکشید مرویست که چون شمر لعین نظرش بآن زن وفادار و با شوهرش افتاد غلام خود را امر کرد که عمودی بر فرق او زد و او را بشوهرش ملحق نمود و چون مادر وهب پسر و عروس را کشته دید چوب عمود خیمه را برداشته بجانب میدان دوید و چند نفر از آن اشقیا را باسفل السافلین فرستاد پس آقای مظلومان و سرور شهیدان بندای بلند فرمود که ای زن صالحه برگرد که جهاد بر زنان حرام است پس آن سعادتمند مراجعت کرده و بجانب حضرت رفته و بجناب او عرض کرد که یا ابن رسول الله معذورم دار که در هجران پسر و عروس بی اختیار شغل از من جهاد رشد پس با ناله و زاری داخل خیام طاهرات شد رحمت خداوند بر او و بر پسر و عروس او و گریه کنندگان بر ایشان و لعنت خداوند بر قاتلان و اذیت کنندگان بر ایشان باد الی یوم المعاد و صلی الله علی محمد و آله الاطهار الامجاد

مجلس بیست و یکم در عروسی جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها در ملا اعلی و در عروسی جناب قاسم در کربلا

اَلسَّلامُ عَلٰی اَهلِ الجَنَّةِ وَ العَزاءِ وَ المُعرِفَةِ وَ البُکاءِ وَ رَحمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ وبعد اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی جَعَلَ مِنَ الماءِ کُلَّ شَیءٍ حَیّاً وَ لِذا کانَ ما سِواهُ لَهُ عَبداً وَ الصَّلوٰةُ وَ السَّلامُ عَلٰی ماءِ الوُجُودِ وَ مَعدِنِ کُلِّ فَیضٍ وَ جُودٍ ثُمَّ عَلٰی مَن کانَ مَعَهُ فِی بَدوِ الشُّهُودِ وَ صارَ صِهرَهُ بِاَمرِ المَلِکِ الوَدُودِ ثُمَّ عَلَی الآیَةِ الکُبریٰ الَّتی هِیَ النِّعمَةُ النَّبَئِیَّةُ الاِلٰهِیَّةُ ثُمَّ عَلٰی اَعلامِ التُّقیٰ وَ الاَدِلّاءِ عَلَی اللّٰهِ فِی الدُّنیا وَ العُقبیٰ ثُمَّ عَلٰی مَن اَحَبَّهُم وَ عَلَیهِم بَکیٰ وَ اللَّعنَةُ عَلٰی مَن اَبغَضَهُم وَ اٰذیٰ بِهِ دَوامَ الجَحیمِ وَ لَظیٰ ثُمَّ بَعدُ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدیراً تفسیر ظاهر آیه شریفه آنست که پروردگار شما آنچنان خداوندیست که خلق فرموده است از آب یعنی از آب منی آدمیرا پس قرار داده است در میانه ایشان علاقه نسبی یعنی علاقه پدر و فرزندی و خواهر و برادری و امثال آنها را و سببی یعنی علاقه تزویج را و در تفسیر باطن در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از آب جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است و مراد از بشر علی بن ابی طالب علیه السلام است و قرار داده است پروردگار جلیل در میانه این دو بزرگوار علاقه نسبی زیرا که ابن عم یکدیگرند و هر دو از اولاد عبد المطلب اند و سببی زیرا که علی بن ابی طالب علیه السلام داماد رسول خداست پس در میانه ایشانست علاقه نسبی و سببی و در کتاب امالی روایت کرده است که انس بن مالک عرض کرد که یا رسول الله علی برادر شماست آنحضرت فرمود که بلی علی برادر منست پس عرض کرد که بیان فرمایند که چگونه برادر شماست آنحضرت فرمود که خداوند خلق فرمود آبی را در زیر عرش عظمت خود پیش از آنکه حضرت آدم را خلق فرماید بسه هزار سال و آنرا جای داد در لؤلؤ سبزی در علوم پنهانی خود تا آنزمانیکه خلق فرمود حضرت آدم علیه السلام را پس آن آب را از آن لؤلؤ جاری فرمود در صلب آدم پس دائما از صلبی بصلبی دیگر نقل فرمود تا صلب عبد المطلب پس آنجا دو قسم فرمود نصف آمد بصلب عبد الله و من از آن خلق شدم و نصف دیگر را در صلب ابیطالب علیه السلام قرار داد و علی را از آن خلق فرمود پس من نصف اسم و علی نصف دیگر آن پس علی برادر منست در دنیا و آخرت پس آنحضرت همین آیه شریفه را که گذشت تلاوت فرمود و در کتاب عوالم در تفسیر همین آیه شریفه روایت میکند از ابن عباس که گفت که خداوند جل جلاله خلق فرمود نطفه سفید مخزونه را پس جای داد آنرا در صلب حضرت آدم و مدام آنرا از اصلاب طاهره بارحام مطهره نقل فرمود تا صلب عبد المطلب پس آنرا دو قسم فرمود قسمی در صلب عبد الله و قسمی دیگر را در صلب ابی طالب قرار داد پس نصفی که از صلب عبد الله بود رسول خدا صلی الله علیه و آله را خلق فرمود و از نصف دیگر آن که از صلب ابی طالب بود امیر مؤمنان علیه السلام را آفرید و اینست معنی نسب که در میانه آنها در بزرگوار بود که خداوند در این آیه شریفه بآن اشاره فرموده است و اما معنی صهر پیوند و وصلت که در میانه ایشان بهم رسیده و جناب اقدس الهی در این آیه مبارکه بآن اشاره فرموده است پس اینست که بامر پروردگار عقد تزویج شد در میانه امیر مؤمنان و سیدة النساء و حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر خداوند حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را خلق نفرموده بود از برای حضرت فاطمه سلام الله علیها کفوی و زوجی نبود از زمان حضرت آدم تا آخر عالم یعنی هیچیک از مردان عالم قابلیت زوجیت آن معصومه نبود حتی انبیا و اوصیا مؤلف گوید که چه خوش میآید مرا که عروسی حضرت فاطمه زهرا را با عروسی فاطمه عروس حضرت قاسم در یکمجلس بیان نمایم تا دوستان و شیعیان بدانند که عروسی لایق شان اهل بیت عصمت و طهارت چگونه است و از ظلم بنی امیه علیهم اللعنه

چگونه کار بر مظلوم کربلا جناب سید الشهداء علیه السلام تنگ شد که در روز عاشورا دختر خود فاطمه را بچه نوع عروسی فرموده بفرزند
برادر خود حضرت قاسم داد تا قلبهای ایشان از شنیدن کیفیت عروسی حضرت فاطمه زهرا صاحب جنا و عرفان کردد و از شنیدن عروسی
حضرت قاسم چشمهای ایشان گریان گردیده پس بدانکه چون جناب اقدس الهی جل شانه العالی خواست که در میانه نورین النیرین ابو الحسن
و ام الحسین علیهم السلام اجرای صیغه عقد فرا وجت فرماید چنانکه در کتاب بحار از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده آنست که امر
فرمود که بهشتی از مروارید بنا کردند که در میانه هر دیواری از آن تا دیوار دیگر بنا بود از مروارید و یاقوت که در میانه آنها طلاها مشبک بود
و سقفهای غرفات آن از زبرجد سبز و طاقچهای آنها از لؤلؤهائی بود مکلل بیاقوت گردیده و در آن جنتها غرفها بنا فرموده بود که یک خشت
آن از طلا و یک خشت آن از نقره و یک خشت آن از مروارید و یکی از یاقوت و یکی از زبرجد بود که در اطراف آن چشمها و از آن چشمها نهرها جاری
بود که بر آن نهرها قبها از دُر بود که آنها را بزنجیرهای از طلا بهم بسته بودند و در اطراف آنها درختهای نیکو سبز گردیده که بر هر شاخه از آن
درختها قبها بید قدرت پرورده شده بود و در وسط هر قبه تختی از دُر سفید نصب کرده بودند که پوششهای آن از سندس و استبرق جنت
بود و فرش زمین آنها از زعفران بود که اطراف آنرا بمشک و عنبر معطر و خوشبو گردانیده بودند و بر هر تختی حوریه ساکن گردیده بود
و از برای هر قبه صد در باطراف جنت گشوده بود و بر هر دری دو کنیزک از کنیزان جنت ایستاده بودند و در مقابل هر دری دو درخت نیکو
سبز گردیده بود و آن قبها را بفرشهای نیکو فرش کرده بودند و در آن قبها بقلم قدرت آیة الکرسی نوشته بود پس رسول خدا فرمود که
من از جبرئیل پرسیدم که این بهشت را خداوند برای که بنا فرموده جبرئیل عرض کرد که از برای علی بن ابیطالب و فاطمه دختر تو بنا فرموده
بغیر از بهشتهای دیگر که بجهت ایشان ایجاد فرموده و این جنت تحفه ایست برای ایشان تا آنکه دیده تو روشن شود و چون ایشان در غرفها
قرار گیرند تمام بهشت منور شود پس اهل بهشت گویند که خداوندا در بهشت تو آفتاب نیست و این نور از کجا است ندای الهی در رسد
که این نور علی و فاطمه است که در غرفهای خود نشسته اند پس الله تبارک و تعالی امر فرمود بکنیه جنت که جنت را و هر کس که در اوست
زینت کنند و باغها و درختها و میوها و قصرها آنرا بانواع زینتها مزین گردانند پس روح و ریحان و نسیمهای آن را امر فرمود که طیبها
و عطرها را باطراف جنتها بیفشانند و امر فرمود که حور العینها با کمال زینتها بانواع نغمها بقرائت سوره مبارکه طه و طاسینها و یس
و حمعسق مشغول خواندن شوند پس میکائیل بنده آمد جمیع ملائکه را از جانب خداوند جل جلاله و عظم سلطانه ندا فرموده اسرافیل بر کرا
بجای خود دعوت نمود و عزرائیل مکانهای ایشانرا وسعت میداد پس پروردگار عطوف رئوف ابر سفیدی را برانگیزانید که در بالای سر جمیع
ملائکهای آسمان و زمین خیمه شد و باد وحی فرمود که بر فرقهای ایشان بباران لؤلؤها و زبرجدها و یاقوتهای خود را و بدرخت طوبی وحی فرمود
که آنچه حلی و حلل میوه از درهای سفید و یاقوت قرمز و زبرجد سبز و مروارید تر آورده بر سر ایشان نثار کن و چون درخت طوبی جواهرات
خود را نثار کرد و در حدیث دیگر است که آب پیدا شد و دُر و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد پس چون حوریان جنان از مکانهای خود برجستند
و با کمال وجد و سرور آنها را از دست یکدیگر میربودند و از آن وقت تا روز قیامت در عوالم جنت برای یکدیگر تحفه میفرستند و میگویند که این
تحفه حضرت خیر النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها است و هر یک از حوریان که زیاده از دیگری برداشته بود یا بهتر آنرا جمع نموده بر دیگری فخر مینمود
و تا قیامت فخر خواهد نمود پس خداوند جل شانه العالی یکی از ملائکه جنت که فصیحترین جمیع ملائکه بود که راحیل نام داشت امر فرمود که در بیت المعمور
بر آن منبر از نور که حضرت آدم بر آن از برای ملائکه خطبه خوانده بود بالا رود و خطبه بخواند پس او چنان خطبه خواند که هر گز اهل آسمانها و زمینها
بآن فصاحت خطبه نشنیده بودند جبرئیل میفرماید که در آن وقت از خوشحالی آسمانها بموج در آمده بودند پس خلاق دو جهان و مالک الرقاب
عالمیان بزبان بی زبانی از جانب معصومه دو جهان و مخدره حوریان و سیده نساء عالمیان دختر پیغمبر آخر الزمان کنیزک خود جناب
فاطمه زهرا صلوات الله علیها صیغه عقد جاری فرمود و بجبرئیل امین امر فرمود که از جانب وکیل کارخانه دو ولی دو جهان و عالم سر دو جهان و وصی بهترین
عالمیان بنده برگزیده خود جناب علی بن ابیطالب روحی له الفداء قبول عقد فرماید پس جبرئیل بامر الهی قبول فرمود پس از مصدر عزت و جلالت
امر شد که منادی در زیر عرش ندا کند الا ان الیوم یوم ولیمة علی بن ابیطالب یعنی آگاه و مطلع شوید ای اهل آسمان و زمین که امروز روز
ولیمه علی بن ابیطالب است پس آگاه شوید که من گواه میگیرم شما را بر اینکه من تزویج کردم فاطمه دختر محمد مصطفی را از برای علی بن ابیطالب برضای خود

من زیرا که ایشان بعضی از بعض دیگرند و در حدیث دیگر است که این طور ندا رسید که ای ملائکه من گواه باشید که من تزویج کردم محبوبترین زنان را از برای
محبوبترین مردان بعد از نبیین و مرسلین و برکت عطا فرمودم بر ایشان و در حدیث دیگر است که جبرئیل گفت که منادی از عرش ندا کرد
که ای فرشتگان من و ساکنان بهشت من بر شما باد مبارکباد گفتن از برای تزویج فاطمه و علی که من بر ایشان برکت عطا فرمودم پس راحیل ملک
عرض کرد که یا رب برکت تو بر ایشان زیاده است از آنچه ما بر ایشان مشاهده کردیم در جنت تو و خانه تو پس جواب رسید که یا راحیل از جمله برکات
من بر ایشان این است که جمع ایشانرا بمحبت خود قرار میدهم ایشانرا حجت خود بر جمیع مخلوقات خود و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم
که خلق خواهم فرمود از ایشان ذریه طیبه را که قرار میدهم ایشانرا خزاین خود در زمین و معدنها از برای علم خود که میخوانند خلق را بسوی دین
من و بایشان حجت را تمام میکنم بر خلق خود بعد از انبیاء و مرسلین در حدیث است که رسول خدا فرمود که جبرئیل بر من نازل شد و حریر سفیدی
از حریرهای بهشت بدست من داد و بر آن چیزی نوشته دیدم گفتم یا روح الامین این نوشته چیست گفت در آن نوشته است که حق تعالی
نظر فرمود بسوی زمین و ترا برگزید برای رسالت و دفعه دیگر نظر فرمود پس اختیار کرد برای تو برادری و مصاحبی و وزیری که او علی بن ابیطالب است
و دختر او را با و عقد فرمود و او برادر دینی و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفه تست در این نوشته گواهی ملائکه است بر این عقد و حق تعالی امر فرمود
که آنرا بتو عرض کنم و مهری از مشک بر آن نهم و برضوان خازن جنت بسپارم و روایت شده است که جبرئیل عرض کرد که خداوند در آن وقت
نامها خلق فرمود که در آنها نوشته بود که برائة من الله العلی الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار یعنی این نامه ایست از جانب خداوند علی
جبار برای شیعه علی و فاطمه از برای امان از آتش جهنم و آن نامها را بفرشتگان سپرد پس جبرئیل عرض کرد که چون روز قیامت شود من
بر سر صراط بایستم و آن فرشتگان با من باشند چون یکی از شیعیان ایشان و دوستان اولاد ایشان خواهد که از صراط بگذرد این نامه را بدست
او دهم تا بی حساب داخل جنت شود زیرا که این حکمی است که خداوند فرموده است پیش از آنکه خلق فرماید مؤلف گوید که ای دوستان
و شیعیان آنانکه در آن طمع دارید بدانید که از لوازم دوستی آنست که در وقت شنیدن فضایل ایشان شاد و نزد مصایب ایشان غمناک
و گریان و نالان شوید پس چنانکه تا حال مسرور و خوشحال بودید بعد از این مهیای آه و عزا و ناله شوید و بدانید که این بود کیفیت مجملی از ذکر عروسی
حضرت فاطمه در آسمان بامر خداوند عالمیان و اما کیفیت عروسی فاطمه دختر مظلوم کربلا در دشت کربلا بنا بر آنچه در کتاب بحار و عوالم
روایت کرده اند این است که حضرت قاسم چون عم بزرگوار خود جناب سید الشهداء را در روز عاشورا غریب و بیکس و بی یار دید با آنکه هنوز
بحد بلوغ نرسیده بود غیرت هاشمیه اش بجوش آمد و از برای اذن گرفتن بجهت جان نثاری روانه خدمت عموی خود گردید فلما نظر الحسین
الیه انه قد برز اعتنقه و جعلا یبکیان حتی غشی علیهما یعنی چون نظر عم بزرگوار او باو افتاد که بجهة اذن خواستن برای جهاد می آید آغوش
مرحمت گشوده آن فرزند دلبند برادر خود را چون جان شیرین در آغوش مرحمت جای داد و دست در گردن او حمایل فرموده و هر یک چندان
گریه و زاری و ناله و بیقراری کردند که آن دو بزرگوار هر دو غش کردند پس از غش افاقه حاصل شد عرض کرد که ای عم عالیمقدار اجازه فرما که بمیدان
کارزار این کفار رفته جان خود را نثار مقدم شریفت کردانم فقال له الحسین یا ابن الاخ انت من اخی علامة و ارید ان تبقی لی لاتسلی بک
و لم یعطه الاجازة فلبیرا آه و امصیبتاه که آن بزرگوار بی انصار در جواب او فرمود که ای فرزند برادر تو از برادرم حضرت امام حسن یادگاری
میخواهم که تو از برای من زنده بمانی تا آنکه تسلی قلب حزین خود را بتو نمایم پس او را اذن جدال نداد پس از آنکه حضرت قاسم مایوس شد رفته
بگوشه تنهائی با هزار هم و صد هزار غم با قلبی محزون و چشمی گریان سر بزانوی محنت گذاشته میگریست که ناگاه بخاطر خطیرش خطور کرد که پدر بزرگوارش
تعویذی بر بازوی راست او بسته و باو وصیت فرموده که ای فرزند گرامی هر وقت بتوالی مصیبتی روی دهد که متحیر بمانی بر تو باد که آن تعویذ را
بگشائی و آنچه در آن نوشته ام بعمل کنی پس با خود اندیشه نمود که آنچه از عمرم گذشته بچنین مصیبت و المی مبتلا نشده ام پس آن تعویذ را گشود
دید که در آن نوشته است که یا ولدی یا قاسم اوصیک انک اذا رایت عمک الحسین فی کربلا و قد احاطت به الاعداء فلا تترک
البراز و الجهاد لاعداء الله و اعداء رسوله و لا تبخل علیه بروحک و کلما نهاک عن البراز عاوده لیاذن لک بالبراز لتحظی بالسعادة الابدیة یعنی
ای فرزند من ای قاسم وصیت میکنم ترا باینکه هر زمانی که دیدی عم بزرگوار خود حسین را در کربلا که احاطه کرده اند در اطراف او اعدا
پس مبادا که ترک کنی مبارز شدن و جهاد کردن با دشمنان رسول خدا و خدا را و نباید که بخل کنی در فدا کردن روح خود را برای او و هر چند

عم بزرگوار تو اذن جدال نمیدهد تو بجد متشبث شو و نما و التماس کن تا او را راضی گردانی و اذن از او حاصل نمائی تا آنکه بسعادت ابدیه
بهره مند و با نصیب گردی پس چون آن نوجوان با سعادت آن فرمان شهادت را مطالعه فرموده مانند ابر بهار گریست و بتعجیل بخدمت
عم معظم خود مشرف گردیده و آن فرمان لازم الاذعان را بعرض همایون رسانید چون دیده هجران کشیده سرور شهیدان و آقای مظلومان
بخط مبارک برادر مهربان افتاد بکاء شدیدی نمود و نادی بالویل والثبور و تنفس الصعداء آه وا حسرتاه و واکرباه که ایام وصال برادر
عالیمقدار و مهربانیهای آنجناب را بخاطر آورد پس شروع بگریه‌های غریبانه فرموده و ندای وا بلاه و وا ثبوراه گفت و آه جانکاه از سینه
غم دیده هجران رسیده برکشیده و فرمود که ای فرزند برادر این وصیتی است که پدرت از برای تو فرموده و در نزد من وصیتی دیگر در حق تو
فرموده که لابد باید آن معمول آید آه آه وا حسرتاه که دست مبارک دراز کرده و دست چپ قاسم را گرفته روانه خیمه گردیده پس حضرت عباس
و عون را طلبیده آه و وا بلاه فرمود که مادر قاسم را حاضر کنید چون حاضر شد فرمود که یا ام قاسم أ لیس للقاسم ثیاب جدد یعنی ای مادر قاسم
آیا نیست از برای قاسم جامه نوی و عرض کرد که نه آه آه که سرخیل سلسله اسیران و مادر یتیمان خواهر با جان برابر خود جناب زینب خاتون را طلبید
و فرمود که آن صندوق را که بتو سپرده ام حاضر گردان پس از حاضر گردانیدن بدست معجز نظام خود سر آن صندوق را گشوده لباسهای برادر
زهر خورده خود حضرت امام حسن ع را که در آن بود بیرون آورده مؤلف محزون گوید که بفدای قلبهای محزون و دلهای شکسته اهل بیت
شوم که مصیبت و گرفتاری روز عاشورا برای ایشان کم بود که لباسهای امام مظلوم و شهید مسموم حضرت امام حسن نیز در مجلس عروسی فرزند
ارجمندش پیدا گردید آه وا مصیبتاه که چون نظر جناب سید الشهداء و خواهران و برادران و فرزندان بر آن جامها افتاد و شهادت
صاحب آن لباسها را و تشریف نداشتنش در آن مجلس بخاطر آوردند نمیدانم که چگونه گریهای برادرانه و نالهای خواهرانه و زاریهای غریبانه از سینهای
هجران کشیده برکشیدند مؤلف نالان گریان گوید که چنانچه خداوند جل جلاله حله مخصوص عروسی حضرت امیر و جناب فاطمه علیهما السلام خلق فرمود
بآن نوع که شنیدید مظلوم کربلا هم از میانه خیمهای بیکسان خیمه بخصوص جدا فرموده در گوشه از زمین خیمگاه برپا کرد آه وا حسرتاه که در مقابل آن
نهرها که در اطراف آن جنت جاری بود در اطراف خیمه عروسی این غریبان خونهای شهیدان و نجیبان از رگهای پاره پاره ایشان جاری بود وا مصیبتاه
از ظلم بنی امیه که بعوض آن زنجیرها که در جنت قبهای از درر بهم بسته بودند در زمین کربلا در خیمهای اعدا زنجیرها برای بهم بستن دستان دختران
و اسیران که درهای صدف عصمت و طهارت فاطمه زهرا سلام الله علیها بودند مهیا کرده بودند آه وا ویلاه و وا حسرتاه از ظلم یزید علیه اللعنه و العذاب
الشدید که در عوض درختانی که در آن جنت و اطراف آن سبز بود و بر شاخهای آنها طبقهای نور آویزان بود آه آه که در اطراف خیمه این عروس و داماد نیزهای
برافراخته و تیرهای بزهرآب داده که جمله از آنها را بخونهای دوستان خدا رنگین کرده بودند و جمله دیگر را برای جانهای پاک آل محمد مهیا کرده
بودند برپا بود و چشمهای عروس و داماد بسوی آنها نگران آه وا مصیبتاه از طغیان ابن مرجانه و اتباع او علیهم اللعنه که در عوض پردهای سندس
و استبرق که در اطراف آن جنت برای حجاب عزت کشیده بودند آه آه که در روز عاشورا پردهای طهارت و خفارت اهل بیت عصمت را برهم دریدند
و اصلا احترام ایشان را رعایت نکردند بلکه خیمهای ایشان را آتش زدند آه وا فضیحتاه که مقنعها از سرهای ایشان کشیدند و از بدن نازنین داماد لباس
داماد را کندند و مقنعه از سر عروس ناکام مایوس برگرفتند امید که خداوند آن ملاعین را هرگز از عذاب الیم فارغ نگرداند و مدام مضاعف فرماید
ای دوستان وای ناله کنندگان بدیده انصاف نگرید و بگرید که از کجا بود تا که در جنت برای احترام فاطمه زهرا سلام الله علیها در هر قبه حوریه
زینت کرده شادمان و خندان بخرامد و آسایش نماید و در روز عاشورا در وقت عروسی دخترش فاطمه در خیمهای کربلا دختران خونجگر و زنان
دربدر همه با مویهای پریشان و رویهای خراشان سر بزانوی غم گذاشته زار زار گریه و ناله کنند آه وا عجباه و وا فضیحتاه از بیحیائی اهل کوفه و شام
زیرا که شنیدید که در جنت عروسی هر قبه را صد در براطراف جنات گشوده بودند و بر هر دری دو حوریه ایستاده بودند که منتظر خدمت بودند
آه آه چه میگویم و چه میشنوید که در روز عاشورا در اطراف خیمه عروس و داماد بلکه سایر خیام طاهرات مردان بیحیا و شامیان بدکار و کوفیان بدافعال
نعرها کشیدند و منتظر بقتل رسانیدن داماد و اسیر کردن عروس بودند ای شیعیان و ای ناله کنندگان در عوض آنکه در جنت عروسی روح و ریحان
و عطر و طیب بر فرقهای حوریان و جنتیان میافشاندند در زمین کربلا بادهای مخالف غبار مصیبت بر فرق عروس و داماد و با اسیران نمایان
و خاکهای سم اسبان معاندین دین را بر سر و روی آل طه و بر سر جانهای زخمهای جراحتهای دوستان و شهیدان که در اطراف خیمه عروسی

افتا

افتاده بودند از گرد و غبار مهر که قتال پر میکرد آه از بی اعتباری دنیای دون و از گرفتاری چرخ بوقلمون که از برای زیادی فرح
و سرور در جنت عروسی همه حوریان جنان نغمهای طرب نشان سورهای قرآن با فصح بیان میخواندند و تعیش مینمودند آه وا حسرتاه و وا جزعاه
که در روز عاشورا در خیمه عروس و داماد زنان ناشاد دستهای غم بر روی پر الم میزدند و از برای دعوت عروسی بعضی روی خود را بجانب
قبر جد بزرگوار خود کرده وامحمداه میگفتند و بعضی روی خود را بنجف کرده بناله واعلیاه افغان بر میکشیدند و بعضی روی خود را به بقیع کرده
جده ماجده عروس و داماد جناب فاطمه طاهره را و بعضی دیگر پدر داماد حضرت امام حسن را برای مجلس عروسی دعوت مینمودند و بالجمله در روز
عاشورا بنوعیکه بعرض شیعیان و محبان و گریه کنندگان رسید پس از تهیه اسباب عروسی آقای مظلومان و سرور شهیدان و پناه بیکسان جناب
سید الشهداء ارواحنا له الفداء بدست مبارک خود قبائی را که از امام مسموم علیه السلام بیادگار داشت بر قامت موزون و سرو روان داماد
نوجوان خود بیاراست و عمامه آنجناب را بر فرق همایونش گذاشت و دست ید اللهی را بلند کرده بیکدست دست داماد را گرفته و بدستی دیگر
دست فاطمه نوعروس دختر خود را گرفته و در میانه ایشان که رشک حور و غلمان بودند اجرای صیغه عقد فرموده بنوعیکه خداوند جل جلاله
در عرش عظمت بزبان ربانی در میانه امیر مؤمنان و خاتون جنان اجرای صیغه عقد فرموده بود و پس همراه ایشان تشریف برده و در خیمه
علیحده دست ایشان را بدست یکدیگر داده گریه کنان بیرون تشریف آوردند صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

مجلس سی و دویم در عروسی جناب امیر و فاطمه زهرا در مدینه طیبه و عروسی جناب قاسم و فاطمه در دیار

السّلام علی اهل الولاء و البکاء و لعنة الله علی اهل البغضاء و الفحشاء و الشحناء **و بعد** بر امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله و شیعیان امیر مؤمنان و محبان خاتون جنان مخفی نماند که دو فاطمه نام درین عالم عروس شده اند که از شنیدن کیفیت عروسی
یکی قلبهای دوستان شادمان و از تبسم دندانهای ایشان نمایان میگردد و از کیفیت عروسی دیگری سینهای ایشان بریان و چشمهای ایشان گریان
میگردد و چه دوست میدارم که هر دو را باهم ذکر نمایم تا از خیال سرور در قلبهای مؤمنین اجری عظیم و از گریانیدن ایشان ثوابی جسیم از خداوند کریم
واصل و عاید دنیا و آخرت شیعیان و موالیان گردد اما آنکه موجب حزن و اندوه نیست و سرور و خوشحالیست پس از شنیدن کیفیت عروسی سیده
نساء عالمیان جناب فاطمه زهراست و اما آنکه موجب حزن و اندوه و ناله و نوحه است پس از شنیدن کیفیت عروسی فاطمه دختر مظلوم کربلاست
در روز عاشورا و بیان مجملی از عروسی سیدة النساء اینست که در کتب معتبره روایت شده است که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه رضی الله
عنها تشریف داشتند که ناگاه ملکی بر آنحضرت نازل شد که بیست سر داشت و در حدیث دیگر است که بیست و چهار رو داشت و در هر سری هزار زبان داشت
که بهر زبانی بتسبیح و تقدیس الهی بجای میآورد که لغت هیچ زبانی بلغت زبان دیگر شباهت نداشت و کف دست او گشاده تر بود از هفت آسمان و
زمین و چون بصورت جبرئیل آمده بود آنحضرت فرمود که ای جبرئیل تو هرگز باین صورت بر من وارد نشده بودی آن ملک عرض کرد که من جبرئیل نیستم بلکه
صلصائیلم و جناب قدس الهی مرا بخدمت تو روانه کرده و امر فرموده است که تزویج کنی نور را بنور آنحضرت فرمود که را بکه او عرض کرد که جناب
فاطمه را بحضرت علی پس آنحضرت دید که در میانه دو کتف او نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب مقیم الحجة پس آنحضرت
فرمود که ای صلصائیل چند وقت است که این کلمات بربال تو نوشته شده است او عرض کرد که پیش از آنکه خداوند دنیا را خلق فرماید بدوازده
هزار سال و در حدیث دیگر است که جبرئیل نازل شده و با او بود از سنبل و قرنفل جنت و بدست آنحضرت داد پس آنجناب بوئید و از سبب آوردن
آنها پرسید پس جبرئیل کیفیت عروسی حضرت فاطمه را در آسمان و کیفیت زینت کردن جنت و شجره طوبی و حور العین را و ازدحام ملائکه
در بیت المعمور و کیفیت جاری فرمودن خداوند صیغه عقد را و نثار کردن ملائکه و اهل جنت را و آنچه به ملأ اعلا واقع شده بود بعرض آنحضرت
رسانید و گفت که خداوند امر فرموده است که تو هم در زمین در میانه ایشان اجرای صیغه عقد فرمائی پس آنحضرت امر فرمود که اصحاب او مهاجرین و انصار
و بنی هاشم را در مجلس حاضر نمودند و زنان و دختران بنی هاشم بخدمت خاتون جنان شرفیاب شدند و آن زینت بخش محفل حور و قصور را زینت
و آرایش نمودند پس آنحضرت جناب امیر علیه السلام را امر نمود که خطبه در کمال فصاحت و بلاغت انشا نمود و در حدیث دیگر است که خود خطبه ادا فرمود
پس در حضور جبرئیل و صلصائیل و اصحاب جلیل بوکالت سیدة نساء عالمیان اجرای صیغه عقد فرموده و جناب سید اوصیا ارواحنا له الفداء

برای خود قبول نمود پس برای ادای شکر معبود حقیقی و مبارکی این نعمت عظمی و عطیه کبری برخاک افتاده سجده شکر بجای آورد و تمام حاضران زبان به تهنیت و مبارکباد گشودند پس آنحضرت امر فرمود که طبقی از خرما بمجلس عقد آوردند و حاضران کامهای خود را شیرین کردند و از برای تبرک بجاها بردند و در بعضی از احادیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحجره طاهره تشریف برده امر فرمود زنان آنحجره مبارک این امر خیر دف بجلاجل برای شادیانه بزنند پس رسول امین و مظهر رحمة للعالمین از کثرت خوشحالی متبسم میگردید و دندانها مبارک ظاهر می‌نمود مؤلف پریشانحال گوید که از آنجا که هر نوش این دنیای دون با نیش همنشین و هر فرحش با غمی قرین است لاجرم چنانکه از شنیدن کیفیت عروسی جناب فاطمه زهرا ما شادمان گردیدیم البته از شنیدن کیفیت عروس شدن فاطمه در روز عاشورا نالان و گریان خواهیم گردید و اگر انصاف باشد چگونه میتوان صبر کرد و اشک خونین بر گلگونه جاری نکرد که سید مظلومان چون در روز عاشورا خواست که بوصیت برادر مسموم خود عمل نماید و فاطمه دختر خود را بحضرت قاسم دهد در آن بیابان تنهائی نه اقوامی و نه انصاری داشتند که متکفل آن گردند و نه اصحاب و یاورانی که در شب عاشورا نرفته بودند و زنده بودند که چنین نکنند بلکه همه شهید و کشته شده بودند و در اطراف خاک هلاک افتاده بودند پس دو برادر خود حضرت عباس و عون را و فرزندان نوجوان و جناب علی اکبر را در مجلس حاضر فرمود و از زنان قریش و بنی هاشم کسی را نداشتند که اطلاع دهند پس خواهران حیران و مادر جناب قاسم با سایر اسیران گریه کنان در اطراف فاطمه نوعروس بی مادر جمع شدند لاحول و لا قوة الا بالله نمیدانم که چگونه شرح این ماتم دهم که در مجلس عقد فاطمه رسول خدا از خوشحالی خنده‌ها و دندان نما میکردند و در مجلس عقد این فاطمه بجز ناله و گریه از مردان و زنان خبری دیگر نبود و در مجلس مدینه زبانها به تهنیت و مبارکی گویا بود و در روز عاشورا بغیر از صدای الوداع و الفراق ندائی بلند نبود و آرایش جنازه فاطمه طاهره در مدینه چنان بود که رشک حور جنان بود و آرایش صورت پاک و رخسار این فاطمه در دشت ماریه بزلف پریشان و روی خراشان و اشک خونین بود آه و صد آه که بعد از لباس پوشیدن بر قامت نازنین حضرت قاسم و آرایش نمودن فاطمه محزونه آقای شهیدان و مظلومان و پدر یتیمان و پناه بیکسان و گرفتار بغضه کوفیان و شامیان بی ایمان که بفدای او باد جانهای عالمیان دست حضرت قاسم یتیم برادر خود را بیک دست گرفته و دست فاطمه دختر خود را بدست دیگر گرفته در میان آمده و سرو تازه نورسته از تشنگی پژمرده را بآن صبیه مزاوجت فرمود واحزناه و واغربتاه و واویلاه که در عوض اظهار شوق و شعف و صدای دف صدای ناله‌ها و گریه‌ها از مردان و زنان و صدای سینه زدن دختران در آن بیابان از زمین تا آسمان بالا رفت ای دوستان بدانید که در کتب معتبره در اخبار متعدده روایت شده است که در شب زفاف فاطمه رسول خدا فرمود که قاطر شهبا را حاضر کردند و آنجناب بدست مبارک خود قطیفه بر روی آن انداخت و افسار آنرا به سلمان فارسی رحمه الله داد و در حدیث دیگر است که افسار آنرا جبرئیل گرفت و اسرافیل رکاب داری کرد و میکائیل رادیکه آنرا اصلاح مینمود پس خاتون جنان و سیده حوریان را بر آن سوار کردند و اشرف انبیا در عقب سر او میرفتند و در حدیث دیگر است که پیشوای عالمیان در پیش روی آن بدری نورانی چون ماه تابان شادی کنان تشریف میبرد و جناب حمزه سید الشهدا و عقیل و جعفر و بزرگان بنی هاشم و اهل بیت همه شمشیرها خود را از غلاف در آورده بر سر دوشهای خود گذاشته از عقب سر با جمعیت و نفرهای شادی از عقب روانه بودند و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و هفتاد هزار ملک و هفتاد هزار حوریه در اطراف و زنان خاتم انبیا با زنان و دختران بنی هاشم با کمال عیش و عشرت و جلالت و عزت رجز و فضایل میخواندند و بیشتر از همه کس در پیش روی آنحضرت میخرامیدند که از وجد و سرور شادی ایشان جان بجانشان نثار بودند و بمجردیکه سرخیل سیده موجودات و اشرف کاینات اذن روانه شدن داد و قاطر آنمخدره و ننه عالمیان براه افتاد امین وحی الهی حضرت جبرئیل بتنهائی فرمود که الله اکبر پس اسرافیل اقتدا کرده صدا را بتکبیر بلند نمود پس سید انبیا زبان معجز بیان و ما ینطق عن الهوی را گشوده بآواز بلند فرمود که الله اکبر پس جمیع ملائکه و حوریان و همراهیان صداها را بتکبیر نام الهی جل شانه بلند کردند و در حدیث دیگر است که در آن شب جبرئیل با هفتاد هزار ملک و اسرافیل با هفتاد هزار ملک تکبیر گویان از آسمان نازل شدند عرض کردند که از جانب پروردگار عالمیان مامور شده ایم که با همین جمعیت سیده زنان جنان را بخانه سید اوصیا عالمیان برسانیم و بدین جهت از آنشب سنت شد که در شبهای عروسی تکبیر گویند و آغا که علیه الدوام تا طلوع فجر مشغول تسبیح و تقدیس الهی بودند مؤلف و امکان تکبیرها

و دیده پر آب گوید که ای دوستان و ای محبان وای ناله و زاری کننده گان از کی روا است که جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها که شان او این باشد که در وقت عقد و زفافش در آسمان و زمین این همه عزت و جلالت باشد که شنیدید و در روز عاشورا فرزند عزیزش جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء چون دخترش فاطمه را بعقد جناب قاسم در آورد بیکدست داماد را و بدست دیگر عروس را گرفته با سایر دختران و زنان همه نالان و گریان آه و هزار آه که جمیعا حیران و سرگردان با موهای پریشان و رویهای خراشان آه و وا مصیبتاه که بعضی از آن بر سر و سینه زنان بعضی وا جداه گویان و جمعی وا علیاه و وا فاطمتاه گویان و در سر سید جوانان جنان با آه و افغان روان و در اطراف ایشان صداهای قهقهه و نعره کوفیان و شامیان بی ایمان که با تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها مبارز میطلبیدند و آنحضرت با ناله کنندگان که بعرض موالیان و ناله کننده گان رسید عروس و داماد را بجانب خیمه که از برای ایشان در گوشه خیمه گاه جدا کرده بودند سپردند ای دوستان وای ناله کننده گان نمیدانم چگویم و چه نویسم که نه زبان را یارای تقریر و نه قلم را طاقت تقریر است زیرا که در حدیث معتبر وارد شده است که در آن وقت از کثرت حزن و غم و هم و الم و از شدت تشنگی دنیا در چشم پدر یتیمان و پناه بیکسان و سید مظلومان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و در چشم عروس و داماد و سایر زنان و کودکان سیاه مینمود و در چشمهای ایشان تار و تاریک گردیده بود پس آنحضرت با این همه ناله و زاری و گریه و بیقراری دست عروس و داماد را بیکدیگر داده و ایشان را در خیمه گذاشته بیرون تشریف آورد فاعتبروا یا اولی الابصار اللهم عذب الاشرار الکفرة الفجار و عذبهم بشدة عذابک یا منتقم یا قهار و احشرنا مع محمد و آله الاطهار علیهم الصلوة و السلام آناء اللیل و اطراف النهار

مجلس سی و سیم در ولیمه دادن عروسی جناب امیر و حضرت زهرا و ولیمه نبودن در عروسی قاسم و فاطمه و وداع او و روانه شدن بمیدان است

السلام علی شیعة آل الله و الباکی فی عزاء اولیاء الله و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان فبای آلاء ربکما تکذبان معنی ظاهر آیه شریفه اینست که ای گروه جن و انس پروردگار شما آنچنان صاحب قدرت کامله است که بهم آمیخته است دو دریای شور و شیرین را که دریای فارس و روم است که دریای محیط بیکدیگر جمع میشوند و در میانه ایشان از قدرت پروردگار قهار برزخی و حجابی است که هیچیک نتوانستند مزه دیگری را تغییر دهند پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید بیرون می آید از آن دو دریا مروارید بزرگ و کوچک پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید و بعضی از مفسرین دو دریا را دو دریای آسمان و زمین دانسته اند که از دریای شیرین آسمان باران ببارد و بر دریای شور زمین پس صدفها دهنهای خود را میگشایند و باران بر آنها ببارد و دانه‌های بزرگ مروارید بزرگ خلق میشود و از کوچک کوچک و از برای این آیه شریفه در باطن معانی بسیار شده یکی آنکه مراد از دو دریا خوف است و رجا که از این دو احوال و اخلاق نیکوی بسیار حاصل میشود که بعضی بلند مرتبه است و بعضی پست است و معنی دیگر اینست که مراد دو دریای قبض و بسط الهی است که بدریای عطا و منع تفسیر شده است که از این دو دریا مخلوقات بزرگ و کوچک خلق میشود و معانی دیگر نیز شده است که در حوزه فهم عوام نبود و از این جهت نوشته نشد بلی از جمله معانی باطنیه نورانیه آن که مناسب فهم عوام و خواص است و شنیدن آن باعث صفای قلب و نورانی شدن باطنهای شیعیان است اینست که در کتاب مجمع از سلمان فارسی رحمه الله روایت شده است که مراد از دو دریا یکی سید اوصیا و رکن اولیا و عماد اتقیاء و ولی خدا و ندبر بر اهل ارض و سما جناب علی بن ابیطالب است و دیگری خاتون روز جزا حضرت سیدة النساء جناب فاطمه زهرا است و برزخ و واسطه در میان ایشان فخر انبیاء و پیشوای اصفیا و شفیع روز جزا جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است و مراد از لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا حاصل شدند این هاهین نور عین الثقلین دو میوه قلب رسول الثقلین حضرت امام حسن و جناب امام حسین علیهما السلام اند پس این آیات شریفه اشاره بواسطه بودن رسول خدا در میان تزویج و ملاقات این دو دریای نورانی از برای خلق شدن لؤلؤ و مرجان یعنی دو گوشواره عرش عظمت الله جل شانه العالی که بر ایشان و دوستان ایشان باد رحمتهای اشکر و نثار دو برکت بر منکرین و دشمنان ایشان باد لعنتهای نامتناهی مؤلف گوید که چه خوش مناسبت دارد که ذکر نمایم بعضی از آن احادیث را که خداوند واسطه قرار داد سید انبیا صلی الله علیه و آله را از برای تزویج جناب سیده اوصیا و سیدة النساء و در این ذکر شود احادیث واسطه شدن خامس آل عبا جناب سید الشهداء از برای تزویج کردن فاطمه یکه دختر خود را از برای

جناب قاسم را از اطلاع بر کیفیت عروسی حضرت فاطمه زهراء لبتهای دوستان بوی معرفت کامیاب و شاداب گرداند از آگاهی بر عروسی
فاطمه محزونه در روز عاشورا لبتهای ایشان کباب و دیده های ایشان پرآب شود و مجمل از کیفیت آن اینست که بعد از آنکه جناب اقدس متعال
امر فرموده که بهشت و حور العین و درخت طوبی و عرش و آسمانها را به بهترین زینتها زینت کردند و امر فرمود که جمیع ملائکه مقربین در بیت
المعمور جمع شدند و راحیل که فصیحترین ملائکه بود بر کرسی از نور برآمد و خطبه که اهل آسمان بآن فصاحت خطبه نشنیده بودند خواند و جناب
اقدس الهی بزبان بیزبانی از جانب کنیز و بنده خود جناب فاطمه زهراء سلام الله علیها اجرای صیغه عقد فرمود و جبرئیل را امر فرمود که از جانب
بنده خالص او جناب علی بن ابی طالب علیه السلام قبول نمود و در یک حدیث است که جبرئیل امین را امر کرد که بزمین آمده پیغمبر را امر فرماید که در زمین
درمیانه ایشان عقد فرماید و دو دریای نور را بیکدیگر وصل نماید و در حدیث دیگر است که صرصائیل را باین پیغام مامور فرموده است و در
حدیث دیگر است که رسول خدا فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که پیش از آن نیامده بود و بمن سخنی عرض کرد که هرگز نکرده بود که گفت
السَّلامُ عَلَیْکَ یا اوّل یا آخر و یا حاشر گفتم ای ملک این چه خطابست عرض کرد که اول یعنی اول کسی خواهی بود که در روز قیامت سر
از خاک برداری و آخری یعنی آخر پیغمبران و خاتم ایشان و حاشری یعنی حشر خلایق بتو و امت تو باشد پس من باو گفتم که چه نام داری گفت
محمود گفتم از برای چه نازل شده گفت جِئْتُکَ لِتَزْوِیجِ النُّورِ مِنَ النُّورِ از برای این نازل شده ام که تزویج فرمائی نور را بنور گفتم
کرا بکه گفت که خداوند سبحانه میفرماید که چنانچه من در آسمان میانه علی و فاطمه تزویج کردم باید تو هم در زمین واسطه شوی و درمیان
ایشان من گفتم که سمعاً و طاعةً و چون برخواست درمیانه هر دو کتف او نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته یعنی
نیست خدائی مگر خداوند یگانه و محمد صلی الله علیه و آله رسول او است و قوة دادیم او را بعلی بن ابیطالب و یاری کردیم پیغمبر خود را باو گفتم ای محمود
چند گاه است که این درمیانه دو کتف تو نوشته است گفت پیش از آنکه خداوند حضرت آدم را خلق فرماید به بیست و چهار هزار سال
پس رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله در مقام اطاعت امر الهی جل شانه العالی برآمده و فاطمه طاهره را در خلوت دیده اذن عقد حاصل
نموده ام سلمه فرمود که مشغول جهاز و تدارک او شود پس آنحضرت جناب امیر المومنین علیه السلام را احضار فرموده و او را باین خبر بهجت
اثر شاد و مسرور گردانید پس فرمود که یا علی چه داری که از اصداق فاطمه گردانی تا از اصرف زفاف کنند ایشان عرض کردند که بر جناب
تو مخفی نیست که بغیر از اسبی و شتری و تیغی و زرهی چیزی نیست آنحضرت فرمود که یا علی اسب و شمشیر از برای جهاد تو را بکار است و شتر از برای آب
و آذوقه کشیدن لازم است و ترا زره چندان ضرورت نیست و بدون آن بر دشمن غالب میشوی پس زره را بفروش چون آنرا ببازار
بردند اعرابی برخورد و عرض کرد که یا علی بچند میفروشی فرمود بپانصد درهم پس آن اعرابی جبرئیل بود و زره را بنزد من آورد و پیش از آنکه
تو مراجعت کنی پس قدری از آن پول را داده بستری که درمیان آن پشم بود و بالشی که میان آن لیف خرما بود و مقنعه که چهار درهم قیمت آن بود
و چند جامه از پشم باریک و حصیری و سبوئی و مشکی و کوزه و چند ظرف سفالین بخریدند و آنها را با باقی مانده از آن پول بام سلمه دادند و چون
ام سلمه در آنها نگریست بگریست و گفت بار خدایا برکت عطا فرما بقومیکه بیشترین ظرفهای ایشان سفال است و برکت فرما بر آل محمد صلی الله
علیه و آله و بآنها رسانیدند و چون زمان زفاف شد بقیه آن پول را بجناب امیر مومنان علیه السلام داده و فرمود که یا علی قدری [illegible]
بخر و قدری دیگر نقد ببعضی اصحاب داده که جامه و قدری عطر بخرد پس بعد از جمع اسباب بدالله بنفس نفیس خود تشریف برده حجره ایشان را
پاکیزه کرده حصیر را گسترده و پوست گوسفندی بستر نرمی آماده کرده عبائی را پرده حجره کرده مهیای عروسی شدند و چون اصحاب آگاهی
از بنای عروسی بهم رسانیدند گوسفندها و گاوها و شترها و گندمها هر کس بقدر توانائی خود هدیه آوردند پس گندمها را دادند آرد کردند
و در شب امیر مومنان الحیوانات را کشت و پوست کند و رسول خدا بدست خود گوشتهای آنرا ریزه میکرد و چون صبح شد بعضی اصحاب هیمه
شده و دیگها بار کرده مشغول طبخ شدند و چون رسول خدا سعی ایشان را ملاحظه فرمود در حق ایشان دعا کرد و چون طعامها مهیا شد
جمیع اهل مدینه را دعوت فرمود جمیعاً سیر خوردند و از برای خانهای خود بردند و از برکت آنحضرت طعام بسیار زیاد آمد که روز دیگر آمده
خوردند و ابوایوب گوسفندی آورده بود بعد از آنکه کشته بود [illegible] عرض کرد یا رسول الله [illegible] قبول نفرمودی که بخدا که من غیر این

نداشتم و الا بفدای تو و اهل بیت تو میکردم آنحضرت فرمود که یا ابا ایوب علی خواست که او را بکشد جبرئیل گفت که در آخر آنرا بکش
که امر عجب از آن ظاهر شود پس آنرا کشتند و طبخ کردند و استخوانهای آنرا نشکستند و جمیع اصحاب از آن خورده سیر شدند پس استخوانهای
او را در پوست کرده آنحضرت دعا کرد زنده شد و بصاحبش دادند پس نسل و برکت بسیار از آن دید و چون همه اصحاب از میهمانی
فارغ شدند رسول خدا زنان خود را و زنان بنی هاشم و مهاجر و انصار را فرمود که مشغول آرایش جناب سیدة نساء العالمین و مخدره
دو جهان و مخدومه حوریان شدند مولف گوید که این بود مجملی از عروسی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در مدینه طیبه آه آه واغرباه
نمیدانم چگویم از کیفیت عروسی فاطمه مظلومه دختر نازپرورده مظلوم کربلا در روز عاشورا که چون خامس آل عبا خواست که دختر خود
فاطمه را بحضرت قاسم دهد نه دوستی و نه مهاجری و نه انصاری و نه اقوامی و نه بنی هاشمی داشت که ایشان را باخبر گرداند و کسی بود که برای
ایشان تحفه و هدیه آورد بلکه آنحضرت با یاوران و زنان و دختران و پسران حتی عروس و داماد همگی گرسنه و تشنه و در اطراف ایشان
دوستان و یاوران کشته و بخاک و خون آغشته بودند و چنانکه سیدة النساء خود با زنان و مردان بنی هاشم و مهاجر و انصار تکبیر گویان
و رجز خوانان و با ملائکه مقربین و حور العین جناب فاطمه طاهره را بخانه جناب امیر مومنان بردند و بدست یکدیگر داده فرمودند مرحبا
بحرین یلتقیان و مرحبا بدو دریای علم و از حجره ایشان با حاضران تبسم کنان بیرون تشریف آوردند و آنخانه را خلوت کردند همچنین در روز
عاشورا مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء دست جناب قاسم را بیکدست گرفته و بدستی دیگر دست فاطمه دختر خود را گرفته هر سه بزرگوار با دیده
اشکبار با سایر غریبان و اسیران دلفگار با چشمهای خونبار روانه خیمه شدند که برای ایشان بکناری آماده کرده بودند پس دست فاطمه را
بدست قاسم داده و خود با سایر زنان و دختران با آه و ناله و افغان بیرون تشریف آوردند و روانه خیمهای خود شدند پس عروس با کمال
نظر حسرت بروی داماد ناشاد میکرد و داماد بصورت دختر عم خود مینگریست و میگریست که ناگاه ندای هل من مبارز از جانب دشمن بلند شد
پس قاسم دست عروس را رها کرده خواست که از خیمه بیرون آید فاطمه عرض کرد که ای پسر عم وای انیس دل پر غم چه در نظر داری حضرت
قاسم فرمود که ای دختر عم وای مبتلا بدرد و الم مگر نمیشنوی که اعدای دین و منافقین مرا بمیدان مبارز میطلبند اراده آن دارم که قدم جرأت
درمیدان کارزار گذارم و جان خود را درمیدان محبت در بازم پس چون آن ناامید این سخن شنید جامه صبوری بر تن بدرید و بهر دو دست دامن
جامه اش را آویخت و اشک حسرت برخاک راهش ریخت و عرض کرد که ای پسر عم هرگز نتوانم که بمهاجرتت بسازم پس چگونه دست از
دامنت بردارم پس آن داماد ناشاد فرمود که یَا ابْنَةَ الْعَمِّ خَلِّی ذَیْلِی فَإِنَّ عُرْسَنَا أَخَّرْنَاهُ إِلَی الْآخِرَةِ یعنی ای دختر عم دست از دامن
جامه ام بردار و دامن محبت بر شاهراه شهادتم بگذار که ما عروسی خود را بآخرت انداختیم و دل از عیش احبابان پرداختیم پس آن نوحجله حرمان
با ناله و فغان از سوز دل بنالید و اشک حسرت بر رخساره بباریدو عرض کرد که وعده عروسیم بقیامت میفرمائی و از عیش و شادمانی این
دار فانیم مایوس میگردانی بِأَیِّ شَیْءٍ أَعْرِفُکَ وَ فِی أَیِّ مَکَانٍ أَرَاکَ یعنی بچه نشان درمیدان قیامت ترا بشناسم و در کدام مکان بشادی
جمالت کامیاب گردم پس حضرت قاسم دست بطاقتی دراز کرده آستین پیراهن صبوری خود را بدرید و از سوز دل بنالید و گفت
یَا ابْنَةَ الْعَمِّ اعْرِفِینِی بِهَذِهِ الرُّدْنِ الْمَقْطُوعَةِ یعنی ای دختر عم و ای عروس پر غم و الم در روز قیامت درمیانه شهیدان مرا باین آستین پاره
بشناس و در حدیث وارد شده است که چون زنان و دختران از گفت و شنید عروس و داماد و آستین پاره کردن آن نوداماد مطلع
گردیدند بَکَوْا بُکَاءً شَدِیدًا وَنَادَوْا بِالْوَیْلِ وَالثُّبُورِ گریستند گریستن شدیدی پس تمام آن بیکسان در آن وادی حرمان و هجران [illegible]
شده عنان نالها را از دست داده صداها را بواکبداه و واویلاه و واثبوراه بلند کردند و چندان ناله کردند که آقای مظلومان و سینه شیدان
و ملائکه زمین و آسمان را بگریه و ناله درآوردند پس آن داماد مسافر سفر جنان دست نوعروس شکسته بال را از دامان خود رها کرده
عروس را در خیمه بیکسی و تنهائی گذاشته و تخم محبتش در مزرع دل کاشته و از خیمه بیرون تشریف آورده روانه خدمت عم بزرگوار خود گردید
پس چون نظر جناب سید الشهداء علیه السلام بحضرت قاسم افتاد که اراده میدان قتال دارد فرمود که یَا وَلَدِی أَتَمْشِی بِرِجْلِکَ
إِلَی الْمَوْتِ یعنی ای نور چشم جان ای فرزند گرامی میخواهی که بپای خود بجانب مرگ و کشته شدن روی فَقَالَ وَکَیْفَ یَا عَمِّ وَأَنْتَ
بَیْنَ الْأَعْدَاءِ فَرِیدًا وَحِیدًا لَمْ تَجِدْ مُحَامِیًا وَلَا صَدِیقًا آه آه وامظلوماه واغریباه که حضرت قاسم عرض کرد که ای عم بزرگوار چگونه راضی

بکشته شدن نشوم و حال آنکه جناب ترا می بینم که در میانه اعدای دین و منافقین بدآئین تنها و بیکس شده و کسی نیست که خود را بفدای تو کرداند و دوستی نمانده که در خاک راهت جان نثار نماید پس عرض کرد که ایعمو جان روحم بفدای روح تو باد و جانم بفدای جان تو مرا مرخص فرما که این جان ناتوان را نثار مقدم شریفت کردانم که زیاده براین نمی توانم که جناب ترا باینحال مشاهده نمایم و در هر چند التماس مینمود آن بزرگوار او را اذن نمیداد و قلب مبارکش راضی بشهادت آن نوجوان هاشمی نمیشد مؤلف گوید که بعد از اخلاص و ارادت و جان نثاری جناب قاسم شوم که بعد از آنکه دید که عم بزرگوارش او را اذن نمیدهد در حدیث معتبر روایت شده است که آخر الامر لابد و لاعلاج شد و خم شد و دو دست و دو پای عموی غریب بیکس خود را بوسید تا آنکه اذن جدال حاصل نمود پس مظلوم کربلا که جانم بفدای صبر های او شود بدست مبارک خود جامه را شق کرده بگردن جناب قاسم انداخت و عمامه او را بدو نصف پاره کرده از پیش رو آویخت پس جامه او را بصورت کفن بر قامت موزونش بیاراست و شمشیر خود را بر کمر آن شیر میدان کارزار بست آه وا مصیبتاه و آه وا ویلاه که یکدیگر را چنان وداع کردند که از ناله و گریهای ایشان ملائکه آسمان و زمین بگریه و فغان در آمدند و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ یعنی آن نوجوان نوداماد چون ماه تابان و صورت درخشان از خیمه ها طالع شده و بیرون خرامید لیکن آه و احزناه و واغربتاه که از هر دو چشمش چون دو ناودان اشک بر صورت منور مقدسش جاری بود پس بعرصه میدان شهادت را بشعشعه انوار جمال با کمالش نورانی گردانید وَكَانَ وَجْهُهُ كَفِلْقَةِ الْقَمَرِ یعنی در حالتی بود که روی نورانیش چون ماه پاره بود و چون قدم جرأت در میدان شجاعت گذارد این رجز را انشا کرده فرمود که إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سِبْطِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَنِ هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أُنَاسٍ لَا سُقُوا صَوْبَ الْمُزُنِ پس آن فرزند حیدر کرار شمشیر آبدار را از نیام کشیده چون شیر خشمناک در میانه اژدر صفان افتاده با آن کودکی که داشت سی و پنج نفر از آن اشقیا را بدرک نیران روانه نمود و خود را نزد عمر سعد حرامزادهٔ علیه اللعنه رسانیده ندا در داد و فرمود که ای پسر سعد آیا از خداوند نمی ترسی و آیا جانب پروردگار را ملاحظه نمیکنی ای کور دل آیا جانب رسول خدا را بعمل نمیاوری پس آن ملعون در جواب گفت که ایجوان هاشمی هنوز شما دست از بزرگی خود بر نمیدارید و سر بحکم اطاعت یزید نمیگذارید پس جناب قاسم فرمود که ایملعون هرگز خداوند تو را جزای خیر ندهد تَدَّعِي الْإِسْلَامَ وَآلُ رَسُولِ اللَّهِ عَطَاشَى ظِمَاءٌ قَدِ اسْوَدَّتِ الدُّنْيَا بِأَعْيُنِهِمْ یعنی ای شقی تو ادعای اسلام میکنی و حال آنکه آه آه و وا مصیبتاه که آل رسول الله همگی تشنه اند آه و واحزناه که از شدت تشنگی حیران و پریشان احوال شده اند بحدیکه دنیا در پیش چشم ایشان تیره و تاریک گردیده آه و اغربتاه و وا مظلوماه که در حدیث معتبر روایت شده است که جناب قاسم در میانه میدان دست از مقاتله کشیده که اندک آرامی گیرد و آسایش نماید و کسی را هم جرأت بر مقاتله او باقی نمانده بود که ناگاه میل کرد که بجانب خیمگاه برگردد و چون اهل بیت دیدند که مراجعت مینماید خوشحال شدند فَسَمِعَ صَوْتَ ابْنَةِ عَمِّهِ وَهِيَ تَبْكِي آه از این مصیبت که قلبهای شیعیان را بریان و دیده های دوستان را گریان گردانیده زیرا که در بین راه که بجانب خیمگاه تشریف میآورد صدای ناله و نوحه دختر عموی خود را شنید که در خیمه عروسی بفکر مایوسی از پسر عموی خود افتاده و در آن تنهائی و بیکسی چنان آه میکشد که جان عالمی را میسوزاند پس شنیدن آه شرربار او عنان اختیار را از قبضه اقتدار آن ناشاد بگرفت پس بی اختیار روانه خیمه تنهائی دختر عم خود شده و چون نزدیک حجله خانه ویرانه خود رسید از محبت خانهٔ قلبش نائرهٔ شوق برآمد و بی اختیار از جان بیقرار ناله کرد و گفت که يَا ابْنَةَ الْعَمِّ لَا تَبْكِي هَا أَنَا جِئْتُ یعنی ای دختر عم وای انیس دل پر غم دیگر ناله و نوحه مکن که اینک من آمدم پس از اسب پیاده شده چون پروانه بال و پر سوخته خود را بجوار شعلهٔ افروخته دختر عم خود رسانید و چون دیدهٔ هجران کشیده آن دختر بجمال پرکرد و ملال آن شهر در افتاد چون سپند از مجمر جست و دل بر بوسیدن قدمهای او بست و روی خود را بر قدمهای او میمالید و میگفت که مَرْحَبًا بِالْعَزِيزِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرَانِي وَجْهَكَ قَبْلَ الْمَوْتِ یعنی خوش آمدی ای عزیز من حمد میکنم خداوندی را که دفعهٔ دیگر نصیب گردانید مرا مشاهدهٔ جمال با کمال عدیم المثال تو و نمود روی مبارک تو را بمن پیش از آنکه از هجران تو هلاک شوم و از غصه بمیرم ای مجانان وای نوحه و ناله کنندگان ملاحظه کنید که چگونه کار بر اهل بیت صعب و دشوار گردیده بود که در حدیث وارد شده است که آن مظلومه هر چند سعی و التماس کرد که حضرت قاسم اندک زمانی از برای تسلی قلب او

بنشیند و آرام گیرد قبول نفرموده و مکرر می گفت که يَا ابْنَةَ الْعَمِّ مَا لِي اصْطِبَارٌ إِنْ أَجْلِسْ مَعَكِ وَالْكُفَّارُ يَطْلُبُونَ الْبِرَازَ یعنی ای دختر عم وای مبتلای بهجران عم و هم و الم نیست از برای من فرصت صبر کردن و با تو نشستن که نمیشود که کفار مبارز میطلبند و من خوف آن دارم که پدر بزرگوارت بمیدان رود و من جان خود را بفدای او نکردانم پس او را وداع کرده با صد هزار آه و ناله از یکدیگر جدا شدند و آن نوجوان روانه میدان کارزار کردید و عروس از کام مایوس با قلب شرربار و دیدهٔ اشکبار روانه خیمه تنهائی و بیکسی گردیده و در آن خیمه ماتم سر بزانوی غم گذاشته و مشغول گفتن رِضًا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَتَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ گردید

مجلس سی و چهارم در شهادت حضرت قاسم علیه السلام و آوردن جسد او بخیمه

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْمُصِيبَةِ وَالْعَزَاءِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وبعد الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِمَعْرِفَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَصَّرَ عُيُونَنَا بِنُورِ مَحَبَّتِهِ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَنَا مِنَ الْمَهْلَكَاتِ بِنَفْسِ فَخْرِ الْكَائِنَاتِ وَسَيِّدِ الْمَوْجُودَاتِ حَيْثُ قَالَ إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ وَالْحَمْدُ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا الْخَيْرَاتِ مِنْ بَيْنِ الْبَرِيَّاتِ بِصَرِيحِ كَلَامِ أَشْرَفِ مَنْ مَضَى وَمَنْ هُوَ آتٍ حَيْثُ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ خَيْرًا قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَعْدَ الْحُبِّ أُخَاطِبُ جَنَابَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ الْخَيْرَ إِنْ أَبْكِ لِأَيِّ مَصَائِبِكَ آهِ آهِ هَلْ أَبْكِي عَلَيْكَ بُكَاءَ الْوَالِهِ الْحَزِينِ أَوْ بُكَاءَ الْمَهْمُومِ الْمَغْمُومِ الْمِسْكِينِ آهِ آهِ أَوْ أَبْكِي عَلَى ذَبِيحِكَ الْمَظْلُومِينَ الْمُرَمَّلِينَ الْمَذْبُوحِينَ آه واحزناه أَوْ أَبْكِي بُكَاءَ الثَّكْلَى عَلَى النِّسَاءِ الْعِطَاشِ الْجَائِعَاتِ الْحَاسِرَاتِ الْمَسْلُوبَاتِ الْمَحْرُومَاتِ الْمَضْرُوبَاتِ آه وا مصیبتا أَوْ أَبْكِي عَلَى بِنْتِكَ وَصِهْرِكَ اللَّذَيْنِ هُمَا قُرَّتَا عَيْنَيْ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ أَرْوَاحُنَا لَكَ الْفِدَاءُ وَاللَّهِ متحیرم که بر مصایب وارده بر جسد مقدست مجروحت ناله کنیم آه وا ویلاه یا بر اولاد مظلومین تیر خورده شهید شده ات نوحه کنیم آه وا ویلا یا بر اهل بیت تشنه گرسنه سرگردان اذیت کشیده ات مثل زن بچه مرده زاری و بیقراری کنیم آه آه وا مصیبتاه یا بر دختر نوعروس و داماد محروم مایوست گریه و ناله کنیم که آن دو بزرگوار دو نور دیدهٔ سید انبیا صلی الله علیه و آله و دو میوهٔ دل خاتون روز جزا بوده اند آه آه که پدران ایشان آقایان همهٔ جوانان جنان بوده اند آه وا ویلاه که عروس داماد و دو شاخهٔ نورستهٔ شجرهٔ طوبای محبت بوده اند خداوند عذاب خود را بر اهل کوفه و شام مضاعف فرماید که در روز عاشورا عروسی ایشان را بعزا مبدل کردند و آنقدر امر را بر ایشان تنگ گرفته که مهلت ندادند که یکساعت باهم در خیمهٔ حجله بنشینند آه واحزناه مگر نشنیده اید که در حدیث معتبر روایت شده است که هر چند فاطمه دختر مظلوم کربلا التماس کرد که حضرت قاسم اندک زمانی در خیمه با او بنشیند حضرت قاسم جواب میداد که ای دختر عم مگر ملاحظه نمیکنی خبر که لشکر یا نزاکه چگونه امر را بر عم بزرگوارم سخت گرفته اند ای دختر عم خوف آن دارم که پدر بزرگوار ترا شهید کنند و نعمت سعادت شهادت از دست من برود پس جناب قاسم از شوقی که بشهادت و جانبازی در راه محبوب حقیقی در سر داشت و میخواست که بفدای عم عالیمقام خود شود دست عروس را رها کرده روانه میدان کارزار گردید و مبارز طلبید پس ملعونیکه او را با هزار سوار مقابل میدانستند چهار پسر داشت شجاع که هر یک را مقابل شجاعان بسیار دیده بودند یکیک از پسران بی ایمان خود را بمبارزت آن فرزند امیر مؤمنان علیه السلام روانه نمود و هنوز بمیدان نرسیده بدرک نیران رسیدند پس عالم در چشم آن ملعون تیره و تار گردید پس آن شقی خود بمیدان آن بزرگوار آمد پس آن فرزند اسد الله او را روانهٔ دار البوار گردانید مؤلف گوید که آنچه مشهور است که آن ملعون ازرق شامی بود که خود و چهار پسرش بدست حضرت قاسم بجهنم واصل شدند پس آن غلط است که مشهور شده است زیرا که در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که بعد از آنکه قاسم آن ملعون و چهار پسرش را بدرک فرستاد شروع بمقاتله و مجاهده نمود و آن شجاع نامدار و فرزند حیدر کرار در دریای حرب غوطه ور گردیده بهر طرف که رو میکرد از کشته پشته میساخت و بهر سمت که حمله ور میشد شجاعان و دلاوران را بر خاک هلاک میانداخت تا آنکه از شدت تشنگی کار بر او تنگ شد و زور بازوی حیدریش بضعف و ناتوانی مبدل گردید پس اراده کرد که یکدفعه دیگر بخدمت عم بزرگوار خود جناب سید الشهداء و العزباء ارواحنا له الفداء مشرف شود پس در آن بین ازرق شامی سر راه بر آن غریب مظلوم بیچاره بی پناه گرفت و مانع شد که بخدمت عم خود مشرف گردد و محاربه در میان ایشان شدید شد پس غضب بر او مستولی شد و غیرت الله تعالی بجوش آمده و چون شیر خشمناک بر آن شقی حمله کرد و چنان شمشیر بر فرق آن شریر زد که فرقش شکافته و بجهنم سرنگون گردید پس بخدمت عم غریب بیکس خود مشرف شد آه واحزناه و واویلاه که عرض کرد يَا عَمَّاهُ الْعَطَشَ الْعَطَشَ

اَذْرِکْنِی بِشَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ یعنی ایعم جان بمقدار آه از شدت تشنگی وا ویلاه اذنی آبی ایعموجان کاش بجرعهٔ آبی میتوانست راه برد
پس آنحضرت او را بصبر و شکیبائی امر کرد و فرمود که صبر کن که خداوند صابرانرا دوست میدارد و در حدیث که انگشتر خود را در دهان
خشکیدهٔ او گذاشت و امر بمکیدن آن فرمود و در حدیث معتبر وارد شده است که فَقَالَ الْقَاسِمُ فَلَمَّا وَضَعَهُ فِی فَمِی وَجَدْتُهُ کَأَنَّهُ فَارْتَوَیْتُ
بِهِ وَانْقَلَبْتُ اِلَی الْمَیْدَانِ یعنی جناب قاسم فرمود که چونکه انگشتر عم بزرگوار خود را در دهان گذاردم چنان یافتم که گویا چشمهٔ آبی در دهان
من جاری گردید پس سیراب گردیدم و بجانب میدان جدال و قتال برگردیدم و روایت شده است که چون جناب قاسم در این دفعه بمیدان معاودت
فرمود همت کرده خود را بالعلیه اعمر بن سعد رسانده او را بدرک اسفل رسانید که تیراندازان لشکر شقاوت اثر برادرزادهٔ آنفرزند ساقی کوثر
مطلع شده ندا آه واویلاه و واغریباه که اطراف آن نوجوان غریب هاشمی احاطه کردند و تیرها بر بدن شریف و عنصر لطیف او زدند و در میان
او و خیمه‌گاه حایل شدند و در کتاب بحار و عوالم از حمید بن مسلم روایت کرده‌اند که میگوید که من در میانهٔ لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه بودم
و میدیدم که این نوجوان در دریای حرب غوطه‌ور گردیده و یک پیراهن و زیرجامهٔ عربی در بر و نعلینی در پا کشیده بود و هرگز فراموش نمیکنم
اینکه بند نعلین پای چپ او گسیخته بود که ناگاه عمر بن سعد ازدی لعین گفت که والله حال میروم و کار را بر او سخت میکنم و باو ضربتی میزنم قَالَ
قُلْتُ سُبْحَانَ اللهِ وَمَا تُرِیدُ بِذٰلِکَ وَاللهِ لَوْ ضَرَبَنِی مَا بَسَطْتُ اِلَیْهِ یَدِی حمید بن مسلم میگوید که بآن ملعون گفتم که سبحان الله از این نوجوان غریب
چه میخواهی والله که اگر او مرا ضربت زند من دست بجانب او دراز نخواهم کرد آه آه و اغریباه امیر آیا کافی نیست اینهمه لشکر و تیراندازان
بسیار که اطراف او را گرفته‌اند آخر آن شقی بدعاقبت گوش بنصایح او نداد آه واصیبتاه و واحزناه که شمشیر خود را کشیده از عقب سر آن
بزرگوار برآمد و چنان ضربتی بر فرق مبارکش زد که چون فرق بناحق شکافتهٔ جد بزرگوارش جناب امیر مؤمنان بشکافت پس از ضربت آن بی‌ایمان
که خداوند هرگز دست او را از غل و سلاسل جهنم فارغ نگرداند از اسب در غلطیده و بر روی زمین افتاد آه آه و امظلوماه که در بعضی از روایات
وارد شده است که چون آنعزیز کردهٔ خدا و رسول بر خاک کربلا افتاد شیبة بن سعد شامی جهنمی بی‌ایمان چنان نیزه بر پشت مبارکش فرو برد که از
سینهٔ بی‌کینه‌اش سر برآورد و پس از ضربت نیزهٔ او آن نوجوان نوداماد بر خاک و خون میغلطید و بصدای ضعیف میگفت که یَا عَمَّاهُ اَدْرِکْنِی یَا عَمَّاهُ
اَدْرِکْنِی یعنی ایعموجان ای قطب دایرهٔ ایمان و ای پناه بیکسان فرزند برادر خود را دریاب مؤلف گوید که در کتاب مصباح المعصومین از کتب
معتبره روایت کرده‌ام که فَجَاءَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَالصَّقْرِ الْمُنْقَضِّ فَتَخَلَّلَ الصُّفُوفَ فَشَدَّ شِدَّةَ اللَّیْثِ الْحَرِبِ یعنی چون آواز آن غریق
دریای خون بگوش سرخیل سلسلهٔ شهدا و پناه بیکسان و شفیع گنهکاران جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء رسید چون عقاب خشمناک
روی بعرصهٔ قتال نهاد و صفوف لشکر شقاوت اثر را در هم درید و مانند شیر غضبناک ناله میکرد و نعره میکشید تا آنکه خود را بر سر جسد بخاک و خون
آغشتهٔ آن شهید رسانید و شمشیری بر عمر لعین که قاتل او بود زد که دست او از مرفق جدا شد پس آن شقی فریاد زد و از سر جسد جناب قاسم دور شد
پس لشکر شقاوت اثر از چهار جانب احاطه کردند که عمر را از قبضهٔ قدرت آنحضرت بیرون برند که در میانهٔ نایرهٔ حرب اشتعال بهم رسانید و دیگر ز
هجوم جنود نامسعود در اطراف آنحضرت شد و آنجناب ایشان را بذوالفقار آبدار بدار البوار میفرستاد تا آنکه آن ملاعین که کشته نشده بودند فرار قرار
اختیار نمودند و از ازدحام و هجوم لشکریان و شدت مقاتله و مجاهده چنان گرد و غبار شده بود که عرصهٔ قتال در دیدها تار و تاریک گردیده
بود قَالَ الرَّاوِی فَاِذَا بِالْحُسَیْنِ قَائِمٌ عَلَی رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ یَفْحَصُ بِرِجْلَیْهِ آه واحزناه و وامصیبتاه چگونه اهل اسلام تاب میآورند که
مصایب سادات و بزرگان دین و دنیا و آخرت خود را تا باین نوع و باین شدت بشنوند و بی‌اختیار ناله و نوحه نکنند مَصَائِبُ نَابَتْ
کُلَّ مَنْ کَانَ مُسْلِمًا وَلٰکِنَّ عُیُونَ الْفَاجِرِینَ اَقَرَّتْ یعنی این مصیبتها چنان مصیبتهائی است که بدرد میآورد هر کسی را که در او غیرت اسلام
و لکن چشمهای فاسقین و فاجرین و دیدهٔ کوفیان و شامیان بدآئین از دیدن و شنیدن آن روشن گردید راوی میگوید که چون گرد و غبار فرو نشست
دیدیم که مظلوم کربلا و خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء بر سر نعش قاسم ایستاده و میگرید و آن نوجوان غرقه در خون
پاهای خود را بر زمین میمالد و سایر اعضا و جوارح او پامال ذلکه کوب سمهای کوفیان و شامیان گردیده بود و روی آن الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ
کَانَ یَقُولُ بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوکَ وَمَنْ خَصْمُهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ جَدُّکَ وَاَبُوکَ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَاللهِ عَلَی عَمِّکَ اَنْ تَدْعُوَهُ فَلَا یُجِیبُکَ وَاَنْتَ قَتِیلٌ
جَدِیلٌ فَلَا یَنْفَعُکَ هٰذَا وَاللهِ یَوْمٌ کَثُرَ وَاتِرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ و در زیارتی که از سرداب مقدس از جناب صاحب الامر عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه برای

زیارت شهدا ظاهر گردیده میفرماید که در آنوقت جناب سید الشهداء علیه السلام بر سر نعش آنجوان میفرمود که دور باشند از رحمت الهی
آنقومیکه ترا شهید کردند و خصم ایشان در قیامت جد تست و پدر تو ایفرزند والله ناگوار است بر عم تو اینکه تو او را بخوانی و او اجابت
ترا نکند یا اجابت کند در حالتی که تو کشته شده باشی پس ترا نفع نبخشد ایفرزند والله امروز روزیست که بسیار است در آن خون ریزنده و بسیار
و کمست در آن ناصر و معین قَالَ الرَّاوِی وَکَانَ یَقُولُ الْحُسَیْنُ یَعِزُّ وَاللهِ عَلَی عَمِّکَ اَنْ تَدْعُوَهُ فَلَا یُجِیبُکَ اَوْ یُجِیبُکَ فَلَا یُعِینُکَ اَوْ یُعِینُکَ
فَلَا یُغْنِی عَنْکَ آه واویلاه و واحزناه که راوی میگوید که می‌شنیدیم که آنغریب بیکس روی مبارک بجانب جسد داماد خود حضرت قاسم
کرده بود و با ناله و گریه میفرمود که بحق خداوند قسم که ناگوار است بر عموی تو اینکه تو او را بخوانی و او ترا جواب ندهد یا ترا جواب بدهد و اعانت
ترا نکند یا اینکه ترا اعانت کند و لیکن ترا از دشمن خلاص نگرداند تا آنکه بدن تو اینگونه مجروح و پاره پاره و در هم شکسته شود پس فرمود
که ایفرزند دور باد از رحمت الهی آنقومیکه ترا کشتند مؤلف گریان و نالان گوید که بعد ای صبر و بردبار مظلوم کربلا گردم که راوی
میگوید که آنغریب تنها آن نعش پاره پاره در هم شکسته را از معرکهٔ قتال از میانهٔ خاک و خون برداشت و چون جان شیرین بر سینهٔ بیقرینهٔ خود
چسبانید و اشک از دیده‌های مبارکش چون مروارید میبارید و روانهٔ جانب خیمهای بیکسان گردید فَکَاَنِّی اَنْظُرُ اِلَی رِجْلَیِ الْغُلَامِ یَخُطَّانِ فِی
الْاَرْضِ راوی میگوید که ملاحظه میکردم که آنحضرت بنوعی آن نوجوان را بر سینهٔ خود گرفته بود و بجهة صغر که پاهای آن شهید بر خاک کشیده میشد
پس من در تحیر بودم که آیا با جسد آن مجروح چه خواهد کرد که دیدم آنرا آورده و در میان کشتگان از اهل بیت خود گذاشت پس دستها مقدس
خود را بجانب آسمان بلند کرد و بر آنقوم نابکار نفرین نموده عرض کرد که ایخداوند من این ظالمین را جمع فرما و جمیع ایشان را هلاک فرما
واحدی از ایشان را وامگذار و هرگز ایشان را میامرز آه واویلاه و امصیبتاه که آن بزرگوار بعد از آنکه آن جسد کشته بخون آغشته را در میان کشتگان
گذاشت تنهائی و دست خالی روانهٔ خیمهای زنان گردید و چون نزدیک خیام طاهرات رسید آه سرد از دل پر درد برکشید و فرمود که صَبْرًا
یَا بَنِی عُمُومَتِی صَبْرًا یَا اَهْلَ بَیْتِی یعنی ای دختر عموهای من و ای اهل بیت من بر شما باد بصبر و شکیبائی در شهادت نوجوانهای شما اینکه دیگر بعد از این
خواری نه بینید ای شیعیان و ای ناله‌کنندگان بدانید که در حدیث دیگر چنین روایت شده است که جناب مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء
جسد داماد را بر سینه گرفت و آورد تا اندرون خیمها و طلب مرحمت نمزلی از آنجناب میشد که آن بدن مجروح را بر زمین گذارد پس آنرا در آغوش
مرحمت خود جا داد و در وسط نشست و زنان و دختران همه گریان و نالان و عروس از کام ناپوسیده اطراف ایشان حلقهٔ ماتم زدند و هنوز
روح مقدسش از بدن پاره پاره شده‌اش مفارقت نکرده بود و گویا انتظار دیدار آخرین مادر و عمه‌های خونجگر و عروس سیاه‌بخت و سایر
اهل بیت اطهار در نظر داشت و در حدیث است که آن کشتهٔ مجروح چون چشم غرق در خون خود را گشود و دید که عم بزرگوارش او را در آغوش مرحمت
جا داده و با ناله میگوید که یَا وَلَدِی لَعَنَ اللهُ قَاتِلِیکَ یَعِزُّ وَاللهِ عَلَی عَمِّکَ اَنْ تَدْعُوَهُ وَاَنْتَ مَقْتُولٌ یعنی ای فرزند دلبند خداوند لعنت
کند کشندگان ترا ایفرزند چه قدر ناگوار است بر عم تو اینکه تو او را بیاری خود بخوانی و آخر الامر یاری کرده نشوی و باینگونه مجروح و پاره پاره
شده بر روی دست و سینه من افتاده باشی فَقَالَ یَا بُنَیَّ قَتَلُوکَ الْکُفَّارُ کَاَنَّهُمْ مَا عَرَفُوکَ وَمَا عَرَفُوا مَنْ جَدُّکَ وَاَبُوکَ ای دوستان و ای ناله
کنندگان نمیدانم که آن نجیب‌ترین همهٔ مخلوقات و آن یادگار سید کاینات بر چه حال بود که نظر بآن بدن مقدس در هم شکسته کرد و از روی
دل نالید و فرمود که ایفرزند بقتل رسانیدند ترا کفار گویا نشناختند ترا و ندانستند که کیست جد بزرگوار تو و پدر عالیمقدار تو ثُمَّ اِنَّ
الْحُسَیْنَ بَکَی بُکَاءً شَدِیدًا ای محبان اقتدا کنید بآقا و مولای خود جناب سید الشهداء زیرا که روایت شده است که آن بزرگوار شروع کرد بگریستن و
گریهای شدید کرد آه واویلاه و واغریباه که بهینکه آن حجت خداوند در هجران قاسم و هتک حرمت او گریهای بلند کرد عروس قاسم و باقی پردگیان
سرادق عصمت و طهارت و حضرت عباس و جناب سید الساجدین و حضرت علی اکبر و باقی حاضران بی‌اختیار شده و با یکدیگر هم آواز شده
صداها بگریه و ناله بلند کردند فَلَطَمْنَ الْخُدُودَ وَشَقَقْنَ الْجُیُوبَ وَنَادَیْنَ بِالْوَیْلِ وَالثُّبُورِ آه واحزناه و امصیبتاه که زنان سیلیها بر صورتهای
خود زدند و از شدت حزن و بزرگی مصیبت بی‌تاب شده گریبانها خود را چاک نموده و صداها بگفتن واویلاه و واثبوراه بلند کردند فهاه
که کس نتواند شنیدنش یارب بر اهل بیت چه آمد ز دیدنش آه آه که عروس از کام ناپوسیده دست خود را بخون داماد خضاب کرده
در پهلوی آن بدن پاره پاره ناله میکرد و سایر اهل بیت از ناله‌های او ناله و نوحه میکردند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ

مجلس سی و پنجم

در مقاتله قدوهٔ ناس اسد الله ثانی جناب مستطاب حضرت عباس علیه السلام و قطع شدن دستهای آنجناب و بر زمین افتادن او

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَا الْفَضْلِ الْعَبّاسَ بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ سَیِّدَةِ الْوَصِیّینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ شُقَّ فَرْقُهُ وَ هُوَ مِنَ الشّاکِرینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ اخْتَضَبَ لِحْیَتُهُ وَ هُوَ مِنَ الْعابِدینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حامِلَ اللِّواءِ یَوْمَ ارْتِضاءِ وَ ابْنَ حامِلِ اللِّواءِ یَوْمَ الْجَزاءِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ساقِیَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ فی کَرْبَلاءَ وَ ابْنَ ساقِی الْمُؤْمِنینَ مِنْ حَوْضِ خاتَمِ الْاَنْبِیاءِ وَ السَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا السّاقِی الْعَطْشانُ فِی الْبَیْداءِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الشَّهیدُ وَ ابْنُ الشَّهیدِ وَ اَخُ الشَّهیدِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ تَحِیّاتُهُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ وَ عَلی اَخیکَ وَ عَلَی الشُّهَداءِ مَعَکَ وَ الزّائِرینَ وَ الْمُجاوِرینَ لَکَ وَ الْباکینَ عَلَیْکَ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلی اَعْدائِکَ وَ الْمُجادِلینَ مَعَکَ وَ الظّالِمینَ فی حَقِّکَ بِدَوامِ بَقاءِ الشُّهَداءِ فی اَعْلا عِلِّیّینَ وَ خُلُودِ اَعْداءِ اللّٰهِ فی اَسْفَلِ السّافِلینَ **وَ بَعْدُ** فَقالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که سؤال نمیکنم ای امت بر زحمتها و مشقتهائی که جهت هدایت و اصلاح نظام دین و دنیای شما در مقام نبوت میکشم مزدی و اجری مگر دوستی ذوی القربی را مؤلف گوید که بر ظاهر است که رسالتی که شخص را از کفر و شرک اصلی که باعث خلود در نار است نجات دهنده و سبب خلود در رحمت نامتناهیه است اجر و مزد آن را نتوان بیان و احصا کرد و جناب اقدس الهی جل شانه دوستی ذوی القربی را مزد اینعمل مقرر فرموده است و اگر کسی بدیده انصاف نگرد خواهد یافت که مزد را هم برای انتفاع ما از ذوی القربی خواسته اند نه انتفاع ایشان از ما زیرا که هر کس دوست و محب کسی شد مدام با محبوب خود خواهد بود و تمرا گردن بانه ذوی القربی پیغمبر اسباب نجات ما و آخرت ما است از ایشان پس در حقیقت هدایت و نجات ما با نفع و اجر و مزد خود شمرده اند و در حدیث از طریق اهل سنت و شیعه روایت شده است که از رسول خدا صلعم سؤال کردند که کیستند ذوی القربی که واجب فرموده بر امت مودت و محبت و دوستی ایشان را آنحضرت فرمود که مراد علی و فاطمه و دو فرزند ایشان حسن و حسین علیهم السلام و در حدیث دیگر از طریق شیعه روایت شده است که پیغمبر اسلام فرمود کسی که رعایت کند حق اقربا و والدین خود را عطا کرده میشود در جنت هزار هزار درجه پس تفسیر فرموده که درجات از طلا و نقره و زمرد و لؤلؤ و عنبر و مشک و کافور که فاصله هر درجه تا درجه دیگر پانصد سال راه است پس فرمود که کسی که رعایت کند حق اقربای محمد و علی را عطا کرده میشود از فضایل و درجات و زیادی مثوبات بمانند که زیاد است فضیلت محمد و علی علیهما السلام بر پدر و مادر جسمانی او مؤلف گوید که شان مؤمن کامل آنست که رعایت اقربای ایشان کند بر آنچه قدرت بر آن داشته باشد ظاهراً و باطناً بحدیکه نگذارد هیچ جهتی از جهات ظاهریه و باطنیه را مگر آنکه بقدر قوه رعایت احوال ایشان کند و از جمله آنها آنست که دوست ایشان را دوست داشته و دشمن ایشان را دشمن و از جمله دیگر آنست که در وقت خوشحالی ایشان خوشحال و در وقت هم و غم و الم و مصیبت ایشان محزون و مهموم و مغموم و مصیبت زده باشد بلی حدیثی را که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند تا در حق فرزندان و اولاد آنجناب نظر نموده خود شان سلوک و رفتار نمائی به آنکه از آنحضرت روایت شده است که فرمود خداوند جل شانه محیط و مشرف و مسلط شد بر زمین پس اختیار کرد ما اهل بیت را پس اختیار فرمود برای ما اهل بیت شیعیانی چند که یاری میکنند ما را و خوشحال میشوند در نزد خوشحالی ما و محزون و غمگین میشوند در نزد حزن و غم ما و مالها و جانهای خود را صرف و خرج کنند در راه ما و ایشان جماعت از ما میباشند و بازگشت ایشان بسوی ما است پس فرمود هر چشمی در روز قیامت گریان و هر چشمی بیدار است در حرکت و حیرانست مگر چشم کسیکه خداوند او را مخصوص فرموده است بکرامت خود و گریسته باشد بجهت آن مصیبتها و بی احترامیها و بی ادبیها که بالنسبه بحسین فرزند من عمل میآید مؤلف محزون گوید که ما بنده حقیریم که کدام یک از بی احترامیها و بی ادبیها با آن بزرگوار غریب را بعرض شیعیان رسانم که همه آنها جگرها سوزاننده و آورنده غصه و جاری کننده اشکهای محبان و جان نثاران است و از آنجمله که دلها را کباب و دیده ها را پر آب میکرداند استماع مصیبت برادر با جان برابر او جناب عباس است و مجملی از آن موافق روایات معتبره مشهوره اینست که چون آن مظلوم برادر خود جناب سید الشهدا علیه السلام را بیکس و غریب و تنها دید بخدمت او مشرف گردیده و عرض کرد که ای جان برادر آیا عباس را اذن میدهی که جان خود را فدای جناب تو گردانم تا آنکه ترا اینگونه غریب و بی یاور نبینم و او نه

که در حدیث است که چون آن غریب وحید این کلام را از برادر با جان برابر خود شنید بَکی بُکاءً شَدیداً یعنی گریست گریستن شدیدی پس فرمود که ای برادر تو صاحب لوای منی و هرگاه تو شهید شوی لشکر من متفرق میشوند حضرت عباس عرض کرد که ای برادر بسیار دلتنگ شده ام و از زندگانی خود مأیوس گردیده ام و اراده دارم که خونخواهی خود را از این ملاعین کنم پس آنحضرت فرمود فَاطْلُبْ لِهٰؤُلاءِ الْاَطْفالِ قَلیلاً مِنَ الْماءِ یعنی بسینه تشنگان و غریبان حضرت امام حسین فرمود که ای برادر با جان برابر هرگاه اراده میدان کارزار کرده از برای این اطفال تشنه قدری آب پیدا کن که این اطفال بیگناه نزدیک بهلاکت رسیده اند پس از این سخن غیرت آنفرزند اسد الله بجوش آمده ابواب هموم و غموم بر قلب مبارکش مفتوح گردید و متغیر الحال روانه میدان شده و آن سنگین دلان را هر چند موعظه و نصیحت فرمود در قلبهای سیاه ایشان اصلا اثری نکرد پس بخدمت برادر تشنه لب خود مراجعت نمود بنصایح خود و قبول نکردن قوم را بعرض آنجناب رسانید و در بین سخن گفتن با جناب سید الشهدا علیه السلام بود که از خیمه طاهرات ندای العطش العطش بگوش مبارکش رسید پس از کثرت غصه و خشم نتوانست که حفظ خود نماید متغیر الاحوال بر اسب خود سوار شده و مشک خشکی بر دوش مبارک انداخته و نیزه خود را از جای کنده روانه جانب آب فرات شد و بر آن شیرمان بیحیا حمله کرد و در بعضی از کتب اصحاب است که آن مشک خشک شده را سکینه خاتون آورد و گفت یا عَمّ اَلْعَطَشُ اَلْعَطَشُ یعنی ای عم عالیمقدار از تشنگی بهلاکت رسیده ام پس آن پناه بیکسان آن مشک را گرفته و روی بجانب برادر لب تشنه کرده و عرض نمود که ای آقای لب تشنگان سخنان سکینه مرا کباب نمود میروم بلکه بتوانم آبی برای او تحصیل کنم و روانه شریعه فرات شد پس آنچهار هزار ملعون تیر انداز که موکل آب فرات بودند همه تیرهای خود را بکمان عدوان گذاشته بر آن سقای تشنگان حمله ور گردیدند پس آنفرزند اسد الله چون شیر خشمناک در میانه آن جماعت بیباک ناپاک افتاده میزد و میکشت و میانداخت و این رجز را میخواند لا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذِ الْمَوْتُ رَقی حَتّی اُواری فِی الْمَصالیتِ لَقا یعنی مرا از کشته شدن و مرگ باکی نیست و نمیترسم از مرگ هرگاه در میدان جهاد بالا رود و جانها بهلاکت انگیخته تا آنکه خود را در زیر شمشیرهای صیقلی بزرگ پنهان کنم نَفْسی لِنَفْسِ الْمُصْطَفَی الطُّهْرِ وِقا اِنّی اَنَا الْعَبّاسُ اَغْدُو بِالسِّقا وَ لا اَخافُ الشَّرَّ یَوْمَ الْمُلْتَقی یعنی جان عباس فدای جان حسین شود که جان او جان محمد مصطفی طاهر و مطهر است صلی الله علیه و آله ای قوم منم عباس که این روز را صبح کرده ام برای آب دادن و نمی ترسم از فتنه و بلا و باک ندارم در روز هیجا از ملاقات اعدا و مقاتله اشقیا پس بر آن ملاعین حمله فرموده از کشته پشته میساخت تا اینکه در حدیث است که هشتاد نفر از آن اشقیا را بدار البوار فرستاد و باقی فرار کرده و آن سرور خود را در آب فرات جهانید و کفی از آب برداشت که روزه آن روز را بجرعه از آب افطار نماید و شعله آتش تشنگی را بنشاند که ناگاه عطش برادر از جان بهتر خود جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء و تشنگی اهل بیت آنجناب و التماس سکینه خاتون بخاطر شریفش خطور کرد و آن آب را ریخت پس مشک را پر آب کرده و بر دوش راست خود انداخته روانه خیمهای تشنگان شد و چون آن شیر بالغ ایمان این شجاعترا از آن سرور شجاعان دیدند بانگ بر لشکر زدند و از چهار طرف بر او حمله کردند و راه او را از خیمها قطع نمودند پس در میانه ایشان جهاد و جدال در پیوست که ناگاه نوفل بن ازرق لعین از کمینگاه در آمده و در روایت دیگر است که زید بن ورقاء ملعون از عقب درخت خرمائی بیرون آمده و حکم بن طفیل ملعون او را اعانت کرد پس آمده دست راست آن بزرگوار را قطع نمودند آن مظلوم مشک را بدوش چپ انداخت و با دست چپ جهاد میکرد و این رجز را میخواند وَ اللّٰهِ اِنْ قَطَعْتُمْ یَمینی اِنّی اُحامی اَبَداً عَنْ دینی یعنی بخدا قسم اگر جدا کردید دست راست مرا بدرستیکه من همیشه حمایت میکنم دین خود را وَ عَنْ اِمامٍ صادِقِ الْیَقینِ نَجْلِ النَّبِیِّ الطّاهِرِ الْاَمینِ و حمایت میکنم از برای امامی که صادق الیقین است و از نسل پیغمبر که طاهر و امین است پس آن بزرگوار مقاتله کرد تا آنکه ضعف بر او غالب شد پس حکم بن طفیل حرامزاده در کمین بود و از عقب درخت خرما بیرون آمده و چنان ضربتی بر آن مظلوم زد که دست چپ او نیز قطع شد پس آن بزرگوار غریب بعد از افتادن دست چپ این رجز را خوانده یا نَفْسُ لا تَخْشَیْ مِنَ الْکُفّارِ وَ اَبْشِری بِرَحْمَةِ الْجَبّارِ یعنی ای نفس مترس از کفار و بشارت باد ترا برحمت پروردگار جبار مَعَ النَّبِیِّ السَّیِّدِ الْمُخْتارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَغْیِهِمْ یَساری فَاَصْلِهِمْ یا رَبِّ حَرَّ النّارِ یعنی آن رحمتی که با پیغمبر است که او آقای همه عالمیان و برگزیده خداوند جبار است و بتحقیق که قطع کردند این بی ایمانان از سرکشی و طغیان دست چپ مرا پس ای پروردگار من بحرارت آتش غضب خود بسوزان ایشان را پس آن بزرگوار مشک را بدندان گرفت آه آه که دیگر چون دستی نداشت که با دشمن محاربه نماید با آنکه خود را بخیمه برساند و با دشمن منازعه میکرد و کوشش مینمود

که جرعهٔ آبی بحرم محترم و پرده گیان سرادق عصمت رساند آه آه که ناگاه تیری آمد و مشک را سوراخ کرد و آب آن بریخت آه و اصیبتاه که
بعد از سوراخ شدن مشک و ریختن آب تیری دیگر آمد و بر سینهٔ بی کینهٔ تشنه آنقدر زد ساقی کوثر نشست که راه آمد و رفت نفس بر آن
نوجوان مظلوم ببست و چون منزل امنی بجز کوی شهادت نجست دست از جان ناتوان و روح روان بشست و بآیهٔ انا لله و انا الیه راجعون
قرین و در محفل رضا بقضاء الله و تسلیما لامره منزل گزین گردید آه آه که پای سعادت از رکاب شهادت خالی و از خانهٔ زین بر دل
بزمین کربلای معلا نمود فیا لیتنا کنا معه فنفدیه بنفوسنا وارواحنا وابداننا فنفوز فوزا عظیما وجنة وحریرا اللهم احشرنا معه
فی الدنیا والآخرة برحمتک یا ذالنعمة الظاهرة والکرامة الباهرة بمحمد وعترته الطاهرة

مجلس سی و ششم در شهادت سه برادر حضرت عباس و افتادن او بر زمین و آمدن مظلوم کربلا

السلام علیکم یا احباء الحسین المظلوم و اخیه المغموم و رحمة الله و برکاته و بعد چه نیکوست که در اول مجلس زیارت کنیم حضرت
عباس علیه السلام را و از فهمیدن فقرات زیارت آنجناب مهموم و مغموم شویم و پس از آن مشغول تعزیه و نوحه و ناله گردیم باشد که
با آنجناب محشور شویم السلام علیک یا من کنت فی صلب من کان مع سید الانبیاء فی رتبة الفناء و کفی بذلک فخرا السلام
علیک یا من ربط الله نطفتک فی صلب فخر الاوصیاء والاولیاء و کفی لک بذلک فخرا السلام علیک یا من واخ الله بینک
و بین سیدی شباب اهل الجنة و کفی لک بذلک شرفا و مجدا السلام علیک یا من فدی جسمه و جسده و مهجته لاخیه سید الشهداء
ارواحنا له الفداء و کفی لک بذلک اسما و رسما السلام علیک یا من اعطاه الله جناحین عوض الیدین فیطیر مع الملائکة فی الجنة
السلام علیک یا من اکرمه الله ببذل مهجته لاخیه یوم العاشورا درجة یغبطه الشهداء شوقا و ذوقا الا و صلی الله علیک و علی روحک
و جسدک یا ابا الفضل العباس و علی زائریک و مجاوریک و الباکین علیک و رحمة الله و برکاته و لعنة الله علی اعدائک و ظالمیک
و قاتلیک بجمیع لعنته و انتقامه خداوند رحمت فرماید شاعر را که فرموده احق الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء
یعنی سزاوارترین همهٔ خلق از برای اینکه بر او گریه کرده شود آن جوانیست که شهادت او گریه درآورد حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلای
معلا اخوه و ابن والده علی ابو الفضل المضرج بالدماء و آن نوجوان آنسروریست که برادر آنجنابست و پدر هر دو جناب علی بن
ابیطالبست و او ابو الفضل العباسست که بدن مقدسش بخاک و خون آلوده شده است و من واساه لا یثنیه شیئ و جادله علی عطش
بماء و جان خود را فدای برادر کرد و هیچ چیز نتوانست که او را از برادرش جدا کند با آنکه بسیار تشنه بود و در پیش روی برادر تشنه
آب با اعدای او مجاهده و مقاتله کرد و در فضیلت او همین بس که فرزند برگزیدهٔ جناب سید اوصیا و برادر باجان برابر امام حسن مجتبی
و جناب خامس آل عبا است علاوه آنکه در نهایت حسن و جمال و کمال بود و او را ماه بنی هاشم می گفتند و خط ریشش دمیده بود و چون
بر اسبهای بزرگ سوار میشد پاهای مبارکش بزمین کشیده میشد و علوم بسیار از پدر بزرگوار و برادران عالیمقدار آموخته بود و در نهایت
تقوی و پرهیزکاری بود و از کثرت عبادت و خداپرستی و سجدهٔ خداوندی پیشانی مقدسش پینهٔ بزرگ بسته بود و علی الدوام در لیالی
و ایام بلوازم عبادت ملک علام قیام و اقدام مینمود و در فضیلت آنحضرت اکتفا میکنیم بحدیثی که در کتاب خصال و امالی روایت شده است که روزی
نظر مبارک جناب سید الساجدین علیه السلام افتاد بسوی عبید الله فرزند آنحضرت پس گریست و فرمود که هیچ روز سخت تر نبود بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله از روز جنگ احد که در آن کشته و شهید شد عموی ایشان حمزه پسر عبد المطلب که او را بجهة کثرت شجاعت اسد الله
و اسد رسول الله میگفتند و بعد از آن روز روزی بود که در آن شهید شد پسر عموی آنحضرت جعفر بن ابیطالب پس جناب سید الساجدین علیه السلام
فرمود که روزی مثل روز عاشورا نیامده که سی هزار نفر در اطراف پدر مظلومم جناب سید الشهداء احاطه کرده بودند که هر یک گمان میکردند
که از این امت اند و حال آنکه هر یک بخیال فاسد خود تقرب میجستند بکشتن پدرم و ریختن خون او هر چند پدر بزرگوارم ایشان را موعظه نمود
و بدین خداوند دعوت نمود گوش بسخن او ندادند و دین خداوند را قبول نکردند تا آنکه آنجناب را از روی سرکشی و ظلم و عدوان بدرجهٔ رفیعهٔ
شهادت رسانیدند پس فرمود که رحم الله العباس فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه یعنی خداوند رحمت فرماید
عمم حضرت عباس را که بتحقیق که اختیار نمود زندگانی پدرم را بر زندگانی خود و جان خود را نثار او کرد و خود را در راه او پاره پاره کرد

... پس خداوند مهربان در عوض آن دو دست بریده دو بال باو عطا فرمود که با آنها با ملائکه در روضات عالیه
جنان طیران و پرواز میکند مثل آنکه بجعفر طیار دو بال عطا فرموده است و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء
یوم القیمة یعنی و بدرستیکه از برای حضرت عباس در نزد خداوند تبارک و تعالی درجه و منزلهٔ عالیه است که رشک میبرند بدرجهٔ رفیعهٔ
او همهٔ شهیدان در روز قیامت مولف امیدوار که بهرهٔ دوستان حضرت عباس اکرم اند این است که در قیامت باین بزرگوار دامن فرزند
حیدر کرار محشور شوند در هنگام شنیدن مصائب شهادت آنجناب مادام از قلب کباب برادر بوده دعا کنند که خداوند جلیل
در دنیا از زیارت و مجاورت او و در قیامت از شفاعت و خدمت او محروم نفرماید و مجمل آنچه در اخبار در کیفیت شهادت آن مظلوم معلوم
گردیده اینست که چون اصحاب و یاران و هواداران جناب سید الشهداء علیه السلام بسعادت شهادت فایز و رستگار گردیدند و موافق
روایت مشهور که شیخ مفید علیه الرحمة در ارشاد و سید بن طاوس رحمه الله در لهوف و ابن نما در کتاب خود روایت کرده اند اینست که
چون حضرت عباس علیه السلام کشته بسیار از اهل خود دید به برادران مادری که عبد الله و جعفر و عثمان بودند فرمود که ای برادران مشغول جهاد شوید
تا ببینم که شما برای خدا و رسول جهاد میکنید و شما را اولادی نیست که باعث گرفتاری شما باشد و کشته شدن در راه خدا برای شما آسان است
پس اول عبد الله جهاد شدیدی کرد و بدست هانی لعنه الله بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید پس جعفر در جهاد کوشید و بدست همان ملعون کشته شد
پس عثمان بکین خواهی برادران بمیدان آمد خولی بن یزید اصبحی علیه اللعنه بر او تیری زد و مردی از قبیلهٔ بنی دارم سر او را از بدن جدا کرد پس لشکر
مغلوب شده و جمعی از منافقین بر جناب سید الشهداء علیه السلام و اصحاب آنحضرت حمله کردند و تشنگی بر ایشان غالب شد پس آنحضرت خود بنفس
نفیس بر شتر یکش سوار شده بجانب آب فرات روانه شد و حضرت عباس مانند ملازمی در پیش روی شتر آنحضرت میدوید و فرزند
و فرزند ساقی کوثر برای آوردن آب بجانب فرات میرفتند پس لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه بر ایشان سر راه گرفتند پس ملعونی از قبیلهٔ بنی دارم
فریاد کرد که مگذارید آب بردارند پس حضرت او را نفرین کرد و عرض کرد که خداوندا او را تشنه هلاک کن پس آن ملعون بغضب در آمد و تیری بر حلقوم
تشنهٔ آنحضرت زد که به بر نشست پس آنجناب تیر را از حلقوم خود کشید و هر دو کف خود را بر زیر آن گرفت چون پر خون شد برگشت و روی خود را
بجانب آسمان کرد و عرض کرد که خداوندا من بجانب تو شکایت میکنم آنچه برمن که پسر دختر پیغمبر توام واقع میشود پس با حلقوم و دست پرخون
با نهایت تشنگی روانهٔ خیمهها شد و اعدا عباس را در میانه انداختند و از برادر جدا شد و در اطراف حضرت عباس احاطه کردند پس جنگ در پیوست و آنجناب
جراحات زیاده از حد رسانیدند و اخر الامر زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل لعنهما الله آن بزرگوار را شهید کردند و موافق روایات مشهوره اینست
که چون آنحضرت برادر بزرگوار خود را بیکس و غریب و تنها دید نزد آنجناب آمد و عرض کرد که ای جان برادر آیا عباس را اجازهٔ حرب میدهی که
جان خود را فدای تو کند و همگنان تو را غریب و بی یاور نبینند و در حدیثست که چون آن بزرگوار تشنه کام این کلام را از برادر
خود شنید گریست گریستن شدیدی پس فرمود که ای جان برادر هرگاه عازم میدان شوی جرعه آبی از برای این اطفال بی گناه تحصیل نما و در حدیث دیگر است
که بکشته خواتون و خون مشک خشکی آورد و التماس آب نمودن پس لب تشنهگان خود را بشریعهٔ فرات رسانید و مشک را پر نمود روانهٔ جانب
خیمهگاه گردید پس منافقین بر آنجناب از اطراف المظلوم غریب احاطه کرده آه آه که هر دو دست او را از بدن جدا کردند و بعد از آن تیری بر مشک آب
زده همهٔ آبهای آن بریخت آه و مصیبتاه که تیری دیگر بر سینهٔ بی کینهٔ آن زدند که از اسب در غلطیده و او غریباه که چون بزمین افتاد روی خود را
بجانب خیمهگاه کرده فریاد زد که یا اخاه ادرک اخاک العباس یعنی ای برادر با جان برابر برادرت عباس را دریاب و چون مظلوم کربلا
ضجه و ناله برادر خود را شنید بسوز دل فرمود الان انکسر ظهری و قلت حیلتی یعنی الحال پشت من شکست و کم شد چاره من و چون شیر خشمناک
با نظر سقای لب تشنگان تشنه و گرسنه بر خاک افتاده بود شناخت بعد از آنکه نعش در خون غلطیده بر او رسید دید که سرو قامت رعنای
سقای اطفال در کنار نهر فرات تشنه و گرسنه افتاده گریست گریستن شدیدی و این اشعار را تلاوت میفرمود شعار جناب سید الشهداء
تعدیتموا یا شر قوم ببغیکم و خالفتموا دین النبی محمد یعنی زیاده روی کردید ای بدترین اصحاب طغیان و سرکشی از دین خداوند
و مخالفت کردید دین پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا اما نحن من نسل النبی المسدد پس آیا
مبارک خود را بجانب اعدا معین کرده فرمود که آیا نبود بهترین پیغمبران که وصیت کرده باشد بشما در حق ما که بنیکی ... آیا نیستیم از نسل پیغمبر ... کرده

اما کانت الزهراء امی دونکم اما کان من حیدر ابی حسبه اما بوده فاطمه زهرا مادر من نه مادر شما و اما بوده است احمد مرسل جد من بیزار از همه
علمهان لعنتم واخذیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حر نار توقد ای قوم سبب این ظلمها و ستمها که از شما صادر میشود لعنت کرده
شده اید و از درگاه الهی رانده شده اید پس زود باشد که بچشید شرارتهای آتش غضب خداوند بسوزید و موافق روایات معتبره مشهوره
است که از بسیاری زخمها و جراحتها که بر بدن شریف المظلوم بود جناب سید الشهداء الجنه مجروح را از آنجا که افتاده بود برنداشت
و به نزد جسد شریفه پاره پاره سایر شهدا حمل و نقل نفرمود پس او را تنها در کنار فرات در همانجا که افتاده بود بگذاشت و لابد و لا علاج
تنها و بی برادر و بی یاور گریه کنان روانه خیمهها شد و در بعضی از کتب معتبره مسطور است که چون برادر خود را با دستهای قطع شده و بدن
چاک چاک مشاهده نمود گریههای بلند نمود و فرمود که یا اخی هل لک وصیة ای جان برادر آیا وصیتی داری قال یا اخی وصیتی ان لا تحملنی الی الخیام مادامت
حیاة یعنی عرض کرد که ای جان برادر وصیت من اینست که مادامیکه جان در بدن منست مرا بخیمه نبری پس آنحضرت از سبب آن
سؤال فرموده قال لانی استحیی من سکینة لانی ما قدرت علی اتیان لها بشربة من الماء پس در جواب عرض کرد که باعث
بخیمه نبردن من اینست که من حیا میکنم از سکینه تشنه خجالت میکشم که نتوانستم از برای او جرعه آبی بیاورم بلی ای برادر جان
آقای مظلومان در آنوقت شهادت خوشنودیم از اینست که سرفرازی کنم این لحظه که از راه وفا سر من در قدم چون تو برادر افتاد
مؤلف گوید دست من گرچه در این دشت بلا گشت فدا لیک جانش بجانان باد و دو شهپر افتاد سر من گرچه در این لحظه فدا گشت تو را
لیک سر خیل و صد حمزه و جعفر افتاد آه آه که بعد از این وصیت هر دو برادر نالههای جانگداز از جگر بر کشیده و گریههای شدید نموده
یکدیگر را وداع کردند پس روح مقدس مطهر آن شهید غریب تشنه کربلا از آن بدن پرواز و روانه عباس ابا جان گردید انا لله و انا
الیه راجعون پس حضرت خامس آل عبا ارواحنا له الفدا بیکس و تنها با هزاران ناله و آه روانه خیمهگاه گردید آه و اغربتاه و وامصیبتاه
که چون زنان و دختران خبر قطع شدن دستها و پاره پاره شدن اعضای اطهر را شنیدند از گریه و زاری و ناله و بیقراری کاری کردند
که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده آه و مصیبتاه که هیچیک از زنان را خبر نشد که در عصر عاشورا در وقت وداع آخر با جسد شهدا
الجنه مجروح دست و سر از بدن جدا را زیارت کنند بلی در کتاب مصائب المعصومین از فاطمه صغری روایت کرده ام که میفرماید که عمه ام
ام کلثوم خاتون از برای وداع حضرت عباس روانه جانب فرات شد پس دید او را که در کنار آب فرات تشنه کشته شده و دو دست
او از بدن جدا شده و سر او بریده شده و بخاک و خون غلطیده پس نالههای خواهرانه و غریبانه بسیار از دل پر حسرت بر کشیده و گریه
گریستن شدید و با آن جسد وداع کرده مراجعت نموده به باقی زنان اسیر ملحق شده و روانه کوفه و شام شدند و در کتاب بحار و عوالم
روایت شده که ام البنین مادر حضرت عباس و سه برادر دیگر که هر چهار نفر که در کربلا جانهای خود را بفدای جناب سید الشهداء علیه السلام کرده بودند
در مدینه طیبه بودند و چون از شهادت خامس آل عبا و اولاد خود مطلع شد روزها از خانه بیرون میرفت و در میان قبرستان بقیع میکرد و چنان
از سوز دل و آتش جگر نالههای شرربار میکشید و اشک خونین بر جبین جاری میکرد که خلق مدینه در اطراف او جمع میشدند و از گریههای
او چون ابر بهار گریه میکردند و از جمله آنها بود مروان حکم که همیشه با مردم میآمد و در آن حلقه ماتم گریه و زاری میکرد مؤلف گوید ختم کلام میکنیم
در احوال قاتل آنحضرت که لعنت الهی بر آن قاتل ملعون باد بدانکه در کتاب بحار از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت میکند که مردی دیدم که از
بنی دارم بود و روی او سیاه شده بود و پیش از آن او را دیده بودم که روی نیکوی سفیدی داشت و گفتم که چرا رنگ تو سیاه شده است و بر
هیئتی شده که تو را نمی شناسم آن ملعون اخزاه الله فی الدنیا والآخرة در جواب گفت که من کشتم نیکو جوانی بزرگ را که بر پیشانی اثر سجده بود و در خدمت حضرت
امام حسین علیه السلام بود و در پیشانی او اثر سجود بود و اسم او عباس بن علی بود پس از آن وقت تا حال هیچ شب نخوابیدم مگر اینکه آن جوان
می آید و اطراف مرا میگیرد و مرا میکشد تا بر سر جهنم میبرد و در آتش می اندازد و من فریاد میکنم که هر کس همراه منست صدای
مرا میشنود راوی حدیث گوید که از زن او همسایه آن ملعون شنیدم که میگفت که این شخص هر شب صیحه میزند و نمیگذارد که
ما و همسایه او با استراحت خواب کنیم راوی میگوید که این حکایت را از زن آن ملعون سؤال کردم جواب داد که آن شخص خود را رسوا کرده واقعه را
گفته است و در کتب بسیار از شیعه از ابن بابویه روایت کرده است که آن ملعون در روز شهادت سر آنحضرت را بر گردن اسب خود آویخته بود و اظهار فرح

در بیان شهادت حضرت عباس علیه السلام

وداع ام کلثوم با جسد حضرت عباس علیه السلام در کنار فرات

بیان حالات قاتل حضرت عباس

و خوشحالی مینمود و آن سر را بر زین اسب آویخته بود و آن را چنان بسته بود که بر زانوی اسب میخورد راوی میگوید که من پیشتر دیدم گفتم که
ای کاش این سر مکرم را قلیلی بلند ترتیب کنی که اینقدر اسب بر او دست نزند پدرم گفت که اینقدر زنده آنچه صاحب این سر با او میکند
عذابش زیاده بر اینست زیرا که خود با من گفت که هر شب صاحب این سر مرا در عالم خواب در آتش جهنم میاندازد و بهیچ عذاب میکشد
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در حدیث دیگر است که هر کس با آنجناب کاری کرده بود یا کشتن او یا کمک کرده بود مبتلا شد
بجنون و جذام و پیسی و اولاد ایشان نیز بهمین بلاها مبتلا میباشند اللهم عذبهم فی الدنیا والآخرة

مجلس سی و هشتم در وداع جناب علی اکبر با پدر و اهل بیت خود بجگر و شهادت عبدالله ابن مسلم بن عقیل علیه الرحمة

السلام من العلی الاعلی علی من تباکی او بکی او ابکی و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله العلی الاعلی فوق کل جنان الذی من علینا
بالبکاء علی النبی و الولی و الآل اللهم صل علی المصطفی الذی فاق علی العالمین فی جمیع الخصال الغایة الراکع الساجد الخاضع
الخاشع فی کل حال ثم علی آله الذین هم الاولیاء علی جمیع من برء الکبیر المتعال خصوصا علی امام الخافقین و نور اعین الذی قال فی
حقه سید الکونین باتفاق الفریقین حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا فیا بنی یا ابن رسول الله انا حیران ابکی
علی جنابک او علی ابیک او علی ابنک و انا علیک فکلی فی بکاء لانک قتلت قتلة لم یقتل بشکلک احد من الاولین والآخرین فصرت
به معروفا بسید الشهداء بین اهل السموات والارضین و انا علی والدک امیر المؤمنین فلانه قتل بسیف اشقی الاشقین و انا حسین
آه آه و انا علی اولادک المظلومین فلانهم صاروا مقتولین مقهورین بایدی المشرکین والملحدین آه واغربتاه کان والدک مجروحا بسیف
اشقی البریة و اولادک المقتولین بایدی الکفرة آه وامصیبتاه کان والدک مقتولا فی الصلوة و اولادک ممنوعین عن شرب الفرات آه و اولادک
کان والدک مجروحا مقطورا فی محراب الدعاء و اولادک مذبوحین مظلومین فی شدة الرمضاء آه واغربتاه فقد اخرجوا عن حرم الله
و حرم رسوله و قتل فی مسجد کوفان و اولادک اخرجوا عن الحرمین و حجر الوالدین و قتلوا بسیوف اللعناء و این رأسا اشبه الناس خلقا
و خلقا و منطقا بسید الانس والجان یعنی الاکبر الذی بکی و یبکی علیه الثقلان و دوام استغاثة والده موج البحرین فلیبک و یعج و یزیره
و انا کیف علیه صلوات الله الملک المنان و دوام خلود اهل الجنة فی الجنان و علی اعدائه و ظالمیه و قاتلیه لعنات الله سبحانه
من ابتدائه فی الدهر والزمان و دوام خلود اهل اللعنة فی اسفل درک النیران و بعد فقال الله عز و جل فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی پس بعضی از مومنین کسانی است که بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند و بعضی از ایشان کسانی
که بشهادت فایز نگردیده اند ولیکن در محل انتظارات و همه ایشان بزرگوار میباشند که تغییر نداده اند عهدی را که با خدا کرده اند که
در راه رضای او شهید شوند بدانکه شان نزول این آیه شریفه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اند ولیکن جاریست بر مؤمنین
روز قیامت و یکی بطن آن در روز عاشورا در کربلای معلی ظاهر گردید در آن وقتی که لشکر اسلام و کفر در مقابل یکدیگر صف کشیدند و نایره
حرب از طرفین برافروخته گردید و بیان مجمل آن اینست که در احادیث معتبره وارد شده است که بعد از شهادت حر بن یزید ریاحی علیه الرحمه
تا اصحاب و یاران زنده بودند نگذاشتند که از اولاد و امجاد و اقربای خامس آل عبا کسی بمیدان قتال رود و در کتب مناقب است که هر
از اصحاب کرام که عازم میدان جانبازی میشدند از برای تحصیل اذن بخدمت آقای مظلومان مشرف میشدند و عرض میکردند که السلام علیک
یا ابن رسول الله و پس از سلام عرض میکردند که آیا اذن میدهی که بجهاد این قوم بیحیا روم آنجناب میفرمود که و علیک السلام نحن خلفک
بود که ما هم در عقب سر تو خواهیم آمد و بعد از اذن دادن این آیه شریفه را میخواندند و بعد از آنکه اصحاب و جان نثاران بدرجه رفیعه شهادت
فایز گردیدند و دیگر کسی از ایشان باقی نماند نوبت قتال باهل بیت آنحضرت رسید که جمعی از ایشان برادرهای آنبزرگوار بودند که پسران
جناب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و بعضی از اولاد جعفر طیار بودند و جمله از اولاد عقیل بودند و چند نفر از اولاد حضرت امام حسن
بودند و سه نفر اولاد ذکور از خود آنبزرگوار بود که ایشان جناب سید الساجدین و حضرت علی اکبر و جناب علی اصغر بودند و پس از آنکه نوبت
جهاد به اقربای آنغریب رسید هر یک بر دیگری پیشی میگرفتند و در حدیث است که اول کسی که از ایشان بمیدان رفت عبدالله بن مسلم بن عقیل بن

ابیطالب بوده آن شجاع نامدار رجز میخواند و بر آن کافران بی ایمان حمله میکرد تا آنکه در سه حمله نود و هشت نفر از آن ملاعین را بدرک
دار البوار فرستاد آه و امظلوماه که موافق روایت ارشاد مفید آخر الامر عمر بن صبیح صیدای ملعون تیری بجانب آن غریب انداخت
که بمحاذی پستان او رسید پس او خواست که بدست خود آنرا دفع کند که ناگاه آن تیر بر کف دست او خورد که سر از پشت دست او در آورد
و بر پیشانی نورانیش نشست بنوعیکه دست و پیشانیش بهم دوخته شد و پیشانیش شکافته گردید پس چنان ضعف و ناتوانی بر او غالب گردید
که هر چند خواست که آن تیر را از کف دست و پیشانی خود بکشد نتوانست پس در آنحال اسید بن مالک خبیث ملعون خود را بآن مظلوم غریب
رسانیده و چنان نیزه بر قلب مبارک تشنه اش زد که از اسب در غلطید و روح مقدسش بآشیانه قدس جای گرفت و پس از شهادت مظلوم
یکیک از اقربا و خویشان آن بزرگوار بر یکدیگر سبقت میگرفتند و اذن جدال حاصل نموده و جان خود را فدای آن امام غریب میکردند
آه آه و اغریباه که از برای آنحضرت خویشی و جان نثاری باقی نمانده مگر جناب علی اکبر و حضرت عباس و حضرت قاسم پس اول حضرت قاسم جان
شیرین خود را بموجب وصیت پدر بزرگوارش بفدای عم عالیمقدار خود گردانید و بعد حضرت عباس بفرموده پدر بزرگوارش جناب
امیر مؤمنان که در جنگ صفین باو امر فرموده بود عمل نموده جان نازنین خود را بفدای برادر با جان برابر خود گردانید ای شیعیان وای
دوستان وای ناله کنندگان یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما آه آه وامصیبتاه و واغریباه که در آنوقت بغیر از خامس آل عبا مظلوم
کربلا و اولاد و امجاد آنجناب ارواحنا لهم الفداء دیگر کسی باقی نمانده بود و در آنوقت جناب سید الساجدین علیه السلام بیمار و علیل بود و سایر
مردی که قابل جانفشانی باشد بجز جناب علی اکبر کسی نبود پس چون جناب سید الشهداء و اهل حرم محترم دیدند که نوبت شهادت و سربازی
بشبیه پیغمبر و سرور وان تشنه جگر جناب علی اکبر رسیده بدور آن نوجوان حلقه ماتم زده چنان نغمه ها کردند که ملائکه آسمان و زمین بگریه
در آمدند و کیفیت شهادت آنمظلوم موافق احادیث معتبره که در کتاب بحار الانوار و عوالم و غیر آنها از کتب معتبره روایت کرده اند اینگونه است
که در آن هنگام آن نوجوان ناکام که موافق بعضی از احادیث هیجده ساله بود و موافق حدیث دیگر بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود از برای
اذن قتال بخدمت پدر تشنه جگر آمده عرض کرد که یا اَبَتاهُ لَمْ یَبْقَ لَکَ ناصِرٌ وَلا مُعینٌ حَتّی تَأذَنَ لی بِالبِرازِ اِلی هٰؤُلاءِ القَوْمِ فَاِنّی
لا اَقْدِرُ اَنْ اَراکَ وَحیداً غَریباً فَریداً کَئیباً یعنی ای پدر جان بفدای جناب تو باد هزار جان علی اکبر دیگر از برای جناب شما ناصری و
یاوری باقی نمانده که جان خود را فدا کند آیا اذن میدهی فرزند خود علی اکبر را که جان خود را بفدای جان مقدست نماید ای پدر دیگر طاقت
آن ندارم که جناب شما را تنها و غریب و بیکس و محزون مشاهده نمایم فَرُوِیَ اَنَّهُ کُلَّمَا اسْتَأذَنَ لِلْحَرْبِ لَمْ یَأذَنْ لَهُ فَلَمّا اَلَحَّ فیهِ اَذِنَ لَهُ
آه و احسرتاه و وا حزناه که هر چند اذن جدال میطلبید قلب مبارکش راضی نمیشد که او را اذن دهد تا آخر الامر از بس اصرار و التماس نمود لاعلاج
قلب مرحمت منزل خود را راضی گردانیده او را اذن داد و فرمود که ای فرزند گرامی حال که عزم آن داری که گوی سعادت را از میدان شهادت
بربائی روانه خیمه شو تا برادر و مادر و عمه ها و خواهرانرا وداع نمائی پس آن سرور بفرموده پدر روانه خیام طاهرات گردید و در بعضی از کتب اصحاب
که چون نزدیک سرادقات عصمت و طهارت رسید گویا بصدای بلند فرمود که اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَخاهُ وَعَلَیْکُنَّ یا اَهْلَ بَیْتاهُ هٰذا آخِرُ السَّلامِ
وَآخِرُ الکَلامِ وَاللِّقاءِ یعنی سلام بر جناب تو باد ای برادر علیل بیمار و ای اهل بیت ذریه رسول مختار اینست سلام آخر من و دیگر بعد از این
صدای سلام علی اکبر را نخواهید شنید و وعده ملاقات در جنت است آه آه که چون صدای وداع جناب علی اکبر بلند شد بیمار کربلا و خیمه
نشینان بیابان محنت و ابتلا همگی از جای جستند و بدور ماه وجودش حلقه ماتم زدند و دستها را در آغوشش در آوردند و هر یک چندان ناله
و نوحه نمودند که جمله از ایشان مدهوش گردیده بر خاک افتادند با آنکه قلبهای همه ایشان از داغ شهادت حضرت عباس و قاسم و سایر
شهدا سوخته و مجروح بود آه آه همینکه نوبت شهادت بآن بزرگوار رسید همگی بیحال شدند که گویا همه آنها را فراموش کردند آه وامصیبتاه
که چندان صدای الوداع و ناله الفراق از خیام طاهرات از زمین باسمان بالا رفت که ساکنین سموات و ارضین بگریه و ناله در آمدند و جناب
خامس آل عبا در عقب خیام طاهرات ایستاده بود و گوش بوداع آن نوجوان با پردگیان میداد و قطرات عبرات از چشمهای حق بینش
بر صورت مقدس و ریش مبارکش جاری بود و متحیر بود که چگونه مادر و عمه ها و خواهران بوداع آن نوجوان راضی خواهند شد که بعد از زمانی
دید که آن عازم میدان شهادت از پیش و اهل بیت از عقب سر او گریه کنان میآیند تا آنکه بخدمت آقا مظلومان رسیدند آه و احزناه که آن

مادر

بزرگوار بدست مقدس خود کفن بر جسد نازنینش پوشانیده و اسلحه حرب بر قامت مرتضوی رفتارش بیاراست پس دست مقدس در آغوش
در آورد و او را وداع نمود مؤلف دلسوخته گوید که در حدیث که آنحضرت در وقت وداع با داماد خود حضرت قاسم دست در گردن یکدیگر
کردند و چندان ناله و نوحه کردند که هر دو غش کردند آه آه وامصیبتاه و الله متحیرم که در آخر وداع با نوجوان خود که هزار مرتبه عزیزتر بود و اکبر
و ناله آنده بزرگوار بر چه حال شدند فلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و بعد از وداع فرزند دلبند خود را سوار کرده روانه میدان نمود
وَرُوِیَ اَنَّهُ دَمَعَتْ عَیْنُ الحُسَیْنِ وَرَفَعَ شَیْبَتَهُ نَحْوَ السَّماءِ وَقالَ اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلی هٰؤُلاءِ القَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ اِلَیْهِمْ اَشْبَهُ النّاسِ خَلْقاً وَخُلْقاً وَمَنْطِقاً
بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ای دوستان وای ناله و نوحه کنندگان و الله متحیرم که مظلوم کربلا علیه السلام در آنوقت بر چه حال شده در حینی
که بمجرد روانه شدن جناب علی اکبر بمیدان آقای شهیدان آهی از جگر تشنه سوخته خود بر کشید که از شرر آتش خرمن زندگانی اهل بیت بلکه
همه دوستانش را تا قیامت بسوخت پس بی اختیار از چشمهای حق بینش اشکهای حسرت روان و بر گلگونه غبار آلوده اش جاری گردید پس
روی مقدس خود را که مظهر وجه الله المرتضی بود بلند کرده و ریش مجید خود را بجانب آسمان گردانیده و مشغول مناجات با حضرت قاضی الحاجات شده و راز
و نیاز خود را بدرگاه بی نیاز او عرض کرد که ای خداوند من گواه باش بر اینقوم بتحقیق که از برای جهاد بر انگیخت بجانب ایشان جوانی که شبیه ترین
همه مخلوقات است از جهت صورت و سیرت و گفتار به پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ثُمَّ قالَ کُنّا اِذَا اشْتَقْنا اِلی نَبِیِّکَ نَظَرْنا
اِلی وَجْهِهِ جانم بفدای قلب مجروح هجران کشیده جناب سید الشهداء شود که عرض کرد که ای خداوند من عادت اهل بیت بر این جاری شده
بود که هر گاه مشتاق بلقای پیغمبر تو میشدیم با آن جمال با کمال عدیم المثال این نوجوان نظر میکردیم پس بعد از شهادت او قلب خود را بدیدار که خرسند
نمائیم پس بر آنقوم بیحیا نفرین کرده عرض کرد که ای خداوند من بر دار برکتهای زمین را از ایشان و متفرق گردان جمعیت را از ایشان
و در هم شکن قوت و شوکت را از ایشان و واقع ساز ایشانرا در راههای پریشان نه راه ایمان و هرگز راضی مگردان اولیای خود را از ایشان
زیرا که ایشان ما را بجانب خود خواندند که یاری کنند پس چون بر ایشان وارد شدیم با ما دشمنی کردند و ما را بقتل آوردند پس آنجناب بصدای
بلند این آیه شریفه را خواند که اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْراهیمَ وَآلَ عِمْرانَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمیعٌ عَلیمٌ و اما جناب علی اکبر
و آن سلیل جناب پیغمبر بعد از مرخصی از خدمت پدر خونجگر روانه جانب میدان قتال گردید و این رجز را میخواند اَنَا عَلِیُّ بْنُ الحُسَیْنِ بْنِ
عَلِیٍّ مِنْ عُصْبَةٍ جَدُّ اَبیهِمُ النَّبِیّ وَاللّٰهِ لا یَحْکُمُ فینَا ابْنُ الدَّعِیّ اَطْعَنُکُمْ بِالرُّمْحِ حَتّی یَنْثَنی اَضْرِبُکُمْ بِالسَّیْفِ اَحْمی عَنْ اَبی
ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمِیٍّ عَلَوِیّ یعنی منم علی بن حسین بن علی بن ابیطالب و از قوم و جماعتی میباشم که جد پدر ایشانست پیغمبر خدا و الله نمیشود
که حاکم شود بر ما اولاد زنا و اینک با شما محاربه میکنم تا آنکه بشکند نیزه من و بعد از آن با شمشیر مقاتله خواهم کرد در حمایت پدر بزرگوارم
تا آنکه بیابید ضرب دست جوان هاشمی علوی را وَرُوِیَ اَنَّهُ لَمّا رَآهُ القَوْمُ ضَجّوا وَکَبَّروا فَقالوا فَتَبارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الخالِقینَ ای
دوستان وای ناله کنندگان چگونه از استماع اینگونه مصیبتهای مظلوم کربلا قلبهای محبانش خون و اشکهای ایشان گلگون نباشد که در حدیث
که چون آن شمس فلک امامت و قمر برج هدایت از نور جمال با کمال خود عرصه میدان را منور و از شعشعه طلعت با فتحش عرصه جهاد را مزین فرمود
جمیع لشکر صداها خود را بلفظ سبحان الله و الله اکبر بلند کردند و چون محو آن جمال عدیم المثال شدند زبانها را بگفتن فتبارک الله احسن الخالقین
گشودند و جمعی از ایشان متحیر شده گفتند که یَا ابْنَ سَعْدٍ مَنْ هٰذَا الشّابُّ الهاشِمِیُّ الَّذی تَأمُرُنا بِقَتْلِهِ یعنی ای ابن سعد این جوان هاشمی
کیست که ما را امر بجهاد و قتل او میکنی و جمعی از ایشان گمان کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر گردیده آن ملعون از جای برخواست نگاه بر
میدان آمده نظر نمود و گفت هٰذا عَلِیٌّ الاَکْبَرُ ابْنُ الحُسَیْنِ یعنی این جوان پیغمبر خدا نیست بلکه علی اکبر نوجوان حسین است و در کتاب عوالم
روایت کرده است که چون مظلوم کربلا شنید که ابن سعد لعین بلشکریان میگوید که این پیغمبر نیست بلکه نوجوان حسین است قلب هجران کشیده مبارک آن
بزرگوار بدرد آمد فَصاحَ فَقالَ یَا ابْنَ سَعْدٍ ما لَکَ قَطَعَ اللّٰهُ رَحِمَکَ وَلا بارَکَ اللّٰهُ لَکَ فی اَمْرِکَ وَسَلَّطَ عَلَیْکَ مَنْ یَذْبَحُکَ بَعْدی عَلی
فِراشِکَ کَما قَطَعْتَ رَحِمی وَلَمْ تَحْفَظْ قَرابَتی مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ آه آه پس مظلوم کربلا بصدای بلند که همه شنیدند فرمود که ای ابن سعد چکار است
ترا با من خداوند قطع کند رحم ترا و بر تو مبارک نگرداند امر ترا و مسلط گرداند بر تو کسی را که ترا بعد از من در رختخواب ذبح کند همچنانکه
قطع کردی رحم مرا و رعایت نکردی قرابت مرا با رسول خدا پس آن ملعون گوش بفرمایش آنحضرت نداده فریاد زد که بر این نوجوان احاطه کنید

واو را بقتل رسانید پس بمیران ملعون سپاه آنگروه غداروی بمقاتله با پاره تن مظلوم کربلا علیه السلام نهادند پس آن یادگار حیدر کرار شمشیر آبدار را از غلاف کشیده چون شیر خشمناک درمیان آن روبصفتان افتاده و بهر طرف که حمله میکرد از کشته پشته میساخت تا آنکه صدای الامان الامان والحذر الحذر از آن لشکر شقاوت اثر بلند شد و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که آن بزرگوار با آنکه در شدت تشنگی بود یکصد و بیست نفر از آن اشقیا را بدرک نیران فرستاد پس از کثرت جراحت که بر بدن نازنین او رسیده بود و شدت تشنگی که براو هجوم آورده ضعف براو عارض و غالب شد و لهذا روانه خدمت پدر بزرگوار خود گردید فقال یا ابه العطش قد قتلنی وثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء ای شیعیان وای تعزیه داران والله عجب دارم از صبر جناب سید الشهدا که چگونه امتحان را از فرزند دلبند خود شنید که عرض کرد که ای پدر جان شدت تشنگی مرا کشت و سنگینی زره و آلات حرب مرا خسته گردانید آیا درین بیابان بجرعهٔ از آب راه توان برد که تا قوت بهم رسانم از برای مقاتله با اعدا مؤلف دلسوخته گوید که همین بس است از برای بیان شدت تشنگی آن نوجوان مظلوم آنکه در کتاب بعضی از اصحاب است که آه آه هرگاه جمع شوند همه خلایق نتوانند که احصا کنند مقدار تشنگی آن غریب را در روز عاشورا آه وامصیبتاه زیرا که از شدت تشنگی جگر نازکش مثل قطعهٔ آهنی شده بود که در آتش گداخته شود آه واحزناه اگر از برای این مصیبت تا قیامت ناله و نوحه کنیم کم است آه آه جانم بفدای او شود متحیرم که با این شدت تشنگی چگونه با اعدای دین مجاهده میفرمود آه وامصیبتاه بعد از قلب مجروح جناب سید الشهدا سوزم چگونه صبری میفرمود که مثل جناب علی اکبر فرزندی برابر شدت تشنگی مشاهده میفرمود و آبی نبوده که باو بیاشامد و از این جهت است که در حدیث وارد شده است که فبکی الحسین وقال یا بنی یعز علی محمد وعلی علی بن ابی طالب ان تدعوهم فلا یجیبوک وتستغیث بهم فلا یغیثوک ای دوستان خامس آل عبا آه از المها و مصیبتهای گوناگون مظلوم کربلا که همینکه اظهار شدت تشنگی را از فرزند خود استماع نمود بی اختیار اشک از چشمهای مقدسش جاری شد و فرمود که ای عزیز از جانم وای فرزند وفادارم ای علی اکبر والله که بسیار گوار است بر جدت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و بر جد دیگرت علی مرتضی و بر من که تو ایشان را بخوانی و نشود که ایشان ترا جواب بگویند و با ایشان استغاثه کنی و جرعهٔ آبی طلبی و نشود که بفریاد تو برسند و قال فی الملهوف قال الحسین واغوثاه یا بنی من این آتی بالماء قاتل قلیلا فما اسرع ما تلقی جدک محمدا صلی الله علیه وآله فیسقیک بکأسه الاوفی آه واحزناه و واکرباه که در کتاب ملهوف روایت کرده است که جناب سید الشهدا فرمود که واغوثاه ای فرزند از کجا برای تو تحصیل آب کنم ای جان پدر اندک زمانی دیگر مشغول مقاتله و مجاهده شو که چه بسیار نزدیک است که بخدمت جدت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله مشرف شوی پس آنجناب بیاشامد تو را از جام خود که چنان سیراب شوی که دیگر هرگز بعد از آن تشنه نشوی و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که قال یا بنی هات لسانک فاخذ بلسانه فمصه آه واعطشاناه واکرباه که آقای همه لب تشنگان فرمود که ای فرزند گرامی زبان خود را بمن ده پس زبان خشکیده او را در دهان خود نهاده مکید و در بعضی از کتب اصحاب است که علی اکبر عرض کرد که یا ابتاه انت اشد عطشا یعنی ای پدر بزرگوار دهان شما از زبان من خشکتر است و در همان دو کتاب روایت شده است که آنحضرت انگشتر خود را در دهان فرزند گرامی خود گذاشت و فرمود که آنرا در دهان خود نگاه دار و بمیدان قتال مراجعت کن که امیدوارم که پیش از آنکه این روز را بشب رسانی جدت از جام خود تو را چنان آبی عطا فرماید که بعد از آن هرگز تشنه نشوی پس آن نوجوان دفعهٔ دیگر با پدر بزرگوار خود وداع کرده روانه میدان قتال شد و آنحضرت در عقب سر آن فرزند دلبند خود نگاه حسرت میکرد و مکرر میفرمود که رضا بقضاء الله وتسلیما لامره

مجلس سی و هشتم در میدان رفتن جناب علی اکبر در دفعهٔ آخر و شهادت آن سرور و شهادت کودک دیگر

السلام علیکم یا اهل النیاحة والحنین والبکاء ورحمة الله وبرکاته وبعد اللهم صل علی من سبق فی الاجابة علی الاولین والآخرین فجعلته باب المعانی فی التدوین والتکوین وقائد الذرات العالمین من اول الوجود الی بقاء یوم الدین فهو سید السابقین واللاحقین محمد خاتم النبیین علیه صلوات الله ابد الآبدین ثم علی آله الطیبین الطاهرین والهادین بعد الهادین والقادة بعد القادة والمظلومین بعد المظلومین والمقهورین بعد المقهورین والمقتولین بعد المقتولین آه واحزناه فعلی الاطایب من اهل بیت محمد وعلی صلی الله علیهما وعلی آلهما فلیبک الباکون وایاهم فلیندب النادبون ولمثلهم فلتذرف الدموع ولیصرخ

الصارخون ویضج الضاجون ویعج العاجون آه وامصیبتاه این الحسن واین الحسین واین ابناء الحسین صالح بعد صالح وصادق بعد صادق واین السبیل بعد السبیل واین الخیرة بعد الخیرة واین الشموس الطالعة واین الاقمار المنیرة این الانجم الزاهرة این اعلام الدین وقواعد العلم این المعد لقطع دابر الظلمة الهی خداوندا درین زمان غیبت تا کی انتظار کشیم ظهور صاحب و مولای خود را کی باشد که این دیده های هجران کشیدهٔ ما بجمال عدیم المثال او منور گردد تا همه اسباب سعادت ببرکت آنجناب برای ما حاصل گردد و انتقام از جمیع دشمنان ما کشیده شود و سزای مجموع ظالمین داده شود خصوصا آن ظالمین که در کربلای معلا بر آل رسول ظلم کرده اند آه آه این الطالب بدم المقتول بکربلا یعنی ای خداوند ما کجا است آن بزرگواری که طلب کننده است خون کشته شده در زمین کربلا را واین المنتقم لدماء اصحابه واقربائه واولاده آه آه کجاست آنجنابیکه انتقام کشنده است از خونهای اصحاب آن مظلوم و اقربا و اولاد او خصوصا من قتلة ولده العزیز اشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا برسول الله آه واحزناه خصوصا از خون فرزند او علی اکبر که شبیه ترین همه خلق بود از جهت صورت و سیرت و رفتار و گفتار برسول الله زیرا که مصائب آن بزرگوار قلبهای محبان را کباب و دیده های ایشان را پر آب دارد آه وامصیبتاه چگونه محب خالص میتواند که ظلمهائی که بر آن نوجوان مظلوم رسید بشنود و ناله نکند والله کافی است از برای گریستن اینکه در حدیث وارد شده است که آن مظلوم در دفعهٔ اول که روانه میدان شد اگرچه یکصد و بیست نفر از اشقیا را بدرک نیران فرستاد ولیکن جراحت بسیار بر بدن نازنینش رسید و چون تشنگی براو غالب شد روانه جانب پدر بزرگوارش گردید و جرعهٔ از آب طلبید آه آه که چون آبی نبود دفعهٔ دیگر روانهٔ میدان گردید تا از دست جدش از آب کوثر سیراب گردد پس چون عرصهٔ میدان از نور جمال عدیم المثال خود منور گردانید این رجز را ادا فرمود الحرب قد بانت لها الحقائق وظهرت من بعدها مصادق والله رب العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق پس بر آن اشقیا حمله کرده و آن گروه ضلالت شکوه را چون برگ خزان بدرک نیران فرستاد تا آنکه دویست نفر از ایشان را باسفل السافلین روانه نمود و آنکه خود در نهایت ضعف و جراحت و تشنگی بود آه وامصیبتاه و آه واحزناه که منقذ بن مرة عبدی لعنه الله وعذبه اشد العذاب از کمینگاه در آمد و چنان ضربتی بر فرق مبارکش زد که تا پیشانی نورانیش شکافت و از آن ضربت که بر فرق مبارکش رسید ضعف زیاده از حد براو عارض گردید آه وامظلوماه و واغربتاه که نتوانست خود داری نماید پس خم گردیده دست بگردن اسب خود کرده آه آه واحزناه و وافضیحتاه که لشکریان بی ایمان از اطراف باو حربه های گران میزدند و از طرف خیمگاه راه برجوان او بستند پس آن حیوان او را بجانب لشکر عمر سعد علیه اللعنه برد پس هریک از آن کوفیان و شامیان پرجفا که بآن نور چشم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و پاره تن علی مرتضی و جگر گوشهٔ فاطمه زهرا و نوجوان برازندهٔ خامس آل عبا علیهم السلام میرسیدند ضربتی میزدند آه وامظلوماه و واشهیداه که از بسیاری شمشیرها و ضربتها او را قطعه قطعه کردند آه آه راوی میگوید که در آنوقت ملعونی چنان تیری برگلوی نازکش زد که سوراخ کرد آه وامصیبتاه که از صدمهٔ آن از زین غلطید و بر زمین افتاد و درمیان خاک و خون میغلطید آه در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که چون برخاک هلاک افتاد و جان شیرینش بسینه اش رسید قال رافعا صوته یا ابتاه یعنی بی اختیار بصدای بلند فریاد کرد که ای پدر بزرگوار بفریاد فرزند خود برس پس چون آن پدر مهربان صدای ناله و استغاثهٔ نوجوان خود را شنید آهی از دل پر درد برکشید و چون شیر خشمناک خود را بر سر نعش پاره پاره او رسانید و از اسب پیاده شد و سر او را بر دامن مرحمت گرفت مؤلف دلسوخته گوید که هیچ شهیدی مثل جناب سید الشهدا علیه السلام بیکس نشد زیرا که هریک از شهدا در وقت ارتحال خود بآن بزرگوار استغاثه میکردند پس آن پناه بیکسان بر سر ایشان حاضر میشد و اما چون نوبت شهادت بخود آن جناب رسید هرچند باطراف خود نظر کرد بغیر از آن ملاعین که قصد کشتن آن مظلوم را داشتند کسی بر سر بالینش حاضر نبود پس چون آنحضرت سر فرزند خود جناب علی اکبر را بر زانوی مرحمت خود گذاشت فرمود که ای فرزند گرامی چه می بینی جناب علی اکبر عرض کرد که یا ابتاه هذا جدی رسول الله صلی الله علیه وآله قد سقانی بکأسه الاوفی شربة لا اظمأ بعدها ابدا یعنی ای جان پدر اینک جدم رسول الله صلی الله علیه وآله بتحقیق که آب داد مرا از جام مملو خود شربتی از آب کوثر که هرگز بعد از این تشنه نخواهم گردید ای پدر جان جدم میفرماید که تعجیل کن تعجیل کن بجانب ما که از برای تو جامی ذخیره کرده ایم که در همین ساعت بیاشامی و بعد از آنکه مظلوم کربلا امتحان از فرزند خود شنید و او را بآنحال پاره پاره دید بی اختیار صیحه برکشید فقال قتل الله قوما قتلوک ما اجراهم علی الرحمن وعلی رسوله وعلی انتهاک حرمة الرسول یعنی ای فرزند بکشد

خداوند جماعتی را که تو را شهید کردند چه اینقدر قوم بیحیا شده اند و بر خدا و رسول او جرأت کرده اند و بر هتک حرمت پیغمبر خود کوشش
نموده اند وَانْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالدُّمُوعِ ثُمَّ قَالَ وَعَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا آه آه که نمیدانم سید مظلومان چه خیال نمود که بی اختیار چشمهای
حق بینش پر از اشک شده و بر گلگونه مقدسش جاری شد و بسوز دل فرمود که ای فرزند ای علی اکبر خاک بر سر دنیا باد بعد از کشته شدن تو
قَالَ فِي الْمَلْهُوفِ شَهِقَ شَهْقَةً فَفَارَقَ الدُّنْيَا ای شیعیان وای ناله کنندگان والله متحیرم که بر کیفیت ارتحال این نوجوان شهید ناله و نوحه
کنیم یا بر احوال پدر بزرگوارش که در آن وقت بر بالین او حاضر بود و بچشم خود میدید که نوجوانش چگونه بر خاک و خون میغلطید و جان تسلیم
مینماید آه و امصیبتاه که در کتاب ملهوف روایت کرده است که ناگاه از قلب مبارک تیر و نیزه خورده آنجوان صدای فریادی بلند برآمد و جان
نازنین را بجان آفرین تسلیم نمود فَقَالَ الْحُسَيْنُ آهٍ مِنْ شَهَادَةِ وَلَدِي عَلِيٍّ الْأَكْبَرِ وَإِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و چون روح پر فتوح آن نوجوان
باشیانه قدس جای گرفت جناب سید الشهداء علیه السلام بصدای بلند فرمود که آه از شهادت فرزندم علی اکبر و چنان آن مظلوم فرزند کشته
آهی کشید که زمین کربلا بر خود بلرزید ای دوستان وای نوحه کنندگان بشنوید و بی اختیار گریه و ناله کنید از حمید بن مسلم روایت شده است که
چون ناله آقای شهیدان بر شهادت و ارتحال آن نوجوان بلند شد دیدیم که زنی با قامت خمیده از خیمهای اختیار بیرون دوید و روی نورانیش
چون آفتاب تابان میدرخشید و آه شرربار از سینه فگار بر میکشید و واویلاه و واشوراه و یا حبیباه و یا ثمره فؤاداه و یا نور عیناه میگفت و بجانب
قتلگاه میدوید من سؤال کردم که این زن آتش نفس که از شعله آه و ناله اش عالم کباب میشود کیست قِيلَ هِيَ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَجَاءَتْ فَانْكَبَّتْ عَلَيْهِ آه آه وامصیبتاه که در جواب گفتند که این زن جناب زینب خاتون عمه این نوجوانست پس دیدیم که آمد و خود را بالای
نعش آن شهید انداخت رُوِيَ أَنَّهُ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ ایدوستان وای ناله و نوحه کنندگان از این حدیث شریف
بیابید که چه قدر جناب زینب خاتون در نزد مظلوم کربلا علیه السلام محترم بوده است که در حالتی که فرزندی مثل علی اکبر پاره پاره در میانه
خاک و خون افتاده بود همینکه آن بزرگوار دید که خواهر باجان برابرش جناب زینب از خیمگاه بقتلگاه آمد و خود را بر روی نعش مجروح
علی اکبر انداخته آنحضرت دست از نعش فرزند دلبند خود برداشته و دست خواهر دلسوخته خود را گرفته و از روی نعش غرق در خون اکبر جدا نموده
و همراهی کرده او را بخیمگاه رسانید مؤلف محزون دلخون گوید که خداوند لعنت کند اهل کوفه و شام را که حرمت آن مخدره را در هم شکستند
و در وقت غارت خیمگاه و سوزانیدن آنها آن مظلومه را اذیتها نمودند و در وقت گذرانیدن از قتلگاه شهیدان بی ادبیها کردند و بعد از آن
بر شتر سوار کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و در مجالس کوفه و شام در میانه قوم نافرجام بر پا داشته انواع بی احترامیها وارد آوردند
بجای آوردند پس خامس آل عبا از برای تسلی و تسکین خواهر خود در خیمه توقف فرمود و بدیگران امر فرمود که نعش پاره پاره علی اکبر را از قتلگاه
برداشته بدر خیمها آوردند راوی میگوید که در آنوقت دیدم که طفلی از خیمها درآمد و در گوشهای او دو گوشواره از در بود و از شدت
خوف چنان میلرزید که گویا استخوانهای او صدا میکرد و از شدت اضطراب نگاه بطرف راست و چپ میکرد که ناگاه هانی ابن ثبیت لعنه الله
بر آن طفل حمله کرد و چنان تیغی بر او زد که روح پاکش باشیانه جنان پرواز کرد پس از خیام طاهرات فریاد واغوثاه واغریباه وامظلوماه
بلند شد و این غلغله بر ناله های که بر شهادت علی اکبر داشتند افزوده شد رُوِيَ فِي الْعَوَالِمِ أَنَّهُ صَارَتْ شَهْرُبَانُو تَنْظُرُ إِلَيْهِ وَلَا تَتَكَلَّمُ كَالْمَدْهُوشَةِ
ای شیعیان وای ناله کنندگان آنچه از همه اخبار معلوم میشود اینست که مصیبت جناب علی اکبر از همه شهدا که پیش از او شهید شده بودند بر اهلبیت
صعب تر و دشوارتر بود زیرا که جناب زینب از شنیدن شهادت هر شهیدی در خیمه ناله و زاری میکرد و لکن بیرون نمیآمد و از شنیدن قتل
علی اکبر بی اختیار بجانب قتلگاه دوید و آن بدن پاره پاره را در بر کشید و آه و ناله از جگر بر میکشید و اما شهربانو پس شنیدن شهادت آن نوجوان
نمیدانم که بر چه حال شد بلی همین بس که در حدیث وارد شده که چون آن نخل قطعه قطعه را بدر خیمه آوردند آه وامصیبتاه که شهربانو آمده
نظر بر آن انداخته بر حالی شد که زبانش بند شد بنوعیکه نتوانست اصلا سخن بگوید و آه و ناله بر کشد بلکه از شدت هم و غم و الم مثل مدهوش
و بیهوش گردید الله اکبر الله اکبر والله متحیرم و نمیدانم که از احوال آن دو خونجگر و خواهران دربدر این نوجوان چگویم بلی اگر از احوال خواهر کوچک
او سکینه خاتون دلخون اطلاع خواهید بدانید که در حاشیه کتاب مصایب المعصومین از شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده ام که لَمَّا قُتِلَ عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ الْحُسَيْنُ فِي الْخِيَامِ حَزِينًا بَاكِيًا آيِسًا عَلَى نَفْسِهِ یعنی چون کشته شد حضرت علی اکبر پدر بزرگوارش داخل خیمه شد با شدت

حزن و گریه و ناله مانند کسی بود که از زندگانی خود مایوس شده باشد پس چون سکینه پدر بزرگوار دلفگار خود را بر آنحالت مشاهده نمود
عرض کرد که ای پدر جان چه شده است مرا که جناب شما را بر حالی می بینم که از زندگانی خود بیزار شده و خبر از ارتحال خود میدهی و چشمهای
خود را باطراف میگردانی گویا گم شده داری و او را میجوئی يَا أَبَتَاهْ أَيْنَ أَخِي عَلِيٌّ ایجان پدر کجاست برادرم علی اکبر و چه شده است
که مخفی شده است از نظر پس مظلوم کربلا متحیر شد که سکینه را چه جواب بگوید پس چون مبالغه و اصرار از حد گذشت لابد شده فرمود که ای پدر
جان و ای سکینه حیران بدانکه این قوم بی ایمان برادر تو را بقتل رسانیده اند فَلَمَّا سَمِعَتْ قَتْلَ أَخِيهَا صَاحَتْ بِحُرْقَةِ قَلْبِهَا وَقَالَتْ وَا أَخَاهُ
وَا مُهْجَةَ قَلْبَاهُ یعنی چون سکینه شهادت برادر خود را شنید چنان ناله از قلب سوخته تشنه بر کشید که از شرر آتش جانهای اهلبیت کباب گردید
پس بصدای بلند مکرر میگفت که ای برادر جان ای علی اکبر و ایجان شیرین خواهر بکجا رفتی و خواهر را بدرد فراق خود مبتلا گردانیدی پس از شدت
حزن و گریه و ناله خواست که از خیمه بیرون رود و بجانب قتلگاه رود و برادر خود را در بر کشد فَقَامَ الْحُسَيْنُ فَقَبَضَهَا وَرَدَّهَا إِلَى الْخَيْمَةِ وَقَالَ
يَا سُكَيْنَةُ اتَّقِي اللّٰهَ وَاصْبِرِي ای دوستان وای ناله کنندگان بفدای قلب مجروح مظلوم کربلا شویم که خود صبر میکرد و عیال را هم امر بصبر میفرمود
و از اینجهت است که جناب صاحب الامر علیه السلام در زیارت ناحیه میفرماید که قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمٰوَاتِ وَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ
كُلِّ الْجِهَاتِ یعنی ای جد بزرگوار ای حسین چنان صبرها در روز عاشورا کردی که ملائکه آسمانها متعجب آمدند و از همه طرف دیدهای خود را بجانب
تو دوختند آه واحزناه و واغربتاه که چون مظلوم کربلا علیه السلام دید که سکینه خاتون میخواهد که از خیمه بیرون رود و بمحل شهادت برادر خود
رود از جای خود برجست و دختر دلسوخته خود را در آغوش مرحمت گرفت و او را بخیمه برگردانید و او را تسلی میداد و میفرمود که ای دختر
سکینه از خدا بترس و صبر کن مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که آه وامصیبتاه ایکاش که در وقت سوختن خیمها و وقت روانه شدن
دختران بقتلگاه شهیدان آنحضرت شهید نشده بود و اهل و عیال خود را از نظرهای نامحرمان حفظ میفرمود و بخیمها بر میگردانید فَقَالَتْ
يَا أَبَتَاهْ كَيْفَ نَصْبِرُ مِنْ قَتْلِ أَخِيهَا وَشُرِّدَ أَبُوهَا وَتَفَرَّقَ إِخْوَانُهَا وَأَنْصَارُهَا ای شیعیان حیران گوش بکلام سکینه کنید و از دیده انصاف
اشکها جاری نمائید که آن مخزونه عرض کرد که ای پدر جان انصاف ده که چگونه صبر کند دختریکه برادر باجان برابرش کشته شده باشد و پدر
بزرگوارش از شهر و دیار و خانمان خود دربدر گردیده باشد و همه دوستان و یاوران او متفرق شده باشند و هر یک کشته شده و در
اطراف بیابان افتاده باشند فَلَمَّا سَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهَا هٰذَا الْكَلَامَ بَكَى بُكَاءً عَالِيًا فَقَالَ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ پس چون مظلوم
کربلا اینکلام غم فرجام را از سکینه ناکام شنید گریهای غریبانه بلند و بی اختیار کرد و نالهای بلند از قلب مستمند بر کشید و سکینه را جوابی نداده
و فرمود که انا لله و انا الیه راجعون | رضاء بقضاء الله و تسلیما لامره

مجلس سی و نهم در شهادت جناب علی اصغر

اَلسَّلَامُ عَلَى رِجَالِ الْمُحِبِّينَ وَنِسَائِهِمْ صِغَارِهِمْ وَكِبَارِهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مَنْ كُلُّ كَبِيرٍ عِنْدَهُ صَغِيرٌ وَكُلُّ جَلِيلٍ
عِنْدَهُ حَقِيرٌ اَلَّذِي جَعَلْتَهُ بَابَ التَّقْدِيرِ وَسَبِيلَ التَّدْبِيرِ وَهُوَ سَيِّدُنَا وَنَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ الْبَشِيرُ النَّذِيرُ وَعَلَى آلِهِ الَّذِينَ هُمْ أَوْلِيَاءُ مُلْكِكَ بِقُدْرَتِهِ
وَقَدْ جَعَلْتَهُمْ أَبْوَابَ الْخَلْقِ وَالنَّعِيمِ الْمَصِيرِ خُصُوصًا عَلَى ابْنِ الْمُشْتَاقِ إِلَى التَّلْبِيَةِ وَاعِي رَبِّهِ بِبَذْلِ مُهْجَتِهِ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ فِي
بُحْبُوحَةِ الْمَشِيَّةِ وَسَعْدَيْكَ اللّٰهُمَّ سَعْدَيْكَ فِي صَحْصَاحِ الْإِرَادَةِ فَمَا نَطَقَ بَشَرٌ إِلَّا بِلِسَانِ حَالِهِ وَقَالِهِ إِلَّا رِضًا بِقَضَاءِ اللّٰهِ وَتَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ
فَقَالَ رُوحِي لَهُ الْفِدَاءُ وَبِجَمِيعِ ذَرَّاتِ وُجُودِهِ فَهَا أَنَا يَا رَبِّ وَاقِفٌ بِجِسْمِي وَجُثَّتِي وَظَاهِرِي وَبَاطِنِي بِبَابِكَ وَلِأَنَّهُ بِجَنَابِكَ ای شیعیان جانم
بفدای خامس آل عبا جناب سید الشهداء علیه السلام شود که بجمیع ذرات وجودش عرض کرد که ای پروردگار من اینک من حاضرم بجسم
و جسدم و ظاهرم و باطنم بدرگاه تو و پناه آورده ام بجناب تو لِأُفَدِّيَنَّهَا فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِكَ وَأَرْمِيَ بِمَا يَحِلُّ عَلَيْهَا بِمَشِيَّتِكَ از برای آنکه همه
آنها را فدا کنم در راه محبت تو و راضیم بهر اذیتی که بر آنها وارد شود بمشیت تو وَهٰذِهِ نِسْوَتِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَجَمِيعُ مَا أَعْطَيْتَنِي فِي سَاحَةِ حَضْرَتِكَ
لِإِنْفَاذِ إِرَادَتِكَ و اینک زنان من و اهل من و مال من و جمیع آنچه عطا فرموده بمن در ساحت عزت حضورت از برای جاری شدن
اراده تو وَهٰؤُلَاءِ أَوْلَادِي صِغَارُهُمْ وَكِبَارُهُمْ أَبْنَاؤُهُمْ وَبَنَاتُهُمْ لِإِجْرَاءِ الْقَتْلِ وَالسَّبْيِ عَلَيْهِمْ بِقَضَائِكَ وَقَضَائِكَ آه واحزناه اینک اولاد
من کوچک ایشان و بزرگ ایشان پسر ایشان و دختر ایشان حاضرند برای جاری شدن قتل و اسیری بطور قضای تو و قدر تو یا الهی و سیدی امر

آمِنَین وَجیک یا زَیتاق اِلیٰ سَمائِکَ مِنَ المَهدِ لِئَن تَشَرَّفَ بِزِیارَتی مَلائِکَتُکَ وَقَد رَمَی القَومُ رَضیعی بَعدَ اَوثَک آه آه ایخداوندمن
رسیده وآقای من امر فرمودی جبرئیل امین راکه مرا از گاهواره بالا برد بآسمان تو تا اینکه ملائکه مشرف شوند بزیارت من آه آه که تیر
زدند اینجماعت بر حلقوم علی اصغر من که شیرخواره اهل‌بیت عداوت تواید وستان وای ناله کنندکان بدانیدکه این فقره جانگداز این
خطبه اشاره است بآنچه از کتاب مرآة الجنان روایت شده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما
وعلی آلهما نشسته بودند که حضرت فاطمه علیها السلام تشریف آورده گریان چون حضرت رسالت فاطمه طاهره را باین حالت دید تألم کرد و
فرمود که ایفاطمه سبب گریه تو چیست آنمعصومه عرض کرد که ای پدر بزرگوار چگونه نگریم که مرا حالت عجب روی داده نور دیده و سرور سینه ام حسین را
در گاهواره خوابانیده بودم ومشغول کاری بودم چون فارغ شدم ونزد گاهواره آمدم حسینم را ندیدم ونمیدانم که او را برده‌اند وچه بر سرش
آمده است حضرت رسالت از شنیدن این واقعه نایله بسیار ملول گردید که در آنحال جبرئیل نازل شد وعرض کرد که یا رسول الله فاطمه را
ازمن سلام برسان واورا بشارت ده بسلامتی حسین وخبر ده ویرا که حسین از مقربان درگاه احدیت است حضرت رسول فرمود که ای برادر جبرئیل
حکایت حسین را بگو تا خاطر محزون من آرام گیرد جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله بدانکه آنروز که مبارک باد ولادت با سعادت حسین را آنگروه
ملائکه بخدمت تو آمده بودم ومراجعت نمودم آنجماعتی که با من بودند بر ملائکه ملأ اعلی مفاخرت ومباهات مینمودند بشرف دریافتن زیارت جمال
باکمال حسین پس مقربان ملأ اعلی مناجات کردند وعرض کردند که ای پروردگار ما هرگز هیچکس را بر ما فخر نبوده وحال اینجماعت بواسطه مشرف
شدن ایشان بزیارت فرزند خاتم انبیا صلی الله علیه وآله بر ما فخر میکنند ما را نیز اذن ده که بشرف زیارت آنحضرت مشرف کردیم پس حقتعالی
بمن فرمود که حسین را بآسمان هفتم برم تا ساکنان ملأ اعلی بزیارت او مشرف شوند یا رسول الله بامر پروردگار او را بآسمان برده بودم وحال
برگردانیده ودر گاهواره خوابانیده ام فاطمه را بفرما که برگردد تا او را در گاهواره بیابد مؤلف گوید که خداوند لعنت فرماید قومی را که احترام
آن بزرگوار را که در کودکی محترم بوده در بزرگی رعایت نکردند بلکه خودش را واطفالش را اذیتها کردند آه آه وامصیبتاه که در روز عاشورا خود
ودو فرزند کوچک وبزرگش را بقتل رسانیدند چنانچه در کتاب عوالم وغیر آن از کتب معتبره روایت شده است که در روز عاشورا چون امر
خامس آل عبا علیه السلام بنهایت دشواری رسید وابواب هموم از هر طرف گشوده وتمام غموم هجوم آورده وجمیع اصحاب واعوان ودوستان
کشته ومجموع برادران وبرادرزادگان وخواهرزادگان که قابل جهاد بودند بدرجه رفیعه شهادت رسیدند ونوبت سربازی وجان نثاری
بنوجوان هیجده ساله جناب علی اکبر رسیده وآنجناب نیز جان شیرین خود بفدای پدر بزرگوار خود نمود پس از برای آنمظلوم غریب کسی باقی نماند
مگر جمعی از زنان بیکس ودختران وکودکان نورس وجمله از زنان اصحاب ومعدودی از کنیزان پس آنغریب وحید بهر طرف که نظر کرد کسی از
اصحاب را ندید پس بمیان لشکرگاه آمده بصدای بلند از برای اتمام حجت عجز فرمود که یا قَومِ هَل مِن ذابٍّ یَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه
وَهَل مِن مُوَحِّدٍ یَخافُ اللهَ فِینا وَهَل مِن مُغیثٍ یَرجُو اللهَ فی اِغاثَتِنا یعنی ایقوم آیا کسی هست که دفع کند اذیت اینقوم را از حرم رسول خدا
وآیا موحد خداپرستی هست که از خداوند بترسد وحق ما ای شیعیان وای ناله کنندکان بعد از اتمام حجت کردن آنحجت خداوند شوم که با آنکه
خود در دنیا وآخرت پناه عالمیان بود ومظهر خداوند جهان وبر جمیع ماسوی الله غالب وقاهر بود فرمود که ایقوم آیا در میان شما فریادرسنده هست
که محض رضای جناب قدس الهی بفریاد ما برسد آه واحزناه که آنقوم بی ایمان نداها واستغاثهای آن برگزیده پروردگار عالمیان را شنیدند واصلا
جوابی ندادند فَارتَفَعَت اَصواتُ النِّساءِ بِالعَویلِ پس صدای زنان از برای بیکسی آقای مظلومان وتشنگی زنان وکودکان بنوحه وناله بلند
شد وچون آنجناب صدای ناله زنان خود شنید عنان ذوالجناح را بجانب خیمه‌گاه گردانید وچون به خیمه‌ها رسید از سبب آن ناله وغوغا پرسید
مادر جناب علی اصغر پیش آمد وعرض کرد که ای مولا این طفل از بی‌شیری لبهای او کبود شده ومشرف بر هلاکت است درین دیار کسی یار غمگسارم
نیست بفکر تشنگی اصغر فکارم نیست مؤلف گوید ز سوز ناله اصغر دلم کباب شده نمانده شیر ولی استخوانم آب شده فَقالَ
ناوِلُونی عَلیًّا اِبنِیَ الطِّفلَ حَتّی اُوَدِّعَهُ یعنی آنجناب فرمود که ای اهل‌بیت من علی اصغر طفل شیرخواره مرا بیاورید تا آنکه یکدفعه دیگر او را وداع
کنم فَناوَلُوهُ الصَّبِیَّ فَجَعَلَ یُقَبِّلُهُ وَهُوَ یَقُولُ وَیلٌ لِهؤُلاءِ القَومِ اِذا کانَ جَدُّکَ مُحَمَّدٌ المُصطَفی صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه خَصمَهُم آه واحزناه ووا مصیبتا
که مادر علی اصغر آنطفل را بر روی هر دو دست گرفت ونزد پدر بزرگوارش آورده چون آنحضرت آنطفل بی‌شیر گلو خشک را بر روی دست مقدس خود گرفت

نگاهی باو کرده ونگاهی راه دور او را بوسیده وگریست وفرمود که وای بر اینقوم بیچاره درآنوقت که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه وآله خصم ایشان شود
وانتقام بی‌شیری وتشنگی واذیتهای تو را از ایشان بکشد رُوِیَ اَنَّ الصَّبِیَّ کانَ فی حِجرِهِ اِذ رَماهُ حَرمَلَةُ بنُ کاهِلٍ الاَسَدِیُّ بِسَهمٍ فَذَبَحَهُ
فی حِجرِ الحُسَینِ ای شیعیان داد از ظلم کوفیان بی ایمان که بر کوچک وبزرگ اهل‌بیت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه وآله رحم نکردند
آه وامصیبتاه وامظلوماه که علی اصغر در دامن پدر بود وآنجناب بر لبهای خشکیده بی‌شیر او نظر تحیر مینمود که ناگاه حرمله ملعون که خداوند
هرگز دستهای آنخبیث را از غلها وزنجیرهای جهنم خلاص نکرداند تیری بر کمان گذاشته بر حلقوم تشنه آنکودک زد ودر بعضی از کتب است
که آقای مظلومان وسرخیل سلسله شهیدان آنکودک را بر روی دست گرفته وبجانب لشکر عمر سعد علیه اللعنه آورد واز برای اتمام حجت با ایشان
فرمود که ایقوم اگر بزعم شما من گناهکارم این کودک شیرخواره بنا بر هیچ مذهب گناهی نکرده واز بی آبی شیر در پستان مادرش خشک
شده واین طفل شیرخواره من از بی‌شیری نزدیک بهلاکت رسیده چه میشود که ازین آب فرات که سگ وخوک ویهود ونصاری از آن
میآشامند جرعه باو بچشانید که بر روی دست من هلاک نشود که ناگاه ملعونی فریاد کرد که یا حسین اگر همه روی زمین را آب فرا گیرد بتو وفرزند
تو قطره نخواهیم داد مؤلف گریان ونالان گوید که ای شیعیان وای نوحه کنندکان ملاحظه نمایید که چگونه شهادت علی اصغر
بی‌شیر وتشنگی مردان وزنان در روز عاشورا خداوند جل شانه را بخشم آورده که در زمان حضرت موسی که هنوز کربلائی وعاشورائی در این
دنیای دنی بعرصه ظهور نیامده بود خداوند جلت عظمته در طور سینا بزبان بیزبانی مثل سخنان شخص محزون مصیبت زده بحضرت موسی
وحی فرمود که یا موسی صَغیرُهُم یُمیتُهُ العَطَشُ وَکَبیرُهُم جِلدُهُ مُنکَمِشٌ یَستَغیثُونَ وَلا ناصِرَ وَیَستَجیرُونَ وَلا خافِرَ یعنی ای موسی از جمله مصیبتهای
روز عاشورا اینست که طفل کوچک ایشان از تشنگی هلاک کند وبزرگان ایشان از مردان وزنان آه آه وواحزناه که از شدت تشنگی
پوستها بر بدن ایشان خشکیده وبرهم کشیده میشود مانند پوستی که بر روی آتش گذاشته شود که از شدت حرارت برهم کشیده شود
ای موسی هرچند استغاثه کنند کسی ایشان را یاری نکند وهرچند پناه خواهند کسی ایشان را پناه ندهد پس حضرت موسی از شنیدن این وحی گریست
پس ندائی رسید که یا موسی وَاعلَم اَنَّهُ مَن بَکی عَلَیهِ اَو اَبکی اَو تَباکی حَرَّمتُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ یعنی ای موسی بدانکه هرکس از شنیدن این مصیبت
بر مظلوم کربلا گریه کند یا کسی را بگریاند یا آنکه خود را شبیه بگریه کنندکان کند حرام گردانیدم جسد او را بر آتش جهنم مؤلف دلخون
گوید که با وجود کربلائی وعاشورائی که هنوز نشده بود بمجرد شنیدن این مصیبت جناب موسی بن عمران که کلیم الله بود گریستن شدید پس
شیعیان ومحبان که از بقیه طینت اهل‌بیت علیهم السلام خلق شده‌اند بعد از وقوع وظهور این مصیبتها وشنیدن آنکه آقای همه جوانان اهل
بهشت طفل شیرخواره خود را از شدت تشنگی وبی‌شیری بر عوت گیرد واز برای اتمام حجت از برای او دیگر عاب طلبید وبا او رحم نکنند
وآب ندهند اگر بعوض اشک خون از چشمهای خود جاری کنند سزاوار است ایدوستان مگر نشنیده‌اید که در بعضی از کتب اصحاب روایت شده است
که تیر حرمله ملعون از گلوی نازک علی اصغر درگذشت وبر بازوی جناب سیدالشهدا علیه السلام نشست آه وامظلوماه وواغریباه که آنبزرگوار
تیر را از حلقوم طفل وبازوی خود کشید پس آنطفل مظلوم چشمهای خود را بر روی پدر بزرگوار خود گشود وجان بجان آفرین تسلیم نمود وبر شاخسار شجره
طوبی جای گرفت رُوِیَ اَنَّ الحُسَینَ تَلَقّی دَمَهُ حَتَّی امتَلَأَت کَفُّهُ ثُمَّ رَمی بِهِ اِلَی السَّماءِ آه وامصیبتاه وواحزناه که جناب سیدالشهدا ارواحنا
له الفدا بعد از کشیدن تیر از گلوی تشنه آن بی‌شیر دست مقدس مجروح خود را بزیر گلوی فرزند کشته خود گرفت تا آنکه کف آنجناب پر از خون
شد وبجانب آسمان پاشید آه واحزناه وامظلوماه که روی مبارک خود را بجانب آسمان کرده وعرض کرد که ایخداوند من بر حسین همه این
مصیبتها گوارا است بعلت آنکه آنچه را از اینجماعت وارد میشود تو بر آنها دانا وبینائی وتو واقفی بر احوال من که از دست اینگروه چه میکشم
وچه مصیبتها بر من وارد میشود قالَ الباقِرُ عَلَیهِ السَّلامُ فَلَم یَسقُط مِن ذلِکَ الدَّمِ قَطرَةٌ اِلَی الاَرضِ حضرت باقر علیه السلام فرمود که مظلوم
کربلا علیه التحیة والثنا هرچند از خون گلوی آنطفل بطرف آسمان پاشید قطره از آن بزمین برنگشت ثُمَّ قالَ الحُسَینُ لا یَکُونُ اَهوَنَ عَلَیکَ
مِن فَصیلِ پس مظلوم کربلا علیه السلام روی خود را بجانب آسمان کرده عرض کرد که ایخداوند من احترام فرزند من علی اصغر در نزد تو کمتر از بچه
ناقه حضرت صالح نیست وَرُوِیَ اَنَّهُ قالَ اللّهُمَّ اِن کُنتَ حَبَستَ عَنَّا النَّصرَ فَاجعَل ذلِکَ لِما هُوَ خَیرٌ لَنا پس آنمظلوم دفعه دیگر عرض کرد که
ایخداوند من اگر مشیت تو قرار گرفته است که درین روز ما را نصرت ندهی وبر این قوم مسلط نگردانی قرار ده این مصیبتها را ذخیره از برای آخرت

که آن بهتر است از برای ما موافق بعضی از روایات آنبزرگوار با غلاف شمشیر خود در گوشهٔ از میدان قبری کنده طفل شیرخوار خود را در آن دفن فرمود و بخیمه برنگردانید و در جملهٔ از کتب تعزیه نقل کرده اند که آنحضرت طفل خود را بدر خیمه آورده بصدای بلند فرمود که ای مادر علی اصغر بیا و طفل شیرخوارهٔ خود را از من بستان پس مادر هجران کشیدهٔ علی اصغر با جمعی از زنان خونجگر از خیام طاهرات بیرون دویدند و چون بخدمت آقای لب تشنگان رسیدند آه وامصیبتاه و واویلاه که نظر ایشان بقنداق غرق در خون آن طفل معصوم شهید افتاد دیدند که دست مظلوم کربلا که خون حلقوم آن طفل را گرفته و بجانب آسمان ریخته بود نیز پر از خون است همگی از ملاحظهٔ این احوال و دیدن لبهای خشک شدهٔ کبود گردیده و گلوی پاره پاره شدهٔ علی اصغر تیر خورده نالهٔ وامحمداه و واعلیاه و واشوراه و وامصیبتاه از جگر برکشیدند لعنت الهی بر آنگروهی باد که بر کوچک و بزرگ اهل بیت رسالت رحم نکردند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس چهلم در وداع اول جناب سید الشهدا علیه السلام با اسیران دشت بلا

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء والبکاء ورحمة الله وبرکاته وبعد السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن فاطمة الزهراء السلام علیک یا اخا الحسن المجتبی السلام علیک یا والد الائمة الامناء السلام علیک یا صاحب العطش الشدید یعنی سلام الهی بر تو باد ای صاحب تشنگی شدید السلام علیک ایها الغریب الوحید یعنی سلام بر تو باد ای غریب بیکس فرید السلام علی من قتل جمیع اصحابه یوم الحرور یعنی سلام بر آنبزرگواری باد که کشته شد همه اصحاب او در روز بسیار گرم که از همه روزها گرمتر بود السلام علی من کان یومه اعظم من یوم النشور یعنی سلام بر آنجنابی باد که مصیبت روز شهادت او از مصیبتهای روز قیامت بزرگتر بود زیرا که مثل مصائب روز عاشورا که یکی از آنها قتل مثل جناب سید الشهدا علیه السلام و اولاد و اصحاب ظلما و عدوانا هرگز نشده بود و هرگز نخواهد شد حتی در روز قیامت نخواهد بود السلام علی من نظر الی القتلی بالحیرة یعنی سلام بر آنبزرگواری باد که نظر حیرت میکرد بجانب قتلگاه بر کشتهای هاشمیین و اصحاب مقتولین السلام علی من رأی قتل الاحبة یعنی سلام بر آنبزرگواری باد که بچشم شریف خود دید کشته شدن همه دوستان و احبا را السلام علی من شاهد اجساد البنین والاخوة یعنی سلام بر آنبزرگواری باد که بچشم خود مشاهده نمود جسدهای کشته برادران و فرزندان خود را السلام علی من کان ماؤه یوم العاشوراء عبرة یعنی سلام بر آنمظلومی باد که آبی در نزد او بهم نرسید در روز عاشورا مگر اشک چشمها السلام علیک حین جئت بخیمة النساء یعنی سلام خدا بر تو باد در آنوقتی که آمدی بخیمهٔ زنان جهت وداع ایشان السلام علیک حین وداعک بنات فاطمة الزهراء یعنی سلام بر تو باد یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله در آنوقتی که وداع میکردی با دختران فاطمهٔ زهرا السلام علیک وعلی اهالیکن علیک ورحمة الله وبرکاته یعنی سلام بر جناب تو باد و بر گزیدگان بر تو و رحمت خداوند باد بر همهٔ شماها ولعنة الله علی اعدائک من الاولین والآخرین الی یوم الدین یعنی و لعنت خداوند بر دشمنان تو باد از اولین ایشان و آخرین ایشان تا روز جزا و بعد حضرت باقر علیه السلام میفرماید که رحم الله شیعتنا لقد شارکونا بطول الحزن علی مصائب جدی الحسین یعنی رحمت فرماید خداوند شیعیان ما را که بتحقیق که شراکت و همراهی کردند با ما اهل بیت بطول دادن حزن و غم خود را در مصیبت جد من حسین علیه السلام پس هر مؤمنی که اینقدر اشک از چشم او بیرون آید که بر صورت او جاری شود بجهت محزون شدن از اذیتهائی که بما اهل بیت رسیده است از دشمنان ما در دار دنیا جای میدهد او را خداوند عالمیان در منزل جنان باصدیقان و در حدیث معتبر از مظلوم کربلا جناب سید الشهدا علیه السلام روایت شده است که انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن الا بکی واغتم یعنی منم کشتهٔ گریه و زاری مذکور نمیشوم در نزد هیچ مؤمنی مگر آنکه گریان و غمگین میشود بجهت مصیبت من و ایضا از آنجناب روایت شده است که من دمعت عیناه فینا قطرة بوأه الله فی الجنة حقبا یعنی کسیکه از چشم او یکقطرهٔ اشک در مصیبت ما اهل بیت بیرون آید جا میدهد او را خداوند او را در بهشت در مدت طولانی که از برای آن آخری و انقطاعی نباشد مؤلف جان نثار گوید که شکی نیست که کاملین از شیعیان در هیچ عملی نظر با جر و مزد نیست و جمیع اعمال ایشان قربة الی الله است خصوصا در گریه و ناله از برای اهل عصمت و خصوصا در تعزیهٔ

جابر

خامس آل عبا سید الشهدا ارواحنا له الفداء بعلت آنکه هرکس که از فاضل طینت آنبزرگواران علیهم السلام خلق شده باشد در وقت استماع مصائب ایشان از شدت اخلاص بی اختیار ناله و نوحه میکند علی الخصوص از شنیدن وقایعی که در روز عاشورا روی داده که از شنیدن آنها هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه نمیتواند خود را از گریه معاف دارد و از جملهٔ آنها آنست که چون همهٔ اعوان و انصار و اقربا مظلوم کربلا علیه السلام شهید شدند و آنبزرگوار دید که هفتاد و دو نفر از دوستان و یاوران او همه بر خاک هلاک افتاده بود و منافقین و معاندین مدام مبارز میطلبند و دیگر کسی نمانده که بجهاد رود لابد و لاعلاج خود تن بشهادت داده از برای وداع با حرم محترم و زنان بیکس نزدیک خیمها تشریف برده و بصدای بلند فرمود که یا سکینة یا رقیة یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام یعنی ای سکینه وای رقیه وای فاطمه وای ام کلثوم بر همهٔ شماها باد از من سلام آه آه که همهٔ آن بیکسان بدور آقای مظلوم جمع شدند پس اول سکینه پیش آمد و کلامی عرض کرد که بی اختیار اشکها را از چشمها جاری میکردانید فقالت یا ابتاه استسلمت للموت یعنی گفت ای پدر جان تن بمرگ و کشته شدن دادهٔ پس آنمظلوم جوابی فرمود که دلهای دوستان را کباب و چشمهای ایشان را پر آب کرد فقال وکیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین یعنی جواب فرمود که ایجان فرزند چگونه تن بشهادت ندهد و راضی بکشته شدن نشود آن کسیکه از برای او یاری و یاوری و معینی نیست پس سکینهٔ مظلومه گفت یا ابتاه ردنا الی حرم جدنا یعنی ای پدر بزرگوار ما زنان بیکس را برگردان بحرم محترم جد خود پس آنحضرت فرمود هیهات لو ترک القطا لنام وغفی یعنی اگر مرغ را بحال خود گذارند هرگز ترک آشیانهٔ خود نکند یعنی اگر مرا بحال خود گذارند هرگز ترک وطن و حرم جد خود نمیکردم پس چون آنجناب این کلام را فرمود زنان مظلومه مضطرب شدند و یقین کردند که آن بیکس غریب تن بکشته شدن داده پس همهٔ ایشان یکدفعه صداها را بناله و افغان بلند کردند پس آنحضرت ایشان را امر بصبر نمود ساکت گردانید و وداع را ناتمام گذاشته روانهٔ میدان شد و فرمود که کجاست عمر بن سعد آنملعون نزدیک آمد آنحضرت فرمود که ترا مخیر گردانم در میانهٔ سه کار تا یکی را اختیار کنی آن بیحیا عرض کرد که آنها کدام است آنحضرت فرمود که تترکنی حتی ارجع الی المدینة الی حرم جدی رسول الله یعنی اول آنست که مرا مانع نشوی و واگذاری تا اینکه این زنان بیکس را برداشته برگردم بسوی مدینهٔ طیبه جدم رسول الله قال ما الی ذلک من سبیل یعنی نیست از برای من بسوی بر آوردن این حاجت هیچ راه و از جانب امیر خود ماذون نیستم که ترا مرخص کنم قال اسقنی شربة من الماء یعنی حاجت دویم من آنست که بیاشامان مرا شربتی از آب که بسیار تشنه ام قال اللعین ابن اللعین من اهل السموات والارضین ولا الی الثانیة من سبیل یعنی جواب داد آنملعون پسر ملعون که هر دو لعنت کرده شده اند بزبان اهل آسمانها و زمینها که مرا راهی بسوی بر آوردن این حاجت دویم نیز نیست قال ان کان لا بد من قتلی فلیبرز الی رجلا بعد رجل یعنی آنجناب فرمود که هرگاه چاره بجز کشتن من نیست پس یکنفر یکنفر بجنگ من غریب بفرست پس آنملعون این را قبول کرد و فریاد زد که بسم الله ایشجاعان لشکر مشغول جهاد و قتال شوید و آنجناب نیز مشغول مقاتله شد و این رجز را میخواند انا ابن علی الحبر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر یعنی منم پسر علی که لقب او حبر است و از آل هاشم است و کافیست مرا همین فخر هر وقت که خواهم فخر کنم وفاطمة امی وجدی محمد وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر یعنی فاطمه مادر منست و جد من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و عم من جعفر طیار است که خوانده میشود بصاحب دو بال علینا وفینا انزل الوحی والهدی ونحن سراج الله فی الارض نزهر یعنی بر ما اهل بیت و در خانهٔ ما و در شان ما نازل شده است وحی الهی و هدایت خداوندی و مائیم چراغهای نور دهندهٔ خداوند بر روی زمین ونحن ولاة الحوض نسقی محبنا بکاس رسول الله ما لیس ینکر یعنی و مائیم صاحبان حوض کوثر که آب میدهیم دوستان خود را بجام رسول الله و این چیزیست که احدی را قدرت و جرأت بر انکار آن نیست اذا ما اتی یوم القیمة ظامیا الی الحوض یسقیه بکفیه حیدر یعنی هرگاه بیاید روز قیامت تشنه بسوی حوض کوثر آب میدهد او را پدرم بدست خود حیدر که علی بن ابیطالب امام مطاع اوجب الله حقه علی الناس والله الذی لا یقصر یعنی قسم بآنخداوندی که دیده میشود که پدر بزرگوارم امام واجب الاطاعه است که خداوند واجب و ثابت فرموده است حق او را بر همه بندگان وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة ومبغضنا یوم القیمة یخسر یعنی دوستان و شیعیان ما در میانهٔ مردم گرامی ترین شیعیانند و دشمن ما در روز قیامت ناامید و زیانکار است وطوبی لعبد زارنا بعد موتنا بجنات

عَدْنٍ صَفْوُهَا لَا يُكَدَّرُ یعنی و شجرهٔ طوبی با خوشی و خوشحالی مهیا و آماده است از برای بنده که زیارت کند قبرهای ما را بعد از مردن و شهید شدن ما و این طوبی درختی است در بهشت که صفای او بهیچ چیز منکدر و تار نمیشود پس آنجناب این رجز را میخواند و بر منافقین کوفه و شام حمله میکرد و بزور بازوی حیدری از طرف راست و چپ میزد و میکشت و از کشته پشته میساخت حَتّٰی قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً یعنی تا آنکه کشت آن بزرگوار و آن شجاع نامدار از ایشان کشتهٔ بسیاری تا آنکه همه ایشان از پیش آن یکانهٔ دوران فرار بر قرار اختیار نموده و احدی را تاب مقابلهٔ آن فرزند حیدر کرار نماند پس عمر بن سعد لعنة الله خوف آن بهم رساند که لشکر از هم متفرق شوند فریاد زد که ایقوم وای بر شما آیا میدانید که با که مقاتله می کنید هٰذَا ابْنُ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ هٰذَا ابْنُ قَتَّالِ الْعَرَبِ یعنی این پسر آنمرد پیشانی سفید سینه گشاده است و این پسر کشندهٔ عرب است یعنی فرزند علی ابن ابیطالب است و شماها یکیک حریف او نمیشوید از چهار جانب بر او حمله کنید پس چهار هزار تیرانداز از آن کافران بی ایمان اطراف آن سید انس و جان را گرفته و بجانب آن امام معصوم مظلوم مثل باران تیرباران کردند آه و اویلاه و امصیبتاه که آخر الامر در میانه آنحضرت و میانه خیمگاه زنان حایل شدند پس جمله از آن ملاعین خواستند که خیمها را غارت کنند و زنان را در زندگی جناب سید الشهداء علیه السلام اسیر کنند که آنجناب در بین جدال و قتال بر اوضاع و احوال مطلع شده صدا زد که وای بر شما ای آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از روز جزا اندیشه نمی کنید چرا حمیت و عصبیت عرب را فراموش کرده اید شمر شریر علیه اللعنه فریاد زد که چه میگوئی ای پسر فاطمه حضرت فرمود که من و شما با یکدیگر مقاتله میکنیم بر زنان چه تقصیر است که میخواهید ایشان را اسیر کنید توقع من آنست که تا من زنده ام کسی متعرض حرم من نشود پس منع کنید ملاعین سرکش خود را از حرم من شمر ملعون قبول کرده فریاد زد که دست از حرم او بردارید و متوجه خودش شوید فَلَعَمْرِي هُوَ كُفْوٌ كَرِيمٌ یعنی بجان خودم قسم که او خودش حریفی است بزرگوار پس مجموع آن ملاعین اطراف آن بیکس غریب را گرفته بودند و هر چند فریاد میزد که مرا قدری آب دهید کسی جواب نمیداد و بر آنجناب تیر میزدند وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

مجلس چهل و یکم در وداع آخر مظلوم است با اهل بیت

اَلسَّلَامُ عَلٰى رُسُلِ اللّٰهِ سِيَّمَا عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ اَلسَّلَامُ عَلٰى أَوْصِيَاءِ اللّٰهِ سِيَّمَا عَلٰى سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ اَلسَّلَامُ عَلَى الشُّهَدَاءِ سِيَّمَا عَلٰى سَيِّدِ الْمُسْتَشْهَدِينَ وَسَيِّدِ الْمَقْتُولِينَ وَسَيِّدِ الْمَظْلُومِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْهِ حِينَ وِدَاعِهِ مَعَ السَّيِّدِ السَّجَّادِ اَلسَّلَامُ عَلَيْهِ حِينَ مُفَارَقَتِهِ الْأَوْلَادَ اَلسَّلَامُ عَلَيْهِ حِينَ وِدَاعِهِ زَيْنَبَ التَّقِيَّةَ اَلسَّلَامُ عَلَيْهِ حِينَ وِدَاعِهِ سُكَيْنَةَ الْمُبْتَلِيَةَ اَلسَّلَامُ عَلَيْهِ حِينَ وِدَاعِهِ النِّسْوَةَ الْحَائِرَةَ اَلسَّلَامُ عَلٰى أَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ وَمُحِبِّيهِمُ الْبَاكِينَ عَلَيْهِمْ لَا سِيَّمَا الْحَاضِرِينَ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ بدانکه در حدیث که چون تشنه لبِ خامس آل عبا مظلوم کربلا علیه آلاف التحیة والثناء در دشت کربلا و بر اهل بیت غریب آن بزرگوار که همه اولاد ساقی کوثر بودند شدت کرد و کسی از اولاد و اقوام و یاران آنجناب باقی نمانده بود که تواند آبی از برای لب تشنگان تحصیل نماید لابد و لاعلاج آنحضرت خود بنفس نفیس روانه میدان شده که شاید از برای جگر سوختگان آبی تحصیل فرماید پس چون داخل میدان شد در مقابل لشکر اعدا ایستاده این رجز را انشا فرمود كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْمًا رَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللّٰهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ یعنی کافر شدند این جماعت و حال آنکه پیش از این روز عاشورا روی گردانیده بود از ثواب خداوند جن و انس قَتَلُوا قِدْمًا عَلِيًّا وَابْنَهُ حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمَ الْأَبَوَيْنِ آه آه کشتند پیش از این پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام را و برادرم حسن مجتبی را که او بهتر بود از همه کس و کریم بود از جهت پدر و مادر حَنَقًا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمِعُوا وَاحْشُرُوا النَّاسَ إِلٰى حَرْبِ الْحُسَيْنِ و باعث آنها بغضها ایشان بود و بعد از آن گفتند که جمع شوید و بر انگیزانید خلق را بسوی جنگ حسین يَا لَقَوْمٍ مِنْ أُنَاسٍ أَرْذَلٍ جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ وای بر این خلق پس فطرت بدکه جمع کردند این اشرار را برای جنگ با اهل حرم خدا و رسول ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ بِاجْتِيَاحِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدَيْنِ پس همه عهد خود را محکم کردند در استیصال بجهت خوشنودی دو ملعون ملحد یعنی یزید و ابن زیاد علیهما اللعنه لَمْ يَخَافُوا اللّٰهَ فِي سَفْكِ دَمِي لِعُبَيْدِ اللّٰهِ نَسْلِ الْكَافِرَيْنِ آه آه از خداوند نترسیدند در ریختن خون من از برای خاطر عبیدالله بن زیاد که پدر و مادر او هر دو کافرند وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنْوَةً بِجُنُودٍ

كَوُكُوفِ الْهَاطِلَيْنِ و پسر سعد لعین با لشکر خود از روی قهر و غلبه مرا تیرباران کردند مثل شدت باریدن باران از دو ابر لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ النَّيِّرَيْنِ و این تیرباران نه بسبب گناهی بود که از من صادر شده بود بغیر از فخر کردن من بجدم رسول خدا که نور آفتاب و ماه است بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ وَالنَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ و فخر کردن من بپدرم علی بن ابیطالب که بعد از پیغمبر از همه کس بهتر است و پیغمبری که پدر و مادر او از قریش است خِيرَةُ اللّٰهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي بَعْدَ جَدِّي وَأَنَا ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ ایقوم پدرم بهتر از همه خلق خداوند است بعد از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و منم فرزند این هر دو بزرگوار برگزیدهٔ خدا أُمِّيَ الزَّهْرَاءُ حَقًّا وَأَبِي وَارِثُ الْعِلْمِ وَمَوْلَى الثَّقَلَيْنِ ای جماعت بحقیقت همه میدانید که مادرم فاطمه زهراست و پدرم وارث علم و مولای جن و انس است فِضَّةٌ قَدْ صُفِّيَتْ مِنْ ذَهَبٍ فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ مادرم نقره ایست که مصفای از طلاست پس منم نقره و فرزند حاصل شده از دو طلا ذَهَبٌ فِي ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ وَلُجَيْنٌ فِي لُجَيْنٍ فِي لُجَيْنٍ منم طلای در طلای در طلا و منم نقرهٔ در نقرهٔ در نقره یعنی منم حسین بن فاطمه دختر رسول الله وَالِدِي شَمْسٌ وَأُمِّي قَمَرٌ فَأَنَا الْكَوْكَبُ وَابْنُ الْقَمَرَيْنِ پدرم آفتاب تابان است و مادرم ماه درخشان پس منم ستاره فرزند آفتاب و ماه عَبَدَ اللّٰهَ غُلَامًا يَافِعًا وَقُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوَثَنَيْنِ پدر بزرگوارم خداپرست بود در زمان کودکی و حال آنکه قریش عبادت میکردند دو بت بزرگ را يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَالْعُزّٰى مَعًا وَعَلِيٌّ قَائِمٌ بِالْحُسْنَيَيْنِ و قریش میپرستیدند لات و عزی را که هر دو بت بزرگ بودند و پدرم جناب علی بن ابیطالب علیه السلام برپا دارنده بود هر دو نیکوئی را یعنی عبادت پروردگار و اطاعت رسول را مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ سَبْعًا كَامِلًا مَا عَلَى الْأَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرَ ذَيْنِ پدرم نماز جماعت میکرد با رسول خدا تا هفت سال کامل و حال آنکه بر روی همه زمین بغیر این دو بزرگوار نمازگذارنده نبود هَجَرَ الْأَصْنَامَ لَا يَعْبُدُهَا مَعَ قُرَيْشٍ لَا وَلَا طَرْفَةَ عَيْنٍ پدرم دوری جست از بتها و هرگز عبادت نکرد آنها را با قریش بلکه نپرستید آنها را بقدر زمان چشم بر هم گذاردن و گشودن مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرٰى أَوْ كَأُمِّي فِي جَمِيعِ الْمَشْرِقَيْنِ کیست که از برای او جدی باشد مثل جد من در همه عالم یا مادری باشد مثل مادر من در مشرق و مغرب عالم خَصَّهُ اللّٰهُ بِفَضْلٍ وَتُقًى فَأَنَا الْأَزْهَرُ وَابْنُ الْأَزْهَرَيْنِ مخصوص گردانید خداوند جدم را بفضل و تقوی پس منم کوکب درخشنده فرزند دو کوکب نور دهنده جَوْهَرٌ مِنْ فِضَّةٍ مَكْنُونَةٍ فَأَنَا الْجَوْهَرُ وَابْنُ الدُّرَّتَيْنِ جدم جوهریست از نقرهٔ پنهانی یعنی از نور ابیض الٰهی پس منم جوهر و فرزند دو دُر پنهانی نَحْنُ أَصْحَابُ الْعَبَاءِ خَمْسَتُنَا قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَالْمَغْرِبَيْنِ مائیم اصحاب عبا که هر پنج نفر ما مالک شدیم زمین مشرق و مغرب را نَحْنُ جِبْرِيلُ لَنَا سَادِسُنَا وَلَنَا الْبَيْتُ وَمِنّٰى وَالْحَرَمَيْنِ مائیم اصحاب کسا که فخر کرد بششمین شدن ما جبرئیل و از برای ماست خانهٔ کعبه و آرامگاه حرمین كُلُّ ذِي الْعَالَمِ يَرْجُو فَضْلَنَا غَيْرَ ذِي الرِّجْسِ لَعِينِ الْوَالِدَيْنِ هر صاحب علمی امید دارد فضل ما را بغیر از این ملعون نجس که لعنت کرده شده است پدر و مادر او جَدِّيَ الْمُرْسَلُ مِصْبَاحُ الدُّجٰى وَأَبِي الْمُوفِي لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ جد من پیغمبر مرسلیست که چراغ تاریکیهاست و پدرم وفا کننده است بهر دو بیعت او که آن الست بربکم است و محمد نبیکم وَالَّذِي خَاتَمُهُ جَادَ بِهِ حِينَ وَافٰى رَأْسُهُ لِلرَّكْعَتَيْنِ پدر بزرگوارم انگشتر خود را عطا نمود بسائل در حالتی که سر او وقف کرد از برای هر دو رکعت نماز قَتَلَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ وَبِأُحُدٍ وَحُنَيْنٍ پدرم کشت شجاعانرا که مبارزه می طلبیدند در روز جنگ بدر و احد و حنین أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ رَغْمًا لِلْعِدٰى بِحُسَامٍ صَارِمٍ ذِي شَفْرَتَيْنِ پدرم ظاهر کردانید اسلام را بخاک مالیدن خرطوم دشمنان بضرب ذوالفقار دو دم قطع کننده فَعَلَيْهِ اللّٰهُ صَلّٰى كُلَّمَا غَرَبَ الْقُمْرِيُّ وَغَابَ الْفَرْقَدَيْنِ پس بر پدرم صلوات فرستاده است خدا مادامیکه مخفی است قمری که نام مرغیست و غایبند فرقدان و در حدیث است که بعد از خواندن این رجز غیرت اسد اللهیش بجوش آمد و بر آن منافقان بی ایمان حمله کرد و بسیاری از ایشان را بدرک نیران فرستاد پس بمکان خود مراجعت فرمود و در حدیث دیگر است که این رجز را نیز انشا فرمود فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللّٰهِ أَعْلٰى وَأَنْبَلُ یعنی پس اگر میباشد دنیا که شمرده میشود پاکیزه و خوب پس بدرستیکه دار ثواب خداوند بهتر و بلندتر و نجیب‌تر است وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللّٰهِ أَفْضَلُ یعنی و اگر میباشد بدنها که از برای مردن خلق شده است پس کشته شدن مرد بشمشیر در راه رضای خداوند بهتر و افضل است وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ یعنی

واگر نباشد روزی با قسمت کرده شده و مقدر از جانب حضرت قاسم الارزاق جل جلاله وعم نواله پس کم سعی کردن مرد و ترک فرورفتن او در کسب و کار نیکو ترایت وَاِنْ تَكُنِ الْاَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ یعنی واگر میباشد جمع مالها بجهة ترک کردن واز برای دیگران که اشتن با رث پس چه شده است مرد عاقل را که بخل ورزد در آنچه فردا منتقل بدیگری خواهد کرد پس آنحضرت از شدت تشنگی متوجه نهر فرات کردید و برابو الاعور سلمی و عمرو بن الحجاج لعین که با چهار هزار نفر موکل آب فرات بودند حمله کرده ایشانرا از سر آب فرات دوانید و با ذو الجناح داخل آب فرات شد پس چون ذو الجناح سر خود را فرو برد که آب بیاشامد و تشنگی خود این کین دهد امام لب تشنه بذو الجناح فرمود اَنْتَ عَطْشَانٌ وَاَنَا عَطْشَانٌ وَاللّٰهِ لَا اَذُوقُ الْمَاءَ حَتّٰى تَشْرَبَ یعنی ای ذو الجناح تو تشنه و من هم تشنه و بخداوند عالم قسم که قطره آب نخواهم آشامید تا آنکه اول تو بیاشامی پس چون ذو الجناح این کلام را از آن بزرگوار شنید سر خود را کشید و آب نیاشامید مثل کسیکه کلام آنجناب را فهمیده باشد پس آنغریب وحید فرمود که ای ذو الجناح تو آب بیاشام که من نیز آب میآشامم پس دست مبارک را بلند کرد و کفی از آب برداشت که روزه آنروز در آنشدت گرما افطار فرماید که ناگاه ملعونی فریاد زد که یا ابا عبد الله تَتَلَذَّذُ بِشُرْبِ الْمَاءِ وَقَدْ هُتِكَتْ حُرَمُكَ یعنی ای حسین تو لذت میبری به آشامیدن آب فرات و حال آنکه باسیری برده شد حرم محترم تو پس آنبزرگوار چون اینکلام را شنید از شدت غیرت و حمیت آشامیدن آب براو ناگوار آمد پس آب را بریخت و چون شیر خشمناک حمله بر آن لشکر بیباک فرموده و صفوف ایشان درهم شکست و خود را بخیمه بیکسان رسانید و دید که خیمها سالمت پس دانست که آن سخن را از راه مکر و حیله گفته اند بجهت آنکه آنشهید لب تشنه کفی از آب نیاشامد پس آنغریب بیکس داخل خیمها شد تا اهل و عیال خود را وداع کند مؤلف گوید که بقلب شکسته و خاطر محزونم چنین میرسد که شاید از جمله علتهای آب نیاشامیدن آنجناب این باشد که در حدیث وارد شده است که در شب عاشورا رسول خدا صلی الله علیه و آله بآنجناب فرمود که ای فرزند ای حسین باید که فردا شب در نزد من افطار کنی پس آن لب تشنه بجهة وفا کردن بوعده جد بزرگوار خود آب را ریخته تا تشنه و گرسنه بدرجه رفیعه شهادت فائز گردد و در منزل جد خود افطار فرماید و شاید که از جمله علتها این باشد که مثل آنبزرگوار مهربان صاحب غیرت چو نخواست آب بیاشامد تشنگی اطفال کوچک و خواهران و زوجات بخاطر شریفش خطور کرد که همه از شدت تشنگی پوستها ایشان بر بدن ایشان خشک شده است چنانچه در حدیث قدسی خداوند بحضرت موسی وحی فرموده و دنیا در نظر ایشان تاریک شده بود چنانچه در حدیث حضرت قاسم که بعمر بن سعد علیه اللعنة فرمود پس نوشیدن آب بر آنجناب ناگوار آمد و از شدت غیرت و حمیت و ترحم بر اهل بیت عصمت که در خیام طاهرات بودند آب را ریخته تشنه روانه خیمها شد چنانچه در حدیث است که حضرت عباس علیه السلام چون داخل آب فرات شد و خواست که آب بیاشامد تشنگی برادر بزرگوار خود را بخاطر گذرانید و غیرت او آب را در کام او بدمزه گردانید مشک را پر آب کرده با لبان تشنه روانه خیام طاهرات شد شاید که همه این احتمالات یا احتمال دیگر علت باشد و در حدیث است که حضرت عباس چون داخل آب فرات شد الخ والله سبحانه و رسوله و اولیاؤه علیهم السلام اعلم بدانکه آنچه براین خادم شریعت از احادیث ظاهر شده اینست که این آخر تشریف آوردن آن بزرگوار بود بخیمها پس اول بجهت وداع فرزند غریب بیمار خود جناب سید الساجدین علیه السلام روانه خیمه آنمظلوم شد و بر سر بالین او نشست و آنجناب را وصی خود فرموده و همه علوم خود را با آن منبع علوم الهی تعلیم فرموده و مجموع امانتهای امامت را با آن امین الهی سپرد حضرت باقر علیه السلام فرمود که در آنوقت که جدم حسین بن علی بن ابی طالب بآنمصیبت که روی داد یعنی بشهید شدن نزدیک شد نزد خود گذاشت و خواست که اهل بیت بیکس خود را وداع کند دختر خود فاطمه کبری را طلبید و با او مکتوب نوشته و وصیت نامه داد و فرمود که چون فرزندم سید الساجدین از ناخوشی و بیماری خوب شود این نوشته را تسلیم او کن و آنمظلومه چنین نمود راوی حدیث میگوید که عرض کردم که خداوند مرا فدای تو کرداند چه چیز در آن مکتوب نوشته بود فرمود که والله نوشته بود در آن هرچه فرزند آدم با آن محتاج میشود از روزیکه حضرت آدم خلق فرموده تا آخر دنیا مؤلف گوید که بعد از وداع فرزند بیمار خود خواست که اهل بیت بیکس حیران سرگردان خود را وداع فرماید قَالَ يَا اَهْلَ بَيْتِي عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ هٰذَا آخِرُ الْوِدَاعِ فَاسْتَعِدُّوا لِلْاَسْرِ وَالذُّلِّ وَالْغُرْبَةِ یعنی فرمود که ای اهل بیت من بر شما باد از جانب من سلام اینک وداع آخرین منست دیگر مراجعت نخواهم کرد و دیگر من غریب را نخواهید دید پس آماده اسیر شدن و ذلیل گردیدن و بشهرها غربت رفتن شوید آه آه که بعد ازین کلام غم فرجام آنغریب بی یاور نگاه بسیار از روی حسرت تا ...

باهل بیت بیکس خود فرمود و آن اولادهای حیدر کرار با چشمهای اشکبار نگاه بآن سید کبار میمودند فوقف بَيْنَهُمْ وَبَكٰى وَبَكَيْنَ بُكَاءً شَدِيدًا بِحَيْثُ ضَجَّتْ مِنْ بُكَائِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَلَائِكَةُ السَّمٰوَاتِ الْعُلٰى وَالْاَرَضِينَ السُّفْلٰى آه وداعا که آنمظلوم بیکس اندک زمانی در میان ایشان ایستاده و میگریست و چون اهل بیت حیران سرگردان آنحالت را مشاهده کردند بیهیات اجتماع صداها را بناله و افغان بلند کردند و آنسرور گروه تشنه لبان و فرزند پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک المنان با اهل بیت بیکس بیسامان از کثرت گریه و ناله و افغان کاری کردند که از شدت گریه آنغریبان جمیع ملائکه زمین و آسمان بناله و گریه و زلزله در آمدند آه و امصیبتاه که آن برگزیدگان حضرت پروردگار صداها را بگریه والوداع الوداع بلند کردند پس فرزندان آنحضرت میگفتند که يَا اَبَتَاهُ اِلٰى اَيْنَ تَرُوحُ وَلَا نَاصِرَ لَنَا یعنی ای پدر بزرگوار بکجا میروی و حال آنکه ما را ناصری و معینی نیست آه و اویلاه که خواهران آن سرور شهیدان عرض میکردند که اِلٰى اَيْنَ يَا اَخَا وَنَحْنُ اَخَوَاتُكَ الْحَائِرَاتُ وَلَا رَحِمَ عَلَيْنَا یعنی ایجان برادر مهربان ما نیم خواهران بیکس و حیران تو و نیست رحم کننده بر ما در بیابان پس بکجا میروی ای پناه بیکسان آه و امصیبتاه که زوجات آنغریب بی یاور و ناموسهای آنبزرگوار تشنه جگر عرض میکردند که یا زوجاه اِلٰى اَيْنَ وَنَحْنُ زَوْجَاتُكَ وَلَا تُخَلِّنَا بَيْنَ الْاَعْدَاءِ یعنی ای شوهر نامدار وای پناه زنان اشکبار بکجا میروی و حال آنکه مائیم زنان و همخوابهای بیغمخوار تو پس ما را درین دیار میان دشمنان وامگذار وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَاقِفًا يَبْكِي لَا يَدْرِي مَا يَقُولُ فِي جَوَابِهِنَّ یعنی آن بیکس غریب در میان آن زنان حیران ایستاده بود و میگریست و متحیر بود که چه فرماید در جواب ایشان پس آن روی مبارک خود را بجانب زینب خاتون دلخون کرد و فرمود که ایخواهر جان از خدا بترس و اینقدر جزع و فزع مکن و در مصیبت من صبر کن همچنانکه در مصیبت جدم و پدرم و مادرم و برادرم صبر کردی پس آنمظلومه جوابی داد که دل عالمی را کباب کرد پس گفت ای برادر جان چون جد بزرگوارم از دنیا رحلت فرمود دل خود را بمادر و پدر و برادر خوش داشتم و چون مادرم رحلت فرمود تسلی قلب خود را بپدر و برادر میدادم و چون پدر تاجدارم کشته شد و فرق مبارکش تا جبین شکافته شد تسلی قلب شکسته خود را به دو برادر میکردم ای یادگار رفتگان فَاِذَا قُتِلْتَ فَبِمَنْ اَتَسَلّٰى يَا بَقِيَّةَ الْمَاضِينَ یعنی ایجان برادر هرگاه تو کشته شوی دیگر تسلی قلب داغدیده خود را بکه نمایم ای یادگار رفتگان آه آه وامصیبتاه که بعد ازین مکالمه جانسوز پس از ین گفت و شنید غم اندوز آنغریب بیکس خواست که سوار شود فَنَظَرَ اِلٰى اَطْرَافِهِ كَمَا هُوَ عَادَتُهُ فَلَمْ يَرَ الْعَبَّاسَ وَلَا عَلِيًّا الْاَكْبَرَ وَلَا الْقَاسِمَ وَلَا غَيْرَهُمْ مِنَ الْاَعْوَانِ وَالْاَنْصَارِ یعنی در وقت سوار شدن ملاحظه اطراف خود فرمود بجهت عادتیکه داشت پس ندید نه برادر با جان برابر خود حضرت عباس و نه نور دیده و فرزند نورسیده خود حضرت علی اکبر و نه داماد ناشاد خود حضرت قاسم را و نه دیگران و نه یاوران از اصحاب و دوستان خود را که امر فرماید ایشانرا که حاضر گردانند ذو الجناح فَوَاوَيْلَاهُ وَامُصِيبَتَاهُ فَاِنَّ زَيْنَبَ وَاُمَّ كُلْثُومٍ ذَهَبَتَا وَجَاءَتَا بِهِ یعنی وا ویلاه و امصیبتاه که دو خواهر آنحضرت یعنی زینب خاتون و ام کلثوم خاتون محزون روانه گردیدند و ذو الجناح را حاضر گردانیدند پس چون خواست که قدم مبارک شریف را در رکاب سعادت انتساب گذارد در حدیث است که مرغ سفیدی از جانب آسمان نازل شد و بمنقار خود رکاب گرفت و در روایت است که آنجبرئیل امین بود که کاهواره آنجناب را در کودکی در وقت خواب رفتن فاطمه زهرا صلوات الله علیها میجنبانید و روایت است لَمَّا اَرَادَ اَنْ يَرْكَبَ اجْتَمَعَتْ حَوْلَهُ النِّسَاءُ نَاشِرَاتُ الشُّعُورِ لَاطِمَاتٌ عَلَى الْخُدُودِ فَعَلَتِ الصِّيَاحُ وَقَامَتِ الْعِيَاطُ یعنی روایت شده است که چون آنجناب اراده فرمود که سوار شود همه زنان با موهای پریشان بر صورت زنان در اطراف آن فرزند پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله علم ماتم زدند بشیمان بدانید که از شدت گریه و ناله اهل بیت ملائکه آسمان و زمین بگریه در آمدند آه آه که آقای مظلومان با اهل بیت بیکس حیران با هزار ناله و افغان وداع روح و جان نمودند پس آنجناب بر ذو الجناح سوار شده روانه میدان شد و اهل بیت با ناله و گریه روانه خیمها شدند و نزد جناب سید الساجدین علیه السلام حلقه ماتم زدند

اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ | مجلس چهل و دویم | وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

در تمام شدن وداع آخراست و نداهای آنمظلوم در میدان کردن جناب سید الساجدین علیه السلام و شجاعتهای جناب سید الشهدا علیه السلام و عدد جراحتهای آنجناب

السّلام علی المحبّین العارفین المحزونین الباکین الصّارخین و رحمة الله و برکاته و بعد علامت شیعه خالص آنست که در جمیع امور دنیا و دین اقتدا و پیروی کند بسادات معصومین صلّی الله علیهم اجمعین و از جمله ارکان امور دین و اسباب نجات آمرحومه حضرت خاتم النبیین صلّی الله علیه و آله الطاهرین تعزیه داری کردن و گریستن و گریانیدن شیعیان در مصایب آل طه و یس علی الخصوص در مصایب آقا و سید جمیع شهدا امر صفین مولانا و مولا الکونین ابی عبدالله الحسین علیه السّلام و چون درین زمان غیبت لازم است که اقتدا بجناب صاحب الامر عجّل الله فرجه شود لهذا بعضی از فقرات زیارت ناحیه بعرض موالیان میرسد تا در آن تعزیه داری و نوحه و زاری پیروی آنجناب نمایند و از جمله کلمات آنحضرت در آن زیارت اینست که میفرماید السّلام علیک سلام العارف بحرمتک یعنی سلام میکنم بجناب تو مثل سلام شخصی که عارف باشد بحرمت تو المخلص فی ولایتک و خالص باشد در دوستی تو المتقرّب الی الله بمحبّتک و تقرب جوینده باشد بجناب اقدس الهی بمحبت تو البریّ من اعدائک و بیزاری جوینده باشد از دشمنان تو سلام من قلبه بمصابک مقروح آه آه یعنی سلام میکنم بجناب تو ای سید و مولای من مثل سلام شخصی که قلب او در مصیبت تو زخم و مجروح شده باشد و دمعه عند ذکرک مسفوح آه و اخزناه و اشک او در نزد ذکر تو و شنیدن اسم مقدس تو بی اختیار ریخته شده باشد سلام المفجوع المحزون الواله المستکین سلام میکنم مثل سلام شخصی مصیبت دارنده محزون سرگشته که از شدت غم و غصه دست از شغل خود برداشته باشد و فقیر و ضعیف شده باشد سلام من لو کان معک بالطفوف لوقاک بنفسه حد السیوف سلام میکنم سلام کسی که اگر میبود در خدمت تو در صحرای کربلای معلّا جان خود را سپر بلا میکرد و نمیگذاشت که تیزی شمشیرها ببدن نازنین تو برسد و بذل حشاشته دونک للحتوف و نثار میکرد بقیه عمر خود را در خدمت تو و دفع کند شهادت را از جناب تو و جاهد بین یدیک و نصرک علی من بغی علیک و مجاهده و مقاتله میکرد در میانه دو دست تو و یاری میکرد جناب ترا بر دفع هر کس که سرکشی میکرد بر جناب تو و فداک بروحه و جسده و ماله و ولده و فدای جناب تو میکرد روح و جسد خود را و مال و فرزند خود را و روحه لروحک فداء و اهله لاهلک وقاء و روح خود را فدا میکرد از برای جناب تو و اهل و عیال خود را بلاگردان میکرد از برای اهل و عیال تو فلئن اخرتنی الدهور و عاقنی عن نصرک المقدور پس اگر بدور انداخت مرا روزگار و مرا باز داشت از خدمتی که قدرت بر آن داشتم و لم اکن لمن حاربک محاربا و لمن نصب لک العداوة مناصبا و نبودم که جنگ کنم با جنگ کنندگان تو و اظهار عداوت کنم با عداوت کنندگان تو فلاندبنّک صباحا و مساء و لابکینّ لک بدل الدموع دما پس در عوض همه آنها گریه میکنم در مصیبت تو در هر صبح و شام و هر آینه بجای اشک خون خواهم جاری کرد از چشمهای خود حسرة علیک و تاسّفا علی ما دهاک بجهت حسرت بر جناب تو و تاسف خوردن بر آن امور عظیمه که وارد شده است بر جناب تو و تلهّفا حتی اموت بلوعة المصاب و غصّة الاکتئاب آه غدرا و الهفاه و واحزناه بگویم که جان از بدنم مفارقت کند بعلت شدت سوختن در مصیبت تو و غصه خوردن در غم و حزن تو مؤلف گوید که خوشا بحال آن دوستیکه پیروی بجناب صاحب الامر عجّل الله فرجه کرده خود را مطابق این زیارت نماید و دوستان مگر غافلید از ثواب گریه بر آنجناب و مگر نشنیده اید که قال الصّادق علیه السّلام نفس المهموم المحزون لنا تسبیح و حزنه لما اصابنا عبادة و کتمان سرّنا عنده جهاد فی سبیل الله و نوحه علی مصابنا افضل العبادة و بکائه علی ما اصابنا من اعدائنا تمحّص للذنوب یعنی صادق آل محمد صلّی الله علیهم اجمعین میفرماید که نفس کشیدن مؤمن مهموم و غمگین از برای اهل بیت مثل ثواب تسبیح است و نوحه کردن او بر مصیبتهای ما عبادتست و پنهان کردن اسرار ما در نزد خود و فاش نکردانیدن آن جهادیست در راه رضای خدا و نوحه و ناله او بر مصیبتهای ما بهترین عبادتهاست و گریستن او بر آنچه بما اذیت رسیده است از دشمنان ما محو کننده گناهانست مؤلف گوید که چه نیکوست که مؤمن سعی نماید که خود را مطابق آن زیارت و این حدیث شریف کرده و با معرفت کامله و حزن تمام و اخلاص نیکو گریه و ناله و نوحه کند تا بثمرات این حدیث شریف فایز گردد و هر گاه فی الجمله توجهی باشد شکی و ریبی نیست که قلب مؤمن از شنیدن مصایب آل محمد محزون و دیده او گریان میشود خصوصا مصیبتهای روز عاشورا زیرا که در کتاب علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم که یا ابن رسول الله چگونه شد که روز عاشورا روز مصیبت و غم و جزع و گریه گردیده و روز

رسول خدا صلّی الله علیه و آله رحلت فرمودند روزیکه فاطمه زهرا دنیا را وداع فرمودند روزیکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام شهید شدند روزیکه حضرت امام حسن علیه السّلام بزهر جفا کشته گردید آنحضرت در جواب فرمود که ان یوم الحسین اعظم مصیبة من سایر الایام یعنی بدرستیکه روز حضرت امام حسین علیه السّلام یعنی روز عاشورا بزرگتر بود از جهت مصیبت از مجموع روزها بجهت آنکه اصحاب عبا بزرگترین خلق بودند در نزد خداوند عزّ و جلّ پنج نفر بودند چون رسول خدا رحلت فرمود حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهما السّلام باقی مانده بودند و چون فاطمه زهرا رحلت فرمود تسلّی قلبها بحضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السّلام بعمل میآمد و چون امیرالمؤمنین علیه السّلام شهید گردانیدند تسلّی قلوب بآن دو بزرگوار حاصل میشد و چون حضرت امام حسن علیه السّلام را بزهر جفا کشتند تسلّی قلب خلایق بآل عبا بجناب سید الشهدا حاصل میشد پس همچنانکه بقای آنحضرت بمنزله بقای همه آن بزرگواران بود کشته شدن آنجناب بمنزله کشته شدن جمیع ایشانست پس باین سبب مصیبت عاشورا بزرگتر از مصیبت همه روزهاست مؤلف گوید که باین مطلب اشاره میفرماید جناب زینب خاتون در آنوقت که در آخر وداع گریه میکرد پس حضرت امام حسین علیه السّلام فرمود که ای خواهر از خدا بترس و صبر کن همچنانکه در مصیبت جد و مادر و پدر و برادرم صبر کردی پس آن مظلومه جواب داد که ای برادر جان چون جد بزرگوارم از دنیا رحلت فرمود دل خود را بمادر و پدر و دو برادر خوش داشتم و چون مادرم دار فانی را وداع کرد تسلّی قلب خود را بپدر و برادر میدادم و چون فرق پدر بزرگوار تاجدارم بناحق شکافته شد تسلّی قلب بکشته خود را بپدر و برادر میکردم و بعد از آنکه برادرم حضرت امام حسن علیه السّلام بزهر جفا بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند تسلّی قلب داغدیده خود را بجناب مقدس تو میکردم ای یادگار گذشتگان هر گاه تو کشته شوی دیگر بکه تسلّی قلب پر حزن اندوه خود نمایم در کتاب عوالم از ام سلمه روایت کرده است که میفرماید که دیدم رسول خدا را که میپوشانید بفرزند خود حسین علیه السّلام جامه که از نهایت نیکوئی شباهت بلباس اهل دنیا نداشت پس من عرض کردم که یا رسول الله این چه جامه است فرمود که این هدیه ایست که خداوند هدیه فرموده است از برای فرزندم حسین بدرستیکه از پرهای نرم بال جبرئیل است و من امروز بر قامت حسینم جهت زینت میپوشانم زیرا که این روز عید و روز زینت است و من او را دوست میدارم مؤلف اشجار گوید که همین بزرگوار که محبوب رسول خدا بود و خداوند لباس از پرهای نرم بال جبرئیل برای او هدیه فرمود آه و مصیبتاه که در حدیث است که در روز عاشورا در وقت وداع بخواهرش جناب زینب خاتون فرمود که یا اختاه هل عندک ثوب خلق یعنی ای خواهر جان آیا در نزد تو جامه کهنه هست و در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که فرمود ابغوا الی ثوبا لا یرغب فیه اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد یعنی بیاورید از برای من جامه کهنه که کسی در آن رغبت نکند زیرا که تا من در زیر جامه خود بپوشم که بدنم برهنه نماند پس لباسی آوردند آنجناب آنرا رد کرد و فرمود که این جامه کسی است که از اهل ذلّت باشد یعنی ما اهل بیت شرف و عزتیم و این لباس مناسب ما نیست پس جامه کهنه دیگر از زیر جامه کهنه دیگر گرفت و با آنکه هر دو کهنه بود بدست مقدس خود هر دو را پاره پاره کرد که دیگر اصلا هیچکس در آن طمع نکند و آن هر دو را در زیر جامهای خود بالا بر بدن نازنینش پوشانید آه و احزناه و واویلاه که در کتاب بحار روایت کرده است که آنرا ابحر بن کعب ملعون بعد از شهادت از بدن آن غریب مقتول بیرون کرد و از معجزه آنحضرت دستهای او در زمستان خشک میشد و در تابستان از آن چرک و خون جاری بود تا آنکه بدرک واصل شد آه و مصیبتاه که بعد از پوشیدن آن دو لباس و پس از مکالمات جانگداز که با خواهر جان برابر خود جناب خاتون فرمود همه دانستند که این وداع آخر است و بعد ازین از دیدار آن سرور محروم خواهند گردید لهذا همه زنان بدور اطراف آن قره العین پیغمبر آخر الزمان حلقه ماتم زدند و چون ناله بگردماه وجودش در آمدند پس صداها بنوحه و فریاد بصیحه بلند شد آه و مصیبتاه پس هر زنی بنوائی و هر دلسوخته بصدائی ناله و نوحه میکرد که سنگ با آن صلابت را آب و قلب عالمیان را کباب میکرد که ناگاه یکی از آن زنان حیران روی بجانب قبر پیغمبر آخر الزمان کرده و میگفت وا محمداه هذا حسینک الغریب فی البیداء المحصور بین الاعداء یعنی یا محمد مصطفی اینک حسین تست که غریب و بیکس در میدان کربلا در میانه لشکر اعدا مبتلا باهل جور و جفا گردیده آه آه که زنی دیگر با دیده تر و ناله از جگر روی بر قبر پدر کرده میگفت یا ابتاه یا علی المرتضی انظر الی ولدک العطشان الوحید فی المیدان یعنی ای پدر جان ایا علی مرتضی وای یکه سوار معرکه لا فتی نظر بجانب کربلای معلّا فرما و فرزند دلبند خود را تشنه و تنها در میانه میدان اهل جور و جفا ملاحظه فرما

آه که جمله از آن زنان بی پناه روی بقبر دختر بهتر پیغمبران کرده میگفت که یا اُمّاه یا فاطمة الزهراء بنداءٍ دَالّه کِ المعصوم المظلوم الغریب وَنَحْنُ بَناتُکِ الضّایعاتُ الحَیْراتُ العِطاشُ الجایعاتُ یعنی ای مادر معصومه وشهیده مظلومه ای فاطمه زهرا وشفیعه روز جزا سر از قبر بیرون نما و فرزند از جمند معصوم مظلوم بیکس مسموم خود را ملاحظه فرما ای مادر مهربان ما نیم دختران ضایع گذارده شده حیران و گرسنه و تو پس آن بیکسان حیران بدور آن سرور دوران و تشنه لب گریان از نوحه و ناله و افغان کاری کردند که نه زبان یارای تقریر و نه قلم را قوت تحریر است مؤلف گوید أیا فاطِمَ الزَّهراءُ اُنظُری اَرضَ کَربَلا عَزیزَکِ فَرْدٌ قَدْ حَوَتْ حَوْلَهُ النِّساءُ نَشَرْنَ شُعُورًا ثُمَّ یَصْرُخْنَ بالبُکاءِ حُسَینُکِ حَیٌّ قَدْ اُقیمَ لَهُ العَزاءُ الیضا مؤلف گوید کن نظر ای فاطمه اندر زمین کربلا بین عزیز خویش را تنها در اطرافش نسا جمله با موی پریشان روخراشان در فغان این حسینت زنده و اینگونه برپا شد عزا الله الله گر شود او تشنه کشته پر شود کون و امکان از فغان تا عرصهٔ روز جزا و در حدیثست که چون آنجناب از وداع با احباب فارغ گردید رو بمیدان کارزار کرده از خیمهای بیکسان جدا گردید و چون چند گامی ورشته نگاهی از روی حسرت و غصه و کدورت بعقب سر خود بجانب خیمهای بیصاحب خود فرمود آه و امصیبتاه پس دید که خواهر با جان برابرش زینب خاتون با پای برهنه گریه کنان بمشایعت آنمسافر سفر شهادت میاید و بندای ضعیف میگوید که یا اَخاهُ اصْبِرْ لی هُنَیئَةً فَاِنَّ لی اِلَیْکَ حاجَةً یعنی ایجان برادر اندک صبر کن و تامل فرما و از برای رفتن بقتلگاه خود شتاب مکن که مرا بجناب مقدس تو حاجتیست پس آن بزرگوار صبر کرد و چون آنمظلومه عرض کرد که یا اَخاهُ اُریدُ اَنْ اُقَبِّلَ مَرَّةً اُخْری حُلْقُومَکَ فِی المَوْضِعِ الَّذی کانَ یُقَبِّلُهُ جَدّی رَسُولُ اللهِ یعنی ای برادر بزرگوار حاجت خواهرت آنست که یکدفعه دیگر حلقوم شریفترا که بوسه گاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است بوسم پس آنجناب از روی الحاح خم شد فَتَعانَقا وَبَکَیا بُکاءً شَدیدًا یعنی آنخواهر و برادر دست درگردن یکدیگر آورده و هر دو گریه غریبانه شدید کردند و آنمظلومه حلقوم تشنه او را بوسید و یکدفعه دیگر وداع کردند پس آنمظلوم غریب روانهٔ میدان قتال شد و زینب خاتون با دل پرخون روانهٔ خیمگاه بیصاحب گردید و در بعضی از کتب معتبره است که چون آنجناب از خیمها دور و بمیدان نزدیک شد سَمِعَ نِداءً ضَعیفًا خَفیفًا مِنْ وَرائِهِ یعنی شنید ندای ضعیف مخفی را از جانب پشت سر خود چون نظر کرد و دید که دختر صغیرهٔ او سکینه محزونه با پای برهنه میدود و فریاد میکند یا اَبَتَهْ اصْبِرْ هُنَیئَةً یعنی ای پدر جان اندک صبر کن و در بعضی از کتب دیگر است که گفت یا اَبَتَهْ مَهْلًا مَهْلًا یعنی ایجان پدر آهسته برو که مرا هم حاجتیست همچنانکه عمه ام را حاجت بر آوردی حاجت مرا نیز روا فرما مؤلف گوید که دوست جناب سید الشهدا علیه السلام نمی تواند این حاجت را بشنود و خود را از گریه و ناله معاف دارد عرض کرد که حاجت من آنست که یکدفعه دیگر از ذو الجناح پیاده شوی و مرا در دامن خود بنشانی و دست لطف و مهربانی بر سر من بکشی همچنانکه همیشه عادت با من داشتی پس آنحضرت پیاده شد و در کرم کربلا نشست و حاجت آنطفل را بر آورد و پس در من نوازش کردن فرزند غریب تشنه بیکس خود از لشکر مخالف شنید که یکی میگفت که ای حسین اگر تو را یاوری باقی نمانده خود بمیدان جدال بیا پس چون خبر که آن ملاعین از حد گذشت آنجناب صغیرهٔ خود را از دامن خود بر داشته بر خاک کربلا نشانید و خود روانهٔ میدان شد مؤلف گوید و انه متحیرم که در آنوقت آن بزرگوار بر چه حال شد که دختر صغیرهٔ گرسنه تشنه خود را در میان بیابانی دوست بر دشمن تنها سر داد و توکل بر خداوند کرده روانهٔ میدان شهادت گردید و در حدیث است که چون در میانه میدان رسید بطرف راست خود نظر فرمود هیچیک از یاوران خود را ندید و نظر بطرف چپ کرد هیچیک از اصحاب را نیافت فَنادی هَلْ مِنْ راحِمٍ یَرْحَمُ آلَ الرَّسُولِ المُخْتارِ وَهَلْ مِنْ ناصِرٍ یَنْصُرُ الذُّرِّیَّةَ الاَطْهارَ وَهَلْ مِنْ مُجیرٍ لِاَبْناءِ البَتُولِ یعنی پس بصدای بلند فرمود که آیا رحم کننده هست که رحم کند بر آل پیغمبر برگزیده شده و آیا یاری کننده هست که یاری کند ذریهٔ طاهره را و آیا هیچ پناه دهنده هست از برای اولاد بتول عذرا فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها وَهَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ آلِ الرَّسُولِ و آیا منع کننده هست که دفع کند مکاره و بلاها را از حرم آل رسول وَهَلْ مِنْ مُؤْمِنٍ یَخافُ اللهَ فینا و آیا خداپرستی هست که از خداوند خائف شود در حق ما وَهَلْ مِنْ مُغیثٍ یَرْجُو اللهَ فی اِغاثَتِنا و آیا بفریاد رسنده هست که بامید ثواب و جزای خداوند جلیل بفریاد ما رسد و او یلاه ای کاش که ما شیعیان حاضر بودیم و جانهای خود را فدا میکردیم و طریقه جانفشانی را

تعلیم حاضران نمائیم بکربلای تو حاضر نبودم ای مظلوم که دوستی همه دوستان کنم معلوم خداوند رحمت فرماید شاعر را که میفرماید یا لَهْفَ نَفْسی لِمَوْلایَ الحُسَیْنِ وَقَدْ اَضْحی فَریدًا وَحیدًا بَیْنَ عادینا یعنی ای وای از سوزش قلب من از برای آقای من حسین علیه السلام که در میانهٔ روز گرم یکه و تنها گرفتار شده بود به لشکر اعدا یَدْعُوا اَما مِنْ نَصیرٍ جاءَ یَنْصُرُنا اَلا مَنْ رَحیمٌ مُحامٍ جاءَ یُواسینا آه آه که بندای بلند میفرمود که آیا یاری کننده هست که ما را یاری کند آیا رحم کننده هست و حمایت کننده که جان خود را فدای ما کند اَلا عَطُوفٌ لِوَجْهِ اللهِ یَرْحَمُنا اَلا رَؤُوفٌ بِنا راجٍ یُراعینا ایقوم آیا در میانهٔ شما هیچ مهربانی هست که برای خدا بر ما رحم کند آیا رأفت کننده هست در حق ما که بامید عطاهای الهی رعایت کند جانب ما را اَلا سَخِیٌّ یَبیعُ اللهَ مُهْجَتَهُ فی نَصْرِنا بِجَنّاتِ الخُلْدِ یَاْتینا آه آه آیا هیچ سخی هست که جان خود را بفروشد بخداوند در راه نصرت ما و عوض آنرا در جنات خلد بگیرد از ما نَحْنُ وَدائِعُ جَدّی عِنْدَکُمْ فَاِذا خُنْتُمْ اَمانَتَهُ ماذا تَقُولُونا ما نیم امانتهای جد خود رسول الله در میانهٔ شما پس هرگاه خیانت کردید در امانت او چه جواب خواهید داد در روز جزا ثُمَّ قالَ اِسْقُونی شَرْبَةً مِنَ الماءِ پس بعد از این ندا با وشنیدن جواب از آن قوم بیحیا دفعهٔ دیگر از برای اتمام حجت فرمود که ایقوم یکجرعه از آب فرات بمن تشنه لب بیاشامانید که بسیار تشنه ام نَفْسی عَلَی عَطَشٍ وَالماءُ اَبی وَما وَجَدی وَاَنْتُمْ لَیْسَ تَسْقُونا آه آه یعنی ما از تشنگی هلاک خواهیم شد و حال آنکه این آب فرات از آن پدر من و جد من است و مهر مادر منست و شما آنرا از ما منع میکنید و در حدیثست که در آنحال عبدالله حصین ازدی ملعون فریاد کرد که یا حسین اِنَّکَ لا تَذُوقُ مِنَ الفُراتِ قَطْرَةً حَتّی تَمُوتَ اَوْ تَنْزِلَ عَلی حُکْمِ الاَمیرِ یعنی ای حسین بدرستیکه تو هرگز نخواهی چشید از آب فرات قطره تا آنکه از شدت تشنگی بمیری یا آنکه بکوچکی و اطاعت امیر راضی شوی و در حدیثست که آن تشنه کام غریب چون این کلام را از آن بیحیا شنید دست نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز بر آورد و عرض کرد که اَللّٰهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشًا یعنی ای خداوند من بکش این ملعون را در حالت تشنگی و روانه فرما او را بدرک اسفل نار پس دعای آنجناب بهدف اجابت مقرون گردید و عطش بر آن ملعون کافر مسلط گردید و مدام از تشنگی فریاد میزد و آب میخورد و قی میکرد تا آنکه از بسیاری آب خوردن و قی کردن و از شدت عطش و تشنگی جان بمالک دوزخ سپرد ای دوستان و ای شیعیان بدانید که چون غریب کربلا از برای اتمام حجت نداهای بسیار کرد و احدی آنجناب را جواب نداد و در حدیث وارد شده است که بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام و زنان بیکس دیدند که کسی نداهای آن بزرگوار را جواب نمیدهد و احدی بیاری آن غریب نمیاید همه زنان بیکدفعه صداها را بناله و گریه و گفتن واغربتاه و وامظلوماه بلند کردند پس آن غریب بیمار از بستر بیماری برجست و شمشیر و از کثرت ناخوشی و بسیاری ضعف نمیتوانست که آن شمشیر را از زمین جدا کند پس آنرا بخاک میکشید و روانهٔ میدان گردید و ام کلثوم خاتون از عقب سر او میرفت و فریاد میکرد که یا بُنَیَّ ارْجِعْ یعنی ای فرزند بجای خود برگرد فَقالَ یا عَمَّتاهُ ذَرینی اُقاتِلْ بَیْنَ یَدَیِ ابْنِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله یعنی آنمظلوم بیمار میفرمود که ای عمه جان بگذار تا بروم در پیش روی فرزند رسول خدا کشته شوم و در بعضی از کتب معتبره است که میفرمود ای عمه جان آیا نمی شنوی که پدر بزرگوارم بچه زبان ناله و استغاثه میکند و احدی او را جواب نمیدهد آه آه که جناب سید الشهدا علیه السلام در میانهٔ میدان از عزم میدان کردن فرزند بیمار خود مطلع گردید پس بصدای بلند فرمود که یا اُمَّ کُلْثُومٍ خُذیهِ لِئَلّا تَبْقَی الاَرْضُ خالِیَةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ یعنی ایجان خواهر ای ام کلثوم فرزند بیمار مرا بگیر و مگذار که بمیدان آید تا آنکه زمین خالی نماند از نسل آل محمد پس آنمظلومه دلکباب با دیدگان پر آب آنمظلوم را گرفته بخیمه آورد و همه زنان بدور او جمع شده و همگی در تحیر و ناله بودند و نمیدانستند که با سید و مولای ایشان چه خواهند کرد و ایشان را خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد و جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء در میان میدان ایستاده منافقین را بجهاد میخواند و هرکس که بجنگ آنفرزند اسد الله الغالب میامد هنوز بمیدان نرسیده او را بدار البوار میرسانید تا آنکه بسیاری را بدرک اسفل نار رسانید و میدان قتال را از لوث جنابت آن اشرار پاک کرد و احدی را قدرت قیام در آن مقام نبود پس آن بزرگوار بر میگشت و در مکان خود آرام میگرفت و میفرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم باز چون هجوم میکردند و بر آنحضرت حمله میکردند آنفرزند اسد الله و اسد رسوله گاهی بر طرف راست لشکر حمله میفرمود و گاهی بر طرف چپ تا آنکه موافق روایتی هزار و نهصد و پنجاه نفر از آن ملاعین را بقتل رسانید بغیر از آنکه زخمدار و مجروح کرده بود و موافق روایتی دیگر زیاده از ده هزار نفر را بدوزخ

بدرک اسفل نار فرستاده بود و از جهت کثرتشان اصلا معلوم نمیشد که چیزی کم شده است یا نه خداوند رحمت فرماید شاعر را که
میگوید فحل فیهم کشاه حل ذو لبد فیها کذلک هم عنه یفرونا یعنی آنفرزند شیر خدا در میانه لشکر کوفه و شام افتاده بود
مانند شیری که در میانه گله گوسفندی افتاده باشد و آن ملاعین از اطراف فرار بر قرار اختیار کرده بودند مثل فرار کردن گوسفندان از شیر
او انه ملک ینقض من فلک فی کفه کوکب یرمی الشیاطینا یا آنکه آنبزرگوار با اقتدار ملکی بود که از آسمان نازل شده باشد
و در دستش تیر شهابی باشد از برای راندن و هلاک کردن شیاطین پس احدی را تاب مقاومت با آنحضرت نبود آه آه در حدیث وارد
شده است که یکی از حاضرین در کربلای معلا گفت که والله هرگز ندیدم کسی را که کشته شده باشد اولاد او و اهل بیت او و اصحاب او
و قلبا محکمتر بوده باشد از قلب حسین بن علی بن ابی طالب که هرچه لشکریان بر او حمله و هجوم و شدت میکردند آن وارث حیدر کرار با شمشیر آبدار
بر ایشان حمله میفرمود پس آن ملاعین مثل گله گوسفند که شیر در میانه آنها افتد متفرق میشدند و از پیش روی آنفرزند شیر خدا فرار بر قرار
اختیار میکردند و گاه میشد که بقدر سی هزار نفر از آن سگان و منافقان بر آن یگانه دوران یکدفعه حمله میکردند و آن شجاع نامدار
تنهائی بر ایشان حمله میفرمود پس از پیش روی او مثل مور و ملخ میگریختند و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت مقدسه
میفرماید فثبت للطعن والضرب یعنی ای جد بزرگوار و ای مبتلا بدست اشرار هرچند اهل کوفه شیعه آنجناب ترا اذیت رسانیدند تو ثابت قدم
ماندی از برای طعن نیزه ها و زدن و ضرب شمشیرها وطحنت جنود الفجار و چنان لشکریان اشرار بر هم کوبیدی که گویا مثل آرد نرم
کردی واقتحمت قسطل الغبار و فرو رفتی در دریای گرد و غبار در میدان جهاد مجالدا بذی الفقار کانک علی المختار و چنان
میزدی و میکشتی و میانداختی بذوالفقار که گویا پدر بزرگوارت جناب علی بن ابیطالب است که جهاد میفرماید فلما راوک ثابت الجاش
پس چونکه آن روبه صفتان بی ایمان یافتند جناب ترا شجاع و قوی دل غیر خائف ولا خاش و یافتند که اصلا خوف و بیم از احدی نداری
نصبوا لک غوائل مکرهم بر پا کردند از برای دفع تو سخت ترین مکرهای خود وقاتلوک بکیدهم وشرهم و بقتل رسانیدند جناب
ترا بمکرهای خود و شرهای خود مؤلف محزون گوید که آه آه و احزناه که از جمله مکرها و حیلهای ایشان این بود که در حدیث وارد شده است
که چون شمر شریر علیه اللعنة والسعیر این شجاعت را از آنبزرگوار دید با بن سعد لعنه الله گفت که ایها الامیر والله لو برز الی الحسین اهل
الارض لافناهم عن آخرهم یعنی ای امیر بخداوند قسم که اگر همه اهل زمین با حسین مقاتله کنند همه ایشان را از اول تا آخر خواهد کشت و فانی
خواهد گردانید والرای ان نحیط علیه من کل جانب ومکان ونرمیه بالرماح والنبال یعنی ای امیر مصلحت آنست که از همه جانب
اطراف او را احاطه کنیم و از هر جانب و هر مکان بر او تیرها بیندازیم و نیزه ها بزنیم پس آن ملعون را آن سخن بسیار صواب افتاد در میان
لشکرگاه صدا بلند کرد وقال لقومه الویل لکم اتدرون لمن تقاتلون هذا ابن الانزع البطین هذا ابن قتال العرب فاحملوا علیه من
کل جانب یعنی بلشکر خود گفت که وای بر شما آیا میدانید که با که مقاتله و مجادله میکنید این بزرگوار فرزند آن مرد سینه گشاده شکم بر
و این فرزند کشنده عرب است یعنی پسر علی بن ابیطالب است پس بر او حمله کنید از همه طرف و اینست که صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت مقدسه
میفرماید وامر اللعین جنوده فمنعوک الماء وروده آه آه یعنی امر کرد ابن سعد ملعون لشکر خود را که اول حایل شوند در میانه جناب
تو و آب فرات وناجزوک القتال وعاجلوک النزال آه آه که محکم کردند امر قتال و جدال با ترا و تعجیل کردند در بر زمین زدن تو
ورشقوک بالسهام والنبال آه آه که نشانه کردند بدن مقدس ترا از برای تیرها و نیزه ها وبسطوا الیک اکف الاصطلام آه
واحزناه که بعزم آن دستها خود را گشودند که از قتال دست بر ندارند مگر بعد از آنکه گوشتها را از بدن تو بر کنده باشند ولم یرعوا
لک ذماما خداوند لعنت کند بر ایشان که اصلا رعایت نکردند در حق جناب تو ذمه اسلام را ولا راقبوا فیک اثاما و خداوند
عذاب را بر آن ملاعین علی الدوام مضاعف فرماید که بخاطر خود دنیا و ورود عذاب روز قیامت را در وقت مقاتله با جناب تو و دوستان تو
مؤلف دلکباب گوید که آه آه و امصیبتاه که با امر ابن سعد لعین چهار هزار تیرانداز یکدفعه بر آن غریب تشنه بی یاور حمله کردند و تیرها
در کمانها گذاشتند و بآن بدن شریف لطیف زدند و حال آنکه از لعاب زبان بهترین پیغمبران پرورده شده بود و همیشه در آغوش
فاطمه زهرا جای داشت آه و اویلاه که از پس آن کفره فجره در اطراف آن ولی حضرت پروردگار را احاطه و ازدحام کردند و در میانه آنجناب

و خیام طاهرات حایل و مانع شدند بحدی که هیچیک دیگر را امید ندیدند فاصابته جراحات عظیمة یعنی پس بر بدن شریف آن امام
معصوم مظلوم جراحتها و زخمهای عظیمه بسیار رسید آه و احزناه کاش بهمانچه کرده بودند اکتفا میکردند و در مقام ازدیاد اذیت
و جراحت نمیبودند ای دوستان و ای ناله و نوحه کنندگان اول این حدیث شریف را استماع نمائید تا بعد از آن بی اختیار ناله کنید و صیحه
کشید و در عوض اشک خون از دیده ببارید پس بدانید که از طاوس یمانی روایت شده است که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هر وقت
که در مکان تاریکی می نشست از نور پیشانی آنجناب خلایق می فهمیدند که آنجناب در کجا تشریف دارند و شاید که سبب آن نور این بوده باشد
که مکرر رسول خدا پیشانی آنبزرگوار را میبوسید مؤلف گوید که این امت ملعونه در روز عاشورا آن پیشانی و حلقوم را در هم شکستند و محل
بوسه رسول الله را مجروح و بخاک و خون آلوده کردند وروی انه وقف لیستریح ساعة وقد ضعف عن القتال فبینما هو واقف
اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته یعنی روایت شده است که آنبزرگوار از بس جهاد کرده بود و جراحتها بر بدنش رسیده و ضعف غالب شده بود
الله الله اندک صبر کرد که استراحتی فرماید پس در زمین توقف آه آه سنگی آمد و بر پیشانی نورانیش که محل سجود و پرستیدن خداوند بود
و بوسه گاه جدش بود خورد و در پیشانی آنجناب فرو رفت پس آنحضرت جامه گرفت که خون از صورت مبارک پاک کند انا لله و لا حول
ولا قوة الا بالله که ابو الحتوف کافر ملعون تیری انداخت و او نیز آمده و بر پیشانی شریفش جای گرفت آه و اویلاه پس چون آن تیر را از پیشانی
خود کشید فسالت الدم علی وجهه ولحیته پس خون جاری شد بر صورت و ریش آنبزرگوار بی مددکار پس روی نیاز بدرگاه بی نیاز
کرده عرض نمود که اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک هؤلاء العصاة اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر منهم احدا ولا تغفر
لهم ابدا یعنی ای خداوند من بدرستیکه تو می بینی آنحالتی را که من در آن هستم و آنچه بمن میرسد از این بندگان عاصی تو خداوندا جمع آوری
کن همه ایشان را بنحویکه مجال فرار نباشد از برای هیچیک از ایشان و بعد از آن بقتل رسان هر یک را علیحده علیحده و باقی مگذار بر روی
زمین یکی از ایشان را و بیامرز ایشان را هرگز

مجلس چهل و سیم

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

در ورود بعضی از جراحتها بر بدن آن مظلوم بر روی ذوالجناح

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء و رحمة الله و برکاته و تحیاته ابو عماره شاعر گوید که روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام رفتم و آنحضرت فرمود که یا ابا عماره شعری چند در مصیبت جدم حضرت امام حسین علیه السلام بخوان با آن طریقه که در پیش
خود میخوانید و نوحه میکنید پس من بفرموده آنجناب شروع کردم بشعر خواندن و آنبزرگوار شروع فرمود بگریستن و صدای گریه و ناله
از اهالی حرم محترم آنجناب بلند شد پس فارغ شدم آنحضرت فرمود که ای ابا عماره هر کس شعری در مرثیه جدم حضرت امام حسین علیه السلام
بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و اگر سی کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و اگر یکنفر را بگریاند بهشت
او را واجب میشود و اگر بخواند و خود بگرید بهشت بر او واجب میشود مؤلف گوید که این بود یکی از ثوابهای گریاننده و کافی است از برای ثواب
گریه کننده اینکه در حدیث معتبر وارد شده است که جناب خامس آل عبا مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء میفرماید که هر کس در مصیبت من گریه
کند خواهد بود در جنت با من آنقدر مدتی که از برای آن آخری و انقطاعی نبوده باشد پس رحمت الهی گوارا باد از برای گریانندگان و گریه کنندگان
و خداوند رحمت فرماید شاعر را که میفرماید ولم انس زینب حیث صاحت بالبکاء اخی کنت لی حصنا حصینا وموئلا یعنی
فراموش نمیکنم زینب خاتون را آنوقتی که صیحه میزد و فریاد میکرد و با گریه میگفت که ای برادر الحسین تو بودی پناه محکم من و محل رجوع
و بازگشت من اخی یا قتیل الادعیاء وکربتی واورثتنی حزنا مقیما مطولا یعنی ای برادر من و ای کشته شده در دست اولاد
زنا در هم شکستی مرا بسبب اینکه کشته شدی و میراث گذاشتی از برای من حزن و غصه طولانی را که هرگز زایل و بر طرف نخواهد گردید
اخی کنت ارجو ان اکون لک الفداء وقد خبت فیما کنت فیه اؤمل یعنی ای برادر الحسین بودم من که همیشه آرزو میکردم که فدای تو
شوم پس بتحقیق که بعد از شهادت تو نا امید شدم که این آرزو بعمل آید اخی لیتنی اصبحت عمیاء ولا اری جبینک والوجه الجمیل
مرملا یعنی ای جان برادر ای حسین کاش زینب صبح میکرد در حالی که کور بود و بچشم خود نمیدید پیشانی نورانی و صورت نیکوی ترا که بخاک و
خون آلوده شده باشد وقد عولت الزهراء بنت محمد ایا ام زکنی قد ذبح وترملا یعنی زینب مظلومه رو بجانب قبر مادر خود

فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله کرده میگفت ای مادر مهربان آن کسیکه همه امور زندگانی زینب باو برپا بود بتحقیق که درهم شکسته شد و زلزله در ارکان او افتاد و اسباب زندگانی دختر را خراب کردانید یا اُمّ قد اَضحی حبیبک بالعری طریحاً ذبیحاً بالدماء مغسلاً یعنی ای مادر مهربان بدانکه در وقت ظهر عاشورا حبیب تو و نور چشم تو و میوهٔ دل تو حسین در بیابان افتاده است و کسی او را جمع آوری نکرده است و سر او مانند گوسفند از بدن جدا شده است و جسد مجروح پاره پاره اش بخون خودش غسل داده شده است ایا امّ نوحی فالکریم علی القنا یلوح کالبدر المنیر اذا انجلی یعنی ای مادر مظلومه از قبر خود بیرون بیا و مشغول گریه و زاری شو زیرا که سر فرزندترا بر سر نیزه کردند پس سر آنسرور در بالای نیزه میدرخشد و نور میدهد مثل ماه شب چهارده در آن وقت که در نهایت صفا و نورانیت بوده باشد ونوحی علی النحر الخضیب وابکی ونوحاً علی الخد التریب مرتلاً یعنی ای مادر نوحه کن بر حلقومیکه بخون رنگ کرده شده است و از چشم خود اشک بیار برای آنصورتیکه بخاک و خون آلوده شده است ونوحی علی الجسم التریب بدشته جیول بنی سفیان فی ارض کربلا یعنی یا مادر مظلومه از قبر بیرون بیا و مشغول نوحه و عزاداری شو و گریه کن برای آنجسدیکه در خاک و خون افتاده است آه و امصیبتاه میدانی کدام جسد آنجسدیکه اسبهای آل ابی سفیان آنرا پامال کردند در زمین کربلا ونوحی علی السجاد فی الاسر بعده الی الرجس النجس اللعین مغللاً یعنی ای مادر جان تاکی در قبر آرام گرفته بیرون آی و گریه کن بر امام زین العابدین علیه السلام که اسیر و دستگیر شده است و بعد از اسیری او را غل کرده اند و از برای یزید ملعون پلید میبرند فیا حسرتا ما تنقضی و مضیته الی ان نری المهدی بالنصر اقبلا یعنی ای وای بر آن حسرت و ندامتی که از برای آن آخری و انتهائی نیست و آه بر آن مصیبتی که برطرف شونده نیست مگر آنکه ببینیم که جناب مهدی آل محمد صلی الله علیه وآله که از برای نصرت مظلومین رو بیاورد و ظاهر کردد مؤلف گوید که در حدیث معتبر وارد شده است که در آنوقتی که مظلوم کربلا را حاله الفداء جراحات بسیار از تیر و نیزه و تیغ آبدار مجروح شده بود وکان کل من اتیه یضربه بضربته یعنی و بود بر حالی که هرکس که بآنمظلوم غریب بیکس میرسید ضربتی بر او میزد تا آنکه همه ملائکه بفغان و ناله درآمدند و سیلاب اشک بر صورتهای خود جاری کردند و با گریه و زاری رو بدرگاه حضرت باری کرده عرض کردند که ربنا تفعل هذا بالحسین صفیک وابن نبیک یعنی ای پروردگار ما این نوع اذیتها و ضربتها وارد میشود بر حسین که بندهٔ خاص و برگزیدهٔ تست و فرزند پیغمبر تست و تا چند حلم میفرمائی و از ایشان انتقام نمیکشی فاقام الله لهم ظل القائم علیه السلام وقال بهذا انتقم لهذا یعنی پس خداوند قهار که منتقم حقیقی است نمود بملائکه قامت حضرت قائم عجل الله فرجه را و فرمود که باین بزرگوار یعنی بمهدی علیه السلام انتقام میکشم برای این مظلوم یعنی در زمان ظهور آنحضرت قاتلین و ملاعین در کربلا را میآورد و از ایشان انتقام میکشد و بقصاص میرساند و در حدیث معتبر وارد شده است که در بین ضربتها بر آنمظلوم ناگاه دریای غیرت آن بزرگوار بجوش آمد ثم حمل علیهم کاللیث المغضب یعنی پس آن فرزند اسدالله مانند شیر غضبناک بر آن روبه صفتان ناپاک حمله فرمود و کسی از آن ملاعین بمیدان نمیرسید مگر آنکه از ضربت تیغ آبدار بدار البوار میرسید و هرچند تیر از اطراف میرسید آن یگانه دهر از خود دفع میکرد و میفرمود که یا امة السوء بئسما خلفتم محمداً صلی الله علیه وآله فی عترته یعنی ای امت عاصی تبه روزگار بعد از پیغمبر خود بد رعایت کردید حق عترت طاهرهٔ او را بدانید که بعد از کشتن من خوفی از کشتن هیچ بندهٔ از بندگان خدا نخواهید داشت بلکه بر شما کشتن همه مسلمانان آسان و گوارا خواهد بود والله که بسبب خوار شمردن شما مرا خداوند عالم مرا گرامی خواهد داشت بسبب شهادت پس انتقام مرا از شما خواهد کشید بطریقه که ندانید پس حصین بن مالک فریاد کرد و گفت ای پسر فاطمه چگونه ما را از برای خاطر تو انتقام میکشد آن بزرگوار جواب داد که در میانهٔ شما نفاق خواهد افتاد و با یکدیگر بدی خواهید کرد تا آنکه خود خود را بقتل بدهید پس بر شما ریخته خواهد شد عذاب الیم آه آه که بعد از این مکالمات شروع در مقاتله و جهاد کردند و بر بدن شریف آنمظلوم جراحتهای عظیم وارد میشد فاذا اتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع السهم فی صدره یعنی پس ناگاه بجانب آنجناب آمد تیریکه زهرآب داده شده بود و سه شعبه داشت و در سینهٔ سکینه اش جای گرفت و صندوق علم الهی درهم شکست آه و امصیبتاه که در بعضی روایات وارد شده است که آن تیر بر قلب مبارکش واقع شد و آن خزانهٔ اسرار خداوند را شکافت و چون آن تیر بر قلب آن امام اسیر کارگر

گردید فرمود بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله و بعد از آن سر مبارک و روی پرخون خود را بجانب آسمان کرده باینکلام جانگداز مناجات کرده که الهی انک تعلم انهم یقتلون رجلاً لیس علی وجه الارض ابن نبی غیره یعنی ای خداوند من بدرستیکه تو عالم و دانائی که این جماعت میکشند مردیرا که نیست در روی زمین پسر پیغمبری غیر از او ثم اخذ السهم فاخرجه من قفاه فانبعث الدم کالمیزاب آه از مصیبتی که دوستان آنمظلوم را نه توانائی گفتن است و نه تاب شنیدن پس آن آقای بیکسان و آن یادگار پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله بدست شریف خود آن تیر را از جانب پشت از بدن مجروح خود بیرون کشید پس از جای آن چون ناودان خون میجوشید و کف شریف خود را بزیر جراحت استوار گردانید چون پر از خون میگردید بجانب آسمان میپاشید پس قطرهٔ از آن خون برنمیگردید و در حدیثست که تا حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام خون خود را بآسمان نریخته بود کسی سرخی در آسمان ندیده بود و این سرخی که در صبح و شام در اطراف آسمان دیده میشود از اثر خون آنسرور است و در حدیث دیگر است که از اثر خون علی اصغر است که مظلوم کربلا بکف شریف خود بآسمان پاشیده است و در حدیث دیگر است که آن سرخی گریه روزگار است در هر صبح و شام بر آن عالیمقام و برطرف نمیشود تا قیام قائم ثم وضع یده ثانیاً فلما امتلئت لطخ بها رأسه ولحیته وقال هکذا اکون حتی القی جدی رسول الله وانا مخضوب بدمی واقول یا رسول الله قتلنی فلان وفلان آه آه وا غربتاه وا مصیبتاه که آنغریب شهید دفعه دیگر دست انور را بزیر جراحت آن تیر برده و کفی از خون طلب کرده چون دو کف آنسرور و فرزند ساقی کوثر پر از خونابهٔ جگر گردید همهٔ آن خونها را بر صورت عدیم المثال و ریش مبارک خود مالید و فرمود که بر همین حالت خواهم بود تا آنکه بخدمت جدم رسول الله صلی الله علیه وآله فائز گردم در حالتی که مرا بخون خود رنگین کرده باشند و من خواهم گفت که یا رسول الله کشت مرا فلان و فلان و بعد از آنجراحات آنمظلوم را ضعف شدید عارض شد بحدیکه از مقاتله و دفع دشمنان توقف فرمود و آرام گرفت مؤلف الحزن گوید که کجا بود جدش محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمهٔ زهرا و برادرش امام حسن مجتبی علیهم السلام که آنغریب را یاری کنند و کجا بودند شیعیان و دوستان و زوّاران و گریه کنندگان بر آنمظلوم که جانهای خود را فدای آنسرور کنند و در حدیث وارد شده است که چون آن کافران بیحیا و سنگدلان پرجفا دانستند که آنغریب بی یاور را از کثرت جراحت و تشنگی و مشقت ضعف عارض شده و از مقاتله دست کشیده هریک حربهٔ خود را برداشته بر سر آن ناتوان آمده و بهر نوع اذیتی که میخواستند میرسانیدند و بجای خود برمیگشتند پس طایفهٔ دیگر میآمدند و هرچه میخواستند میکردند و میرفتند پس فوج فوج آمده اذیتهای بسیار رسانیده و مراجعت میکردند حتی جائه رجل من کنده یقال له مالک بن نسیر لعنه الله فشتم الحسین علیه السلام وروحنا له الفداء وضربه بالسیف علی رأسه وعلیه برنس فامتلئت دماً فقال له الحسین لا اکلت بها ولا شربت وحشرک الله مع الظالمین آه آه وا مظلوماه که مردی از کنده که اسم نحسش مالک بن نسیر بود بآنمقرب درگاه حضرت الله که همه عالم فدای او شود ناسزا گفت و دشنام داد و با شمشیر خود ضربتی زد بر فرق همیون آنسرور عالمیان که عمامهٔ آنحضرت پر از خون شد پس آنجناب آنکافر را نفرین کرد و فرمود که هرگز با این دست نخوری و نیاشامی و خداوند ترا محشور فرماید با ظالمان پس آنملعون عمامهٔ آن بزرگوار را برداشته چون بخانه خود رسید بزوجه اش گفت این عمامهٔ حسین است خونهای آنرا بشوی پس زوجهٔ صالحهٔ او گریست و گفت ای بر تو ای ملعون کشتی حسین را و دزدیدی عمامهٔ او را والله که دیگر هرگز با تو مصاحبت نخواهم کرد پس آنملعون بخشم آمده و از جا خود برجست که بر او سیلی زند دستِ نحسش بمیخ در خانه خورد و میخ در آن نشست و دست او را پاره کرد و هر دو دست آن شقی از تأثیر نفرین آنحضرت خشک شد و در تابستان از آن خون جاری بود و در زمستان مثل چوب خشک و همیشه در فقر و ذلت بود تا آنکه بدرک اسفل رسید اللهم عذبه عذاباً الیماً بالسیف

مجلس چهل و چهارم در جراحتهائیست که بآنمظلوم رسید که بعضی آنها از ذو الجناح در غلطید و عبدالله ابن الحسن در دامنش شهید گردید

السلام علیکم یا اهل العزاء والبکاء والعاشوراء ورحمة الله وبرکاته وبعد یا اخوان الصفاء عزیز علی الاسلام واهله

ان یقولوا و یسمعوا یوم العاشوراء مصایب رکن الاسلام وانه عزیز علیهم ان یتکلموا بما حل یوم العاشوراء علی اصل الاسلام بانه
عزیز علیهم ان یتفکروا فیما نزل یوم العاشوراء بساحة صاحب الاسلام تالله عزیز علیهم ان یتکلموا ورود البلایا یوم العاشوراء
علی عین هی عین الاسلام آه آه عزیز علیهم ثم عزیز استماع احاطة اللئام یوم العاشوراء عند شدة العطش علی ینبوع الاسلام
آه واحزناه کیف لا یکون عزیزا علیهم اختضاب دم الجراح یوم العاشوراء وجه الله الذی به یتوجه جمیع الاسلام آه وا مصیبتاه
کیف یمکن ترک النیاح والصراخ یوم العاشوراء وقد قتل فیه بالسیف والسنان والحجارة والخشب والعصا سلطان
الاسلام آه واویلاه من شهادة الصغار والکبار یوم العاشوراء صغار اهل الاسلام وکبار اهل الاسلام آه آه فانها احترقت فی
العالم الکبیر اکباد جل اهل الاسلام بل کل الاسلام وکفی للاستشهاد اخبار الله عز وجل بکاء زکریا علیه السلام وتحببه بقوله
فی محکم کتابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا ترجمه آیه شریفه
ظاهر میشود از حدیثی که در کتاب ارشاد القلوب از سعد بن عبد الله روایت کرده است که میگوید که من زیاده از چهل مسئله مشکله
که احدی نمیتوانست جواب بگوید جمع کرده بودم پس رفتم بسر من رأی که بخدمت مولای خود امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شوم
و مشکلات خود را سؤال کنم پس چون وارد شدم اذن دخول بر آنجناب خواستم اذن داد پس چون شرفیاب حضور شدم روی
مبارکش را دیدم چون ماه شب چهارده یافتم که شعشعه انوار روی منورش چشم را خیره میکرد و دیدم که بر ران راست او کودکی نشسته
بود که روی نورانیش مثل ستاره مشتری میدرخشید پس آن بزرگوار مرا اذن نشستن داد چون نشستم دیدم که جمعی شیعیان در خدمت
آنجناب بودند پس ایشان شروع کردند بسؤال کردن از مسایل دینیه خود پس آن بزرگوار روی خود را بجانب آن کودک کرده فرمود که ای فرزند
جواب مسایل شیعیان و دوستان خود را بگو پس آن کودک بزرگوار جواب هر یکرا قبل از آنکه سؤال کنند میفرمود به بهترین جوابی و واضح‌ترین
بیانی بنوعیکه از فصاحت و بلاغت آنجناب و اخبار غیبیه دادن او عقلهای ما واله و حیران شده بود پس حضرت امام حسن علیه السلام
روی بجانب من کرده فرمود که یا سعد بچه مهم آمده و من عرض کردم که شوق خدمت جناب تو و پرسیدن مسایل مشکله باعث
آن شد که شرفیاب حضور شدم پس آنجناب اشاره بجانب آن کودک که بر دامن جلال او نشسته بود کرده فرمود که از این فرزند
فرزند قرة العین سؤال کن و آن کودک جناب صاحب الامر عجل الله فرجه بود پس از جمله آنچه از آن حجت خداوند سلام الله علیه و عجل الله
فرجه سؤال کردم این بود که عرض کردم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله خبر ده مرا از تأویل قول خداوند که فرموده است
کهیعص آنجناب در جواب فرمود که این حروف از اخبار غیبیه است که خداوند بنده خود زکریا را از آن خبر داده پس قصه او را به پیغمبر خود جناب
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خبر داده و اصل آن قصه اینست که زکریا سؤال کرد از پروردگار خود اینکه تعلیم فرماید باو اسماء خمسه النجباء علیهم
السلام را پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و اسامی مقدسات ایشانرا باو تعلیم نمود پس حضرت زکریا مکرر آنها را تلاوت مینمود و در شداید
و حوایج آنها را شفیع خود میگردانید و توسل میجست و هرگاه بر زبان خود اسامی شریفه محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین را
جاری میکرد برطرف میشد غم او و زایل میگردید کدورت او و هرگاه یاد میکرد اسم مقدس حضرت امام حسین ع را گریه در گلوی او گره
میشد و نفسهای او بی اختیار پی در پی از دل محزون او بیرون میآمد پس روزی عرض کرد که ای خداوند چه میشود مرا که هرگاه اسامی شریفه
چهار نفر از آن بزرگواران را بر زبان خود جاری میکنم از برکت و تأثیر آنها هموم و غموم من برطرف میشود و قلب من تسلی بهم میرساند و
هرگاه اسم حسین را بر زبان جاری میکنم بی اختیار اشک از چشم من جاری میشود و نفسهای من پی در پی و بی اختیار از قلب من بیرون میآید پس
خداوند جل جلاله او را از قصه جناب سید الشهداء علیه السلام خبر داده و فرمود که کهیعص پس کاف اسم کربلا است و ها هلاکت عترت طاهره
اوست و یا اشاره بیزید علیه اللعنه است که او ظلم کننده بر حضرت امام حسین علیه السلام است و عین عطش و تشنگی اوست و صاد صبر آن بزرگوار
پس چون حضرت زکریا علیه السلام بر این واقعه هایله آگاهی بهم رسانید تا سه روز از محل عبادت خود بیرون تشریف نیاورد و خلق را
اذن نداد که بر او وارد شوند و شروع کرد بگریستن و آه و ناله بلند کشیدن و ندبه و نوحه میکرد و باین کلمات مناجات میکرد
و میگریست که الهی أتفجع خیر خلقک بولده یعنی ای خداوند من آیا بدرد خواهی آورد قلب بهترین خلقت جناب محمد بن عبد الله صلی الله

علیه و آله را بمصیبت فرزندش الهی أتنزل هذه الرزیة بفنائه یعنی ای خداوند من آیا نازل خواهی فرمود این بلیه را بر خاندان
او الهی أتلبس علیا و فاطمة ثیاب هذه المصیبة یعنی ای خداوند من آیا این لباس عزا و مصیبت را خواهی پوشانید بر قامت
جناب علی و فاطمه علیهما السلام الهی أتحل کربة هذه الفجیعة بساحتهما یعنی ای خداوند من آیا وارد خواهی فرمود این غم و درد را
بر بساط آن دو بزرگوار و مدام بامثال این کلمات مناجات میکرد و میگریست پس عرض کرد که ای خداوند من روزی فرما مرا در این آخر
عمر فرزندی که قرة العین و روشنی چشم من باشد تا وارث من گردد و آنچنان نیکو بوده باشد که بجای حسین باشد در نزد من چون آنرا بمن
عطا فرمودی مرا در محبت او بی اختیار کن و او را در آخر الامر شهادت روزی گردان که قلب مرا در شهادت او بدرد آوری چنانکه قلب رسول
خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بدرد خواهی آورد در مصیبت فرزندش حسین علیه السلام پس خداوند دعای او را مستجاب فرموده
در شش ماه حضرت یحیی علیه السلام را باو عطا فرمود چنانکه جناب سید الشهداء علیه السلام در ششماهه متولد شد مؤلف محزون گوید
که قبل از آنکه بحسب ظاهر روز عاشورا آمده باشد و پیش از آنکه جناب سید الشهداء علیه السلام بدرجه رفیعه شهادت رسیده باشد پیغمبران
الهی مثل حضرت زکریا و غیر او بمحض اطلاع بر شهادت آنجناب نوحه و ناله کردند چنانکه شنیدید آه آه نمیدانم که بعد از گذشتن روز
عاشورا و استماع مصایب جانگداز واقعه در آن شیعیان و دوستان سزاوار است که چگونه ناله و نوحه و گریه کنند خصوصا بعد از شنیدن
خواص و ثمراتی که از برای اشکهای چشمهای تعزیه داران است که از جمله آنها اینست که در حدیث معتبر روایت شده است که حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که چون صبح یوم عاشورا طلوع کند از جانب آسمان ملائکه بسیار بزمین نازل شوند و با هر یک از ایشان شیشه از بلور سفید بوده باشد پس
داخل میشوند در هر خانه و مجلسی که در آن گریه میکنند بر جناب سید الشهداء علیه السلام و جمع میکنند در آن شیشها اشکهای چشم گریه کنندگان برآن مظلوم را
پس هرگاه در روز قیامت آتش جهنم زبانه کشد بجانب آن گریه کنندگان قدری از اشک او را بر آن میریزند پس آتش بقدر هشت
هزار فرسخ از او دور میشود مؤلف گوید که در جمیع امور و احکام دنیا و دین خوبست که اهل عالم خصوصا خالصین از موحدین اقتدا
و پیروی کنند بجناب محمد و آل طاهرین صلی الله علیهم اجمعین زیرا که عمل آنوقت صحیح است که موافق عمل و فرموده ایشان باشد از جمله
اعمال عزاداری کردن را روز عاشورا و غیر آنست و از جمله اخباریکه در کیفیت عزاداری ایشان وارد شده است اینست که عبد الله بن سنان
میگوید که داخل شدم بر آقای خود حضرت صادق علیه السلام در روز عاشورا پس دیدم که رنگ مبارک او شکسته و آثار حزن و غم و الم از
آنجناب ظاهر است و مانند مروارید اشکها از چشمهای مقدس آن بزرگوار بر صورت شریفش جاریست من عرض کردم که یا ابن رسول الله مم بکاؤک
لا ابکی الله عینیک یعنی سبب گریه شما چیست خداوند هرگز نگریاند دیدهای شما را در جواب فرمود که مگر تو غافلی و نمیدانی که در مثل امروز
بحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام رسید آنچه رسید و در مثل امروز بود که بآخر رسید و برداشته شد جاه و قتال از آل رسول الله ص و بر زمین
افتاده بود سی نخل از قامت موالیان ایشان که بسیار دشوار بود بر رسول خدا که ایشانرا بدانحال بر روی زمین مشاهده فرماید و هرگاه آنجناب
زنده میبود در مصیبت آنها خود صاحب عزا بود در آن حدیث گوید پس حضرت صادق علیه السلام آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد پس من
عرض کردم که ای سید من چه فرمائی در خصوص روزه آن روز در جواب فرمود که روزه بدار بی آنکه در شب نیت روزه کنی و افطار کن بی آنکه
از روی شماتت چیزی خوری و روزه آن روز را بآخر مرسان بلکه بعد از عصر افطار کن بجرعه از آب مؤلف دلکباب چشم پرآب گوید که از انصاف دور است
که شیعه خالص کامل زیاده از جرعه آبی که حضرت صادق علیه السلام اشاره فرمود در روز عاشورا چیزی بیاشامد یا تناول نماید و حیف است
که از حیوانات صحرا کمتر باشد مگر نشنیده که در کتاب تهذیب از آنحضرت روایت شده است که عادت وحشیان صحرا از زمان حضرت داود علیه السلام
بر این جاری شده که روزهای عاشورا را روزه میدارند و تمام آن روز را بتشنگی و گرسنگی و گریه و زاری بسر میبرند اذا جاء عاشوراء تضاعف
حسرتی لآل رسول الله وانهتک عبرتی یعنی همینکه روز عاشورا میشود مضاعف میگردد غصه و حسرت من از برای آل رسول الله و اگر
بخواهم که خود را از گریه معاف دارم اشک چشم بی اختیار بر صورت من جاری میشود هو الیوم فیه اغبرت الارض کلها وجوما علیهم
والسماء واقشعرت یعنی روز عاشورا روزیست که در آن از شدت حزن بر مصیبتهای وارده بر آل رسول الله همه زمین تیره و تار گردیده آسمان
بر خود بلرزید مصائب ساءت کل من کان مسلما ولکن عیون الفاجرین اقرت یعنی مصیبتهای وارده بر آن بزرگواران آه آه

چنان مصیبتهااست که ناگوار است هرکس راکه از اسلام بهره ونصیبی بوده باشد ولکن چشمهای فاسقین وفاجرین روشن گردیده
اِذا ذَکَرَتْ نَفْسی مُصیبَةَ کَرْبَلا وَاَشْلاءَ ساداتٍ بِها قَدْ تَقَرَّبَتْ اَضاقَتْ فُؤادی وَاسْتَباحَتْ تَجارُبی وَعَظَّمَ کَرْبی ثُمَّ عَیْشی
اَمَرَّتْ آه واَمصیبتاه یعنی هروقتی که بخاطر من میگذرد مصیبت کربلای معلا آه آه که برهنه وعریان افتادن اجساد شریفه شهدا
که آقای همه عالمیانند سینه مرا ازهجوم هموم تنگ میگرداند ومرا ازشغل تجارت وکسب بازمیدارد وعیش مرا بزرگ گردانیده وعیش
وزندگانی مرا تلخ وناگوار میگرداند اُرِیقَتْ دِماءُ الْفاطِمیّینَ بِالْمَلا فَلَوْ عَقَلَتْ شَمْسُ النَّهارِ لَخَرَّتْ یعنی آه آه ریخته شد بر ملا
خونهای اولاد فاطمه زهرا پس اگر آفتاب را عقلی میبود ترک رفتار کرده خود را از آسمان برزمین افکندی اَلا بِاَبی تِلْکَ الدِّماءُ
الَّتی جَرَتْ بِاَیْدی کِلابٍ فِی الْجَحیمِ اسْتَقَرَّتْ یعنی آگاه بوده باشید که فدا کردانیدم خود را ازبرای خونهائی که جاری گردید
ازدست سگهائی که همیشه درجهنم مخلّد خواهند بود مؤلف گوید آه آه که چه خونهای شریفه که ازدست سگهای خبیثه که در روز عاشورا
برزمین کربلا ریخته شد آه آه واَمصیبتاه که قتال وجدال بجائی رسید که باقی نماند ازبرای جناب سیّد الشهداء درزمین کربلا نه دوستی
ونه یاری ونه فرزندی ونه برادری که تواند بجنگ کوفیان وشامیان رود آه واویلاه که آنجناب بنفس نفیس خود مشغول قتال و
جدال گردید وازکثرت جراحتهای وارده برجسد شریفش ازاطراف آنجناب خون میریخت وکسی برآن مظلوم مجروح یکسی رحم میکرد
که دفع اذیتی ازو نماید چه جای آنکه مداوا ومعالجه زخمها جراحتهای او نماید آه بلکه تیر بالای تیر وخنجر بالای خنجر ونیزه بالای نیزه بربدن
شریف وعنصر لطیفش وارد میشد تا آنکه همه ملائکه آسمان وزمین بناله وفغان درآمدند وازخداوند جلیل اذن طلبیدند که بیاری
آن مظلوم حاضر گردند وچون اذن یافتند آنقدر هجوم وجمعیت نمودند که درروایتی وارد شده است که پرکردند میانه آسمان وزمین را
پس ازجانب جناب اقدس الهی ندائی دررسید که یاحسین ما ترا مخیّر گردانیدیم درمیانه آنکه لقای ما را اختیار کنی وشهید شوی
یا آنکه ملائکه ترا یاری کنند ودشمنان ترا هلاک گردانند پس آنجناب لقای پروردگار را اختیار کرد وتن بشهادت داد
ودر اسرار الشهاده است که درآنحالت ازآسمان صحیفه بردست آنبزرگوار نازل شد پس چون آنرا گشود دید که درآن نوشته است آن عهد
شهادتی که ازآنجناب گرفته شده است پیش ازخلق کردن این خلق را دراین دنیا وچون پشت آن صحیفه را ملاحظه فرمود دید که بخط واضح جلی
نوشته است که یا حُسَیْنُ نَحْنُ ما حَتَمْنا عَلَیْکَ الْمَوْتَ وَما اَلْزَمْنا عَلَیْکَ الشَّهادَةَ وَلَکَ الْخِیارُ وَلا یَنْقُصُ حَظُّکَ عِنْدَنا یعنی
ای حسین ما واجب نگردانیدیم برتو موت را ونازل نگردانیدیم برتو شهادت را بلکه ترا مخیّر گردانیدیم واگر اختیار کنی زندگانی دنیا را
ما کم نمیگردانیم ازنصیب تو ازآنچه ازبرای تو درنزد خود ذخیره کرده ایم فَاِنْ شِئْتَ اَنْ نَصْرِفَ عَنْکَ هذِهِ الْبَلِیَّةَ فَاعْلَمْ اَنّا قَدْ
جَعَلْنَا السَّمواتِ وَالْاَرَضینَ وَالْمَلائِکَةَ وَالْجِنَّ کُلَّهُمْ فی حُکْمِکَ فَاْمُرْ فیهِمْ بِما تُریدُ مِنْ اِهْلاکِ هؤُلاءِ الْکَفَرَةِ الْفَجَرَةِ لَعَنَهُمُ اللّهُ یعنی
ای حسین اگر میخواهی اینکه دور گردانیم ازتو این بلیه را بدرستیکه ما قرار دادیم همه آسمانها وزمینها وجمیع ملائکه وجن را درفرمان
تو پس حکم فرما برایشان بهرچه اراده نمائی ازهلاک گردانیدن این کفره فجره لعنهم الله فَلَمّا عَرَفَ مَضْمُونَ الْکِتابِ وَما فی تِلْکَ
الصَّحیفَةِ رَفَعَها اِلَی السَّماءِ وَرَمی بِها اِلَیْها یعنی چون آن طالب لقای حبیب حقیقی واقف بر مضمون آن نامه وآنچه درآن صحیفه نوشته شده
بود آگاهی بهمرسانید آن نامه را بجانب آسمان بلند گردانید وبسوی آن انداخت فَقالَ رَبِّ وَدِدْتُ اَنْ اُقْتَلَ وَاُحْیی سَبْعینَ مَرَّةً
فی طاعَتِکَ وَمَحَبَّتِکَ پس عرض کرد که ای پروردگار من دوست میدارم اینکه کشته شوم وزنده کرده شوم هفتاد مرتبه بلکه هفتاد
هزار مرتبه درراه تو ودرراه محبت تو وَاِنّی قَدْ سَئِمْتُ الْحَیوةَ بَعْدَ قَتْلِ الْاَحِبَّةِ آه آه بدرستیکه من بیزار شدم اززندگانی بعد
کشته شدن دوستان سِیَّما اِذا کانَ فی قَتْلی نُصْرَةُ دینِکَ وَاِحْیاءُ اَمْرِکَ وَحِفْظُ ناموسِ شَرْعِکَ خصوصا هرگاه بوده باشد درشهادت
من یاری ونصرت دین تو وزنده شدن امر تو وحفظ ناموس شریعت تو آه واحزناه که بعدازین کلام غم فرجام مشغول مقاتله ومجاهده
شد آه واَمصیبتاه که درحدیث است که چون ازکثرت مقاتله ومجاهده تشنگی وضعف برآن مظلوم غلبه کرده بود دست ازقتال کشید پس شمر ملعون
بیحیا فریاد کرد وبرلشکر شقاوت اثر بانگ زد وگفت سبب توقف شما چیست وچرا انتظار میکشید آیا نمی بینید که کثرت جراحت ویرا
چگونه بیحال وضعیف گردانیده وقدرت برمجاهده ازبرای او باقی نمانده وآیا مشاهده نمی کنید که چه قدر تیر بربدن شریفش جای گرفته

اِحْمِلُوا عَلَیْهِ ثَکِلَتْکُمْ اُمَّهاتُکُمْ یعنی مادرهای شما برگ شما نشیند حمله کنید براو آه واَمصیبتاه که آن ملاعین شقاوت آیین ازچهار جانب برآن
برگزیده رب العالمین حمله کردند آه واویلاه که درآنمیان حصین بن نمیر حرامزاده تیری بردهان معجز بیانش زد وآن دهان راکه ازربان
وانگشت رسول خدا صلی الله علیه وآله شیر مکیده بود مجروح وپرازخون گردانید وابوایوب غنوی ملعون تیری زد که برحلقوم تشنه
آن مظلوم نشست آه واحسرتاه که سنان بن انس ملعون حرامزاده بیحیا نیزه برسینه بی کینه اش زد که صندوق علوم ربانی درهم شکست
واویلاه وواَمصیبتاه که زرعة بن شریک که یکی ازسگهای جهنم است خود را بآن بیکس بی یاور رسانید وضربتی برفرق همایونش زد
که مانند فرق بناحق شکافته پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام شکافته شد وغلغله وشورش درسکان سموات وارضین افتاد
آه وامظلوماه که زرعة بن شریک سگ حرامزاده که خداوند هرگز دستهای او را ازغلهای جهنم فارغ نگرداند دفعه دیگر حمله کرد وضربتی
برکف دست آنجناب زد که برید وضربتی دیگر برگردن مقدس آن بیکس زد ودرروایت دیگر است که برکتف آن بی یاور زد وپس ازآن شد
بیحیائی آن ملعون حضرت بغضب درآمد وضربتی برآن خبیث زد که بخاک هلاک افتاد پس یکی دیگر ازآن کافران تیغی برگردن شریفش
زد که بی اختیار سر آن سرور عالمیان بجانب سینه اش مایل گردید ودرآنحالت ضعف وبیحالی برآن تشنه غریب بنهایت رسیده
بود که گاهی بقوت تمام راست میشد وگاهی خم میگردید که سنان بن انس ملعون دفعه دیگر خود را برآن پرورده آغوش محمد مصطفی صلی الله
علیه وآله رسانیده ونیزه بربتیگاه او فروبرد وبعد همان نیزه را کشیده وبرسینه بی کینه اش زد که نشست آه واغربتاه
واشهیداه که سنان ملعون مطرود بآنچه کرده بود اکتفا ننمود پس بی ایمان تیری درکمان گذاشته چنان زد که برگودی که درزیر گردن
آن تشنه کام جای گرفت بفدای مظلومی اوشوم که دستهای خود را درزیر زخم آن تیرنگاه میداشت چون پرازخون میشد آن را برسر وروی
وریش مطهر میمالید ومیفرمود که هکَذا اَلْقَی اللّهَ مُخَضَّباً بِدَمی مَغْصُوباً عَلی حَقّی آه آه یعنی برهمین هیات ملاقات میکنم خداوند را در
حالتی که بخون خود رنگین شده باشم وحق مرا غصب کرده باشند مؤلف گوید که والله بعد ازاستماع این مصیبت اگر دوستان
آن مظلوم خون بگریند گریستن شایسته است دوستان خداوند جزادهد مختار را که دست وپای ان ابجر ازاو باقی بندهای بدن او را ازهم جدا کرد
ودردیگ روغن زیت جوشانیده وبدرک اسفل وعذاب آخرت رسانید المجان وای گریه کنندگان وای دوستان خامس آل عبا بدانید که
درکتاب عوالم روایت کرده است که روزی سید انبیا صلی الله علیه وآله دربالای منبر تشریف داشت وخطبه میخواندند که ناگاه مظلوم کربلا از در
مسجد داخل شد وبجانب جد بزرگوار خود میآمد که ناگاه پای آنجناب دردامن جامه اش پیچیده شد وبرزمین افتاد وگریست پس دفعه
رسول خدا صلی الله علیه وآله ازمنبر بزیر آمد وآن فرزند را درآغوش مرحمت جای داد وفرمود که خدا بکشد شیطان را که اولاد محل امتحان
الهی است پس فرمود که بحق آن خداوندیکه جان من درقبضه قدرت اوست که همینکه دیدم که حسینم برزمین افتاد ندانستم که بتعجیل چگونه
حال ازمنبر بزیر آمدم مؤلف جان سوخته گوید که والله متحیرم که اگر رسول خدا حاضر میبود درچه حال میشد که به بیند که درسوای آنچه
جراحت بفرزندش رسید آه واَمصیبتاه درحدیث است که آنوقت صالح بن وهب حرامزاده خبیث پیش آمد وچنان نیزه بپهلو وشکم ایشان
زد که آن مظلوم ازذوالجناح سرنگون شده بطرف راست صورت نورانیش که محل بوسگاه محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وعلی مرتضی وفاطمه زهرا علیها السلام بود وازبرای پرستش خداوند جلیل برخاک میگذاشت برزمین خورد وبخاک وخون آلوده گردید
آه واَمصیبتاه که پس ازآنحال برخاست ونشست ودست مبارک بلند کرده تیر ازحلقوم خشک خود میکشید وگاهی ازضعف میافتاد
وگاهی راست می نشست رُوِیَ فِی الْبِحارِ وَالْعَوالِمِ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ اَنَّهُ قالَ وَقَدْ قَتَلُوهُ قِتْلَةً نَهی رَسُولُ اللّهِ اَنْ یُقْتَلَ بِها
الْکِلابُ وَقَدْ قُتِلَ بِالسَّیْفِ وَالسِّنانِ وَالْحِجارَةِ وَالْخَشَبِ وَالْعَصا آه واغریباه واَمظلوماه آه واشهیداه والله کافی است از
برای بیان مظلومیت وکیفیت شهادت آنجناب اینکه حضرت باقر علیه السلام فرمود بتحقیق که کشتند آنبزرگوار را بطریقی که نهی فرموده
رسول خدا که کشته شود بآن طریق جانوران وبدرستیکه کشته شد بشمشیر ونیزه وسنگ وچوب وعصا وبدانکه جمعی ازکافران بیحیا را
که آلت حربی نبود دامن خود را پرازسنگ کرده وبرآن بیکس غریب میزدند وجماعتی دیگر ازبیشرمان بیحیا چوبها وعصاها خود را برداشته
بآن مظلوم میزدند ای شیعیان وای نوحه وناله کنندگان درحدیث است که درآنوقت که اطراف آنبزرگوار غریب را گرفته بودند وهریک بآن جسد مجروح

تشنه و گرسنه جراحتی بیرساینده آه آه دیدند که ناگاه عبدالله پسر حضرت امام حسن علیه السلام که کودک بود از خیمه زنان و از سراپرده بیکسان گریان و نالان بیرون آمد و بسرعت دوید و میخواست که خود را نزد عم غریب بیکس خود رساند پس جناب زینب خاتون دوید تا خود را باو رساند و میخواست که او را نگاه دارد و آن کودک صبر نمیکرد پس آنحضرت در میان میدان بصدای بلند فرمود که ای خواهر او را نگاه دار پس هرچند آنمظلومه مبالغه مینمود که او را نگاه دارد آن طفل میگفت که لا والله لا أفارق عمّی یعنی بخداوند عالم قسم که از عموی خود مفارقت نخواهم کرد پس آن کودک بی پدر خود را بعموی مجروحش رسانید و میگفت که ای عم بزرگوار ما کودکان و زنان آب میخواهیم برخیز تا بخیمگاه رویم پس ملعونی که ابجر بن کعب یا حرملة بن کاهل لعین بود تیغی حواله حضرت کرد پس آن طفل گفت که یا ابن الخبیثة أتقتل عمّی یعنی ای حرامزاده میخواهی عموی مرا بکشی و دست راست را سپر عموی خود کرد پس آن ظالم تیغ فرود آورد و دست آن طفل را قطع نمود آه آه واحزناه که در بعضی از احادیث وارد شده است که پوست زیر بغل او جدا نشده بود و دست او در پهلوی او آویخته بود پس آن طفل فریاد کرد که یا عمّاه أدرکنی یعنی ای عموی بزرگوار مرا دریاب پس آنمظلوم آن طفل را در بغل خود گرفت و فرمود که ای فرزند برادر صبر کن در آنچه بر تو وارد شد و جزای خیر آن را از خداوند بخواه و در این ساعت با آباء صالحین خود ملحق خواهی شد پس حرمله حرامزاده ملعون تیری زد و آن طفل را در دامن مظلوم کربلا علیه السلام شهید کرد و در حدیث است که زینب خاتون علیها السلام ناله و گریه میکرد و میفرمود که ای پسر برادر کاش مرده بودم و تو را باینحال مشاهده نمیکردم آه آه وامصیبتاه که آن طفل معصوم مظلوم جان شیرینش در دامن عم بزرگوارش بآشیانه قدس پرواز کرده و با آباء صالحین و اسلاف راشدین خود ملحق گردید اللهم احشر صغارنا و کبارنا مع صغار آل محمد و کبارهم صلی الله علیهم اجمعین

مجلس چهل و پنجم در بعضی از ظلمهائیست که بآنجناب رسید بعد از افتادن از ذوالجناح و آمدن آن جمعی بجهت کشتن او و مراجعت آنها

السَّلامُ عَلَی المَحزُونینَ النّادِبینَ الصّارِخینَ عَلی سَیِّدِ المَظلُومینَ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ وَبَعد السَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللهِ وَیا اَشرَفَ خَلقِ اللهِ اَرواحُنا لَکَ الفِداءُ ضاعَفَ اللهُ اَجرَکَ فی شَهادَةِ سِبطِکَ وَقُرَّةِ عَینِکَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ السَّلامُ عَلَیکَ یا اَمیرَ المُؤمِنینَ وَیا سَیِّدَ الوَصِیّینَ فِداکَ اَرواحُ العالَمینَ اَحسَنَ اللهُ لَکَ العَزاءَ فی قَتلِ وَلَدِکَ وَمُهجَةِ قَلبِکَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ السَّلامُ عَلَیکِ یا شَفیعَةَ یَومِ الجَزاءِ وَیا سَیِّدَةَ النِّساءِ یا فاطِمَةَ الزَّهراءِ رَبَطَ اللهُ قَلبَکِ فی وُرُودِ السِّهامِ وَالنِّبالِ عَلی وَلَدِکِ وَبَهجَةِ رُوحِکِ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ السَّلامُ عَلَیکَ یا اَوَّلَ سَیِّدَی شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ وَالمَقتُولِ بِالسَّمِّ بِاَمرِ اَشقَی الاُمَّةِ یا حَسَنُ المُجتَبی عَلَیکَ التَّحِیَّةُ العُظمی زادَ اللهُ صَبرَکَ وَاَجرَکَ فی وُقُوعِ اَخیکَ عَلی اَرضِ البَلاءِ مِن صَدَماتِ اَهلِ الغَناءِ الصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبدِ اللهِ یا ثانِیَ سَیِّدَی شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ وَیا صاحِبَ الجُوعِ وَالعَطَشِ وَالمِحنَةِ آه وَالَهفاهُ مِن اِحاطَةِ قَومٍ عَلَیکَ لَم یَخلُقِ اللهُ فی قُلُوبِهِم شَیئاً مِنَ الرَّحمَةِ فَکُلَّما طَلَبتَ مِنهُمُ الماءَ اَجابُوکَ بِما یَزیدُ غُصَّةً بَعدَ غُصَّةٍ آه آه فَاَجابُوکَ بِالسَّیفِ وَالنَّبلِ وَالاَسِنَّةِ آه آه واحُزناهُ وَبَشَّرُوکَ بِالنّارِ الحَمراءِ وَشُربِ الماءِ فِی الهاوِیَةِ مَعَ اَنَّکَ یَنبُوعُ مِیاهِ الوُجُودِ اِلی دَوامِ الجَنَّةِ آه واحَرَّ قَلباهُ مِن مُصیبَةٍ بَکی عَلَیها الاَعادی وَاَهلُ اللَّعنَةِ فَکَیفَ لا یَبکی مِن تَجَرُّعِ الغُصَّةِ اَهلُ الوِلایَةِ وَالمَحَبَّةِ وَلِلّهِ دَرُّ مَن قالَ القَلبُ لِسِبطِ المُصطَفی مَقرُوحٌ وَالعَینُ لِشِدَّةِ البُکاءِ مَجرُوحٌ قَد صارَ شَهیداً بِدِیارِ الغُربَةِ یا قَومُ عَلَی الغَریبِ نُوحُوا نُوحُوا اَلا وَصَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِ الشُّهَداءِ وَعَلی مَن حَلَّ بِفِنائِهِ مِن اَهلِ السَّعادَةِ وَالوَفاءِ وَعَلی مَن بَکی اَو اَبکی اَو تَباکی مِن اَهلِ الوَلاءِ وَلَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم وَظالِمیهِم وَمُنکِری فَضائِلِهِم مِن اَهلِ الجَورِ وَالجَفاءِ بِدَوامِ دارِ الفَناءِ وَالبَقاءِ بدانکه کافیست از برای فضیلت اشک چشم شیعیان آنچه روایت شده است از سید انس و جان و فخر پیغمبران علیه و آله صلوات الملک المنان که جناب اقدس الهی امر میفرماید ملائکه مقربین را که جمع کنند اشکهای چشمهای گریه کنندگان از مصیبت فرزندم حسین پس جمع میکنند و تسلیم ملائکه خزنه جنت میکنند و ایشان آنرا ممزوج بماء الحیوة جنت میکنند پس زیاده میشود شیرینی آن و عطر آن و طعم آن بهزار مرتبه و جمع میکنند اشکهای چشمهای خوشحالی کنندگان و خنده کنندگان بر کشته شدن نور دیده ام حسین را و ممزوج میکنند آنها را با آبهای جوشیده در جهنم و چرکهای جوشیده در آن آبهای متعفن آن و عرقها و چرکهائی که از بدنهای اهل معصیت جاری میشود

دران

در آن پس زیاده میشود در حرارت آنها و شدت عذاب آنها بهزار مرتبه مؤلف کتاب دیده پر آب گوید که مگر میتواند محب خالص عارف مصایب سید و مولای خود آقای همه جوانان اهل جنان و سرور شهیدان و لب تشنگان را بشنود و محزون و گریان نگردد نه والله بلکه بمحض استماع اسم مقدس مظلوم کربلا و آن گرفتار در وادی محنت و بلا محزون و نالان میگردد زیرا که همه آن مصایب عجیب وحید فرید جگر شکافست و خصوصا بعضی از آنها که محب خالص را قدرت بر گفتن و صبر بر شنیدن آن نیست وای کاش که قبل از شنیدن آنها از مادر متولد نشده بودیم یا مرده بودیم و حال که مطلع شدیم ای کاش که بتوانیم در عوض اشک خون از چشمهای خود جاری کنیم وای کاش که بتوانیم از گریه هلاک شویم مثل آنکه در احادیث معتبره وارد شده است که آنوقتی که آن غریب شهید بزمین افتاده بود در نهایت تشنگی بود و زبان معجز نظامش که لسان الله المعبّر عنه فی السموات والارضین بود در دهانش خشکیده بود و از هر کس جرعه آب میطلبید از احدی جواب نمی شنید تا آنکه شمر ملعون بنزدیکی قتلگاه آمده فریاد زد که أین انت یا حسین یعنی در کجائی ای حسین آنجناب جواب داد که در اینمکان در خون طپانم آه آه واحزناه که چون آن بیحیا که خداوند هرگز دهان آن شقی را از زقوم جهنم خالی نگرداند پیش آمد گفت که آیا شربتی از آب میطلبی هذا الطلب محال ولکن أبشر بالنار الحمراء وشرب الحمیم یعنی این مطلب است محال و لکن بشارت میدهم تو را ای حسین که حال هلاک میشوی و وارد جهنم میگردی و در عوض آب خوشگوار فرات آبهائی که در جهنم جوشیده خواهی آشامید پس آن کافر عنید بجانب خیمهای آنمظلوم غریب وحید دویده و نیزه خود را بر خیمها میزد و نعره میکشید و میگفت که علیّ بالنار احرقه علی من فیه یعنی آتش بیاورید که خیمه او را با هر کس که در آنست بسوزانم پس آن بیکس غریب آن ندا را شنید فرمود که ای پسر ذی الجوشن تو که میخواهی اهل و عیال مرا بسوزانی امیدوارم که خداوند تو را بآتش غضب خود بسوزاند پس شبث بن ربعی پیش آمد و آنملعون را بر آن فعل زشت سرزنش کرد و او خجالت کشید و بمکان خود برگردید و در کتاب مصایب المعصومین در حدیث معتبر روایت کرده ام که هلال بن نافع گفت که با اصحاب عمر بن سعد علیه اللعنه بودم پس از میان لشکر بیرون آمده نزدیک آنمظلوم رسیدم دیدم که آنجناب متوجه احوال خود شده و جراحات بدن خود را ملاحظه میفرماید بخداوند عالم قسم که هرگز ندیده بودم کشته مجروح بخون آغشته را که خوشروی‌تر از او بوده باشد و بر حالی بود که نور صورت منور او و حسن جمال او مرا از فکر قتل او بیرون برده بود و شنیدم که از شدت تشنگی آب میطلبید و شخصی از لشکریان جواب میداد که لا تذوق الماء حتی ترد الحامیة وتشرب من حمیمها یعنی نخواهی آب آشامید تا اینکه وارد جهنم شوی و از آبهای جوشیده جهنم بیاشامی پس آنجناب ورا جواب داد که چنان نیست که من وارد جهنم شوم و از آبهای آن بیاشامم بلکه وارد میشوم بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و همنشین او خواهم بود در خانه و منزل او و خواهم بود در قصر جد بزرگوارم علی بن ابیطالب علیه السلام و از شراب طهور جنت خواهم آشامید و در نزد ایشان شکوه آنکه بر من ظلم و ستم کرده اید خواهم نمود پس چون از آن بزرگوار این سخنان را شنیدند مجموع آن بیشرمان بی ایمان یکدفعه بغیظ درآمدند و آماده قتل آنمظلوم شدند حتی کان الله لم یجعل فی قلب احد منهم من الرحمة شیئا یعنی همگی بر حالی بودند که گویا خداوند در قلبهای ایشان اصلا رحمی خلق نفرموده بود آه آه که در آنحال عمر بن سعد ملعون بنزد آن شهید آمد و میخواست که بدست خود آن غریب بیکس را بقتل رساند فقال علیه السلام یا عمر انت بنفسک ترید قتلی یعنی فرمود که ای عمر تو خود میخواهی که بدست خود مرا بکشی و شهید نمائی پس آن شقی بد عاقبت خجالت کشید و بمکان خود مراجعت نمود و در روایتی دیگر وارد شده است که در آنوقت که آنملعون در بالای سر آن مجروح محزون ایستاده بود و اراده قتل آنجناب داشت زینب خاتون دلخون از خیمه بیرون تشریف آورده بود و از شدت خوف و دهشت گوشوارهای او میلرزید و بصدای بلند میگفت که وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه یعنی ای برادر جان و ای سید و آقای بیکسان وای باقی مانده اهل بیت پیغمبر آخرالزمان آیا میخواهند ترا بقتل رسانند ای کاش که آسمانها خراب میشد و کوهها پاره پاره میگردید پس زینب خاتون فرمود که ای عمر اینجماعت بیحیا میخواهند که این بزرگوار را بکشند و تو ایستاده و می بینی و دفع ایشان نمیکنی پس چون آن حرامزاده آن غریب بخون آغشته را بر آنحال و جناب زینب را پریشان احوال دید کانّ دموعه تسیل علی خدیه ولحیته وهو یصرف وجهه عنها مؤلف گوید که آه آه نمیدانم که آنملعون با آن قساوت قلب و شقاوت باطنی که داشت چه دید که دلش سوخت و اشکهای نحس او بر صورت و ریش او جاری گردید و روی خود را از زینب خاتون گردانید و حیا کرد و بمنزل خود عود نمود و پیوسته [illegible]

و سکهای بی ایمان را طلبیده و امر بقتل او میکرد و میگفت که عجلوا الیه یعنی بزودی کار او را بسازید و بزودی او را بکشید پس چهل نفر از سواران بجانب آن بیکس حیران تاختند و هر یک در قتل بر دیگری پیشی میگرفتند که سر آن سرور عالمیان را از بدن جدا کنند که شیث بن ربعی حرامزاده بر همگی سبقت گرفت و شمشیر خود را برهنه در دست گرفته برای آنکه سر آن مظلوم را جدا کند پس آنحضرت با گوشه چشمهای حق بینش که از خون پیشانیش پر از خون شده بود نگاهی بجانب آن نگاه افکند که آن شقی تیغ را از دست خود بیفکند و فرار را بر قرار اختیار نمود و همین نعره میزد و میگفت معاذ الله یا حسین ان تلقی اباک بدمک یعنی پناه میبرم بخدا ای حسین اینکه ملاقات کنم در قیامت پدر بزرگوار تو علی بن ابیطالب علیه السلام و حال آنکه خون تو در گردن من بوده باشد پس سنان بن انس ملعون که روی بسیار زشتی داشت و ریش کوسجی و صورت پیسی بر سر بالین آن غریب بیکس آمد که او را شهید کند پس آن عزیز کرده پروردگار با چشمی که شبیه بود بچشم رسول مختار نگاهی بآن سنگ غدار کرد پس او جرأت پیش آمدن نکرد بلکه مراجعت نموده میگریخت و نعره میزد و میگفت که چه شده است ترا ای پسر سعد غضب خدا بر تو باد ای ملعون اردت ان یکون محمد خصمی میخواهی که در روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصم من بوده باشد پس مردی دیگر نزدیک آمده و قصد قتل آنجناب کرد و آنحضرت نگاهی باو فرمود و فرمود ارجع لست انت قاتلی ای مرد برگرد تو کشنده من نیستی و بدانکه من راضی نمیشوم که تو داخل آتش بشوی و بسوزی چون آمرد این نوع مهربانی را از آنجناب مشاهده نمود عرض کرد فدای تو شوم یا ابن رسول الله در این حال غم ما میخوری و راضی نمیشوی که ما داخل آتش شویم پس شمشیر خود را کشیده رو بعمر سعد علیه اللعنه کرد آن ملعون سؤال کرد که کار حسین را ساختی گفت الظالم آمده ام که تو را بسازم و شمشیر خود را بلند کرد که براو زند آن شقی غلامان خود را امر کرد که و در آن تازه مسلمان را گرفتند و جراحت بسیار بر بدنش رسانیدند پس چون از زندگانی خود نا امید شد روی بجانب آنحضرت کرده عرض کرد که یا ابن رسول الله گواه باش که در راه محبت تو کشته شدم پس مرا در قیامت دریاب و داخل بهشت فرما پس آنفرزند رحمة للعالمین بصدای ضعیف در جواب او داد که فردای قیامت همین نحو که خواهش نمودی خواهم نمود پس آن نو مسلمان را که از دوستان تازه سید الشهدا علیه السلام بود بدرجه شهادت رسانیدند انا لله و انا الیه راجعون

مجلس چهل و ششم در فضایل و مصایب اهل کساست و بعضی از کلمات خامس آل عبا علیه السلام

بعد از افتادن بر زمین کربلا با شمر حرامزاده لعنه الله

السلام علی اهل المحبة و المعرفة و البکاء علی اصحاب الکساء و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی من ابدعتهم لشئیتک من مشیتک فجعلت قلوبهم اوعیة و محال لمشیتک فلذا دل لهم کل ما اوجدته بمشیتک ثم صل اللهم علی من اردتهم مع ارادتک فجعلت السنتهم السن ارادتک فعرفت جلالتهم کل فی قبضة ارادتک لانهم ما یریدون الا ما اردت بارادتک و هم غواص بحار توحیدک و سباح یم وحدانیتک بل هم البحار المسجورة من ماء عطائک بل هم السماء لماء جودک الذی به حیوة جمیع خلقک فهم المطهرون عن رجس الاعراض عنک و الاقبال الی غیرک من بدو وجودهم الی دوام ملکک فکیف لا یکونون مطهرین من الارجاس و الاخباث فی ارضک و هم محمد و آله علیهم الاف صلواتک و سلامک و لاسیما علی مبدء انفجار ماء الخضوع و ینبوع بحار الخشوع و کفی اسمه الشریف لسیلان الدموع الممنوع من الماء المعین المطروح فی ارض البلاء بلا معین المغشی علیه فی حومة المنافقین المستسقی لشدة العطش من الملحدین آه آه من عدم اجابة احد من الحاضرین و کفی فی بیان حاله انه بکی علیه جملة من المشرکین آه آه و احر قلباه من نداء و نیس المعاندین لقلیه من العساکر اجمعین آه آه من سبق اجابة شمر اللعین و تبادره بمهنده الی سید المظلومین لعدم خوفه من جده خاتم النبیین اعنی سبب حزن الاولین و الآخرین و وسیلة نجاة المحزونین الباکین و شفیع ذنوبنا یوم الدین سیدنا و مولانا ابا عبد الله الحسین سید المقتولین ارواحنا فداه و ارواح العالمین ثم الرحمة علی محبیه و لاسیما علی السامعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین و دهر الداهرین و بعد فقد قال سبحانه

فی محکم کتابه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اینست و جز این نیست که اراده کرده است خداوند اینکه ببرد از شما اهل بیت حقیقت رجس و خباثت را و طاهر کرداند شما اهل بیت را طاهر گردانیدنی و باید دانست که آنچه از اخبار بسیار ظاهر میشود اینست که این آیه شریفه مکرر در شان خمسة النجباء یعنی اصحاب عبا علیهم السلام نازل شده است و جاری گردیده است در حق جمیع اهل بیت عصمت علیهم السلام و آنچه دلالت بر شان نزول این آیه شریفه میکند در حق ایشان حدیث کساست و چون این حدیث شریف از جمله اخبار مشهوره و معتبره و مسلمه بین فرقه محقه شیعه است خوش میآید مرا که در این کتاب ترجمه آن را بیان کنم و در بین آن اشاره ببعضی از مصایب اصحاب کسا صلوات الله علیهم اجمعین نمایم تا از شنیدن اصل حدیث قلبهای شیعیان مملو از نور معرفت و ایمان گردد و از استماع مصایب ایشان چشمها گریان و جگرها بریان شود تا ثواب معرفت و مصیبت را باهم دریابند تا بهمه فیوضات کامیاب گردند و چونکه از بعضی علمای اعلام استماع نمودم که در هر مجلسی که این حدیث شریف خوانده شود جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در آن مجلس حاضر میشوند لهذا نیکوست که اهل مجلس مؤدب و با وضو بنشینند بنوعیکه گویا در مجلس ظاهری در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و با ایشان تعزیه داری میکنند بامید آنکه از برکت اشک چشم آنجناب اشکهای چشمهای حاضرین نیز قبول گردد پس بدانکه از جمله آورندهای جبرئیل امین این آیه شریفه را از برای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین اینست که در کتب معتبره بسیار از حضرت فاطمه طاهره علیها السلام روایت شده است که میفرماید که روزی داخل شد بر من پدر بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمود که ای فاطمه بدانکه ضعفی در بدن خود مییابم پس من عرض کردم که ای پدر جان پناه میبرم بخدا و ند از ضعف بر بدن مقدس تو پس پدرم فرمود که ای فاطمه بیاور از برای من آن عبای یمانی را و بر روی من بپوشان حضرت فاطمه طاهره میفرماید که من آن عبا را آوردم و بر روی جسد مقدس پدر بزرگوارم پوشانیدم و صرت انظر الیه و اذا وجهه یتلألأ کالقمر فی لیلة تمامه یعنی و نظر بروی مقدس او میکردم میدیدم که چون ماه شب چهارده میدرخشید مؤلف گوید که خداوند از رحمت خود محروم فرماید جماعتی را که بصاحب این روی منور مکرم اذیت میرسانیدند و بی ادبیها کردند و گاهی مجنون خواندند و حال آنکه جامع علوم اولین و آخرین و هادی انبیا و مرسلین بود آه و مصیبتاه که بهمین اذیت اکتفا ننمودند بلکه بعضی از کفار قریش او را زدند آه و احزناه که ملعونی چنان کمانی بر سر آنجناب زد که فرق مبارکش شکافت و خون روی نورانیش جاری گردید پس باگریه و ناله داخل مسجد الحرام گردید و مکرر میفرمود که من ینصر الیتیم الذی لا اب له و لا ام له و لیس له ناصر و صدیق و انیس و جلیس یعنی که یاری خواهد کرد یتیمی را که از برای او پدر و مادری نیست و از برای او یاری کننده و دوستی و مونسی و همنشینی نیست آه آه و امحمداه که اکتفا باین اذیتها نکردند و مکرر خاکروبه و خاکستر از بام خانها بر فرق مبارکش افشاندند و بر راه عبورش خار و خاشاک میکشیدند و چنان امر را بر آن برگزیده پروردگار عالمیان و بر سایر بنی هاشم و دوستان آنجناب تنگ گرفتند که آخر الامر مضطر و لاعلاج شده از مکه معظمه که وطن اصلی و محل تولد او بود هجرت فرموده روانه مدینه طیبه گردید خداوند دشمنان سید انبیا را بشدت عذاب خود معذب فرماید که باینهمه اذیت اکتفا نکردند و در یکی از جنگها بدندان مبارکش سنگها زدند آه آه و امصیبتاه که جمعی از اشقیا همت خود را بر شهید کردن آنحضرت صرف نمودند تا آنکه مکرر آنحضرت را زهر دادند و آخر الامر بزهر جفا شهید گردانیدند بلکه جمیع اهل بیت طیبین طاهرین او را صلی الله علیهم اجمعین یا بقتل رسانیده اند یا بزهر جفا شهید کرده اند و از اینجهت است که خود فرموده است که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت یعنی اذیت کرده نشده است هیچ پیغمبری مثل آنچه اذیت کرده شده است بمن زیرا که جناب قدس الهی بلا را تحفه انبیا فرموده است و در حدیث وارد شده است که بلا موکل است بر انبیا و بعد از ایشان بر اولیا و بعد از ایشان هر کس اقتدا به پیروی کار او باشد و با ایشان بیشتر است بلا و محنت او در این ارفانی زیاده است حضرت فاطمه طاهره فرمود که بعد از آنکه پدر بزرگوارم در زیر عبا آرام گرفت یکساعت بیشتر نگذشت که ناگاه دیدم فرزندم حضرت امام حسن داخل خانه شد و گفت السلام علیک یا اماه پس من در جواب او گفتم و علیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فوادی یعنی سلام بر تو باد ای نور چشم من و ای میوه دل من فقال یا اماه انی اشم رائحة طیبة کانها رائحة جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی ای جان مادر بدرستیکه من عجب بوی خوشی میشنوم که مثل بوی جدم رسول خدا میماند مؤلف گوید که نباید شیعیان و دوستان تعجب کنند که چگونه حضرت امام حسن علیه السلام بمحض داخل شدن در خانه بوی نیکوی جد خود را

شنید

زیراکه در بعضی از احادیث وارد شده است که آن بزرگوار از هر کوچه که عبور میفرمود [illegible] هر کس از آن کوچه میگذشت بوی عطر جسد
شریف و عنصر لطیف آنحضرت را می شنید و شنیدم که در بعضی از اخبار تا پنجروز و هفت روز نیز وارد شده است ای دوستان و ای شیعیان
از برای شناختن مقدار عطر عرق آنحضرت همین کافیست که در حدیث است که در شب عروسی که حضرت فاطمه علیها السلام بخانه جناب
امیر مومنان علیه السلام بردند زنان و دختران بنی هاشم و قریش و دیگران بحجره طاهره در آمدند آن معصومه شیشه عطری از جیب مبارک
در آورد و گیسوان مجعد مسلسل معنبر خود را بآن معطر فرمود که دفعة جمله از آن زنان غش کردند و مدهوش گردیدند و جمعی از شدت قوت
آن تاب نیاورده متحیرانه از حجره طاهره بیرون آمدند پس همه محفلیان بخدمت آن مخدره دو جهان عرض کردند که ای خاتون جنان و ای دختر
بهترین پیغمبران این چه عطر بود که استعمال فرمودی که همه ما را واله و حیران گردانیدی که هرگز بوئی باین نیکوئی نشنیده بودیم آن معصومه
در جواب ایشان فرمود که چون در هواهای گرم پدر بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله بحجره من تشریف میآورد و سر مقدس خود را
بر دامن من میگذاشت و استراحت میفرمود من عرق پیشانی نورانی آنجناب را گاهی بر میداشتم و در این شیشه کردم و این بوی عطر که نیکوئی آن
شما را که بیهوش و متحیر کرده از اثر عرق پدر بزرگوارم میباشد اللهم صل علی محمد و آل محمد پس حضرت فاطمه فرمود که در جواب فرزند
خود حضرت امام حسن گفتم که ای فرزند گرامی اینک جد بزرگوارت در زیر عبا خوابیده است پس حضرت امام حسن بجانب عبا آمده عرض کرد
که السلام علیک یا جداه السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که در زیر عبا درآیم آنحضرت از زیر عبا صدا زد که اذن دادم تو را
ای فرزند گرامی پس حضرت امام حسن داخل شده و در آغوش جد بزرگوار خود آرام گرفت مؤلف محزون گوید که از برای همین نور دیده فاطمه
زهرا و پرورده آغوش سید انبیا صلی الله علیه و آله چندان مصایب روی داد که ملائکه هفت آسمان و زمین در مصیبت او گریه و ناله کردند
و گریه بر آن مظلوم سبب نجات امت مرحومه گردید چنانچه از رسول خدا روایت شده است که فرمود ای پسر عباس همانا حسن از منست و فرزند
من و قرة العین من و ضیاء قلب من و میوه دل منست و سید جوانان اهل جنت است تا آنکه فرمود که در وقت شهادت او جمیع ملائکه آسمانها
و زمینها در مصیبت او گریه خواهند نمود بلکه همه اشیا بر او خواهند گریست حتی مرغان در هوا و ماهیان در دریاها فمن بکاه لم تعم عینه
یوم تعمی العیون یعنی ای پسر عباس هر کس بر او گریه کند کور نمیشود دیده او در روزی که همه دیدها کور خواهد بود ومن حزن علیه لم تحزن
قلبه یوم تحزن القلوب و هر کسیکه در مصیبت او محزون شود محزون نشود قلب او در روزی که همه قلبها محزون گردید ومن زاره ببقیعه ثبتت
قدمه علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و هر که زیارت کند قبر مقدس او را در بقیع ثابت میماند قدم او بر صراط روزیکه قدمها در او خواهد
لغزید ای شیعیان و ای دوستان نمیدانم بکدام مصیبت آن بزرگوار مظلوم اشاره کنم تا قلبهای محبان محزون و دیدهای ایشان گریان گردد
بلی همین بس که از منافقین امت چندان اذیت کشید که لاعلاج از وطن اصلی خود که مدینه طیبه بوده با هجرت نموده و مکرر باطراف
شهرها تشریف برد آه آه وا مصیبتاه که ظالمین و منافقین آن مظلوم را در غربتها چندان اذیت رسانیدند که آن آقای همه جوانان اهل جنت
مضطر گردیده نه در وطن آرامی داشت و نه در غربت مکانی حتی آنکه خنجر بر ران مبارکش زدند و بعصای زهرآلود پشت پای مقدسش را سوراخ کردند
آه وا حزناه و وا مظلوماه که آنجناب را چند دفعه زهر دادند تا آنکه آخر الامر بزهر جفا شهید کردند و پارهای جگر او در میان طشت از شدت
زهر موج میزد آه وا مظلوماه و وا غوثاه که تیرها بر تابوت او زدند بنوعیکه بعضی از آن تیرها تابوت را سوراخ کرده بر بدن ضعیف نحیف زهر خورده
شهید شده او رسیده و مجروح کرده بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ای شیعیان و ای محبان تامل نمایید در کلام حضرت فاطمه
فانها قالت و اذا بالحسین الشهید قد اقبل ای دوستان بعد از قلب محزون مغموم جناب فاطمه طاهره شوم که چون دانا شده بود که
فرزند مظلومش جناب سید الشهدا علیه السلام شهید خواهد شد و بچه ظلم و ستم کشته خواهد شد و در این حدیث شریف میفرماید که ناگاه فرزند
شهیدم داخل خانه شد و گفت السلام علیک یا اماه پس من در جواب او گفتم و علیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فؤادی پس حسینم گفت
که ای مادر بزرگوار بدرستیکه من بوی خوشی میشنوم که گویا بوی جدم رسول خدا است من در جواب او گفتم که بلی ای فرزند گرامی اینک جد بزرگوارت
و برادرت در زیر عبا خوابیده اند پس فرزند من حسین چون این کلام را از من شنید نزدیک آن عبا رفته عرض کرد که السلام علیک یا جداه
السلام علیک یا من اختاره الله یعنی سلام بر تو باد ای جد بزرگوار و سلام بر تو باد ای برگزیده خداوند متعال آیا اذن میدهی حسین را که داخل شود

با جناب تو در زیر عبا قال ثم قد اذنت لک رسول خدا فرمود که بلی ای حسین بتحقیق که اذن دادم تو را داخل شو و علی بعض الروایات
قال رسول الله صلی الله علیه و آله بابی انت و امی ادخل ای شیعیان و ای دوستان و ای گریه کنندگان بر سید مظلومان بشنوید
که در بعضی از روایات وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرزند مظلوم خود فرمود که ای حسین پدر و مادرم فدای
تو شود داخل عبا شو پس آن مظلوم بعد از اذن داخل عبا شد مؤلف گوید که از کجا رواست که بهترین اولین و آخرین در حق سید مظلومین بابی
انت و امی بگوید و در روز عاشورا از کثرت جراحت بر زمین گرم کربلا افتاده باشد و ابن سعد لعنة الله علیه در میانه لشکر شقاوت اثر
خود فریاد کند که من یأتنی برأسه فله ما یتمنی یعنی هر کس که سر او را از برای من بیاورد هر چه جایزه طلب کند باو میدهم ای دوستان
جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا بدانید که چون لشکریان از آن بزرگوار شجاعت بسیار دیده بودند با آنکه بر زمین افتاده بود کسیرا
جرات آن نبود که نزدیک آنجناب رود مگر شمر شریر علیه اللعنة و السعیر بجا آورد که ندای امیر لشکر خود را جواب او گفت انا ایها الامیر
یعنی ای امیر این کار کار منست فقال اسرع فلک الجائزة العظمی پس ابن سعد ملعون بشمر شریر علیه اللعنة گفت که تعجیل کن و از برای
جایزه عظمی آه آه و وا ویلاه و وا مظلوماه که آن ملعون روانه جانب آن مظلوم غریب شده وقد دنا منه واخذه الغداء مغشیا علیه
وا مظلوماه و وا مصیبتاه که در وقتی بر سر بالین آن مجروح غرقه بخون رسید که از شدت تشنگی و گرسنگی و کثرت جراحت غش کرده بود
و چون نزدیک آنجناب رسید همراه او بود سنان بن انس بی ایمان پس روی نحس خود را بجانب آن شقی کرده گفت که سر او را از طرف
سر او جدا کن پس سنان بی ایمان با آن شقاوتی که داشت در جواب شمر گفت والله لا افعل فیکون جده محمد خصمی یعنی ای شمر سر حسین
او را بقتل نرسانم تا اینکه جد او محمد صلی الله علیه و آله خصم من شود پس از انکار سنان شمر بی ایمان در غضب شده و خود قدم جرات
پیش نهاده و در میانه آن و آن مظلوم سؤال و جواب بسیار شده و از جمله آنها که قلوب اصحاب کساء و شیعیان را تا قیامت سوزانیده و آب دیدهای
ایشان را جاری گردانیده است اینست که خامس اصحاب کساء بآن ملعون فرمود که ای شمر مرا میشناسی که کیستم و اراده قتل من کرده یا نه آن ملعون
در دنیا و آخرت جواب داد که بلی تو را میشناسم حق شناختن تو حسین بن علی بن ابیطالب و مادرت فاطمه زهرا و جدت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله فقال الحسین علیه السلام یا ویلک اذا عرفت ان هذا حسبی و نسبی فلم تقتلنی یعنی مظلوم کربلا که همه جانها فدای او شود
فرمود که وای بر تو ای شمر اگر میدانی حسب و نسب مرا پس بچه سبب اراده کرده قتل مرا آن ملعون در جواب عرض کرد که ای حسین من اگر تو را
بقتل نرسانم که از یزید جایزه خواهد گرفت پس آنحضرت فرمود که ای شمر جایزه یزید بهتر است از برای تو یا شفاعت جدم رسول خدا
قال اللعین ابن اللعین دانق من الجائزة احب الی منک و من جدک ای شیعیان والله که آن شقی ترین اولین و آخرین جوابی داد که
هر کس که در بدن او یکموی از اسلام بوده باشد نتواند بشنود آه آه وا ویلاه که آن بیحیای بی ایمان گفت که ای حسین دانقی از جایزه یزید
محبوب تر است در نزد من از تو و از جد تو اللهم العن علی شمر و بنادته و اتباعه و من رضی بفعله یعنی ای خداوند من لعنت فرما
بر شمر شریر و آقایان او که منافقین و یزید و ابن زیاد و ابن سعد علیهم اللعنة اند و تابعین او و بر هر کس که راضی است بر افعال و اقوال و رفتار
و گفتار او پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که ناگاه والد حسنین و مولای ثقلین جناب علی بن ابیطالب داخل خانه شد و فرمود که
السلام علیک یا بنت رسول الله پس من در جواب گفتم که و علیک السلام پس آنحضرت فرمود که انی اشم رائحة طیبة کانها رائحة
اخی و ابن عمی رسول الله یعنی ای فاطمه طاهره عجب بوی عطر نیکوئی می شنوم گویا بوی عطر بدن مقدس برادرم و پسر عمم رسول خدا
صلی الله علیه و آله است من در جواب گفتم که بلی اینک آنجناب با دو فرزند تو حسنین در زیر عبا خوابیده اند پس آنحضرت چون این کلام را
از من استماع نمود بر سر ایشان آمده گفت السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که بیایم در زیر عبا و بوده باشم با شما جواب
آمد که یا علی داخل شو پس داخل شد مؤلف گوید که شبهه نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از داخل شدن جناب امیر علیه السلام
در زیر عبا چه بسیار مسرور و شاد گردید آه آه نمیدانم چگونه مهموم و مغموم و گریان و نالان میشد اگر مشاهده میفرمود که حسنین علیهما السلام
پدر مجروح خود را از محراب مسجد کوفه بر دوش خود گرفته بخانه میبردند و اصحاب در اطراف راه میرفتند و گریه و ناله میکنند بلکه صیحه میکشند
و دختران در عقب در خانه با گریه و ناله ایستاده اند و در حدیث است که چون آنحضرت را با فرق شکافته و روی خون آلوده داخل خانه کردند

و در محراب عبادت خوابانیدند چنانچه صیحه و ناله از دختران و اطفال برآمد که ملائکه آسمان و زمین بناله درآمدند پس جناب زینب خاتون
و ام کلثوم خاتون با سایر دختران و پسران در اطراف آن مظلوم مجروح جمع شدند و ندبه و نوحه میکردند و اصحاب و دوستان بجهة احترام
اهل و عیال داخل خانه نشدند و در عقب در خانه از مفارقت امام خود آنقدر گریسته بودند که در حدیثست که نزدیک بود که روح
از بدنهای ایشان مفارقت کند پس جناب امیر مؤمنان از مشاهده این احوال از اصحاب و عیال گریستن شدیدی و مکرر میفرمود
که بر امام خود رحم کنید که مرا حال شنیدن صیحه و ناله شما نیست آه آه و امصیبتاه و واحزناه که در آنحال حسنین خود را طلبیده ایشانرا
در آغوش مرحمت خود جای داد و چندان ایشانرا بوئید و بوسید و گریست که غش کرد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
پس حضرت فاطمه علیها السلام میفرماید که من نزد آن عبا آمدم و عرض کردم که السلام علیک یا اباه السلام علیک یا رسول الله آیا
اذن میدهی مرا که با شما درآیم پدرم فرمود که علیک یا فاطمه طاهره اذن دادم داخل عبا شو پس آن معصومه نیز داخل عبا شد ای شیعیان و دوستان
بدانید که در حدیثست که چون همه آن بزرگواران علیهم السلام در زیر عبا جمع شدند از جانب خداوند عزوجل ندا رسید که ای ملائکه من و
ساکنین آسمانهای من بدانید که بدرستیکه من خلق نفرموده ام آسمانهائی را که بنا کرده ام و نه زمینی را که گسترده ام و نه ماه و آفتابی که نور
دهنده اند و نه افلاکی که دور زننده اند و نه دریائی که جاری شونده است و نه ملائکه که در اطراف سیر کننده اند مگر بمحبت این پنج بزرگوار که در زیر
عبا قرار گرفته اند پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار من کیانند در زیر عبا ندا رسید که ایشانند اهل بیت نبوت و معدن
رسالت فاطمه است و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزند فاطمه مؤلف گوید که جناب اقدس الهی جل شانه العالی الحکمة البالغه خود در این حدیث
شریف فاطمه زهرا علیها السلام اصل قرار داده است و مابقی اهل عصمت علیهم السلام را فرع آه آه نمیدانم چه عذر خواهد آورد آن کسی
که در بر پهلوی او زد و استخوانهای پهلوی او را شکست و محسن او را سقط کرد و بازوی او را با غلاف شمشیر شکست و در مسجد در حضور
همه اصحاب او را نسبت بدروغ داد و علاوه بر آن بانواع اذیتها رسانید تا آنکه شهید گردید پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار
من مرا اذن میدهی که بزمین نازل شوم و در زیر عبا داخل شوم تا ششم ایشان محسوب شوم از جانب خداوند عزوجل ندا رسید که
اذن دادم پس جبرئیل امین نازل شد و در بالای سر ایشان ایستاد و عرض کرد که السلام علیک یا رسول الله بدانکه خداوند علی اعلی بجناب
تو سلام میرساند و میفرماید که بعزت و جلالت خودم قسم یاد میکنم که خلق نفرموده ام این آسمانهائی را که بنا کرده ام و نه این زمین را که گسترده ام
و نه ماه و نه آفتاب نور دهنده را و نه دریای جاری شونده را و نه افلاک دور زننده را و نه ملائکه اطراف رونده را مگر محض بجهة خاطر
شما پنج بزرگوار و خداوند جل جلاله اذن داده است مرا که با شما بوده باشم در زیر این عبا یا رسول الله آیا شما هم اذن میدهید مرا که در زیر عبا
درآیم آنحضرت فرمود که اذن دادم داخل شو و عرض کرد که خداوند علی اعلی میفرماید که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا مؤلف دلفگار گوید که جبرئیل امین حامل وحی الهی با آنکه ملک بود و از سنخ بشر نبود با خاتون جنان نامحرم نبود پس از اذن
بودن از جانب خداوند جل جلاله احترام عبا و دخول بر ایشان را منظور داشت و اذن جدید تحصیل نمود آه وا ویلاه و وا ظلماه که بعد از رحلت
سید انبیا صلی الله علیه و آله احترام خانه او را و دختر او را نداشتند و اشرار امت در آنخانه را سوختند و شکستند و بر پهلوی دختر معصومه اش
زدند و بدون اذن او داخل خانه اش شدند و انواع بی ادبیها کردند فلعنة الله علی ظالمی آل محمد صلی الله علیه و آله و من رضی
بفعالهم من الاولین و الآخرین ای دوستان خامس آل عبا و الله متحیرم که مظلوم کربلا و غریب در ارض نینوا بر چه حال بود در آنوقتی
که در روز عاشورا در هوای گرم در میان میدان قتال بیاد آورد احوال تبرک جستن جبرئیل را بداخل شدن در زیر عبا با ایشان
که در بین رجز خواندن فرمود نحن اصحاب العبا خمستنا قد ملکنا شرقها و المغربین نحن جبرئیل لنا سادسنا و لنا البیت
و مشوی الحرمین یعنی مائیم اصحاب عبا که هر پنجنفر از ما مالک شده ایم مشرق و مغرب زمین را و مائیم آن بزرگوارانی که جبرئیل از خداوند
اذن خواست که بوده باشد ششمی ما و تبرک جست بداخل شدن در زیر عبای ما و از برای ماست مکه معظمه و جایگاه حرمین و شنیدم از بعض
علمای اعلام که در حدیثی وارد شده است که چون جبرئیل داخل عبا شد حضرت فاطمه طاهره از آن مکان که تشریف داشت بجانب دیگر عبا حرکت
فرمود و از جلالت و عصمتی که داشت عرض کرد که ای پدر بزرگوار که بود که داخل عبا شد که از سنخ ما نیست شد رسول خدا فرمود که ای فاطمه

طاهره آرام گیر که اینک جبرئیل امین است مؤلف دلکباب گوید که چگونه مؤمن عارف بحق اهل بیت عصمت میتواند که بعد از شنیدن
اینحدیث شریف بشنود که اشقیا و ملاعین کوفه و شام بعد از کشتن جناب سید الشهدا علیه السلام با شمشیرهای برهنه روی
بخیمهای اولاد و دختران آل عبا علیهم السلام نهادند و اول کاری که کردند خیمهای ایشانرا آتش زدند و بعد از آن اسباب و لباس
ایشانرا بغارت بردند و ایشانرا اسیر کردند مثل اسرای ترک و دیلم و بر شتران سوار کرده شهر بشهر و دیار بدیار بردند و داخل
کوچه و بازار و مجالس نامحرمان کردند و نامحرمان و دشمنان بی اذن ایشان داخل منزل و مکان ایشان گردیدند لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم حضرت فاطمه علیها السلام میفرماید که بعد از آمدن جبرئیل در زیر عبا و آوردن آیه شریفه جناب امیر المؤمنین علیه السلام
عرض کرد که یا رسول الله چه فضیلت است از برای نشستن ما در زیر این عبا در نزد خداوند جلیل پدرم رسول خدا فرمود که یا علی قسم بآن
خداوندیکه مرا براستی برانگیزانید از برای نبوت و اختیار کرد از برای رسالت که ذکر نمیشود اینحدیث ما در مجلسی از مجالس اهل زمین
که در آن بوده باشند بسیاری از شیعیان و دوستان ما مگر آنکه نازل میشود بر ایشان رحمت و احاطه میکنند در اطراف ایشان ملائکه
و استغفار میکنند برای اهل مجلس تا آنکه متفرق شوند پس امیر المؤمنین علیه السلام چون این فضیلت را استماع نمود فرمود که والله رستگار
و سعادتمند شدیم ما و بپروردگار کعبه قسم که همچنین رستگار و سعادتمند شدند شیعیان ما پس دفعه دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
بحق آن خداوندیکه مرا براستی و درستی از برای نبوت برگزید که ذکر نمیشود اینحدیث ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن بوده باشند
شیعیان ما مگر آنکه در آنمجلس مهمومی بوده باشد هم خداوند او را فرج عطا فرماید و نبوده باشد در آنمجلس مغمومی مگر آنکه خداوند غم او را برطرف
فرماید و نبوده باشد طالب حاجتی مگر آنکه خداوند حاجت او را روا فرماید پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در اینهنگام والله
رستگار و سعادتمند شدیم ما و همچنین شیعیان ما رستگار و سعادتمند شدند در دنیا و آخرت مؤلف گوید که از برکت اینحدیث
شریف طمع آنداریم که جناب صاحب الامر ارواحنا له الفداء در اینمجلس حاضر شده باشند و از برکت آن بزرگوار علیه السلام آنچه که
در این مجلس گفتیم و شنیدیم و گریستیم مقبول جناب اقدس الهی و مرضی آنجناب گردیده باشد اللهم عجل فرجه للانتقام بحقه و حرمة
آبائه الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین

مجلس چهل و هشتم در بعضی از مصیبات حضرت امیر و جناب زهرا و حسنین علیهم السلام و نشستن شمر ملعون بر سینه مظلوم کربلا

السلام علی اهل المصیبة و العزاء و البکاء و علی آل سید الانبیاء ارواحنا لهم الفداء و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد اللهم صل
علی من اظهرت کمال قدرتک فی ابداعه لاظهار الجمال و لولاه لما کان لظهور قدرتک کمال الکمال و لاظهار جمالک جمال
فارحم اللهم علیه باشرف ما فی قدرتک بدوام قدرتک یا متعال فالعن اللهم علی من آذاه و اهان علیه و قتله بالسم بتمام قدرتک
یا ذا الجلال ثم صل اللهم علی من هو نفسه فیما عدا النبوة فی مراتب الولایة فی المبدأ و المآل الذی جعلته عیبة لعلمک و موضعا لسرک
فی الماضی و المستقبل و الحال فاکرم اللهم علیه بجمیع کراماتک بدوام بقائک یا من لا یزول و لا یزال فالعن اللهم علی من آذاه
و سبه و شق قرنه و جرح اکباد شیعته بدوام اللعن و النکال ثم صل اللهم علی الشمس الطالعة لاشراق ما فی دائرة الحسن و الکمال جلیلة
النبوة و حلیلة الولایة و منبت دوحة الولایة المثمرة باشرف الخصال آه آه من کسر ضلعها و سقط ولدها و ضرب عضدها و هتک
حرمتها و غصب حقها و النفل فی حجتها و بایر ما اذا بها ذی الفعال فوالله الذی لا اله الا هو ان من ضربها بالسیاط کان کمن
اتخذ الرمح علی الله بقتال ثم صل اللهم علی اول ثمرة شجرة النبوة و الولایة و اول سیدی شباب اهل الجنة آه آه الذی تقطع کبده
الی مائة و سبعین قطعة و تضطرب القطعات فی الطست کالسمک علی ارض الحارة ثم صل اللهم علی ثانی سیدی شباب اهل الجنة
غواص بحار المحنة المفدی نفسه فی الله مع الاحبة و السبب الاعظم لنجاة الامة و بشره مفخر النبوة فی النوم و الیقظة بانه شهید
الامة بالسیف و النبل و الاسنة و یذبح کما یذبح الکبش بالذلة فی شدة الجوع و العطش و تجرع الغصة آه من مصیبة لا تسلیة
لها آه من حرقة قلب لا تطفی لها و بی ان الصدر الذی کان عیبة لعلم الله و موضعا لسر الله و مرتضی لغیب الله و مرکز الدائرة

مافی علک الله ارتقاه شمر لعنه الله ای والله لقد ارتقی مرتقا عظیما عند الله ولم یخف من سطوة الله ومن قهر الله ومن غضب الله آه آه این الله هوتیون این الجبروتیون این الملکوتیون این الملکیون این الانبیاء این المرسلون این الضاجون این العاجون این الاولون این الآخرون لیلطموا وجوههم ویشروا شعورهم ویحثوا التراب علی وجوههم ورؤسهم فی هذه الرزیة الکبری والداهیة العظمی لیت الموت اعدمنی الحیوة وما سمعت انه علیه السلام قال یا شمر هذه ساعة زوال الجمعة والخطباء علی المنابر یمدحون جدی الذی کان یضع خده علی صدری ویقبل نحری وانت یالعین تجلس علی صدری وتضرم الحسام علی نحری آه آه فما زید الظالم اللعین الاحقادا وعنادا ففعل ما فعل وباع آخرته بالثمن الاوکس معدودة واحرق اکباد المقربین الموحدین الی یوم القیمة الا وصلی الله علی الحسین الذبیح واحبته والباکین علیه ولعن اللهم علی اعدائه وظالمیه ولاسیما علی شمر اللعین بجمیع لعنات الاولین والآخرین دوام خلود المنافقین فی اسفل السافلین بقهاریتک یا اشد المنتقمین ای دوستان و شیعیان بعد از فهم خطبه و نوحه ونانه قلبهای خود را منور کنید بشنیدن این حدیث شریف که ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که در شب معراج در آسمان چهارم خروسی را دیدم که بدن او از در سفید بود و چشمهای او از یاقوت قرمز و بالهای او از زبرجد سبز و او ندا میکرد و میگفت که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب ولی الله فاطمه وولداها الحسن والحسین صفوة الله یا غافلین اذکروا الله وعلی مبغضیهم لعنة الله یعنی ذکر آنخروس اینست که نیست خدائی مگر خداوند یکتای بیهمتا و محمد صلی الله علیه وآله رسول و فرستاده اوست و جناب علی بن ابیطالب ولی خداوندست و جناب فاطمه طاهره و دو فرزند او حسن و حسین برگزیدگان خداوندند ای غافلین یاد کنید خداوند را و بر دشمنان این بزرگواران مهیاست لعنت خداوند ودر کتاب امالی از ابن عباس روایت شده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بود که در آنوقت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بر آنجناب وارد شد فلما رآه بکی ثم قال الی الی یا بنی یعنی چون نظر آنجناب بر او افتاد گریست و فرمود که بجانب من بیا بجانب من بیا ای فرزند من پس مدام او را نزد خود طلبید تا آنکه آنجناب بر ران راست خود نشانید ثم اقبل الحسین علیه السلام فلما رآه بکی ثم قال الی الی یا بنی پس بعد از لمحه جناب سید الشهداء مظلوم کربلا علیه السلام داخل گردید پس چون نظر سید انبیا صلی الله علیه وآله بر آنجناب افتاد گریست و مکرر فرمود که بجانب من بیا بجانب من بیا ای فرزند تا آنکه او را بر ران چپ خود نشانید ثم اقبلت فاطمة فلما رآها بکی ثم قال الی الی یا بنیة پس ناگاه سیده نساء عالمیان حضرت خاتون جنان جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها بر پدر بزرگوار خود وارد گردید پس چون نظر پدر بر شمایل اختر افتاد گریست و مکرر فرمود که بسوی من بیا بسوی من بیا ای دختر گرامی من و او را نزدیک خود آورده در پیش روی خود نشانید ثم اقبل امیر المؤمنین علیه السلام فلما رآه بکی ثم قال الی الی یا اخی پس در آنوقت حضرت سید الوصیین جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر جناب خاتم النبیین وارد گردید پس چون دیده حق بینش بر آن عین الله الناظره افتاد گریست و مکرر فرمود که بطرف من بیا بطرف من بیا ای برادر من و او را نزدیک خود طلبیده تا آنکه او را بطرف راست خود نشانید فقال له اصحابه یا رسول الله ما تری واحدا الا بکیت اما فیهم من تسر برؤیته پس چون اصحاب احوال را بدین منوال دیدند عرض کردند که یا رسول الله ندیدیم هیچیک از این بزرگواران را مگر آنکه گریستی آیا نبود در میانه ایشان کسیکه بدیدن او شاد و مسرور گردی آنحضرت در جواب فرمود که بحق آنخداوندیکه مرا براستی و حق به پیغمبری روانه گردانیده و از میان جمیع خلایق مرا برگزیده که بدرستیکه من و ایشان گرامی ترین جمیع مخلوقاتیم در نزد پروردگار عزیز جلیل و نیست بروی زمین کسیکه محبوب‌تر از ایشان بوده باشد در نزد من اما علی بن ابیطالب علیه السلام پس او برادر من و هم کفو من و صاحب اختیار امر منست بعد از ارتحال من و صاحب لوای منست در دنیا و آخرت و صاحب حوض من و شفاعت منست و او امام است بر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه و او کشاننده است هر پرهیزکاری را بجانب رحمت خداوند و بجهت دوست داشتن او امت من مرحومه شده اند و بعداوت او ملعونه شده اند ای اصحاب من اینکه دیدید من گریستم از مشاهده جمال او بجهت آن بود که بخاطر آوردم عداوت امت را با او بعد از من بدانیه آنقدر عداوت کنند که تا آنکه او را از جای من که خداوند بعد از من برای او قرار داده است بیرون کنند و علی الدوام او را اذیت کنند تا آنکه شمشیر بر فرق مقدس او زنند و ریش مبارک او را بخون سر او رنگین گردانند در بهترین ماهها که آن ماه مبارک رمضانست که در آن قرآن

نازل شده است از برای هدایت خلق و نمودن راه بایشان و تفرقه در میان حق و باطل مؤلف نالان گریان گوید که واقعه را است خبر داده بود سید انبیا صلی الله علیه وآله زیرا که در حدیث وارد شده است که ابن ملجم مرادی ملعون شمشیر را که بهزار درهم خریده بود و بهزار درهم دیگر بزهر آب داده بود در ماه مبارک رمضان در وقتی که آن بزرگوار در حین نماز بود چنان بر فرق مبارکش فرود آورده که تا پیشانی او که محل سجود خداوند معبود بود شکافته شد و پس در زمین زلزله شد و دریاها بموج آمد و ارکان آسمانها بر هم بلرزید و ملائکه آسمانها بناله و تضرع در آمدند و درهای مسجد جامع کوفه بر یکدیگر میخورد و باد ظلمانی سیاه بوزید و دوستان که در اطراف مسجد مشغول عبادت بودند صداهای خود را بگفتن واماماه و واسیداه بلند کردند و از اطلاع بر مصیبت حجت الهی و پیشوای خود نالهای بی اختیار از قلب فگار بر میکشیدند و جبرئیل امین در میانه آسمان و زمین بصدائی که همه کس شنید فریاد کرد که والله که ارکان هدایت خراب شد و بخداوند قسم که انوار ستارهای نور دهنده خاموش گردید و راه تقوی و پرهیزکاری گم شد و بخداوند عالم قسم که حبل الله المتین منقطع گردید ای خلایق بدانید که کشته شد پسر عم مصطفی صلی الله علیه وآله و بدانید که کشته گردید وصی مجتبی و بدانید که کشتند علی مرتضی را پس ام کلثوم خاتون آن ندا را بشنید پس سیلی غم بر صورت خود زد و درزره دو برادر خود حسنین علیهما السلام دوید پس آمدند و بزرگوار با گریه و ناله روانه مسجد شدند پس پدر خود را در خاک و خون دیدند پس آن مظلوم مقتول را برداشته روانه خانه شدند ابن عباس میگوید که رسول خدا فرمود و اما دختر من فاطمه پس بدرستیکه او سیده همه زنان عالمیانست از اولین و آخرین و او پاره از جگر من و نور چشم و میوه دل منست و هر وقت که در محراب عبادت الهی جل شانه العالی میایستد روشنی میبخشد نور او از برای ملائکه پس خداوند عزت میفرماید که ای ملائکه من نظر کنید بجانب کنیز من فاطمه که او سیده جمیع زنانست که بعبادت و پرستیدن من قیام نموده و همه بندهای استخوانهای او از خوف من میلرزد و بتحقیق قلب خود در روی بعبادت من آورده اشهدکم انی قد آمنت شیعتها من النار یعنی گواه میگیرم شما را ای ملائکه که بدرستیکه من ایمن گردانیدم شیعیان او را از آتش جهنم پس سید انبیا صلی الله علیه وآله فرمود که ای امت من بدانید که چون فاطمه داخل شد و نظر من باو افتاد بخاطر آوردم آن اذیتهائی را که بعد از من این امت باو میرسانند گویا می بینم که ذلت و خواری بخانه او راه یافته و داخل خانه او شده و حرمت او در هم شکسته که مؤلف دلسوخته گوید که بی احترامی از این بیشتر نمیشود که در خانه اش را سوزانیدند و در بر پهلوی ضعیفش زدند و طفلش را سقط کردند و شوهر بزرگوارش را با نهایت بی احترامی بجانب مسجد کشیدند آه آه که چون خواست شوهر خود را حمایت کند نعره بر سر او کشیدند و با غلاف شمشیر بازوی نازکش را شکستند آه آه که با اینهمه اذیت و بی ادبی چنان تازیانه بر شانه مبارکش زدند که مثل پیشه شتر بر آمد و سیاهی آن تا قیامت بر جسد نحیفش باقی خواهد بود وغصبت حقها ومنعت ارثها یعنی رسول خدا فرمود که بخاطر آوردم که غصب کرده میشود حق او و منع کرده میشود از ارث خود مؤلف گوید که ظلما و عدوانا باغ فدک را از آن مظلومه غصب کردند و کاغذی را که پدر بزرگوارش باو داده بود بجبر گرفتند و اظلماه و وامصیبتاه که از روی بی اعتنائی آب دهان در آنکاغذ انداختند و آنرا پاره پاره کردند و گوشش بشنود آن معصومه بنداوند پس از مسجد گریه کنان روانه خانه خود شد وهی تنادی یا محمداه فلا تجاب وتستغیث فلا تغاث یعنی رسول خدا فرمود که ای امت من می بینم که اینک دختر من فاطمه از کثرت و شدت ظلم و اذیتهائی که باو رسیده است هر چند فریاد یا محمداه کند هیچکس او را جواب ندهد و هر چند استغاثه کند کسی بفریاد او نرسد می بینم دختر خود را که بعد از من علی الدوام در حزن و گریه و ندبه و نوحه است گاهی بخاطر میآورد که وحی الهی از خانه او منقطع گردیده و گاهی بخاطر میآورد که از مثل من پدری محروم گشته و چون شب در آید هر چند گوشش و بدیگر صدای مرا از برای عبادت و مناجات و تلاوت قرآن در نماز شب نشنود و چون در احوال خودش نظر کند بخاطر آورد احترامها و عزتهائی را که در زمان حیوة من داشته و می بیند که همه آنها بذلت و اذیت مبدل گردیده نالهای بی اختیار کند پس آنحضرت فرمود که بدانید که در آنوقت خداوند جل جلاله از برای انس او ملائکه را نازل فرماید و باو ندا میکنند بمثل آنچه بمریم دختر عمران ندا میکردند یا فاطمه میگویند یا فاطمة ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین یا فاطمة اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین یعنی ای فاطمه بدرستیکه خداوند برگزیده تو را و طاهره و پاکیزه از هر عیب فرمود تو را و اختیار کرد تو را بر همه زنان عالمیان ای فاطمه قنوت بخوان از برای پروردگار خود و سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که بدانید که فاطمه

من از شدت آزار بیمار میشود پس خداوند مریم دختر عمران را از برای خدمتکاری ایام بیماری بر او وارد میفرماید که پرستاری او نماید و با او انس گیرد پس فاطمه من عرض کند که ایخداوند من بس است مرا زندگانی دنیا زیرا که بیزار شده ام از دنیا و اهل دنیا پس مرا ملحق فرما بپدر بزرگوارم پس خداوند دعای او را مستجاب فرماید و او را بمن ملحق نماید و او اول کسی باشد از اهل بیت من که بمن ملحق خواهد گردید پس وارد میشود بر من در حالتی که در نهایت حزن و هم و غم و کشته شده باشد ای امت بدانید که در آنوقت من عرض کنم که ایخداوند من لعن فرما بر هر کس که بر فاطمه من ظلم کرده است و عقاب فرما بر هر کس که او را بغضب در آورده است و ذلیل فرما هر کس را که او را ذلیل گردانیده و مخلد فرما در آتش غضب خود هر کسرا که در پهلوی او زده و طفل او را سقط کرده پس ملائکه بر دعای من آمین بگویند ابن عباس میگوید که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که اما حسن پس او از منست و فرزند من و نور چشم من و ضیاء قلب منست و او آقای جوانان اهل جنت است و حجت خداوند است بر امت من بدانید که امر او امر منست و قول او قول منست هر کس او را اطاعت کند از منست و هر کس مخالفت کند از من نیست ای امت من بدانید که چون حسن بر من وارد شد و من نظر بسوی او کردم بخاطر آوردم آن اذیتها که بعد از من بر او وارد میشود و علی الدوام او را بانواع اذیتها اذیت خواهند کرد تا آنکه او را از روی ظلم و عدوان بزهر شهید کنند مؤلف محزون غمگین گوید که خداوند لعنت فرماید اشقیای امت را که در احادیث وارد شده است که آن بزرگوار را شش دفعه زهر دادند و هر دفعه دعا میفرمود و شفا مییافت تا آنکه آخر الامر چنان زهری بآن جناب دادند که جگر مقدسش پاره پاره شد و از راه حلقومش در طشت ریخته شد جناب زینب خاتون میفرماید که گویا هنوز چشمهای من که بچشم خود دیدم که پاره های جگر برادرم در توی طشت حرکت و اضطراب مینمود مثل ماهی که از آب بر زمین گرم افتاده باشد پس فرمود که ای امت من در وقت شهادت او گریه خواهند کرد بر او جمیع ملائکه آسمانها و گریه میکنند بر او کل شیء حتی مرغان و ماهیان در میان دریا پس هر کس که بر او گریه کند کور نگردد دیده او در روزیکه دیدها کور است و هر کس قلب او محزون شود در مصیبت او محزون نشود قلب او در روزیکه همه قلبها محزونست و هر کس در بقیع او را زیارت کند ثابت میماند قدم او بر صراط روزیکه قدمها بر آن خواهد لغزید مؤلف محزون گوید که اگرچه مصائب اهل عصمت قلبها را بریان و دیدها را گریان میگرداند لکن مصیبت آقای همه شهیدان و سید همه مظلومان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء آقای همه مصیبتها است و شیعه کاملا قدرت بر شنیدن و محزون بلکه گریان نگردیدن نیست آه و احزناه ابن عباس میگوید که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که اما حسین پس او از منست و ولد و فرزند منست و بعد از پدر بزرگوارش و برادر عالیمقدارش از همه خلق بهتر اوست و او امام مسلمین و مولای مؤمنین و خلیفه حضرت رب العالمین و او سید و آقای همه جوانان اهل بهشت است و سبب نجات امت امر او امر منست و طاعت او طاعت منست و چون نظر من باو افتاد بخاطر آوردم آن مصیبتها را که بعد از من بر او واقع خواهد گردید کَأَنِّی بِهِ قَدِ اسْتَجَارَ بِحَرَمِی وَقَبْرِی فَلَا یُجَارُ فَأَضُمُّهُ فِی مَنَامِهِ إِلَی صَدْرِی وَآمُرُهُ بِالرِّحْلَةِ إِلَی دَارِ هِجْرَتِی وَأُبَشِّرُهُ بِالشَّهَادَةِ یعنی گویا می بینم او را که پناه آورده است بحرم من و قبر من پس منافقین از امت نگذارند او را که در پناه حرم من مجاورت کند و او را مضطر گردانند که از حرم من هجرت کند پس من او را در خواب بر سینه و آغوش خود جای دهم و امر کنم او را برحلت کردن بسوی خانه هجرت من یعنی مکه معظمه و بشارت خواهم داد او را بشهادت مؤلف گوید که در حدیث دیگر وارد شده است که چون امر بر مظلوم کربلا در مدینه طیبه تنگ شد روانه حرم جد بزرگوار خود شد و بعد از نماز بسیار دست خود را بدعا برداشته عرض میکرد که ایخداوند من اینک قبر پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و من پسر دختر پیغمبر تو ام و بر من وارد شده است از بلیه آنچه تو بآن دانائی پس بعد از نماز بسیار و گریه بیشمار در وقت سحر سر بر قبر جد خود پیغمبر گذاشته او را خواب ربود پس جد خود را دید که تشریف میآورد و دو طرف او ملائکه را میبرند و آمد تا او را بسینه خود گرفت و میانه پیشانی او را که در روز عاشورا ابو الحتوف ملعون تیر زد و سوراخ کرد بوسید آه آه که فرمود که الحبیب من الحسین گویا می بینم که عنقریب بخاک و خون مالیده شده و گرسنه و تشنه ذبح کرده شده و هر چند آب میطلبی کسی بتو آب نمیدهد فانا لله وانا الیه راجعون پس حضرت رسول فرمود که ای پسر عباس بعد از آنکه حسینم را بر سینه گیرم و او را امر کنم از حرم من روانه مکه معظمه شود و بشارت میدهم او را بشهادت پس حسین من از آنجا روانه قتلگاه و محل بر خاک افتادن خود که آن زمین کربلا خواهد شد و چند نفر قلیلی از مسلمین یاری او

خواهند کرد و ایشان آقایان همه شهیدان امت منند در روز قیامت فَقَالَ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِ وَقَدْ رُمِیَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ صَرِیعاً ثُمَّ یُذْبَحُ کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ مَظْلُوماً پس آنحضرت فرمود که گویا نظر میکنم بسوی حسینم که بر او تیر خورده است و از اسب خود بر خاک هلاک در غلطیده است پس ذبح کرده میشود همچنانکه ذبح کرده میشود گوسفند در حالتی که در نهایت مظلومیت است ابن عباس میگوید که چون کلام سید انبیا صلی الله علیه و آله باینجا رسید گریست گریستن شدیدی و از گریه های آنحضرت همه اصحاب نیز گریها کردند بحدیکه صداها بناله ها و زاریها بلند شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که ایخداوند من بجناب تو شکوه میکنم از آنچه خواهد رسید باهل بیت من بعد از من و تشریف برده داخل دولتسرا شد مؤلف دلکباب دیده پر آب گوید که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن بعضی از مظلومیتهای آنحضرت که هنوز واقع نشده بود ناله کردند و صیحه کشیدند پس ما شیعیان بعد از استماع وقوع آن اگر بعوض اشک خون از چشمها جاری کنیم کم است مگر نشنیدهٔ که در حدیث وارد شده است که چون شمر شریر ملعون بر سر بالین آن بزرگوار آمد آه واحزناه و وامصیبتاه که آنحضرت از بسیاری جراحت و تشنگی و گرسنگی غش کرده بود پس آن بیحیای بی ایمان آمد و بر بالای سینه او که صندوق علوم الهی بود قرار گرفت پس آن مظلوم چشم خود را گشود و فرمود مَنْ أَنْتَ لَقَدِ ارْتَقَیْتَ مُرْتَقًی عَظِیماً ای ملعون کیستی که بجای بلندی بالا رفته قَالَ أَنَا الشِّمْرُ آن روسیاه در دنیا و آخرت جواب داد که منم شمر آنحضرت فرمود که این چه روز و چه ساعتست عرض کرد که روز جمعه وقت نماز است آنحضرت فرمود که در اینوقت خطیبان امت جدم در شهرهای اسلام بر منابر مدح او را میگویند و تو با من این نوع سلوک و رفتار مینمائی فَقَالَ یَا شِمْرُ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ کَانَ یَضَعُ خَدَّهُ عَلَی صَدْرِی وَأَنْتَ تَجْلِسُ عَلَیْهِ آه وامظلوماه و واغریباه که در حدیث وارد شده است که آنجناب فرمود ای شمر بدانکه رسول خدا همیشه روی خود را بر سینه من میگذاشت و حال تو بر آن می نشینی وَکَانَ کَثِیراً مَا یُقَبِّلُ نَحْرِی وَأَنْتَ تُضْرِمُ عَلَیْهِ الْحُسَامَ ای ملعون بدانکه مکرر جدم گلوی مرا میبوسید و تو اراده داری که تیغ خود را بر آن زنی پس آن مظلوم غریب فرمود که ای شمر روح زکریای مظلوم در طرف راست منست و روح یحیای مظلوم در طرف چپ منست مؤلف افگار گوید که نمیدانم کجا بود روح جدش سید انبیا صلی الله علیه و آله و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش امام حسن مجتبی علیهم السلام که آن مظلوم غریب را بر آنحالت مشاهده کنند و از برای مظلومیت او ناله و نوحه کنند ای دوستان وای ناله کنندگان از برای بشارت در حق شما همین کافیست که آن شفیع گناهکاران در چنان حالی در فکر عاصیان بود چنانچه در حدیث وارد شده است که قَالَ إِلَهِی إِنِّی وَفَیْتُ بِعَهْدِی فَأَوْفِ بِعَهْدِکَ یعنی آن باعث نجات عاصیان روی بدرگاه خداوند عالمیان عرض کرد که ایخداوند من من وفا کردم بعهد خود بجناب تو پس وفا کن بعهد خود فَنُودِیَ یَا حُسَیْنُ طِبْ نَفْساً إِنِّی أَهَبُ لَکَ مِنَ الْعَاصِینَ مِنْ مُحِبِّیکَ عَدَدَ مَا تَرْضَی یعنی از جانب ملاء اعلا ندا رسید که ای حسین دل خوشدار که من خواهم بخشید بتو آنقدر را از گناهکاران امت که دوستان تو بعددی که تو راضی شوی فَقَالَ الْآنَ طَابَ عَلَیَّ الْمَوْتُ پس آن کشتی نجات چون این ندا را استماع کرد فرمود که بعد از این گوارا شد بر من مردن و کشته شدن و تن بشهادت دادن فانا لله وانا الیه راجعون رضاً بقضائه وتسلیماً لامره

مجلس چهل و هشتم در اشاره بشهادت آنجناب و ذکر مقدمات آن و بعضی از مکالمات آنجناب با شمر شریر لعنه الله

اَلسَّلَامُ عَلَی أَهْلِ الْجَزَعِ وَالْبُکَاءِ فِی مُصِیبَةِ مَوْلَانَا سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ و رحمة الله و برکاته **وبعد** بهتر سلامی و کلامی که قلبهای محبین را متوجه میگرداند بجانب خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و دلهای ایشان را بریان و دیدهای ایشان را گریان میگرداند زیارت مفجعه جناب صاحب الامر عجل الله فرجه است و چه نیکوست که در ابتدای مجلس آن بزرگوار غریب را ببعضی از فقرات آن زیارت کنیم تا محزون و غمگین شویم بلکه گریان شویم و بعد از آن مشغول عزاداری و ناله و نوحه گردیم پس بدانکه از جمله آن زیارت اینست که میفرماید اَلسَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ الَّذِی سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنْ أَطَاعَ اللّٰهَ فِی سِرِّهِ وَعَلَانِیَتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنْ جَعَلَ اللّٰهُ الشِّفَاءَ فِی تُرْبَتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنِ الْإِجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنِ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْمَظْلُومِ بِلَا نَاصِرٍ اَلسَّلَامُ عَلَی سَاکِنِ التُّرْبَةِ الزَّاکِیَةِ اَلسَّلَامُ عَلَی صَاحِبِ الْقُبَّةِ السَّامِیَةِ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِیلُ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنِ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرَئِیلُ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنْ نَاغَاهُ فِی الْمَهْدِ مِیکَائِیلُ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنْ نُکِثَتْ ذِمَّتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنْ هُتِکَتْ حُرْمَتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَی مَنْ أُرِیقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ اَلسَّلَامُ عَلَی الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ اَلسَّلَامُ

علی الجریع بکأس الرماح السلام علی المضام المستباح السلام علی المنحور فی الوری السلام علی من دفنه اهل القری السلام علی المقطوع الوتین السلام علی المحامی بلا معین السلام علی الشیب الخضیب السلام علی الخد التریب السلام علی البدن السلیب السلام علی الثغر المقروع بالقضیب السلام علی الرأس المرفوع ای دوستان وای ناله کنندگان از جمله کلماتی که قلبها بریان و دیده را گریان میکرد این است که میفرماید السلام علی الشفاه الذابلات یعنی سلام الهی بر آن لبهائی باد که از شدت تشنگی خشکیده بود و هرچند آب مطلبید از اعادی جوابی نشنید ای شیعیان الله الشاهد و کفی به شهیدا که از شنیدن جوابهائی که شمر شریر علیه اللعنه بآن مظلوم میداد بیشتر قلوب صافیه اهل ایمان کباب میشود تا از شنیدن تشنه بودن آنجناب و از برای صدق این مطلب کافیست حدیثی که در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که آقای مظلومان جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء بشمر بیحیا فرمود که یا شمر اذا کان لابد من قتلی فاسقنی شربة من الماء یعنی ای شمر هرگاه از کشتن من نمیگذری و لابد مرا میکشی پس بمن جرعه از آب بیاشام که بسیار تشنه ام وروی انه کان بآخر رمق یلوک لسانه من العطش و یطلب الماء آه واحزناه و وامصیبتاه که در حدیث دیگر وارد شده است که آن مظلوم در ساعت آخر زندگانی و حیوة در نهایت تشنگی بود بحدیکه از شدت تشنگی زبان مقدس خود را میخائید و بدور دهان خود میگردانید و آب مطلبید فقال له الشمر الملعون هیهات والله لا تذوق قطرة واحدة من الماء حتی تذوق الموت غصة بعد غصة آه واویلاه که شمر ملعون بیحیا عرض کرد که ای حسین هیهات هیهات والله که قطره از آب نخواهی چشید تا آنکه تلخی شربت ناگوار مرگ را در حالتی که مبتلا باشی بغصه بعد از غصه روی فی البحار ان ذلک اللعین قال یا ابن ابی تراب الست تزعم ان اباک علی حوض النبی یسقی من احبه فاصبر حتی تأخذ الماء من یده ای شیعیان وای ناله کنندگان جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان ای محبان وای گریه کنندگان آن بیحیای بی ایمان از روی استهزاء و سخریه و سرزنش عرض کرد که ای پسر ابی تراب آیا نیستی تو که گمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر ساقی کوثر است و دوستان خود را آب میدهد پس در این تشنگی صبر کن تا از دست پدرت آب بگیری پس آنجناب بآن شقی فرمود که ویلک اکشف لی عن بطنک یعنی وای بر تو ای ملعون سینه و شکم خود را بگشا فکشف له فاذا هو ابقع و ابرص یشبه الکلاب والخنازیر پس چون سینه خود را گشود دیدند که سینه آن ملعون سیاه و سفید و پیس است و مثل سینه و شکم سگ و خوک است فقال الحسین علیه السلام صدق جدی رسول الله صلی الله علیه و آله فیما قال یعنی آن بزرگوار فرمود که راست فرمود جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنچه فرموده قال و ما قال قال علیه السلام یقول لابی یا علی یقتل ولدک هذا رجل ابرص ابقع اشبه الخلق بالکلاب والخنازیر ای دوستان سید مظلومان شمر شریر عرض کرد که جدت چه گفته است فرمود که مکرر جد بزرگوارم بپدرم میفرمود یا علی این فرزند تو حسین را بقتل میرساند مرد ملعونیکه پیس و سیاه و سفید است و شبیه ترین خلق است بسگها و خوکها آه و امصیبتاه و واحزناه که در حدیث وارد شده است که چون آن رانده شده درگاه الهی این سخن را از آن برگزیده حضرت باری شنید بر غیظ و غضب او افزوده شده و در حال شدت غیظ عرض کرد که والله لا یقتلنک غیری و لاذبحنک من قفاک لیکون ذلک اشد من عذابک آه واویلاه و واحزناه که آن بیحیای بی ایمان با شدت غیظ و طغیان عرض کرد که یا حسین والله تو را احدی نخواهد کشت مگر من پس آن ملعون دنیا و آخرت کاری کرد که نه قلم را یارای تحریر است و نه زبان را قوت تقریر و نه هر کسیکه بوئی از اسلام در بدن او است قلبش راضی میشود که بشنود که آن شقی با آن قوت قلب پیغمبر آخر الزمان و قرة العین امیر مؤمنان و پرورده آغوش سیده نساء عالمیان چه کرد آه واحزناه و واکرباه و واغوثاه اینقدر میدانم که شیعیان را بلا آقا و بی مقتدا و بی امام کرد و تا قیامت قلبهای ایشان را بریان و دیدهای ایشان را گریان نمود که اگر در عوض اشک خون گریه کنند قلبهای ایشان از اندوه و حزن خالی نخواهد گردید الله الله لا حول و لا قوة الا بالله در این مصیبت چه بگوئیم کم است و هرچند ناله و نوحه و گریه نمائیم اندک است آه و امظلوماه که ناگاه از میان قتلگاه نعره الله اکبر بلند شد پس چون لشکر کوفه و شام آن ندا را شنیدند همه یکدفعه گفتند الله اکبر که ناگاه ملعونی رو بخیمه عمر سعد لعین کرده فریاد زد که ابشر ابشر ایها الامیر بدانکه شمر شریر کار فرزند فاطمه طاهره را ساخت والله متحیرم که چه بگوئیم و چه می شنویم نمیدانم که چرا از ناله و صیحه هلاک نمیشویم در حدیث است که دختران و زنان که در خیمهای بی صاحب نشسته بودند شنیدند که ناگاه از میانه قتلگاه و لشکرگاه ندای الله اکبر بلند شد متحیر شدند که چه

داده

داده چون نظر بجانب قتلگاه نمودند آه آه الهی هرگز هیچ دیده نه بیند و هیچ گوشی نشنود دیدند که شمر شریر بی ایمان سر سرکرده شهدا را بر نیزه کرده نعره زنان بلند کرده و این تکبیر گفتن بجهت آن بوده پس از آن بخیمگیان صیحه وامحمداه و واعلیاه و وافاطمتاه و واحسیناه و وامظلوماه و واشهیداه و امثال این کلمات صادر شد و چندان در خیمه آن غریبان صیحه و ناله شد که ملائکه آسمانها و زمینها بناله و نوحه در آمدند ای ناله کنندگان ملتفت شوید بآنچه جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه للانتقام در زیارت مفجعه اشاره فرموده پس اقتدا بآنجناب کرده بی اختیار نوحه و ناله کنید در آنجا که میفرماید و فقد بفقدک التکبیر و التهلیل و التحریم و التحلیل و التأویل و التنزیل یعنی ای جد بزرگوار وای شهید بدست اشرار بشهادت جناب تو برطرف شد تکبیر و تهلیل و تحریم و تحلیل و تأویل و تنزیل و ظهر بعدک التغییر و التبدیل و الالحاد و التعطیل و الاهواء و الاضالیل و الفتن و الاباطیل و ظاهر شد بعد از کشتن تو تغییر در دین خداوند و تبدیل آن و کفر و تعطیل احکام الهی و عمل کردن خلق بهوا و هوس خود و بآنچه باعث گمراهی و فتنه است و اسباب رونق باطلست ای دوستان وای ناله کنندگان بدانید که در احادیث بسیار وارد شده است که در وقت شهادت آن مظلوم زمین بزلزله در آمد و باد سیاهی وزید که در میان آن بادهای قرمز میوزید که هیچ دیده چیزی را مشاهده نمینمود حتی ظن القوم ان العذاب قد جاءهم تا آنکه آن گروه شقاوت شکوه گمان کردند که عذاب بر ایشان نازل شد و در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که بعد از شهادت آن بزرگوار شخصی را دیدند که در میانه لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه نعره میکشید باو گفتند چرا نعره میکشی فقال لهم کیف لا اصرخ و رسول الله صلی الله علیه و آله قائم ینظر الی الارض مرة و ینظر الی حربکم مرة و انا اخاف ان یدعو الله علی اهل الارض فاهلک فیهم آن مرد در جواب ایشان گفت که چگونه نعره نکشم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بینم که در میان میدان ایستاده است و گاهی نظر بزمین میکند و گاهی نظر بمیدان قتال و جدال میکند و من میترسم که بر اهل زمین نفرین کند و من در میانه ایشان هلاک شوم پس بعضی گفتند که این مرد دیوانه شده است گوش بسخن او ندهید و جمعی از دانشمندان ایشان گفتند که بحق خداوند قسم که ما بد کاری کردیم برای هلاکت نفس خود زیرا که برای خوشنودی حرامزاده بقتل رسانیدیم آقای جوانان اهل جنت را پس از لشکر عبید زیاد بیرون شده پی کار خود رفتند و در حدیثست که از معصوم علیه السلام سؤال کردند که آن نعره زننده که بود فرمود که جبرئیل امین بود و الله اگر از جانب خداوند ماذون بود هر آینه بر ایشان چنان صیحه میزد که روحهای ایشان از بدنهای ایشان مفارقت میکرد و بسوی جهنم میشتافت و لکن خداوند مهلت داده است ایشانرا تا زیاد کنند در گناهان خود تا آنکه زیاد شود در عذاب ایشان در کتاب بحار از ام سلمه روایت شده است که میفرماید که در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بر فرق مبارکش گرد و غبار بسیار بود من عرض کردم که چه میشود شما را که چنین غبار آلوده اید فقال شهدت قتل الحسین آنفا در جواب فرمود که ای ام سلمه اینک از قتلگاه فرزندم حسین آمده ام مؤلف اشجار گوید والله متحیرم که سید انبیا صلی الله علیه و آله بر چه حال بود آنوقت که فرزند دلبند عزیز کرده خود را میدید که با بدن چاک چاک سوراخ سوراخ بر خاک و خون کربلا میغلطید و چگونه صبر و بردباری نمود در آنوقت که مشاهده فرمود که شمر ملعون با آنجناب کرد آنچه کرد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صبراً یا رسول الله علیک و علی آلک و لاسیما علی الحسین صلوات الله علیه ابد الآبدین و علی اعدائکم لعاین الله دهر الداهرین

مجلس چهل و نهم در مراجعت ذو الجناح است از قتلگاه بخیمه

السلام علیکم یا اهل الحزن و البکاء و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله الذی نور مجالسنا بنشر مناقب سید الشهداء علیه السلام و شیب لمتنا بذکر مصائب خامس اصحاب الکساء علیه السلام و الشکر لله الذی طهر صحائفنا من المعاصی بالبکاء علی قتیل الادعیاء و شرح صدورنا ببسط مفاخر معدن الوفاء و منبع الولاء و البلاء ارواحنا له الفداء و انفسنا له الوقاء نحمد الله الذی لا اله الا هو انه من الاسماء التی قام بها السماء بل جل ما خلقه باری الاشیاء آه آه فلذا ابکی علی شهادته ما یری و ما لا یری بجمیع الاجزاء آه آه فیصل البکاء الی ابیه فیتعده الزهراء و الی سید الانبیاء و به یؤدی حق الاولیاء و یورث الحشر مع من علیه البکاء یوم الجزاء آه واخجلتاه من حقارة معرفتنا و بکائنا و عظیم الجزاء آه من انحطاط ذواتنا فکیف

باعمالنا وجلالة النحلة والعطاء یا ساداتی و یا آل الله لما ابدعنا الله من فاضل طینتکم لا نقدر علی منع انفسنا عن الصراخ والبکاء
عند ذکر رزایاکم واقامة العزاء فآه واویلاه وواحزناه کلما اختلج ببالنا ان سید المظلومین کان ملقی فی البیداء وفرسه
تحمحم علیه ویشم رائحته ویقبله ویمرغ فی الدماء نتمنی ان یجری من اعیننا بدل الدموع الدماء آه واحزناه واحر قلباه کلما
اختلج ببالنا ان زینب المظلومة قالت یا سکینة لعل ان یکون صهیل فرس اخی الماء فلما نظرت قالت یا عمتاه قتل والله ابی
والقی فی البیداء فخرجن من الفسطاط ناشرات الشعور لاطمات الوجوه یرجون ان یکون له الفداء آه واضیعتاه وواصرخاه کلما
اختلجت ببالنا کلمات البنات وسؤالات المخدرات عن الفرس الملطخ بالتراب والدماء وسمع بافئدتنا الملتهفة صراخاتهن
وضجیجهن تقول لیت الموت اعدم لهن البقاء فلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولا سیما علی
سید المقتولین وسید المظلومین وسید المجروحین وعلی محبیه الباکین النادبین الصارخین وخصوصا الحاضرین ولعنة الله
علی اعدائهم وظالمیهم ودوام خلود المنافقین فی اسفل السافلین ثم بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الله الذی رفع السموات
بغیر عمد ترونها یعنی خداوند آنچنان خدائیست که بلند فرموده است آسمانها را بغیر ستونی که به بینید شما آنرا و در حدیث در تفسیر این
آیه میفرماید که از برای آنها ستون هست ولکن نمی بینید شما آنرا و در حدیث قدسی میفرماید قامت السموات باسم من اسمائی
وما تقیم نفوسکم بجمیع الاسماء یعنی ای فرزند آدم بر پاست آسمانها باسمی از اسمای من و بر پا و معدل میشود بهمه اسما و از جمله معانی
عالیه این حدیث اینست که در زیارت جامعه کبیره اشاره بآن شده است که بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه
یعنی شما آل محمد نگاهداری میفرماید خداوند آسمانرا از اینکه واقع شود بر زمین پس هرگاه ایشان عمود آسمانها شدند و بسبب برکت
ایشان همه آنها بر پاست مطالب عالیه بسیار از این مطلب فهمیده میشود که از جمله آنها اینست که در وقت استراحت و سکون و آرامی
ایشان همه آسمانها در راحت و آرامند و در وقت اضطراب و بیقراری ایشان همه آنها در اضطرابند از آنجمله در وقت فرح و شادی ایشان
همه آنها شاد و مسرور و فرحناکند و در وقت حزن و ناله و گریه ایشان همه آنها محزون و نالان و گریانند بلکه از احادیث و ادله متعدده
معلوم میشود که ایشان عمودند از برای همه اشیا و همه مخلوقات بالنسبه باین بزرگواران بدینگونه اند و در احادیث خصوصا در آنچه
در احوال مظلوم کربلا علیه السلام وارد شده است اکثر اشاره بگریستن آنها در مصیبت آن شهید مظلوم شده است مثل اینکه حضرت صادق علیه السلام
میفرماید که چون خامس آل عبا را شهید کردند گریست بر آنحضرت آسمانهای هفتگانه و آنچه در آنهاست و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنهاست
و آنچه در میان اینهاست و آنچه در گردش و حرکت در بهشت و جهنم از مخلوقات پروردگار ما پس حضرت فرمود که ما یری وما لا یری
بکی علی ابی عبدالله علیه السلام یعنی آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود گریست بر جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام پس آنحضرت
فرمود مگر سه چیز که بر آن بزرگوار نگریست راوی میگوید که من عرض کردم که فدای تو شوم آن سه چیز چه چیز است که بر آنجناب نگریست
آنحضرت فرمود که بصره و دمشق و آل عثمان بن عفان علیهم اللعنة والنیران و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که حضرت صادق
علیه السلام برای حدیث که زراره است فرمود که یا زراره بدرستیکه آسمان گریست بر حضرت امام حسین علیه السلام چهل صباح بخون
و بدرستیکه زمین گریست بر آنجناب چهل صباح بسیاهی و بدرستیکه آفتاب گریست چهل صباح بکسوف و سرخی و بدرستیکه کوهها
پاره پاره شدند و اجزای آنها متفرق گردید و بدرستیکه دریاها بموج و جوش و خروش آمدند و بدرستیکه جمیع ملائکه گریستند تا چهل صباح
بر حضرت امام حسین علیه السلام و بعد از شهادت آنمظلوم زنی از ما خضاب نبست و روغن بر موی و بدن خود نمالید و سرمه نکشید و خلال
بر پا نکرد تا آنکه سر عبیدالله بن زیاد ملعون را از برای ما آوردند و ما زلنا فی عبرة بعده و ما همیشه در گریه ایم بعد از قتل او و عادت جدم
بر این جاری شده بود که هر وقت که یاد میکرد او را میگریست تا آنکه ریش مبارکش پر از اشک میشد و آنقدر میگریست که هر کس او را
میدید از گریه او بگریه در می آمد و دلش براو میسوخت و بدرستیکه ملائکه که در اطراف قبر آن شهید مجاورند آنقدر در مصیبت او گریه میکنند
که از گریه ایشان بگریه در می آید هرچه ملائکه در هوا و در آسمانست و بتحقیق که چون روح مقدس آنحضرت از بدن پاره پاره اش
بیرون رفت جهنم چنان آه سوزناکی در مصیبت او کشید که نزدیک بود که از شدت آن زمین شق شود و بتحقیق که بیرون رفت روح پلید

ابن

ابن زیاد علیه اللعنه از جسد نحس و روح کثیف یزید بن معویه علیهما الهاویه از بدن خبیثش پس از شدت غیظ و خشم بر ایشان جهنم
چنان نعره کشید که اگر خداوند مر نمیفرمود ملائکه خزنه جهنم را که او را حبس کنند هر آینه میسوخت هر کس که بر روی زمین بود و اگر خداوند
اذن میداد او را هر آینه باقی نمیماند چیزی الا آنکه همه آنرا فرو میبرد ولکن او از جانب خداوند مامور است بصبر و آرامی و بتحقیق که او چند
دفعه طغیان و سرکشی کرد از پاسبانان خود از ملائکه که از شدت خشم خواست که اعدای آنجناب را بسوزاند تا آنکه جبرئیل آمد و بال خود را
بر او زد و او را حبس کرد و ساکت شد و بدرستی که جهنم مدام بر آنمظلوم گریه و نوحه میکند و سوزش خود را آماده میکرداند برای کشندگان
آنمظلوم و اگر از برکت وجود حجتهای الهی جل شانه العالی که بر روی زمین بوده اند و خواهند بود نمیبود هر آینه زمین پاره پاره میشد
و سرنگون میگردید بر اهلش پس بسیار نخواهد بود زلزله او مگر در نزدیکی و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که اگر حجت الهی معدوم شود جمیع
اشیا معدوم میشوند ولا عین احب الی الله ولا عبرة من عین بکت ودمعت علیه یعنی هیچ چشمی محبوب تر نیست در نزد خداوند از آن
چشم که بر این بزرگوار گریه کند و هیچ گریه مرغوب تر نیست در نزد او از آن اشکی که بر آنمظلوم جاری گردد وما من باک یبکیه الا
وقد وصل فاطمة واسعدها علیه و نیست هیچ گریه کننده که بر آنمظلوم گریه کند مگر آنکه بتحقیق که وصل کرده است با فاطمه طاهره و یاری
کرده است او را بگریه خود و وصل رسول الله صلی الله علیه وآله وادی حقنا یعنی و آن گریه کننده وصل کرده است با حضرت رسول و ادا
کرده است حق ما اهل بیت را مؤلف گوید بفدای الطاف و مهربانی اهل بیت علیهم السلام شویم که با آنکه حقهای ایشان در دین و دنیا و عقبا
بر همه مخلوقات از همه جهت نه آنقدر است که کسی تواند احصا نماید و ایشان گریستن بر او در این مصیبت باعث ادای جمیع حقوق خود
فرموده ابدای جانها همه ما بفدای قرب و منزلت مظلوم کربلا باد که گریستن بر او از برکت جناب او اینقدر بلند مقام میشود که در عوض
جمیع حقوق ایشان محسوب میشود پس حضرت فرمود که هیچ بنده نیست که محشور گردد در قیامت مگر آنکه گریانست بغیر از گریه کنندگان
بر جدم خامس آل عبا علیه السلام که او محشور میشود با دیده شاد و روشن و مدام بشارت میرسد باو و از روی او آثار خوشحالی پیداست
و خلق در جزع و فزعند و ایشان در نهایت اطمینانند و خلق در محل حساب گرفتارند و ایشان در سایه عرش الهی جل شانه العالی با جناب
سید الشهدا علیه السلام مشغول صحبتند و خایف نیستند از بدی حساب هر چند بایشان میگویند که داخل بهشت شوید راضی نمیشوند
و اختیار میکنند صحبت آنحضرت را و بدرستیکه حور العین برسولان میفرستند بجانب ایشان و پیغام میدهند که ما و غلمان مخلدین در جنت
بسیار مشتاقیم بسوی شما پس ایشان سر از مجلس خود بالا نمیکنند از بسیاری آنچه ملاحظه میکنند در مجلس خود از خوشحالی و کرامتهای الهی و بدرستیکه
دشمنان ایشان بعضی به پیشانیهای ایشان آویخته شده در آتشند و بعضی دیگر در آتش فریاد میکنند و میگویند ای وای که نیست از برای ما
شفاعت کنندگان و نیست از برای ما دوستی یا خویشی که شفاعت کند از برای ما و ایشان می بینند مکانهای خود را در بهشت و حسرت میخورند
که نمیتوانند بآنجا روند و بدرستیکه ملائکه از جانب حوریان و خزینه داران کرامتهای باغ جنان پیغام میآورند برای شیعیان و محبان
و اظهار میکنند زیادی شوق آنها را بایشان پس ایشان در جواب میگویند که انشاءالله تعالی بعد از این خواهیم آمد و چون ملائکه این جواب را بآنجنابان
میرسانند و خبر میدهند بایشان از کرامتهائی که در آنمجلس دیده اند و قرب مجاورت ایشانرا در خدمت آقای مظلومان و آقای جوانان اهل جنان
ارواحنا له الفداء زیاد میشود شوق ایشان بشیعیان و مضاعف میگردد سرور ایشان پس چون شیعیان و محبان این مراتب عالیه و مقامات
ملاحظه نمایند بگویند که حمد و سپاس مر خداوندی را سزاست که رفع فرمود از ما هول و فزع روز اکبر و جزع روز قیامت را و نجات داد ما را از آنچه
بودیم که میترسیدیم پس میآورند از برای ایشان حیوانهای سواری و حلهای نیکو میگسترانند بر اسبهای نجیب پس ایشان سوار میشوند و زبانهای
خود را بآوازهای جلی بحمد و ثنای الهی میگشایند و مدام با حمد و ثنا و صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میروند تا آنکه داخل
منازل خود در جنت میگردند اللهم اجعلنا منهم بحق محمد وآله الطاهرین ولا سیما سید المظلومین صلی الله علیهم اجمعین مؤلف گوید
که ای شیعیان و ای محبان چون قدر و منزلت خود و مرتبه اشک چشم خود را دانستی سزاوار آنست که در وقت شنیدن مصیبت آقای
همه شهیدان چندان ناله و نوحه کنیم و گریه نمائیم که در زمره آن بزرگواران محشور گردیم و کافی است از برای محزون شدن و نالان و گریان
گردیدن این حدیث شریف که حضرت امام رضا ارواحنا له الفداء فرموده است که ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند در آن جهاد

وقالوا فاستحلت فیه دماؤنا وهتکت فیه حرمنا وسبیت فیه ذرارینا ونساؤنا یعنی پس اشقیای این امت کاری کردند که حلال شد در آنماه خونهای ما و هتک شد در آن حرمتها و اسیر کرده شد در آن اولادهای ما و زنان ما و آتش برافروخته شد بر خیمهای ما و بغارت برده شد آنچه در آن بود از اسباب و اموال ما و اصلا رعایت کرده نشد حرمت رسول خدا در حق ما ان یوم الحسین علیه السلام اقرح جفوننا واسبل دموعنا واذل عزیزنا بارض کرب وبلا واورثنا الکرب والبلاء الی یوم القیمة یعنی بدرستیکه روز مصیبت جناب امام حسین علیه السلام یعنی مصیبت روز عاشورا مجروح گردانیده است پردهای چشمهای ما را و جاری و ریزان گردانیده است اشکهای ما را و ذلیل گردانیده است عزیز ما را در زمینی که اسم آن کربلاست که آن زمین بارث داده است بما اندوه و ملالی چند را که فراموش نمیشود تا روز قیامت پس بر مثل حضرت امام حسین علیه السلام باید گریه کنند گریه کنندگان پس بدرستیکه گریه بر آن مظلوم میریزد گناهان بزرگ را پس فرمود که از عادت پدر بزرگوارم جناب موسی بن جعفر علیهما السلام این بود که هرگاه ماه محرم داخل میشد دیگر کسی آنجناب را خندان نمیدید و علی الدوام آثار حزن و اندوه از سیمای مبارکش ظاهر بود تا آنکه ده روز از آنماه میگذشت پس چونکه روز عاشورا داخل میشد آن روز روز مصیبت و روز حزن و روز گریه آنجناب بود وکان یقول هذا الیوم الذی قتل فیه الحسین علیه السلام فلو علم الباکون ای اجر یحوزون لتمنوا دوام هذا الحال حتی المآل ای دوستان بشنوید کلام امام خود موسی بن جعفر علیهما السلام را و بآنحضرت اقتدا کنید در گریه و زاری تا اجرها و ثوابهای آن کامیاب گردید پس بدانید که آنحضرت در روز عاشورا اکثر میفرمود که امیدت آن روزیکه کشته شده است در آن حضرت امام حسین پس اگر میدانستند گریه کنندگان بر آن مظلوم که چه اجرها و مزدها داده میشوند هر آینه آرزو میکردند که ایکاش علی الدوام در مجلس تعزیه بودیم و تا روز قیامت گریه و ناله و نوحه میکردیم مؤلف گوید که اگرچه الحمد لله رب العالمین از جانب پروردگار جلیل اجرهای جمیل و مزدهای جزیل است لکن نظر کاملین و موحدین بر اجر و مزد نیست بلکه از فاضل طینت آن بزرگواران علیهم السلام خلق شده اند در اخلاص و ارادت و جان نثاری نتوانند خودداری کنند و در نزد استماع مصائب ایشان نمیشود که محزون و گریان نشوند والله که کافی است از برای نوحه و ناله کلام جناب صاحب الامر عجل الله فرجه که در زیارت مفجعه میفرماید که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات یعنی ای جد بزرگوار وای گرفتار بدست اشرار بتحقیق که بتعجب در آمدند از بسیاری صبر تو جمیع ملائکه آسمانها واحدقوا بک من کل الجهات زیرا که از جمله کارهائی که آن ملاعین کردند این بود که از همه اطراف بدور ماه وجودت احاطه کردند واثخنوک بالجراح آه آه و آنقدر آلات حرب بر جسد شریفت زدند که گوشت و پوست آماس و ورم کرده بود وحالوا بینک وبین الرواح آه آه و حایل شدند در میان جناب تو و مراجعت کردن بوطن خود ولم یبق لک ناصر وانت محتسب صابر آه آه که کار را بآنجا رسانیدند که باقی نماند از برای تو یاوری جناب تو محض رضا و خوشنودی الهی صبر میکردی تذب عن نسوتک واولادک و دفع اشرار از زنان و اولاد خود مینمودی حتی نکسوک عن جوادک آه واحزناه که آخر الامر از ذوالجناح سرنگونت نمودند فهویت الی الارض جریحا آه آه که از ذوالجناح بر زمین افتادی با بدن مجروح تطؤک الخیول بحوافرها آه وامصیبتاه که لگدکوب کردند جسد مقدس ترا اسبها وتعلوک الطغاة ببواترها و بلندی جستند بر تو طاغیان بعلت شدت فسادشان قد رشح للموت جبینک آه آه که در آنوقت قطرات عرق موت بر پیشانی نورانیت ظاهر گردیده بود مؤلف محزون گوید که چگویم آه که آن عرقها عرق خونها بود که از صدمه تیر و سنگ پیشانی آنجناب مجروح گردیده بود واختلفت بالانقباض والانبساط شمالک ویمینک آه آه که از شدت و اذیت جراحتها طرف راست و چپت بر هم کشیده میشد و جمع میگردید و گاهی از یکدیگر دور و جدا میگردید تدیر طرفا خفیا الی رحلک وبیتک آه وامصیبتاه که در آنحال گاهی بزیر چشم نگاه حسرت میفرمودی بجانب خیمها و اساس و دختران خود وقد شغلت بنفسک عن ولدک واهالیک آه واویلاه وواغماه که در آنحال آنقدر بخود مشغول شده بودی که توجه بحفظ فرزند و عیال نمودی مؤلف گوید که در حدیث است که در وقت شهادت آن مظلوم ارواحنا له الفداء که بخاک و خون میغلطید شخصی در میان لشکر ابن سعد علیه اللعنه ظاهر شد و بصدای بلند نعره میکشید پس لشکریان از سبب آن سؤال کردند گفت والله می بینم رسول الله صلی الله علیه وآله را که در میانه میدان کارزار ایستاده گاهی نظر بجانب آسمان میفرماید و گاهی نظر بجانب زمین و گاهی نظر مینماید بسوی شماها و میترسم که نفرین فرماید بر شما پس هلاک کند هر کس را که بر روی زمین است

و در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که در وقت شهادت آن مظلوم غریب علیه السلام بلند شد در آسمان غبار شدید سیاه تاریک کننده که در میان آن میوزید باد سرخی و هوا بنحوی تیره و تار گردید که هیچ چشمی چیزی را نمیدید حتی اینکه قوم گمان کردند که عذاب الهی برایشان نازل شد پس آنقوم بقدر ساعتی بر همانحال باقی ماندند و همه متحیر و سرگردان بودند که آیا عاقبت امر بکجا خواهد انجامید پس چون هوا اندک روشن شد دیدند که ذوالجناح زین واژگون از میان گرد و غبار شیهه کشان و ناله کنان پیدا شد و روانه جانب قتلگاه شهیدان گردید ناگاه نظر ابن سعد ملعون بآن حیوان افتاد پس ملازمین خود امر کرد که آنرا بگیرید و بنزد من آورید و آن از اسبهای نیکوی خیل رسول خدا صلی الله علیه وآله بود پس همه سواران بامر آن بی ایمان بگرد آنحیوان در آمدند و خواستند که آنرا بگیرند پس آنحیوان گاهی لگد میزد و گاهی دندان میگرفت تا آنکه جماعت بسیاری از آن اشقیا را بقتل رسانید و ابن شهرآشوب رحمه الله میگوید که چهل نفر از پیادگان اشقیا را بدرک نار فرستاد و سواران بسیاری از آنجا قرار از اسبان ایشان بر خاک هلاک انداخت پس دیدند که نمیتوانند او را بگیرند ابن سعد بیحیا فریاد کرد که وای بر شما دور شوید از او و او را بحال خود گذارید تا معلوم شود که چه اراده دارد چون آنحیوان بسته زبان از شر آن منافقان بی ایمان ایمن شد شیهه کشان و گریه کنان در میانه آن کشتگان میگردید و نعش کشته صاحب خود را میطلبید آه واحزناه و وامصیبتاه که چون صاحب خود را کشته و در خاک و خون آغشته دید فجعل یشم رائحته ویقبله بفمه ویمرغ ناصیته وهو مع ذلک یصهل ویبکی بکاء الثکلی حتی اعجب کل من حضر آه آه واحزناه که کاریکه ذوالجناح کرد این بود که اول صاحب خود را بسیار بوئید و بعد اعضای او را بوسید آه آه که بعد از آن پیشانی خود را بخون آن سرور رنگین ساخت و همین ناله میکرد مانند زن فرزند مرده خلاصه آنکه ذوالجناح از گریه و ناله و افغان کاری کرد که همه حاضران بتعجب آمدند صاحب مناقب روایت کرده است که آنحیوان پیشانی خود را بخون صاحب خود رنگین کرد و ابن شهرآشوب نقل کرده است که تمام بدن در خون آن شهید بغلطید آه واحزناه و وامصیبتاه که آنحیوان تیر خورده زین واژگون شده بخاک و خون غلطیده خونریزان و ناله و نوحه و نعره کنان از قتلگاه شهیدان از برای خبر کردن زنان روانه خیمه بیکسان شد و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت مفجعه میفرماید که واسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا یعنی و سرعت میدوید اسب تو ای جد بزرگوار در حالیکه از اضطراب و دهشت رم کرده بود پس روانه جانب خیمگاه گردید در حالتی که ناله و همهمه میکرد و میگریست و در حدیث است که چنان شیهه و ناله از جگر برکشید که جمیع صحرای کربلا از ناله او پر شده بود وای دوستان وای ناله کنندگان اگر ما از زبان آن بسته زبان غافلیم و نمیدانیم که چه میگفت بدانید که در کتاب بحار روایت کرده است که جناب اقدس الهی در احادیث قدسیه در طور سینا بحضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام احوال شهادت این مظلوم را بزبان بی زبانی وحی فرموده از آنجمله احوال ذوالجناح را وحی فرمود فقال یا موسی یقتله امة جده الباغیة الطاغیة فی ارض کربلا وتنفر فرسه وتحمحم وتصهل وتقول فی صهیلها الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها یعنی ای موسی بقتل میرساند مظلوم کربلا حسین را امت سرکش طغیان کننده جد او در زمینی که اسم او کربلا است پس بجولان در میاید اسب او و ناله و فریاد میکند و در شیهه خود میگوید که کیست دادخواه من پس گیرنده صاحب من از این ظالمان بی ایمان که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را بدانکه در کیفیت اطلاع یافتن زنان و کودکان بر شهادت آقای مظلومان اختلاف است از بعضی از اخبار معلوم میشود که پیش از مراجعت ذوالجناح مطلع شدند و از بعضی از احادیث و کتب علما معلوم میشود که بعد از مراجعت ذوالجناح مطلع شدند چنانچه در بعضی از کتب تعزیه است که همه زنان و کودکان مهموم و مغموم در اطراف جناب سید الساجدین علیه السلام حلقه ماتم زده بودند که آیا ایشان را خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد آه آه که ناگاه جناب زینب خاتون دلخون صدای شیهه مرکب برادر با جان برابر را شنید پس روی مبارک را بجانب سکینه خاتون دلخون کرده فرمود که یا بنیة هذا فرس اخی الحسین قد اقبل ولعل معه شیئا من الماء فقومی واشربی اولا یعنی ای دختر کان ای سکینه صغیره اینک صدای شیهه اسب برادرم حسین میآید و شاید که با او قدری آب بوده باشد پس تو اول استقبال کن او را که اول تو آب بیاشامی آه آه پس آنکودک تشنه و گرسنه اول پیش از همه زنان چون بچه از جای برجست و مقنعه خود را بر سر کرده و از خیمه بیرون آمد آه آه که ناگاه نظر آن طفل بذوالجناح صاحب خون آلوده زین واژگون افتاد آه وامصیبتاه که مقنعه از سر کشیده و ای احشا ناله برکشید و گفت الا یا عمتاه قتل والله ابی الحسین یعنی ای عمه جان وای پناه بیکسان که پدر بزرگوارم حسین کشته شده است پس چون جناب

زینب و آن گرفتار رنج و تعب صدای آن فرس را شنیدند از جای جست و با سایر زنان روانه جانب ذوالجناح شدند بطریقی که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه للانتقام در زیارت منجّیه میفرماید که فَلَمَّا رَأَیْنَ النِّسَاءُ جَوَادَکَ مَخْزِیًّا وَ نَظَرْنَ سَرْجَکَ عَلَیْهِ مَلْوِیًّا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَی الْخُدُودِ لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ وَ بِالْعَوِیلِ دَاعِیَاتٍ وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتٍ یعنی ای جد بزرگوار وای شهید بدست اشرار چونکه دیدند زنان اسب رانده شده و نا امید و زین واژگون همه از خیمها بیرون دویدند با موی پریشان و سیلی غم بر صورت زنان در حالتی که آماده شده بودند از برای همسری کوفیان و شامیان و قرین گردیده بودند بآه و ناله و فغان و پس از آنکه بودند عزیزان خداوند عالمیان و برگزیدهای پیغمبر آخر الزمان خوار و ذلیل گردیده بودند در نزد دشمنان بی ایمان و در کتاب بحار و عوالم روایت شده که چون نظر جناب ام کلثوم خاتون معموم بر زینت ذوالجناح افتاد دست غم بر صورت خود زد و بناله جانکاه بزرگان و گذشتگان خود را اذکر دو گفت وا محمداه وا جداه وا نبیاه وا ابا القاسماه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه اینست حسین شما که در بیابان چون نخل بلند در زمین کربلا افتاده مجزوز الرأس من القفاء مسلوب العمامة و الرداء آه واویلاه و وا مصیبتاه که سر مقدس او را از پشت سر بریده اند و سر نورانیش را بی عمامه و ردا گردانیده اند ای شیعیان وای ناله کنندگان چون آن زنان حیران از پیر و جوان بدور آن حیوان حلقه ماتم زدند و صداها بناله و فغان از قلبهای شکسته آن بی پناهان از زمین بآسمان بالا میرفت و هر غم دیده بنوائی و هر مصیبت کشیده ندبه و نوحه میکرد پس یکی از ایشان گفت که یا ذا الجناح لیس لک الوفاء لم أدّیتَه و ما جئتَ به یعنی ایذوالجناح بی وفائی کردی چرا او را بمیدان بردی و نیاوردی آه آه گویا سکینه خاتون از او سؤال کرد که هل سُقِیَ أبی أم قُتِلَ عطشانًا یعنی ایذوالجناح آیا پدر بزرگوار تشنه گرسنه‌ام را آب دادند آه آه یا آنکه او را تشنه شهید کردند و دلسوخته باو فرمود که لِمَ أخرجتَه من بین الأحبّاء و ألقیتَه بین الأعداء و جئتَ خالیًا یعنی ایذوالجناح چرا آنجناب را از میان دوستانش بیرون بردی و در میان دشمنانش انداختی و با زین خالی مراجعت کردی آه آه که سرخیل ماتم زدگان و مادر یتیمان جناب زینب خاتون محزون سؤالی از ذوالجناح فرمود که تا قیامت چشمهای دوستان از گریه مجروح کرد فقالت ما هذا الغبار الذی وقع علیک و من دم من خضّبت و جهک و سرجک یعنی ایذوالجناح این چه غباریست که بر سر و یال و کاکل تست و از خون که رنگین کرده صورت و زین خود را پس هر دلسوخته از ذوالجناح سؤالی میکرد و هر بینوائی با او سخنی میگفت آه آه که آن حیوان بسته زبان سر خجالت بزیر انداخته در میان ایشان گریان بود و هیچ نمیگفت و در بعضی از احادیث است که مدام روی خود را بر پایهای بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام میمالید و در عوالم از صاحب مناقب روایت کرده که آخر الامر در دور آن خیمه آن حیوان آنقدر سر خود را بر زمین زد که هلاک شد و بعضی گفته اند که سر ببادیه نهاد و گریه کنان رفت و دیگر کسی او را ندید و بعضی گفته که خود را در فرات انداخت و رفت و بعضی گفته اند که شهربانو بر او سوار شد و هر دو رفتند و کسی از ایشان نشانی نیافت و فی الزیارة المنجّیة و رأى مُهْرَعٌ مبادرات و الشمر جالس علی صدرک مولع سیفه علی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنّده قد سکنت حواسّک و خفیت أنفاسک و رُفِعَ علی القناة رأسک ای دوستان وای نوحه کنندگان چگونه این احادیث را میتوان شنید و از گریه هلاک نشد که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت منجّیه میفرماید که ایجد بزرگوار بعد از آمدن ذوالجناح بخیمها همه زنان بر سر زنان دویدند بجانب قتلگاه تو که شمر بیحیا نشسته است بر سینه تو و حریص است بر کشیدن تیغ بر حلقوم تو آه وا مصیبتاه از غم بزرگ که گرفته بود ریش منور ترا بدست خود آه آه و مشغول بود با تیغ هندی بذبح تو و بتحقیق که آرام گرفت همه حواس تو و مخفی شد نفس کشیدن تو آه آه واویلاه و وا حزناه و بلند کرده شد بر نیزه سر مقدس تو مؤلف خونجگر گوید که از این فقره زیارت منجّیه معلوم میشود که آقای مظلوما را در حضور زنان او شهید کرده اند لعن الله ظالمی آل محمد علیهم السلام من الاوّلین و الآخرین و رحم الله الباکین و المجیبین ابد الآبدین

مجلس پنجاهم در غارت خیمها و زنان است و اینکه اوّل جناب زینب غارت شده است

السلام علیکم یا اهل العزاء و البلاء و البکاء و رحمة الله و برکاته و بعد فقد قال الله عزّ و جلّ فی محکم کتابه أعوذ بالله من الشیطان الرجیم فَلْیَضْحَکُوا قَلِیلًا وَ لْیَبْکُوا کَثِیرًا جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ یعنی پس البته خواهند خندید و البته بسیار خواهند گریست

بجهت جزای آنچه بودند که بعمل میآوردند و یا معنی اینست که باید کم بخندند و بسیار گریه کنند در جزای آنچه بعمل آورده اند بلی والله اگر بر قبایح اعمال و زشتی کردار خود بر خوریم البته باید کم بخندیم و چه بسیار از خجالت و شرمساری باید گریه کنیم و آنکسی میخندد و نمیگرید که از بی اعتباری عمر و مرگ و عقبات بعد از آن غافل باشد

غافل مشو ز عمر که چون کشتی روان … استاده مینماید و چون باد میرود

ابکی کریمتی لک فی اللیل و النهار … بر حال خویش گریه کن ای دیده زار زار

ابکی لضیق قبرک و الهول و السؤال … افغان ز خانه که بسی تیره و تار

ابکی علی عقارب قبر و حیّته … بر قبر گریه کن که پر از عقرب است و مار

ابکی لیوم نشرک و الوقف فی الحساب … آه از دمی که جرم ترا آورند در شمار

بر حال خویش اشک ببارید روز و شب … یا ایّها الصغار و یا ایّها الکبار

ابکی لدار غربتکم ایّها الکرام … کآنجا غریب وار کند گریه شهریار

ای در وطن عزیز تو همچون عزیز مصر … در منزلی روی که در و شد عزیز خوار

فرصت غنیمت است در روزیکه زنده … امروز گریه کن که همین آیدت بکار

چون پیش دوست گریه بود نیک خنده بد … کم کن تو خنده و گریه بی شمار

دارد چو دو گریه همین دو منتخب … خواهی که دوست دار از دیده خون ببار

انخوش بر احوال آن بنده دلی که عمر گرانمایه را بغفلت نگذراند و بر احوال و افعال و اعمال و عقبات و شداید دنیا و آخرت خود و از دید قرب الهی گاهی از خوف گاهی از شوق ناله کند تا بفیوضات ابدیه کامیاب و از مهالک دنیا و آخرت نجات یابد ای شیعیان و ای کامل عیاران بدانید که از جمله گریهائی که بسعادت ابدیه میرساند و از مهالک دنیا و آخرت نجات میدهد گریستن بر مصیبت آقای شهیدان و سرخیل سلسله غریبان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداست و از جمله احادیثی که شاهد بر این مدعاست که هر دوست کامل و عارفی که بشنود از نوکر میکرید و از حزن ناله میکند و بسعادت دارین کامیاب میگرداند این حدیث شریف نورانی است که در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که در روز دهم محرم زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را یا براو بگرید و مصیبت او را بر پا دارد و چون بعضی از برادران ایمانی خود را ملاقات کند گریان باشد و تعزیه گوید ایشانرا بمصیبت آنحضرت باین نحو که عظّم الله أجورنا و أجورکم بمصابنا بالحسین علیه السلام و جعلنا و إیّاکم من الطالبین بثاره مع ولیّه الامام المهدی من آل محمّد صلی الله علیه و علیهم اجمعین پس من که جعفر بن محمدم ضامن و کفیلم که در روز قیامت ملاقات خدا را با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار هزار جهاد که هر یکرا با رسول خدا و ائمه طاهرین کرده باشد مؤلف محزون گوید که چگونه میتوانند دوستان آل محمد مصیبت جانکاه از مولای خود مظلوم کربلا علیه السلام را بشنود و ناله نکنند و حال آنکه خلق شده از فاضل طینت ایشانست بلکه کاملین از شیعیان ایشان نظری باجر و مزد ندارند و از راه اخلاص و شیعه بودن نمیتوانند که گریه و ناله نکنند چنانچه از بعضی از احادیث معلوم میشود که ائمه اهل عصمت در این مصیبت گاهی بی اختیار ناله و گریه میکرده بودند چنانچه ابو بصیر میگوید که روزی در خدمت مولای خود حضرت صادق علیه السلام بودم که یکی از فرزندان آنجناب بر او وارد شد آنجناب باو مرحبا گفت و او را پیش خود کشید و در آغوش رحمت جا داد و او را بوسید و فرمود که حقیر گرداند خداوند کسی را که خوار گرداند شما را و لعنت کند خداوند کسی را که بقتل رساند شما را و بوده است خداوند همیشه ولی و ناصر و حافظ شما و بتحقیق که طول کشید گریه زنان و گریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان از برای شما پس آنحضرت خود گریست و فرمود که یا ابا بصیر إذا نظرتُ إلی وُلدِ الحسین علیه السلام أتانی ما لا أملکه بما أتی إلی أبیهم و إلیهم یعنی ای ابا بصیر هرگاه نظر میکنم باولاد حضرت امام حسین علیه السلام مرا حالتی عارض میشود که بیخود میشوم بسبب آن مصیبتهائی که رسیده است بپدر بزرگوار ایشان ای ابا بصیر بدان بدرستیکه هنوز فاطمه طاهره در مصیبت فرزند خود گریه و ناله میکند و از خروش ناله فاطمه مظلومه جهنم زبانه میکشد و اگر نمیبودند ملائکه مستحفظین جهنم هرآینه خوف آن بود که از اثر ناله آن مظلومه زبانه جهنم بدر آید یا آنکه دود جهنم طغیان کند که جمیع اهل زمین بسوزند پس هر وقت صدای ناله فاطمه محزونه بر آید ملائکه درهای جهنم می بندند و بمهارها او را نگاه میدارند که اهل زمین را هلاک نکرداند پس تا فاطمه مظلومه ساکت نشود جهنم آرام نمی گیرد بدرستیکه دریاها نزدیکست که پاره پاره شوند و بر یکدیگر بریزند و هیچ قطره از آبهای آنها نیست مگر آنکه ملکی بر آن موکّلست که تا آن ملک بشنود صدای ناله آن معصومه را ببالهای خود فرو نشاند جوشش و طغیان آن را تا آنکه دریاها بر هم نریزند تا آنکه دنیا را و اهل دنیا را غرق نکند پس علی الدوام ملائکه خایفند و از گریه آن مظلومه گریه میکنند و خداوند را میخوانند و تضرع و زاری میکنند و اهل عرش و اطراف آن تضرّع میکنند و صداها ملائکه بلند میشود بتقدیس

الهی بجهت خوف بر اهل زمین و اگر صدای یک ناله از ناله‌های ملائکه با اهل زمین رسد هر آینه جمیعا هلاک شوند و کوهها پاره پاره شوند و زمین و اهل آن تمام بزلزله در آیند قُلْتُ جُعِلْتُ فِداکَ اِنَّ هٰذَا الْاَمْرٌ عَظِیمٌ ابابصیر میگوید که من عرض کردم که فدای تو شوم آنچه فرمودی در این خصوص امریست بزرگ و عجیب هنگامه ایست در عزاداری بر مظلوم کربلا علیه السلام قالَ غَیْرُهُ اَعْظَمُ مِنْهُ مالَمْ تَسْمَعْهُ آنحضرت در جواب فرمود که ای ابابصیر آنچه را که نشنیده و هنوز از برای تو بیان آنرا نکرده‌ام بزرگتر است از آنچه شنیدی و بیان نکرده شد پس فرمود که ای ابابصیر آیا دوست نمیداری که بوده باشی در زمرهٔ آنجماعتیکه یاری کرده‌اند فاطمهٔ طاهره را ابوبصیر میگوید که چون من این کلام را از آن حضرت شنیدم بی اختیار شدم و آنقدر گریستم که دیگر نتوانستم سخن بگویم پس آنحضرت برخواستند و روانه جانب محل نماز شدند و مشغول دعا و گریه و زاری شد و من از خدمت آن بزرگوار گریه کنان بیرون رفتم و بر حالی شدم که نه رغبت بغذائی داشتم و نه مرا خواب میآمد و تا صبح خایف و ترسان بودم و چون صبح بخدمت آن بزرگوار مشرف شدم دیدم که آنجناب از گریه آرام گرفته‌اند پس من هم اندک آرام گرفتم و حمد کردم خدا وند را بجهت آنکه نازل نشد بر من عقوبتی مولف گوید یعنی اقتدا بآنجناب کرده بودم در گریه و خلاف نکرده بودم تا آنکه بعقوبت الهی گرفتار شوم ای دوست حقیقی نه خیال کنی که گریه و نالهٔ اهل عصمت علیهم السلام و غیر ایشان بر مظلوم کربلا همین بعد از وقوع این قضیه هایله عظیم اندوز بوده بلکه قبل از شهادت آن مظلوم نیز چنین بوده پس حدیث مختصر جانگداز دیگر هم بشنو و بعد از آن اقتدا باهل عصمت ارواحنا لهم الفداء کرده بهر نوع که میخواهی گریه و ناله و فغان کن و آن حدیث جانسوز اینست که شیخ طوسی رحمه الله در کتاب امالی از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام که آن بزرگوار از پدر بزرگوار و جد عالیمقدار خود روایت کرده‌اند که روزی مظلوم کربلا خامس اصحاب کسا جناب حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام داخل شد بر برادر بزرگوار خود حضرت امام حسن و چون نظر آن مظلوم بسوی برادر خود حضرت امام حسن افتاد گریست پس آن سرور از برادر باجان برابر از سبب گریه سؤال فرمود قالَ اَبْکی لِما یُصْنَعُ بِکَ یعنی ای برادر سبب گریه من آنست که بخاطر آوردم آن مصیبتی را که بر جناب تو بعد از این وارد خواهد گردید بانیکه ترا زهر خواهند داد پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای برادر آنکسی که مرا میکشد در خفیه حیله میکند و بزهر جفا مرا میکشد ولکن لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ یعنی ولیکن روزی مثل روز تو نباید ای برادر ای حسین که جمع میشود در دور تو هفتاد هزار نامرد که همه ادعا میکنند که از امت جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اند و خود را از اهل اسلام میشمارند پس اجتماع میکنند بر کشتن تو و ریختن خون تو و هتک نمودن حرمت تو و اسیر کردن ذریه و اولاد تو و بغارت بردن اسباب و اساس تو پس در آنوقت وارد میشود بر بنی امیه لعنت الهی و از آسمان خاکستر و خون خواهد بارید وَ یَبْکی عَلَیْکَ کُلُّ شَیْءٍ حَتَّی الْوُحُوشُ فِی الْفَلَواتِ وَ الْحِیتانُ فِی الْبِحارِ یعنی و گریه خواهند کرد بر تو جمیع اشیا حتی وحشیان صحراها و ماهیان دریاها مولف محزون الحزن گوید که راست خبر داده حضرت امام حسن ع زیرا که در روز عاشورا بی ایمانان بنی امیه و اهل شام و کوفه بدور آن امام مظلوم علیه السلام جمع شدند و آنحضرت را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و خون مبارکش را حلال دانستند آه آه که بعد از شهادت بر اسبها کوه پیکر سوار شده نعره زنان در اطراف خیمه‌های زنان بنوعی احاطه کردند که راه فرار بر ذریه احمد مختار بسته شد فَصاحَ ابْنُ سَعْدٍ اللَّعِینُ وَ قالَ اَضْرِمُوا عَلَیْهِمُ النّارَ فِی الْخَیْمَةِ آه از مصیبتی که سوزش آن تا قیامت از قلبهای شیعیان بیرون نمیرود زیرا که ناگاه صدای نعرهٔ عمر بن سعد لعین بلند شد و گفت که ایشان را آتش زنید چنانکه در خیمه اند که در آنوقت مردی گفت که وای بر تو ای عمر آیا کفایت نکرد آن کارها و ظلمها و ستمها که با حسین کردی وَ تُرِیدُ تُحَرِّقُ حَرَمَ رَسُولِ اللهِ ای بیحیا اراده داری اینکه حرم رسول خدا را بسوزانی ای دوستان واگریه کنند کان در حدیثست که آن ملعون چون دید که او را بر سوزانیدن ایشان سرزنش میکنند امر کرد بغارت اهل بیت علیهم السلام در کتاب بحار الانوار روایت شده است که چون دشمنان خداوند در خیمهٔ بیکسان ریختند با ایشان بود شمر شریر علیه اللعنة فَقالَ اُدْخُلُوا فَاسْلُبُوا بَزِّهِنَّ آه واغریباه و وامظلوماه که شمر بیحیا نعره کشید و گفت ای لشکر بریزید در خیمه‌ها و بگیرید اسباب بیت زنان را پس اهل عدوان بامر شمر بی ایمان بر خیام طاهرات آقای شهیدان فداه ارواح الانس و الجان ریختند آه واویلاه و وا حزناه در غارت زنان و دختران کار بجائی رسید که در کتاب ارشاد مفید و بحار روایت شده که حَتّی کانَتِ الْمَرْئَةُ لَتُنازَعُ ثَوْبَها عَلی ظَهْرِها حَتّی تُغْلَبَ عَلَیْهِ فَیُذْهَبَ بِهِ عَنْها آه آه که آن بیکسان از دست آن ناکسان چندان اذیت دیدند که نمیتوان

گفت و نمیتوان شنید از آنجمله آنکه آن بی ایمانان میخواستند که چادر و مقنعه از سر و دوش زنان و دختران حیران بکشند و ایشان ممانعت کرده نمیگذاشتند تا آنکه آخر الامر آن بیشرمان غالب میشدند و آنها را از سرهای ایشان میکشیدند و میبردند ای دوستان وای ناله کنان شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی از فاطمه دختر شاه شهیدان روایت کرده است که بعد از آنکه مقنعهای آنبو دختران که پروردهای دو حجاب عصمت و خاندان خدا رت بودند کشیدند آه آه واویلاه و وامصیبتاه که آن بیکسان از حیائی که داشتند مضطر شده دویدند و هر چادرهای خود را در عوض مقنعه بر سر کشیدند قالَتْ وَ انْتُهِبَتْ ما فِی الْاَبْنِیَةِ حَتّی یَنْزِعُونَ الْمَلاحِفَ عَنْ ظُهُورِنا یعنی فاطمه میفرماید که هر چه در خیمهٔ ما بود بغارت بردند حتی آنکه چادرها از دوشهای ما کشیدند و بردند ای دوستان بدانید که آنچه از بعضی از احادیث ظاهر میشود آنست که اول زنیکه غارت کرده شد مادر اسیران و پناه بیکسان جناب زینب خاتون علیها السلام بود زیرا که از آن مظلومه روایت شده است که در وقتی که ابن سعد بی ایمان امر کرد باسیری و غارت من بر در خیمه ایستاده بودم که ناگاه ملعون ازرق چشمی داخل خیمه شد فَجاءَ اِلَیَّ وَ اَخَذَ جَمِیعَ ما عَلَیَّ پس اول بجانب من آمد و آنچه با من بود غارت کرد وَ فِی رِوایَةٍ اُخْری قالَتْ اَخَذَ قِناعِی وَ قُرْطَیْنِ کانا فِی اُذُنَیَّ آه آه در حدیث دیگر میفرماید که گرفت مقنعهٔ مرا و دو گوشواره گوش مرا و در اینحال آن ملعون گریه میکرد پس من باو گفتم که ای ملعون هتک حرمت ما میکنی و در اینحال گریه میکنی آن بیحیا جواب داد که گریه من از جهت دیدن اینگونه مصایب است که بر شما اهل بیت وارد میشود پس آن مخدرهٔ مظلومه میفرماید که من از سخن آن خبیث بغیظ آمدم و او را نفرین کردم و گفتم که خداوند هر دو دست ترا و هر دو پای ترا قطع کند و ترا بآتش دنیا بسوزاند قبل از آتش آخرت و در حدیثست که از برکت دعای آن مظلومه والله نگذشت مگر زمان قلیلی که مختار نیکو شعار ظاهر شد و هر دو دست و هر دو پای آن جهنمی را قطع فرمود و از راه آتش دنیا او را روانهٔ آتش آخرت نمود جزاه الله خیر الجزاء و سیعلم الذین ظلموا حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله ای منقلب ینقلبون ان الله عزیز ذو انتقام

مجلس پنجاه و یکم در بیان غارت خیمه‌ها و گریختن اسیران بصحرا و پاره شدن گوش فاطمه و بر روی انداختن جناب سید الساجدین فداه ارواح العالمین بر روی زمین و برخیزانیدن او از زمان بعد از کشتن از بیابان

السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ الْمُصِیبَةِ وَ الْعَزاءِ وَ الْعاشُوراءِ جَمِیعًا وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ و بعد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَنا مِنْ اَهْلِ الْوَفاءِ وَ الْعَزاءِ لِخامِسِ اَصْحابِ الْکِساءِ الْمَحْرُوقِ الْخِباءِ الْمَسْبِیِّ الْاَوْلادِ وَ النِّساءِ بِاَیْدِی اَوْلادِ الزِّناءِ اَعْنِی سَیِّدَنا وَ مَوْلانا اَبا عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنِ اَرْواحُنا لَهُ الْفِداءُ وَ اَنْفُسُنا لَهُ الْوِقاءُ آه وا حزنا وَ کَیْفَ لا اُقِیمُ الْعَزاءَ وَ کَیْفَ لا اُحْرِقُ مِنْ حَرِّ قَلْبِی اَهْلَ الْاَرْضِ وَ السَّماءِ وَ قَدْ سَمِعْتُ اَنَّ زَیْنَبَ الْمَحْزُونَةَ اَوَّلُ مَنْ نُهِبَتْ مِنَ النِّساءِ وَ اُخْرِقَ اُذُنُها کَما خُرِقَ اُذُنُ اُمِّ کُلْثُومٍ وَ فاطِمَةَ بِاَیْدِی الْاَعْداءِ آه آه کَیْفَ لا اَصِیحُ وَ لا اَبْکِی مِنْ تَصْمِیمِ شِمْرِ اللَّعِینِ قَتْلَ سَیِّدِ الْعابِدِینَ الْعَلِیلِ بَعْدَ قَتْلِ اَبِیهِ سَیِّدِ الشُّهَداءِ رُوحِی لَهُ الْفِداءُ آه وا حر قلباه مِنْ جَذْبِ نَطْعِهِ وَ اِلْقائِهِ عَلی وَجْهِهِ عَلَی الرَّمْضاءِ آه مِنْ حُرْقَةِ فُؤادِی عَلی اَنَّهُ رُوحِی لَهُ الْفِداءُ ما کانَ قادِرًا عَلَی الْقِیامِ وَ الْقُعُودِ اِلّا بِاعْتِضادِ النِّساءِ اللهُ اللهُ کَیْفَ اَقْدِرُ عَلی مَنْعِ نَفْسِی عَنِ النَّحِیبِ وَ الْبُکاءِ عِنْدَ اسْتِماعِ اَنَّ الْاُساری یَلُذْنَ بَعْضُهُنَّ بِبَعْضٍ مِنْ دَهْشَةِ رَفْعِ الْاَعْداءِ وَ یُنادِینَ وا مُحَمَّداهُ وا عَلِیّاهُ وا حَسَناهُ وا حُسَیْناهُ وَ هُنَّ وَدائِعُ کَهْفِنا فِی عالَمَیِ الْفَناءِ وَ الْبَقاءِ اَعْنِی فَخْرَ الْاَنْبِیاءِ وَ سَیِّدَ الْاَوْصِیاءِ اَرْواحُنا لَهُ الْفِداءُ آه آه کَیْفَ لا تَرْضی نَفْسِی بِالْمَوْتِ مِنْ هُجُومِ الْحُزْنِ وَ کَثْرَةِ الْبُکاءِ بَعْدَ الْاِطِّلاعِ عَلی اَنَّ بِنْتَ مَوْلایَ عُشِیَتْ فِی الْبَیْداءِ مِنْ کَظْمِ رُمْحِ اَوْلادِ الزِّنا وَ سَئَلَتْ عَنْ خِرْقَةٍ تَسْتُرُ بِها رَأْسَها عَنْ اَعْیُنِ الْاَعْداءِ فَاَجابَتْها عَمَّتُها لَعَمَّتُکِ مِثْلُکِ یا بِنْتاهُ وَ یا زَهْرَةَ شَجَرَةِ الْاَوْلِیاءِ آه واغوثاه و وافضیحتاه مِنْ داءٍ لا دَواءَ لَهُ وَ مِنْ رَزِیَّةٍ لا تَسْلِیَةَ لَها مِنِ اسْتِماعِ اَنَّ زَیْنَبَ بِنْتَ عَلِیٍّ الْمُرْتَضی وَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ عَلَیْهِمَا الْآلافُ التَّحِیَّةِ وَ الثَّناءِ قَدِ اسْوَدَّتْ مَتْنُها مِنْ ضَرْبِ اَهْلِ الْجَوْرِ وَ الْجَفاءِ کَسَّرُوا عَضُدَ اُمِّها سَیِّدَةِ النِّساءِ مِنْ اَرْذَلِ اَصْلِ شَجَرَةِ الشَّقاءِ وَ مَظْهَرِ الْعَداوَةِ وَ الشُّرُورِ وَ الْبَغْضاءِ وَ الشَّحْناءِ فَعَلَیْهِ وَ عَلی تابِعِیهِ وَ عَلی مَنْ رَضِیَ بِفِعالِهِمْ کُلُّ لَعْنٍ یُری وَ یَجْرِی مِنَ الْقَدَرِ وَ الْقَضاءِ دَوامَ خُلُودِ النّارِ وَ الْعَناءِ وَ دَوامَ تَواتُرِ الصَّلوةِ وَ السَّلامِ عَلی خامِسِ اَصْحابِ الْکِساءِ وَ مَنْ حَلَّ بِفِنائِهِ مِنَ الشُّهَداءِ وَ مَنْ صاحَ وَ صَرَخَ وَ اَدْمَنَ فِی الْحُزْنِ وَ الْبُکاءِ ای شیعیان و ای ماتمداران اگر خواهید که قدر و منزلت محبان و زایران و گریه کنندگان بر آن آقای

مظلومان فداه ارواح الملائکة والانس والجان را مطلع شوید بدانید که معویة بن وهب که از عظمای اصحاب حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام است میکوید که در روز عاشورا بخانه آنحضرت رفتم در وقتی رسیدم که آنجناب در سجده بود من در کناری نشستم دیدم که
آنحضرت سجده را طول داد شنیدم که در سجده میفرمود که ای خداوندیکه مخصوص کردانیده ما اهل بیت را بکرامت و وعده داده مارا
بشفاعت روز قیامت و در ما قرار داده رسالت و امامت را و کردانیده مارا وارثه انبیا پس ای خداوند بیامرز مرا و برادران ایمانی
مرا و بیامرز کریه کنندکان بر جدم حسین را که در دوستی ما را سخند و مالهای خود را صرف میکنند در راه ما و بدنهای خود را در راه زیارت
برنج و تعب میاندازند برای نیکی بما و خوشحال کردن پیغمبر تو و از جهت امیدی که دارند در ثوابی که از جهت نیکی کنندکان بما وعده
فرموده ای خداوند من مکافات ده ایشانرا و ببخش رضوان خود و عوض خود را بایشان و محافظت فرما ایشانرا در شب و روز و کفایت
کن ایشانرا از شر هر ظالمی و جباری و حمایت کن ایشانرا از شر هر قوی و ضعیفی و از شر شیطان انس و جن و عطا کن ایشانرا زیاده
از آنچه طمع دارند از زیارت جناب سید الشهدا و مفارقت از اهل و اوطان و غربت ایشان از عیال و فرزندان و آمدن ایشان
بسوی ما و کذاشتن اولاد و خویشان و برادران خود را در شهرها و دیارها خود ای خداوند من تو خلیفه ایشان باش در محافظت اهل
و عیال و اولاد ایشان پس آنجناب بخداوند خود عرض کرد که اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ تِلْکَ الْوُجُوهَ الَّتِي غَيَّرَتْهَا الشَّمْسُ فِي زِيَارَةِ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
یعنی ای خداوند من رحم کن بر صورتهای آنجماعتی که تغییر داده است آفتاب رنگ آنهارا و سیاه کردانیده است در راه زیارت ابی عبد الله الحسین علیه
السلام وَارْحَمْ تِلْکَ الْخُدُودَ الَّتِي تَتَقَلَّبُ عَلٰى قَبْرِ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی خداوندا رحمت فرما بر آن رویهائی که از روی اخلاص
کاهی از طرف راست و کاهی از طرف چپ مالیده میشود بر قبر ابی عبد الله علیه السلام وَارْحَمْ تِلْکَ الْعُيُونَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً
لَنَا یعنی و رحمت فرما بر چشمهای آنجماعتی که جاری شده است اشکهای آنها بجهت ترحم بر ما اهل بیت وَارْحَمْ تِلْکَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ لِاَجْلِنَا
یعنی و رحم فرما بر آن قلبهائی که محزون و غمناک شده است بجهت خاطر ما وَارْحَمْ تِلْکَ الصَّرْخَةَ الَّتِي مِنْ قُلُوبِ شِيعَتِنَا لِاَجْلِنَا یعنی خداوند
رحمت فرما بر آن نالهای بی اختیاری که از قلبهای شیعیان ما بر میآید در وقت شنیدن مصیبتهای ما بجهت خاطر خواهی ما مؤلف کوید که از این
فقره مبارکه معلوم میشود که اهل عصمت علیهم السلام دوست میدارند آن نالهای بی اختیاری را که از قلبهای دوستان ایشان بیرون میآید در
مصیبت ایشان و از این جهت است که از خداوند سؤال میفرمایند که رحمت خود را نازل فرماید بر آنها راوی میکوید که حضرت
صادق علیه السلام عرض کرد که اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْتَوْدِعُکَ تِلْکَ الْاَنْفُسَ وَتِلْکَ الْاَبْدَانَ حَتّٰى تَرْوِيَهُمْ مِنَ الْحَوْضِ يَوْمَ الْعَطَشِ الْاَکْبَرِ
وَتُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ وَتُسَهِّلَ عَلَيْهِمُ الْحِسَابَ یعنی ای خداوند من بجناب اقدس تو می سپارم آن نفوس مقدسه و آن ابدان مطهره را تا آنکه
سیراب کردانی ایشانرا از حوض کوثر در روز عطش اکبر که آن روز قیامت است و داخل کردانی ایشانرا در بهشت و آسان فرمائی بر ایشان حساب را
راوی میکوید که من مدتها در آنجا نشستم و آنحضرت در سجده بود و دعا بزیارت کنندکان حضرت امام حسین علیه السلام میکرد و چون
برخواست من بنزد آنحضرت رفتم آنحضرت را دیدم که افروخته روی و متغیر الاحوال و شکسته بال بود و قطرات اشک مانند مروارید غلطان
بر رخساره مبارک وی جاری بود پس من عرض کردم که فدای تو شوم سبب کریه شما چیست فرمودی ای پسر وهب مکر غافلی که امروز
چه روزیست آیا نمیدانی که امروز جدم حسین علیه السلام در زمین کربلا بدرجه رفیعه شهادت رسیده است پس من کریان شدم و عرض کردم
که درین روزها بهترین کارها چه چیز است فرمود که بهترین کارها درین روز محزون بودن و بسیار کریستن بر آنحضرتست و زیارت کردن
اوست از دور و نزدیک پس من عرض کردم که یا ابن رسول الله من نمیدانستم که کریه و زیارت آنحضرت این حد ثواب دارد و همین دعاهای
تو از برای زیارت کنندکان آنجناب کافیست اکر چیزی دیکر نباشد حضرت فرمود که ای پسر وهب ترک مکن زیارت آنحضرت را مکر بسبب
خوفی که از کسی داشته باشی که هر که ترک زیارت او کند بعد از مرک آنقدر حسرت و ندامت خواهد کشید که قبر او را بیرون اندازد ای پسر وهب
اکر میخواهی که چون فردای قیامت ملاقات کنی پروردکار خود را بر تو هیچ کناه نبوده باشد و با تو مصافحه کنند ارواح همه پیغمبران پس زیارت
کن آنحضرت را پسر وهب میکوید که بعد از آنکه آنحضرت این کلام را فرمود دیدم که آنقدر کریست که ریش مبارکش در اشک چشمهای آنجناب
غرق شد مؤلف کوید که مصایب روز عاشورا نه بحدیست که کریهای انبیا و اولیا و اوصیا و ساکنین ملأ اعلی بلکه کریه و نوحه تمامی

اشیا از عهده عزاداری آن بر آیند زیرا که اذیتهائی که در آنروز بر آل محمد علیهم السلام وارد شده است نه یک و نه اندک بوده بلکه
زیاده از آن بوده که کسی در حیطه ضبط در آورده باشند زیرا که کسی را قدرت بر حفظ آنها نبوده و در آنتوقعهای بزرک بی شعر عظیم الخطر
کسی در فکر ضبط همه آنها نبوده و قطعا آنچه بضبط در آمده در جنب آنچه ضبط و حفظ نشده است مثل قطره ایست در جنب دریا آه آه که بهم
آنچه ضبط شده است اکر کسی تأمل کند میتواند که بکوید باشنود و کریه و ناله نکند بلکه نالهای بی اختیار از دل فکار بر خواهد کشید زیرا که همه غم
اندوز بلکه جانسوز است بجهة آنکه ظلم بر سه قسم است اول آنکه عالی و بلند مقامی بر دانی و پست مقامی ظلم کند مثل سلطان و حاکمی بر زیردست
و رعیت خود و آقا بالنسبه بغلام خود و کنیز خود و مانند آنها و این قسم ظلم اکر چه قبیح و معصیت است لکن چون بسیار و علی الدوام در عالم
میشمار است در نظرها قبح آن کمتر است لِاَنَّ الْبَلِيَّةَ اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ یعنی چون بلیه بسیار و همه جا و همه کسی شود و طبیب خاطر میشود و اذیت
زیادی نخواهد کرد دویم آنست که دو نفر مثل هم و هم مقام بر یکدیکر ظلم کنند این قسم هم قبیح و معصیت است لکن چون بسیار است چندان
بر خلایق چندان دشوار و ناکوار نیست سیم آنست که پست رتبه ناقابلی بر بالادست بلند مرتبه ظلم کند مثل آنکه غلامی بر آقای خود
یا فرزندی بر والدین خود یا شاکردی بر استاد خود یا رعیتی بر سلطان ظلم کند و این قسم ظلم کمتر و بسیار ناکوار و معصیت آن و درد
آورنده تر و اقبح است ایدوستان و ای شیعیان آه آه از ظلمهای روز عاشورا که همه از این قسم است زیرا که مصیبتها وارد در آنروز همه
دلسوز و تمامی غم اندوز است آه که مخلوقان شنیدند و ناله بی اختیار از قلب فکار بر کشید زیرا که چه نجیبان در قبضه قدرت نانجیبان در آمده بودند
آه آه که چه خداپرستان بدست بت پرستان مبتلا کردیده بودند آه آه که چه عزیزان خدا و رسول پرورده که در نظر مردودان نامقبول
ذلیل شده بودند آه آه و اویلاه که چه شاهبازان بلند پرواز در مقام قرب الهی که بدام عنکبوت شیطان صفتان پست فطرتان صید شده
بودند آه آه و وا حزناه که چه عمودان قوام نظام سموات و ارضین که به تیشه پر کینه مخربین دنیا و دین از پا در آمده بودند آه آه و مصیبتا
که چه سینهای صافیه مخزن اسرار و علوم حضرت رب العالمین که بخدنک تیر و نیزه ظالمین و خنجر جاهلین پاره پاره کردیده بود آه آه
که چه زنان آل الله که پرورده در حجره رسول الله بودند بعد از بردن چادر و مقنعه جیب پیراهنشان بدست بیشرمی دریده بودند آه آه
که چه اطفال بیکناه و بی پناه که بظلم پدر ناشناسان با دربخطا در دامن صحرای بیکسی آرمیده بودند آه آه که چه شب زنده داران روزه کیران
کرسنه شکمان تشنه لبان که از غلطکاری تارک الصلوتان حرامخواران شراب آشامان جرعه نوش جام مرک شده بودند آه آه که
همه میدانید که در آنروز چه بزرکواران از دست چه نابکاران چه مصیبتها و چه اذیتها کشیدند که هر یک از برای کریه و زاری و ناله و آه برای
دوستان فدوی ایشان کافی است و از جمله آنها آنست که بعد از شهادت خامس آل عبا و جدا شدن سر از بدن نازنین مظلوم کربلا ارواحنا
له الفداء اشرار کوفه و شام روی بغارت خیام طاهرات نهادند پس اول زنی را که غارت کردند جناب زینب خاتون دلخون بود که پا در
و مقنعه از سر او کشیدند و کوشواره از کوش او در آوردند آه آه و مصیبتاه که از جهت کوشواره کوش جناب کلثوم مظلومه محزونه را هم
پاره کردند و دوش را بخون کوشش رنکین کردانیدند آه آه بلکه کوش فاطمه نو عروس را هم بجهت کوشواره پاره کردند آه آه در کتاب
مصایب المعصومین از کتاب ارشاد مفید روایت کرده ام که شمر شریر علیه اللعنه با جمعی از منافقین علیهم اللعنه داخل خیمه جناب سید الساجدین علیه السلام
شدند فَقَالَ لَهُ اَلَا نَقْتُلُ هٰذَا الصَّبِيَّ پس آن بی ایمانان بشمر کفتند که آیا نکشیم این جوانزاده کویا که از آن ملعون اذن کشتن آن بزرکوار را
میطلبیدند فَرُوِيَ اَنَّ الشِّمْرَ اللَّعِينَ قَالَ اُقْتُلُوهُ عَلٰى فِرَاشِهِ آه آه اُفٍّ لَکَ يَا دُنْيَا که آن ملعون ایشانرا اذن داد و کفت که بکشید او را همین
طوریکه بر فراش خود خوابیده است راوی میکوید که من پیش آمدم و کفتم سبحان الله آیا شما کودکان را هم میکشید بقوم این بزرکوار با آنکه در
اول عمر است کرفتار بناخوشی و بیماریست پس الحاح و التماس بسیار کردم تا آنکه آن اشقیا از کشتن آنجناب در کذشتند لکن آه آه آه
که جناب زینب خاتون میفرماید که آن ملعون ازرق چشمی که اسباب ما را بغارت برد نَظَرَ اِلٰى زَيْنِ الْعَابِدِينَ فَرَآهُ مَطْرُوحًا عَلَى النِّطْعِ
مِنَ الْاَدِيمِ وَهُوَ عَلِيلٌ فَجَذَبَ النِّطْعَ مِنْ تَحْتِهِ وَاَلْقَاهُ مَکْبُوبًا عَلٰى وَجْهِهِ یعنی چون آن پلید بن نظر انداخت بجناب سید الساجدین حضرت
امام زین العابدین فداه ارواح العالمین دید که آن مظلوم بر روی پوستی خوابیده و در شدت ناخوشی و بیماریست پس آن ملعون چنان پوست را از زیر
آن بیمار کشید که آنجناب را بسینه کرده از طرف روی بر خاک انداخت ایدوستان و ای کریه کنندکان از احوال که نقل نمیم بر آنکه

ناله کنیم بشنوید و ملاحظه کنید که چه بزرگواران در دست چه بی‌دینان چگونه گرفتار شده بودند پس بدانید که در کتاب امالی صدوق علیه
الرحمه از فاطمه دختر مظلوم کربلا علیه السلام روایت شده است که میفرماید که چون لشکریان در خیمه ما ریختند من دختر کوچکی بودم و در پای
من دو خلخال بود از طلا دیدم که ملعونی آمد و آن خلخالها را از پای من بیرون میکرد و میگریست من با و گفتم که از برای چه گریه میکنی ای دشمن خدا فقال
کَیْفَ لَا اَبْکِی وَاَنَا اَسْلُبُ اِبْنَةَ رَسُولِ اللهِ آن ملعون در جواب گفت که چگونه گریه نکنم و حال آنکه برهنه میکنم دختر رسول الله صلی الله علیه
و آله را گفتم اگر تو میدانی که من دختر رسول اللهم چرا برهنه میکنی قَالَ اَخَافُ اَنْ یَجِیءَ غَیْرِی فَیَأْخُذَهُ آن ملعون گفت که میترسم که اگر من بر ندارم
دیگری بیاید بردارد و فاطمه میفرماید که پس هرچه در خیمه ما بود بردند حتی آنکه چادرها را از دوشهای ما میکشیدند آه آه و اویلاه و وا مصیبتاه که
در بعضی از کتب اصحابست که اِنَّ فَاطِمَةَ الصُّغْرَی قَالَتْ کُنْتُ وَاقِفَةً بِبَابِ الْخَیْمَةِ وَاَنَا اَنْظُرُ اِلَی اَبِی وَاَصْحَابِهِ مُجَزَّرِیْنَ کَالْاَضَاحِیْ
عَلَی الرِّمَالِ وَالْخُیُولُ عَلَی اَجْسَادِهِمْ تَجُولُ ای شیعیان و الله که نمیتوان گفت و نمیتوان شنید و بی اختیار ناله نکشید فاطمه مظلومه غارت شده
میفرماید که بعد از غارت خیمها بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بجسد پاره پاره پدر بزرگوارم و اصحاب کرام او که همه بدنهای ایشان چاک
چاک مثل گوشتهای قربانی بر روی ریگها افتاده بودند آه آه و اسبها بر روی ایشان میدویدند و من متحیر بودم که بر ما بعد از پدر
بزرگوارم از دست بنی امیه چه واقع خواهد شد آیا ما را میکشند یا ما را اسیر میکنند فَاِذَا بِرَجُلٍ عَلٰی ظَهْرِ جَوَادِهِ یَسُوقُ النِّسَاءَ بِکَعْبِ رُمْحِهِ
وَهُنَّ یَلُذْنَ بَعْضُهُنَّ بِبَعْضٍ ایکاش که قلبها این احادیث را که باعث اظهار ذلت آل محمد علیهم السلام و پاره پاره شدن قلبهای
ایشانست ننوشته بود و چشمها مطالعه نکرده بود و زبانها نمی‌گفت و گوشها نمی‌شنید فاطمه مظلومه میفرماید که ناگاه دیدم ملعون سواری را
که بر اسب خود سوار بود و جمعی از زنان را بجلو انداخته بود و ایشان را آه آه که بکعب نیزه خود میدوانید و آن بیکسان چون دیگر پناهی نداشتند
هر یک از ترس کعب نیزه و اذیت او در پناه یکدیگر میگریختند و حال آنکه همه اساس و لباس و اسباب ایشان را گرفته بودند و ایشان فریاد
میکردند و میگفتند که وامحمداه و وا اباه و واعلیاه و اقلة ناصراه و احسناه و واحسیناه و میگفتند که اَمَا مِنْ مُجِیرٍ یُجِیرُنَا وَاَمَا مِنْ ذَائِدٍ
یَذُودُ عَنَّا یعنی آیا پناه دهنده هست که ما را پناه دهد و آیا کسی هست که ما را پناه دهد و آیا کسی هست که شر این ظالمان را از ما دفع کند
مؤلف گوید آه آه که احدی نبود که بفریاد ایشان رسد پس جمعی از آن بیکسان حیران با حال پریشان رو در بیابانها نهاده و بعضی
از شدت تشنگی بیهوش و گروهی از خوف و اضطراب مدهوش بودند و امظلوماه که فاطمه نوعروس میفرماید که من از دیدن این اوضاع
بر حالی شدم که هوش از سرم رفت و استخوانهای من بلرزه درآمد و از ترس آن سوار گاهی از طرف راست عمه‌ام ام کلثوم خاتون و گاهی
طرف چپ او میگریختم که ناگاه نگاه آن روسیاه بمن افتاد وَاِذَا بِهِ قَدْ قَصَدَنِی فَفَرَرْتُ مُنْهَزِمَةً وَاَنَا اَظُنُّ اَنِّی اَسْلَمُ مِنْهُ پس آن ملعون قصد
من کرد پس من از ترس او گریختم بگمان آنکه میتوانم از شر او سالم بمانم که ناگاه آن ملعون از عقب من تاخت وَاِذَا بِکَعْبِ الرُّمْحِ بَیْنَ کَتِفَیَّ
فَسَقَطْتُ عَلٰی وَجْهِی آه آه که فاطمه بی‌یاور میفرماید که ناگاه دیدم که کعب نیزه او در میانه دو کتف من خورد پس برو در افتادم پس
آن بی‌شرم بی‌ایمان بی‌مروت از اسب خود بزیر آمد و چنان گوشواره از گوشم کشید که گوشم را درید پس گوشوارهای مرا و مقنعه مرا برداشت
و روانه جانب خیمها شد و من در بیابان افتاده بودم و خون بر صورت من جاری بود و آفتاب بسرم تابیده بود وَاَنَا مَغْشِیَّةٌ عَلَیَّ
آه آه میدانم که بر آن مظلومه تشنه و گرسنه چه گذشته بود که میفرماید که از این صدمه و اذیت غش کرده بودم مؤلف گوید من نمیدانم
فلک آخر چه رفتار است این گوشوار عرشش را انداختی بر خاک کین گوش او لادش دریده از برای گوشوار این چه کینه است مر ترا با
عترت سلطان دین فاطمه مظلومه میفرماید که بعد از آنکه از غش بحال آمدم دیدم که عمه‌ام جناب زینب خاتون نزد من نشسته و گریه میکند
وَهِیَ تَقُولُ قُومِی نَمْضِی مَا اَعْلَمُ مَا جَرٰی عَلَی الْبَنَاتِ وَاَخِیکِ الْعَلِیلِ آه آه فاطمه مظلومه میفرماید که گوش دادم شنیدم که عمه‌ام زینب خاتون
بگریه میفرمود که ای جان عمه ای فاطمه برخیز تا بخیمه رویم نمیدانم بر سر سایر دختران و برادر بیمارت امام زین العابدین علیه السلام چه آمده فاطمه
دلشکسته میگوید که من برخاستم وَقُلْتُ یَا عَمَّتَاهُ هَلْ مِنْ خِرْقَةٍ اَسْتُرُ بِهَا رَأْسِی عَنْ اَعْیُنِ النُّظَّارِ یعنی گفتم ای جان عمه آیا در نزد شما خرقه
هست که من سر خود را از چشم نامحرمان و این نظرکننده‌گان بی‌ایمان بپوشم فَقَالَتْ یَا بُنَیَّتَاهُ وَعَمَّتُکِ مِثْلُکِ ای دوستان وای ناله کنان
جناب زینب جوابی بفاطمه داد که تا قیامت دوستانش را کباب کرد فرمود که ای دختر ای فاطمه عمه‌ات مثل تست یعنی سر من نیز برهنه است و چیزی

ندارم که سر خود را با او بپوشانم قَالَتْ فَرَأَیْتُ رَأْسَهَا مَکْشُوفًا وَمَتْنَهَا قَدِ اسْوَدَّ مِنَ الضَّرْبِ آه و احزناه میفرماید که چون من نظر کردم دیدم
که سر عمه‌ام برهنه و بدن او سیاه شده است از صدمه ضربهائی که باو رسیده آه آه ای دوستان وای ناله کنان در حدیثست که آن وقتی که
جناب امیر المؤمنین علیه السلام جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها را غسل داد و از محل غسل دادن بیرون آمد گریان و نالان بود پس یکی از حاضران
عرض کرد که یا علی آیا این گریه و ناله از مفارقت فاطمه طاهره است آنجناب فرمود که نه بلکه از اثر تازیانهائی است که بدن او را سیاه کرده است اثر آن
تا قیامت این سیاهیها بر بدن او باقی است تا بهمین هیئت ملاقات کند پروردگار خود را ای شیعیان همچنانکه ظالمان در کربلا معلی در ظلم و آزار
بودند از برای ظالمین در اوایل اسلام جناب زینب هم آه آه وارث بود از برای مادر خود در مظلومه بودن و صدمه کشیدن آه سیاه شدن بدن آه
واحزناه که فاطمه میفرماید که چون با عمه‌ام بخیمه آمدیم دیدیم که هرچه در آنها بود بغارت برده بودند وَاَخِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ مَکْبُوبٌ عَلٰی وَجْهِهِ لَا یُطِیقُ
الْجُلُوسَ مِنْ کَثْرَةِ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَالْاَسْقَامِ آه وامصیبتاه که دیدم برادرم علی بن الحسین علیهما السلام بهمان نوعی که آن ملعون پوست را از زیر او کشیده
بود و او را از طرف روی بر خاک انداخته بود بر همانحال بروی بر خاک افتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی و بیماری نتوانسته که برخیزد و بنشیند
فَجَعَلْنَا نَبْکِی عَلَیْهِ وَیَبْکِی عَلَیْنَا ای شیعیان و الله این احوال را هیچ دوستی نمیتواند بشنود و خود را از گریه نگاه دارد معاف دارد زیرا که فاطمه میفرماید
که چون من و عمه‌ام آن بیمار را بر آنحال دیدیم و چشم آنجناب بما افتاد همه شروع بگریه نمودیم ما بر احوال آن بیمار تشنه گرسنه که بر خاک افتاده بود
میگریستیم و او بر احوال سر برهنگی و در بدر و غارت شدن ما گریه میکرد پس من و عمه‌ام با نزد او در اگرفته از روی خاک برخیزانیده نشانیدیم
و همه گریه میکردیم مؤلف محزون گوید که آه آه شکی و شبهه نیست که در آنوقت هیچیک از اسیران مثل آن بزرگوار در اذیت و آزار نبودند آه و غوثاه
و واویلاه که در حدیثست که فاطمه نوعروس از که ما یوس میفرماید که ما در اطراف برادر مظلوم بیمارم نشسته بودیم و در نهایت خوف و اضطراب
و نوحه و ناله بودیم که ناگاه خیمهای بی‌صاحب ما را آتش زدند و ما را اسیر و برادرم علی بن الحسین علیهما السلام را در غل و زنجیر کشیده روانه کوفه کردند
اَللّٰهُمَّ اَشْعِلِ النَّارَ فِی جَسَدِ مَنْ قَتَلَهُمْ وَاَشْعَلَ النَّارَ فِی خِیَامِهِمْ وَاَدْخِلْهُمْ فِی اَهْلِ النَّارِ رَدِّدْ وَاَدِمْ عَذَابَهُمْ بِحَقِّکَ یَا قَهَّارُ

مجلس پنجاه و دویم در سوزانیدن خیمها و فرار زنان بصحرا و پناه بردن ایشان بعمر بن سعد لعین و غل کردن او بیمار کربلا را و بردن اسیران از قتلگاه و حال آنحضرت

اَلسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَحْرَقَ قَلْبَهُ وَاشْتَعَلَ فُؤَادُهُ فِی رَزَایَا مَوْلَاهُ وَخُصُوصًا عَلَی الْحَاضِرِیْنَ الْبَاکِیْنَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ وَبَعْدُ اِعْلَمُوا یَا
اِخْوَانِی الصَّادِقِیْنَ الْمُحْتَرِقِیْنَ اَنِّی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ کَمَا شَهِدَ ذَاتُهُ بِذَاتِهِ لِذَاتِهِ وَهُوَ ذَاتُهُ بِاَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَاَشْهَدُ اَنَّهُ لَا یَقْدِرُ اَحَدٌ
اَنْ یَصِفَهُ کَمَا هُوَ اِلَّا هُوَ وَهُوَ کَمَا یَقُوْلُ وَفَوْقَ مَا یَقُوْلُ وَتَعَالٰی عَمَّا یَقُوْلُ الظَّالِمُوْنَ عُلُوًّا کَبِیْرًا ثُمَّ اعْلَمُوْا وَاَشْهَدُ وَاِلٰی فِی الْمَشْهَدِ الْعَظِیْمِ یَوْمَ
تُبْلَی السَّرَائِرُ وَمَا تُکِنُّهُ الصُّدُوْرُ بِاَنِّی اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا وَآلَهُ اَرْوَاحُنَا لَهُمُ الْفِدَاءُ وَاَنْفُسُنَا لَهُمُ الْوِقَاءُ هُمُ الْآیَاتُ الْکُبْرٰی وَالْاَمْثَالُ الْعُلْیَا
فَهُمْ لَا یُوْصَفُوْنَ وَلَا یُسَمَّوْنَ فِی هٰذَا الْمَقَامِ وَاِنْ کَانَ لَهُمُ الْاِسْمُ وَالْوَصْفُ عَلٰی لُزُوْمِ تَوْصِیْفِهِ تَعَالٰی بَلْ هُمْ هُنَاکَ لَا یُحَدُّوْنَ وَلَا یُعَدُّوْنَ وَلَا
یُسَمَّوْنَ کَمَا قَالَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَا الَّذِیْ لَا یَقَعُ عَلَیْهِ اِسْمٌ وَلَا صِفَةٌ لِاَنَّهُمْ حَیْثُ هُوَ وَهُوَ هُمْ اِلَّا اَنَّهُ هُوَ هُوَ وَهُمْ هُمْ وَعَبِیْدُهُ الْمُضْمَحِلُّوْنَ
لَدٰی هَیْمَنَتِهِ اِثْبَاتُهُمْ لَهُ سُبْحَانَهُ کَمَا اَنَّ اِنِّیَّتَهُمْ فَانِیَةٌ فِی هَیْمَنَةِ جَلَالِهِ وَسَطْوَةِ اُلُوْهِیَّتِهِ فَهُمْ یُنَادُوْنَ بِلِسَانِ بَلْ بِسِرِّ خِلْقَتِهِمْ وَغَیْبِ هُوِیَّتِهِمْ بِاَنَّهُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَقَائِلُوْنَ بِلِسَانِ عُبُوْدِیَّتِهِمْ وَوِلَایَتِهِمْ بِاَنَّ مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللهَ وَمَنْ جَهِلَنَا فَقَدْ جَهِلَ اللهَ وَمَنْ وَصَفَنَا
فَقَدْ وَصَفَ اللهَ وَمَنْ سَمَّانَا فَقَدْ سَمَّی اللهَ وَمَنْ اَحَبَّنَا فَقَدْ اَحَبَّ اللهَ وَمَنْ اَبْغَضَنَا فَقَدْ اَبْغَضَ اللهَ وَمَنْ جَحَدَنَا فَقَدْ کَفَرَ بِاللهِ وَمَنْ حَارَبَنَا
فَقَدْ اَشْرَکَ بِاللهِ وَهُوَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ کَمَا فِی الزِّیَارَةِ الْجَامِعَةِ الْکَبِیْرَةِ مَنْ جَحَدَکُمْ کَافِرٌ وَمَنْ حَارَبَکُمْ مُشْرِکٌ آه آه اَشْهَدُ اَنَّ سَیِّدَ
الْحَرْبِ وَسَیِّدَ الشِّرْکِ اَلْحَرْبُ مَعَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ عَلَیْهِ آلَافُ التَّحِیَّةِ وَالثَّنَاءِ لِمَا قَالَ سَیِّدُ الْاَوْصِیَاءِ عَلَیْهِ سَلَامُ اللهِ لَا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللهِ
آه واحزناه کَیْفَ لَا یَکُوْنُ کَذٰلِکَ وَقَدْ قُتِلَ رُوْحِی لَهُ الْفِدَاءُ جَائِعًا عَطْشَانًا مَظْلُوْمًا آه آه کَیْفَ وَقَدْ کَانَ اِخْوَتُهُ وَوُلْدُهُ وَبَالْاَکْبَرِ وَالْاَصْغَرِ
وَاَقْرِبَاؤُهُ وَاَحِبَّاؤُهُ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ وَعَالِمٌ بَعْدَ عَالِمٍ وَعَابِدٌ بَعْدَ عَابِدٍ وَتَقِیٌّ بَعْدَ تَقِیٍّ حَوْلَهُ مَقْتُوْلِیْنَ اِرْبًا اِرْبًا مُطَرَّحِیْنَ سَحْقًا سَحْقًا
آه آه کَیْفَ وَقَدْ غَیَّرَتِ الشَّمْسُ مَحَاسِنَهُمْ وَاَنْبَتَتِ الْاَرْضُ جُنُوْبَهُمْ وَالرِّمَالُ تَسْفِیْ عَلَیْهِمْ وَتَرَحَّمَ عَلَیْهِمُ الطُّیُوْرُ بِاَجْنِحَتِهِمْ وَاتِّبَاعُ مَجَالِسِهِمْ آه آه

كيف وقد اُغرقت جنانه واُخرجت عبراته ذوُ خابرات مسلبات خافيات لاجئات عطاش جائعات ضائعات داعيات مذللات وبالاعداء مجيبات وعندهم خاضعات باكيات وإلى المقابر سائلات وعن الاباب بها قسات آه آه كيف وابنه سيد العابدين والساجدين فداه ارواح العالمين مغلول بالجامعة بايدي المعاندين ومع النسوة مبتلا بالمنافقين وعلى اجساد الشهداء المرمّلين صارخون صائحون مودعون والى الكوفة والشام مسافرون صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين وعلى محبيهم والى كفى ولعنة الله على اعدائهم ای دوستان وای شیعیان از جمله احادیثی که دلالت میکند بر علامات کاملترین مؤمنین و براجر و مزد اشکهای چشمهای محبین از موحدین اینست که حضرت صادق علیه السلام میفرماید که کاملترین مؤمنان از جهت ایمان آنکسی است که خلق او نیکوتر بوده باشد ورقت قلب او وگریه او بر ما اهل بیت بیشتر باشد و شدیدتر باشد دوستی او با ما اهل بیت وزیاده باشد حزن قلب او بر مصیبت ما و بیشتر باشد مودت او از برای ما وایضا در کتاب علل الشرایع از آنحضرت روایت شده است که جناب سید الساجدین علیه السلام همیشه میفرمود که هر مؤمنی که یکقطره اشک چشم او جاری شود بر صورت او از برای قتل حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام جا میدهد خدای تعالی او را در غرفات جنت در زمانی که از برای او انقطاعی و آخری نباشد و هر مؤمنی که از دیده او یکقطره اشک بر رخساره او جاری شود بجهت آن اذیتی که بما رسیده است از دشمنان ما جای میدهد او را خداوند در بهشت در مکان صدیقان و هر مؤمنی که باو بجهت خاطر ما اذیتی برسد از دشمنان ما که باعث آن شود که آب دیده او بر روی او جاری شود دفع فرماید خدای تعالی از روی او اذیت را و او را ایمن گرداند در روز قیامت از سخط خود و از آتش جهنم ای شیعیان وای محبان طریقه گریه و زاری و ناله و بیقراری را از برای آقای شهیدان تعلیم گیرید از جناب سید الساجدین علیه السلام چنانکه روایت شده است که آنحضرت با کمال علم و حلم و صبر که داشت بسیار بر پدر بزرگوار خود گریه و نوحه میفرمود و در حدیث است که تا چهل سال در این مصیبت گریست و در همه این مدت روزها را روزه بود و شبها را بعبادت الهی قیام و اقدام مینمود و عادت آنحضرت بر این جاری شده بود که هر وقت که طعام برای آنجناب می آوردند یبکی بکاء شدیدا میگریست گریستن شدیدی پس آن افطار آورنده عرض میکرد که ای مولای من افطار فرما فیقول کیف آکل وقد قتل ابن رسول الله جائعا عطشانا مظلوما آه آه که در جواب میفرمود که چگونه من طعام بخورم و حال آنکه بتحقیق که کشته شد فرزند رسول الله صلی الله علیه وآله در حالتی که گرسنه و تشنه و مظلوم بود و مکرر این کلام را بیان میفرمود و میگریست بحدیکه طعام آنبزرگوار با آب دیده اش تر میشد و آبش با آب چشم ممزوج میگردید و علی الدوام بر این حال بود تا آنکه رحلت فرمود و بپروردگار خود ملحق شد مؤلف محزون گوید که الحمد لله که شیعیان و دوستان عادت کرده اند در وقت آشامیدن آب تشنگی آنشهید را بخاطر میگذرانند و بر آنجناب صلوات میفرستند و بر اعدای آنمظلوم لعنت میکنند ولیکن چه بسیار خوبست که عمل بحدیث شریف کرده چنانکه بعضی از علما و بزرگان دین میکنند و در وقت غذا خوردن گرسنگی آنبزرگوار را یاد آورده آنجناب را بصلوات یاد آورند و بر اعدای آنمظلوم لعنت کنند بلکه گریان گردند و این عمل را فاش و شایع کنند تا نادانان تعلیم گیرند آه آه احتمال دارد که گرسنگی مظلوم کربلا در روز عاشورا زیاده از تشنگی آنجناب بوده لهذا جناب سید الساجدین علیه السلام اول گرسنگی آنحضرت را یاد میفرموده و بعد تشنگی آنجناب را

انکه عالم جسم تو دو جان او چو جان   خاک بر فرقم نبودش وقت کشتن آب و نان
در جواب خواهش آبش نبودی غیر تیر   در ازای قرص نانش لیس نداوی جز سنان
بود جوع آنجناب از تشنگیش بیشتر   زینب فرزند او جوعش نمود اول بیان
رحمت حق شیعیانرا که چون نوشند آب   یاد آرند از دهان سرور تشنه لبان
جان فدای شیعه کو عادتش وقت غذا   باشد اول یاد آن اماش در عیان
پس نماید لعن بر اعدای آن سلطان دین   وانکه آرد او صلوة و سلامی بر زبان
الله الله حیرتم بر حیرت افزاید بس قرون   کی گوارا میشود با یاد او این آب و نان
زین سبب مادام عمر شبلو زین العابدین   وقت نان و وقت آبش اشک بر صورت روان

آه آه که یکی از غلامان جناب سید الساجدین علیه السلام میفرماید که روزی آنبزرگوار روانه صحرا شده و من در عقب سر آنجناب رفتم پس دیدم که بر روی سنگ ناهموار درشتی بسجده رفته پس من در عقب سر آنجناب ایستادم تا مدت طولانی صدای ناله و گریهای قلبی آنجناب را میشنیدم پس شمردم هزار دفعه گفت لا اله الا الله تعبدا ورقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا پس سر مبارک را از سجده برداشت من دیدم که ریش مبارکش و صورت مقدسش غرق اشک چشم و خاک آلوده شده است پس من پیش رفتم و عرض کردم که یا سیدی اما ان لحزنک ان ینقضی ولبکائک ان یقل یعنی ای سید و مولای من هنوز وقت آن نشده است که حزن شما بآخر رسد و گریه جناب تو

تخفیف یابد فرمود که ای مرد آیا نمیدانی که حضرت یعقوب بن اسحق پیغمبر بود و پیغمبرزاده و از برای او دوازده پسر بود پس خداوند یکی از آنها را که یوسف بود از نظر او غایب گردانید پس موهای سر او از غصه سفید شد و از شدت گریه چشمش نابینا شد و حال آنکه فرزند او زنده بود وانا قد رأیت ابی واخوتی وسبعة عشر صالحا من اهل بیتی مطروحین یعنی ای مرد چگونه حزن من برطرف شود و گریه من کم گردد و حال آنکه من بچشم خود دیدم برادرانم را و پدر بزرگوارم را و هفده نفر از صالحین و شایستگان از اهل بیت خود را که همه در اطراف من کشته شده بودند و کسی متعرض دفن ایشان نمیشد قد غیرت الشمس محاسنهم واقفت الارض جسومهم والرمال تسفی علیهم فکیف ینقضی حزنی ویقل بکائی ای مرد من بچشم خود دیدم که آفتاب بر جسدهای شریفه ایشان تابیده بود و رنگ بدنهای ایشانرا تغییر داده بود و زمین جسمهای ایشانرا فانی کرده بود و باد ریگهای بیابان بر روی ایشان ریخته بود پس چگونه میشود که برطرف شود حزن من و کم گردد گریه من مؤلف دلسوخته گریان نالان گوید که ای محبان اگر میخواهید که شما را خبر دهم از احوال آن زمانی که جناب سید الساجدین علیه السلام در این حدیث شریف اشاره بآن فرموده آن اینست که در روایت بسیار روایت شده است که چون مظلوم کربلا جناب سید الشهدا صلوات الله علیه را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و خاک مصیبت بر سر عالم و عالمیان کردند آه واویلاه ابن سعد لعین و شمر شریر و لشکریان همه بر اسبهای کوه پیکر سوار شدند و نعره زنان و شیهه کشان با شمشیرهای کشیده رو بغارت خیام طاهرات آل محمد نهادند آه آه که زنانیکه در پس پرده عصمت و طهارت بزرگ شده بودند و اطفال کوچک در مهد امن و امان پرورده کرده بودند و هرگز لشکری ندیده بودند در آنوقت بدور بیمار کربلا حلقه ماتم زده بودند که ناگاه دیدند که لشکریان بغارت خیمه و تاراج زنان مشغول گردیدند و اذیت بسیار بایشان و جناب سید الساجدین علیه السلام رسانیدند روی فی البحار والعوالم انه اخرجوا النساء من الخیمة واشعلوا فیها النار فخرجن حواسر مسلبات حافیات باکیات ای شیعیان آه آه از مصیبتی که صبر بر آن و فغان نکردن در آن در نهایت اشکال است بدانید که در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که اهل بیت بی صاحب را از خیمه ها بیرون کردند و خیمه های ایشانرا بآتش ظلم و ستم آتش زدند پس همه زنان برهنه سر زنان با ناله و فغان با سر و پای برهنه فرار بر قرار اختیار نموده روی به بیابانها نهادند روی المفید فی الارشاد انه جاء عمر بن سعد لعنه الله فصاحت النساء فی وجهه وبکین آه آه شیخ مفید رحمه الله روایت کرده که در میان این همه معرکه ابن سعد علیه اللعنه پیدا شد پس همه اسیران از شدت اذیت اهل عدوان مضطر شدند و همگی از بیابان صداها را بهم انداخته صیحه زنان پناه بآن لعین آوردند مؤلف نالان حیران گوید که آه واغماه و وامصیبتاه میدانم اگر امیرالمؤمنین علیه السلام با غیرت اسد اللهی و جناب سید الشهدا و حضرت عباس علیهما السلام شهید نشده بودند و حاضر و ناظر میبودند و مشاهده میفرمودند و میدیدند که خواهران و دختران و زنان و محرمان ایشان پناه بدشمنان خصوصا مثل ابن سعد ملعون فاسق فاجری برده اند بر چه حال میشدند و چه میکردند ای محبان چون ابن سعد بدقت دید که زنان پناه باو برده اند با آن قساوت و شقاوت که داشت دلش بر احوال اهل بیت بسوخت پس باصحاب خود امر کرد که متعرض باقی خیمه ها که نسوخته است نشوند و کسی دیگر ایشانرا و بیمار کربلا را اذیت نکند فسألته النسوة ان یسترجع ما اخذ منهن لیستترن به یعنی آنگاه زنان از او طلب کردند که آنچه از و خواهش نمودند که لشکریان را امر نماید که هر چه از ایشان بغارت برده اند رد نمایند که خود را با آنها بپوشانند پس آن ملعون خود فریاد کرد که هر کس از اموال ایشان چیزی برده است رد نماید فوالله ما رد احد منهم شیئا راوی میگوید که والله رد نکرد احدی از ایشان چیزی را پس زنان از رد نکردن اسباب ایشان خصوصا چادر و مقنعه ایشان ملول و محزون و حیران و سرگردان شدند پس ابن سعد لعین جمعی را موکل نمود بر خیمه هائیکه سوخته بود و بر جناب سید الساجدین بیمار و سایر زنان و دختران وقال احفظوهم لئلا یخرج منهم احد ولا تسیئوا الیهم و آن ملعون بمستحفظین گفت که متوجه باشید که احدی از ایشان فرار نکند و کسی هم ایشانرا اذیت نکند فامر ابن سعد اللعین بتقیید سید الساجدین علیه السلام بالسلاسل والاغلال آه واویلاه از مصیبت بزرگ که بی اختیار قلبهای دوستان اهل بیت را محزون و چشمهای ایشانرا گریان مینماید ای دوستان وای شیعیان بدانید که جناب سید الساجدین علیه السلام که از ضعف بیماری و شدت گرسنگی و تشنگی نمیتوانست که از جای خود بجای دیگر حرکت کند حتی آنکه آنوقتی که خیمه ها را غارت کردند و ملعونی آنجناب را بر روی خاک انداخت و آنقدر قوت نداشت که خود از روی خاک برخیزد تا آنکه اسیران از صحرا آمدند و آنمظلوم را از روی خاک برخیزانیدند آه آه که عمر بن سعد بیحیای

ایمان امر کرد که غلها و زنجیرها آوردند و آن مظلوم را در غل و زنجیر کشیدند وَرُوِیَ ثُمَّ اَتَوا بِالْغُلِّ الْجَامِعَةِ وَغَلُّوهُ بِهِ آه و امصیبتاه که در حدیثی وارد شده است که آن بزرگوار را بغل جامعه غل کردند و آن غلی بوده است که نصف بالای بدن همه در آهن گرفته میشده است و آن ملعون بیحیا امر کرد که اسیران و زنان غارت شده را گریان و نالان بر جهاز شتران سوار کردند و سرهای شهدا را بر قبایل لشکریان تقسیم کرد و امر کرد که زنان و اسیران را از راه قتلگاه ببرند تا کشتگان و بزرگان و نوجوانان خود را پاره پاره و در خاک و خون آغشته ببینند تا دلهای ایشان پرشورتر شود و در حدیث در بحار روایت شده است که وَقُلْنَ بِاللّٰهِ اِلّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلٰی مَصْرَعِ الْحُسَیْنِ علیه السلام آه و امحزناه که موافق این حدیث جانسوز اینست که زنان خود خواهش فرمودند و گفتند که شما را بخدا و قسم میدهیم که ما را از راه قتلگاه مظلوم کربلا ببرید تا یکدفعه دیگر ایشان را ببینیم و وداع کنیم فَرُوِیَ فِی الْبِحَارِ فَلَمَّا نَظَرْنَ النِّسْوَةُ اِلَی الْقَتْلٰی صِحْنَ وَضَرَبْنَ فِی وُجُوهِهِنَّ وَرُوِیَ اَنَّهُ اَلْقَیْنَ اَنْفُسَهُنَّ عَلَی الْاَجْسَادِ وَشَرَعْنَ بِالْعَوِیلِ وَالْبُکَاءِ ای عزاداران وای ناله کنندگان بچه زبان توان شرح احوال وارد شدن اسیران بر قتلگاه شهیدان نمود آه و امحزناه که در حدیث است که چون چشم زنان و دختران بر اجساد شریفه پاره پاره کشتگان آل محمد علیهم السلام افتاد جمیعاً بی اختیار ناله های زار از دل افگار برکشیدند و سیلی غم بر صورتهای پر الم زدند و مصیبتاه که خود را از شتران بر روی کشتگان انداختند و شروع بناله و گریه کردند ای شیعیان نمیدانم از احوال کدام یک از اسیران بیان کنم که بیان احوال هریک جانسوز و غم اندوز است و همین بس که در وقت عبور از قتلگاه آل طه و یٰس جناب قبلة العارفین حضرت سید الساجدین علیه السلام با وجود آنکه صاحب علم و حلم و صبر بود و حجة الله علی اهل السموات والارضین بود از آنچه در آنوقت مشاهده نمود که هریک جسد پاره پاره شهید را در بر کشیده و هرکدام بنوائی نوحه و ناله میکنند و جسد شریف پدر بزرگوار و سایر شهدا را ملاحظه نمود که در بیابان افتاده و بخاک و بخون آغشته است و هیچکس متعرض جمع و دفن و کفن آنها نیست عَرَضَتْهُ حَالَةٌ کَادَ اَنْ یَمُوتَ آه که آنجناب را حالتی عارض شد که نزدیک بود از شدت هم و غم و الم جان مقدسش از بدن مبارکش مفارقت کند فَرَاَتْهُ زَیْنَبُ الْمَظْلُومَةُ عَلٰی هٰذِهِ الْحَالَةِ فَقَالَتْ یَا ابْنَ اَخِی مَا هٰذِهِ الْحَالَةُ ای شیعیان با آنکه جناب زینب جسد میر برادر خود را در آغوش گرفته بود و با او مشغول راز و نیاز و ناله و نوحه بود و چون احوال عجیب غریب را از آن بیمار بزرگوار مشاهده نمود دست از برادر شهید خود برداشت و نزد برادرزاده علیل خود آمد و عرض کرد که ایفرزند برادر ایعمه جان این چه حالتست که در تو مشاهده میکنم قَالَ کَیْفَ لَا اَکُونُ کَذٰلِکَ وَکَیْفَ اَکُونُ حَیًّا وَاَرٰی مِثْلَ هٰذِهِ الْحَالَةِ آن مظلوم بیمار در جواب فرمود که ایجان عمه چگونه بر این احوال نشوم و چگونه زنده بمانم و حال آنکه شما زنان را در اینحال اسیری و جوش و خروش و نوحه و ناله و وداع با این اجساد شریفه پاره پاره می بینم وَاَرٰی اَبِی وَاَعْمَامِی وَاَقْرِبَائِی وَاَصْحَابِی مُرَمَّلِینَ بِالتُّرَابِ وَالدِّمَاءِ کَاَنَّهُمْ لَیْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَلَمْ یَتَعَرَّضْ اَحَدٌ لِدَفْنِهِمْ یعنی ایجان عمه چگونه بر این حال نشوم و حال آنکه مشاهده میکنم پدر بزرگوارم را و عموهایم را و اقربایم و اصحابم را که همه بخاک و خون طپیده شده اند و بر حالتی شده اند که گویا ایشان از مسلمانان نیستند و هیچکس متوجه دفن ایشان نمیشود مؤلف گوید که ای شیعیان بعد از قوت قلب و بلندی مقام صبر جناب زینب شویم که با آنکه زن بود و در چنان مصایب گرفتار بود مشغول تسلی دادن حضرت امام زین العابدین علیه السلام شد فَقَالَتْ یَا ابْنَ اَخِی اَخْبَرَنَا جَدُّکَ وَاَبُوکَ اَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ جَمَاعَةً یَدْفِنُونَ هٰذِهِ الْاَجْسَادَ وَالْمُقَطَّعَاتِ وَیَبْنُونَ عَلٰی قُبُورِهِمْ عَلَامَةً لَا تَنْعَدِمُ اَبَدًا پس جناب زینب عرض کرد که ایفرزند برادر خبر داد ما را جدت و پدرت باینکه خدا تعالی بر می انگیزاند جماعتی را که دفن میکنند این جسدهای شریفه پاره پاره را و بر سر قبرهای ایشان نشانه و علامتی قرار میدهند که هرگز آن علامت برطرف نشود و خلایق از اطراف عالم بزیارت ایشان میآیند و برپا میکنند قواعد تعزیه داری را فَیَجْزِیهِمُ اللّٰهُ بِالثَّوَابِ الْعَظِیمِ وَالْاَجْرِ الْجَزِیلِ پس جزا میدهد ایشان را خداوند بثواب عظیم و اجر میدهد ایشان را با اجرهای بسیار پس بعد از تسلی گرفتن آنجناب و وداع کردن با بدنهای شهیدان عمر بن سعد لعین ایشان را از قتلگاه بیرون کرده با سرهای شهیدان روانه کوفه کردند و منافقین و کفار کوفه و شام را استخفاف ایشان کرده در عرض راه بانواع لهو و لعب و خنده و قهقهه و اذیت اسیران مشغول بودند اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِینَ وَالْکَافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعًا

مجلس پنجاه و سیم در مشرف بر سر کشتن بیمار کربلا علیه السلام در وقت عبور از قتلگاه و تسلی دادن جناب زینب او را بحدیث ام ایمن رضی الله عنها

السَّلَامُ عَلٰی خَامِسِ اَصْحَابِ الْکِسَاءِ وَالزَّائِرِینَ تُرْبَةَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ رُوحِی لَهُ الْفِدَاءُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ وبعد سُبْحَانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْقَهْرِ وَالْغَلَبَةِ وَالسَّلْطَنَةِ وَالْبَقَاءِ وَسُبْحَانَ مَنْ اَبْدَعَ مَا سِوَاهُ لَا مِنْ شَیْءٍ وَبِجُودِهِ الْاِبْقَاءُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی اَوَّلِ نُورٍ اَبْدَعَهُ لَا اِخْتِیَارَ تَمَامًا لِمَا اَوْدَعْتَ فِی سِرِّهِ وَعَلَانِیَتِهِ وَمُلْکِهِ مَبْدَءِ جَمِیعِ الْاَشْیَاءِ مُحَمَّدٍ الَّذِی اخْتَرَعْتَ مِنْ فَاضِلِ شُعَاعِهِ عُقُولَ الْاَوْلِیَاءِ وَآلِهِ مِنْ فَاضِلِ اَشِعَّةِ آلِهِ الطَّاهِرِینَ اَفْئِدَةَ الْاَنْبِیَاءِ فَهُمْ مَعْدِنُ الْکَرَمِ لَهُمْ وَلِغَیْرِهِمْ دَوَامَ تَلَاطُمِ الْعَطَاءِ فَاَنْزِلِ اللّٰهُمَّ لَهُمْ وَلِمَا سِوَاهُمْ مِنْهُمُ الرَّحْمَةَ طُولَ الْبَقَاءِ خُصُوصًا عَلٰی خَامِسِ اَصْحَابِ الْکِسَاءِ مَنْ قَالَ لَهُ جَدُّهُ اِنَّ اللّٰهَ شَاءَ اَنْ یَرَاکَ قَتِیلًا فَاَجَابَ جَوْهَرُ وُجُودِهِ مَعَ مَشِیَّةِ اللّٰهِ وَحِیدًا وَمَعَ اِرَادَةِ اللّٰهِ جَرِیحًا وَمَعَ قَدَرِ اللّٰهِ ذَبِیحًا وَمَعَ قَضَاءِ اللّٰهِ شَهِیدًا فَلَا فَخْرَ لِلْعُبُودِیَّةِ فَنِیَ فِی اللّٰهِ فَقِیدًا فَکَانَ فِی اَرْضِ الْاِمْکَانِ بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ طَرِیحًا فَاَظْهَرَهُ سُبْحَانَهُ فِی جَمِیعِ الْعَوَالِمِ سَیِّدًا فَبَنٰی لِقَدْرِهِ فِی کُلِّ عَالَمٍ قُبَّةَ الثَّنَاءِ وَیَسْتَضِیءُ مِنْ مِشْکٰوتِهَا اَهْلُ الْفَنَاءِ فَآهِ آهِ کَیْفَ حَالُ مَنْ یَرٰی جَوْهَرَهُ فِی تِلْکَ الْقِبَابِ مُلْقًی فِی بَیْدَائِهَا مَعَ جَوَاهِرِ الْاَحْبَابِ طَعِینًا ذَبِیحًا شَهِیدًا طَرِیحًا فَفِی مَرَاتِبِ الْفَضْلِ نَحْوَهَا وَفِی الْاِمْکَانِ بِحَسَبِهِ وَفِی اللَّاهُوتِ کَاللَّاهُوتِیِّینَ وَفِی الْجَبَرُوتِ کَالْجَبَرُوتِیِّینَ وَفِی الْمَلَکُوتِ کَالْمَلَکُوتِیِّینَ وَفِی الْمُلْکِ کَاَرْضِ الْکَرْبِ وَالْبَلَاءِ حَیْثُ کَانَ جَسَدُهُ الشَّرِیفُ مَعَ اَجْسَادِ الشُّهَدَاءِ بَیْنَ اَیْدِی الْاَعْدَاءِ مُرَمَّلَاتٍ بِالدِّمَاءِ مُجَرَّحَاتِ الْاَعْضَاءِ مَسْحُوقَاتٍ بِخُیُولِ اَهْلِ الْجَوْرِ وَالْجَفَاءِ وَیَهْدِیکَ اِلٰی مَا ذَکَرْنَا قَوْلُ الرِّضَا رُوحِی لَهُ الْفِدَاءُ قَدْ عَلِمَ اُولُوا الْاَلْبَابِ اَنَّ الْاِسْتِدْلَالَ عَلٰی مَا هُنَالِکَ لَا یُعْلَمُ اِلَّا بِمَا هٰهُنَا فَیَا لَهَا مِنْ تُرْبَةٍ زَاکِیَةٍ طَیِّبَةٍ طَاهِرَةٍ وَقُبَّةٍ سَامِیَةٍ نَامِیَةٍ عَالِیَةٍ فِی نَشْاَةِ الْقُدْسِ وَفِی هٰذِهِ النَّشْاَةِ فَتَحِنُّ اِلَیْهَا اَفْئِدَةُ الْاَحِبَّةِ وَیَسْتَضِیءُ مِنْ مِشْکٰوتِهَا الْاَجِلَّةُ وَلَا یَزُورُهَا فِی الْبَاطِنِ وَالْحَقِیقَةِ اِلَّا مَنْ اَخْلَصَ لِلّٰهِ الْوَحْدَانِیَّةَ اَلَا اَلَا یَا اَیُّهَا الزَّائِرُونَ مَرْقَدَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ اُبَشِّرُکُمْ بِکَرَامَةٍ مِنْ مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَالْبَهَاءِ لَکُمْ وَلِلْآبَاءِ وَاَهْلِ الْبَلَدِ وَالْوِلْدَاءِ وَبِسُطُوعِ النُّورِ مِنْ جِبَاهِکُمْ مِنْ نَحْوِ شُعَاعِ نَسَمٍ مِنْ نُورِ عَرْشِ اللّٰهِ مَکْتُوبٌ فِیهِ هٰذَا زَائِرُ قَبْرِ خَیْرِ الشُّهَدَاءِ وَابْنِ خَیْرِ الْاَنْبِیَاءِ اَلَا اَلَا فَافْتَخِرُوا بِهٰذِهِ النِّعْمَةِ الْهَنِیئَةِ الْاِلٰهِیِّ دَوَامَ مَا مَضٰی وَمَا بَقِیَ مِنَ الدُّنْیَا وَالْعُقْبٰی کَمَا تَاَلَّمَ اَعْدَاءُ الْمَوْلٰی دَوَامَ الْجَحِیمِ وَلَظٰی ای شیعیان و ای تعزیه داران اگر خواهید که از معانی بعضی از فقرات این خطبه مطلع شوید و قدر و مرتبه دوستان و عاشقان و زایران قبور مقدسات آل طه و یٰس را خصوصاً مظلوم کربلا روحی له الفدا را بدانید گوش باین احادیث شریفه دهید که در کتاب بحار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بنزد ما آمد و ام ایمن قدری شیر و مسکه و خرما از برای ما هدیه آورده بود ما آنها را بخدمت آنحضرت آوردیم پس قدری از آنها را میل فرمود پس برخواست و بزاویه خانه تشریف برد و چند رکعت نماز گذارد و چون بسجده آخر رفت گریستن شدیدی و از جهت جلالت عظمت آن بزرگوار هیچیک از ما جرأت نکردیم که از سبب گریه آنحضرت سؤال کنیم پس فرزندم حسین رفت و در دامن جد خود نشست و عرض کرد که ای پدر جان ایجد بزرگوار چون داخل خانه ما شدی چنان ما از تشریف آوردن شما خوشحال شدیم که هیچ چیز ما را آنقدر خوشحال نکرده بود پس چون بگریه در آمدی بسیار غمگین شدیم ایجد بزرگوار آیا نمیفرمائی که سبب گریه شما چیست فَقَالَ یَا بُنَیَّ اَتَانِی جَبْرَئِیلُ آنِفًا فَاَخْبَرَنِی اَنَّکُمْ قَتْلٰی وَاَنَّ مَصَارِعَکُمْ شَتّٰی یعنی ایفرزند گرامی ای حسین اینک جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد مرا که همه شما کشته خواهید شد و قبرهای شما هریک در شهری و دیاری خواهد بود پس مظلوم کربلا عرض کرد که ایجان پدر پس که زیارت میکند ما را و حال آنکه قبرهای ما در شهرهای متفرق و پراکنده است آنحضرت فرمود که جماعتی از امت من بزیارت قبور شریفه شما میآیند و تبرک میجویند بزیارت شما ایفرزند ای حسین بر من لازم است که زیارت کنم ایشان را در روز قیامت تا آنکه خلاص کنم و دانم ایشان را از خوف و در آن روز و از گناهانشان و از خداوند بخواهم که ایشان را در جنت ساکن گرداند مؤلف گوید که چون ثواب زیارت آن بزرگوار را دانستی بدانکه اول زیارت کننده کان آن مظلوم اهل و عیال اسیر خودش بودند که عبور بر قتلگاه شهیدان نمودند و اگر اطلاع بر بعضی از احوال ایشان در آنوقت و کیفیت تسلی دادن جناب زینب خاتون حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در میانه قتلگاه با اطلاع بر مطالب عالیه بسیار دیگر میخواهی بگوش هوش اینحدیث شریف را بشنو که در کتاب عوالم از حضرت صادق علیه السلام از قدامة بن زایده روایت کرده است که او از پدرش روایت میکند که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام بمن فرمود که ای زائده بما چنین خبر رسیده که تو بعضی از اوقات بزیارت قبر پدر بزرگوارم ابی عبد الله الحسین علیه السلام میروی زایده گوید که من عرض کردم که بلی بعضی از اوقات تو شوم گاهی بزیارت آنحضرت مشرف میشوم پس آنحضرت فرمود که چگونه چنین میکنی و حال آنکه تو معروفی در نزد سلطان

خود که او احدی را او امیگذارد بر ... بستی ما و ذکر فضایل ما و آنچه برامت واجب است از حق ما زیاده میگوید که من عرض کردم که این زیارت
محض رضای الهی و خوشنودی پیغمبر او میروم و مرا باکی از غضب و سخا کسی نیست و سینهٔ من تنگ نمیشود که از جهت از کسی به من ایذا
برسد پس آنحضرت چون مرا خالص یافت فرمود بلی والله چنین است پس من عرض کردم که بلی والله چنین است آنحضرت سه مرتبه این کلام را
فرمود و من هم سه مرتبه همین کلام را عرض کردم پس سه دفعه فرمود که بشارت باد ترا پس فرمود که ای زائده مرا نیز خبر خواهم داد ترا
بحدیثی که از احادیث مخبئهٔ خزینهٔ علوم ما است پس ای زائده بدانکه چون بما اهل بیت رسید در کربلا آنچه رسید وقُتِلَ اَبِی وَقُتِلَ مَن
کانَ مَعَهُ مِن وُلدِهِ وَاِخوانِهِ وَسایِرِ اَهلِ بَیتِهِ یعنی و بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید پدر بزرگوارم و کشته شد هر کس که در خدمت او بود
از اولاد و برادران او و باقی اهل او و بر جهاز شتر سوار شد زنان او و میخواستند که ما را بکوفه برند آه آه که من نظر کردم و دیدم که همه
شهیدان بر روی خاک افتاده اند و کسی متعرض دفن ایشان نمیشود این احوال و اوضاع بر سینهٔ من بسیار ناگوار آمد وکادَت نَفسی
تَخرُجُ یعنی و نزدیک بود اینکه از مشاهدهٔ این مصایب قبض روح من از بدن من شود مؤلف گریان نالان گوید که چگونه نمیشود
که آن مظلوم بی یار بیمار بی غمخوار بر حال قریب بموت نشود و حال آنکه مثل خامس آل عبا و سبب بقاء ارض و سما جناب سید الشهداء ارواحنا
له الفداء پدر را کشته و در خاک و خون آغشته و سر از تن جدا مشاهده نماید آه آه و در یکطرف دیگر شبیه ترین همه خلق برسول الله از
صورت و سیرت و گفتار و رفتار نوجوان ناکام برادری مثل جناب علی اکبر را پسر با بدن چاک چاک ملاحظه فرماید آه آه و آن برادر دیگر شیرخواره لبها
کبود شده چشمها بکودی افتاده بشیر از دنیا سیر شده خود علی اصغر را با حلقوم سوراخ شده و قنداق پر از خون در دامان ها مون
افتاده بیند آه واویلاه که پسر عم نوجوان نوداماد ناکام ناشاد پایمال اسبان عریان یعنی حضرت قاسم را در طرفی دیگر ببیند و خون جگر
معاینه کند آه آه و در اطراف ایشان محبان خالصان صالحان خداپرستان عالمان عابدان حق شناسان باوفایان جان نثاران خود را
ببیند که هر یک جان شیرین بفدای پدر بزرگوارش کرده اجساد پاره پاره خود را پاسبان جسد مقدس قطعه قطعه اش کردانیده اند
آه واخرتاه وافضیحتاه که همهٔ دختران خاتم پیغمبران او کودکان امیرمؤمنان را او دست پرورده های ستدیدهٔ نساء عالمیان را گرسنه و تشنه و بی
چادر و مقنعه هر یک شهیدی در بغل در نوحه و ناله مشاهده نماید و گوش هوش شنوی بجز ناله الوداع الوداع و الفراق الفراق از جانب زمین و آسمان
و ندای الحبیب الحبیب از آسمان بزمین شنود چگونه میشود که بر حالی نشود که قریب بموت گردد مؤلف محزون گوید که تو انم غمی از کرب و بلا
گفت و شنید الله الله چه کشید آنکه تماما میر او دید آه آه که آن بیمار اسیر با هر کشته خطابی میکرد و جواب نمی شنید و هر اسیر را که میخواست
تسلی دهد از کثرت جوش و خروش هیچیک گوش بند آه آه ضعیف آنجناب میداد پس آنجناب از بس یا اباه و یا اخاه و یا عماه و امثال آنها گفت
و جواب نشنید مدهوش گردید این گفت و افتاد و شد از گفتگو خموش سر داد سیل گریه و یکباره شد ز هوش ایه آن والی نکنند که
بدانید که جناب سید الساجدین میفرماید که عمهٔ ام جناب زینب خاتون چون این احوال را از من مشاهده نمود برخواسته نزد من آمد فقالت مالی
اَراکَ تَجُودُ بِنَفسِکَ یا بَقِیَّةَ جَدّی وَاَبی وَاِخوَتی یعنی مرا در آغوش خود گرفته گفت که مرا چه میشود که ترا با این حال عجیب مشاهده میکنم ای یتیمهٔ جان چرا
اینقدر از جان خود دست برداشته ای یادگار جد و پدر و برادرانم پس من در جواب گفتم که ای جان عمه کیف لا اَجزَعُ وَلا اَهلَعُ وَقَد اَری
سَیِّدی وَاِخوَتی وَعُمومَتی وَوُلدَ عَمّی وَاَهلی مُصَرَّعینَ بِدِمائِهِم مُرَمَّلینَ بِالعَراءِ مُسَلَّبینَ لا یُکَفَّنونَ وَلا یُوارَونَ یعنی چگونه بیتاب نشوم و چگونه گریه
و ناله نکنم و حال آنکه می بینم سید و مولا و پدر خود را و برادران و عموها و اولاد عموها و اهل خود را که همه در میان خون افتاده اند و بخاک آلوده شده اند
و همه را برهنه کرده اند و کسی ایشان را کفن نمیکند و بخاک نمی سپارد و کسی بجانب ایشان نمیرود بلکه هیچکس نزدیک ایشان نمیشود گویا ایشان از اهل
دیلم و خزر اند که از دو قبیله است از مشرکین عجم فقالت لا یَجزَعَنَّکَ ما تَری فَوَاللهِ اِنَّ ذلِکَ لَعَهدٌ مِن رَسولِ اللهِ صلی الله علیه وآله اِلی جَدِّکَ
وَاَبیکَ وَعَمِّکَ ایشیعیان و ایعارفان از این حدیث شریف جلالت مقام و بلندی رتبه جناب زینب خاتون را بیابید که در مقام صبر چه قدر
صاحب رتبه بوده اند که بجناب سید الساجدین که حجت خدا بوده عرض میکند که ای جان عمه جزع و فزع در بنا و ردتو را این مصایب و غمها که مشاهده
میکنی پس قسم بذات اقدس الهی که این امر هر آینه عهدیست معهود از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله که خبر داده بود بجدت علی بن ابیطالب و پدر بزرگوار
و عمویت و بدرستیکه خدا اخذ کرده است میثاق مردم را از این امت که بر آن مطلع نمیباشند فراعنهٔ که در این زمین جمع شده اند و آنها که شناخته

قبول کرده اند و این فراعنه ایشان را نمیشناسند همه معروفند در نزد اهل آسمانها پس آنجماعت باین زمین خواهند آمد و این اعضای متفرقه را
و این جسمهای بخون آغشته را جمع خواهند کرد و بخاک خواهند سپرد و از برای این بیابان علامتی و کتبه و بارگاهی بنا خواهند کرد بر سر قبر مقدس
پدر بزرگوارت جناب سید الشهداء علیه السلام که هرگز مندرس نشود و آثار آن بر طرف نشود و علامت آن بگذشتن همه شبها و روزها و حال آنکه
کوشش و سعی خواهند کرد پیشوایان اهل کفر و تابعان اهل ضلالت بر خراب کردن و بر طرف کردانیدن آن پس علی الدوام ظاهرتر میگردد آثار
آن و بلندتر میشود علامات آن پس جناب سید الساجدین میفرماید که بعمه ام گفتم که آن عهد چیست و آن خبر کدام است پس عمه ام جواب داد
باینکه خبر داد مرا ام ایمن که روزی از روزها رسول خدا صلی الله علیه وآله بزیارت فاطمه تشریف آورده و من از برای ایشان حریره
ترتیب دادم و جناب علی بن ابیطالب علیه السلام طبقی از خرمای تازه بخانه آورد پس من رفتم قدحی پر از شیر و مسکه برای ایشان آوردم پس اول
رسول خدا صلی الله علیه وآله قدری از حریره میل فرمودند پس جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام اقتدا کرده حریره میل فرمودند پس پیغمبر
شیر آشامید ایشان هم آشامیدند پس آنحضرت خرما نوش جان کرد ایشان هم پیروی کردند پس جناب امیر آب بخت و آنحضرت دست
مبارک خود را شست و آن دست تر را بر روی مبارک خود مالید پس نظری بجانب حضرت امیر و فاطمه و حسنین انداخت بنوعیکه آثار سرور و خوشحالی از روی
منور آنحضرت معاینه کردیم پس ناگاه دیدیم که آنحضرت روی مبارک را بجانب آسمان کردانید و مدتی طول داد پس روی مبارک خود را بجانب
قبله نمود پس دستهای معجز نظام خود را گشود و بسیار دعا فرمود پس بسجده افتاد و بسیار گریست بحدیکه مدتی گریه در گلوی مبارکش گره شده بود
پس ناگاه صدای آنحضرت بگریه بلند شد و اشکش جاری بود پس سر از سجده برداشت و نشسته نگاه بزمین میکرد و مثل باران از چشمهای شریفش اشک
میبارید ام ایمن میگوید که از مشاهدهٔ این احوال حضرت فاطمه و حضرت امیر و حسنین محزون شدند و من نیز با ایشان محزون شدم و
تا مدتی هیچیک از ما جرات نکردیم که از آنحضرت از سبب این گریه و ناله سؤال کنیم تا آنکه حضرت فاطمه نزدیک رفته عرض کرد که یا رسول الله
چه چیز باعث گریهٔ شما شده است خداوند هرگز چشمهای شما را نگریاند این نوع گریهٔ شما قلبهای ما را مجروح کردانید و چون سؤال حضرت فاطمه باین
رسید آنحضرت روی مبارک بجانب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده فرمود که ای برادر من و موافق روایت دیگر فرمود که ای حبیب من
در این مجلس بسبب اجتماع شما اهل بیت چنان خوشحال شدم که هرگز اینقدر مسرور نشده بودم و من نظر بجانب شما میکردم و حمد خداوند را
بجا میآوردم بشکرانهٔ نعمتی که بشما عطا فرموده است که ناگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا محمد بدانکه الله تبارک و تعالی مطلع شد بر آنچه در
نفس تست و دانست خوشحالی ترا به برادرت و دخترت و دو سبطین تو یعنی حسن و حسین پس کامل کردانید از برای تو نعمت را و گوارا ساخت
از برای تو عطا را باینکه قرار داد ایشان را و ذریهٔ ایشان را و محبین ایشان و شیعیان ایشان را با جناب تو در بهشت بنوعیکه فرق گذاشته نشود
میانهٔ تو و ایشان و ایشان زنده خواهند بود در آنجا چنانکه تو زنده و عطا کرده میشوند همچنانکه تو عطا کرده میشوی و اینقدر بتو و ایشان
خداوند متعال عطا فرماید که راضی و خوشنود شوی بلکه زیاد از رضای تو عطا خواهد فرمود در عوض بلاها و امتحانهای بسیار که در دنیا
با ایشان خواهد رسید و در عوض ناخوشیها و اذیتها که با ایشان میرسد از دست قومیکه ادعا میکنند اینکه در دین تواند و گمان میکنند که از امت
تواند و حال آنکه بیزارند از خدا و تو یا محمد آنجماعت در اذیت خواهند افتاد دسته دسته و جماعت جماعت و کشته خواهند شد هر یک در
شهری و قبرهای ایشان از یکدیگر دور خواهند بود و همین شهادت ایشان اسباب خیریست از جانب خداوند از برای ایشان و تو پس حمد کن خداوند
برای خیر عظیم و راضی شو بقضای او پس فرمود که یا علی من حمد کردم خداوند را و راضی شدم بقضای او و بآنچه او اختیار فرموده است از برای شماها
پس جبرئیل گفت که یا محمد اینک برادر تو علی بن ابیطالب علیه السلام مقهور میشود و بعد از تو مغلوب میگردد در نزد امت و تعب و رنج میکشد از دشمنان
تو تا آنکه آخر الامر کشته میشود و بعد از تو در دست شریرترین همهٔ مخلوقات و شقی تر از همهٔ بندگان شبیه پی کنندهٔ ناقه صالح در شهری که محل هجرت
اوست و جای آمد و رفت شیعیان او و شیعیان اولاد او و در همهٔ احوال در آن شهر بسیار میشود اذیت ایشان و بزرگ میشود مصیبت ایشان
یا علی اینک جبرئیل میگوید که یا محمد این فرزند زادهٔ تو و اشاره میکند بجانب فرزندم حسین کشته میشود با گروهی از ذریهٔ تو و اهل بیت تو و نیکان
از امت تو در پهلوی نهر فرات در زمینی که اسم آن کربلا است بجهت آنکه بسبب آن بسیار خواهد شد کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریهٔ تو
و روزیکه باخر نمیرسد کرب آن و فانی نمیشود حسرت آن و آن زمین پاکیزه ترین همهٔ بقعهای زمین است و احترام آن اعظم از همه است و بدرستیکه آن قطعه از

حکایت کردن جناب زینب حدیث ام ایمن را از برای امام

در آنکه زمین کربلا قطعه از بهشت است

خود که او احدی را وا نمیگذارد بر دوستی ما و ذکر فضایل ما و آنچه برات و ابتلاست از حق یا زایده میگوید که من عرض کردم که این زیارت
محض رضای الهی و خوشنودی پیغمبر او میروم و مرا باکی از غضب و سخط کسی نیست و سینهٔ من تنگ نمیشود که از جهت آن کسی بمن آسیبی
برسد پس آنحضرت چون مرا خالص یافت فرمود بلی والله چنین است پس من عرض کردم که بلی والله چنین است آنحضرت سه مرتبه این کلام را
فرمود و من هم سه مرتبه همین کلام را عرض کردم پس سه دفعه فرمود که بشارت باد ترا پس فرمود که ای زایده بهرآینه خبر خواهم داد ترا
بحدیثی که از احادیث بخیهٔ خزینهٔ علوم ماست پس ای زایده بدانکه چون بما اهل بیت رسید در کربلا آنچه رسید وَقُتِلَ اَبِی وَقُتِلَ مَنْ
كَانَ مَعَهُ مِنْ وُلْدِهِ وَاِخْوَانِهِ وَسَائِرِ اَهْلِ بَيْتِهِ یعنی و بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید پدر بزرگوارم و کشته شد هر کس که در خدمت او بود
از اولاد و برادران او و باقی اهل او و بر جهاز شتر سوار شد زنان او و میخواستند که ما را بکوفه برند آه آه که من نظر کردم و دیدم که همه
شهیدان بر روی خاک افتاده اند و کسی متعرض دفن ایشان نمیشود این احوال و اوضاع بر سینهٔ من بسیار ناگوار آمد وَكَادَتْ نَفْسِي
تَخْرُجُ یعنی و نزدیک بود اینکه از مشاهدهٔ این مصایب قبض روح من از بدن من شود مؤلف گریان نالان گوید که چگونه نمیشود
که آن مظلوم بی یار بیمار بی غمخوار بر حال قریب بموت نشود و حال آنکه مثل خامس آل عبا و سبب بقای ارض و سما جناب سید الشهداء ارواحنا
له الفداء بدن پاره گشته و در خاک و خون آغشته و سر از تن جدا مشاهده نماید آه آه و در یکطرف دیگر شبیه ترین همه خلق برسول الله از جهة
صورت و سیرت و گفتار و رفتار نوجوان ناکام برادری مثل جناب علی اکبر را پسر با بدن چاک چاک ملاحظه فرماید آه آه و آن برادر دیگر شیرخوارهٔ لبها
کبود شده چشمها بگودی افتاده بی شیر از دنیا سیر شده خود علی اصغر را با حلقوم سوراخ شده و قنداق پر از خون در دامان ها مرمون
افتاده بیند آه و اویلاه که پسر عم نوجوان نو داماد ناکام ناشاد پایمال اسبان عریان را یعنی حضرت قاسم را در طرفی دیگر ببیند و جگر
معاینه کند آه آه و در اطراف ایشان محبان خالصان صالحان خداپرستان عالمان عابدان حق شناسان باوفایان جان نثاران خود را
ببیند که هر یک جان شیرین فدای پدر بزرگوارش کرده اجساد پاره پاره خود را پاسبان جسد مقدس قطعه قطعه اش گردانیده اند
آه واحزناه و افضیحتاه که همهٔ دختران خاتم پیغمبران او کودکان امیر مؤمنان او دست پرورده های سیدهٔ نساء عالمیان را گرسنه و تشنه و بی
چادر و مقنعه هر یک شهیدی در بغل در نوحه و ناله مشاهده نماید و گوش هوشش بخبر ناله الوداع الوداع و الفراق الفراق از جانب زمین و آسمان
و ندای الحبیب الحبیب از آسمان بزمین شنود چگونه میشود که بر حالی نشود که قریب بموت گردد مؤلف محزون گوید که توانم عمی از کرب و بلا
گفت و شنید الله الله چه کشید آنکه تمامی را دید آه آه که آن بیمار اسیر با هر کشته خطابی میکرد و جواب نمی شنید و هر اسیری را که بجوات
تسلی و از کثرت جوشش و خروش هیچیک گوش بندای ضعیف آنجناب نمیداد پس آنجناب از بس یا اباه و یا اخاه و یا عماه و امثال آنها گفت
و جواب نشنید بیهوش گردید این گفت و افتاد و شد از گفتگو خموش سر داد سیل گریه دیکباره شد ز هوش ای دوستان و ای آنکه
بدانید که جناب سید الساجدین میفرماید که عمه ام جناب زینب خاتون چون این احوال را از من مشاهده نمود برخواسته نزد من آمد فَقَالَتْ مَالِي
اَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَاَبِي وَاِخْوَتِي یعنی مرا در آغوش خود گرفته گفت که مرا چه میشود که ترا باین حال عجیب مشاهده میکنم ای عمه جان چرا
اینقدر از جان خود دست برداشته ای یادگار جد و پدر و برادرانم پس من در جواب گفتم که ای جان عمه كَيْفَ لَا اَجْزَعُ وَلَا اَبْكِي وَقَدْ اَرَى
سَيِّدِي وَاِخْوَتِي وَعُمُومَتِي وَوُلْدَ عَمِّي وَاَهْلِي مُصَرَّعِينَ بِدِمَائِهِمْ مُرَمَّلِينَ بِالْعَرَاءِ مُسَلَّبِينَ لَا يُكَفَّنُونَ وَلَا يُوَارَوْنَ یعنی چگونه بیتاب نشوم و چگونه گریه
و ناله نکنم و حال آنکه می بینم سید و مولا و پدر خود را و برادران و عموها و اولاد عمو و اهل خود را که همه در میان خون افتاده اند و بخاک مالیده شده اند
و همه را برهنه کرده اند و کسی ایشان را کفن نمیکند و بخاک نمی سپارد و کسی بجانب ایشان نمیرود بلکه هیچکس نزدیک ایشان نمیشود گویا ایشان از اهل
دیلم و خزر اند که نمرده اند ایشان از مشرکین عجم فَقَالَتْ لَا يُجْزِعَنَّكَ مَا تَرَى فَوَاللّٰهِ اِنَّ ذٰلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِلٰى جَدِّكَ
وَاَبِيكَ وَعَمِّكَ ای شیعیان و ای عارفان از این حدیث شریف جلالت مقام و بلندی رتبهٔ جناب زینب خاتون را بیابید که در مقام صبر چه قدر
صاحب رتبه بوده اند که بجناب سید الساجدین که حجت خداوند بود عرض میکند که ای جان عمه بجزع و فزع در نیاورد ترا این مصایب و فتنها که مشاهده
میکنی پس قسم بذات اقدس الهی که این امر بهرآینه عهدیست معهود از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله که خبر داده بود بجدت علی بن ابیطالب و پدر بزرگوار
و عمویت و بدرستیکه خداوند گرفته است میثاق مردم را از این امت که بر آن مطلع نمیباشند فراعنه که در این زمین جمع شده اند و آنها که شما را

قبول کرده اند و این فراعنه ایشانرا نمیشناسند همه معروفند در نزد اهل آسمانها پس آنجماعت باین زمین خواهند آمد و این اعضای متفرقه را
و این جسمهای بخون آغشته را جمع خواهند کرد و بخاک خواهند سپرد و از برای این بیابان علامتی و کتبه و بارگاهی بنا خواهند کرد بر سر قبر مقدس
پدر بزرگوارت جناب سید الشهداء علیه السلام که هرگز مندرس نشود و آثار آن برطرف نشود و علامت آن بگذشتن همه شبها و روزها و حال آنکه
کوشش و سعی خواهند کرد پیشوایان اهل کفر و تابعان اهل ضلالت بر خراب کردن و برطرف گردانیدن آن پس علی الدوام ظاهرتر میگردد آثار
آن و بلندتر میشود علامات آن پس جناب سید الساجدین میفرماید که بعمه ام گفتم که آن عهد چیست و آن خبر کدام است پس عمه ام جواب داد
باینکه خبر داد مرا ام ایمن که روزی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله بزیارت فاطمه تشریف آورده و من از برای ایشان حریره
ترتیب دادم و جناب علی بن ابیطالب علیه السلام طبقی از خرمای تازه بخانه آورد پس من رفتم قدحی پر از شیر و مسکه برای ایشان آوردم پس اول
رسول خدا صلی الله علیه و آله قدری از حریره میل فرمودند پس جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام اقتدا کرده حریره میل فرمودند پس پیغمبر
شیر آشامید ایشان هم آشامیدند پس آنحضرت خرما نوش جان کرد ایشان هم پیروی کردند پس جناب امیر آب بدست آنحضرت دست
مبارک خود را شست و آن دست تر را بر روی مبارک خود مالید پس نظری بجانب حضرت امیر و فاطمه و حسنین انداخت بنوعیکه ما آثار سرور و خوشحالی از روی
منور آنحضرت معاینه کردیم پس ناگاه دیدیم که آنحضرت روی مبارک را بجانب آسمان گردانید و مدتی طول داد پس روی مبارک خود را بجانب
قبله نمود پس دستهای معجز نظام خود را گشود و بسیار دعا فرمود پس بسجده افتاد و بسیار گریست بحدیکه مدتی گریه در گلوی مبارکش گره شده بود
پس ناگاه صدای آنحضرت بگریه بلند شد و اشکش جاری بود پس سر از سجده برداشت نگاه بزمین میکرد و مثل باران از چشمهای شریفش اشک
میبارید ام ایمن میگوید که از مشاهدهٔ این احوال حضرت فاطمه و حضرت امیر و حسنین محزون شدند و من نیز با ایشان محزون شدم و
نامدتی هیچیک از ما جرأت نکردیم که از آنحضرت از سبب این گریه و ناله سؤال کنیم تا آنکه حضرت فاطمه نزدیک رفته عرض کرد که یا رسول الله
چه چیز باعث گریهٔ شما شده است خداوند هرگز چشمهای شما را نگریاند این نوع گریهٔ شما قلبهای ما را مجروح گردانید و چون سؤال حضرت فاطمه باینجا
رسید آنحضرت روی مبارک بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرده فرمود که ای برادر من و موافق روایت دیگر فرمود که ای حبیب من
در این مجلس بسبب اجتماع شما اهل بیت چنان خوشحال شدم که هرگز اینقدر مسرور نشده بودم و من نظر بجانب شما میکردم و حمد خداوند را
بجا میآوردم بشکرانهٔ نعمتی که بشما عطا فرموده است که ناگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا محمد بدانکه الله تبارک و تعالی مطلع شد بر آنچه در
نفس تست و دانست خوشحالی ترا به برادرت و دخترت و دو سبطین تو یعنی حسن و حسین پس کامل گردانید از برای تو نعمت را و گوارا ساخت
از برای تو عطا را باینکه قرار داد ایشانرا و ذریهٔ ایشان را و محبین ایشان و شیعیان ایشانرا با جناب تو در بهشت بنوعیکه فرق گذاشته نشود
میانهٔ تو و ایشان و ایشان زنده خواهند بود در آنجا چنانکه تو زنده و عطا کرده میشوند همچنانکه تو عطا کرده میشوی و اینقدر بتو و ایشان
خداوند متعال عطا فرماید که راضی و خوشنود شوی بلکه زیاد از رضای تو عطا خواهد فرمود در عوض بلاها و امتحانهای بسیار که در دنیا
بایشان خواهد رسید و در عوض ناخوشیها و اذیتها که بایشان میرسد از دست قومیکه ادعا میکنند اینکه در دین تواند و گمان میکنند که از امت
تواند و حال آنکه بیزارند از خدا و تو یا محمد آنجماعت در اذیت خواهند افتاد دسته دسته و جماعت جماعت و کشته خواهند شد هر یک در
شهری و قبرهای ایشان از یکدیگر دور خواهند بود و همین شهادت ایشان اسباب خیریست از جانب خداوند از برای ایشان و تو پس حمد کن خداوند را
برای خیر عظیم و راضی شو بقضای او پس فرمود که یا علی من حمد کردم خداوند را و راضی شدم بقضای او و بآنچه او اختیار فرموده است از برای شما
پس جبرئیل گفت که یا محمد اینک برادر تو علی بن ابیطالب علیه السلام مقهور میشود بعد از تو و مغلوب میگردد نزد امت و تعب و رنج میکشد از دشمنان
تو تا آنکه آخر الامر کشته میشود و بعد از تو در دست شریرترین همهٔ مخلوقات و شقی تر از همهٔ بندگان شبیه پی کنندهٔ ناقهٔ صالح در شهری که محل هجرت
اوست و جای آمد و رفت شیعیان او و شیعیان اولاد او و در همهٔ احوال در آن شهر بسیار میشود اذیت ایشان و بزرگ میشود مصیبت ایشان
یا علی اینک جبرئیل میگوید که یا محمد این فرزندزادهٔ تو و اشاره میکند بجانب فرزندم حسین کشته میشود با گروهی از ذریهٔ تو و اهل بیت تو و نیکان
از امت تو در پهلوی نهر فرات در زمینی که اسم آن کربلاست بجهت آنکه بسبب آن بسیار خواهد شد کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریهٔ تو
و در روزیکه بآخر نمیرسد کرب آن و فانی نمیشود حسرت آن و آن زمین پاکیزه ترین همهٔ بقعهای زمین است و احترام آن اعظم از همه است و بدرستیکه آن قطعه از

حکایت بیهوش شدن جناب زینب
حدیث ام ایمن [illegible]

در اینکه زمین کربلا قطعه از بهشت است

بهشت است پس هرگاه بیاید آن روزیکه نقش میرسد در آن روز بسبط تو و اهل بیتش و در آن روز جمع شوند در اطراف ایشان طوایف بسیار از اهل کفر و لعنت و در وقت شهادت او بزلزله در میآید زمین و دریاها بموج در میآیند و شدید میشود اضطراب آنها بحدیکه برهم ریخته میشوند از کثرت اضطراب و آسمانها و اهل آنها باضطراب در میآیند از شدت غضب کردن بر دشمنان تو یا محمد و دشمنان ذریه تو و از بس عظیم شمردند هتک حرمت ترا و از بس سلوک میکنند با ذریه و عترت تو و باقی نمیماند چیزی مگر آنکه از خداوند عز و جل اذن میگیرند در نصرت و یاری کردن بر اهل تو که این خلق ضعیف شمردند ایشانرا و ظلم کردند بر ایشان و حال آنکه ایشان حجت خداوند بر جمیع خلق و بعد از تو پس وحی میفرماید خداوند بسوی آسمانها و زمین و کوهها و دریاها و هر کس که در آنهاست که منم خداوند پادشاه قادر آنچنانیکه احدی را قدرت نیست که فرار کند از قبضه قدرت من و هیچ سرکشی نیست که نباشم من قادر بر آن و قدرت من زیاده است بر همه کس در یاری کردن مظلومین و انتقام کشیدن از ظالمین قسم یاد میکنم بعزت و جلال خود که عذاب خواهم کرد هر کس را که بریزد خون رسول مرا و برگزیده مرا و هتک کند حرمت او را و بقتل رساند عترت او را و بدور اندازد عهد او را و ظلم کند اهل او را بعذابیکه هرگز مثل آن عذاب نکرده باشم احدی از اهل عالم را و در آنوقت فریاد در آید هر چیز که در آسمانها و زمینهاست بلعن کردن بر هر کس که ظلم کرده است بر عترت تو و حلال گردانیده است هتک حرمت ترا یا محمد پس هرگاه بشود آنزمانیکه برسند آنگروه از ذریه تو بمحل آرامگاه خود و قبرهای خود خداوند بید قدرت خود قبض میفرماید ارواح ایشانرا و فرود میآید بسوی زمین ملائکه چند از آسمان هفتم و با ایشانست ظرفهای از یاقوت و زمرد که مملوّ است از آب حیات و با ایشانست حلهای چند از حلهای بهشت و عطریات چند از عطر جنت و نماز میکنند بر آن بزرگواران صفوف بسیار از ملائکه پس بعد از این بر میانگیزاند الله تعالی قومی از امت تو که نمی شناسند ایشانرا کفار که شریک نشده اند آن جماعت در ریختن آن خونها بگفتن و بعمل و به نیت پس دفن میسازند جسدهای ایشانرا و علامتی برپا میکنند بر سر قبر جناب سید الشهداء علیه السلام در آن بیابان که آن نشانه باشد برای اهل حق و سبب نجات باشد از برای مؤمنین و از هر آسمان صد هزار ملک در دور آن احاطه خواهند کرد در هر شبانه روز و همه صلوات میفرستند بر آنجناب و تسبیح میکنند خداوند را و استغفار میکنند از برای زیارت کنندگان او و مینویسند اسمهای هر کس را که بزیارت او میآید از امت تو که قصدی ندارد در آن زیارت بغیر از تقرب بسوی خداوند و بسوی تو و مینویسند اسمهای پدران ایشانرا و قبیله و اهل شهرهای ایشانرا و مهر میکنند روهای آن زیارت کنندگانرا بمهریکه از نور عرش خداوند است که بر آن مهر این کلمات نقش است که هذا زائر قبر خیر الشهداء و ابن خیر الانبیاء یعنی این شخص زیارت کننده قبر بهترین شهدا است که فرزند بهترین انبیاست پس هرگاه روز قیامت شود میدرخشد از روهای ایشان از اثر آن مهر نوریکه خیره میشود از لمعان آن چشمها و آن علامت آنست که زیارت کرده است قبر آن بزرگوار را و بآن علامت اهل محشر میشناسند او را پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد گویا می بینم که قیامت شده است و من از یکطرف تو راه میروم و میکائیل از طرف دیگر تو و علی بن ابیطالب علیه السلام پیش روی ما و با ماست از ملائکه خداوند آنقدر که عدد آنها معلوم نباشد و ما جمع میکنیم در میانه اهل محشر هر کس را که از روی او نور علامت این مهر باشد تا آنکه نجات دهیم او را از هولهای آن روز و شدائد آن و اینست حکم خداوند و عطای او از برای کسیکه زیارت کند قبر ترا و قبر برادر ترا و قبر دو فرزند ترا بشرط آنکه اراده نکرده باشد در آن زیارت غیر خداوند عز و جل را و زود باشد که پیدا شوند جمعی از آن اشخاص که ثابت شده باشد بر ایشان لعنت و غضب خداوند و سعی میکنند که برطرف کنند علامت آن قبر را و آثار آنرا و خداوند ایشانرا راه ندهد بر اینکار پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اینست آنچه مرا بگریه در آورده است و جناب زینب خاتون میفرماید که چون ابن ملجم لعنة الله علیه پدر بزرگوارم را ضربت زده بود دیدم که اثر موت بر آنجناب ظاهر شد من عرض کردم که ایجان پدر ام ایمن مرا چنین و چنان خبر داده است و میدانم که آنحدیث را از جناب شما شنیده پدرم فرمود که ای دختر من ای زینب حدیث همانطور است که ام ایمن ترا خبر داده است وکأنی بک و ببنات اهلک لسبایا بهذا البلد اذلاء خاشعین یخافون ان یتخطفکم الناس فصبرا ثم صبرا ای شیعیان و ایمجان میشنوید این کلام جناب امیر را که بجناب زینب خاتون فرموده شنید و گریه و ناله نکردید آه آه بدانید که جناب زینب خاتون میفرماید که چون کلام پدر بزرگوارم باینجا رسید فرمود که ای دختر من ای زینب گویا می بینم ترا و دختران همراه ترا که در این کربلا همه اسیر شده اید و ذلیل گردیده اید و اظهار خشوع میکنید از خوف آنکه پایمال خلایق شوید ای دختر چون آنروز شود بر تو باد که صبر کنی بر تو باد که صبر کنی پس قسم یاد میکنم بآنخدائیکه شکافنده دانه است و پرورش دهنده نطفه که نیست از برای خداوند بر روی زمین در آنهنگام دوستی و بنده غیر از شما و غیر از محبین شما و شیعیان شما و تحقیق که فرمود بما رسول خدا صلی الله علیه و آله آن وقتیکه خبر داد ما را

باین حدیث بانگ ابلیس پر تلبیس لعنه الله در آن روز پرواز میکند از روی خوشحالی پس جمیع اطراف زمین را سیر میکند در میانه شیاطین خود و عفاریت خود پس میگوید که ای گروه شیاطین آنچه از فرزندان آدم طمع داشتیم که بر دست ایشان جاری شود مطلوب ما بعمل آمد و در اسباب هلاکت ایشان کار را بآخر رسانیدیم و ایشانرا از اهل آتش گردانیدیم مگر کسیکه چنگ زند بدامن این طایفه یعنی جناب محمد و آل محمد علیهم السلام پس ای شیطانها و ای عفریتها وصیت میکنم شما را باینکه قرار دهید شغل خود را بشک انداختن مردم را در حق ایشان و نگذارید که دوست ایشان کردند بلکه باید کاری کنید که خلق او دشمن ایشان گردانید و برگردانید راه خلق را از طرف ایشان و دوستان ایشان تا اینکه محکم گردانید گمراهی خلق را و کفر ایشانرا تا اینکه نجات نیابد یکنفر از ایشان و بتحقیق که راست کرد ابلیس گمان خود را حال آنکه او دروغگوست و مدیست که نفع نمی بخشد با عداوت شما عمل صالحی و ضرر نمیرساند با محبت و موالات شما گناهی غیر از کبیره زایده که راوی حدیث شریف میگوید که جناب سید الساجدین علیه السلام چون این حدیث را بیان کرد فرمود که این حدیث را در نزد خود نگاهدار و محافظت کن که اگر یکسال در طلب این حدیث بشتاب و بسرعت سفر کنی و دریاها و شهرها بدوی کمست اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین ولا سیما علی سید الشهداء و المظلومین و علی اصحابه المنتجبین و علی محبیهم و الباکین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الاولین و الاخرین

مجلس پنجاه و چهارم در عبور جناب زینب حیران با اهلبیت از قتلگاه شهیدان

السلام علیکم یا اهل المصیبة و الحزن و البکاء و رحمة الله و برکاته اللهم ارحم علی القلوب المحزونة فی مصیبة سید الشهداء یعنی ای خداوند من رحمت خود را نازل فرما بر قلبهائیکه محزونست در مصیبت جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء اللهم ارحم علی العیون الجاریة فی رزایا سید الشهداء یعنی خداوندا رحمت فرما بر چشمهائیکه اشکهای آنها جاریست در بلیه جناب سید الشهداء انفسنا له الوقاء والله که جمیع مصائب آن بزرگوار قلبهای دوستانش را کباب و دیدهای جان نثارانش را پر آب میگرداند و علی الخصوص بعضی از آنها که دوستانش را نالان و گریان میگرداند و محبانش را تاب شنیدن آنها نیست خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید ابکیه ملقی ثلثا لا یجهزه الا الاعاصیر تخبیطا و تکفینا یعنی گریه میکنم بر آن بزرگواریکه سه شبانه روز در بیابان افتاده بود و کسی را جرات آن نبود که او را تجهیز نماید مگر بادوزنده که او را کربلا حنوط و کفن نمود ولیس زواره الا الفراعل او ضبع و سبع او الاطیار تبکینا لا یفترون فهم شعث آه آه که نبود از برای او زیارت کننده مگر وحشیان و درندگان و حیوانات بیابان و نبود از برای او گریه کننده مگر مرغان و حول مصرعه غیر الملائکة لا یفترون فهم شعث ینوحونا آه و احسرتاه که در اطراف ایشان در قتلگاه ملائکه چندند که علی الدوام غبارآلوده و موپریشانند و بر آن مظلوم غریب نوحه میکنند ابکیه ام للیتامی ام لنسوته صوارخ حاسرات بین باکینا آه و امصیبتاه نمیدانم که بر خود آن مظلوم شهید گریه کنم یا بر یتیمان بیکس او و یا بر زنان بیصاحب او که همه بودند ناله کنان و حسرت کشان و اسیران الا ابکی کلهم او ابکی بعضهم فجزء ذلک فی الاحزان یکفینا والله متحیرم که بر همه ایشان گریه کنم یا بر بعضی از ایشان ناله کنم آه آه یکجزء از مصیبت آن بزرگواران کافیست از برای ناله و گریه همه ما وما نسیت فلا انسی النساء و لنا ندبا یشیب الجوی شدا و تهوینا آه و احسرتاه که در گذشته عمر خود فراموش نکرده ام و بعد از این نیز فراموش نخواهم کرد زنانی چند را که چنان ندبه و نوحه میکردند که بجوش و خروش میآوردند سوزش سینه را و دگرگون میگردانیدند احوال ما را کمثل زینب اذ تدعوا الحسین الا یا کافلی من یراعینا و یحمینا آه و اویلاه مثل جناب زینب خاتون و لحون که ناله کنان عرض میکرد که ای برادر جان الحسین ای آنکه همیشه متوجه زینب میشدی و غمخواری او مینمودی اینک که را گذاشته که رعایت احوال کند بعد از ما نماید و اینک یا اخی من ذا یلاحظنا من کان یکفلنا من ذا یدا لینا آه آه که میگفت ای قوت بازوی من وای برادر با جان برابر من که را گذاشته که ملاحظه ما را وکیست که پرستاری کند امر کنیزان بدنهاد ما را وکیست که بعد از او مهربانی سلوک نماید با ما خلفتنا للعدا ما بین ضاربنا و بین ساحبنا جنبا و ساحبنا ای برادر جان الحسین ما را گذارده در میانه دشمنی چند که گاهی ما را میزنند و گاهی ما را بر خاکها میکشند و باسیری میبرند کنا نرجیک للشدات فقلبت بنا اللیالی فخاب الظن راجینا آه آه ایجان برادر همیشه امید داشتیم که در گرفتاریها تو بفریاد ما برسی اینک روزگار آرزوهای ما را عکس کرد و بعد از شهادت تو ما را از تو ناامید گردانید یا لیتنی مت لم انظر مصارعکم او لم تری الطف ما عشنا و ماحیینا یعنی ای برادر الحسین کاشکی خواهرت زینب کور شده بود و قتلگاه شما را مشاهده نمینمود و هرگز گذار او بزمین کربلا نیفتاده

بود یا مَن اَشکُلی رماها الدهر غافلة من الرزایا یا ذبی الخلب نعبا یعنی ای برادر جان اینک کرا گذارده از برای غمخواری زن و فرزند مرده ناله کننده که در حالت غفلت تیر روزگار بر او تیر مصیبت زده است بنوعیکه از زیر کی آن مصیبت او را عاجز کرده است یا مَن لِمَن اوحشت آبیاتهم لهم وهم بقوا بصحاری الطف نادبینا آه آه اینک کرا گذارده از برای محافظت کردن زنانی چه که خانهای ایشان در مدینه خالی بی صاحب افتاده و خودشان با حال پریشان در صحرا و بیابان مانده اند اخی هذا ابنک السجاد یعثر فی قیوده وهو ینکلم ینکینا آه وا حزناه یعنی ای برادر یا حسین اینک فرزند تو سید الساجدین علیه السلام در گرفتاری قید و زنجیر است و او گریه و ناله میکند بر احوال شما شهیدان و بر احوال ما زنان اسیران پریشان اخی هم یریدون مسیرنا الی ابن مرجانة عنکم یبعدونا آه و مصیبتاه ای برادر جان اینک لشکریان اراده دارند که ما را در عوض نثار بر سم تحفه و هدیه ببرند از برای ابن مرجانه استودع الله من لم تنج اذیته من بارح الدار غنا را لله فینا آه وا حزناه که در وقت وداع با آنجسد پاره پاره عرض کرد که بخدا او دمی سپارم این بی تنها شهیدانرا که دیگر امید بازگشتن از برای ایشان نیست و بعید است جایگاه و خانه ایشان از ما و لکن همسفر اسرای ایشان ماییم مؤلف گوید که ای دوستان وای ناله کنندگان چون در اول مجلس قدری محزون و نالان بلکه گریان گردیدید اگر خواهید که بر کیفیت عبور جناب زینب حیران از قتلگاه شهیدان مطلع شوید اول احادیث صحیحه چند در فضیلت آقای شهیدان و سرور مظلومان فداه ارواح الانس والجان بشنوید و بدانید و از روی معرفت و محبت ناله کنید و پس از آن گوش با حدیث کشتن آنحضرت بر آنجسد پاره پاره دهید و بی اختیار ناله و نوحه کنید اولا بدانید که در کتاب مصایب المعصومین از حضرت باقر صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده ام که عادت رسول خدا صلی الله علیه وآله بر این جاری شده بود که هر وقت که جناب سید الشهدا علیه السلام بر آنحضرت وارد میشد او را بجانب خود میکشید و بجناب امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که یا علی بگیر حسین مرا و نگاه دار ثم یقع علیه و یقبله و یبکی پس بعد از آنکه جناب امیر علیه السلام آن بزرگوار را نگاه میداشت رسول خدا خود را بر روی فرزند خود میانداخت و او را میبوسید و میگریست فیقول یا ابة لم تبکی پس مظلوم کربلا عرض میکرد که ای پدر جان ای جد بزرگوار چرا گریه میکنی فیقول یا بنی اقبل موضع السیوف منک وابکی رسول خدا میفرمود که ای فرزند گرامی الحسین موضع شمشیرها را میبوسم و میگریم پس چون مظلوم کربلا این سخن را از جد خود شنید عرض کرد که ای پدر جان مگر من کشته میشوم پیغمبر خدا فرمود که بلی والله ای فرزند کشته میشوی و پدرت و برادرت و تو نیز کشته خواهی گردید پس حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد که هر یک از ما در شهری و دیاری کشته خواهیم گردید آنحضرت فرمود که بلی پس آن مظلوم عرض کرد که پس از امت تو که بزیارت این قبرهای متفرقه خواهد آمد قال لا یزورنی و لا یزور اباک و اخاک و انت الا الصدیقون من امتی یعنی الحسین زیارت نمیکند مرا و نه پدر ترا و نه برادر ترا و نه ترا مگر صدیقون از امت من و در کتاب عوالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب امام حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در دامن رسول خدا نشسته بود و آنحضرت با او خنده و بازی میکرد پس عایشه عرض کرد یا رسول الله چه قدر ترا بعجب آورده است این طفل و چه بسیار دوست میداری او را فقال لها ویلک کیف لا احبه و لا اعجب به وهو ثمرة فؤادی و قرة عینی پس آنحضرت فرمود که وای بر تو ای عایشه چگونه میشود که او را دوست ندارم و بعجب در نیاورد مرا و حال آنکه او میوه دل من و نور چشم من است ای عایشه آگاه باش و میدانم ترا که زود باشد که امت من بقتل رسانند او را فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من حججی ای عایشه هر کس که زیارت کند او را بعد از وفات او مینویسد خداوند از برای او ثواب حجی از حجهای من پس عایشه از روی تعجب عرض کرد که حجی از حجهای تو یا رسول الله آنحضرت فرمود که بلی دو حج از حجهای من پس تعجب او افزوده شد عرض کرد که دو حج از حجهای تو فرمود که بلی چهار حج از حجهای من پس علی الدوام بر تعجب عایشه افزوده میشد و آنحضرت بر عدد حجهای خود میافزود تا آنکه فرمود که هفتاد حج و هفتاد عمره از حجها و عمرهای من پس عایشه متعجب بکار خود رفت و دیگر سؤال ننمود مؤلف گوید که از سیاق حدیث معلوم میشود که اگر عایشه زیاده بود در تعجب و سؤال خود میافزود آنحضرت نیز بر عدد حجهای خود میافزود و ای دوستان وای ناله کنندگان چون ثواب زیارت آن مظلوم را دانستید بدانید که اول زیارت کننده گان آنجسد پاره پاره و سایر اجساد مجروحه بحسب ظاهر اهل و عیال اسیر آنغریب شهید بودند زیرا که موافق بعضی از احادیث است که ابن سعد لعین حکم کرد که اسیران آل محمد را از راه قتلگاه ببرند که کشتگان خود را ببینند تا دلهای ایشان بیشتر بسوزد و مصیبت ایشان بزرگتر گردد و موافق حدیث دیگر آنست که زنان گفتند که شما را بخدا قسم میدهیم که ما را از راه قتلگاه ببرید آه آه فلما نظرن النسوة الی القتلی صحن و ضربن وجوههن و زدین آه العین انفسهن علی الاجساد فشرعن بالعویل والبکاء آه و مصیبتاه که چون اسیرانرا از راه قتلگاه شهیدان بردند و نظر ایشان

بر بدنهای چهار پاره پاره شهیدان افتاد و همگی صداها را بناله بلند کردند و سیلیهای غم بصورت پر الم زدند و خود را از شتران مثل برگ خزان بر روی جسدهای کشتگان انداختند و شروع بگریه و نوحه و ناله نمودند و هر یک بزبانی و هر دلسوخته بنوائی مشغول گریه و زاری شدند از آنجمله مادر یتیمان و سرحلقه سلسله اسیران جناب زینب حیران آنقدر ناله و نوحه نمود که حتی ابکت کل صدیق و عدو حتی رأینا دموع الخیول تنحدر علی حوافرها یعنی جناب زینب خاتون دلخون آنقدر ناله سوزناک از جگر سوخته برکشید که بگریه در آورد هر دوست و دشمن را حتی آنکه راوی میگوید که ما نظر کردیم بصورت اسبهای دشمنان پس دیدیم که اشکهای ایشان جاریست بر صورتشان بحدیکه سمهای ایشان از اشک تر شده بود خداوند رحمت کند آنکه بعضی از احوال و اقوال آن مظلومه را بیان فرموده و خداوند رحمت کند آن دوستی را که از حیوانات کمتر نبوده باشند و خود را از ناله و نوحه معاف ندارد و شک نیست در اینکه در مصیبتی که دشمنان خونخوار و حیوانات گریه کنند دوستان جان نثار نتوانند که خود را از گریه و ناله و زاری و بیقراری معاف دارند لم انس والله زینب اذ غشت وهی الولوالیه مثل الشرع یعنی والله فراموش نکرده ام زینب خاتون را که بجانب جسد پاره پاره برادر خود دوید و حال آنکه همیشه با وقار و تمکین بود تدعوه والاحزان ملاء فؤادها والطرف یسرع بالدموع الهمع آه آه که بندای بلند برادر خود را میخواند و واحسیناه میگفت و حال آنکه قلب او مملو از حزن بود و از چشمهای او چون ابر بهار اشک روان و ریزان بود اخی اعظم ما القیه من البلا فراقک یا ابن امی فاسمع ای برادر جان حسن آه حسین بزرگترین بلاهای من الم مفارقت تست پس گوش ده سخن من ای برادر هم مادری من اخی مالک عن بناتک معرضا والکل منک بمنظر و بمسمع ای برادر جان من چه شده است ترا که روی گردان شده و التفاتی نمینمائی بدختران خود و حال آنکه همه در حضورت صف کشیده اند و ایشانرا مشاهده میفرمائی و سخنان ایشانرا میشنوی اخی ما عودتنی منک الجفا فلام تجفونی و تجفو مهجتی ای برادر با جان برابر من هرگز نرسانیده تو بمن از جانب خود جفائی و کم التفاتی پس چه باعث شده است که حال بخواهرت زینب بلکه بهمه اسیران کم التفات و جفاکار شده اخی هل لک رجعة تحیی بها ارواحنا هیهات ما من مرجع ای برادر جانم آیا میشود که بازگشت کنی و زنده شوی که باعث حیات روحهای همه ما باشی هیهات هیهات که دیگر بازگشتی نخواهد بود اخی قد اوذی بصبیتک الظما والجوع لیس یعافیه الجزع ای برادر من بتحقیق که تشنگی و گرسنگی آتش زده است بجان دختر کوچک تو سکینه و میسوزد دل من از شدت تشنگی و گرسنگی او اخی لو قبل الفدا لفدیتک بنا النفس لم تجزع ای برادر جانم اگر از ما دشمنان ما قبول فدا میکردند هر آینه فدای تو شده بودند و جانهای چند از خود بها که از روی شوق فدا میشدند و اظهار عجز نمیکردند اخی تشتت البنات اصرخ هیهات بعد الیوم لم تجمع ای برادر عزیزم پریشان و متفرق شدن دختران پدر درد آورده است مرا هیهات که دیگر بعد از این بهم جمع نخواهیم گردید اخی هذا ابنک السجاد قد اودی السقام بجسمه المتضعضع ای برادر من اینک فرزند تو جناب سید الساجدین از شدت مرض آتش افتاده است در جسم ضعیف نحیف او اخی مالک لا تجیب سکینة الولهی کانک عینیه لم تسمع ای برادر جان من چه شده است ترا که جواب نمیدهی سکینه حیران پریشان حال خود را گویا نمی شنوی ایسته من ندامای او را اخی قد صدعت قلب رقیة بجفاک والاعراض ای تصدع ای برادر من بتحقیق که شکسته قلب رقیه را بسبب بی التفاتی و جفای خود بشکستنی چگونه شکستنی اخی این ابی علی المرتضی یری انکساری للعدا و تخشعی ای برادر جان کجاست پدر بزرگوارم علی مرتضی که با عترت اسد الهیش ببیند مرا که چگونه در نزد دشمنان اظهار انکسار و خضوع و خشوع مینمایم اخی قلبی ما وفی بذمامه ان لم یذب من لوعتی و تفجعی ای برادر من الحسین لازم است بر قلب من که از سوزش و زاری آب شود و گرنه وفا را ادا نکرده است آنچه بر او لازم است اخی و مهجتی ما وفی لک دمعة ان لم یسل مثل العقیق و ینبع ای برادر من اشک چشم من بیوفائی کرده است از برای گریه در مصیبت تو اگر از آن خون جاری نشود و نجوشد مثل عقیق اخی هذا کربلائی اذا ذکرت بنیت بحسرة و تلوع ای جان برادر من در هر وقت که کربلای پر بلای تو بخاطر من آید شب را بروز خواهم آورد با حسرت و اندوه و سوزش قلب مؤلف محزون گوید که ای دوستان و ای ناله کنندگان چو چشم جناب زینب بجسد پاره پاره برادر بزرگوار خود افتاد ناله کنان و نوحه خوانان بمثال آنچه اشاره شد میگفت و میگریست و نزدیک میرفت و چون بر سر نعش مجروح پاره پاره و برهنه شده برادر رسید چیزی اذکر کرد که دوستان و شیعیانرا تا قیامت نالان و گریان گردانیده چنانچه در کتاب بحار الانوار است که راوی میگوید که والله هرگز فراموش نمیکنم زینب خاتون دختر علی بن ابیطالب علیه السلام را

کرد نوحه و ندبه بسیار دار برای برادر خود جناب سید الشهداء علیه السلام و چون بر سر جسد مبارک او رسید ایستاد و نگاهی به آن جسد کرد و پس از آن روی خود را بجانب مدینه طیبه کرده بسوی قبر جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله کرده با قلب غمین و صدای حزین عرض کرد که وامحمداه صلی علیک ملیک السماء هذا الحسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء و بناتک سبایا یعنی ای محمد مصطفی و ای آنکه بر تو صلوات فرستاد خدای آسمان اینست حسین تو که بخاک و خون آغشته گردیده است و همه اعضای بدن او قطعه قطعه شده است و دختران تو همه اسیر و دستگیر گردیدند پس ناله بی اختیار عرض کرد که یا جداه الی الله المشتکی اولا شکوه خود را بخدا و نه بکیم پس بمحمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس بعلی مرتضی پس بحمزه سید الشهداء فقالت وامحمداه هذا حسین بالعراء یسفی علیه الصبا قتیل اولاد البغاء یعنی بناله جانکاه عرض کرد که ای جد بزرگوار ای محمد صلی الله علیه و آله این حسین تست که در بیابان افتاده آه آه و باد صبا بر آن وزیده و کشته اولاد زنا گشته ای وای از بسیاری حزن من وای وای از بسیاری هم و غم من امروز جد من رسول الله از دنیا رحلت فرموده و امروز پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیده یا محمداه بناتک سبایا و ذریتک تسفی علیهم ریح الصبا و هذا الحسین مجزور الراس من القفا مسلوب العمامة و الرداء یعنی ای جد عالیمقدار ای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اینک همه دختران تواند که اسیر شده اند و این بزرگواران ذریه تواند که باد صبا بر اجساد ایشان میوزد و خاک و خاشاک بر بدنهای ایشان میافشاند آه و احزناه و و مظلوماه که آنمظلومه با دل سوخته عرض کرد که یا جداه اینست حسین تو که سر مبارک او را از قفا بریده اند و عمامه از فرق او و ردا از دوش او بر داشته اند آه آه که در ندای دیگر روی ناله خود را بجانب قبر مادر مظلومه خود کرده عرض کرد که یا اماه یا بنت خیر البشر انظری الی ارض الکرب و البلاء فتری ولدک العزیز الحسین جسده المجروح الملقی فی البیداء و یکون مرملا بالدماء و ان راسه الشریف رفع علی قناة الاعداء یعنی ای مادر ای فاطمه ای دختر بهترین آدمیان نظری کن بسوی زمین کربلا تا مشاهده کنی فرزند عزیز کرده بعزت پرورده خود را که جسد شریف مجروح پاره پاره او افتاده شده است در بیابان در حالتی که بخاک و خون مالیده شده است آه آه و بدرستیکه سر شریف او در بالای نیزه اعدا است ثم قالت یا اماه و تری بناتک السبایا المخدرات الحافیات فی البیداء الراکبات علی اقتاب المطایا ای شیعیان و ای جان نثاران با دل بریان و دیده گریان متوجه کلام جانگداز آنمظلومه شوید که عرض کرد که ای مادر ای فاطمه طاهره ببین دختران را که همه اسیر شده اند و با آنکه از شدت تشنگی سوخته بودند در وقت آتش زدن خیمه هاشان همه سوخته اند و همگی با پای برهنه باطراف بیابانها گریخته اند و بعد از گرفتار شدن بدست دشمنان ایشان را بر جهاز شتران سوار کرده اند فقالت یا اماه نحن بناتک المسلبات بالذل و الغربة پس با ناله جانکاه جگر شکاف عرض کرد که ای مادر با جان برابر ما نیم دختران تو که بعد از آنکه ما را بعزت و بزرگی و بزرگواری پرورده مبتلا و گرفتار شده ایم بذلت و غربت و خواری و زاری وفی البحار ثم نادت اهل الشام و قالت یا اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هذه ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا و انتم قائمون تنظرون ای عزاداران بفدای فصاحت و بلاغت و درست گفتاری آنمظلومه شویم که در خطاب ستم روی مبارک را بجانب لشکریان کرده ببیان شرربار آتش بجان عالمیان زده فرمود که ای اصحاب محمد این دختران و زنان حیران گریان که مشاهده میکنید ذریه پیغمبر شما جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اند که ایشان را دستگیر کرده اند و مانند اسیران میرانند و میبرند و شما همه ایستاده اید و می بینید و هیچ حمایت نمی کنید واسلابقرابا ایشان میرسید ثم التفت الی جسد الحسین علیه السلام ای جان نثاران واگر یه کنندگان گوش دهید بخطاب چهارم جناب زینب آن غریق بحر و تعب که رو بجسم برادر کرده که هر فقره اش باعث نعره دوستان و هر کلامش اسباب صیحه موالیانست و آن مدینگونه است که پس چشم خونریزش بالقامت سراپا جراحت برادر باجان برابر انداخت و چون او را بیسر و اعضایش را چاک چاک شده نمود خود را بر روی او انداخت و در بر کشید و همان جائی که شمشیر ارا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان کودکی میبوئید و میبوسید و الآن غرق خاک و خون شده بود مکرر بوئید و بسیار بوسید و بی اختیار صیحه از قلب برکشید و گفت که اخیک فداک یا ابن محمد المصطفی یعنی خواهرت بفدای تو شود ای فرزند محمد مصطفی و یا فلذة کبد علی المرتضی جانم بفدای تو شود ای پاره جگر علی مرتضی و یا قرة عین فاطمة الزهراء ای روشنائی چشم فاطمه زهرا و اشهید اصحاباه این راسک الشریف کو سر مقدس شریف تو و فی البحار و فی بعض الروایات انها ناحت و قالت یا من عسکره یوم الاثنین نهبا ای در بعضی از روایات وارد شده است که آنمظلومه ناله بر شرر از جگر برکشید و گفت که پدرم بفدای آنمظلومی شود که لشکر او در روز دوشنبه غارت

کرده شد مؤلف گوید که مراد روز دوشنبه اینست که خلفا بعد از جور و جفا در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و از پیش خود تعیین خلیفه کردند که در همان روز تدبیر غارت روز عاشورا کردند و گرنه آنچه از احادیث معتبره ظاهر میشود اینست که خیام طاهرات را در همان روز جمعه عاشورا نهب و غارت بردند فقالت من فسطاطه مقطع العری آه آه که آنمظلومه گفت که پدرم فدای مظلومی شود که خیمه او را پاره پاره و خالی کردند بابی من لا هو غائب فیرجی آه وامصیبتاه که گفت پدرم بفدای آن غائبی شود که دیگر امید بازگشتن او از این سفر نیست و لا جریح فیداوی آه و احزناه که فرمود پدرم بفدای آن مجروحی شود که نه چنان زخم و مجروح شده که توان آنرا معالجه و دوا نمود بابی من نفسی له الفداء یعنی پدرم فدای کسی باد که جانم بفدای اوست بابی المهموم حتی قضی یعنی پدرم فدای مظلومی باد که در هم و غم و بلا بود تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت رسید بابی العطشان حتی مضی یعنی پدرم فدای شهیدی شود که در شدت تشنگی بود تا آنکه این خانه فتنه را وداع نمود بابی من شیبه تقطر الدماء آه وامصیبتاه والله متحیرم که در مصیبت این برادر از جان بهتر آنخواهر بر چه حال بود که این کلام را ادا مینمود که پدرم فدای ریش مبارکی شود که از و خون میچکید بابی من جده رسول اله السماء یعنی پدرم فدای آن عالی نسبی باد که جد او رسول خداوند آسمانست و او فرزند زاده پیغمبر هدایت کننده هست و جده او خدیجه کبریست و پدر او علی مرتضی است که از برای نماز او آفتاب مراجعت نمود و مادر او فاطمه زهرا است که بهترین زنان عالمیانست مؤلف گوید که آنمظلومه مصیبت کشیده با امثال این کلمات و بیانات نوحه و ناله میکرد و سایر اسیران با دل شیدا سرگرم ناله و افغان بودند و از استماع آه شرربار جناب زینب خاتون دلخون آه و ناله ایشان زیاده هیجان مینمود که ناگاه ملازمین ابن سعد لعین وارد قتلگاه شده اسیران را از نعشهای شهیدان دور کرده در گوشه جمع نمودند تا با سرهای شهیدان روانه کوفه نمایند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون الا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لا سیما علی سید المظلومین فداه ارواح العالمین من الاولین و الآخرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین ابد الآبدین و دهر الداهرین و الحمد لله رب العالمین

مجلس پنجاه و پنجم در وداع جناب ام کلثوم خاتون تست با جسد برادر معصوم و حضرت عباس علیهما السلام و انداختن اشقیا بدنها را در ارض ماریه و بردن اسرا و سرها را بکوفه

السلام علیکم یا ایها الباکون علی الابدان السلیبة و النسوة الغریبة و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل و سلم علی من جعلت الصلوة الصلوة و السلام السلام و به اکرمت علی الاکرام و انعمت علی الانعام محمد الذی لولاه لما کان لخلقک فی ابداعک حظ و لم فی الکون و لا فی الامکان ما ذم اقرؤا اخبر مختصر الکلام و علی آله الذین یدور معهم النظام و یقوم بهم امرک باقتدار یا علام و لا سیما علی الامام الهمام سبط خیر الانام الامام ابن الامام اخ الامام ابی الائمة الکرام من بکی فی مصیبته الخواص و العوام آه آه بل بکی علیه جمیع ما فی الخافقین دوام اشراق الحمرة من المشرقین و غروبها فی المغربین و بها بکاء الدهر علی ابی السبطین اعنی مولانا اباعبدالله الحسین علیه السلام آه واحزناه فکیف یقدران لا یبکی علیه الا جنة و قد وجدوه علی ارض المارية بلا راس مسلوب الثوب و العمامة آه آه مکبوبا یسفوا علیه الریاح الاربعة کفنه الرمال الشافیة و غسله الدماء الجاریة و دموع عیون نسائه و بناته الباکیة آه آه واویلاه کفی فی شناعة ما صدر من اهل الشام و الکوفة علیهم اللعنة دوام ثوران الزفرة فی النهایة انهم عاملوا امته معاملة من لا یکون فیه من الاسلام شعرة مع انه روحی له الفداء مبدأ اسلام کل ذرة فی عوالم الغیب و الشهادة لانه من خزنة ابداع الخلیقة و ما نزل الله عنها من الدرة الی الذرة الا بما تقتضیه الحکمة البالغة من الرحمة الواسعة و المکتوبة الا و صلی الله علیه و علی ابیه اهل العصمة و علی اخواته و بناته و نسائه الحایرة الباکیة عند وداع الابدان المجرحة و علی الباکین علیهم دوام جولان الفیوضات الالهیة فی دار الفانیة و الباقیة و کفی فی عظمة هذه المصیبة انها اسفت الله کما اشار الیها فی باطن قوله سبحانه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فلما آسفونا انتقمنا منهم یعنی چونکه تاسف انداختند و اندوهگین کردند اهل معصیت ما را که خداوند عالمیم انتقام کشیدیم از ایشان و در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که تاسف خداوند مثل تاسف مخلوقات نیست بلکه خداوند خلق فرموده است از برای نفس خود اولیائی چند که ایشان اندوهگین میشوند و راضی میشوند و با اینکه ایشان مخلوق آلهیه قرار داده است خداوند رضای ایشان را رضای خود و غضب ایشان را غضب خود بعلت آنکه ایشان خلق را بسوی خداوند دلالت میکنند خلق را بجانب او و فی روایة اخری ان الله تعالی

قد طلقنا بفیه فضل شیعتنا انتقم وانتقامنا فی الجنة اختیارنا یعنی در حدیث دیگر روایت شده است که اهل بیت عصمت علیهم السلام فرموده که خداوند جل جلاله ما را از خود شمرده است پس قرار داده است تأسف وانده ما را تأسف خود و انتقام کشیدن ما را از اعدا خود در زمان رجعت و دولت حقه انتقام خود مؤلف گوید که آنچه از آیات شریفه قرآنیه و احادیث و زیارات بسیار معلوم میشود اینست که خداوند بسیار از امور متعلقه بجناب محمد و آل محمد علیهم السلام را نسبت بخود داده است مثل اینکه حب و بغض و طاعت و معصیت ایشان را حب و بغض و طاعت و معصیت خود شمرده است و همچنین است امور بسیاری دیگر که در نزد اهل حدیث ظاهر است پس ای شیعیان و ای دوستان هرگاه معلوم میشود که اندوه کسی که از اعدای بن علیهم اللعنه اهل بیت طاهرین علیهم السلام را از غایت لطف و نهایت مرحمت اندوه خود شمرده باشد که بزرگترین اندوه و حزن ایشان علیهم السلام اندوه و حزن روز عاشوراست پس بزرگتر تأسف و اندوه که خداوند نسبت بخود داده اندوه آن روز است آه آه چگونه چنین نباشد و حال آنکه مصیبت در آن اعظم از همه مصیبات ایشان علیهم السلام است زیرا که هر یک از وقایع در آن روز جگر شکافت و اشکهای محبین و خالصین را بر اطفال جاری میکرداند که از جمله آنها کیفیت عبور اسیران است از قتلگاه شهیدان و آنچه از احادیث بسیار ظاهر میشود اینست که همه اسیران مانند برگ خزان خود را از روی شتران بر روی اجساد شریفه پاره پاره شهیدان ریختند و هر یک شهید را در آغوش جان کشیده و نوحه و ناله و وداع میکردند مثل آنکه جناب زینب با صد هزار رنج و تعب جسد مقدس شاه شهیدان را چون روح روان در بر کشیده و با او درد دل و نیاز و سوز و گداز بود و مادر جناب علی اکبر آن نوجوان تشنه جگر را در سینه که پرورده بود جای داده بود و با او وداع مینمود و مادر حضرت قاسم با عروس از زندگانی مایوس جسد پاره پاره در هم شکسته آن نو داماد ناشاد را در میان گرفته نوحه و ناله میکردند و سکینه خاتون محزون قنداق تیر خورده تشنه جگر علی اصغر را بر دامن خود گرفته و حلقوم سوراخ شده او را بوسه میداد و با هزاران ناله و فریاد از برای جد خود رسول الله و جده خود فاطمه طاهره پیغام میداد و زنان ملازمین سعادت آیین نعشهای کشتهای با وفا را در سینهای حسرت رسیده گرفته صیحه میکشیدند و جناب سید الساجدین علیه السلام با شدت بیماری با غل و زنجیر در کناری نشسته گاهی ملاحظه احوال پدر بزرگوار و برادران جان نثار و سایر شهیدان سعادت شعار نالها میکرد و زمانی بدیدن نعشهای خونجگر و خواهران و عمها و سایر اسیران دربدر اشک خونین از چشمهای حق بین جاری مینمود آه آه که در آن وقت جناب ام کلثوم محزونه مغلوبه دید که بهر جانب کشته و بهر سو از خاک و خون آغشته از آل محمد علیهم السلام افتاده اند و بر سر هر نعشی دلسوخته آتش نفسی آه شرربار و چشمش بجای اشک خونبار یکی ناله میکند و دیگری صیحه میکشد آن یک جامه بر تن میدرد و آن دگر بناخن غم سینه پر الم میخراشد و دیگری خاک بر فرق خود میافشاند یتیمان یا ابتاه میگویند و خواهران وا اخاه بچه بیند زنان آنقدر وا زوجاه گفته و بر خود زده اند که مدهوش گردیده اند و مادران چندان صیحه وا ولداه بر کشیده که غش کرده اند و جمعی چندان بناله و فغان وا اماماه و وا سیداه گفته اند که از خود بیخود شده اند پس چون جناب ام کلثوم مغمومه این احوال را مشاهده فرمود متحیر شد که با کدام شهید هم آغوش و با کدام نوحه گر همدوش گردد که ناگاه دید رشته محبت خواهر و برادری پای بندش گشته و ناله با اثر خواهرش جناب زینب او را دستگیر نموده بی اختیار مهار ناقه او را بر سر جسد پسر پاره پاره آقای شهیدان و سرور تشنگان و سید لب تشنگان که جان همه دوستان و شیعیان بفدای او شود کشیدند پس چون با اثر ناله خواهرش بر سر کشته برادر جناب سید الشهدا علیه السلام رسید روی فی بعض کتب المراثی ان ام کلثوم لما رأت اخاها الحسین علیه السلام وهو مطروح علی الارض یسفو علیه الریاح وهو مکبوب مسلوب وقتیل من علی العبیر الی الارض وحضنت اخاها الحسین یعنی در بعضی از کتب تعزیه روایت شده است که جناب ام کلثوم چونکه دید برادرش جناب سید الشهدا علیه السلام را که بر روی خاک کربلا افتاده است و بادها بر او وزیده گرد و خاک میدان جهاد را بر روی او افشانده و چون او را شهید کرده اند برهنه کرده اند و بر روی درانداخته و رفته اند و اصلا اعتنایی بآن بدن حجت خداوند که پاره تن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود نکرده اند بی اختیار خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و نعش پسر برادر را بر سینه غمدیده چسبانید و هی تقول ببکاء و عویل یا رسول الله انظر الی جسد ولدک ملقی علی الارض بغیر غسل کفنه الرمل السافی علیه وغسله دمه الجاری من وریده آه آه که آن مظلومه روی پر گرد و غبار خود را بسوی مدینه طیبه کرده با ناله جانکاه و صیحه وآه عرض کرد که یا رسول الله نظر فرما بسوی جسد مجروح فرزند خود که در بیابان کربلا بر روی خاک افتاده و کسی او را غسل نداده و کفن ننموده بلکه کفن او ریگ کربلاست که باد صبا بر او پوشانیده و غسل او از خون رگ گردن اوست که اعدا بجرم و گناه ذبح نموده اند وهؤلاء اهل بیته یساقون اساری فی سبی الذل لیس لهم محامٍ یمنع عنهم آه و مصیبتاه و اعزتاه

که ناله آتشبار را بار دیگر برکشیده و عرض کرد که ای جد بزرگوار اینک اهل بیت فرزند تو حسین اند که ایشان را درین بیابان میدوانند مثل اسیران که در نهایت ذلت و خواری بوده باشند آه و اویلاه که دختران او چنان بی یاور و معین گردیده اند که هیچکس برای ایشان باقی نمانده که منع اذیت این اشرار از ایشان نماید بلکه همگی بیکس و بی یار و معین گردیده اند ورؤوس اولاده مع رأسه الشریف علی الرماح کالاقمار آه آه اخرنا که ناله دیگر از جگر برکشیده و عرض کرد که ای جد بزرگوار آیا نظر منیر مانی و مشاهده میکنی که اینک سرهای اولادهای فرزند عزیز کرده تو با سر شریف خودش همه بر بالای نیزهای اعدا از کثرت نور و ضیا مثل ماه شب چهارده میدرخشد و انوار آنها از زمین تا آسمان بالا رفته خداوند غریق دریای مرحمت خود فرماید صاحب این اشعار را که بیان کلمات آن مظلومه را نموده و بعضی از علما فرموده اند که این اشعار از خود آن مظلومه است که فرموده

یا جدنا نشکو الیک امیة فقد بالغوا فی ظلمنا و تعدوا یعنی ای جد بزرگوار ما بجناب تو شکوه میکنیم از ظلم بنی امیه پس بتحقیق که مبالغه کرده اند در ظلم بر ما و بدعتها بنا گذارده اند از برای ما یا جدنا لو انک رأیت مصابنا لکنت تری امرا له الصخر یتصدع ای جد عالیمقدار ما اگر میدیدی مصیبتهای ما را هر آینه میدیدی مصیبتی چند که از برای آن شق میشود سنگ یا جدنا هذا الحسین معفر علی التراب مجزوز الورید مقطع ای جد ما آه آه اینک حسین تست که بخاک مالیده شده است و رگهای گردن او بریده و قطع شده است فجثمانه تحت الخیول ورأسه عنادا باطراف الاسنة یرفع آه وا مصیبتاه که جسد لطیف او پایمال اسبها شده است و سر شریف او از روی عناد بر اطراف نیزها بلند گردیده یا جدنا لم یترکوا من رجالنا کبیرا ولا طفلا علی الثدی یرضع ای جد بزرگوار ما آه آه که باقی نگذاردند این جماعت با قساوت از مردان ما نه بزرگی و نه طفل کوچک شیرخواره را یا جدنا لم یترکوا للنساء خمارا ولا ثوبا ولم یبق برقع آه وا مصیبتاه ای جد بزرگوار ما و آنکه اعدا نگذاردند از برای زنان ما نه چادری و نه جامه و نه برقعی که روی خود را مستور گردانیم یا جدنا سیرنا عرایا حواسرا کانا سبایا الروم بل نحن اوضع آه وا حزناه و وا ویلاه ای جد ما گردیدیم ما عریان و سر برهنه و حسرت زده که گویا اسیران رومیم بلکه پست تریم یا جدنا لو ان ترانا اذلة اساری علی اعداءنا نتضرع آه وا غماه ای جد بزرگوار ما میدانیم بر چه حال شدی هرگاه میدیدی ما را ذلیل و اسیر که در نزد دشمنان خود تضرع و زاری میکردیم یا جدنا نسترحم القوم لم نجد شفیعا ولا من ذا الاساءة یدفع ای جد عالیمقام ما هر چند در نزد این جماعت بیعاقبت التماس میکردیم که اذیت بس است رحم کنید بر ما نیافتیم شفاعت کننده که شفاعت کند در حق ما و نه کسیکه دفع اذیت و آزار کند از ما یا جدنا زین العباد مکبل علیل سقیم مدنف متوجع آه آه ای جد بزرگوار ما اینک فرزند تو حضرت امام زین العابدین در قید و حبس و علیل و بیمار و صاحب تب لازم و آزار است مؤلف خسته جان گوید که جناب ام کلثوم خاتون امثال این کلمات بر سر نعش برادر خود نوحه و ناله مینمود که ملاعین ابن سعد لعین آمده آن مظلومه و سایر اسیران را از قتلگاه شهیدان بیرون کرده در کناری جمع آوری کرده نشانیدند آه آه در بعضی از کتب اصحابست که در شب آخر جناب زینب و ام کلثوم خاتون رفته دیگر بوداع جسد جناب سید الشهدا علیه السلام رفتند رحمت خداوند بر شاعری که میفرماید

ابکی لزینب اذ تقول لاختها لما ارادوا للرحیل و اعزموا یعنی گریه میکنم از برای خاطر زینب خاتون بجهت مصیبت او در آن شب که بخواهر خود ام کلثوم خاتون فرمود که ای خواهر این جماعت اعدا توشه گرفته اند و عزم رفتن دارند یا اخت قد عزموا علی ترحالهم قومی الی جسد الحسین نودع ای خواهر اینک دشمنان عزم کوچ کردن دارند برخیز تا یکدفعه دیگر بر سر جسد برادرم رفته او را وداع کنیم قومی الیه فانها من نظرة منه بدی هذه العشیة تقطع ای خواهر برخیز تا یکدفعه دیگر بزیارت آن جسد پاره پاره رویم که بعد از امشب معلوم نیست که ما را آنقدر مهلت دهند که بیک نظر او را مشاهده کنیم یا اخت هذا الیوم آخر عهدنا لا یوم فیه بعد ان نتجمع آه وا هجراناه و وا حزناه ای خواهر اینک روز آخر توقف ماست در کربلا و معلوم نیست که روزی دیگر نصیب ما شود که با برادرم در یکجا باهم جمع شویم آه آه وا مصیبتاه که آن دو خواهر خونجگر با هزار خوف و خطر در اندل شب یکدفعه دیگر بوداع آن جسد پاره پاره پسر رفتند و انواع نالها و زاریها کردند و وداع نموده بجای خود برگشتند مؤلف گوید که ای شیعیان ای ناله کنندگان آنچه از احادیث معلوم میشود اینست که چون جسد پسر و حضرت عباس در کنار فرات افتاده بود و در میانه اجساد شهیدان نبود از اسیران کسی بوداع او نرفت مگر آنکه در بعضی از کتب مراثی روایت شده است که فاطمه صغری میفرماید که عمه‌ام ام کلثوم خاتون با قلبی پر از خون روانه جانب فرات شد از برای وداع عمم حضرت عباس علیه السلام فرأته ملقی فی البیداء مرملا بالدماء فرأته مقطوع الیدین دامی الوریدین فبکت علیه بکاء شدیدا فودعته ولحقت بباقی النساء یعنی ای خواهر مهربان برادر غمگسار

خود را دید که در میان بیابان در کنار نهر فرات در خاک و خون افتاده است آه آه وا مصیبتاه که دید که دستهای او را از بدن جدا کرده اند و رگهای گردن او را پاره پاره و سرش را از بدن جدا کرده اند پس بر شهادت و غربت و بیکسی او گریست گریه شدیدی و بعد از گریه و ناله از پهلوی آن نعش بدست پاره پاره برخواسته او را وداع کرده بباقی اسیران ملحق شد آه آه که بعد از وداع اسیران با بدنهای شهیدان ابن سعد لعین امر کرد که همه را در یکجا جمع کردند پس محملها آوردند که بعضی درست و بعضی شکسته و شتران آوردند بعضی با جهاز و بعضی بی جهاز پس زنان آل محمد را چون اسیران ترک و دیلم و روم بر آنها سوار کردند و روانه کوفه و شام نمودند و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت معجمه میفرماید که وَسُبِیَ اَهْلُکَ کَالْعَبِیْدِ یعنی اسیر کرده شد اهل و عیال تو ای شهید بدشت کربلا مثل غلامان و کنیزان وَصُفِّدُوا فِی الْحَدِیْدِ و کشیده شدند در غلها و زنجیرها فَوْقَ اَقْتَابِ الْمَطِیَّاتِ و نشانیدند ایشان را بر قتبهای جهازهای شتران تَلْفَحُ وُجُوْهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ آه آه و سوزانید روهای ایشان را حرارت آفتابها یُسَاقُوْنَ فِی الْبَرَارِیْ وَالْفَلَوَاتِ و کشانیده شدند در صحراها و بیابانهای بی آب و علف اَیْدِیْهِمْ مَغْلُوْلَةٌ اِلَی الْاَعْنَاقِ آه وا مصیبتاه که دستهای ایشان غل کرده شده بود بر گردنها یُطَافُ بِهِمْ فِی الْاَسْوَاقِ آه واحزناه که گردیده شدند ایشان در بازارها فَالْوَیْلُ لِلْعُصَاةِ الْفُسَّاقِ پس ویل که چاهی است در جهنم مهیا باد از برای عاصیان و فاسقان مؤلف گوید که بعد از آنکه اهل و عیال آن مظلوم شهید را اسیر کردند سید ابن طاوس علیه الرحمه در ملهوف روایت کرده که ابن سعد ملعون امر کرد که در همان روز که روز عاشورا بود سر سرکرده شهیدان و نور چشم پیغمبر آخر الزمان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء را تسلیم خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی نمودند که از برای ابن زیاد برند آه واحزناه که امر کرد که سرهای باقی شهدا را از ابدان مقدسات جدا کردند و شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج علیهم اللعنة را طلبیده سرکرده گردانید و بزرگان و بی ایمانان از لشکریان کفر نشان می آمدند و هر یک برای فخریه حسن خدمت و تقرب در نزد یزید و ابن زیاد علیهما اللعنة سرها میگرفتند و در قبایل خود آنها را تقسیم میکردند تا بهمراه اسیران و زنان روانه کوفه شوند و در کتاب بحار روایت شده است که سرهای اهل بیت و اصحاب آن مظلوم هفتاد و هشت عدد بود که بر قبایل تقسیم کردند از آنجمله سیزده سر بقیس بن اشعث کندی شقی و قبیله او دادند و دوازده سر بقبیله هوازن دادند و بروایت ابن شهرآشوب نوزده سر بایشان دادند و قبیله بنی اسد را شانزده سر دادند و هفده سر بقبیله بنی تمیم علیهم اللعنه دادند و موافق روایت ابن شهرآشوب نوزده سر بایشان دادند و قبیله بنی اسد را شانزده سر دادند و موافق روایت ابن شهرآشوب نه سر دادند و قبیله مذحج را نه سر دادند و باقی قبایل را سیزده سر دادند و ابن شهرآشوب روایت کرده که سایر قبایل را نه سر دادند الحاصل جمیع سرهای شهدا را بقبایل تقسیم کردند پس آن بیدینان سر آقای شهدا را بر نیزه بلندی کرده و سرهای باقی شهدا را بر نیزه ها کرده با اسیران کربلا روانه کوفه گردیدند و در احادیث است که عمر بن سعد لعین با جمعی از منافقین بقیه روز عاشورا را و روز بعد از آن را تا وقت زوال در کربلای پر بلا ماندند و اجساد خبیثه کشتگان خود را جمع کرده و بر ایشان نماز کرده و بخاک سپردند آه وا مصیبتاه و واحزناه رُوِیَ فِی الْحَدِیْثِ اَنَّهُ لَعَنَهُ اللهُ تَرَکَ الْحُسَیْنَ وَاَصْحَابَهُ مَنْبُوْذِیْنَ بِالْعَرَاءِ بِلَا وِسَادَةٍ وَغِطَاءٍ کَاَنَّهُمْ لَمْ یَکُوْنُوْا مُسْلِمِیْنَ بَلْ کَاَنَّهُ لَمْ یَکُنْ فِیْ اَبْدَانِهِمُ الْمُقَدَّسَاتِ الزَّاکِیَاتِ شَعْرَةٌ مِنَ الْاِسْلَامِ یعنی آن بی ایمانان جسد مقدس آقای مظلومان و سرخیل سلسله شهیدان و مولای جوانان اهل جنان را با ابدان مقدسات اولاد و اقوام و اصحاب گرامش را غسل نداده و کفن نکرده بی لباس و اساس در بیابانها انداخته و پی دنیای خود رفتند آه واحزناه آنقدر بی احترامی کردند که گویا ایشان از مسلمانان نبودند آه وا مظلوماه نوعی سلوک و رفتار کردند که گویا یکموی از اسلام در بدنهای شریفه ایشان نبوده و حال آنکه آنحضرت اصل دین و عمود سموات و ارضین بود پس عمر ملعون با هر کس که با او مانده بود بتعجیل روانه شدند تا ملحق بقافله اسیران خونجگر شدند و در کتاب ملهوف روایت کرده است که چون آن ملعون باسیران رسید زنان آنحضرت را بر جهاز بی اساس سوار کرد مَکْشُوْفَاتِ الْوُجُوْهِ بَیْنَ الْاَعْدَاءِ وَهُنَّ وَدَائِعُ خَیْرِ الْاَنْبِیَاءِ آه آه در حالتی که رویهای ایشان گشوده بود در میانه دشمنان و حال آنکه امانتهای بهترین پیغمبران بودند وَسَاقُوْهُنَّ کَمَا یُسَاقُ سَبَایَا التُّرْکِ وَالدَّیْلَمِ وَالرُّوْمِ فِیْ اَسَرِّ الْمَصَائِبِ وَالْهُمُوْمِ آه واحزناه که اسیران را چنان میبردند که اسیران ترک و دیلم و روم را میبرند با بدترین مصیبت و هم و غم تا داخل کوفه کردند [illegible]

مجلس پنجاه و ششم در عبور کردن سکینه است از قتلگاه و وداع او با جسد مجروح پدر و [illegible] علی اصغر

اَلسَّلَامُ عَلَی الْمُحْرَزِیْنَ الْبَاکِیْنَ عَلَی الْاَبْدَانِ الْمُجَرَّحَاتِ وَالنِّسَاءِ الْمَسْبِیَّاتِ الْبَاکِیَاتِ الْمُوَدِّعَاتِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ وبعد الحمد لله الذی

مَنْ عَلَیَّ بِالْاِطْمِیْنَانِ بِوَحْدَانِیَّتِهِ وَبِالْیَقِیْنِ بِصَمْدَانِیَّتِهِ فَاَشْهَدُ شَهَادَةَ یَقِیْنٍ بِاَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَیَشْهَدُ عَلَیْهِ جَمِیْعُ اَعْضَائِیْ وَجَوَارِحِیْ مِنْ ظَاهِرِیْ وَبَاطِنِیْ وَسِرِّیْ وَعَلَانِیَتِیْ وَغَیْبِیْ وَشَهَادَتِیْ شَهَادَةَ عَزْمٍ وَحَزْمٍ وَجَزْمٍ وَحَتْمٍ کَشَهَادَةِ اَهْلِ مَحَبَّتِهِ وَمَعْرِفَتِهِ وَاُولِی النِّعَمِ مِنْ عِبَادِهِ بَلْ کَشَهَادَةِ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ وَهُوَ نَفْسُهُ بِاَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی اَوَّلِ الْمُذْعِنِیْنَ وَالْمُطْمَئِنِّیْنَ بِوَحْدَانِیَّتِکَ وَاَوَّلِ الْمُقِرِّیْنَ بِسِرِّهِ وَعَلَانِیَتِهِ بِاَنَّکَ اَنْتَ اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ کَمَا اَنْتَ اَنْتَ وَعَلٰی اٰلِهِ الَّذِیْنَ هُمُ الْمَخَازِنُ لِاطْمِیْنَانِ الْمُطْمَئِنِّیْنَ وَالْمَعَادِنُ لِیَقِیْنِ الْمُوْقِنِیْنَ بَلْ هُمْ نَفْسُ الْاِطْمِیْنَانِ وَحَقُّ الْیَقِیْنِ فِی الْاِطْمِیْنَانِ بِالْاِسْمِ سَمَّی اللهُ نَفْسَ الْحُسَیْنِ بِالرَّاضِیَةِ وَالْمَرْضِیَّةِ وَوَعَدَهُمْ جَنَّةَ الْمُوَحِّدِیْنَ فَدَاهُمْ رُوْحِیْ وَاَرْوَاحُ الْعَالَمِیْنَ خُصُوْصًا لِخَامِسِ اَصْحَابِ الْعَبَاءِ الَّذِی اطْمَأَنَّ بِالشَّهَادَةِ لِاِظْهَارِ سِرِّ التَّوْحِیْدِ فِیْ مَطْلَعِ الْقَضَاءِ وَلِاِفْشَائِهِ لِاَهْلِ الْعَوَالِمِ فِیْ مَشْهَدِ الْاِمْضَاءِ لِیَعْلَمَ مَنْ فِیْ هَیْمَنَةِ سَلْطَنَةِ الْعَظَمَةِ وَالْکِبْرِیَاءِ بِاَنَّهُ لِلْکُلِّ فِی الْکُلِّ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ مِنْ بَدْوِ عَوَالِمِ الْقُدْسِ اِلٰی اَرْضِ الْکَرْبِ وَالْبَلَاءِ فَظَهَرَ اَنَّ کُلَّ مَا بَرَزَ یَوْمَ الْعَاشُوْرَاءِ لَمَّا کَانَ فِیْ بَوَاطِنِ عَوَالِمِ الْعَمَاءِ ظَهَرَ فِیْ هٰذِهِ النَّشْأَةِ فِیْ حَوْمَةِ الْفِدَاءِ فَآهٍ آهٍ فَوَاللهِ لَقَدْ رَاَتْهُ وَبَکَتْ عَلَیْهِ اَعْیُنُ الْعَوَالِمِ اَهْلِ اَنَّهُ جُوْعَانٌ عَطْشَانٌ فِی الرَّمْضَاءِ آهٍ آهٍ وَاَنَّهُ غَرِیْبٌ وَحِیْدٌ بَیْنَ الْاَعْدَاءِ آهٍ وَاحُزْنَاهُ وَاَنَّهُ مُقَطَّعُ الْاَعْضَاءِ وَاَنَّهُ مُرَمَّلٌ بِالتُّرَابِ وَالدِّمَاءِ وَاَنَّ نَعْشَهُ عِیْدَانُ اَسِنَّةِ الْاَشْقِیَاءِ وَاَنَّ غُسْلَهُ دَمُهُ لَا الْمَاءُ آهٍ وَامُصِیْبَتَاهُ وَاَنَّهُ اُلْقِیَ جَسَدُهُ الشَّرِیْفُ بِلَا کَفَنٍ وَصَلٰوةٍ فِی الْبَیْدَاءِ آهٍ وَاوَیْلَاهُ وَاَنَّ اَوَّلَ زَائِرِیْهِ مِنْ بَنِیْ آدَمَ النِّسَاءُ فَوَا عَجَبَاهُ مِنْ صَرَخَاتِ بِنْتِهِ الصَّغِیْرَةِ بِالْبُکَاءِ وَضَجِیْجِهَا کَالثَّکْلٰی عَلَی الْاَبْنَاءِ وَلَا سِیَّمَا عِنْدَ وَدَاعِهَا مَعَهُ وَمَعَ اَخِیْهَا بِمَشَقَّةٍ وَعَنَاءٍ وَمُسَافَرَتِهَا مَعَ رَاْسِ اَبِیْهَا وَرُؤُسِ الشُّهَدَاءِ اِلَی الْکُوْفَةِ وَالشَّامِ وَمَجَالِسِ اَهْلِ الزِّنَاءِ وَهُوَ سَیِّدُنَا وَاِمَامُنَا وَشَفِیْعُ ذُنُوْبِنَا وَمَوْلَانَا اَبُوْ عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ عَلَیْهِ آلَافُ التَّحِیَّةِ وَالثَّنَاءِ وَعَلٰی اَعْدَائِهِ لَعَائِنُ اَهْلِ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ کَمَا عَلٰی مُحِبِّیْهِ وَالْبَاکِیْنَ عَلَیْهِ آلَافُ الْکَرَامَةِ وَالْبَهَاءِ فِیْ دَارَیِ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ ثُمَّ بَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِیْ اِلٰی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِیْ فِیْ عِبَادِیْ وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ شأن نزول آیه شریفه و تفسیر ظاهر آن اینست که در وقت قبض روح آنکسی که صاحب نفس مطمئنه است یعنی فریب نفس اماره و شیطان نمیخورد از مصدر عزت و جلالت جناب اقدس الهی ندا میرسد که برگرد از دار دنیا بسوی پروردگار خود در حالتی که تو از خداوند خود راضی و او از تو خوشنود باشد پس داخل شو در زمره بندگان مقرب من و داخل شو در جنت من و بدانکه از جمله تفاسیر باطنیه این آیه شریفه موافق احادیث معتبره اینست که ای آنکسی که نفس تو مطمئن شده است بولایت و دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضیه و مرضیه باشی و داخل شو در زمره محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین و داخل شو در جنت من مؤلف گوید که جمله احادیث دلالت براین میکند که در وقت فوت خلایق جناب امیر مؤمنان علیه السلام بر سر محتضر حاضر میشود مثل آنکه خود فرموده که یَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنِیْ مِنْ مُؤْمِنٍ اَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا یعنی ای حارث همدانی هر کسی که بمیرد از مؤمن و منافق مرا خواهد دید و از احادیث متعدده دیگر ظاهر میشود که جمیع اهل عصمت علیهم السلام بر سر همگی حاضر میشوند و از جمله احادیث شریفه نورانیه که مناسب این مطلب است و مطالب عالیه دیگر نیز از آن مستفاد میشود اینست که در کتاب عوالم از مسمع بن عبدالملک کردین بصری روایت میکند که گفت بخدمت حضرت صادق مشرف شدم آنحضرت فرمود که یا مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام مشرف میشوی مسمع میگوید که من عرض کردم بجهت آنکه من از مشاهیر بصره ام و مرا دشمن بسیار از منافقین و سخن چینان و اشرار است میترسم که بروند و خلیفه را از کربلای معلا رفتن من خبردار کنند و از او بالنسبه بمن اذیتی برسد پس حضرت فرمود که حال که بزیارت نمیروی آیا بخاطر خود میآوری از زجرها و مصیبتها و اذیتهائی که بآنجناب رسیده عرض کردم که بلی یا ابن رسول الله قَالَ اَفَتَجْزَعُ فرمود که آیا در آنحال جزع و فزع میکنی میگوید که من عرض کردم که بلی والله آنچنان اشک چشم من بجهت آنچه بخاطر میگذرانم بر صورت من جاری میشود و بر حالی میشوم که اهل و عیال من اثر آن گریه و زاری را بر من مشاهده میکنند و خود را از آب و طعام منع میکنم تا آنکه اهل من آثار گرسنگی و تشنگی را از سیمای من میفهمند قَالَ رَحِمَ اللهُ دَمْعَتَکَ یَا مِسْمَعُ یعنی فرمود که خداوند رحمت فرماید اشک چشم ترا یا مسمع بدرستیکه تو خواهی دید در وقت مردن حاضر شدن پدران مرا بر سر تو و وصیت کردن ایشان ملک الموت را در حق تو و آنقدر اظهار بشارت و سرور کنند بروی تو که دیدهای تو روشن شود پس مدارا و مهربانی ملک الموت بتو بیشتر باشد از مهربانی مادر بفرزند خود مسمع میگوید که چون سخن جناب حضرت باینجا رسید شروع فرمود بگریستن و من نیز بجهت گریه آنجناب گریستم پس فرمود که حمد خداوندرا که برتری و فضیلت عطا فرموده ما را بر خلق خود بوصایت و مخصوص فرموده ما اهل بیت را برحمت ای مسمع بدرستیکه آسمان و زمین

گریه و زاری سکینه از آن روز که کشته شده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجهت ترحم بر ما اهل بیت و گریه ملائکه بر ما زیادتر از همه گریه‌ها است او ملائکه منور خود را از گریه معاف نداشته‌اند و فارغ نگردانیده‌اند از روزیکه ما اهل بیت کشته شده‌ایم وَمَا بَكَى أَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَمَا لَقِينَا إِلَّا رَحِمَهُ اللهُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ یعنی گریه نکرده است احدی بجهت ترحم بر ما و بجهت مصیبتها و اذیتها که بما اهل بیت رسیده است مگر آنکه خداوند بر آنگریه کننده رحمت فرموده است پیش از آنکه بیرون آید اشک از چشمهای او و بعد از آنکه جاری شود بصورتش اشک خداوند بیامرزد گناهان او را اگرچه مثل کف دریا بوده باشد فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأَطْفَأَتْ حَرَّهَا حَتَّى لَا يُوجَدَ لَهَا حَرٌّ یعنی پس اگر قطره از اشک چشم او بچکد در جهنم هر آینه خاموش میکرداند حرارت آنرا بنحویکه دیگر باقی نمیماند در آن حرارت اصلا و مطلقا و بدرستیکه کسی که قلب او بدرد آید بجهت شنیدن اذیتها و المهائیکه بما رسیده هر آینه در وقت مردنش ما را به بیند و از آن فرحی و خوشحالی از برای او حاصل میشود که مدام قلب او در فرح باشد تا آنوقت که وارد شود بر ما نزد حوض کوثر و بدرستیکه حوض کوثر اظهار فرح و شادی میکند بر روی دوستان ما در آنوقت که وارد میشود بر او حتی آنکه میچشاند دوست ما را اقسام طعامهای لذیذه بحدیکه آن دوست دوست میدارد که از آنجا هرگز دور نشود یَا مِسْمَعُ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا ای مسمع هر کس بیاشامد یکجرعه از حوض کوثر دیگر هرگز تشنه نخواهد گردید و آب کوثر در خنکی کافور است و در بوی مشک و در طعم زنجبیل است و از عسل شیرین‌تر است و از مسکه نرم‌تر است و از اشک چشم صاف‌تر است و از عبیر پاکیزه‌تر است بیرون میآید از چشمه تسنیم و جاری میشود در نهرهای جنت بر روی دُرها و جواهرها و یاقوتها و در اطراف آن چیده شده است کاسها از طلا و نقره و انواع جواهرات بیشتر از ستارهای آسمان و بوی عطر آن از هزار سال راه شنیده میشود و چنان آن عطر بر اطراف صورت وارد شوند کانش موج میزند که آنکس میگوید که یَا لَيْتَنِي تُرِكْتُ هَهُنَا لَا أَبْغِي بِهِ بَدَلًا وَلَا عَنْهُ تَحْوِيلًا یعنی ایکاش که مرا در همین مکان شریف میگذاشتند که من در عوض چنین مکانی مکان دیگر نمیخواهم و از اینجا بجای دیگر نمیروم ای مسمع تو از آن جماعت خواهی بود که از آن حوض سیراب خواهی گردید وَمَا مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا إِلَّا نُعِّمَتْ بِالنَّظَرِ إِلَى الْكَوْثَرِ وَسُقِيَتْ مِنْهُ یعنی هیچ چشمی نیست که گریه کند از برای ما اهل بیت مگر آنکه متنعم میشود بنظر کردن بحوض کوثر و آب داده میشود از آن و بدانکه لذتهای آشامندگان مختلف میشود باختلاف مراتب محبتهای ایشان بما اهل بیت و بر سر حوض کوثر ایستاده است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در دست او عصائیست از چوب عوسج که دور میفرماید از سر حوض دشمنان ما اهل بیت پس بعضی از ایشان هرچند فریاد و التماس کند و عرض کند که من اقرار بشهادتین دارم و از اهل توحیدم مرا از این تشنگی سیراب فرمائید در جواب فرمایند که برو نزد آنکس که در دنیا او را امام خود میدانستی برو تا ترا شفاعت کند او در جواب عرض کند که امام من از من بیزاری جسته آنجناب فرماید که آنکس که او را دوست میداشتی و بر همه خلق او را مقدم میداشتی و بهتر میدانستی بگو تا ترا شفاعت کند که هرکس که بهتر از همه خلق است سزاوار است که شفاعت او رد نشود پس حکم فرماید که او را از سر حوض کوثر دور کنند پس هرچند فریاد کند که از تشنگی هلاک شدم آنجناب فرماید که خداوند تشنگی ترا زیاد کند مؤلف گوید که اگر خواهی که روح تو در وقت مردن با ارواح مقدسات اهل بیت محشور گردد و خواهی که رحمت الهی ترا احاطه کند قبل از بیرون آمدن اشک از چشم تو جمیع گناهان تو آمرزیده شود و بعد از جاری شدن آن بر رخساره تو و قبل از آنکه در محشر از تشنگی فریاد کنی اهل بیت علیهم السلام بفریاد تو رسند و از حوض کوثر سیراب گردانند در نزد شنیدن مصائب ایشان خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف مدار آه آه که بعضی از مصائب آن بزرگواران آنقدر جگر شکاف است و بجزع و فزع در آورنده است که دوست خالص ایشان در نزد شنیدن آن تواند خود را از ناله و زاری و گریه و بیقراری معاف دارد و از جمله آنها کیفیت عبور سکینه خاتون دختر کوچک جناب مظلوم کربلاست از قتلگاه شهیدان و وداع کردن او است با جسد پاره پاره پدر بزرگوار خود بدانکه در کتاب مصباح المعصومین روایت کرده‌ام که از برای حضرت امام حسین علیه السلام دختر کوچکی بود که بهمراهی سایر زنان داخل قتلگاه شد پس آمد و بدو زانوی ادب در پهلوی نعش پاره پاره پدر نشست فَاعْتَنَقَتْهُ بَكَتْهُ وَكَفَتْهُ بِحِجْرِهَا آه آه اول کاری که کرد این بود که بازوی تیر خورده و جراحت رسیده آنشهید را برداشت و در دامن خود گذاشت پس گاهی دست پدر را بوسید میکرد و گاهی بازوی او را میبوسید وَتَارَةً تَضَعُ أَصَابِعَهُ عَلَى فُؤَادِهَا آه و مصیبتاه که دیگر کاریکه کرد این بود که دست پدر را و انگشتان او را گرفته بر سر دل خود گذاشت مؤلف گوید که از برای آن گذاشت که پدر را از شدت اضطراب قلب خود خبردار کند یا دل سوختگی و تشنگی خود را باو بنماید یا آنکه قلب خود را بآن تسلی میداد وَتَارَةً عَلَى عَيْنَيْهَا آه و اویلاه نمیدانم که کدام شیعه آنکلام را میتواند بشنود و خود را از گریه معاف دارد پس آنطفل دست خود را بلند کرده از خون پدر رنگین نمود و کفی

از خون برگرفت و بر سر و صورت و گیسو و زلف خود میمالید و میگفت ای پدر بزرگوار بکشتن تو روشن گردید چشمهای شماتت کنندگان و خوشحال و خنک گردید قلبهای عداوت کنندگان یا أَبَتَاهُ بنی امیه درین کوچکی مرا لباس یتیمی پوشانیدند و بر کام من شربت ناگوار اسیری چشانیدند و حال آنکه من طفلم و تاب این بار گران ندارم یَا أَبَتَاهُ إِذَا أَظْلَمَ اللَّيْلُ عَلَيَّ فَمَنْ يَحْمِي حِمَايَ و میگفت ای پدر جان بعد از آنکه جناب تو کشته شد چون شب در آید کیست که بیاید مرا متوجه شود و محافظت نماید و از شر اینهمه اعدا پناه دهد وَإِنْ عَطِشْتُ يَا أَبِي فَمَنْ يَرْوِي ظَمَايَ آه آه ای پدر بعد از تو هرگاه تشنه شوم که مرا آب خواهد داد پس گوشش خود را بپدر نشان داد و عرض کرد که ای پدر مهربان گوشواره از گوشم بیرون کرده‌اند آه آه ای پدر جان مقنعه از سرم کشیده‌اند یَا أَبَتَاهُ أُنْظُرْ إِلَى رُؤُوسِنَا الْمَكْشُوفَةِ وَأَكْبَادِنَا الْمَلْهُوفَةِ ای پدر نگاه کن سرهای برهنه ما و ملاحظه فرما جگرهای سوخته ما را وَإِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ وَأُمِّي الْمَسْحُوبَةِ ای پدر جان ای پناه بیکسان نگاه کن که دشمنان چگونه عمه مرا زده‌اند و مادر مرا بر خاکها نشانیده‌اند و از بس اذیت رسانیده‌اند او را از جان و زندگانی سیر و بیزار کرده‌اند خداوند رحمت کند گوینده این اشعار را وَلَمْ أَنْسَ مِنْ بَيْنِ الْعِبَادِ سُكَيْنَةً تَقُولُ وَدَمْعُ الْعَيْنِ يَهْمِي وَيَهْمُلُ و هرگز فراموش نکنم در میانه اسیران سکینه را که اشک از چشمهای مبارکش میریخت و میگفت أَبِي يَا أَبِي مَا كَانَ أَسْرَعَ فُرْقَتِي وَمَنْ لِي بَعْدَكَ الْيَوْمَ يَكْفُلُ ای پدر چه بسیار زود بود مفارقت از مثل تو پدری و بعد از جناب تو و بعد از روز عاشورا کیست که بسکینه تو را متوجه شود و پرستاری نماید و یتیم ترا بزرگ کند أَبِي يَا أَبِي مَنْ لِلشَّدَائِدِ تُرْتَجَى وَمَنْ لِي إِذَا مَا غِبْتَ كُنْتُ أُؤَمِّلُ ای پدر جان هرگاه بعد از این در شدایدی و بلاها واقع شوم از که امید داشته باشم که مرا خلاص نماید و هرگاه بدرجه رفیعه شهادت رسیدی و از نظر من غایب گردیدی دیگر که پناه من خواهد بود و رجوع و بازگشت من بکه خواهد بود وَمَنْ لِلْيَتَامَى بَعْدَ بُعْدِكَ سَيِّدِي وَمَنْ لِيَتَامَى كَافِلٌ مُتَكَفِّلُ یعنی ای سید من کیست از برای محافظت یتامی بعد از دوری تو و کیست که داخل امر یتامی شود و متکفل شود احوال ایشان را فَقَدْ ذَابَ جِسْمِي بَعْدَ فَقْدِكَ وَالِدِي وَمَا ذُقْتُ حَتَّى اللُّقْمَةَ حَنْظَلُ ای پدر جان بعد از شهید شدن تو شیرینی زندگانی من تا قیامت تلخ شد و لذتی در زندگانی جهت من باقی نماند وَتَشْكُو إِلَى الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بِقَلْبٍ حَزِينٍ بِالْكَآبَةِ مُثْقَلُ آه آه که سکینه خاتون دستهای مجروح بخاک و خون آلوده شده پدر را در دامن گذاشته و روی خود را بجانب قبر جده اش فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نموده و شروع بشکایت کرده با قلب محزون که قفل غم بر آن زده شده بود و میگفت أَيَا جَدَّتَا قُومِي مِنَ الْقَبْرِ فَانْظُرِي حَبِيبَكِ مَقْتُولُ الْجَبِينِ مُرَمَّلُ و حکایت سکینه مظلومه این بود که ای جده بزرگوار سر از قبر خود بیرون آر و بر زمین کربلای معلا نگاه کن و ببین که پیشانی حبیب تو و سرور قلب ترا چگونه بخاک آلوده‌اند عَفِيرًا عَلَى وَجْهِ الثَّرَى مُتَعَفِّرًا قَتِيلًا خَضِيبًا بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلُ ای جده حبیب تو بر حالتی است که مانند غریبان بیکس بر روی خاک کربلا افتاده و بخاک آلوده شده است و کشته ایست که او را بخون خود رنگین کرده‌اند و غسل او بهمان خونهای جراحتها و زخمهای او است وَقَدْ حَرَّمُوا مَاءَ الْفُرَاتِ عِنَادًا عَلَيْنَا وَشُرْبُ الْفَاطِمِيَّاتِ حَلَّلُوا آه و مصیبتاه ای جده معصومه اهل عناد آب فرات را که حلال است بر ما حرام کرده‌اند و آب را بر اولاد فاطمه که حرام است حلال نموده‌اند وَتِلْكَ الْجِيَادُ الشَّامِخَاتُ عَلَى الْقَنَا تَشِجُّ وَتُرْمَى فِي الثَّرَى وَتُرَمَّلُ ای جده گرامی اینک نوجوانان که همه بزرگزادگان اند سرهای ایشان شکسته و بر سر نیزه‌ها شده و بدنهای ایشان بر روی زمین افتاده و بخاک و خون مالیده شده است وَسَارُوا بِنَا يَا جَدُّنَا حُوَاسِرًا كَأَنَّا جَنَاةُ الْعُجْمِ تُبْذَلُ آه و امصیبتاه ای جده معصومه ما را اسیر کرده‌اند و روبندها از ما گرفته‌اند و ما را با روهای گشاده باسیری میبرند پس صورتهای ما که در پس پرده حجاب پرورده شده بود گشوده و بیحجاب گردید سَبَايَا عَلَى الْأَقْتَابِ تُبْدِي وُجُوهَنَا عَرَايَا بِلَا ظِلٍّ بِهِ نَتَظَلَّلُ آه و فضیحتاه که ما را اسیر کرده‌اند بر حالتی که گوشت ما پیداست و نگذاشته‌اند از برای ما جامه که خود را بآن بپوشیم و در حدیث وارد شده است که سکینه خاتون مثل اینکلمات میفرمود پس هر کس که در اطراف او بود سیلاب اشک از دیده روان مینمود پس ملعونی داخل قتلگاه شد و گفت ای دختر کنار بندی از جانب ابن سعد فریاد میزند که اسیران از قتلگاه شهیدان بیرون کشید و کوچ نموده روانه شوید پس ای دختر برخیز تا سوار شویم و برویم آه آه که آن طفل یقین نکرد که این خبر راست است پس نزد موکل خود آمد و گفت بِاللهِ يَا هَذَا أَنْتُمْ مُقِيمُونَ الْيَوْمَ أَمْ رَاحِلُونَ یعنی بخدا قسم میدهم ترا ای مرد راست بگو که امروز میمانید یا میروید جواب داد که امروز روانه‌ایم آن طفل فرمود که ای مرد حال که روانه اید شما را اینهمه زنان اسیر کافیست مرا واگذارید که در نزد پدرم بمانم که من بسیار کم قوت و کوچکم و قدرت بر سواری ندارم و اگر چنین کنی عجب عمل خیر و ثوابی کرده فَاتْرُكُونِي أَبْكِي عِنْدَ وَالِدِي وَأَسْتَأْنِسُ بِهِ فَإِنْ مِتُّ فَقَدْ سَقَطَ عَنْكُمْ دَمِي آه و مظلوماه و اغریباه که سکینه صغیره فرمود که ای مرد بگذارید که مجاور آستانه

مجروح شوم و بر پدر بزرگوارم گریه و ناله کنم و با او انس گیرم پس اگر بمیرم خون من در گردن شما باشد پس آن ملعون راضی بماندن او نمی شد و ابا مینمود و در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده ام که إِنَّ سُكَيْنَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوهَا عَنْهُ یعنی بدرستیکه سکینه جسد کشته شده پدر را در آغوش خود گرفته بود و سر نمیداد تا آنکه آن ملعونیکه موکل بر او بود با بعضی دیگر از لعین اتفاق نموده او را بجبر تمام از جسد مجروح بیسر پاره پاره پدرش جدا نمودند و در جمله از کتب معتبره روایت شده است که سکینه خاتون میفرماید که در وداع آخر از حلقوم پدر بزرگوارم شنیدم که فرمود ای فرزند چون بمدینه طیبه برسی شیعیان و دوستان مرا سلام برسان و بگو که پدرم فرموده شِيعَتِي مَا إِنْ شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَاذْكُرُونِي أَوْ سَمِعْتُمْ بِشَهِيدٍ أَوْ غَرِيبٍ فَانْدُبُونِي آه و مصیبتاه یعنی ای شیعیان هر زمان که آب سرد خوشگواری بنوشید تشنگی مرا بخاطر آورید و هرگاه شهادت و غربت کسی را بشنوید بر من شهید غریب نوحه و ناله کنید وَأَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي وَبِجَرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي آه وامظلوماه وآه واویلاه یعنی منم پسر دختر پیغمبر شما که مرا بیجرم و گناه شهید نموده اند و بعد از شهید کردن گوشت و پوست و استخوان مرا عمداً بسم اسبان نرم کرده اند و بهم کوبیده اند لَيْتَكُمْ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ جَمِيعًا تَنْظُرُونِي كَيْفَ أَسْتَسْقِي لِطِفْلِي فَأَبَوْا أَنْ يَرْحَمُونِي آه واغریباه و وافضیحتاه و واویلاه یعنی ای دوستان کاش که همه شماها در روز عاشورا در زمین کربلا میبودید و ملاحظه مینمودید که چگونه از برای فرزند شیرخواره ام علی اصغر آب میطلبیدم و کوفیان بیوفا و شامیان پرجفا بر من و فرزند من رحم نکردند و بجرعه آبی او را سیراب ننمودند وَسَقَوْهُ سَهْمَ بَغْيٍ عِوَضَ الْمَاءِ الْمَعِينِ يَا لَرُزْءٍ وَمُصَابٍ هَدَّ أَرْكَانَ الْحَجُونِ یعنی در عوض آب تیر عدوان بر حلقوم آن طفل زدند ای داد از این بلیه و فریاد از این مصیبت که خراب گردد ارکان مکه معظمه را وَيْلَهُمْ قَدْ جَرَحُوا قَلْبَ رَسُولِ الثَّقَلَيْنِ فَالْعَنُوهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ شِيعَتِي فِي كُلِّ حِينٍ وای بر ایشان که مجروح کردند قلب رسول ثقلین را پس لعن کنید بر ایشان ای شیعیان در هر زمان بهر قدر که توانید آه آه بعد از این از عوض اشک دل آید بیرون آب از چشمه چو کم گشت گل آید بیرون ای شیعیان وای ناله کنندگان مگر نشنیده اید که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه میفرماید وَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحًا وَمَسَاءً وَلَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا یعنی ای جد بزرگوار و شهید بدست اشرار بجهة شنیدن مصیبتهائیکه از برای جناب تو روی داده هر صبح و شام گریه و نوحه و ناله خواهم کرد و در عوض اشک خون از چشمهای خود جاری خواهم نمود و از جمله مصیبتهائیکه سزاوار است که دوستان در آن گریه کنند اینست که چون سکینه خاتون ملعون که او را از جسد پاره پاره بیسر پدر جدا کرده بود به آن ملعونیکه موکل بود رو نمود و فرمود که ای مرد از برای من برادر کوچکی بود که این قوم او را کشته اند اگر اینقدر مرا مهلت دهی که او را وداع کنم امیدوارم که خدا حاجت تو را روا کند پس آن ملعون چون دید که آن طفل التماس میکند و دعا مینماید او را مرخص کرد پس چون چند گامی برداشت افتاد نعش علی اصغر را دید که در نزدیکی پدر خود افتاده پس چون نظرش بر او افتاد آه آه اول خود را بر روی او انداخت و بعد او را برداشت و بر سینه خود چسبانید و روی او را بوسه بسیار داد پس او را بروی خاک بخوابانید و خود مانند عادت ایام حیات در پهلوی او بخوابید آه آه که بعد برخواست و نشست و آن نعش را بر دامن خود گذاشت و لبهای خود را بر گلوی تیر خورده او گذاشت و گفت که ای برادر پدر و مادرم اگر مرا مخیر میکردند در میان زنده گذاردن دنیا و در ماندن در نزد تو البته اختیار میکردم ماندن در نزد تو را اگر چه جانوران مرا پاره پاره کنند ای جان برادر اینک مرا از قتلگاه بیرون میبرند و من دل از مجاورت تو برمیکنم و مرا از جوار تو جدا میکنند و از برای سواری ما شتران لاغر بی جهاز آورده اند و این شتریکه از برای من آورده است بد راه و درشت رفتار و سرکش است و میدانم که اهل عناد ما را بکجا میبرند ای برادر جان چون بخدمت جد و جده ام برسی بجده ام بگو که خواهرم سکینه از احوال خود بجناب تو شکایت میکند و میگوید که ای جده بزرگوار گوشم را پاره کردند و خلخالها از پای من بدر آوردند پس سکینه لبهای خود را بر لبهای خشک برادر خود گذاشت و بعد صورت او را و دو چشم او را بوسید پس آن ملعونیکه موکل او بود چون این رفتار را از آن طفل دید گریست گریستن شدیدی و او را از برادرش جدا کرده و بباقی اسیران ملحق نمود وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ

مجلس پنجاه و هشتم در بعض وقایعیست که در روز عاشورا در عالم واقع شد و برهنه کردن اشقیا جناب سید الشهدا علیه السلام را و قطع نمودن انگشت آنجناب

السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ التَّوْحِيدِ وَالتَّجْرِيدِ الْبَاكِينَ النَّادِبِينَ عَلَى مَصَائِبِ أَرْكَانِ التَّوْحِيدِ وَحُرُوفِ التَّفْرِيدِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَبَعْدُ اللَّهُمَّ

صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى أَشْرَفِ آيَاتِ التَّوْحِيدِ وَأَكْمَلِ عَلَامَاتِ التَّجْرِيدِ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ عَلَى كُلِّ حَيٍّ وَحِيدٍ ثُمَّ عَلَى آلِهِ الَّذِينَ هُمُ الْآيَاتُ الْكُبْرَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالرُّقُومُ الْمُسَطَّرَاتُ عَلَى الْعَوَالِمِ الْأَعْلَى مَنْ بَرَّهُ اللَّهُ بِهِمُ الْأَعْلَى وَالْأَدْنَى مِنَ الذَّرَّةِ إِلَى الذُّرْوَةِ فِي الْأُولَى وَالْأُخْرَى لَا سِيَّمَا عَلَى سِبْطِ الْمُصْطَفَى وَابْنِ الْمُرْتَضَى وَقُرَّةِ قَلْبِ الصِّدِّيقَةِ الْكُبْرَى وَأَخِ الْمَسْمُومِ الْمُجْتَبَى أَخِي الشَّهِيدِ وَابْنِ الشَّهِيدِ وَأَخِ الشَّهِيدِ أَبَا الشَّهِيدِ وَصَاحِبِ الْعَطَشِ الشَّدِيدِ مَوْلَانَا وَحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَلَيْهِ آلَافُ التَّحِيَّةِ وَالثَّنَاءِ الَّذِي بَكَى عَلَيْهِ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَغَيْرِهِمَا فِي السِّرِّ وَبَيْنَ الْمَلَاءِ آه آه عَزِيزٌ عَلَيْنَا كَثْرَةُ تَقْبِيلِ جَبِينِكَ وَنَحْرِكَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَكَثْرَةُ جِرَاحَتِهِمَا بِالنِّبَالِ وَالْحُسَامِ بِأَيْدِي الْأَشْقِيَاءِ وَاللَّهِ عَزِيزٌ عَلَيْنَا أَنْ نَجِبْتُكَ أَنْعَمَ اللَّهُ بِلِبَاسِ التَّقْوَى لَا بِحُلَلِ جَنَّتِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ آه آه وَقَدْ سَلَبُوا عِمَامَتَكَ وَسَيْفَكَ وَدِرْعَكَ وَثَوْبَكَ أَهْلُ الْجَوْرِ وَالْجَفَاءِ آه آه وَنَبَذُوكَ عُرْيَانًا فِي حَرِّ الشَّمْسِ الرَّمْضَاءِ لِاسْتِنْطَاقِ تَوَافُقِ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ فِي التَّجْرِيدِ لِأَهْلِ الْعَمَاءِ وَكَيْفَ لَا يَكُونُ عَزِيزًا عَلَى اللَّهِ وَعَلَى أَوْلِيَائِهِ أَنَّ يَدَكَ الَّتِي هِيَ يَدُ اللَّهِ وَيَتَبَرَّكُ بِتَقْبِيلِهَا الْأَوْلِيَاءُ آه آه قَطَعَ إِصْبَعَهَا لَعِينُ الْمَلَائِكَةِ لِخَاتَمٍ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَكَفَى فِي فَضْلِكَ يَا مَنْ أَرْوَاحُنَا لَكَ الْفِدَاءُ أَنَّهُ قَالَ فِيكَ جَدُّكَ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ آلَافُ التَّحِيَّةِ وَالثَّنَاءِ حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا یعنی کافیست در فضیلت تو یا ابن رسول الله صلی الله علیه وآله اینکه جد بزرگوارت در شان تو فرموده که حسین از منست و من از حسینم دوست دارد خداوند کسی را که او دوست دارد حسین را وَأَيْضًا قَالَ فِي الْعَوَالِمِ عَنِ الرِّضَا أَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَبِّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحُسَيْنِ یعنی و ایضا کافی است در فضیلت تو اینکه در کتاب عوالم از حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة والثناء روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه فرمود که هر کس دوست میدارد اینکه نظر کند بسوی بهترین اهل زمین از برای اهل آسمان پس باید که نظر کند بسوی فرزند من حسین و ایضا در همان کتاب از حذیفه یمانی روایت کرده است که دیدم رسول خدا را که دست حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام را گرفته بود و میفرمود که ایها الناس هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَاعْرِفُوهُ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَفِي الْجَنَّةِ وَمُحِبِّيهِ فِي الْجَنَّةِ وَمُحِبِّي مُحِبِّيهِ فِي الْجَنَّةِ یعنی ای گروه خلایق اینست حسین بن علی بن ابیطالب پس بشناسید او را تا امر بر شما مشتبه نشود پس قسم برای شما که بآن خداوندیکه جان من در قبضه قدرت اوست که بدرستیکه حسین در جنت است و دوستان او در جنتند و دوستان دوستان او در جنتاند و ایضا در آنکتاب از طاوس یمانی روایت شده است که إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ إِذَا جَلَسَ فِي الْمَكَانِ الْمُظْلِمِ يَهْتَدِي إِلَيْهِ النَّاسُ بِبَيَاضِ جَبِينِهِ وَنَحْرِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَثِيرًا مَا يُقَبِّلُ جَبْهَتَهُ وَنَحْرَهُ یعنی بدرستیکه از خصایص جناب حسین بن علی علیهما السلام این بود که هرگاه در جای تاریکی تشریف میداشت اهل مجلس بجانب آنجناب راه میافتند بجهت نوریکه از پیشانی نورانیش و از حلقوم مقدسش ظاهر و آشکار میگردید پس بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله چه بسیار بود که میبوسید پیشانی و حلقوم او را و بدرستیکه جبرئیل امین روزی نازل شد بر زمین و دید که جناب فاطمه طاهره علیها السلام بخواب تشریف برده و جناب سید الشهدا علیه السلام در گاهواره مثل عادت اطفال گریه میکند پس جبرئیل [illegible] میخواند و گاهواره او را میجنبانید و او را از گریه ساکت میکرد تا آنکه جناب فاطمه علیها السلام از خواب بیدار گردید و صدای جبرئیل را شنید و کسی را ندید پس چون حضرت سیدة النساء بخدمت سید انبیا شرفیاب گردید آنحضرت او را خبر داد که او جبرئیل امین بوده است بدانکه از جمله ثابت فضیلت خامس آل عبا علیه السلام که باعث گریه است اینست که ابن عباس میگوید از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود که در شب معراج دیدم در بهشت قصریکه از یاقوت سفید بود و از برای آن اصلا شکافی نبود فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ پس بجبرئیل امین گفتم ای حبیب من این قصر از آن کیست قَالَ لِلْحُسَيْنِ ابْنِكَ جواب داد که از برای حسین فرزند تو است پس در نزدیک آن قصر درختی دیدم پس نزدیک آن درخت رفتم و دیدم که درخت سیب است پس یکی از آن سیبها را چیدم و شق نمودم دیدم که از میان آن حوریه بیرون آمد که گویا مثل مژه کرکس سیاه بود حلقهای چشم او فَقُلْتُ لِمَنْ أَنْتِ فَبَكَتْ وَقَالَتْ لِابْنِكَ الْحُسَيْنِ پس [illegible] گفتم که ای حوریه از آن کیستی پس اول گریست بعد از آن عرض کرد که از برای فرزند تو حسینم مؤلف دلفگار را شکار میگوید که بعد ای نام نامی و اسم گرامی حضرت امام حسین علیه السلام شوم که بمحض شنیدن اسمش قلبها محزون و دیده ها گریان میگردد چنانچه آنحضرت خود میفرماید أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ مَا ذُكِرْتُ عِنْدَ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ إِلَّا بَكَى وَاغْتَمَّ لِمُصَابِي یعنی منم کشته ناله و زاری و مذکور نمیشود اسم من در نزد هیچ مرد مؤمن و هیچ زن مؤمنه مگر آنکه البته گریه میکند و قلب او در مصیبت من غمگین میگردد و اگر دوستی صادق الضمیر خالص المحبة باشد لاشک اگر خواهد اسم آن مظلوم را بر زبان جاری کند مثل آنحضرت اول خواهد گریست و بعد اسم آن شهید را

بر زبان جاری خواهد کرد آه و احزناه که بر اهل فهم حدیث پوشیده نیست که از سیاق این حدیث معراجی میتوان فهمید که در همهٔ آن حوریه بوده و همه از برای آن مظلوم در آن قصر جنت محزون و گریان بوده‌اند و از احادیث بسیار معلوم میشود که حزن و گریه بر جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا منحصر بجهت جنان نبوده مثل آنکه جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت معجزه میفرماید که وَاُقیمَتْ لَکَ الْمَاتِمُ فی اَعْلیٰ عِلّیّینَ وَلَطَمَتْ عَلَیْکَ الْحُورُ الْعِینُ وَبَکَتِ السَّماءُ وَسُکّانُها وَالْجِنانُ وَخُزّانُها وَالْهِضابُ وَاَقْطارُها وَالْبِحارُ وَحیتانُها وَمَکَّةُ وَبُنْیانُها وَالْجِنانُ وَوِلْدانُها وَالْبَیْتُ وَالْمَقامُ وَالْمَشْعَرُ الْحَرامُ یعنی برپا کرده شد از برای تو عزاخانها و مجلسها برای گریه و زاری و ناله و بیقراری در اعلا علیین و سیلیها غم بر صورت زدند حور العین و گریست در مصیبت تو آسمانها و ساکنین در آنها و بهشتها و خزانه‌داران در آنها و کوهها و کلفتهای در آنها و دریاها و ماهیان در آنها و مکهٔ معظمه و عمارتهای آن و بهشتها و غلمانهای در آنها و بیت الله الحرام و رکن و مقام و مشعر الحرام و ایضا در کتاب عوالم از مردی از اهل بیت المقدس روایت کرده است که او گفت که والله که ما اهل بیت المقدس در شام عاشورا مطلع شدیم بر شهادت آن بزرگوار شخصی از او سؤال کرد که از کجا مطلع شدید گفت که ما در آنروز از جای خود برنداشتیم هیچ کلوخ و سنگ بزرگ و کوچکی را مگر آنکه در زیر آن خون تازه میجوشید و دیوارها رنگین شده بود که گویا بر آن پارچه زمردی انداخته بودی و تا سه روز از آسمان خون سیاه میبارید و شنیدیم که منادی در میان آسمان و زمین این اشعار را میخواند اَتَرْجُوا اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً شَفاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسابِ یعنی آیا امید دارند امتی که کشتند حضرت امام حسین را اینکه شفاعت کند ایشان را جد او در یوم الحساب مَعاذَ اللهِ لا نِلْتُمْ یَقیناً شَفاعَةَ اَحْمَدَ وَاَبی تُرابٍ یعنی معاذ الله قطعا نخواهید یافت شفاعت جد بزرگوار و پدر عالیمقدار او را فَقَتَلْتُمْ خَیْرَ مَنْ رَکِبَ الْمَطایا وَخَیْرَ الشِّیبِ طُرّاً وَالشَّبابِ آه آه که بقتل رسانیدید بهتر از آنها که بشتر سوار شده‌اند و بهتر از جمیع پیران و مجموع جوانان را و تا سه روز آفتاب گرفته بود بحدیکه ستارهای آسمان پیدا بود و دو روز بعد از شهادت آن مظلوم معروف شد و میدانستیم که خبر آورنده که بود و بعد از اندک زمانی خبر رسید که در همان روز آن حضرت را شهید کرده بودند و ایضا ابن شهرآشوب علیه الرحمه از طرق مخالفان از کتب معتبرهٔ ایشان از زنی از قبیلهٔ ازد روایت کرده است که چون حسین بن علی علیهما السلام را شهید کردند آسمان خون بارید و در قبیلهٔ ما چاهها و سبوها و ظرفها پر از خون شد ایضا از عزرة بن عبد الله روایت کرده است که روزی در میان روز از آسمان خون بارید و چون بجامهای سفید خود نظر کردیم همه از خون رنگین شده بود و چون خبر رسید در همان روز بود که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کرده بودند و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که آسمان بر آنحضرت چهل روز خون گریست و از ام سلمه روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید کردند از آسمان خون بارید که خانها و دیوارها سرخ شد و از تفسیر ثعلبی و غیر او روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید کردند سرخی از جانب مشرق بلند شد و سرخی از جانب مغرب بلند شد و میان آسمان بهم رسیدند که بیکدیگر رسیدند و تا شش ماه چنین ماند و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت سید الشهدا علیه السلام را بضربتهای شمشیر از پا انداختند و آمدند که سر مبارک آنسرور را جدا کنند منادی از جانب رب العزة از میان عرش ندا کرد که ای امت متحیر شده ستمکننده بعد از پیغمبر خود خدا توفیق ندهد شما را بر اضحی و فطر پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که ایشان توفیق نیافتند و نخواهند یافت که نماز فطر و اضحی را با امام بحق بجا آورند تا طلب کننده خون حسین که قائم آل محمد است ظاهر شود عجل الله فرجه و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که ابو ذر غفاری علیه الرحمه فرمود که اگر بدانید که چه قدر حزن و اندوه و الم وارد میشود بر اهل دریاها و در وقت موج آنها و بر ساکنین کوهها و تلها و بیابانها و اهل آسمان از شهادت این بزرگوار لَبَکَیْتُمْ وَاللهِ حَتّی تَزْهَقَ اَنْفُسُکُمْ هر آینه والله اینقدر گریه کنید که روحهای شما از بدنها مفارقت کند یعنی از گریه هلاک شوید وَما مِنْ سَماءٍ یَمُرُّ بِهِ رُوحُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ اِلّا فَزِعَ لَهُ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَکٍ یَقُومُونَ قِیاماً تَرْعَدُ مَفاصِلُهُمْ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ یعنی و نبود هیچ آسمانی که بر او بگذرد روح حضرت امام حسین علیه السلام مگر آنکه بفزع و جزع در آمدند از برای آن مظلوم هفتاد هزار ملک که همه از بلای او بجای خود برخواستند و جمیع بندهای بدن ایشان میلرزد تا روز قیامت وَما مِنْ سَحابَةٍ تَمُرُّ وَتَرْعَدُ وَتَبْرُقُ اِلّا لَعَنَتْ قاتِلَهُ و هیچ ابری نمیگذرد و از رعد و برق ظاهر نمیشود مگر آنکه لعنت میکند بر قاتل آنحضرت وَما مِنْ یَوْمٍ اِلّا وَتُعْرَضُ رُوحُهُ عَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَیَلْتَقِیانِ یعنی و هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض میشود روح حضرت امام حسین علیه السلام بر رسول خدا و با یکدیگر ملاقات میکنند مؤلف حزین غمین گوید که چگونه میشود که از شهادت خامس آل عبا جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا

عالم متغیر نشود و از دیدهای حقیقی اهل جنت و آسمان و زمین بلکه جمیع اجزای عالم اشک بلکه خون جاری نشود و حال آنکه آن بزرگوار حجت الهی و قلب همه عالم بود و هرگاه بر قلب صدمه وارد شود البته سرایت بهمه اجزا نماید خصوصا هرگاه صدمه باشد که در همه عالم چنان صدمه بر هیچکس واقع نشده باشد زیرا که غالبا اینست که هر کس را که کشته دست از جان او برمیدارند بخلاف مظلوم کربلا علیه السلام که قبل از شهادت و بعد از شهادت دست از جان آن جان جهانیان برنداشتند مگر شنیده که در حدیث وارد شده است که چون آنجناب را در حجرهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند زنان در اطراف بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام حلقهٔ ماتم زده بودند که ناگاه شنیدند که منادی ندا میکند که ای لشکریان شیطان چه که در میان قتلگاه فرزند پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله را برهنه و عریان میکنند پس زنان از شنیدن این کلام غم فرجام چنان نالهای غریبانه از قلبهای شکسته برکشیدند که قلبهای دوستانش را تا قیامت بکشید و از راه حزن سیلاب اشک و خون بجانب چشمها جاری بستند و مجمل احادیث که در کتب معتبره در کیفیت برهنه کردن آن مظلوم غریب که ملبس بلباسهای رحمت گوناگون الهی بود وارد شده است اینست که بعد از آنکه شمر ملعون کرد آنچه کرد آه و امصیبتاه اول اخنس بن مرثد شقی وارد شده و دست بیجای دراز کرده عمامه از فرق مبارک بناحق کشیده آنرا برداشت وا حزناه که آن ملعون آن عمامه را بر سر پر شر خود پیچید پس دفعةً آن دیوانه باطنی بحسب ظاهر هم دیوانه شد پس موافق حدیثی ملعونی از قبیلهٔ بنی دارم وارد شد و موافق حدیث دیگر جمیع بن خلق ازدی وارد شد و شمشیر آنجناب را برداشت و آن غیر ذو الفقار بود زیرا که در حدیث است که ذو الفقار با سایر امانت محفوظ از غارت ماند و در نزد اهل عصمت علیهم السلام است تا در زمان رجعت همراه خودشان خواهند آورد پس قیس بن اشعث خبیث وارد شد و قطیفه که آنجناب همراه داشت و ظاهر آنست که بر کمر آنحضرت بسته بود برداشت پس ابن سعد لعنة الله وارد شد و زره آن بزرگوار را برداشت و چون آن ملعون کشته شد و بدرک اسفل نار رسید مختار سعادت شعار آنرا بابی عمره قاتل او داد و در حدیث دیگر است که زره آنجناب را مالک بن بشیر کندی برداشت و بر خود پوشید پس آن ملعون دیوانه شد آه وامصیبتاه و وا حزناه که از برای آن مظلوم پیراهنی بود و اسحق بن حیوه حضرمی شقی برداشت و پوشید و از معجزهٔ آنحضرت پیس شد و جمیع موهای بدن او ریخت پس ابحر بن کعب تیمی جبهی وارد شد و زیر جامهٔ آنجناب را برداشت و پوشید و در حدیث است که آن لعین شریر دفعةً زمین گیر و از هر دو پای شل شد آه وا شهیداه که آن پیراهن کهنه که در آخر وداع از خواهرش جناب زینب خاتون دلخون خواسته بود و بعد از آوردن آنحضرت بدست خود اطراف آنرا پاره پاره فرموده بود و در زیر همه لباسها برای آنروز آفتاب کربلا پوشیده بود ملعونیکه خداوند هرگز در عذاب او خفت نفرماید بلکه علی الدوام مضاعف فرماید از بدن پاره پاره مجروحش در آورد قالَ فِی الْبِحارِ وَتَرَکَهُ عُرْیاناً بِالْعَراءِ مُجَرَّداً عَلَی الرَّمْضاءِ یعنی در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که آن بیحیای بی ایمان آن بدن مقدس معدن ایمان را که آن پرورده آغوش سید انس و جان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را عریان در بیابان در آفتاب تابان انداخته پی کار خود رفت پس دفعةً هر دو دست او شل شد و آمده است که علی الدوام بزنجیرهای آتش غل بوده تا پس عذاب بر او نازل شد و هلاک گردید مؤلف گوید که اگرچه این حدیث در بحار روایت شده است دلالت میکند که بدن مقدس آن مظلوم ارواحنا له الفدا را برهنه کردند لکن آنچه از حدیث قطع کردن ساربان دست آن مظلوم را جهت بند زیر جامه و غیر آن از احادیث دیگر براین خادم اهل تعزیت ظاهر شده است اینست که از برای آن مظلوم شهید که جان همه عالم فدای او شود زیر جامه بوده و شلوار سفری بر روی آن و آن شلوار را بردند و زیر جامه از برای ستر عورت باقی ماند والله العالم و باید دانست که در حدیث معتبر روایت شده است که چون آن بزرگوار را برهنه کردند بر پشت آنجناب اثر پینها دیدند از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از سبب آنها سؤال کردند در جواب فرمود که از بس شبها بار بر دوش مبارک خود بخانه بیوه زنان و یتیمان میبرد پشت مبارکش پینه کرده بود ای دوستان وای ناله کنندگان غم و مصیبت همه این برهنه کردن کجا میرسد بحزن و غمیکه از برهنه کردن بجدل بن سلیم کلبی از سنگ کمتر بر قلبهای شیعیان و دوستان آن مظلوم وارد گردیده که تا قیامت فراموش نخواهد شد و آن اینست که آن بی ایمان میگوید که من در میان قتلگاه بودم شنیدم که منادی ندا میکند که فرزند رسول خدا را برهنه میکنند پس من دیدم که چیزی از لباسها او را بغارت ببرم چون بر سر نعش مبارک او رسیدم دیدم که همه لباسهای او را برده‌اند و چیزیکه توان بغارت برد نیست الا انگشتریکه در انگشت او است پس من هر چند سعی کردم آنرا از انگشت او در آورم چون انگشتهای آنحضرت از کثرت جراحت ورم کرده بود نتوانستم که بیرون آورم پس آه و امان آه که آن ملعون میگوید که من خنجر خود را از کمر کشیدم و اول انگشت آن مظلوم را قطع کردم پس انگشتر را بغارت بردم امید از خداوند آنکه مختار نکو

سعادت را اجزای خیر دید که آن خسر الدنیا و الآخرة را گرفت و دستها و پاهای او را برید پس آن شقی در خاک و خون خود غلطید تا با سفل السافلین
جهنم رسید ❁ وسیعلم الذین ظلموا حق آل محمد حضرت صاحب الحسین علیه السلام المظلوم ای منقلب ❁ ینقلبون

مجلس پنجاه و هشتم در اسب تاختن بر بدن مقدس آنجناب ارواحنا له الفداست

السلام علیکم یا اهل العبادة و المصیبة و العزاء و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد الحمد لله الذی لا یعرف حق ذاته کما علیه
ذاته الا ذاته و لا یمکن الممکن امکان حق عبادته کما هو اهله و مستحقه لان اثر الممکن و الامکان لیس الا کنفسهما لبداهة البرهان و ای
هذا مع الذات الاقدس الملک المنان اللهم صل و سلم علی من به الکون و الامکان کون و امکان و جعلته سید الانس و الجان بل
سید کل ما فی الستة و الاعیان محمد الذی لا یعرفک و لا یعبدک مثله احد فی رتبة المعانی و لا البیان و مع ذلک قال ما عرفناک حق
معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک یا سبحان ثم صل و سلم علی آله الذین هم عیبة علمک بما یکون و کان و موضع سرک و غیبک
بما منت علیهم یا منان خصوصا علی سبط الرحمة التامة و ولد الکلمة الجامعة و القمر الطالع من الشمس المضیئة و تاج الکوکب الدری ذات
الانجم الطاهر سیدنا المظلوم ابی عبد الله الحسین شهید هذه الامة علیه آلاف الثناء و الرحمة و التحیة و الله تحترق قلبی الالتهاب الی
تغیر لونه عند العبادة لکمال خضوعه و خشوعه بین یدی الله سبحانه و الی تغیر اطرافه و جوانبه یوم العاشوراء بمشاهدة قتل الاحبة آه آه
کیف لا یذوب قلبی و لحمی و جلدی ان ناجی الله قلبا لله عظم سلطانه آه آه و طلب الماء لرضیعه و لم یجبه کفرة الامة آه و احزناه ان
البدن الذی صلی فی کل لیل الف رکعة آه آه قد رضت جناجن صدره بحوافر خیول اهل اللعنة بعد ان قتل بالسیف و السنان و الخشب
و العصاء و الحجارة فعلیه و علی الشهداء بین یدیه و علی ابنائه الذین علیه فی کل آن آلاف الثناء و التحیة کما ان علی ظالمیه و مبغضیه و قاتلیه
فی کل حین آلاف العناء و اللعنة دوام الدنیا و الآخرة و باید دانست که احادیث در زهد و عبادت و کیفیت بندگی کردن خامس آل
عبا مظلوم کربلا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء زیاده از آنست که ذکر شود ما بعضی را جهت زیادی معرفت باحوال آنجناب و شوق شیعیان
بعبادت الهی ذکر میکنیم مثل آنکه در کتاب جامع الاخبار روایت کرده است که از عادت جناب حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام این بود که هر وقتی که وضو
میگرفت رنگ مبارکش تغییر میکرد و استخوانهای بدن او میلرزید پس یکی از اصحاب از علت آن سؤال نمود آنحضرت در جواب فرمود که سزاوار
در حق مؤمن اینست که چون در میانه دو دست پروردگار و پادشاه جبار بایستد برای بندگی و پرستیدن زرد شود رنگ مبارک او و بلرزد
در آید استخوانهای او و ایضا در آنکتابست که شخصی از جناب سید الساجدین علیه السلام سؤال کرد که چه قدر کم است اولاد پدر بزرگوار تو
آنحضرت در جواب فرمود که تعجب در اینست که من چگونه از او متولد شده ام زیرا که پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و ایضا
در آنجناب روایت شده است که انس بن مالک میگوید که من در خدمت آنحضرت بودم که در مکه معظمه بر سر قبر خدیجه کبری رضی الله عنها آمد و شروع
در گریه نمود پس بمن فرمود که از اینجا برو و مرا تنها بگذار انس میگوید که من خود را در گوشه پنهان کردم دیدم که آنجناب نماز بسیار کرد پس
شروع کرد بمناجات و این اشعار را میخواند یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه یعنی ای پروردگار من ای پروردگار من
منم بنده که توئی مولای او پس رحم فرما بنده ضعیفی را که بسوی تست پناه او یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه
ای خداوند بلند مقام بجناب تست اعتماد من خوش بحال آن بنده که جناب اقدس تو بوده باشد مولای او طوبی لمن کان خادما ارقا
یشکو الی ذی الجلال بلواه خوش بحال آن بنده که خالص باشد در عبودیت و خدمت مولای خود و شکایت کند محنت خود را بدرگاه خداوند
ذو الجلال و ما به علة و لا سقم اکثر من حبه لمولاه و نبوده باشد از برای او علتی و بیماری زیاده از آن علت و بیماری که از برای اوست در راه
محبت مولای خود اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه و هرگاه شکوه کند اندوه و غصه خود را جواب دهد او را خداوند و بفرماید که لبیک ای
بنده من اذا ابتلی بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه و هرگاه در تاریکی شب در درگاه او تضرع و زاری کند گرامی دارد او را خداوند و پس نزدیک
گرداند او را بجوار خود و در حدیث وارد شده است که چون مناجات آن بزرگوار باینجا رسید و از محبوب واقعی و معبود حقیقی جواب ندای خود را طلب
نمود ناگاه از مصدر عزت چنین جواب آمد لبیک عبدی و انت فی کنفی و کلما قلت قد علمناه یعنی لبیک ای بنده من الحسین تو در پناه

من و بتحقیق که دانستیم هرچه را که گفتی و مناجات نمودی صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه مشتاق صدای تواند
ملائکه من پس کافیست ترا آن مناجات که نمودی و بتحقیق که شنیدیم ما آنرا دعاک عندی تجول فی حجب فحسبک الستر قد سترناه
دعای تو ای حسین و صدای مناجات تو جولان میکند و پیچیده در حجب و سرادقات ما پس کافیست ترا ستر و حجاب و بتحقیق که ما مقرر نمودیم ستر
و حجاب را لو هبت الریح من جوانبه خر صریعا لما تغشاه پس آن بزرگوار از استماع این اشعار در جواب مناجات خود بر حالتی شد
که اگر از اطراف بر او باد میوزید غش میکرد و بر زمین میافتاد که ناگاه از مصدر عزت و جلال این ندا رسید سلنی بلا رغب و لا رهب
و لا حساب انی انا الله ای حسین سؤال کن از من و بخواه حاجت خود را بدون خوف و بدون ترس و بدون حساب بدرستیکه منم خداوند
با عظمت و جلال مؤلف گوید ای دوستان خامس آل عبا ارواحنا له الفداء از کجا مروت و انصاف است که بر صاحب انعام عالی که صدای
او حجب و سرادقات را پر کند و ملائکه مشتاق شنیدن او باشند و خداوند جل جلاله در جواب او لبیک عبدی بفرماید و بآنچه استماع نموده
نوازش فرماید آه آه در روز عاشورا کار را چنان بر او تنگ گیرند که هرچند ندا کند و بصدای بلند بفرماید که هل من راحم یترحم آل الرسول المختار
و هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار یعنی آیا رحم کننده هست که رحم کند بر آل رسول مختار و آیا یاری کننده هست که یاری کند ذریه اطهار را
هل من مجیر لابناء البتول هل من ذاب یذب عن حرم الرسول آیا پناه دهنده هست از برای اولاد فاطمه طاهره آیا دفع اذیت کننده هست
از حرم آل رسول الله صلی الله علیه و آله و امثال این کلمات چنانکه از گوید و مجلس آنجناب را جواب نگویند آه آه و امصیبتاه ای کاش بجواب
نگفتن اکتفا میکردند و در جواب سخنان زشت لایق نمی گفتند آه و امظلوماه ای کاش باذیت زبانی اکتفا میکردند و تیر بر آن ماه نکشیده
او نمیزدند آه و احزناه کاش بهمین قدر اکتفا میکردند و سر مقدس نازنینش را از بدن جدا نمیکردند آه و امصیبتاه و وا غبناه ای کاش
که بعد از شهادتش دست از جانش برمیداشتند و سر نورانیش را بر نیزه نمیکردند و بهر شهر و دیار و مجلس و محفل نمیگردانیدند و انواع اذیتها
و بی ادبیها اذیت و بی ادبی نمیکردند آه آه چگویم از اذیت بزرگ و ظلم عظیم که تا قیامت دلهای دوستانش را خسته و چشمهای ایشان را از کثرت
گریه مجروح گردانیده است ای کاش که آن بدنیکه بعبادت معبود حقیقی در همه عمر عادت کرده بود و در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میکرد و در روز
عاشورا از کثرت تیرها و نیزهها و خنجرها پاره پاره شده بود برهنه نمیکردند و اگر برهنه کردند دفن میکردند و اگر دفن نکردند دیگر دفن نکردند
دیگر او را اذیت نمیکردند و اسبها بر آن نمیتاختند و باید دانست که در خصوص اسب تاختن بر بدن آن بزرگوار در میانه علمای اخبار و محدثین
اخبار را اختلاف است و از بعضی احادیث چنان ظاهر میشود که اسب تاختند مثل اینکه در حدیث وارد شده است که فضه خادمه حضرت فاطمه علیها السلام
همسفر اسیران کربلا بود که ناگاه شنید که میخواهند اسب بر بدن آقا و مولای او بتازند پس بخدمت خاتون خود جناب زینب آمد و کیفیت را عرض
آنمظلومه رسانید آه آه که همه اسیران مشوش و مضطرب شدند و متحیر شدند که چه علاج کنند پس فضه عرض کرد که ای سیده من سفینه جاریه آزاد
کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله کشتی او در دریا شکست و او بر تخته چسبید تا آنکه موج دریا او را بجزیره انداخت پس ناگاه نظر او بشیری
افتاد و بآو گفت که ای شیر من آزاد کرده رسول خدایم مرا راه نشان ده پس آن شیر پیش افتاد و همهمه میکرد که از عقب سر من بیا پس او را براه
رسانید و من هم در این بیابان شیری گمان دارم آیا اذن میدهی که او را خبر کنم بلکه او ما را یاری کند پس چون آنمظلومه حیران سرگردان این کلام را
از فضه شنید فرمود که ای فضه برو و بآن شیر بگو که دختر شیر خدا نور اسلام میرساند و میگوید که در این مصیبت ما را یاری کن مؤلف دلسوخته
گوید که چگونه دوستان و شیعیان میتوانند که ناله و نوحه نکنند و حال آنکه می شنوند که کار بر دختران آل محمد علیهم السلام چنان تنگ شده
بوده است که از برای محافظت کردن بدن پاره پاره آقای جوانان اهل جنان و سرور شهیدان لاعلاج شده از جانوران و درندگان بیابان مدد
و یاری میطلبیده بودند پس فضه خادمه بفرموده مادر اسیران و غمخوار شهیدان جناب زینب خاتون دلخون بجانب آن شیر روانه شد و چون نزدیک
آن رسید ناله از دل سوخته برکشید که یا ابا الحارث یعنی ای شیر پس چون آن حیوان سر خود را بلند کرد فرمود که اتدری ما یریدون بنو امیة ان
یعملوا غدا بابی عبد الله علیه السلام یعنی ای شیر آیا میدانی که بنی امیه و این امت ملعونه چه اراده دارند که فردا العمل آورند با بدن ابی عبد الله الحسین
علیه السلام یریدون ان یوطؤا الخیل ظهره آه آه و امظلوماه اراده دارند که اسب بر بدن مجروح پاره پاره او بتازند و در حدیث است
که چون آن شیر این خبر را شنید نعره از دل پر درد کشید و آمد تا داخل قتلگاه شهیدان گردید فوضع یدیه علی جسد الحسین علیه السلام و پس بگوید

آمدن قطعه قطعه سوراخ سوراخ شده نشست و هر دو دست خود را از برای محافظت کردن بر بالای جسد آن مظلوم گذاشت پس چون آن بی ایمانان
آمدند که اسب بر آنها بتازند آن شیر را دیدند پس عمر سعد سگ بیحیا را از آمدن آن شیر باو خبر کردند پس آن ملعون گفت این فتنه ایست
آنرا فاش مکنید و برگردید پس بگفته آن ملعون برگشتند مؤلف گوید که اگرچه ازین حدیث ظاهر میشود که اسب بر آن ابدان مقدسات نتاختند
لکن ممکن است که بگوییم که در آن وقت که شیر را دیدند نتاختند و بعد از آنکه شیر مراجعت نمود و برخواسته بمکان خود رفت پس آن جماعت بی شرم و حیا
و برگشتگان از دین خدا چون از رفتن شیر مطلع شدند و هر چه خواستند کردند چنانچه از احادیث متعدده که در کتب معتبره است ظاهر میگردد
مثل آنچه در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که حضرت باقر علیه السلام میفرماید که پدرم جناب سید الساجدین علیه السلام در روز عاشورا
بناخوشی زحیر مبتلا بود و از خیمه بیرون نمی آمد و من میدیدم که جدم جناب سید الشهدا علیه السلام و اصحابش چه میکردند بعضی از برای تحصیل آب
میدویدند گاهی بطرف راست لشکر اعدا و گاهی بطرف چپ و گاهی بقلب تا آنکه آخر الامر شهید کردند آنحضرت را بنوعیکه نهی فرموده بود رسول
خدا صلی الله علیه و آله که بآن زجر حیوانی از حیوانهای بیابان را بکشند لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَالسِّنانِ وَبِالْحِجارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَبِالْعَصا وَلَقَدْ أَوْطَؤُا
الْخَيْلَ بَعْدَ ذٰلِكَ ای شیعیان و ای دوستان والله که ترجمه این حدیث دلهای همه دوستان را کباب و تا قیامت چشمهای ایشان را پر آب دارد زیرا
که حضرت باقر علیه السلام میفرماید که بتحقیق که بقتل رسانیدند آنحضرت را بضرب شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا آه آه و وا مصیبتاه که بعد از همه
این اذیتها اسب بر بدن نازنین پاره پاره اش تاختند و ایضاً در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فاطمه صغری میفرماید که بر در خیمه
ایستاده بودم و نظر میکردم بجانب پدر بزرگوارم و اصحاب او و میدیدم که همگی مثل گوسفند قربانی ذبح کرده شده بر روی ریگهای کربلا ریخته
شده بودند وَالْخُيُولُ عَلىٰ أَجْسادِهِمْ تَجُولُ و میدیدم که اسبها بر روی بدنهای آنها جولان در آمده اند مؤلف محزون الحزن گوید که ازین حدیث چنان
ظاهر میشود که اسب بر بدن شریف آنحضرت علیه السلام و همه اصحاب او تاخته اند و این بی ادبی و اذیت مختص بجسد آن بزرگوار علیه السلام نبوده است
آه و امصیبتاه که ایضاً در آن دو کتاب روایت شده است که بعد از شهادت آن غریب محزون عمر بن سعد ملعون در میانه لشکر شقاوت اثر خود فریاد
کرد که کیست که اسب بتازد بر جسد آن غریب شهید پس ده نفر از آن اشقیای بی ایمان که لعنت الهی بر همه آنها باد و علی الدوام عذاب بر ایشان افزون
باد جواب دادند که این کار کار ماست و اسمهای آن بیحیاهای بی ایمان اینست اسحق بن حویه لعنة الله که پیراهن آن مظلوم شهید را هم همین ملعون جنبی از بدن
مقدس پاره پاره او درآورده بود و دیگر اخنس بن مرثد ملعون و حکیم بن طفیل ملعون و عمر بن صبیح صیداوی ملعون و رجاء بن منقذ عبدی
ملعون و سالم بن خیثمه جعفی ملعون و صالح بن وهب جعفی ملعون و واحظ بن ناعم ملعون و هانی بن ثبیت حضرمی ملعون و اسید بن مالک ملعون
که علی الدوام بعدد جمیع مخلوقات بر ایشان لعنت باد پس آن بی ایمانان اسبهای خود را بر آن بدن عزیز کرده خدا و رسول و پرورده آغوش
مرتضی و بتول تاختند حَتّىٰ رَضُّوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ آه از غم بزرگ و مصیبتی که نتوان گفت و نتوان شنید آه و مظلوماه بدانید که آن ملاعین آنقدر
اسب بر آن بدن طیب طاهر نازنین که جان همه عالم فدای او شود تاختند که استخوانهای شانه و سینه او را در هم شکستند و در هم کوبیدند ای
شیعیان و ای ناله کنندگان در حدیث است که این ده نفر ملعون آمدند و در مقابل پسر زیاد بی بنیاد ایستادند پس اسید بن مالک حرامزاده گفت
نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْبُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ یعنی مائیم که در هم کوبیدیم سینه را بعد از خورد کردن پشت بحیوانهای قوی هیکل
تیز رفتار پس ابن زیاد بآنها گفت که شما کیستید آن ملاعین در جواب گفتند که نَحْنُ الَّذِينَ وَطِئْنا بِخُيُولِنا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتّىٰ طَحَنّا جَناجِنَ صَدْرِهِ
آه و اویلاه یعنی مائیم آن جماعتی که کوبیدیم پشت حسین را با اسبهای خود تا آنکه نرم کردیم استخوانهای سینه او را پس ابن زیاد بد بنیاد امر کرد که جایزه
کمی بآن اشقیا دادند ابو عمر زاهد میگوید که از احوال این ده نفر جویا شدیم همه را حرامزاده یافتیم مؤلف گوید که احتمال دارد که پیش از آمدن
شیر بر آن بدنهای مقدسات اسب تاخته باشند ای شیعیان و ای دوستان از برای تشفی قلب شما ختم مجلس باین حدیث مناسب است که در کتاب عوالم
روایت شده است که مختار سعادت شعار این ده نفر ملعون را گرفت و دستها و پاهای ایشان را بمیخ آهنی بر زمین کوبیده و امر فرمود که اسبها را
بر بدنهای پلید نجس ایشان تاختند که بجهنم واصل شدند وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا حَقَّ آلِ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

مجلس پنجاه و هفتم در بیان بعضی از جراحتهای دست آن مظلوم است و قطع کردن جمال خسران مآل دو دست آنحضرت را

السلام علیکم یا اهل السخاء والعطاء والعزاء والبکاء ورحمة الله وبرکاته وبعد الحمد لله الذی نوّر افئدتنا من مشکوة معرفة الحسین
ازداد اخاء الله و شرح صدورنا بمحبة الحسین علیه السلام وعجن موادنا بماء ولاية الحسین علیه السلام الذی هو الاسم الاعظم و
القطب لجمیع العالم و وسیلة نجاة من یجیء و من تقدم وقد جهدت الجبابرة لاطفاء نوره المقدم ویأبى الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون
من العرب والعجم لانه ازهد واعبد واتقى واشجع من کل الامم فعلیه وعلی شیعته والباکین علیه آلاف الجود والاحسان والنعم مع انه
روحی له الفداء من اولیاء الشیم ومعدن الکرم وعلی منکریه وغاصبی حقوقه اللعنة بدوام النعم خصوصاً علی من قطع اصبعه لاجل الخاتم
وعلی الجمال القاطع لیدیه المحترم وبعد فقال الله سبحانه وَيُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ بدانکه جناب اقدس الهی مدح میفرماید در این آیه شریفه جماعتی را که هرگاه خداوند بایشان نعمتی عطا فرماید در آن نعمت غیر را بر خود
مقدم میدارند اگرچه خود در تنگی باشند و هرکس منع کند بخل خود را از نفس خود خواهد بود از جمله رستگاران و مخفی نماند که در مدح سخاوت
و مذمت بخل آیات و احادیث بسیار است و در مدح سخا همین حدیث شریف بس است که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرموده که ما جَبَلَ اللهُ
أَوْلِيائَهُ إِلّا عَلَى السَّخاءِ وَحُسْنِ الْخُلْقِ یعنی خلق نفرموده است خداوند اولیاء و دوستان خود را مگر بصفت سخاوت و حسن خلق و ایضاً قال صلی الله
علیه و آله السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النّاسِ بَعِيدٌ مِنَ النّارِ یعنی و ایضاً آنحضرت فرمود که سخی نزدیک است بخداوند
و بخلق و بجنت و دور است از آتش جهنم و ایضاً قال السَّخاءُ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ أَغْصانُها مُتَدَلِّيَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ فَمَنْ أَخَذَ مِنْها غُصْناً قادَهُ
ذٰلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ یعنی و ایضاً آنحضرت فرمود که سخا درختیست از درختهای بهشت و شاخهای آن آویخته شده است از بهشت بسوی زمین
پس هر کس که شاخه از آنرا گرفت یعنی خود را متصف بصفت سخا نمود میکشد آن شاخه او را بسوی بهشت و ایضاً قال السَّخاءُ مِنَ الْإِيمانِ
وَالْإِيمانُ فِي الْجَنَّةِ یعنی ایضاً آن بزرگوار فرمود که سخا از آیات ایمان است و ایمان در جنت است و ایضاً قال السَّخاءُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي الْجَنَّةِ فَلا يَلِجُ الْجَنَّةَ
إِلَّا السَّخِيُّ یعنی و ایضاً آنجناب فرمود که سخا درختی است که سبز میشود در بهشت پس داخل نمیشود در بهشت مگر سخی و ایضاً قال طَعامُ الْجَوادِ
دَواءٌ وَطَعامُ الْبَخِيلِ داءٌ یعنی و ایضاً آنحضرت فرمود که طعام شخص جواد دواست و طعام شخص بخیل ناخوشی و بلاست و از برای مدح سخا و مذمت
بخل والله همین حدیث شریف کافیست که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که شخص سخی محبوب است در آسمانها و محبوب است در زمین و او خلق
شده است از طینت شیرین و خلق شده است چشم او از آب کوثر و شخص بخیل مبغوض است در زمینها و او خلق شده است از طینت شوره زار و خلق
شده است آب چشم او از آب شور و ایضاً آنحضرت فرمود که میآورند در روز قیامت مردی را بموقف حساب پس ندا میرسد که ای مرد حجت
خود را بیان کن پس او عرض میکند ای پروردگار من تو مرا خلق فرمودی و مرا هدایت کردی و وسعت روزی دادی پس من مدام و
دائم بر بندگان تو وسعت کردم بر ایشان بنعمتها تا آنکه درین روز همین فرمائی بر من رحمت خود را و آسان گردانی ورود برحمت خود را بر من
پس از مصدر عزت و جلالت ندا میرسد که راست میگوید بنده من أَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ او را داخل جنت کنید و ایضاً آنحضرت فرمود که روزی
شتابنده تر است بسوی سخی از فرو رفتن کارد بکوهان شتر و بدرستیکه خداوند مباهات میفرماید بشخص سخی بر ملائکه و ایضاً قال صلی الله علیه و آله
شابٌّ سَخِيٌّ مُرَهَّقٌ فِي الذُّنُوبِ أَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنْ شَيْخٍ عابِدٍ بَخِيلٍ یعنی آنحضرت فرمود که جوان سخی نزدیکشونده بخدا بهتر است از شخص پیر عبادت کننده
بخیل بدانکه احادیث در مدح سخا و مذمت بخل زیاده از آنست که جمیعاً درین کتاب نوشته شود و همین قدر در مدح سخا کافیست که از صفات
عظیمه انبیا و اوصیا و اولیاست و در بیان سخای سید انبیا صلی الله علیه و آله همین یک حدیث شریف کافیست که روزی جمیع مال خود را بفقرا عطا
فرمود حتی پیراهن بدن خود را نیز عطا فرمود تا آنکه ساتری از برای عورت آنحضرت باقی نماند و ازین جهت نتوانست که از برای نماز جماعت
بمسجد تشریف آورد پس جبرئیل امین نازل شد و این آیه شریفه را آورد که وَلا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلىٰ عُنُقِكَ وَلا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً
مَحْسُوراً یعنی قرار مده یا محمد صلی الله علیه و آله دست خود را غل کرده شده بگردن خود که کنایه از بخل است و همچنین وا گشوده مگردان دست
خود را تمام گشودن که کنایه از عطا کردن جمیع مال است تا آنکه مضطر شوی بنشستن در خانه و تشریف نیاوردن بمسجد بحدیکه خلق ملامت کنند
جناب ترا که تاخیر انداختی جناب وقت نماز را و از بی ساتری در خانه ساکن گردیدی و بعد از آنحضرت سخی ترین همه مخلوقات حضرت
امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و بعد از وصی صدیقه دو جهان جناب فاطمه طاهره علیها السلام بوده اند بحدیکه ذکر عطاهای ایشان زیاده از حد تحریر

و تقریرات و در حدیثهای بسیار وارد شده است که مکرر عیال خود را گرسنه خوابانیده و خود با آب افطار فرموده و روزه دیگر را نیز روزه
گرفتند و طعام خود را بفقرا و میهمان عطا فرمودند و بعد از ایشان سخی ترین خلق حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بود و در حدیث که
آنجناب بیکنفر در یکدفعه پنجاه هزار درهم نقره و پانصد دینار طلا شفقت کرد پس فرمود که حمالی بیاور تا از برای تو این طلا و نقره ها را بردارد
چون آن شخص حمال آورد آنحضرت جبه از دوش مبارک برداشته از جهت اجرت حمالی بحمال عطا فرمود و روایت شده است که روزی اعرابی وارد
شد آنحضرت فرمود که آنچه در خزانه است باو دهید چون متوجه شدند بیست هزار دینار طلا بود پس فرمود که همه را باو دهید و در حدیث است که آنحضرت
دو دفعه از جمیع مال خود بیرون آمد و همه آنرا بفقرا عطا فرمود و سه دفعه مجموع اموال خود را با فقرا تقسیم فرمود حتی نعلین پای مبارک را و در حدیث
وارد شده است که شخص شاعری بر آنحضرت وارد شد و گفت لم یبق لی شیء یباع بدرهم یغنیک حالة منظری عن مخبری الا بقیة ماء وجه
صنته ان لا یباع وقد وجدتک مشتری یعنی باقی نمانده است از برای من چیزی که فروخته شود بدرهمی بی نیاز کرداند جناب ترا ملاحظه
ظاهر من از خبر دادن من بلی چیزیکه از برای من باقی مانده است بقیه آبروئیست که ذخیره کرده ام و نمیفروشم و بتحقیق که یافته ام جناب
ترا مشتری پس آنبزرگوار امر فرمود باحضار ناظر خود و باو فرمود که چه قدر نزد تو باقی مانده است از خرجی سال ناظر عرض کرد که دوازده هزار
اشرفی مانده است آنحضرت فرمود که همه آنها را تسلیم او کن پس آنجناب این رباعی را در جواب او فرمود یا بایع الماء المصون بوجهه قسما
عجلتنا فنالک لم تقصری فخذ القلیل وکن کانک لم تبع ما صنته وکاننا لم نشتری یعنی ایکسیکه میفروشی آبروی خود را که ذخیره کرده
بحق خودت قسم که ما در حق تو کوتاهی نکرده ایم پس بگیر این قلیل هدیه را و بر آنحال باش که گویا آبروئی را که برای خود ذخیره کرده تو نفروخته
و ما نخریده ایم و بعد از ایشان جناب سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین سخی ترین همه خلق بود و از جمله عطاهای آنجناب است
که روزی آنحضرت در طرفی از مسجد نشسته بود و عتبة بن ابی سفیان در طرفی دیگر نشسته بود که ناگاه اعرابی که بر شتر سرخ موئی سوار بود شتر
خود را بر حلقه در مسجد بسته داخل شد و بر عتبة بن ابی سفیان سلام کرد و جواب شنید پس گفت که پسر عم خود را کشته ام و از من مطالبه دیه میکنند
آیا میشود که چیزی بمن عطا فرمائی عتبه رو بغلام خود کرده گفت که صد درهم باو بده آن اعرابی از روی غضب گفت که نمیخواهم مگر تمام دیه را
پس روی خود را از او گردانید و بجانب عبدالله بن زبیر رفته همان سخن را گفت او رو بغلام خود کرد و گفت که باو دویست درهم بده پس آن
اعرابی از روی غضب از نزد او برخواست و گفت که نمیخواهم مگر تمام دیه را پس بجانب حضرت امام حسین علیه السلام آمد و سلام کرد و همان
سخن را عرض کرد آنحضرت در جواب او فرمود که ما قومی هستیم که احسان بکسی نمیکنیم مگر بقدر معرفت او اعرابی عرض کرد که یا ابن رسول الله
سؤال فرما هر چه میخواهی آنحضرت فرمود که ای اعرابی ما النجاة من الهلکة یعنی چیست نجات دهنده از هلاکت اعرابی عرض کرد که توکل بر خدا
آنجناب فرمود که چیست روح همت اعرابی عرض کرد که اعتماد بر خداوند آنحضرت فرمود که بهترین همه حصارها چیست که شخص خود را در پناه
او برد اعرابی عرض کرد که آن محبت شما اهل بیت است آنحضرت فرمود که چه چیز است بهترین زینتها که شخص خود را بآن زینت دهد اعرابی عرض
کرد که آن علم و عملی است که زینت دهد او را بحلم آنحضرت فرمود که اگر هیچیک از این صفات در نزد کسی نباشد چکند اعرابی عرض کرد که مروتی تحصیل
کند که زینت دهد آنرا بعفت آنحضرت فرمود که اگر هیچکدام برای او نباشد چکند اعرابی عرض کرد که شجاعتی بهم رساند که در آن عجب نکند آنحضرت
فرمود که اگر هیچیک او را حاصل نباشد چکند اعرابی عرض کرد که یا ابن رسول الله اگر هیچیک از این صفات او را نباشد مرگ از برای او بهتر است
از زندگانی پس حضرت فرمود که او را ده هزار درهم دادند که باین وجه قرض خود را ادا فرما و امر کرد که ده هزار درهم دیگر هم باو دادند و فرمود
که باین وجه تدارک امور زندگانی خود را بکن و عیال خود را متوجه شو چون اعرابی آنها را مشاهده کرد اشعاری چند در مدح آنبزرگوار خواند
و رفت و در کتاب عوالم روایت کرده است که عربی داخل مدینه شد و سؤال کرد که کیست کریمترین همه خلق شخصی او را راهنمائی بحضرت امام حسین علیه السلام
نمود پس آن عرب در حال نماز بر آنجناب وارد شد و در مقابل آنحضرت ایستاد و این اشعار را خواند لم یخب الآن من رجاک ومن حرک
من دون بابک الحلقه یعنی ناامید نشده است الآن کسی که بجناب تو امیدوار شده است و حلقه در خانه ترا حرکت داده و کوبیده است انت
جواد وانت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقه یا حسین تو عطا کننده هستی و توئی محل اعتماد و بوده است پدر تو جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بقتل رساننده فاسقین لولا الذی کان من اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقه اگر نمی بود پیشینیان از شما یعنی جد بزرگوار

و پدر عالیمقدار تو جهنم جای همه ما بود و درهای آن بسته شده بود بر روی ما راوی میگوید که چون آنحضرت علیه السلام سلام نماز داد فرمود
که ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است جواب داد که بلی چهار هزار دینار مانده است فرمود که بیاور آنرا که شخصی آمده است که بآن
مستحق تر است از ما پس دو جامه از بدن مبارک خود بیرون کرد و آن زرها را در آن بست و از راه شکاف در از جهت حیا و خجلت از اعرابی
دست خود را بیرون آورد و بر اعرابی عطا فرمود و این اشعار را ادا نمود خذها فانی الیک معتذر واعلم بانی علیک ذو شفقة یعنی بگیر
این زرها را پس بدرستیکه من عذر خواهی میکنم از تو و بدان بدرستیکه من صاحب شفقتم بتو لو کان فی سیرنا الغداة عصا امست سمانا
علیک مندفقة اگر روزگار ما تغییر کند در فردا یعنی خداوند وسعتی عطا فرماید ابر عطا و سخای ما مثل باران بریزان بر تو احسان بسیار خواهد
نمود لکن ریب الزمان ذو غیر والکف منی قلیلة النفقة لیکن روزگار ناپایدار غدار است و با ما در مقام مخالفت است و دست ما تهی
و کم استطاعت است من پس اعرابی آنها را گرفت و گریست پس آن معدن جود و سخا باو فرمود که مگر عطای ما را کم شمردی که گریستی او عرض
کرد که نه بلکه گریه من از آنست که خاک قبر چگونه این دست را خواهد خورد مؤلف محزون گوید که گریه اعرابی برای آن بود که خاک چگونه آن دست
مقدس را چگونه خواهد خورد آه آه نمیدانست که چه صدمها در زمین کربلا بآن خواهد رسید از آنجمله آنکه تیر از حلقوم فرزند شیرخواره او علی اصغر
گذشت و بازوی آنجناب را سوراخ و مجروح گردانید آه و امصیبتاه که آنوقت که از ذوالجناح بر روی خاک افتاده بود و هر ملعونی بآن مظلوم
اذیتی میرسانید زرعة بن شریک حرامزاده چنان ضربتی بر آن عزیز کرده خدا و رسول زد که دست چپ او را برید آه و مظلوماه که بعد از آنکه جمیع
لباسهای آنبزرگوار را برده بودند بجدل بن سلیم کلبی بی ایمان از برای انگشتری انگشت آن غریب را قطع نمود ای شیعیان وای ناله کنندگان چگویم که بر آن دست
که معدن جود و سخا بود در کربلا چه اذیتها رسید آه آه آخر الامر جمال ساربان اخسران آل هر دو دست آن شهید غریب را بجهت بند زیر جامه از بدن جدا نمود و
کیفیت آن واقعه هایله بطریقیکه در کتاب بحار و عوالم و غیر آنها از کتب معتبره روایت کرده اند بدین نحو است که سعید بن مسیب میگوید که سال بعد از
شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام داخل شدم بر مولای خود جناب سید الساجدین علیه السلام و عرض کردم که زمان حج نزدیک شده است آنچه میفرمائید
فرمودند که بنیت خالص روانه مکه شو پس بفرموده آنحضرت روانه شدم و حج کردم پس ناگاه در بین طواف دیدم مردی را که هر دو دست او از بدن جدا بود
و روی او مثل شب ظلمانی سیاه بود و بپرده کعبه چسبیده بود و میگفت الهی بحق این بیت الحرام مرا بیامرز اگر چه میدانم که نخواهی آمرزید
اگر چه برای من شفاعت کنند همه ساکنان آسمانهای تو و زمینهای تو بلکه جمیع مخلوقات تو بجهت بزرگی گناه من سعید میگوید که از سخنان او من و همه
طواف کنندگان از طواف باز ایستادیم و بدور او جمع شدیم و باو گفتیم که وای بر تو اگر تو ابلیس باشی نباید از رحمت خداوند مایوس باشی تو کیستی و گناه
تو چیست پس اول گریست و گفت من داناترم بنفس خود و بر گناه خود و من خود میدانم که چه گناه بزرگ از من صادر شده است پس ما باو گفتیم که بیان
کن گناه خود را پس آن ملعون گفت که ای مردم بدانید که من ساربان آقای شهیدان بودم از مدینه تا عراق و هر وقت میخواست تطهیر از برای نماز
زیر جامه خود را بمن میسپرد و من میدیدم که در آن بندی هست که از شدت درخشندگی چشم را خیره میکند و من آرزو میکردم که کاش آن بند از مال من
میشد تا آنکه بکربلای معلی رسیدیم و آنحضرت شهید گردید در حالتیکه همان بند در زیر جامه او بود پس من خود را در گوشه پنهان کردم تا آنکه شب
تاریک شد پس داخل قتلگاه شهیدان گردیدم پس آنمعرکه را مثل روز روشن میدیدم گویا اصلا در آن ظلمتی نبود و دیدم که کشتگان هر یک بطرفی افتاده اند
و تتلألؤ ابدانهم المطهرة کالکوکب الدری و هر یک از آن ابدان مطهره میدرخشید مانند ستاره های تابان پس از کثرت شقاوتیکه داشتم
با خود گفتم که والله که طلب میکنم بدن حضرت امام حسین علیه السلام را و امید دارم که همان بند در زیر جامه او باشد پس در میانه کشتگان گردیدم
تا بدن آنبزرگوار را دیدم که برو افتاده است و سر ندارد و انوار از اطراف او درخشنده است با آنکه در خاک و خون غلطیده است و باد خاکها بر او افشانده
پس با خود گفتم که والله اینست بدن حسین علیه السلام پس دیدم که همان بند در زیر جامه او است پس چون نزدیک رفتم که بردارم دیدم گره
بسیار بر آن زده است پس سعی در گشودن آن نمودم و چون یک گره را گشودم آن مظلوم دست راست خود را بلند کرد و آنرا گرفت پس من هر چند
قوت کردم نتوانستم که دست او را دور کنم پس نفس شوم ملعونه من مرا بدان داشت که تیغی پیدا کنم تا دست او را جدا کنم پس در اطراف قتلگاه گردیدم
تا آنکه شمشیر شکسته یافتم و آنقدر بر دست آن مظلوم زدم و کشیدم که از بند دست جدا کردم و از بند زیر جامه دور کردم و چون خواستم که آن بند را
بردارم آن مظلوم بدست چپ خود آنرا گرفت پس نفس شقی من مرا بر آن داشت که دست چپ آن مظلوم را با شمشیر شکسته از بند جدا کردم پس چون خواستم

که آن بند را بردارم دیدم که زمین بر گرد در آمد و آسمان بر خود بلرزید و غلغله عظیم و صدای گریه و ناله بلند شد پس شنیدم که گوینده میگفت وا ابناه
وا مقتولاه وا ذبیحاه وا حسیناه وا غریباه یا بنی قتلوک وما عرفوک ومن شرب الماء منعوک یعنی ای فرزند کشته شده و ذبح شده من وای حسین غریب
من ای فرزند تورا کشتند و نشناختند که را کشتند و از آشامیدن آب ترا منع کردند پس آن خبیث گفت که چون من این احوال را مشاهده کردم در همه بند
زیر جامه را دل بیرون کردم و از جای خود برخاسته خود را در میان کشتگان انداخته پنهان شدم پس دیدم که سه مرد و یک زن حاضر شدند و در اطراف
ایشان خلق بسیاری صف کشیده اند و زمین که پر شده از مردمان و بالهای ملائکه پس شنیدم که یکی از آن سه نفر میفرماید یا ابناه یا حسین فدالک
جدک وابوک وامک واخوک یعنی ای فرزند جان الحسین فدای تو شود جد تو و پدر تو و مادر تو و برادر تو پس دیدم که شه کربلا برخواست
و سر او آمد و بر بدن او قرار گرفت و جواب داد که لبیک ای جد بزرگوار ای رسول خدا ای پدر جان ای امیر مومنان وای مادر ای فاطمه زهرا وای
برادر شهید زهر جفا از جانب من بر همه شما سلام الهی باد پس دیدم که آنمظلوم گریست و گویا گفت ای جد بزرگوار والله کشتند همه مردان ما را
برهنه کردند والله زنان ما را و بغارت بردند والله اسباب ما را و چه میداند که چه سلوک نمودند با ما این جماعت کفار پس دیدم که همه آن بزرگواران
در اطراف آنمظلوم نشسته بودند و از سخنان او میگریستند پس حضرت فاطمه زهرا عرض کرد که ای پدر جان ای رسول خدا آیا نمی بینی که چه رفتار نمودند
امت تو با فرزند من ای جان پدر آیا اذن میدهی مرا که از خون ریشش بگیرم و پیشانی خود را با آن رنگین نمایم و خداوند عزوجل را ملاقات نمایم در حالتی
که خود را با آن رنگین نموده باشم پس آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمود که هر چه خواهی بکن که ما نیز چنان خواهیم کرد پس دیدم که فاطمه طاهره گرد
آن نعش میبر آمده و از خون ریش فرزند خود میگرفت و بر پیشانی خود میمالید پس رسول خدا و امیر مومنان و حضرت امام حسن علیهم السلام
از خون ریش آنمظلوم میگرفتند و بر گردنها و سینها و دستهای خود تا مرفق میمالیدند پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که فدای
تو شوم ای مظلوم الحسین والله که بسیار بر من ناگوار است اینکه ترا مشاهده کنم با دستهای از بدن جدا شده و سر بریده و پیشانی بر خاک و خون
مالیده شده و رگهای گردن پاره پاره شده و جسد بر خاک افتاده و باد ریگها را بر آن افشانده ای فرزند نمیتوانم ترا مشاهده کنم که کشته شده و سر
جدا شده و در این بیابان افتاده ای فرزند که دستهای ترا قطع نموده پس شنیدم که آنمظلوم عرض کرد که یا جداه از مدینه تا کربلا ساربانی با داشتم
که میدید بند زیر جامه مرا وقتیکه از برای تطهیر بیرون میکردم و تمنا داشت که آن بند از آن او باشد و چیزی باعث آن نشد که باو ندهم مگر علم
من باینکه او صاحب این فعل شنیع است پس چونکه من کشته شدم در میان کشتگان مرا طلب کرد و پس یافت مرا بدن بی سر پس آن بند زیر جامه را
طلب نموده دید که گره بسیار بر آن زده ام چون یک گره از آنها را گشود دست راست خود را بردم و آنرا گرفتم پس شمشیر شکسته پیدا کرد و دست
راست مرا قطع کرد و یک گره دیگر گشود پس من بدست چپ خود آنرا گرفتم تا آنرا نگشاید و مرا مکشوف العوره ننماید پس او دست چپ مرا هم قطع کرد
و چون خواست که آنرا بگشاید بر تشریف آوردن شما مطلع شده خود را در میان کشتگان مخفی کرد آنملعون میگوید که چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله کلام فرزند خود حسین را شنید گریست گریستن شدیدی و بجانب قتلگاه شهیدان روانه شد تا بجانب من تشریف آورد و بمن فرمود که ای ساربان
چکار است ترا با تو که جدا کرده دو دستی را که طول کشیده است بوسیدن جبرئیل و جمیع ملائکه خداوند آنها را و بانها تبرک میجستند اهل آسمانها و زمینها ایا
کفایت نکرده بود ترا آنچه این ملاعین با او کرده بودند از ذلت و خواری و احترام زنان او را در هم شکسته بودند بعد از آنکه در پس پردهای عصمت و طهارت
پرورده شده بودند پس فرمود که ای ساربان خداوند روی ترا سیاه گرداند در دنیا و آخرت و خداوند دستهای و پاهای ترا قطع فرماید و ترا محشور گرداند
در زمره آنجماعتیکه خونهای ما را ریخته اند و بر خداوند جرات کرده اند پس سخن آنحضرت تمام نشده بود که هر دو دست من شل شد و روی من مثل شب ظلمانی سیاه
گردید و بر این حال باقی مانده ام که مرا مشاهده میکنید پس آمده ام بدر خانه خداوند که طلب شفاعت کنم و حال آنکه میدانم که خداوند هرگز مرا نخواهد
آمرزید راوی میگوید که کسی در مکه باقی نمانده مگر آنکه کلام آنملعون را شنید و تقرب جست بخداوند در لعنت کردن بآنملعون و همه میگفتند که بس است
ترا ای ساربان با آنچه کرده ای ملعون و در بعضی از کتب تعزیه روایت شده است که اهل حج باو گفتند که دور شو ای ملعون از حرم الهی پس چون دور شد
صاعقه از آسمان فرود آمد و آنملعون را بسوخت و او را باسفل السافلین که جایگاه او بود رسانید ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس ششم در بیان بعضی از احوال شهیدان و اسیران در شبهای یازدهم ماه محرم الحرام

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء ورحمة الله وبرکاته عظم الله اجورنا واجورکم بمصابنا علی سیدنا ومولانا ابی عبدالله الحسین علیه السلام
وجعلنا وایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد صلی الله علیه وآله ای شیعیان و محبان بدانید که هر کس که باندک
تفکر نماید و با دیده انصاف نظر کند میداند که در مثل شب عاشورا و شب و روز بعد از آن حاجتی بذکر فضایل خامس آل عبا مظلوم کربلا جناب
ابا عبدالله الحسین ارواحنا له الفداء و بیان ثواب گریستن بر آن شهید غریب نیست زیرا که در همه ایام ذکر فضایل و ثواب گریستن برا بسیار دیده و شنیده اند
بلکه در مثل این ایام حاجت بذکر مصایب آنمظلوم نیز نیست بجهت آنکه هر مومنی که بچشم حق بین نظر در اطراف آسمان و زمین کند نخواهد دید مگر تعزیه داران
و گریه کنندگان و نوحه و ناله کنندگان بر آن غریب شهید را حتی آنکه از اخبار صحیحه بسیار ظاهر میشود که ملائکه مقربین و روحانیین در همه ایام خصوصا
در ایام عاشورا بر آن بزرگوار ناله و نوحه میکنند و همچنین وحشیان صحراها و مرغان در هواها بلکه همه حیوانات مکانی را عزاخانه خود قرار میدهند
در آنجا جمع میشوند و بر آنجناب ناله و نوحه میکنند و ماهیان و سایر حیوانات دریا در مکانهای خود در قعر دریا جمع میشوند و بطور و لغت خود بر آن غریب
تعزیه میخوانند و گریه میکنند بلکه از جمله از اخبار معتبره ظاهر میشود که تبکی علیه کل شیء ما یری وما لا یری من خلق ربنا یعنی گریه میکنند بر آنمظلوم تمام
اشیا آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود از مخلوقات پروردگار ما مولف گوید پس هرگاه در تعزیه داری بر آقای شهیدان امیرکه و اهل عالم
و گوشهای بزرگان دین همه آن صداها را میشنوند و چشمهای بینای ایشان همه اشکهای هر چیز را که بطور خود گریه میکنند مشاهده مینمایند و در روز قیامت
همه را اجزاهای نیکو میدهند چه حاجت کاملین را بشنیدن مصایب ایشان در مثل این ایام بلکه خود متفکر در احوال غریبان کربلا و یاد آوردن شداید
ایشان و گرفتاریهای اهل و عیال ایشان بی اختیار مهموم و محزون و مغموم خواهند بود چنانچه ارباب عصمت و خود بخود ناله و زاری و گریه و زاری
خواهند نمود چنانچه اهل عصمت علیهم السلام بر این احوال بوده اند و چه بسیار تعجب است از بعض شیعیان و تعزیه داران که در شب عاشورا و روز
او تعزیه داری و ناله و نوحه را بجای میآورند و چون روز عاشورا تمام شد آرام میگیرند و حال آنکه شب یازدهم محرم شب اول عزا و روز یازدهم
روز اول تعزیه است و سزاوار است که حزن و ناله زیاده شود زیرا که هرگاه در شب حیوة و وداع آنمظلوم با اهل بیت محترمش که شب عاشورا است
شیعیان و دوستان نوحه و نالها کنند در شب بعد از عاشورا و روز آن بلکه اقلا تا سه شبانه روز که بدن مقدس او برهنه و بی سر و پاره پاره
در بیابان افتاده بود و دختران و خواهران و زنان و سایر اهل بیت آنجناب در دست دشمنان اسیر و ذلیل بودند شکی و شبهه نیست که چون
هم و غم و مصیبت و گرفتاری اهل بیت زیاده بوده باید حزن و ناله و نوحه دوستان زیاده باشد آه آه والله انه کفی للعویل والبکاء تذکره
احوال مولانا الحسین علیه السلام واهل بیته ارواحنا لهم الفداء فی لیلة عاشورا ولیلة بعدها ایدوستان و ای تعزیه داران والله کافی است
از برای زیادی ناله ملاحظه کردن احوال شب عاشورای آقای مظلومان و اهل بیت او را با احوال شب بعد از عاشورای ایشان زیرا که در شب عاشورا
آقای همه جوانان اهل بهشت را هنوز شهید نکرده بودند و آنجناب در کمال صحت بدن مشغول عبادت خلاق عالم بود و پس گاهی بتلاوت کلام الهی
مشغول و گاهی در رکوع و سجود و گاهی با حضرت باری براز و نیاز بود و اما در شب بعد از عاشورا آه آه وا حزناه که جسد شریف آن بزرگوار در بیابان افتاده و از برای
جناب او نه عمامه و نه ردائی و نه لباسی بود وا ویلای که نه همین عمامه و ردا نبود بلکه از برای بدن مقدس سر نبود آه و مصیبتاه که آنجناب در شب عاشورا
در اطراف خیام طاهرات راه میرفت و محافظت اهل و عیال خود میکرد و گاهی بخیمه فرزند علیل رنجور خود جناب سید الساجدین علیه السلام میرفت
و او را متوجه میشد و مدام پیغمبر بود آه و مصیبتاه که در شب بعد از عاشورا دستهای او از تربیت اهل و عیال و فرزند بیمارش کوتاه شده بود و از
از کثرت جراحت که در روز عاشورا بآن رسیده بود مجروح و پر از خون و خاک گردیده بود وا ویلاه کندگان در شب عاشورا آن دهان معجز نظام
مسواک کرده و وضو گرفته با معبود حقیقی در تکلم و مناجات بود و از برای گناهان دوستان استغفار و عذر خواهی میکرد و آه وا حزناه که در شب بعد از
عاشورا آن دهان از شدت گرسنگی و تشنگی روز عاشورا خشکیده بود و کبود گردیده ایوای که از تیر بچه حصین بن نمیر چه بر آن دهان زده بود و سوراخ
و پر خون و مجروح گردیده بود وا ویلا یا ان گریبان آن پیشانی که در شب عاشورا نور الهی از آن هویدا و برکوع و سجود در آن حجم میشد و از برای وداع عباد
الهی در سجود بر خاک عبودیت بود آه آه وا کرباه که در شب بعد از عاشورا همان پیشانی از تیر ابو الحتوف شده ملعون سوراخ گردیده و در بالای نیزه
باد او را بجانب راست و چپ حرکت میداد گویا آنهم برکوع و سجودی بود که زینده عالم شهادت و جانبازی بود ایدوستان در شب عاشورا از برای
بیمار کربلا خیمه بود در پهلوی خیمه پدر بزرگوارش و عمهای مهربانش و مدام یکی از ایشان او را غمخواری و پرستاری میکردند و اما در شب بعد از عاشورا

باآنکه از جهت مصائب روز عاشورا و کشیدن بار مصیبت شهادت پدر بزرگوار و برادران و اقوام و انصار و ملاحظه اسیری اهل بیت و تشنگیها و اذیتها که بر بدن مقدس ضعیف خودش رسیده بود ناخوشی آنجناب شدیدتر و سخت‌تر بود و حاجت بغمخوار و پرستار زیاده بود وآه آه که خیمه داشت و نه تسلی دهنده و نه دوائی و نه غذائی بلکه در میان لشکر کوفه و شام در قید زنجیر دشمنان بی‌ایمان بود و از اذیتهای تازه شاهده مینمود ای تعزیه داران در شب عاشورا از برکت وجود پدر بزرگوارش کسی را جرات آن نبود که با او بی ادبی کند و صیحه بر سر او زند آه آه که در شب بعد از عاشورا بر سر او صیحها زدند و انواع اذیتها رسانیدند چگویم ایگریه کنندگان که آن بیمار بیمار در شب بعد از عاشورا در عوض فرش بر روی خاک نشسته بود و بعوض ناز بالش سر مقدس را بر روی غل و دانهای زنجیر گذاشته بود آه و احزناه که در شب عاشورا جناب زینب خاتون در کمال عزت و ستر و عفاف بود و اختیار خود را داشت پس گاهی در خیمه برادر با جان برابرش جناب سید الشهداء بود و گاهی در خیمه سقای حرم حضرت عباس بود و گاهی در خیمه شبیه جناب پیغمبر علی اکبر و سایر شهداء بود و گاهی این بزرگواران بخیمه او میرفتند و او را پاسبانی از دشمنان میکردند آه آه و امصیبتاه که در شب بعد از عاشورا همه مردان و جوانان و هواداران او بخاک و خون آغشته بودند و خودش بی چادر و مقنعه و گوشش از جهت گوشواره پاره و دوشش بخون گوشش آلوده و از ضرب تازیانه بدنش سیاه و پیراهنش پاره و مثل اسیران کفار محبوس و اختیار خود نداشت که از جائی بجائی برود و یتیمان و سایر اسیران را پرستاری نماید ای موالیان فدوی نشان در شب عاشورا حضرت ام کلثوم مغموم مثل ماه بنی هاشم حضرت عباس برادری داشت و با او رفت و آمد مینمود و صحبت میداشت و وداع میکرد آه و احزناه و واویلاه که در شب بعد از عاشورا برادر بزرگوارش در کنار فرات شهید و جسد مقدسش بی سر و دستش با مشک سوراخ شده در کنار نهر فرات افتاده و سر نازنینش بی عمامه بر سر نیزه اعدا بود و اینه دوستان اهل عصمت و طهارت بدانید که در شب عاشورا از برای حضرت امام حسن علیه السلام دو فرزند در کربلا معلا بود که جناب سید الشهداء علیه السلام قلب مبارک خود را در مفارقت برادر بزرگوارش به آن دو فرزند تسلی میداد و یادگاری برادر مسموم خود میشمرد آه آه که در شب بعد از عاشورا آن دو فرزند گرامی در اول جوانی و کودکی جانهای خود را فدای عم بزرگوار خود نموده بودند اما بزرگتر که حضرت قاسم بود قبل از شهادت عمش حق فدا کرده سرش بر سر نیزه اعدا رفت و سینه مقدسش پامال سم ستوران گردیده بخاک و خون آغشته و ممزوج گردیده بود و مادر آن جوان و عروس حیران در عزایش نالان و گریان و عمها در مفارقتش سوزان و در ناله و فغان بودند اما کوچکتر که حضرت عبدالله و طفل بود آه آه که از خیمه بیرون آمد و دید که عمویش از ذو الجناح افتاده پس دوید و بخدمت عمش رسید آه و واویلاه که ملعونی تیغ حواله آن بزرگوار کرد و آن طفل دست خود را سپر عمش نمود آن بیحیا تیغ را فرود آورد و دست آن طفل را از بازو قطع کرد پس خود را در دامن عمش انداخت آه و امصیبتاه که حرمله ملعون تیری براو زد که در دامن عمش جان را بجان آفرین تسلیم نمود ای نوحه و ناله کنندگان در شب عاشورا نوجوانی در خیمه‌گاه صحیح و سالم بود که شبیه ترین همه خلق بود برسول الله از جهت صورت و سیرت و گفتار و رفتار و مکرر پدر بزرگوارش جناب سید الشهداء علیه السلام بأو میفرمود که پدرت فدای تو شود ای علی اکبر وَاللّٰهِ يَعِزُّ عَلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ اَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا یعنی بخداوند قسم که بسیار ناگوار است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که ترا کشته و در خون آغشته ببیند پس پدر بزرگوارش و مادر و عمها و خواهران همگی بمشاهده جمال او خود را تسلی میدادند آه و احزناه و وامصیبتاه و لا حول و لا قوة الا بالله نمیدانم چگویم از احوال شب بعد از عاشورای آن نوجوان مگر نشنیده اید که در روز عاشورا از کثرت تشنگی بر او ضعف عارض شد پس بگردن اسبش در آویخت و آن حیوان او را در میان لشکر اعدا برد آه آه که آن بی ایمانان چندان بر او تیغ زدند که جمیع بدن نازک مبارک آن نوجوان مثل گوشت قربانی قطعه قطعه و پاره پاره گردید و سر مقدسش همسفر سر پدر بزرگوارش بود آه آه که در مقابل خیمه مادر نالان و عمهای گریان با اسیری کوفه و شام میرفت آه و افضیحتاه که در شب عاشورا هر وقت جناب سکینه صغیره آب و طعام میخواست یا گریه میکرد پدر بزرگوارش جناب سید الشهداء علیه السلام او را آب و طعام میداد و از گریه ساکتش میکردانید و تسلی میداد و در وقت سواری در آغوش حضرت خود بر ذو الجناح جا میداد یا در کجاوه‌ها در عمها ساکتش میکردانید آه و امصیبتاه و واحزناه که در شب بعد از عاشورا مایوس از پدر بزرگوار خود گردیده بود زیرا که در روز عاشورا یکدفعه در حال حیوة او را وداع کرده بود آه آه که یکدفعه دیگر در وقت عبور از قتلگاه با جسد بی سر پاره پاره برهنه او وداع کرده بود و منافقین جمع شده بودند و او را بزجر از جسد پدر دور کرده بودند آه واحزناه چگونه میتوان شنید و ناله و گریه نکرد که آن طفل که در آغوش مثل جناب سید الشهداء پدر مهربانی پرورده شده در عصر روز عاشورا که او را اسیر کردند و بر شتر بی جهاز بی افسار در شب رفتار شما

سوار کردند و ملعونیکه کج خلق و ناصبی و دشمن اهل بیت بود بر او موکل و مسلط گردانیده بودند که بر او رحم نکند پس چگونه میتوان احوال شب بعد از عاشورای او را با شب عاشورا موازنه نمود و از برای مصیبت او نوحه و زاری نمود و البته تعجب دارم از دوستی که در شب عاشورا برای مصیبت اهل بیت علیهم السلام گریان و نالان بوده و در شب بعد از عاشورا با التفات بر احوال مردان و زنان و کوچک و بزرگ ایشان تواند که خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف دارد آه آه و البته از برای حزن قلبها در شب بعد از عاشورا همین کافیست که بیاد آورده اند که در روز عاشورا خنجر بر قلب تشنه گرسنه حجت خداوند زدند و از برای ناله کردن همین بس که مطلع شدید که تیر بر دهان معجز نشانش زدند و دندانهایش را از خون کردند والله از برای جاری شدن اشکها از چشمها همین کافیست که دشمنان دین تیر بر چشم حق بینش زدند آه و امصیبتاه که از برای بر سر زدن همین بس است که شنیده اید که در روز عاشورا در وقتی که بر خاک افتاده بود عمودی بر فرق مبارکش زدند که تا پیشانی نورانیش شکافت و از برای سیلی غم بر روی و پیشانی زدن همین حدیث جانگداز بس است که تیری بر پیشانی نورانیش زدند که از پشت سر بیرون رفت و مثل ناودان خون بر آن روی منور جاری شد مگر از برای سینه زدن همین کفایت میکند که بعد از جراحات بیشمار اسب بر سینه که مخزن علوم الهی بود تاختند و آنخزانه اسرار خداوندی را برهم شکستند والله که از برای لذت بردن از آب سرد و طعام لذیذ همین بس است که آن مظلوم را تشنه و گرسنه بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و آه که شرح داستان این مصیبت را آخری نه و از برای حزن و غم و گریه و ناله در آن تنهائی نیست بلکه اگر جمیع ذرات موجودات از ابتدای دار فنا تا روز جزا دست غم بر فرق پر الم زنند و از چشم هر ذره دجلها از خون جاری گردد حق تعزیه داری یکجراحت که بآن بدن مقدس رسیده است عمل نیاید پس چه جای همه جراحتها و اذیتهائی که بر آن بزرگوار و سایر شهدای مرضیین و آلام و اذیتها بر آل طه و یس الا و صلی الله علیهم اجمعین و حشرنا الله المحبین والباکین معهم فی الدنیا و یوم الدین و لعن الله علی اعدائهم من الاولین و الآخرین دوام خلودهم فی اسفل السافلین فانه اشد المتقین

مجلس شصت و یکم در تعزیه داری ملائکه و جن و وحشیات از برای آقای شهیدان در روز عاشورا و بعد از آن

السَّلَامُ عَلَى الزَّائِرِينَ وَالْمُجَاوِرِينَ وَالْمُشْتَاقِينَ لِطَوْفِ مَشَاهِدِ الْمَقْتُولِينَ وَالْبَاكِينَ عَلَيْهِمْ وَالضَّاجِّينَ الصَّارِخِينَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَتَحِيَّاتُهُ وَبَرَكَاتُهُ وَبَعْدُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ فُرُوعِ شِيعَةِ شَاهِ شَبَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالشُّكْرُ لِلّٰهِ الَّذِي أَنْعَمَنَا مِنْ أَرْزَاقِ زِيَارَةِ أَرْبَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى أُصُولِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفُرُوعِهِ مِنْ آبَائِهِ وَأُمَّهَاتِهِ وَأَبْنَائِهِ ثُمَّ سَلِّمْ عَلَى شِيعَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَحِبَّائِهِ وَلَا سِيَّمَا عَلَى زَائِرِيهِ وَمُجَاوِرِيهِ وَالْبَاكِينَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْأَرْكَانِ وَالنُّقَبَاءِ وَالنُّجَبَاءِ وَالْأَخْيَارِ خُصُوصًا عَلَى الْمَلَائِكَةِ الشُّعْثِ الْغُبْرِ ثُمَّ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِنِّ وَالْوُحُوشِ وَالطُّيُورِ اللّٰهُمَّ ارْحَمْ عَلَى أَهْلِ الْوَفَاءِ لَهُ وَالْعَنْ عَلَى أَهْلِ الْجَفَاءِ عَلَيْهِ وَارْحَمْ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ وَأَصْحَابِهِ وَمُحِبِّيهِ بدانکه در کتاب کامل الزیاره روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که فدای تو شوم چه میفرمائی در حق کسی که ترک کند زیارت جدت حضرت امام حسین را و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد آنحضرت در جواب فرمود که آنکس عاق شده است از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جانب ما و استخفاف نموده به امریکه رعایت آن بر او لازم بوده است و کسی که بزیارت آنحضرت مشرف شود خداوند جل شانه در مقام آن بر میآید که اصلاح حوایج او فرماید و اصلاح فرماید امور دنیای او را و بدرستیکه زیارت آنحضرت روزی را وسیع میگرداند و عوض داده میشود و عوض داده میشود از جانب خداوند بآنچه در آن راه خرج کرده است و گناهان پنجاه ساله او آمرزیده میشود و بر میگردد باهل و عیال خود در حالتی که بر او وزر و گناهی و وبالی نیست مگر آنکه از نامه عمل او محو کرده شده است و اگر در آن سفر فوت شد نازل میشوند ملائکه از برای غسل او و گشوده میشود در قبر او از برای روح او دری بسوی بهشت تا آنکه از برای حساب از قبر بیرون آید و اگر بماند و صحیح و سالم با اهل و عیال خود برگردد گشوده میشود دری که از برای روزی او پس قرار داده میشود از برای او در عوض هر درهمی که خرج کرده است ده هزار درهم و بدرستیکه الله تبارک و تعالی آنها را ذخیره میکند و از برای تو در نزد خود ذخیره میفرماید مولف گوید که گمان نکنی که الطاف الهی و اعانت کردن ملائکه منحصر است بآنچه در این حدیث شریف بود بلکه صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی روایت کرده است که چهار هزار ملائکه که رئیس ایشان منصور بود از برای یاری کردن جناب امام حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام وارد زمین کربلا گردیدند و حال آنکه اذن داده نشده بود ایشان را از برای مقاتله پس چون آن شورش را ملاحظه کردند مراجعت بمکانهای خود نمودند از برای تحصیل اذن بر مقاتله و محاربه و چون مراجعت کردند آن بزرگوار بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیده بود فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثٌ غُبْرٌ يَبْكُونَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ یعنی پس ایشان در نزد قبر آقای مظلومان مدام مو پریشان و غبار آلوده و گریانند تا روز قیامت

و در کتاب عوالم در آخر این حدیث این طور روایت کرده است که پس زیارت میکنند آنحضرت را زیارت کنندهٔ مگر آنکه آن ملائکه باستقبال او میآیند
و هیچکس آنجناب را وداع نمیکند مگر آنکه او را مشایعت میکنند و بیمار نمیشود احدی مگر او را عیادت میکنند و نمیمیرد احدی مگر آنکه بر جنازهٔ او نماز میکنند
و استغفار از برای او بعد از موت او و همیشه همهٔ آنها در زمینند و انتظار ظهور حضرت قائم عجّل الله فرجه را دارند مؤلف گوید که چنان
گمان نکنی که ملائکه همین مشغول خدمت زوارند بلکه ایشان خود بزیارت میآیند و مشغول نوحه و زاری اند چنانچه در کامل الزیاره از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند که در روز عاشورا پنجاه هزار ملک در کربلای معلی بخدمت جناب سید الشهداء شرفیاب شدند در حالتی که آن
جناب مشغول مقاتله بود و از آنجا روانهٔ آسمان شدند پس خداوند جل شانه بایشان وحی فرمود که شماها عبور کردید بفرزند حبیب من و او
مشغول مقاتله بود و او را یاری نکردید پس برگردید بسوی زمین و ساکن شوید در نزد قبر او شعثاً غبراً الی یوم القیمة یعنی در حالتی که بوده
باشید مو پریشان و غبار آلوده تا روز قیامت و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت منجبه بر ایشان سلام میکند و میفرماید
که السلام علیک یا مولای و علی الملائکة المرفوفین حول قبتک یعنی سلام بر جناب تو ای مولای من و سلام بر ملائکه که جا و رو کرده اند
در اطراف قبهٔ تو الحافین بتربتک و احاطه کرده اند تربت تو را الطائفین بعرصتک و طواف کننده اند بعرصهٔ تو الواردین لزیارتک
وارد شونده اند از برای زیارت تو مؤلف گوید که ای شیعیان چه میدانیم که آن ملائکه چگونه نوحه و ناله میکنند مگر نشنیده اید که صفوان
جمال روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام در راه مکه سؤال کردم فقلت یا ابن رسول الله ما لی اراک کئیباً حزیناً منکسراً
یعنی عرض کردم که ای ابن رسول الله چه میشود مرا که جناب تو را می بینم که بسیار مغموم و محزون و در هم شکسته فقال لو تسمع ما اسمع
لشغلک عن مسئلتی پس آنحضرت در جواب فرمود که ای صفوان اگر تو هم بشنوی آنچه را که من میشنوم هر آینه بر حالی شوی که قدرت آن نداشته
باشی که از من سؤال کنی صفوان میگوید که من عرض کردم که شما مگر چه میشنوید یا ابن رسول الله آنحضرت فرمود که میشنوم صدای تضرع و زاری
ملائکه را بسوی خداوند عزوجل که لعنت میکنند بر کشندگان حضرت امیر المؤمنین و قاتلین حضرت امام حسین علیهما السلام و میشنوم نوحهٔ جنیان
و گریهٔ ملائکه را که در اطراف قبر آن شهیدند و شدت جزع و فزع ایشانرا ای صفوان کرا طاقت آنست که با شنیدن اینهمه نوحه و ناله گوارا باشد
بر او صرف کردن طعام و آب و خواب مؤلف گوید که معلوم شد که ملائکه علی الدوام بر آن مظلوم ناله و نوحه میکنند تا شب [illegible] العطش ای بزرگوار
از سوز ناله شد جگر قدسیان کباب مؤلف گوید پس شیعه که اشرف از قدسیان بود چون لذت از طعام برد و شراب و خواب
بلکه جنیان نیز مشغول گریه و ناله اند چنانچه از حدیث گذشته معلوم شد و از احادیث بسیار دیگر ظاهر میشود که طوایف جنیان در روز عاشورا
جمع شده اند در اطراف جسد پاره پارهٔ آن غریب شهید و بعد از دفن آن مظلوم بر سر تربت طاهرهٔ او و بر او نوحه و ناله کنند و سیلی بر روی خود میزنند
و خاک کربلا را بر فرق خود میافشانند و در مجالس شیخ مفید و امالی شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت شده است از شیخی که از قبیلهٔ دارم بود که
در زمین بلندی منزل داشت که گفت ما مطلع بودیم از شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام تا آنکه روز عاشورا شب رسید من در آن بلندی
نشسته بودم و با من بود مردی از قبیلهٔ من پس شنیدیم هاتفی را که میگفت اشعار جن در تعزیه آنحضرت والله ما جئتکم حتی بصرت به
بالطف منعفر الخدین منحوراً یعنی والله من نیامدم نزد شماها مگر آنکه بچشم خود در بیابان کربلای معلا جناب سید الشهدا علیه السلام را دیدم
که حلقوم شریفش را قطع کرده اند و صورت مقدسش را بخاک و خون مالیده اند و حوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یطفون
الدجی نوراً آه آه و در اطراف آنجناب جوانان کشته شده چند افتاده بودند که انوار ایشان خاموش و برطرف میکرد همهٔ تاریکیها را
و قد حثثت قلوصی کی اصادفهم من قبل ان تلاقی خرّداً عربا و تحقیق که دوانیدم شتر خود را که بر سر آن بدنهای پاره پاره نورانی وارد
شوم پیش از آنکه زنان و دختران حور صفت بر سر ایشان وارد شوند فعاقنی قدر والله بالغه و کان امر قضاه الله مقدورا
پس مرا مانع شد قضا و قدر الهی و اول زنان و دختران بر سر آن کشتگان وارد شدند و امر خدا جاری میشود و همیشه قضا و قدر الهی هر چه
اقتضا کرده است جاری شده است کان الحسین سراجاً یستضاء به الله یعلم انی لم اقل زوراً همیشه بوده است حضرت امام حسین علیه السلام چراغ
راه هدایت که طلب نور شده است از او و خداوند داناست که این کلام راست است و در آن دروغ و باطلی نیست صلی الاله علی جسم تضمنه
قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا صلوات فرستاده است خداوند بر آن جسم لطیفی که در بر گرفته است او را قبر جناب حسین علیه السلام و آن تربت که خیر را

مجاوره الرسول النبی غرف وللوصی وللطیار منزورا و آنجناب در غرفهٔ عالیه ایست که مجاورت از برای جدش رسول الله و پدرش
سید اوصیا و عمش جعفر طیار علیهم السلام و در نهایت خوشحالی است و آن شیخ میگوید که ما چون این نوحه و مرثیه را شنیدیم با و گفتیم که من انت
یرحمک الله یعنی تو کیستی ای نوحه کننده خداوند رحمت کند تو را گفت که ما و الی جن نصیبین میباشیم اراده داشتیم که در خدمت امام حسین علیه السلام
باشیم و جانهای خود را فدای او کنیم و از حج برگشته ایم و چون وارد زمین کربلا شدیم او را کشته یافتیم پس این نوحه و ناله از جهت شهادت
آن مظلوم بزرگوار است و ایضاً از جملهٔ احادیثی که دلالت میکند بر اینکه حیوانات بر آنحضرت نوحه و ناله میکنند اینست که در بحار روایت کرده است
که مردی از قبیلهٔ بنی اسد میگوید که من در کنار نهر علقمه مشغول زراعت بودم پس بعد از مراجعت لشکر بنی امیه از محاربهٔ کربلای معلا امور عجیبه
چند در آن زمین دیدم که قدرت ندارم که نقل کنم مگر بعضی از آنها را و آن اینست که هر وقت باد از آنطرف که میوزید چنان گمان میکردی که بوی
مشک و عنبرات و میدیدیم که ستارهٔ بسیار از آسمان بزمین فرود میآید و از زمین بآسمان بالا میرود و من با عیالم در آنجا تنها بودیم و کسی نبود
که از سر این امور عجیبه سؤال کنیم و چون غروب آفتاب میشد میدیدم که شیری از جانب قبله میآید و داخل آن لشکرگاه میشود و من از خوف او
داخل منزل خود میشدم و چون صبح بیرون میآمدم میدیدم که آن شیر از جانب قبله برمیگردد پس با خود گفتم که این جماعت از خوارجند که بر عبید الله
بن زیاد خروج کرده بودند و او امر بقتل آنها کرده است و اینحکایات عجیبه است که از ایشان چیزی چند مشاهده میکنم که از سایر کشتگان ندیدم
والله امشب بیدار خوابی را بر خود قرار میدهم و میروم تا به بینم که این شیر از این جسدها میخورد یا نه پس چون غروب آفتاب شد دیدم که آن شیر آمد
بنوعیکه از هیبت او ترسیدم پس در قلب من گذشت که اگر این شیر طالب گوشت فرزند آدم است قصد من خواهد کرد دیدم که متعرض من
نشد و روانهٔ قتلگاه شد پس دیدم که رفت تا بر سر جسدی رسید که مثل آفتاب نور از آن ساطع بود پس او در برکشید من با خود گفتم که از آن
میخورد و چون خوب ملاحظه کردم و اذا به یمرغ وجهه علیه و هو یهمهم و یدمدم فقلت الله اکبر ما هذه الا اعجوبة یعنی دیدم که آن شیر
روی خود را بر آن جسد مجروح میمالد و نعره میکشد و ناله میکند پس من از روی تعجب با خود گفتم که الله اکبر نیست این کار مگر عجیبی پس من متوجه آن شیر
و کارهای او بودم تا آنکه ظلمت شب عالم را فرا گرفت پس ناگاه دیدم که شمعهای بسیار از آسمان بزمین معلق شد بحدیکه روی زمین را
پر کرد پس ناگاه صدای گریهها و نالههای عجیب شنیدم و صدای سیلیها میآمد که همه چون مصیبت زدگان بر روی خود میزدند پس من خود را نزدیک
آن صداها کشانیدم پس ملاحظه کردم که آن صداها از زیر زمین میآید فتفهمت من ناع فیهم یقول واحسیناه و اماماه فاقشعر جلدی پس شنیدم
از نوحه کنندهٔ در میان ایشان که میگفت واحسیناه و اماماه پس از هیبت نوحهٔ او بر خود لرزیدم پس نزدیک آن گریه کننده رفتم و او را قسم
دادم بحق خدا و رسول که تو کیستی او جواب داد که ما زنان چند میباشیم از طایفهٔ جن گفتم این غوغا و هنگامه چیست در میانهٔ شماها جواب داد که در
هر شبانه روز این طور تعزیه داری ما است از برای حسین مظلومی که او را تشنه کشته اند من گفتم که همین حسینی که شیر در پهلوی او نشسته است گفتند بلی
پس گفتم که آیا آن شیر را شناختی که بود گفتم نه گفتند او پدر او علی بن ابیطالب است پس آن شخص میگوید که من بمنزل خود برگشتم بر حالتی که اشک
بر صورت من جاری بود مؤلف گوید که از سیاق حدیث چنان معلوم میشود که آن شخص از جهت عدم قابلیت یا حکمتی دیگر حضرت امیر المؤمنین را
مثل آنکه جنیان شناخته اند نشناخته بود و بصورت شیر بنظر او آمده بود و الا شکی نیست که حجت خداوند بصورت حیوان درنده نمی شود ای شیعیان
وای تعزیه داران نه همین ملائکه و جن در مصیبت این مظلوم تعزیه داری میکنند بلکه از احادیث معلوم میشود که وحشیان صحراها از برای این شهید
غریب گریه و زاری و ناله و بیقراری میکنند چنانچه حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت منجبه میفرماید السلام علی الاجسام العاریة
فی الفلوات یعنی سلام بر آن جسمهائیکه برهنه در بیابانها بی آب و علف افتاده بود تنهشها الذئاب العادیات که بدندانهای خود پاره پاره
میکردند او را گرگهای درنده بیابانها و تختلف الیها السباع الضاریات و رفت و آمد میکردند بر سر نعش مقدسش اولاد حیوانات درندگان صحراها
و چنانچه در این حدیث جانسوز غم اندوز که در کامل الزیارة است مولای متقیان حضرت امیر مؤمنان علیه السلام میفرماید که بابی و امی الحسین المقتول
بظهر الکوفه یعنی پدر و مادرم فدای حسینی باد که کشته میشود در پشت کوفه والله کانی انظر الی الوحوش مادة اعناقها علی قبره من انواع الوحوش
یبکونه و یرثونه حتی الصباح یعنی والله گویا نظر میکنم بسوی وحشیان صحراها که گردنهای خود را بجانب قبر او کشیده اند از همه اقسام وحشیان از اول
شب گریه میکنند و مرثیه میخوانند تا طلوع صبح فاذا کان کذلک فایاکم والجفاء پس هرگاه ظاهر شود آنچه را که من خبر دادم شما بپرهیزید از جفا

مؤلف محزون دلخون گوید آه آه و امصیبتاه که مراد از این جفا اینست که نشود که هر گاه او را غریب و بیکس و بی یاور دیدید یاری او کنید یا
آنکه نشود که یاری دشمنان او کنید و بر او ظلم و جفا کنید یا آنکه آه آه نشود که او را کشته و بخون آغشته ببینید پس او را بی غسل و کفن و دفن در صحرا
انداخته پی کار خود روید یا آنکه نشود که بعد از شهادت او اهل و عیال او را در شهرها و دیارها در کوچه و بازارها و در مجلسها و محفلها غریب و دربدر
و اسیر و خوار مشاهده کنید پس ایشان را زیاری نکنید آه وا ویلاه چه جفا که اذیت کنید چنانکه کوفیان بی وفا و شامیان پر جفا کردند یا آنکه نشود
که بعد از دفن او ترک زیارت قبر مقدس و مرقد مطهر او کنید که این را هم در اخبار از جمله جفاها نوشته اند یا آنکه نشود که در ایام عزای او
در مجالس تعزیه حاضر نشوید یا حاضر شوید ولیکن گریان و نالان نشوید و اطلاق این حدیث شریف بلکه اخبار بسیار دیگر مقتضی آنست که از
جمیع اقسام جفا بر آن مظلوم حتی از آنچه بآن اشاره نشد باید حذر کرد و ختم کلام را باین کنیم که بر کاملین از شیعیان پر ظاهر است که تعزیه داران
خامس آل عبا جناب شهید بارض کربلا منحصر بملائکه و جنیان و وحشیان نبوده بلکه اصفیا از آدمیان حتی انبیا و اوصیا ایشان علیهم السلام
بلکه جمیع مخلوقات آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود جمیعا بر آن مظلوم شهید عزاداری کرده اند و خواهند کرد بلکه خداوند جل شأنه صاحب عزا است
و از تهمت است که وحیهائی که در خصوص این غریب عطشان از خداوند عالمیان بر پیغمبران بزبانهای وحی شده مثل کلام شخص محزون مهموم
و مغموم وارد شده است چنانکه مکرر در این مطلب اشاره شده است از آنجمله آنکه بحضرت آدم وحی شد که یا آدم باید تعزیه بدهی حسین مصیبتی چند
که کوچک در پیش آن همه مصیبتها کشته میشود در حالتی که بسیار تشنه است و غریب و تنها است و از برای او ناصری و معینی نیست ای آدم اگر
ببینی او را در حالتی که میگوید وا عطشاه وا قلة ناصراه و تشنگی حایل میشود در میانه او و آسمان پس جواب نمیدهد احدی او را مگر شمشیرهای برنده
جان آفرین خداوند ما صلوات و رحمت خود را و صلوات مخلوقات خود را عطا فرما از برای روح طیب و طاهر آن مظلوم و دوستان گریه کنندگان
بر او و لعنت جمیع مخلوقات خود را آماده فرما از برای ظالمین و اذیت کنندگان بر او بحرمة القرآن و الفاتحه

مجلس شصت و دویم در تعزیه داری مرغان و رفتن مرغی و کلاغی بمدینه منوره پیغمبر و دفن شهیدان بدم رد اسیعیان بعد از حمایت زنان و عدد جراحتهای بدن مقدس آقای شهیدان علیه السلام

السلام علی ابی عبد الله الامام المجرحات الملقاة فی الفلوات بلا غسل و صلوات فعلینا و علیکم الالف البرکات و التحیات و بعد
الحمد لله الذی خلق الحسین علیه السلام لیتنقذ الخلایق و ذریات الکائنات من الهلکات فرضی روحی له الفداء بشهادته و شهادة اولاده
و احبائه و اصحابه لیرقیهم الی درجات الکمالات فبکت علی عظیم رزیته و شدة مصیبته ذرات الموجودات حتی الطیور و الوحوش فی الفلوات فواحزناه
من نیاحة الطیور و لاسیما عند مرقد الرسول باکیة بالدمع الهطول قائلة یا رسول الله قتل سبطک و فتاک و ذبح حبیبک و حماک
فابکت قلبه المتبول ثم واحزناه من نعی الغراب بنت البتول و بکائها لما وقع علی ابیها من القوم الجهول اللهم سلم علی الرسول و آل الرسول
و العن علی ظالمی ذریة البتول دوام الطلوع و الافول بدانکه در کتاب بحار الانوار و عوالم روایت شده است که چون خامس آل عبا جناب سید
الشهداء ارواحنا له الفداء بدرجه رفیعه شهادت فایز و رستگار گردید جسد مقدس او در بر روی ریگ گرم کربلا انداختند و پی کار دنیای خود رفتند
و خون از اطراف آن بدن پاره پاره بر روی زمین جاری بود که ناگاه مرغ سفیدی از آن صحرا عبور کرد پس چون آن حالت را مشاهده نمود از شدت غم و الم خود را
در آن خون انداخت و برخاسته پرواز نمود بنوعیکه خون از بالهای او افشان بود پس عبورش بمرغزاری افتاد دید که مرغان بسیار در سایه شاخهای
درختان نشسته اند و مشغول ذکر آب و علف و دانه اند پس آن مرغ خون آلوده ناله برکشید و گفت و یلکم اتشتغلون بالملاهی و ذکر الدنیا و الملاهی
و الحسین علیه السلام فی ارض کربلا فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء ظامی مذبوح و دمه مسفوح یعنی وای بر شما تا کی مشغول شده اید بلهو و لعب
و ذکر دنیا و نافرمانی الهی و حال آنکه سید و امام حضرت امام حسین علیه السلام در این هوای گرم در زمین کربلا بر روی ریگهای که آفتاب بر آنها تابیده
افتاده است در حالتی که تشنه کشته شده است و خون او در اطراف بدنش جاری است پس چون آن مرغان این کلام را شنیدند همه خود را چون برگ
خزان از درختان ریختند و روانه ارض ماریه کردیدند پس چون وارد زمین کربلا شدند فرأوا سیدنا الحسین علیه السلام ملقی فی الارض جثة
بلا رأس و لا غسل و لا کفن آه آه دیدند که آقای ما حضرت امام حسین علیه السلام بی سر و بی غسل و کفن بر روی زمین افتاده آه وا مصیبتاه دیدند که بر جای

و خاشاک بر او افتاده آه وا ویلاه دیدند که بدن مقدس او پایمال سم ستوران گردیده و از برای او زواری و تعزیه داری و ناله و گریه
کننده بجز وحشیان صحرا و جنیان بیابانها و هواها نیست و چندان نور از آن بدن پاره پاره در هم شکسته ساطع و لامع است که زمینها و هواها
روشن گردیده پس چون نظر مرغان بر آن احوال افتاد بیکی صداهای صیحه و ناله در هم انداخته با ناله و زاری و تعزیه داری خود را در خون
مقدس آن مظلوم انداختند و در آن غلطیده پس پرواز کرده هر یک بسمتی روانه شدند تا اطراف را باخبر گردانند که سید و آقای اهل جنان
شهید گردیده اند پس از بابت معجزه و قضا و قدر الهی مرغی از آن مرغان بجانب مدینه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله روانه شد
پس آن مرغ میپرید و قطرات خون از بالش میچکید تا آنکه خود را بر سر مرقد مطهر و گنبد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانید پس بدور آن گنبد
پرواز میکرد و با ناله جانکاه عرض میکرد که الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا یعنی آگاه باشید که کشته شد حسین بکربلا و باخبر باشید
که ذبح کرده شد حسین بکربلا آه وا مصیبتاه که چون سایر مرغان صدای آن مرغ نالان را شنیدند بدور او حلقه ماتم زدند و از اثر ناله و گریه
او همه گریه و نوحه میکردند پس چون نظر اهل مدینه باجتماع مرغان و ناله کردن ایشان افتاد و آن مرغ دلسوخته بخون آلوده را دیدند که از بال
او خون میچکید متحیر شدند و نمیدانستند که در عالم چه چیز واقع شده است تا آنکه بعد از چند وقت خبر شهادت آن مظلوم آمد خلق مدینه دانستند که
آن مرغ خبر شهادت از کربلای پر بلا آورده بوده است و روایت است که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید که فقام ناعیک عند
قبر جدک الرسول صلی الله علیه و آله فنعاک الیه بالدمع الهطول یعنی ای جد بزرگوار ای حسین پس برپا ایستاد خبر شهادت آورنده
تو نزد قبر جدت رسول الله صلی الله علیه و آله پس خبر شهادت تو را عرض نمود با دیده اشکبار باینکلام که یا رسول الله کشته شد فرزند دختر
تو و نوجوانان تو و باسیری بردند اهل و عیال و دوستان تو را و ذریه و شد بعد از تو ذریه تو به صدمهائی که واقع شد بر ذریه تو و اصحاب و دوستان
تو پس از این خبر وحشت اثر فارتاع الرسول و بکی قلبه المهول یعنی پس جناب رسول صلی الله علیه و آله نالان از جای خود جست و گریه
در آمد قلب مبارک او که همیشه مطمئن و آرام بود پس از برای تسلیه و تعزیه او آمدند ملائکه مقربین و ارواح انبیاء مرسلین و فجعت بک امک الزهراء
آه وا مصیبتاه که از استماع این قضیه با دیده گریه و ناله در آمد مادرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در وقت و آمدند جماعت بسیار از ملائکه مقربین
بجهت تعزیه و تسلیه دادن پدر بزرگوارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و بر پا کرده شد از برای تو عزاخانها در اعلی علیین در عزای تو سیلیهای
غم بر صورت خود زدند حور العین مؤلف گوید که گمان نکنند که همین مرغان بدور مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله ناله و نوحه نمودند بلکه
در بحار و سایر کتب اخبار روایت شده است که هر روز تا یکسال در بالای قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله جنیان تعزیه داری و ناله و بیقراری داشتند و در بحار
که نقل کرده اند که در روز ورود آن مرغ بمدینه طیبه مرد یهودی در مدینه بود که از برای او دختری کور و زمین گیر و شل بود و ناخوشی آکله بجمیع بدن او
احاطه کرده بود پس همان مرغ که خون از بال او میچکید بباغ یهودی رفته بر شاخه درختی نشست و از سر شب تا صبح گریه و ناله میکرد و آن یهودی
همان دختر را از شهر مدینه بیرون برده بود و در همان باغ منزل داده بود پس بقضا و قدر الهی آن یهودی را شغلی در مدینه روی داد و چون اول
شب آن شب را نتوانست که مراجعت بباغ نماید و آن دختر چون پدرش نیامد از تنهائی او را خواب نبرد زیرا که عادت کرده بود که پدرش از برای
او ذکر خواب میخوانده تا او خواب میرفت پس آن دختر در وقت سحر صدای ناله آن مرغ را شنید پس از اثر آن صدا خود را بر زمین کشیده تا پای آن درخت
رسید پس هر چند آن مرغ ناله کشید آن دختر هم با قلب محزون در جواب او ناله کشید پس در بین همین یکقطره خون از آن مرغ بر یکچشم او چکید پس دفعة روشن
و بینا گردید پس قطره دیگر بر دستهای او رسید شفا داد پس قطره دیگر بپاهای او چکید دفعة عافیت یافت پس آن دختر در زیر آن درخت نشست
و هر چه خون چکید گرفته بر اعضا و جوارح خود مالید پس از برکت خون جناب سید الشهداء علیه السلام جمیع ناخوشیهای بدن او برطرف شد
پس چون صبح پدر او داخل آن بستان شد دختر رعنای زیبائی را دید که در اطراف آن باغ میخرامد دختر خود را شناسد بپرسید پس از سؤال
کرد که دختر علیل کور زمین گیری در این بستان داشتم او را ندیدی آن دختر نازنین در جواب گفت که والله منم دختر تو پس چون پدر را خوش حال کرد پس آن
از آن دختر قمر منظر نیکو سیر شنید بر زمین افتاد و غش کرد پس چون بحال آمد از سبب شفای او سؤال کرد آن دختر دست پدر را گرفت بپای آن درخت
آورد و قصه خود را از برای او نقل کرد پس آن مرد نظر کرد مرغی را دید که بر شاخ درخت نشسته و سر زیر بال غم فرو برده و از قلب حزین ناله
آتشین میکشد از جهت آنچه در کربلای معلی مشاهده نموده بود پس آن یهودی گفت که ای مرغ تو را قسم میدهم بآن خدائی که تو را خلق فرموده که قصه

الله عز و جل بمن سخن بگوی و از احوال خود مرا خبر دهی که ناگاه باذن الله آن مرغ بسخن در آمد با گریه و ناله گفت که ای مرد بدانکه من با جمله از مرغان
در مرغزاری در وقت ظهری در سایه درختان بر شاخها نشسته بودیم که ناگاه بر ما مرغی وارد شد و گفت که أَيُّهَا الطُّيُورُ أَتَأْكُلُونَ وَ
تَتَنَعَّمُونَ وَالْحُسَيْنُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ فِي هٰذَا الْحَرِّ عَلَى الرَّمْضَاءِ یعنی ای مرغان وای بر شما میخورید و خود را بنعمتها میپرورانید و حال آنکه آقای ما
حسین علیه السلام در زمین کربلا درین هوای گرم شدید بر روی ریگهای داغ افتاده است و در حال شدت تشنگی رگهای گردن او را بریده اند
و سر او را از بدن جدا کرده بر سر نیزه نموده اند و همه زنان او را با سر و پای برهنه اسیر کرده اند پس ما چون اینکلمات را از آن مرغ شنیدیم همگی
بجانب کربلا روانه شدیم آه آه که دیدیم که بدن آن بزرگوار مظلوم بر روی ریگها افتاده و غسل او از خون رگهای است و کفن او از ریگهاست که باد
بر آن افشانیده اید پس ما بیکی صیحه زنان و ناله کنان خود را در میان خون او انداختیم و در آن خون شریف غوطه خوردیم و هر یک بطرفی
روانه شدیم تا اهل آنجا را خبردار کنیم و من بجانب مدینه آمده ام پس چون یهودی این را شنید با خود گفت که اگر جناب حسین صاحب قدر
بزرگ و شان رفیع نبوده باشد در نزد خدای عز و جل نباید خون او باعث شفا بوده باشد از هر دردی پس آن یهودی و دختر بشرف اسلام
مشرف شدند پس پانصد نفر از طایفه ایشان نیز ادراک سعادت اسلام را نمودند و از کتاب مناقب از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
روایت شده است که فرمود که چون پدر بزرگوارم جناب حسین بن علی علیهما السلام کشته شد کلاغی آمد و خود را در خون او انداخت پس بجانب
مدینه طیبه پرواز نمود و بر دیوار خانه فاطمه صغری دختر مظلوم کربلا نشست و شروع بناله و نوحه کرد پس چون فاطمه صدای نوحه او را
شنید نظر بجانب او افکند پس بی اختیار گریست گریه شدیدی و شروع کرد بخواندن این اشعار نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ مَنْ تَنْعَاهُ وَيْلَكَ
يَا غُرَابُ پس ناله کرد غراب و خبر مرگ کسی را آورد پس من گفتم که وای بر تو ای کلاغ خبر مرگ که را آورده قَالَ الْإِمَامُ فَقُلْتُ مَنْ
قَالَ الْمُوَفَّقُ لِلصَّوَابِ آه آه که آن کلاغ در جواب گفت که خبر شهادت امام را آورده ام پس من گفتم کدام امام گفت آن امامی که موفق شده بصواب
إِنَّ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا بَيْنَ الْأَسِنَّةِ وَالضِّرَابِ آه آه پس آن کلاغ گفت که ای فاطمه بدان بدرستیکه پدر بزرگوارت حضرت امام حسین علیه السلام
در کربلا مبتلا شده است در میانه نیزها و شمشیرها فَابْكِ الْحُسَيْنَ بِعَبْرَةٍ تُرْجِي الْإِلٰهَ مَعَ الثَّوَابِ پس ای دختر گریه کن از برای پدر مظلومت حسین
و اشک از دیده خود بباران از برای امید ثواب از خداوند وهاب قُلْتُ الْحُسَيْنُ فَقَالَ لِي حَقًّا لَقَدْ سَكَنَ التُّرَابَ آه آه که فاطمه فرمود
که خبر شهادت پدر بزرگوارم را آورده گفت بلی بتحقیق که او را بخاک هلاک انداختند و جای او در خاک شد ثُمَّ اسْتَقَلَّ بِهِ الْجَنَاحُ فَلَمْ يُطِقْ
رَدَّ الْجَوَابِ آه آه که پس آن کلاغ چون دیگر قدرت بر جواب دادن نداشت پرواز کرد و رفت فَبَكَيْتُ مِمَّا حَلَّ بِي بَعْدَ الدُّعَاءِ الْمُسْتَجَابِ
آه آه که فاطمه میفرماید که چون خداوند دعای مرا مستجاب فرموده و آن کلاغ را اذن سخن گفتن و جواب دادن عطا فرموده و او خبر شهادت پدر
بزرگوارم را بمن داد من نتوانستم خود را نگاه دارم پس شروع کردم بگریستن لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مؤلف گوید که ای دوستان
وای ناله کنید کان بدانید که چون آقای شیعیان را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و جسد مقدس حسین را بی غسل و کفن در بیابان انداختند
و اهل بیتش را اسیر کرده از راه قتلگاه بردند ابن سعد لعین کشتگان خود را نماز کرده بخاک سپرد و سرهای شهیدان را برداشته با لشکر شقاوت
اثر روانه کوفه شدند و زمین کربلا خلوت شد و وحشیان صحرا آمدند و در آن اجساد شریفه حلقه ماتم زدند و اشک خونین از دیده جاری
کردند و ملائکه زمین و آسمان با جنیان شب و روز نوحه و ناله میکردند و روزها مرغان ببالهای خود آن بدنهای نازنین را از آفتاب سایه میکردند
و برخی از آن مرغان خود را در خون مقدس آنجناب غلطانیده از برای اعلام اهل عالم روانه اطراف شدند و مرغی از برای مرغان مدینه
روانه بارگاه رسول الله شد و کلاغی از برای اخبار فاطمه صغری در مدینه بخانه او رفت پس آن بدنهای پاره پاره تا سه روز شبانه روز
در صحراها افتاده بودند و در جمله از کتب اصحاب است که زنان قبیله بنی اسد که در نزدیکی کربلا در غاضریه مسکن داشتند بمردان خود گفتند که چرا شما
متعرض دفن اجساد شریفه شهدای آل محمد علیهم السلام نمیشوید ایشان در جواب گفتند که ما از ابن زیاد شدید العناد خائفیم که با اذیت رساند
پس آن زنان گفتند خداوند ایشان را غرق دریای مرحمت خود فرماید و با خاتون جنان محشور فرماید در جواب گفتند که ما را خوفی از آن ملعون نیست
و ما عزیزتر از جناب زینب خاتون دلخون مخدره و سایر دختران سیدة نساء عالمیان نیستیم چه شود که ما هم مثل ایشان اسیر و پریشان
گردیم ما میرویم و آن اجساد شریفه پاره پاره را دفن میکنیم و باکی از اذیت آن خبیث نداریم پس چون مردان آن قبیله این را از زنان شنیدند از غیرت

حمیت عربیت دامنگیر ایشان شده گفتند که هرگاه که شما زنان از جان خود بگذرید و باکی از اذیت آن ملعون ندارید ما سزاوارتریم که
خایف نباشیم و این خدمت را بانجام رسانیم پس هر یک از ایشان رحمة الله علیهم بیل و کلنگی برداشته روانه قتلگاه شهیدان گردیدند
آه وا شوقاه که بوستانی دیدند از دوستان و محفلی مشاهده نمودند رشک مجلس جنان خاموشانی معاینه کردند که بدون حرکت زبان
کرم بیان چشم این و آن پوشیده کانی دیدند که چشم هر زخمشان عین عیان ساکنی بودند سبکسیرتر از روح روان و غریبانی بودند
جای گرفته در آشیانه جان آه آه و ا نزاه که همه را مرغ بسمل دیدند هدف تیر و سنان آه و امصیبتاه که جمله را مشاهده کردند از علامات
و لباس عریان آه آه و اویلاه که چون نبود از برای احدی نام و نشان متحیر شدند که کدام یک از ایشانست فرزند پیغمبر آخر الزمان و قوت
قلب امیر مومنان و آرام جان خاتون جنان علیهم السلام که ناگاه بزرگواری را دیدند که نعش شکسته و گرد و غبار یتیمی و اسیری بر عذارش
نشسته موی پریشان و روی خراشان قطرات عبرات از دیده هجران کشیده اش روان و در کنار قتلگاه شهیدان قرین آه و ناله و فغان
و با ایشان میگوید که چرا سرگردان و متحیرید و انتظار کرا میکشید عرض کردند که از برای دفن این شهیدان بخاک و خون غلطان آمده ایم و چون
هیچیک سر ندارند پس نشانی ندارند ایشان را نمی شناسیم آن بزرگوار فرمود که من همه ایشان را میشناسم شما نعش هر شهیدی را که بیاورید من
نام و نسب و اسم و رسم او را از برای شما بیان خواهم کرد پس هر شهیدی را میآوردند آن بزرگوار اسم و رسم و نسب او را از برای ایشان
بیان میفرمود و آن جماعت او را دفن میکردند آه آه و امصیبتاه که جمعی آمده عرض کردند که نعشی در میانه میدان افتاده که نه سر دارد و نه لباس
و از کثرت جراحت ما را قدرت بر حرکت دادن آن نیست پس آن بزرگوار با آن جماعت نیکو شعار روانه جانب آن نعش بیکس کردیدند
آه آه و امصیبتاه که چون دیده هجران کشیده اش بآن نعش پاره پاره افتاد بی اختیار آه شرربار از قلب فکار برکشید و بر زمین افتاد
بر خاک کربلا میغلطید و مانند ابر بهار میگریست و اشک از دیده حق بینش میبارید و گویا میفرمود که يَا قَوْمِ وَاللّٰهِ هٰذَا ابْنُ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ
یعنی ای جماعت والله که این بزرگوار است فرزند خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وَهٰذَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضٰى وایست فرزند
دلبند علی مرتضی علیه السلام وَهٰذَا مُهْجَةُ قَلْبِ الزَّهْرَاءِ ای قوم آه آه ایست جان قلب فاطمه زهرا وَهٰذَا أَخُو الْحَسَنِ الْمُجْتَبٰى آه آه ایست
برادر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام آه آه هٰذَا وَاللّٰهِ أَبِي الْحُسَيْنُ الْمَظْلُومُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ ای جماعت ایست والله پدر بزرگوارم حضرت
امام حسین که او است آقای همه شهیدان پس آن جماعت چون آن مظلوم شهید را شناختند و بیکی صدا خود را بکشتن وا اماماه و وا مظلوماه و وا حسیناه
و وا شهیداه و امثال آنها مانند کردند مؤلف دلکباب دیده پر آب گوید که در حدیثست که در عصر عاشورا در وقت عبور زنان و اسیران
از قتلگاه شهیدان چون نظر بیمار کربلا علیه السلام بر شهیدان و اسیران افتاد بر حالتی شد که نزدیک بود که روح از بدن مقدسش فرار کند انا لله
انا لله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم متحیرم که در وقت دفن آن اجساد پاره پاره و ملاحظه نمودن بدنهای نوجوانهای هاشمیه که همه بی سر
و بی لباس غسل نداده و حنوط نکرده و بر آنها نماز نگذارده و در بیابان غریب و بیکس افتاده خصوصا مثل حضرت علی اصغر و علی اکبر برادری
و مثل حضرت عباس عمو و مثل حضرت قاسم داماد و پسر عمی آه آه و امصیبتاه و مثل جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء پدر بزرگوار
آیا بیمار کربلا علیه السلام بر چه حال شد و چه ناله های غریبانه نمود آه آه که در وقت عبور از قتلگاه عمه مهربان مثل جناب زینب خاتون و ام کلثوم
خاتون و دیگران همراه بودند که آن مظلوم بیمار را تسلی داده مشغول بخدمات بیماری آنجناب شوند لکن در وقت دفن اجساد شریفه چون
آن بزرگوار بحسب ظاهر در اسیری و قید و بند بود و بطی الارض بجهت نماز و دفن شهدا حاضر شده بود اصلا تسلی دهنده نداشت پس جماعت
بنی اسد قبری از برای جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء ترتیب دادند و در نزد پای آنجناب قبری از برای جناب علی اکبر درست نمودند
و باندک فاصله سردابی وسیع ساختند و اکثر شهدا را در آنجا دفن نمودند و حضرت عباس علیه السلام در کنار فرات در همان مکان شهادت
دفن نمودند آه آه که بدن هیچیک از شهدا بمثل بدن خامس آل عبا ارواحنا له الفداء پاره پاره و مجروح نبود و بدانکه احادیث و اقوال علما
در عدد جراحتهای بدن آن بزرگوار مختلف است در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود که کشته شد حسین بن علی بن
ابیطالب علیهم السلام در حالتی که پوشیده بود جبه از خز پس در آن جبه یافتند شصت و سه پاره که جای تیر و نیزه و شمشیر و غیر آنها بود و در کتاب
مروج الذهب روایت کرده که در روز عاشورا در بدن شریف آن بزرگوار سی و سه زخم نیزه یافته شد و سی و چهار زخم شمشیر و خنجر و مانند آنها

و سید مرتضی و صاحب مناقب روایت کرده‌اند که مجموع جراحتهای آنحضرت هشتاد و دو عدد بود و در کتاب بحار حدیثی روایت کرده که در پیراهن آن غریب شهید یافته شد جای یکصد و بیست ضربت که از تیر و نیزه و شمشیر و خنجر حاصل شده بود و معاذ بن مسلم میگوید که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود که دیده شد در بدن حسین بن علی علیهما السلام زیاده از هفتاد زخم تیر و نیزه و زیاده از هفتاد زخم شمشیر و در کتاب امالی از حضرت باقر علیه السلام روایتست که متوجه شدند بدن حسین بن علی علیهما السلام را پس یافتند بر آن زیاده از سیصد و بیست زخم تیر و نیزه و شمشیر و در روایت دیگر است که یافتند در بدن شریف آنحضرت سیصد و شصت جراحت و در کتاب بحار میفرماید که یکی از علما فرموده‌اند که هزار و نهصد جراحت در بدن آن امام بیکس و غریب دیده شد است آه و مصیبتاه و کانت السهام فی درعه کالشوک فی جلد القنفذ یعنی یکی از علما میفرماید که تیرها در زره و بدن آنحضرت نشسته بود بهمان کثرت و فراوانی که خار بر خار پشت روییده مؤلف گوید که در بسیاری از کتب دیده شده است و اینکه دیده نشده بود که عدد جراحتهای آن بدن شریف و عنصر لطیف که از شیرهٔ جان سید انبیا صلی الله علیه و آله پرورده شده بود هزار و نهصد و پنجاه بوده است و از روایتی ظاهر میشود که تمام در پیش روی آنحضرت بود زیرا که هرگز پشت بدشمن نکرده بود اللهم صل علی ظاهر الحسین علیه السلام و باطنه و سره و علانیته و جراحاته و اعضائه و اجزائه و الباکین علیه و لعنة الله علی قاتلیه و ظالمیه ابد الآبدین و دهر الداهرین

مجلس شصت و سیم در شهادت پسران مسلم است بدست حارث

السلام علی الباکین علی مصائب آل الجلیل و علی اصحابهم خصوصا علی ولدی مسلم بن عقیل علیهم و علیکم الف تجلیل و الف تبجیل و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین خصوصا علی اشرف السابقین و اللاحقین سیدنا و نبینا محمد بن عبد الله خاتم النبیین و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین و لاسیما علی الامام الهمام الجلیل القتیل ابن القتیل اب المقتولین اخ القتیل المولی العطشان الذبیح المذبوح بالمهند بلا جرم و دلیل بل رضی بالشهادة لایضاح السبیل مولینا الحسین الشهید من نسل خیر نسیل علیه صلوات الله الملک الجلیل و علی اصحابه سیما قائدیهم مسلم بن عقیل و خادمیهم و لدیه ابراهیم العلیل و محمد الجلیل و علی قاتلیهم لعاین المنتقم الجلیل بدانکه در کتاب امالی صدوق رحمه الله روایت شده است که چون مظلوم کربلا جناب سید الشهدا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردید از لشکر آنجناب دو پسر کوچک مسلم بن عقیل را اسیر کردند و نزد ابن زیاد علیه اللعنه بردند پس آن بی ایمان زندانبان خود را طلبیده و آن دو پسر را باو سپرد و باو حکم کرد که غذای پاکیزه و آب سرد بایشان ندهد و جای ایشانرا در مکان تنگی قرار دهد پس آن دو پسر روزها را روزه میداشتند زندانبان دو گرده نان جو و کوزهٔ آبی برای ایشان میآورد و چون یکسال بدینمنوال گذشت یکی از ایشان بدیگری گفت که ای برادر بسیار طول کشید مدت حبس ما درین زندان و شاید ما درینجا بمیریم و بدنهای ما بپوسد مصلحت آنست که چون مرد زندانبان بیاید ما خود را باو بشناسانیم و تقرب بجوییم نزد او بجناب محمدی صلی الله علیه و آله شاید که وسعت دهد در غذای ما و زیاده کند در آب ما و چون شب شد آمرد دو گرده نان جو و کوزهٔ آب برای ایشان آورد پس آن کوچکی گفت ای مرد آیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را می‌شناسی او در جواب گفت که چگونه او را نشناسم و حال آنکه خدا و نبی او است دیگر گفت که آیا جعفر بن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه جعفر را نشناسم و حال آنکه خداوند او را دو بال عطا فرموده است که در بهشت با ملائکه پرواز میکند بهر طور و هر جا که میخواهد دیگر گفت که آیا علی بن ابیطالب علیه السلام را میشناسی گفت چگونه حضرت علی را نشناسم و حال آنکه او پسر عم پیغمبر من و برادر او است پس آن طفل با او گفت که ای مرد ما عترت پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله میباشیم ما دو پسران مسلم بن عقیل بن ابیطالبیم که در دست تو اسیر شده‌ایم و از تو سؤال میکنیم که ما را اطعامی نیکو دهی و نمیدهی و از تو سؤال میکنیم که ما را آب سرد بده و نمیدهی و زندان را هم بر ما تنگ گرفته پس آمرد چون این کلام را از ایشان شنید بر پشت پای ایشان افتاد و بوسید و گفت که جانم بفدای شما شود و آبرویم بفدای آبروی شما شود ای عترت پیغمبر برگزیدهٔ خداوند اینک در زندان گشوده است بهر سمت که خواهید تشریف ببرید پس چون شب درآمد دو گرده نان جو و کوزه آبی برای ایشان آورد و ایشانرا بر سر جاده رسانید و بایشان عرض کرد که ای دو حبیب من شب‌ها را حرکت کنید و روزها خود را در گوشهٔ مخفی کنید تا اینکه خداوند از برای شما فرجی و راه نجاتی عطا فرماید پس آن دو پسر بگفتهٔ آمرد عمل کردند پس چون شب درآمد

بدر خانهٔ پیرزنی رسیدند و باو گفتند که ای زن ما دو طفل غریب کوچک از راه رسیده‌ایم و راه را نمیدانیم درین شب ما را مهمان خود گردان و بگوشهٔ از خانهٔ خود راه ده چون صبح شود پی کار خود خواهیم رفت پس آن زن بایشان عرض کرد که ای دو حبیب من شماها کیستید که از شماها جمیع بوهای خوب را میشنوم هرگز بوی خوشی مثل شماها نشنیده‌ام ایشان گفتند که ای عجوزه ما از عترت پیغمبر تو جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میباشیم که از زندان ابن زیاد علیه اللعنه از خوف کشته شدن گریخته‌ایم آن زن گفت که ای دو حبیب من مرا داماد فاسقی هست که آن ملعون در واقعهٔ کربلا همراه عبیدالله لعین بوده میترسم آنخبیث شماها را در اینجا بیابد و شما را بقتل رساند ایشان در جواب گفتند که همین شب را در تاریکی میمانیم و چون صبح روشن شود که توانیم راه را بیابیم پی کار خود میرویم پس ایشانرا جای داد و از برای ایشان غذائی و آبی آورد و تناول نموده آرام گرفتند و در روایت صاحب مناقب ایشان از اولاد جعفر طیار بودند و از لشکر ابن زیاد علیه اللعنه فرار کرده بودند و بر سر آبی رسیدند دیدند که زنی آب برمیدارد و چون نظر آن زن بایشان و حسن و جمال ایشان افتاد سؤال کرد که شماها کیستید ایشان گفتند که ما از اولاد جعفر طیاریم که در بهشت پرواز میکند و از لشکر ابن زیاد گریخته‌ایم آن زن گفت که مرا شوهریست در لشکر ابن زیاد و اگر خوف آن نمیداشتم که امشب بیاید همراهانه شما را بخانه میبردم و ضیافت نیکوئی میکردم ایشان فرمودند که ای زن تو ما را بخانه ببر امید داریم که شوهر تو امشب نیاید پس آن زن ایشانرا بخانه برد و از برای ایشان طعامی برداشت ایشان فرمودند که ما را خواهش طعام نیست برای ما جانمازی بیاور تا نماز کنیم پس چون از نماز فارغ شدند رفتند در جای خواب که استراحت کنند در کتاب امالی روایت شده است که برادر کوچک که محمد نام داشت ببزرگتر که نام او ابراهیم بود گفت ای برادر امید دارم که امشب در امن و امان باستراحت بخوابیم و در روایت دیگر است که محمد گفت که ایجان برادر چنان گمان میکنم که امشب شب آخر عمر ما باشد که بعد از آن دیگر نباشد دست در گردن یکدیگر کنیم و برادرانه با یکدیگر معانقه کنیم تا من ترا ببویم و تو مرا ببوئی پیش از آنکه مرگ در میانهٔ ما جدائی اندازد پس آمدند و برادر غریب مهربان دست در گردن هم کرده یکدیگر را بوسیدند و خوابیدند و چون پاسی از شب گذشت داماد فاسق آن زن آهسته در را باب کرد آن زن گفت کیست گفت منم آن ملعون گفت منم آن زن گفت که درینوقت شب چه عجب هرگز اینوقت شب نیامدی آن ملعون گفت وای بر تو در را بگشا پیش از آنکه عقل از سرم پرواز کند و دیوانه شوم و زهره‌ام در شکم پاره شود بجهت آن بلائیکه امشب بر من نازل شده است پس آن زن گفت که وای بر تو چه بلا بر تو نازل شده است آنخبیث ملعون گفت که امروز دو پسر از زندان ابن زیاد گریخته‌اند و منادی امیر در میان لشکرگاه ندا کرد که هر کس سر یکی از ایشانرا بیاورد از برای او هزار درهم و هر کس سر هر دو را بیاورد از برای او دو هزار درهم است و من امروز اسب خود را تعب بسیار داده‌ام و هیچ یک بچنگ من نیامده است آن زن گفت که ای داماد من بترس از اینکه جناب محمد صلی الله علیه و آله خصم تو باشد در روز قیامت آن ملعون گفت که وای بر تو آدمی حریص است بدنیا این چه سخن است ای زن آن زن در جواب گفت که امیر را چه تصرف در دنیا نیکه با آن آخرت نباشد آن بدبخت گفت که ای زن ترا با حالتی می‌بینم که حمایت از ایشان میکنی معلوم است که تو از آنچه مطلوب امیر است با خبری بیا که امیر ترا میطلبد آن زن گفت که امیر را چکار است با زن عجوزه که از برای خود در گوشه افتاده است آن ملعون گفت که بر من لازم است که از این کار تفحص کنم ای زن در را بگشا تا امشب خود و اسبم استراحت کنیم تا چون صبح شود از هر راه که بشود تفحص ایشان بروم پس آن زن در را بر روی نحس آن بی ایمان بگشود و از برای او طعامی و آبی حاضر کرد و آن ملعون زهرمار نموده استراحت کرد پس چون پاسی از شب بگذشت صدای ناله و افغانی شنید پس چون شتر مست از جای جست و چون کاو نفس میزد و دست بر اطراف دیوار خانه میمالید و صاحب ناله را طلبید که ناگاه دست او بپهلوی محمد خورد پس آن پسر گفت که کیستی آن ملعون گفت که من صاحب خانه‌ام شماها کیستید دفعهٔ محمد برادر خود ابراهیم را حرکت داد و گفت ای حبیب من از جای برخیز که از هر چه میگریختیم بهمان گرفتار شدیم آن ملعون گفت که بگوئید که کیستید ایشان گفتند ای مرد اگر ما با تو صدق گوئیم و راست بگوئیم که کیستیم از برای ما امانی هست آنخبیث ملعون گفت که بلی ایشان گفتند که امان الله و امان رسول الله و ذمة الله و ذمة رسول الله صلی الله علیه و آله آنمرد و خکوی بکار گفت بلی ایشان گفتند که جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از جمله شاهدین باشد بر امان ما آن ملعون کذاب گفت بلی ایشان گفتند که خداوند را بر آنچه میگوئیم وکیل و شاهد میگیریم آن بی ایمان بیوفا گفت بلی ایشان بعد از همه این عهد و پیمان از آن بی ایمان گفتند ای مرد ما عترت پیغمبر تو جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میباشیم که از زندان ابن زیاد از خوف کشته شدن گریخته‌ایم آن ازخدابیخبر چون این کلام را از ایشان شنید در جواب ایشان گفت که شماها از مرگ گریختید و بجانب مرگ گرفتار آمدید حمد خدای را که ظفر داد مرا بر شما پس آن ظالم

کتف هر دو را بست و تا صبح کتف بسته بودند پس چون صبح شد غلام خود فلیح را طلبید و با او گفت که دست این دو پسر را بگیری و در پهلوی
فرات گردنهای ایشان را بزنی و سرهای ایشان را از برای من بیاوری تا بنزد ابن زیاد برده دو هزار درهم بگیرم پس آن غلام شمشیر خود را
برداشته پیش افتاد و هر دو را در عقب سر خود میبرد پس قدری راه که طی کردند یکی از ایشان گفت که ای غلام چه قدر رنگ تو شبیه است برنگ
بلال مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله آن غلام عرض کرد که مگر شما کیستید که مولای من امر کرده است امر بکشتن شما ایشان گفتند ای غلام ما ایم
عترت پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که از زندان ابن زیاد از خوف قتل گریخته ایم و این عجوزه که در خانه شما است ما را مهمان کرده است
و مولای تو میخواهد که ما را بقتل رساند پس آن غلام نیک انجام چون این سخنان را از ایشان شنید بر قدمهای ایشان افتاده میبوسید و عرض کرد
که جانم فدای شما و آبرویم فدای آبروی شما باد ای عترت نبی الله المصطفی والله نخواهد شد که محمد صلی الله علیه و آله خصم من باشد در روز قیامت
پس بجانب آقای خود برگردیده و شمشیر را در آب فرات افکند و از طرفی بیرون رفت پس مولای او فریاد زد که ای غلام نافرمانی من کردی او در جواب
گفت که ای مولای من اطاعت ترا میکردم مادامیکه نافرمانی خداوند را نمیکردی و حال که نافرمانی خداوند را کردی من از تو بیزارم هم در دنیا
و هم در آخرت پس آن بیحیای بی ایمان پسر خود را طلبید و گفت ای فرزند من حلال و حرام دنیا را از برای تو جمع میکنم و دنیا محل طمعت از برای هر کس
پس بگیر این دو پسر را و بجانب فرات برده گردن بزن و سر آنها را از برای من بیاور تا بنزد امیر برده دو هزار درهم بگیرم پس آن پسر شمشیر را
گرفته روانه شد و آن دو بزرگوار غریب را در عقب سر خود میبرد و چون قدری راه رفتند یکی از ایشان با او گفت که ای جوان چه قدر حیف است که
ای جوانی تو در آتش جهنم بسوزد پس آن جوان گفت که مگر شما کیستید ایشان گفتند که ما عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستیم
و پدر تو میخواهد که ما را بقتل رساند پس آن جوان شمشیر را بدور انداخت و بر پاهای ایشان افتاده میبوسید و همان سخنان غلام را عرض میکرد
پس مثل غلام خود را در آب انداخت با آن طرف فرات رفت پس آن ملعون فریاد کرد که ای فرزند نافرمانی من کردی آن جوان با ایمان جواب داد که
اطاعت خداوند و نافرمانی تو را دوست تر دارم از نافرمانی خدا و اطاعت تو و در بعضی از کتب اصحاب است که آن ملعون غلام را کشته بود
و پسر را نیز مجروح کرده با او گفت که اگر ایشان را نکشی تو را بقتل خواهم آورد پس آن نیک سیر قبول قتل ایشان نمیکرد پس آن کافر ملعون خود نزد
آن دو بزرگوار رفت و گفت میکشد شما را احدی بغیر از خودم پس شمشیر را برگرفت و آن دو بزرگوار را در عقب سر خود برد تا بجانب فرات پس شمشیر را
از غلاف کشیده آه که چون نظر آن دو غریب بشمشیر کشیده افتاد چشمهای ایشان پر از اشک شد و گفتند که ای مرد ما را ببازار ببر و بفروش و از قیمت
منتفع شو و راضی مشو که جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصم تو باشد در فردای قیامت آن بی شرم و حیا جواب داد که چاره ندارم مگر آنکه شما را
بکشم و سرهای شما را نزد امیر برده دو هزار درهم بگیرم آن دو غریب گفتند که آیا رعایت نمیکنی قرابت ما را با رسول الله آن ملعون گفت که شما را قرابتی
با او نیست پس گفتند ای مرد ما را زنده بنزد امیر ببر تا او هر حکم خواهد در حق ما کند آن سنگین دل دوزخی جواب داد که این نخواهد شد مگر آنکه تقرب بجویم
بخون شما ایشان گفتند که ای مرد آیا رحم نمیکنی بر کودکی ما آن بی رحم بی ایمان گفت که خداوند در قلب من اصلا رحمی از برای شما خلق نفرموده
آه و امظلوماه که ایشان گفتند که ای مرد حال که عزم قتل ما داری آن قدر مهلت ده که نمازی کنیم آن خبیث گفت اگر نماز از برای شما نفعی داشته باشد
هر چه میخواهید نماز کنید پس ایشان چهار رکعت نماز کردند پس روی خود را بجانب آسمان بالا کردند و عرض کردند یا حی یا حلیم یا احکم
الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق یعنی ای خداوند حی حلیم و ای احکم الحاکمین حکم کن در میانه ما و این ملعون بحق پس آن شقی از جای خود برخاست
و ابراهیم را گرفت که بزرگ بود بقتل رسانید و سر او را از بدن جدا کرده در توبره گذاشت و در بعضی از کتب تعزیه است که چون برادر بزرگ را
خواست شهید کند برادر کوچک که محمد بود پیش آمد و التماس کرد که ای مرد اول مرا بکش که من برادر خود را آغشته نمیتوانم ببینم برادر بزرگ گفت
که ای برادر صبر کن تا مرا بکشد بلکه غیظ او فرو نشیند و ترا نکشد پس آن دو برادر کشاکش بسیار با یکدیگر کردند و یکدیگر را التماس میکردند
که بگذار اول مرا بکشد بلکه ترا نکشد آخر الامر آن ملعون اول بزرگتر را بقتل رسانید آه و اغربتاه که همینکه برادر کوچک برادر بزرگ را کشته
و در خون آغشته دید سر او را برداشته بر سینه گرفت و لبهای او را میبوسید و خود را در خون برادر میغلطانید و میگفت که بر همین حال میمانم تا آنکه
رسول الله صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم بر هیأتی که در خون برادر خود غلطیده باشم مؤلف گوید که آه و احزناه که محمد در این عمل اقتدا
بجناب سید الشهداء علیه السلام نمود در آن وقت که در دریای حرب غوطه ور بود که ناگاه تیر سه شعبه زهرآلوده بر سینه بیکینه او که صندوق علوم

الهی بود خورد و نشست پس آن مظلوم آن تیر را از عقب سر خود بیرون کشید پس مثل ناودان خون جاری شد و آن غریب شهید دو کف
شریف خود را از آن خون پر نمود و بر سر و صورت و ریش خود مالید و فرمود که بر همین هیأت جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله را ملاقات
خواهم نمود و خواهم گفت که بقتل رسانید مرا فلان و فلان آه آه که حارث ملعون بی ایمان بی شرم و حیا پیش آمد و او را هم گرفت و گفت
که عنقریب ببرادرت ملحق خواهم گردانید آه آه و امظلوماه که در حدیث دیگر بدینگونه روایت شده است که برادر کوچک گفت که ای مرد ترا بخدا
قسم میدهم که مرا مرخص کنی که بقدر یک ساعت در خون برادر خود بغلطم آن ملعون سنگدل گفت که ای طفل چه نفع از برای تست که در خون
برادر خود بغلطی آن طفل گفت که دوست میدارم که اینطور کنم مؤلف گوید که آه و مصیبتاه والله متحیرم که چه قدر محبت در میانه ایشان بوده
که بعد از آن بقدر یک ساعت در خون برادر خود غلطید پس آن ملعون هر چند مبالغه میکرد که آن طفل از میان خون برادر برخیزد بر نمیخواست آه
و اویلاه و واحزناه که آن بی ایمان شمشیر کشیده در میانه خون ابراهیم گردن محمد را از طرف پشت سر زد و سر او را نزد سر برادرش در توبره
گذاشت و بدن او را در آب فرات انداخت و در حدیثست که بدن ابراهیم بر روی آب بود و بزیر نمیرفت تا آنکه بدن محمد را هم در آب
انداخت پس آمد و بدن نزدیک یکدیگر رفته دست در گردن یکدیگر کرده بزیر آب رفتند و آن ملعون از میان دو بدن آوازی شنید
که میگفتند که رب تعلم و تری ما فعل بنا هذا الملعون فاستوف لنا حقنا یوم القیمة ای پروردگار ما میدانی و می بینی آنچه این ملعون با ما کرد
پس حق ما را از او بگیر در روز قیامت پس آن ملعون سرهای ایشان را برداشته نزد ابن زیاد بدبنیاد آورد و او بر کرسی نشسته بود و در دست
او چوب خیزرانی بود چون آن دو سر را در نزد او گذاشت سه دفعه از جای خود برجست و نشست و پرسید که چگونه بر ایشان ظفر یافتی جواب داد
که زن عجوزه ای ایشان را مهمان کرده بود ابن زیاد گفت که رعایت حق مهمانی ایشان را نکردی آن ملعون گفت نه ابن زیاد گفت که بعد از
آنکه ایشان را گرفتی چه گفتند جواب داد که ایشان گفتند که ما را ببازار ببر و بفروش از قیمت ما منتفع شو و راضی مشو که در فردای قیامت جناب محمد
صلی الله علیه و آله خصم تو باشد ابن زیاد علیه اللعنه گفت که تو چه جواب دادی با ایشان گفت من جواب دادم که این نخواهد شد مگر آنکه شما را بقتل
رسانم من جواب دادم که این نخواهد شد مگر آنکه شما را بقتل رسانم و سرهای شما را نزد ابن زیاد ببرم و ده هزار درهم بگیرم ابن زیاد سؤال کرد که دیگر چه گفتند
جواب داد که گفتند ما را نزد ابن زیاد زنده ببر تا آنچه رأی اوست در ما حکم کند پرسید که تو چه جواب دادی گفت که جواب دادم که اینهم نخواهد
شد مگر آنکه تقرب بجویم نزد او بخون شما ابن زیاد گفت که چرا ایشان را زنده نزد من نیاوردی تا جایزه تو را مضاعف و چهار هزار درهم کنم
آن ملعون گفت که این بخیالم نرسید همین قدر فهمیدم که تقرب بجویم در نزد تو بخون ایشان پرسید که دیگر چه گفتند جواب داد که گفتند که
ای مرد رعایت کن خویشی ما را با رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید تو چه جواب دادی گفت که من جواب گفتم که شما را با رسول الله صلی الله علیه و آله
قرابتی نیست ابن زیاد گفت که وای بر تو دیگر چه گفتند جواب داد که ایشان گفتند ای مرد رحم کن بر کودکی ما پس بر ایشان و طفولیت ایشان رحم
نکردم و در جواب ایشان گفتم که خداوند اصلا در قلب من در حق شما رحمی خلق نفرموده ابن زیاد گفت که وای بر تو دیگر ایشان چه گفتند
جواب داد که گفتند ما را مهلت ده تا چند رکعت نماز کنیم پس من گفتم که اگر نماز از برای شما نفعی کند هر چه میخواهید نماز کنید پس ایشان چهار رکعت
نماز کردند ابن زیاد گفت که دیگر چه گفتند آن ملعون جواب داد که ایشان روی خود را بجانب آسمان کردند و عرض کردند که ای خداوند ما ای حی ای علیم
و احکم الحاکمین حکم فرما در میانه ما و این مرد بحق و چون آن شقی کلام را باینجا رسانید ابن زیاد گفت بدرستیکه حضرت احکم الحاکمین حکم کرده است
در میانه شما پس فریاد زد که کیست که جزای این ملعون را بدهد که فورا مردی از اهل شام جواب داد که هر چه فرمائی من بجای میآورم ابن زیاد گفت این
خبیث را ببری و در همان موضعیکه این دو جوان را کشته است بقتل میرسانی لکن مگذار که خون او با خون آن دو جوان مخلوط یکدیگر شود و زود سر او را
از برای من بیاوری پس آن شامی چنان کرد که ابن زیاد حکم کرده بود و سر او را آورده در بالای نیزه کرده و اطفال بر آن تیر و سنگ
میزدند و میگفتند که اینست قاتل ذریه رسول الله و موافق روایت مناقب آنست که ابن زیاد را غلامی سیاهی بود که اسم او نادر بود پس با او
امر کرد که کتفهای آن ملعون را ببندی و ببری در همان موضعی که این دو جوان را کشته است و گردن او را بزنی و همه اسباب و لباس او از تو باشد و
من ده هزار درهم بتو میدهم و تو را در راه رضای الهی آزاد کردم پس نادر چنان کرد که ابن زیاد امر کرده بود و بعد از کشتن جسد پلید او را در آب
فرات انداخت پس آب او را قبول نکرده بیرون انداخت پس ابن زیاد امر کرد تا آنکه آن ملعون را بسوزانیدند و از راه آتش دنیا بآتش جهنم او را زود

شد خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین

مجلس شصت و چهارم در خطبهٔ جناب سید الساجدین علیه السلام و خواهر مظلومه‌اش فاطمه است در وقت دخول در کوفه

السلام علی اهل الدین والعرفان وعلی اهل العرفان الباکین علی قتیل کوفان بالجور والعدوان قتیل الشهداء وعلیکم صلوات الملک المنان وبعد بهتر خطبه که زیاد میکرداند دافئه صافیه موحدین نور حق ویقین را وضیا میبخشد مرقلوب ذاکیهٔ اهل بصیرت ودین را ومحزون ملکه مجروح میکرداند دلهای خالصین وبلبله میکرداند آه وناله وصیحه حاضرین را وجاری میفرماید اشکهای چشمهای محبین آن خطبه ایست که جناب سید الساجدین وقبلهٔ العارفین امام علیل اسیر بدست اشرار ومنافقین حضرت امام زین العابدین فداه ارواح العالمین در وقت دخول بکوفه در نزد هجوم اشقیا امت ملعونه بیان فرمودند ولکن قبل از ذکر آنخطبه مبارکه بدانکه ابن طاوس در کتاب ملهوف روایت کرده است که چون اهل بیت مظلوم کربلا وارد کوفه شدند اهل کوفه از مردان وزنان بعضی حیران ونالان وگریان واکثری شادمان وخندان در اطراف کوچها وبامها وبازارها از برای تماشا جمع شده بودند رُوِیَ اَنَّهُ اَشْرَفَتْ امْرَاَةٌ مِنَ الْکُوفِیَّاتِ فَقَالَتْ مِنْ اَیِّ الْاُسَارٰی اَنْتُنَّ یعنی روایت شده است که زنی از کوفیان از بام خانه خود روی بجانب اهل بیت بکس کرده وعرض کرد که شما اسیران کدام شهر ودیار واهل بیت کدام شهریارید فَقُلْنَ نَحْنُ اُسَارٰی آلِ مُحَمَّدٍ آه آه که ایشان جواب دادند که ما اسیران آل محمدیم پس آن زن نیک عاقبت چون دانست که آن بزرگواران از خاندان اهل رسالتند ودید که چادر ومقنعه در دستی ندارند دفعةً از بام خانه باندرون شتافت وهرچه بدست آمد از چادر ومقنعه ولباس واساس جمع نموده وبر لب بام آمده وبهریک پارچه بداد وعرض کرد که فدای شما شوم این پارچها را بگیرید وخود را بآنها بپوشانید مؤلف گوید که بعد از آنکه بر کیفیت ورود اهل بیت بکوفه مطلع شدید وانچه بیت جانگداز را شنیدید منتظر خطبه واحوال جناب سید الساجدین علیه السلام شوید پس بدانید که در آنوقت آنجناب در شدت بیماری بود وآنمظلوم را بر شتر درشت رفتاری که بی لنگه سوار کرده بودند وبغل جامعه غل کرده بودند آه آه وآن غلیت که از گردن تا نصف بدن در آهن کرده میشود آه وا حزناه ودستهای مبارکش را بگردن بسته بودند پس آنمظلوم گریه کوفیان دید بصدای ضعیف فرمود که اَتَنُوحُونَ وَتَبْکُونَ لِاَجْلِنَا فَمَنْ قَتَلَنَا یعنی ای اهل کوفه آیا ناله ونوحه برای ما میکنید پس ما را که کشته است پس آن بزرگوار بیمار بی غمگسار چون چون آن ازدحام خاص وعام را ملاحظه فرمود بجانب خلق اشاره نمود که ساکت شوید پس چون ساکت شدند آنجناب برپا خواست وحمد وثنای الهی را بجای آورده وصلوات بر رسول الله صلی الله علیه وآله فرستاد پس فرمود که اَیُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَمَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَاَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ ای اهل کوفه منم فرزند آن بزرگواریکه او را بیجرم وگناه در کنار نهر فرات مثل گوسفند قربانی سر بریدند منم فرزند آنکسی که هتک حرمت او نمودند وهر نعمتی که بهمراه داشت دزدیدند ومالهای او را بغارت بردند وعیال او را اسیر کردند منم فرزند آنمظلومیکه او را بقتل رسانیدند واو صبر نمود وما را همین فخر کافیست اَیُّهَا النَّاسُ شما را بخدا قسم میدهم که بخاطر دارید که چه نامها نوشتید بپدر بزرگوارم ودر آنها خدعها کردید وعهد ومیثاقها نوشتید وبیعتها کردید وآخر الامر او را بقتل رسانیدید واو را خوار وذلیل گردانیدید وای بر شما از جهت آنچه از برای خود پیش فرستادید وخیالات فاسده کردید بِاَیَّةِ عَیْنٍ تَنْظُرُونَ اِلٰی رَسُولِ اللّٰهِ اِذْ یَقُولُ لَکُمْ قَتَلْتُمْ عِتْرَتِی وَانْتَهَکْتُمْ حُرْمَتِی یعنی وای بر شما بکدام چشم در قیامت بجانب رسول الله صلی الله علیه وآله نظر خواهید کرد در آنوقتی که از روی غضب بشما بفرماید که شمائید که بقتل رسانیدید عترت طاهرهٔ مرا وهتک نمودید حرمت مرا پس نیستید شما از امت من راوی حدیث میگوید که چون آن بیمار این کلمات را فرمود صدای خلق از اطراف بگریه بلند شد چون آنمظلوم گریه ایشان را دید فرمود که بر شما تلافی قتل پدرم نمیشود پس بعضی از کوفیان روی بهدیگر کرده میگفتند که هلاک شده اید نمیدانید که هلاک شده اید پس آنمظلوم غریب فرمود که خداوند رحمت کند کسی را که قبول کند نصیحت ما را وحفظ کند وصیت ما را در راه خدا ورسول واهل بیت او زیرا که عمل نیکو پیروی کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله است پس همه ایشان عرض کردند که یا ابن رسول الله بفرما وصیت خود را که همه ما گوش میدهیم واطاعت میکنیم ورعایت میکنیم جانب شما را ورو نمیگردانیم از حکم شما ودستی نیکشیم در امر شما هر فرمایشی که داری بفرما که خداوند رحمت کند شما را ما جنگ میکنیم با هر کس که با شما جنگ کند وتسلیم مینمائیم امر کسی را

که او تسلیم نماید امر شما را وانچه خواهیم گرفت یزید را وبیزاری خواهیم جست از هر کس که ظلم کند بر شما وما پس آن بزرگوار چون سخنان کوفیان بی ایمان را شنید در جواب فرمود که هیهات هیهات ای اهل کوفه ای اهل غدر ومکر امید دارم که هرگز بآرزوهای خود نرسید میخواهید که روی بمن آرید چنانکه دیروز بپدرم آوردید کَلَّا وَرَبِّ الرَّاقِصَاتِ یعنی این هرگز نخواهد شد قسم بپروردگار پست وبلند فَاِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا یَنْدَمِلْ بدرستیکه جراحت قلب ما دیگر مرهم پذیر نیست دیروز پدر بزرگوارم با اهل بیت او بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیده اند هرگز فراموش نخواهم کرد ناله رسول الله صلی الله علیه وآله را وناله پدر مظلوم غریبم را وناله‌های فرزندان او را ای اهل کوفه اضطراب بیان وتلخی دهان بر گریبان حلق وگلوی مرا وغصه شهادت پدر بزرگوارم فرا گرفته است اطراف سینهٔ مرا مَسْئَلَتِی اَنْ لَا تَکُونُوا لَنَا وَلَا عَلَیْنَا ای اهل کوفه التماس من این است که شما را بنفع وضرر ما کاری نیست نه ما را اعانت کنید ونه بما اهانت رسانید پس آن بزرگوار از برای آن جماعت غدار تکرار این اشعار را انشاد نمود اشعار بیمار کربلا لَا غَرْوَ اَنْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ وَشَیْخُهُ قَدْ کَانَ خَیْرًا مِنْ حُسَیْنٍ وَاَکْرَمَا فرحی نیست اینکه کشته شد پدرم حسین وکشته شد شیخ وپدر او جناب علی بن ابیطالب علیه السلام که بهتر وگرامی تر بود از پدرم حسین علیه السلام فَلَا تَفْرَحُوا اَهْلَ کُوفَانَ بِالَّذِی اُصِیبَتُمْ حُسَیْنٌ کَانَ ذٰلِکَ اَعْظَمَا یعنی پس خوشحال مکردید ای اهل کوفه که با ما این نوع سلوک ورفتار نموده اید وحال آنکه قتل جدم که اعظم از این بود از شما صادر گردید قَتِیلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِی فِدَائُهُ جَزَاءُ الَّذِی اَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَا خبر دهم شما را ای اهل کوفه بآنکه هر کس پدر بزرگوارم حسین روحی فداه را در جنب شط فرات شهید گردانید مخلد است در آتش جهنم قَالَ السَّیِّدُ ثُمَّ قَالَ رَضِینَا مِنْکُمْ رَاْسًا بِرَاْسٍ فَلَا یَوْمَ لَنَا وَلَا عَلَیْنَا سید بن طاوس علیه الرحمه روایت کرده است که پس آن بزرگوار فرمود که ای اهل کوفه ما سر بسر از شما راضی شده ایم نه در مقام نفع ما باشید ونه در صدد اذیت وآزار ما پس ساکت شد مؤلف گوید ایدوستان شنیدم که راوی حدیث میگوید که در مدینهٔ طیبه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم که ناگاه شتری آمد وسر خود را محاذی گوش آنحضرت برده وعرض کرد که یا رسول الله بفریادم برس آنحضرت فرمود که چه حاجت داری آنحیوان عرض کرد که صاحبی دارم که حال سالهاست امر او را برآورده وازمن منتفع شده وحال که پیر شده ام میخواهد که مرا نحر کند یا رسول الله مرا بفریاد رس که از کشتن من درگذرد پس آنحضرت روانه خانهٔ صاحب آن شتر شده باو فرمود که این شتر را بمن بفروش او عرض کرد که من آن را در راه شما آزاد کردم پس آن شتر در کوچه وبازار مدینه راه میرفت ومعروف بود بآزاد کردهٔ رسول خدا وهرجا میرفت کسی متعرض او نمیشد وروزها در صحرا چرا میکرد وشبها بدر خانه مهاجر وانصار میگشت ومانند مساکین فریاد میکرد وهمه صدای او را میشناختند ودختران واطفال مهاجر وانصار با او نان وخرما وعلف میدادند وچونکه آزاد کردهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله بود او را احترام میکردند مؤلف گوید که مهاجر وانصار احترام شتر آزاد کردهٔ رسول خدا را میداشتند وکوچک وبزرگ ایشان براو رحم میکردند آه آه خداوند اهل کوفه را لعنت فرماید که کوچک وبزرگ ایشان را بر کوچک وبزرگ اهل بیت رسالت ویادگارهای از ذریهٔ بهترین پیغمبران صلی الله علیه وآله رحم نکردند بلکه انواع اذیتها وآزارها وبلاها بایشان کردند وکافیست از برای بیان بعضی از اذیتهای ایشان اینکه در کتاب بحار وعوالم روایت شده است که فاطمه دختر مظلوم کربلا در وقت دخول خطبه انشا فرمود که معنی بعضی از فقرات آن اینست که شهادت میدهم بوحدانیت الهی وبآنکه جناب محمد صلی الله علیه وآله عبد ورسول او است وَاَنَّ وُلْدَهُ ذُبِحَ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَیْرِ ذَحْلٍ وَلَا تِرَابٍ یعنی وشهادت میدهم بآنکه اولادهای او کشته شدند در پهلوی شط فرات بی آنکه دشمنی بکسی کرده باشند یا خون کسی را ریخته باشند خداوندا پناه میبرم بتو از اینکه دروغ بگویم بر جناب تو وبگویم خلاف آنچه نازل فرموده از گرفتن عهدها از برای وصی او جناب علی بن ابیطالب علیه السلام که غصب کردند حق او را وبیگناه او را شهید کردند چنانچه دیروز اولاد او را بیگناه بقتل رسانیدند در خانه از خانهای خداوند که در آن بودند جمعی از آنها که بمحض زبان ادعای اسلام میکردند سرنگون باد سرها وروهای ایشان که از او دفع نکردند ظلمی وستمی را در زندگانی او وبعد از شهادت او تا آنکه فرمود که ای اهل کوفه وای اهل مکر وحیله وتکبر بدانید که ما اهل بیتی میباشیم که امتحان فرمود خداوند ما را بشما وشما را بما وعجب امتحان نیکوی بزرگی فرمود وآنخداوندیست که قرار داده است علم خودش را در خانهای ما وفهم را در نزد ما وماییم صندوق علم او ومحل فهم او وحکمت او وماییم حجت او در زمین از برای بندگان او وبلاد او وگرامی داشته است ما را بکرامت خود وفضیلت داده است ما را بنبی خود محمد بر بسیاری از خلق خود فضیلتی آشکار پس شما ای اهل کوفه تکذیب کردید ما را وحکم نمودید بکفر ما وحکم کردید بحلال بودن قتل ما وبغارت بردن اموال ما کَاَنَّنَا اَوْلَادُ تُرْکٍ وَکَابُلَ گویا که ما در میان شما اولاد ترکیم یا کابل مؤلف محزون گوید که وا اسفا از بعض جسارات اهل

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدتر و سخت تر و مشکلتر بود از اولاد ترک و کابل چنانچه شاعر علیه الرحمه میفرماید وَبَنَاتُ النَّبِیِّ
مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ يُعْتَقْنَ أُسَارَى لَا تُضْبَرُ وَلَا تُطَا یعنی اینست ذریه طاهره از سلاله احمد صلی الله علیه و آله باقی مانده اند اسیر و بی یاور و بیمرکب
أُسَارَى لِأَهْلِ الْهِنْدِ تُفْدَى وَتُطْلَقُ أُسَارَى لِأَهْلِ الْبَيْتِ يَبْقَى بِلَا فِدَاءٍ آه آه یعنی اسیران اهل هند خریده میشوند و آزاد کرده میشوند آه دریغا
که اسیران اهل بیت باقی مانده اند بی فداء و کسی نیست که ایشان را خریده و آزاد نماید فَيَا لَيْتَ نَفْسِي تَفْتَدِي لِرُؤُسِهِمْ وَيَا لَيْتَ وَجْهِي كَانَ عَنْ
وُجُوهِهِمْ وِقَارٌ ای کاش که جان من فدای سرهای ایشان میشد و ای کاش که روی و آبروی من فدای روی و آبروی ایشان میکردید
فَكُونُوا مِنَ الرَّاثِينَ فِيهِمْ تَأَسُّفاً وَكُونُوا مِنَ الْبَاكِينَ فِيهِمْ تَلَهُّفاً پس ای شیعیان از روی تاسف و حزن بر ایشان نوحه کنید آه آه و از روی
سوزش قلب بر ایشان گریه کنید پس فاطمه فرمود که ای اهل کوفه کشتید ما را چنانچه بقتل رسانیدید دیروز جد ما علی بن ابیطالب علیه السلام را و چکد
از شمشیرهای شما خونهای اهل بیت از کینهای دیرینه که داشته اید و روشن شد باین چشمهای شما و خوشحال کردید قلبهای شما از روی افترا بر خداوند
و مکری که بجا آورده اید و لیکن بدانید که خداوند خیر الماکرین است ای اهل کوفه فریب ندهد شما را نفسهای شما که فخر کنید باینکه خونهای ما را ریخته اید و اموال
ما را بغارت برده اید زیرا که آنچه بما رسید از مصایب جلیله و بلاهای عظیمه خداوند در کتاب خود بانها خبر داده است پس فرمود که ای اهل کوفه
منتظر باشید لعنت الهی را و پی در پی آمدن عذاب و بر شما و بدانید که در عذاب مخلد خواهید بود بسبب آن ظلمهائی که بر ما کرده اید الا لعنة الله
عَلَى الظَّالِمِينَ وَيْلٌ لَكُمْ أَتَدْرُونَ أَيَّةُ يَدٍ طَاعَنَتْنَا مِنْكُمْ یعنی وای بر شما آیا میدانید که چگونه دستها بود از شما که نیزه زد بما وَأَيَّةُ نَفْسٍ
نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا یعنی آیا میدانید که چگونه نفوس شریره بود که پیشی گرفت بسوی قتال ما أَمْ بِأَيَّةِ رِجْلٍ مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا
یعنی آیا میدانید که بکدام قدم روی بما آمدید بخواهش محاربه با ما ای چه قدر قساوت داشته است قلبهای شما و غلیظ بوده است جگرهای شما و مهر
گذاشته شده است بر افئده شما و گوشهای شما و چشمهای شما و بوسوسه انداخته است شما را شیطان و او بر شما خوانده است نیکو نه رفتار زشت را
و بر چشمهای شما کشیده است پرده نابینائی را پس نیستید شما که هدایت بیابید ای اهل کوفه دستهای شما بریده باد آیا میدانید که چه خونها از برای
رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردنهای شما باقی است که از شما انتقام خواهد کشید و چه خونها که از آنحضرت بر ذمه شما است بجهة آنکه شمشیرها که
با برادر او جناب علی بن ابیطالب علیه السلام چه من کرده اید و با اولاد او بعمل آورده اید و حال آنکه همه آنها عترت طاهره آنحضرتند ای اهل کوفه
وای بر شما که باین عملهای زشت خود فخر میکنید و میگوئید که ما نیم که بقتل رسانیده ایم علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد او را بشمشیرهای هندی
و نیزهای تیز و اسیر کرده ایم زنان ایشان را مثل اولاد ترک و در هم شکسته ایم ایشان را در هم شکستنی شدید پس فرمود که ای فخر کننده باین کلمات
سنگ و خاک بر دهان تو باد آیا فخر میکنی بکشتن قومیکه خداوند جل جلاله ایشانرا طیب و طاهر و پاکیزه گردانیده و آیه تطهیر در شان ایشان
نازل فرموده ای فخر کننده ملعون بجای خود قرار گیر و مثل سگ بر روی دم خود بنشین که هر کس آنچه پیش فرستاده بجزای عمل خود خواهد رسید
وای بر شما که حسد بردید بما بجهت آنکه یافتید اینکه خداوند فضیلت و برتری عطا فرموده است ما را بر شما وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ راوی میگوید که چون کلام آن مظلومه باینجا رسید صداهای حاضران بگریه بلند شد و گفتند که بس است
ما را ای دختر طیبین و طاهرین دیگر از اینگونه سخنان مفرما که دلهای ما را کباب کردی و سینهای ما را مجروح و در باطن ما آتش افروختی پس آن مخدره
مظلومه دلسوخته چون اینگونه سخنان از حاضران استماع نمود ساکت گردید فَصَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَعَلَى بَاقِي الْمَعْصُومِينَ الْمَظْلُومِينَ وَعَلَى

شیعتهم و المحبین و لعنة الله		علی اعدائهم اجمعین ابد الآبدین

مجلس شصت و پنجم در خطبه زینب مظلومه و ام کلثوم محزونه در ورود بکوفه

السَّلَامُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الرُّؤُسِ الْمُرْفَعَاتِ وَالنِّسْوَةِ الْبَارِزَاتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَبَعْدُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ
وَالْحُسَيْنِ وَالْبَقِيَّةِ الطَّاهِرَةِ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ وَالشُّهَدَاءِ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ الصَّلَوةُ عَلَى بَنَاتِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ الْمَضْرُوبَاتِ بِسِيَاطِ الْأَعْدَاءِ
الْغَرِيبَاتِ الْحَاسِرَاتِ فِي الْبَيْدَاءِ وَالْبَاكِيَاتِ عَلَى أَجْسَادِ الشُّهَدَاءِ الْمُسَافِرَاتِ إِلَى بِلَادِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَالْجَفَاءِ مَعَ الرُّؤُسِ الْمُنِيرَةِ كَالشَّمْسِ فِي وَسَطِ السَّمَاءِ
الْمُضِيئَةِ فَوْقَ قَنَاةِ الْأَعْدَاءِ كَأَنَّهُنَّ سَبَايَا مَنْ عَبَدَ الْوَثَنَ وَلَمْ يَعْبُدِ اللَّهَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً مَعَ أَنَّهُنَّ بَنَاتُ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ خُصُوصاً عَلَى

النَّقِيَّةِ كَالْوَالِهَةِ لِلْأَسْرِ فِي بِلَادِ الْغُرْبَةِ وَعَلَى أُمِّ كُلْثُومَ الْوَالِهَةِ وَعَلَى سَايِرِ الْأُسَرَاءِ الْمَفْجُوعَةِ رَفَعَ اللَّهُ مَدَارِجَهُنَّ أَعْلَا غُرَفِ الْجَنَّةِ وَعَلَى أَعْدَائِهِنَّ
أَلْفُ أَلْفِ سَخَطٍ وَلَعْنَةٍ دَوَامَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ چنانکه در بحار و غیر آن از کتب معتبره از حذلم بن بشیر روایت شده است که میگوید که من
در محرم سنه شصت و یک از هجرت داخل شهر کوفه شدم در همان وقت که لشکر کوفه و شام حضرت امام زین العابدین علیه السلام را با زنان
و اسیران از کربلای معلا داخل شهر کوفه میکردند که دیدم لشکر بسیار اطراف ایشان را احاطه کرده اند و خلق بسیار از مرد و زن برای تماشا
از شهر بیرون آمده اند پس چون من نزدیک ایشان رفتم دیدم که بر شتران بی جهاز و پالاس سوار شده اند و در میان ایشان سرهای پاک
بر سر نیزها است پس دیدم که حضرت ام کلثوم خاتون حاجب و پاسبان ابن زیاد را نزد محمل خود طلبید و فرمود که وای بر تو این هزار درهم را
بگیر و آن نیزه‌ها که بر سر آن سر برادرم حسین است پیش بر که نظارگان متوجه و مشغول او شوند تا ما زنان در عقب سر مردان بمانیم و از دیده
نامحرمان محفوظ باشیم آن ملعون آن زرها را گرفت و سرها را پیشتر برد و لکن چون فردا آن زرها را از آنکیسه در آوردند دیدند که همه سنگ سیاه
شده است و بعلم قدرت الهی بر یکطرف آنها این آیه غلاب نقش است که وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و در طرف دیگر این آیه عذاب
دیگر نقش است که وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و در حدیث دیگر است که چون اهل کوفه آن کیفیت سرهای بر نیزها را و اسیران
کوچک و بزرگ از آل محمد علیهم السلام را که بعضی در محملها و بعضی بر جهاز شترها بودند دیدند يَنْدُبْنَ مُشَقَّقَاتِ الْجُيُوبِ وَالرِّجَالُ مَعَهُنَّ يَبْكُونَ
یعنی همگی صداها را بندبه و نوحه بلند کردند و بدست بطاقتی گریبان صبوری را چاک داده گریبان جامها را پاره کردند آه آه که مردان کوفه با
نا ورده با زنان هم داستان شده ایشان هم گریه میکردند پس بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام بصدای ضعیف نحیف فرمود
وَهَؤُلَاءِ النِّسْوَةُ يَبْكِينَ فَمَنْ قَتَلَنَا یعنی ای اهل کوفه این زنان بر ما گریه میکنند پس که ما را کشته است قَالَ الرَّاوِي فَرَأَيْتُ زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيِّ
ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ أَرَ خَفِرَةً قَطُّ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهَا تَفْرَغُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی راوی میگوید که پس دیدم جناب زینب خاتون
دلخون دختر علی بن ابیطالب علیه السلام و هرگز زنی را با آن فصاحت و بلاغت ندیده بودم زیرا که تکلم میفرمود با آن فصاحت و بلاغت که گویا
امیر مومنان جناب علی بن ابیطالب علیه السلام است که سخن میگوید پس دیدم که آن در صدف عصمت و طهارت با نهایت شجاعت دست مبارک را
بلند کرد و بجانب خلق اشاره نمود و میفرمود که انصتوا ساکت شوید پس از کرامات آن بزرگوار نفسهای آن جماعت قطع گردید و صداهای داد و فریاد
و غوغا بالمره خاموش شد و همگی بگوش هوش گوش میدادند که آن مخدره دو جهان اول فرمود که الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَوةُ عَلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ یعنی
حمد مخصوص الله است و صلوات بر پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله است أَمَّا بَعْدُ ای اهل کوفه امید دارم که هرگز دیده‌های شما از گریه ترحم نخشکد
و هرگز در حق شما ناله دوستان و اقوام ساکن نگردد و اینست و جز این نیست که مثل شما مثل زنیست که پنبه خود را از رشتن و مشقت قوت رشت
دو دفعه برشتن آن رشته‌ها را پنبه کند یعنی برحمت و مشقت عهدها کردید و بعد آن عهد را شکستید و در وقت عهد از روی خیانت قسم خوردید
و در آخر دغا بعهد و قسم خود نکردید آگاه باشید که نیست در میانه شما مگر اشخاص لاف زننده زشت کلام فضول متعالی که عاجزید از
دشمن و سر باز زننده اید از هر بیعتی که کرده اید و ضایع کننده اید ذمه‌ها را و نفسهای شما به کارها را از برای خود پیش فرستاده بدرستیکه سخط و غضب
الهی را از برای خود مهیا کرده اید و خود را در عذاب مخلد گردانیده آیا گریه میکنید و حال آنکه خود این اعمال شنیعه را بعمل آورده اید ای والله
فَابْكُوا كَثِيراً وَاضْحَكُوا قَلِيلاً یعنی بلی و الله جزای عمل شما اینست که بسیار گریه کنید و کم بخندید پس بتحقیق که دامنگیر شما شد زشتی و قباحت این عمل
هرگز بهیچ چیز نتوانید که کثافت آن را از خود پاک کنید آه آه که فرزند خاتم انبیا را و آقای همه جوانان اهل بهشت و پناه جمیع نیکان خود را و دلیل
رسنده هر مشکل دار و شونده را و روشن کننده هر حجت و دلیل را و ثابت کننده هر بینه و برهان را ذلیل و خوار گردانیدید و بعد
او را بقتل رسانیدید آگاه باشید که بد وبالی از برای خود مهیا کرده اید زیرا که خود را هلاک کرده اید و از حق سر باز زده اید و بتحقیق که از کشتن او
خود خسران دنیا و آخرت از برای خود فراهم آورده اید و دست خود را بریده اید و درین معامله ضرر آشکار کرده اید و بازگشت شما بغضب الهی است
از جانب خداوند و مهیا شد از برای شما ذلت و خواری وَيْلَكُمْ أَتَدْرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ فَرَيْتُمْ یعنی وای بر شما ای اهل کوفه آیا هیچ میدانید
که کدام جگر جناب محمدی صلی الله علیه و آله را بریده اید وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ آه و مصیبتاه آیا هیچ میدانید که کدام خون که رسول خدا از برای
بیان شرافت و اتحاد آنرا خون خود شمرده بود بر زمین ریخته اید وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَصَبْتُمْ آه و اخزناه ای اهل کوفه آیا میدانید که چه دختر‌ها که

وخران و بودند گرفته و اسیر کرده اید و از ینجا رسانیده اید ولقد جئتم شیئا ادّا تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخرّ الجبال هدّا یعنی تحقیق که بعمل آورده اید کار رسوای بد برا که نزدیکست بجهت آن آسمانها پاره پاره شوند و زمین زلزله و شق شود و کوهها قطعه قطعه و بر زمینها ریخته شوند و تحقیق که بجای آوردید عمل زشتی را که شخص پر خرف شده بجای می آورد و دانا است بر عمل شما اکه داما بر هر چه در آسمانها و زمینهاست افعجبتم ان قطرت السماء دما یعنی ای اهل کوفه آیا تعجب کرده اید که بجهت خاطر او از آسمان باریده است ای اهل کوفه خبر دهم شما را که عذاب آخرت خوار کننده تر است مر کسی را که او را خوار گردانیده است و هیچکس ایشان را دادرسی نکند وقتیکه در عذاب الهی و انتقام خداوندی گرفتار گردند ای اهل کوفه انتقام الهی کوچک خوار شمارید با نیکه می بینید چند روزی از برای اتمام حجت شما را مهلت داده است زیرا که تاخیر افتادن انتقام باعث آن نمیشود که او لاید شود در تعجیل کردن در انتقام و خداوند خوف آن ندارد که فوت شود خونخواهی و هرگاه دیر شود وقت انتقام کشیدن وکلا ان ربک لبالمرصاد یعنی نه چنین است که شما گمان کرده اید بدرستیکه پروردگار تو در کمینگاه است و اعمال خلایق در نزد او آشکار و هویداست راوی میگوید که چون کلام دختر امیر مؤمنان علیه السلام باینجا رسید ساکت شد پس دیدم خلق کوفه را که از شنیدن بیانات آن مخدرهٔ دو جهان بحالت و محو و متحیر شده بودند که این چه کار بود که کرده ایم و دستهای خود را در دهانها کرده بدندان حسرت و ندامت میگزیدند راوی میگوید که در آن میان پیرمردی دیدم که از شدت گریه ریش او پر از اشک شده بود وهو یقول بابی انتم وامی کهولکم خیر الکهول ونسلکم اذا عدّ نسل لا یخیب ولا یخزی یعنی که پدر و مادرم فدای شما شود پیران شما بهترین پیرانند و نسل شما هرگاه شمرده شود نسلی است که در آن پشیمانی و رسوائی نیست و در حدیثی وارد شده است که جناب سید الساجدین و قبلهٔ العارفین که عالم علوم اولین و آخرین فرمود که ای عمه جان ساکت شوید و از برای آینده از گذشته عبرت گیرید وانت بحمد الله عالمة غیر معلّمة وفهمة غیر مفهّمة وان البکاء والحنین لا یردّان من قد اباده الدهر فسکتت رضی الله تعالی عنها ای کاملین از شیعیان بدانید که جناب سید الساجدین و قبلهٔ العارفین که عالم علوم اولین و آخرین بود در این کلام شریف خود چگونه بلند مقامی و کامل عیاری جناب زینب خاتون را بیان فرموده زیرا که معنی این کلام از برای آن بلند مقام اینست که ای جان عمه بحمد الله که جناب تو آنچنان عالمی میباشی که حاجت بتعلیم کردن نداری و آنچنان فهیم و دانائی که حاجت بفهمانیدن نداری ای عمه جان گریه و ناله بر نمیگرداند آنچه را که روزگار کهنه کرده است پس بشنیدن این سخن آن مظلومه ساکت شد و دیگر سخنی نفرمود مؤلف گوید که بعد از آنکه سخنان جناب زینب خاتون دلخون را شنیدید و گریستید آه آه گوش بکلمات ام کلثوم خاتون دهید و بی اختیار مثل آن مظلومه ناله و نوحه کنید پس بدانید

خطبه جناب ام کلثوم

که سید بن طاوس علیه الرحمه میفرماید که در روز ورود اهل بیت بکوفه جناب ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علیه السلام از عقب پردهٔ هودج صدای خود را بگریه بلند کرد و خطبهٔ غرائی فرمود که ترجمهٔ آن این است که ای اهل کوفه وای بر شما چه شد شما را که ذلیل گردانیدید برادر بزرگوارم حسین را و بعد از آن بقتل رسانیدید او را و اموال او را بغارت بردید و مثل ارثهای خود آنرا تقسیم کردید و زنان او را اسیر کرده و خوار شمردید او را پس دست شما از رحمت الهی قطع و سخط و غضب دوار بر شما باد هیچ میدانید که چه امر عظیمی وارد شد بر شما و چگونه بار گرانی بار کرده اید بر پشتهای خود وای دماء سفکتموها آه آه ای اهل کوفه هیچ میدانید که چه خونها بود که ریخته اید فای کریمة اصبتموها چگونه دختران و زنان مکرماتی میباشند که بچنگ خود در آوردید وای صبیة سلبتموها آه آه و چگونه دختران هستند که دزده اید وای اموال انتهبتموها آه آه میدانید که چه اموالی بوده است که بغارت برده اید قتلتم خیر رجالات بعد النبی آه آه و امصیبتاه ای اهل کوفه بقتل رسانیدید آن بزرگوار را که بعد از پیغمبر شما صلی الله علیه وآله از همهٔ مردمان بهتر بود ای اهل کوفه پراکنده شد رحمت الهی از قلبهای شما آگاه باشید که لشکر خداوند رستگاران و فایزانند و لشکر شیطان زیانکارانند پس آن مظلومه شروع کرد بخواندن این اشعار قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقّد یعنی بقتل رسانیدید ای اهل کوفه برادر صابرم را پس وای بر مادرهای شما و زود باشد که جزا داده شوید بآتش سوزاننده سفکتم دماء حرّم الله سفکها وحرّمها القرآن ثم محمّد ای اهل کوفه ریختید خونی را که خداوند حرام گردانیده بود ریختن آنرا و همچنین کلام خداوند و جناب محمد صلی الله علیه وآله حرام کرده بودند الا فابشروا بالنار انکم غدا لفی سقر حقا یقینا تخلدوا آگاه باشید که بشارت میدهم شما را در فردای قیامت باتش سوزاننده پس یقین کنید قطعا در جهنم مخلد خواهید گردید وانی لابکی فی حیاتی

علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولد و بدرستیکه تا زنده ام گریه خواهم کرد بر برادر بزرگوارم که بعد از پیغمبر خداوند از همه کس بهتر بود بدمع غزیر مستهل مکفکف علی الخدّ منی ذائبا لیس یجمد باشک ریزنده بناله در آورنده ناپاک کننده که بر صورت من همیشه جاری خواهد بود و هرگز خشک نخواهد گردید راوی میگوید که چون مردان و زنان کوفه اسیری آل محمد را و سرهای بر نیزه ها را و اسیری زنان و کودکان را در میانه آن غوغای عام دیدند و خطبه ها و اشعار ایشان را شنیدند همگی یکدفعه صداها را بگریه و ناله بلند کردند و نوحه ها میخواندند و زنان موها پریشان کرده خاک بر فرقهای خود میریختند و روهای خود را بناخن میخراشیدند و سیلی بر صورت خود میزدند فلم یر باک وباکیة اکثر من ذلک الیوم یعنی هرگز کسی ندیده بود گریهٔ مردان و زنان را بآن نوع که در آن روز دیده شد آه آه در حدیث معتبر است که اهل کوفه باطفالی که بر شتران و محملها سوار بودند خرما و نان و گردو میدادند پس جناب ام کلثوم خاتون بر ایشان صیحه زد وقالت یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام یعنی آن مظلومه فرمود که ای اهل کوفه بدرستیکه صدقه بر ما اهل بیت حرام است پس آنها را از دست و دهان اطفال میگرفت و بر زمین میانداخت راوی میگوید که اهل کوفه مدام گریه و زاری و نالهای بزرگ میکردند و آرام نمیگرفتند پس در آن حال ایضا جناب ام کلثوم خاتون متغیر شده و سر از محمل در آورده و فرمود که صه یا اهل الکوفة تقتلنا رجالکم وتبکینا نساؤکم فالحاکم بیننا وبینکم الله یوم القیمة یعنی بس کنید ای اهل کوفه مردان شما ما را بقتل میرسانند و زنان شما بر ما گریه میکنند پس حاکم در میانه ما و شما خداوند است در روز جزا پس از خطبهٔ جناب زینب و ام کلثوم دوست و دشمن گریستند راوی میگوید که در آن حین که آن مظلومه با اهل کوفه سخن میفرمود شنیدند که غوغای عظیمی شد و صداها بگریه و ناله بلند شد چون ملاحظه کردند آه و اغربتاه و واویلاه دیدند که سرهای شهیدان آل محمد در بالای نیزه ها پیدا شد و آن همه سر بود یقدمهم رأس الحسین علیه السلام وهو رأس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله صلی الله علیه وآله آه و احزناه که پیش از همهٔ آنها سر آقای شهیدان و سرور مظلومان حضرت امام حسین علیه السلام بود و آن سری بود نورانی و مانند ماه و خورشید و شبیه ترین خلق بود برسول الله و علامت خضاب از آن ظاهر بود و مانند ماه شب چهارده گرد و نورانی بود والریح تلعب بلحیته یمینا وشمالا آه و امصیبتاه که باد با ریش مجعد مسلسل او بازی میکرد و آنرا بطرف راست و چپ حرکت میداد آه واویلاه و امصیبتاه که در آن نظر جناب زینب خاتون دلخون بر آن سر بریده غرق بخون افتاد پس سر نورانی برادر را از آن هیئت دید تاب نیاورده بی اختیار چنان پیشانی خود را بر چوب پیش محمل زد که بشکست مؤلف گوید تیغ کین اول چو فرق ساقی کوثر شکست پس شه کربلا را فرق با مغفر شکست چونکه زینب آن سر بشکسته را اندر سنان شد ز غیرت بیخود و پیشانی خود در شکست من ندانم زین مصایب چون شد اندر لامکان لیک دانم قدسیان را فلک را پر شکست الله الله این مصیبت کرد روی جهان پس دل زهرا و حیدر قلب پیغمبر شکست آری آری هر که باشد چاکر شاه شهید زین مصیبت جام عشرت تا صف محشر شکست قال الراوی حتی رأینا الدم یخرج من تحت قناعها آه آه که راوی میگوید که ما دیدیم که خون از زیر مقنعهٔ آن مظلومهٔ محزونه جاری شد پس با سوز دل اشاره بآن سر کرده بعد از آن جناب زینب یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا یعنی ای ماه نو باشم که هنوز بمنتهای طلوع کمال نرسیده بودی منخسف گردیدی و فرو رفت در زمین و غروب نمودی ما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا ای انیس و دوست قلب من هرگز گمان نمیکردم کشته شدن تو را و نمیدانستم که این البته مقدر خواهد گردید یا اخی فاطمة الصغیرة کلمها فقد کاد قلبها ان یذوبا ای برادر جان الحسین با فاطمه صغیره سخنی بگوی که نزدیکست که از شدت غم و هم آب شود قلب او یا اخی قلبک الشفیق علینا ماله قد قسی وصار صلیبا ای برادر جانم همیشه قلب جناب تو مهربان بود با ما حال چه شده است که هیچ تکلم نمیکنی با ما یا اخی لو تری علیا لدی الاسر مع الیتم لا یطیق وجوبا ای جان برادر کاش میدیدی فرزند خود علی بن الحسین را که از اسیری و یتیمی قدرت ندارد بر ضبط خود و جواب کلام کلما اوجعوه بالضرب ناداک بذلّ یفیض دمعا سکوبا آه آه هر وقت که او را اذیت میکنند بزدن در کمال مذلت ترا میخواند و از چشمهای او اشک میریزد و یا ابتاه میگوید یا اخی ضمّه الیک وقرّبه وسکّن فؤاده المرعوبا ای برادر جان قدری او را در آغوش مرحمت خود گیر و نزدیک خود بطلب و آرام ده قلب رمیده شده ترسیده شدهٔ او را ما اذلّ الیتیم حین ینادی بابیه ولا یراه مجیبا آه و احزناه و وامصیبتاه که چه قدر خوار و ذلیل میشود طفل هرگاه از اضطرار پدر خود را بخواند و یا ابتاه بگوید و جواب

نشنود. مؤلف آشفته حال گوید آه آه که اهل بیت رسول بی پناه با جمعیت عظیمی از اهل بیت زار شیعه بطواف کوفه رسانیدند و الحمد لله

غافلاً عما یعمل الظالمون

مجلس هشت و ششم در کیفیت رفتار خولیِ با سر مولی و طریقه ورود اسیران و زنان بر کوفه و کوفیان

و معامله ابن زیاد بدنهاد با سر آقای عباد

السلام علی الباکین علی الرؤس المرفوعات والنسوة المسبیات ورحمة الله وبرکاته وبعد ایها المؤمن من محبی محمد و آله الهداة بعد ما بکیت من اجل ذی الاباة وتسلیم علیهم بقلبه و بامتثال و ما اتی به خصوصاً صاحب المصیبة والبلیات الذی به تشرفت الآیات فی الفرات وتامه المنتقب من الرؤس المرفوعات وهو القمر الازهری الاشبه بقمر الکائنات آه آه وارتح لتعب مع جبینه وتمرکها الی الجنات آه من الشاه بین یدی ابن زیاد یا قبح الخالات و الملعون ینوّه بالضربات والکلمات اعنی المولی المشهور بالحسین المظلوم بین ذئاب الکائنات علیه الاف التحیة والکرامات ثم علی قبوره التی بیترب الحایرات و لعن الله علی الاعداء بجمیع اللعنات

بدانکه در کتاب بحار از صاحب کامل و صاحب مناقب و ابن نما و ابی مخنف روایت کرده است که چون عمر بن سعد لعین سر سرکرده مظلومان و فرزند پیغمبر آخر الزمان را تسلیم خولی بن یزید اصبحی شقی نمود که از برای ابن زیاد بدنهاد ببرد خولی ملعون شب داخل کوفه گردید و دید که در قصر دار الاماره آن سرکرده فجره بسته است پس آن سر مطهر را بمنزل خود آورد در ظرفی که در آن سرکه و شیره میکنند و عرب آنرا اجانه میگویند گذاشت و آن ملعون را دو زن بود یکی از قبیله بنی اسد دیگری حضرمیه که اسم او نواره و آن نوار زن عترت طاهره بود و پس آمدن نفسه اول بدار و بر حضرمیه آمدن او سؤال کرد که از سفر چه همراه آورده قال جئتک بالذهب هذا رأس الحسین معک فی الدار یعنی از برای تو طلا آورده ام و اینک سر حسین مظلوم را بخانه تو آورده ام ضعیفه مؤمنه در جواب او گفت که وای بر تو مردم طلا و نقره میآورند و تو سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را از برای من آورده والله بعد از این سر من با سر تو بر یک متکا گذاشته نخواهد شد پس آن زن میگوید از رختخواب برخواستم و بصحن خانه آمدم و آن ملعون زوجه اسدیه خود را طلبیده در پهلوی خود خوابانید و آن زن نیک اختر میگوید که والله علی الدوام نظر میکردم میدیدم که عمودی مثل نور میدرخشید از آن ظرفی که سر شهید در آن بود بسوی آسمان بالا میرفت ورأیت طیوراً بیضاء ترفرف حولها یعنی و دیدم مرغان سفید بسیار را که در اطراف آن ظرف و در جوار سر مقدس طواف میکنند و بجانب آسمان و زمین پرواز میکنند مؤلف گوید که اما آنچه از بعض کتب مشهور شده است که آن ملعون سر پر خون را در تنور خاکستر گذاشت و زنان و حوریان جنان بزیارت او آمده و هر یک نوحه میکردند پس در این باب آنچه بنظر این خادم اخبار نرسیده است والله العالم پس چون صبح شد آن ملعون آن سر پرنور را برداشت با سایر اشقیا که باقی سرها و اسیران را همراه داشتند داخل کوفه شد قال الراوی و اذا بصیحة قد ارتفعت راوی میگوید که از دخول سرها و اسیران در کوفه چنان صیحه عظیمه از خلق برآمد که گویا کوفه بزلزله شد مؤلف نالان گوید که چگونه میشود که زلزله نشود و حال آنکه از استماع آن قلبها و سنگها بزلزله میافتد و همین بس است که در حدیثی وارد شده است که واذا نحن بالرؤس علی اطراف الرماح و هی ثمانیة عشر رأساً یقدمهم رأس الحسین علیه السلام یعنی که ناگاه سرها را آوردند و آنها هیجده سر بود و سر انور سرکرده شهیدان پیش روی همه آنها بود وهو رأس ازهری قمری اشبه الخلق برسول الله صلی الله علیه و آله یعنی آه آه و مصیبتاه که آن سر نورانی مثل ماه شب چهارده میدرخشید و شبیه ترین همه خلق بود برسول الله صلی الله علیه و آله و لحیته کسواد السبج قد انتصل منها الخضاب و ریش معبر از دو اطراف صورت منورش مثل سبج بود و اطراف صبح و هنوز اثر خضاب از آن ظاهر بود چنانچه در کتاب بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که کشته شد حضرت امام حسین علیه السلام در حالتی که ریش نورانیش برنگ وسمه خضاب کرده بود ووجهه کأنه دائرة القمر و الریح تلعب بلحیته یمیناً و شمالاً آه و اخرتاه و والاماه که روی منورش مثل ماه شب چهارده میدرخشید آه و اویلاه و و مصیبتاه که باد با ریش پرخونش بازی میکرد و آن را با اطراف راست و چپ حرکت میداد مؤلف خونجگر میگوید که کافی است از برای حزن و نوحه دنیا که در کتب معتبره از مسلم گچکار روایت شده است که میگوید که ابن زیاد بدنهاد

مرا از برای اصلاح دار الاماره کوفه طلبیده بود و من در آن کفرخانه مشغول گچکاری بودم که ناگاه صدای غوغای عظیمی بلند شد من از خادم که با ما مشغول بنائی بود از سبب آن سؤال کردم قال الساعة اتوا برأس خارجی خرج علی یزید علیه اللعنة آه و امصیبتاه و وادیناه که آن خادم جواب داد که در این ساعت داخل کوفه کردند سر خارجی را که بر یزید علیه اللعنه خروج کرده بود مسلم میگوید که از او پرسیدم که آن خارجی که بود جواب گفت که او حسین بن علی بود پس چون من این جواب را شنیدم صبر کردم تا آن خادم بیرون رفت فلطمت علی وجهی حتی خشیت علی عینی ان تذهبا پس بهمان دستیکه گچ داشتم چنان سیلی بر صورت خود زدم که خوف کردم که هر دو چشمم کور شود پس دست خود را شستم و از پشت آن قصر بیرون رفتم و چون نزدیکی کناسه کوفه رسیدم در گوشه ایستادم دیدم که خلایق منتظر رسیدن سرها و اسیران ایستاده اند اذ اقبلت اربعون شقة تحمل علی اربعین جملاً فیها الحرم والنساء واولاد فاطمة الزهراء علیها السلام آه آه و اخرتاه که مسلم میگوید که ناگاه روی آوردند چهل محمل که بر چهل شتر بار کرده بودند که در آنها بود حرم و زنان و اولاد فاطمه زهرا سلام الله علیها قال و اذا بعلی بن الحسین علیهما السلام بغیر وطاء واوداجه تشخب دماً و هو مع ذلک یبکی و یقول ای شیعتنا وای ناله و نوحه کنندگان مسلم میگوید که ناگاه نظرم به بیمار کربلا جناب علی بن الحسین علیهما السلام افتاد آه آه که دیدم آن بیمار را که عبائی و لباسی که تواند خود را بآن بپوشد نداشت آه و اخرتاه و وامصیبتاه که از رگهای گردن مقدس بیمارش خون میریخت و با این حالت میگریست و این اشعار را میخواند اشعار بیمار کربلا که در وقت دخول کوفه میفرموده است یا اهل کوفان کم ذا تضحکون و کم تبالغون بما فیه تاذینا یعنی ای اهل کوفه تا چند خنده میکنید و تا کی سعی مینمائید در آنچه باعث اذیت و آزار ما است یا امة السوء لا سقیاً لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا ای امت بد اعتقاد بد رفتار امید که هرگز آب خوشگوار نچشد جایگاه شما ای امتی که رعایت نکردید حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله را در حق ما لو انّنا و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا هرگاه در میانه ما و شما جمع نماید رسول الله صلی الله علیه و آله چه جواب خواهید داد در باره رفتاریکه نموده اید با ما تسیرونا علی الاقتاب عاریة کاننا لم نشید فیکم دینا آه آه ما را در اطراف شهرها میگردانید بر قتبهای شترهای برهنه گویا هرگز ما دین شما را محکم نکرده ایم و بکار دین شما نیامده ایم بنی امیة ما هذا الوقوف علی تلک المصائب لا تلبون داعینا ای بنی امیه چه خبر است این نوع ایستادگی شما ها از برای رسانیدن اینگونه مصیبتها بما و جواب ندادن شما بسخنان ما تصفقون علینا کفکم فرحاً و انتم فی فجاج الارض تسبونا آه آه که از روی خوشحالی دستهای خود را بر هم میزنید و در جاده ها و شارعهای عام علانیه بر ما لعن میکنید الیس جدی رسول الله ویلکم اهدی البریة من سبل المضلینا وای بر شما آیا نیست جد من رسول الله صلی الله علیه و آله که هدایت فرموده است همه امت را از راههای گمراهی یا وقعة الطف قد اورثتنی حزناً والله یهتک استار المسیئینا ای واقعه بیابان کربلا بتحقیق که بمن ارث داده یک حزن و غمی که هرگز فراموش نخواهد گردید و خداوند پاره خواهد فرمود پرده های گناهکاران را و در دنیا و آخرت رسوا خواهد گردانید مؤلف محزون گوید که پس آن بزرگوار اسیر بیمار و هر یک از زنان اسیر و دلفکار خطبه غرائی خواندند و گریستند و خلق را گریانیدند تا بنزدیکی دار الاماره ابن زیاد بدنهاد رسیدند و در کتب معتبره متعدده روایت شده است که در آنوقت ابن زیاد بدنهاد در قصر الاماره کفرخانه خود نشست و اذن عام داده هجوم خلایق شد پس امر کرد که سرهای شهدا را حاضر کنند آه آه و اخرتاه که اول سر سعادتمند آقای مظلوم را بر سر نیزه نمودند و در عقب آن باقی سرهای شهدا را در مجلس آن معدن کفر و عناد حاضر کردند و در پیش روی او گذاشتند و در روایتی وارد شده است که آن لعین آن سر مقدس را داخل مجلس اشقیا کرد و این شعر را خواند املأ رکابی فضة او ذهبا قتلت خیر الناس اماً و اباً یعنی پر بار کن شتر سواری مرا از نقره و طلا زیرا که کشتم بزرگواری را که بهتر است از همه کس از جهت پدر و مادر و روایت شده است که ابن زیاد چون این کلام را از آن ملعون شنید بغضب درآمد و گفت لو علمت انه کذلک لم قتلته یعنی ای بیدین اگر میدانستی که حسین اینطور است که تو میگوئی چرا او را بقتل رسانیدی پس امر کرد تا گردن او را زدند و باسفل السافلین روانه کردند و در کتاب بحار روایت کرده است که چون سر آن بزرگوار را حاضر کردند امر کرد تا آنرا در پیش روی او در طشتی از طلا گذاشتند و جعل ینظر الیه ویتبسم آه و اخرتاه که آن ملعون مطرود مدام نظر بآن سر منور میکرد و تبسم میکرد وکان بیده قضیب فجعل یضرب به ثنایا الحسین علیه السلام و یقول لقد اسرع الشیب الیک یا ابا عبدالله ای محبان وای ناله کنندگان والله علی که بر حسین از ابن زیاد رفت ابن زیاد رفت و نخواهد زیاد رفت آه و امصیبتاه که آن ملعون آنچه چوبی در دست داشت و بجانب دندانهای آقای شهیدان حرکت

میداد و بی ادبی میکرد و میگفت که چه قدر زود پیر شده ای حسین آه که صاحب کتاب مجمع البحرین روایت کرده است که مراد از قضیب که در دست
ابن زیاد ملعون بوده شمشیر نازک لطیفی بود که به دندانهای آن بزرگوار اشاره میکرد و موافق روایت ابن نما اینست که روی بحاضران مجلس
کفر اساس کرده میگفت که اِنَّهُ کانَ حَسَنَ الثَّغْرِ آه آه یعنی بدرستیکه حسین چه خوش لب و دندان بوده و عجب دندانهای شیرین نیکوئی داشته است
ای دوستان مظلوم کربلا چه بگویم سخنی را که نمیتوان گفت و نمیتوان شنید آه آه موافق روایت صاحب عوالم اینست که آن بیحیای بی ایمان چوب
دست خود را که خداوند هرگز آن دست را از غلهای جهنم فارغ نگرداند بدماغ آن مظلوم غریب اشاره میکرد و بحاضران شقاوت نشان میگفت
که وَما رَأَیْتُ مِثْلَ هذَا الرَّأسِ حُسْناً آه آه یعنی هرگز سری باین حسن و جمال ندیده ام پس یکی از حاضران گفت که حسین شبیه ترین همه خلق
بوده است برسول الله صلی الله علیه و آله مؤلف گوید ای دوستان والله متحیرم که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنمجلس حاضر میبود و آن
رفتار ابن زیاد علیه اللعنه را با جگر گوشه خود میدید و امتحان او را می شنید چه میکرد و در بحار از سعد بن معاذ و عمر بن سهل که هر دو در آنمجلس
حاضر بوده اند روایت کرده است که آن پلید بدین آیین گاهی چوب خود را بدماغ و گاهی بچشمهای حق بین و گاهی بدهان معجز بیان آنحضرت
اشاره میکرد والله که عجب کلام صحیحی است که در بحار از ابوالقاسم محمد که در آنمجلس حاضر بوده روایت میکند که گفته است که هرگز چشم مجلسی
نیفتاد که بدتر و رسواتر باشد از آنمجلس که سر مقدس فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که در میانه دو دست ابن زیاد شدید العناد
افتاده بود و آن حرامزاده با چوب خود با آن لب او بازی میکرد و در حدیث است که زید بن ارقم علیه الرحمه حاضر بود و بخشم آمد و فریاد زد که ای پسر زیاد
این چوب را از روی این دو لب مبارک بردار که قسم بذات خداوندی که نیست خدائی بغیر از او که لَقَدْ رَأَیْتُ شَفَتَیْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ تَرْشِفُ ثَنایاهُ یعنی بچشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله لب و دندانهای خود را بر دهان او گذاشته بود و لبها و دندانهای
او را میبوسید و در حدیث دیگر است که گفت که بچشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله لبهای مقدس خود را گذارده بود بر همین موضع
چوب تو پس ناله بلند بی اختیاری از جگر برکشید و شروع کرد بگریستن پس ابن زیاد علیه اللعنه با او گفت که خدا چشمهای ترا بگریاند ای دشمن خدا
این روز سرور و شادی ماست و تو گریه میکنی اگر نه این بود که ترا خرافت پیری درک کرده و عقل تو زایل شده است هر آینه امر میکردم باینکه گردن
ترا بزنند زید بن ارقم در جواب او گفت که ای پسر بگذار تا حدیثی از برای تو روایت کنم که آن دشوارتر باشد برای تو از آنچه شنیدی بدانکه
روزی دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که نشانید فرزند خود حسن را بر ران راست خود و نشانید این سر حسین را بر ران چپ خود و دستهای
خود را بر گیسوان معنبر شان داخل مینمود و بخداوند عرض میکرد که ای خداوند من تو می سپارم ایشان را و بصالح از مؤمنین پس ملاحظه کن که چگونه
غایب کرده امانتهای پیغمبر خود را پس زید بن ارقم از مجلس او برخواسته و بخانه خود رفت و صدا را بگریه بلند کرده و میگفت که یا ویلتاه
مَلَکَ عَبْدٌ حُرّاً یعنی ای وای که مالک شده است بنده آزاد را و میگفت ای اعراب بدانید که بعد از این همیشه بنده و ذلیل خواهید بود زیرا
که بقتل رسانید فرزند فاطمه زهرا علیها السلام را و امین خود گردانید پسر مرجانه را تا بکشد اخیار شما را و بنده خود قرار دهد اشرار شما را
پس راضی شده اید بذلت دائمی خود پس دور باد از رحمت الهی هر کس که باین امر راضی شده اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ وَمَنْ رَضِیَ بِفِعالِهِمْ بدوام خلود جبار قهار

مجلس شصت و هفتم در مکالمه ابن زیاد بی ایمان با اسیران و بردن ایشان بزندان

اَلسَّلامُ عَلَی الثّاوِینَ عَلَی الشُّهَداءِ وَالاُسَراءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه وبعد اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مَنْ بِخُضُوعِهِ خَضَعَ الْخاضِعُونَ وَبِخُشُوعِهِ
خَشَعَ الْخاشِعُونَ وَلِرَزایاهُ بَکَی السّابِقُونَ وَاللّاحِقُونَ اَعْنِی سَیِّدَ الْمَظْلُومِینَ وَمَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ وَشَفِیعَ الزّائِرِینَ وَالْمُجاوِرِینَ وَالْباکِینَ
یَوْمَ جَمْعِ الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ مَوْلانا وَمَوْلَی الْکَوْنَیْنِ اَبا عَبْدِاللهِ الْحُسَیْنَ فِداهُ اَرْواحُنا وَمَعَ اَرْواحِ الثَّقَلَیْنِ فَبِاللهِ یا حُجَّةَ اللهِ عَزیزٌ عَلی مُحِبّیکَ
اَنْ یَسْمَعُوا آیَةَ التَّطْهِیرِ مِنْ اَصْدَقِ الْقائِلِینَ فِیکَ وَفِی آبائِکَ الطّاهِرِینَ الْمَعْصُومِینَ عَلَیْکُمْ سَلامُ اللهِ اَبَدَ الْآبِدِینَ آه آه وَاَنْ یَسْمَعُوا
مِنْ اَصْوَلِ الْکافِرِینَ وَالْمُلْحِدِینَ اَنَّکَ مِنَ الْمُفْتَضِحِینَ الْکاذِبِینَ فَوا اَسَفاهُ یا حَبِیبَ اللهِ عَزیزٌ عَلی شِیعَةِ آلِ اللهِ اَنْ یَطَّلِعُوا عَلی اَنَّهُ کانَ شِفاءُ
قَلْبِ سَیِّدِ الْاَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ عَلی حُبِّکَ وَاُمِّکَ وَاَبِیکَ اَنَّکَ حَبِیبُ رَبِّ الْعالَمِینَ آه آه وَاَنْ یَطَّلِعُوا عَلی اَنَّ شِفاءَ حِقْدِ الْمُنافِقِینَ
لِسَفْکِ الْاَنْجَسِینَ فِی قَتْلِکَ یا بَقِیَّةَ الْماضِینَ وَفِی قَتْلِ اَوْلادِکَ وَاَصْحابِکَ الْمُنْتَجَبِینَ وَفِی انْتِهاکِ حُرْمَةِ حَرِیمِکَ یا بَقِیَّةَ اللهِ لا لِه

بِالسَّماواتِ وَالْاَرَضِینَ فَاَسْئَلُ اللهَ الصَّلَواتِ عَلَیْکَ وَعَلی اَحِبّائِکَ اَبَدَ الْآبِدِینَ وَاللَّعَناتِ عَلی اَعْدائِکَ دَهْرَ الدّاهِرِینَ بدانکه در کتب
معتبره و در احادیث متعدده روایت شده است که چون جناب سید الساجدین علیه السلام را با سرها و اسیران داخل کوفه گردانیدند
و در میانه روز در حضور خاص و عام و هجوم زنان نافرجام و لشکریان کوفه و شام در کوچها و بازارها گردانیدند و ابن زیاد معدن فساد
در قصر الاماره بتخانه خود نشست و بزرگان کوفه و شام را چون ضد دید ترتیش اطراف محفل کفر منزل خود جای داد و منادیان بی ایمان
او از هر جانب صلای عام داده پس کوچک و بزرگ کوفه چون نسل شیاطین و متمرده در اطراف و حواشی هجوم آورد پس آن مطرود داول
امر کرد که سر سر کرده شهیدان و فرزند پیغمبر آخر الزمان اعنی خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء را در مجلس او حاضر کرده
بر طشت طلائی گذاشتند پس امر کرد که بیمار کربلا را با اسیران داخل آنمجلس عام کنند پس ملازمین کفر آیین جناب سید الساجدین را با
غل و زنجیر و زنان و دختران را نالان و گریان داخل قصر کفر بنیان او نمودند و در کتاب بحار و غیره روایت شده است که جناب
زینب با نهایت رنج و تعب و با لباسهای بسیار کهنه مندرس داخل مجلس شد و اصلا اعتنائی با آن ملعون نکرد و در گوشه نشست و کنیزان بدور آن
مرکز دایره عزا ایستاده حلقه ماتم زدند ابن زیاد فریاد برکشید که این زن متکبره که بود که اصلا بما اعتنائی نکرد از آنمجلس جوابی نشنید دفعه
دفعه دیگر اعاده اینکلام کرد یکی از خدمتکاران جواب داد که این زن زینب خاتون دختر جناب علی بن ابیطالب علیه السلام است پس آن ملعون
چون آن مخدره را شناخت قالَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی فَضَحَکُمْ وَقَتَلَکُمْ وَاَکْذَبَ اُحْدُوثَتَکُمْ ای شیعیان والله که سخنان ناسزای آن بدنهاد منافقین و اعدای
دین قلوب مقدسات آل محمد علیهم السلام و قلبهای شیعیان و محبان ایشان را بیشتر از هزار تیر و نیزه مجروح کرده و زیاده باعث حزن
و نوحه و ناله ایشان شده و خواهد شد آه آه که اول سخنی که آن بیحیا گفت این بود که حمد خدا را سزا است که شما را مفتضح و رسوا کرده و کشت شما را
و احادیث شما را دروغ کرد پس چون آن مظلومه سخنان کفر بنیان آن بی ایمان را استماع نمود قالَتْ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی اَکْرَمَنا بِنَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ وَطَهَّرَنا مِنَ الرِّجْسِ تَطْهِیراً اِنَّما یَفْتَضِحُ الْفاسِقُ وَیَکْذِبُ الْفاجِرُ وَهُوَ اَنْتَ یا عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّ رَسُولِهِ آه بفدای جرأت و شجاعت
و فصاحت آن مخدره شوم که در آن شدت اسیری و دستگیری و بی یاوری در جواب آن شقی فرمود که حمد مخصوص خداوندی است که گرامی داشت
ما را به نبی خود محمد صلی الله علیه و آله و پاک گردانید ما را از هر عیبی و خباثتی و قرار داد ما را در کمال طهارت و پاکی و اینست و غیر این نیست
که مفتضح میگردد فاسق و تکذیب کرده میشود فاجر و آن توئی ای دشمن خدا و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آن ملعون گفت که کَیْفَ
رَأَیْتِ صُنْعَ اللهِ بِاَخِیکِ وَاَهْلِ بَیْتِکِ یعنی ای زینب چگونه دیدی سلوک خداوند را با برادرت و اهل بیت او پس آن نفر زند امیر المؤمنین علیه السلام
دلیر در جواب منافقین فرمود که ای پسر زیاد جناب اقدس الهی جل شأنه العالی بر ایشان مقرر و مقدر فرموده شهادت را پس راضی بقضای
او شده و سر تسلیم و رضا را پیش انداخته روانه محل قتل و دفن خود گردیده اند و بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیده وَسَیَجْمَعُ اللهُ بَیْنَکَ
وَبَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و زود باشد که خداوند جل جلاله و عظم سلطانه جمع فرماید در میانه تو و میانه ایشان در روز قیامت تا در حضور منتقم حقیقی
با یکدیگر محاجه و مخاصمه کنید و بدرستیکه از برای تو ای پسر زیاد محل بازداشتن عجیبی است و موقف غریبی است در روز جزا فَاسْتَعِدَّ لَهُ
جَواباً وَاَنّی لَکَ الْجَوابُ یا شَقِیُّ پس آماده کن جواب خود را از برای او و کجا است جواب از برای تو ای ملعون شقی پس چون آن معدن غرور
و دین باخته بدنیا مغرور اینچنین جواب با صواب را با نهایت شجاعت و فصاحت بشنید در غضب گردید و آتش کفر و عناد بنیان صبرش او را
سوخته و بباد فنا داد خواست که امر بقتل آن مظلومه نماید که عمر بن حریث ممانعت نمود و گفت ای پسر زیاد زنانرا بگفته ایشان مواخذه نمیکنند
و بگفتن سخنان درشت در معرض عتاب در نیاورند ای پسر زیاد اگر دست تسلی بر قلب مجروحش نگذاری چرا به تیغ زبان جراحت دیگر بر
قلبش روا داری این زن با مصیبت زا مرد اکشیده و سزاوار آنست که دست از جان او برداری پس آن بیشرم و حیا ساکت شد لکن جناب
زینب راضی بسکوت نشده فرمود که یَا ابْنَ زِیادٍ حَسْبُکَ ما ارْتَکَبْتَ مِنّا یعنی ای پسر زیاد از قتل مردان بس است تو را آنچه با ما
کرده و آن خونهای ناحقی که ریخته و آن اذیتها که رسانیده ابن زیاد گفت که ای دختر علی خداوند شفا داد مرا از دست طاغیان و گردنکشان
از اقوام تو و از شر عاصیان از اهل بیت تو مؤلف گوید ای شیعیان چون جناب زینب از زبان آن بیحیا که خداوند هرگز دهان او را
از آتش جهنم و زقوم آن خالی نگرداند شنید که اهل بیت طیبین را نسبت بطغیان و عصیان داد و بیطاقت شده چنانچه اهل معرفت و محبت و غیرت

از شیعیان نیز نتوانند که بشنوند و آرام گیرند و بی اختیار ناله و نوحه نکنند پس آن مظلومه نمود بی اختیار ناله غریبانه از دل سوخته
برکشیده و گریست گریستن شدیدی فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي وَأَبَرْتَ أَهْلِي وَقَطَعْتَ فَرْعِي وَاجْتَثَثْتَ أَصْلِي فَإِنْ يَشْفِكَ
هَذَا فَقَدِ اشْتَفَيْتَ ای شیعیان و ای تعزیه داران بشنوید و با جناب زینب خاتون دلخون همداستان شده بی اختیار ناله کنید پس آن
که آن مظلومه با گریه و ناله در جواب فرمود که ای پسر زیاد بتحقیق که قتل کردی بزرگ مرا یعنی نخل قامت برادرم حسین را پامال نمودی و بر خاک
هلاک انداختی و دختران آل محمد صلی الله علیه وعلیهم اجمعین که یکی پرده نشینان سرادق عصمت و طهارت بودند بیحجاب گردانیدی
یعنی خیمهای ایشانرا بآتش عدوان سوختی و ایشانرا اسیر دست اشرار نموده بر شتران سوار کرده و در کوچه و بازار در وقت هجوم
منافقین و اشرار گردانیدی و اینک در مجلس عام در حضور این قوم نافرجام احضار نموده ای پسر زیاد فروع مرا قلع نمودی یعنی نوجوانان
هاشمیه و سرو قدان چمن احمدیه را که در عالم مثل و مانند نداشتند مثل برادرم حضرت عباس علیه السلام که ماه بنی هاشم بود و برادرزاده
نوداماد حضرت قاسم که مثل ماه تابان بود و مثل برادرزاده دیگرم علی اکبر که شبیه ترین خلق بود به پیغمبر صلی الله علیه وآله و اولادهای
خودم میوهای قلبم همه را پاره پاره کرده آه آه بلکه بر اطفال کوچک ما مثل برادرزاده ام عبدالله فرزند برادرم حضرت امام حسن علیه السلام
بلکه بر شیرخواره ما مثل علی اصغر رحم نکرده ای پسر زیاد هیچ میدانی که چه کرده و الله ریشه مرا از اصل و فرع از بیخ کنده و برباد داده
ای پسر زیاد بلکه این غمهای تو سینه تو را شفا داده است که شفا یافته پس ای بیحیای شقی دیگر از جان من چه میخواهی که اراده قتل من داری
پس چون آن ملعون این سخنان را شنید روی نحس خود را بجانب حاضران گردانید و گفت که هَذِهِ شَجَاعَةٌ وَلَقَدْ كَانَ أَبُوهَا شُجَاعاً شَاعِراً
یعنی این زن عجب فصیح و بلیغ و کلمات او با سجع و قافیه است و پدر او علی بن ابیطالب علیه السلام نیز فصیح و بلیغ بود و سخنان با سجع
و قافیه میگفت و اشعار نیکو انشا میفرمود پس جناب زینب در جواب او فرمود که ای پسر زیاد زنان را چکار با سجع و قافیه است خصوصا مرا
که با این گرفتاری احوال توجه و اعتنائی بسجع و قافیه است مرا اینقدر غم در سینه و اشک در دیده است که مجال سجع و قافیه نیست بلی
قلب پر غم و سینه پر الم مرا بر آن داشته که کمی از بسیار و اندکی از بیشمار و اندکی از بیشمار از احوال خود را بیان نمایم لکن ای پسر زیاد
بدانکه چه تعجب میکنم از کسی که شفا میدهد بسینه خود را بکشتن امام خود و حال آنکه علم دارد که در قیامت از او [illegible] میکشند پس چون ابن زیاد
دید که هرچه جناب زینب تکلم میکند جوابهای کافی و وافی و شافی میشنود بلکه باعث ظهور کفر و فضاحت او میگردد و صلاح خود را در این دید که
با آن مظلومه دیگر تکلم نکند تا مفتضح نگردد پس روی نحس خود را بطرف جناب ام کلثوم خاتون کرده پرسید که این کیست گفتند
که این ام کلثوم خواهر دیگر حسین است فَقَالَ يَا أُمَّ كُلْثُومٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ رِجَالَكُمْ فَكَيْفَ تَرَوْنَ مَا فَعَلَ بِكُمْ یعنی ای ام کلثوم حمد خداوندرا
که کشت مردان شما را پس چگونه دیدید آنچه را که بر سر شما آمد فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ لَئِنْ قَرَّتْ عَيْنُكَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ فَطَالَ مَا قَرَّتْ عَيْنُ جَدِّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهِ پس جناب ام کلثوم در جواب فرمود که ای پسر زیاد اگر روشن شد چشم تو بکشتن برادرم حسین علیه السلام پس بدانکه طول
کشید زمانهائی که روشن گردیده بود چشم جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بدیدن او وَكَانَ يُقَبِّلُهُ وَيَلْثِمُ شَفَتَيْهِ وَيَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ
ای پسر زیاد لعنت خداوند بر تو باد این بود رفتار تو با او که او را بقتل رسانیدی و بدن نازنینش را در این هوای گرم در بیابان انداخته و سر
مقدس او را بر نیزه کرده و بکوفه آورده آه آه و لکن بدانکه رفتار و عادت جدش این بود که هر وقت او را میدید او را در آغوش
مرحمت خود جای میداد و او را میبوسید و لبهای او را که حال بر سر نیزه پژمرده شده است میبوسید و میبوئید و میمکید و مکرر او را بر دوش خود
سوار میکرد فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ أَعِدَّ لِجَدِّهِ جَوَاباً فَإِنَّهُ خَصْمُكَ غَداً پس فرمود که ای پسر زیاد آماده کن از برای جد او جواب این مسئله
را که خصم تو در یوم الحساب پس آن مکار غدار چون دید که جناب ام کلثوم خاتون نیز مثل خواهرش جناب زینب فصاحت و بلاغت را
از پدر بزرگوارش جناب علی بن ابیطالب علیه السلام ارث دارد و اگر با او سخن گوید او را مفتضح و رسوا میکند روی خبیث خود را بجانب
بیمار کربلا علیه السلام گردانید و گفت مَنْ هَذَا یعنی این بیمار کیست در جواب گفتند که این جوان علی بن الحسین است پس آن ملعون گفت که أَلَيْسَ
قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ یعنی آیا نیست اینکه خداوند کشت علی بن الحسین را یعنی ما شنیدیم که علی بن الحسین را کشته اند پس بیمار کربلا در جواب
او فرمود که ای شقی آه آه مرا برادری بود علی اکبر نام که او را نیز علی بن الحسین میخواندند و مردم او را کشتند پس آن شقی بیعاقبت عرض کرد که بلکه

خداوند کشت آنحضرت در جواب او این آیه را خواند که اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا و شاید که مقصود جناب او از خواندن این آیه
شریفه اشاره باین باشد که ای پسر زیاد خداوند خواهد میراند زیرا که اوست محیی و ممیت پس در این سرزنش هست با او این باشد که شقی
روح تو را نیز خواهد نمود پس چون آن بیحیای بی ایمان فهمید که اگر با این بزرگوار هم سخن بگوید رسوا خواهد گردید در غضب شد و گفت بکه
لَكَ جُرْأَةٌ عَلَى جَوَابِي یعنی ای پسر تو را جرات است که با من کلام کنی و هرچه بگویم جواب گوئی اذْهَبُوا بِهِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ آه آه که بیمار این
شقاوت آئین امر کرد که ببرید این پسر را و گردن او را بزنید و لا حول و لا قوة الا بالله که جناب زینب مظلومه چون این کلام غم فرجام را
استماع نمود قَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا أَحَداً فَإِنْ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ آه آه که آن مظلومه فرمود که ای پسر خبیث
که ای پسر زیاد تو که احدی از ما باقی نگذاشتی و همه مردان و جوانان ما را بقتل رسانیدی آه آه از برای ما اسیران محرمی باقی نمانده است
مگر این نوجوان بیمار ای پسر زیاد اگر اراده کشتن او داری مرا با او بقتل برسان مؤلف نالان گوید که والله متحیرم و نمیدانم که آن مظلومه
بر چه حال شد که با آنکه زن بود و حکم شهادت بر او نبود راضی بکشته شدن شد و التماس میکرد که او را با آن بیمار بقتل برسانند او را آه از
ابن زیاد بدبنیاد اصلا گوش بالتماس آن مظلومه نداد و فریاد زد که ای جلاد آه آه که جلاد دژخیم داخل مجلس شد و بجانب آن علیل بیمار رفت
که از مجلس بیرون برد که همه زنان و دختران از جای برخاسته بدور او حلقه ماتم زدند مؤلف گریان حیران گوید که آه آه نمیدانم که
هر یک از اسیران بر چه حال شدند آه واحزناه آیا سکینه خاتون صغیره که او را بغیر از این برادر بیمار محرمی نبود بر چه حال شد که برادر
خود را در دست جلاد مشاهده نمود و آیا عمه های مظلومه اش چه دیدند و چه نالها کردند والله که شیعه کامل تاب آن ندارد که احوال
آن بیمار علیل اسیر در غل و زنجیر را و آن زنان بیکس بی پناه را در مثل آن مجلس در حضور خاص و عام تصور نماید و بی اختیار قلبش محزون و سینه اش
سوزان و دیده اش گریان نگردد آه آه که شیخ مفید و ابن نما رحمهما الله روایت کرده اند که حضرت زینب خاتون دلخون دست در گردن
آن بیمار اسیر کرده فرمود که ای پسر زیاد حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا یعنی بس است تو را همان خونهائی که از ما ریخته والله که دست از گردن او بر ندارم تا آنکه
اگر او را بقتل رسانی مرا با او بکشی و در حدیث است که آن شقی بعد یکساعت نظر بجانب ایشان انداخته ساکت و متحیر و متفکر بود پس رو بحاضران
کرده و گفت که تعجب دارم از رحم و محبت خویشی والله که چنان گمان کردم که زینب دوست میدارد که او را با فرزند برادرش بقتل رسانم پس
در مقام ترحم برآمده گفت که او را واگذارید و او را همان بیماری او کفایت میکند پس جلاد دست از ایشان برداشت سید بن طاوس روایت کرده است
که در آن وقت جناب سید الساجدین علیه السلام روی بعمه خود کرده فرمود که ای عمه جان شما ساکت شوید تا من با این ملعون سخن بگویم پس روی مبارک
بجانب او کرده فرمود که ای پسر زیاد آیا بکشته شدن مرا میترسانی آیا نمیدانی که قتل عادت ما است و شهادت کرامت ما پس آن ملعون بیحیا امر کرد
که غل آورده آن بیمار علیل را غل بر گردن نهادند و با زنان و دختران بزندان بردند راوی که یکی از ملازمین ابن زیاد بود میگوید که من از مجلس ابن زیاد
تا زندان همراه اسیران بودم از هیچ کوچه نگذشتیم مگر آنکه مملو از مرد و زن بود که همه بر صورت خود میزدند و گریه میکردند تا آنکه ایشانرا
داخل زندان کردند و در آن را بستند و در حدیث دیگر است که ایشانرا بخانه خرابی بردند که در جنب مسجد کوفه بود قال السید قالت زینب
بنت علی علیه السلام لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أُمُّ وَلَدٍ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبِينَ وَقَدْ سُبِينَا المجان و اگر یکنند کان حدیثی از جناب
زینب خاتون روایت شده است که قلبهای مردان و زنان از محبتهای قیامت کباب و دیده های ایشانرا پر آب دارد که میفرماید که چون
ما را بزندان بردند هیچ زن آزادی بدیدن ما نیامد بلکه کنیزان که از کوفیان اولاد بهم رسانیده بودند بدیدن ما آمدند
زیرا که ایشان اسیر شده کان بودند و ما نیز اسیران بودیم مؤلف گوید که ای شیعیان چه بر دل جناب زینب گذشت در آن زندان که تعزیت بسر برده که
عزت و بزرگواری زنده کان نزد کرده است و بزرگان دنیا و دین او را عزت گذاشته اند و بعد ذلیل شده است و او را دیدن بکمند ذلیلان و اسیران
و فقیران پس آه تعزیه داران در آن زندان گریان و نالان مشغول گریه و ماتم و تعزیه داری کرده میدیدند الا و صلی الله علی محمد و آله الاطهار
و لا سیما مولانا الاسیر سید الساجدین و النسوة الاساری و علی الناصبین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

مجلس شصت و هشتم در بیان بعضی از اذیتهای ابن زیاد در کوفه با سرها و اسیران و شهادت عبدالله بن عفیف رحمه الله

السلام علی الباکین الصارخین علی الشهداء الذین هم احیاء عند الله و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد سبحان من تفرد بالوحدانیة والبقاء و سبحان من تعزز بالصمدانیة والبهاء فهو المخصوص بالازلیة والابدیة والسرمدیة والبقاء و هو الحی الذی لا یموت و ما سواه مقهور تحت البداء اللهم صل علی من اقمتهم مقامک فی جمیع عوالمک للاداء و جعلتهم اکبر آیاتک للحیوة والبقاء و آیاتک الباسطة بالقبض والعطاء و اذنک السامعة للدعاء و السنتک المجیبة للنداء لکل ما سواک بلغته فی السراء والضراء و هم محمد و آله النقباء النجباء علیهم صلواتک و سلامک فی کل آن بعدد ما فی داری الفناء والبقاء و لاسیما علی خامس اصحاب الکساء قتیل اهل الجور والجفاء الذی بدنه التریب الملقی فی البیداء و دیر راسه الشریف علی قناة الاعداء بابی و امی الذی تکلم من حلقومه بعد شهادته مع الفناء و قرء راسه علی القناة کلام الله فی السکک والاسواق بین الملاء حتی یسمع منه سورة الکهف و غیرها الاحباء والاعداء لیعلم الکل بانه سید من عنی الله عز و جل بقوله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون مؤلف گوید که بر صاحبان عقول کامله مخفی نیست که مقتضای ادله عقلیه و نقلیه مثل این آیه شریفه و غیر آن اینست که آن بزرگوارانی که بجهاد اکبر یا اصغر کشته شده اند در باطن زنده کانند و نمرده اند و از جانب خداوند روزی داده میشوند و میبینند و سرور همه ایشان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین اند و در حدیث وارد شده است که و ما منا الا انه مقتول او مسموم یعنی هیچیک از ما اهل بیت نیستیم مگر آنکه یا کشته شده ایم یا زهر داده شده ایم و در حدیثی وارد شده است که ان میتنا لم یمت و قتیلنا لم یقتل یعنی میت از ما نمرده است و کشته شده از ما کشته نشده است و شاهد بر این مطلب احادیث بسیار است و از جمله آنها از احادیثی است که در وقت غسل دادن آنها ایشان خود حرکت میکرده بوده اند و خود استقبال جنازه خود تشریف میآورده بوده اند آه آه و از جمله احادیثی که این مطلب را خوب واضح میکرداند احادیثی است که در احوال مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء وارد شده است مثل آنکه در وداع آخر اشعاری چند برای شیعیان بجناب سکینه خاتون پیغام داده اند و مثل آنکه سر مقدسش از بدن جدا شده آن بزرگوار در راه کوفه و شام و در مجالس آنها تلاوت قرآن میفرمود چنانچه در ضمن بیان احوال سرهای اسیران بکوفه و غیر مطلع خواهید شد آه و اخرناه ای دوستان وای ناله کنندگان والله متحیرم که کدام یک از احوال کوفه ایشان را از برای شماها حکایت کنم که همه دلسوز و جمیعا غم اندوز است و از جمله آنها اینست که از اخبار متعدده مرویه در کتب معتبره معلوم میشود که چون سرکرده شهیدان و آقای مظلومان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء با سایر سرهای شهیدان و جناب سید الساجدین علیه السلام را با سایر اسیران داخل دار الشقاوه کوفه کردند در همان روز ابن زیاد شقاوت آثار در قصر الاماره خود مجلسی ترتیب داده بزرگان کوفه و شام را بر کرسیها نشانیده و اذن عام داده صغیر و کبیر از مردان و زنان جمع شدند پس اول سر سرکرده سروران عالم را طلبیده در طشتی از طلا گذاشت پس بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام را با سایر زنان و زنان طلبیده و بهر یک با زبان کفر بیان خود جراحتی بر دلشان رسانید و اذیت بسیار نمود پس آن علیل بیچاره را غل کرده با سایر اسیران روانه زندان کرده و در آنجا محکم کردند و شیخ مفید رحمه الله روایت کرده که در صبح روز دویم بعث برأس الحسین علیه السلام فدیر به فی سکک الکوفة و قبائلها یعنی آن بیحیای بی ایمان امر کرد که سر حضرت امام حسین علیه السلام را در همه کوچهای کوفه و قبایل اعراب بگردانند و در کتاب بحار روایت کرده است که زید بن ارقم گوید که من در غرفه خود نشسته بودم که ناگاه دیدم که نیزه که سر آن بزرگوار را بر آن نصب کرده بودند محاذی قصر من رسید شنیدم که این آیه شریفه را میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس از شنیدن این آیه از سر آن بزرگوار والله که موهای بدن من راست شد و من بر خود لرزیدم و عرض کردم که رأسک یا ابن رسول الله اعجب اعجب یعنی امر سر تو ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله عجیب تر و غریب تر و ابن شهرآشوب از شعبی روایت کرده است که انه صلب رأس الحسین علیه السلام بالصیارف فی الکوفة فتنحنح الرأس و قرء سورة الکهف الی قوله انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی یعنی بدرستیکه برکشیده شد سر مظلوم کربلا جناب سید الشهداء در بازار صرافان در کوفه پس من خود دیدم که آن سر مبارک تنحنحی کرد و سوره مبارکه کهف را تا این آیه شریفه تلاوت فرمود پس بر کوفیان جفا پیشه و شامیان پر جفا چیزی بجز ضلالت نیفزود آه آه که در حدیث دیگر روایت شده است که چون آن سر مقدس را در کوفه بر درختی آویختند همه خلق از آن سر شنیدند که

فرمود که و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و از یکی از کوفیان نقل شده است که چون سر آن مظلوم را بر درخت آویخته بودند من نزدیک رفته بودم و نظر بآن میکردم که دیدم لبهای مبارکش حرکت میکند چون گوش فرا داشتم شنیدم که این آیه را میخواند فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و سیعلم الذین ای منقلب ینقلبون و در بعضی از کتب معتبره از حارث بن وکیده روایت کرده است که گفت من از کسانی بودم که سر مقدس را برداشته بودند شنیدم که سر مطهر آنحضرت سوره کهف را تلاوت میفرمود من در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از آنجهت می شنیدم صدای مبارکش را و نغمه اورا و از آنجهت تفکر میکردم که سر بی بدن چگونه تکلم میکند که شنیدم من فرمود که یا ابن وکیده اما علمت انا معاشر الائمة احیاء عند ربنا نرزق یعنی ای پسر وکیده آیا نمیدانی که ما گروه ائمه زنده کانیم همیشه و مرگ را فانی نمیباید و در نزد پروردگار خود روزی داده میشویم چون این را شنیدم تعجب من زیادتر شد در دل خود خیال کردم که نباید گذاشت که این سر مطهر در نزد این جماعت بدگهر بوده باشد که با او این استخفاف را روا دارند پس در دل خود گذرانیدم که من این سر را از ایشان میدزدم پس ناگاه شنیدم که سر منور آنحضرت فرمود که یا ابن وکیده لیس لک الی ذلک سبیل یعنی ای پسر وکیده راهی نخواهی یافت بر این خیال که کرده و از جهت تو میسر نخواهد شد ای پسر وکیده ریختن ایشان خون مرا در نزد خداوند عظیم تر است از آنچه با سر من بعمل میآورند بگذار هر چه میخواهند بکنند زود باشد که بیابند جزای عمل قبیح خود را اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون یعنی در آن وقتیکه گردنهای ایشان بغلهای آتشی غل شده باشد و آنها را بزنجیرهای جهنم در کشیده باشند خداوند رحمت کند صاحب این اشعار را. رأس ابن بنت محمد و وصیه للناظرین علی القناة یرفع یعنی سر مقدس فرزند دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فرزند وصی او علی مرتضی علیه السلام از برای تماشای نظر کنندگان بر سر نیزه شده است والمسلمین بمنظر و بمسمع لا منکر منهم و لا متفجع آه آه که همه مسلمانان تماشا میکنند و می بینند که با سر آن بزرگوار چه میکنند و صدا و ناله ایشان نمیشوند و ناله و نوحه نمیکنند کحلت بمنظرک العیون عمایة و اصم رزؤک کل اذن تسمع کور باد چشمیکه از جهة تماشا بسر مبارکت نظاره کند و کر شود گوشیکه راضی باشد که مصائب جناب ترا بشنود ما روضة الا تمنت انها لک حفرة و لخط قبرک مضجع هیچ زمینی نیست مگر آنکه آرزو کرد که قبر مقدس تو باشد و بفیوضات مرقد مطهر تو بودن کامیاب گردد مؤلف الکتاب دیده پر آب گوید که در احادیث معتبره روایت شده است که چون ابن زیاد شدید العناد علیه اللعنه جناب سید الساجدین علیه السلام را با سایر اسیران داخل مجلس خود کرده و بهر یک اذیتهای بی اندازه کرده انواع اذیتها رسانید پس ایشان را در زندان کرده و در برابر ایشان بست و با سر جناب سید الشهداء علیه السلام انواع بی ادبیها کرده و بر سر نیزه کرده و در اطراف کوچها و بازارها و محلات و قبایل کوفه گردانیده آه آه و بعد بر درخت آویخت و بعد از آن اهل کوفه را بمسجد طلبید پس از مجلس قصر دار الاماره با ملاعین شام و کوفه روانه مسجد شد و بر منبر برآمد و گفت الحمد لله الذی اظهر الحق و اهله و نصر امیر المؤمنین یزید بن معویة و اشیاعه و قتل الکذاب ابن الکذاب مؤلف حیران گریان نالان گوید که آن بیحیای بی ایمان بیحیجب(?) چند گفت که والله هر کس که در بدن او یکموئی از اسلام بوده باشد و بقدر ذره از غیرت اهل ایمان در سینه او باشد راضی نمیشود که کلمات آن شقی را باختیار خود بنویسد یا بگوید یا بشنود ولی از برای بیان مقدار شقاوت او و ازدیاد در لعن بر او کلام او را ترجمه میکنیم پس مراد آن ملعون که خداوند هرگز دهان او را از زقوم جهنم و دهانه از آتش فارغ نگرداند گفت که حمد مخصوص خداوندی آنچنانست که اظهار فرمود حق را و اهل آن را و نصرت داد و یاری کرد امیر المؤمنین یزید بن معاویه را و شیعیان او را و کشت کذاب پسر کذاب را و در حدیث است که در آن وقت عبدالله بن عفیف ازدی علیه الرحمه که از اخیار شیعه و زهاد بود و چشم چپ او در جنگ جمل و چشم راست او در محاربه صفین نابینا شده بود و لهذا علی الدوام در مسجد جامع معتکف بود و از صبح تا شام نماز میکرد و از شدت غیرتیکه در دینداری داشت تاب نیاورده خدا را یاد کرده از جای برخاست گفت که یا ابن مرجانة ان الکذاب ابن الکذاب انت و ابوک و من استعملک و ابوه یا عدو الله اتقتلون ابناء النبیین و تتکلمون بهذا الکلام علی منابر المسلمین مؤلف گوید که بفدای عبدالله و دهان او شوم که بلند فرمود که ای پسر مرجانه کذاب پسر کذاب توئی و پدر تو و آنکسی که ترا بر مسلمین امیر و رئیس گردانیده و پدر او یعنی یزید و پدر او معویه علیهما الهاویه پس فرمود که ای دشمن خدا آیا میکشید فرزندان پیغمبر را و چنین سخنان غلط میگوئید بر منابر مسلمانان پس چون آن ملعون این جواب را شنید در غضب شد و گفت که بود گوینده این کلام پس عبدالله در نهایت شجاعت و فصاحت گفت که ای دشمن خدا سخن گوینده منم ای ملعون بیحیا آیا بقتل میرسانید ذریه طاهره آنجناب را که خداوند ایشان را از هر عیبی و نقصی طاهر

و پاکیزه کردانیده و مع ذلک کمان میکنی که تو بر دین اسلامی و خود را از مسلمانان میشماری پس نعره و اغوثاه و وا ویلاه برکشید و گفت که کجایند اولاد مهاجرین و انصار که بکشند انتقام خود را از این لعین ابن اللعین که لعنت کرده شده است بر زبان جناب محمد بن عبدالله رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله الطاهرین راوی میگوید که از شنیدن این کلمات زیاد شد غضب ابن زیاد بی بنیاد بحدیکه قوی رکهای کردن او که هرگز از علمای جهنم خلاصی نیابد و فریاد برکشید که ای ملازمین این کور را بگیرید و بنزد من آورید پس ملازمین بد آیین از اطراف برخواستند که آن سعادتمند را بگیرند که ناگاه بزرگان و اشراف از قبیله بنی ازد که پسر عموهای عبدالله بودند از جای برخواسته او را از دست آن بی ایمانان پس گرفته از مسجد بیرون برده بمنزل خود رسانیدند پس ابن زیاد علیه اللعنه نعره برکشید که بروید و این کور دیگر که خدا چشم ظاهر و باطن او را کور کردانیده بیاورید پس قبیله بنی ازد خبردار شدند و جمعی از اهل یمن ایشان را اعانت کردند که نگذارند که عبدالله را بمسجد برند پس ابن زیاد علیه اللعنه ملازمین خود را با قبیلها از اهل مصر بسرکردگی محمد بن اشعث روانه نمود و امر کرد که با ایشان محاربه و مقاتله کنند پس ایشان و فرقه حق و باطل بریکدیگر تاختند و جمع کثیری از عرب کشته شد پس ملازمین شقاوت آیین خود را بدر خانه عبدالله رسانیده در خانه را شکسته بدون اذن داخل خانه او شدند پس دخترش او را خبر کرد پس او بدخترش گفت که شمشیر مرا بمن برسان پس رجز میخواند و شمشیر از هر طرف که میآمدند ایشان را از خود دور میکرد و دخترش میگفت که ای کاش من مرد بودم و در میانه دو دست تو با این قوم فجره که دشمنند با عترت طاهره مجاهده و مقاتله میکردم پس آن شیرمان اطراف آن بابا ایمان را گرفتند و از هر طرف که میآمدند دخترش صدا میزد که ای پدر جان از فلان طرف آمدند و او شمشیر بهمان طرف میزد و احدی حریف او نمیشد مؤلف این کتاب گوید که فدای غریبی و بیکسی جناب علی اکبر شوم که از شدت صدمه اعدا بر روی اسب خود افتاده بود و اسب او را در میانه لشکر اعدا برده بود و آنجناب را قدرت بر آن نبود که خود مشاهده فرماید که دشمن از کدام طرف میآید و احدی حتی یکی از خواهرانش در خدمتش نبود که او را مطلع کند که دشمن از چه جهت میآید تا آنکه از هر جانب چندان آلات حرب بر او زدند که بدن نازک نازنینش را قطعه قطعه کردند و بعد از آنکه بر خاک هلاک افتاد و پدر بزرگوارش بر سر جسد پاره پاره او آمد آه آه و امظلوماه و واغریباه بعد از تنهائی و بی یاری آقای شهیدان جناب مظلوم کربلا شوم که در میانه میدان کربلا آنقدر غریب بود که احدی حتی یکی از دخترانش همراه نبودند که عرض کنند که دشمن از کدام طرف میآید آه آه که بر سر آن مظلوم از همه طرف کوفیان و شامیان هجوم آوردند و هر یک بآلت حربی آن بزرگوار را اذیت کردند و بر خاک کربلا افتاد آه آه که آنقدر غریب و بی یاور بود که بعد از بر خاک افتادن هم احدی از دوستان از مردان و زنان بر سر او نیامدند مگر دشمنان بی ایمان اذیت رسان آه و اخزناه که از ملازمین شقاوت آیین ابن زیاد پید این آنقدر هجوم آوردند که عبدالله با ایشان نتوانست که مقاومت کند پس دخترش فریاد میکرد که ای وای از ذلت و خواری پدرم که اطراف او را گرفته اند و هیچکس یاری نمیکند مؤلف محزون گوید که همچنانکه دختران و خواهران در روز عاشورا فریاد میکردند و میگفتند که ای وای از غربت ما و ذلت ما و تنهائی و بی یاری سیدما و بزرگ ما و در حدیث که عبدالله رجز میخواند و بر همه طرف میتاخت تا آنکه او را گرفتند و نزد ابن زیاد علیه اللعنه بردند پس چون نظر آن ملعون باو افتاد گفت که الحمد لله الذی اخزاک یعنی حمد خداوندیرا سزاست که ترا از درگاه خود یعنی خوار و گرفتار نمود او در جواب گفت که ای دشمن خداوند بچه چیز مرا خدا او ندا از درگاه خود رانده والله اگر چشمم بینا بود نمیتوانستی بر من غالب شوی ابن زیاد گفت که ای دشمن خدا چه میگوئی در حق عثمان بن عفان عبدالله اول او را ناسزای بسیار گفت و بعد از آن در جواب گفت که ای حرامزاده ای پسر مرجانه ترا چکاره است با عثمان اگر نیکی کرده است یا بدی و بر صلاح بوده است یا فساد خداوند ولی بندگان خود است حکم خواهد فرمود در میانه ایشان و عثمان بعدل و حق اگر میخواهی از من سوال کن از احوال خودت و پدرت و از یزید و پدرش ابن زیاد گفت که والله از تو سوالی نمیکنم و چاره نیست مگر آنکه ترا بقتل برسانم عبدالله گفت که الحمد لله رب العالمین ای پسر زیاد بدانکه همیشه من از خداوند شهادت را سوال مینمودم پیش از آنکه مادرت ترا بزاید و سوال میکردم که شهادت مرا جاری فرماید بر دست ملعونترین مخلوقاتش که او را از همه کس زشت تر دارد و چونکه نابینا شدم از شهادت مایوس شده بودم لکن حال حمد میکنم خداوند را که روزی کردانید شهادت را از برای من بعد از آنکه مایوس شده بودم و ظاهر کردانید که دعای مرا در قدیم مستجاب کردانیده بوده است پس آن ملعون مطرود امر کرد که تا گردن آن بزرگوار را زدند و جسد او را در کناسه کوفه بردار کشیدند و موافق روایت شیخ مفید رحمة الله آنست که چون ملازمین او را گرفته بودند که بنزد آن ملعون برند او فریاد زد پس معتمد نفر از قبیله ازد کشته

و او را از دست ملازمین پس گرفتند و داخل خانه خودش کردند پس چون شب درآمد ابن زیاد علیه اللعنه ملعونی را فرستاد تا او را از خانه بیرون آوردند و گردن او را زدند و جسد او را در کناسه کوفه بردار کشیدند رحمت خداوند بر او و لعنت الهی بر قاتل او و در حدیث که یکی از حاضران مجلس آن ملعون میگوید که دیدم آتشی از قصر دار الاماره بیرون آمد که نزدیک بود که آن ملعون را بسوزاند پس آن شقی از تخت خود فرو آمد و گریخت و داخل خانه خود شد و با وجود این از شقاوت و طغیان خود برنگشت در کتاب بحار از یکی از مصاحبین ابن زیاد بی بنیاد روایت کرده است که گفت که من از عقب سر آن ملعون داخل قصر شدم دیدم که آتشی ظاهر شد در روی آن شقی را بسوخت پس او با آستین خود آن آتش را از رو دفع کرد پس از من پرسید که دیدی چه شد گفتم بلی پس امر کرد مرا که باحدی نگویم مؤلف گوید که حمد میکنم خداوند را که در دنیا ظاهر کردانید که این ملعون از جمله رؤسای آن جماعتی میباشد که در کلام مجید خود در حق ایشان فرموده بَلیٰ مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ اَحاطَتْ بِهِ خَطیئَتُهُ فَاُولٰئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ شکر خداوندرا که در کتاب بحار الانوار حدیثی دیدم که چون ابن زیاد و اصحاب او را بقتل رسانیدند و روانه آسفل السافلین نمودند و سرهای ایشان را آوردند ماری ظاهر شد و در میانه سرها گردید تا سر ابن زیاد علیه اللعنه را پیدا کرد و داخل سوراخ دماغ آن ملعون شد پس بیرون آمد و داخل سوراخ دیگر از دماغ او شد فعلیه و علی من رضی بفعله لعنة الله ابد الآبدین و دهر الداهرین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین اجمعین

مجلس شصت و نهم در روانه کردن ابن زیاد اهل بیت را از کوفه بشام و احوال ایشان تا منزل قصرین

اَلسَّلامُ عَلَی الْباکینَ عَلَی اَبیکِیاتِ وَالنّادِبینَ عَلَی الْخاصِفاتِ الْخاشِعاتِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ بَعْدُ اَلسَّلامُ مِنَ اللّٰهِ السَّلامِ عَلیٰ مَعْدِنِ السَّلامِ وَ مَنْ یَسْتَحِقُّ اَهْلُ السَّلامِ لِلسَّلامِ وَ مَنْ بِهٖ یُکْرِمُ اللّٰهُ عَلیٰ اَهْلِ الْاِکْرامِ سِبْطِ فَخْرِ الْاَنامِ اَعْنِی الْاِمامَ بِما خَلَقَهُ اللّٰهُ الْمَلِکُ الْعَلّامُ اِبْنِ الْاِمامِ وَالِدِ الْاَئِمَّةِ الْکِرامِ مَوْلانا اَبی عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَیْنِ فِداهُ رُوحی مَعَ اَرْواحِ مَنْ فِی النِّظامِ یا سَیِّدی وَ مَوْلائی قَدْ اَقْرَحَ قَلْبی اِبْتِلاؤُکَ بِاَیْدِی اللِّئامِ وَ اَبْتَلَّ دَمْعی ما وَقَعَ عَلَیْکَ مِنْ فَجَرَةِ الْکُوفَةِ وَ الشّامِ آه وا حُزْناهُ عَلیٰ اِعْلامِ شَهادَتِکَ لِلْخَواصِّ وَ الْعَوامِّ وَ اِظْهارِ سُرُورِهِمْ وَ فَرَحِهِمْ بِالضَّحِکِ وَ اللَّعِبِ وَ اللَّهْوِ فِی الْاَعْمالِ وَ الْکَلامِ آه وا مُصیبَتاهُ مِمّا وَرَدَ عَلیٰ اَبْنائِکَ وَ بَناتِکَ وَ اَخَواتِکَ وَ نِسائِکَ فِی الطُّرُقِ وَ شَوارِعِ الشّامِ آه وا وَیْلاهُ مِنْ جُلُوسِ اَهْلِ الْکُفْرِ عَلَی السَّریرِ وَ الْبِساطِ فَرِحاً بِالْفَرَحِ وَ الْمَرامِ وَ اَمْرِهِمْ اَهْلَکَ وَ عِیالَکَ بِالْجُلُوسِ عَلَی التُّرابِ وَ بِالْقِیامِ فَعَلَیْکَ وَ عَلیٰ اَهْلِ بَیْتِکَ وَ مُحِبّیکَ وَ الْباکینَ عَلَیْکَ آلافُ التَّحِیَّةِ وَ الْاِکْرامِ وَ عَلیٰ اَعْدائِکَ وَ ظالِمیکَ لَعائِنُ الدُّنْیا وَ عَذابُ یَوْمِ الْقِیامِ بدانکه در کتب معتبره متعدده روایت شده است که بعد از آنکه سر منور آقای همه جوانان اهل جنان و سید و سرور مظلومان و شهیدان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء را با سایر سرهای شهیدان و جان نثاران و زنان و کودکان داخل کوفه نمودند و ابن زیاد علیه اللعنه آنها را بمجلس طلبید و انواع اذیت رسانید پس ایشان را حبس نمود و نامه از برای یزید علیه اللعنه و العذاب الشدید نوشت و او را بر وقوع واقعه جانگداز مطلع کردانید پس آن حیا در جواب نوشت که سر آقای مظلومان را با سایر سرهای شهیدان کوچک و بزرگ زنان و اسیران با جمیع اموال ایشان روانه شام نماید پس ابن زیاد شدید العناد چو خواست که ایشان را روانه شام کرداند امر کرد که ایشان را در مجلس او حاضر کردانیدند پس رو بعکس خود را بجناب زینب خاتون کرده گفت که ای زینب ترا بحق جدت رسول الله صلی الله علیه و آله قسم میدهم که با من سخن بگوئی پس آن مظلومه فرمود که ای پسر زیاد چه میخواهی از جان من و چه گفتگو داری با من تو که از برای من حرمتی باقی نگذاشتی در میانه زنان ای بیحیای بی ایمان هر چه میخواهی بگوئی تا جواب گویم پس آن بی ایمان گفت که چگونه دیدی معامله خداوند را با برادرت او میخواست که گردنکشی و مقابلی کند با امیر الفاسقین یزید در ملک و پادشاهی او پس خداوند نا امید کردانید آن را و را و جدائی انداخت میانه او و خواهش او پس جناب زینب خاتون در جواب او فرمود که ای پسر زیاد تا بکی گردنکشی میکنی و باسباب طغیان و ضلالت که داری بر ما مفاخرت میکنی بدانکه اگر برادرم طلب خلافت کرد بر او باکی نیست زیرا که او طلب کرد میراث جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و میراث پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام را و بدرستیکه برادرم سزاوارتر بود از برای خلافت امت از تو و از یزید که او ترا بر مسلمانان امیر کردانیده زیرا که تو اختیار کرده جهنم را از برای خود پس آماده کن ای پسر زیاد جواب خود را از برای خداوند در آن روزیکه او حاکم باشد و خصمی کند با تو جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و فرزندانش تو باشد جهنم پس در آنوقت جناب سید الساجدین علیه السلام از برای عمه خود بغیرت آمده فرمود که ای پسر زیاد تا بکی بتک حرمت عمه ام میکنی در میانه هر کس که او را میشناسد و هر کسیکه نمیشناسد خداوند دستهای ترا

فرماید پس چون آن ملعون این سخن را شنید بخشم آمد و امر کرد که گردن آن بزرگوار را بزنند پس حاضرین مجلس شفاعت کردند تا عفو نمود پس امر کرد تا شمر بن ذی الجوشن و خولی ابن یزید اصبحی و عمر بن الحجاج علیهم اللعنه را حاضر کردانیدند و هزار سوار بکمل و سلح با تدارک و آذوقه سفر همراه ایشان کرد و امر کرد تا سرهای اسیران و شهدا را تسلیم ایشان نمایند که بشام برند وَاَمَرَهُمْ اَنْ یُشَهِّرُوهُمْ فی کُلِّ بَلْدَةٍ یَدْخُلُوهُمْ ای شیعیان آه و اویلا که امر کرد ایشان را که در همه شهرها علانیه و در حضور اهل آن شهر اسیران را داخل آن شهر دو بار کنند بشیخ مفید علیه الرحمه و جمعی دیگر روایت کرده اند که ابن زیاد شدید العناد علیه اللعنه مخفر بن ثعلبه عائذی ملعون را طلبید و جمیع سرها و همه اسیران را تسلیم او نمود وَاَمَرَهُ اَنْ لا یَسْتُرَنَّ وَلا اَحَدٌ یَعْطِفُ عَلَیْهِنَّ بِکِسْوَةٍ آه و احزناه و وا مصیبتاه که آن بیحیای بی ایمان با شقی امر کرد که نگذارد زنان و دختران را که روهای خود را بپوشند و نگذارد که احدی بجایشان کند بر ایشان ترحم کند قالَ فِی الْبِحارِ فَسارَ بِهِمْ مُخْفِرٌ اِلَی الشّامِ کَما یُسارُ بِسَبایَا الْکُفّارِ یَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ اَهْلُ الْاَقْطارِ ای شیعیان و ای تعزیه داران والله که هیچ دوست کامل راضی نمیشود که امثال این کلمات را بگوید یا بشنود آه و مصیبتاه که در کتاب بحار روایت شده است که مخفر ملعون اسیران را بشام برد بنوعیکه اسیران کفار را میبرند بحدیکه روهای ایشان گشوده بود و از برای اهل دیار که از اقطار و اطراف عالم حاضر بودند و چندان بر اهل بیت علیهم السلام بد گذشت که از جمعی که همسفر ایشان بودند روایت شده است که چنان از سر شب تا صبح برای ایشان نوحه و ناله میکردند راوی میگوید که چون اسیران را در منزل قادسیه جا دادند جناب ام کلثوم خاتون با نهایت حزن و اندوه این اشعار را خواند ماتَتْ رِجالی وَاَفْنَی الدَّهْرُ ساداتی فَزادَنی حَسْرَةً مِنْ بَعْدِ عَبْراتی مردند همه مردان من و فانی کرد روزگار سادات و بزرگان مرا پس زیاد کردانید حسرت و اندوه مرا بعد از گریه من ضالُّ اللِّئامُ عَلَیْنا بَعْدَ ما عَلِمُوا اَنّا بَناتُ رَسُولِ اللهِ ذُو هِدایاتٍ بزرگی و سروری کردند بر ما لئیمان پس فطرتان بعد از آنکه میدانستند که ما دختران رسول الله صلی الله علیه و آله ایم و صاحبان هدایتیم یُحَمِّلُونا عَلَی الْاَقْتابِ عارِیَةً کَاَنَّنا بَیْنَهُمْ بَعْضُ الْغَنیماتِ بار میکنند ما را عربان بر قتبهای شتران گویا ما در میان ایشان بعضی از غنیمتهای ایشانیم یَعِزُّ عَلَیْکَ رَسُولَ اللهِ ما فَعَلُوا یا اَهْلَ بَیْتِکَ یا خَیْرَ الْبَرِیّاتِ چه بسیار ناگوار است بر جناب تو یا رسول الله صلی الله علیه و آله ای بهترین مخلوقات این رفتاریرا که بعمل آوردند با اهل بیت تو کُفّارٌ بِرَسُولِ اللهِ وَیْحَکُمْ هَداکُمْ بَعْدَ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلّاتِ وای بر شما ای اهل کوفه با ما رفتار کردید که گویا هرگز رسول الله هدایت نکرده است شما را از راههای گمراهی و از صاحب مناقب منقول شده است که چون مظلوم کربلا را بقتل رسانیدند و ابن زیاد شدید العناد سر مقدس او را برای یزید ملعون روانه کرد آن اشقیا که مستحفظ آن سر منور بودند در منزل اول در اطراف آن نیزه که سر آن غریب شهدا را بر آن نصب کرده بودند مشغول آشامیدن شراب و فرح و شادی بودند که ناگاه دیدند که دستی ظاهر شده و با قلمی از فولاد با خون این اشعار را بر دیوار آن خرابه که منزل کرده بودند نوشت اَتَرْجُو اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً شَفاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسابِ یعنی آیا امید دارند امتی که بقتل رسانیدند حضرت امام حسین علیه السلام را شفاعت جد بزرگوارش را در فردای قیامت که یوم الحساب است فَلا وَاللهِ لَیْسَ لَهُمْ شَفیعٌ وَهُمْ یَوْمَ الْقِیمَةِ فِی الْعَذابِ پس بخداوند عالم قسم که نیست آن بزرگوار شفیع ایشان و ایشان در فردای قیامت در عذابند پس چون بر اینحکایت مطلع شدند بسیار خایف شدند بحدیکه استخوانهای ایشان صدا میکرد و پس دفعه از آن منزل کوچ کرده روانه شدند پس صدای هاتفی را میشنیدند و کسی را نمیدیدند که در عقب سر ایشان این اشعار را بلند میخواند اشعار هاتف غیبی ماذا تَقُولُونَ اِنْ قالَ النَّبِیُّ لَکُمْ ماذا فَعَلْتُمْ وَاَنْتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ یعنی چه جواب خواهید داد آنوقتیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بفرماید بشما که چه رفتار کردید ای امت آخر الزمان بِعِتْرَتی وَبِاَهْلی عِنْدَ مُفْتَقَدی مِنْهُمْ اُساری وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمِ با عترت طاهره من و با اهل بیت من بعد از رحلت من آه آه که بعضی از ایشان را اسیر کرده اید و بعضی را در خاک و خون مالیده اید ما کانَ هذا جَزائی اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ اَنْ تَخْلُفُونی بِسُوءٍ فی ذَوی رَحِمی نبود این مزد من و جزای نصیحت من و هدایت من مر شما را که رفتار کردید با این بدی با ذوی الارحام من آه و مصیبتاه و واحزناه که در حدیث معتبر روایت شده است که چون قافله سرها و اسیران بنزدیک منزل تکریت رسیدند رؤسای لشکر کفر اثر برای حاکم آن بلد پیغام دادند که با ماست سر حسین بن علی بن ابیطالب و سرهای اقربا و اصحاب او و زنان و دختران او و بر تو لازم است که ما را استقبال کنی پس چون آن حاکم ظالم از آمدن ایشان باخبر شد امر کرد تا سواران و شجاعان سوار شده علمها از اطراف برافراختند و طبقها و ظرفها را پر از میوه ها کردند و بر دوش غلامان گذاشتند با کمال عیش و شادی باستقبال آن قافله پریشاحال آمدند آه آه که هیچکس بر احوال آن شهیدان و اسیران ناله نکرد بلکه غمگین هم نشد مگر

آنکه در حدیث وارد شده است که چون اسیران با لشکریان داخل نخلستان شدند صدای نوحه و ناله جنیان را شنیدند که همه سیلی غم بر صورت ماتمزده خود میزدند و این اشعار را میخواندند مَسَحَ النَّبِیُّ جَبینَهُ وَلَهُ بَریقٌ فِی الْخُدُودِ یعنی این سر آن بزرگوار است که مسح کرده است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشانی او را و نور آن ظاهر است در اطراف صورت او اَبَواهُ مِنْ عُلْیا قُرَیْشٍ وَجَدُّهُ خَیْرُ الْجُدُودِ و پدر و مادر او از بزرگان و سروران قریشند و جد او بهترین همه جدها است و در حدیث است که چون بآخر نخلستان رسیدند صدای طایفه دیگر از جنیان را شنیدند که عزاداری میکردند و این اشعار را میخواندند اَلا یا عَیْنُ جُودی فَوْقَ جَهْدی فَمَنْ یَبْکی عَلَی الشُّهَداءِ بَعْدی یعنی ای چشم من احسان کن بمن بگریه خود زیاده از طاقت من که دیگر کسی نیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من عَلی رَهْطٍ تَقُودُهُمُ الْمَنایا اِلی مُتَجَبِّرٍ بِالْمُلْکِ وَغْدٍ ای چشم من گریه کن از برای آن بزرگوارانیکه میکشانند اجلها ایشان را بسوی متکبر پست فطرتی که رئیس و بزرگ ملکت آه و احزناه و وا ویلاه که در حدیث وارد شده است که چون آن بیکسان بنزدیکی شهر موصل رسیدند همه اهل آن شهر از مرد و زن و از پیر و جوان حتی محاسن سفیدان و دختران و طفلان باستقبال آن اسیران آمدند و چون آن اسیران حیران و سرهای شهدا را مشاهده میکردند همه از خوشحالی خنده دندان نما بلکه قهقهه میکردند و از عجایب امور اینست که با اینحال صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام میفرستادند و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند اید وستان و ای ناله کنندگان آه آه از گرفتاری و غم و غصه و دربدری اهل بیت در هر شهر و دیار بدانید که روایت شده است که چون بنزدیکی شهر بعلبک رسیدند بحاکم آنشهر نوشتند که با اهل شهر ما را استقبال کن که با ما است سر حسین بن علی بن ابیطالب پس بامر آن حاکم ظالم نوجوانان ایشان شده ها و علمها برافراختند از شدت شادی خنده بمقدار پنج میل براه استقبال رفتند آه آه و احزناه که چون نظر جناب ام کلثوم خاتون دلخون بآن ازدحام و هجوم عام افتاد گریست و بر ایشان نفرین کرد فَقالَتْ اَبادَ اللهُ کَثْرَتَکُمْ وَسَلَّطَ عَلَیْکُمْ مَنْ یَقْتُلُکُمْ یعنی خداوند جمعیت شما را متفرق کرداند و مسلط کرداند بر شما کسی را که بقتل رساند شما را آه و احزناه که در آنوقت بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام گریستن شدیدی و این اشعار را خواند هُوَ الزَّمانُ فَلا تَفْنی عَجائِبُهُ عَنِ الْکِرامِ وَما تَهْدَأُ مَصائِبُهُ یعنی اینروزگار با آخر نمیرسد امور عجیبه او در حق کرام و بزرگان دین و آرام نمیگیرد مصایب آن بلکه مدام مصیبت تازه روی میدهد فَلَیْتَ شِعْری اِلی کَمْ ذَا تُجاذِبُنا فُنُونُهُ وَتَرانا کَمْ نُجاذِبُهُ پس ایکاش که میدانستم که تا چند اینروزگار به همه اقسام محاربه میکند با ما و تا چند میتوانیم طاقت مصیبت کشیدن را با ما بیرون یَسْری بِنا فَوْقَ اَقْتابٍ بِلا وِطاءٍ وَسائِقُ الْعیسِ یَحْمی عَنْهُ غارِبُهُ آه آه باطراف میگردانند ما را در بالای قتبهای شتران بیجهاز و آنکه شتر میراند مانعست که بر دوش و کوهان آن سوار شوم تا راحت کنم بلکه در عقب آن می نشانند تا زحمت کشم کَاَنَّنا مِنْ اُساری الرُّومِ بَیْنَهُمْ کَاَنَّ ما قالَهُ الْمُخْتارُ کاذِبُهُ آه آه گویا ما اسیران روم میباشیم در میان ایشان و گویا همه آنچه پیغمبر مختار در حق ما فرموده دروغ بوده کَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللهِ وَیْحَکُمْ فَکُنْتُمْ مِثْلَ مَنْ ضَلَّتْ مَذاهِبُهُ وای بر شما که کافر شدید برسول الله صلی الله علیه و آله پس میباشید مثل کسی که گم شده باشد همه مذهبهای او و باقی مانده باشد بیدین راوی میگوید که با همان جمعیت آمدند تا در آن اطراف صومعه راهبی بود اسیران را در نزدیکی آن منزل دادند و سر بریده خامس آل عبا را و اخاله الفدا را بر سر نیزه کردند پس ناگاه آوازی شنیدند و کسی را ندیدند که این اشعار را میخواند وَاللهِ ما جِئْتُکُمْ حَتّی بَصُرْتُ بِهِ بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّیْنِ مَنْحُوراً یعنی والله نیامدم نزد شما مگر آنکه بچشم خود دیدم آن مظلوم را که در زمین کربلا هر دو طرف روی او بخاک مالیده شده و گردن او بریده بود وَحَوْلَهُ فِتْیَةٌ تُدْمی نُحُورُهُمْ مِثْلَ الْمَصابیحِ یَغْشُونَ الدُّجی نُوراً آه آه که در اطراف او جوانانی چند افتاده بودند کشته شده که مثل چراغی نور دهنده بر طرف میکنند بانوار خود ظلمت را کانَ الْحُسَیْنُ سِراجاً یُسْتَضاءُ بِهِ اللهُ اَعْلَمُ اَنّی لَمْ اَقُلْ زُوراً بوده است حضرت امام حسین علیه السلام چراغیکه دیگران کسب نور میکنند از او و خداوند داناست که من نگفتم سخن باطلی پس ام کلثوم خاتون فرمود که خداوند تو را رحمت فرماید تو کیستی او در جواب عرض کرد که من یکی از پادشاهان جنیانم با لشکر خود آمده بودم بیاری حضرت امام حسین علیه السلام پس یافتیم آنجناب را کشته شده و اینک از برای او نوحه و ناله میکنیم و چون لشکریان بی ایمان آن نشار را شنیدند بترسیدند و بر خود بلرزیدند و یقین کردند که از اهل آتشند و در حدیث دیگر است که چون شب در آمد آن راهبی که در آن دیر بود سر از قصر خود بر آورده دید که از آن سر بریده نوری از زمین تا بالا میرود و دید که در آسمان دری گشوده است و مدام ملائکه نازل میشوند و عرض میکنند که یا ابا عبدالله علیک السلام پس راهب از مشاهده آن احوال

بعرج درآمد در کتب بعضی از اصحاب است که آنسر را گرفت و بوسید و بر سجاده خود گذاشت و گریست و عرض کرد که گمان من آنست که تو آن بزرگواری که من وصف ترا در توریة موسی و انجیل عیسی خوانده ام بحق آن خداوندیکه ترا این جلالت و شان عطا فرموده بفرما که کیستی پس باذن الله عزوجل آنسر منور بسخن درآمد و فرمود که ای راهب منم حسین بن علی بن ابی طالب و مادرم فاطمه دختر محمد مصطفی که خاتم رسولان خداوند است و آنچه در حدیث معتبر است اینست که آنسر مقدس تا صبح بر بالای نیزه بود و نور از آن بآسمان بالا میرفت و آنراهب مشاهده مینمود و چون صبح شد و خواستند که روانه شوند آنراهب بایشان گفت که این سر کیست که همراه آورده اید جواب دادند که این سر حسین بن علی بن ابیطالب است راهب گفت که کیست مادر او گفتند که فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است چون راهب اینجواب شنید هر دو دست بر هم زد و گفت که لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم پس گفت که راست گفته اند علمای یهود پس شخصی سؤال کرد که علمای یهود چه گفته اند جواب داد که علمای یهود گفته اند که چون این بزرگوار کشته شود از آسمان خون ببارد و این نخواهد بود مگر از برای نبی یا وصی نبی پس گفت وای بر امتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود را و فرزند وصی پیغمبر خود را پس بآن ملعونیکه سر مقدس آنحضرت را بر نیزه کرده بود گفت که این نیزه را نزد من بگذار و سر را از روی او بردار تا جمال با کمال او را مشاهده کنم آن ملعون گفت که روی او را نخواهم گشود مگر در میانه دو دست امیرالمؤمنین یزید تا مخصوص گردم بجایزه که دوازده هزار درهم بوده باشد راهب گفت که من اینمقدار بتو میدهم و دفعة حاضر کرده و آنسر نورانی را بگرفت و در دامن خود گذاشت پس چون نظرش بر دندانهای آنجناب افتاد بی اختیار خود را بر روی آنها انداخت و بسیار بوسید و گفت که یا اباعبدالله چه بسیار ناگوار است بر من که در خدمت جناب تو نبودم تا اول من جان خود را بفدای جناب تو کردانم ولکن در فردای قیامت در نزد جد خود شهادت ده که من میگویم اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ پس چون بشرف اسلام مشرف شد و اسلام خود را نیکو گردانید آنسر مطهر را بایشان رد کرد و چون آن لشکر بی ایمان روانه شدند و در گوشه آرام گرفتند که آن پولها را با یکدیگر تقسیم کنند دیدند که همه آنها سفال گردیده و بر روی آنها این آیه شریفه نقش است که وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و از کتاب خصال روایتست که چون بمنزل قنسرین رسیدند در آنجا نیز صومعه راهبی بود پس در اطراف آن منزل کردند پس آنراهب دید که از دهان آن سر مقدسی که بر بالای نیزه است نور عظیمی ساطع میشود و بجانب آسمان بالا میرود پس ده هزار درهم داد و آنسر منور را گرفته داخل صومعه خود شد پس آوازی شنید و کسی را نمیدید که گوینده میگفت که طُوبیٰ لَکَ وَ طُوبیٰ لِمَنْ عَرَفَ حُرْمَتَهُ یعنی ای راهب خوش بحال تو و خوش بحال هر کس که بشناسد حرمت او را پس چون راهب این آواز را شنید سر بجانب آسمان بلند کرده عرض کرد که ای پروردگار من ترا بحق حضرت عیسی قسم میدهم که امر فرمائی که با من سخن گوید پس بامر پروردگار آنسر مطهر بسخن درآمد و فرمود که ای راهب چه حاجت داری راهب عرض کرد که میخواهم بشناسم که تو کیستی پس آن شهید معصوم ارواحنا له الفداء فرمود که اَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفیٰ وَ اَنَا ابْنُ عَلِیٍّ الْمُرْتَضیٰ اَنَا ابْنُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ وَ اَنَا الْمَقْتُولُ بِکَرْبَلا اَنَا الْمَظْلُومُ اَنَا الْعَطْشانُ وَ سَکَتَ یعنی ای راهب منم فرزند محمد مصطفی و منم فرزند علی مرتضی و منم فرزند فاطمه زهرا و منم شهید دشت کربلا ای راهب منم مظلوم و منم شهید تشنه و ساکت شد عرض کرد که روی خود را از صورت تو بر نمیدارم تا اینکه بفرمائی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود پس آنسر فرمود که بدین جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله درآی تا ترا شفاعت کنم پس راهب عرض کرد که اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ بدین جد تو آیم کنون تو باش گواه اَقُولُ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ چه سان زدامن جد تو دست بر دارم بکفر گم شده بودم تو ام نمودی راه پس راهب از آن سر منور مکرم شنید که فرمود حال که بدین جدم درآمدی در فردای قیامت ترا شفاعت خواهم کرد پس چون صبح شد لشکریان آنسر را با پولها برداشته روانه شدند پس سر آن پولها را گشودند دیدند که همه آنها سنگریزه شده خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ

مجلس سیزدهم در معجزه آنسر نورانی در دیر یهودی و هلاکت نیزه داران و داخل کردن سرها و اسرا در دروازه شام غم فرجام

اَلسَّلامُ عَلَی الْمُحْزُونِینَ الْباکِینَ عَلَی الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْاَبْدانِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ بَعْدُ اَلسَّلامُ عَلَی التّامِّ فِی مَحَبَّةِ اللهِ وَ الْمُحِبِّ الْمَحْبُوبِ ... ذاتِیَّةٍ وَ دِینِ ... اِنِّیَّةٍ وَ الْعَمُودِ لِفُسْطاطِ وِلایَةِ اللهِ مَنْ تَحَیَّرَتْ اَفْئِدَتُنا لِجَلالَتِهِ مُصیبَتُهُ وَ تَحَیَّبَتْ عُقُولُنا لِعِظَمِ رَزِیَّتِهِ فَصارَتْ

اَنْفُسُنا مَنازِلَ الْهُمُومِ وَ اَرْواحُنا مَساکِنَ الْغُمُومِ وَ شَیَّبَ لِمَتَنا لِشِدَّةِ بَلِیَّتِهِ بِحَیْثُ عَزَبَتْ صُدُورُنا وَ جَرَتْ دُمُوعُنا وَ کَثُرَتْ زَفَراتُنا وَ قَلَّ نَوْمُنا وَ طالَ سَهَرُنا وَ اشْتَدَّ غَمُّنا وَ ذابَ جِسْمُنا وَ ظَهَرَ اَنینُنا وَ تَوَرَّحَتْ ... وَ اجْتَمَعَتْ نِساؤُنا مَعَ رِجالِنا لِلنِّیاحَةِ وَ الْبُکاءِ لِلْبَدَنِ الْمَقْطُوعِ الْمَطْرُوحِ فِی الْبَیْداءِ وَ الرَّاْسِ الْمَرْفُوعِ عَلیٰ قَناةِ الْاَعْداءِ بِاَیْدی مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَیْنَ الْمَلَاءِ حِینَ تَزُورُهُ الْمَلائِکَةُ وَ الْاَنْبِیاءُ وَ الْاَوْلِیاءُ فَیُکَلِّمُهُمْ لِعَنْهُمُ اللهُ رُوحُ الْاَمینِ بِاَمْرِ خاتَمِ الْاَنْبِیاءِ وَ هُوَ سَیِّدُنا وَ شَفیعُ ذُنُوبِنا وَ حُجَّةُ اللهِ عَلیٰ اَهْلِ الْاَرْضِ وَ السَّماءِ مَوْلانَا الْمَظْلُومُ الْجُوعانُ الْعَطْشانُ اَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنُ سَیِّدُ الشُّهَداءِ اَرْواحُ الْعالَمینَ فِداهُ وَ عَلیٰ مُحِبِّیهِ وَ الْباکینَ عَلَیْهِ آلافُ التَّحِیَّةِ وَ الثَّناءِ وَ عَلیٰ اَعْدائِهِ وَ ظالِمیهِ وَ قاتِلیهِ لَعائِنُ اللهِ دَوامَ دارَیِ الْفَناءِ وَ الْبَقاءِ بدانکه در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که چون سر سرکرده شهیدان را بشام محنت انجام میبردند در شبی از شبها بدیر شخص یهودی وارد شدند و از اشقیائیکه نیزه داران سر مقدس بودند در آنشب شراب بسیار خورده بودند در حال مستی و بیخودی بآنشخص یهودی گفتند که سر حضرت امام حسین علیه السلام با ما است آن یهودی گفت که دوست میدارم که آنرا بمن بنمائید ایشان اشاره کردند که در آن صندوقست چون نزدیک آن صندوق آمد دید که انوار بسیاری از آن صندوق بالا میرود پس تعجب کرد و آنسر مقدس را از ایشان خواست و چون بخانه خود برد بآن سر مقدس منور عرض کرد که مرا در نزد جد بزرگوار خود شفاعت فرما فَاَنْطَقَ اللهُ الرَّاْسَ فَقالَ اِنَّما شَفاعَتی لِلْمُحَمَّدِیّینَ وَ لَسْتَ بِمُحَمَّدِیٍّ یعنی خداوند جل شانه آنسر بریده را گویا گردانید پس فرمود که ای یهودی شفاعت من مخصوص است از برای امت جدم جناب محمد صلی الله علیه و آله و تو از ایشان نیستی پس چون آن یهودی این سخن را شنید جمیع اقربای خود را جمع کرده و آنسر بریده پر خون را در طشتی گذاشته و بگلاب شست و شو کرده و بر آن کافور و مشک و عنبر افشانده پس روی باولاد و اقربای خود کرده فرمود که هٰذا رَاْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ علیه السلام یعنی اینست سر مقدس پسر دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس گفت که ای وای از سوزش قلب من و محرومی من که در زمان حیات جناب تو بشرف خدمت مشرف نشدم تا بشرف اسلام مشرف و سرافراز شوم و پیش روی تو با دشمنان مقاتله و مجاهده کنم پس عرض کرد که یا ابن رسول الله اگر حال در نزد سر بریده ات اسلام آورم در روز قیامت مرا شفاعت خواهی کرد یا نه که ناگاه بقدرت کامله الهی آنسر نورانی بسخن درآمده بزبان فصیح بلیغ سه دفعه فرمود که اگر بشرف اسلام مشرف شوی ترا شفاعت خواهم کرد و ساکت شد پس چون آنمرد یهودی و اقربای او این معجزه ظاهره باهره را مشاهده کردند جمیعاً از برکت آنسر بریده بشرف اسلام مشرف شدند پس چون صبح شد آنسر را لشکریان پس گرفته و با اسیران روانه شام غم فرجام شدند صاحب مناقب از ابن لهیعه روایت کرده است که میگوید که من در طواف خانه کعبه بودم شنیدم که مردی میگفت که ای پروردگار من بیامرز مرا و حال آنکه میدانم که نخواهی آمرزید مرا پس من باو گفتم که ای بنده خدا از خداوند بترس و چنین کلامی مگو که اگر گناهان تو مثل عدد بارانها و برگهای درختان بوده باشد و استغفار کنی خداوند همه آنها را میآمرزد زیرا که او خداوندیست رحیم و آمرزگار پس چون اینکلام را از من شنید جواب داد که ای مرد بیا تا قصه خود را برای تو نقل کنم چون باو نشستم گفت ای مرد بدانکه ما پنجاه نفر بودیم که در راه شام مستحفظ سر مظلوم کربلا علیه السلام بودیم و در شبها در منازل سر آن بزرگوار را در صندوقی میگذاشتیم و در اطراف آن مشغول شرب شراب بودیم و در یکی از شبها رفیقان من آنقدر خوردند که همه مست و بیهوش شدند و من در آنشب شراب نخوردم پس چون ظلمت شب عالم را فرا گرفت صدای رعد و برق شدیدی شد و در حدیث دیگر است که ابر سفید نورانی از آسمان بزمین آمد و در نزد آن خیمه که ما بودیم قرار گرفت و خلق بسیاری در اطراف آن خیمه احاطه کردند و موافق حدیث اول اینست که ناگاه درهای آسمان گشوده شد و دیدم که حضرت آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و در روایت دیگر موسی و عیسی علیهم السلام ظاهر شدند پس ناگاه ابری دیگر پیدا شد و از آن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ظاهر گردید و در خدمت آنجناب بود جبرئیل و میکائیل پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرد بگریستن و از شدت گریه آنجناب جمیع انبیاء و ملائکه بگریه درآمدند و در حدیث دیگر است که شنیدم صدای برقی چند که هرگز مثل آن نشنیده بودم و منادی ندا میکرد که اینست محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس صدای نعره و شیهه اسبان و بر هم خوردن اسلحه بلند شد که همراه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبین و روحانیین بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زبان بشکوه بسوی ملائکه و انبیاء علیهم السلام گشود وَ قالَ قَتَلُوا وَلَدی وَ قُرَّةَ عَیْنی یعنی ای ملائکه و ای انبیاء مشاهده کنید که امت من چگونه کشته اند فرزند مرا و قرة العین مرا پس جبرئیل امین نزدیک صندوق رفته آنسر بریده پر خون را از صندوق بیرون آورد و بوسید و بر سینه خود گرفت پس هر یک از انبیاء آنسر را گرفته بوسیدند و بر سینه گرفتند و در همه آن احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله میگریست

وانبیا آنجناب را تعزیه می‌گفتند و تسلیه میدادند پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد که یا محمد بدرستیکه الله تعالی امر فرموده است بمن که مطیع و فرمانبردار امر جناب تو باشم پس اگر امر میفرمائی زمین را بر اینجماعتیکه موکل بر این سرمبارکند زلزله کنم و ایشانرا سرنگون سازم چنانکه با قوم لوط کردم آنحضرت فرمود که ای جبرئیل بدانکه مرا با ایشان مخاصمه ایست در روز قیامت در میانهٔ دودست قدرت پروردگار پس انبیا و ملائکه شروع کردند بصلوات فرستادن بر آنحضرت پس عزرائیل موافق روایتی و قومی از ملائکه موافق روایت دیگر حاضر شدند و عرض کردند که یا رسول الله ما از جانب خداوند تبارک و تعالی مأموریم بقتل این پنجاه نفر آنحضرت فرمود که بهرچه مأمور شده اید چنان کنید پس ایشان حربها برآن جماعت تیز دند و آنها را هلاک میکردانیدند پس یکی از ایشان قصد من کرد که حربه بر من بزند من عرض کردم که الامان الامان یا رسول الله والله یا رسول الله که مشایعت قتل فرزند تو نکرده ام بلکه راضی بشهادت او نیز نبوده ام آنحضرت درجواب فرمود که وای بر تو در کربلا حاضر بودی و در قتلگاه مشاهده میکردی که با فرزند من چه سلوک کردند من عرض کردم که بلی پس فرمود که ای ملک الموت روح این را قبض مکن که خودش هلاک خواهد شد فَقَالَ اِذْهَبْ فَلَا غَفَرَ اللهُ لَکَ یعنی ای ملعون برو خداوند هرگز ترا نیامرزد پس آنملعون گفت که چون صبح شد ملاحظه کردم دیدم که اصحاب من همگی هلاک شده اند و خاکستر گردیده اند پس اینک بدینموضع آمده ام بجهت آنکه از گناهان خود توبه کنم و در حدیث وارد شده که چون اسیرانرا نزدیک شام رسانیدند نداهای هاتفی را شنیدند که این اشعار را میخواند و کسی را نمیدیدند رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِیِّهِ یَا لَلرِّجَالِ عَلَی قَنَاةٍ یعنی کجایند مردان کارزار که بفریاد استغاثهٔ من برسند که سر پسر دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او بر بالای نیزه کرده شده است وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ لَا جَازِعٌ مِنْهُمْ وَلَا مُتَوَجِّعٌ آه آه و مسلمانان همه می بینند و مشاهده میکنند و نه کسی از ایشان جزع میکند و نه کسی ناله و گریه کند کُحِلَتْ بِمَنْظَرِکَ الْعُیُونُ عَمَایَةً وَأَصَمَّ رُزْؤُکَ کُلَّ أُذُنٍ تَسْمَعُ راضی بکوری شد هر کسی که سر مقدس جناب ترا بر سر نیزه دید و کر کردانید مصیبت تو هر گوشی را که شنید مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنَّهَا لَکَ تُرْبَةٌ وَلِخَطِّ جَنْبِکَ مَضْجَعٌ نماند هیچ زمینی مگر آنکه آرزو کرد که قبر و تربت تو بوده باشد از برای جناب تو تا محفوظ شود بپهلو خوابت منعوا زلال الماء آل محمد وَغَدَتْ ذِئَابُ الْبَرِّیَّةِ تَکْرَعُ منع کردند این اشقیا آب زلال را از آل محمد علیهم السلام و حال آنکه در هر صبح گرگها و درندگان بیابان و از آن آب میخورند عَیْنِیَ عَلَا لَهَا الْکُحْلُ فِیهِ بِزَعْزَعَةٍ وَیَدَ تَصَافَحُ فِی الْبَرِّیَّةِ تُقْطَعُ چشمیکه درین مصیبت از خوشحالی سرمه کشد آب در و تا کور شود و دستی که از روی سرور درین بلیه مصافحه کند بریده و قطع شود آه وامصیبتاه و واحزناه از کیفیت ورود اهل بیت بر شهر شام بدانکه در بحار از صاحب مناقب روایت کرده که سهل بن سعد میگوید که در سالی روانهٔ بیت المقدس بودم وارد شهر شام شدم دیدم که نهرهای آب جاریست و درختهای آن سبز و خرم است و بر اطراف پردها و حجابها و دیباج آویخته اند و اهل آن در کمال فرح و شادی و سرورند و زنان ایشان مشغول لهو و لعبند و دف و طبل مینوازند من با خود گفتم که مگر اهل شام را عیدی هست که در نزد ما معروف نیست پس دیدم که جماعتی در گوشه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند نزد ایشان رفتم و گفتم که ایقوم مگر از برای شما عیدی هست که در نزد ما معروف نیست ایشان گفتند که ای شیخ می بینم ترا که درین شهر غریبی گفتم که من سهل بن سعدم و از خدمت جناب محمدیم ایشان گفتند که ای سهل چه بسیار عجب است که از آسمان خون نمی بارد و زمین با اهلش منخسف نمیشود گفتم چرا قَالُوا هَذَا رَأْسُ الْحُسَیْنِ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله یُهْدَی مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ گفتند ای شیخ اینک سر مقدس حضرت امام حسین علیه السلام عترت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را که از زمین عراق از برای یزید بهدیه میآورند و اهل شام عیش و شادی میکنند چنانچه می بینی فَقُلْتُ وَاعَجَبَاهُ یُهْدَی رَأْسُ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَالنَّاسُ یَفْرَحُونَ پس گفتم که واعجباه سر مقدس حضرت امام حسین علیه السلام را بهدیه میآورند و مردم اظهار فرح و شادی میکنند پس سؤال کردم که از کدام دروازه وارد میشوند گفتند که از دروازهٔ ساعات پس من روانه جانب دروازهٔ ساعات شدم که ناگاه دیدم که رایت کفر و ضلالت از عقب میآیند و مقدم بر همه ایشان آه آه سواری میآید که بر بالای علم او سری بود که أَشْبَهُ النَّاسِ وَجْهًا بِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله آه و حزناه که آنسر شبیه ترین خلایق بود برسول الله آه واهمصیبتاه که در عقب آنسر منور سرهای نورانی بسیار دیدم که بر سر نیزها بود آه آه که بعد از آنها زنانی چند را دیدم که بر شترهای بیجهاز سوار شده نگاه بودند پس من نزدیک آنکه مقدم بر همه بود رفتم و عرض کردم که یَا جَارِیَةُ مَنْ أَنْتِ یعنی ای دختر تو کیستی جواب داد که أَنَا سُکَیْنَةُ بِنْتُ الْحُسَیْنِ پس من عرض کردم که ایدختر آیا ترا حاجتی هست بسوی من ای سکینه من سهل بن سعدم و از جملهٔ شیعیان میباشم که بخدمت جدت رسول خدا رسیده ام و ادراک فیض صحبت آنجناب نموده ام پس سکینه فرمود که ای سهل حاجت من آنست که با این نیزه دار

که سر پدر بزرگوار مرا بر نیزه دارد بگو تیکه آنسر را از پیش روی ما ببرد حَتَّی یَشْتَغِلَ النَّاسُ بِالنَّظَرِ إِلَیْهِ وَلَا یَنْظُرُوا إِلَی حَرَمِ رَسُولِ اللهِ تا آنکه مردم مشغول شوند بنظر کردن بآن و نظر نکنند بسوی حرم رسول الله سهل میگوید که نزد آن نیزه دار رفتم و گفتم که میشود که از من چهار صد درهم بگیری و این سر را پیش ببری تا مردم مشغول بدیدن آن شوند گفت بلی و سر را پیش برد و من آنچه را که وعده کرده بودم باو دادم ولیکن سید بن طاوس علیه الرحمه روایت کرده است که چون اسیران بنزدیکی دروازهٔ شام رسیدند جناب ام کلثوم خاتون ملعون شمر شریر را طلبید و فرمود که ای شمر مرا بتو حاجتی است آن بیحیا عرض کرد که آنحاجت کدام است فَقَالَتْ إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِی دَرْبٍ قَلِیلِ النَّظَّارَةِ یعنی ای شمر هر وقتیکه ما را داخل شهر میکنی از راهی داخل کن که نظر کننده کمتر باشد و نیزه دارانرا بگو که سرها را از میانهٔ محملها بیرون برند و ما را از راه دیگر برند فَقَدْ خُزِینَا مِنْ کَثْرَةِ النَّظَرِ إِلَیْنَا وَنَحْنُ فِی هَذِهِ الْحَالِ مؤلف گوید که ای شیعیان وای ناله کنندگان چگونه میشود که دلهای ما کباب و دیدهای ما پر آب نشود که دخترانیکه در خانهٔ سید انبیا و سید اوصیا و سیدة النساء علیهم السلام در حجاب عصمت و جلالت پرورده شده باشند و از دست اشرار بر حالی شوند که از دشمنی مثل شمر بیحیا بطریقهٔ التماس چنین خواهش کنند و بفرمایند که ای شمر ما از این پریشان احوالی و بد اوضاعی در میانهٔ اینهمه نامحرمان خوار و ذلیل شده ایم بگو که سرها را از طرفیکه نظاره کنندگان بسیارند ببرند و ما را از راهی که جمعیت کمتر است ببرند آه آه که ای کاش که شمر علیه اللعنه حاجت ایشانرا برآورده بود رُوِیَ أَنَّ اللَّعِینَ أَمَرَ فِی جَوَابِ سُؤَالِهَا أَنْ یُجْعَلَ الرُّؤُوسُ عَلَی الرِّمَاحِ فِی أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِ بَغْیًا مِنْهُ وَکُفْرًا وَسَلَکَ بِهِمْ بَیْنَ النَّظَّارَةِ عَلَی تِلْکَ الصِّفَةِ حَتَّی أَتَی بِهِمْ بَابَ دِمَشْقَ آه واویلا که در حدیث وارد شده است که آنملعون از شدت سرکشی و کفریکه داشت در جواب سؤال ام کلثوم خاتون امر کرد تا سرها را بر سر نیزها کردند و در میانهٔ محملها جای دادند و از راهی که نظاره کنندگان بیشتر بودند سرها را و محملهای اسیرانرا با هم بردند آه آه و اسوأتاه چگونه میشود که اشک خونین بر صورتهای بوحدین و اخیار بی اختیار جاری نشود که رُوِیَ فِی الْبِحَارِ أَنَّهُمْ أَدْخَلُوا النِّسَاءَ وَالسَّبَایَا بِالنَّهَارِ مَکْشُوفَاتِ الْوُجُوهِ الله الله از غم هلاک کننده و مصیبت بزرگ و آن اینست که در کتاب بحار روایت کرده است که لشکریان بی ایمان در وقت داخل شدن در شام غم فرجام زنان و اسیرانرا در روز روشن با رویهای گشاده داخل شهر کردند فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ الْجُفَاةُ مَا رَأَیْنَا سَبَایَا أَحْسَنَ مِنْ هَؤُلَاءِ الله الله وامصیبتاه که اهل شام جفا کار ستم شعار گفتند که ما هرگز اسیران باین نیکو روئی ندیدیم پس یکی سؤال کرد که شما اسیران کیستید فَقَالَتْ سُکَیْنَةُ ابْنَةُ الْحُسَیْنِ علیه السلام نَحْنُ سَبَایَا آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله پس سکینه خاتون دلخون بخت واژگون در جواب فرمود که ما اسیران آل محمدیم مؤلف دلکباب امیدوار آنست که مراد از زنان گشوده روی دختران کوچک بوده باشد نه همه زنان حتی جوانان و کاملان والله العالم ای شیعیان وای ناله کنندگان والله که کیفیت دخول اسیرانرا بر دروازهٔ شام نمیتوان شنید و ناله از قلب برنکشید زیرا که در احادیث متعدده هست که زنان و اسیرانرا بطریقیکه شنیدید با جناب سید الساجدین بیمار علیه السلام که بر شتر برهنه لنگی سوار کرده بودند بنزدیک دروازهٔ ساعات آوردند فَوَقَفُوا هُنَاکَ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ یَطْلُبُونَ الْإِذْنَ مِنْ یَزِیدَ لعنه الله اف بر بی اعتباری و بیوفائی بر اهل دنیا که اسیران گرسنه حیران و تشنهٔ سرگردان را نگذاشتند که داخل شهر شام محنت انجام کنند آه آه که تا سه ساعت ایشانرا در میانهٔ هجوم عام از برای خوش آمدن یزید لعنه الله نگاه داشتند که از او اذن بگیرند که اگر آنملعون اذن دهد ایشانرا داخل شهر کنند والا فلا پس چون آنشقی اذن داد ایشانرا داخل شهر کردند فَوَقَفُوا عَلَی دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَیْثُ یُقَامُ السَّبَایَا پس ایشانرا بردند تا در خانهٔ خداوند که مسجد جامع بود و جای دادند در مکانیکه اسیرانرا جای میدادند وَلَا تَحْسَبَنَّ اللهَ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ

مجلس هفتاد و یکم در بردن سرها و اسیرانرا بخانهٔ یزید پلید علیه اللعنه و اذیتهائی که بآنها رسید

السَّلَامُ عَلَی ابْنِ الْحُسَیْنِ عَلَی سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ وَعَلَی أَهْلِهِ الْمُبْتَلَی بِأَیْدِی أَهْلِ الزِّنَا وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ وَبَعْدُ سُبْحَانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْوَحْدَانِیَّةِ سُبْحَانَ مَنْ تَکَرَّمَ بِالصَّمَدَانِیَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ وَعَظُمَ سُلْطَانُهُ فَاشْتَاءَ أَنْ یُصَلِّیَ بِلِسَانِ الْمَعْبُودِیَّةِ عَلَی مَنْ أَبْدَعَ طِینَتَهُ بِحَقِیقَةِ الْعُبُودِیَّةِ وَلَمْ یَنْفَکَّ عَنْهُ سُبْحَانَهُ أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَیْنٍ وَلَحْظَةٍ سَیِّدِ الْخَلِیقَةِ وَالْبَرِیَّةِ مُحَمَّدٍ شَفِیعِ أَهْلِ الْمَحَبَّةِ وَالْوِلَایَةِ عَلَیْهِ وَعَلَی آلِهِ فِی کُلِّ لَحْظَةٍ آلَافُ آلَافِ الثَّنَاءِ وَالسَّلَامِ وَالتَّحِیَّةِ وَلَا سِیَّمَا عَلَی ثَالِثِ الْأَئِمَّةِ الْمُکَرَّمِ بِالشَّهَادَةِ لِشَفَاعَةِ الرَّعِیَّةِ فَأُلْقِیَ جَسَدُهُ الْمَجْرُوحُ فِی الْبَادِیَةِ وَرُفِعَ

و در میانه اسیران بود حضرت سید الساجدین علیه السلام پس مرد پیری از اهل شام بخدمت حضرت آمد فقال الحمد لله الذی قتلکم
و اهلککم و قطع الفتنة فلم یأل عن شتمهم پس عرض کرد که حمد میکنم خداوند آنچنانی را که بقتل رسانید شما را و هلاک کردانید شما را و قطع کرد
شاخ فتنه را و باقی نگذاشت هیچ ناسزائی را مگر آنکه هرچه خواست بی ادبی کرد و در همان کتاب در حدیث دیگر است که گفت الحمد لله
الذی قتلکم و اهلککم و اراح البلاد من رجالکم و امکن امیر المؤمنین منکم یعنی حمد میکنم خداوند آنچنانی را که کشت شما را و هلاک کردانید شما را
و براحت انداخت شهرها را از دست مردان شما و مسلط کردانید یزید را بر شما و چونکه کلام آنمرد بآخر رسید بیمار کربلا فرمود که ای مرد صبر کردم
و گوش بسخنان تو دادم و تو از عداوت و خشم خود هرچه خواستی ظاهر کردانیدی و هرچه خواستی گفتی آیا میشود که تو هم صبر کنی و گوش بسخنان
من دهی چنانکه من گوش دادم آنمرد گفت که ای بیمار تو هم بگو تا بشنوم که چه میخواهی بگوئی آنحضرت فرمود که آیا کلام خداوند عز و جل را خوانده
عرض کرد که بلی فرمود که آیا این آیه را خوانده که فرموده است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی یا محمد بامت خود بفرما که
سؤال نمیکنم از شما زحمت رسالت را اجری مگر دوستی ذوی القربی را آنمرد عرض کرد که بلی آنحضرت فرمود که مائیم ذوی القربای پیغمبر شما
باز آنجناب فرمود که ایمرد آیا این آیه را خوانده که خداوند میفرماید که و آت ذا القربی حقه یعنی عطا کن ذوی القربی را حق او را آنمرد عرض
کرد که بلی آنحضرت فرمود که مراد از آن مائیم پس آنحضرت فرمود که آیا این آیه را خوانده که میفرماید و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول
و لذی القربی یعنی هرچه منفعت حاصل شود از برای شما از چیزی پس بدرستیکه از برای خداوند است خمس آن و از برای رسول است و از برای
ذوی القربی آنمرد عرض کرد که بلی آن بزرگوار فرمود که آنجماعت مائیم پس آنحضرت فرمود که ایمرد آیا این آیه شریفه را خوانده که خداوند میفرماید
که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اینست و جز این نیست که اراده کرده است خدا تعالی که ببرد از شما اهل بیت
هر خباثت و عیبی را و پاک کرداند شما را پاک کردانیدنی نیکو آنمرد عرض کرد که بلی آنحضرت فرمود که مراد ازین آیه شریفه مائیم پس چون آنمرد شامی
این آیات شریفه را شنید زنگ جهل و عداوت از قلب او برطرف شد و از سرزنشهای ناشایسته خود پشیمان کردید پس دست خود را بجانب
آسمان بلند کرد و عرض کرد سه دفعه که اللهم انی اتوب الیک یعنی ایخداوند من توبه و بازگشت کرده ام بسوی جناب تو از عمل زشت خود
اللهم ابرأ الیک من عدو آل محمد صلی الله علیه و آله و من قتلة آل محمد علیهم السلام یعنی ایخداوند من بدرستیکه من بیزاری میجویم بسوی جناب تو
از دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله و از کشندگان آل محمد علیهم السلام بتحقیق که من قرآن خوانده ام لیکن تا امروز این آیات را نفهمیده بودم
و در حدیث دیگر است که آنمرد سعادتمند عرض کرد که یا ابن رسول الله اگر از بی ادبیهای من که نسبت بشما کرده ام توبه کنم آیا توبه من قبول
خواهد شد آنحضرت فرمود که بلی ان تبت تاب الله علیک و انت معنا یعنی آنحضرت شوم که عجب بشارتی باو داده فرمود که بلی ایمرد اگر
توبه کنی خداوند توبه تو را قبول خواهد فرمود و با ما محشور خواهی بود پس آنمرد عاقبت بخیر تائب کردید و در حدیث دیگر است که این خبر بگوش یزید پلید
رسید پس امر کرد بقتل آن پیرمرد و او کشته شد رحمت خداوند بر او و لعنت الهی بر یزید و قاتل آن پیر مؤلف گوید که بعد از آنکه بر کیفیت ورود
اسیران دربدر و یتیمان خونجگر بر شام غم فرجام مطلع شدی بدانکه در کیفیت و حالت مطلع شدن یزید عنید بر ورود اهل بیت شاه شهید
علیه السلام بر شام محنت انجام احادیث مختلف است در یک حدیث میفرماید که آن ملعون اذان نماز شام گفته بود و میخواست که اقامه بگوید تا مشغول
نماز بشود که او را خبر دادند پس آن بی ایمان تارک الصلوة حقیقی از شدت خوشحالی لمحه نشست و بعد برخواسته اقامه گفت و آنچه در حدیث وارد شده است
که هرکس در میانه اذان و اقامه نماز شام لمحه بنشیند مثل نشستن شخص محزون پس برخیزد و اقامه گوید و نماز کند ثواب شهیدیکه در راه رضای
الهی بر خون خود غلطیده باشد از برای او مینویسند شاید که علت این حدیث این باشد که در آنوقت بخاطر میآورد شهادت مظلوم کربلا علیه السلام را
و آوردن سر مقدس او را با اهل و عیال آنحضرت بشام و خوشحال شدن یزید را پس از شدت حزن و اندوه می نشیند پس او را ثواب شهدا
عطا فرمایند و در حدیث دیگر وارد شده است که وقتی آنشقی را خبر دادند که بر سر پیش او دستمالی بسته بود و دستها و پاهای او را در میانه طشتی از آب
گرم گذاشته بودند و در پیش روی او طبیبی از برای معالجه مرض او نشسته بود و در اطراف او جماعتی از بنی امیه لعنهم الله نشسته بودند و از برای او صحبت
میداشتند چون چشم خبر آورنده ملعون بآن بی ایمان افتاد فریاد زد و گفت اقر الله عینک بورود رأس الحسین یعنی خداوند چشمهای تو را
روشن کرداند بوارد شدن سر حسین ابن علی کاش کور کردانیده پس یزید پلید چون آن صدا را شنید نگاه تندی از روی تعجب باو نمود و طبیب گفت که زود

من فریس الاجلة علی قناة الفرقة الطاغیة آه آه مدارت مع نسوته الحایرة فی الصحاری و البراری و البادیة آه آه و فی البلدان
و اسواق الکوفة ثم آه و احزناه انها طافت الی بلاد الفسقة و قامت فی محافل الفجرة فآذتهم الفرقة السفلة بصنوف الاذی و الاهانة
اعنی سیدی و مولای الحسین شفیع الامة و محب الاجلة الذین خلقوا من فاضل طینته و عجنوا بماء ولایته و یبکون لرزیته و انشاء الله
یحشرون معه فی جنته کما یحشر اعداؤه فی سخط الله و نقمته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای دوستان و ای کامل عیاران اول
این حدیث نورانی را بشنوید تا پی بحالت عارف بحق خود و امام خود شوید تا بعد از آن از روی شوق و معرفت و محبت گریه و زاری و ناله ها بجانبش
کنید پس بدانید که جناب صادق آل محمد علیه السلام فرموده است که رحم الله شیعتنا اوذوا فینا و لم نؤذ فیهم یعنی خداوند رحمت فرماید شیعیان
ما را که در راه ما باذیت افتادند و ما بخاطر ایشان اذیتی نکشیده ایم شیعتنا منا و قد خلقوا من فاضل طینتنا ایخداوند ما شیعیان ما از ما هستند
و بتحقیق که خلق شده اند از فاضل طینت ما مؤلف گوید یعنی از نور طینت اهل بیت علیهم السلام نه از فاضل اصل آن زیرا که کسی را در اصل و حقیقت
طینت ایشان شرکت نیست و عجنوا بماء ولایتنا رضوا بنا ائمة و رضینا بهم شیعة و سرشته شده است طینت شیعیان ما بآب ولایت ما
ایشان راضی شده اند بامامت ما از برای خود و ما راضی شده ایم بشیعه بودن ایشان از برای ما یصیبهم مصابنا و تبکیهم اوصابنا بایشان
میرسد مصایب ما و بناله و گریه درمیآورد ایشان را ناخوشیهای ما و یحزنهم حزننا و یسرهم سرورنا محزون میکرداند ایشان را حزن ما و مسرور
میکرداند ایشان را سرور میکرداند و خوشحالی ما و نحن ایضا نتألم بتألمهم و نطلع علی احوالهم و ما نیز متألم میشویم در الم ایشان و مطلع میشویم
بر احوال ایشان فهم معنا لا یفارقونا و نحن لا نفارقهم پس ایشان با ما اهل بیت اند و از ما مفارقت نمیکنند و ما نیز از ایشانیم و از ایشان
جدائی نمیجوئیم لان مرجع العبد الی سیده و معوله علی مولاه از جهت آنکه بازگشت بنده بسوی آقای اوست و محل اعتماد و تکیه گاه او مولای
اوست فهم یتبرؤن من عادانا و یجهرون بمدح من والانا و یباعدون من ناوانا ایشان دوری میکنند از هرکس که دشمن ما است
و آشکارا مدح میکنند هر کرا که دوست ما است و دوری میکنند از هرکس که دشمن ما است اللهم احی شیعتنا فی دولتنا و ابقهم فی ملکنا و مملکتنا
ایخداوند زنده کردان شیعیان ما را در زمان دولت ما و رجعت ما و باقی دار ایشان را در ملک ما و مملکت ما اللهم ان شیعتنا مضافون الینا
ایخداوند ما بدرستیکه شیعیان ما نسبت دارند بما و متعلق اند بما فمن ذکر مصابنا و بکی لاجلنا استحی الله ان یعذبه بالنار پس هرکس یاد آورد مصایب
ما را و گریه کند بجهت خاطر ما حیا میکند خداوند اینکه عذاب کند او را به آتش غضب خود مؤلف شرمسار گوید که اگر جناب اقدس متعال از راه لطف
کامله خود ما را از فاضل طینت طیبه آل محمد ارواحنا لهم الفدا خلق فرماید و اهل عصمت علیهم السلام راضی شوند بشیعه بودن ما عاصیان و خداوند
مهربان که ما گناهکاران بیچاره را که از هیچ انکرده ایم و گناه کرده ایم بسبب گریستن در مصایب ایشان عذاب فرماید چگونه میشود که ما در وقت شنیدن
مصایب ایشان ناله و نوحه نکنیم خصوصا در مصایبیکه در شام محنت انجام بر ایشان واقع شده است و آن از برای ناله و نوحه همین حدیث جگر
شکاف بس است که در کتاب مصایب المعصومین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ام که آنجناب از پدر بزرگوار خود حضرت باقر روایت
کرده است که از پدر مظلوم خود جناب سید الساجدین علیه السلام سؤال کردم که شما را چگونه داخل شام کردند و نزد یزید پلید بردند قال حملنی
علی بعیر یظلع بغیر وطاء یعنی فرمود که سوار کرده بودند مرا بر شتر برهنه که میلنگید و سر پدر مظلوم شهیدم حسین علیه السلام در پیش روی من بر سر
نیزه بود شهنشهی که بفرق یزید افسر از اوست بفرق نیزه سر آنشهید بی سر از اوست شهی که جلوه کند بر سنان چو مهر سرش شعاع مهر و مه و نور
شمع و اختر از اوست همین نه شور بکیتی فکنده خنجر شمر خروش نه فلک و شور هفت کشور از اوست همین جهان نه پر از شور و نوا باشد
که شور ناله و غوغای روز محشر از اوست من و ترا چه خبر از قضای حق اشمر حسین از او سر از او تیغ از او و خنجر از اوست و نسوتنا خلفی
علی بغال واکف آه آه و زنان ما در عقب سر من بر قاطرهای معیوب لاغر سوار بودند و ملازمین همه نیزه ها بدست گرفته در عقب و اطراف ما راه
میرفتند و ان دمعت من احدنا عین قرع رأسه بالرمح آه و احسرتاه اگر یکی از ما میگریست و اشکی از چشم او بیرون میآمد نیزه بر سر او
میزدند تا داخل شهر شام شدیم پس فریاد زننده فریاد زد و گفت یا اهل الشام هؤلاء سبایا اهل البیت خداوند دهان آن فریاد
زننده بی ایمان را هرگز از زقوم جهنم خالی نکرداند که سخنی گفت که نمیتوان کرد بیان و نمیتوان شنید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در کتاب
بحار روایت کرده است که چون اهل بیت علیهم السلام را داخل شهر شام کردند در نزد مسجد جامع جا دادند در آنجائیکه اسیران را جای میدادند

باش هر معالجه که میخواهی بکن وچنان احوالش منقلب شد که طبیب معالجه را موقوف کرده از نزد او برخواست و دید که از شدت فرح
وخوشحالی جمیع ناخوشیهای او را که میخواست معالجه کند بی‌معالجه برطرف شده پس آنملعون نامه ابن زیاد بدنهاد را از قاصد گرفت وخواند
وچون بر تمام مطالب نامه مطلع شد چنان انگشتهای خود را بدندان گزید که نزدیک بود که انگشتهای او قطع شود پس گفت که انا لله وانا الیه
راجعون ونامه را داد بآنها که در اطراف او نشسته بودند خواندند وچون آنجماعت بمضمون نامه مطلع شدند بیکدیگر میگفتند که این عمل آن
که بدست خود بر سر خود آورده اید پس بقدر ساعتی زیاده نگذشته بود که دیدند که علمهای کفر وضلالت پیدا شد آه وا مصیبتاه وعلمدارانش
واطرافیان همه صداهای خود را بگفتن الله اکبر الله اکبر بلند کرده بودند پس هیچکس را نمیدیدند وصدائی میشنیدند که هاتفی این اشعار را میخواند
جاؤا برأسک یا ابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلا یعنی آوردند سر تورا ای فرزند دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله در حالتی که بخاک
وخون مالیده شده است ویکبرون اذا قتلت وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا واین اشقیا تکبیر میگویند برای کشتن تو وحال آنکه ایشان با
تو قتل کرده اند تکبیر را وتهلیل را واینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه میفرماید که لقد قتلوا بقتلک الاسلام
یعنی ای جد بزرگوار وای شهید بدست اشرار بتحقیق که قتل نمودند بسبب قتل تو اسلام را وعطلوا الصلوة والصیام ومعطل کردانیدند نماز
وروزه را ونقضوا السنن والاحکام ودرهم شکستند سنت رسول واحکام را وهدموا قواعد الایمان وخراب کردند قاعدههای ایمان را
وحرفوا آیات القرآن وتغییر دادند آیات قرآن را وهملجوا فی البغی والعدوان وبجولان درآمدند در سرکشی وعدوان لقد اصبح
رسول الله من اجلک موتورا وبتحقیق که صبح کرد رسول خدا از جهت خاطر تو در حالتی که نشد که قصاص نماید از خون جناب تو وعاد کتاب
الله عز وجل مهجورا وبرگشت کتاب خداوند عز وجل در حالتی که متروک بود یعنی کسی عمل بآن نمینمود وغودر الحق اذ قهرت مقهورا
وتنگ گرفته شد کار بر حق واهل حق هرگاه تو گردیدی مغلوب ومقهور وفقد بفقدک التکبیر والتهلیل وبرطرف شد برطرف شدن تو تکبیر
وتهلیل والتحریم والتحلیل والتنزیل والتأویل وبرطرف شد حرام وحلال وشأن نزول قرآن وتأویل آن وظهر بعدک التغییر
والتبدیل وظاهر شد بعد از تو در دین تغییر وتبدیل والالحاد والاهواء والاضالیل وظاهر شد از دین حق برگشتن وبهوای نفس عمل
کردن وخلق را گمراه کردن والفتن والاباطیل وظاهر شد فتنهها وسخنان باطل ودروغ مؤلف گوید که جمیع آنچه در این زیارت اشاره
فرموده اند بشهادت آن بزرگوار در اسلام ظاهر شد آه آه در حدیثست که پس سرها واسیرانرا وارد کردند آه آه واحزناه راوی میگوید که در
آنوقت جناب سید الساجدین علیه السلام را دیدم که بیمار وضعیف ونحیف شده بود وبر شتر برهنه سوار بود واین اشعار را میخواند اقاد
ذلیلا فی دمشق کأننی من الزنج عبد غاب عنه نصیره کشیده میشوم بر حال کمال ذلت در شهر شام گویا من غلام زنگی حبشی میباشم
که از او غایب شده باشد مولا ویاری کننده او وجدی رسول الله فی کل مشهد وشیخی امیر المؤمنین وزیره وحال آنکه جدم
رسول خداست در همه عوالم ظاهر وباطن وشیخ من وبزرگ من امیر المؤمنین است که وزیر وخلیفه اوست فیالیت لم انظر دمشق ولم یکن
یزید یرانی فی البلاد اسیره پس ای کاش که شهر شام را نمیدیدم آه آه وای کاش که نمی بود یزید که مشاهده کند مرا در قید وبند آه
وذلیل اویم آه آه که اهل بیت علیهم السلام را با این احوال نزد یزید ملعون میآوردند وچونکه نزدیک در خانه آنملعون رسیدند ناگاه
مروان حکم لعنه الله از نزد یزید بیرون آمده در نزد اسیران بایستاد واز روی تکبر وفخر وخوشحالی نگاه باطراف لباسهای خود میکرد وایشانرا حقیر
وخوار میشمرد که ناگاه برادرش عبد الرحمن بیرون آمد وچون نظرش بر سر بریده فرزند پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله افتاد ودید که بر نیزه است
گریست وروی بمروان وشامیان کرده گفت که آگاه میگردانم شمارا پس بتحقیق که محجوب ومحروم گردیدید شما از جد او رسول الله صلی الله
علیه وآله که دیگر هرگز با شما در هیچ امری همراهی نخواهم کرد پس روی بآن سر بریده کرده وعرض کرد که یا ابا عبد الله چه قدر ناگوار است
بر من آن مصائبیکه بر جناب تو وارد شده است پس شروع کرد بخواندن این رباعی سمیة امسی نسلها عدد الحصی وبنت رسول الله لیس
لها نسل یعنی سمیه که زن زانیه است وروز را بشب آورده است در حالتی که نسل او بسیار وبعدد سنگریزههاست واینک فاطمه طاهره که دختر
رسول خدا صلی الله علیه وآله است نسل او ضایع گردید وباقی نماند از برای او نسلی امام غریب الطف ادنی قرابة الی ابن زیاد وتهوی الی العلیا
یعنی آه آه که اسیرانرا امامی مقتدائی که غریب بود در بیابان کربلا اینک آورده شد سر او نزد ابن زیاد وحال آنکه آنملعون از همه کس دورتر

وپست رتبه است آه آه که اسیرانرا تا نزدیکی خانه یزید آوردند در کتاب بحار روایت کرده است که بیمار کربلا در عرض راه اصلا با احدی
متکلم نشد وچون بدر خانه یزید رسیدند شنیدند که محفر بن ثعلبه لعنه الله که خداوند هرگز دهان او را از آتش وزقوم جهنم خالی نگرداند بصدای
بلند گفت که هذا محفر ابن ثعلبة اتی امیر المؤمنین بالفجرة اللئام مؤلف گوید که والله دوستان خالص را تاب نوشتن وگفتن وشنیدن
اینکلمات نیست لهذا امرا قدرت بر بیان معنی کلمات آن خبیث بفارسی نیست الله الله لا حول ولا قوة الا بالله خداوند بجمیع لعنتهای خود
لعنت فرماید آنملعون را وکلمات او را ای دوستان وای ناله کنندگان بدانید که جناب سید الساجدین علیه السلام با آنکه از شدت هم وغم
والم در عرض راه اصلا با احدی متکلم نشده بود وچونکه اینکلام را از آن بیحیای بی ایمان استماع نمود تاب نیاورده بی اختیار در جواب او فرمود
که ما ولدت ام محفر اشر والأم یعنی ای ملعون توئی که از همه فاسق تری وفاجرتری ولئیم وپست رتبه تری ودر حدیث دیگر است که این
جواب را یزید داد ای شیعیان چون یزید مطلع شد که سرها واسیرانرا بدر قصر او آورده اند قصر خود را بانواع زینتها مزین کردانید وخود
لباس فاخر پوشید وتاجی که مکلل بدر ویاقوت بود بر سر گذاشت وبر تخت خود نشست وبزرگان قریش را طلبید وبر اطراف قصر خود بر کرسیها
نشانید پس اول سر آقای جوانان جنت را طلبید پس ملعونیکه نیزه دار سر آن بزرگوار بود وآن سر را در حقه گذاشت وداخل قصر آن بی ایمان
کردانیده وگفت اوقر رکابی فضة او ذهبا انا قتلت السید المحجبا یعنی پر بار کن شتر سواری مرا از نقره وطلا زیرا که بقتل رسانیدم
آقائی را که پرورده در حجابهای عزت وجلالت بوده است قتلت خیر الناس اما واباً وخیرهم اذ ینسبون النسبا آه آه کشتم کسی را که بهتر از همه کس
بهتر بود از جهت مادر وپدر وبهتر وبزرگوارتر بود از همه کس از جهت حسب ونسب پس چون یزید اینکلام را از آنملعون شنید باو گفت که اکنون که میدانستی
که او بهتر از همه خلق است چرا او را بقتل رسانیدی آن شقی در جواب گفت که بامید جایزه تو یزید در جواب گفت که ترا جایزه نیست وامر کرد
تا گردن آن خبیث را زدند ودر حدیث دیگر است که شمر شریر داخل مجلس آنملعون شد وطلب جایزه نمود واین شعر را خواند املأ رکابی فضة
ام ذهبا قتلت خیر الناس اما وابا یعنی پر بار کن شتر سواری مرا از نقره وطلا زیرا که بقتل رسانیدم آنکسی را که بهتر از همه کس بود از جهت
مادر وپدر راوی میگوید که چون شمر ملعون این شعر را خواند یزید ملعون نظر غضب آلوده باو کرد وگفت ویلک اذا علمت انه خیر الناس
ابا واما فلم قتلته وجئتنی برأسه یعنی وای بر تو ای شمر هرگاه میدانستی که او بهتر از همه خلق است از جهت پدر ومادر چرا او را کشتی وسر
او را از برای من آوردی پس گفت ای ملعون از مجلس من بیرون برو که از برای تو در نزد من جایزه نیست پس آنملعون بیحیا با نهایت خسران
وحسرت وندامت مانند سگی از مجلس او گریخت وبیرون رفت قد خسر الدنیا والآخرة وذلک هو الخسران المبین پس امر کرد طبقی یا طشتی از طلا
آوردند وآن سر مقدس را در میان آن گذاشتند پس بوی عطر آن سر مطهر ظاهر شد که بر بوهای خوش غالب بود آه آه که از برای اظهار جلال
خود وحقارت آن برگزیده خداوند گفت که کیف رأیت یا حسین یعنی چگونه دیدی امر را ای حسین آه واویلاه از مصیبت بزرگ که اگر
تا قیامت خون از چشمهای عالمیان بجهت آن جاری شود از حق تعزیه داری او بر نیایند الله الله واحزناه ووا ویلاه که اول بی ادبی که کرد
این بود که چوب خیزرانی در دست داشت وبدندانهای آن سر مقدس روحنا له الفداء اشاره وبی ادبی کرد ومیگفت رحمک الله یا حسین
لقد کنت حسن المضحک آه واحزناه که در وقت اشاره کردن میگفت که خداوند ترا رحمت کند ای حسین تو چه قدر خوش لب ودندان وشیرین
لب ونیکو خنده بوده پس از روی فرح وخوشحالی وفخر این شعر را خواند نفلق هاما من رجال اعزة علینا وهم کانوا اعق واظلما یعنی
میشکافیم ما فرق سر اعزه واشراف را وایشان بودند مستحق زیاده از آنچه بایشان بعمل آورده ایم وسزاوار بودند که بیشتر از این بر ایشان ظلم کنیم
روایت شده است که ابو برزه اسلمی گفت که وای بر تو ای یزید آیا بچوب خود بی ادبی میکنی بدندان حسین فرزند فاطمه زهرا ای یزید شهادت
میدهم که بچشم خود دیدم که حضرت پیغمبر میمکید دندانهای او ودندانهای برادرش حسن را ومیفرمود که حسن وحسین آقای همه جوانان اهل
بهشتند بکشد خداوند کشنده شما را ومهیا کرداند از برای او جهنم را که بد جای بازگشتی است از برای او پس یزید غضب کرده وامر کرد تا او را از مجلس
بیرون کردند ودر روایت دیگر وارد شده است که گفت قسم بخداوندی که لا اله الا هو که بچشم خود دیدم رسول خدا که این دو سر را میبوسید ومیفرمود
که اللهم ان هذین ودیعتی عند المسلمین یعنی بار خدایا این دو فرزند امانت منند در نزد مسلمانان پس گفت که ای یزید این نوع سلوک ورفتار
میکنی با امانتهای رسول الله پس یزید لعنه الله در غضب شد وامر کرد تا او را در زندان کردند ونقل شده است که آنسعادتمند در زندان فوت شد

و در حدیث است که در آن وقت راس الجالوت که یکی از علمای یهود بود در آن مجلس حاضر بود چون آن نوع بد رفتاریهای یزید را با نسبت با آن سر منور دید گفت ای یزید آیا اذن میدهی که از تو سؤالی کنم یزید گفت که از هر چه میخواهی سؤال کن پس او گفت که ترا بخدا قسم که راست بگو که این سر کیست فما رأیت أحسن منه ومن مضحکه که روی نیکوتر از این کم دیده ام و خوش خنده تر از و مشاهده نکرده ام آن ملعون در جواب گفت که این سر حسین بن علی است که در زمین عراق با ما یاغی شده بود امر کردیم تا او را بقتل رسانیدند راس الجالوت گفت که گناه او چه بود که مستوجب کشتن شده بود یزید لعین گفت که وای بر تو بدانکه اهل عراق کاغذها باو نوشتند و او را بجانب خود خواندند و میخواستند که او را خلیفه کردانند پس ملازم من ابن زیاد او را کشت و سر او را بجانب من روانه کرد پس او گفت که ای یزید در میانه من و داود علیه السلام زیاده از سی نفر و در حدیث دیگر هفتاد نفر فاصله است و یهودان مرا تعظیم میکنند و خاک قدمهای مرا از برای تبرک جمع میکنند و پیغمبر شما دیروز از میان شما رفته است و امروز شما با این شدت بر اولاد او سخت گرفته اید و ایشان را بقتل رسانیده اید و زنان حرم او را اسیر کرده اید آه و امصیبتاه و همه اولاد او را در دریاها و صحراها متفرق کرده اید بدان ای یزید که شما بدترین همه امتها اید یزید پلید چون این سخنان را شنید متغیر گردید و گفت که بس کن و دیگر امثال این سخنان مگو و الا امر میکنیم که ترا بقتل رسانند پس او ساکت شد و در بعضی از کتب اصحاب است که یزید باو گفت که اگر نه این بود که پیغمبر ما فرموده است که اهل ذمه را مرنجانید و اگر کسی ایشان را اذیت کند من در قیامت با او خصمی خواهم کرد هر آینه امر میکردم بقتل تو آن یهودی گفت که ای یزید احمق پیغمبر بجهت اهل ذمه با امت خود مخاصمه کند برای قتل فرزند خود چه خواهد کرد ای یزید وای بر تو در آن روز که جد صاحب این سر با تو مخاصمه کند و مادرش دادخواه شود و پدرش گریبانگیر تو گردد ای یزید من بفدای پیغمبری شوم که در حق ما بیگانگان چنین وصیتی کرده پس چون یزید این کلام را شنید خشمناک گردید و امر کرد جلادان که سر او را از بدن جدا کنند یهودی گفت که ای یزید من هیچ بهتر از فرزند رسول خدا نیستم که تو او را بخواری شهید کردی ای کاش که من در راه او شهید شوم تا در فردای قیامت در زمره شهیدان رکاب او محشور شوم پس از جای جست و آن سر بریده را برداشت و بر سینه گذاشت و گفت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس عرض کرد که ای آقای همه شهیدان مرا فردای قیامت در میانه شهدای خود طلب فرما پس جلادان آن تازه مسلمان میهمان را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند انا لله و انا الیه راجعون رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره

مجلس هشتاد و دویم در دخول اسیران آل بیت بر یزید و خواهش دو ملعون سکینه و فاطمه را بکنیزی

اَلسَّلامُ عَلیٰ مَنْ بَکیٰ عَلَی الذُّرِّیَّةِ الطّاهِرَةِ الَّتی طَمَعَ اَهْلُ اللَّعْنَةِ فیهِنَّ الْخِدْمَةَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ وبعد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَعْبُودِ بِکُلِّ لِسانٍ وَالْمَسْجُودِ الَّذی یَسْجُدُهُ الثَّقَلانِ بَلْ عَبَدَهُ کُلُّ شَیْءٍ بِلِسانِ السِّرِّ وَالْعِیانِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلیٰ مَنْ لَمْ یَعْرِفْکَ وَلَمْ یَعْبُدْکَ بِمِثْلِهِ اَحَدٌ مِنَ الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ وَلَمْ یَقْدِرْ عَلیٰ حَمْلِ ذَرَّةٍ مِنْ عِلْمِهِ وَعَمَلِهِ اَحَدٌ مِنَ السّابِقینَ وَاللّاحِقینَ لِاَنَّ کُلَّ ما عِنْدَهُمْ بِالْاِضافَةِ اِلیٰ ما عِنْدَهُ لَیْسَ اِلّا کَذَرَّةٍ مِنْ اَشِعَّةِ نَیِّرِ السَّمٰواتِ وَالْاَرَضینَ مُحَمَّدٍ مَعْدِنِ جَمیعِ فُیُوضاتِ ما فِی التَّدْوینِ وَالتَّکْوینِ وَعَلیٰ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ الْمَعْصُومینَ خُصُوصاً عَلیٰ سَیِّدِ الْمَظْلُومینَ الْمَنْحُورینَ الْمَقْتُولینَ اَبی عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنِ الذَّبیحِ الطَّعینِ وَعَلَی ابْنِهِ سَیِّدِ الْعابِدینَ الرّاکِعینَ السّاجِدینَ آهٍ آهٍ الْاَسیرِ بِاَیْدِی الْمُنافِقینَ الْمَغْلُولِ بِسَلاسِلِ الْمُعانِدینَ الْمَرْبُوطِ مَعَ نِسْوَتِهِ بِحَبْلِ الْمُخالِفینَ الَّذی مَنَّ عَلَیْهِ رَئیسُ الْمُلْحِدینَ بِحَلِّ الْغُلِّ مِنْ رَقَبَتِهِ بِیَدِهِ لا بِیَدِ الْمُلازِمینَ مَعَ اَنَّهُ رُوحی لَهُ الْفِداءُ مالِکُ رِقابِ الْعالَمینَ بِحُکْمِ مَنْ بَرَءَ الْآدَمِیّینَ مِنَ الْماءِ وَالطّینِ اَعْنی سَیِّدی وَمَوْلایَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَ الْخاضِعینَ الْخاشِعینَ الْباکینَ عَلَیْهِ وَعَلَی الْاُسَراءِ مَعَهُ وَالْباکینَ عَلَیْهِ اَلْفُ الثَّناءِ وَالتَّحِیَّةِ فی کُلِّ آنٍ وَحینٍ وَعَلیٰ اَعْدائِهِ وَظالِمیهِ خُصُوصاً عَلیٰ یَزیدَ اللَّعینِ عَلَیْهِ اَلْفُ اللَّعْنَةِ اَبَدَ الْآبِدینَ بدانکه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی از طاوس یمانی روایت کرده است که در مکه معظمه گذشتم بر حجر الاسود پس دیدم که شخصی در رکوع و سجود است چون نیک نظر کردم دیدم که جناب علی بن الحسین علیه السلام است پس در قلب خود گفتم که این بزرگوار از صالحین و عابدین اهل بیت نبوت و رسالت است و الله که خوب غنیمتی است که بروم در نزدیکی او و مکانی اختیار کنم تا از دعای آنجناب تعلیم گیرم و منتفع شوم پس متوجه شدم تا از نماز فارغ شد پس دیدم که هر دو کف دست مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و با پروردگار خود مناجات کرد که معنی فارسی آن اینست که سیدی سیدی اینست دو دست من که مملو از گناه است و بسوی

جناب تو بلند کرده ام و چشمهای خود را بجانب تو کشیده ام با امید و سزاوار است از برای کسیکه ترا بخواند از روی ذلت و پشیمانی اینکه تو او را جواب دهی از راه کرم و تفضل ای سید و مولای من مرا از اهل شقاوت خلق فرموده تا طول دهم گریه خود را یا از اهل سعادت فرموده تا بشارت دهم امیدواری خود را یا از برای گرزهای آتش خلق فرموده اعضای مرا یا از برای آشامیدن چرکهای جهنم آفریده امعاء و شکم مرا ای سید و آقای من اگر قدرت داشت بنده که از قبضه قدرت مولای خود بگریزد هر آینه من اول از آنها بودم که از جناب تو میگریختم لکن میدانم که از قبضه قدرت تو نتوانم فرار کنم ای سید و مولای من اگر عذاب کردن من باعث زیادی ملک و سلطنت و پادشاهی تو میشد از تو سؤال میکردم صبر بر آنرا لکن من میدانم که زیاد نمیکند در ملک تو طاعت مطیعین و کم نمیکند و انداز آن معصیت عاصین ای سید من چه رتبه دارم و چه قدر مقام دارد خواهش من ببخشای بمن بفضل خود و بپوشان مرا باستاریت خود و عفو فرما از سرزنش بر من بکرم و جه خود ای خداوند من و سید من رحم فرما بر من در آنوقتیکه در رخت خواب خود افتاده باشم و قدرت بر حرکت نداشته باشم و دوستان من مرا حرکت دهند از جانبی بجانب دیگر و رحم فرما بر من در آن زمانیکه مرا بر جای غسل دادن خوابانیده باشند شایستگان از همسایهای من و رحم فرما بر من آنوقتی که نعش من در تابوت باشد و گرفته باشند اطراف آنرا اقربای من و رحم فرما در قبر تاریک ظلمانی بر وحشت من و غربت من و تنهائی من طاوس یمانی میگوید که از شدت ناله و گریه آن بزرگوار من هم بگریه در آمدم بحدیکه نتوانستم خود را ضبط نمایم پس صدای من بگریه بلند شد پس آن بزرگوار روی مبارک خود را بجانب من گردانیده و فرمود که ای طاوس گاهی چه چیز ترا چنین بگریه در آورد آیا نیست این طور بندگی کردن از شان گناهکاران طاوس میگوید که من عرض کردم که ای حبیب من لازم است بر خداوند اینکه رد نفرماید ترا و حال آنکه جد تو محمد صلی الله علیه و آله است طاوس میگوید که در بین آنکه با آن بزرگوار در صحبت بودم دیدم که جمعی از اصحاب آنحضرت پیدا شدند آنجناب روی مبارک را بجانب ایشان کرده فرمود ای گروه اصحاب من وصیت میکنم شما را بآخرت و وصیت نمیکنم شما را بدنیا و می بینم شما را که بدنیا چنگ زده اید و خود را بآن بسته اید و بآن متمسک شده اید ای گروه اصحاب من بدرستیکه دنیا خانه فنا است و آخرت خانه بقا پس بگیرید از خانه فنای خود از برای بقای خود و پاره مکنید پرده خود را در نزد خداوندیکه مخفی نیست بر او اسرار شما بیرون برید قلبهای خود را از دنیا پیش از آنکه بیرون برده شود بدنهای شما از آن و در کتاب مناقب از اصمعی روایت شده است که میگوید در سالی روانه بیت الله و قبر رسول الله صلی الله علیه و آله شدم پس در شب مهتابی مشغول طواف بودم که صدای حزینی شنیدم پس از عقب آن صدا رفتم دیدم که جوان نیکوروئی پاکیزه شمایلی که در سیمای او آثار خیر ظاهر بود و بر سر او دو گیسوی خوش رنگ بود و بپرده کعبه چسبیده است و میگوید که یا سیدی و مولای نامت العیون وغارت النجوم وانت حی قیوم یعنی ای سید و مولای من همه چشمها بخواب رفته است و همه ستارها غروب و تو پادشاه حی قیومی و بتحقیق که پادشاهان همه درهای خود را بسته و پاسبانان خود را در اطراف نشانیده اند وانت یا مولای بابک مفتوح للسائلین و تو ای مولای من در رحمت خود را گشوده از برای سؤال کنندگان و من بدرگاه تو آمده ام از برای آنکه نظر رحمت فرمائی بسوی من یا ارحم الراحمین پس شروع کرد بمناجات کردن باین اشعار یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم یا کاشف الضر والبلوی مع السقم یعنی ای خداوندیکه جواب میفرمائی دعای مضطرین را در تاریکیها و ای برطرف کننده ناخوشی و محنت و بیماری قد نام وفدک حول البیت قاطبة وانت وحدک یا قیوم لم تنم و بتحقیق که بخواب رفته اند همه واردشدگان در اطراف خانه مکه و تو تنهائی خداوند قیومی و بخواب نرفته ادعوک یا رب حزنا و اعملا فارحم بکائی بحق البیت والحرم میخوانم ترا ای پروردگار من مثل شخص محزونی که با تملق بخواند ترا پس رحم فرما بر گریه من بحق این خانه هب لی بجودک فضل العفو عن جرمی یا من اشار الیه الخلق فی الحرم ببخش از برای من بجود خود چه جای آنکه در گذری از جرم من ای خداوندیکه اشاره باو میکنند خلق در حرم ان کان عفوک لا یرجوه ذو شرف فمن یجود علی العاصین بالنعم اگر بوده باشد عفو تو بطوریکه امید نداشته در آن آنکه در گناه زیاده روی کرده است پس کیست که جود کند بر عاصیان بنعمتها پس آن بزرگوار سر مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرده و عرض کرد که ای خداوند من و مولای من اطاعت کرده ام ترا بامت تو پس از برای تست پس از برای تست حمد و ثنا و حجت بر من و نافرمانی کرده ام بجهل خود پس مر تراست حجت بر من پس بظهار منت تو بر من و باثبات حجت تو سؤال میکنم ای مولای من اینکه بیامرزی مرا و رحم فرمائی بر من و عفو فرمائی جمیع گناهان مرا و محروم نگردانی مرا از دیدن جدم رسول الله صلی الله علیه و آله در دار کرامت تو پس شروع کرد بخواندن این اشعار

اُتَیْتُ اِلَیْکَ رَبَّ الْعَالَمِیْنَا وَجَلَبَتِ الْخَلَایِقُ اَجْمَعِیْنَا یعنی آمدم بدرگاه تو ای پروردگار عالمیان و حال آنکه همه خلایق از جناب تو
در خوف و بیمند وَجِئْتُ اِلَیْکَ قَصْدًا یَا اِلٰهِی وَاَنْتَ السُّؤْلُ وَالْمَلْجَا الْحَصِیْنَا عمدا روی بجناب تو آورده ام ایخداوند من
و توئی سؤال و آرزوی من و توئی پناه محکم من نَجَوْتُ بِبَابِ عَفْوِکَ یَا اِلٰهِی اَتَرْحَمُنِیْ بِعَفْوِکَ یَا مُعِیْنَا نجات یافته ام در درگاه عفو تو
ایخداوند من آیا رحم میکنی بر من بعفو خود ای یاری کننده من وَاَنْتَ اللهُ وَالْاَنْصَارُ حَقًّا وَاَنَّکَ مُسْتَانِسُ الْمُوْحِشِیْنَا توئی خداوند
و توئی یاری کننده بحق و بدرستیکه توئی انیس و مونس آنجماعتی که بوحشت و خوف افتاده اند پس عرض کرد که ایخداوند ای سید و مولای من
اعمال حسنات مخلوقات ترا مسرور میکرداند و معاصی ضرر بتو نمیرساند ایخداوند کریم اکرام فرما من پس این اشعار را خواند اَلَا یَا رَجَائِیْ
اَنْتَ کَاشِفُ کُرْبَتِیْ فَهَبْ لِیْ ذُنُوْبِیْ کُلَّهَا فَاقْضِ حَاجَتِیْ ایخداوندیکه توئی محل امید من و توئی برطرف کننده غم من پس بخش از برای
من همه گناهان مرا و برآور حاجت مرا فَزَادِیْ قَلِیْلٌ لَا اَرَاهُ مُبَلِّغِیْ عَلَی الزَّادِ اَبْکِیْ اَمْ لِبُعْدِ مَسَافَتِیْ آه آه پس کمست توشه آخرت من
و نمیبینم که این توشه کم مرا بمنزل برساند متحیرم که بر کمی توشه ام گریه کنم یا بر دوری منزلم ناله کنم اَتَیْتُ بِاَعْمَالٍ قِبَاحٍ رَدِیَّةٍ وَمَا فِی الْوَرٰی
عَبْدٌ جَنٰی کَجِنَایَتِیْ روی بدرگاه تو آورده ام با اعمال قبیح پست مردود و نیست در میان همه خلایق بنده که معصیت کرده باشد مثل
معصیت من اَتُحْرِقُنِیْ بِالنَّارِ یَا غَایَةَ الْمُنٰی فَاَیْنَ رَجَائِیْ ثُمَّ اَیْنَ مَخَافَتِیْ آیا میسوزانی مرا باتش ای آنکسی که منتهای آرزوی منی تو پس اگر
چنین کنی بکجا رفت ثمر اینهمه امیدهای من بعفو تو و اینقدر خوفهای من از عذاب تو اصمعی میگوید که آن بزرگوار چندین دفعه این اشعار را خواند و تکرار
فرمود تا آنکه افتاد و غش کرد پس من پیش رفتم و نظر بسوی او کردم و دیدم آنجوان حضرت امام زین العابدین علیه و علی جده و ابیه روحی
فداست پس سر مبارک او را از روی خاک برداشتم و بر دامن خود گذاشتم پس از بس آنجناب گریسته بود قلب من بر رقت قلب او سوخت
پس بر آنحضرت گریستم گریه شدیدی پس قطره از قطرات اشک من بر صورت نورانی او چکید پس آنجناب از غش بحال آمد چشم مبارکرا گشود
وَقَالَ مَنْ هٰذَا الَّذِیْ اَشْغَلَنِیْ عَنْ ذِکْرِ مَوْلَایَ یعنی کیست که باز داشته است مرا از ذکر مولای من پس من در جواب عرض کردم که منم بنده تو اصمعی
گفتم که ای مولای من چه چیز است اینهمه گریه تو و باعث اینقدر جزع و فزع چیست و حال آنکه جناب تو از اهل بیت نبوتی و معدن رسالت و باب
کرامتی و خداوند در شان شما آیه تطهیر را نازل کرده در آنجا که میفرماید اِنَّمَا یُرِیْدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا اصمعی
میگوید که چون آنحضرت از من اینکلمات را شنید راست نشست و فرمود که ای اصمعی هیهات هیهات بدانکه خداوند خلق فرموده است بهشت را از برای
هر کس که او را اطاعت کند اگرچه غلام حبشی باشد و خلق فرموده است جهنم را از برای هر کس که معصیت کند او را اگرچه سید هاشمی باشد آیا نشنیده
قول خداوند را که میفرماید فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلَا یَتَسَائَلُوْنَ یعنی هرگاه دمیده شد در صور پس باقی نمیماند در آن هنگام
نسبی از برای مخلوقات و پرسش نمیشود از نسب ایشان اصمعی میگوید که چون من این کلماترا از آن بزرگوار علیه السلام شنیدم آنجناب را بحال گریه
و ناله و بندگی خود گذاشتم و در پی کار خود رفتم مؤلف گوید که ای دوستان جناب سید الساجدین علیه السلام والله که محب حقیقی این امام عالیمقام
که شمه از مقامات عبودیت او این بود که شنیدید معلوم است اندیشه بشنود و آرام گیرد و گریه و ناله نکند که همین بزرگوار را اسیر کنند و بر دست و گردن
مبارکش غل و زنجیر گذارند و بر شتر بیجهاز سوار کنند و بشهرها و دیارها بگردانند و در هر شهری و دیاری انواع اذیتها برسانند خصوصا در شام
شام زیرا که در آنجا بر آنمظلوم زیاده از همه جا اذیت و بی ادبی و بی احترامی کردند و کافیست از برای بیان مدعا حدیثی که در کتاب
مصایب المعصومین از جناب سید الساجدین علیه السلام روایت کرده ام که آنجناب فرمود که لَمَّا وَفَدْنَا عَلٰی یَزِیْدَ بْنِ مُعَاوِیَةَ عَلَیْهِمَا
اللَّعْنَةُ اَتَوْنَا بِحِبَالٍ وَرَبَطُوْنَا مِثْلَ الْاَغْنَامِ وَکَانَ الْحَبْلُ فِیْ عُنُقِیْ وَعُنُقِ اُمِّ کُلْثُوْمَ وَبِکَتِفِ زَیْنَبَ وَسُکَیْنَةَ وَالْبَنَاتِ ای شیعیان همین حدیث
جگر شکاف کافیست از برای بیان شقاوت و کفر یزید پلید و مظلومیت و اذیت اهل بیت عصمت علیهم السلام که جناب سید الساجدین
علیه السلام میفرماید که چونکه ما وارد شدیم بر یزید بن معاویه علیهما اللعنه ریسمانها آوردند و ما اسیران را مثل گوسفندان بهم بستند و یکسر ریسمان
بگردن من و یکسر دیگر آن بگردن عمه ام ام کلثوم خاتون بسته بودند و در میان بر کتف عمه ام زینب خاتون و باقی دختران بسته بود
وَکُلَّمَا قَصُرْنَا عَنِ الْمَسِیْرِ ضَرَبُوْنَا حَتّٰی اَوْقَفُوْنَا بَیْنَ یَدَیْ یَزِیْدَ لَعَنَهُ اللهُ آه از مصیبت بزرگ و ذلت اهل بیت علیهم السلام که
محب خالص نمیتواند راضی بگفتن و شنیدن آن شود که جناب سید العابدین و سید الراکعین و سید الساجدین فداه ارواح العالمین میفرماید

که چون ما را بنزد یزید پلید میبردند هرگاه بجهت شدت هم و غم و الم در راه رفتن کوتاهی میکردیم ما را میزدند و بر این احوال ما را میبردند
تا در میانه دو دست آنملعون در پیش روی او نگاه داشتند پس من اندک پیشتر رفتم در حالتی که آن شقی بر تخت سلطنت و پادشاهی
خود تکیه زده بود پس گفتم ای یزید اَتَاْذَنُ لِیْ فِی الْکَلَامِ یعنی ای یزید آیا اذن میدهی مرا که سخن بگویم قَالَ قُلْ وَلَا تَقُلْ هُجْرًا آنملعون گفت
یعنی که سخن بگو ولیکن سخن بیهوده و لغو مگو آنحضرت فرمود که ای یزید من در اینحال اسیری در مقامی واقع شده ام که مجال بیهوده گفتنم نیست
پس آنحضرت فرمود که ای یزید ترا بحق خدا قسم میدهم که چه گمان میبری برسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را بر این احوال مشاهده کند
مؤلف گوید که مراد آنحضرت این بود که ای یزید اگر رسول خدا در این مجلس حاضر شود و مشاهده نماید که تو بر تخت سلطنت و پادشاهی نشسته
و تاج مکلل بجواهر بر سر گذاشته و بزرگان از اطراف خود بر کرسیها نشانیده و اهل و عیال او را اسیر کرده و گرسنه و تشنه و خوار و ذلیل گردانیده
و مانند گوسفند همه را با یک ریسمان بسته و در مجلس اینهمه نامحرم برپا داشته آیا آنحضرت بر چه حال خواهد شد و چه خواهد فرمود پس بیمار کربلا
بعد از گفتن اینکلام گریست گریستن شدیدی و ساکت شد پس فاطمه مظلومه دختر شاه شهیدان که عروس حضرت قاسم بود بصدای بلند فرمود
که یَا یَزِیْدُ بَنَاتُ رَسُوْلِ اللهِ سَبَایَا یعنی ای یزید از تو سؤال میکنم که آیا رواست که دختران رسول خدا اسیر شوند و چون حاضران مجلس این
کلماترا از بیمار کربلا علیه السلام و فاطمه نوعروس ناکام شنیدند بی اختیار شده همگی شروع بگریه کردند بمرتبه که صداها بگریه بلند شد پس
چون یزید پلید عنید آنهمه گریه و ناله دید دفعة امر کرد که ریسمانها را از گردنها و بازوهای اسیران بریدند و در کتاب بعض اصحاب است
که آنملعون گفت که ای سکینه چرا یکدست بگردن خود گرفته آه آه و احزناه که آنمظلومه جواب داد که ای یزید این ریسمان ستم تو که بر گردن من
بسته اند گردن مرا مجروح کرده پس آنملعون امر کرد که ریسمانرا از گردن او بردارند آه که آنطفل بریده باد دست آنکه ریسمانرا گرفت و بناله حزین فرمود
که ای یزید تا ریسمان از گردن عمه هایم برنداری نخواهم گذاشت که از گردن من باز کنی پس آنشقی امر کرد که ریسمانها را از گردنها و بازوهای
همه اسیران بریدند و در حدیثست که آنملعون سوهانی طلبید و بدست خود غل جامعه را از گردن بیمار کربلا علیه السلام سایید و برداشت پس عرض
کرد که یا علی بن الحسین هیچ میدانی که این کار را چرا من بدست خود کردم آنحضرت فرمود که بلی میخواهی که این منت را بر من بگذاری یزید
یزید گفت بلی والله همین را قصد کرده بودم و روایت شده است که اسیرانی که وارد بر یزید شدند دوازده نفر بودند پس آن بیحیای
بی ایمان بجانب هر یک را جدا جدا میپرسید پس نظر آنملعون بسکینه خاتون دلخون افتاد سؤال کرد که این دختر کیست و چه نام دارد جواب
دادند که اینک سکینه است فَبَکَتْ وَخَنَقَتْهَا عَبْرَتُهَا حَتّٰی کَادَتْ تَطْلَعُ رُوْحُهَا ای شیعیان وای ناله کنید که آن جگر جناب سکینه خاتون دلخون
اینحالت را مشاهده نمود آه آه که بی اختیار گریست و از شدت هم و غم گریه در گلویش گره شده بود بحدیکه نزدیک شده بود که روح از بدن
نازنینش مفارقت کند و چون گریست و اندک در حزن قلبش تسکینی بهم رسانید یزید بیحیا گفت که ای سکینه چرا اینقدر گریه و ناله میکنی قَالَتْ
کَیْفَ لَا یَبْکِیْ مَنْ لَیْسَ لَهَا سِتْرٌ تَسْتُرُ وَجْهَهَا وَرَأْسَهَا عَنْکَ وَعَنْ جُلَسَائِکَ آه و احزناه و وا مصیبتاه که سکینه محزونه در جواب محزونه در جواب
فرمود که ای یزید چگونه گریه و نوحه نکند دختریکه جامه ندارد که روی و سر خود را از تو و از این همنشینان تو نامحرمان بپوشاند پس آنملعون عنید
چون این کلماترا از سکینه مظلومه شنید گریست و گفت که لعنت خداوند بر ابن زیاد باد مَا اَقْسٰی قَلْبَهُ عَلٰی اٰلِ الرَّسُوْلِ چه قدر آنملعون
قسی القلب بوده است در حق آل رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن گفت که ای سکینه همراه این زنان اسیر برو و در گوشه آرام بگیر تا هرچه
رای ما بر آن قرار گیرد در حق شما حکم کنیم و در حدیث دیگر است که آن لعین بن لعین بعد از آنکه امر کرد باحضار اسیران و همه را در مجلس
آن بیدین حاضر کردند الله الله که شروع کرد بنظر کردن بایشان و از اسم هر یک جدا جدا سؤال میکرد و میگفتند که این ام کلثوم کبری است
مؤلف گوید که ظاهر آنست که مراد جناب زینب خاتون باشد و این ام کلثوم صغری است و این صفیه است و آن ام هانی است و اینک رقیه است
که همه دختران علی بن ابیطالب اند و این دختر سکینه و آن دیگر فاطمه است که دختران حسین بن علی است و این جوان بیمار علی بن الحسین است آه آه که
آن شقی بی ایمان همه اسیران را باسم و نسب شناخت پس روی نحس خود را بجانب سکینه خاتون کرده گفت یَا سُکَیْنَةُ اَبُوْکِ الَّذِیْ کَفَرَ حَقِّیْ
وَقَطَعَ رَحِمِیْ وَنَازَعَنِیْ فِیْ مُلْکِیْ یعنی ای سکینه پدرت آنکسی بود که کفران کرد حق مرا و قطع کرد رحم مرا و منازعه کرد در ملک و پادشاهی من آه آه
که سکینه خاتون از شنیدن این سخنان گریست و در جواب او فرمود که ای یزید خوشحالی مکن بکشتن پدر بزرگوارم زیرا که او همیشه مطیع خداوند

به رسول او بود و پروردگار او را بجوار رحمت خود طلبید پس او اجابت نمود و بسعادات ابدیه کامیاب گردید ای یزید والله از برای تو در روز
جزا مقامی در میانه ید قدرت الهی خواهد بود که از تو سؤال کند آنچه با پدر مظلومم بعمل آوردهٔ پس مستعد از برای جواب شو و کجا است از برای تو جواب
پس یزید گفت که بس کن ای سکینه پدر تو را چه حقیست بر من و در حدیثی وارد شده است که سکینه خاتون فرمود که والله هیچکس را ندیدم که قسی
القلب تر بوده باشد از یزید وَلا رَاَیْتُ کافِراً وَلا مُشْرِکاً شَرّاً مِنْهُ وَلا اَجْفی مِنْهُ یعنی ندیده‌ام کافری و نه مشرکی را که شریرتر و جفاکارتر
باشد از یزید رُوِیَ اَنَّهُ وَثَبَ اِلَیْهِ رَجُلٌ وَقالَ یا اَمیرُ هَبْ لی هذِهِ الْجارِیَةَ مِنَ الْغَنیمَةِ فَتَکُونَ خادِمَةً لی آه آه واغربتاه و واحزناه
که در حدیثست که در آنوقت ملعونی پیش آمد و گفت یا امیرالمؤمنین این کنیزک را یعنی سکینه را از برای خدمتکاری خانه من عطا فرما که این غنیمت
من بوده باشد در میانه این اسیران آه و امصیبتاه که چون سکینه مظلومه این سخن را از آن بیحیا شنید اِنْضَمَّتْ اِلی عَمَّتِها وَقالَتْ یا عَمَّتا
اَتَرَیْنَ نَسْلَ رَسُولِ اللهِ مَمالیکَ الْاَعْداءِ یعنی آن مظلومه خود را بعمه‌اش ام کلثوم خاتون چسبانید و گفت که ای عمه جان از کجا روا است که نسل
انبیا خدمتکاری کنند در خانهٔ اعدا پس جناب ام کلثوم خاتون در غضب شد و روی بآن نامرد کرده فرمود که خداوند زبان تو را ببرد و چشمهای
تو را کور فرماید و دستهای تو را خشک و پاهای تو را شل گرداند و هرگز تو را از جهنم خلاص نگرداند ای شقی بدانکه روا نیست که اولاد انبیاء
خدمتکاری کنند از برای اولاد زنا راوی میگوید که والله هنوز کلام آن مظلومهٔ دلسوخته تمام نشده بود که خداوند جل جلاله دعای او را مستجاب
گردانید و بهمهٔ آن بلاها گرفتار شد پس آن مظلومهٔ محزونه دست بدعا برداشت و عرض کرد که اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی عَجَّلَ لَکَ الْعُقُوبَةَ فِی الدُّنْیا قَبْلَ
الْآخِرَةِ یعنی حمد خداوندی را سزاست که تعجیل فرمود در عقوبت تو در دنیا پیش از آخرت اینست جزای کسی که متعرض حرم رسول الله صلی الله علیه
و آله بشود ای شیعیان وای ناله کنندگان آه آه از شقاوت و بیحیائی اهل شام که با وجود آنکه آن ملعونیکه سکینه خاتون را بکنیزی خواست
بعذاب الهی گرفتار شد متنبه نشدند و شرم از خدا و رسول نکرده ملعونی دیگر برخاست و فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را بکنیزی خواست
چنانکه در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده‌ام که فاطمه دختر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که ما اسیران را چون در میانهٔ دولت
یزید نشانیدند در اول دفعه با آنکه شقی و قسی القلب بود دلش بر احوال ما اسیران بسوخت و با ما اظهار لطف و مهربانی کرد که ناگاه نامرد سرخ موئی
از اهل شام برخاست و گفت یا امیر هَبْ لی هذِهِ الْجارِیَةَ یعنی این دخترک را بمن بخش و من در آنوقت دخترک بودم فَاُرْعِبْتُ وَفَزِعْتُ
وَظَنَنْتُ اَنَّهُ یَفْعَلُ ذلِکَ آه و اویلاه و واحزناه که فاطمه میفرماید که خود را بجامهٔ عمه‌ام چسبانیدم که چون کلام آن بیحیا را شنیدم ترسیدم
و بجزع و فزع در آمدم و گمان کردم که یزید مرا بکنیزی باو خواهد داد پس خود را بجامهای خواهرم زینب خاتون که از من بزرگتر و عاقلتر بود چسبانیدم
مؤلف گوید که موافق نسخهٔ دیگر که میفرماید که خود را بجامهٔ عمه‌ام چسبانیدم باید این فاطمه دختر جناب سید الشهدا علیه السلام بوده باشد
که عروس قاسم بود وای نوحه و ناله کنندگان چون فاطمه خود را بآنجناب زینب چسبانید غیرت اسد اللهیش بجوش آمد و در نهایت خشم
و غضب فرمود که کَذَبْتَ وَاللهِ وَلَؤُمْتَ وَلَعِنْتَ ما ذلِکَ لَکَ وَلا لَهُ یعنی والله دروغ میگوئی ای ملعون اگرچه از این آرزو بمیری و لعنت
کرده شوی که کنیزی این دختر نه از شأن تست و نه یزید را قدرت بر این مرتبت فَغَضِبَ یَزیدُ وَقالَ بَلْ کَذَبْتِ وَاللهِ لَوْ شِئْتُ لَفَعَلْتُهُ
چون یزید عنید این کلام را از جناب زینب شنید متغیر گردید و بغضب در آمده گفت که والله تو دروغ میگوئی اگر بخواهم که این دختر را بکنیزی
باین مرد دهم خواهم توانست قالَتْ فَوَاللهِ ما جَعَلَ اللهُ ذلِکَ لَکَ اِلّا اَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنا وَتَدینَ بِغَیْرِ دینِنا ای دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام
چون جناب زینب کلام یزید را شنید شجاعت پدر بزرگوارش در قلب مبارکش بهیجان در آمده پادشاهی یزید و اسیری خود را
در نظر در نیاورده در نهایت فصاحت و بلاغت فرمود که ای یزید والله که خداوند جل جلاله این رتبه را و بزرگی را بتو عطا نفرموده است مگر آنکه بیرون
روی از ملت ما و متدین شوی بغیر دین ما پس یزید علیه اللعنه از شنیدن این سخنان در غضب شد و گفت ای دختر علی تو را چه جرأت است که با من امثال
این سخنان بگوئی اِنَّما خَرَجَ مِنَ الدّینِ اَبُوکِ وَاَخُوکِ آه آه امید از قهاریت الهی آنکه دهان یزید را پر کند از زقوم جهنم خاک بفرماید زیرا که آن
بیحیا گفت که ای زینب اینست و غیر از این نیست که بیرون رفته است از دین پدر تو و برادر تو آه آه که از شنیدن این کلام غم فرجام جناب
زینب بخشم آمده فرمود که ای یزید بدین خداوند و دین پدر و برادر و جد من هدایت یافتهٔ تو و جد تو و پدر تو اگر اسلام داشته باشی قالَ کَذَبْتِ
یا عَدُوَّةَ اللهِ پس یزید پلید گفت که دروغ گفتی ای دشمن خدا پس جناب زینب چون این ناسزا شنید فرمود که ای یزید با اینکه ادعای پادشاهی

و سلطنت میکنی سزاوار است که بزنان دلسوخته ناسزا میگوئی یزید از شنیدن این کلام خجل و ساکت شد و چون طرفین ساکت شدند آن مرد نامرد
شامی سرخ موی ملعون دفعهٔ دیگر گفت که یا امیر هَبْ لی هذِهِ الْجارِیَةَ یعنی ای امیر این کنیز را بمن ببخشای پس از سخن آن شامی بیحیا یزید
ملعون در غضب شد و گفت دور شو ای ملعون خداوند نفس تو را قطع کند و تو را هلاک گرداند پس آن ملعون ساکت شد و در حدیثست که ام کلثوم
خاتون بخشم آمد و در حق او نفرین کرد بهمان کلمات که در حق آن ملعونیکه سکینه خاتون را بکنیزی خواسته بود و دفعهٔ دعای آن مظلومهٔ دلسوخته مستجاب
شد چنانچه در حق آن ملعون اول مستجاب شده بود و سید بن طاوس روایت کرده است که آن شامی پرسید که این دختر که من او را بکنیزی خواهم
که بود یزید در جواب او گفت که این فاطمه دختر حسین است و اینکه عمهٔ او زینب دختر علی بن ابیطالب است شامی گفت همان حسین که فرزند فاطمه
طاهره و علی بن ابیطالب است یزید گفت بلی آن شامی چون آن دختر را شناخت روی بیزید کرده گفت لَعَنَکَ اللهُ یا یَزیدُ تَقْتُلُ عِتْرَةَ نَبِیِّکَ
وَتَسْبی ذُرِّیَّتَهُ وَاللهِ ما تَوَهَّمْتُ اِلّا اَنَّهُمْ سَبایَا الرُّومِ یعنی ای یزید لعنت خداوند بر تو باد بقتل میرسانی عترت پیغمبر خود را و اسیر میکردانی
ذریهٔ او را والله من گمان کردم که این زنان اسیران رومند چون یزید این کلام را از آن شامی شنید در غضب شد و گفت که باید ترا بایشان
ملحق کنم پس امر کرد تا گردن او را زدند انا لله و انا الیه راجعون

مجلس هشتاد و سیم در بعضی از مکالمات جناب سید الساجدین علیه السلام و جناب زینب خاتون علیها السلام با یزید و حکایت کردن بشکل مجمل واقعهٔ کربلا را

السَّلامُ عَلَی الْباکینَ عَلَی الْمَعْصُومینَ وَذُرِّیَّتِهِمُ الْمَقْهُورینَ الْمَاْسُورینَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ و بعد اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی ساداتِ الدُّهُورِ
وَالْاَزْمانِ وَحُجَجِکَ عَلی ما فِی الْکَوْنِ وَالْاِمْکانِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَوْلِیاءِ الْمَلِکِ الْمَنّانِ خُصُوصاً عَلَی الْمَجْرُوحِ بِالسُّیُوفِ وَالنِّبالِ وَالسِّنانِ
الْمَقْتُولِ بِسَیْفِ اَهْلِ الْعُدْوانِ آه آه مِنْ جَسَدِهِ الشَّریفِ الْمُلْقی فی عَرْصَةِ الْمَیْدانِ آه واحزناه وَکانَ رَاْسُهُ الْمُنیفُ تارَةً فَوْقَ عالِی السِّنانِ
وَاُخْری تَحْتَ بِساطِ الْاَکْلِ وَالشُّرْبِ لِمُنْتَجِعِ الْعِصْیانِ اَعْنی مَنْ بِهِ قِوامُ نِظامِ ما فی عَرْشِ الرَّحْمنِ سَیِّدی وَمَوْلایَ الْحُسَیْنَ الْمَظْلُومَ الْمَحْزُونَ الْعَطْشانَ
فِداهُ اَرْواحُ الْاِنْسِ وَالْجانِّ اَللّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَیْهِ وَعَلی وَلَدِهِ الْعَلیلِ الْاَسیرِ الْحَیْرانِ الْمُبْتَلی بِاَیْدِی النَّواصِبِ مَعَ النِّسْوانِ اَعْنی سَیِّدی
وَمَوْلایَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَعَلَی الْباکینَ عَلَیْهِ فی جَمیعِ الْاَزْمانِ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدائِهِمْ دَوامَ هَیْمَنَةِ النّیرانِ وَسَطْوَةِ النّارِ عَلی حِزْبِ الشَّیْطانِ اِنَّهُ
در کتاب عیون از مظلوم کربلا جناب سید الشهدا علیه السلام روایت کرده است که فرمود روزی داخل شدم بر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و نزد
آنجناب بود ابی بن کعب پس جدم بمن فرمود که مَرْحَباً بِکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ یا زَیْنَ السَّمواتِ وَالْاَرَضینَ یعنی خوش آمدی ای حسین ای زینت
آسمانها و زمینها پس ابی عرض کرد که یا رسول الله چگونه میشود که غیر از جناب تو احدی زینت باشد از برای آسمانها و زمینها پس جدم در جواب
او فرمود که ای ابی بحق آن خداوندیکه مرا بر انگیزانیده است از برای نبوت براستی و حق اینکه حسین بن علی در آسمانها بزرگتر است از زمین و بدرستیکه
در طرف راست عرش عظمت خداوند نوشته شده است که او چراغ راه هدایت و او کشتی نجات است و او امامی است که اصلا در امامت او
سستی نیست و از برای اوست عزت و فخر و علم و ذخر و بدرستیکه خداوند عز و جل قرار داده است در صلب او نطفهٔ طیبهٔ مبارکهٔ پاکیزه را و تلقین
فرموده است باو دعائی که نمیخوانند آن دعا را مخلوقی مگر آنکه خداوند محشور فرماید او را با فرزندم حسین و او را شفاعت خواهد کرد در روز قیامت
و برطرف میفرماید غم او را خداوند و ادا میفرماید قرض او را و آسان میگرداند امر او را و روشن میفرماید راه او را و مسلط میفرماید او را
بر دشمن زود و پاره نمیفرماید حجاب پس ابی عرض کرد که یا رسول الله بفرما که آن دعا کدام است آنحضرت فرمود که هر وقت فارغ شوی از نماز خود
بهمان نوع که نشسته بگو اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِکَلِماتِکَ وَمَعاقِدِ عَرْشِکَ وَسُکّانِ سَمواتِکَ وَاَرْضِکَ وَاَنْبِیائِکَ وَرُسُلِکَ اَنْ
تَسْتَجیبَ لی فَقَدْ رَهَقَنی مِنْ اَمْری عُسْراً فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ لی مِنْ عُسْری یُسْراً بدرستیکه الله عز و جل آسان میگرداند
امر تو را و بتو عطا میفرماید شرح صدر را و تلقین میفرماید بتو کلمهٔ طیبهٔ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ را در وقت بیرون رفتن روح از بدن تو پس
ابی عرض کرد که یا رسول الله کدام است آن نطفهٔ پاکیزه که در صلب حبیب من حسین است آنحضرت فرمود که مثل آن نطفه مثل ماه است
در نورانیت و صفا و آن نطفه ایست که خداوند ظاهر و واضح میفرماید حق را و هر کس تابعت کند او را داخل میشود در راه راست و هر کس

از و روی بگردانه سرنگون میشود در مار پس ابی عرض کرد که چیست اسم آن نطفه و کدام است دعای او آنحضرت فرمود که اسم او علی است
و دعای او اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم یا فارج الهم و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد هر کس این دعا را
بخواند خداوند عز و جل محشور میفرماید او را با علی بن الحسین علیهما السلام و آن بزرگوار میکشاند او را بسوی بهشت مؤلف گوید که خداوند رحمت
فرماید بر هر کس که این دو بزرگوار را دوست دارد و بدعای ایشان مداومت فرماید و خداوند لعنت کند بر هر کس که ایشان را دشمن داشته
و اذیت رسانیده خصوصا عذاب خود را شدید فرماید بر یزید پلید عنید که چه اذیتها که باین دو بزرگوار و اهل و عیال ایشان رسانید علی
الخصوص بجهت آن اهانت و خواریها که در شام محنت انجام در مجلس خود در حضور خاص و عام بایشان رسانید و بدانکه از برای نوحه
و ناله شیعیان و موالیان همین حدیث جگرشکاف کافی است که در کتاب بحار روایت شده است که چون یزید علیه اللعنه اسیران را بمجلس خود طلبید
و با هر یک از زنان انواع اذیتها رسانید و هتک حرمت هر یک نمود روی خود را بجانب بیمار کربلا علیه السلام کرده عرض کرد که
یا علی بن الحسین پدر تو قطع کرد رحم مرا و انکار کرد حق مرا و منازعه کرد با من در امر سلطنت من پس خداوند بر او نازل فرمود آنچه را که دیدی
آنحضرت در جواب او این آیه را تلاوت فرمود که ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان
ذلک علی الله یسیر یعنی نمیرسد مصیبتی در زمین و نه در نفوس شما مگر آنکه در کتاب خداوند ثبت است از پیش از آنکه خلق فرمائیم ما آنرا
بدرستیکه این بر خداوند آسانست پس یزید ملعون رو کرد بفرزند شقی خود خالد و گفت که جواب علی بن الحسین را بگو خالد ندانست که
چه جواب بگوید و ساکت شد یزید عنید گفت که ای فرزند این آیه را در جواب او بخوان که خداوند میفرماید که ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم و یعفو عن کثیر یعنی هر مصیبتی که بشما میرسد بسبب جزای عملهائیست که بدست خود کرده اید و خداوند عفو میفرماید از بسیاری از آنها
پس جناب سید الساجدین علیه السلام در جواب او این آیه شریفه را خواند که الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی جناب اقدس الهی
قبض میفرماید همه جانها را در وقت فوت آنها پس یزید دیگر عاجز شد از جوابش و ساکت گردید و صاحب مناقب روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که ای پسر معویه و هند و صخر مدام رتبه نبوت و منصب امیر المؤمنین بودن از برای پدر و جد من بوده است پیش از آنکه
تو متولد شوی و بدرستیکه علم نصر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ بدر و احد و احزاب در دست جد من علی بن ابی طالب علیه السلام
بود و علم اهل کفر در دست پدر و جد تو بود پس آنحضرت این رباعی را خواند که ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر
الامم یعنی در جواب چه میگوئید هرگاه پیغمبر خدا از شما سؤال کند که این عمل چه عمل است که کردید و حال آنکه شما آخر امتها بودید
بعترتی و باهلی عند مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم با عترت طاهره من و اهل بیت من بعد از ارتحال من که بعضی از ایشان
اسیرانند و بعضی دیگر در خاک و خون غلطانند پس فرمود که وای بر تو ای یزید بدرستیکه تو اگر بدانی که چه عمل از تو صادر شده است و چه
اذیتها که بپدر من و اهل بیت من و برادر من و عمهای من رسانیده لهربت فی الجبال و افترشت الرماد و دعوت بالویل و الثبور
هر آینه بکوهها فرار کنی و بر خاکستر بنشینی و فریاد و اویلاه و واثبوراه از نهاد خود برکشی ای شیعیان وای ناله کنندگان و الله آن بزرگوار کلامی
میفرماید که قلبهای دوستان را خون و چشمهای ایشان را گریان میفرماید زیرا که فرمود ای یزید آیا روا است که سر پدر بزرگوارم حسین که فرزند فاطمه
طاهره و علی بن ابیطالب است آویخته باشد بر در دروازه شهر شما و هو ودیعة رسول الله فیکم و حال آنکه او امانت و یادگار رسول الله است
در میانه شما ای یزید مهیا باش از برای حسرت و ندامت بزرگ در فردای قیامت در وقتیکه خلق اولین و آخرین جمع شوند و در حدیث است
که در همین سخن گفتن بودند که ناگاه کلاغی آمد و بر کنگره قصر یزید ملعون نشست و فریاد و صیحه کشید و چون یزید صدای آن کلاغ را شنید شروع
کرد بخواندن این اشعار و کفر اصلی و انکار قلبی خود را بر رسول الله صلی الله علیه و آله در این اشعار ظاهر گردانید یا غراب البین ان شئت
فقل انما تندب امرا قد فعل یعنی ای کلاغیکه در این حال حاضر شده اگر میخواهی پس بگو که اینست و جز این نیست که ناله میکنی از برای امریکه
گذشته و بعمل آمده است و از برای او بازگشتی نیست کل ملک و نعیم زائل و بنات الدهر یلعبن بکل هر ملکی و نعمتی زایل شونده است
و فرزندان روزگار بازی میکنند با هر کس که هست و هیچکس از آنها سالم نیست لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع
الاسل ایکاشکه بزرگان من که در جنگ بدر بودند حال بودند و مشاهده میکردند جزع قبیله خزرج را در نزد وارد شدن شمشیرهای

برهنه کشیده شده که اهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل و صداهای خود را بلند میکردند و هلهله بر میکشیدند از شدت
خوشحالی پس همه میگفتند که ای یزید هرگز شل نشوی جهت آنچه کرده قد قتلنا القرم من ساداتهم و عدلناه ببدر فاعتدل تحقیق که
کشتیم ما بزرگ از سادات شما را در عوض آنچه شما در جنگ بدر از ما کشته بودید پس اعتدال شد و اخذنا الثار من ابن علی و قتلنا
الفارس الندب البطل و عوض خون خود را گرفتیم از فرزند علی بن ابیطالب و کشتیم یکه سوار زبردست شجاع را لست من خندف ان
لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل نیستم من از خندف اگر انتقام نکشم از اولاد احمد آنچه را که او بعمل آورده است لعبت هاشم بالملک فلا
خبر جاء و لا وحی نزل بازی در آوردند بنی هاشم با ملک و پادشاهی و بدروغ ادعای نبوت کردند پس نه خبری از جانب خداوند آمده بود
و نه وحی نازل شده بود مؤلف گوید که این اشعار آنملعون صریح در اینست که اصلا ایمان به پیغمبر آخر الزمان نیاورده بود و بر کفر اصلی بت
پرستی خود باقی بوده و بدروغ و نفاق اظهار اسلام میکرده بوده است آه و احزناه که بعد از خواندن این اشعار کفر شعار آن غدار مکار امر کرد تا
سر مظلوم کربلا را در طشتی گذاشته پیش روی او گذاشتند و امر کرد زنان را در عقب سراپرده جا دادند تا نظر ایشان بر آن سر بریده منور نیفتد آه
فرآه علی بن الحسین فلم یأکل الرؤس بعد ذلک ابدا و احزناه که در حدیث است که جناب سید الساجدین بیمار روحی له الفداء نظرش بآن سر بریده افتاد
دیگر تا زنده بود کله گوسفند میل نفرمود اما جناب زینب خاتون دلخون پس چون چشمش بآن سر پر خون افتاد اهوت الی جیبها فشقته آه
وا مصیبتاه که طاقتش از دست برفت و بدست بیطاقتی گریبان صبوری را تا دامن بدرید و با آه آتشین چندان ناله کرد که زلزله در ارکان
قلبهای حاضرین افتاد و مکرر صیحه میزد و میگفت وا حسیناه یا حبیب رسول الله ای فرزند مکه و منی و ای قرة العین فاطمه زهرا و ای سرور سینه
سیده زنان عالمیان و ای پسر دختر بهترین پیغمبران آه آه که مکرر صیحه زد و آه آتشبار از دل فگار با دیده اشکبار بر کشید تا آنکه راوی
میگوید که فابکت و الله کل من کان فی المجلس و یزید ساکت یعنی چندان آن بیکس حیران ناله کرد که والله بگریه در آورد هر کس را که در مجلس
یزید پلید بود و آنملعون سر تحیر بزیر انداخته ساکت بود و پس زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون از کیفیت مجلس یزید و حاضر کردن سر بریده
و زنان و اسیران گریان نالان مطلع شد حمیت هاشمیتش بجوش آمده شروع بنوحه نمود و بندای بلند میگفت که وا حبیباه و اسیداه اهل بیتاه
یا ابن محمداه ای شوهر بیوه زنان و ای پدر یتیمان و ای کشته شده اولاد زنا راوی میگوید که چون صدای آن زن هاشمیه بلند شد والله کسی نماند
در خانه و مجلس یزید که آن ناله را شنید مگر آنکه بی اختیار آه کشید و از دیده اشک بارید پس دفعه دیگر جناب زینب خاتون فرمود که ای یزید
لعنت خداوند بر تو باد آیا نمیترسی از خداوند سبحانه که کشتن برادرم حسین و کشیدن حرم رسول الله از عراق بسوی شام ای یزید آیا کفایت
نکرد ترا هتک حرمت نمودن ایشان تا اینکه امر کردی که ما را بیاورند بسوی تو بهمان طور که کنیزان را میبرند بر شتران بی جهاز از شهرها بشهرها یزید
در جواب گفت که ای زینب برادرت میگفت که من بهترم از یزید و پدرم بهتر است از پدر او و مادرم بهتر است از مادر او و جد من بهتر است از جد او
و برادرت راست گفته است در بعضی از سخنانش و راست نگفته است در بعضی از آنها اما جد او پس رسول الله بهترین همه مخلوقات است و اما
مادر او پس او بهتر است از مادر من و اما اینکه گفته است پدرم بهتر است از پدر یزید این چگونه میشود که راست باشد و حال آنکه پدر من معاویه
حاکم و امیر بوده است پس آیه شریفه قل اللهم مالک الملک را تا آخر خواند پس جناب زینب خاتون در جواب او این آیه و لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون را تا آخر تلاوت فرمود مؤلف گوید که احتمال دارد که مراد جناب زینب این باشد که ای یزید
تو اگر بملک و پادشاهی دنیای فانی فخر میکنی فخر ما بشهادت در دنیا و پادشاهی آخرتست که دار باقی و ابدیست پس فرمود که ای یزید بقتل رسانیده
برادرم حسین را بغیر از تو احدی زیرا که اگر تو نمی بودی پسر مرجانه از آن پست تر و رذل تر بود که بتواند او را بقتل رساند ای یزید آیا از خداوند
نترسیدی در قتل او و حال آنکه جدش رسول الله در حق او و برادرش فرموده است که حسن و حسین آقایان همه جوانان اهل بهشتند پس اگر بگوئی که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله این کلام را نفرموده است دروغ گفته و اگر بگوئی فرموده است خود خصم نفس خود شده پس یزید علیه العذاب الشدید چون دید که
عاجز از جواب شد این آیه شریفه را خواند که ذریة بعضها من بعض مؤلف گوید که ظاهر اینست که مقصودش این بود که اولاد علی بن
ابیطالب علیهم السلام با هر کس مجادله کنند در سخن بر او غالب میشوند پس آنملعون در میانه مجلس خجل شد و ساکت گردید و نتوانست که جواب
جناب زینب را بگوید و لکن دست از طغیان و ضلالت و لعنت خود برنداشت و باسیران اذیت میرسانید و کافی است از برای اشاره

بطغیان و عداوت او با ذریهٔ رسول الله این حدیث شریف که در کتاب عیون روایت شده است که راوی میگوید که از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود که اول کسی که از برای شراب فقاع را که آن شرابیست که از شیرهٔ جو و غیر آن درست میکنند در اسلام اختراع نمود یزید ملعون بود در شام آه آه وامصیبتاه که فقاع را وقتی برای او آورده بودند که آنملعون سفرهٔ غذای خود را بر بالای سر بریدهٔ مظلوم کربلا روحی فداه پهن کرده بود پس آنشراب را خود زهرمار میکرد و باصحاب و یاران خود میاشامانید و میگفت بنوشید که این شراب مبارکیست و از جمله برکتهای او اینست که اول کسی که آنرا آشامیده ما بودیم و در حالتی نوشیدیم که سر دشمن ما در میانهٔ دو دست ماست و خوان نعمت خود را بر روی آن گسترده ایم و با قلب مطمئن و خاطر جمع غذا میخوریم مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که آه وا حزناه کجا دوستان مظلوم کربلا بتوانند بشنود که یزید و یارانش خوان طعام خود را بر بالای سر بریدهٔ آنمظلوم بگسترانند و با آرام دل غذا خورند آه واویلاه و حال آنکه بحکم آنملعون آن امام مظلوم را تشنه و گرسنه ذبح کرده باشند و اهل و عیالش همگی گرسنه و تشنه در مجلس او حاضر باشند ای شیعیان حضرت امام رضا علیه السلام میفرماید که هرکس از شیعیان ماست باید ازین شراب اجتناب کند زیرا که آن شراب دشمنان ماست مؤلف حزین غمین گوید که ای محبان اینحدیث جگرشکاف را بشنوید و اشک خونین از دیدها بر جبین جاری سازید و بر یزید عنید لعنت کنید و آنحدیث اینست که در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را چون بشام محنت انجام بردند یزید پلید امر کرد تا آنرا در طرفی گذاشتند و خوان طعام او را بر بالای آن پهن کردند پس او و یارانش شروع کردند بغذا خوردن و شراب فقاع نوشیدن و چون فارغ شدند آه الله الله که آنملعون امر کرد تا آنسر بریده را در طشتی گذارده در زیر تخت او گذاشتند و بر بالای آن سفرهٔ شطرنج را گستردند و نام مبارک حضرت امام حسین و پدر و جد او علیهم السلام را و برایشان استهزاء و سخریه میکرد آه وا حزناه که هر وقت بر حریف خود در قمار غالب میشد از آن شراب سه جام میاشامید مؤلف گوید یزید خورد و شراب و فکند مهره نرد ز بهر قتل امام زمان چه فتنها که نکرد شراب و نرد و قمار و همه معاصی او بجنب کشتن مولا چنان بود که نکرد آه وا مصیبتاه که دُرد تهِ جرعهٔ آنرا در پهلوی آن طشتی که آنسر بریده در آن بود بر زمین میریخت پس آنحضرت فرمود هر کس از شیعهٔ ما است باید اجتناب کند از شراب فقاع و بازی شطرنج و هر کس که نظرش بر فقاع یا شطرنج افتد پس یاد آورد حضرت امام حسین علیه السلام را و لعن کند یزید و آل زیاد را الی یوم القیمه خداوند محو میفرماید از نامهٔ عمل او گناهان او را اگرچه بعدد ستارهای آسمان بوده باشد مؤلف گوید که ای شیعیان وای ناله کنندگان بشنوید و خود را از ناله معاف ندارید که آن سرمست جام ضلالت و آن باده نوش بزم شقاوت چون از خوردن طعام و نوشیدن شراب و بردن قمار فارغ شد چنانکه در بحار و غیره از کتب معتبره روایت شده است اینست که روی نحس خود را بجانب رؤسای لشکر شقاوت اثر کرد و گفت که از برای من حکایت کنید که در میانهٔ شما و حسین بن علی چگونه گذشت آنملاعین جواب دادند که در روز عاشورا حسین با ابا هیجده نفر از اهل بیت او و هشتاد نفر از اصحاب و یارانش در میان لشکر خود گرفتیم پس اول بایشان عرض کردیم که در تحت حکم و فرمان امیرالمؤمنین یزید درآیند تا سالم بمانند پس ایشان قبول نکردند و امر بمجادله منجر شد پس ما از طرف مشرق و مغرب و از همه جهات بدور ایشان احاطه کردیم و چندان مقاتله کردیم که شمشیرها بر فرق لشکریان جا گرفت و ایشان از خوف و بیم جان پناه بما آوردند و در قبضهٔ قدرت ما درآمدند که کبوتر در چنگال چرخ و مرغ شکاری درآید پس زیاده از ساعتی نگذشت و موافق روایت دیگر زیاده از زمان نحر کردن شتری نگذشت و بروایت دیگر زیاده از زمان خواب قیلوله نگذشت که ایشانرا کشتیم و اینک یا امیرالمؤمنین بر تو وارد شده ایم در حالتی که بدنهای ایشان برهنه است و جامهای ایشان بخاک و خون آلوده است و صورتهای ایشان بر خاک مالیده شده است و آفتاب بر بدنهای ایشان تابیده است و بادها خاک و خاشاک بر ایشان افشانده است و ذلت و خواری کار ایشان بجائی رسیده است که کسی بغیر از مرغان شکاری و لاشخور بزیارت ایشان نمیرود و در حدیثست که یزید ملعون بقدر یکساعت سر بزیر انداخته و گوش بسخن ایشان میداد و هیچ نمیگفت پس بعد از مدتی سر نحس خود را بالا کرد و گفت که راضی تر بودم که حکم و فرمان مرا نشنیده بودید از اینکه حکم مرا شنیده اید و حسین را بقتل رسانیده اید اگر من خود در کربلا حاضر میبودم او را عفو میکردم و بقتل نمیرسانیدم پس امر کرد تا اسیرانرا بزندان بردند و خود از مجلس برخاست و داخل خانهٔ خود شد فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا فَعَلَيْهِ وَعَلَى تَابِعِيهِ لَعَائِنُ اللهِ وَلَعَائِنُ أَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرَضِينَ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِينَ

مجلس هشتاد و چهارم در اتمام حجت کردن جناب زینب خاتون است بر یزید و نقل کردن سکینه خواب خود را از برای او

السَّلَامُ عَلَى مَنِ اغْتَمَّ وَبَكَى فِي مُصِيبَةِ مَوْلَائِيَ الْحُسَيْنِ وَالْمُلْتَحِيَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ وبعد السَّلَامُ عَلَى سَادَاتِ الْوُجُودِ الْقَائِمِينَ مَقَامَ الْمَلِكِ الْوَدُودِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْعَابِدِينَ لِلْمَعْبُودِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى الصِّدِّيقَةِ الطَّاهِرَةِ عَيْبَةِ خَزَائِنِ الرَّحْمَةِ حَلِيلَةِ الْوَلِيِّ وَأُمِّ الْأَئِمَّةِ الشَّفِيعَةِ لِلْمُحِبِّينَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى أَثْمَارِ شَجَرَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَأَزْهَارِ دَوْحَةِ الْعَلَوِيَّةِ وَأَنْوَارِ رِيَاضِ الْفَاطِمِيَّةِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى زَيْنَبَ التَّقِيَّةِ الْحَوْرَاءِ الْإِنْسِيَّةِ أُمِّ الْأُسَرَاءِ فِي الْغُرْبَةِ الزَّاكِيَةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى أُمِّ كُلْثُومٍ الْحَزِينَةِ الْمَفْجُوعَةِ الْمَغْمُومَةِ الْمَهْمُومَةِ الْمَظْلُومَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ الْبَاكِيَةِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى السَّكِينَةِ الْمَسْبِيَّةِ الْمَظْلُومَةِ الْمَقْهُورَةِ الْأَسِيرَةِ بِأَيْدِي الْأُمَّةِ الْمَلْعُونَةِ بِبِسَاطِ الْعُتَاةِ الْبُغَاةِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى سَائِرِ النِّسَاءِ الْمَسْبِيَّاتِ فِي مَجَالِسِ أَهْلِ الزِّنَا وَالْهَنَاتِ وَكَالْأَغْنَامِ بِالْحَبْلِ مَرْبُوطَاتٍ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ اللّٰهُمَّ الْعَنِ الْعُتَاةَ الْبُغَاةَ الطُّغَاةَ الْعَابِدِينَ لِلْعُزَّى وَاللَّاتِ الْغَاصِبِينَ لِمَنَاصِبِ السَّادَاتِ خُصُوصًا يَزِيدَ الْمَلْعُونَ بِجَمِيعِ اللَّعَنَاتِ قَرِينَ الْمُنَافِقِينَ فِي أَسْفَلِ الدَّرَكَاتِ فَعَلَيْهِ لَعَائِنُ اللهِ دَوَامَ السَّاعَاتِ وَالْآنَاتِ ای دوستان و ای موالیان بدانید که یزید بیحیا کاری نکرده است که زبانها را قدرت بر گفتن باشد و گوشها را تاب شنیدن باشد مگر همین بس نیست که در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون جناب سید الساجدین علیه السلام و اسیرانرا داخل مجلس یزید علیه اللعنه کردند و در گوشه نشانیدند دیدند که آنملعون بیحیا سر جناب آل عبا علیه السلام را در طشتی در پیش روی خود گذاشته و با چوب خیزران خود اشاره بلب و دندان آن بزرگوار میکند و شعر میخواند و در کتاب بحار است که جناب زینب خاتون چون آنحالت را مشاهده نمود تاب نیاورده از جای خود برخواست و فرمود که الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰوةُ عَلَى جَدِّي سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ پس فرمود که خداوند سبحانه فرموده است در آنجا که فرموده ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوٓأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ یعنی پس بد بوده است عاقبت آنجماعتیکه بجای آوردند بدیرا باینکه تکذیب کردند بآیات خداوند و بودند که بآیات الهی استهزاء و سخریه میکردند پس فرمود که ای یزید چونکه گرفته از ما اطراف زمینرا و تنگ کرده بر ما آفاق را پس ما صبح کرده ایم در نزد تو مثل اسیران ذلیل و همهٔ ما را بریسمان بسته و در قطار کشیده و بر ما صاحب قدرت و سلطنت شده آیا گمان میکنی که این علامت خواری او کرامت تست در نزد خداوند و این نشانهٔ حقارت ما است از پروردگار بر تو و شاهد است بر بزرگی مقام و جلالت قدرت تو در نزد او که اینگونه باد تجبر و غرور در دماغ خود انداخته و متکبرانه نگاه بدامن جامهٔ خود میکنی و از شدت خوشحالی هر دم خود را بر دو دوش خود میزنی و خوش و فارغ البال و باستراحت نشسته چونکه در این زمان امر دنیا را از برای خود محکم دیده و امور خود را مضبوط مشاهده نموده و سلطنت ما را از برای خود خالص و بی مانع و مخل ملاحظه کرده ای یزید آرام گیر و از روی جهل و نادانی اینقدر سبکی مکن آیا فراموش کرده ای یزید قول خداوند را که میفرماید وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی البته گمان نکنند آنجماعتیکه کافر شده اند آنجماعتیکه کافر شده اند اینکه از برای خود گناه را و از برای ایشانست عذاب خوار و ذلیل کننده و پس فرمود که ای یزید آیا در نظر آیا این از عدالت تست که کنیزان و آزادکردهای خود را در پس پردها و حجابها نگاه داری و حفظ کنی و دختران رسول خدا را مثل اسیران در اطراف بگردانی بر حالتی که چادرها و جامهای ایشان پاره پاره شده باشد و رویهای ایشان گشوده باشد و موکل باشد بر ایشان دشمنان ایشان از برای گردانیدن شهرها و دیارها تا آنکه وارد شود بر ایشان اهل منزلها و ظاهر کردند ایشان از برای اهل وادیها و نظر کنند بصورتهای ایشان هر بیگانه و آشنائی و هر غایب و حاضری و هر شریف مرتبه و پست مقامی و هر پائین رتبه و بلند قدری در حالتی که نبوده باشد بهمراه ایشان از مردان ایشان متوجه شونده و از خویشان پرستکاری و همهٔ اینها ای یزید از جهت یاغی بودن تست از خداوند و منکر بودن تست مر رسول خدا را و قبول نداشتن تست آن احکامی را که آنجناب از جانب خداوند آورده است و همهٔ اینها دور نیست

از تو عجب نیست این رفتار تو ای یزید امید نمیتوان داشت از کسی که میریزد از دهان او پارهای جگر شهدا و گوشت او روییده شده است از خون سعدا ای یزید و برپا کرده است جنگ از برای سید انبیا و جمع کرده است لشکرها را و از غلاف درآورده است حربها و جولان درآورده است شمشیرها بر روی حضرت رسول و شدیدتر از همه عرب است بر انکار بر خدا و انکار بر رسول خدا و زیاده از همه کس ظاهر میگرداند عداوت بر آنحضرت را و بیشتر از همه سرکشی میکند حکم پروردگار را از روی کفر و طغیان ای یزید آگاه میگردانم تو را که اینها همه نتیجه کفرهای باطنیت و ثمره کینهاییست که از جهت کشتهای جنگ بدر در سینها جمع شده است ای یزید طول نخواهد کشید زندگانی کسی که نظر کند بما از روی بغض و سرکشی و خشم و کینه و ظاهر گرداند کفر خود را بر رسول خود و علانیه گرداند کفر را بر زبان خود و اظهار خوشحالی کند بقتل اولاد پیغمبر خود و اسیر کردن ذریه او بی آنکه خایف شود یا امر عظیمی بشمارد و از روی فرح و خوشحالی شعر بخواند حضور ما در حالتی که بچوب خود بکوبد بر دندانهای ابی عبدالله علیه السلام که بوسه گاه رسول بوده است و در حال چوب زدن آثار فرح و خوشحالی از روی او ظاهر و هویدا باشد ای یزید بجان خودم قسم که پوست از روی زخمها برداشتی و آبله و جراحتهای قدم پاره و از بیخ برکنده شده و دیگر زخمی و جراحتی از برای تو باقی نمانده بریختن خون سینه جوانان اهل بهشت که فرزند پادشاه عرب است و شمس آل عبدالمطلب است ای یزید صدا زدی مشایخ خود را و تقرب جستی بریختن خون برادرم حسین بسوی کفار از پیشینیان خود و آواز خود را در میان بسیار بلند کردی و بجان خودم که بقصد آنکه ایشانرا خواندی و آرزو کردی که ایکاش اشیاخ جنگ بدر و حنین حاضر میبودند و میدیدند که تو چگونه انتقام از ذریه قاتلین ایشان کشیده و خواستی که ایشان بتو بگویند که ای یزید شل نشوی که چنین عملی از تو صادر شد لیکن ای یزید خبر دهم تو را که عنقریب دست تو از مرفق شل شود و بزرگان جنگ بدر و حنین لعن بر تو زنند و تو آرزو کنی که ایکاش مادرم مرا نمیزاد و پدرم مرا بر صلب خود نمیداشت و وقت آن آنزمانیست که خصمی کند با تو رسول خدا و تو روانه شوی بسوی سخط و غضب الهی جل شانه و عظم سلطانه پس دختر امیرالمؤمنین ع روی خود را بجانب پروردگار خود کرده در میانه مجلس یزید علیه اللعنه مشغول مناجات شد و بکلماتی که قلب دوستان ایشانرا بدرد آورد و دیدهای ایشانرا پرآب گردانیده و عرض کرد که اللهم خذ بحقنا و انتقم ممن ظلمنا و احلل غضبک علی من سفک دمائنا و نقض ذمامنا و قتل حماتنا یعنی ای خداوند ما بگیر حق ما را و انتقام بکش از هر کس که ظلم کرده است بر ما و وارد فرما غضب خود را بر هر کس که ریخته است خونهای ما را و شکسته است ذمه ما را و بقتل رسانیده است مردان حمایت کننده ما را پس روی خود را بجانب آن ملعون کرده فرمود که ای یزید از هم دریدی پرده ما را و کردی آنچه خواستی که بکنی و لیکن بدان که درهم ندریده مگر پوست خود را و پاره پاره نکردی مگر گوشت خود را و زود باشد که وارد شوی بر رسول خدا بسبب آنچه متحمل شده از ذریه او و هتک نموده از حرمت او و ریخته از خونهای عترت او و پاره بدن او و در آن وقتیکه بنا گذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه جمع کند پراکندگیهای ایشانرا و باصلاح آورد پریشانی ایشانرا و انتقام کشد از ظلم کننده بر ایشان و بگیرد حق ایشانرا از دشمنان ایشان پس ای یزید بسیار خوشحالی مکن که برادرم را بقتل رسانیده و غنیمت خود را از او گرفته مگر نخوانده که خداوند میفرماید که ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله یعنی البته گمان مکن آن جماعتی را که کشته شده اند در راه خدا مردگان بلکه ایشان زندگانند و در نزد پروردگار شان روزی داده میشوند و خوشحالند بسبب آنچه خداوند عطا میفرماید بایشان از فضل خود پس فرمود که ای یزید بس است تو را اینکه حاکم دعوای و صاحب اختیار برادرم خداوند جل جلاله است و اینکه خصم تو رسول الله است و جبرئیل امین یاری کننده و معین است او و زود باشد که بداند آنکسی که تو را صاحب اختیار و مسلط گردانیده است بر گردنهای مسلمانان اینکه بد است جای بازگشت ظالمین و اینکه شما و برادرم کدام یک بدتر است مکان او و کدام یک گمراه تر است طریقه او ای یزید چنان گمان نکنی که من تو را سرزنش میکنم و موعظه مینمایم و قدر تو را است میشمارم طمع آن دارم که سخنان و موعظه مرا در تو تاثیری خواهد بود نه والله چون دیده ام که سخنان بزرگان دین و رؤسای مسلمین را در تو تاثیر نیست و همه مایوس شده اند از سخن شنیدن تو من نیز ای یزید مایوس گردیده ام ای یزید بوده است از برای پیشینیان از تو قلبهای قاسیه و نفوس طاغیه و جسدهای چند که پر بوده است از سخط و غضب خداوند و لعنت رسول الله و آشیانه ساخته بوده است در آنها شیطان و بچه کرده بوده است در میانه آنها و تو ای یزید بعینه مثل ایشانی پس عجب است کل عجب از برای قتل اتقیا و ذریه انبیا و فرزند اوصیا در دست اولاد زنا و بچهای خبیث

رها و فرزندان نجیبان و نسل فجره و زناکه دستهای خود را رنگین کرده اند بخونهای ما و از دهانهای ایشان میریزد گوشتهای ما ای یزید بجهت خاطر نفوس خبیثه در بیابان و آفتاب افتاده است بدنهای طیبه پاکیزه که رفت و آمد میکنند نزد ایشان احدی از دوستان و نیست مستحفظ و دیدبان ایشان مگر حیوانات و درندگان بیابان ای یزید اگر ما را اسیر کرده و غنیمت از برای خود شمرده عنقریب باید از غرامات ما بیرون آئی در آنوقتی که نیابی از برای خود مگر همانچه را که پیش فرستاده است دستهای تو و ما الله بظلام للعبید پس بسوی خداوند میبرم شکوه خود را و بسوی اوست اعتماد ما و اوست پناه ما و محل آرزوی ما پس هرچه مکر داری بکار ببر و هرچه سعی داری بکن قسم بحق آنخداوندی که مشرف گردانیده است ما را بوحی و قرآن و نبوت و نجابت که هرچه کنی نتوانی بمقام بلند ما برسی و نتوانی که منتهای ما را دریابی و نتوانی که محو کنی ذکر ما را و نه آنکه بلغزانی از ما عار ما را و نیست رای تو مگر سست و ایام عمر و سلطنت تو مگر کم و جمعیت تو پراکنده در روزیکه از جانب رب العزه منادی ندا کند که ای خلایق آگاه باشید که لعنت خداوند مهیا باشد از برای هر ظالم تعدی کننده و حمد مخصوص است از برای خداوندی آنچنانیکه حکم فرموده است از برای اولیای خود بسعادت و ختم فرموده است از برای اصفیای خود برسانیدن ایشان بمنتهای مقصود شان و قرار داده است بازگشت ایشانرا بسوی رافت و رحمت و رضوان و مغفرت خود ای یزید شقی و بدعاقبت نشده است بسبب اذیت رسانیدن بدوستان و اولیای الهی کسی مثل تو و مبتلا نشده است بایشان غیر تو و سوال میکنم از خداوند اینکه کامل گرداند از برای ایشان اجر را و بپا گرداند برای ایشان ثواب را و ذخیره را و سوال میکنم از او که عطا فرماید عوضهای نیکو و پاکیزه گرداند بازگشت ایشانرا بسوی خود بدرستیکه بدرستیکه اوست خداوند رحیم و ودود پس چون یزید اینقدر کلمات و بیانات و فصاحت و بلاغت از جناب زینب خاتون شنید در عجب شد و در جواب این شعر را خواند یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح یعنی ای صیحه خاموش شو از نوحه که از برای نوحه کنندگان مردن آسانتر است از نوحه کردن پس روی سخن خود را بجانب بزرگان شام که در اطراف مجلس او بر کرسیها نشسته بودند کرد و گفت که چه کار کنم با این اسیران پس ملعونیکه خداوند دهان او را از دهانه آتش فارغ نگرداند جوابی گفت که دوست خالص نمیتواند بگوید و نمی تواند بشنود و بی اختیار ناله بکند و غرضش این بود که ای یزید ایشان قابل آن نیستند که کسی بایشان اعتنا کند چه جای آنکه با ایشان متحیر باشد که چه سلوک نماید ای دوستان خداوند رحمت فرماید نعمان بن بشیر را که حاضر بود و گفت یا یزید انظر ما کان الرسول یصنع بهم فاصنعه بهم یعنی ای یزید نظر کن که اگر رسول الله ص حاضر میبود با ایشان چه رفتار مینمود تو هم با ایشان همان رفتار کن پس آن ملعون از شنیدن این سخن خجل شد و هیچ نگفت و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که سکینه خاتون از جای خود برخواست و فرمود که ای یزید دیشب خوابی دیده ام اگر گوش میکنی از برای تو نقل کنم گفت نقل کن فرمود که ای یزید چون دیشب از نماز و تعقیب فارغ شدم مرا خواب نمیبرد پس از بس گریستم بیحال شدم و بخواب رفتم در خواب دیدم که درهای آسمان گشوده شد و نوری از آسمان تابید پس روضه از روضات جنت را دیدم که بسیار سبز و خرم بود و حوریه بسیار در او دیدم پس در آن روضه قصری دیدم که پنج نفر مردان کامل میخواستند که داخل آن قصر شوند پس دیدم که حوریه بر در آن قصر ایستاده گفتم ای حوریه این قصر کیست جواب داد که این قصر پدر بزرگوارت حضرت امام حسین علیه السلام است که خداوند در عوض صبر او باو عطا فرموده است پرسیدم که این مشایخ کیستند گفت اما اول حضرت آدم علیه السلام ابوالبشر است اما دویم پس نوح نبی الله است اما سیم پس حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است اما چهارم پس حضرت موسی کلیم الله است پس من گفتم که آن پنجم کیست که آزاده قابضا علی لحیته باکیا حزینا من بینهم که دست مبارک را بر ریش خود گرفته و گریان و محزون در میانه ایشان میرود پس دیدم آن حوریه گفت که ای سکینه او را نمی شناسی گفتم نه گفت آن جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله است و موافق روایت دیگر در بحار اینست که سکینه خاتون میفرماید که پنج شتر از نور دیدم که بر هر یک شیخی نشسته بود و ملائکه و حوریه بسیار در اطراف ایشان راه میرفتند پس چون ایشان گذشتند حوریه نزد من آمد و گفت ای سکینه جدت تو را سلام میرساند من در جواب گفتم که سلام من بر رسول خدا باد پس پرسیدم که تو کیستی گفت من یکی از حوریان بهشتم گفتم که آن بزرگواران کیستند گفت آدم صفوة الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله گفتم آن بزرگوار دیگر که دست بر ریش خود گرفته است و از شدت هم و غم گاهی میافتد و گاهی بر میخیزد کیست گفت جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله است گفتم ایشان کجا تشریف میبرند گفت بدیدن پدر بزرگوارت میروند پس من با خود گفتم که والله بتعجیل میروم تا بخدمت جدم مشرف شوم و آنحضرت را خبر میدهم از مصائبی که بر ما وارد شده است

وچون آنجناب بتعجیل تشریف برد هرچند خواستم که بخدمتشان برسم نرسیدم پس متفکر ایستاده بودم که ناگاه دیدم جدم جناب علی بن ابیطالب علیه السلام ایستاده است و در دست او شمشیریست فَنادَیتُهُ یا جَدّاهُ قُتِلَ وَاللهِ ابْنُکَ بَعدَکَ پس بصدای بلند عرض کردم که ایجد بزرگوار کشته شد والله فرزند تو بعد از تو فَبَکیٰ وَضَمَّنی اِلیٰ صَدرِهِ وَقالَ یا بُنَیَّةُ صَبراً وَاللهُ المُستَعانُ یعنی چون جدم این کلام را از من شنید گریست ومرا بسینه خود گرفت و فرمود که ای دختر من صبر کن خداوند یاری کننده است پس تشریف بردند وندانستم که بکجا رفت ومن از روی تعجب ایستاده بودم ونمیدانستم که چه باید کرد که ناگاه دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فوجی از ملائکه بالا میرفتند و فوجی نازل میشدند بسوی سر پدر بزرگوارم پس چون یزید اینکلام را از سکینه شنید سیلی بر صورت خود زد و گفت که مالی وَلِقَتلِ الحُسَینِ یعنی مرا چکار با قتل حسین و در روایتی دیگر در عوالم وارد شده است که سکینه فرمود که پس روی آوردم من بجانب مردی نورانی که روی مبارکش مثل ماه شب چهارده میدرخشید لکن بسیار محزون بود من بغلمانی گفتم که این بزرگوار کیست او در جواب گفت که جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله است پس من بخدمت او رفتم وَقُلتُ یا جَدّاهُ قُتِلَ وَاللهِ رِجالُنا وعرض کردم که یا جداه والله کشته شدند مردان ما وَسُفِکَتْ وَاللهِ دِماؤُنا وریخته شد والله خونهای ما وَهُتِکَتْ وَاللهِ حَریمُنا ودریده شد والله حریم ما وَحُمِلْنا عَلَی الاَقتابِ مِن غَیرِ وِطاءٍ ومارا بار کردند بر قتبهای شترهای بیجهاز و بردند برای یزید چون من اینکلمات را عرض کردم جدم مرا بسینه خود گرفت پس روی مبارک را بجانب حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی کرده فرمود که آیا نمی بینید که امت من چگونه سلوک و رفتار کرده اند با فرزند من بعد از من پس آن غلمان گفت که ای سکینه دیگر سخن مگوی که بگریه در آوردۀ رسول خدا را پس آن غلمان دست مرا گرفت و داخل قصر کرد پس دیدم که پنج زن در آن قصر بودند که خداوند عظیم گردانیده بود خلقت ایشانرا و زیاد فرموده بود در نور ایشان و زنی در میانه ایشان بود که خداوند بزرگ گردانیده بود خلقت او را پس او را دیدم که موهای خود را پریشان کرده و لباس سیاه پوشیده و در دست خود پیراهنی داشت بخون آلوده هرگاه آن زن بر میخواست باقی زنان بر میخواستند و چون می نشست همه می نشستند پس من بآن غلمان گفتم که این زنان کیستند که خداوند اینگونه عظیم فرموده خلقت ایشانرا گفت که این حوا مادر آدمیانست و این دیگری مریم دختر عمرانست و آن یکی دیگر خدیجه بنت خویلد است و اینکه هاجر و آن دیگر ساره است و اما آن بزرگوار که پیراهن خون آلوده در دست دارد و هرگاه بر میخیزد همه بر میخیزند و هرگاه می نشیند همه می نشینند آن جدۀ تو فاطمه زهرا علیها السلام است پس من نزد جده ام رفتم و عرض کردم که ایجده بزرگوار قُتِلَ وَاللهِ اَبی وَاُوتِمْتُ عَلیٰ صِغَرِ سِنّی یعنی کشته شد والله پدر بزرگوارم و من در کودکی یتیم شده ام و در حدیث دیگر در بحار است که سکینه خاتون فرمود که آمدم در پیش روی جده ام ایستادم و با گریه گفتم که ایجده بزرگوار ایمادرجان انکار کردند والله حق ما را ایمادرجان متفرق و پراکنده کردند اساس ما را ایمادرجان روا داشتند هتک حرمت ما را ایمادرجان والله کشتند پدر بزرگوارم حسین را پس جده ام فرمود که ای دختر دیگر سخن مگوی که قلبم را کباب کردی و رگهای دلم را پاره کردی ای سکینه اینک پیراهن بخون آلوده پدر تست که با منست که از خود جدا نکنم تا ملاقات کنم پروردگار خود را پس سکینه خاتون فرمود که پس جده ام مرا در سینه خود گرفت و بسیار گریست پس سکینه خاتون فرمود ای یزید دیدم همه آنها را که گریستند و در نزد جده ام آمده عرض کردند که ای فاطمه طاهره خداوند حکم خواهد فرمود در میانه تو و یزید در روز قیامت و در حدیثست که یزید بیحیای سنگین دل خواب سکینه را شنید واصلا اعتنائی نکرد و امر کرد که اسیرا از زندان برند و در کتاب بحار است که فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که یزید علیه اللعنه امر کرد که زنان مظلوم کربلا را با جناب سید الساجدین علیه السلام بزندانی بردند که ایشانرا از گرما و سرما محافظت نمیکرد حَتّیٰ تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُم آه آه تا آنکه رویهای ایشان پوست ریخت اَللّٰهُمَّ اجعَلْ یَزیدَ وَاَتباعَهُ مَصادیقَ

وَذٰلِکَ کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیرَها لِیَذُوقُوا العَذابَ بِحَقِّکَ یا اَشَدَّ المُنتَقِمینَ

مجلس هفتاد و پنجم در مجادله کردن یکی از علمای یهود و رسول ملک روم و هند زوجه یزید پلید با یزید و غلبه ایشان بر او

اَلسَّلامُ عَلَی الباکینَ عَلَی الرَّأسِ المَقرُوعِ بِالقَضیبِ الَّذی احتَشَمَ لَهُ الیَهُودُ وَالنَّصاریٰ عَلَی الرَّأسِ الشَّریفِ وَعَلَیکُم وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ

وَتَسلیماتُهُ وَبَعدُ اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی مَنَّ عَلَینا بِمَحَبَّةِ مَحبُوبِهِ وَجَعَلَنا مَوالیَ لِوَلیِّهِ وَمَظلُومِهِ ابْنِ شَجَرَةِ طُوبیٰ وَابْنِ سِدرَةِ المُنتَهیٰ وَابْنِ مَکَّةَ وَمِنیٰ وَابْنِ زَمزَمَ وَالصَّفا اَعنی وَلیَّهُ فِی الآخِرَةِ وَالاُولیٰ وَشَفیعَ ذُنُوبِ مُحِبّیهِ فی عَقَباتِ الرَّدیٰ اَبی عَبدِاللهِ الحُسَینِ الجُوعانِ العَطشانِ حَتّیٰ مَضیٰ آه آه وَاُلقِیَ بَدَنُهُ المَجرُوحُ فِی الطَّفِّ الرَّمضاءِ وَرُفِعَ رَأسُهُ الشَّریفُ عَلیٰ قَناةِ الاَعداءِ آه وامصیبتاه فَاُدخِلَ فی مَجالِسِ اَهلِ الزِّناءِ فَزَیَّنُوا مَحافِلَهُم بِهِ لَدیٰ اَهلِ الدَّرَکِ وَالشَّقاءِ آه واویلاه و واحزناه ثُمَّ عامَلُوا بِقَضیبِهِم مَعَ ثَنایاهُ مالا یَرضیٰ بِاستِماعِهِ الاَحِبّاءُ فَضَجَّتْ لِهٰذِهِ الدّاهیَةِ العُظمیٰ مَلائِکَةُ السَّمٰواتِ وَاحتَشَمَ لِرَزیَّتِهِ الیَهُودُ وَالنَّصاریٰ دُونَ البُغاةِ آه واحرقتاه و واجمر فُؤاداه اِنَّهُ نُصِبَ عَلیٰ بابِ دارِ رَئیسِ الاَشقیاءِ المُخَمَّرِ طینَتُهُ بِالحَرامِ وَالشَّرابِ وَعَدُوِّ الاُمَّهاتِ وَالآباءِ اَلا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَعَلیٰ جَدِّهِ وَاَبیهِ وَنِسائِهِ وَذُرّیَّتِهِ وَاَهلِ البُکاءِ وَاَهلِ الصُّراخِ وَالضَّجیجِ وَالمَحَبَّةِ وَالوَلاءِ وَلَعنَةُ اللهِ عَلیٰ یَزیدَ وَمَوالیهِ وَاَتباعِهِ دَوامَ دارَیِ الفَناءِ وَالبَقاءِ زیرا که یزید پلید بی ایمان بیحیا بی ادب ترک ادبی چند با سر آقای مظلومان و سرور شهیدان ارواحنا له الفداء کرده که نمیتوان گفت وشنید از آنجمله در کتاب بحار روایت کرده است که چون سر سرکرده شهیدان و آقای مظلومان جناب سید الشهداء علیه السلام را داخل مجلس آن شقی کردند آنملعون بیحیا بچوب دست خود که خداوند قهار هرگز دست آنخبیث را از علمهای جهنم فارغ نگرداند بالب و دندان آنبزرگوار ارواحنا له الفداء انواع بی ادبیها میکرد پس چند نفر با او محاجه و مجادله کردند و عصیان او را بر او و بر اهل مجلس او بلکه بر جمیع اهل عالم ظاهر گردانیدند و او عاجز از جواب ماند از آنجمله اینست که در حدیث وارد شده است که یکی از بزرگان یهود حاضر بود پرسید که ای یزید این سر کیست آن لعین بن لعین در جواب گفت که این سر شخص خارجی است آن یهودی سؤال کرد که اسمش چه بود گفت اسمش حسین پرسید که پدرش که بود گفت علی پرسید که مادرش که بود گفت فاطمه گفت کدام فاطمه گفت دختر محمد گفت آنمحمد که پیغمبر شما گفت بلی آن یهودی گفت آن یهودی گفت ای یزید امیدوارم که هرگز خداوند شما را جزای خیر ندهد دیروز پیغمبر شما از دنیا رحلت کرده والیوم شما بقتل رسانیده اید پسر دختر او را وای بر تو ای یزید بدانکه در میانه من و داود پیغمبر زیاده از سی پشت فاصله است والحال یهودان هر وقت وارد میشوند بر من دست ادب بر سینه میگذارند پس از جای خود برجسته بر سر طشتی آمد که آن سر بریده در آن بود و آن سر منور را بوسیده و گفت اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ جَدَّکَ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ و از مجلس بیرون رفت و یزید امر کرد تا او را واز آنجمله رسول ملک روم است چنانچه در آنکتاب در حدیث دیگر روایت کرده است که جناب سید الساجدین فرمود که آنزمان که سر پدر بزرگوارم را از برای یزید آوردند آنملعون مجلس شرابی ترتیب داد و فرستاد تا سر پدر بزرگوارم را در پیش روی او حاضر کردند و مشغول آشامیدن شراب میشد پس روزی رسول ملک روم در مجلس آن بیحیا حاضر بود و او از اشراف و رؤسا و عظمای روم بود آن رسول گفت که ای پادشاه عرب این سر کیست گفت که ترا با صاحب این سر چکار است گفت ای یزید چون من مراجعت بروم ملکم از من هرچه دیده ام سؤال میکند دوست میدارم که ایشانرا از صاحب این سر خبر دهم تا با تو شراکت کنند در فرح و سرور یزید پلید گفت که این سر حسین بن علی بن ابیطالب است رومی گفت که مادر او که بود یزید گفت که مادر او فاطمه دختر رسول الله ص چون آن نصرانی آنبزرگوار را شناخت گفت یا یَزیدُ اُفٍّ لَکَ وَلِدینِکَ لی دینٌ اَحسَنُ مِن دینِکَ یعنی ای یزید وای بر تو و بر دین تو مرا دینی است بهتر از دین تو ای یزید بدانکه پدر من از اولاد حضرت داود نبی علیه السلام است و در میانه من و آنحضرت پدران بسیار است الآن نصاری مرا تعظیم میکنند وَیَأخُذُونَ مِن تُرابِ قَدَمی تَبَرُّکاً بِاَبی و خاک قدم مرا بر میدارند بجهت تیمن و تبرک جستن بآنکه پدرم از اولاد حضرت داود است وَاَنتُم تَقتُلُونَ ابنَ رَسُولِ اللهِ وَما بَینَهُ وَبَینَ نَبیِّکُم اِلّا اُمٌّ واحِدَةٌ و شما میکشید پسر دختر رسول الله را و حال آنکه مابین او و مابین نبی شما نیست مگر یکمادر که فاطمه طاهره است فَاَیُّ دینٍ دینُکُم ای یزید چه دینست دین شما پس گفت ای یزید آیا شنیده حدیث کنیسه حافر را گفت نه بگو تا بشنوم گفت در میانه عمان و چین دریائیست که یکسال راه است و در آنمیانه آبادی نیست مگر یکشهر که آن جزیره ایست در میانه دریا که طول آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است و در روی زمین شهری از آن بزرگتر نیست و کافور و یاقوت از آنشهر میآورند و درختهای آن عود و عنبر است و آنشهر در دست نصاری است و ایشانرا بغیر از خودشان پادشاهی نیست و در آنشهر معبدها بسیار از برای نصاری هست و بزرگترین همه آنها کنیسه حافر است و در میانه محراب آن حقه ایست از طلا که در میانه آن سم الاغی است که میگویند آن سم الاغ حضرت عیسی است و اطراف آنحقه را بطلا و دیباج

بسیار زینت داده اند و در هر سال از اطراف بسیاری از نصاری بزیارت آن میآیند و در اطراف آن طواف میکنند و میبوسند و آنرا در نزد خدا از برای شفیع خود میکردانند در قضای حوائجشان ای یزید اینست شأن و قاعده و رفتار ایشان با سمی که گمان میکنند که آن از الاغیست که حضرت عیسی بر آن سوار شده است وَاَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ و شما بقتل میرسانید پسر دختر پیغمبر خود را فَلَا بَارَکَ اللّٰهُ فِیکُمْ وَلَا فِی دِینِکُمْ خداوند هرگز برکت عطا نفرماید بشما و نه بدین شما پس چون یزید این کلمات را از آن نصرانی شنید گفت که او را بقتل رسانید تا مرا در بلاد خود مفتضح و رسوا نگرداند پس چون دانست که او را میکشند گفت ای یزید میخواهی مرا بقتل رسانی یزید گفت بلی آن نصرانی گفت ای یزید بدانکه من دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن فرمود که یَا نَصْرَانِیُّ اَنْتَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ یعنی ای نصرانی تو از اهل بهشتی و من تعجب داشتم از فرمودهٔ آنجناب پس گفت که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ و از جای خود برجست و بر سینه خود چسبانید و شروع کرد ببوسیدن آن و گریستن تا آنکه کشته شد فَرَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی یَزِیدَ وَاَنْصَارِهِ

داستان هند زوجه یزید

ای شیعیان وای ناله کنندگان بدانید که از جملهٔ آنها که با یزید ملعون مجادله کردند هند دختر عبدالله بن عامر بود که زوجه او بود و مجمل احوال هند و مجادلهٔ او اینست که در حدیث وارد شده که هند زوجهٔ یزید در اول عمر دختری بود در نهایت حسن و جمال و کمال و در خدمت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بود و آداب دین و نماز و احکام شرعیه را از آن معصومه تعلیم گرفته بود و بعد از حد رشد و کمال بعقد جناب سید الشهداء علیه السلام در آوردند وَرُوِیَ اَنَّهَا کَانَتْ تَحْتَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ و از این حدیث معلوم میشود که در تحت تصرف مظلوم کربلا علیه السلام در آمده بود و پس یزید علیه اللعنه چون از حسن و کمال و جمال او مطلع شد او را ندیده عاشق جمال با کمال او شده بی تابی میکرد و از پدرش معاویه علیه اللعنه او را خواهش نمود پس آن ملعون او را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهش نمود و پیغام داد که اگر او را مطلقه نکنی و از برای یزید لشکرکشی خواهد شد پس جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از جهت حکمت و مصلحت اسلام بفرزند خود مظلوم کربلا علیه السلام فرمودند که او را مطلقه کن مؤلف گوید که چنان بخاطر دارم که در حدیثی وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که طَلِّقْهَا یَا وَلَدِی یَا حُسَیْنُ فَاِنَّ فِیهِ سِرّاً یعنی طلاق ده او را ای فرزند ای حسین بدرستیکه در آن سریست پس او را طلاق داده و بعد او را بشام بردند و زن یزید شد مؤلف گوید که شاید از جملهٔ اسرار آن بوده است که بعد از اسیری اهل بیت در شام محنت انجام ظاهر شد و کیفیت آن موافق اخبار اینست که در وقتی که سر خامس آل عبا در مجلس یزید بود هند مقنعه خود را بسر کرد و عبائی یا بعوض چادر بر سر کرد چنانچه قاعدهٔ عرب است و آمد در عقب پرده ایستاد تا مجلس یزید را تماشا کند آه آه وا مصیبتاه که چشمش بسر بریده افتاد که در پیش روی یزید گذاشته است پرسید که این سر کیست قَالَ رَأْسُ الْحُسَیْنِ بْنِ فَاطِمَةَ یزید ملعون خواست که در نزد او فخر کند گفت ای هند این سر حسین فرزند فاطمه است آه واحزناه که چون هند این کلام را شنید قَالَتْ عَزِیزٌ عَلَی فَاطِمَةَ اَنْ تَرَی رَأْسَ وَلَدِهَا بَیْنَ یَدَیْکَ گفت چه بسیار ناگوار و دشوار است بر فاطمهٔ طاهره که سر فرزند خود را در میانه دو دست تو مشاهده کند ای یزید وای بر تو عمل آورده فعلی را که بآن مستوجب نار شده در روز قیامت والله که بعد از این نه من زوجهٔ توام و نه تو شوهر منی یزید ملعون گفت که ای هند تو را چکار است با فاطمه هند گفت وای بر تو اگر ایشان نمیبودند هرگز ما و تو هدایت نمییافتیم وَیْلَکَ یَا یَزِیدُ بِاَیِّ وَجْهٍ تَلْقَی اللّٰهَ وَجَدَّهُ رَسُولَ اللّٰهِ یعنی وای بر تو ای یزید بچه رو ملاقات خواهی کرد خداوند جل جلاله را و جد او رسول الله را پس یزید بیحیا گفت که بس کن ای هند از کلام خود والله که من خبر نداشتم از شهادت حسین علیه السلام و نه من کشته بودم که او را قتل کنند پس هند از مجلس آن بیحیا بیرون رفت مؤلف گوید که در حدیثی دیگر در بحار روایت شده است که اِنَّ یَزِیدَ لَعَنَهُ اللّٰهُ اَمَرَ بِاَنْ یُصْلَبَ رَأْسُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَی بَابِ دَارِهِ آه آه واحزناه که یزید ملعون بی ایمان امر کرد که سر سرکردهٔ شهیدان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء را بر در خانه اش بردار کشیدند مؤلف کباب گوید آن سر که بود نور الهی پدید از آن از بهر اوست دیده که بین آنچه دید والله جای اشک بباید که خون گریست چون شد بدار نزد سرا پردهٔ یزید پس آن ملعون در دنیا و آخرت امر کرد تا اسیران را داخل خانه او کردند آه آه که چون اسیران با لباسهای کهنه و دلهای شکسته و موهای پریشان و رویهای خراشان و قلبهای بریان و دیده‌های گریان داخل خانه آن بی ایمان شدند و زنان آل معاویه و آل ابی سفیان علیهم النیران مطلع شدند که اسیران از آل محمدند از کوچک و بزرگ آنچه طلا و لآلی و لباس و اساس زینت داشتند از قامتهای خود ریختند و همگی با دیده‌های گریان و ناله و افغان باستقبال اسیران آمدند و ایشان را که از کربلا تا شام در خرابها و بیابانها و تاریکیها و جاهای

اسیری و ذلت نشانیده بودند همراه خود بمجلس ملوکانهٔ یزید بردند و تا سه شبانه روز مشغول ناله و نوحه و عزاداری بودند و در حدیث است که چون هند اسیران و دختران فاطمه را بر آن حالت مشاهده نمود و مطلع شد که سر خامس آل عبا را بر در خانه اش بردار کشیده اند بی اختیار گردیده با سر برهنه پرده‌های حجابها را بر درید و در وقت هجوم عام داخل مجلس یزید شد وَقَالَتْ یَا یَزِیدُ اَرَأْسُ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَصْلُوبٌ عَلَی فِنَاءِ بَابِی یعنی ای یزید آیا رواست که سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا در در خانه من بردار کشیده باشد پس چون یزید آن حالت را در هند دید از جای خود برجست و چیزی بر سر او انداخت و او را پوشانید و گفت که بلی چنین است که تو میگوئی ای هند برو و مشغول عزاداری و گریه و بیقراری باش از برای پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگ قریش ای هند تعجیل در کشتن او نموده است ابن زیاد لعنه الله و قتله الله پس یزید پلید آن ملعون هند را از مجلس خود برخواست و داخل خانه شد و اهل بیت اسیر را در منزل خاصه خود جای داد و کمال احترام بجای آورد و هر وقت غذا میخورد جناب سید الساجدین علیه السلام را بر سر خوان خود حاضر مینمود و با هم غذا میخوردند و اظهار دوستی میکرد و انواع مکر و حیله بکار میبرد وَمَکَرُوا وَمَکَرَ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ وَلَا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ یَزِیدَ وَاَنْصَارَهُ بِعَدَدِ مَا فِی عِلْمِکَ یَا جَبَّارُ یَا قَهَّارُ

مجلس هفتاد و ششم در وفات زینب دختر سه ساله جناب سید الشهداء در خرابه شام

اَلسَّلَامُ عَلَی الْمُقِیمِینَ عَزَاءَ رِجَالِ الْمَعْصُومِینَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَنِسَائِهِمْ وَصِغَارِهِمْ وَکِبَارِهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ وَبَعْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ مَحَبَّةَ الْحُسَیْنِ رُوحِی لَهُ الْفِدَاءُ ذَخِیرَةَ مَعَادِنَا بِمَاءِ مَعْرِفَتِهِ عَجَنَ عَزِیزَهُ فُؤَادَنَا وَوَفَّقَنَا لِاِقَامَةِ عَزَائِهِ لِارْتِفَاعِ دَرَجَاتِنَا وَعَلَّمَنَا عِلْمَ الْبُکَاءِ عَلَیْهِ لِارْتِفَاعِ حَسَنَاتِنَا فَاَیْقِنُوا یَا اَحِبَّاءَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ لَمَّا کَانَ عَیْنَ اللّٰهِ النَّاظِرَةَ یَرَی بُکَاءَ کُلِّ شَیْءٍ فَکَیْفَ لَا یَرَی قَطَرَاتِ اَهْلِهِ وَعِیَالِهِ وَعَبَرَاتِکُمْ عَلَیْهِ آهٍ آهٍ وَلَمَّا کَانَ اُذُنَهُ الْوَاعِیَةَ یَسْمَعُ اَنِینَ کُلِّ شَیْءٍ عَلَیْهِ فَکَیْفَ لَا یَسْمَعُ ضَجِیجَ اَطْفَالِهِ وَنِسَائِهِ فِی خَرِبَةِ الشَّامِ وَغَیْرِهَا وَصُرَاخَکُمْ عَلَیْهِ آهٍ آهٍ وَلَمَّا کَانَ قَلْبَهُ الْوَاعِیَ فَکَیْفَ لَا یَعِی تَأَذِّیَ عِتْرَتِهِ فِی مَنَازِلِ الْاَسْرِ وَغَیْرِهَا فِی خَزَائِنِ ذَخَائِرِهِ وَکَذَا اَنِینَکُمْ عَلَیْهِ آهٍ آهٍ وَلَمَّا کَانَ یَدَهُ الْبَاسِطَةَ فَکَیْفَ یُخَلِّی اَحِبَّتَهُ وَزَائِرِیهِ فِی دَرَکَاتِ النَّارِ وَکَذَا اَنْتُمْ تَحِنُّونَ عَلَیْهِ وَلَمَّا کَانَ اَرْوَاحُنَا لَهُ الْفِدَاءُ رَحْمَةَ اللّٰهِ فَکَیْفَ لَا یُدْخِلُ فِی بُحْبُوحَةِ الرَّحْمَةِ مَنْ عَجَّ وَضَجَّ تَرَحُّماً عَلَیْهِ وَعَلَی اَهْلِ بَیْتِهِ وَلَا سِیَّمَا عَلَی مُصِیبَةِ بِنْتِهِ الصَّغِیرَةِ فِی خَرِبَةِ شَامٍ فَاِنَّهَا اَبْکَی کُلَّ شَیْءٍ حَتَّی اَهْلَ الشَّامِ بَلِ الْحَجَرَةَ اللِّئَامَ فَحَاشَا ثُمَّ حَاشَا اَنْ لَا یَبْکِیَ عَلَیْهَا خِیَارُ الْاَنَامِ عَلَیْهِمْ اَلْآفُ السَّلَامِ کَمَا عَلَی یَزِیدَ وَاَتْبَاعِهِ لَعَائِنُ الْمَلِکِ الْعَلَّامِ

بدانکه از جملهٔ مصائب و اذیتهای اسیران این بود که از کربلای معلا تا کوفه و از کوفه تا شام ایشان را فرصت تعزیه داری ندادند بلکه از جملهٔ کتب معتبره معلوم میشود که اگر صدای ایشان بگریه بلند میشد آن ملاعینیکه بر ایشان موکل بودند اذیت بایشان میرسانیدند حتی آنکه در شام محنت انجام هم ایشان را نگذاشتند که از گریه حزن قلب خود را اندک آسایش دهند بلی چون ایشان را در شام غم انجام در زندان کردند در آنجا فراغی بهم رسانیدند و چندی گریه اسیرانه غریبانه کردند و در حدیثست که آن بیچارگان را در خرابه زندان کرده بودند و چونکه در آن خرابه از زحمت سفر آرامی بهم رسانیدند و از اذیت رسانیدن متعلقین خاطر جمع شدند برای شهدا و اسیری خود نالهای جانگاه از دل داغدیده برمیکشیدند آه واحزناه که در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که خرابه که زندان ایشان بود سقف نداشت که از گرمای روزها و سرمای شبها آن اسیران کم اساس و لباس را محافظت نماید پس از شدت آفتاب روزها و سرمای شبها پوست از صورتهای ایشان برگشت بلی در شبیکه دختر کوچک مظلوم کربلا در خرابه شام وفات شد گریه بسیاری کردند زیرا که آن واقعه بوده است که قلبها را کباب و دیده ها را پر آب میکرداند چنانچه در بعضی از کتب معتبره نقل شده است که کَانَتْ بَیْنَ الْاُسَارَی بِنْتٌ صَغِیرَةٌ لِمَوْلَانَا الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَکَانَتْ تُحِبُّ اَبَاهَا کَثِیراً یعنی بود در میان اسیران دخترک کوچکی از برای سید و آقای ما جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء که بسیار پدر بزرگوار خود را دوست میداشت و آقای مظلوم ما هم او را بسیار دوست میداشتند و از بعض اخبار چنان ظاهر میشود که آن دختر سه ساله بود و اسمش زینب بود و مظلوم کربلا از شدت محبت بخواهر خود زینب خاتون این دختر را زینب نام نهاده بود مثل آنکه اسامی پسران خود را همه علی گذاشته بود یکی را علی اکبر و دیگری را علی اوسط و کوچکتر را علی اصغر و این دختر در اکثر شبها و روزها از مفارقت پدر مهربان خود گریه و ناله میکرد و قلبهای هر الم کشیدهٔ الم رسیده را

بیاد آوری ایام وصال پدر مهربانش بآتش فراق میسوزانید و دلهای آن دلشکستگان را بریان و دیدهای ایشان گریان میساخت
و چون آن دلسوختگان چاره بجز صبر و شکیبائی نداشتند باه شرربار آن دختر میسوختند و میساختند و نالهای خود را بگریه و نوحه بلند نمیساختند
و چون از روز عاشورا که پدر عزیزش را شهید کرده بودند بخدمتش نرسیده بود و بالطاف و احسان و مهربانیهای او کامیاب نگردیده بود
عَظُمَ ذٰلِکَ عَلَیْهَا وَ اسْتَوْحَشَتْ لِاَبِیهَا وَ کَانَتْ کُلَّمَا طَلَبَتْ اَبَاهَا یَقُولُونَ لَهَا غَدًا یَاْتِی وَ مَعَهُ مَا تَطْلُبِینَ آه و مصیبتاه که در خرابه شام
مفارقت پدر مهربان بسیار براو بزرگ و دشوار و ناگوار شده و چون خود را در پناه پدر ندید بوحشت افتاد و هرچند از اسیران سراغ پدر
مهربان میگرفت باو جواب میدادند که فردا پدرت میآید و با اوست هرچه مطلوب تست مؤلف گوید که شاید مراد اهل بیت از فردا زمان
رجعت و ظهور دولت حقه باشد یا فردای قیامت باشد تا او را تسلی بدروغ نداده باشند چنانچه گاهی در بعض احادیث فردا گفته اند
و زمان رجعت خواسته اند و بازگشت آل محمد علیهم السلام بدنیا خواسته اند و گاهی روز قیامت را اراده کرده اند و شکی نیست که در آن دو وقت
با ایشان ظاهر میگردد هرچه مطلوب آن دختر است بلکه هرچه مطلوب جمیع موحدین است و احتمال دارد که این کلام از ایشان بزبان عادت خلق
جاری شده باشد که اطفال خود را باین وعدها تسلی میدهند خلاصه آنکه آن طفل را باین وعدها تسلی میدادند تا آنکه آن طفل شبی از شبها بعد از
گریه بسیار او را خواب ربود پدر مهربان باوفای خود را در خواب دید با او راز و نیاز نمود و غم ایام مفارقت و اسیری را عرض میکرد ناگاه
بخت واژگون او را از خواب راحت به بیداری باکدورت آورد فَانْتَبَهَتْ وَ بَکَتْ وَ انْزَعَجَتْ پس چون بیدار شد و پدر را ندید شروع کرد
بفریاد زدن و گریستن و اضطراب نمودن و هرچند او را تسلی میدادند و میخوابانیدند نمیخوابید بلکه آرام نمیگرفت پس از سبب ناله و زاری
و گریه و بیقراری او سؤال کردند قَالَتْ اِئْتُونِی بِوَالِدِی وَ قُرَّةِ عَیْنِی جواب میداد که من نشان دهید پدر مهربانم و نور دیدگانم را و هرچند
بیشتر او را تسلی میدادند از برای آنکه شاید آرام بگیرد و بخوابد حزن و اندوه آن طفل یتیم اسیر زیاده میشد و بیشتر ناله و نوحه میکرد پس اهل بیت
حیران و پریشان نتوانستند که آن حالت را مشاهده نمایند و نالهای او خانه صبر و سکون ایشان را خراب و در آن تاریکی شب چشمهای جراحت دیده
ایشان را پرآب نمود فَضَجُّوا بِالْبُکَاءِ وَ جَدَّدُوا الْاَحْزَانَ وَ لَطَمُوا الْخُدُودَ وَ حَثَوْا عَلَی رُؤُسِهِمُ التُّرَابَ وَ نَشَرُوا الشُّعُورَ وَ قَامَ الصِّیَاحُ اسیران با شیون و ناله
کنندگان در آن دل شب آن زنان اسیر و آن غریبان دیگر بخواب بودن اهل شام و ایمن بودن از اذیت آن فجره لئام را از برای خود غنیمت شمردند
پس همه آن زنان با آن طفل نالان صداها را بناله و زاری و گریه و بیقراری بلند کرده آن نالها را که در سینه از خوف اهل کینه مخفی و آهسته بر
میکشیدند چون بی اختیار شدند بصیحه و نعره مبدل گردانیدند پس آن نعرها را که در عصر روز عاشورا در وقت شهادت خامس آل عبا علیه السلام
و سایر شهدای دشت کربلا میخواستند که برپا کنند و آن ناله که در وقت عبور از قتلگاه شهیدان از دلهای بریان میخواستند برکشند و همه صداها
در هم انداخته نوحه و ناله کنند و اعدای دین و قوم ظالمین مانع شده و نگذاشته بودند در این خرابه ویرانه تازه کردند پس سیلیها غم بر صورت
پرالم زدند و خاک آن ظلمتکده را بر فرقهای خود میریختند و گیسوان و زلفهای پریشان را بر رخسارها در آویختند و بجوی دلخواه تعزیه داری نمودند
پس صدای نالهای آن غریبان بگوش یزید پلید رسید و آن سرمست باده ضلالت را از خواب جهالت بیدار گردانید پس امر آن پاسبان قصر شقاوت
توامان خود سؤال نمود که این غوغا از کیست و سبب این شدت صیحه چیست خدام او گفتند که ای یزید بدانکه دختر کوچکی از شهید کربلا بخواب
رفته و پدر را بخواب دیده و حال که بیدار شده پدرش را میخواهد و هرچند او را تسلی میدهند آرام نمیگیرد پس اهل بیت با او همداستان شده اند
و کاری میکنند که می‌شنوی فَلَمَّا سَمِعَ یَزِیدُ ذٰلِکَ قَالَ ارْفَعُوا رَأْسَ اَبِیهَا وَ حُطُّوهُ بَیْنَ یَدَیْهَا لِتَنْظُرَ اِلَیْهِ وَ تَتَسَلَّی بِهِ اشقیاء و ایجان نثاران آه آه
یزید پلید از برای آنکه در خوابگاه ناز استراحت کند و صدای نالهٔ آن اسیران نشنود کلامی گفته است که تا قیامت دلهای دوستان را کباب و دیدهای
ایشان را پرآب نموده است زیرا که آن ملعون عنید چون صدای ناله و نوحهٔ اسیران شنید با پاسبان قصر ضلال خود گفت که سر پدر آن دختر را برداریده
پیش او اندازید از برای آنکه مشاهده جمال پدر کند و آرام گیرد پس ملازمان شقاوت نشان او آن سر بریده را در طبقی گذاشته و بر روی آن
دستمالی انداخته آوردند و در نزد آن دختر گذاشتند و آن دستمال را آن دختر برچید پس چون نظر آن طفل بر آن سر بریده پرخون افتاد پرسید که این
سر کیست قَالُوا اِنَّهُ رَأْسُ اَبِیکِ یعنی این سر پدر مهربان تست که میخواستی آه واحزناه که چون دید که آن سر پدر او است آن را برداشت و بر سینه سوزان
کشیده خود چسبانید و با شورش و نالهٔ آن نوحه کرد و دلهای اهل بیت جمیع دوستان را سوخت فَتَقُولُ یَا اَبَتَاهْ مَنْ ذَا الَّذِی خَضَبَکَ بِدِمَائِکَ

یعنی ایجان پدر که روی منور ترا بخون خضاب نموده یَا اَبَتَاهْ مَنْ ذَا الَّذِی قَطَعَ وَرِیدَیْکَ ای پدر جان کدام بی ایمان رگهای گردن
ترا قطع نموده و بریده است یَا اَبَتَاهْ مَنْ ذَا الَّذِی اَیْتَمَنِی عَلَی صِغَرِ سِنِّی ای پدر مهربان که در این کوچکی مرا یتیم کرده است یَا اَبَتَاهْ مَنْ لِلْیَتِیمَةِ
حَتَّی تَکْبُرَ ایجان پدر کرا گذارده که دختر یتیم ترا بزرگ کند یَا اَبَتَاهْ مَنْ لِلنِّسَاءِ الْحَاسِرَاتِ ای پدر جان زنان حسرت کشیده سر برهنه را
بکه سپرده و رفتی یَا اَبَتَاهْ مَنْ لِلْاَرَامِلِ الْمُسْبِیَاتِ ایجان پدر کرا گذاشته که این بیوه زنهای اسیر را محافظت نماید یَا اَبَتَاهْ مَنْ لِلْعُیُونِ الْبَاکِیَاتِ
ایجان پدر کرا گذارده که این چشمهای گریان را تسلی دهد و از گریه و ناله ساکت گرداند یَا اَبَتَاهْ مَنْ لِلضَّائِعَاتِ الْغَرِیبَاتِ ای پدر جان
کرا گذاشته که این زنان ضایع شده غریب را پرستاری نماید یَا اَبَتَاهْ مَنْ بَعْدَکَ وَا خَیْبَتَاهْ ای عزیز پدر کرا بعد از خود بجای خود
قرار داده ای وای از ناامیدی ما یَا اَبَتَاهْ مَنْ بَعْدَکَ وَا غُرْبَتَاهْ ای پدر جان کیست بعد از تو از برای ما ای وای از غربت ما یَا اَبَتَاهْ لَیْتَنِی
کُنْتُ لَکَ الْفِدَاءَ ای جان پدر کاش من در این کودکی بفدای تو شده بودم و سر بریده ترا نمیدیدم یَا اَبَتَاهْ لَیْتَنِی کُنْتُ قَبْلَ هٰذَا
الْیَوْمِ عَمْیَاءَ ای پدر جان کاش پیش از این روز کور شده بودم و جناب ترا باین حالت مشاهده نمیکردم یَا اَبَتَاهْ لَیْتَنِی وُسِّدْتُ الثَّرَی
وَ لَا اَرَی شَیْبَکَ مُخَضَّبًا بِالدِّمَاءِ ای عزیز پدر کاش من بزیر خاک رفته بودم و ریش مبارک ترا باین خونها خضاب نمیدیدم
ثُمَّ اِنَّهَا وَضَعَتْ فَمَهَا عَلَی فَمِهِ الشَّرِیفِ وَ بَکَتْ بُکَاءً شَدِیدًا حَتَّی غُشِیَ عَلَیْهَا ای دوستان وای ناله و نوحه کنندگان بدانید که آن طفل یتیم از بس
این کلمات را میگفت و میگریست و اهل بیت را میسوزانید و میگریانید و آخر الامر آن دختر لبهای خود را بر لبهای خشکیده خون آلوده پدر مهربان
گذاشت و آنقدر گریه شدید نمود که غش کرد و ساکت شد فَلَمَّا حَرَّکُوهَا فَاِذَا هِیَ قَدْ فَارَقَتْ رُوحُهَا الدُّنْیَا پس اهل بیت پیش آمده او را
حرکت دادند دیدند که روح او از دنیای دنی مفارقت نموده و بهمراه پدر بسفر آخرت رفته آه آه و مصیبتاه که اهل بیت در آن تاریکی شب
در آن خرابه چون هلاکت آن کودک را در هجران پدر دیدند و ملاحظه کردند که مثل روز عاشورا از برای بدن پاره پدر بزرگوارش و ابدان سایر
شهدا ارواحنا لهم الفداء نه کفنی و نه سدری و نه کافوری و نه غسالی و نه تشییع جنازه کننده و نه تسلی دهنده دارند بهیئت اجتماع صداها را
بگریه و ناله بلند کردند و عزای خود را تازه کردند آه آه چندان از آن خرابه آواز نوحه و ناله برآمد که اهل شام از خواب غفلت بیدار شدند
و از گریه اهل بیت همه مردان و زنان بگریه و ناله و نوحه درآمدند اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ

مجلس هشتاد و هشتم در خطبه خواندن جناب سید الساجدین علیه السلام در مسجد شام بعد از خطیب نافرجام

اَلسَّلَامُ عَلَی مَنْ بَکَی عَلَی الذُّرِّیَّةِ الطَّاهِرَةِ فَعَلَیْهِمْ وَ عَلَیْکُمْ آلَافُ التَّحِیَّةِ وَ الثَّنَاءِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ بَعْدُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مَنْ اَبْدَعْتَهُمْ
فِی ذِرْوَةِ الْاِیجَادِ وَ بِهِمْ نَجَّیْتَ عِبَادَکَ عَنْ وَصْمَةِ الْاِلْحَادِ ثُمَّ بِهِمْ اَوْضَحْتَ لِمَا سِوَاکَ سَبِیلَ الْاِرْشَادِ فَمَا نَجَی مَنْ نَجَی اِلَّا بِهِمْ وَ مَا هَلَکَ
مَنْ هَلَکَ اِلَّا بِهِمْ وَ هُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُمْ وَ قَرِّبْ وَسِیلَتَهُمْ وَ اَنْجِحْ مَعَهُمْ عَلَی اَدَائِکَ الرَّحْمَةَ وَ اَنْزِلْ
عَلَیْنَا فِی کُلِّ آنٍ اَلْفَ اَلْفِ تَحِیَّةٍ وَ الْعَنْ عَلَی اَعْدَائِهِمْ وَ اَعْدَائِنَا اَلْفَ لَعْنَةٍ فِی کُلِّ طَرْفَةِ عَیْنٍ وَ لَمْحَةٍ ثُمَّ بَعْدُ فَقَدْ قَالَ عَزَّ مَنْ قَائِلٍ
وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ یعنی بلند کردیم ما بعضی از ایشان را بالای بعضی دیگر از حیثیت درجات بدانکه برای این آیه شریفه موارد بسیار است
در دنیا و آخرت و از جمله آنها رتبه منبر وسیله و سایر منابر اهل عصمت علیهم آلاف التحیة و منابر شیعه است در روز قیامت و احادیث
در بیان این مطلب بسیار است و از جمله احادیث نورانیه در این مرحله اینست که در روضه کلینی رحمه الله روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که اَیُّهَا النَّاسُ بدانید که الله عز و جل وعده فرموده است بنبی خود صلی الله علیه و آله منبر وسیله را و وعده او حق است
و هرگز خلف وعده نمیفرماید و آگاه باشید اینکه وسیله اعلا درجه جنت است و بلندترین درجات قرب و زلفی است و اعلا مرتبه همه درجات است
و از برای آن هزار درجه است و فاصله میان هر درجه تا درجه دیگر بمقدار صد سال دویدن اسب تیزرو است و درجات آن از در است و جواهر و زبرجد
و لؤلؤ و یاقوت و زمرد است و مرجان و کافور و عنبر است و عود و طلا و نقره است و ابر و هوا و نور است و مانند آنها و منبر وسیله مشرف و مسلط است
بر همه عوالم جنت و رسول الله صلی الله علیه و آله در بالای آن نشسته است و بالاپوش بر دوش مبارک خود انداخته یکی از رحمت الهی و یکی از نور
الهی و بر فرق مبارکش تاج نبوت است که مکلل بجواهر رسالت است که نور آن روشن کرده است همه محشر را و در جه من که علی بن ابیطالبم بکدرجه از آن

پائین تر است و بر دوش من یک لالوش قرمز است و یکی دیگر از کافور است و در کتاب عوالم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه برپا کرده میشود از برای تو در روز قیامت منبری از نور که از برای آن هفت درجه است و در میان همه درجات آن صفها از ملائکه است که در دستهای ایشان لواها از نور است و حور العین از طرف راست و چپ آن صف کشیده اند و نزدیکترین زنان از طرف چپ تو حوا و آسیه است و ابن بابویه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هرگاه روز قیامت شود زینت داده میشود عرش حضرت رب العالمین بتمام زینتها پس آورده میشود دو منبر از نور که طول هر یک از آنها بقدر صد میل است پس گذارده میشود یکی بطرف راست عرش و دیگری بطرف چپ آن پس بالا میرود بر یکی از آنها حسن و بر دیگری حسین پس زینت بهم میرساند عرش الهی با آن دو بزرگوار علیهما السلام مثل زینت دادن عروس دو گوشواره خود را بگوشواره مؤلف گوید که اینست یکی از معانی آن حدیث مشهور که ایشان دو بزرگوار دو گوشوار عرش الهی اند و اگر مراد از عرش همه ملک که تخت سلطنت خداوند است بوده باشد معنی این حدیث این خواهد بود که در دو طرف راست و چپ ملک الهی دو مقام عالیست از برای این دو بزرگوار که باعث زینت همه ملک الهی اند و اگر مراد از عرش معنی اعلای آن باشد که آن قلب حضرت رسول صلی الله علیه و آله است معنی این خواهد بود که در دو طرف قلب رسول الله که معدن جمیع فیوضات الهیه است و طرفة العینی از خداوند غافل نبوده و نخواهد بود دو مقام عالی از برای حسنین خواهد بود که موجب زینت جمیع عوالم قدسیه حقیقیه حضرت رسول الله خواهد بود و الله و رسوله و اولیائه اعلم و در حدیثست که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که سایر ائمه طاهرین علیهم السلام بقدر مرتبه خود در طرف راست منبر وسیله بر کرسیهای کرامت الهی و منابر نور الهی قرار خواهند گرفت و تمام انبیا و اوصیای ایشان و آن بزرگواران که از اول عالم تا آخر آن که حجتهای الهی بوده اند هر یک بقدر مرتبه خود در درجات منبر وسیله قرار خواهند گرفت و بر سرهای ایشانست خلعتها از نور و کرامت الهی جل شانه العالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که در روز قیامت گذارده میشود منابر چند در تحت عرش از برای شیعیان من و شیعیان اهل بیت من آنها که خالص در دوستی ما بوده اند پس از جانب حق سبحانه و تعالی ندا میرسد که بشتابید بجانب من ای بندگان من تا آنکه بگسترانم بر شما رحمت خود را پس تحقیق که اذیت کرده شده اید در دار دنیا و در حدیثست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که آنحضرت فرمود که چون همه ما بر منبرها قرار گرفتیم نمی بیند ما اهل بیت را نه ملک مقربی و نه نبی مرسلی مگر آنکه مبهوت میشود از انوار ما و تعجب میکند از نورانیت و جلالت ما و از طرف راست منبر وسیله از جانب راست رسول خدا صلی الله علیه و آله ابری خواهد بود آنقدر که چشم کار میکند پس از میان آن ندا میرسد که ای اهل محشر خوشحال آنکسی که دوست دارد وصی را و ایمان آورده باشد بنبی امی عربی و هر کس کافر باشد با ایشان آتش وعده گاه او است و از طرف چپ منبر وسیله از جانب چپ رسول الله صلی الله علیه و آله تاریکی خواهد بود که از میان آن ندا میرسد که ای اهل محشر خوشحال کسی که دوست دارد وصی را و ایمان آورده باشد بنبی امی قسم بآنکه از برای اوست ملک و پادشاهی بزرگ که رستگار نمیشود احدی و بروح و ریحان جنت نمیرسد مگر کسی که ملاقات کند خالق خود را با خلاص باین نبی و باین وصی و پیروی کرده باشد مر ذریه ایشان را پس یقین کنید ای اهل ولایت بنورانیت رویهای خود و شرف مکانهای خود و محترم بودن خود و بنشستن شما بر کرسیها در مقابل یکدیگر و وای بر آن جماعتی که رویهای خود را از خداوند خود گردانیده اند و از نبی و وصی و ذریه ایشان منحرف شده اید یقین کنید بسیاهی رویهای خود و وارد شدن غضب الهی را بر خود بجهت جزای آنچه کسب کرده اید از برای خود و در بحار از جابر روایت شده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم یا ابن رسول الله خبر ده مرا بحدیثی در فضیلت جده ات جناب فاطمه علیها السلام که هرگاه من آن حدیث را از برای شیعه روایت کنم خوشحال شوند آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم رسول الله که فرمود چون روز قیامت شود نصب کرده شود از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من بالاتر از همه منبرها است پس از جانب خداوند ندا میرسد که یا محمد خطبه بخوان پس من خطبه بخوانم که احدی از انبیا و مرسلین مثل آن نشنیده باشد پس نصب کرده میشود از برای اوصیا منبرها از نور و نصب کرده میشود از برای وصی من علی بن ابیطالب علیه السلام منبری از نور در وسط آنها و میباشد منبر او بالاتر از همه منبرها پس از جانب خداوند جل جلاله ندا میرسد که یا علی خطبه بخوان پس آنجناب خطبه بخواند که احدی از اوصیا مثل آن خطبه نشنیده باشند پس نصب کرده میشود از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس میباشد از برای دو فرزند من و دو سبط من و دو ریحانه من در ایام حیات من حسن و حسین منبری از نور پس ندا میرسد بایشان که خطبه بخوانید پس ایشان خطبه میخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس ندا میکند منادی که آنجناب آن

که کجا است فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و کجا است خدیجه بنت خویلد و کجا است مریم بنت عمران و کجا است آسیه بنت مزاحم و کجا است ام کلثوم مادر یحیی بن زکریا پس همه آنها از جای خود برخیزند پس خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای اهل محشر از برای کیست کرم در این روز محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام در جواب عرض میکنند که کرم مخصوص است بخداوند واحد قهار پس از مصدر عزت ندای الهی میرسد که ای اهل محشر بدرستیکه من قرار دادم کرم را در این روز از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه ای اهل محشر همگی سرهای خود را بزیر اندازید و چشمهای خود را برهم گذارید که اینک فاطمه روانه جنت است پس میآورد جبرئیل ناقه از ناقهای جنت که منقش است و پهلوی آن مذیل و مکلل است مهار آن از لؤلؤ تازه است و پالان آن از مرجان است پس آن ناقه را میخوابانند در میان دو دست فاطمه و او بر آن سوار میشود و صد هزار ملک از طرف راست او راه میروند و صد هزار از طرف چپ آن و صد هزار دیگر آنها را مینشانند بر بالهای خود و پرواز میکنند تا در جنت و چون آن بزرگوار بدر جنت رسید نگاه بعقب سر خود کند پس از مصدر عزت و جلال الهی ندا رسد که ای فاطمه چرا نگاه بعقب سر کردی و حال آنکه من امر کردم ترا که داخل جنت شوی آن معصومه عرض میکند که ای پروردگار من دوست میداشتم که در این روز ظاهر شود بر خلایق قدر و منزلت من پس ندا میرسد که ای حبیبه من مراجعت کن بصحرای محشر و نظر فرما در خلایق پس هر کس که بوده باشد در قلب او محبتی از برای تو یا از برای یکی از ذریه تو بگیر دست او را و داخل فرما او را در جنت پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که والله یا جابر که جناب فاطمه طاهره برمیچیند در آن روز شیعیان و محبین خود را بآن سرعت که برمیچیند مرغ دانه خوب را در میانه دانههای بد پس هرگاه شیعیان او با او بدر جنت رسند خداوند بر قلبهای ایشان میاندازد که ایشان هم نگاه بعقب کنند پس ندا میرسد که ای احبای من شما چرا نگاه بعقب سر خود کردید و حال آنکه شفاعت کرده است شما را فاطمه دختر حبیب من ایشان عرض میکنند که ای پروردگار ما هم دوست میداشتیم که در این روز ظاهر شود قدر ما پس ندا میرسد که ای دوستان من شما هم بمحشر مراجعت کنید و ببینید که شما را محبت کرده است بجهت خاطر فاطمه که شما را اطعام داده است در راه فاطمه و که لباس داده است بشما بجهت فاطمه و که شما را یک شربت آب داده است بخاطر فاطمه و کی از شما غیبتی را دفع کرده است بجهة خاطر فاطمه پس بگیرید دست همه آنها را و داخل کنید ایشان را در جنت پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که والله باقی نمیماند در محشر مگر شاک یا کافر یا منافق که باید بجهنم روند و چون ایشان در میان طبقات جهنم رسند فریاد میکنند که آیا شفاعت کننده نیست که ما را شفاعت کنند پس میگویند که اگر ما دفعه دیگر بدنیا مراجعت کنیم خواهیم بود از ایمان آورندگان بخدا و رسول و آل طاهرین او پس آنحضرت فرمود که هیهات هیهات که دیگر ایشان را بدنیا برگردانند و اگر برگردند باز عود کنند بآنچه ایشان را از آن منع کرده بودند از نافرمانی الهی و دشمنی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله زیرا که ایشانند دروغگویان مؤلف حیران سوخته جان گوید که بعد از شنیدن این خبرها و این کرسیها و این فضیلتها از برای حضرت پیغمبر و آل طاهرین و شیعیان ایشان و بعد از این خوشحالی و مسرور شدن از استماع فضایل حضرت خاتون جنان جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها آه آه کدام زبان میتواند بیان کند و کدام گوش میتواند بشنود و کدام قلب میتواند تفکر کند و خون نشود و کدام چشم میتواند اشک خود را نگاه دارد و گریه نکند و کدام تعزیه دار میتواند خودداری کند و ناله نکند و صیحه نکشد که یزید شرابخوار شقی ملعون در ازل و ابد مجلس خود را بانواع زینتها بیاراید و بر تخت سلطنت قرار گیرد و خود را بانواع لباسها و در و جواهر زینت کند و بر فرق خود تاج مکلل بجواهر گذارد و انواع اطعمه و اشربه و اقسام شرابها برای خود مهیا کند و بزرگان کفرستان دولت غصبی باطل خود را بانواع خلعتها مخلع کند و همه را در اطراف خود بر کرسیها بنشاند و انواع ساز و نواز و غناها آماده کرده باشد آه و امصیبتاه آه و اویلاه و محبت خداوند جناب سید الساجدین بیمار علیل را و اخاله الغذار را از عمها و خواهران از بزرگ و کوچک که همه اولادهای رسول خدا و ولی خدا و خاتون روز جزا علیهم السلام بودند بدترین احوال همه گرسنه همه تشنه با کمال ذلت و عجز و ناتوانی داخل مجلس کنند آه آه آه و سرهای شهیدان آل محمد صلی الله علیه و آله را با سایر سرهای شهیدان بنظر طلب نماید و در حضور هجوم عام بر هر یک انواع اذیتها رساند و بی ادبیها کند آه آه که آن بی ایمان اکتفا بهمه آنها نکرده با هجوم عام و رؤسای شام روانه مسجد شد فقال اللعین للخطیب بلغ خذ بید هذا الغلام فأت به المنبر و اخبر الناس بسوء رأی ابیه و جده و فراقهم الحق و بغیهم علینا یعنی یزید پلید خطیب بلیغ طلبید و گفت که بگیر دست این غلام را و ببالای منبر برو و خبر ده مردم را ببدی و کجی رای پدر او و جد او و اینکه ایشان از حد درگذشته اند و بر ما یاغی شده اند و سرکشی کرده اند قال فلم یدع شیئا من المساوی الا ذکره فیهم آن شیطان و آن کامل در بی ایمانی خداوند لعنت فرماید بر یزید پلید

وخطیب او و منتقم حقیقی دهان آن خطیب را مملو از زقوم فرماید که چون دست آن بیمار علیل را گرفت و بر منبر بر آمد باقی نگذاشت از سخن زشت ناشایسته نامناسبی در حق بیمار کربلا و پدر بزرگوارش جناب سید الشهداء و جدش حضرت سید الاوصیاء ارواحنا لهم الفداء مگر آنکه گفت و بی ادبی کرد و صاحب مناقب و دیگران روایت کرده اند که یزید علیه اللعنه امر کرد بمنبری و خطیبی تا آنکه خبر کند مردم را از بدیهای جناب سید الشهداء و جناب امیر مؤمنان علیهما السلام و خبر دهد خلق را از کارهای ایشان پس آن خطیب نانجیب بر منبر بر آمد و حمد و ثنای الهی بجای آورد و بعد از آن شروع کرد بدروغ و افترا بستن بر جناب سید الاوصیاء و سید الشهداء و پس از آن شروع کرد بمدایح عجیبه کثیره در حق یزید و معاویه علیهما الهاویه و طول داد مداحی کردن در حق ایشان را و باقی نگذاشت هیچ مدحی خیری را مگر آنکه در حق آن دو بی ایمان شمرد فصاح به علی بن الحسین علیهما السلام و قال ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق فلیتبوء مقعدک من النار پس جناب سید الساجدین علیه السلام از برای احقاق حق و ابطال باطل و بیان آنکه لعین است بلند فرمود که وای بر تو ای خطیب که خریدی رضای مخلوق را بسخط و غضب حضرت خالق بازگشت نشستت بسوی آتش پس فرمود که ای یزید آیا اذن میدهی مرا که بر منبر بر آیم و سخنان چند گویم که در آنها باشد رضای خداوند و باعث اجر و ثواب باشد از برای حضار یزید اذن نداد حضار مسجد گفتند که یا یزید از تو سؤال میکنیم که اذن دهی او را تا ما فصاحت و بلاغت حجازیان را بشنویم یزید گفت که اگر او بالای منبر رود پائین نخواهد آمد مگر بعد از رسوا و مفتضح گردانیدن من و آل ابی سفیان پس حضار گفتند که یا یزید از این جوان چکار میآید و چه قابلیت دارد سخنان او یزید گفت که او از اهل بیتی است که علم را چشیده و فرو برده اند فرو بردن عجیبی پس حاضرین اینقدر مبالغه و التماس کردند تا آنکه آن ملعون اذن داد پس آن معدن علم و حلم به منبر بر آمده بعد از حمد و ثنای الهی خطبه انشا فرمود که همه چشمها بگریه در آمد و همه قلبها بترسید پس فرمود که ایها الناس مائیم که از جانب خداوند عطا کرده شده ایم بشش خصلت و فضیلت بخشیده شده ایم بهفتم عطا کرده شده ایم بعلم و حلم و سخاوت و فصاحت و شجاعت و محبت در قلبهای مؤمنین و فضیلت داده شده ایم باینکه از ماست نبی مختار حضرت محمد و از ماست صدیق و از ماست طیار و از ماست اسد الله و اسد رسول الله و از ماست دو سبط این امت ایها الناس هر کس مرا میشناسد میشناسد و هر کس نمیشناسد من حسب و نسب خود را باو میشناسانم ایها الناس منم فرزند مکه و منی و منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند آنکسی که زکوة را بگوشه ردا خود میبست از برای فقرا منم فرزند آنکسی که بهتر است از هر کسی که زیر جامه پوشیده است و عبا بر دوش گرفته است منم فرزند آنکسی که بهتر است از هر کسی که نعلین پا کرده است یا با پای برهنه راه رفته است و منم فرزند آنکسی که بهتر است از هر کسی که طواف مکه بعمل آورده است و سعی صفا و مروه کرده است منم فرزند آنکسی که بهتر است از هر کسی که حج کرده است و لبیک اللهم لبیک گفته است منم فرزند آنکسی که بر براق سوار شد از برای رفتن بهوا منم فرزند آنکسی که در شب معراج سیر کرده از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی منم فرزند آنکسی که در شب معراج برد او را جبرئیل تا سدرة المنتهی منم فرزند آنکسی که رسید تا قاب قوسین او ادنی منم فرزند آنکسی که امامت کرد در نماز از برای ملائکه آسمان منم فرزند آنکسی که وحی فرمود خداوند جلیل باو آنچه وحی فرمود منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایها الناس منم فرزند علی مرتضی منم فرزند آنکسی که شمشیر زد بر خیشوم خلق تا اقرار نمودند بلا اله الا الله منم فرزند آنکسی که جهاد کرد پیش روی رسول الله به سیفین و نیزه زد برمحین و هجرت نمود هجرتین و بیعت نمود بیعتین و مقاتله کرد در جنگ بدر و حنین و کافر نشد بخداوند بقدر طرفة العین منم فرزند صالح مؤمنین و وارث علم نبیین و قلع و قمع کننده ملحدین و پادشاه مسلمین و نور مجاهدین و زینت عابدین و تاج باکین و صبر کننده تر از همه صابرین و افضل قائمین از آل یس رسول رب العالمین منم فرزند آنکسی که مؤید شد بجبرئیل امین و نصرت داده شد بمیکائیل منم فرزند آنکسی که حمایت کرد از حرم مسلمین و او بود قاتل مارقین و ناکثین و قاسطین و جهاد کرد با دشمنان ناصبین و فخر او زیاده بود بر همه قریشیین و او بود اول جواب دهندگان از مؤمنین و او بود اول سابقین و در هم شکننده معتدین و هلاک کننده مشرکین و تیری از تیرهای خداوند بر منافقین و زبان حکمت عابدین و ناصر دین الله و ولی امر الله و لسان حکمة الله و صندوق علم الله و او بود صاحب بردباری و شهادت و بزرگواری و خنده روی و پیشوای قوم و جامع همه نیکیها و پاکیزگی و ابطحی و پسندیده که همه کس از او خوشنود شوند و دلیر که همه کس از او خائف شوند و بزرگ همتی که همه ممنون او شوند و صبر کننده که در پیش صبر او همه عاجز شوند او است قائم اللیل صائم النهار پاکیزه اطوار و قطع کننده صلبها و متفرق کننده لشکرها و محکم نگاه دارنده عسکرها و قویدل تر از همه قویدلان و جاری فرماینده تر از همه در عزمهای نهان و شدید تر از همه

صاحب لیلتان و او شیر بیشه دلیر که نرم میکند دشمن را در هنگام هجوم نیزه ها و نزدیک شدن هراسان قلبها و نرم میکند سرهای ایشان را و باد میدهد اجزای آنها را مثل بردن بادها علفهای پوسیده را و او است شیر حجاز و جیش عراق و آن مکی مدنی خیفی عقبی بدری احدی شجری مهاجری که در میانه عرب سید ایشان است و در میانه جنگ شیر ایشانست وارث المشعرین و ابو السبطین یعنی حسن و حسین او است جد من که علی بن ابی طالب علیه السلام است پس فرمود که ایها الناس منم فرزند فاطمه زهراء و منم فرزند سیدة النساء و در حدیث دیگر است که فرمود منم فرزند خدیجه کبری انا ابن المقتول ظلما آه آه منم فرزند آن بزرگواری که کشته شده است از روی ظلم انا ابن المحزوز الرأس من القفا آه آه منم فرزند آن مظلومیکه بریده شد سر او از پشت گردن او مؤلف کتاب ... میگوید که موافق این کلام است آن حدیثی که جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء در وقت شهادت بشمر شریر علیه السعیر فرمود که ای شمر شکم خود را بگشا چون گشود دید که لکه پیس او بر پستانها دارد مانند پستان سگ و خوک پس آنحضرت فرمود که راست فرموده است جدم رسول الله در آنچه فرموده است آن ملعون عرض کرد که چه فرموده آنحضرت فرمود که جدم مکرر به پدرم میفرمود که یا علی بقتل میرساند این فرزند ترا ملعونیکه پیس است و شبیه ترین خلق است بسگها و خوکها پس آن سگ از شنیدن این کلام در غضب شد و زیاد شد کینه و بغض او و قال و الله لا اقتلک غیری و لا ذبحتک من قفاک لیکون ذلک اشد من عذابک یعنی آن شقی گفت که و الله بقتل نمیرساند ترا احدی غیر از من و هر آینه ذبح میکنم من ترا از پشت سر تو تا اینکه بوده باشد این قسم ذبح کردن باعث زیادتی در عذاب تو ثم قال ایها الناس انا ابن العطشان حتی قضی یعنی پس جناب سید الساجدین علیه السلام فرمود که ای گروه مردم بدانید که منم فرزند آن مظلوم غریبی که تشنه بود تا آنکه شهید شد انا ابن طریح کربلا منم فرزند آن شهیدیکه بدن نازنینش بیکفن در صحرای کربلا افتاده است انا ابن مسلوب العمامة و الرداء آه آه منم فرزند آن مظلومیکه بغارت برده شد عمامه و ردای او انا ابن من بکت علیه ملائکة السماء منم فرزند آن بزرگواریکه گریست در مصیبت او ملائکه آسمانها انا ابن من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر فی الهواء منم فرزند آن سروریکه نوحه کرد در عزای او جن در زمین و مرغ در هوا انا ابن من رأسه علی السنان یهدی آه و مصیبتاه منم فرزند آن شهید غریبی که سر او را بر نیزه کرده و بهدیه بردند انا ابن من حرمه الی الشام تسبی آه آه واغربتاه منم فرزند آنجنابیکه حرم او را اسیر کرده بشام آوردند پس فرمود که ای گروه خلایق حمد میکنم الله تعالی را که امتحان فرموده ما اهل بیت را ببلاء نیکو از آنجا که قرار داده است علم هدایت و عدل و تقوی را در ما و قرار داده است علم ضلالت و گمراهی را در غیر ما و فضیلت بخشیده ما اهل بیت را بشش خصلت بعلم و حلم و شجاعت و بخشش و بزرگواری و محبت در قلبهای مؤمنین و عطا فرموده است بما چیز چند که نداده است باحدی از عالمیان پیش از ما و در ما قرار داده است محل آمد و شد ملائکه را و تنزیل کتب سماویه را و در حدیث است که آن بزرگوار آنقدر فضایل و مناقب و مفاخر خود را بیان فرمود که صدای گریه و ناله خلق بلند شد پس یزید بی ایمان خوف آن کرد که فتنه شود اشاره بمؤذن کرد که باذان گفتن سخن او را قطع کن پس چون مؤذن گفت الله اکبر الله اکبر آن بزرگوار فرمود که لا شیء اکبر من الله یعنی هیچ چیز بزرگتر از خداوند نیست و چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله آنحضرت فرمود که شهادت میدهد بر حقیقت و صدق این کلام موی من و پوست و گوشت من و خون من پس چون مؤذن گفت که اشهد ان محمدا رسول الله آن بزرگوار از بالای منبر روی بیزید کرده و فرمود ای یزید این محمدی که نام نامی و اسم گرامی او را بتعظیم و تکریم یاد میکنی که جد منست پس چرا بقتل رسانیده عترت او را یزید پلید جوابی نداد و مؤذن اذان و اقامه را تمام کرد و یزید علیه اللعنه مشغول نماز ظهر شد و در بحار روایت کرده است که در آن مجلس عالمی از علمای یهود حاضر بود چون این کلمات را از آن بزرگوار شنید بیزید گفت که یا امیر المؤمنین این غلام کیست یزید گفت که او علی بن الحسین است آن عالم پرسید که کدام حسین یزید ملعون گفت آن حسینی که فرزند علی بن ابی طالب است پرسید که کیست مادر او گفت مادر او فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله آن یهودی چون آن بزرگوار را شناخت گفت که یا سبحان الله این پسر دختر پیغمبر شما است که در این زودی او را بقتل رسانیده اید بد سلوک و رفتار کرده اید در حق پیغمبر خود و ذریه او و الله یا یزید اگر باقی میگذاشت در میانه ما موسی بن عمران سبطی از صلب خود لظننا انا کنا نعبده من دون ربنا یعنی هر آینه ما بودیم که گمان میکردیم که او را در مقابل پروردگار خود پرستش کنیم و هنوز دیروز پیغمبر شما از میان شما رفته است و شما برجسته اید و فرزند او را بقتل رسانیده اید وای بر شما که بد امتی بوده اید پس یزید ملعون امر کرد که او را اذیت رسانند پس سه دفعه ملازمین حلق او را گرفتند که او را خفه کنند پس آن عالم از جای خود برجست و گفت که خواه شما مرا بقتل رسانید یا واگذارید بدانید که من

در توریة چنین یافته ام که هر کس که بقتل رساند ذریهٔ پیغمبری را خدا او را میکند زنده است علی الدوام ملعونست و چون بمیرد لامحاله بجهنم میرود
این سخن را بگفت و از مجلس بیرون رفت پس جناب سید الساجدین علیه السلام فرمود که ای گروه خلایق آیا در میانهٔ شما کسی هست که پدر او
و جد او رسول الله بوده باشد که ناگاه از حاضرین صدای گریه بلند شد پس منهال بن عمرو طائی که یکی از شیعیان آنجناب بود و موافق روایت
دیگر مکحول که یکی از صحابهٔ رسول الله بود از جا برخواست و عرض کرد که یا ابن رسول الله بر چه حال این روز را در شام بشام رسانیدی
آنحضرت در جواب فرمود که وای بر تو بدانکه این روز را بشام رسانیده ام در میانهٔ شما مثل بیت بنی اسرائیل در آل فرعون که بقتل میرسانیدند
اطفال ایشان را و بخدمتکاری میگرفتند زنان ایشان را همیشه عرب فخر میکرد بر عجم که محمد از ایشانست و قبیلهٔ قریش فخر میکرد بر سایر اعراب اینکه محمد
از ایشانست و الحال آل محمد روز را بشب آورده اند در میان شما بر حالتی که همه مقهور و مخذولند پس شکایت احوال خود را بخدا میکنیم
از بسیاری دشمنان ما و متفرق بودن دوستان ما و تسلط دشمنان ما بر ما مؤلف گوید که چون کلام حضرت باینجا رسید یزید دید که مفتضح و رسوا
شد یزید برخواست و روانه کفرخانهٔ خود شد و امر کرد که اسیران را بزندان برند و اهل مجلس متفرق شدند امید که خداوند همیشه در میانهٔ
ایشان و رحمت خود جدائی اندازد و با عذاب خود جمع فرماید بمحمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین و علی شیعتهم و محبیهم و الباکین لهم ابد الآبدین و دهر الداهرین

مجلس هشتاد و هشتم در امر کردن یزید بی دینت بقتل جناب سید الساجدین علیه السلام و بدرگ رفتن جلاد و تعزیه داری اسیران در شام در هفت شبانه روز

السلام علی الباکین علی الشهداء المقتولین فی ارض کربلا من اقیم لهم فی بلاد الغربة العزاء و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم
صل و سلم علی من اقمته مقامک و جعلته من اعظم علاماتک و حجته حجتک و بغضه بغضک و امره امرک و نهیه نهیک و زائره
زائرک فی عرش عظمتک و المتخلف عنه المتخلف عنک و جحده الکفر بک و حربه الشرک بجنابک و انت لا تغفر من یشرک بک و
معرفته بالنورانیة معرفتک اعنی سیدی و مولای الحسین المظلوم علیه السلام الذی اسفه اسفک و انتقامه انتقامک آه آه الذی القی
جسده الشریف فی المعرکة و رفع راسه المنیف علی عالی الاسنة ثم علی باب دار یزید بن معاویة علیهما الهاویة ثم صل اللهم علی
ولده العلیل سید العابدین للملک الجلیل آه آه الواقف بین یدی معدن الطغیان و اصل العصیان یزید بن معاویة ابن ابی سفیان علیهم
الحمیم و التغلیل فی النیران آه واویلاه ان الملعون امر بقتله فی البستان و کلما الحت عنده النسوان لم یرحم علیهن و علیه لا یرحم الله
علیه لشدة العدوان الی ان قلت جلوازه یده من الملک المنان فاشتغل روحی له الفداء مع من معه من النساء باقامة العزاء و اعلان
النیاحة و البکاء مع الهاشمیین و الهاشمیات و الاحباء خصوصا لدی حضور رؤس الشهداء فی مجلس صراخ اهل الولاء فاقام الله من ناح
مجلسهم المجالس الی یوم الجزاء فصلوات الله علی الباکین فیه و فیها دوام الدنیا و البقاء ای دوستان و ای موالیان در خطبهٔ شریفه مطالب
مجمله عالیه است و اگر تفصیل معنی بعضی از فقرات آنرا میخواهید بدانکه در کتاب مصباح المعصومین روایت کرده ام که یزید پلید علیه اللعنة و العذاب
الشدید چون جناب سید الساجدین علیه السلام و سایر اسیران را بمجلس خود طلبید پس روی سخن خود را بطرف جناب زینب رضی الله عنها
کرده و قال تکلمی فقالت هو المتکلم و عرض کرد که ای دختر علی با من سخن بگو آن مظلومه فرمود که ای یزید با حضرت امام زین العابدین سخن بگوی
که مروت و سخن گفتن با مرد خصوصا در مجلس نامحرمان از شأن مردانست پس روی سخن خود را بجانب بیمار کربلا علیه السلام کرد و خواست که آنحضرت
با او تکلم فرماید اول آن مظلوم این رباعی را خواند لا تطمعوا ان تهینونا فنکرمکم و ان نکف الاذی عنکم و تؤذونا یعنی طمع مدارید از ما
اینکه شما اهانت کنید بما و ما گرامی داریم شما را و اینکه اذیت کنید شما ما را و ما اذیت نکنیم والله یعلم انا لا نحبکم و لا نلومکم ان لا
تحبونا و خداوند داناست که ما دوست نمیداریم شما را و ملامت نمیکنیم ما شما را اگر شما هم دوست ندارید ما را و چون یزید شنید این رباعی را
گفت که ای پسر راست میگوئی و لکن اراده داشت پدر تو و جد تو اینکه امیر المؤمنین باشند و پادشاهی کنند والحمد لله الذی قتلهما و سفک
دمائهما یعنی حمد مر خداوندی را که بقتل رسانید هر دو را و ریخت خونهای هر دو را فقال لم تزل النبوة و الامامة لآبائی و اجدادی من قبل ان
تولد پس جناب سید الساجدین علیه السلام در جواب فرمود که ای یزید همیشه نبوت و امامت از برای پدران و اجداد من بوده است پیش از آنکه

تو متولد شوی و در حدیث دیگر است که یزید پرسید که اسم این پسر چیست گفتند که علی بن الحسین است آن ملعون گفت که شنیدم که
علی بن الحسین را کشتند شخصی جواب داد که ای یزید امام حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اصغر را کشتیم و اینک علی اوسط است چون بیمار بود
او را نکشته گرفتیم و نزد تو آوردیم پس یزید روی بآن مظلوم بیمار کرده گفت ای پسر حسین پدرت در سلطنت با ما منازعه کرد کشته شد
آن بزرگوار فرمود که خداوند لعنت کند بر آنکه پدرم را کشت و بر هر کس که راضی بکشتن او شد ای یزید نبوت و پادشاهی از اجداد من بود
یا از اجداد تو در روز جنگ بدر و احزاب و احد رایت اسلام در دست جد من بود یا جد تو ای یزید جبرئیل در خانهٔ ما نازل شده یا در خانهٔ
تو آیهٔ تطهیر در شان ما نازل شده یا در شان تو آیهٔ لزوم مودت ذوی القربی در حق ما نازل شده یا در حق تو ای پسر معاویه اگر بدانی که مرتکب
چه قبایح شده و با پدر بزرگوارم که نور چشم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و میوهٔ قلب علی مرتضی و سرور سینهٔ فاطمه زهرا است و با اولاد و اقربا
و احبا او چه کرده هر آینه بکوهها گریزی و بر خاکستر بنشینی و فریاد واویلاه و نعرهٔ وامصیبتاه از جگر برکشی ای دوستان وای ناله کنندگان
آه آه وامصیبتاه و واحزناه که در حدیث وارد شده است که چون بیمار کربلا فخر نمود بانکه نسب او برسول الله میرسد یزید را بد آمد و متغیر شد
فقال للجلواز اذهب به الی البستان فاقتله و ادفنه هناک آه آه وامصیبتاه و واویلاه که آن ملعون بجلاد در طلبید و گفت که این جوان را ببر در
این بستان کن و گردن او را بقتل رسان و دفن کن فلما سمعت ذلک زینب قالت یا ابن معاویة انک لم تبق منا احدا آه و
و واحزناه که چون جناب زینب مظلومه شنید که آن ملعون امر بقتل بیمار کربلا نمود بی اختیار شده فرمود که ای پسر معاویه تو احدی از ما باقی نگذاشتی
و همه را بقتل آوردی قال المفید فتعلقت به زینب عمته فقالت یا ابن معاویة حسبک من دمائنا و اعتنقته و قالت والله لا افارقه
فان قتلته فاقتلنی معه آه آه که زینب خاتون عمهٔ آن بیمار دست در گردن پسر برادر خود در آورد و روی به یزید کرده فرمود که ای پسر معاویه
تو را بس است آنچه از خونهای ما را که ریختهٔ ای یزید دست از گردن او برنخواهم داشت تا اگر او را کشی مرا همراه او بکشی که من کشتهٔ این نوجوان
بیمار را نمی توانم دید در حدیث است که در آن وقت یزید پلید بقدر یکساعت از روی تعجب گاهی نظر بجانب آن علیل بیمار میکرد و گاهی بجانب عمهٔ او
که چگونه با او در آویخته است و از او دست بر نمیدارد ثم قال عجبا للرحم والله انی لاظنها وددت انی اقتلها معه پس گفت که چه بسیار تعجب
میکنم از رحم والله که این دلسوخته را بر حالی می بینم که دوست میدارد که او را با این بیمار بکشم مؤلف لفکار الاخبار گوید که آه آه واحزناه ای
بود بیان شمهٔ از احوال زینب خاتون در مجلس آن ملعون والله متحیرم که زنان کربلا چسان که همه غریب و اسیر و در زنجیر بودند و در مجلس نامحرم
ایستاده بودند و میدیدند که همهٔ مردان و جوانان و محرمهای ایشان را کشته اند و بجز آن بیمار علیل محرمی ندارند و او هم در دست جلاد آیا بر چه
حال بودند و چگونه جزع و فزع مینمودند و دل هیچکس بر احوال ایشان نمیسوخت و چاره از برای درد ایشان نمیکرد خصوصا سکینهٔ مجروح مظلومه
که در آن طفولیت در عزای پدر و دو برادر یکی علی اکبر و یکی علی اصغر مبتلا و گرفتار بود و این برادر علیل اسیر در غل و زنجیر را هم در دست جلاد شقی
مینمود والله که اگر تامل کنیم غصه و گرفتاری بی اندازه در آن مجلس روا است که از عوض اشک خون از چشمهای ما جاری شود القصه همه اسیران در جوش
و خروش بودند آه وامصیبتاه که یزید سنگدل را نه بر آن علیل بیمار رحم آمد و نه بر جزع و فزع و التماس آن زنان و کودکان اسیر دلش بسوخت
فقال للجلواز اذهب به الی البستان و اقتله و ادفنه فیه آه آه که آن بیحیای بی ایمان فریاد کرد و بر ملازمین و جلاد نعره کشید که این جوان را بباغچه
ببر و او را بقتل رسان و در همانجا دفن کن الله الله در بعضی از کتب اصحاب است که چون اسیران نالان و گریان از آن ملعون مایوس شدند و دانستند
که التماس بر آن سنگدل اثر نمیکند رویهای خود را بجانب قبر جد خود کرده همه یا جداه یا رسول الله میگفتند پس ملازمین شقاوت آئین آن بیمار علیل را
اول بسوی آن بستان بردند و اول شروع کردند بکندن قبر و آن بزرگوار شروع کرد بنماز کردن و زنان در مجلس آن بیحیا ایستاده بودند
و متحیر بودند که با آن بیمار چه سلوک و رفتار نمودند آه آه واغربتاه که در بعضی از کتب مراثی است که بعد از کندن قبر جلاد شدید العناد آن بیمار را
بر سر گودال برده و شمشیر خود را بر کشید که گردن او را بزند آه آه که گوش همهٔ زنان و اسیران بجانب آن بستان بود که ناگاه شنیدند که آن
بیمار علیل بصدای ضعیف و نحیف میگوید که اشهد ان لا اله الا الله پس زنان نالان بی اختیار شده صداهای خود را بلند کردند بگفتن وامحمداه
و واعلیاه و وافاطمتاه و گویا ام کلثوم خاتون مظلومه با هجوم هموم و غموم عرض کرد که انادیک یا جداه یا خیر مرسل حسینک مقتول
و نسلک ضایع و هذا علی بن الحسین مقیدا یجر به للقتل و العین دامع یعنی ای جد بزرگوار و ای بهترین انبیا و رسل حسین فرزندت کشته

شده است و نسل تو ضایع گردیده و اینک علی بن الحسین بیمار که در قید و زنجیر کشیده شده است از برای کشته شدن و از چشمهای او اشک
جاریست وَرُوِیَ فِی الْبِحَارِ اَنَّهُ لَمَّا هَمَّ بِقَتْلِهِ ضَرَبَهُ یَدٌ فِی الْهَوَاءِ فَخَرَّ لِوَجْهِهِ وَشَهِقَ وَدَهِشَ و در حدیث که جلاد ملعون خواست
که آن بزرگوار را بقتل رساند دستی از هوا ظاهر شد و چنان بر او زد که برو در افتاد و نعرهٔ بی اختیار کشید و بدرک واصل گردید پس خالد
پسر یزید که بر او و بر پدرش لعنت الهی باد در آنجا حاضر بود چون آن حالت را دید رنگ از رخسارهٔ او پرید و بتعجیل نزد یزید دوید و آنچه
مشاهده کرده بود با و فهمانید پس یزید گفت که این امر را مخفی دارید و آن جلاد را خاک کنید و آن بیمار را با اسیران بزندان برید پس چنان
کردند و امر کرد تا سر مظلوم کربلا را داخل خانه کردند که در پهلوی شرابخانهٔ آن شقی بود که برای او در آن شراب درست میکردند و با حریفان
خود در آنجا میآشامید و جمعی از ملازمین شقاوت آیین خود را مستحفظ آن سر نمود و در کتاب بحار الانوار و عوالم روایت شده است که هند زوجه
یزید میگوید که من در آن شب در خوابگاه خوابیده بودم در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فوج فوج ملائکه بر آن سر بریده نازل
میشدند و میگفتند که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ پس در آن بین دیدم که ابری از آسمان نازل شد
و در آن جمعی بسیار از مردان بودند و در میانهٔ ایشان مردی بود نورانی که صورت مبارکش چون ماه شب چهارده میدرخشید از میانهٔ آن ابر
بیرون آمد و روانهٔ جانب آن سر بریده شد حَتَّى انْكَبَّ عَلَى ثَنَايَا الْحُسَيْنِ يُقَبِّلُهُمَا وَهُوَ يَقُولُ يَا وَلَدِي قَتَلُوكَ أَتَرَاهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَمِنْ شُرْبِ
الْمَاءِ مَنَعُوكَ یعنی آن بزرگوار خود را بر روی سر بریدهٔ جناب سید الشهداء انداخت و دندانهای او را میبوسید و میفرمود که ای فرزند ای حسین
دیدی که ترا کشتند و ترا نشناختند و از آب فرات ترا منع کردند ای فرزند ای حسین منم جد تو رسول الله و اینست پدر تو علی مرتضی
و اینست برادر تو حسن مجتبی و اینند دو نفر عموهای تو جعفر و عقیل و این دو حمزه و عباسند پس شروع فرمود و یکیک اهل بیت را شمرد هند
گوید که من از شدت گریه و نالهٔ ایشان از خواب جستم و همه رگها و استخوانهای من از اضطراب میلرزید پس نگاه کردم دیدم که نور عظیمی در اطراف
آن سر منور پهن است پس در طلب یزید برآمدم که آن خواب را برای او نقل کنم دیدم که آن ملعون در خانهٔ تاریکی رفته و روی نحس خود را
بدیوار کرده و یَقُولُ مَا لِی وَلِلْحُسَیْنِ و مکرر میگوید که مرا چکار بود با حسین و هموم و غموم بسیار بر او هجوم کرده بود پس من خواب خود را
برای او نقل کردم و او سر بزیر خود انداخته و گوش میداد و میگریست قَالَتْ فَلَمَّا اَصْبَحَ اسْتَدْعَى بِحَرَمِ رَسُولِ اللهِ هند
میگوید که چون صبح شد حرم رسول الله را از زندان طلبید وَقَالَ لَهُنَّ اَیُّمَا اَحَبُّ اِلَیْکُمُ الْمُقَامُ عِنْدِی اَوِ الرُّجُوعُ اِلَی الْمَدِیْنَةِ وَلَکُمُ
الْجَائِزَةُ السَّنِیَّةُ پس بایشان عرض کرد که کدام یک در نزد شما بهتر است اینکه در نزد من بمانید یا برگردید بمدینهٔ طیبه و از برای شما است
جایزهٔ نیکوی بلند قیمت قَالُوا نُحِبُّ اَوَّلًا اَنْ نَنُوحَ عَلَى الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ ایشان فرمودند که ای یزید دوست میداریم که اول ما را اذن
دهی و مکان مناسبی معین نمائی که برویم در آنجا نوحه و ناله کنیم از برای سید و آقای ما حسین شهید که از روی بکین آن بزرگوار را شهید کرده اند
ما را نگذاشته اند که بنوع دلخواه تعزیه داری نمائیم مؤلف گوید که ای شیعیان و ای ناله و نوحه کنندگان و الله متحیرم که از کربلا تا شام بر اهل بیت
اسیر چه گذشت که ایشان را فرصت آه و ناله نداده بودند القصه چون یزید پلید سخنان اسیران را شنید دل سخت تر از سنگش فی الجمله نرم
گردید و گفت که بهر نوع که دلخواه شما است تعزیه داری کنید پس مکان مناسبی که حجرات بسیار داشت از برای ایشان معین نمود و امر کرد و ندا
که در اطراف ندا کنند که خلق شام مرخصند در عزاداری بر شهیدان کربلا فَرُوِیَ اَنَّهُ لَمْ تَبْقَ هَاشِمِیَّةٌ وَلَا قُرَشِیَّةٌ اِلَّا وَلَبِسَتِ السَّوَادَ عَلَی الْحُسَیْنِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ ای دوستان و ای ناله کنندگان بدانید که چون جسینه از برای اسیران شاه شهیدان معین کردید و اهل شام غم زده ماتم آگاه شدند
که از برای تعزیه داری مرخصند یکباره با آه و ناله و گریبان دریده روانهٔ آن جسینه گردیدند آه آه در حدیث که باقی نماند زن هاشمیه و قرشیه
در شام مگر آنکه همه لباسهای سیاه پوشیدند و از هر کوچه با فغان و ناله دسته دسته روانهٔ آنجا نمودند و نقل شده است که تا هفت شبانه روز
همه آه و ماتم و ناله و نوحه از آن مصیبت خانه از زمین تا آسمان میرفت و بیاد شهیدان دشت بلا سیلاب اشکها از دیدها فرو میریخت و آه و اویلاه و حزناه
و واکرباه مؤلف اشک ریز جان نثار گوید که در بعضی از کتب تعزیه کیفیت عزاداری ایشان را چنین نقل کرده اند که جناب زینب خاتون بلحن حزین
بآن ملعون فرمود که توقع ما آنست که چون ما مشغول عزاداری شویم سرهای شهیدان را از برای زینت مجلس عزاداری از برای ما روانه نمائی آن ملعون هم
قبول نمود پس چون اسیران داخل آن ویران با زنان بنی هاشم و بنی قریش مشغول ناله و نوحه شدند ناگاه صدای ملازمین یزید بلند شد و گفتند یا اهل

الْعَزَاءِ قَدْ اَتَتْکُنَّ الرُّؤُسُ یعنی ای اهل عزا اینک سرهای شهیدانست که زینت محفل عزا است فَوَثَبَتْ عِتْرَةُ مَوْلَیْنَا الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
فَاَخَذَتْ کُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ رَاْسَ شَهِیْدٍ فَعَلَتِ النِّیَاحُ وَقَامَتِ الصُّرَاخُ آه آه که جمیع عترت طاهره با صیحه و ناله از جای برجستند و باستقبال
سرهای کشتگان خود روانه شدند و هر سوخته دلی سر شهیدی را برداشته و بر سینهٔ جراحت دیدهٔ خود جای داده پس چون زنان شام و اسیران
بریدهٔ هاشمیه را از سینهای اسیران دیدند صداهای نوحه و ناله را در هم انداخته چندان افغان و احسیناه و واشهیداه از آنخانه بلند شد که گویا
شام زلزله شد آه و امصیبتاه که مادر اسیران جناب زینب حیران سر بریدهٔ آقای همه شهیدان را برداشت و بعد از بوسیدن و بوییدن بر سینه
گذاشت و نوحه مینمود آه آه که جناب ام کلثوم بی لباس و اساس سر پر خون برادر با جان برابر خود حضرت عباس را برداشت چون جان شیرین جان
حزین غمین جای داد و ناله مینمود آه آه مادر حضرت قاسم سر فرزند دلبند ناکام ناشاد را برداشته و بوسیده و بر سینهٔ هجران کشیده جا داده صیحه
میکشید آه آه فاطمهٔ محزونه مغمومه سر برادر تشنه جگر شبیه جناب پیغمبر حضرت علی اکبر را برداشته چون تخم محبت در سینه کاشته و بهر دو دست
نگاه داشته افغان مینمود آه آه که سکینه صغیره گویا سر برادر شیرخوارهٔ خود علی اصغر را برداشته گاهی بر دامن و گاهی بر سر و سینه نگاه داشته
مینالید آه آه که هر یک از زنان اجله و اصحاب سرهای مردان و نوجوانان دیگر یا شوهر و پسر را بر سینها و صورتها گرفتند پس اسیران با زنان
شامیان با موهای پریشان شروع بناله و افغان نمودند وَنُقِلَ اَنَّ بَعْضًا مِنْهُنَّ مِنْ کَثْرَةِ ضَرْبِ اَیْدِیْهِ عَلَی رَاْسِهَا وَقَعَتْ مَغْشِیَّةً عَلَیْهَا
ای دوستان و ای غم نصیبان بدانید که نقل شده است که بعضی از آن بیکسان از بس ناله کرده بود و بر فرق خود زده بود غش کرده در میان آنجماعه افتاده
بودند مؤلف خونجگر با آه پر شرر گوید که والله متحیرم که جناب زینب خاتون جگر خون بکدام مصیبت زنان هاشمیه و شامیه را خبر میداد آیا از احوال
شب عاشورا و رفتن اصحاب پر وفا خبر میداد یا از کیفیت وداع آخر و بوسیدن حلقوم برادر با جان برابر مطلع مینساخت یا از شدت تشنگی
و گرسنگی برادر مظلومش خبر میداد یا از آب طلبیدن و جواب نشنیدن بلکه از نامردان جواب شنیدن آگاه میکردانید آه یا از تیرباران کردن
برادر بهتر از جانش خبر میداد آه و امصیبتاه یا از افتادن از ذو الجناح یا از بی ادبیهای شمر بیحیا مطلع میساخت آه و احزناه یا از آمدن لشکر کفر
شمر با همهٔ لشکر در وقت بلند کردن آن سر بر نیزهٔ آن بدگهر خبر میداد یا از کیفیت غارت اسیران و آتش زدن خیمها و گریختن ایشان بصحرا
یا عبور کردن از قتلگاه شهیدان و وداع کردن با آن بدنهای صد پاره و پارهٔ عریان خبر میکردانید آه آه یا از احوال اسیری و گردیدن
در هر شهر و دیار و کوچه و بازار در وقت هجوم فسقه و فجار یا از کیفیت مجلس ابن زیاد و یزید شراب خوار مذکور میساخت ای شیعیان و ای ناله و نوحه
کنندگان نمیدانم که ام کلثوم خاتون از مهربانیهای ایام سفر با حضرت برادر خود جناب عباس علیه السلام خبر میداد یا از کیفیت وداع آخر او با
برادر از جان بهتر یا زنان خونجگر یا سکینهٔ تشنه جگر در بدر و آوردن او مشک خشکیده آگاه میساخت یا از حالت داخل فرات شدن و آب نخوردن
و مشک پر کردن و کوشش کردن برای خیمه رسانیدن و هر دو دست جدا شدن و مشک را بدندان گرفتن و آخر الامر تیر بآن مشک خوردن و آب
ریختن و بخیمه نرسانیدن و امثال آنها مطلع میکردانید آه و امصیبتاه چه بسیار متحیرم که آیا مادر قاسم که سر فرزند خود را بر دو دست و سینه داشت
کدام یک از مصیبتهای آن نوجوان را نقل میکرد آه آه عروسیش را کیفیت یا طور وداع کردن با عروس و پاره کردن آستین و نشستن با عروس بر بالین
حکایت میکرد یا کیفیت اذن جهاد خواستن از عم بزرگوار خود و اذن ندادن آنجناب و فرمان شهادت آوردن او از پدر و وداع کردن
با عم خود و غش کردن هر دو در وقت وداع و وداع آخر با عم خود حضرت عباس و پسر عم خود علی اکبر و مادر و عمهارا بیان میفرمود آه و امصیبتاه و ا
واویلاه یا احوال جهاد کردن او را و از اسب افتادن و پایمال اسبان شدن و بهمان هیئت جسد او را بخیمه آوردن و نالهای عروس و مادر
و عمها را بیان مینمود آه آه از مصیبت بزرگ که دلهای عالمیان را تا قیامت کباب و دیدهای ایشان را پر آب دارد ای فاطمه طاهره آیا بر چه حال است
که سر برادر نوجوانت مثل علی اکبر شبیه پیغمبر را بر دست و سینه گرفتی و آیا از کدام مصیبت او خبر دادی آیا از وداع آخر او که با پدر شهید
نمود و هر چند اذن جدال میخواست او را اذن نمیداد و هر دو گریهای بلند میکردند خبر میدادی یا از اجتماع مادر و خواهران و عمها در اطراف او
و بلند شدن نالها یا الوداع الوداع یاد آوری میکردی یا از آن وقتی که داخل میدان شد و روی مبارکش مانند ماه شب چهارده میدرخشید
و خلق گمان کردند که حضرت پیغمبر ظاهر شده و عمر بن سعد بیحیا گفت که این جوان پیغمبر نیست بلکه نوجوان حسینست مطلع گردانیدی آه و امصیبتاه
یا از آن زمانیکه از شدت تشنگی بجانب پدر مراجعت نمود و پدر تشنه اش زبان خشک خود را در دهان او گذاشت یاد آوری نمودی آه و اویلاه

یا از آنهنگامیکه لشکریان بی ایمان در میانه او و خیمها حایل شدند و از اطراف باو تیرها میزدند تا آنکه اسب او را در میانه لشکر برد و تمام بدن او را از ضرب تیرها و تیغها قطعه قطعه کردند تا برخاک افتاد خبر میدادی آه آه واحزناه یا از آنوقتی که آن نعش پاره پاره را بخیمه آوردند و همه اهل بیت در اطراف او بر سر و سینه میزدند خبر دادی و ناله میکردی آه وامصیبتاه نمیدانیم که سکینه خاتون از حالت تشنگی و بی شیری علی اصغر خبر میداد یا بمیدان بردن و آب برای او خواستن و در عوض آب تیرها بر حلقومش نشستن و با قنداق پر خون بر گردانیدن او با خبر میشد آه آه یا از وقت دیدن مادرش آن هیئت را خبر میداد آه آه یا از وقت عبور اسیران از قتلگاه و کیفیت وداع کردن آنخواهر و برادر که هر دو طفل بودند مطلع میشد و ناله میکرد والله یا آل المصطفی که از برای مصیبت کوچک شما اگر شیعیان و دوستان تا قیامت ناله و نوحه کنند کم است فکیف از برای مصائب عظیمه شما که از جمله آنها تعزیه داری کردن شما هاست در شام غم فرجام زیرا که تصور احوال و اوضاع و نالها و نوحهای آل محمد و بنی هاشم و اهل شام در آنمجلس که آیا هر یک از چه مصیبت خبر داده و چه قدر ناله و نوحه کرده اند دیگر چه حال شده اند والله که دوستان کامل را در ناله و نوحه و گریستن و گریانیدن بی اختیار میکرداند انا لله و انا الیه راجعون در حدیث است که در روز هشتم یزید پلید ایشانرا از عزاخانه طلبید و تدارک سفر ایشانرا دید و ایشانرا روانه مدینه طیبه کرد الا و صلی الله علی محمد و عترته الطاهرة و ذریته الغریبة و الباکین علیهم و الاجنة و لعنة الله علی یزید رئیس الکفرة و اتباعه الفجرة دوام الدنیا و الآخرة

مجلس هشتاد و نهم در مدفن سر امام تشنه کام علیه السلام و خلاصی اسیران از شام غم فرجام

السلام علی الباکین الصارخین علی الشهید الذی سحق بدنه الشریف و لا یدری این رأسه المنیف و رحمة الله و برکاته و بعد والله الذی لا اله الا هو لا ادری یا حجة الله و یا ولی امر الله و یا عیبة علم الله و یا موضع سر الله و یا حبیب الله و یا محبوب الله ان ابکی علی جسده المجروح المسحوق او علی رأسک المقطوع المشقوق ء ابکی علی بدنک الذی قطع اربا اربا ء ابکی علی رأسک الذی اقرع حقدا حقدا آه آه واحزناه ء ابکی علی سلب ثیابک فی ارض المارية او علی ابرازها لدی الاسراء فی مجلس ابن معاویة آه وامصیبتاه والله التحیر ان ابکی علی ما فعل جند یزید مع جسدک المقدس المکرم او علی ما فعل اللعین و قال مع عیالک و رأسک المنور المحترم الا و صلی الله علیک و علی ذریتک و زائریک و مجاوریک و الباکین علیک دوام خلود اهل الجنة فی الرحمة و لعنة الله علی اعدائک و اعداء ذریتک و زائریک و مجاوریک و الباکین علیک دوام خلود اهل العداوة فی اللعنة ای اهل محبت و ولا و ای اهل سعادت و وفا والله که ذکر همه احوال و مصایب خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء دلسوز و غم انگیز است اگر همین مصیبت بس نیست که جسد شریفش با اعضا و جوارح قطعه قطعه شده در ارض کربلا بی سر دفن شد و سر بریده تیر خورده اش را بشهرها و دیارها بردند و از کثرت اختلاف احادیث متحیرم که آیا دفن کردند یا باسمان بالا بردند و غایب شد و اگر در زمین دفن کردند آیا در کجا دفن کرده اند مگر نشنیده اید که در کتب مصایب المعصومین احادیثی را که در خصوص سر آن بزرگوار علیه السلام وارد شده است ایراد کرده ام آه آه که از بعضی از احادیث معلوم میشود که در مشهد الکریم است و در روایتی میفرماید که در شام دفن شد و در حدیث دیگر است که در نجف اشرف در بالای سر پدر بزرگوارش جناب امیر المؤمنین علیه السلام دفن کرده اند آه آه آه واحزناه که در روایت دیگر است که بردند در مدینه طیبه در نزد قبر مادرش فاطمه طاهره دفن کردند مؤلف محزون گوید که اگر بنجف اشرف یا بمدینه طیبه بردند نمیدانم که دل جناب امیر با عطوفت و دل خاتون جنان مادر مهربان بر چه حال شده در وقتی که سر بریده پر خون سوراخ سوراخ از تشنگی و گرسنگی پژمرده آفتاب بر آن تابیده فرزند دلبند خود خصوصا دل جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء فرزند برادیده اند که آن سر را از بدن جدا کرده اند و آورده اند در نزد ایشان دفن نمایند آه آه و نمیدانم که از یوم دفن تا زمان رجعت و ظهور دولت حقه عجل الله فرج آل محمد که از برای انتقام از اعدا خواهد شد آیا دو بزرگوار خصوصا مادر مهربان جناب فاطمه طاهره با آن سر بریده چه سلوک خواهد فرمود و چه نوحها و نالها خواهند کرد فلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آه وامصیبتاه که در حدیث دیگر است که رسول خدا آنرا بهمراه خود برد چنانچه یکی از اصحاب یزید میگوید که آن ملعون امر کرد که آن سر بریده را داخل حجره کردند که در پهلوی حجره شرابخانه او بود و ما را موکل بر آن سر نمودند و این عمل باعث غصه من بود بحدیکه مرا خواب نمیبرد پس چون پاسی از شب گذشت صدائی از

آسمان شنیدم که گوینده میگفت که ای آدم فرود آی پس حضرت ابو البشر با خیلی از ملائکه نازل شدند پس گوینده ندا کرد که ای ابراهیم فرود آی پس آنجناب با گروهی از ملائکه نازل شدند پس دیگری فریاد کرد که ای عیسی نازل شو پس آنجناب با گروهی بسیار از ملائکه نازل شدند پس صدای عظیمی بر آمد که ای محمد نازل شو پس آن بزرگوار با گروهی بسیار از ملائکه نازل شدند پس جمیع آنها که در اطراف آن بقعه که سر مبارک در آن بود احاطه کردند پس سید انبیا داخل آن بقعه شد و آن سر بریده را برداشت و در حدیث دیگر است که آنحضرت در پای نیزه که آن سر بریده بر سر آن بود نشست آه آه پس آن نیزه خم شد و آن سر مثل ایام حیات خود در دامن جد بزرگوار خود آمد پس رسول آنرا برداشت و نظر بر آن کرده گریست گریستن شدیدی مؤلف اشکبار گوید که والله متحیرم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر چه حال شد که سر فرزند قوت قلب خود را بریده و پر از خون بر سر نیزه دید آه آه آیا چگونه شد چون دید که تیر بر دهان او خورده و سوراخ و پر از خون گردیده آه وامصیبتاه آیا چه نالها کرد و چون دید که تیر بر پیشانیش خورده و از پشت سرش بیرون رفته الله الله آیا چگونه صیحه کشید چون دید که فرق مبارکش از صدمه عمودیکه بر آن خورده شق گردیده روی انه جاء الی آدم فقال یا ابی آدم ما تری ما فعلت امتی بولدی من بعدی در حدیثست که آنحضرت سر فرزند خود را نزد آدم آورده فرمود که ای پدر ای آدم صفی الله آیا نمی بینی که امت من چگونه سلوک کرده اند با فرزند من بعد از من مؤلف حیران گوید که متحیرم که سید انام با حضرت آدم و سایر انبیا و ملائکه مقربین در آن وقت چه نوحها و چه نالها و چه گریها کردند پس آنملعون گفت که بر آن سر موکل بود میگوید که فاقشعر لذلک جلدی یعنی از ملاحظه آنچه دیده بودم بر خود بلرزیدم پس جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله منم صاحب زلزله امر فرما مرا تا زمین را زلزله کنم و بر اینملاعین که موکل بر این سر نازنینند صیحه و نعره زنم تا همه هلاک شوند و در حدیث دیگر است که عرض کرد که یا محمد اذن ده در حق این چهل نفر که موکل بر این سر مقدسند پس حضرت او را اذن داد و آنشخص میگوید که جبرئیل بر هر یک از ایشان بادی دمید و هلاک شدند پس نزدیک من آمد و گفت تو میشنوی و می بینی و خواست که مرا نیز هلاک کند حضرت پیغمبر دو دفعه بجبرئیل فرمود که او را واگذار او را واگذار لا یغفر الله له که خدا هرگز او را نیامرزد پس سر مبارک را برداشت و تشریف برد و دیگر از آن سر مقدس اثری ظاهر نشد و اما مذهب جمعی از علما مثل شیخ طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان بلکه مشهور علما چنانکه صاحب عوالم فرموده این است که سر مبارک را در روز اربعین جناب سید الساجدین علیه السلام بکربلای معلا آورده ملحق بدن شریف نمود و مجمل کیفیت خلاص شدن اسیران از شام و رفتن ایشان بکربلا از برای دفن سر جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء موافق آنچه از احادیث معتبره معلوم میشود این است که چون هند زوجه یزید شب در خواب دید که حضرت خاتم النبیین با جمعی از انبیای مرسلین و ملائکه مقربین بزیارت آن سر بریده آمدند و نوحه و تعزیه داری نمودند پس چون بیدار شد یزید را در خانه تاریکی یافت که گریه و زاری میکرد پس خواب خود را برای او نقل کرد و بر پشیمانی و گریه او افزود و چون صبح شد بیمار کربلا و سایر اسیرانرا طلبید و نوازش بسیار نمود و بجناب سید الساجدین علیه السلام عرض کرد که من راضی بقتل پدر تو نبودم خداوند لعنت کند ابن زیاد را که تعجیل کرد در قتل او و حال من شمارا مخیر نمودم در ماندن بشام با نهایت عزت و احترام و رفتن بمدینه طیبه پس ایشان در جواب فرمودند که توقف در شام وجهی ندارد و اگر مانشوی بمدینه طیبه میرویم و مجاور قبر رسول الله میشویم یزید رفتن بمدینه را قبول کرد پس بجناب سید الساجدین عرض کرد که آنسه حاجتی که داشتی و وعده قبول کرده ام بگوی تا بر آورم فقال الاولی ان تریني وجه سیدی و ابی و مولای الحسین علیه السلام فاتزود منه و انظر الیه و اودعه پس آنحضرت فرمود که حاجت اول من آنست که بمن بنمائی روی سید و پدر و مولای من حسین را تا از او توشه بردارم و بصورت مبارکش نظر کنم و او را وداع کنم و الثانیة ان ترد علینا ما اخذ منا و حاجت دویم من آنست که رد کنی بما آنچه را که از ما غارت کرده اند و الثالثة ان کنت عزمت علی قتلی ان توجه مع هؤلاء النسوة من یردهن الی حرم جدهن و حاجت سیم من آنست که اگر اراده قتل من کرده امینی را بهمراه این زنان کنی که ایشانرا بحرم جد شان رسول الله برساند قال یزید علیه العذاب الشدید اما وجه ابیک فلن تراه ابدا یعنی یزید در جواب گفت که اما روی پدر را پس هرگز نخواهی دید آنحضرت فرمود که ای یزید آیا گمان میکنی که من قادر نیستم بر مشاهده روی پدرم و آن مخفی است بر من و در آنوقت سر مبارک در طشتی بود از طلا و بر روی آن چیزی پوشیده بود و در یکی از حجرات خانه یزید گذاشته بود که بیمار کربلا روی خود را با نظرف کرده عرض کرد که السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله که ناگاه همه حاضران

دیدند که ردی پوشش از روی آن سر بریده برچیده شد و بصدای بلند فرمود که وَعَلَیکَ السَّلامُ یا وَلَدی یا عَلی پس جناب سید الساجدین بصیحه و ندای بلند عرض کرد که یا اَبَتاهُ اَیتَمتَنی وَذَهَبتَ لَعَنَ اللهُ مَن حالَ بَینی وَبَینَکَ یعنی ای جان پدر مرا یتیم کردی و رفتی خداوند لعنت کند کسی را که حایل شد در میانه من و تو فَها اَنا راجِعٌ اِلی حَرَمِ جَدّی فَاستَودِعُکَ وَاُقرِءُ عَلَیکَ السَّلامَ یعنی ای پدر جان اینک من روانه حرم محترم جدم رسول الله هستم با جناب تو وداع آخرین میکنم و این سلام آخر منست بحضرت تو فَارتَفَعَ الضَّجیجُ وَالبُکاءُ مِنَ الحُضّارِ پس از مشاهده اینحالت صدای ناله و غوغای عظیم و گریه شدید از حضار مجلس یزید برخواست پس آن ملعون گفت اما از قتل تو پس گذشتم و خود زنان را بمدینه خواهی برد و اما آنچه از شما است بغارت برده اند فَاَنَا اُعَوِّضُکُم مِنهُ اَضعافَ قیمَتِهِ پس من از مال خود اضعاف قیمت آنها را بشما میدهم فَقالَ اَمّا مالُکَ فَما نُریدُهُ وَهُوَ مَوفورٌ عَلَیکَ پس آن بزرگوار فرمود که ای یزید ما مال ترا نمیخواهیم مال تو بر خودت فراوان باد وَاِنَّما طَلَبتُ ما اُخِذَ مِنّا لِاَنَّ فیهِ مِغزَلَ فاطِمَةَ بِنتِ مُحَمَّدٍ وَمِقنَعَتَها وَقِلادَتَها وَقَمیصَها یعنی ای یزید سبب خواستن ما مالهای خود را اینست که در میانه آنها است آنچیزیکه فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بآن پشم و پنبه رشته و مقنعه آن معصومه و گردن بند او و پیراهن او پس یزید امر کرد که منادیان ندا کنند که هرچه هر کس بغارت برده بیاورد آه آه که اشقیای کوفه و شام و لشکریان نافرجام میآمدند و هر یک مال بغارت برده را میآوردند و اسیران در کنار مجلس یزید نشسته بودند و مانند زنبور عسل که در خانه خود ناله کند آهسته آهسته ناله میکردند پس ملعونی آمد و لباسهای حضرت عباس و علم و مشک سوراخ شده او را آورد و دیگری لباسهای بخون علی اکبر نوجوان را آورد و منافقی اساس و لباس دامادی حضرت قاسم را آورد و ملعونی چند اساس و فرش و لباس و چادر و مقنعه و گوشواره و خلخالها و باقی اسباب زنان و کودکان را آوردند آه آه و امصیبتاه که ملعونی وارد شد و ساروقی نزد یزید پلید گذاشت یزید گفت که چیست آن ملعون گفت که چون امیرالمؤمنین ساروق را بگشاید خواهد دید که چیست پس چون یزید دست کرد آنرا گشود و پیراهن سوراخ سوراخ پاره پاره پر از خونی را بلند کرد آه و اخزناه در حدیث است که چون نظر اسیران بآن پیراهن افتاد صداها را بناله و افغان و احسیناه و واغریباه و وامظلوماه و واذبیحاه و واشهیداه و امثال آنها بلند کردند القصه آن اسیران از جهت آن پیراهن چندان ناله و نوحه کردند که دوست و دشمن را بگریه و زاری در آوردند آه که یزید پلید پرسید که این اسیرانرا چه شد که بی اختیار شدند و صدای خود را بنوحه و ناله بلند کردند جواب گفتند که ای یزید این پیراهن فرزند محمد مصطفی و قرة العین علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا است که از ظلم لشکر شقاوت اثر تو باین نوع که مشاهده میکنی پاره پاره و سوراخ سوراخ شده ای یزید از کجا انصافست که با فرزند پیغمبر خود این نوع سلوک نمایند پس آن غدار مکار سر خود را بزیر انداخته اصلا جوابی نداد و در حدیث وارد شده است که چون اسباب ایشانرا آوردند یزید دویست اشرفی برروی آنها گذاشت و تسلیم جناب سید الساجدین علیه السلام نمود پس حضرت آن اشرفیها را بفقرا و مساکین تقسیم فرمود ثُمَّ اَمَرَ بِرَدِّ الاُساری وَسَبایا البَتولِ اِلی اَوطانِهِم بِمَدینَةِ الرَّسولِ پس امر کرد یزید اینکه اسیران و دختران فاطمه بتول را برگردانند بمدینه حضرت رسول و داخل وطن و خانهای ایشان کنند پس از برای ایشان محملها آماده کردند و همه را بپوشهای ابریشمی و انواع زینتها آرایش نمودند و اموال بسیار حاضر گردانیدند وَقالَ اللَّعینُ فَضَّ اللهُ فاهُ وَاَخزاهُ وَاَباهُ یا اُمَّ کُلثومٍ خُذوا هذَا المالَ عِوَضَ ما اَصابَکُم آه آه و اخزناه و وا آن بیحیا که خداوند دهان او را بشکند و بر او و بر پدرش لعنت کند روی نحس خود را بجانب ام کلثوم خاتون کرده گفت که ای خواهر علی بگیر این مالها را در عوض آنچه بشما رسیده است از شهادتها و المها و مصیبتها و هتک حرمتها و غارتها فَقالَت اُمُّ کُلثومٍ علیها السلام یا یَزیدُ ما اَقَلَّ حَیائَکَ وَاَصلَبَ وَجهَکَ تَقتُلُ اَخی وَاَهلَ بَیتی وَتُعطینی عِوَضَهُم یعنی جناب ام کلثوم خاتون فرمود که شجاعت و فصاحت را از پدر بزرگوار خود بارث داشت فرمود که ای یزید چه قدر کم است حیا تو و سنگ و سخت است روی تو بقتل میرسانی مثل برادرم حسین را و میکشی اهل بیت مرا و از اموال ما عوض آنرا بمن میدهی مؤلف گوید باید دوستان وای ناله کنند کان بدانید که در بعضی از احادیث است که چونکه جناب زینب دید که محملها را زینت کرده اند فَقالَت اِجعَلوها سَوداءَ حَتّی یَعلَمَ النّاسُ اَنّا فی مُصیبَةٍ وَعَزاءٍ لِقَتلِ اَولادِ الزَّهراءِ علیها السلام آه آه فرمود که محملهای ما را سیاه پوش کنید تا آنکه داخل هر شهر و دیار که میشویم خلق بدانند که ما در مصیبت و عزا هستیم از برای قتل اولاد فاطمه زهرا پس یزید ملعون نعمان بن بشیر که یکی از صحابه رسول خدا بود امر کرد که هرچه اسباب سفر و ما یحتاج ایشانست فراهم آورد و شخص امین

صالحی را از اهل شام همراه ایشان کن و آنچه حیوان و ملازم لازم باشد مهیا نما پس آن ملعون خود لباسهای نفیس از برای هر یک درست کرد و تحفها بر آنها گذاشت و در هر منزل از منازل سفر مکانهای مناسبی و غذاهای نیکوئی معین کرد و جناب سید الساجدین علیه السلام را طلبید و عرض کرد که خداوند لعنت کند ابن مرجانه را که تعجیل کرد در قتل حسین بن فاطمه والله اگر من با پدرت ملاقات کرده بودم هر مطلبی که داشت بر میآوردم و تا مرا ممکن میشد میگذاشتم که او را شهید کنند اگرچه بعضی از اولادهای خودم کشته میشد و لکن قضای خداوند جاری شد بر طوریکه دیدی و چاره نیست از برای قضای او و یا علی بن الحسین چون بمدینه برسی بنامه تو بمن برسد و هر حاجتی که داشته باشی مرا مطلع گردانی پس روی نحس خود را بجانب آنکس که همراه ایشان کرده بود نمود و وصیت بسیار در خصوص خدمتگذاری ایشان نمود پس آنکس ایشانرا از شام بیرون آورد و در همه منازل انواع خدمتگذاری بجای میآورد و در هر جا که منزل میکردند خود با اصحابش چون نامحرم بودند در مکانی دورتر که محل ایشان نباشد جای میگرفتند و در منازل مثل پاسبانان در اطراف ایشان مستحفظ بودند و در بین راه هر کدام که اراده تجدید وضو داشتند دفعةً ایشانرا پیاده میکردند و مدام حوایج ایشانرا بعرض خودشان میرسانید که اگر خدمتی باشد بفرمایش فرمایند مؤلف دلسوخته گوید که خداوند لعنت فرماید بر یزید و اتباع او که محرمها و نوجوانهای هاشمیه که همسفر ایشان بودند کشته و بوقت مراجعت بوطن ایشانرا نامحرمان همسفر کردند که اگر بیمار کربلا موافق حدیثی و با حضرت باقر علیه السلام موافق حدیثی دیگر همراه نبودند اصلا محرمی نداشتند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس هشتادم در وارد شدن اسیران و جابر در اربعین در کربلای معلا

اَلسَّلامُ عَلَی الباکینَ عَلَی الاُسَراءِ الضُّعَفاءِ الغُرَباءِ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ وبعد اَللهُ اَکبَرُ اَللهُ اَکبَرُ مِن عِظَمِ مُصیبَةِ مَولایَ المَظلومِ الَّتی لا عَزاءَ اَولَها اَللهَ اَللهَ مِن ذُرِّیَّتِهِ وَبَلِیَّتِهِ الَّتی لا دَواءَ لَها وَیا سُبحانَ اللهِ مِن شِدَّةِ اَذِیَّةِ اَهلِ بَیتِهِ بَعدَ شَهادَتِهِ آه آه مِن ضَجیجِهِم وَبُکائِهِم بَعدَ رُجوعِهِم اِلی تُربَتِهِ آه وامصیبتاه مِن عَجیجِهِم وَصُراخِهِم فی مَشاهِدِ اَولادِهِ وَاَحِبَّتِهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی اَصلِ الوِلاءِ وَمَعدِنِ الوَفاءِ وَمَخزَنِ الحُزنِ البُکاءِ وَعَلی ذُرِّیَّتِهِ وَسائِرِ الاُسَراءِ وَالشُّهَداءِ وَلَعنَةُ اللهِ عَلی اُصولِ الکُفرِ وَمَعادِنِ الشَّقاءِ وَفُروعِ البَغیِ وَالافتِراءِ دَوامَ دارِ الفَناءِ وَالبَقاءِ بدانکه از اسرار خفیه اینست که در کتاب کشف الحق ذکر شده است که چون خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بمدینه طیبه رسید عبدالله بن فلان آزرده شده متوجه دمشق گشت که یزید را تنبیه نماید چون از مدینه بیرون آمد بهر منزلی که رسید اظهار کفر و فسق یزید میکرد و مردم را از بیعت و محبت او بر میگردانید و مردم نیز او را چون پسر خلیفه بود اینها از او قبول میکردند تا آنکه بدمشق رسید و در دمشق نیز انواع فضایل و مناقب جناب سید الشهدا علیه السلام را در محافل و مجالس بیان میکرد و یزید و تابعین او را زیاده از حد مذمت مینمود چون این خبر بیزید رسید او را بخلوت برد و گفت خط پدر خود را میشناسی عبدالله گفت بلی پس صندوقچه حاضر ساخته مکتوبی در میان بر پارچه حریر پیچیده بدست عبدالله داد و در آنجا نوشته بود که این عهدیست از فلان بن فلان بمعویة بن ابی سفیان بدان ای معاویه که محمد بیامد بحیله و سحر ما را از عبادت لات و عزی و هبل که سه بت بزرگ بودند باز داشت او در سحر بر موسی و عیسی و بنی اسرائیل غالب بود و من بر همانم که بودم و ترک لات و عزی و هبل نکرده ام و تو هم ترک مکن که چون محمد از میان ما در رفت من چهل کس را برانگیختم که گواهی دادند آنکه محمد گفته است الائمة من قریش و علی را از خلافت معزول ساختم و خلق را بر بیعت با ولی داشتم و بظاهر اظهار سنت او کردم اما باطنا بر همانم که در جاهلیت بودم و با اولاد محمد هرچه مقدور بود کردم و تا زنده ام میکنم و ترا که معاویه نصیحت میکنم تا مقدور باشد بر ایشان ترحم نکنی بلکه بجز کشتن ایشان بکاری راضی نباشی و اگر توانی که خاندان محمد را یکباره بر داری بردار و بظاهر از ظاهر شرع او تجاوز مکن تا امت او بر تو خروج نکنند و باطنا آنچه ترا دست رس باشد دفع آن بکن و زنهار که محبت لات و عزی از دل بیرون نکنی چون آنمکتوب را سراسر مطالعه نمود نوشته دیگری بدستش داد و بعد از آن دیگری تا آنکه قریب بیکهزار کتابت از این قبیل سخنان نوشته دید عبدالله خاموش گردید و گفت پدرم هرگز این را بمن نگفته بود و اگر دانستمی هرگز ترا ملامت نکردمی و عذر بسیار خواست و یزید عطای بسیار نسبت باو بعمل آورد و او با عطایا و جوایز بسیار بمدینه برگشت و بعد از آن بهر مجلس و منزلی که میرسید میگفت که ما قالَ یَزیدُ اِلّا صِدقًا وَعَدلًا لَوَدِدتُ اَنّی کُنتُ مُشارِکًا لَهُ فی فِعلِهِ یعنی آنچه یزید گفته نبوده است مگر راست و آنچه را بعمل آورده نبوده است مگر عدل و چه بسیار دوست میداشتم که شریک باشم در کار او

و در کتاب انضاب النواصب از بلادری که از مورخین اهل سنت است ذکر نموده که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهادت یافت عبد الله بن فلان بیزید نوشت که عظیم حادثهٔ بود که از تو بظهور آمد یزید در جواب او نوشت که ای احمق بدرستیکه ما آمدیم بخانهای آراسته و فرشهای گسترده و مملکت مهیا پس مقاتله کردیم از جهت آنکه اگر حق بود از برای حق خود مقاتله کردیم و اگر غیر حق بود پدر تو اول کسی است که این سنت را نهاده و طعن بر پدر خود زن که سنت اوست نه بدعت ما و صاحب انضاب النواصب ذکر نموده که در بعضی از کتب بنظر رسیده که قتل حضرت امام حسین علیه السلام بحساب اهل فرس در همان روز بود که باهتمام دویمی در سقیفه بنی ساعده عقد بیعت جبت اولی کرفته و ظاهر است که اگر بعد از وفات حضرت رسول حق بمن له الحق قرار میگرفت اینهمه خون ناحق ریخته نمیشد و تصدیق اینمقال آنکه از امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود از خلافت آن نفر آنحضرت فرمود که ریخته نشده یکقطره خون در زمین از ما و از شیعهٔ ما مگر آنکه وبال او بگردن دویمی است تا روز قیامت و ظاهر اینست که مراد از حدیث اَلْمَقْتُولُ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ که در حق مظلوم کربلا وارد شده که امکشته شده در روز دوشنبه آن باشد که اساس ثقیفهٔ بنی ساعده برپا شد و در آن روز غصب خلافت شد و در همان روز بنای خراب کردن خاندان آل محمد را گذاشتند و عهد نامهٔ قتل و غارت ایشان را نوشتند و آنچه تأخیر شد منتظر ایام فرصت و قدرت بودند پس گویا مظلوم کربلا در همان روز دوشنبه کشته اند و گناه آن بگردن آنهاست که اول بنای آن را گذاشتند و تابعین که این گناه بر دوش ایشان جاریست از باب متابعت سابقین بود نه آنکه این بدعت از خودشان گذاشتند و اینست معنی کلام جناب صادق علیه السلام که میفرماید اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلٰی ذٰلِکَ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتِ الْحُسَیْنَ علیه السلام وَشَایَعَتْ وَبَایَعَتْ عَلٰی قَتْلِهِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِیعاً یعنی ای خداوند من لعنت کن بر اول ظالمی که ظلم کرد در حق محمد و آل محمد یعنی او اول بنای ظلم را بر ایشان بنا نهاد و لعنت فرما بر آخر تابعی که متابعت آنها نمود خداوندا لعنت فرما بر گروه آنچنانی که مجاهده و مقاتله کردند با حضرت امام حسین و پیروی و متابعت و همراهی نمودند بر قتل آن مظلوم ای خداوند من لعنت فرما بر همهٔ ایشان و ایضاً آنحضرت میفرماید که اَللّٰهُمَّ خُصَّ اَنْتَ اَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّی وَابْدَأْ بِهِ اَوَّلاً ثُمَّ الثَّانِیَ ثُمَّ الثَّالِثَ ثُمَّ الرَّابِعَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ یَزِیدَ ابْنَ مُعَاوِیَةَ خَامِساً وَالْعَنْ عُبَیْدَ اللهِ بْنَ زِیَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشِمْراً وَآلَ اَبِی سُفْیَانَ وَآلَ زِیَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنی ای خداوند من مخصوص گردان تو ظالم اول را بلعن از جانب من و ابتدا کن باو اولا پس لعن فرما دویمی را پس سیمی را پس چهارمی را ای خداوند من لعن فرما بر پنجمی که یزید بن معاویه است و لعن فرما بر عبید الله بن زیاد که مادرش مرجانه است و بر عمر بن سعد و شمر و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان تا روز قیامت مؤلف گوید که از آنچه ذکر شد و احادیث بسیاری که ذکر نکردیم معلوم میشود که جمیع معاصی و نافرمانی آنقوم همهٔ اذیتهائیکه بانبیا و اوصیا و اولیا و دوستان خدا رسیده از برای آنها اصلی و معدنی و اولی هست که این خلق بحسب ظاهر آن را نمی بینند و نمی شناسند و معدن بطن و بر آن مطلع نیستند و از آن اولی تا بخلق برسد واسطها دارد که این خلق آنها را نمی بینند و نمی شناسند و در باطن آن اولی و دو واسطها کلا شریکند در آن معاصی و عذابهائیکه ثمرهٔ آنهاست بلکه آنها اصل بنیانند و عذاب ایشان زیاده است آه آه از جملهٔ معاصی عظیمه که اصل آن اولی و دویمی و سیمی و چهارمی بودند و در پنجمی که یزید پلید بود ظاهر گردانید شهادت مظلوم کربلا جناب سید الشهدا علیه السلام است آه آه از اذیتهائی که آن رجیم اشقیا و معدن فتنه و بلا یزید پلید بیحیا بالنسبه بخامس آل عبا ارواحنا له الفداء رسید آه آه که در مجلس بسیار در حضور اشرار بیشمار چه اذیتها که بسر آنجناب و بجناب سید الساجدین علیه السلام و بزنان و یتیمان و اسیران رسانیدند حتی حکم بقتل آنجناب کرد و در مسجد اذیتها کرد و در زندانها اذیتهای بیشمار نمودند آه آه که استخفاف و بی ادبی بجائی رسید که بعضی گمان کردند که اینها اسیران فرقهای باطله اند و طمع کنیزی در ایشان کردند بلی بعد از آنکه آنچه مطلوب او بود اذیت نمود ایشان را روانهٔ مدینهٔ طیبه نمود و ایشان در عرض راه روانهٔ کربلای معلا شدند چنانچه در کتاب ملهوف روایت کرده است که چون جناب سید الساجدین علیه السلام با باقی اسیران آل طه و یس از زندانها و اسیری شام غم فرجام خلاص شدند روانهٔ مدینهٔ طیبه شدند و قطع منازل و طی مراحل مینمودند تا آنکه بزمین عراق رسیدند فَقَالُوا لِلدَّلِیلِ مُرَّ بِنَا اِلٰی طَرِیقِ کَرْبَلَا براهنما و دلیلی که داشتند فرمودند که ما را از راه کربلای معلا ببر که قبور کشتگان خود را زیارت کنیم و موافق بعضی از اخبار که مطابق با قول مشهور از علما و اخبار است اینست که بعلاوه از زیارت قبور شهدا سر بریدهٔ جناب سید الشهدا علیه السلام را همراه داشتند میخواستند که ببدن پاره پاره اش ملحق سازند

و موافق بعضی از احادیث در روز اربعین وارد زمین محنت قرین گردیدند و در همان ساعت جابر بن عبد الله انصاری رحمه الله با جمعی از بنی هاشم و مردانی چند از آل رسول الله از برای تربت طاهرهٔ جناب سید الشهدا و سایر شهدا وارد گردیدند بنوعیکه اسیران آل محمد از طرفی و جابر و بنی هاشم از طرف دیگر یکدفعه وارد گردیدند الله اکبر الله اکبر که خونها در قلبها از طرفین بجوش آمد آه آه که صدای واحسیناه و واشهیداه و وامظلوماه و وامقتولاه و یا اباعبد الله و یا ابن رسول الله و یا ابن امیر المؤمنیناه و یا ابن فاطمة الزهرا و امثال اینها از طرفین بلند شد آه واحزناه که چه سیلیهای غم بر صورتها پر الم از جانبین زده شد و خود را از محملها بروی تربت شهدا انداختند آه و امصیبتاه که اشکهای چشمها خود را با خاک و خون آن زمین در آمیختند وَرَدَ فِی الْحَدِیثِ اَنَّهُمْ اَقَامُوا الْمَاتَمَ الْمُقْرِحَةَ لِلْاَکْبَادِ آه و اویلاه که چنان شوری و صیحه و نالهٔ از قلبهای هجران چشیدهٔ اسیری کشیده برکشیدند که قلبها مستمعین را از زخم و کباب و دیدهای ایشان را مجروح و پر آب بیکر دانیدند وَاجْتَمَعَ عَلَیْهِمْ نِسَاءُ ذٰلِکَ السَّوَادِ وَاَقَامُوا عَلٰی ذٰلِکَ اَیَّاماً آه واحزناه و وامصیبتاه که روایت شده است که چندان صدای صیحه و ناله و غلغلهٔ گریه بلند شد که صدا در اطراف بیابان کربلا پر شد بحدیکه در خیمهای اعراب که در اطراف بودند صدا پر شد آه آه که چون زنان محبان دلسوخته از آن واقعه باخبر گردیدند فوج فوج گریه کنان و ناله زنان روانهٔ خدمت اسیران شده در نوحه و ناله و گریه تا چند شبانه روز همراهی نمودند هَنِیئاً لِشِیعَتِهِمْ حَیْثُ وَرَدَ فِیهِمْ رَحِمَ اللهُ شِیعَتَنَا لَقَدْ شَارَکُونَا بِطُولِ الْحُزْنِ فِی مُصِیبَةِ الْحُسَیْنِ خوشا بحال شیعیان که در حق ایشان در حدیث وارد شده است که خداوند رحمت فرماید شیعیان ما را که بتحقیق که شراکت و همراهی کردند با اهل بیت در طول حزن و اندوه و ما را تنها نگذاشتند در مصیبت جناب سید الشهدا مؤلف گوید که این حدیث شریف نه همین مخصوص آنهاست که در روز اربعین در کربلا همراهی کرده اند بلکه شامل حال همهٔ شیعیان است تا روز قیامت پس خوشا بحال مردی بازنیکه احوال اسیران را در کربلای معلا در روز اربعین بخاطر آورد و مانند ایشان نوحه و ناله کند تا در ثواب با ایشان شریک گردد ای شیعیان وای نوحه کنندگان چه بسیار متحیرم که در آنوقتی که اسیران بر سر قبور شهیدان رسیدند چه بیکسی شد و کدام مصیبت را ذکر مینمودند و ناله و نوحه میکرده بودند از آنجمله میدانم بیمار کربلا سید الساجدین علیه السلام آیا از بیماری خود خبر میداد و گریه میکرد و یا از غل و زنجیریکه بر گردن و دستهای آن مظلوم گذاشته بودند یا از آنوقت که خیمگاه را آتش زدند و همهٔ اسیران فرار کردند مگر آن بیمار که در میان بود و قدرت بر فرار نداشت یا از آنکه در اوقات اسیری پاهای مبارکش را بزیر شکم شتر بسته بودند یا از آنکه در مجلس کوفه و شام اهل کفر و نفاق بر کرسیها نشسته بودند و آن بیمار غریب با غل و زنجیر برپا ایستاده بود و یا از ناسزاهائیکه از اشرار شنید آه آه یا از آنحالتی که یزید پلید در شام امر بقتل او کرد و اسیران بدورش حلقهٔ ماتم زدند آه آه یا از ناسزاهائیکه در مسجد شام از آن خطیب نافرجام شنید آه آه یا از آن بیحیائی و بی ادبیهائی که بالنسبه بپدر بزرگوار دید عرض کرد ای شیعیان و ای نوحه کنندگان و الله متحیرم که مادر یتیمان جناب زینب خاتون آیا بخاطر آورد آنوقتی را که با برادر مظلوم خود وارد کربلا شدند و حال تنها و بی برادر وارد شده یا وداعها و عبادتهای شب عاشورای او را یا تشنگیها و نالهای روز عاشورای او را آه آه یا در وداع آخر بوسیدن حلقوم نازک او را آه آه یا از حالت سوختن خیمها و گرفتن چادرها و مقنعها را و فرار بیابانها را آه وامصیبتاه یا از کیفیت وداع کردن بدنهای شهیدان را یا از احوال شهرها و دیارها و کوچه و بازارها و مجلسهای کوفه و شام را آه آه یا از احوال گذران شبها و روزها در خرابها و مسجدها و نالهای کودکان را آه و اویلاه یا از مکالمات با ابن زیاد و یزید علیهما اللعنه را یا از احوال سرها بر نیزها در شهرها و مجلسها و آویختن بر درختها و دروازها و گردانیدن در بازارها و اطراف با دیها و خیمها را آه آه یا از کیفیت سفر کردن با نامحرمها را آه آه یا از ارگشتن بمدینهٔ طیبه بر سر قبر جد و مادر و برادر و همراه بودن برادران و نوجوانان و یا از بودن قبور شهیدان در کربلای معلا آه آه که هیچیک از مصائب را بر زبان نمیگرد و با مصیبت هجران و محرومی از برادر با جان برابرش ای شیعیان آیا ام کلثوم خاتون از احوال برادرش جناب سید الشهدا میگفت یا از احوال برادر دیگرش حضرت عباس و دستهای بریدهٔ او یاد میآورد و میگریست یا از احوال اسیری و دربدری خود و اینکه او را در شام بکنیزی و خدمتکاری خواستند و سایر احوال گرفتاری خود و سایر اسیران فغان و ناله مینمود آه آه که آخر الامر بر خاک افتاد و قبر برادر با جان برابر را در آغوش پر جوش و خروش خود گرفته نالها و نوحها کرد آه آه واحزناه و امید دستان و الله که هر وقت یاد فاطمهٔ نو عروس مادر قاسم خود را مینمایم متحیرم که در روز اربعین بر سر قبور شهدا یا از احوال سر و بدن پاره پاره جان

برابرش جناب سید الشهداء را روا خناله انقدر میگفته و میگریسته یا از سر و بدن عمش حضرت عباس یا از احوال برادران شهیدش جناب
علی اکبر و علی اصغر یا از برادر بیمار بی پرستار گرفتارش جناب سید الساجدین یا از احوال سر و بدن پامال شدهٔ شوهر ناکامش
حضرت قاسم یا از احوال عمه ایش یا از احوال خودش و بخیری خواستنش لا حول و لا قوة الا بالله ای ناله کنندگان نمیدانم سکینه
خاتون دلخون آیا از احوال سواری در کجاوه های عمها و ذو الجناح پدر میگفته و ناله میکرده یا از سواری بر شتر لنگ بدرفتار بدراه
بیجهاز و عرب ناصبی کم‌خلقی که بر او موکل بوده یا از احوال وداع آخر با پدر در میانه خیمگاه و قتلگاه میگفته یا از احوال وداع با بدن پاره
پاره بی سر پدر در وقت عبور از قتلگاه میگفته یا از احوال وداع با قنداق علی اصغر شیرخوار یا از وفات خواهرش در شب در خرابهٔ شام از آنچه
خدمتگاریش کردند در شام غم فرجام یا از تنها برگشتنش بمدینهٔ طیبه القصه نمیدانم بچه زبان و بیان شرح احوال اسیری و هجران نمود
الله الله متحیرم که آیا هر اسیری بر سر قبر شهیدی عرض کدام مصیبت و اظهار کدام مشقت و بیان کدام اذیت نموده و چندان گریست
و چگونه ناله نموده و چه قدر خاک مصیبت از قبور شهدا بر سر نموده فانا لله وانا الیه راجعون و اما جابر در نمانی او پس چون نزدیک
تربت خامس آل عبا علیه السلام رسیدند جابر رحمه الله از دور که هنوز بر سر مرقد مطهر نرسیده بود بناله صدای خود را بلند کرده
و گویا گفت صلی الله علیک یا ابا عبد الله قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء منعوک یعنی صلوات الهی بر جناب تو باد ای ابا عبد الله
آه آه یا بن رسول الله کشتند تو را و نشناختند ترا و از آشامیدن آب فرات منع کردند تو را و ندانستند که کرا میکشند و کرا از آب
و چون بر سر قبر مطهر رسید بی اختیار خود را بر روی آن تربت طاهره انداخت و نعره واحسیناه و یا ابن رسول الله و یا ابن امیر المؤمنیناه
و یا ابن فاطمة الزهراء واعطشاناه و واجوعاناه و واغریباه و وا ذبیحاه و واشهیداه و امثال آنها از دل پر درد برکشیده و بر سر آن
تربت طاهره مکرر بلند میشد و بی اختیار بر زمین میخورد پس از شدت گریها و نالهای اسیران آل محمد همه حاضران بلکه ملائکهٔ زمین و آسمان
بگریه و ناله و نوحه درآمدند و محبان و شیعیان و محاضرین تا قیامت فردا باشان خواهند کرد و خواهند گریست و در بعضی از کتب اصحاب است
که بعد از آنکه چند شبانه روز در کربلای معلا تعزیه داری کردند قالت زینب رضی الله تعالی عنها لابن اخیها علی بن الحسین علیه السلام
خلونی حتی اجاور قبر اخی الحسین الی ان اموت یعنی جناب زینب خاتون علیها السلام بفرزند برادر خود جناب علی بن الحسین گفت
که واگذارید مرا تا آنکه مجاور قبر برادرم حسین علیه السلام شوم تا از دنیا رحلت نمایم جناب سید الساجدین علیه السلام در جواب فرمود که
لولا الوصیة والامانة الالهیة لکنت متمنیا لذلک یعنی العمه جان اگر نمیبود وصیت پدر بزرگوارم که بمدینه مراجعت نمایم و نمیبود امانت
امامت هر آینه من نیز این آرزو را داشتم که عمر خود را در نزد پدر بزرگوارم کهنه نمایم و در کربلای معلا مجاور شوم تا از دنیا رحلت نمایم
مؤلف مشتاق آرزومند گوید که این حدیث شریف از جملهٔ احادیثی است که دلالت میکند بر حسن مجاورت در کربلای معلا تا آخر عمر
اللهم ارزقنا مجاورة قبره الشریف بحقه و حرمته علیه السلام پس قبور شریفهٔ مقدسهٔ شهدا را وداع نموده و روانهٔ مدینهٔ طیبه
رزقنا الله زیارتها شدند و در حدیثیست که همان مرد صالح که یزید همراه اهل بیت روانه کرده بود و در خدمت ایشان بود و بلوازم
خدمتگذاری قیام و اقدام مینمود و آن بزرگواران از او خوشنود داشت فاطمه دختر امیر المؤمنین میفرماید که من و یکی از منازل بخواهرم
جناب زینب خاتون عرض کردم که این مرد بجهت حسن خدمتیکه بجای آورده بر ما واجب است که با او احسانی کنیم الخواهر آیا اراده داری که با او احسانی کنیم جناب
زینب فرمود که الخواهر برای ما چیزی باقی نمانده است که توانیم از خجلت او برائیم مگر آنکه بعضی از زیورهای خود را با او بفرستیم فاطمه میفرماید
که دستبند و بازوبند مرا و دستبند و بازوبند خواهرم را که در مجلس یزید غارتگران در کربلا بما رد کرده بودند برای آن مرد روانه کردیم
و عذرخواهی بسیار از کمی آن در نزد او نمودیم و پیغام دادیم که این بعضی از جایزهٔ تست بجهت نیکوئی خدمت و تنها الله بعد از این
از خجلت تو بیرون خواهیم آمد و آن نیک اعتقاد چون آنها را دید جواب داد که ای خاتونهای من اگر من از برای دنیا خدمت شما را کرده بودم
باجرت کمتر از این هم راضی بودم ولیکن بدانید که اینقدر ما ترا بجا نیاوردم مگر از برای رضای خدا و قرابت شما با رسول الله صلی الله
علیه و آله و در بعضی از احادیث است که همه آنها را رد نمود و عرض کرد که مرا همین بس است که شما بزرگواران خدمت مرا و نیکوئی صحبت مرا قبول
فرموده اید من فردای قیامت حق خود را از شما اهل بیت خواهم گرفت پس آن مرد نیک اعتقاد که رحمت خدا و ندبر او باد در کمال نیکوئی

مشغول خدمات ایشان بود تا آنکه ایشان را بمدینهٔ طیبه بخانهای خودشان رسانید فیا لیتنا کنا معه فنفوز فوزا عظیما

مجلس هشتاد و یکم در وارد شدن اهل بیت است بنزدیکی مدینه و استقبال آمدن احبه است با گریه

السلام علی الباکین علی فقد سید الاحباب عند تلاقی الاحبة من الوطن والغربة ورحمة الله وبرکاته وبعد اللهم صل علی
حبیبک ونجیبک الذی دعوته الی ساحة قربک فاجابک وسلم علی محبوبک الذی نادیته ببیان شیئتک فاطاعک فلا اظهار
العبودیة والاضمحلال عند سطوة الربوبیة نزل بفنائک فلذا سمیته بسید الشهداء فی بدو حوبه ابداعک فواحر قلباه من مصیبته
مبدء المصائب فاشرقت باشعتها الی ذرات الکائنات فدهی عرش الجلیل وتزعزعت ارکان السموات فبکی لرزیته من فی الحجب
السرادقات بابی وامی العیون الغایرات بابی وامی ونفسی النساء المسبیات التی عند الله وعند آل الله المکرمات المعظمات وعند اعداء الله
واعداء اولیاء الله من الخاضعات الخاشعات فوالله لا ادری ان ابکی علی حالة خروجک مع عیالک من مدینة سید الکائنات آه آه
او ابکی علی رجوع اهلک الیها وضرب فسطاطک حولها للنجوم الباکین والباکیات آه وا ابرزناه فعلت الصیاح وقامت الصیاح
من المخدرات المحجبات بحضر سید السجاد والبنات الهاشمیات الا وصلی الله علیک وعلی النادبین والنادبات ولعنة الله علی اعدائک
بعدد ما مضی وما هو آت ایها الباکیان گریان بدانید که در آخر این خطبهٔ شریفه اشاره بکیفیت ورود اسیران بمدینهٔ طیبه و آن
بنیکوئیست که در حدیث صحیح در کتب معتبره از بشیر بن حذلم روایت شده است که چون اهل بیت رسالت از اسیری کوفه و شام خلاص شده و بنزدیک
مدینهٔ طیبه رسیدند جناب سید الساجدین با اهل بیت پیاده شدند و بارها از شتران بزیر آوردند و خیمهٔ بیصاحب آقای شهیدان و سرور مظلومان
جناب سید الشهداء علیه السلام را بر پا کردند و همه زنان را در خیمهٔ بیصاحب جای دادند وقال علیه السلام یا بشیر رحم الله اباک لقد
کان شاعرا پس بیمار کربلا علیه السلام فرمود که ای بشیر خداوند رحمت فرماید پدرت را که نیکو شاعری بود فهل تقدر علی شیء منه آیا تو را
طبع شر گفتن هست بشیر گوید که من عرض کردم که بلی یا بن رسول الله مرا از طبع شعر نصیبی هست و کلامم مثل پدرم شیرین و رنگین است فقال
فادخل المدینة وانع ابا عبد الله علیه السلام آه آه که بیمار کربلا علیه السلام فرمود که ای بشیر پس داخل شهر مدینه شو و از شهادت پدر بزرگوارم اهل
شهر را خبر کن و شعری چند در عزای آن مظلوم بخوان بشیر میگوید که من اسب خود را سوار شده و دوانیدم تا داخل شهر شدم پس رفتم در مسجد روضه
رسول الله و رفعت صوتی بالبکاء وصدای خود را بگریه بلند کردم و این دو بیت را خواندم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی
مدرار یعنی ای اهل مدینه دیگر وقت آرام گرفتن در مدینه نیست زیرا که کشته شد مولای من حسین و اشک من ریزان است الجسم
منه بکربلا مضرج والراس منه علی القناة یدار آه آه که جسم شریف او در کربلا بخاک و خون مالیده شده و راس مقدس او بر نیزه
در اطراف شهرها گردانیده گردیده بشیر میگوید که پس صیحه کشیدم و بناله بلند گفتم که ای اهل مدینه اینک بیمار کربلا جناب علی بن الحسین با عمها
و خواهرهای خود وارد مدینه شدند و در بیرون شهر مدینه منزل کرده اند و مرا از برای اطلاع و خبر کردن شما پیش روانه کرده قال فما بقیت
فی المدینة مخدرة ولا محجبة الا برزن من خدورهن مکشوفة شعورهن مخمشة وجوههن ضاربات خدودهن یدعون بالویل والثبور
بشیر میگوید که چون ندای نوحهٔ من بر شهادت آقای شهیدان و ورود اسیران بلند شد باقی نماند در مدینه زن مستوره و عروس در حجله
مگر آنکه جمیعا از پس پردها بی اختیار شده بی پرده و حجاب با موهای پریشان و صورتهای خراشان بیرون دویدند و سیلیهای غم بر صورتها پر الم میزدند
و فریاد وا ویلاه و وا ثبوراه بر میکشیدند قال فلم ار باکیا اکثر من ذلک الیوم آه آه بشیر میگوید که هرگز گریه کننده بیش از آن روز ندیده
بودم ولا یوما امر علی المسلمین منه و هرگز روزی را از آن روز تلختر ندیده بودم بر مسلمانان و شنیدم که کنیزی این اشعار بجناب سید الشهداء
نوحه میکرد نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعا یعنی خبر شهادت آقای مرا آورد و خبر مرگ آورنده من درد
آورد مرا جزا و بیمار و ناخوش گردانید مرا فعینی جودا بالدموع واسکبا وجودا بدمع بعد دمعکما معا پس ای دو چشم من کرم
کنید بر من باشکهای خود و بریزید اشکهای خود را و یکجا گریه کنید بلکه هر دو اشک بیارید علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح
هذا المجد والدین اجدعا در مصیبت آن بزرگواریکه عرش خداوند جلیل از برای مصیبت او بزلزله درآمده آه آه و از شهادت او مجد و بزرگی

ودین خداوند ناقص الاطراف گردیده ونقص وعیب وارد شد بر دین خداوند علی ابن نبی الله وابن وصیه وان کان
عنا شاحط الدار اشسعا ای چشمهای من گریه کنید بر پسر نبی الله ووصی او واگرچه منزل وماوای او دور باشد از ما پس آن کنیزک روی بمن کرده
گفت که ای خبر شهادت آورنده تازه گردانیدی حزن قلب ما را در مصیبت امام ما ابی عبدالله الحسین علیه السلام وقلبهای الم رسیده ما را چنان
مجروح گردانیدی که معالجه پذیر نخواهد بود ای مرد تو کیستی که چنین خبری را آوردی بشیر میگوید که من در جواب گفتم که منم بشیر جذلم که رسولم از جانب
مولای خود جناب علی بن الحسین تا اهل مدینه را مطلع گردانم که آن بیمار با اهل وعیال وزنان حبیب ابی عبدالله وارد شده اند در فلانه
مکان منزل کرده اند ودر بعضی از کتب اصحاب است که بشیر از او سؤال نمود که تو کنیز کیستی که باین شدت گریه وناله ونوحه میکنی آه آه که جواب داد
که من کنیز نوجوان شهید علی اکبرم که در مصیبت آقایان خود گریه وزاری میکنم مؤلف اشجار گوید که اگر کنیز سیاهی چنین کلمات گوید وچگونه
ناله ونوحه کند الله الله نمیدانم که شیعیان عارفین وسادات کاملین چه باید بگویند وچگونه ناله ونوحه کنند بشیر میگوید که در اندک زمانی
جمیع اهل مدینه با ناله ونوحه از شهر بیرون آمده باستقبال اسیران آمدند پس من نیز اسب خود را سوار شده مراجعت نمودم پس مشاهده
کردم که تمام راه واطراف خیام طاهرات پر از خلق شده بحدیکه از هجوم خلایق نتوانستم که بخدمت مولای خود مشرف شوم پس پاهای
خود را بگردن وشانهای خلق گذاشتم با مشقت تمام بدر خیمه مولای خود رسیدم دیدم که بیمار کربلا در وسط خیمه حبیبا پدر شهید خود برپا
ایستاده ودستمالی در دست دارد ومدام اشک از چشمهای مبارکش پاک میکند ودر پشت سر آنحضرت خادمی ایستاده بود وکرسی
داشت چون بر زمین گذاشت آن بزرگوار بر آن نشست وهو لا یتمالک من العبرة یعنی آنحضرت از شدت گریه بر حالی بود که گویا بی اختیار
شده بود ونمیتوانست که خود را از گریه معاف دارد وارتفعت اصوات الناس بالبکاء وحنین الجواری والنساء آه آه بشیر میگوید که
بلند بود بگریه صداهای مردان وناله کنیزان وزنان وخلق از هر طرف آنجناب را تعزیه میگفتند وتسلیه میدادند فضجت تلک البقعة
ضجة شدیدة آه آه که پر شده بود آن بقعه وخیمه از شدت افغان وناله پس آنجناب مکرر با دست مقدس خود اشاره میکرد که
خلق ساکت شوید پس چون جوش وخروش خلق آرام گرفت آنحضرت خطبه عجیبی خواند که معنی آن بفارسی اینست حمد مخصوص است از برای
خداوندیکه رب العالمین است واینصفت دارد که رحمن ورحیم است وپادشاه روز جزاست وایجاد فرماینده همه خلق است ودور شد بنوعی که برتری
گرفت همه بلندیها را ونزدیک شد بحدیکه مشاهده میکند همه رازها ونیازها را حمد میکنیم او را بر روزها وامور لازمه وناخوشیهای ایام ودردآورنده
ومصیبتهای سوزاننده وبلیه جلیله ومصایب عظیمه شدیده رسوا کننده وبا دوه اندازنده دشوار گران با غارت کننده ایها
الناس حمد مخصوص است از برای خداوندیکه امتحان فرمود ما را بمصایب جلیله ودر اسلام رخنه عظیمه قتل ابو عبدالله وعترته
وسبی نساؤه وصبیته ایها الناس آگاه گردانم شما را بانکه کشته شد ابو عبدالله الحسین وعترت او وباسیری رفت زنان او ودختران او
وداروا برأسه فی البلدان من فوق عالی السنان آه آه که سر مقدس او را بر نیزهای بلند کردند وباطراف شهرها ودیارها گردانیدند
واین مصیبتی است که دیگر مثل آن مصیبتی نیست ایها الناس فای رجالات منکم یسرون بعد قتله ای گروه خلایق کدام یک از مردان
شما خوشحالی خواهند کرد بعد از شهادت آن بزرگوار مؤلف گوید که بلی والله بعد از شهادت آن بزرگوار روحی له الفدا هیچ دوستی خوشحالی
نخواهد کرد مگر آنکه شهادت آنجناب را فراموش کند ام ایة عین منکم تحبس دمعها وتضن عن انهمالها وکدام دیده از شماها نگاه میدارد
اشک خود را وبخل میکند از ریختن اشک خود در حقیقت که گریست آسمانهای هفتگانه بجهت قتل او وگریست دریاها بموجهای خود وآسمانها
بارکان خود وزمین باطراف خود ودرختها بشاخهای خود وگریست بر آن مظلوم ماهیان دریاها وقعر دریاها وهمه ملائکه مقربین وجمیع اهل آسمانها
ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ای گروه خلایق کدام قلب است که شکافته نشود بجهت قتل او ام ای فؤاد لا یحن الیه وکدام دل است
که مایل نشود بسوی او وکدام چشم است که بتواند خود را از گریه نگاه دارد در مصیبتی که صدمه آن در اسلام بزرگتر از همه صدمهها است ایها الناس
ما صبح کردیم در میان اینقوم در حالتی که منع کرده شده بودیم از مال خود ورانده شده بودیم از وطن خود ودور افتاده بودیم از
شهرها ودیارهای خود کاننا اولاد ترک وکابل آه آه که گویا در میانه ایشان مثل اولاد ترک وکابل بودیم وحال آنکه معصیتی از ما
صادر نشده بود بلکه مکروهی بعمل نیاورده بودیم ودر دین اسلام رخنه نکرده بودیم ولیکن بدانید که پدران ما بما خبر داده بودند که این امت

ملعونه با ما بدینگونه سلوک ورفتار خواهند نمود والله اگر حضرت پیغمبر با ایشان وصیت میفرمود بکشتن واذیت ما چنانچه وصیت فرموده
بود با ایشان به نیکوئی در حق ما هرآینه نمی توانستند از آنچه بالنسبه بما کردند زیاده ظلم کنند پس آنچه را که نکردند معلوم است که قدرت
بر آن نداشته اند پس فرمود که انا لله وانا الیه راجعون مصیبتی بود که میرسید اعظم از آن وبدرد آورنده تر از آن وخشکی
سهم رسیده از برای باز ماندگان زیاده بر آن وبدخوئی وکجخلقی از دشمن کشیدن وسخنان درشت از سنگدلان بیشتر از آن آه آه
که نمیشود مصیبتی تلختر از آن وسنگین بارتر از آن پس از خداوند سؤال میکنیم اجر ومزد خود را با آنچه در راه رضای او مصیبت کشیده ایم
واذیت رسیده است بما بدرستیکه او غالب است بر همه واو است صاحب انتقام وپس از اتمام این خطبه با اهل وعیال وخلق مدینه از مردان
وزنان گریه کنان روانه اصل شهر مدینه شدند ودر خانهها مشغول عزاداری گردیدند انا لله وانا الیه راجعون

مجلس هشتاد ودویم در وارد شدن اهل بیت بمدینه طیبه وشهادت جناب سجاد علیه السلام در آن

السلام علی الباکین الخاشعین فی محبة آل الله ولاسیما مولانا سید الشهداء ارواحنا له الفداء ورحمة الله وبرکاته ایشیعیان
وای کاملعیاران بهتر خطبه واشعاری که در اول مجلس خوانده شود تا دوستان مخصوص محزون بلکه گریان شوند اشعار جناب
ام کلثوم خاتونست که در وقت وارد شدن بر مدینه طیبه خواند واهل مدینه وآسمان وزمین را بگریه درآورد ولکن قبل از شروع
در آن بدانکه در میانه علمای اخبار وروایت کنندگان اخبار وآثار اختلاف شده است که آیا این قصیده را جناب ام کلثوم خود انشا فرموده
یا یکی از علما از زبان ایشان بیان فرموده است ودر آن زمانیکه این مؤلف امیدوار کتاب مصایب المعصومین را تصنیف میکردم متحیر شدم که این
قصیده را بکه نسبت دهم شب در خواب دیدم که بکربلای معلا مشرف شدم وهمه اهل بیت اسیر در آنجا جمعند واراده دارند که بمدینه
بروند پس مثل ملازمین در عرض راه مشغول خدمت ایشان بودم چون علامت شهر مدینه پیدا شد نزد محمل جناب ام کلثوم رفتم وبا خود
خیال کردم که اگر این قصیده از ایشان باشد خواهند خواند والا فلا ناگاه دیدم که از میان محمل دست مبارک درآورده پرده پیش
محمل را بالا کرده ودست شریفش را در میان آستین پیراهن گشاده عربی مثل تعزیه داران ونوحه کنندگان از طرف راست وچپ حرکت داد
واشاره بشهر مدینه فرمود وبصدای ضعیف ونحیف بلحن عربی با گریه وناله چنان این اشعار را خواند که جمیع قافله واهل قافله واهل مدینه
از گریه بزلزله درآمدند وحقیر از کثرت گریه وناله از خواب جستم واینخواب باعث زیادی اطمینان شد که این قصیده از منظومه است
پس در کتاب مصایب المعصومین واین کتاب هر دو نوشته ام وآن اینست مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا
یعنی ایمدینه جد بزرگوار دیگر ما را قبول مکن وبخود راه مده زیرا که ما با حسرت وحزن آمده ایم پس روی خود را بجانب قبر جد خود کرده
عرض کرد الا یا جدنا انا رزئنا وانا قد فجعنا فی ابینا بجناب تو عرض میکنیم ایجد بزرگوار بدان بدرستیکه ما مصیبت کشیده ایم
ودر مصیبت پدر خود مظلوم کربلا در آزاریم الا فاخبر رسول الله عنا بانا قد فجعنا فی اخینا ایخبر کننده از جانب ما برسول الله
عرض کن که بدرستیکه ما در مصیبت برادر خود در آزاریم واخبر جدنا انا اسرنا وبعد الاسر یا جدا سبینا وخبر ده جد بزرگوارم را
بانکه ما زنان را همه اسیر کردند وبعد از اسیری ما را بغارت بردند وان رجالنا بالطف صرعی بلا رؤس وقد ذبحوا البنینا آه آه
بجدم عرض کن که مردان ما نخل قامتشان در زمین کربلا بر خاک افتاده واطفال کوچک ما را همه را ذبح کرده اند ورهطک یا رسول الله
اضحوا عرایا بالطفوف مسلبینا آه واویلاه بگو یا رسول الله همه سلسله تو در میان روز روشن در زمین کربلا برهنه کرده شدند
ولباسهای ایشان را بغارت بردند وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا آه وا مصیبتاه وعرض کن که تحقیق که ذبح
کردند فرزند تو حسین علیه السلام را ورعایت نکردند یا رسول الله احترام جناب ترا در حق ما فلو نظرت عیونک للاساری علی اقتاب الجمال محملینا
آه وا حزناه اگر مشاهده میکردی یا رسول الله اسیران را که در عوض محمل همه بر قتبهای شتران سوار شده ایم رسول الله بعد الصون صارت
عیون الناس ناظرة الینا آگاه باش یا رسول الله که بعد از آنکه دختران خود را در عقب سراپردههای عصمت وجلالت ونبوت پرورده بودی
آه آه که با ما رفتاری کردند که چشمهای همه خلایق بما افتاد وکنت تحوطنا حتی تولت عیونک ثارت الاعدا علینا ایجد بزرگوار

جناب تو این بود که خود دیده بان بودی و متوجه ما میشدی آه آه واحزناه که حال دیده بان و محافظ ما دشمنان ما شده اند ای ناله کنندگان
بدانید که آن مظلومه دلسوخته روی اشک آلود خود را بجانب قبر مادرش فاطمه طاهره کرده عرض کرد أفاطم لو نظرت الی السبایا
بناتک فی البلاد مشتتینا یعنی ایمادر ای فاطمه کاش مشاهده میکردی دختران خود را میدیدی که چگونه در اطراف شهرها در بدر و پراکنده
شده اند أفاطم لو نظرت الی الحیاری ولو ابصرت زین العابدینا ایجان مادر ای فاطمه کاش نگاه میکردی دختران خود را ملاحظه
میفرمودی که چگونه همه حیران و پریشان شده اند و ایکاش که یک نگاه بفرزند خود حضرت امام زین العابدین میکردی و میدیدی که در چه
حال شده است أفاطم لو رأیتنا سهاری ومن سهر اللیالی قد عمینا ایدوستان دیگر نوحه و ناله کنند کان والله که آن مظلومه درین شعر
کلامی میفرماید که سزاوار است که محبین در عوض اشک خون از چشمهای خود جاری کنند زیرا که عرض کرد ایمادر جان ای فاطمه کاش دختران را
درین شبها و سحرها درین بیابانها در بیداری خواب مشاهده میکردی که از کثرت بیداری خواب چشمهای همه دختران نابینا شده است أفاطم ما لقیتی
من عداک ولا قیراط مما قد لقینا ایمادر ای فاطمه هرگز ندیدی تو از دشمنان خود قیراطی از آن صدمها و اذیتها که ما دیدیم فلو دامت
حیوتک لم تزالی الی یوم القیمة تندبینا پس اگر همیشه زنده میبودی علی الدوام تا روز قیامت بر احوال ما ندبه و نوحه میکردی آه آه که پس
آن مظلومه محزونه روی خود را بجانب قبر برادر خود حضرت امام حسن علیه السلام کرده عرض نمود وعرج بالبقیع وقف ونادی ابن حبیب
رب العالمینا یعنی در بقیع و بایست و فریاد کن فرزند حبیب رب العالمین را وقل یا عم یا حسن المزکی عیال اخیک اضحوا
ضائعینا و بگو ایعم بزرگوار من الحسن مجتبای مزکی با خبر باش که عیال برادرت حسین در این روز ضایع گردیده اند ایا عماه ان اخاک
اضحی بعیدا عنک بالرمضاء رهینا ایعم عالیمقام بدرستیکه برادرت حسین در روز عاشورا منزل دورودراز تر را که کربلا است اختیار
نمود و در آن آفتاب گرم توقف کرد و دیگر نخواهد آمد بلا رأس تنوح علیه جهرا طیور والوحوش الموحشینا آه آه در بیابان بی سر افتاده
و علانیه بر او نوحه میکنند مرغان هوا و وحشیان صحرا ولو عاینت یا مولای ساقوا حریما لا یجدن لهم معینا وایکاش که میدیدی
حریمی را که ایشان را امیر ساختند و ایشان نمییافتند از برای خود معینی و یاری کننده علی متن النیاق بلا وطاء وشاهدت العیال
مکشفینا آه آه که همه بر پشت شتران بیجهاز بودند و مشاهده میکردی عیال را که روکشوده بودند مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات
والاحزان جینا خرجنا منک بالاهلین جمعا رجعنا لا رجال ولا بنینا ایمدینه جد ما دیگر ممکن قبول ما را چه اینکه آه آه از وقتیکه از تو
بیرون میرفتیم همه اهل و عیال از بزرگ و کوچک با ما جمع بودند یعنی برادرم حضرت امام حسین و همه جوانان هاشمیه از بزرگ و کوچک و حال
که مراجعت کرده ایم نه مردان با ما همراهند و نه فرزندان وکنا فی الخروج بجمع شمل رجعنا حاسرین مسلبینا آه آه که وقت بیرون
رفتن از تو همه اسباب و اوضاع ما درست بود و حال همه عریان و بی لباسیم وکنا فی امان الله جهرا رجعنا بالقطیعة خائفینا
ایمدینه آنوقتی که از تو بیرون میرفتیم ظاهر بود که در مهد امن و امان الهی بودیم حال که مراجعت کرده ایم خوف آن داریم که ما را پاره پاره کنند
و از یکدیگر جدا سازند ومولانا الحسین لنا انیس رجعنا والحسین به رهینا ایمدینه در وقت بیرون رفتن مولای ما حسین انیس و مونس
و همسفر ما بود و حال که مراجعت کرده ایم او در کربلا ماند و نخواهد آمد ونحن الضائعات بلا کفیل ونحن النائحات علی ابینا و ماییم دختران
آل یس و طه که دو اسمند از برای رسول الله و ماییم که بر پدر خود ناله و گریه کنیم ونحن الطاهرات بلا خفاء ونحن المخلصون المصطفونا
و ماییم که عصمت و طهارت ما بر احدی مخفی نیست و ماییم مخصوصون که برگزیده خداوند عالمیم ونحن الصابرات علی البلایا ونحن الصادقون
الناصحونا و ماییم که بر بلاها صبر کننده کانیم و ماییم که راستگویان و نصیحت کننده کانیم الا یا جدنا قتلوا حسینا ولم یرعوا جناب الله فینا
آه واحزناه که آن مظلومه دلسوخته دفعه دیگر روی گریه آلوده خود را بجانب قبر جد بزرگوار خود کرده عرض کرد که ایجد آگاه باش که فرزند تو حسین را
کشتند و حرمت خدا و دین او را در حق ما رعایت نکردند الا یا جدنا بلغت عدانا مناها واشتفی الاعداء فینا آگاه باش ایجد ما که
که دشمنان ما بآرزوهای خود رسیدند و قلبهای خود را بکشتن ما خنک کردند لقد هتکوا النساء وحملونا علی الاقتاب قهرا اجمعینا و تحقیقکه
هتک حرمت زنان نمودند و با قهر و غلبه همه را بر جهاز شتران سوار کردند وزینب اخرجوها من خباها وفاطم واله تبدی الانینا
آه و مصیبتاه که خواهرم زینب را از خیمه بیرون کردند آه آه که در آنوقت فاطمه حیران بود و ناله مینمود سکینة تشتکی من حر وجد تنادی الغوث رب

العالمینا آه آه که در آنوقت سکینه بی پناه با قلب سوخته خداوند خود را میخواند و ندا میکرد و بجز حضرت رب العالمین پناهی نداشت
وزین العابدین بقید ذل وراموا قتله اهل الخؤنا آه واحزناه که در آنوقت حضرت امام زین العابدین بیمار را در غل و زنجیر کردند
و اهل خیانت میخواستند که او را بقتل رسانند فبعدهم علی الدنیا تراب وکاس الموت فیها قد سقینا پس بعد از کشته شدن ایشان
خاک بر سر زندگانی دنیا باد و ما بر حالی شده ایم که گویا کاسه مرگ نزد ما بوده و آن را نوشیده ایم وهذه قصتی مع شرح حالی
الا یا سامعون ابکوا علینا پس آن مظلومه روی خود را با اهل مدینه که باستقبال آمده بودند کرده و با ایشان ظاهرا خطاب نمود و در باطن
بشیعیان و محبین تا قیامت خطاب کرده فرمود که این بود قصه من با شرح حال من پس آگاه باشید ای شنوندگان گریه و ناله کنید
از برای مصایب ما پس با گریه و زاری و ناله و بیقراری داخل شهر مدینه شدند و چندان ناله واحسیناه و وامظلوماه و واشهیداه
و واعباساه و واعلی اکبراه و واقاسماه و امثال آنها در شهر مدینه بلند شد که گویا مدینه بزلزله در آمده بود و در همه کوچها و بازارها
و خانها جمع بودند مردان و زنان و کودکان و بلند بود صدای نوحه و ناله ایشان پس اول گریه کنان روانه شدند بر سر تربت
حضرت پیغمبر آخر الزمان پس چون بدر روضه مقدسه آنحضرت رسیدند در کتاب بحار روایت کرده است که حضرت زینب بهر دو دست
چهارچوب در روضه مقدسه را گرفت وقالت یا جداه انی ناعیة الیک اخی الحسین یعنی با ناله و گریه عرض کرد که ایجد بزرگوار
با برادرم حسین علیه السلام از خدمت مرخص شدیم و تنها برگشتیم آه آه که از برای جناب تو خبر شهادت او را آورده ام وهی مع ذلک
لا تجف لها عبرة ولا تفتر من البکاء والنحیب آه واحزناه که در حدیث است که آن مظلومه بار مصیبت کشیده علی الدوام خبر شهادت
و مصائب برادر بزرگوار خود را و اهل و عیال و دوستان او را بخدمت جد عالیمقدار خود عرض میکرد و اشکها بر صورت غربت کشیده اش
جاری بود و چشمش خشک نمیشد و در گریه و ناله اش آرامی بهم نمیرسید و مدام در نوحه بود آه آه که پس از گریه و زاری از خدمت مرقد جد خود مرخص
شده روانه جانب تربت طاهره مادر مظلومه خود حضرت فاطمه شدند و همگی بی اختیار ناله ها از قلب فگار بر میکشیدند و چون بنزدیکی قبر
مقدس مادر رسیدند همه خود را بر روی قبر مقدس مادر انداخته هر دلسوخته بنوائی و هر هجران کشیده بندای ناله و نوحه گری کردند بنوعیکه ملائکه
زمین و آسمان را بناله در آورده بودند و زنان بنی هاشم و دوستان در اطراف ایستاده از استماع نالهای آنحضرت ضعیفان چون ابر بهار میگریستند
پس بهیات مجموعی بر سر تربت برادر زهر خورده خود حضرت امام حسن علیه السلام رفته با مثال آنچه ذکر شد نوحه و ناله کردند و از آنجا روانه خانهای
بیصاحب خود شدند و علی الدوام اسیران با ام سلمه و زنان هاشمیه مشغول ناله و نوحه بودند و در بیان احوال جناب زینب خاتون تا آخر عمر همین
بس است که در حدیث میفرماید کلما نظرت الی علی بن الحسین تجدد حزنها وزاد وجدها آه آه که هر وقت نظر آن مظلومه به بیمار کربلا میافتاد و بیمی
و اسیری و در بدریهای آنجناب را بخاطر مبارک میگذرانید غم و الم او تازه میشد و بر سوزش قلب هجران کشیده اش میافزود مؤلف الکتاب
گوید که این بود ورود جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون بر سر تربت جد و مادر و برادر و اما در کیفیت ورود جناب سید سجاد و سایر
اسیران از زنان و کودکان پس حدیث معتبری بنظر این خادم اخبار نرسیده است آه آه نمیدانم که هر یک خصوصا سکینه خاتون که کودک بود
و قدرت برکشیدن اینهمه بار مصیبت و محنت اسیری و سفر نداشت آیا در نزد قبر جد خود و تربت خاتون جنان و امام حسن علیه السلام چه عرضها
کردند و چگونه شکوه منافقین و ظالمین را نمودند و بیان شهادت شهدا و اسیری خود را چه زبان کردند آه آه و نمیدانم که هر یک از اسیران
تا آخر عمر بر چه حال بودند و همین بس است در احوال مادر سکینه خاتون که در کتاب مجمع البحرین روایت کرده است که رباب دختر امرء القیس زوجه
جناب سید الشهداء علیه السلام بود و در سفر کربلا در خدمت آنحضرت بود و او مادر سکینه خاتون بود و چونکه بمدینه مراجعت نمود اشراف قریش
قصد مزاوجت او نمودند و او را خواستگاری کردند پس او قبول نکرد و همه را جواب داد و گفت که مرا بعد از رسول خدا خویشی از طرف شوهر
بکار نیست و تا آخر عمر در مصیبت شوهر بزرگوار خود گریه و نوحه میکرد و هرگز زیر سقف ننشست تا از دنیا رحلت نمود انا لله وانا الیه راجعون
و در کتاب ملهوف و غیره روایت شده است که جناب سید سجاد علیه السلام درین مصیبت کبری و بلیه عظمی تا چهل سال روزها را روزه بود و شبها
بقیام در عبادت بروز کار بسر میبرد و مدام ناله و گریه داشت و چون غلام آنحضرت آب با طعام برای آنجناب حاضر میکرد و در پیش روی مبارکش
میگذاشت آن مظلوم میل نمیفرمود پس آن غلام عرض میکرد که ایمولای من میل فرما و میل نمیفرمود و میفرمود کیف آکل وقد قتل ابن بنت رسول الله عطشانا

یعنی پس بود عادت آنحضرت که میگریست و در جواب میفرمود که چگونه بر من گوارا باشد خوردن و آشامیدن و حال آنکه کشته شده است
پسر رسول خدا در حالتی که بسیار گرسنه بوده است و شهید شده است فرزند رسول خدا در حالتی که بسیار تشنه بوده است الله الله در حد
که امتحن آنکه میفرمود و چندان میگریست که طعامش با آب چشمش خمیر میشد و آبش با اشک دیدگانش ممزوج میگردید و علی الدوام بر این حال
بود تا آنکه بروایتی عبد الملک بن مروان علیه النیران و موافق اصح روایات فرزند او هشام بن عبد الملک که لعنت الهی بر هر دو باد از شدت
عداوتیکه با آنحضرت داشت آن مظلوم علیل را بزهر جفا شهید کرد پس آنحضرت روحی له الفداء بپروردگار خود ملحق گردید و مصداق آیه شریفه
واعبد ربک حتی یاتیک الیقین شد فصلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و ابنائه و احبائه و لعنة الله علی اعدائه و قاتلیه ابد
الآبدین و دهر الداهرین

اما خاتمه پس در آن سه مطلب است

اول در ذکر دعای مناسب آخر مجالس تعزیه است بدانکه بهتر آنست که اول امر کند اهل مجلس را که سه دفعه بگویند اللهم صل علی
محمد و آل محمد و بعد بگوید که ای خداوند من از جناب اقدس تو سؤال میکنم برحمانیت و رحیمیت تو و بارحم الراحمینیت تو اینکه عطا فرمائی
بما محبت و معرفت خالصه خود را و بیرون فرمائی از قلب ما محبت هرچه غیر از محبت جناب تو و اولیاست پس از تو سؤال میکنم اینکه
صلوات فرستی بر حقایق محمد و آل محمد ای خداوند من از تو سؤال میکنم بحق حبیب تو و صفوه جمیع مخلوقات تو و حجت تو بر همه خلق تو محمد
صلی الله علیه و آله اینکه معرفت ما را دلیل با معرفت دفرمائی و عبادت ما را بلکه جمیع احوال و افعال و اقوال دنیا و آخرت ما را وصل بدنیا
و آخرت آنجناب فرمائی یا الهی و سیدی از تو سؤال میکنم بحق و حرمت ولی تو و مظهر ید قدرت تو و امیر برگذشته و آینده از خلق تو و بحق
فرق بناحق شکافته جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بدنهای ما را محل نزول ملائکه فرمائی و محل چراگاه شیطان نفرمائی یا الهی و سیدی از تو
بحق سیده نساء عالمیان و صدیقه دو جهان و خاتون جان جناب فاطمه طاهره و پهلوی شکسته او که طاعات شکسته بسته مردان و زنان
ما را قبول فرمائی و بحق بازو و صل با جور و غلامان جنان روزی گردانی یا الهی و سیدی بحق و حرمت اول آقایان اهل جنان و حجت تو بر همه عالمیان و دهان
زهر خورده او و جگر پاره پاره او حضرت امام حسن مجتبی که همه ما را در دنیا و آخرت از خدام آل محمد علیهم السلام فرمائی تا از اولیا تو و مکون
جنت محبوب شویم یا الهی و سیدی و مولای از تو سؤال میکنم بحق و حرمت دویم آقایان اهل جنان و سبب نجات امت مرحومه پیغمبر آخر
الزمان یعنی خامس آل عبا و شهید دشت کربلا ابی عبد الله الحسین علیه السلام و بحق غربت او و وحدت او و جوع او و عطش او و بحق شب
عاشورا و روز عاشورای او و عبادت و نالهای گریهای او در آنها آه آه و جراحتهای بدن نازنین او و انگشت و دست بریده او آه آه
بحق حلقوم بناحق بریده او و بحق فرق بناحق شکافته او آه آه و رگهای پاره پاره بدن او و پوست و گوشت سوراخ سوراخ شده او
واحزناه و وامصیبتاه و بحق استخوانهای درهم شکسته او و سر نورانی بر نیزه شده او و باطراف شهرها و مجلسها گردانیده شده او و بحق
ذریه طیبین و طاهرین او و بحق اهلبیت مظلومین او سیر او و بحق شهدای در خدمت او و بحق زایرین و مجاورین و گریه کنندگان و مجالس
او و بحق جمیع نیکوئیهای ظاهریه و باطنیه او جناب تو را قسم میدهیم که جمیع خیرات دنیا و آخرت را بهمه احیا و اموات ما کرامت فرمائی و جمیع
شرور دارین را از همه ما دفع و رفع نمائی و امور دنیای ما را چنان اصلاح فرمائی که از اصلاح آن فارغ شده علی الدوام مشغول اصلاح
معرفت دین و آخرت خود شویم و بزرگترین همه حوایج ما آنست که در دنیا و آخرت میانه ما و ایشان جدائی نیندازی بحقهم و حرمتهم صلی الله
علیهم اجمعین و بحرمة سورة المبارکة الفاتحة **مطلب دویم** در وصیتهای مصنف است به دارنده این کتاب و طالب آن و آن هشت
وصیت است اول آنکه اگر خطائی بیابند بقلم انصاف اصلاح نمایند و حقیر اگرچه کمال سعی در تحصیل اخبار معتبره و در حسن ترتیب آنها و در تصحیح
آنها کرده ام لکن غیر معصوم مبتلا بسهو و نسیان است ظاهر اینست که بی غلط نباشد دویم اینکه این عاصی و والدینم را از دعای خیر
فراموش نفرمایند خصوصا در مجالس تعزیه و لاسیما بعد از ممات ما که دست ما کوتاه و چشم ما براه است اللهم اغفر لمن استغفر علینا و انعم
علینا بالفاتحة سیم آنکه هرکس بجهت خواندن یا نسخه کردن بخواهد بخل نکنند خصوصا با بیکار بودن نسخه نزد مالک و استحقاق سائل تا ان دا
از تضییع آن چهارم آنکه از کتاب چیزی کم نکنند و بر آن چیزی نیفزایند که اگر چنین کنند در قیامت انتقام خواهم کرد بلی اگر خواهند که
از این چیزی بجائی نقل کنند یا در حاشیه کتاب باسم حقیر شعری یا حدیثی یا غیر آنها مناسب زیاد کنند مختارند پنجم آنکه در تصحیح آن کوشش

کنند ششم آنکه التماس این دارم که بقدر امکان سعی در نیکوئی کاغذ و خط نمایند هفتم آنکه تا ممکن شود این کتاب را برای
خود تحصیل نمایند که احادیثی خوب بطریقی مرغوب جمع شده است و ندیده ام دیگری باین طریق جمع فضایل و معارف و مصائب نموده
باشند و این عاصی اگرچه قابل این نبوده ام که از قلم این کتاب جاری شود و لکن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء هشتم آنکه اگر چه
طول کتاب نبود اسرار و معارف بسیار نوشته میشد بلی از جهت خالی نبودن کتاب از آنها در جمله از خطبهای اول مجالس اشاره به بعضی
مطالب شده و قدر آنها را بدان که همه موافق بواطن و اشارات آیات شریفه قرآنیه و احادیث و زیارات و ادعیه و خطب مرویه
از اهل عصمت علیهم السلام است و هرکس چنین نداند از قصور ادراک است نه تقصیر مصنف پس اگر از خود مادام الحیوة سؤال کنی یا از اهل معرفت
و بندگی و جلال مانع نشود از سؤال مطابق بودن آنها را با شریعت خواهی فهمید و الا فلا والسلام علی من اتبع الهدی و ترک سبیل الجهل
والعناد والردی **مطلب سیم** در مجملی از احوال مصنف است بدانکه از بدو عمر الی حال که پنجاه و هفت سال تضییع
عمر نموده ام در عراق عرب و عجم مشغول علوم رسمیه و اصولیه و فقهیه و مقدمات آنها بوده ام و در جمله از آنها خصوصا فقه و اصول فقه مجلدات
متعدده تحریر نموده ام و زیاده از یک قرن میگذرد که بفضل الله در معرفت احکام شرعیه محتاج بغیر نبوده ام و با جازات متعدده مفتخر
و سرافراز گشته ام و مدت یک قرن میشود که بتعلیم و تعلم معارف الهیه بقدر الوسع و الطاقة جد و جهد دارم و در منجیات و مهلکات کوشش نموده ام
و حاصل همه عمرم اینست که نجات دهنده از مهالک دنیا و آخرت بعد از معارف الهیه بهتر از تمسک بمعرفت و محبت اهل عصمت ارواحنا
لهم الفداء و اقامه لوازم تعزیه داری و گریستن و گریانیدن در مصیبت این بزرگواران سلام الله علیهم اجمعین ندیده ام لهذا از برای کفاره
خطاها در سایر تحریرات و تقریرات و غفلات از برای ذخیره یوم لا ینفع مال و لا بنون از برکت مجاورت در مشاهد مشرفه و ارض
اقدس رضوی علی مشرفها آلاف التحیة والثنا سعی در تصنیف این کتاب و کتاب مصائب المعصومین
نموده ام و در نصف شب دهم شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست و شصت و نه
در ارض مقدسه طوس ارض الله المقدسة سنا فدای مصنف عاصی
بانجام رسید اللهم اجعله خالصا لوجهک الکریم
بحق محمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم
اجمعین و آخر دعوانا ان الحمد
لله رب العالمین

در عهد دولت و سلطنت اعلیحضرت قدر اقتدار شاهنشاهی السلطان ابن السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و شوکته عز شهنشاهی که اساس محکم
قواعد دین و دولت بدست حکمت آنحضرت مشید و استوار است این کتاب مستطاب در بلده گلپایگان بخامه احقر عباد الله و احوجهم الی رحمة الله ابن
مرحوم مغفور آقا زین العابدین محمد باقر تحریر و تتمیم یافت و کان ذلک فی العشر الثالث من محرم الحرام سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار ۱۲۸۴
اللهم اغفر لمن استغفر لی و لوالدی و انعم علینا بالفاتحة
و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم
الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز
العظیم نمقه بانمله الجانی
الحاج والخالق محمد صادق
الحسینی الخوانساری
۱۲۸۵

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی